داستانهای رمضان

نسخه ۲



مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،1388

عنوان و نام پدیدآور:دانستنیهای رمضان 2/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان .

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، 1388.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع : مناسبت ها

رمضان الکریم

در باره ماه رمضان

متن

ترجمه المیزان ج 2 ، طباطبایی،سید محمد حسین؛

رمضان ماه نزول قرآن است

"شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی"

ماه رمضان نهمین ماه از ماههای سال قمری و عربی است، که بین ماه شعبان و شوال واقع است، و در قرآن کریم از ماههای دوازده گانه غیر از ماه رمضان نام هیچ ماه دیگری نیامده.

فرق بین"انزال"و"تنزیل"و اشاره به وجه تسمیه قرآن

و کلمه نزول به معنای پائین آمدن و وارد شدن از نقطه بلند است، و فرق میان انزال و تنزیل این است که انزال به معنای نازل کردن دفعی و یک پارچه است، و تنزیل به معنای نازل کردن تدریجی است، و کلمه(قرآن)اسم کتابی است که خدای تعالی آنرا بر پیامبر گرامیش محمد ص نازل کرده، و به این جهت آن را قرآن نامیده که(قبلا از جنس خواندنیها نبود، و به منظور اینکه درخور فهم بشر شود نازلش کرد و در نتیجه کتابی) خواندنی شد، چنانکه فرمود: "انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون" (1) و این کلمه هم بر مجموع قرآن اطلاق می شود و هم بر اجزای آن.

مراد از نزول قرآن در ماه رمضان و نقد و بررسی اقوال مختلف در باره تدریجی یا دفعی بودن نزول آن و این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه قرآن یک پارچه در ماه رمضان نازل شده، از سوی دیگر ظاهر آیه شریفه: "و قرآنا فرقناه لتقراه علی الناس علی مکث، و نزلناه تنزیلا" (2) دلالت

دارد بر اینکه قرآن کریم به تدریج و در مجموع مدت دعوت رسولخدا ص یعنی در مدت تقریبا بیست و سه سال نازل شده، تاریخ هم مؤید این معنا است، و از همین جهت بعضی گمان کرده اند که آیه مورد بحث با این آیه منافات دارد.

و بعضی دیگر در پاسخ گفته اند: قرآن کریم دو بار نازل شده، یک بار در ماه رمضان بطور یک پارچه به آسمان دنیا نازل شد و بار دیگر از آسمان دنیا به تدریج بر زمین نازل شده، و این پاسخی است که مفسرین نامبرده آنرا از روایات گرفته اند که بعضی از آنها را در بحث روایتی آینده نقل خواهیم کرد.ان شاء الله ولی بعضی دیگر به این مفسرین اشکال کرده اند، که در آیه مورد بحث که تعبیر به انزال - یعنی نازل شدن یک پارچه - فرموده دنبالش فرموده: "هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان" به این منظور نازل شده که باید هدایتگر مردم و فارق میان حق و باطل باشد، و دلائلی روشن از هدایت ارائه دهد، و این معنا با نازل شدن به آسمان دنیا نمی سازد، چون بنا بر این

تفسیر قرآن کریم سالها در آسمان دنیا بود، در حالی که هدایتگر برای مردم نبود.

بعضی دیگر از این ایراد پاسخ داده اند به اینکه هدایت بودن قرآن البته به این معنا که می تواند هادی مردم باشد و مردم را از ضلالت نجات دهد و فارق میان حق و باطل باشد، معنائی است که منافات ندارد با اینکه چند سالی در آسمان دنیا بدون هدایت فعلی و خلاصه راکد مانده باشد، تا وقتی زمان به کار افتادنش رسید از آسمان به زمین نازل

گردد، و نظائر آن بسیار است، مانند قوانینی که از مجلس قانونگذاری گذشته تا هر وقت زمان بکار بردن فلان ماده اش رسید آنرا به کار ببرند، و از قوه به فعلیت در آورند.

این بود پرسش و پاسخهائی که پیرامون آیه کرده اند، و لیکن حق مطلب این است که حکم قوانین و دستورات با حکم خطاباتی که متوجه اشخاص می شود فرق دارد، در خطابات باید قبل از صدور خطاب مخاطبی باشد، هر چند به مدتی اندک آنگاه به او خطاب کنند، و معنا ندارد خطاب از مقام تخاطب جلوتر باشد، و در قرآن کریم از این خطابها بسیار است، مانند خطاب در آیه: "قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله و الله یسمع تحاورکما" (3).

و خطاب در آیه: "و اذا راوا تجاره او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما". (4) و آیه: "رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه، فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر، و ما بدلوا تبدیلا". (5) که در این سه آیه و امثال آن خطابها متوجه مخاطبینی است که قبل از خطاب وجود داشته اند.

علاوه بر اینکه در قرآن کریم ناسخ و منسوخ هست و معنا ندارد که ناسخ و منسوخ هر دو در یک زمان نازل شوند.

بعضی از مفسرین پاسخ داده اند که مراد از نزول قرآن در ماه رمضان نزول آن قسمتی از قرآن است که در رمضان نازل شده.

ولی این جواب هم درست نیست، برای اینکه مشهور در نزد مفسرین این است که رسولخدا ص که مبعوث به قرآن بوده در روز بیست و هفتم از ماه رجب مبعوث

شده، و بین رجب تا رمضان بیش

از یک ماه فاصله است، آن وقت چگونه ممکن است در این مدت بعثت آن جناب از نزول قرآن خالی باشد.

از اینهم که بگذریم آیه های اول سوره"علق"شهادت می دهد که این سوره اولین سوره ای بوده که نازل شده، و در اولین روز بعثت نازل شده، و همچنین سوره"مدثر"شهادت می دهد که در روزهای اول دعوت نازل شده، و به هر حال بسیار بعید است که اولین آیه نازل، در ماه رمضان باشد علاوه بر اینکه جمله مورد بحث که می فرماید: "شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن"دلالت صریحی ندارد بر اینکه مراد از قرآن اولین قسمت نازل آن باشد، پس حمل آیه بر اولین جزء نازل آن حملی است بدون دلیل.

و نظیر این آیه در دلالت بر اینکه قرآن در یک زمان نازل شده آیه: "و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیله مبارکه انا کنا منذرین" (6) و آیه: "انا انزلناه فی لیله القدر" (7) می باشد چونکه از این آیات بر می آید همه قرآن در یک زمان نازل شده، و ظاهر آنها نمی سازد با اینکه منظور نزول اولین قسمت نازل آن باشد، و یا منظور اولین روز انزال آن باشد، قرینه ای هم در کلام نیست که بخاطر آن قرینه بتوانیم دست از ظاهر آن برداریم.

نچه در این باره از تدبر در آیات کتاب استفاده میشود

و آنچه از تدبر در آیات کتاب بر می آید مطلبی دیگر غیر از همه این مطالب است، چون در آیاتی که می گوید قرآن در ماه رمضان و یا در شبی از شبهای آن نازل شد تعبیر به انزال آمده، که دلالت بر نازل کردن یکپارچه قرآن دارد، و در هیچ یک از آنها تعبیر به تنزیل نیامده،

مثلا یکجا فرموده: "شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن" (8) جای دیگر فرموده: "حم و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیله مبارکه" (9) ، و در جای دیگر فرموده: "انا انزلناه فی لیله القدر" (10).

و این تعبیر و نازل شدن یکپارچه به دو اعتبار می تواند باشد، یکی به اعتبار اینکه مجموع و روی هم رفته قرآن و یا بعضی از آن یکپارچه و یک دفعه نازل شده هر چند که تک تک آیاتش به تدریج نازل شده باشد، همچنانکه در مورد باران با اینکه قطره قطره نازل می شود، ولی به اعتبار اینکه مجموع بارانها و قطرات مفید فائده بوده تعبیر می کند به اینکه"کماء انزلناه

من السماء" (11) و نیز بهمین اعتبار فرموده: "کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته" (21).

دوم به اعتبار اینکه کتاب ماورای آنچه ما با فهم عادی خود از آن می فهمیم، که معلوم است فهم عادی ما مستلزم آن است که آیاتش را جدا جدا تدبر کنیم، و خود هم جدا جدا و به تدریج نازل شود، حقیقت دیگری دارد که به لحاظ آن حقیقت امری واحد و غیر تدریجی است، و نزولش به انزال - یک دفعه - است، نه تنزیل(نزول بتدریج).

و همین اعتبار دومی از آیات کریمه قرآن استفاده می شود مانند آیه: "کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر" (13) چون کلمه"احکمت"از احکام است و احکام در مقابل "تفصیل"است، و تفصیل عبارت است از اینکه کتاب را فصل فصل و قطعه قطعه کنند، در نتیجه احکام به معنای آن است که به نحوی باشد که جزء جزء نداشته و اجزایش از یکدیگر متمایز نباشد، چون همه اش به یک معنا بر

می گردد، که آن معنا جزء و فصل ندارد و آیه شریفه صریح است در اینکه این تفصیل که ما امروز در قرآن مشاهده می کنیم تفصیلی است که بعدها به قرآن داده شده، و گرنه در آغاز محکم و بدون جزء و فصل بوده.

از این آیه روشن تر، آیه"و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی و رحمه لقوم یؤمنون. هل ینظرون الا تاویله یوم یاتی تاویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق" (14).

و آیه"و ما کان هذا القرآن ان یفتری من دون الله، و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین"تا آنجا که می فرماید: "بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله" (15) چه از این آیات و مخصوصا آیه شریفه سوره یونس به خوبی استفاده می شود که مساله تفصیل و جداسازی امری است که بعدها بر کتاب خدا عارض شده است و قبلا به این صورت نبوده.

پس کتاب به خودی خود چیزی است، و تفصیلی که عارض بر آن شده چیزی دیگر، و کفاری که کتاب را تکذیب کردند تکذیبشان مربوط به تفصیل کتاب است، و ناشی از این است که فراموش کردند این تفصیل به چه چیز برگشت می کند و به زودی در قیامت می فهمند و جز فهمیدن چاره ای ندارند، آن وقت پشیمان می شوند در حالی که پشیمانی سودی برایشان نداشته، و راه گریزی هم ندارند، و این آیه اشعاری هم به این معنا دارد که کتاب اصلی تاویل کتاب خواندنی یعنی قرآن است.

از آیه مورد بحث روشن تر این آیه شریفه است: "حم و الکتاب المبین، انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم

تعقلون و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم" (16) چون این آیه ظهور در این معنا دارد که قرآن قبلا در کتاب مبینی بوده که خواندنی و عربی نبوده، و بعدها خواندنی و عربی شده، و لباس الفاظ آنهم به واژه عربیت پوشیده، تا مردم آن را بفهمند و گرنه همین کتاب قبلا در "ام الکتاب"، که نزد خدا مقامی بلند داشته است، بوده مقامی که دست خرد بدان نمی رسد، کتابی که حکیم است، یعنی مانند کتاب قرآن آیه آیه و سوره سوره نیست.

و آیات شریفه"فلا اقسم بمواقع النجوم، و انه لقسم لو تعلمون عظیم، انه لقرآن کریم، فی کتاب مکنون، لا یمسه الا المطهرون، تنزیل من رب العالمین" (17 نیز در سیاق آیه سوره زخرف است، چون از ظاهر آن به خوبی بر می آید، قرآن کریم در کتاب مکنون و پنهان از دید بشر قرار داشته، در کتابی که جز پاکان کسی با آن تماس ندارد، و از آن کتاب که نزد رب العالمین است نازل شده است، و اما قبل از نازل شدن موقعیتی در کتاب مکنون داشته، مکنون از اغیار همان که در آیه سوره زخرف ام الکتابش خوانده، و در سوره بروج لوح محفوظش نامیده و فرموده: "بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ" (18) بلکه این لوح از این جهت محفوظ است که دگرگونگی در آن راه ندارد، و معلوم است قرآنی که باید به تدریج نازل شود(چون به عالمی نازل می شود که زمان و تدرج بر همه آن حاکم است)هرگز از ناسخ و منسوخ و از تدریج خالی نیست و این تدرج خود نوعی تبدل است، پس کتاب مبین که

اصل قرآن است و خالی از تفصیل و تدرج است، امری است غیر این قرآن نازل شده، و قرآن به منزله لباسی ست برای آن امر.

و همین معنا یعنی اینکه قرآن، نازل شده و بشری شده کتاب مبین(که ما آن را حقیقت کتاب می نامیم)باشد، و به منزله لباسی باشد برای اندام صاحب لباس، و مثال باشد برای حقیقت و نیز به منزله مثل باشد برای غرض صاحب کلام، خود مصحح آن است که احیانا آن حقیقت را هم قرآن بنامیم همچنانکه در آیه شریفه: "بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ" (19) و آیاتی دیگر این تعبیر آمده، و همین نکته باعث می شود که آیه: "شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن" (20) ، و آیه"انا انزلناه فی لیله القدر" (21) ، و آیه"انا انزلناه فی لیله مبارکه" (22) را که دلالت دارند بر اینکه قرآن یک دفعه نازل شده حمل کنیم بر نازل شدن حقیقت قرآن، یعنی کتاب مبین، بر قلب رسولخدا ص در یک شب، همچنانکه همین قرآن بعد از آنکه بشری و خواندنی و مفصل شد، تدریجا در مدت بیست و سه سال دعوت نبویه نازل شده است.

این نزول تدریجی از آیات زیر استفاده می شود: "و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه" (23) و آیات: "لا تحرک به لسانک لتعجل به، ان علینا جمعه و قرآنه، فاذا قراناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه" (24) چون از این آیات بر می آید که رسولخدا ص می دانسته چه آیه ای بر او نازل می شود، و به همین جهت قبل از آنکه وحی آیه ای تمام شود او از پیش، آیه را می خوانده، و خدای تعالی

از این کار نهیش فرمود، که ان شاء الله توضیحش در جای مناسب خواهد آمد.

و سخن کوتاه آنکه: اگر کسی در آیات قرآنی تدبر و دقت کند هیچ چاره ای جز این ندارد که اعتراف کند به اینکه آیات قرآنی دلالت دارد بر اینکه این قرآنی که تدریجا بر رسول

خدا ص نازل شده متکی بر حقیقتی است متعالی و بس بلند که عقول عامه بشر قاصر از درک آن، و دست افکار ملوث به لوث هوسها و قذارتهای ماده شان از رسیدن به آن حقیقت کوتاه است، و اینکه نخست این حقیقت بر رسولخدا ص نازل شده بود و به وی تعلیم داده بود که منظورش از کتاب(که بعدا تدریجا نازل می شود)چیست.و ما ان شاء الله در بحث پیرامون تاویل و تنزیل در تفسیر آیه شریفه: "هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات" (25) باز در این باره سخن خواهیم گفت.

این آن مطلبی است که گفتیم با دقت و تدبر از آیات کریمه قرآن به دست می آید بله محدثین که کارشان تنها نقل حدیث است و نیز علمای علم کلام و همچنین علمای مادی این عصر از آنجا که منکر ماورای ماده و محسوساتند ناگزیر شده اند این آیات و نظائر آن را که دلالت دارند بر اینکه مثلا قرآن هدایت و رحمت و نور و روح و مواقع نجوم و کتاب مبین است، و یا در لوح محفوظ و نازل از ناحیه خدا است، و یا در صحف مطهره است، و یا تعبیرات دیگری که از قرآن شده، همه را حمل کنند بر اقسامی از استعاره و مجازگوئی، و با این عمل خود قرآن را همپایه یک

کتاب شعری کرده اند، (که به قول معروف هر چه گزافی تر و دروغ تر باشد شیرین تر و شیواتر است).

گفتار بعضی از اهل بحث در توجیه نزول قرآن در ماه رمضان

بعضی دیگر از اهل بحث و تحقیق در معنای اینکه چگونه ممکن است قرآن در ماه رمضان نازل شده باشد؟ گفتاری دارد که خلاصه اش از نظر خواننده می گذرد.

هیچ شکی نیست در اینکه بعثت رسولخدا ص قرین و توام با نزول اولین بخش آن بوده، و در آن بخش به وی دستور داده که مردم را تبلیغ و انذار کن، از سوی دیگر در این نیز هیچ شکی نیست که بعثت و نزول اولین بخش قرآن، در شب اتفاق افتاده، برای اینکه آیه شریفه:"انا انزلناه فی لیله مبارکه انا کنا منذرین" (26) ،صریحا می فرماید: که قرآن در شب نازل شده، و باز شکی نیست که آن شب از شب های رمضان بوده، برای اینکه در سوره بقره آیه 185می فرماید:"شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن".

پس تا اینجا هیچ شکی نیست تنها گفتگو در این است که منظور این آیات تمام قرآن است یا بعضی از آن؟در پاسخ از این سؤال می گوئیم: گو اینکه همه قرآن در یک شب نازل نشده، اما همینکه سوره حمد که مشتمل بر بسیاری از معارف قرآن است در یک شب نازل شده، مثل این است که همه قرآن در یک شب نازل شده باشد، و بهمین اعتبار می شود گفت: (ما قرآن را در فلان شب نازل کردیم).

پاسخ دیگری که می توان گفت اینکه: کلمه قرآن همانطور که بر همه آیات بین دو جلد اطلاق می شود، بر بعض از آن نیز اطلاق می گردد، همانطور که بر سایر کتب آسمانی

از قبیل تورات و انجیل و زبور نیز اطلاق می گردد، و این خود اصطلاحی است از قرآن کریم.

آنگاه اضافه کرده: که اولین بخشی که نازل شده"اقرء باسم ربک الذی خلق..." (27) است که در شب بیست و پنجم رمضان نازل شد، در حالی که رسول خدا ص در وسط بیابان بود، و به طرف خانه خدیجه می آمد، همینکه این آیات به وی وحی شد به خاطرش رسید از جبرئیل بپرسد: چگونه پروردگار خود را یاد کند، دوباره جبرئیل خود را به وی نشان داد و تعلیمش داد که بگوید: "بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین"تا آخر سوره حمد، و سپس کیفیت نماز را به او یاد داد، و از نظرش غائب شد، رسول خدا ص به خود آمد در حالی که اثری از جبرئیل نیافت، تنها از آنچه دیده بود، تعبی و کوفتگی در خود احساس کرد، تعبی که همواره بعد از دیدن جبرئیل به او دست می داد، و چون اولین بار بود که به چنین منظره ای بر می خورد و نمی دانست که از طرف خدا مبعوث به نبوت و هدایت خلق شده، لذا وقتی به خانه درآمد از شدت خستگی آن شب را تا به صبح خوابید، صبح آن شب مجددا فرشته وحی نزد او برگشت و این سوره را بر او نازل کرد:

"یا ایها المدثر قم فانذر". (28)

آنگاه مفسر نامبرده می گوید پس معنای نازل شدن قرآن همین نازل شدن سوره حمد است، که در ماه رمضان و مصادف با شب قدر نازل شده، و اما آنچه در کتب شیعه دیده می شود که بعثت در روز بیست و هفتم رجب بوده، روایاتی است که

علاوه بر اینکه جز در بعضی از کتب شیعه که تاریخ تالیفش جلوتر از قرن چهارم هجرت نیست، یافت نمی شود مخالف کتاب خدا نیز هست، چون متوجه شدید که کتاب خدا نزول قرآن را در ماه رمضان دانسته.

سپس اضافه می کند: که در این میان روایات دیگری هست مؤید آن روایات که می گوید معنای نزول قرآن در ماه رمضان این است که قرآن قبل از بعثت رسولخدا ص یک جا از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شد، و جبرئیل آن را در بیت المعمور به ملائکه املاء کرد، تا آنکه بعد از بعثت به تدریج بر رسول خدا ص نازل شد.

و این روایات اوهامی است خرافی که دست اجانب آنها را با روایات اسلام آمیخته

کرده و به چند جهت مردود است، 1 - مخالف کتاب خدا هستند 2 - لوح محفوظ را جزء ماورای طبیعت دانسته در حالی که لوح محفوظ عبارت است از عالم طبیعت و بیت المعمور عبارت است از کره زمین، که با سکونت بشر معمور و آباد گشت، این بود خلاصه گفتار آن مفسر.

توضیح بی پایگی و واهی بودن آن گفتار

مؤلف: من نمی دانم کدام یک از جملات این مفسر که سراسر آن فاسد است قابل اصلاح است تا به وجهی از وجوه با حق و حقیقت منطبق شود، چون در چنین صورتی قضیه شبیه مثل معروف می شود که می گویند وصله از خود جامه بیشتر است.

زیرا اولا این افسانه که وی از پیش خود در باره بعثت درست کرده و یا اینکه گفته اولین بخش نازل شده چیست"اقرء باسم ربک"وقتی نازل شد که رسول خدا ص در راه بود، و بعد از آن سوره حمد نازل

شد، و آنگاه نماز را به آن جناب تعليم داده و آن حضرت داخل خانه شد و از خستگى به خواب رفت، و صبح آن شب سوره مدثر نازل شده، امر به تبليغش نمود همه اينها مطالبى است كه نه آيه محكمه دلالت بر آن دارد، و نه سنت قائمه، بلكه تنها و تنها قصه اى است تخيلى كه نه با كتاب موافق است و نه با حديث، و بيان ناسازگاريش خواهد آمد.

و ثانيا وى گفته: كه بطور مسلم بعثت و نزول قرآن و امر به تبليغ هر سه مقارن هم اتفاق افتاد، و در مقام تفسير و توضيح اين سخن گفته است: نبوت با نزول قرآن آغاز شد و رسولخدا ص تنها در يک شب نبى و غير رسول بود، و صبح همان شب به مقام رسالت هم رسيد، چون سوره"مدثر"او را امر به تبليغ نمود، ولى اين مفسر هرگز نمى تواند بر طبق گفته هاى خود دليلى از كتاب يا سنت بياورد، و عجب اينجا است كه مساله را از مسلمات گرفته، در حالى كه چنين نيست اما از نظر سنت مسلم نيست براى اينكه كتب سنت چه آنها كه علماى اهل سنت تاليف كرده اند، و چه آنها كه علماى اماميه تاليف كرده اند، همه بعد از دو قرن و بيشتر از عصر رسولخدا ص تدوين شده اند، هر چند كه مفسر نامبرده اين اشكال را منحصرا به كتب شيعه وارد دانسته، ولى تمامى كتب عامه نيز اينطور بوده اند، اگر در روايات شيعه دسيسه شده باشد.در روايات عامه نيز شده است و اما كتب تاريخ علاوه بر اينكه متعرض اين جزئيات نشده احتمال دسيسه در آنها بيشتر است، و اگر بيشتر

هم نباشد حداقل مانند کتب حدیث در معرض آن بوده است.

و اما کتاب خدا که برای هر اهل فنی روشن است که دلالت آیات آن بر مساله بعثت قاصرتر از دلالت روایات است، بلکه می توان گفت آیات قرآن بر خلاف آنچه مفسر نامبرده در مساله بعثت گفته دلالت دارد، و رسما افسانه و بافته های او را تکذیب می کند، چون سوره علق بطوریکه اهل حدیث گفته اند و به شهادت پنج آیه اول آن اولین سوره ای بوده که بر رسولخدا ص نازل شده، و احدی از مفسرین نگفته و حتی احتمالش را هم نداده که تکه تکه نازل شده باشد، و حداقل احتمال می دهیم که یک باره نازل شده باشد، مشتمل بر این نکته است که رسولخدا ص در انظار مردم نماز می خوانده، و بعضی از مردم او را از این کار نهی می کردند، و در مجالس قریش از او بدگوئی می کرده اند، و اگر قبل از سوره علق قرآن بر آن جناب نازل نشده بود، پس رسول خدا ص چگونه نماز می خوانده، و در نمازش چه می گفته؟سوره علق هم از نماز به غیر از امر سجده که دستوری دیگر نداده، پس معلوم می شود آن جناب قبل از سوره علق نمازی داشته و کسانی بوده اند که آن جناب را از نماز نهی می کرده اند، و از نهی خود دست بردار نبوده اند، مگر اینکه بگوئی منظور از این نمازگزار شخصی دیگر غیر از رسولخدا ص است، و این حرف بطلانش روشن است، برای اینکه در آخر سوره به خود آن جناب خطاب نموده می فرماید: "کلا لا تطعه"آن کسی را که به تو می گوید نماز مخوان اطاعت مکن، بلکه همچنان خدا را

سجده کن، و به او نزدیک شو.

اینک آیاتی از همین سوره که دلالت بر بطلان قول مزبور دارد: "ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی ارایت ان کان علی الهدی.او امر بالتقوی.ارایت ان کذب و تولی.ا لم یعلم بان الله یری؟.کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناصیه.ناصیه کاذبه خاطئه.فلیدع نادیه.سندع الزبانیه.

کلا لا تطعه و اسجد و اقترب." (29) پس از این سوره استفاده می شود که رسولخدا ص قبل از نازل شدن اولین سوره از قرآن هم نماز می خوانده، و خود بر طریق هدایت بوده و احیانا دیگران را هم امر به تقوا می کرده، و این همان نبوت است، ولی رسالت نیست، و بهمین جهت این وضع آن جناب را انذار ننامیده، پس آن جناب قبل از بعثت هم نبی بوده، و نماز می خوانده، با اینکه هنوز قرآن بر او نازل نشده بود، و سوره حمد که جزء نماز است نیامده، و مامور به تبلیغ نشده بود.

و اما سوره حمد، مدتها بعد از بعثت نازل شد، و اگر نزولش بلا فاصله بعد از سوره علق بود، و بقول این مفسر در قلب رسولخدا ص خطور کرده بود جا داشت بفرماید: "قل بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین..."و یا بفرماید: "بسم الله الرحمن الرحیم قل الحمد لله رب العالمین...".

مترجم: (چون سوره علق به عبارتی آغاز شده که معنای"قل"را می دهد اگر سوره حمد هم بلا فاصله با آن سوره نازل شده بود باید کلمه"قل"و یا"اقرء"در اول آن قرار می داشت).

و نیز لازم بود که در این سوره گفتار در جمله"مالک یوم الدین"تمام شود زیرا بقیه سوره از غرض بیگانه است از طرفی ختم شدن سوره در جمله"مالک یوم الدین"از نظر بلاغت قرآن

شریف مناسب تر و لایق تر بود.

بله در سوره حجر که به شهادت مضامین آیاتش از سوره های مکی است و بیانش خواهد آمد فرموده: "و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم" (30) و مراد از کلمه" سبع مثانی"سوره حمد است که در آیه شریفه در مقابل قرآن عظیم قرار گرفته و این منتها درجه تجلیل و تعظیم از سوره حمد است و لیکن با همه این احوال سوره حمد قرآن نامیده نشده بلکه هفت آیه از آیات قرآن معرفی شده به دلیل اینکه آیه: "کتابا متشابها مثانی" (31) همه قرآن مثانی خوانده شده و در آیه سوره حجر سوره حمد هفت عدد از آن مثانی خوانده شده.

و با این حال از آنجا که سوره حجر مشتمل بر نامی از سوره حمد است معلوم می شود سوره حمد قبل از سوره حجر نازل شده.

و نیز از آنجائی که سوره حجر مشتمل بر آیه"فاصدع بما تؤمروا عرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین..." (32) می فهمیم که رسولخدا ص مدتی دست از انذار کشیده بود و در این آیه مجددا مامور بدان شده که می فرماید: "فاصدع"پس از سوره حجر دو چیز استفاده شد یکی ترک انذار و دیگر نزول سوره حمد قبل از آن و شما از کجا ثابت می کنید که نزول حمد قبل از ترک انذار بوده؟.

و اما سوره مدثر و مطالبی را که مشتمل است چون آیه"قم فانذر"اگر گفته شود همه آن یک باره نازل شده حال آیه: "قم فانذر"حال آیه: "فاصدع بما تؤمر"در سوره حجر است و نیز حال جمله"و اعرض عن المشرکین"در سوره حجر حال جمله"ذرنی و من خلقت وحیدا"در

سوره مدثر است و هر دو مضمونی

نزدیک به هم دارند، از هر دو فهمیده می شود اولا کسانی مزاحم دعوت رسول خدا ص بوده اند و در ثانی رسول خدا ص مدتی انذار را تعطیل کرده بود.

و چنانچه سوره مدثر قطعه قطعه نازل شده باز از سیاق آن بر می آید که تنها صدر آن در آغاز رسالت نازل شده و بقیه بعد از تعطیل انذار آمده است.

و ثالثا اینکه می گوید: (روایاتی که می گوید قرآن قبل از بعثت و یکپارچه در شب قدر از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شده و بعد از بعثت به تدریج از بیت المعمور بر رسول خدا ص نازل می شده روایاتی است جعلی و خرافی چون مخالف کتاب است و مضمونی مستقیم ندارد، بلکه مراد از لوح محفوظ عالم طبیعت و مراد از بیت المعمور کره زمین است)گفتاری است خطا و افتراء و به دلیل اینکه اولا: ظاهر هیچ آیه ای از آیات قرآن مخالف با این روایات نیست و بیانش از نظر خواننده گذشت.

و ثانیا: در روایات نامبرده نفرموده اند: قرآن قبل از بعثت، یک جا به بیت المعمور نازل شد، و کلمه یک جا را مفسر نامبرده در اثر دقت نکردن در روایات اضافه کرده و ثالثا: تفسیر لوح محفوظ به عالم طبیعت تفسیری است بسیار زشت و خنده آور، و ما نمی دانیم بنا به گفته وی به چه مناسبت عالم طبیعت در کلام خدا لوح محفوظ خوانده شده؟، آیا از این جهت است که عالم طبیعت از تغیر و دگرگونی محفوظ است؟که عالم طبیعت جای همه دگرگونی ها است چون عالم حرکات است و ذوات موجودات سیال و صفاتشان هر لحظه در تغییر است.

و یا از این جهت لوح محفوظ خوانده شده

که تکوینا و یا تشریعا از فساد و تباهی محفوظ است؟که این نیز خلاف واقع است، برای اینکه عالم طبیعت عالم کون و فساد است. و یا بدین جهت بوده که از اطلاع اغیار محفوظ است یعنی غیر اهل اطلاع کسی از اسرار آن آگاه نیست همچنانکه آیه شریفه: "انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون" (33) خبر می دهد؟که این نیز صحیح نیست برای اینکه ادراک هر صاحب ادراکی نسبت به عالم طبیعت یکسان است.

و بعد از همه این اشکالات اشکال مهمی که به وی وارد است این است که این مفسر در توجیه نازل شدن قرآن در ماه رمضان هیچ وجه صحیحی که هم در جای خود صحیح باشد، و هم لفظ آیه آن را بپذیرد، نیاورده، چون خلاصه گفتارش این شد که معنای جمله"انزل فیه القرآن"این است که"کانما انزل فیه القرآن"یعنی گویا قرآن در ماه رمضان نازل شده و

معنای آیه"انا انزلناه فی لیله""کانا انزلناه فی لیله"است، یعنی گویا ما قرآن را در یک شب نازل کردیم، و حال آنکه نه اهل لغت چنین معنائی از چنین عبارتی می فهمد، و نه اهل عرف و آشنای به سیاق کلام.

و اگر جایز باشد کسی بگوید نزول قرآن در شب قدر به خاطر نزول سوره حمد است، که مشتمل بر رؤوس مطالب قرآن است، باید جایز باشد که دیگری بگوید معنای نزول قرآن نزول همه آن، یعنی اجمال معارف آن است بر قلب رسولخدا ص، و هیچ مانعی هم ندارد که کسی این حرف را بزند و بیانش در سابق گذشت.

البته در گفتار مفسر نامبرده اشکالهای دیگری نیز هست، که چون بیرون از غرض ما بود متعرض آنها نشدیم.

"هدی للناس

و بینات من الهدی و الفرقان"

مورد استعمال کلمه"ناس"

کلمه ناس - که عبارت است از طبقه پائین افراد جامعه که سطح فکرشان نازلترین سطح است، بیشتر در همین طبقه اطلاق می شود چنانکه آیه: "و لکن اکثر الناس لا یعلمون" (34) و آیه: "و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون" (35) اطلاق گردیده، معلوم می شود ناس معنائی اعم از علما و غیر علما دارد.

و این اکثریت همانهایند که اساس زندگیشان بر تقلید است و خود نیروی تشخیص و تمیز در امور معنوی به وسیله دلیل و برهان را ندارند، و نمی توانند از راه دلیل میان حق و باطل را تشخیص دهند، مگر آنکه کسی دیگر ایشان را هدایت نموده حق را بر ایشان روشن سازد، و قرآن کریم همان روشنگری است که می تواند برای این طبقه حق را از باطل جدا کند، و بهترین هدایت است.

اما خواصی از مردم که در ناحیه علم و عمل تکامل یافته اند، و استعداد اقتباس از انوار هدایت الهیه و اعتماد به فرقان میان حق و باطل را دارند، قرآن کریم برای آنان بینات و شواهدی از هدایت است، و نیز برای آنان جنبه فرقان را دارد، چون این طبقه را به سوی حق هدایت نموده، حق را برایشان مشخص می کند، و روشن می کند که چگونه باید میان حق و باطل فرق گذاشت، همچنانکه فرمود: "یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام، و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم". (36)

از اینجا علت اینکه چرا میان"هدی"و میان"بینات من الهدی"مقابله انداخت؟روشن می گردد، چون مقابله میان آن دو مقابله میان عام و خاص است، قرآن برای

بعضی افراد هدایت، و برای بعضی دیگر بیناتی از هدایت است.

"فمن شهد منکم الشهر فلیصمه"

کلمه"شهادت"به معنای حاضر بودن در جریان، و اطلاع یافتن از آن است، (وقتی می گوئیم من در وقوع فلان امر شاهد بودم، یعنی حاضر بودم، و در نتیجه حضورم از جریان اطلاع یافتم)، و شاهد ماه رمضان بودن، به این معنا است که انسان همچنان زنده و هوشیار بماند، تا ماه رمضان فرا رسد، و آدمی از فرا رسیدنش آگاه شود، و این شهادت هم نسبت به تمامی ماه صادق است، و هم نسبت به بعضی از آن، (مانند اینکه آدمی در اوائل ماه، مسافر باشد و در اواخر آن حاضر شود)و اما اینکه مراد از شهود شهر این باشد که انسان شاهد رؤیت هلال رمضان باشد در حالی که مسافر هم نباشد، صحیح نیست چون دلیلی در لفظ آیه بر آن نیست، بله از راه ملازمه آنهم در بعضی از اوقات و به کمک قرائن می توان چنین معنائی را بر آیه تحمیل کرد، و لیکن در آیه هیچ قرینه ای بر این معنا وجود ندارد.

پی نوشت ها:

1)ما آن را(قرآن را)کتابی خواندنی و عربی کردیم باشد که شما درکش کنید."سوره زخرف آیه 3"

2)و قرآنی که آن را قسمت قسمت کردیم تا کم کم بر مردمش، بخوانی و به تدریج نازلش کردیم."سوره اسراء آیه 106"

3)خدا سخن آن کس که در باره همسرش با تو مجادله می کرد و به خدا شکوه می کرد شنید، و خدا همه گفتگوی شما را می شنود."سوره مجادله آیه 1"

4)و چون تجارت یا لهوی می بینند تو را در وسط سخن در حالی که ایستاده ای رها می کنند."سوره جمعه آیه 11"

5)مردانی که عهد خود را که با خدا

بسته اند وفا می کنند، بعضی از ایشان عمرشان سرآمده، و بعضی دیگر منتظر سرآمدن عمرند، و کمترین گوشه ای از عهد خود را دگرگون نمی سازند."سوره احزاب آیه 23"

6)سوگند به کتاب روشنگر که ما آن را در شبی با برکت نازل کردیم، که ما همواره کار بیم رسانی را داشته ایم."سوره دخان آیه 3"

7)ما آن را در شب قدر نازل کردیم."سوره قدر آیه 1"

8)سوره بقره آیه 185

9)سوره دخان آیه 3

10)سوره قدر آیه 1

11)مثل آبی که ما آن را از بالا نازل کرده ایم."سوره یونس آیه 24"

12)کتابی که ما نازلش کردیم بر تو کتابی پر برکت تا در آیاتش تدبر کنند."سوره ص آیه 29"

13)کتابی است که قبلا نزد حکیم خبیر، فشرده بود، و سپس آیاتش از هم جدا شد."سوره هود آیه 1"

14)محققا برای آنها کتابی آورده ایم که از روی علم تفصیل دادیم کتابی که هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان آورند آیا جز تاویل آن را منتظرند روزی که تاویلش بیاید آنها که از پیش آن را فراموش کرده اند اقرار می کنند که رسولان پروردگار ما به حق آمده و حق گفتند."سوره اعراف آیه 52 - 53"

15)این کتابی نیست که بتوان به خدا افتراء زد، لیکن مصدق کتب آسمانی عصر خودش و تفصیل همان کتابها است کتابی است بدون شک از ناحیه رب العالمین(تا آنجا که می فرماید): بلکه اینان چیزی را تکذیب می کنند که احاطه علمی بدان ندارند، و هنوز تاویلش نیامده."سوره یونس آیه 39 - 37"

16)حم سوگند به کتاب روشنگر که ما آن را کتابی خواندنی و عربی کردیم، تا شاید شما تعقل کنید، و گرنه آن کتاب در کتابی اصلی بود، که

نزد ما مقامی بلند و فرزانه دارد."سوره زخرف

آیه 1 - 4"

17)سوگند به جایگاههای ستارگان نخورم، و آن اگر بدانید سوگندی بزرگ است محققا قرآنی است ارجمند در نامه ای نهفته، جز پاک شدگان به آن دسترسی نیابند نازل کردنی از پروردگار جهانیان است."سوره واقعه آیه 80"

18)آن قرآنی مجید است که در لوح محفوظ قرار دارد."سوره بروج آیه 22"

19)بلکه آن قرآنی است ارجمند در لوحی محفوظ."سوره بروج آیه 22"

20)ماه رمضان که در آن قرآن را نازل کردیم."سوره بقره آیه 185"

21)ما نازل کردیم قرآن را در شب قدر."سوره قدر آیه 1"

22)ما نازل کردیم قرآن را در شبی مبارک."سوره دخان آیه 2"

23)در قرآن قبل از تمام شدن وحیش عجله مکن."سوره طه آیه 114"

24)زبان خود را بدان حرکت مده، که به آن عجله کرده باشی، چونکه جمع آن و نیز خواندش به عهده ما است، پس همینکه آنرا خواندیم خواندنش را پیروی کن، و سپس به عهده ما است که آنرا بیان کنیم."سوره قیامت آیات 15 - 19"

25)سوره آل عمران آیه 7

26)ما نازل کردیم قرآن را در شبی مبارک و ما هستیم بیم دهندگان."سوره دخان آیه 2"

27)سوره علق آیه 1

28)ای جامه بخود پیچیده برخیز و بترسان."سوره مدثر آیه 2 - 1"

29)آیا دیدی آن کسی را که بنده ای را از اینکه نماز بخواند نهی می کرد، تو ای نهی کننده هیچ می دانی که اگر آن بنده بر راه راست باشد، و یا به پرهیزکاری دستور دهد، دیگر جا ندارد که تو او را از نمازش نهی کنی، ای

پیامبر تو بگو آیا می دانی آن نهی کننده را که اگر تو را تکذیب کند، و از تو روی بگرداند چه کیفری خواهد داشت؟ راستی آیا او نمی داند که خدا رفتار او

را می بیند، و از قصد او اطلاع دارد؟بداند که جریان به این سادگی ها نیست اگر از آزار پیامبر دست برندارد موی پیشانی او را که موی پیشانی مردی دروغگو و خطاکار است خواهیم گرفت، پس باید اهل مجلس و قبیله و عشیره خود را بخواند، تا او را یاری دهند ما هم به زودی زبانه دوزخ را علیه او خواهیم خواند، تا او را فراگیرد.نه چنان است فرمان او مبر و نماز را ترک مکن همچنان سجده کن و نزدیک شو."سوره علق آیه 19"

30)و همانا تو را هفت آیه و این قرآن بزرگ را دادیم."سوره حجر آیه 87"

31)سوره زمر آیه 23

32)آنچه را دستور داده ای آشکار کن و از مشرکان روی گردان."سوره حجر آیه 95"

33)سوره واقعه آیه 79.

34)ولی بیشتر مردم نمی دانند."سوره روم آیه 30"

35)و این مثلها را برای مردم می زنیم و لیکن به جز دانایان آن را نمی فهمند." سوره عنکبوت آیه 43"

36)خداوند به وسیله قرآن کسانی را که پیرو خوشنودی اویند به سوی راههای سلامت هدایت نموده از ظلمت ها به سوی نور بیرون می کند با اذن خودش و به سوی صراط مستقیمشان راه می نمایاند."سوره مائده آیه 16"

فضائل ماه مبارک رمضان

قبول عمل و پذیرش صالح(1)

رسول خدا (ص) در خطبه شعبانیه می فرماید: «انفاسکم فیه تسبیح » نفس های شما در این ماه خود تسبیح است، هر نفسی که می کشید مثل آن است که گفته باشید «سبوح قدوس » . «و نومکم فیه عباده » خوابتان در این ماه عبادت است . «و اعمالکم فیه مقبوله » کارهای جزیی را که انجام می دهید خدا قبول می کند . قبولی عمل مقدمه است برای این که خداوند خود انسان را قبول فرماید . لذا در قرآن کریم دو نمونه تعبیر دارد:

- این که خداوند عمل عده ای را قبول می کند .

2 - خدا عده ای را قبول می کند، نه این که فقط عمل آنان قبول شود . چون گروهی عمل صالح دارند و گروهی خود صالح هستند . آنان که جزء «الذین آمنوا و عملوا الصالحات » هستند یعنی کارهای خوب دارند ولی هنوز به آن مقام نرسیده اند که ذات و گوهرشان خوب بشود، احیانا ممکن است در معرض خطر باشند، اما دسته دوم، جزء صالحین هستند، مثل ابراهیم خلیل که قرآن در شانش می فرماید: «و انه فی الآخره لمن الصالحین » صالح یعنی کسی که گوهر ذاتش شایسته شده است . اینها را خدا قبول می کند . یا قرآن راجع به حضرت مریم این تعبیر را دارد «فتقبلها ربها بقبول حسن و انبتها نباتا حسنا» خدای کریم، مریم را قبول کرد . پس کاری کنیم که خدای کریم خود ما را قبول کند .

ماه مبارک، ماه محاسبه

برای گروهی آغاز سال، اول فروردین است . یک نوجوان اول فروردین تلاش می کند برای خود لباس نو تهیه کند . درخت ها اول سالشان فروردین است که لباس های نو و تازه در بر می کنند . اول سال کشاورز پاییز است، که درآمد مزرعه را حساب می کند . تاجر و صنعتگر، هر کدام فرصت دیگری را به عنوان اول سال تعیین می کنند . مرحوم سید بن طاوس می گوید: «اهل سیر و سلوک اول سالشان رمضان است »(2)حساب ها را از ماه مبارک تا ماه مبارک بعد بررسی می کنند که ماه مبارک گذشته چه درجه ای داشته و امسال در چه درجه ای است . ماه مبارک برای سالکان الی الله ماه محاسبه است . از این رو

امام سجاد سلام الله علیه فرمود: «ماه رمضان در بین ما اقامت داشت و جای حمد و ثنا بود، زیرا به همراه خود رحمت آورد . و رفیق بسیار خوبی برای ما بود، ما در همراهی او به نعمت هایی رسیدیم . ما ربح و سودی که در این ماه بردیم، هیچ تاجری در هیچ گوشه دنیا نبرد، و هیچ کس در سراسر عالم به اندازه ما از این ماه استفاده نکرده است .(3)

بوی دهان روزه دار

از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: خداوند به حضرت موسی وحی فرستاد که چرا با من مناجات نمی کنی؟ عرض کرد: خدایا روزه دارم و در حال روزه، دهان خیلی معطر نیست . خداوند فرمود: ای موسی بوی دهان روزه دار پیش من از مشک خوشبوتر است .(4)

گرفتن روزه در روز گرم

امام صادق (ع) فرمود: اگر کسی در روز گرمی روزه بگیرد و تشنه شود، خدای سبحان هزار فرشته را موکل می کند تا چهره او را مسح کنند و تا هنگام افطار به او بشارت دهند و هنگام افطار خداوند (عزوجل) می فرماید: «ما اطیب ریحک و روحک یا ملائکتی اشهدوا انی غفرت له » عجب معطری و چه بوی خوشی داری! فرشتگان من شاهد باشید که من او را آمرزیدم .(5)

ماه رمضان، ماه دعوت به میهمانی خدا

مردم در ماه رمضان میهمان خدایند «هو شهر دعیتم فیه الی ضیافه الله » میهمان باید کاری کند که صاحب خانه می کند . روزه دار، میهمان خدایی است که «یطعم و لا یطعم » اطعام می کند ولی خود اطعام نمی شود، پس او هم می تواند «یطعم و لا یطعم » باشد . اگر خدای سبحان می بخشد و نمی گیرد،

انسان هم بایستی در این ماه خویی پیدا کند که ببخشد و نگیرد، چون هیچ دستی بهتر از دست بخشنده و هیچ دستی بدتر از دست بگیر نیست . اگر کسی تلاش و کوشش کرد که دیگران در کنار سفره او به بهشت بروند، دست او دست بخشنده است، و اگر کسی تلاش کرد که به برکت دیگران به بهشت برود، او دست گیرنده دارد .(6)

پاورقی ها:

(1).پایگاه حوزه مجله پاسدار اسلام شماره 228، گفته ها و نوشته ها.

(2). اقبال الاعمال، ص 250

(3). فرازهایی از دعای 45 صحیفه سجادیه.

(4).روضه المتقین، ج 3، ص 229.

(5).روضه المتقین، ج 3، ص 229.

(6).کافی، ج 6، ص 294.

معنای رمضان

رمضان از چه کلمه ای ریشه گرفته شده است؟

منبع : پایگاه حوزه5487،

رمضان، نهمین ماه از ماه¬های قمری در تقویم اسلامی و بین ماه¬های شعبان و شوال است. ریشه کلمه رمضان از رمض است و رمض به معنی داغی سنگ در اثر شدت حرارت تابش خورشید(1) و به معنی شدت گرما می¬باشد.(2) در بیان علت نامیده شدن این ماه به این اسم گفته شده است: چون در لغت قدیم، اسامی ماه¬ها را به نام آن زمانی از سال که در آن قرار داشته نام گذاری ¬کرده¬اند و رمضان در موقع نام گذاری، هنگام تندی حرارت گرما واقع شده بود.(3)

رمضان تنها ماهی است که خدا از آن در قرآن نام برده است (شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ هُدًی لِلنّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ ، (روزه، در چند روز معدود) ماه رمضان است؛ ماهی که قرآن، برای

راهنمایی مردم ، و نشانه های هدایت، و فرق میان حق و باطل، در آن نازل شده است.)(4)

(i)-کتاب العین ج7ص39.

(2)-لسان العرب ج7 ص160.

(3)-لسان العرب ج7 ص160.

(4)سوره بقره آیه

.185

روزه در قرآن

منبع:ترجمه المیزان،ج2، طباطبایی،سید محمد حسین؛

ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما واجب شده همانطور که بر اقوام قبل از شما واجب شده بود شاید با تقوا شوید(183).

و این روزهائی چند است پس هر کس از شما مریض و یا مسافر باشد باید ایامی دیگر بجای آن بگیرید و اما کسانی که به هیچ وجه نمی توانند روزه بگیرند عوض روزه برای هر روز یک مسکین طعام دهند و اگر کسی عمل خیری را داوطلبانه انجام دهد برایش بهتر است و اینکه روزه بگیرید برایتان خیر است اگر

بنای عمل کردن دارید(184).

و آن ایام کوتاه ماه رمضان است که قرآن در آن نازل شده تا هدایت مردم و بیاناتی از هدایت و جدا سازنده حق از باطل باشد پس هر کس این ماه را درک کرد باید روزه اش بگیرد و هر کس مریض و یا مسافر باشد بجای آن چند روزی از ماههای دیگر بگیرد خدا برای شما آسانی و سهولت را خواسته و دشواری نخواسته و منظور اینست که عده سی روزه ماه را تکمیل کرده باشید و خدا را در برابر اینکه هدایتتان کرد تکبیر گفته و شاید شکرگزاری کرده باشید(185).

بیان آیات

ویژگی های بیانی آیات تشریع روزه

سیاق این سه آیه دلالت دارد بر اینکه: اولا هر سه با هم نازل شده اند، برای اینکه ظرف (ایام)در ابتدای آیه دوم متعلق به کلمه(صیام)در آیه اول است و جمله(شهر رمضان) در آیه سوم یا خبر است برای مبتدائی حذف شده که عبارت است از ضمیری که به کلمه(ایاما)بر می گردد، و تقدیر جمله(هی شهر رمضان)است و یا مبتدائی است برای خبری که حذف شده و تقدیرش "شهر رمضان هو الذی کتب علیکم

صیامه"است و یا بدل از کلمه صیام در جمله (کتب علیکم الصیام)در آیه اول است، و به هر تقدیر جمله(شهر رمضان)بیان و توضیحی است برای روشن کردن جمله(ایاما معدودات)ایام معدوده ای که روزه در آنها واجب شده.

پس به دلیلی که ذکر شد آیات سه گانه مورد بحث به هم متصل، و نظیر کلام واحدی است که یک غرض را دربردارد، و آن غرض عبارت است از بیان وجوب روزه ماه رمضان.

و ثانیا دلالت دارد بر اینکه قسمتی از گفتار این سه آیه به منزله توطئه و زمینه چینی برای قسمت دیگر آن است، یعنی دو آیه اول به منزله مقدمه است برای آیه سوم، چون در آیه سوم تکلیفی واجب می شود که صاحب کلام، اطمینان ندارد از اینکه شنونده از اطاعت آن سرپیچی نکند، برای اینکه تکلیف نامبرده تکلیفی است که بالطبع برای مخاطب، شاق و سنگین است، و به این منظور، دو آیه اول از جملاتی ترکیب شده که هیچ یک از آنها از هدایت ذهن مخاطب به تشریع روزه رمضان خالی نیست، بلکه در همه آنها به تدریج ذهن شنونده را به سوی آن توجه می دهد، و به این وسیله استیحاش و اضطراب ذهن او را از بین می برد، و در نتیجه علاقمند به روزه می کند، تا با اشاره به تخفیف و تسهیلی که در تشریع این حکم رعایت شده، و نیز با ذکر فوائد و خیر دنیوی و اخروی که در آن است، حدت و شدت دلخواهی و استکبار او را بشکند.

و بهمین جهت بعد از آنکه در جمله: "یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام"، مساله وجوب روزه بر مسلمانان را خاطرنشان کرد، بلافاصله فرمود: "کما کتب علی الذین

من قبلکم"و فهمانید که شما مسلمانان نباید از تشریع روزه وحشت کنید، و آن را گران بشمارید، چون این

حکم منحصر به شما نبوده، بلکه حکمی است که در امتهای سابق نیز تشریع شده بود.(لعلکم تتقون)، یعنی علاوه بر اینکه عمل به این دستور، همان فائده ای را دارد که شما به امید رسیدن به آن ایمان آوردید، و آن، عبارت است از تقوا، و علاوه بر این، این عمل که گفتیم در آن، امید تقوا برای شما هست، همچنانکه برای امتهای قبل از شما بود، عملی نیست که تمامی اوقات شما را و حتی بیشتر اوقاتتان را بگیرد، بلکه عملی است که در ایامی قلیل و معدود انجام می شود، (ایاما معدودات)آری نکره(و بدون الف و لام)آمدن کلمه(ایاما)دلالت بر ناچیزی ایام دارد، و در اینکه ایام را به وصف معدود توصیف کرد، خود اشعاری است به اهمیت نداشتن آن، همچنانکه همین توصیف در آیه: "و شروه بثمن بخس دراهم معدوده" (1) می فهماند که یوسف ع را به چند درهم ناچیز فروختند.

علاوه بر اینکه ما در تشریع این حکم رعایت اشخاصی را هم که این تکلیف برایشان طاقت فرسا است کرده ایم، و اینگونه افراد باید به جای روزه فدیه بدهند، آنهم فدیه مختصری که همه بتوانند بدهند، و آن عبارت است از طعام یک مسکین.

"فمن کان منکم مریضا او علی سفر - تا جمله - فدیه طعام مسکین"و وقتی این عمل هم خیر شما را دربردارد، و هم تا جائی که ممکن بوده رعایت آسانی آن شده خیر شما در این است که بطوع و رغبت خود روزه را بیاورید، و بدون کراهت و سنگینی و بی پروا انجامش دهید، "فمن تطوع خیرا

فهو خیر له"برای اینکه عمل نیک را بطوع و رغبت انجام دادن بهتر است، از اینکه به کراهت انجام دهند.

بنابر آنچه گفته شد زمینه گفتار در دو آیه اول مقدمه است برای آیه سوم که می فرماید:"فمن شهد منکم الشهر فلیصمه"الخ، و بنا بر این پس جمله: "کتب علیکم الصیام"در آیه اول جمله ای است خبری که می خواهد از تحقق چنین تکلیفی خبر دهد، نه اینکه در همین جمله تکلیف کرده باشد، آنطور که در آیه شریفه: "یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی" (2) و آیه"کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیه للوالدین و الاقربین" (3) تکلیف کرده چون هر چند در هر سه آیه تعبیر به(کتب علیکم)آمده، لیکن بین

قصاص در مورد کشتگان - در آیه دوم - و وصیت به والدین و اقرباء - در آیه سوم، و بین مساله صیام - در آیه مورد بحث فرق است، و آن این است که قصاص در قتلی امری است سازگار با حس انتقامجوئی امری است که دلهای صاحبان خون تشنه آن است، صاحبان خون به حکم غریزه و طبیعت نمی توانند قاتل عزیز و پاره تن خود را زنده و سالم ببینند، و نمی توانند این معنا را تحمل کنند که نسبت به جنایتی که به ایشان شده بی اعتنائی شود، و همچنین وصیت و سفارش والدین و خویشان که مطابق با حس ترحم و شفقت و رافت به ارحام است، آنهم در هنگامی که می خواهد بوسیله مرگ برای همیشه از آنان جدا شود.

پس قصاص و وصیت دو حکم مقبول بطبع، و موافق با مقتضای طبیعت آدمی است، و انشاء آن احتیاج به مقدمه و زمینه چینی ندارد، به خلاف

حکم روزه که عبارت است از محرومیت نفوس از بزرگترین مشتهیات، و مهم ترین تمایلاتش، یعنی خوردن و نوشیدن و جماع، که چون محرومیت از آنها ثقیل بر طبع و مصیبتی برای نفس آدمی است.در توجیه حکمش ناگزیر از این است که قبلا برای شنوندگان - با در نظر گرفتن اینکه عموم مردمند و بیشتر مردم عوام و پیرو مشتهیات نفسند - مقدمه ای بچینند، و دلهاشان را علاقه مند بدان سازد، تا تشنه پذیرش آن شوند، بدین جهت است که گفتیم آیه: "کتب علیکم القصاص" الخ و آیه:"کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت"الخ، انشاء حکم است، و حاجتی به زمینه چینی ندارد، به خلاف آیه: "کتب علیکم الصیام"تا آخر دو آیه که مشتمل بر هفت فقره است و خبر می دهد از اینکه بعدها چنین حکمی انشاء می شود.

علت تعبیر به"یا ایها الذین آمنوا"

"یا ایها الذین آمنوا..."

اینگونه خطاب(ای کسانی که ایمان آورده اید)به منظور توجه دادن مردم به صفت ایمانشان است، و گرنه می فرمود: (ای مردم)لیکن خواست بفهماند با توجه به اینکه دارای ایمانید باید هر حکمی را که از ناحیه پروردگارتان می آید بپذیرید، هر چند که بر خلاف مشتهیات، و ناسازگار با عادات شما باشد.

در اینجا ممکن است بپرسی: علت این تعبیر در آیه مورد بحث روشن شد لیکن این معنا روشن نشد که چرا همین تعبیر در ابتدای آیه قصاص آمده، ولی در آیه وصیت نیامده؟در پاسخ می گوئیم: علتش این است که حکم قصاص هر چند مطابق میل و طبیعت آدمی است لیکن در عصر نزول آیه، مسیحیان با آن مخالف بودند، و آنها عفو را بر قصاص ترجیح می دادند، و لذا لازم بود در توجیه حکم قصاص در میان ملت

اسلام، ایمان ملت خاطرنشان گردد و گفته شود ایمان شما شما را محکوم می کند به اینکه احکام الهی را بپذیرید، هر چند که دیگران مخالف آن باشند، و در آیه وصیت چون چنین مخالفتی در کار نبود، آن آیه به خطاب(یا ایها الذین

آمنوا)آغاز نشد.

"کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم"

کلمه کتابت معنایش معروف است، لیکن گاهی کنایه می شود از واجب شدن عملی، و یا تصمیم بر عملی و یا قضای حتمی که بر چیزی رانده شده، که در آیه: "کتب الله لا غلبن انا و رسلی" (4) کنایه از قضاء حتمی، و در آیه: "و نکتب ما قدموا و آثارهم" (5) کنایه از عزیمت و قضاء حتمی است و در آیه"و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس" (6) کنایه از وجوب و وضع قانون و جعل حکم قطعی است.

معنای لغوی"صیام"و"صوم"و منظور از"الذین من قبلکم"در آیه شریفه

و کلمه(صیام)و کلمه(صوم)در لغت مصدر، و به معنای خودداری از عمل است، مثلا صوم از خوردن، و صوم از نوشیدن، و از جماع و از سخن گفتن و راه رفتن و امثال آن به معنای خودداری از آنها است، و چه بسا در معنای آن این قید را اضافه کرده باشند، که به معنای خودداری از خصوص کارهائی است که دل آدمی مشتاق آن باشد، و اشتهای آن را داشته باشد.

صاحب این گفتار گفته: معنای صوم در اصل لغت خودداری از خصوص چنین کارهائی بوده، و لیکن بعدها در شرع در خصوص خودداری از کارهای معینی استعمال شده، و آن هم خودداری از طلوع فجر تا مغرب و توام با نیت است و منظور از"الذین من قبلکم" امتهای گذشته و

قبل از ظهور اسلام است، امتهای انبیاء قبل، چون امت موسی و عیسی و غیر ایشان است.

چون هر جا که در قرآن کریم این کلمه به چشم می خورد معهود همین معنا است، البته این به آن معنا نیست که جمله"کما کتب علی الذین من قبلکم"در مقام اطلاق از حیث اشخاص است و می خواهد بفرماید: تمامی تک تک امتها روزه داشته اند و نیز به آن معنا نیست که بفهماند روزه اسلام شبیه روزه امتهای پیشین است، پس آیه شریفه نه دلالت بر این دارد که تمامی امتها بدون استثناء روزه داشته اند، و نه دلالت دارد بر اینکه روزه همه امتها مانند روزه ما مسلمانان در خصوص رمضان و از ساعت فلان تا ساعت فلان و دارای همه خصوصیات روزه ما بوده، بلکه تنها در این مقام است که اصل روزه و خودداری را در امتهای پیشین اثبات کند، و بفرماید: امتهای پیشین هم روزه داشته اند.

روزه در ادیان و اقوام دیگر، و بیان فلسفه و حکمت عمده روزه در اسلام

و مراد از جمله: (الذین من قبلکم)الخ امتهای گذشته دارای ملت و دین است البته

همانطور که گفتیم نه همه آنها، و قرآن کریم معین نکرده که این امتها کدامند، چیزی که هست از ظاهر جمله: (کما کتب)الخ بر می آید که امتهای نامبرده اهل ملت و دین بوده اند که روزه داشته اند، و از تورات و انجیل موجود در دست یهود و نصارا هیچ دلیلی که دلالت کند بر وجوب روزه بر این دو ملت دیده نمی شود، تنها در این دو کتاب فرازهائی است که روزه را مدح می کند، و آن را عظیم می شمارد.

و اما خود یهود و نصارا را می بینیم که

تا عصر حاضر در سال چند روز به اشکالی مختلف روزه می گیرند، یا از خوردن گوشت و یا از شیر و یا از مطلق خوردن و نوشیدن خودداری می کنند.

و نیز در قرآن کریم داستان روزه زکریا و قصه روزه مریم از سخن گفتن آمده است.

و در غیر قرآن مساله روزه از اقوام بی دین نیز نقل شده، همچنانکه از مصریان قدیم و یونانیان و رومیان قدیم و حتی وثنی های هندی تا به امروز نقل شده، که هر یک برای خود روزه ای داشته و دارند، بلکه می توان گفت عبادت و وسیله تقرب بودن روزه از اموری است که فطرت آدمی به آن حکم می کند، که بحثش خواهد آمد ان شاء الله.

و بعضی گفته اند که مراد از جمله(الذین من قبلکم)یهود و نصارا و یا انبیای سابق است، که بر طبق هر یک از این دو قول روایاتی هم آمده، ولی روایاتی است که خالی از ضعف نیست.

"لعلکم تتقون"

روزه در ادیان و اقوام دیگر و بیان فلسفه و حکمت عمده روزه در اسلام

وثنی ها(همانطور که اشاره شد)به منظور تقرب و ارضای آلهه خود و در هنگامی که جرمی مرتکب می شدند به منظور خاموش کردن فوران خشم خدایان روزه می گرفتند، و همچنین وقتی حاجتی داشتند به منظور برآمدنش دست به این عبادت می زدند و این قسم روزه در حقیقت معامله و مبادله بوده، عابد با روزه گرفتن احتیاج معبود را بر می آورده تا معبود هم حاجت عابد را برآورد، و یا او رضایت این را به دست می آورده، تا این هم رضایت او را حاصل کند.

ولی در اسلام روزه معامله و مبادله نیست، برای اینکه خدای عزوجل بزرگتر از آن است

که در حقش فقر و احتیاج و یا تاثر و اذیت تصور شود، و سخن کوتاه آنکه خدای سبحان بری از هر نقص است، پس هر اثر خوبی که عبادتها داشته باشد، حال هر عبادتی که باشد تنها عاید خود عبد می شود، نه خدای تعالی و تقدس، همچنانکه اثر سوء گناهان نیز هر چه باشد به خود بندگان برمی گردد"ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها" (7) این معنائی است که قرآن

کریم در تعلیماتش بدان اشاره می کند، و آثار اطاعتها و نافرمانی ها را به انسان بر می گرداند انسانی که جز فقر و احتیاج چیزی ندارد، و باز قرآن در باره اش می فرماید: "یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی" (8).

و در خصوص روزه، همین برگشتن آثار اطاعت به انسان را در جمله: (لعلکم تتقون)بیان کرده، می فرماید: فائده روزه تقوا است، و آن خود سودی است که عاید خود شما می شود، و فائده داشتن تقوا مطلبی است که احدی در آن شک ندارد، چون هر انسانی به فطرت خود این معنا را درک می کند، که اگر بخواهد به عالم طهارت و رفعت متصل شود، و به مقام بلند کمال و روحانیت ارتقاء یابد، اولین چیزی که لازم است بدان ملتزم شود این است که از افسار گسیختگی خود جلوگیری کند، و بدون هیچ قید و شرطی سرگرم لذت های جسمی و شهوات بدنی نباشد، و خود را بزرگتر از آن بداند که زندگی مادی را هدف بپندارد، و سخن کوتاه آنکه از هر چیزی که او را از پروردگار تبارک و تعالی مشغول سازد بپرهیزد.

و این تقوا تنها از راه روزه و خودداری از شهوات بدست

می آید، و نزدیک ترین راه و مؤثرترین رژیم معنوی و عمومی ترین آن بطوریکه همه مردم در همه اعصار بتوانند از آن بهره مند شوند، و نیز هم اهل آخرت از آن رژیم سود ببرد، و هم شکم بارگان اهل دنیا، عبارت است از خودداری از شهوتی که همه مردم در همه اعصار مبتلای بدانند، و آن عبارت است از شهوت شکم از خوردن و آشامیدن، و شهوت جنسی که اگر مدتی از این سه چیز پرهیز کنند، و این ورزش را تمرین نمایند، به تدریج نیروی خویشتن داری از گناهان در آنان قوت می گیرد و نیز به تدریج بر اراده خود مسلط می شوند، آن وقت در برابر هر گناهی عنان اختیار از کف نمی دهند، و نیز در تقرب به خدای سبحان دچار سستی نمی گردند، چون پر واضح است کسی که خدا را در دعوتش به اجتناب از خوردن و نوشیدن و عمل جنسی که امری مباح است اجابت می کند، قهرا در اجابت دعوت به اجتناب از گناهان و نافرمانی ها شنواتر، و مطیع تر خواهد بود، این است معنای آنکه فرمود: (لعلکم تتقون).

"ایاما معدودات"

منصوب آمدن کلمه(ایام)بنابر ظرفیت و به تقدیر کلمه(فی)است، و این ظرف(در ایامی معدود)متعلق است به کلمه(صیام)، و ما در سابق هم گفتیم که نکره آمدن ایام و اتصاف آن به صفت(معدودات)برای این است که بفهماند تکلیف نامبرده ناچیز و بدون مشقت است، تا به این وسیله مکلف را در انجام آن دل و جرات دهد، و از آنجا که ما در سابق

گفتیم آیه"شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن"الخ بیان ایام است، قهرا مراد از ایام معدودات همان ماه رمضان خواهد بود.

گفتار بعضی از مفسرین عامه در باره"ایاما معدودات"و رد آن

بعضی

از مفسرین گفته اند: که مراد از ایام معدودات روزه مستحبی سه روز در هر ماه و روز عاشورا است، و بعضی دیگر گفته اند: ایام البیض یعنی سیزده و چهارده و پانزدهم هر ماه، و نیز روزه عاشوراء است، که مسلمانان و رسولخدا ص در این ایام روزه می گرفتند، آنگاه آیه شریفه"شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن"الخ نازل شد، و روزه های چند روز نامبرده نسخ گردید، و برای همیشه روزه رمضان واجب گشت.

صاحبان این دو قول هر کدام به یک دسته روایات وارده از طرق اهل سنت و جماعت تمسک کرده اند، روایاتی که صرفنظر از سند، در بین خود تعارض دارند، و بهمین جهت قابل اعتماد نیستند.

دلیل عمده ای که ضعف این قول را روشن می کند دو چیز است.

اول اینکه: روزه همانطور که دیگران هم گفته اند یک عبادت عمومی و همگانی است، و اگر منظور از آیه شریفه مورد بحث آن بوده باشد که اینان گفتند، قطعا تاریخ آن را ضبط می کرد، و دیگر اختلافی در ثبوتش پدید نمی آمد و بهمین دلیل نسخ آن نیز ثابت می شد و کسی در آن اختلاف نمی کرد و می بینیم که اینطور نیست، و در هر دو قسمت اختلاف شدید هست.

علاوه بر اینکه ملحق شدن عاشورا به سه روز در هر ماه و وجوب یا استحباب روزه آن بعنوان یک عید از اعیاد اسلامی از بدعت هائی است که بنی امیه(لعنهم الله)آن را ابداع کردند، بدین جهت ابداع کردند که در آن روز در واقعه کربلا ذریه رسول خدا ص و اهل بیت او را از بین بردند، مردانشان را کشتند و زنان و ذراری ایشان را به اسارت برده اموالشان را غارت

کردند، و از خوشحالی و مسرت آن روز را مبارک شمرده، برای خود عید گرفتند، و روزه آنرا تشریع کردند تا از روزه گرفتن آن روز برکت بگیرند.

و باز بهمین منظور برای روزه آن روز فضائلی جعل کردند، و برکاتی تراشیدند، و احادیثی(به این مضمون که عاشورا یکی از اعیاد اسلامی است، و بلکه از اعیاد عامه ای است که حتی مشرکین جاهلیت و یهود و نصارا هم از زمان بعثت موسی و عیسی آن را پاس می دارند)جعل کردند، در حالیکه هیچ یک از این مضامین درست نیست، نه یهود عاشورا را عید می دانسته و نه نصارا، و نه مردم جاهلیت و نه اسلام، چون عاشورا نه یک روز ملی بوده تا نظیر نوروز و مهرگان عید ملی و قومی بشود، و نیز در آن روز هیچ واقعه ای از قبیل فتح و پیروزی برای ملت اسلام اتفاق نیفتاده، تا نظیر مبعث و

میلاد رسولخدا ص روزی تاریخی برای اسلام باشد، و هیچ جهت دینی هم ندارد تا نظیر فطر و قربان عیدی دینی باشد، پس عزت و احترامی که بنی امیه برای عاشورا درست کرده اند عزتی است بدون جهت.

دلیل دوم: بر ضعف این قول این است که آیه سوم از آیات مورد بحث یعنی آیه: (شهر رمضان)الخ سیاقی دارد که با نازل شدنش جدای از دو آیه دیگر نمی سازد، تا ناسخ آیه های قبل باشد: چون ظاهر سیاق این است که جمله(شهر رمضان)خبر باشد برای مبتدائی که حذف شده، و یا مبتدائی باشد برای خبری که حذف شده، که توضیحش گذشت در نتیجه بیانی خواهد بود برای جمله: (ایاما معدودات)و با در نظر گرفتن این معنا هر سه آیه کلام واحدی

خواهد بود، که غرض واحدی را دنبال می کند، و آن عبارت است از واجب بودن روزه ماه رمضان.

و اما اینکه کلمه(شهر رمضان)مبتداء و جمله: "الذی انزل فیه القرآن"خبر آن باشد، هر چند نظریه ای است که آیه شریفه را مستقل از ما قبل می کند، و بنابر آن، آیه شریفه صلاحیت آن را دارد که به تنهائی نازل شده باشد، لیکن صلاحیت آن را ندارد که ناسخ آیه قبلش باشد، برای اینکه میان ناسخ و منسوخ باید منافاتی باشد، و میان این آیه و آیه قبلش هیچ منافاتی نیست، تا این ناسخ آن باشد با اینکه گفتیم در نسخ باید منافات و تباینی در بین باشد.

ضعیف تر از این قول، گفتار جمعی دیگر است، که از کلماتشان بر می آید که خواسته اند بگویند آیه دوم یعنی آیه: (ایاما معدودات)الخ ناسخ آیه اول، یعنی آیه: (کتب علیکم الصیام)است، به این بیان که قبل از اسلام روزه بر نصارا نیز واجب بود، ولی نصارا در آن کم و زیاد کردند، تا بالاخره بر عدد پنجاه روز قرار گرفت، آنگاه خدای تعالی برای مسلمین روزه رمضان را تشریع کرد، پس رسولخدا ص و مسلمانان در صدر اسلام و قبل از تشریع روزه رمضان همان روزه پنجاه روز مسیحیان را می گرفتند، و آیه اول هم همین را تشریع کرده، می فرماید شما مسلمانان نیز همان روزه مسیحیان را بگیرید، ولی آیه دوم وقتی نازل شد حکم آیه اول را نسخ کرد، چون فرمود روزه در چند روز معینی واجب است.

و وجه ضعیف تر بودن این قول از قول قبلی این است که همه ایرادهائی که به وجه قبلی وارد بود بر آن وارد است، علاوه

بر اینکه متمم بودن آیه دومی برای اولی روشن تر از متمم بودن سومی برای دومی است، و نیز روایاتی که این قائل قول خود را مستند به آنها کرده جعلی بودن و مخالفتش با قرآن و با سیاق آیه روشن تر از مخالفت روایات قول اول با آیه است.

"فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعده من ایام اخر"

حرف فاء در ابتداء آیه می فهماند که مطلب آیه نتیجه و فرع آیه قبل است، که می فرمود:

(کتب علیکم)الخ، و نیز(ایاما معدودات)الخ، و معنای مجموع آن چنین می شود: روزه بر شما واجب شده، و نیز عدد معینی در آن رعایت شده، و همانطور که از اصل روزه رفع ید نمی شود، از عدد آن نیز صرفنظر نمی شود، پس اگر در ایام رمضان عارضه ای چون مرض و سفر پیش آید که حکم وجوب روزه را در آن ایام معدوده یعنی ایام رمضان بردارد از این ایام معدوده صرفنظر نمی شود، و باید به همان عدد در سایر روزها روزه گرفت، و این همان حقیقتی است که آیه سوم(و لتکملوا العده)الخ متعرض است، پس جمله: (ایاما معدودات)الخ همانطور که به بیان گذشته معنای تحقیر و ناچیز بودن ایام را افاده می کند، این معنا را هم افاده می کند، که همین عدد ناچیز رکنی است که در غرض و حکم روزه ماخوذ شده است.

کلمه(مرض)به معنای خلاف صحت و سلامتی است و کلمه(سفر)از ماده(س - ف - ر)گرفته شده، که به معنای کشف است و گویا سفر را از این جهت سفر می خوانند که مسافر برای بیرون شدن از وطن از خانه اش منکشف و ظاهر می شود، و گویا اینکه فرمود: (او علی سفر)و مانند کلمه(مریضا)نفرمود(مسافرا)، برای اشاره به

این معنا بوده که آن مسافری روزه اش شکسته می شود که در حال حاضر مسافر باشد، نه در گذشته، (مثل کسی که در سفر ده روز در محلی اقامت کرده است، که چنین کسی قبلا مسافر بوده، و فعلا مقیم است، و روزه اش صحیح است)و نه در آینده(مثل کسی که می خواهد بعد از ظهر حرکت کند که چنین کسی روزه آن روزش صحیح است).

روزه بر مسافر و مریض حرام است، نه مباح

بیشتر دانشمندان و علمای اهل سنت گفته اند: از آیه: "فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعده من ایام اخر"الخ، استفاده می شود که مسافر می تواند روزه نگیرد، نه اینکه روزه گرفتن برایش حرام است، پس مریض و مسافر، هم می توانند روزه بگیرند، و هم اینکه افطار نموده به همان عدد از روزهای دیگر سال روزه بگیرند.

لیکن این حرف صحیح نیست، زیرا گفتیم ظاهر جمله: (فعده من ایام اخر) (کسی که مریض و مسافر باشد باید چند روزی در ایام دیگر سال روزه بگیرد)عزیمت است، نه رخصت، یعنی از ظاهر آن بر می آید که مریض و مسافر نباید در رمضان روزه بگیرند، و این معنا از ائمه اهل بیت ع نیز روایت شده، و مذهب جمعی از صحابه از قبیل عبد الرحمان بن عوف، و عمر بن خطاب، و عبد الله بن عمر، و ابی هریره، و عروه بن زبیر، نیز همین است، پس جمله نامبرده حجتی است علیه علمای نامبرده از اهل سنت.

ایشان برای توجیه نظریه خود چیزی در آیه تقدیر گرفته اند، تقدیرش"فمن کان مریضا او علی سفر فافطر فعده من ایام اخر"است، یعنی هر کس مریض یا مسافر باشد، و به همین جهت افطار کرده

باشد به همان عدد از روزهای دیگر روزه بگیرد.

و این تقدیر دو اشکال دارد، اول اینکه اصولا همانطوری که گفته اند تقدیر گرفتن خلاف ظاهر است، (وقتی گوینده ای سخن می گوید تمامی کلماتی که در افاده منظورش دخالت دارد در کلام خود می آورد، و چیزی را نگفته نمی گذارد)مگر آنکه به اتکاء قرینه ای که در کلامش هست یک کلمه را حذف کند، چون یقین دارد خواننده یا شنونده با وجود آن قرینه می فهمد که فلان کلمه حذف شده است و اما بدون قرینه دست به چنین حذفی نمی زند.

اشکال دوم اینکه: به فرضی که تسلیم شویم و قبول کنیم که کلمه(فافطر)در آیه حذف شده، تازه این کلام هم دلالتی بر رخصت ندارد، (کدام شنونده ای از عبارت"و هر کس مریض یا مسافر باشد، و افطار کرده باشد در ایامی دیگر روزه بگیرد"، می فهمد روزه در سفر و مرض جایز است؟)آری نهایت چیزی که از عبارت"فمن کان مریضا او علی سفر فافطر"، در این مقام(که به گفته سایر مفسرین نیز مقام تشریع است)استفاده می شود، این است که افطارش گناه نبوده چون جایز بوده، البته جواز به معنای اعم از وجوب و استحباب و اباحه، جوازی که با وجوب و استحباب و اباحه می سازد، و اما اینکه به معنای سومی یعنی الزامی نبودن افطار باشد به هیچ وجه لفظ آیه بر آن دلالت ندارد، بلکه باز هم بر خلاف آن دلالت می کند، چون قانونگذار حکیم در مقام تشریع خود، هرگز در بیان آنچه باید بیان کند کوتاهی نمی کند، و این خود روشن است.

"و علی الذین یطیقونه فدیه طعام مسکین"

کلمه(یطیقون)از مصدر اطاقه است، و اطاقه همانطور که بعضی گفته اند به معنای به کار بستن تمامی

قدرت در عمل است که لازمه آن این است که عمل نامبرده آنقدر دشوار باشد، که همه نیروی انسان در انجامش مصرف شود، در نتیجه معنای جمله"و علی الذین یطیقونه"این است که هر کس روزه برایش مشقت داشته باشد، و کلمه(فدیه)به معنای بدل و عوض است و در اینجا به معنای عوض مالی است، که همان طعام مسکین یعنی سیر کردن یک مسکین گرسنه است از غذائی که خود انسان می خورد، البته نه آن غذای ساده ای که گاهی می خورد، و نه آن غذای لذیذی که باز گاه گاه می خورد، بلکه از غذای متوسطی که غالبا استفاده می کند، و حکم این فدیه نیز مانند حکم قضای روزه مریض و مسافر واجب است، چون تعبیر(و علی الذین)تعبیری است که وجوب تعیینی را می رساند، نه تخییری و نه رخصت را.

بیان عدم وقوع نسخ در آیات روزه و رد قائلین به وقوع نسخ در این آیات بعضی از مفسرین گفته اند جمله نامبرده نیز رخصت را می رسانده و سپس نسخ شده چون خدای سبحان در اول، همه مردم را که می توانند روزه بگیرند مخیر کرد بین روزه گرفتن و کفاره دادن از هر روز به طعام یک مسکین، چون مردم در آن ایام عادت به روزه نداشتند، بعدها که رفته رفته عادت کردند، این آیه به وسیله آیه: "فمن شهد منکم الشهر فلیصمه"الخ نسخ شد.

بعضی دیگر از همین مفسرین گفته اند: تنها نسبت به اشخاص توانا نسخ شد و قرار شد حتما روزه بگیرند، و اما مثل پیر زن و پیرمرد سالخورده و زن حامله و زن بچه شیرده آیه نسخ نشد، و حکم جواز افطار و فدیه دادن باقی ماند.

و به

جان خودم اینگونه تفسیرها بازی کردن با قرآن و پاره پاره کردن آیات آن است، و اگر خواننده عزیز در آیات سه گانه مورد بحث دقت کند خواهد دید که هر سه یک غرض را دنبال می کند، و یک سیاق متصل و جملاتی به هم پیوسته و بیانی روشن دارد، آنگاه اگر این کلام واحد و پیوسته را با نظریه این مفسرین تطبیق دهد، خواهد دید که دیگر آن سیاق پیوسته را ندارد، جملاتش با یکدیگر متنافی است، اولش آخرش را نقض می کند، یک جا می گوید:(کتب علیکم الصیام)

روزه بر شما واجب شده، دنبالش می گوید آنهائی که می توانند روزه بگیرند می توانند افطار نموده به جای آن طعام دهند، و در آخر می گوید: روزه بر همه شما واجب است تا حکم آخری ناسخ حکم فدیه نسبت به خصوص قادران باشد، و حکم فدیه نسبت به غیر قادران به حال خود باقی بماند، با اینکه در آیه شریفه بنا بر این تصویر حکم غیر قادرین اصلا بیان نشده است.

مگر اینکه کسی بگوید کلمه(یطیقونه)قبل از نسخ شدن به معنای قدرت داشتن است، و بعد از نسخ به معنای قدرت نداشتن، و این پیدا است که چقدر بی پایه است.

و سخن کوتاه اینکه بنا بر این باید جمله: "و علی الذین یطیقونه"الخ که در وسط آیات قرار گرفته ناسخ جمله: (کتب علیکم الصیام)در اول آیات باشد، که با آن تنافی دارد، آن وقت این سؤال پیش می آید که چرا بدون هیچ علتی حکم ناسخ را مقید به کسانی کرده که توانائی ندارند.

و نیز لازمه این تفسیر این است که جمله: "فمن شهد منکم الشهر فلیصمه"تنها ناسخ حکم کسانی باشد که قادر بر روزه اند، نه

آنهائی که از روزه عاجزند با اینکه ظاهر عبارت ناسخ مطلق است، هم قادر را شامل می شود و هم عاجز را، علاوه بر اینکه اصلا منسوخ شامل حکم عاجز نبود، تا ناسخ بخواهد آن حکم را برای عاجز باقی بدارد، و این تالی فاسدها فاحش ترین تالی فاسدهایند.

حال اگر علاوه بر نسخهائی که از آقایان برای تو خواننده عزیز نقل کردیم، نسخ های دیگری که در باره این سه آیه ذکر کرده اند اضافه کنی، آن وقت تفسیری عجیب خواهی دید، و آن نسخ ها این است که گفته اند جمله: (شهر رمضان)ناسخ جمله: (ایاما معدودات) الخ است، و جمله(ایاما معدودات)هم ناسخ جمله(کتب علیکم الصیام)است.

(بد نیست دوباره نسخ هائی را که آقایان در سه آیه قرآن قائل شده اند بشماریم، تا

بازیگری با کلام خدا برایمان روشن تر بشود:

1- جمله: (و علی الذین یطیقونه)الخ ناسخ جمله: (کتب علیکم الصیام)است.

2- جمله: (فمن شهد منکم الشهر فلیصمه)ناسخ حکم(و علی الذین یطیقونه)است.

3- جمله: (شهر رمضان)ناسخ جمله(ایاما معدودات)است.

4- جمله: (ایاما معدودات)الخ ناسخ(کتب علیکم الصیام)است.(مترجم)

معنای کلمه"تطوع"و موارد استعمال آن

"فمن تطوع خیرا فهو خیر له"

کلمه تطوع از ماده(ط - و - ع)است.و معنای طوع مقابل معنای کراهت است، و یا بگو به این معنا است که انسان کاری را به رضا و رغبت خود انجام دهد، آنگاه همین طوع وقتی به باب تفعل می رود و به صورت تطوع در می آید.معنای داوطلب بودن هم بر آن اضافه می شود پس تطوع به معنای این است که انسان خودش داوطلبانه کاری را انجام دهد که اطاعت خدا هم هست، بدون اینکه در انجام آن کراهتی داشته باشد، و اظهار

ناراحتی و گرانباری کند، حال چه اینکه آن عمل الزامی و واجب باشد.و چه
غیر الزامی

و مستحب.

این معنای اصلی کلمه تطوع بوده، پس اگر می بینیم که فعلا در خصوص افعال مستحب استعمال می شود یک اصطلاحی است جدید، که بعد از نزول قرآن در بین مسلمانان رائج گشته، و منشاش هم این بوده که معمولا عمل نیکی که یک مسلمان داوطلبانه انجام می دهد عمل مستحب است، و اما عمل واجب هر چه هم که بطوع و رغبت انجام شود باز بوئی از اکراه و اجبار در آن هست.

و سخن کوتاه آنکه کلمه(تطوع)همانطور که دیگران هم گفته اند دلالتی بر خصوص استحباب ندارد، نه ماده اش(ط - و - ع)و نه هیاتش(تفعل)، در نتیجه می توان گفت حرف (فاء)که در آغاز جمله آمده جمله را فرع و نتیجه معنائی می کند که از کلام سابق استفاده می شد، و معنای مجموع کلام - و خدا داناتر است - این می شود: روزه بر شما واجب شده است، و در آن خیر و صلاح شما رعایت شده، علاوه بر اینکه با داشتن این فریضه شما هم جزء امتهائی می شوید که قبل از شما بودند، با این تفاوت که در این فریضه تخفیف و تسهیلی برای شما منظور شده است، پس آن را بطوع و رغبت بیاورید، نه با کراهت چون هر کس عمل خیر را بطوع بیاورد بهتر است تا همان عمل را به کره بیاورد.

از اینجا روشن می شود که جمله: (فمن تطوع خیرا)از قبیل به کار بردن سبب در جای مسبب است، ساده تر بگویم در این جمله سخن از خصوص روزه نشده بلکه سخن از مطلق تطوع خیر شده، که سبب تطوع در روزه است، نظیر آیه: "قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون فانهم لایکذبونک و لکن الظالمین بایات الله یجحدون"

(9) یعنی غم مخور و صبر کن که علت تکذیب ایشان انکار آیات خدا است، چون در این آیه نیز سبب تکذیب در جای تکذیب نشسته.

بعضی از مفسرین گفته اند جمله مورد بحث یعنی"فمن تطوع خیرا فهو خیر له"مرتبط به جمله قبل است، که می فرمود: "و علی الذین یطیقونه فدیه طعام مسکین"الخ، و معنای مجموع آن دو جمله این است که کسی که بیشتر از طعام یک مسکین فدیه بدهد، مثلا برای یک روز روزه دو نفر مسکین را طعام دهد و یا طعام دو مسکین را به یک نفر بدهد برایش بهتر است.

اشکالی که بر این تفسیر وارد است همانست که گفتیم: کلمه(تطوع)اختصاص به مستحبات ندارد علاوه بر اینکه بنا بر این تفسیر فاء تفریع بی معنا می شود چون در نتیجه قرار گرفتن تطوع به آن معنا(بیش از طعام یک مسکین دادن)بر حکم فدیه هیچ نکته معقولی بنظر نمی رسد، علاوه بر اینکه اصولا کلمه(تطوع بخیر)هیچ دلالتی بر تطوع به زیادتر دادن ندارد.

"و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون"

مراد از جمله"و ان تصوموا خیر لکم"

این جمله متمم جمله قبلی است، و معنایش به حسب تقدیر - به آن بیانی که گذشت - این می شود با روزه ای که بر شما واجب شده تطوع کنید، و آن را داوطلبانه بیاورید، که تطوع به کار خیر بهتر است، و روزه هم که خیر شما است پس تطوع به روزه هم خیری علاوه بر خیر دیگر است.

و بعضی از مفسرین گفته اند: جمله مورد بحث یعنی(و ان تصوموا خیر لکم)خطاب به کسانی است که از روزه گرفتن معذورند، نه عموم مؤمنین که در جمله(روزه بر شما واجب شده)مخاطب بودند، چون ظاهر عبارت نامبرده

رجحان روزه است، و معلوم است که رجحان با ترک هم می سازد، در نتیجه عبارت ظاهر در استحباب روزه می شود نه وجوب که منافی با ترک است، و چون می دانیم روزه واجب است ناگزیر عبارت نامبرده را حمل می کنیم بر رجحان و استحباب روزه برای کسانی که از ناحیه شرع مجاز در ترک آنند، مانند مریض و مسافر که می گوئیم روزه ای که بر همه واجب است بر مریض و مسافر مستحب است، و بهتر آن است که آنها نیز روزه را بر افطار ترجیح دهند، و در عین حال قضای آنرا هم بگیرند.

اما این تفسیر به خاطر اشکالاتی که بر آن وارد است صحیح نیست.

اشکال اول اینکه: دلیلی بر طبق آن نیست.

اشکال دوم اینکه: اگر مراد از جمله: (و ان تصوموا خیر لکم)استحباب روزه برای

مریض و مسافر بود، با در نظر گرفتن اینکه در جمله: (فمن کان منکم مریضا)الخ مریض و مسافر غایب به حساب آمده اند، جا داشت در جمله بعدی هم غایب به حساب آمده، در باره شان بفرماید: (و ان یصوموا خیر لهم)مریض و مسافر اگر روزه بگیرند بر ایشان بهتر است، ولی فرمود: (اگر روزه بگیرید برایتان بهتر است)پس معلوم می شود در جمله دوم روی سخن با خصوص مسافر و مریض نیست.

اشکال سوم اینکه: جمله اولی به خوبی دلالت دارد بر اینکه مریض و مسافر مختارند در گرفتن و نگرفتن روزه، نه اینکه گرفتن روزه رجحان داشته باشد، بلکه جمله بعدیش که می فرماید: (فعده من ایام اخر)صریح در این است که حتما باید در روزهای دیگر روزه بگیرند، آن وقت چطور مفسرین نامبرده می توانند بگویند آیه در صدد بیان رجحان روزه بر ترک آن است.

اشکال

چهارم اینکه: اگر جمله اولی(فمن کان منکم)الخ در صدد بیان ترخیص روزه برای مسافر و مریض باشد، و بگوید گرفتن و نگرفتن روزه برای معذورین یکسان است، البته جا داشت در جمله بعدی بفرماید بلکه گرفتن آن بهتر است، تا یک طرف تخییر را ترجیح داده و بیانگر رجحان آن باشد، ولی جمله اولی در مقام بیان روزه رمضان و روزه ایام دیگر سال است، و با چنین زمینه ای دیگر ممکن نیست تنها از جمله: (و ان تصوموا خیر لکم)و بدون هیچ قرینه ای در کلام استفاده کنیم که می خواهد روزه رمضان را بر روزه غیر رمضان ترجیح دهد.

اشکال پنجم اینکه: مقام آیات، مقام بیان حکم نیست، تا ظهور رجحان از جمله (فمن کان)با حکم وجوبی منافات پیدا کند، بلکه مقام، همانطور که در سابق هم گذشت مقام بیان ملاک تشریع است، و اینکه اگر شارع اسلام حکمی را صادر می کند خالی از فلسفه و حکمت و خیر و نیکوئی نیست، و عینا نظیر آیه: "فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم" (10) ، و آیه: "فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون" (11 ، و آیه:"تؤمنون بالله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون" (12) است که در هر سه آیه می فرماید، حکمی که شده برای شما خیر است و آیات در این باب بسیار

است.

"شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی"

ماه رمضان نهمین ماه از ماههای سال قمری و عربی است، که بین ماه شعبان و شوال واقع است، و در قرآن کریم از ماههای دوازده گانه غیر از ماه رمضان نام

هیچ ماه دیگری نیامده.

فرق بین"انزال"و"تنزیل"و اشاره به وجه تسمیه قرآن

و کلمه نزول به معنای پائین آمدن و وارد شدن از نقطه بلند است، و فرق میان انزال و تنزیل این است که انزال به معنای نازل کردن دفعی و یک پارچه است، و تنزیل به معنای نازل کردن تدریجی است، و کلمه(قرآن)اسم کتابی است که خدای تعالی آنرا بر پیامبر گرامیش محمد ص نازل کرده، و به این جهت آن را قرآن نامیده که(قبلا از جنس خواندنیها نبود، و به منظور اینکه درخور فهم بشر شود نازلش کرد و در نتیجه کتابی) خواندنی شد، چنانکه فرمود: "انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون" (13) و این کلمه هم بر مجموع قرآن اطلاق می شود و هم بر اجزای آن.

مراد از نزول قرآن در ماه رمضان و نقد و بررسی اقوال مختلف در باره تدریجی یا دفعی بودن نزول آن و این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه قرآن یک پارچه در ماه رمضان نازل شده، از سوی دیگر ظاهر آیه شریفه: "و قرآنا فرقناه لتقراه علی الناس علی مکث، و نزلناه تنزیلا" (14) دلالت دارد بر اینکه قرآن کریم به تدریج و در مجموع مدت دعوت رسولخدا ص یعنی در مدت تقریبا بیست و سه سال نازل شده، تاریخ هم مؤید این معنا است، و از همین جهت بعضی گمان کرده اند که آیه مورد بحث با این آیه منافات دارد.

و بعضی دیگر در پاسخ گفته اند: قرآن کریم دو بار نازل شده، یک بار در ماه رمضان بطور یک پارچه به آسمان دنیا نازل شد و بار دیگر از آسمان دنیا به تدریج بر زمین نازل شده، و این پاسخی است

که مفسرین نامبرده آنرا از روایات گرفته اند که بعضی از آنها را در بحث روایتی آینده نقل خواهیم کرد.ان شاء الله ولی بعضی دیگر به این مفسرین اشکال کرده اند، که در آیه مورد بحث که تعبیر به انزال - یعنی نازل شدن یک پارچه - فرموده دنبالش فرموده: "هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان" به این منظور نازل شده که باید هدایتگر مردم و فارق میان حق و باطل باشد، و دلائلی روشن از هدایت ارائه دهد، و این معنا با نازل شدن به آسمان دنیا نمی سازد، چون بنا بر این

تفسیر قرآن کریم سالها در آسمان دنیا بود، در حالی که هدایتگر برای مردم نبود.

بعضی دیگر از این ایراد پاسخ داده اند به اینکه هدایت بودن قرآن البته به این معنا که می تواند هادی مردم باشد و مردم را از ضلالت نجات دهد و فارق میان حق و باطل باشد، معنائی است که منافات ندارد با اینکه چند سالی در آسمان دنیا بدون هدایت فعلی و خلاصه راکد مانده باشد، تا وقتی زمان به کار افتادنش رسید از آسمان به زمین نازل گردد، و نظائر آن بسیار است، مانند قوانینی که از مجلس قانونگذاری گذشته تا هر وقت زمان بکار بردن فلان ماده اش رسید آنرا به کار ببرند، و از قوه به فعلیت در آورند.

این بود پرسش و پاسخهائی که پیرامون آیه کرده اند، و لیکن حق مطلب این است که حکم قوانین و دستورات با حکم خطاباتی که متوجه اشخاص می شود فرق دارد، در خطابات باید قبل از صدور خطاب مخاطبی باشد، هر چند به مدتی اندک آنگاه به او خطاب کنند، و معنا ندارد

خطاب از مقام تخاطب جلوتر باشد، و در قرآن کریم از این خطابها بسیار است، مانند خطاب در آیه: "قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله و الله یسمع تحاورکما" (15).

و خطاب در آیه: "و اذا راوا تجاره او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما". (16) و آیه: "رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه، فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر، و ما بدلوا تبدیلا". (17) که در این سه آیه و امثال آن خطابها متوجه مخاطبینی است که قبل از خطاب وجود داشته اند.

علاوه بر اینکه در قرآن کریم ناسخ و منسوخ هست و معنا ندارد که ناسخ و منسوخ هر دو در یک زمان نازل شوند.

بعضی از مفسرین پاسخ داده اند که مراد از نزول قرآن در ماه رمضان نزول آن قسمتی از قرآن است که در رمضان نازل شده.

ولی این جواب هم درست نیست، برای اینکه مشهور در نزد مفسرین این است که رسولخدا ص که مبعوث به قرآن بوده در روز بیست و هفتم از ماه رجب مبعوث

شده، و بین رجب تا رمضان بیش از یک ماه فاصله است، آن وقت چگونه ممکن است در این مدت بعثت آن جناب از نزول قرآن خالی باشد.

از اینهم که بگذریم آیه های اول سوره "علق "شهادت می دهد که این سوره اولین سوره ای بوده که نازل شده، و در اولین روز بعثت نازل شده، و همچنین سوره "مدثر "شهادت می دهد که در روزهای اول دعوت نازل شده، و به هر حال بسیار بعید است که اولین آیه نازل، در ماه رمضان باشد علاوه بر اینکه جمله مورد بحث که می فرماید:

"شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن"

دلالت

صریحی ندارد بر اینکه مراد از قرآن اولین قسمت نازل آن باشد، پس حمل آیه بر اولین جزء نازل آن حملی است بدون دلیل.

و نظیر این آیه در دلالت بر اینکه قرآن در یک زمان نازل شده آیه: "و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیله مبارکه انا کنا منذرین" (18) و آیه: "انا انزلناه فی لیله القدر" (19) می باشد چونکه از این آیات بر می آید همه قرآن در یک زمان نازل شده، و ظاهر آنها نمی سازد با اینکه منظور نزول اولین قسمت نازل آن باشد، و یا منظور اولین روز انزال آن باشد، قرینه ای هم در کلام نیست که بخاطر آن قرینه بتوانیم دست از ظاهر آن برداریم.

آنچه در این باره از تدبر در آیات کتاب استفاده میشود

و آنچه از تدبر در آیات کتاب بر می آید مطلبی دیگر غیر از همه این مطالب است، چون در آیاتی که می گوید قرآن در ماه رمضان و یا در شبی از شبهای آن نازل شد تعبیر به انزال آمده، که دلالت بر نازل کردن یکپارچه قرآن دارد، و در هیچ یک از آنها تعبیر به تنزیل نیامده، مثلا یکجا فرموده: "شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن" (20) جای دیگر فرموده: "حم و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیله مبارکه" (21) ، و در جای دیگر فرموده: "انا انزلناه فی لیله القدر" (22).

و این تعبیر و نازل شدن یکپارچه به دو اعتبار می تواند باشد، یکی به اعتبار اینکه مجموع و روی هم رفته قرآن و یا بعضی از آن یکپارچه و یک دفعه نازل شده هر چند که تک تک آیاتش به تدریج نازل شده باشد، همچنانکه در مورد باران با اینکه

قطره قطره نازل می شود، ولی به اعتبار اینکه مجموع بارانها و قطرات مفید فائده بوده تعبیر می کند به اینکه"کماء انزلناه

من السماء" (23) و نیز بهمین اعتبار فرموده: "کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته" (24).

دوم به اعتبار اینکه کتاب ماورای آنچه ما با فهم عادی خود از آن می فهمیم، که معلوم است فهم عادی ما مستلزم آن است که آیاتش را جدا جدا تدبر کنیم، و خود هم جدا جدا و به تدریج نازل شود، حقیقت دیگری دارد که به لحاظ آن حقیقت امری واحد و غیر تدریجی است، و نزولش به انزال - یک دفعه - است، نه تنزیل(نزول بتدریج).

و همین اعتبار دومی از آیات کریمه قرآن استفاده می شود مانند آیه: "کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر" (25) چون کلمه"احکمت"از احکام است و احکام در مقابل "تفصیل"است، و تفصیل عبارت است از اینکه کتاب را فصل فصل و قطعه قطعه کنند، در نتیجه احکام به معنای آن است که به نحوی باشد که جزء جزء نداشته و اجزایش از یکدیگر متمایز نباشد، چون همه اش به یک معنا بر می گردد، که آن معنا جزء و فصل ندارد و آیه شریفه صریح است در اینکه این تفصیل که ما امروز در قرآن مشاهده می کنیم تفصیلی است که بعدها به قرآن داده شده، و گرنه در آغاز محکم و بدون جزء و فصل بوده.

از این آیه روشن تر، آیه"و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی و رحمه لقوم یؤمنون. هل ینظرون الا تاویله یوم یاتی تاویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق" (26).

و آیه"و ما کان هذا القرآن ان یفتری من

دون الله، و لكن تصديق الذى بين يديه و تفصيل الكتاب لا ريب فيه من رب العالمين"تا آنجا كه مى فرمايد: "بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه و لما ياتهم تاويله" (27) چه از اين آيات و مخصوصا آيه شريفه سوره يونس به خوبى استفاده مى شود كه مساله تفصيل و جداسازى امرى است كه بعدها بر كتاب خدا عارض شده است و قبلا به اين صورت نبوده.

پس كتاب به خودى خود چيزى است، و تفصيلى كه عارض بر آن شده چيزى ديگر، و كفارى كه كتاب را تكذيب كردند تكذيبشان مربوط به تفصيل كتاب است، و ناشى از اين است كه فراموش كردند اين تفصيل به چه چيز برگشت مى كند و به زودى در قيامت مى فهمند و جز فهميدن چاره اى ندارند، آن وقت پشيمان مى شوند در حالى كه پشيمانى سودى برايشان نداشته، و راه گريزى هم ندارند، و اين آيه اشعارى هم به اين معنا دارد كه كتاب اصلى تاويل كتاب خواندنى يعنى قرآن است.

از آيه مورد بحث روشن تر اين آيه شريفه است: "حم و الكتاب المبين، انا جعلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون و انه فى ام الكتاب لدينا لعلى حكيم" (28) چون اين آيه ظهور در اين معنا دارد كه قرآن قبلا در كتاب مبينى بوده كه خواندنى و عربى نبوده، و بعدها خواندنى و عربى شده، و لباس الفاظ آنهم به واژه عربيت پوشيده، تا مردم آن را بفهمند و گرنه همين كتاب قبلا در "ام الكتاب"، كه نزد خدا مقامى بلند داشته است، بوده مقامى كه دست خرد بدان نمى رسد، كتابى كه حكيم است، يعنى مانند كتاب قرآن آيه آيه و سوره سوره نيست.

و

آیات شریفه"فلا اقسم بمواقع النجوم، و انه لقسم لو تعلمون عظیم، انه لقرآن کریم، فی کتاب مکنون، لا یمسه الا المطهرون، تنزیل من رب العالمین" (29) نیز در سیاق آیه سوره زخرف است، چون از ظاهر آن به خوبی بر می آید، قرآن کریم در کتاب مکنون و پنهان از دید بشر قرار داشته، در کتابی که جز پاکان کسی با آن تماس ندارد، و از آن کتاب که نزد رب العالمین است نازل شده است، و اما قبل از نازل شدن موقعیتی در کتاب مکنون داشته، مکنون از اغیار همان که در آیه سوره زخرف ام الکتابش خوانده، و در سوره بروج لوح محفوظش نامیده و فرموده: "بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ" (30) بلکه این لوح از این جهت محفوظ است که دگرگونگی در آن راه ندارد، و معلوم است قرآنی که باید به تدریج نازل شود(چون به عالمی نازل می شود که زمان و تدرج بر همه آن حاکم است)هرگز از ناسخ و منسوخ و از تدریج خالی نیست و این تدرج خود نوعی تبدل است، پس کتاب مبین که اصل قرآن است و خالی از

تفصیل و تدرج است، امری است غیر این قرآن نازل شده، و قرآن به منزله لباسی ست برای آن امر.

و همین معنا یعنی اینکه قرآن، نازل شده و بشری شده کتاب مبین(که ما آن را حقیقت کتاب می نامیم)باشد، و به منزله لباسی باشد برای اندام صاحب لباس، و مثال باشد برای حقیقت و نیز به منزله مثل باشد برای غرض صاحب کلام، خود مصحح آن است که احیانا آن حقیقت را هم قرآن بنامیم همچنانکه در آیه شریفه: "بل هو

قرآن مجید فی لوح محفوظ" (31) و آیاتی دیگر این تعبیر آمده، و همین نکته باعث می شود که آیه: "شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن" (32) ، و آیه"انا انزلناه فی لیله القدر" (33) ، و آیه"انا انزلناه فی لیله مبارکه" (34) را که دلالت دارند بر اینکه قرآن یک دفعه نازل شده حمل کنیم بر نازل شدن حقیقت قرآن، یعنی کتاب مبین، بر قلب رسولخدا ص در یک شب، همچنانکه همین قرآن بعد از آنکه بشری و خواندنی و مفصل شد، تدریجا در مدت بیست و سه سال دعوت نبویه نازل شده است.

این نزول تدریجی از آیات زیر استفاده می شود: "و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه" (35) و آیات: "لا تحرک به لسانک لتعجل به، ان علینا جمعه و قرآنه، فاذا قراناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه" (36) چون از این آیات بر می آید که رسولخدا ص می دانسته چه آیه ای بر او نازل می شود، و به همین جهت قبل از آنکه وحی آیه ای تمام شود او از پیش، آیه را می خوانده، و خدای تعالی از این کار نهیش فرمود، که ان شاء الله توضیحش در جای مناسب خواهد آمد.

و سخن کوتاه آنکه: اگر کسی در آیات قرآنی تدبر و دقت کند هیچ چاره ای جز این ندارد که اعتراف کند به اینکه آیات قرآنی دلالت دارد بر اینکه این قرآنی که تدریجا بر رسول خدا ص نازل شده متکی بر حقیقتی است متعالی و بس بلند که عقول عامه بشر قاصر از درک آن، و دست افکار ملوث به لوث هوسها و قذارتهای ماده شان از رسیدن به آن حقیقت کوتاه

است، و اینکه نخست این حقیقت بر رسولخدا ص نازل شده بود و به وی تعلیم داده بود که منظورش از کتاب(که بعدا تدریجا نازل می شود)چیست.و ما ان شاء الله در بحث پیرامون تاویل و تنزیل در تفسیر آیه شریفه: "هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات" (37) باز در این باره سخن خواهیم گفت.

این آن مطلبی است که گفتیم با دقت و تدبر از آیات کریمه قرآن به دست می آید بله محدثین که کارشان تنها نقل حدیث است و نیز علمای علم کلام و همچنین علمای مادی این عصر از آنجا که منکر ماورای ماده و محسوساتند ناگزیر شده اند این آیات و نظائر آن را که دلالت دارند بر اینکه مثلا قرآن هدایت و رحمت و نور و روح و مواقع نجوم و کتاب مبین است، و یا در لوح محفوظ و نازل از ناحیه خدا است، و یا در صحف مطهره است، و یا تعبیرات دیگری که از قرآن شده، همه را حمل کنند بر اقسامی از استعاره و مجازگوئی، و با این عمل خود قرآن را همپایه یک کتاب شعری کرده اند، (که به قول معروف هر چه گزافی تر و دروغ تر باشد شیرین تر و شیواتر است).

گفتار بعضی از اهل بحث در توجیه نزول قرآن در ماه رمضان

بعضی دیگر از اهل بحث و تحقیق در معنای اینکه چگونه ممکن است قرآن در ماه رمضان نازل شده باشد؟ گفتاری دارد که خلاصه اش از نظر خواننده می گذرد.

هیچ شکی نیست در اینکه بعثت رسولخدا ص قرین و توام با نزول اولین بخش آن بوده، و در آن بخش به وی دستور داده که مردم را تبلیغ و

انذار کن، از سوی دیگر در این نیز هیچ شکی نیست که بعثت و نزول اولین بخش قرآن، در شب اتفاق افتاده، برای اینکه آیه شریفه:"انا انزلناه فی لیله مبارکه انا کنا منذرین" (38) ، صریحا می فرماید: که قرآن در شب نازل شده، و باز شکی نیست که آن شب از شب های رمضان بوده، برای اینکه در سوره بقره آیه 185می فرماید: "شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن".

پس تا اینجا هیچ شکی نیست تنها گفتگو در این است که منظور این آیات تمام قرآن است یا بعضی از آن؟در پاسخ از این سؤال می گوئیم: گو اینکه همه قرآن در یک شب نازل نشده، اما همینکه سوره حمد که مشتمل بر بسیاری از معارف قرآن است در یک شب نازل شده، مثل این

است که همه قرآن در یک شب نازل شده باشد، و بهمین اعتبار می شود گفت: (ما قرآن را در فلان شب نازل کردیم).

پاسخ دیگری که می توان گفت اینکه: کلمه قرآن همانطور که بر همه آیات بین دو جلد اطلاق می شود، بر بعض از آن نیز اطلاق می گردد، همانطور که بر سایر کتب آسمانی از قبیل تورات و انجیل و زبور نیز اطلاق می گردد، و این خود اصطلاحی است از قرآن کریم.

آنگاه اضافه کرده: که اولین بخشی که نازل شده"اقرء باسم ربک الذی خلق..." (39) است که در شب بیست و پنجم رمضان نازل شد، در حالی که رسول خدا ص در وسط بیابان بود، و به طرف خانه خدیجه می آمد، همینکه این آیات به وی وحی شد به خاطرش رسید از جبرئیل بپرسد: چگونه پروردگار خود را یاد کند، دوباره جبرئیل خود را به وی نشان

داد و تعلیمش داد که بگوید: "بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین"تا آخر سوره حمد، و سپس کیفیت نماز را به او یاد داد، و از نظرش غائب شد، رسول خدا ص به خود آمد در حالی که اثری از جبرئیل نیافت، تنها از آنچه دیده بود، تعبی و کوفتگی در خود احساس کرد، تعبی که همواره بعد از دیدن جبرئیل به او دست می داد، و چون اولین بار بود که به چنین منظره ای بر می خورد و نمی دانست که از طرف خدا مبعوث به نبوت و هدایت خلق شده، لذا وقتی به خانه درآمد از شدت خستگی آن شب را تا به صبح خوابید، صبح آن شب مجددا فرشته وحی نزد او برگشت و این سوره را بر او نازل کرد: "یا ایها المدثر قم فانذر". (40) آنگاه مفسر نامبرده می گوید پس معنای نازل شدن قرآن همین نازل شدن سوره حمد است، که در ماه رمضان و مصادف با شب قدر نازل شده، و اما آنچه در کتب شیعه دیده می شود که بعثت در روز بیست و هفتم رجب بوده، روایاتی است که علاوه بر اینکه جز در بعضی از کتب شیعه که تاریخ تالیفش جلوتر از قرن چهارم هجرت نیست، یافت نمی شود مخالف کتاب خدا نیز هست، چون متوجه شدید که کتاب خدا نزول قرآن را در ماه رمضان دانسته.

سپس اضافه می کند: که در این میان روایات دیگری هست مؤید آن روایات که می گوید معنای نزول قرآن در ماه رمضان این است که قرآن قبل از بعثت رسولخدا ص یک جا از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شد، و جبرئیل آن را

در بیت المعمور به ملائکه املاء کرد، تا آنکه بعد از بعثت به تدریج بر رسول خدا ص نازل شد.

و این روایات اوهامی است خرافی که دست اجانب آنها را با روایات اسلام آمیخته

کرده و به چند جهت مردود است، 1 - مخالف کتاب خدا هستند 2 - لوح محفوظ را جزء ماورای طبیعت دانسته در حالی که لوح محفوظ عبارت است از عالم طبیعت و بیت المعمور عبارت است از کره زمین، که با سکونت بشر معمور و آباد گشت، این بود خلاصه گفتار آن مفسر.

توضیح بی پایگی و واهی بودن آن گفتار

مؤلف: من نمی دانم کدام یک از جملات این مفسر که سراسر آن فاسد است قابل اصلاح است تا به وجهی از وجوه با حق و حقیقت منطبق شود، چون در چنین صورتی قضیه شبیه مثل معروف می شود که می گویند وصله از خود جامه بیشتر است.

زیرا اولا این افسانه که وی از پیش خود در باره بعثت درست کرده و یا اینکه گفته اولین بخش نازل شده چیست"اقرء باسم ربک"وقتی نازل شد که رسول خدا ص در راه بود، و بعد از آن سوره حمد نازل شد، و آنگاه نماز را به آن جناب تعلیم داده و آن حضرت داخل خانه شد و از خستگی به خواب رفت، و صبح آن شب سوره مدثر نازل شده، امر به تبلیغش نمود همه اینها مطالبی است که نه آیه محکمه دلالت بر آن دارد، و نه سنت قائمه، بلکه تنها و تنها قصه ای است تخیلی که نه با کتاب موافق است و نه با حدیث، و بیان ناسازگاریش خواهد آمد.

و ثانیا وی گفته: که بطور مسلم بعثت و نزول قرآن

و امر به تبلیغ هر سه مقارن هم اتفاق افتاد، و در مقام تفسیر و توضیح این سخن گفته است: نبوت با نزول قرآن آغاز شد و رسولخدا ص تنها در یک شب نبی و غیر رسول بود، و صبح همان شب به مقام رسالت هم رسید، چون سوره"مدثر"او را امر به تبلیغ نمود، ولی این مفسر هرگز نمی تواند بر طبق گفته های خود دلیلی از کتاب یا سنت بیاورد، و عجب اینجا است که مساله را از مسلمات گرفته، در حالی که چنین نیست اما از نظر سنت مسلم نیست برای اینکه کتب سنت چه آنها که علمای اهل سنت تالیف کرده اند، و چه آنها که علمای امامیه تالیف کرده اند، همه بعد از دو قرن و بیشتر از عصر رسولخدا ص تدوین شده اند، هر چند که مفسر نامبرده این اشکال را منحصرا به کتب شیعه وارد دانسته، ولی تمامی کتب عامه نیز اینطور بوده اند، اگر در روایات شیعه دسیسه شده باشد.در روایات عامه نیز شده است و اما کتب تاریخ علاوه بر اینکه متعرض این جزئیات نشده احتمال دسیسه در آنها بیشتر است، و اگر بیشتر هم نباشد حداقل مانند کتب حدیث در معرض آن بوده است.

و اما کتاب خدا که برای هر اهل فنی روشن است که دلالت آیات آن بر مساله بعثت قاصرتر از دلالت روایات است، بلکه می توان گفت آیات قرآن بر خلاف آنچه مفسر نامبرده در مساله بعثت گفته دلالت دارد، و رسما افسانه و بافته های او را تکذیب می کند، چون سوره علق بطوریکه اهل حدیث گفته اند و به شهادت پنج آیه اول آن اولین سوره ای بوده که بر رسولخدا ص نازل شده،

و احدی از مفسرین نگفته و حتی احتمالش را هم نداده که تکه تکه نازل شده باشد، و حداقل احتمال می دهیم که یک باره نازل شده باشد، مشتمل بر این نکته است که رسولخدا ص در انظار مردم نماز می خوانده، و بعضی از مردم او را از این کار نهی می کردند، و در مجالس قریش از او بدگوئی می کرده اند، و اگر قبل از سوره علق قرآن بر آن جناب نازل نشده بود، پس رسول خدا ص چگونه نماز می خوانده، و در نمازش چه می گفته؟سوره علق هم از نماز به غیر از امر سجده که دستوری دیگر نداده، پس معلوم می شود آن جناب قبل از سوره علق نمازی داشته و کسانی بوده اند که آن جناب را از نماز نهی می کرده اند، و از نهی خود دست بردار نبوده اند، مگر اینکه بگوئی منظور از این نمازگزار شخصی دیگر غیر از رسولخدا ص است، و این حرف بطلانش روشن است، برای اینکه در آخر سوره به خود آن جناب خطاب نموده می فرماید: "کلا لا تطعه"آن کسی را که به تو می گوید نماز مخوان اطاعت مکن، بلکه همچنان خدا را سجده کن، و به او نزدیک شو.

اینک آیاتی از همین سوره که دلالت بر بطلان قول مزبور دارد: "ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی ارایت ان کان علی الهدی.او امر بالتقوی.ارایت ان کذب و تولی.ا لم یعلم بان الله یری؟.کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناصیه.ناصیه کاذبه خاطئه.فلیدع نادیه.سندع الزبانیه.

کلا لا تطعه و اسجد و اقترب." (41) پس از این سوره استفاده می شود که رسولخدا ص قبل از نازل شدن اولین سوره از قرآن هم نماز می خوانده، و خود بر طریق هدایت بوده و

احیانا دیگران را هم امر به تقوا می کرده، و این همان نبوت است، ولی رسالت نیست، و بهمین جهت این وضع آن جناب را انذار ننامیده، پس آن جناب قبل از بعثت هم نبی بوده، و نماز می خوانده، با اینکه هنوز قرآن بر او نازل نشده بود، و سوره حمد که جزء نماز است نیامده، و مامور به تبلیغ نشده بود.

و اما سوره حمد، مدتها بعد از بعثت نازل شد، و اگر نزولش بلا فاصله بعد از سوره علق بود، و بقول این مفسر در قلب رسولخدا ص خطور کرده بود جا داشت بفرماید: "قل بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین..."و یا بفرماید: "بسم الله الرحمن الرحیم قل الحمد لله رب العالمین...".

مترجم: (چون سوره علق به عبارتی آغاز شده که معنای"قل"را می دهد اگر سوره حمد هم بلا فاصله با آن سوره نازل شده بود باید کلمه"قل"و یا"اقرء"در اول آن قرار می داشت).

و نیز لازم بود که در این سوره گفتار در جمله"مالک یوم الدین"تمام شود زیرا بقیه سوره از غرض بیگانه است از طرفی ختم شدن سوره در جمله"مالک یوم الدین"از نظر بلاغت قرآن شریف مناسب تر و لایق تر بود.

بله در سوره حجر که به شهادت مضامین آیاتش از سوره های مکی است و بیانش خواهد آمد فرموده: "و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم" (42) و مراد از کلمه" سبع مثانی"سوره حمد است که در آیه شریفه در مقابل قرآن عظیم قرار گرفته و این منتها درجه تجلیل و تعظیم از سوره حمد است و لیکن با همه این احوال سوره حمد قرآن نامیده نشده بلکه هفت آیه از آیات قرآن معرفی شده به

دلیل اینکه آیه: "کتابا متشابها مثانی" (43) همه قرآن مثانی خوانده شده و در آیه سوره حجر سوره حمد هفت عدد از آن مثانی خوانده شده.

و با این حال از آنجا که سوره حجر مشتمل بر نامی از سوره حمد است معلوم می شود سوره حمد قبل از سوره حجر نازل شده.

و نیز از آنجائی که سوره حجر مشتمل بر آیه"فاصدع بما تؤمروا عرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین..." (44) می فهمیم که رسولخدا ص مدتی دست از انذار کشیده بود و در این آیه مجددا مامور بدان شده که می فرماید: "فاصدع"پس از سوره حجر دو چیز استفاده شد یکی ترک انذار و دیگر نزول سوره حمد قبل از آن و شما از کجا ثابت می کنید که نزول حمد قبل از ترک انذار بوده؟.

و اما سوره مدثر و مطالبی را که مشتمل است چون آیه"قم فانذر"اگر گفته شود همه آن یک باره نازل شده حال آیه: "قم فانذر"حال آیه: "فاصدع بما تؤمر"در سوره حجر است و نیز حال جمله"و اعرض عن المشرکین"در سوره حجر حال جمله"ذرنی و من خلقت وحیدا"در

سوره مدثر است و هر دو مضمونی نزدیک به هم دارند، از هر دو فهمیده می شود اولا کسانی مزاحم دعوت رسول خدا ص بوده اند و در ثانی رسول خدا ص مدتی انذار را تعطیل کرده بود.

و چنانچه سوره مدثر قطعه قطعه نازل شده باز از سیاق آن بر می آید که تنها صدر آن در آغاز رسالت نازل شده و بقیه بعد از تعطیل انذار آمده است.

و ثالثا اینکه می گوید: (روایاتی که می گوید قرآن قبل از بعثت و یکپارچه در شب قدر از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل

شده و بعد از بعثت به تدریج از بیت المعمور بر رسول خدا ص نازل می شده روایاتی است جعلی و خرافی چون مخالف کتاب است و مضمونی مستقیم ندارد، بلکه مراد از لوح محفوظ عالم طبیعت و مراد از بیت المعمور کره زمین است)گفتاری است خطا و افتراء و به دلیل اینکه اولا: ظاهر هیچ آیه ای از آیات قرآن مخالف با این روایات نیست و بیانش از نظر خواننده گذشت.

و ثانیا: در روایات نامبرده نفرموده اند: قرآن قبل از بعثت، یک جا به بیت المعمور نازل شد، و کلمه یک جا را مفسر نامبرده در اثر دقت نکردن در روایات اضافه کرده و ثالثا: تفسیر لوح محفوظ به عالم طبیعت تفسیری است بسیار زشت و خنده آور، و ما نمی دانیم بنا به گفته وی به چه مناسبت عالم طبیعت در کلام خدا لوح محفوظ خوانده شده؟، آیا از این جهت است که عالم طبیعت از تغیر و دگرگونی محفوظ است؟که عالم طبیعت جای همه دگرگونی ها است چون عالم حرکات است و ذوات موجودات سیال و صفاتشان هر لحظه در تغییر است.

و یا از این جهت لوح محفوظ خوانده شده که تکوینا و یا تشریعا از فساد و تباهی محفوظ است؟که این نیز خلاف واقع است، برای اینکه عالم طبیعت عالم کون و فساد است. و یا بدین جهت بوده که از اطلاع اغیار محفوظ است یعنی غیر اهل اطلاع کسی از اسرار آن آگاه نیست همچنانکه آیه شریفه: "انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون" (45) خبر می دهد؟که این نیز صحیح نیست برای اینکه ادراک هر صاحب ادراکی نسبت به عالم طبیعت یکسان است.

و بعد از همه این اشکالات اشکال مهمی که

به وی وارد است این است که این مفسر در توجیه نازل شدن قرآن در ماه رمضان هیچ وجه صحیحی که هم در جای خود صحیح باشد، و هم لفظ آیه آن را بپذیرد، نیاورده، چون خلاصه گفتارش این شد که معنای جمله"انزل فیه القرآن"این است که"کانما انزل فیه القرآن"یعنی گویا قرآن در ماه رمضان نازل شده و

معنای آیه"انا انزلناه فی لیله""کانا انزلناه فی لیله"است، یعنی گویا ما قرآن را در یک شب نازل کردیم، و حال آنکه نه اهل لغت چنین معنائی از چنین عبارتی می فهمد، و نه اهل عرف و آشنای به سیاق کلام.

و اگر جایز باشد کسی بگوید نزول قرآن در شب قدر به خاطر نزول سوره حمد است، که مشتمل بر رؤوس مطالب قرآن است، باید جایز باشد که دیگری بگوید معنای نزول قرآن نزول همه آن، یعنی اجمال معارف آن است بر قلب رسولخدا ص، و هیچ مانعی هم ندارد که کسی این حرف را بزند و بیانش در سابق گذشت.

البته در گفتار مفسر نامبرده اشکالهای دیگری نیز هست، که چون بیرون از غرض ما بود متعرض آنها نشدیم.

"هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان"

مورد استعمال کلمه"ناس"

کلمه ناس - که عبارت است از طبقه پائین افراد جامعه که سطح فکرشان نازلترین سطح است، بیشتر در همین طبقه اطلاق می شود چنانکه آیه: "و لکن اکثر الناس لا یعلمون" (46) و آیه: "و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون" (47) اطلاق گردیده، معلوم می شود ناس معنائی اعم از علما و غیر علما دارد.

و این اکثریت همانهایند که اساس زندگیشان بر تقلید است و خود نیروی تشخیص و تمیز در

امور معنوى به وسيله دليل و برهان را ندارند، و نمى توانند از راه دليل ميان حق و باطل را تشخيص دهند، مگر آنكه كسى ديگر ايشان را هدايت نموده حق را بر ايشان روشن سازد، و قرآن كريم همان روشنگرى است كه مى تواند براى اين طبقه حق را از باطل جدا كند، و بهترين هدايت است.

اما خواصى از مردم كه در ناحيه علم و عمل تكامل يافته اند، و استعداد اقتباس از انوار هدايت الهيه و اعتماد به فرقان ميان حق و باطل را دارند، قرآن كريم براى آنان بينات و شواهدى از هدايت است، و نيز براى آنان جنبه فرقان را دارد، چون اين طبقه را به سوى حق هدايت نموده، حق را برايشان مشخص مى كند، و روشن مى كند كه چگونه بايد ميان حق و باطل فرق گذاشت، همچنانكه فرمود: "يهدى به الله من اتبع رضوانه سبل السلام، و يخرجهم من الظلمات الى النور باذنه و يهديهم الى صراط مستقيم". (48)

از اينجا علت اينكه چرا ميان"هدى"و ميان"بينات من الهدى"مقابله انداخت؟روشن مى گردد، چون مقابله ميان آن دو مقابله ميان عام و خاص است، قرآن براى بعضى افراد هدايت، و براى بعضى ديگر بيناتى از هدايت است.

"فمن شهد منكم الشهر فليصمه"

كلمه"شهادت"به معناى حاضر بودن در جريان، و اطلاع يافتن از آن است، (وقتى مى گوئيم من در وقوع فلان امر شاهد بودم، يعنى حاضر بودم، و در نتيجه حضورم از جريان اطلاع يافتم)، و شاهد ماه رمضان بودن، به اين معنا است كه انسان همچنان زنده و هوشيار بماند، تا ماه رمضان فرا رسد، و آدمى از فرا رسيدنش آگاه شود، و اين شهادت هم نسبت به تمامى ماه

صادق است، و هم نسبت به بعضی از آن، (مانند اینکه آدمی در اوائل ماه، مسافر باشد و در اواخر آن حاضر شود)و اما اینکه مراد از شهود شهر این باشد که انسان شاهد رؤیت هلال رمضان باشد در حالی که مسافر هم نباشد، صحیح نیست چون دلیلی در لفظ آیه بر آن نیست، بله از راه ملازمه آنهم در بعضی از اوقات و به کمک قرائن می توان چنین معنائی را بر آیه تحمیل کرد، و لیکن در آیه هیچ قرینه ای بر این معنا وجود ندارد.

"و من کان منکم مریضا او علی سفر فعده من ایام اخر"

وارد ساختن این جمله در آیه مورد بحث از قبیل تکرار به منظور تاکید و غیره نیست، چون قبلا هم گفتیم دو آیه قبلی در مقام بیان حکم نبودند، و تنها در مقام زمینه چینی بودند، و فقط آیه سوم حکم را بیان می کند، پس آیه سوم مشتمل بر جمله تکراری نیست.

"یرید الله بکم الیسر، و لا یرید بکم العسر، و لتکملوا العده"

کانه این جمله می خواهد مجموع مطالب آیه را تعلیل کند، هم استثنا شدن مریض و مسافر و افطار کردن آن دو در ماه رمضان را، و هم روزه گرفتن در ایام دیگر سال را، چیزی که هست اینکه جمله اول مطلب اول را تعلیل می کند و می فرماید چون خدا سهولت را برایتان خواسته، و جمله آخر یعنی"و لتکملوا العده"مطلب بعد را و می فرماید اینکه گفتیم به همان عدد از روزهای دیگر سال را روزه بگیرید برای این بود که تکمیل سی روز امری واجب است.

و حرف"لام"در جمله"و لتکملوا العده"الخ لام غایت است، و جمله عطف است بر جمله: " یرید"الخ،

چون آن جمله نیز مشتمل بر معنای غایت بود، و تقدیر کلام این است که:

اگر ما شما را دستور دادیم که در سفر و مرض روزه را بخورید برای این بود که بار تکلیف شما را سبک کنیم، و هم برای اینکه عدد سی روزه را تکمیل کرده باشیم، و بعید نیست که ایراد جمله: "و لتکملوا العده"باعث شده که دیگر مانند آیه قبلی حکم آن صورت را که روزه طاقت فرسا باشد بیان نکند چون هم بیان آیه قبلی برای اینجا نیز کافی بود و هم کلمه(سختی بر شما نخواسته)دلالت بر آن می کرد.

"و لتکبروا الله علی ما هدیکم و لعلکم تشکرون..."

ظاهر دو جمله مورد بحث بطوریکه لام غایت(البته غایت به معنای غرض که آن نیز اصطلاح دیگری است)اشعار دارد، این است که می خواهند غایت و نتیجه اصل روزه را بیان کنند، نه حکم استثنای مریض و مسافر را چون وقتی می بینیم جمله"شهر رمضان"را مقید کرد به جمله: "الذی انزل فیه القرآن..."، می فهمیم که میان وجوب روزه رمضان و نازل شدن قرآن در رمضان یک نحوه ارتباط و پیوستگی وجود دارد، در نتیجه برگشت معنای ایت به این می شود که تلبس و اشتغال به روزه برای اظهار کبریائی حق تعالی ست به خاطر اینکه قرآن را بر ایشان نازل فرمود، و ربوبیت خود و عبودیت بندگان را اعلام داشت، و نیز بدین منظور بود که در مقابل اینکه به سوی حق هدایتشان فرموده و با کتاب خود برایشان حق را از باطل جدا کرده شکرش را بجای آرند.

و چون روزه وقتی متصف به این صفت می شود، یعنی وقتی شکر نعمت های خدا می شود که مشتمل بر حقیقت معنای روزه باشد، یعنی از روی اخلاص انجام شود،

و روزه دار از آلودگیهای طبیعت پاک باشد، و از بزرگترین مشتهیات نفس چشم بپوشد، لذا دنبال آیه نفرمود:"و لیتشکروا الله"، چون شکر تنها با روزه واقعی محقق می شود، بلکه در مقابل فرمود: "و لتکبروا الله علی ما هدیکم"برای اینکه تکبیر و بزرگداشت خدا با صورت روزه هم انجام می شود، چه اینکه این صورت، حقیقت هم داشته باشد و یا نداشته باشد، و بهمین جهت مساله شکر را با کلمه"لعل امید است"، از تکبیر جدا کرد، و فرمود، "و لتکبروا الله علی ما هدیکم، و لعلکم تشکرون"همانطور که در اول آیات، در باره روزه فرمود: " لعلکم تتقون".

بحث روایتی(شامل روایاتی در ذیل آیات روزه و نزول قرآن)

در حدیث قدسی(یعنی احادیثی که سلسله سندش منتهی به خود خدای تعالی می شود)آمده: که

خدای تعالی فرمود: روزه فقط برای من است، و من خود جزای آن را می دهم. (49)

مراد از حدیث قدسی: روزه فقط برای من است و من جزای آن هستم(یا جزای آن

را میدهم)

مؤلف: این روایت را شیعه و سنی البته با مختصر اختلافی نقل کرده اند و وجه اینکه روزه برای خدای سبحان است این است که تنها عبادتی است که از امور عدمی تشکیل می شود، بخلاف عبادتهای دیگر، از قبیل نماز، و حج و امثال آن، که از امور وجودی ترکیب می یابد، و یا حداقل امور وجودی هم در آنها دخالت دارند، و معلوم است که فعل وجودی نمی تواند محض و خالص در اظهار عبودیت عبد و ربوبیت رب سبحان باشد، چون خالی از نقایص مادی و آفت محدودیت و اثبات انانیت نیست، و ممکن است در انجام آن قصد غیر خدا هم به میان آید، و سهمی از

آن را برای غیر خدا انجام دهد، چنانکه در موارد ریا و سمعه و سجده برای غیر خدا این آفت ها مشاهده می شود، بخلاف عملی که همه اش نفی است، یعنی روزه که عبارت است از نخوردن، ننوشیدن، و فلان و بهمان نکردن، که صاحبش خود را بالاتر از اسارت در برابر مادیات می بیند، و با خویشتن داری خود را از لوث شهوات نفس پاک نگه می دارد، و این امور عدمی چیزی نیست که غیر خدا هم سهمی از آن داشته باشد، زیرا امری است تنها میان بنده و پروردگارش و طبعا کسی جز خدا از آن با خبر نمی شود.

و اینکه فرموده: و"انا اجزی به"اگر کلمه"اجزی"را به صیغه معلوم بخوانیم، یعنی من جزای آن را می دهم آن وقت دلالت می کند بر اینکه در دادن اجر به بنده، کسی میان او و خدا فاصله و واسطه نمی شود، همانطور که بنده هم در بندگی و عبادت خدا به وسیله روزه کسی را دخیل قرار نداد، و نگذاشت کسی از روزه داریش با خبر شود، چنانکه در باره صدقه آمده است: صدقه را تنها خدا می گیرد، و بین صدقه دهنده و خدا کسی واسطه نیست، و در قرآن هم آمده: "و یاخذ الصدقات" (50) و اما اگر"اجزی"را به صیغه مجهول بخوانیم، معنایش این می شود: (خود من جزای روزه قرار می گیرم)آن وقت عبارت کنایه می شود از نزدیکی روزه دار به خدای تعالی.

و در کافی از امام صادق ع روایت آورده که رسول خدا ص در اوائل بعثت مدتی پشت سر هم روزه می گرفت، بطوریکه اشخاص مطلع می گفتند دیگر ترک نمی کند و سپس مدتی روزه را ترک می کرد بطوریکه اشخاص می گفتند دیگر روزه نمی گیرد، بعد از

مدتی این رسم را رها کرد، یک روز روزه می گرفت، و یک روز افطار می کرد، که این همان روزه داوود پیغمبر است، بعد از مدتی این رسم را کنار گذاشت، و در هر ماه ایام البیض آن

ماه یعنی(سیزده و چهارده و پانزدهم)آن را روزه می گرفت، و سپس این را هم ترک کرد، و در هر ده روز دو پنجشنبه و بین آن دو یک چهارشنبه روزه می گرفت، و این رسم را تا آخر عمر ادامه داد. (51) و از عنبسه العابد روایت شده که گفت: رسولخدا ص در ایامی که از دنیا رفت، در این رسم و برنامه بود که همه ساله شعبان و رمضان و سه روز از هر ماه را روزه می گرفت. (52) مؤلف: اخبار از طریق اهل بیت ع در این باب بسیار است، و این همان روزه سنتی است که رسول خدا ص می گرفت و گرنه روزه واجب تنها همان روزه رمضان است.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق ع روایت کرده که در تفسیر آیه: "یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام"فرموده: این مخصوص مؤمنین است. (53) و از جمیل روایت آورده که گفت: از امام صادق ع از معنای آیه: "یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام"، و"یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القتال"پرسیدم، فرمود:همه این خطاب ها شامل حال گمراهان و منافقین و خلاصه تمامی افرادی که به ظاهر شهادت به توحید و نبوت و معاد داده اند می شود. (54) و در فقیه از حفص روایت کرده که گفت از امام صادق ع شنیدم می فرمود:روزه ماه رمضان قبل از امت اسلام بر هیچ امتی واجب نبود، عرضه داشتم: پس اینکه خدای عزوجل

می فرماید: "یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم"چیست؟فرمود: بله ماه رمضان قبل از امت اسلام روزه اش واجب بوده، اما نه بر امتها بلکه تنها بر انبیای آنان، خداوند امت اسلام را بر سایر امم برتری داده، چیزی را که بر رسول خود واجب کرده بود بر امتش هم واجب فرمود. (55) مؤلف: این روایت به خاطر اینکه اسماعیل بن محمد در سند آن هست ضعیف است، و این معنا در روایتی دیگر از عالم ع آمده که آنهم مرسل است، یعنی اصلا سندش ذکر نشده، و به نظر می رسد هر دو روایت یکی باشد، و به هر حال از اخبار آحاد است، و ظاهر آیه هم مساعد با این نیست که مراد از جمله"کما کتب علی الذین من قبلکم"تنها خصوص

انبیا باشد، و به فرضی که چنین چیزی منظور بوده، از آنجائی که مقام مقام زمینه چینی و تشویق و ترغیب بوده، تصریح به اسم آن انبیا از کنایه بهتر و مؤثرتر بود، و خدا دانا است.

چند روایت در باره معنای"قرآن"، "فرقان"و"کتاب"

و در کافی از کسی که از امام صادق ع سؤال نموده روایت کرده که گفت:پرسیدم آیا کلمه"قرآن"و کلمه"فرقان"به یک معنا است؟و یا هر یک معنائی جداگانه دارد؟ فرمود: قرآن همه کتاب خدا است، و فرقان تنها آن آیاتی است که احکام واجب را در بر دارد. (56) و در کتاب جوامع از آن جناب ع روایت کرده که فرمود: فرقان عبارت است از هر آیه محکمی که در قرآن است.

و در تفسیر عیاشی و قمی از آن جناب ع روایت آورده اند که فرمود: فرقان عبارت است از هر امر محکمی که

در قرآن است، و كتاب عبارت است از آن آياتى كه انبياى قبل را تصديق مى كند. (57) مؤلف: خود كلمه"فرقان"و كلمه"كتاب"هم با معنائى كه در وايت براى آن دو شده سازگار است، و در بعضى از اخبار آمده كه كلمه"رمضان"يكى از اسماى خداى تعالى است پس ديگر شايسته نيست كسى بگويد رمضان آمد و رمضان رفت، بلكه بايد گفت: ماه رمضان آمد و ماه رمضان رفت، (تا آخر حديث)و اين روايت خبر واحدى است كه در باب خودش غريب است، و اين كلام از ميان مفسرين از قتاده نيز نقل شده.

ولى در اخبارى كه راجع به اسامى خداى تعالى وارد شده نام"رمضان"ديده نمى شود، علاوه بر اينكه كلمه"رمضان"بدون اينكه كلمه"ماه"قبل از آن آيد و نيز كلمه "رمضانان"" دو رمضان"در روايات وارده از رسولخدا ص و ائمه اهل بيت ع بسيار آمده، و اين جدا بعيد است كه احتمال دهيم هر جا كلمه"رمضان"در احاديث آمده"شهر رمضان"بوده، و راوى كلمه"شهر"را از آن انداخته باشد. (58) و در تفسير عياشى از صباح بن نباته روايت شده كه گفت: من به امام صادق ع عرضه داشتم: ابن ابى يعفور به من دستور داد چند مساله را از شما بپرسم حضرت پرسيد آن مسائل چيست؟عرضه داشتم: او از شما مى پرسد: وقتى ماه رمضان آمد و من در منزل باشم آيا جايز است مسافرت كنم؟فرمود: خداى تعالى مى فرمايد: "فمن شهد منكم الشهر فليصمه"، پس هر كس ماه رمضان را درک كند و در ميان خانواده اش باشد نمى تواند مسافرت

كند، مگر براى حج و يا عمره، و يا براى طلب مالى كه مى ترسد اگر به دنبالش نرود تلف بشود. (59) مؤلف: و اين نكته استفاده لطيفى است

که امام از اطلاق آیه برای حکم کراهت سفر کرده است چون مسافرت در رمضان جایز است اما با کراهت.

و در کافی از علی بن الحسین ع روایت آورده که فرمود: اما روزه در سفر و در حال مرض، عامه در آن اختلاف کرده اند، بعضی گفته اند: مریض و مسافر می تواند روزه بگیرد، و بعضی دیگر گفته اند نباید بگیرد، طایفه سوم گفته اند مختار است، اگر خواست بگیرد و اگر نخواست نگیرد، ولی ما می گوئیم باید در این دو حال حتما روزه را بشکند، و افطار کند، (منظور این است که روزه نباید بگیرد، پس اگر در سفر و یا حال مرض روزه بگیرد روزه اش درست نیست باید آن چند روز را دوباره قضا کند)برای اینکه خدای عزوجل می فرماید، "فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعده من ایام اخر". (60) مؤلف: این روایت را عیاشی نیز نقل کرده است.

و در تفسیر عیاشی از امام باقر ع روایت آورده که در تفسیر جمله"فمن شهد منکم الشهر فلیصمه"فرموده: چقدر این بیان برای کسی که تعقلش کند روشن است!برای اینکه در عبارتی کوتاه این معنا را رسانده، که هر کس ماه رمضان را درک کرد باید روزه اش را بگیرد، و هر کس در ماه رمضان مسافرت کرد باید روزه اش را بخورد. (61) مؤلف: روایات وارده از ائمه اهل بیت ع در اینکه مریض و مسافر حتما باید روزه اش را بخورد بسیار زیاد است، و این مذهب ائمه اهل بیت ع است، (بخلاف علمای اهل سنت که روزه رمضان را برای مسافر و مریض اختیاری می دانند)، و آیه شریفه بطوریکه خواننده توجه فرمود بر مذهب ائمه اهل بیت ع دلالت دارد. (62) و

نیز در تفسیر عیاشی از ابی بصیر روایت آمده که گفت: من از امام ع از معنای جمله: "و علی الذین یطیقونه فدیه طعام مسکین"پرسیدم فرمود: منظور بیماران و سالخوردگانی است که توانائی روزه گرفتن ندارند. (63)

و باز در همان تفسیر از امام باقر ع در تفسیر همان آیه نقل کرده، که فرمود: منظور سالخورده و کسی است که عطش آزارش می دهد. (64) و نیز در همان تفسیر از امام صادق ع روایت آورده که فرمود منظور زنی است که از جان فرزندش بترسد و سالخوردگانی که روزه برایشان طاقت فرسا باشد. (65) مؤلف: روایات در تفسیر آیه، از ائمه ع بسیار است، و در روایت ابی بصیر مراد از مریض آن بیمارانی اند که قبل از ایام ماه رمضان بیمار باشند و نتوانند قضای روزه رمضان را در سایر ایام سال بجا آورند، چون واضح است که کلمه(مریض)در جمله: "فمن کان منکم مریضا"شامل مریض نامبرده نمی شود، و کلمه(عطاش)که در روایت آمده به معنای بیماری عطش است. (66) (که ظاهرا همان مرض قند باشد)."مترجم"باز در همان تفسیر از سعید از امام صادق ع روایت آمده که فرمود: در عید فطر هم تکبیر هست، عرضه داشتم تکبیر که غیر از روز قربان نیست، فرمود: چرا در عید فطر هم هست، لیکن مستحب است که در مغرب و عشاء و فجر و ظهر و عصر و دو رکعت نماز عید گفته شود. (67) و در کافی از سعید نقاش روایت کرده که گفت امام صادق ع فرمود: برای من در شب عید فطر تکبیر هست، اما واجب یست بلکه مستحب است، می گوید، پرسیدم این تکبیر در چه وقت مستحب است؟فرمود

در شب عید در مغرب و عشا و در نماز صبح و نماز عید آنگاه قطع می شود، می گوید عرضه داشتم: چگونه تکبیر بگویم؟فرمود: می گوئی"الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله، و الله اکبر، الله اکبر و لله الحمد، الله اکبر علی ما هدانا"و منظور از کلام خدا که می فرماید: "و لتکملوا العده"همین است، چون معنایش این است که نماز را کامل کنید.و خدا را در برابر اینکه هدایتتان کرده تکبیر کنید، و تکبیر همین است که بگوئید:"الله اکبر، لا اله الا الله، و الله اکبر، و لله الحمد"راوی می گوید در روایت دیگری آمده که تکبیر آخر را چهار بار باید گفت. (68) مؤلف: اختلاف این دو روایت که یکی تکبیر را در ظهر و عصر نیز مستحب می داند و دیگری نمی داند ممکن ست حمل شود بر مراتب استحباب، یعنی دومی مستحب باشد، و اولی مستحب تر، و اینکه فرمود: منظور از(و لتکملوا العده)اکمال نماز است شاید منظور این باشد که

با خواندن نماز عید، عدد روزه را تکمیل کنید و باز خود تکبیرات را بگوئید، که خدا شما را هدایت کرد، و این با معنائی که ما از ظاهر جمله، "و لتکبروا الله علی ما هدیکم..."فهمیدیم منافات ندارد، برای اینکه کلام امام استفاده حکم استحبابی از مورد وجوب است، نظیر آنکه در سابق در جمله: "فمن شهد منکم الشهر فلیصمه"گذشت، که گفتم از آن، کراهت مسافرت در ماه رمضان برای کسی که اول ماه را درک کند استفاده کرده اند، و اختلاف آخر تکبیرات در دو جای روایت اخیر مؤید این احتمال است که بعضی داده و گفته اند در جمله:"و لتکبروا الله علی ما هدیکم"تکبیر به دلیل اینکه با

حرف(علی)متعدی شده متضمن معنای حمد است.

و در تفسیر عیاشی از ابن ابی عمیر از امام صادق ع روایت کرده که گفت: به آن حضرت عرضه داشتم: فدایت شوم احادیثی که در بین ما بر سر زبانها جریان دارد مبنی بر اینکه رسول خدا ص بیست و نه روز روزه می گرفت، بیشتر است از احادیثی که می گوید، سی روز روزه می گرفت؟آیا احادیث اول درست است؟فرمود یک کلمه از آنها سخن خدا نیست، و رسول خدا ص غیر از سی روز روزه نگرفته، و علتش هم این است که قرآن می فرماید: "و لتکملوا العده"و آیا رسولخدا ص آن را ناقص می کرد؟ (69) مؤلف: اینکه امام فرمود: (آیا رسولخدا ص آنرا ناقص می کرد)استفهامی است انکاری، و روایت دلالت دارد بر بیانی که ما کردیم، و گفتیم ظاهر تکمیل، تکمیل ماه رمضان است.

و در محاسن برقی از بعضی راویان شیعه نقل کرده که او بدون ذکر سند گفته منظور از تکبیر در جمله: "و لتکبروا الله علی ما هدیکم"تعظیم، و منظور از هدایت، ولایت است. (70) مؤلف: اینکه هدایت به معنای ولایت باشد از باب تطبیق کلی بر مصداق است و ممکن است از قبیل همان قسم بیاناتی باشد که نامش را تاویل گذاشته اند، چنانکه در بعضی از روایات آمده و در معنای دو کلمه"یسر و عسر"فرموده اند: یسر ولایت و عسر مخالفت با خدا و دوستی با دشمنان خداست.

و در کافی از حفص بن غیاث از امام صادق ع نقل کرده که گفت: از آن جناب از کلام خدای عزوجل پرسیدم، که می فرماید: "شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن"،

چطور می فرماید قرآن در ماه رمضان نازل شد، با اینکه در دو دهه بین اول

و آخرش نازل شده؟ (71) امام ع فرمود: قرآن در ماه رمضان یک باره به بیت المعمور نازل شد و سپس در طول بیست سال به تدریج به زمین نازل گردید، آنگاه فرمود: رسولخدا ص فرموده صحف ابراهیم در اولین شب از ماه رمضان نازل شد، و تورات در روز ششم رمضان، و زبور در هیجدهم رمضان و قرآن در بیست و سوم از ماه رمضان نازل شده.

مؤلف: این روایت را که کافی از امام صادق و آن جناب از رسولخدا ص نقل کرده الدر المنثور به چند طریق آن را از واثله بن اسقع از رسولخدا ص نقل کرده است (72).

و نیز در کافی و فقیه از یعقوب روایت کرده که گفت: مردی را شنیدم که از امام صادق ع از شب قدر می پرسید، که آیا گذشته و یا همه ساله هست؟فرمود: اگر شب قدر از بین برود، و برداشته شود، قرآن هم برداشته می شود. (73) و در الدر المنثور از ابن عباس روایت کرده که در باره ماه رمضان و لیله مبارکه و لیله قدر گفت: لیله قدر همان لیله مبارکه است که در ماه رمضان واقع است، که در آن ماه قرآن کریم از ذکر به بیت المعمور نازل شد، و بیت المعمور همان موقع ستارگان در آسمان دنیا است، که قرآن در آنجا قرار گرفت، و سپس به تدریج به رسولخدا ص نازل شد، قسمتی در امر و قسمتی در نهی و آیاتی در باره جنگها نازل می شد. (74) مؤلف: این معنا از غیر ابن عباس مانند سعید بن جبیر نیز روایت شده، و از گفتار ابن عباس چنین بر می آید که این نظریه خود را

از آیات قرآنی استفاده کرده، مانند آیه: "و الذکر الحکیم" (75) و آیات: "و کتاب مسطور فی رق منشور و البیت المعمور و السقف المرفوع" (76) و آیات"فلا اقسم بمواقع النجوم، و انه لقسم لو تعلمون عظیم، انه لقرآن کریم، فی کتاب مکنون لا یمسه الا

المطهرون" (77) و آیه: "و زینا السماء الدنیا بمصابیح و حفظا" (78) که ارتباط گفتار ابن عباس با همه این آیات روشن است، تنها نقطه ابهامی که در کلام وی هست و معلوم نیست از کجای قرآن استفاده کرده، این است که گفته: محل ستارگان، آسمان اول، و موطن قرآن است، و دلالت آیات سوره واقعه بر این معنا روشن نیست.

بله در روایات ائمه اهل بیت ع آمده که بیت المعمور در آسمان است که ان شاء الله بحث ما پیرامون آن خواهد آمد.

مطلب دیگری که تذکرش لازم است، این است که احادیث هم مانند قرآن کریم محکم و متشابه دارد، و اشاره و رمز در میان احادیث بسیار شایع است، و مخصوصا در مثل اینگونه حقایق(که فهم بشر از درکش عاجز است)مانند لوح، و قلم، و حجب، و آسمان، و بیت معمور، و بحر مسجور، لا جرم بر یک فرد دانشمند لازم است که برای بدست آوردن معنای واقعی کلام سعی کند قرائن کلام را به دست آورد.

پی نوشت ها:

1)و او را(یوسف را)به بهای ناچیزی، درهمی چند فروختند."سوره یوسف آیه 20"

2)ای کسانی که ایمان آورده اید برای شما در باره کشتگان قصاص مقرر شد."سوره بقره آیه 178"

3)بر شما مقرر شد هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد اگر مالی بجای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان وصیت کند."سوره بقره آیه 180"

4)خدا

قضاء رانده که من و رسولانم غلبه خواهیم کرد."سوره مجادله آیه 21"

5)می نویسیم آنچه از پیش فرستادند، و آنچه اثر که از دنبال دارند."سوره یس آیه 12"

6)و بر ایشان(بنی اسرائیل)نوشتیم که شخص در مقابل شخص است(یعنی اگر کسی دیگری را کشت اولیاء مقتول حق دارند قاتل را بکشند و جان او برابر مقتول است.)"سوره مائده آیه 45"

7)اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید، و اگر بدی کنید نیز به خود کرده اید."سوره اسراء آیه 7"

8)هان ای مردم شما همان محتاجان به خدائید، و خدا همانا بی نیاز است."سوره فاطر آیه 15"

9)ما خبر داریم از اینکه سخن آنان تو را اندوهناک کرده، ولی آنها تو را تکذیب نمی کنند، بلکه ستمکاران آیات خدا را انکار می کنند."سوره انعام آیه 33"

10)به سوی آفریننده تان بازگشت کنید و خودتان را(یعنی کسانی را که گوساله پرستیده اند)بکشید آن برای شما بهتر است."سوره بقره آیه 54"

11)بشتابید به سوی ذکر خدا و سوداگری را واگذارید این برای شما بهتر است." سوره جمعه آیه 9"

12)ایمان به خدای آورید و در راه خدا با مال و جان خود جهادی کنید این برای شما بهتر است اگر بدانید."سوره صف آیه 11".

13)ما آن را(قرآن را)کتابی خواندنی و عربی کردیم باشد که شما درکش کنید."سوره زخرف آیه 3"

14)و قرآنی که آن را قسمت قسمت کردیم تا کم کم بر مردمش، بخوانی و به تدریج نازلش کردیم."سوره اسراء آیه 106"

15)خدا سخن آن کس که در باره همسرش با تو مجادله می کرد و به خدا شکوه می کرد شنید، و خدا همه گفتگوی شما را می شنود."سوره مجادله آیه 1"

16)و چون تجارت یا لهوی می بینند تو را در وسط سخن در حالی که ایستاده ای رها می کنند."سوره جمعه

آیه 11"

17)مردانی که عهد خود را که با خدا بسته اند وفا می کنند، بعضی از ایشان عمرشان سرآمده، و بعضی دیگر منتظر سرآمدن عمرند، و کمترین گوشه ای از عهد خود را دگرگون نمی سازند."سوره احزاب آیه 23"

18)سوگند به کتاب روشنگر که ما آن را در شبی با برکت نازل کردیم، که ما همواره کار بیم رسانی را داشته ایم."سوره دخان آیه 3"

19)ما آن را در شب قدر نازل کردیم."سوره قدر آیه 1"

20)سوره بقره آیه 185

21)سوره دخان آیه 3

22)سوره قدر آیه 1

23)مثل آبی که ما آن را از بالا نازل کرده ایم."سوره یونس آیه 24"

24)کتابی که ما نازلش کردیم بر تو کتابی پر برکت تا در آیاتش تدبر کنند."سوره ص آیه 29"

25)کتابی است که قبلا نزد حکیم خبیر، فشرده بود، و سپس آیاتش از هم جدا شد."سوره هود آیه 1"

26)محققا برای آنها کتابی آورده ایم که از روی علم تفصیل دادیم کتابی که هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان آورند آیا جز تاویل آن را منتظرند روزی که تاویلش بیاید آنها که از پیش آن را فراموش کرده اند اقرار می کنند که رسولان پروردگار ما به حق آمده و حق گفتند."سوره اعراف آیه 52 - 53"

27)این کتابی نیست که بتوان به خدا افتراء زد، لیکن مصدق کتب آسمانی عصر خودش و تفصیل همان کتابها است کتابی است بدون شک از ناحیه رب العالمین(تا آنجا که می فرماید): بلکه اینان چیزی را تکذیب می کنند که احاطه علمی بدان ندارند، و هنوز تاویلش نیامده."سوره یونس آیه 39 - 37"

28)حم سوگند به کتاب روشنگر که ما آن را کتابی خواندنی و عربی کردیم، تا شاید شما تعقل کنید، و گرنه آن کتاب در کتابی اصلی بود،

که نزد ما مقامی بلند و فرزانه دارد."سوره زخرف آیه 1 - 4"

29)سوگند به جایگاههای ستارگان نخورم، و آن اگر بدانید سوگندی بزرگ است محققا قرآنی است ارجمند در نامه ای نهفته، جز پاک شدگان به آن دسترسی نیابند نازل کردنی از پروردگار جهانیان است."سوره واقعه آیه 80"

30)آن قرآنی مجید است که در لوح محفوظ قرار دارد."سوره بروج آیه 22"

31)بلکه آن قرآنی است ارجمند در لوحی محفوظ."سوره بروج آیه 22"

32)ماه رمضان که در آن قرآن را نازل کردیم."سوره بقره آیه 185"

33)ما نازل کردیم قرآن را در شب قدر."سوره قدر آیه 1"

34)ما نازل کردیم قرآن را در شبی مبارک."سوره دخان آیه 2"

35)در قرآن قبل از تمام شدن وحیش عجله مکن."سوره طه آیه 114"

36)زبان خود را بدان حرکت مده، که به آن عجله کرده باشی، چونکه جمع آن و نیز خواندش به عهده ما است، پس همینکه آنرا خواندیم خواندنش را پیروی کن، و سپس به عهده ما است که آنرا بیان کنیم."سوره قیامت آیات 15 - 19"

37)سوره آل عمران آیه 7

38)ما نازل کردیم قرآن را در شبی مبارک و ما هستیم بیم دهندگان."سوره دخان آیه 2"

39)سوره علق آیه 1

40)ای جامه بخود پیچیده برخیز و بترسان."سوره مدثر آیه 2 - 1"

41)آیا دیدی آن کسی را که بنده ای را از اینکه نماز بخواند نهی می کرد، تو ای نهی کننده هیچ می دانی که اگر آن بنده بر راه راست باشد، و یا به پرهیزکاری دستور دهد، دیگر جا ندارد که تو او را از نمازش نهی کنی، ای

پیامبر تو بگو آیا می دانی آن نهی کننده را که اگر تو را تکذیب کند، و از تو روی بگرداند چه کیفری خواهد

داشت؟ راستی آیا او نمی داند که خدا رفتار او را می بیند، و از قصد او اطلاع دارد؟بداند که جریان به این سادگی ها نیست اگر از آزار پیامبر دست برندارد موی پیشانی او را که موی پیشانی مردی دروغگو و خطاکار است خواهیم گرفت، پس باید اهل مجلس و قبیله و عشیره خود را بخواند، تا او را یاری دهند ما هم به زودی زبانه دوزخ را علیه او خواهیم خواند، تا او را فراگیرد.نه چنان است فرمان او مبر و نماز را ترک مکن همچنان سجده کن و نزدیک شو."سوره علق آیه 19"

42)و همانا تو را هفت آیه و این قرآن بزرگ را دادیم."سوره حجر آیه 87"

43)سوره زمر آیه 23

44)آنچه را دستور داده ای آشکار کن و از مشرکان روی گردان."سوره حجر آیه 95"

45)سوره واقعه آیه 79.

46)ولی بیشتر مردم نمی دانند."سوره روم آیه 30"

47)و این مثلها را برای مردم می زنیم و لیکن به جز دانایان آن را نمی فهمند." سوره عنکبوت آیه 43"

48)خداوند به وسیله قرآن کسانی را که پیرو خوشنودی اویند به سوی راههای سلامت هدایت نموده از ظلمت ها به سوی نور بیرون می کند با اذن خودش و به سوی صراط مستقیمشان راه می نمایاند."سوره مائده آیه 16"

49)بحار الانوار ج 96 ص 245 حدیث 14

50)و خداوند می گیرد صدقات را."سوره توبه آیه 105"

51 و 52)فروع کافی ج 4 باب صوم رسول الله ص ص 89 و 91

53و 54)تفسیر عیاشی ج 1 ص 78

55)فقیه ج 2 ص 61 حدیث 14

56)اصول کافی ج 2 ص 630 ح 11

57)تفسیر عیاشی ج 1 ص 9 و تفسیر قمی ج 1 ص 96

58)وسائل ج 7 ص 232

59)تفسیر عیاشی ج 1 ص 80

60)فروع کافی ج 4 ص

61)عیاشی ج 1 ص 81

62)وسائل ج 7 ص 154 و ص 123

63)تفسیر عیاشی ج 1 ص 78 - 79

64و65)تفسیر عیاشی ج 1 ص 78 - 79

66و 67)تفسیر عیاشی ج 1 ص 82

68)فروع کافی ج 4 ص 166

69)تفسیر عیاشی ج 1 ص 82

70)محاسن ص 107 باب ولایت

71)اصول کافی ج 2 ص 628

72)الدر المنثور ج 1 ص 189

73)فروع کافی ج 4 ص 158 حدیث 7 و فقیه ج 2 ص 101

74)الدر المنثور ج 1 ص 189

75)سوره آل عمران آیه 58

76)سوگند به کتاب سطربندی شده در اوراقی انتشارپذیر، و سوگند به بیت معمور و سقف بلند گشته."سوره طور آیه 5"

77)سوگند به محل ستارگان که این سوگند اگر بدانید سوگندی است عظیم، که قرآن کریم در کتاب پنهان بود، کتابی که جز پاکان با آن تماس ندارند."سوره واقعه آیه 79"11

78)ما آسمان دنیا را به چراغهائی زینت دادیم."سوره فصلت آیه 12".

روزه یکی از واجباتی است(1)که در آیات قرآن به آن اشاره شده است . این عمل عبادی علاوه بر اطاعت فرمان خداوند متعال و رضایت او، دارای آثار و برکات ارزنده ای است که در زندگی انسان به خوبی قابل مشاهده می باشد .

آنچه خداوند متعال درباره روزه داری فرموده است، عمدتا در آیات 183 - 187 سوره بقره بیان شده است، که در اینجا چند آیه مورد بحث قرار می گیرد:

«یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون » ; «ای کسانی که ایمان آورده اید، روزه بر شما مقرر شده، همانگونه که بر کسانی که پیش از شما (بودند) مقرر شده بود، باشد که پرهیزکاری کنید .»

از این آیه نورانی سه مطلب استفاده می شود:

1 . روزه

یکی از واجبات است .

2 . روزه در امتهای گذشته نیز واجب بوده است .

3 . روزه زمینه ساز پرهیزکاری است .

در آیه بعد می فرماید: «ایاما معدودات فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعده من ایام اخر وعلی الذین یطیقونه فدیه طعام مسکین فمن تطوع خیرا فهو خیر له وان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون » ;

(روزه در) روزهای معدودی (بر شما مقرر شده است) . هر کس از شما بیمار یا در سفر باشد، (به همان شماره) تعدادی از روزهای دیگر (را روزه بدارد) و بر کسانی که (روزه) طاقت فرساست، کفاره ای است که خوراک دادن به بینوایی است و هر کس به میل خود، بیشتر نیکی کند، پس آن برای او بهتر است و اگر بدانید، روزه گرفتن برای شما بهتر است .»

نکات قابل استفاده از این آیه عبارتند از:

1 . کسانی که از روزه گرفتن معاف هستند عبارتند از:

الف: مریضها .

ب: مسافران; که این دو دسته باید در زمان دیگری روزه بگیرند .

ج: ناتوانان از روزه .

2 . روزه گرفتن برای همگان بهتر است .

بنابراین خداوند در حکم روزه نهایت فضل و رحمت خودش را روشن ساخته است . چون اولا فرمود: امتهای گذشته نیز مشمول حکم روزه بوده اند و هنگامی که عبادت سختی مانند روزه همگانی شد، تحمل آن آسان می شود . ثانیا: حکمت وجوب روزه را که تقوا است بیان کرده است . ثالثا فرمود: این حکم وجوب روزه منحصر به ایام محدودی است که اگر برای همیشه یا در اکثر روزها و وقتها آن را واجب می کرد مشقت بزرگی پدید می آمد . رابعا: حکم وجوب روزه را در ماه پر فضیلت

رمضان قرار داد که ماه نزول قرآن کریم است . خامسا: مشقت و زحمت لزوم روزه را از مسافر و مریض برطرف کرد که در حال مرض و سفر روزه واجب نیست .

علت وجوب روزه

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید: «انما فرض الله عز وجل الصیام لیستوی به الغنی والفقیر; وذلک لان الغنی لم یکن لیجد مس الجوع، فیرحم الفقیر; لان الغنی کلما اراد شیئا قدر علیه، فاراد الله عزوجل ان یستوی بین خلقه وان یذیق الغنی مس الجوع والالم لیرق علی الضعیف ویرحم الجائع(2);

همانا خداوند روزه را واجب ساخت تا به سبب آن توانگر و تهیدست برابر شوند; زیرا توانگر رنج گرسنگی را در نمی یابد تا به تهیدست رحم کند . چرا که توانگر هرگاه چیزی بخواهد می تواند آن را فراهم آورد . لذا خدای عزوجل خواسته است تا میان آفریدگانش برابری ایجاد کند و رنج گرسنگی و سختی را به توانگر بچشاند تا بر ناتوان دل بسوزاند و به گرسنه رحم کند .»

نتایج روزه داری

1 . تقوا و پرهیزکاری:

چنانکه گذشت قرآن کریم یکی و شاید مهم ترین نتیجه روزه داری را تقوا و پرهیزکاری ذکر کرده است و در پرتو این تقوا است که انسان حقیقت بین می شود .

چون که تقوا بست دودست هوا

حق گشاید هر دو دست عقل را

2 . تقویت اخلاص:

حضرت زهرا علیها السلام در این باره می فرمایند: «فرض الله الصیام تثبیتا للاخلاص(3);

خداوند روزه را واجب گردانید تا اخلاص را (در زندگی انسانها) تثبیت نماید
.»

3 . رهایی از عذاب الهی:

علی علیه السلام در این زمینه می فرمایند:

«... وصوم شهر رمضان فانه جنه من العذاب; روزه ماه رمضان سپر نجات از عذاب الهی است .»

4 . حکمت

و یقین:

رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج گفتم: «یا رب وما میراث الصوم؟ قال: الصوم یورث الحکمه والحکمه تورث المعرفه، والمعرفه تورث الیقین فاذا استیقن العبد لا یبالی کیف اصبح، بعسر ام بیسر(4)؛

در معراج عرض کردم: پروردگارا! میراث روزه داری چیست؟ ندا رسید: روزه باعث پیدایش "حکمت" (در انسان) است و حکمت نیز مایه پیدایش معرفت است و "معرفت" عامل حصول "یقین" (در جان آدمی) است و آن گاه که بنده ای به یقین برسد، باکی ندارد که چگونه زندگی وی می گذرد؛ در سختی یا راحتی؟»

5 . پاداش الهی:

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: «الصوم لی وانا اجزی به(5)؛ روزه از آن من است و من به آن پاداش می دهم .»

6 . تندرستی:

تندرستی از دیگر آثار روزه است که در روایات معصومین نیز به آن اشاره شده است . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «... صوموا تصحوا(6)؛ روزه بگیرید تا سلامتی یابید .»

7 . آمرزش گناهان:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «ما من صائم یحضر قوما یطعمون الا سبحت اعضاؤه، وکانت صلاه الملائکه علیه، وکانت صلاتهم استغفارا(7)؛

هیچ روزه داری نیست که بر عده ای در حال غذا خوردن وارد شود، مگر اینکه اندامهایش تسبیح گویند و فرشتگان بر او درود فرستند و درود فرشتگان آمرزش خواهی است .»

8 . استجابت دعا:

امام صادق علیه السلام فرمود: «نوم الصائم عباده وصمته تسبیح، وعمله متقبل ودعاؤه مستجاب(8);

خواب روزه دار عبادت و سکوتش تسبیح و عملش پذیرفته و دعایش مستجاب است .»

9 . تضعیف شهوت:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «علیکم بالصوم; فانه محمسه للعروق ومذهبه

للاشر(9)؛

بر شما باد به روزه گرفتن که آن رگها را می برد (شهوت را کم می کند) و سرمستی را می برد .»

حسن ختام

این موضوع را با کلامی نورانی از رسول گرامی اسلام به پایان می بریم که فرمودند:

«من صام ثلاثه ایام من کل شهر کان کمن صام الدهر کله؛ لان الله عزوجل یقول: من جاء بالحسنه فله عشر امثالها(10)؛

هر کس در هر ماه سه روز روزه بگیرد، مانند کسی است که همه عمر روزه گرفته باشد; زیرا خدای عزوجل می فرماید: هر کس یک کار نیک کند، ده برابر آن برایش منظور می شود .»

پاورقی ها

(1).پایگاه حوزه مجله مبلغان شماره 47، 10 موضوع قرآنی برای سخنرانی.

(2). من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج 2، ص 73 .

(3). علل الشرایع، ج 1، ص 246 .

(4). میزان الحکمه، ج 5، ص 475 .

(5). کافی، کتاب صوم، ج 4، ص 63 .

(6). میزان الحکمه، حرف صاد، ح 10927 .

(7). ثواب الاعمال، ص 77 .

(8). من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 76، ح 1783 .

(9). میزان الحکمه، 10918 .

(10). دعائم الاسلام، ج 1، ص 283 .

اهمیت ماه مبارک رمضان و جایگاه ویژه روزه

درباره اهمیت ماه مبارک رمضان و جایگاه فوق العاده روزه و همچنین درباره انواع روزه و احکام و ضوابط هر یک از آنها، اشاراتی-هر چند کوتاه-داشته باشیم.

لذا گویم:در فضیلت و شرافت ماه مبارک رمضان همین بس که در میان ماه های قمری تنها ماهی است که خدای تبارک و تعالی نام آن را در کتاب شریف خود ذکر نموده و آن را ظرف زمانی نزول انزالی قرآن-که جزء بهترین هدایای الهی به جامعه بشریت است-معرفی فرموده است.در قرآن کریم راجع به این ماه عظیم چنین آمده است:

شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان...(2);ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده

است تا رهنمودی باشد برای مردم و نشانه های روشنی از هدایت و فرقان...».

و شاید به سبب همین فضل و شرافت است که در برخی از روایات معتبر، این ماه به عنوان نخستین ماه سال معرفی شده(3)و برخی از بزرگان نیز بر همین مبنا فرمایشاتی فرموده اند.

عالم جلیل القدر و صاحب کرامات، حضرت سید بن طاووس-رضوان الله تعالی علیه-در کتاب شریف اقبال الاعمال چنین می فرماید:

و اعلم انی وجدت الروایات مختلفات فی انه هل اول السنه المحرم او شهررمضان؟لکنی رایت عمل من ادرکته من علماء اصحابنا المعتبرین و کثیرا من تصانیف علمائهم الماضین ان اول السنه شهر رمضان علی التعیین.و لعل شهرالصیام اول العام فی عبادات الاسلام و المحرم اول السنه فی غیر ذلک من التواریخ و مهام الانام.(4)بدان که این جانب درباره این که آیا نخستین ماه سال، ماه محرم است یا ماه رمضان، روایات را مختلف یافتم، ولی با توجه به عمل علمای اصحاب و بسیاری از تصانیف علمای پیشین به تحقیق دریافتم که نخستین ماه سال، ماه رمضان است و شاید بتوان چنین گفت که در ناحیه عبادات اسلامی، نخستین ماه سال، ماه رمضان و در غیر آن موارد، یعنی در ناحیه حوادث تاریخی ودیگر امور مهم، نخستین ماه سال، ماه محرم است.»

به هر حال، چه نخستین ماه سال را ماه رمضان بدانیم و چه ماه محرم، درجایگاه ویژه ماه مبارک رمضان و اهمیتی که بزرگان دین به این ماه داده و می دهند، هیچ گونه تردیدی وجود ندارد.

خطبه شعبانیه

در میان روایات بسیاری که از معصومین علیهم السلام در بیان شان و منزلت ماه مبارک رمضان نقل شده است برای خطبه ای که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را در آخرین جمعه

ماه شعبان یکی از سال های بعد از هجرت، به مناسبت فرا رسیدن ماه پر برکت رمضان ایراد فرموده اند، شانی به سزاست و شاید در باب بیان فضیلت این ماه و شرح وظایفی که مسلمانان در آن به عهده دارند، متنی به جامعیت خطبه یاد شده نداشته باشیم.لذا ما در این مختصر، ابتدا به نقل آن تبرک جسته و سپس مطالبی را درتوضیح برخی از بخش های مهم آن تقدیم می کنیم.

مرحوم سید بن طاووس-قدس الله نفسه الزکیه-در اقبال الاعمال از کتاب بشاره المصطفی لشیعه المرتضی نقل می کند:حسن بن علی فضال از قول امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام و آن جناب از قول اجداد طاهرین خودنقل کرده است که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام فرمود:روزی-آخرین جمعه ماه شعبان-رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ما خطبه خواند و چنین فرمود:

ایها الناس !انه قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکه و الرحمه و المغفره.شهر هو عندالله افضل الشهور، و ایامه افضل الایام، و لیالیه افضل اللیالی، و ساعاته افضل الساعات.هو شهر دعیتم فیه الی ضیافه الله و جعلتم فیه من اهل کرامه الله.انفاسکم فیه تسبیح و نومکم فیه عباده و عملکم فیه مقبول و دعاؤکم فیه مستجاب فاسئلوا الله ربکم بنیات صادقه و قلوب طاهره ان یوفقکم لصیامه و تلاوه کتابه، فان الشقی من حرم غفران الله فی هذا الشهر العظیم و اذکروا بجوعکم وعطشکم فیه جوع یوم القیامه و عطشه و تصدقوا علی فقرائکم و مساکینکم ووقروا کبارکم و ارحموا صغارکم و صلوا ارحامکم و احفظوا السنتکم و غضواعما لا یحل النظر الیه ابصارکم و عما لا یحل الاستماع الیه اسماعکم و تحننواعلی ایتام الناس یتحنن علی ایتامکم و

توبوا الی الله من ذنوبکم و ارفعوا الیه ایدیکم بالدعاء فی اوقات صلواتکم;فانها افضل الساعات ینظر الله عز و جل فیها بالرحمه الی عباده.یجیبهم اذا ناجوه و یلبیهم اذا نادوه و یستجیب لهم اذادعوه.

ایها الناس!ان انفسکم مرهونه باعمالکم ففکوها باستغفارکم.و ظهورکم ثقیله من اوزارکم فخففوا عنها بطول سجودکم.و اعلموا ان الله-تعالی ذکره-اقسم بعزته ان لا یعذب المصلین و الساجدین و ان لا یروعهم بالنار یوم یقوم الناس لرب العالمین.

ایها الناس!من فطر منکم صائما مؤمنا فی هذا الشهر کان له بذلک عند الله عتق رقبه و مغفره لما مضی من ذنوبه.قیل:یا رسول الله! و لیس کلنا یقدر علی ذلک فقال صلی الله علیه و آله و سلم:اتقوا النار و لو بشق تمره، اتقوا النار و لو بشربه من ماء.ایها الناس!من حسن منکم فی هذا الشهر خلقه کان له جواز علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام، و من خفف فی هذا الشهر عما ملکت یمینه خفف الله علیه حسابه، ومن کف فیه شره کف الله عنه غضبه یوم یلقاه، و من اکرم فیه یتیما اکرمه الله یوم یلقاه، و من وصل فیه رحمه وصله الله برحمته یوم یلقاه، و من قطع فیه رحمه قطع الله عنه رحمته یوم یلقاه، و من تطوع فیه بصلوه کتب الله له براءه من النار، و من ادی فیه فرضا کان له ثواب من ادی سبعین فریضه فیما سواه من الشهور، ومن اکثر فیه من الصلوه علی ثقل الله میزانه یوم تخف الموازین، و من تلا فیه آیه من القرآن کان له مثل اجر من ختم القرآن فی غیره من الشهور.

ایها الناس!ان ابواب الجنان فی هذا الشهر مفتحه، فسلوا ربکم ان لا یغلقهاعلیکم و ابواب النیران مغلقه فسلوا ربکم ان لا یفتحها علیکم و

الشیاطین مغلوله فسلوا ربکم ان لا یسلطها علیکم.

قال امیر المؤمنین علیه السلام:فقمت و قلت:یا رسول الله، ما افضل الاعمال فی هذا الشهر؟فقال:یا ابا الحسن، افضل الاعمال فی هذا الشهر الورع عن محارم الله-عز و جل-...;(5)ای مردم !همانا ماه خدا همراه با برکت و رحمت و آمرزش، به سوی شماروی آورده است.ماهی که نزد خداوند بهترین ماهها و روزهایش برترین روزهاو شب هایش با ارزش ترین شب ها و ساعاتش با فضیلت ترین ساعات است.ماهی که شما در آن به مهمانی خدا دعوت شده و از سوی او به بزرگی و ارجمندی لیاقت یافته اید.

نفس هایتان در این ماه تسبیح و خوابتان عبادت و عملتان پذیرفته و دعایتان مستجاب است.بنابر این، با نیت های صادق و دل های پاکیزه از خدا بخواهید که شما را برای روزه این ماه و تلاوت کتابش توفیق دهد.

بی شک، شقی و بدبخت کسی است که در این ماه بزرگ از آمرزش الهی محروم بماند.با گرسنگی و تشنگی خویش در این ماه، گرسنگی و تشنگی روز رستاخیزرا یاد آرید.به تهی دستان و مسکینانتان کمک کنید.بزرگسالانتان را احترام وخردسالانتان را مورد مهربانی قرار دهید.و به خویشاوندانتان احسان نمایید.زبانتان را حفظ کنید و چشم و گوشتان را بر آنچه نگاه کردن و گوش دادن به آن جایز نیست ببندید.بر یتیمان مردم ترحم و مهربانی کنید تا ایتامتان مورد ترحم ومهربانی دیگران قرار گیرند.

از گناهانتان به سوی خدا توبه آرید و دست هایتان را در اوقات نماز به درگاهش به دعابلند کنید، زیرا اوقات نماز برترین ساعات است.خدای عز و جل در اوقات یاد شده به بندگان خویش با مهربانی می نگرد.اگر آنها با او مناجات کنند جوابشان دهد واگر او را صدا زنند لبیکشان گوید و اگر او را بخوانند دعایشان را اجابت کند.

ای مردم !شما

در بند اعمال بد خویشید، پس با استغفارتان خود را برهانید.پشت هایتان از بار گناهانتان سنگین است.پس با طولانی کردن سجده ها آنها راسبک کنید.بدانید که خدای تبارک و تعالی به عزت خویش قسم یاد کرده است که نمازگزاران و سجده کنندگان را شکنجه ندهد و آنان را در روز رستاخیز با آتش نترساند.

ای مردم !هر کس در این ماه روزه دار مؤمنی را افطار دهد، پاداشش نزد خدا ثواب آزاد کردن برده ای و آمرزش گناهان گذشته اوست.

گفته شد:ای رسول خدا !برخی از ما بر افطاری دادن قادر نیست.پس آن جناب فرمودند:آتش را از خود دور کنید هر چند با نیمی از خرما، آتش را از خوددور کنید هر چند با جرعه ای آب.

ای مردم !از میان شما هر کس در این ماه خلقش را نیکو گرداند، روزی که قدم هابلغزند او بر صراط بگذرد و هر کس در این ماه کار را بر فرمانبران و خدمتکاران خویش سبک کند، خداوند حساب او را سبک گرداند.هر کس در این ماه شرخویش را از دیگران باز دارد، خداوند در روز ملاقات، غضب خویش را از او بازدارد، و هر کس در این ماه یتیمی را گرامی بدارد، خداوند در روز ملاقات او راگرامی خواهد داشت.هر کس در این ماه به خویشاوندان خویش احسان کند، خداوند در روز ملاقات، او را با رحمت خود مورد احسان قرار دهد.هر کس دراین ماه از خویشاوندان خود پیوند خویشی بگسلد، خداوند در روز ملاقات، رحمت خویش را از او ببرد.

هر کس در این ماه نمازی مستحبی به جای آورد، خداوند آزادی از آتش را برای اوثبت کند، و هر کس در این ماه عمل واجبی را انجام دهد، پاداش او ثواب کسی است که هفتاد واجب

را در ماه های دیگر به جای آورد.هر کس در این ماه بر من زیاد درود و صلوات بفرستد، خداوند روزی که موازین سبک است، میزان اعمال وی را سنگین گرداند.و هر کس در این ماه آیه ای از قرآن تلاوت کند، پاداش اوثواب کسی است که قرآن را در ماه های دیگر ختم نماید.

ای مردم!به درستی که در این ماه درهای بهشت باز است، پس از پروردگارخویش بخواهید که آنها را به رویتان نبندد، و درهای جهنم بسته است، پس از اوبخواهید آنها را به رویتان باز نکند، و شیاطین زندانی اند، پس از او بخواهید که آنها را بر شما مسلط نسازد.

امیر المؤمنین علیه السلام می گوید:در این هنگام من بلند شده و عرض کردم:یارسول الله!برترین اعمال در این ماه چیست؟آن جناب فرمودند:یا ابا الحسن!برترین اعمال در این ماه، خود داری و پرهیز از گناهان است.»

پاورقی ها:

(1).پایگاه حوزه کتابخانه کتاب گام نخستین، حسن رمضانی.

(2).بقره(2)آیه 185.

(3).امام صادق علیه السلام فرمود:«شهر رمضان راس السنه.»سید بن طاووس،اقبال الاعمال،ص 4.

(4).همان جا.

(5).همان،ص 2.

معنای باز بودن درهای بهشت و بسته بودن درهای جهنم در ماه رمضان

اگر به یاد داشته باشی(1)، پیش تر گفته شد:در خطبه شعبانیه-که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را به مناسبت فرا رسیدن ماه مبارک رمضان ایراد فرموده بودند-دو مورد است که فهم آن به تامل بیشتری نیاز دارد:مورد نخست را-که به ضیافت الله(میهمانی خدا)مربوط بود-پشت سر گذاشتیم و امیدواریم که پشت سر نیفتد.

اما مورد دوم و آن این است که:طبق فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ماه مبارک رمضان درهای بهشت باز و درهای جهنم بسته و

شیاطین در حبسند، باید ببینیم وتامل کنیم که مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این سخنان چیست؟ آیا همان طور که

در بدوامر تصور می شود بهشت، باغ یا قصری مانند همین باغ ها و قصرهای دنیا بادرهای بزرگ آن چنانی است که تا قبل از ماه رمضان درهایش بسته است، ولی به مجرد، آغاز ماه مبارک رمضان خداوند دستور می دهد آنها را به روی بندگان مؤمنش بگشایند تا داخل شوند؟

آیا جهنم، جایی است مثل شکنجه گاه های دنیا، دارای درهای کذایی که تاقبل از ماه رمضان درهایش باز ولی به مجرد شروع شدن ماه رمضان، آنها را به دستور خداوند می بندند و(مثلا)اگر کسی بخواهد به جهنم برود با درهای بسته مواجه می شود؟

آیا واقعا در این دنیا شیاطینی هستند مستقل از ما که تا قبل از ماه رمضان همه آزادند و هر جا که بخواهند می روند و هر کاری که بخواهند می کنند، ولی ماه رمضان که شروع می شود همه آنها را می گیرند و تحت الحفظ به زندان می برند ودر آن جا محبوس می سازند؟یا این که واقع امر خیلی بالاتر از این گونه تصورات و توهمات ابتدایی است؟

در پاسخ سؤالات یاد شده از دو امر ناگزیریم:

الف)مروری بر آنچه در سابق درباره بهشت و جهنم و ارتباط این دو با انسان گفتیم.

ب)تحقیقی در حقیقت معنای لفظ «در»؟

اما خلاصه آنچه در سابق درباره بهشت و جهنم گفته ایم، این است که بهشت و جهنم چیزی نیستند جز ظهور اعمال انسان;عذاب ها و آلام جهنم چیزی نیستندجز بازگشت نفس اعمال بد آدمی به آدمی و نیز تنعمات بهشت چیزی نیستند جزرجوع نفس اعمال نیک انسان به انسان، و به عبارت دقیق تر بهشت و جهنم هرگزاز انسان جدا نیستند و آدمی نیز هرگز از بهشت و جهنم بریده نیست.انسان اگرسراپا غرق در طاعت و بندگی خدا باشد، او خود بهشت است و اگر خدای ناکرده غرق در گناه

و عصیان باشد، او خود جهنم است.

اکنون که مطالب مزبور را مرور کردیم، می پردازیم به بیان حقیقت معنای «در»ولی قبل از ورود در بحث، باید اموری را که در روشن شدن مطلوب نقش به سزایی دارند، مورد تاکید قرار دهیم.

الف)هر یک از معانی را حقیقتی و صورتی است.حقیقت معنا به منزله روح وصورت آن به منزله قالب است و چه بسیار از معانی که علی رغم داشتن یک حقیقت، دارای قالب های گوناگون و صورت های متعددند;مانند معنای کلمه «میزان »که معنای حقیقی آن عبارت است از:«چیزی که ملاک سنجش اشیاست »ولی همین حقیقت را صورت های مختلفی است.که برخی از آنها جسمانی ومادی و برخی دیگر روحانی و معنوی است مانند:ترازو، قپان، باسکول، ساعت، اسطرلاب، پرگار، شاقول، خط کش، عروض، منطق، عقل و...که علی رغم اختلافات مشهود و غیر مشهودشان، حقیقت معنای میزان را به نمایش می گذارند;زیرا هر کدام از آنها در حد خود، ملاک سنجش چیزی از اشیا و معیارراستی یا کژی موجودی از موجودات است.

ب)بی شک هر یک از الفاظ را معنایی است، ولی باید خاطر نشان کرد که الفاظ برای بیان حقایق معانی وضع شده اند، نه صور آنها و اگر دیده می شودالفاظ در صور معانی به کار می روند، بدین جهت است که صور، حامل حقایق معانی اند و طوری با هم عجین شده اند که در حکم یک چیز محسوب می گردند.بنابر این، اگر لفظ را در هر یک از صور مختلف یک حقیقت استعمال کنند، استعمال لفظ در معنای حقیقی خود خواهد بود، نه استعمال لفظ در معنای مجازی آن و درست به همین سبب است که نباید معنای لفظ را در یک صورت خاص، از صورت های متعدد حقیقت معنا محصور کرد;چرا که صور دیگر نیزمانند آن صورت خاص، حامل

حقیقت معنا هستند.

البته معنای این سخن این نیست که باید از مورد استعمال لفظ غافل شد، بلکه بر عکس، باید با شناخت مورد استعمال لفظ، قالبی که با آن مناسب است معین واز دخالت دادن بقیه قالب ها و احکام آنها-که با مورد استعمال تناسبی ندارند-جداخودداری کرد.

بنابر این، همان گونه که محصور کردن حقیقت معنا در یک قالب، کاری است خطا و محکوم به تفریط، عدم شناخت مورد استعمال لفظ و سرایت دادن احکام صورت هایی که با آن تناسبی ندارند، کاری اشتباه و محکوم به افراط است و هردو عمل، مصداق خروج از حد اعتدال و انحراف از صراط مستقیم اند.

ج)طبق فرموده رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آن جا که فرمود:«انا معاشر الانبیاء امرنااان نکلم الناس علی قدر عقولهم » (2) انبیا و اولیا-صلوات الله علیهم اجمعین-ماموربوده اند در خور فهم مردم سخن بگویند.

از طرف دیگر می دانیم که مردم از نظر فهم و ادراک همه در یک حد نیستند، بلکه دارای درجات و مراتب مختلفی هستند.برخی از آنها در حد و هم و خیال متوقف بوده و برخی دیگر به عالم عقل و آسمان حقایق عروج کرده و در این میان عده ای بین و هم و عقل سر گردانند، لذا آن بزرگواران ملکوتی نمی توانستندحقایق معانی را-آن طور که خود ادراک می کنند-برای مردم بیان کنند و به همین جهت است که امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ما کلم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العباد بکنه عقله قط; (3) رسول خدا-که درود خدا بر اوو اهل بیتش باد-هیچ گاه با مردم آن طور که خود می فهمید، سخن نگفت.»

جالب این که برخی از اهل معرفت، پیامبران را به افرادی لال

که خوابی دیده اند و می خواهند آن را برای جمعیتی ناشنوا بیان کنند، تشبیه کرده است شخص لال اگر خوابی ببیند چطور می تواند آن را برای عده ای کر تعریف کند؟بی شک نه او می تواند بیان کند و نه آنها می فهمند.

پیامبران نیز در مقایسه با مردم همین طورند;یعنی نه آنها می توانند حقایق را آن طور که خود می فهمند بیان کنند و نه مردم در آن حدی هستند که سخن پیامبران راآن گونه که آنها می خواهند، بفهمند;لذا چاره ای جز این نیست که پیامبران، امورمعقوله ای را که در می یابند، در قالب محسوسات تعبیه کنند و آنها را طوری برای مردم مجسم سازند که همگان را مفید افتد و هر کسی را در حد قوه ادراک خود ازتعالیم آنان نصیبی باشد. بی شک، کسانی که اهل ظاهرند و از امور به قشر آنها بسنده می کنند، ازسخنان انبیا و اولیا علیهم السلام چیزی جز معانی ظاهری-که نسبت به حقایق معانی قشراند-ادراک نمی کنند.بر خلاف آنان که از ظاهر گذشته و در علم قدمی راسخ دارند، چنین کسانی قشرها را نردبان معرفت خویش قرار می دهند و بدین وسیله به آسمان ارواح معانی عروج و به حقایق آنها دست می یابند.

حق تعالی در سوره عنکبوت بعد از آن که مردمی را که غیر خدا را ولی خودقرار می دهند به عنکبوتی تشبیه می کند که به خانه سست و بی اساس خویش پناه می برد، چنین می فرماید:

و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون ; (4) آنها مثل هایی است که ما برای مردم بیان می کنیم و کسی جز دانایان;آنها را درک نمی کند.»

مفاد آیه مزبور این است که هر کسی را قدرت آن نیست که از ظاهر امور بگذردو به باطن آنها راه یابد، بلکه اکثر مردم در همان حد ظاهر

توقف کرده و از باطن بی خبرند.

یعلمون ظاهرا من الحیوه الدنیا و هم عن الآخره هم غافلون ; (5) آنان فقط ظاهرزندگی دنیا را درک می کنند و از(باطن آن)آخرت غافلند.»

پر دلی باید که بار غم کشد رخش باید تا تن رستم کشد

شیخ الرئیس، ابو علی حسین بن عبد الله بن سینا-رضوان الله تعالی علیه-دررساله معراجیه گوید:

«شرط انبیا آن است که هر معقول که دریابند در محسوس تعبیه کنند و در قول آرندتا امت متابعت آن محسوس کنند و برخورداری ایشان هم معقول باشد لیکن برای امت نیز محسوس و مجسم کنند، و بر وعد و امیدها بیفزایند، و گمان های نیکو زیاده کنند.تا شرطها به کمال رسد و تا قاعده و ناموس شرع و اساس عبودیت منحل و مختل نشود و آنچه مراد نبی است پنهان نماند و چون به عاقلی رسد، به عقل خود ادراک کند و داند که گفته های نبی، همه رمز باشد به معقول آکنده و چون به غافلی رسد، به ظاهر گفته نگرد و دل بر مجسمات محسوس، حریص و خوش گرداند و در جوال خیال شود و از آستانه وهم درنگذرد;می پرستد نادانسته ومی شنود نا دریافته «الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون ».و برای این بود که شریف ترین انسان و عزیزترین انبیا و خاتم رسولان صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفت با مرکز حکمت و فلک حقیقت و خزینه عقل امیر المؤمنین علیه السلام که:

یا علی:اذا رایت الناس یتقربون الی خالقهم بانواع البر، تقرب الیه بانواع العقل تسبقهم.و این چنین خطاب جز با چنو بزرگی راست نیامدی که او در میان خلق آن چنان بودکه معقول در میان محسوس.گفت:یا علی !چون مردمان در کثرت عبادت رنج برند، تو در ادراک معقول رنج بر تا

بر همه سبقت گیری.لا جرم چون به دیده بصیرت عقلی مدرک اسرار گشت همه حقایق را دریافت و دیدن یک حکم دارد که گفت:لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا» (6)

حال که با اصول و امهات یاد شده آشنا گشتی، وقت آن رسیده است که حقیقت معنای «در»را بدانی و بدین ترتیب کم کم به فهمیدن مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک گردی که فرمود:

«ای مردم به درستی که در ماه رمضان درهای بهشت باز است، پس از پروردگارخویش بخواهید که آنها را به رویتان نبندد و درهای جهنم بسته است، پس از اوبخواهید تا آنها را به رویتان باز نکند و شیاطین در حبسند، پس از او بخواهید که آنها را بر شما مسلط نسازد».

لذا گوییم:روح و حقیقت معنای «در»که موضوع له واقعی آن است، عبارت است از مطلق چیزی که راه وصول به مقصدی است و بدون آن نمی توان به مطلوب دست یافت.

بی شک، این حقیقت را صورت ها و قالب های متعددی است و هر کدام ازآنها مخصوص است به موردی خاص، همراه با احکام و خصوصیات ویژه، که جهت آشنا شدن با ویژگی های هر یک از آنها، شناخت مورد و صورت مناسب بامورد، لازم و ضروری است.

شایع ترین و معروف ترین صورت حقیقت مزبور نزد عموم مردم همین «در»متعارفی است که راه ورود به ساختمان ها و قصرها و باغ ها و خانه ها و سایر ابنیه مادی است، و بر اثر همین شیوع و معروفیت است که اکثر اذهان، با شنیدن لفظ «در»بدان منصرف می شوند;ولی در عین حال نباید از این نکته غفلت کرد که صورت یاد شده فقط مصداق و قالبی از قالب های متعدد حقیقت معنای «در»است، نه تنها قالب منحصر به فرد آن.بنابر این، نباید لفظ «در»را در همه مواردبر

همان صورت متعارف و معهود حمل کرد، بلکه باید دانست که در هر چیزی مناسب با همان چیز است و نمی توان خصوصیات مربوط به یک مورد را به دیگرموارد کشاند.

به عنوان مثال:در ابنیه و ساختمان های مسکونی، مناسب با همان ساختمان هاست، با کیفیت و خصوصیت مخصوص به خود. «در»شیشه ها وبطری ها و سایر امور محسوسه نیز مناسب با همان موارد با احکام و خصوصیات مربوط است.همچنین در امور معنوی مانند محبت و دوستی، یا عداوت ودشمنی، مناسب با همان امور معنوی همراه با ویژگی های مخصوص به خوداست.و نیز در دانا شدن و سواد آموختن مناسب با دانا شدن و سواد آموختن است، با خصوصیات مربوط و همین طور سایر موارد، که در همه آنها ابتدا بایدمورد را شناخت و سپس صورت مناسب با مورد را و در نهایت خصوصیات وویژگی های صورت مناسب را.بنابر این، وقتی که از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ما نقل می شود که آن جناب درباره علی بن ابی طالب علیهما السلام فرمود:«انا مدینه العلم و علی بابها; (7) من شهر علم هستم و علی دروازه آن است »بدون آن که فرمایش آن جناب را حمل بر مجاز کنیم یا-العیاذ بالله-برای حضرت وصی علیه السلام قیافه و هیئتی شبیه دروازه های متعارف فرض نماییم، سخن نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق کرده و می گوییم:مراد آن حضرت این است که هر کسی بخواهد از علوم و معارفی که نزد من است بهره مند شود، نخست به خدمت علی علیه السلام در آید و از طریق او به علوم من پی ببرد و نیز وقتی که گفته می شود حضرت امام موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام باب الحوائج الی الله است،

بدون آن که لفظ «باب »را حمل بر معنای مجازی یادرهای متعارف و معمولی کنیم می گوییم:مراد این است که هر کس بخواهدخداوند حوایج او را بر آورد باید به حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام متوسل شود وبا وساطت آن جناب، به مطلوب خویش دست یابد.

و همین طور در سایر موارد که ذیلا به برخی از آنها اشاره می شود:

الف)«عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال:سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول:ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علم علیا بابا یفتح له الف باب، کل باب یفتح له الف باب; (8)

عبد الرحمن بن ابی عبد الله گوید:از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بابی از علم به علی علیه السلام آموخت که آن باب هزار باب و هر یک از آنها هزار باب دیگر را برای او می گشود.»

ب)«عن امیر المؤمنین علیه السلام قال:انا حجه الله، و انا خلیفه الله، و انا صراط الله، و انا باب الله... (9).

از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام نقل شده است که فرمود:من حجت خدا و خلیفه اویم.من صراط مستقیم خدا و باب او هستم...»

ج)«عن ابی حمزه قال:سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول:ان علیا علیه السلام باب فتحه الله فمن دخله کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا; (10)

ابو حمزه گوید:از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:به درستی که علی علیه السلام دری است که خداوند آن را گشوده است، پس هر کس که از آن در وارد شود مؤمن است و هر کس که از او خارج شود، کافر است.»

د)«قال رسول الله صلی الله علیه و آله و

سلم:لکل شی ء باب و باب العباده الصوم; (11) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای هر چیزی دری است و در عبادت روزه است.»

ه)قال علی بن ابی طالب علیهما السلام:فان الجهاد باب من ابواب الجنه فتحه الله لخاصه اولیاءه; (12)

امام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام فرمود:جهاد دری است از درهای بهشت که خداوند آن را برای اولیای مخصوص خود باز کرده است.»

اکنون اگر در مواردی که بدان ها اشاره شد خوب دقت کنی، به وضوح خواهی دید که روح و حقیقت معنای در(مطلق چیزی که راه وصول به مقصدی است)در همه آنها موجود است، لیکن در صورت های مختلف و قالب های گوناگون، و نیز تصدیق خواهی کرد که نه وحدت حقیقت یاد شده با تکثر وتخالف قالب ها منافاتی دارد و نه کثرت و تخالف قالب ها به وحدت آن حقیقت خللی وارد می کند.

درهای بهشت و جهنم کدامند؟

اکنون که حقیقت معنای لفظ «در»را فهمیدی و نیز با توجه به آنچه پیش تر گفته شد رابطه بهشت و جهنم را با وجود انسان و اعمال و رفتار وی دانستی، گوییم:اگر به حاق آنچه گفتیم رسیده باشی، بدون تردید تصدیق خواهی کرد که مراد ازدرهای بهشت، مطلق اموری است که راه را برای انجام کارهای شایسته و نیک هموار کرده و موجب می شوند که از آدمی اعمال پسندیده و خوب صادر شود، ونیز حکم خواهی کرد که مقصود از درهای جهنم مطلق اموری است که راه را برای ارتکاب اعمال ناشایست و زشت باز و موجب می شوند که از آدمی کارهای ناپسندسربزنند.

حال اگر بپرسی اموری که راه انجام کارهای شایسته را هموار می کنند و بدین سبب درهای بهشتند چیست؟و نیز اموری که راه ارتکاب اعمال ناشایست را

بازمی کنند و بدین جهت درهای جهنم هستند کدام است؟گوییم:از آن رو که آدمی همه کارهایش را-چه خوب و چه بد-به وساطت قوایی که خدای تبارک و تعالی آنها را در وجود او تعبیه کرده است انجام می دهد، و آنها عبارتند از حواس پنج گانه ظاهری(لامسه، باصره، سامعه، ذائقه، شامه)و حواس سه گانه باطنی(متخیله، واهمه، عاقله)می توان گفت حواس پنجگانه ظاهری به اضافه قوه متخیله و قوه واهمه، در صورتی که مطیع قوه عاقله نباشند(بدون قوه عاقله)اموری هستند که راه را برای ارتکاب کارهای ناپسند هموار می کنند و درهای هفت گانه جهنمند ولی همین هفت حواس در صورتی که تحت امر قوه عاقله واقع شوند، (به اضافه قوه عاقله)اموری هستند که راه را برای انجام اعمال پسندیده بازمی کنند و درهای هشت گانه بهشتند و شاید به همین جهت باشد که در برخی ازنصوص دینی تعداد درهای بهشت هشت عدد و تعداد درهای جهنم هفت عدد ذکرشده است.حق تعالی در سوره حجر درباره جهنمیان می فرماید:

و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعه ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم ; (13) به درستی که وعده گاه همه آنها جهنم است که آن را هفت دروازه است و هردروازه ای به گروهی اختصاص یافته است.»

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«احسنوا الظن بالله و اعلموا ان للجنه ثمانیه ابواب...; (14) به خداوند گمان نیکوبرید و بدانید بهشت را هشت دروازه است.»

محقق و مدقق بی نظیر خواجه نصیر الدین طوسی-رضوان الله تعالی علیه-درفصل چهاردهم تذکره آغاز و انجام-که در اشاره به درهای بهشت و دوزخ است-چنین می فرماید:

مشاعر حیوانی-که به آن اجزای عالم ملک ادراک کنند-هفت است.پنج ظاهر و آن حواس خمسه است و دو باطن و آن خیال و وهم است، که یکی مدرک صور ویکی

مدرک معانی است.چه مفکره و حافظه و ذاکره از مشاعر نیستند، بل اعوان ایشانند.

و هر نفس که متابعت هوا کند و عقل را در متابعت هوا مسخر گرداند: ارایت من اتخذ الهه هواه (15) هر یکی ازین مشاعر سببی باشند از اسباب هلاک او:

و اضله الله علی علم (16) تا حالش آن بود که: فاما من طغی و آثر الحیوه الدنیافان الجحیم هی الماوی (17)

پس هر یکی از این مشاعر به مثابت دری اند از درهای دوزخ: لها سبعه ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم (18)

و اگر عقل-که مدرک عالم ملکوت است و رئیس آن همه مشاعر است-رئیس مطاع باشد و نفس را از هوای او منع کند تا به هر یکی از مشاعر آیتی از کتاب الهی را از عالم امری که ادراکش به آن مشعر خاص باشد به تقدیم رساند و به عقل نیزاستماع آیات کلام الهی را از عالم خلقی تلقی کند، به خلاف آن قوم که: و لو کنانسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر. (19) این مشاعر هشت گانه که عقل باهفت حس مدرک-که مذکور شد-باشد، به مثابت درهای بهشت باشد.

و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنه هی الماوی. (20)

البته لازم است تاکید کنیم که درهای بهشت و جهنم به اموری که بدان هااشاره شد محدود نمی گردند، بلکه همان طور که در ابتدا خاطرنشان گردید:درهای بهشت، مطلق اموری است که راه را برای انجام کارهای خیر هموارمی کنند و همچنین درهای جهنم، مطلق اموری است که راه را برای ارتکاب اعمال بد باز می نمایند، ولی از آن رو که در میان اموری که انجام کارهای خیریا شر را تسهیل می کنند، حواس پنج گانه

ظاهری و حواس سه گانه باطنی، نمودبیشتری دارند، مورد تاکید و اشاره قرار گرفته اند.و گرنه انحصاری در کارنیست، و می توان علاوه بر آنها چیزهای دیگری را مصداق درهای بهشت یا جهنم دانست.

درست به همین جهت است که نصوص دینی در بیان تعداد درهای بهشت وجهنم متفاوتند و در عین تفاوت همه صادق و مطابق با واقعند;زیرا، هر کدام ازآنها مساله یاد شده را از دیدگاهی معین و به اعتباری مخصوص مورد ملاحظه قرارداده است;

مثلا از جمله اموری که، راه را برای انجام کارهای خیر یا شر هموار می کنند، امام و رهبر جامعه است;یعنی اگر زعامت ملت در کف با کفایت امامی صالح قرار گیرد، راه برای انجام کارهای خیر هموار می گردد و اگر رهبری امت دردست امامی ناصالح بیفتد، راه برای انجام کارهای شر باز می شود.لذا امام صالح، امام نور و دری از درهای بهشت است و امام ناصالح امام نار و دری ازدرهای جهنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره حسین بن علی علیهما السلام می فرماید:

«الا و ان الحسین باب من ابواب الجنه من عانده حرم الله علیه ریح الجنه (21);آگاه باشید که حسین علیه السلام دری از درهای بهشت است و هر کس با او دشمنی ورزدخداوند بوی بهشت را بر او حرام خواهد کرد.»

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب-علیه افضل صلوات المصلین-می فرماید:

«ان للجنه احدی و سبعین بابا یدخل من سبعین منها شیعتی و اهل بیتی و من باب واحد سائر الناس (22);به درستی که برای بهشت هفتاد و یک در است که شیعیان و خاندان من از هفتاد در و دیگران از یک در آن داخل می شوند.»

امام صادق علیه السلام در خبری بعد از آن

که تعداد درهای جهنم را هفت در ذکرمی کند، آنها را به هفت نفر از ائمه جور اختصاص داده و می فرماید:

«فهم ابواب لمن اتبعهم » (23) یعنی:پس آنان برای پیروان خویش درهایی ازجهنمند و راه ورود آنها را به آتش هموار می سازند.

آخرین نکته ای که در این مقطع از بحث لازم است مورد تاکید قرار گیرد این است که درهای بهشت و جهنم را در هر عالمی صوری است مناسب با همان عالم.صور ظاهری و دنیوی آنها همان هایی است که به عنوان مصادیق درهای بهشت و جهنم بدان ها اشاره شد;ولی صور باطنی و اخروی آنها صور دیگری است که در عالم آخرت مناسب با همان عالم، بروز می کنند. ای عزیز!اکنون که-با توجه به مطالب مزبور-درهای بهشت و جهنم راشناختی و با حقیقت آنها آشنا شدی، باید بدانی که اگر چشم را جهت نظر به مناظرمحرم و نامشروع بگشایی، در حقیقت دری از درهای جهنم را به روی خودگشوده ای و اگر گوش را برای استماع سخنان نامربوط و باطل باز بگذاری، درحقیقت دری از درهای جهنم را باز گذاشته ای و اگر دهان را جهت بیان، هرسخن نامربوط و باطلی باز کنی، در حقیقت دری از درهای جهنم را به روی خویش باز کرده ای.

بر عکس اگر چشم را جهت دیدن مناظر مشروع یا تشخیص راه از بیراهه بگشایی، در حقیقت دری از درهای بهشت را به روی خود گشوده ای و اگر گوش را جهت شنیدن حرف حق باز بگذاری، در حقیقت دری از درهای بهشت را بازکرده ای و اگر دهان را هت بیان کلام حق باز کنی، در حقیقت دری از درهای بهشت را به روی خویش گشوده ای.

همچنین باید بدانی که اگر ولایت امام نور را بپذیری، در حقیقت دری ازدرهای

بهشت را به روی خود گشوده ای و بر عکس اگر ولایت امام نار را قبول کنی، در حقیقت دری از درهای جهنم را به روی خود باز کرده ای و همین طور دربقیه موارد.

نیز باید بدانی مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این که فرمود:در ماه مبارک رمضان درهای بهشت باز و درهای جهنم بسته و شیاطین در حبسند، این است که خداوندتبارک و تعالی، با آداب و رسومی که در ماه مبارک رمضان مقرر کرده، راه انجام کارهای خیر را هموار و طریق ارتکاب اعمال ناشایست را مسدود و غرایز نفسانی و هواهای شیطانی را به بند کشیده است.

و همچنین باید بدانی مراد آن جناب از این که فرمود:از خداوند بخواهیددرهایی که از بهشت به روی شما باز می شود، همان طور باز، و درهایی که ازجهنم به روی شما بسته می شود، همان طور بسته و شیاطینی که در حبس واقع می شوند، همان طور محبوس بمانند، این است که از خداوند متعال درخواست کنید توفیقاتی که به سبب وقوع در ماه مبارک رمضان نصیبتان می شود و بر اساس آن اعمالی را انجام می دهید و یا گناهانی را ترک می کنید و یا خود و هواهای شیطانی خویش را به مقررات و حدود الهی مقید می سازید، بعد از ماه مبارک رمضان نیزادامه داشته باشد. این گونه نباشد که با رفتن ماه مبارک رمضان، خیرات و برکاتی که این ماه عزیزبا خود می آورد، نیز از میان برود و اهتمامی که در انجام عبادات و ترک محرمات به خرج می دهید و کنترلی که بر هواها و غرایز نفسانی اعمال می کنید، ضعیف وکم رنگ شود.

در آخر یکی از ماه های رمضان، به یکی از دوستان گفتم:از امشب درهای بهشت به

روی خیلی ها بسته می شود و در عوض، درهای جهنم به روی آنها بازمی گردد.آن دوست پرسید چگونه؟

گفتم:چگونگی آن را بگذار برای فردا هنگام اذان صبح.

آن شب سپری شد وقت اذان صبح، به سمت مسجد حرکت کردم و در بین راه آن دوست را دیدم.عطف به صحبت شب گذشته بدو گفتم:به این اتاق هاکه چراغ های آنها همه خاموش است خوب بنگر و ببین چگونه مردم خفته اندو از فرا رسیدن سحرگاه و نماز اول وقت غافل هستند.در صورتی که در شب های گذشته نزدیک اذان صبح همه این چراغ ها، روشن و مردم بیدار بودند:یکی قرآن می خواند و دیگری دعای سحر و دیگری نافله شب، یکی مسواک می کردو دیگری وضو می ساخت و دیگری آماده رفتن به مسجد و خلاصه هر کسی به صورتی در جنب و جوش و تلاش بود و با اعمال و حالاتی که داشت، درهای بهشت را به روی خویش باز کرده بود، ولی امشب و امروز همان طورکه می بینی و خواهی دید، از آن همه جنب و جوش و تلاش و آن همه اعمال وحالات، هیچ خبری نیست، ترک آن اعمال و از دست دادن آن حالات، یعنی بسته شدن درهای بهشت و بر عکس، ادامه و استمرار آنها، یعنی باز نگه داشتن درهای بهشت.

و بر همین منوال است بسته یا باز بودن درهای جهنم، یعنی در روزهای ماه مبارک رمضان اگر کسی می خواست دروغ بگوید یا غیبت بکند و یا خدای ناکرده به ناموس مردم نگاه شهوت آلود داشته باشد، با خود می گفت من روزه هستم، نباید این کارها را انجام دهم و لذا با بستن چشم و گوش و زبان و دیگراعضا از گناه، درهای جهنم را به روی خویش می بست و غرایز و شهوات ومیل های شیطانی

را به زنجیر می کشید.ولی از امروز به بعد، که ماه رمضان سپری شده است بسیاری از همین مردم که در حال روزه مراقب چشم و زبان وگوش خویش بودند کم کم این محدودیت ها را از میان برداشته و قید و بندها رامی گسلند و بدین ترتیب، درهای جهنم را دوباره به روی خویش می گشایند وشیاطین امیال و شهوات را از حبس آزاد کرده و باز آنها را به جان خویش می اندازند.

باز کردن چشم و گوش و زبان به گناه، یعنی باز کردن درهای جهنم به روی خویش.رها کردن امیال و شهوات از محدودیت های شرعی، یعنی آزاد کردن شیاطین از حبس و بر عکس، نگاه داشتن اعضا و جوارح از گناه، یعنی بستن درهای جهنم، به قید و بند کشیدن غرایز و شهوات، یعنی به زنجیر کشیدن شیاطین.و استمرار این حالات و ادامه این کنترل ها، یعنی بسته نگاه داشتن درهای جهنم و در حبس ماندن شیاطین.

ماه تزکیه نفس

بنابر آنچه گفته شد گوییم:ای عزیز!اگر قصد آن داری که با اقتدار کامل برغرایز و شهوات خویش فایق آیی و در مسیر تقوا و پرهیزکاری قدم های مؤثری برداری، باید بدانی که ماه مبارک رمضان فرصت بسیار خوبی است و نباید آن را به راحتی و رایگان از کف بدهی، و نیز باید بدانی که اگر خدای ناکرده در این ماه عزیز(ماه خودسازی و تزکیه نفس)نتوانی خود را اصلاح کنی، به طریق اولی درغیر این ماه نخواهی توانست به تزکیه خویش بپردازی.

مثلا کسی که به ضعف اعصاب مبتلاست و با هزار و یک ناراحتی دست به گریبان است اگر در یک محیط آرام-که تمام شرایط فراهم و همه موانع برطرف گردیده است-نتواند یا نخواهد استراحت کند، در غیر آن محیط-که تمام موانع موجود و همه مقتضیات مفقود است-به

طریق اولی نمی تواند و نخواهد توانست به استراحت بپردازد.

خدای تبارک و تعالی ماه مبارک رمضان را ماه خودسازی و تهذیب نفس قرارداده است در این ماه، تمام شرایط فراهم و همه موانع بر طرف گردیده تا مؤمنان ومسلمانان به خود پرداخته و خویش را اصلاح کنند.حال اگر من یا شما قدر آن راندانسته و از این فرصت خدادادی-آن طور که باید-استفاده نکنیم، بدون تردید درغیر این ماه نخواهیم توانست به اصلاح خویش بپردازیم و یا لا اقل جهت رسیدن به امر یاد شده با مشکلات فراوانی مواجه خواهیم گردید.

پس ای رفیق !به هوش باش و از فرصت ها حداکثر استفاده را بکن که به خداسوگند !فردا دیر است و اگر به امید آینده ای، بدان که آینده، چیز نامعلومی است، روی چیز نامعلوم حساب باز نکن که ضرر می کنی و خدای ناکرده چشم باز می کنی و می بینی جز روسیاهی و تباهی چیزی در بساط نداری.

هواهای پلید و زشت و پستت نمی دانی چه ها داده به دستت شدی هم کاسه با ابلیس ملعون به مکرش هر دو دست از پشت بستت چو شیطان در وجودت خانه کرده به حکم وی بود خیز و نشستت زدوده از دلت یاد خدا را ربوده از کفت عهد الستت تو کی پیروز بودی بر هریمن که امروزت بود روز شکستت بغیر از انی و منی نداری درون سینه و آن نفس مستت گذشت از عمر تو سی یا چهل سال همین سان بگذرد پنجاه و شستت (24) (سحر)بیدار شو از خواب غفلت که نرود فرصت باقی ز دستت مشو غافل ز حق تا می توانی کزو گردیده ظاهر، بود و هستت

(مؤلف)

پاورقی :

(1).پایگاه حوزه کتابخانه، گام نخستین، معنای باز بودن درهای بهشت و بسته بودن درهای جهنم در

ماه رمضان.

(2).«ما پیامبران ماموریم در خور عقل مردم سخن بگوییم.»کلینی،اصول کافی،ج 1،ص 18.

(3).«ما پیامبران ماموریم در خور عقل مردم سخن بگوییم.»کلینی،اصول کافی،ج 1،ص 18.

(4). عنکبوت(29)آیه 43.

(5). روم(30)آیه 7.

(6). ابو علی سینا،رساله معراجیه،ص 14.

(7). مجلسی،بحار الانوار،ج 40،ص 201.

(8). همان،ص 131.

(9). همان،ج 39،ص 235.

(10). کلینی،اصول کافی،ج 1،ص 363.

(11). فیض کاشانی،محجه البیضاء،ج 2،ص 122.

(12). نهج البلاغه محمد عبده،خطبه 27.

(13). حجر(15)آیه 43 و 44.

(14). مجلسی،بحار الانوار،ج 8،ص 131.

(15). فرقان(25)آیه 43.

(16). جاثیه(45)آیه 23.

(17). نازعات(75)آیه 37.

(18). حجر(15)آیه 44.

(19). ملک(67)آیه 10.

(20). نازعات(75)آیه 41.

(21). شیخ عباس قمی،سفینه البحار،ج 1،ص 108.

(22). مجلسی،بحار الانوار،ج 8،ص 139.

(23). همان،ص 301.

(24). شست بر وزن دست چند معنا دارد :1) عددی است معروف که به عربی ستین گویند و معرب آن شصت باشد...(محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع .)

لیله القدر

تفسیر سوره قدر

سوره قدر مکی است و پنج آیه دارد

بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیله القدر (1) و ما ادراک ما لیله القدر (2) لیله القدر خیر من الف شهر (3) تنزل الملئکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر (4) سلام هی حتی مطلع الفجر (5).

ترجمه آیات

به نام خداوند رحمان و رحیم.ما این قرآن عظیم الشان را(که رحمت واسع و حکمت جامع است) در شب قدر نازل کردیم(1).

و تو چه می دانی شب قدر چیست؟(2).

شب قدر(در مقام و مرتبه)از هزار ماه بهتر و بالاتر است(3).

در این شب فرشتگان و روح(یعنی جبرئیل)به اذن خدا از هر فرمان(و دستور الهی و سرنوشت خلق) نازل می شوند(4).

این شب رحمت و سلامت و تهنیت است تا صبحگاه(5).

بیان آیات

این سوره نزول قرآن در شب قدر را بیان می کند، و آن شب را تعظیم نموده از هزار ماه بالاتر

می داند، چون در آن شب ملائکه و روح نازل می شوند، و این سوره، هم احتمال مکی بودن را دارد، و هم می تواند مدنی باشد، و روایاتی که درباره سبب نزول آن از امامان اهل بیت (علیهم السلام) و از دیگران رسیده خالی از تایید مدنی بودن آن نیست، و آن روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه این سوره بعد از خوابی بود که رسول خدا(ص)دید، و آن خواب این بود که دید بنی امیه بر منبر او بالا می روند، و سخت اندوهناک شد، و خدای تعالی برای تسلیتش این سوره را نازل کرد(و در آن فرمود شب قدر بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیه است).

"انا انزلناه فی لیله القدر"

ضمیر در"انزلناه"به قرآن برمی گردد، و ظاهرش این است که: می خواهد بفرما([illegible]همه قرآن را در شب قدر نازل کرده، نه بعضی از آیات آن را، مؤیدش هم این است که تعبیر به انزال کرده، که ظاهر در اعتبار یکپارچگی است، نه تنزیل که ظاهر در نازل کردن تدریجی است.

و در معنای آیه مورد بحث آیه زیر است که می فرماید: "و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیله مبارکه" (1) ، که صریحا فرموده همه کتاب را در آن شب نازل کرده، چون ظاهرش این است که نخست سوگند به همه کتاب خورده، بعد فرموده این کتاب را که به حرمتش سوگند خوردیم، در یک شب و یکپارچه نازل کردیم.

پس مدلول آیات این می شود که قرآن کریم دو جور نازل شده، یکی یکپارچه در یک شب معین، و یکی هم به تدریج در طول بیست و سه سال نبوت که آیه شریفه"و قرآنا فرقناه لتقراه علی

الناس علی مکث و نزلناه تنزیلا" (2) ، نزول تدریجی آن را بیان می کند، و همچنین آیه زیر که می فرماید: "و قال الذین کفروا لو لا نزل علیه القرآن جمله واحده کذلک لنثبت به فؤادک و رتلناه ترتیلا" (3) .

و بنا بر این، دیگر نباید به گفته بعضی (4) اعتنا کرد که گفته اند: معنای آیه"انزلناه" این است که شروع به انزال آن کردیم، و منظور از انزال هم انزال چند آیه از قرآن است، که در آن شب یکباره نازل شد نه همه آن.

و در کلام خدای تعالی آیه ای که بیان کند لیله مذکور چه شبی بوده دیده نمی شود بجز آیه"شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن" (5) که می فرماید: قرآن یکپارچه در ماه رمضان نازل شده، و با انضمام آن به آیه مورد بحث معلوم می شود شب قدر یکی از شبهای ماه رمضان است، و اما اینکه کدامیک از شب های آن است در قرآن چیزی که بر آن دلالت کند نیامده، تنها از اخبار استفاده می شود، که ان شاء الله در بحث روایتی آینده بعضی از آنها از نظر خواننده می گذرد.

در این سوره آن شبی که قرآن نازل شده را شب قدر نامیده، و ظاهرا مراد از قدر تقدیر و اندازه گیری است، پس شب قدر شب اندازه گیری است، خدای تعالی در آن شب حوادث یک سال را یعنی از آن شب تا شب قدر سال آینده را تقدیر می کند، زندگی، مرگ، رزق، سعادت، شقاوت و چیزهایی دیگر از این قبیل را مقدر می سازد، آیه سوره دخان هم که در وصف شب قدر است بر این معنا دلالت دارد: "فیها یفرق کل امر حکیم امرا

من عندنا انا كنا مرسلين رحمه من ربک" (6) ، چون"فرق"، به معنای جدا سازی و مشخص کردن دو چیز از یکدیگر است، و فرق هر امر حکیم جز این معنا ندارد که آن امر و آن واقعه ای که باید رخ دهد را با تقدیر و اندازه گیری مشخص سازند.

و از این استفاده می شود که شب قدر منحصر در شب نزول قرآن و آن سالی که قرآن در آن شبش نازل شد نیست، بلکه با تکرر سنوات، آن شب هم مکرر می شود، پس در هر ماه رمضان از هر سال قمری شب قدری هست، که در آن شب امور سال آینده تا شب قدر سال بعد اندازه گیری و مقدر می شود.

برای اینکه این فرض امکان دارد که در یکی از شبهای قدر چهارده قرن گذشته قرآن یکپارچه نازل شده باشد، ولی این فرض معنا ندارد که در آن شب حوادث تمامی قرون گذشته و آینده تعیین گردد. علاوه بر این، کلمه"یفرق"به خاطر اینکه فعل مضارع است استمرار را می رساند، در سوره مورد بحث هم که فرموده: "شب قدر از هزار ماه بهتر است"و نیز فرموده: "ملائکه در آن شب نازل می شوند"مؤید این معنا است.

پس وجهی برای تفسیر زیر نیست که بعضی (7) کرده و گفته اند: شب قدر در تمام دهر فقط یک شب بود، و آن شبی بود که قرآن در آن نازل گردید، و دیگر تکرار نمی شود.و همچنین تفسیر دیگری که بعضی (8) کرده و گفته اند: تا رسول خدا(ص) زنده بود شب قدر در هر سال تکرار می شد، و بعد از رحلت آن جناب خدا شب قدر را هم از بین برد.و

نیز سخن آن مفسر (9) دیگر که گفته: شب قدر تنها یک شب معین در تمام سال است نه در ماه رمضان.و نیز سخن آن مفسر (10) دیگر که گفته: شب قدر شبی است در تمام سال، ولی در هر سال یک شب نامعلومی است، در سال بعثت در ماه رمضان بوده در سال های دیگر در ماههای دیگر، مثلا شعبان یا ذی القعده واقع می شود، هیچ یک از این اقوال درست نیست.

بعضی (11) دیگر گفته اند: کلمه"قدر"به معنای منزلت است، و اگر شب نزول قرآن را شب قدر خوانده به خاطر اهتمامی بوده که به مقام و منزلت آن شب داشته، و یا عنایتی که به عبادت متعبدین در آن شب داشته.

بعضی (12) دیگر گفته اند: کلمه"قدر"به معنای ضیق و تنگی است، و شب قدر را بدان جهت قدر خوانده اند که زمین با نزول ملائکه تنگ می گردد.و این دو وجه به طوری که ملاحظه می کنید چنگی به دل نمی زند.

پس حاصل آیات مورد بحث به طوری که ملاحظه کردید این شد که شب قدر بعینه یکی از شبهای ماه مبارک رمضان از هر سال است، و در هر سال در آن شب همه امور احکام می شود، البته منظورمان" احکام"از جهت اندازه گیری است، خواهید گفت پس هیچ امری از آن صورت که در شب قدر تقدیر شده باشد در جای خودش با هیچ عاملی دگرگون نمی شود؟ در پاسخ می گوییم: نه، هیچ منافاتی ندارد که در شب قدر مقدر بشود ولی در ظرف تحققش طوری دیگر محقق شود، چون کیفیت موجود شدن مقدر، امری است، و دگرگونی در تقدیر، امری دیگر است، همچنان که هیچ منافاتی ندارد که

حوادث در لوح محفوظ معین شده باشد، ولی مشیت الهی آن را تغییر دهد، همچنان که در قرآن کریم آمده: " یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب" (13) .

علاوه بر این، استحکام امور به حسب تحققش مراتبی دارد، بعضی از امور شرایط تحققش موجود است، و بعضی ها ناقص است، و احتمال دارد که در شب قدر بعضی از مراتب احکام تقدیر بشود، و بعضی دیگرش به وقت دیگر موکول گردد، اما آنچه از روایات بر می آید و به زودی روایاتش از نظر خواننده خواهد گذشت با این وجه سازگار نیست.

"و ما ادریک ما لیله القدر"

این جمله کنایه است از جلالت قدر آن شب و عظمت منزلتش، چون با اینکه ممکن بود در نوبت دوم ضمیر لیله القدر را بیاورد، خود آن را تکرار کرد.واضح تر بگویم، با اینکه می توانست بفرماید: "و ما ادریک ما هی، هی خیر من الف شهر"برای بار دوم و بار سوم خود کلمه را آورد و فرمود: "و ما ادریک ما لیله القدر لیله القدر خیر من الف شهر".

"لیله القدر خیر من الف شهر"

این جمله به طور اجمال آنچه را که در جمله"و ما ادریک ما لیله القدر"بدان اشاره شده بود، یعنی عظمت آن شب را بیان می کند، و می فرماید: بدین جهت گفتیم آن شب مقامی ارجمند دارد که از هزار شب بهتر است.

و منظور از بهتر بودنش از هزار شب به طوری که مفسرین تفسیر کرده اند بهتر بودنش از حیث فضیلت عبادت است، و مناسب با غرض قرآن هم همین معنا است، چون همه عنایت قرآن در این است که مردم را به

سوی خدا نزدیک، و به وسیله عبادت زنده کند، و زنده داری آن شب با عبادت بهتر است از عبادت هزار شب.و ممکن است همین معنا را از آیه سوره دخان نیز استفاده کرد، چون در آنجا شب قدر را پر برکت خوانده، و فرموده: "انا انزلناه فی لیله مبارکه" (14) .البته در این میان معنای دیگری نیز هست، که ان شاء الله در بحث روایتی آینده خواهد آمد.

"تنزل الملئکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر"

کلمه"تنزل"در اصل تتنزل بوده، و ظاهرا مراد از روح آن روحی است که از عالم امر است و خدای تعالی در باره اش فرموده: "قل الروح من امر ربی" (15) ، و اذن در هر چیز به معنای رخصت دادن در آن است، و یا به عبارت دیگر اعلام این معنا است که مانعی از این کار نیست.

و کلمه"من"در جمله"من کل امر"به گفته بعضی (16) از مفسرین به معنای باء است.

بعضی (17) دیگر گفته اند: به معنای خودش است، یعنی ابتدای غایت، ولی سببیت را هم می رساند، و آیه را چنین معنا می دهد: "ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان و به سبب هر امری الهی نازل می شوند".

بعضی (18) دیگر گفته اند: باء برای تعلیل به غایت است، و معنایش این است"ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان نازل می شوند، برای خاطر اینکه هر امری را تدبیر کنند".

لیکن حق مطلب این است که: مراد از امر، اگر آن امر الهی باشد که آیه"انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون" (19) تفسیرش کرده، حرف"من"برای ابتدا خواهد بود، و در عین حال

سببیت را هم می رساند، و به آیه چنین معنا می دهد: "ملائکه و روح در شب قدر بهاذن پروردگارشان نازل می شوند، در حالی که نزولشان را ابتدا می کنند و هر امر الهی را صادر می نمایند".

و اگر منظور از امر مذکور هر امر کونی و حادثه ای باشد که باید واقع گردد، در این صورت حرف"من" به معنای لام تعلیل خواهد بود، و آیه را چنین معنا می دهد: ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان نازل می شوند برای خاطر تدبیر امری از امور عالم.

"سلام هی حتی مطلع الفجر"

در مفردات گفته: کلمه"سلام"و"سلامت"به معنای عاری بودن از آفات ظاهری و باطنی است (20) .

پس جمله"سلام هی"اشاره است به اینکه عنایت الهی تعلق گرفته است به اینکه رحمتش شامل همه آن بندگانی بشود که به سوی او روی می آورند، و نیز به اینکه در خصوص شب قدر باب نقمتش و عذابش بسته باشد، به این معنا که عذابی جدید نفرستد.و لازمه این معنا آن است که طبعا در آن شب کید شیطان ها هم مؤثر واقع نشود، همچنان که در بعضی از روایات هم به این معنا اشاره رفته است.

ولی بعضی (21) از مفسرین گفته اند: مراد از کلمه"سلام"این است که: در آن شب ملائکه از هر مؤمن مشغول به عبادت بگذرند سلام می دهند.برگشت این معنا هم به همان معنای اول است و این دو آیه یعنی آیه"تنزل الملئکه و الروح"تا آخر سوره در معنای تفسیری است برای آیه قبلی که می فرمود"لیله القدر خیر من الف شهر".

بحث روایتی

در تفسیر برهان از شیخ طوسی از ابوذر روایت آورده که گفت: به رسول خدا(ص) عرضه داشتم یا رسول الله

آیا شب قدر شبی است که در عهد انبیاء بوده و امر بر آنان نازل می شده و چون از دنیا می رفتند نزول امر در آن شب تعطیل می شده است؟ فرمود: نه بلکه شب قدر تا قیامت هست (22) .

مؤلف: در این معنا روایات زیادی از طرق اهل سنت نیز آمده (23) .

و در مجمع البیان است که از حماد بن عثمان از حسان ابن ابی علی نقل شده که گفت: از امام صادق(ع)از شب قدر پرسیدم، فرمود در نوزدهم رمضان و بیست و یکم و بیست و سوم جستجویش کن (24) .

مؤلف: در معنای این روایات روایاتی دیگر نیز هست، و در بعضی از اخبار تردید بین دو شب شده، یکی بیست و یکم و دیگری بیست و سوم، مانند روایتی که عیاشی از عبد الواحد از امام باقر(ع)روایت کرده (25) . و از روایاتی دیگر استفاده می شود که شب قدر خصوص بیست و سوم است، و اگر معینش نکرده اند به منظور تعظیم امر آن بوده، تا بندگان خدا با گناهان خود به امر آن اهانت نکنند (26) .

و نیز در تفسیر عیاشی در روایت عبد الله بن بکیر از زراره از یکی از دو امام باقر و صادق(ع)آمده که فرمود: شب بیست و سوم همان شب جهنی است، و حدیث جهنی این است که گفت: به رسول خدا(ص) عرضه داشتم: منزل من از مدینه دور است، دستورم بده در شب معینی داخل مدینه شوم فرمود: شب بیست و سوم داخل شو (27) .

مؤلف: حدیث جهنی که نامش عبد الله بن انیس انصاری بود، از طرق اهل سنت نیز روایت شده، و

سیوطی آن را در الدر المنثور از مالک و بیهقی نقل کرده (28) .

و در کافی به سند خود از زراره روایت کرده که گفت: امام صادق(ع) فرمود: تقدیر در نوزدهم و ابرام در شب بیست و یکم و امضا در شب بیست و سوم است (29) .

مؤلف: در این معنا هم روایات دیگری هست (30) .

پس معلوم شد آنچه همه روایات مختلفی که از ائمه اهل بیت(ع)وارد شده در آن اتفاق دارند این است که: شب قدر تا روز قیامت باقی است، و همه ساله تکرار می شود، و نیز لیله القدر شبی از شبهای رمضان، و نیز یکی از سه شب نوزده و بیست و یک و بیست و سه است.

و اما از طرق اهل سنت روایات به طور عجیبی اختلاف دارند که به هیچ وجه نمی شود بین آنها را جمع کرد، ولی معروف بین اهل سنت این است که شب بیست و هفتم است، و در آن شب بوده که قرآن نازل شده.از خوانندگان محترم هر که بخواهد آن روایات را ببیند باید به تفسیر الدر المنثور و سایر جوامع حدیث مراجعه کند.

و در الدر المنثور است که خطیب از ابن مسیب روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص)فرمود: در خواب به من نشان دادند که بنی امیه بر منبرم بالا می روند، و این معنا بر من سخت گران آمد و خدای تعالی در این مناسبت سوره"انا انزلناه فی لیله القدر"را نازل کرد (31) .

مؤلف: نظیر این روایت را خطیب هم در تاریخ خود از ابن عباس آورده.و ترمذی و ابن جریر، طبرانی، ابن مردویه و بیهقی هم روایتی در

معنای آن از حسن بن علی نقل کرده اند (32) .و در این میان روایات بسیاری در این معنا از طرق شیعه از ائمه اهل بیت(ع) نقل شده، و در آنها آمده که خدای تعالی لیله القدر را که بهتر از هزار ماه سلطنت بنی امیه است به عنوان تسلیت به رسول خدا(ص)عطا فرمود (33) .

و در کافی به سند خود از ابن ابی عمیر از عده ای راویان از امام صادق(ع) روایت آورده که گفت: بعضی از اصحاب ما امامیه که به نظرم می آید سعید بن سمان بود از آن جناب پرسید: چگونه شب قدر از هزار ماه بهتر است؟(با اینکه در آن هزار ماه در هر دوازده ماهش یک شب قدر است)، فرمود عبادت در شب قدر بهتر است از عبادت در هزار ماهی که در آن شب قدر نباشد (34) .

و در همان کتاب به سند خود از فضیل، زراره و محمد بن مسلم از حمران روایت کرده که از امام باقر(ع)از معنای آیه"انا انزلناه فی لیله مبارکه"سؤال کرد، فرمود بله شب قدر که همه ساله در ماه رمضان در دهه آخرش تجدید می شود شبی است که قرآن جز در آن شب نازل نشده، و آن شبی است که خدای تعالی در باره اش فرموده: "فیها یفرق کل امر حکیم".

آنگاه فرمود: در آن شب هر حادثه ای که باید در طول آن سال واقع گردد تقدیر می شود، چه خیر و چه شر، چه طاعت و چه معصیت، و چه فرزندی که قرار است متولد شود، و یا اجلی که بنا است فرا رسد، و یا رزقی که قرار است(تنگ و یا وسیع)برسد، پس آنچه در این شب

مقدر شود، و قضایش رانده شود قضایی است حتمی، ولی در عین حال مشیت خدای تعالی در آنها محفوظ است(و خدا با حتمی کردن مقدرات، العیاذ بالله به دست خود دست بند نمی زند).

حمران می گوید: پرسیدم منظور خدای تعالی از اینکه فرمود"شب قدر بهتر است از هزار شب"چیست؟ فرمود عمل صالح از نماز و زکات و انواع خیرات در آن شب بهتر است از همان اعمال در هزار ماهی که در آن شب قدر نباشد، و اگر خدای تعالی جزای اعمال خیر مؤمنین را مضاعف نمی کرد، مؤمنین بجایی نمی رسیدند، ولی خدا پاداش حسنات ایشان را مضاعف می کند (35) .

مؤلف: منظور امام از اینکه فرمود: "ولی در عین حال مشیت خدای تعالی در آنها محفوظ است"، این است که قدرت خدای تعالی همیشه مطلق است، او هر زمان هر کاری را بخواهد می کند، هر چند قبلا خلاف آن را حتمی کرده باشد، و خلاصه حتمی کردن یک مقدر قدرت مطلقه او را مقید نمی کند، او می تواند قضای حتمی خود را هم نقض نماید هر چند که هیچ وقت چنین کاری را نمی کند.

و در مجمع است که از ابن عباس از رسول خدا(ص)روایت

شده که فرمود: وقتی شب قدر می شود ملائکه ای که ساکن در سدره المنتهی هستند و جبرئیل یکی از ایشان است نازل می شوند، در حالی که جبرئیل به اتفاق سایر سکان نامبرده پرچم هایی را به همراه دارند، یک پرچم بالای قبر من، و یکی بر بالای بیت المقدس، و پرچمی در مسجد الحرام و پرچمی بر طور سینا نصب می کنند، و هیچ مؤمن و مؤمنه ای در این نقاط نمی ماند مگر آنکه جبرئیل به او سلام می کند، مگر کسی که

دائم الخمر و یا معتاد به خوردن گوشت خوک و یا زعفران مالیدن به بدن خود باشد (36) .

و در تفسیر برهان از سعد بن عبد الله روایت کرده که به سند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت: با امام صادق(ع)بودم که سخن از پاره ای خصائص امام در هنگام ولادت به میان آمد، فرمود: وقتی شب قدر می شود امام مستوجب روح بیشتری می گردد.عرضه داشتم فدایت شوم مگر روح همان جبرئیل نیست؟فرمود: روح از جبرئیل بزرگتر است، و جبرئیل از سنخ ملائکه است، و روح از آن سنخ نیست، مگر نمی بینی خدای تعالی فرموده: "تنزل الملئکه و الروح"پس معلوم می شود روح غیر از ملائکه است (37) .

مؤلف: روایات در معنا و خصائص و فضائل شب قدر بسیار زیاد است، (که ما در اینجا مختصری از آن را آوردیم)، و در بعضی از آن روایات علامتهایی برای شب قدر ذکر شده، از قبیل این که: صبح شب قدر آفتاب بدون شعاع طلوع می کند، هوا در صبح آن شب معتدل است، و لیکن چون این علامتها نه دائمی است و نه اغلب چنین است، لذا از ذکر آن روایات خودداری نمودیم.

پی نوشت ها:

1- سوگند به کتاب مبین، ما آن را در شبی مبارک نازل کردیم.سوره دخان، آیه 3.

2- ما قرآنی بر تو نازل کردیم که به صورت آیات جدا از هم می باشد، تا آن را تدریجا و با آرامش بر مردم بخوانی.و به طور قطع این قرآن را ما نازل کردیم.سوره اسراء، آیه 106.

3- آنانکه کافر شدند گفتند: چرا قرآن یکباره بر او نازل نشد، بله یکباره نازل نکردیم، تا قلب تو را ثبات

و آرامش بخشیم، و بدین منظور آیه آیه اش کردیم.سوره فرقان، آیه 32.

4- مجمع البیان، ج 10، ص 518.

5- سوره بقره، آیه 185.

6- در آن شب هر حادثه ای که باید واقع شود خصوصیاتش مشخص و محدود می گردد، این امری ست خلف ناپذیر، امری است از ناحیه ما که این ماییم فرستنده رحمتی از ناحیه پروردگارت.سوره دخان، آیه 6.

7- تفسیر قرطبی، ج 20، ص 135.

8- مجمع البیان، ج 10، ص 518.

9- تفسیر قرطبی، ج 20، ص 135.

10- روح المعانی، ج 30، ص 190.

11 و 12- مجمع البیان، ج 10، ص 518.

13- خدا هر چه را که از مقدرات بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می کند، و کتاب تغییر ناپذیر نزد او است.سوره رعد، آیه 39.

14- ما آن را در شب مبارکی نازل کردیم.سوره دخان، آیه 3.

15- بگو روح از امر پروردگار من است.سوره اسراء، آیه 85.

16 و 17 و 18- روح المعانی، ج 30، ص 196.

19- فرمان نافذ خدا(در عالم)چنین است که وقتی اراده خلقت چیزی را بکند به محض اینکه بگوید باش، موجود می شود.سوره یس، آیه 82.

20- مفردات راغب، ماده"سلم".

21- روح المعانی، ج 30، ص 197.

22- تفسیر البرهان، ج 4، ص 488، ح 26.

23- الدر المنثور، ج 6، ص 371.

24 و 25 و 26 و 27- مجمع البيان، ج 10، ص 519.

28- الدر المنثور، ج 6، ص 373.

29- فروع كافى، ج 4، ص 159، ح 9.

30- نور الثقلين، ج 5، ص 627.

31- الدر المنثور، ج 6، ص 371.

32- الدر المنثور، ج 6،

ص 371.

33- نور الثقلین، ج 5، ص 621 - 623.

34- فروع کافی، ج 4، ص 157، ح 4.

35- فروع کافی، ج 4، ص 157، ح 6.

36- مجمع البیان، ج 10، ص 520.

37- تفسیر برهان، ج 4، ص 481، ح 1.

منبع : تفسیر المیزان ،جلد 20 صفحه 559 ، علامه سید محمد حسین طباطبائی

مختصری درباره شب قدر

منبع: آشنایی با قرآن جلد پنجم، مطهری ، مرتضی؛

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین ...

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

حم × و الکتاب المبین × انا انزلناه فی لیله مبارکه انا کنا منذرین × فیها یفرق کل امر حکیم × امرا من عندنا انا کنا مرسلین × رحمه من ربک انه هو السمیع العلیم × رب السموات و الارض و ما بینهما ان کنتم موقنین × لا اله الا هو یحیی و یمیت ربکم و رب ابائکم الاولین. (1- دخان / 1 - 8)

راجع به سه چهار آیه اول این سوره مبارکه در جلسه پیش بحث شد (1). آیه اول کلمه «حم » بود، آیه دوم «و الکتاب المبین » ، آیه سوم و چهارم هم مربوط به نزول قرآن در لیله القدر و درباره خود لیله القدر بود. در آیه چهارم می فرماید: «فیها یفرق کل امر حکیم » در این شب جدا می شود (تعبیر «جدایی » دارد) هر امر حکیمی. نتیجه تدبرهای مفسرین درباره این آیه مختلف بوده است. بعضی گفته اند مقصود این است که چون در این

شب - و در واقع در یکی از این شبهای لیله القدر - قرآن نازل شد و به وسیله قرآن کریم دستورها و احکام بیان شد و به طور کلی بیان کردن

یک چیز یعنی واضح کردن و روشن کردن و تفصیل دادن آن و در واقع بیرون آوردن آن از حد اجمال و ابهام به مرحله تفصیل و روشنی، پس «در این شب جدا می شود هر امر حکیمی » . مقصود از این «امر» یعنی دستورهای الهی، معارف الهی: این چیزهایی که به وسیله قرآ بیان شده است در این شب تفصیل داده شد. ولی البته این نظر، نظر صحیحی نیست، چون همین طور که عرض کردم این نظرها نظر مفسرین است به حسب تدبری که در آیات کرده اند. و بعضی مفسرین دیگر که این نظر را رد کرده اند - و درست هم رد کرده اند - گفته اند آیه می فرماید د راین شب جدا می شود، تفصیل داده می شود (نه شد). اگر مقصود همان نزول قرآن و بیان احکام و معارف به وسیله قرآن باشد، همین طور که فرمود: «انا انزلناه فی لیله مبارکه » ما در شب پر برکتی قرآن را فرود آوردیم، بعد هم باید بفرماید: «و در آن شب که قرآن فرود آمد هر امر حکیمی به وسیله قرآن بیان شد» همین طور که در مورد نزول قرآن معنی ندارد گفته شود: «در هر شب قدر قرآن نازل می شود» ; قرآن در یک شب قدر نازل شد. پس اگر مقصود از «فیها یفرق کل امر حکیم » تفصیل معارف و احکام به وسیله قرآن باشد، باید گفته می شد که «در آن شب بیان شد» یعنی به صیغه ماضی گفته می شد: «فیها فرق کل امر حکیم » در صورتی که به صیغه مضارع گفته شده است و این از نظر علمای ادب روشن است که فعل مضارع دلالت بر استمرار می کند، یعنی

(دلالت می کند بر) یک امر جاری و دائمی که پیوستگی دارد و همیشه هست، نه یک امری که در گذشته بود و قطع شد; یک امری که وجود دارد. بنا بر این این آیه می خواهد بفرماید که در شب قدر چنین چیزی وجود دارد; و خود این آیه هم باز دلیل بر این است که لیله القدر همیشه هست، یعنی لیله القدر مخصوص به یک شب نیست آن طور که بعضی اهل تسنن گفته اند که لیله القدر اختصاص داشت به زمان پیغمبر و با فوت رسول اکرم لیله القدر منتفی شد. معلوم می شود که چنین چیزی نیست، چون وقتی که می گوید در این شب به طور استمرار همیشه جریان این است، دلیل بر این است که خود لیله القدر هم برای همیشه باقی است نه اینکه از بین رفته است، و بعلاوه معنی ندارد که لیله القدر از میان برود، تا زمان پیغمبر هر سال لیله القدر وجود داشته باشد و بعد از پیغمبر لیله القدر از بین برود. مثل این است که بگوییم بعد از پیغمبر ماه رمضان رفت. ماه رمضان، دیگر زمان پیغمبر و غیر زمان پیغمبر ندارد. لیله القدر شبی از شبهای ماه رمضان است و همین طور که ماه رمضان، بودن و نبودنش به بودن و نبودن پیغمبر نیست لیله القدر هم این گونه است.

پس مقصود از این که «در این شب تفریق می شود» چیست؟ کلمه «فرق » همین چیزی است که ما می گوییم «تفریق » ; یعنی دو چیز را که اول با هم هستند وقتی از یکدیگر تجزیه کنند و تفصل بدهند، این را می گویند «فرق » ; است. این، هم در امور

عینی و هم در امور ذهنی و فکری درست است. اگر شما یک مطلب علمی را کاملا تجزیه کنید و بشکافید این هم باز خودش «فرق » و «تفریق » و «تفصیل » است; و «تفصیل » در خود قرآن هم آمده. قرآن کریم می فرماید: « و ان من شی ء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم » (2) هیچ چیزی نیست (این دیگر اختصاص به مساله وحی ندارد، شامل این سنگ و خاک و درخت هم هست، شامل همه چیز هست) هیچ چیزی نیست (با یک لحن قاطع استثنا ناپذیری) مگر آنکه خزائن آن در دست ماست و ما آن را به اندازه معین و معلوم و حساب شده فرو می فرستیم. در این تعبیر قرآن همه چیز فرو آمده، از آسمان فرود آمده، حتی زمین هم از آسمان فرود آمده، حتی این آسمان هم از آسمان فرود آمده; نه فقط زمین فرود آمده از آسمان، آسمان هم فرود آمده از آسمان، خاکو آب و باد هوا و آتش و هر چه که شما در نظر بگیرید امر فرود آمدنی است; یعنی هر چیزی در نزد پروردگار حقیقتی و بلکه حقایقی دارد و خلقتش در این عالم در واقع تنزل و نزول آن حقیقت است، یا به تعبیر دیگر مثل این است که سایه آن حقیقت در این عالم اسمش می شود «امر مادی » ، «امر زمانی » ، «امر مکانی » .

میرفندرسکی قصیده بسیار عالی حکیمانه عارفانه ای دارد که از شاهکارهای ادبیات فارسی است (ادبیات به معنی اعم را عرض می کنم، یعنی ادبیاتی که شامل معنی و معرفت است). این قصیده شرح شده است; قصیده ای است که یک حکیم گفته

نه یک شاعری که فقط می توانسته الفاظ را سر هم کند; می گوید:

چرخ با این اختران، نغز و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

مقصود از «بالا» این آسمان نیست، خود آسمان هم در این منطق باز آن زیرین است; آن یک آسمان فوق آسمان است.

صورت زیرین اگر با نردبان معرفت بر رود بالا همان با اصل خود یکتاستی

این همان معنا و مفهوم «نزول » را بیان می کند که هر چیزی، حتی خود زمین، حتی آسمان از آسمان دیگر نازل شده; اما معنی این «نزول » این نیست که این (شی ء) با همین شکل، با همین خصوصیت با همین قدر و با همین حد در یک جای دیگر بوده، آن را از آنجا برداشته اند آورده اند اینجا; مثل اینکه این آدم در یک جایی بوده، او را از آنجا برداشته اند، به یک وسیله ای - مثلا با هواپیما - آورده اند اینجا گذاشته اند; نه، این «نزول » همین چیزی است که در اینجا قرآن از آن تعبیر به «فرق » می کند، تفصیل و تجزیه است، (فیها یفرق کل امر حکیم)، فرق و جدایی است.

این تشبیه، ضعیف است ولی باز نسبتا می تواند چیزی را بفهماند: شما خودنویستان را جوهر می کنید. در مخزن این خودنویس شما جوهر زیادی هست. بعد با این خودنویستان شروع می کند به نوشتن، یک نامه می نویسیدی: «حضور مبارک دوست عزیزم جناب آقای الف ...» اگر از شما بپرسند که این کلمات چیست؟ مگر غیر از همین جوهرهاست که روی صفحه کاغذ قرار گرفته؟ اصلا غیر از این جوهر که چیزی نیست. آیا این جوهر الآن به وجود آمد؟ این جوهر نبود؟ (پاسخ می دهید) چرا بود. این جوهرها در مخزن

که بود حد نداشت، شکل نداشت، از یکدیگر جدا نبودند، این خصوصیات نبود; این بود که در آنجا فقط اسمش جوهر بود و بس، ولی وقتی همان جوهر - نه چیز دیگری - در اینجا می آید حد و شکل و کیفیت می پذیرد، این می شود «حضور» آن می شود «محترم » . در اینجا دیگر «محترم » غیر از «حضور» است. هیچ وقت انسان «حضور» را با «محترم » اشتباه نمی کند، چنانکه «الف » را با «ب » و «ب » را با «ج » اشتباه نمی کند. اینها که در سابق متحد و یکی بودند و در آنجا اساسا جدایی و چندتایی نبود و وحدت بود، در مرحله نوشتن بر آن کثرت و فرق و جدایی حکمفرما شد. البته با همین مخزن هم می شد شما بجای «حضور محترم ...» چیز دیگری بنویسید و شکل دیگری به آن بدهید، ولی دست شما آمد این شکل را به آن داد. پس این کلمات را شما در اینجا به وجود آوردید ولی کلمات به یک معنا قبلا وجود داشت اما نه به صورت کلمه و جدایی. این است که در آنجا به تعبیر قرآن: «احکمت ایاته » ، به مرحله احکام وجود داشت، در اینجا به مرحله تفصیل: «کتاب احکمت ایاته ثم فصلت » (3). این دو نزول قرآن بر پیغمبر این طور است. آن دفعه اول که قرآن بر پیغمبر نازل می شود که کلمه و حرف و آیه و این حرفها نیست مثل این است که این خود نویس پر بشود. خودنویس پر می شود اما از حقیقتی پر می شود که در آن هیچ لفظ و کلمه ای نیست. مرحله دوم نزول قرآن آن وقتی است که هما پرشده ها بعد به

صورت کلمات و الفاظ در می آید. مولوی یک شعر خیلی عالی در این زمینه دارد (هرچه در این زمنه گفته اند از این آیه قرآن بیرون نیست: «و ان من شی ء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم ») می گوید:

متحد بودیم و یک گوهر همه بی سر و بی پا بدیم آن سر همه

یک گهر بودیم همچون آفتاب بی گره بودیم و صافی همچو اب

چون به صورت آمد آن نور سره تا ابد چون سایه های کنگره

کنگره ویران کنید از منجنیق تا رود فرق از میان آن فریق

مقصود از «ویران کردن » این است که وقتی شما از آن دید نگاه کنید می بینید همه به یک اصل و یه یک وحدت بر می گردند.

پس این «فیها یفرق کل امر حکیم » که به صورت مضارع و مستقبل آمده و یک امر جاری را دارد بیان می کند که همیشه این امر جاری وجود دارد، نمی تواند اختصاص به نزول قرآن داشته باشد، بلکه (ناظر) به نزولی (است) که همه چیز دارد. حال این چه رابطه ای است میان این نزول تدریجی همه اشیاء از آن اصل و مبدا خودشان با لیله القدر؟ آن رابطه ای است که عالم تکوین با انسان کامل دارد، که در جلسه پیش این مطلب را بیان کردیم. پس «فیها یفرق کل امر حکیم » هر امر حکیم - که در اینجا مقصود از «حکیم » همین چیزی است که عرض کردیم، یعنی در حال احکام و وحدت و بساطت است - در این شب از یکدیگر جدا می شوند، تنزل پیدا می کنند و به صورت حدود و اشکال و خصوصیات در می آیند.

«امرا من عندنا انا کنا مرسلین » باز (آن) دو

احتمال در اینجا هم آمده است. یکی اینکه «فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا» این امر همان امر باشد: هر امر حکیم در حالی که کاری است، امری است، شانی است از نزد ما; یعنی همه اینها از ناحیه ماست. آن وقت «انا کنا مرسلین » هم قهرا شامل همه اشیاء می شود. احتمال دیگری اینجا داده اند و آن اینکه این «امرا من عندنا» به این آیه «فیها یفرق کل امر حکیم » نمی خورد، به «انا انزلناه فی لیله مبارکه » می خورد که آن وقت اختصاص به قرآن پیدا می کند. «انا انزلناه فی لیله مبارکه ... امرا من عندنا» در حالی که قرآن امری است از ناحیه ما.

بعد می فرماید: «انا کنا مرسلین » . نظیر «انا کنا منذرین » در دو آیه قبل است. در «انا کنا منذرین » این مطلب را در جلسه پیش عرض کردیم; وقتی قرآن می فرماید: «انا انزلناه فی لیله مبارکه انا کنا منذرین » ما چنین بوده ایم که همیشه منذر بشر بوده ایم و همیشه بشر را هدایت می کرده ایم، می خواهد بگوید که این دفعه اول ما نیست که ما انذار خودمان و هدایت بشر را از قرآن شروع کرده باشیم، بلکه از روزی که بشر به روی زمین آمده است خداوند شان انذار خودش را به وسیله پیغمبران داشته است. در «انا کنا مرسلین » هم مطلب همین است: ما همیشه چنین بوده ایم که رسول می فرستاده ایم. این که قرآن (این مطلب را) ذکر می کند - و در اختبار هم این مطلب خیلی توضیح داده شده و تفسیر شده - در مساله اصطلاح «دین شناسی » یا «تاریخ ادیان » نظر خاص قرآن را بیان می کند و آن اینکه از نظر قرآن از

لحظه اولی که بشر عاقل متفکر بر روی زمین آمده است رسول الهی بر روی زمین بوده; یعنی این جور نبوده که دوره ها بر بشر گذشته است و بشر همین طور در جهالتها و نادانیهای خودش می لولیده، پرستش هم از بت پرستی به معنی اعم مثلا از پدرپرستی به قول فروید شروع شده و بعد رئیس قبیله را بپرستند و بعد کم کم به بت و به ارباب انواع برسند، آن آخرین مرحله که می رسد پیغمبرانی م آیند ظهور می کنند و مردم را به خدای یگانه دعوت می کنند; نه، چنین چیزی نیست. اینها تاریخ هم نیست که کسی بگوید تاریخ است. آنها هم که می گویند، منشا حرفشان حدس و تخمین است، چون اینها مربوط به ازمنه ای است که خود آنها اینها را «ازمنه ما قبل تاریخ » می نامند.

پس اینها تاریخ نیست، فرضیات و حدسیات است، و واقعا عجیب هم هست! وقتی یک نفر دانشمند به بت بست می رسد گاهی یک فرضیاتی می گوید که یک آدم عادی هم به او می خندد. فرضیاتی را که دانشمندان گفته اند در کتابها با آب و تاب می نویسند در صورتی که مطالبی که به وسیله وحی و انبیاء رسیده اگر از نظر همان ظاهر منطق هم بخواهید (در نظر) بگیرید این عجیبتر از آن نیست، ولی این جلب نظرشان نمی کند. مثلا فروید وقتی می خواهد ریشه پرستش را به دست بدهد که چطور شد که بشر به فکر پرستش افتاد - چون او می خواهد به فطرت یا غریزه الهی اعتقادی نداشته باشد; اینها تاریخ هم که عرض کردیم نیست که بگوییم گوینده مدرکی بر خورد کرده - آمده فرض کرده و گفته است شاید چنین چیزی

بوده. او چون تکیه اش روی غریزه جنیسی است این جور فکر کرده که در ادوار خیلی قدیم پدر خانواده - که از همه قویتر بود - همه جنس اناث خانواده را به خودش اختصاص می داد، یعنی غیر از آن زنهایی که از آنها بچه می آورد و به خودش اختصاص داشت دخترهایش را هم که بزرگ می شدند جزء حرم و حریم خودش قرار می داد و پسرها را محروم می کرد. پسرها دو احساس متناقض نسبت به این پدر داشتند، یک احساس محبت آمیز و یک احساس نفرت آمیز. احساس محبت آمیز برای اینکه او قهرمان خانواده بود، بزرگ خانواده بود، حامی خانواده بود، نان آور خانواده بود و اینها را در مقابل دشمن حفظ می کرد. از این جهت به او به نظر محبت و احترام نگاه می کردند. ولی از طرف دیگر (او همه احساسات را متمرکز در حس جنسی می داند) چون همه جنس انثا را به خودش اختصاص داده و آنها را محروم کرده بود، یک حس کینه و حسادت عجیبی نسبت به او داشتند. این دو حس متناقض از آنجا پیدا شد. روزی بچه ها آمدند دور هم جمع شدند (عرض کردم اینها همه خیال است) گفتند این که نمی شود که تمام زنها را جمع کرده برای خودش و ما را محروم کرده است. ناگهان تحت تاثیر احساسات نفرت آمیزشان قرار گرفتند، گفتند پدرت را در می آوریم، می کشیمت; دسته جمعی ریختند او را کشتند. بعد که کشتند آن احساس محبت آمیز و احترام قهرمانانه ای که نسبت به او داشتند ظهور کرد، مثل هر موردی که وقتی انسان روی یک احساس کینه توزی یک کاری می کند بعد که کارش را کرد دیگر کینه کارش

تمام می شود و تازه احساسات دیگرش مجال ظهور پیدا می کند. بعدها که از این غلیان احساسات غضب خارج شدند دور همدیگر نشستند و گفتند عجب کار بدی کردیم ! دیدی، ما مظهر قهرمانی خودمان را از دست دادیم ! از اینجا این پدر مورد احترام بیشتر قرار گرفت. کم کم مجسمه این پدر را به عنوان یک موجود باقی ساختند و شروع کردند به پرستش آن، و پرستش از اینجا آغاز شد.

حالا شما بیایید قصه آدم و حوا را - قطع نظر از اینکه گوینده اش پیغمبران هستند - بگذارید در مقابل این قصه; ببینید کدامیک معقولتر است. این را به صورت یک فرضیه علمی بعضی قبول می کنند و آن را نمی خواهند قبول کنند.

به هر حال قرآن می خواهد بگوید مطلب این طور نیست. مساله نبوت و رسالت مساله ای نیست که تدریجا در اثر یک سلسله تصادفات برای انسان پیدا شده باشد. انسان آنچنان موجودی است که از اولین لحظه ای که به روی زمین آمده است حجت الهی، رسول الهی، انذار الهی، هدایت الهی با او توام بوده است، کما اینکه تا آخرین لحظه ای که بر روی زمین باشد چنین خواهد بود. جلسه پیش عرضم کردم حدیث است که اگر دو نفر بر روی زمین باقی بمانند یکی از آنها حجت خدا خواهد بود.

«رحمه من ربک » چرا ما همیشه مرسل هستیم، همیشه رسول فرستاده ایم و کار ما این بوده؟ رحمتی است از پروردگار; یعنی خدای رحمان و رحیم چنین نیست که مدتی دست از رحمانیتش بدارد یا دست از رحیمیتش بردارد. «انه هو السمیع العلیم » او شنوا و داناست. وقتی که می گوید «خدا شنواست » مقصود این است که نیازهای افراد یا

اشیاء را (می شنود). معمولا این طور است که نیاز با زبان بیان می شود و با گوش باید نیاز را شنید. حالا ممکن است احیانا این نیاز به زبان نیاید، ولی به اعتبار اینکه یک امری است که قابل شنیدن است، باز شنیدینی تلقی می شود. خدا سمیع است، کانه ندای همه موجودات را که به نیاز بلند کرده اند و می گویند ما به چنین چیزی نیازمند هستیم، می شنود، یعنی انسان به پیغمبر نیاز دارد و با لسان تکوین همیشه فریاد او بلند است که خدایا ما راهنما می خواهیم، و خدا این نیاز را می شنود و بنا بر این آن را بر می آورد. و علیم است، و داناست و می داند. باز «می داند» راجع به اموری است که شنیدنی نیست، فقط دانستنی است نه شنیدنی. مثلا می داند که این نیاز را چگونه باید بر آورد، می داند که چه کسی را به رسالت مبعوث کند (الله اعلم یث یجعل رسالته). (4) آنچه از ناحیه آنهاست، نیاز آنها را می شنود و آنچه از ناحیه خود باید بکند می داند که چه بکند.

پی نوشتها:

1- (نوار آن جلسه در دست نیست.)

2- حجر / 21.

3- هود / 1.

4- انعام / 124.

علائم و منزلت لیله القدر

الحدیث : قال الباقر علیهما السلام : سالته عن علامه لیله القدر، فقال : علامتها ان یطیب ریحها، و ان کانت فی برد دفئت، و ان کانت فی حر بردت فطابت . (1)

ترجمه : (محمد بن مسلم) از علامت لیله القدر پرسید؟ پس امام (ع) فرمود : علامت لیله القدر این است که بوی خوشی از آن پخش می شود، اگر در سرمای (زمستان) باشد گرم و ملایم می گردد، و اگر لیله القدر در گرمای (تابستان)

باشد خنک و معتدل و نیکو می گردد .

توضیح :

علامه طباطبائی در علایم شب قدر می گوید : روایات در معنی و خصایص و فضایل شب قدر بسیار است، در بعضی از آن روایات علامتهایی برای شب قدر ذکر کرده از قبیل اینکه شب قدر، صبح آن شب آفتاب بدون شعاع طلوع می کند و هوای آن روز معتدل است . (المیزان، ج 40، ص 332)

الحدیث :

قال ابو عبد الله علیه السلام : لیله القدر فی کل سنه و یومها مثل لیلتها . (2) ترجمه : شب قدر در هر سال است و روز آن مثل شب آن می باشد .

الحدیث قال النبی (صلی الله علیه و آله) : ان انا ادرکت لیله القدر فما اسال ربی؟ قال (ص) : «العافیه » . (3)

ترجمه : به پیامبر (ص) گفته شد : اگر شب قدر را دریابم از خدا چه چیزی را مسئلت کنم؟ فرمود : «عافیت را» .

الحدیث : قال موسی (علیه السلام) : الهی ارید قربک، قال : قربی لمن استیقظ لیله القدر، قال : الهی ارید رحمتک، قال : رحمتی لمن رحم المساکین لیله القدر، قال : الهی ارید الجواز علی الصراط، قال : ذلک لمن تصدق بصدقه فی لیله القدر، قال : الهی ارید من اشجار الجنه و ثمارها، قال : ذلک لمن سبح تسبیحه فی لیله القدر، قال : الهی ارید النجاه من النار، قال : ذلک لمن استغفر فی لیله القدر، قال : الهی ارید رضاک، قال : رضای لمن صلی رکعتین فی لیه القدر . (4)

ترجمه : خداوندا ! می خواهم به تو نزدیک شوم، فرمود : قرب

من از آن کسی است که شب قدر بیدار شود، گفت : خداوندا ! رحمتت را می خواهم، فرمود : رحمتم از آن کسی است که در شب قدر به مسکینان رحمت کند : گفت : خداوندا ! جواز گذشتن از صراط را از تو می خواهم فرمود : آن، از آن کسی است که در شب قدر صدقه ای بدهد . گفت خداوندا ! از درختان بهشت و از میوه هایش می خواهم، فرمود : آنها از آن کسی است که در شب قدر تسبیحش را انجام دهد گفت : خداوندا ! رهایی از جهنم را می خواهم، فرمود : آن، از آن کسی است که در شب قدر استغفار کند : گفت خداوندا خشنودی تو را می خواهم، فرمود : خشنودی من از آن کسی است که در شب قدر دو رکعت نماز بگذارد .

توضیح : لیله القدر شبی است که قرآن نازل شده است و ظاهرا مراد به قدر، تقدیر و اندازه گیری است، خدای تعالی در آن شب حوادث یکسال را یعنی از آن شب تا شب قدر سال آینده را تقدیر می نماید، زندگی و مرگ، رزق، سعادت، و شقاوت و چیزهایی از این قبیل را مقدر می سازد .

رمضان، تجلی معبود (ره توشه راهیان نور) ص 95

جمعی از نویسندگان

پی نوشتها

1- وسائل الشیعه، ج 7 صفحه 256 .

2- وسائل الشیعه، ج 7 صفحه 262 .

3- مستدرک الوسائل، ج 7 صفحه 458 .

4- مستدرک الوسائل، ج 7 صفحه 456 .

فاطمه زهرا علیهاالسلام سرّ لیله القدر

متن

فاطمه زهرا علیهاالسلام سرّ لیله القدر

محمّدجواد رودگر (1)

چکیده

در این نوشتار، سعی بر آن است نسبت و تعامل باطن و حقیقت وجود فاطمه زهرا علیهاالسلام با حقیقت وجود و باطن «لیله القدر»

مقایسه شود و در محورهای «تعیّن و تعیین اصل وجود» و «هندسه خلقت و شریعت»، بر ویژگی های اشتراکی و مشابهت های این دو آفریده عظیم تأکید گردد . در این مقاله، منزلت سه عالم «سرشت»، «سرنوشت» و «شخصیت حضرت فاطمه علیهاالسلام » با رویکردی تطبیقی بررسی می شود .

کلیدواژه ها : فاطمه زهرا علیهاالسلام ، نبوّت تعریفی، ولایت، لیله القدر، عقل نظری، عقل عملی .

مقدّمه

معرفت به همه مؤلّفه های شخصیتِ برجسته و هستیِ شاخص و ممتازِ یگانه زنان در همه اعصار و امصار و در دو عالم پیدا و پنهان بسیار مشکل و معسور می نماید؛ چه اینکه از حیث «هویّت وجودی» نه «ماهیت مفهومی» و حقایق درون ذاتی، از باب «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» (صافات : 164) تکرارناپذیر و همتانابردار و ادراک ناشدنی است؛ و هرچه از حیث وجودی، قوی تر، شدیدتر و کامل تر بوده و تجرّد بیشتری داشته باشد و به هستی محض قرب یابد مصداق «لایُدرِکُه بُعدُ الهِمَم و لایَنالُه غَوصُ الفِطَن» (2) خواهد شد که نه حکیم با ادراک حصولی و نه عارف با ادراک حضوری خویش، توان درک و معرفت به قلّه های بلند و منیع ذات و شخصیت وجودی او را ندارد و عرفانِ به آن انسان کامل هر آینه اعتراف به «جهل» و «عجز» از معرفت به حقیقت ذاتی اوست . اما راه ورود به بهشت ذات و جنّت وجود و هستی او نیز مسدود و بسته نیست، بلکه معرفت به مراتب و درجاتی از هستی و کمالات وجودی او ممکن و میسور است؛ یعنی اکتناه به ذات انسان کامل، که مظهری از «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ» (شوری : 11) و «وَلَمْ

یَکُن لَّهُ کُفُوا أَحَد» (توحید : 4) شده و جامع اسماء جمال و جلال الهی است و کون جامع، تا غیب و شهادت وجود مطلق و مضاف هستی را در خانه خویشتن به هم گِره زده، راه ورود به حقیقت ذاتش را بر روی نامحرمان و محرومان از تماشاگه راز مسدود می نماید و تنها محرمان دل در حرم وجود و حریم هستیِ تشبّه یافته به هستی مطلق و مطلق هستی او راه دارند تا «لم یَحجبُها عن واجبِ معرفتهِ» (3) نیز صورت پذیرد و الگوشناسی و الگوپذیری در مقام استکمال وجودی با حرکت جوهری، تجدّد امثالی و حرکت حبّی (4) تعیّن یابد

شخصیت جامع الابعاد و بلکه جامع الاضداد انسان کاملی همچون فاطمه زهرا علیهاالسلام و وجود نورانی و الهی آن انسان معصوم و حجت بالغه و خلیفه خدای سبحان به دلیل قرب وجودی به وجود مطلق، قابل ادراک به تمام معنا و معرفت پذیر به صورت کامل و جامع و تمام عیار نیست و از جمله، تشابه و تقارب وجودی لیله القدر و فاطمه زهرا علیهاالسلام در همین نکته بلیغ، عمیق و انیق نهفته است که چنان که «لَیْلَهِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاکَ مَا لَیْلَهُ الْقَدْر» (قدر : 12) ، و «اِنّما سُمّیت فاطمهُ لاَنّ الخَلْقَ فُطِموا عَن معرفتِها» (5) و لیله القدر مراتب پذیر و مشکّک و فاطمه علیهاالسلام نیز از حیث وجودی مرتبه پذیر و دارای درجات وجودی است که باید برای ادراک به قدر میسور و ممکنِ آن یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله رقای وجودی و توسعه در هستی و بسط ذاتی یافت و به مقام لیله القدر تقرّب پیدا کرد . خدای سبحان عقل و دل انسان را مستعد

و شایسته معرفت به اسوه های جمال و جلالی اش قرار داد که انسان متکامل در پرتو هدایت، حمایت، ارشاد و اشارت انسان کامل، که انسان مکمّل است، باید به عقل پروری و مهرورزی و محبتِ وجودی سیر صعودی یابد و قوس صعود را در عوالم وجود طی نماید تا به شبستان شهود و بزم وجود همچون فاطمه ای معصوم و ثمره شجره وجود بار یابد . آری، انسان های تشنه کمال و شائق وصال و مشتاق دیدار حضرت حق سبحانه راهی جز ورود به دارالشهود شخصیت بی همتای انسان کاملی چون صدیقه طاهره علیهاالسلام ندارند ... و نسل جدید و جوان جامعه جهانی امروز و مدینه فاضله اسلامی برای خروج از بحران هویّت و فقرشناسنامه حقیقی و رهایی از خطر و آفت فطرت سوز و ویرانگر جوهره وجود یعنی از خود بیگانگی بایسته است که از «فصل» و «غربت» با شخصیتی همچون فاطمه علیهاالسلام ، که در حکمت علمی و عینی، عرفان نظری و عملی، اخلاق قولی و فعلی، درک و درد دینی، عدالت فکری، اخلاقی و عملی، قسط فردی و اجتماعی، حکمت و حکومت فراگیر و جهان شمول، عقل تعالی یافته در دو ساحت علاّمه و عمّاله و عشق و محبت راستین و جاودانه و خیر جامع دنیا و آخرت و سعادت مادی و معنوی و ... سرآمد و الگوی جاودانه و تمام نانشدنی و به تعبیر شیرین و دلنشین قرآن کریم، «کوثر» یا خیر و نعمت فزاینده و متزاید و زوال ناپذیر و ابدی است، انس ذهنی، ذاتی و عملی و حشر متافیزیکی و وجودی یافته، آن انسان برتر و نمونه را سرمشق حیات معقول و سرلوحه زندگی پاک خویش

قرار دهد تا با فاطمه شناسی و فاطمه گرایی، حیات طیّبه یابد و به فطرت خویش بازگردد و به اصل خود واصل شود و بر روزگار فصل و فراق از خودِ حقیقی و منِ علوی خویش خط بطلان بکشد و به «از کجا آغاز کنیم» که پرسشی عقلانی و تکامل گرایانه است، با «از فاطمه» پاسخ دهد تا بازگشت به خویشتن را تجربه کند و دو سَرِ حلقه هستی و آغاز و انجام نظام وجود را دریابد، که حدیث «لولا فاطمهُ لما خَلقتُکما» (6) از آغاز هستی با نام و یاد و حقیقت نوری فاطمه علیهاالسلام و حضور باهرالنور او در صحنه حشر اکبر و نغمه ملکوتی و غریو رحمانی «اَین الفاطمیون» (7) به فرجام حیات ابدی و جاودانه انسان به هم سرشته گردد و انسان متکامل رهین فیض وجودی و نعمت پایدار کوثر آفرینش و گوهر خلقت و پاره تن سیّد کائنات و کُفو علی علیه السلام قرار گیرد و در ظلّ توجهات آن انسان هادی، این انسان هابط به مقام صعود در هبوط بپردازد و مصداق «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُه» (فاطر : 10) قرار گیرد تا در سایه سار شجره پاک و پرثمر ایمان و عمل صالح، به کمال امکانی خویش نایل گردد و آیه «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَه» (نحل : 97) را در فکر، فعل و انگیزه خویش متجلّی سازد و چنین انسانی هویّت مدار و شناسنامه دار و حقیقی شده در دار وجود، مفقودالاثر و بی هویّت و بی برکت نباشد، بلکه در هر مکان (8) و هر زمان، (9) مبارک گردد و کوثرشناسِ کوثرمنش، کوثر روش و کوثر

گرایش و خود کوثری شود که از هرچه تکاثر و کثرت است رهایی یابد و به مقام کوثر و وحدت دست یازد . غرض این است که انسانِ وامانده در طبیعت و سرگشته کوی مادیت و طوفان زده در صحرای حیرت و فارغ از هویّت و هستی خویش، ولی تشنه آب حیات و شیفته کمال، طمأنینه، سکونت و یقین و سعادت حقیقی و خوش بختی واقعی در پرتو بصیرت و تفقّه به شخصیت جامع الاطراف فاطمه علیهاالسلام و تأسّی به بینش، منش و روش زندگی او، در ابعاد فردی، خانوادگی و اجتماعی، راه نجات، رشد، فلاح، صلاح و رستگاری در پیش گیرد و با قراردادن آیینه فاطمی پیش روی خویش و تابلوی زیبا و نورانی و ماندگار آن یادگار پیامبر خدا محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله ، به خویشتن شناسی، خویشتن یابی، بازشناسی و بازسازی وجود خود پرداخته، به خودیابی و بازیابی خویش و نقد و تأویل هستی و حیاتش بپردازد؛ چه اینکه فاطمه علیهاالسلام در همه ساحت های عقلانی، نفسانی و جسمانی و ابعاد برهانی و عرفانی، بینش اسلامی و بصیرت دینی و معرفت اجتماعی و عدالت خواهانه و ولایت شناسی و ولایت یابی الگویی کامل است و علم و عمل، ایمان و خردورزی، و عقل و عشق را در حیات نورانی خود به ظهور رسانده است . پس معیار کمال هر چیزی همانا هستی اوّلی و ذاتی شی ء است، نه هستی مادی ثانوی و عرضی آن؛ زیرا حقیقت هر چیزی را صورت نوعیّه آن ترسیم می کند که حاکی از نحوه هستی اوست، نه اوصاف بیرونی اش که ترجمان نحوه ارتباط او به خارج از حقیقتش می باشند؛ و کمال ذاتی انسان، که همان هستی آگاه

و فعّال اوست، به نحوه اندیشه های صحیح است که از مبادی عالی دریافت می کند و به نحوه نیّت و اراده تدبیر بدن و جهان طبیعت است که همان عقل نظری و عقل عملی او را تشکیل می دهد . و اگر حضرت فاطمه علیهاالسلام سیده زنان جهانیان است و غیر از حضرت علی علیه السلام احدی همتای او نمی باشد تنها به لحاظ کمال وجودی آن بانوست، نه به لحاظ پیوندهای اعتباری او . (10) در این نوشتار، برآنیم که چنین انسان کاملی را از زبان انسان کامل، و قرآن ناطق را از زبان و طریق قرآن صامت شناسایی کنیم و فضایل و کرایم وجودی و اوصاف جمالی و جلالی فاطمی را از محضر پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام جست وجو نماییم . موضوع فاطمه علیهاالسلام و لیله القدر از یک سو، معسور و مشکل بودن معرفت به شخصیت حضرت زهرا علیهاالسلام ؛ و از سوی دیگر، میسور و ممکن بودن ادراک نسبی و همسان با مرتبه وجودی خودمان را نشان می دهد تا بر محور «اِنّ هذهِ القلوبَ اوعیهٌ فخیرُها اَوعاهَا» (11) و مدار «أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَسَالَتْ أَوْدِیَهٌ بِقَدَرِهَا» (رعد : 17) ، به حضور وجودی کوثری و کوثر وجودی اش باریابیم، تا به قدر سعه وجودی خویش، معارفی، حقایقی و انواری فراچنگ آوریم و فراروی ارباب فضل و فیض و اصحاب کمال و کرامت و مشتاقان کوی ولایت قرار دهیم .

سِرّ قَدْر و قَدَر (فاطمه علیهاالسلام و لیله القدر)

گرچه قدرشناسی و فاطمه شناسی به آسانی فراچنگ نمی آید، اما اندکی تلاش و خلوص در کاوش های قرآنی و کاوش در پژوهش های وحیانی، چه وحی وجودی و تکوینی و

چه وحی تدوینی و تشریعی، به تدریج ما را به سوی ادراک فاطمه علیهاالسلام و قدر به پیش می برد . آن گاه که به برخی ویژگی های مشترک و وحدت وجودی و تساوی، بلکه تساوق فاطمه علیهاالسلام و قدر بیندیشیم، به راز و رمزها پی خواهیم برد؛ از جمله :

الف . فاطمه علیهاالسلام انسان کامل تکوینی است، و قرآن کریم کلام تدوینی جامع، که فاطمه علیهاالسلام صورت عینیّه و تکوینیه قرآن کریم و قرآن صورت تدوینیه و علمیه فاطمه زهرا علیهاالسلام است؛ چه اینکه اهل بیت وحی علیهم السلام جامع کلام تکوین و تدوین و واجد کتاب حقیقت و شریعت و شامل نشئه حقیقی و اعتباری اند؛ یعنی انسان کامل جامعِ عوالم کلیِ عقل، مثال و ماده و باید و نباید در نظام تشریع است که مرحله اعلا و برین آن به «کتاب مبین» و «امّ الکتاب» منتهی می گردد و موجود عینی است، نه اعتباری، و تکوینی است، نه تدوینی؛ که انسان کامل کون جامع و صاحب همه نشئات وجودی است که حتی فرشتگان شأنی از شئون وجودی اویند، تا چه رسد به مراتب دیگر هستی . (12) از این رو، فاطمه زهرا علیهاالسلام واجد همه مراتب نظام خلقت و شریعت است . فاطمه زهرا علیهاالسلام از باب اینکه قرآن در حقیقت وجود و کُنه و وعاء هستی اش تجلّی یافت، ظهور قرآن و در نتیجه، ظهور علم الهی است (13) تا همه مقامات وجودی را در قوس نزول و صعود دارا باشد . فاطمه علیهاالسلام و قدر عین هم و مفسِّر حقیقت وجودی هم هستند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «مَنْ عَرفَها حَقَّ مَعرفتِها أدرکَ لیلةَ القدرِ، و اِنّما

سُمّیت فاطمهُ لِاَنَّ الخَلْقَ فُطِموا عَن کُنهِ مَعرِفتها . » (14) استاد علاّمه حسن زاده آملی می نویسند : «مبانی عقلی و نقلی داریم که منازل سیر حبّی وجود، در قوس نزول، معبّر به لیل و لیالی است؛ چنان که در معارج ظهور صعودی، به یوم و ایّام؛ بعضی از لیالی لیالی قدرند و بعضی از ایام ایام اللّه . از این اشارت در «اِنّا اَنزلناهُ فی لیلهِ القدرِ» (قدر : 11) و در حدیث مذکور و نظایر آن ها تدبّر بفرما، اقرأ و ارقَ . این فاطمه علیهاالسلام ، که لیله القدر یازده کلام اللّه ناطق است، که امام صادق علیه السلام فرمود : کسی که حق معرفت به آن حضرت پیدا کند، یعنی به درستی او را بشناسد، لیله القدر را ادراک کرده است . . . » (15) در تفسیر فرات کوفی آمده است : محمّد بن قسم بن عبید به اسناد مُعَنْعن از أبی عبداللّه (حضرت امام صادق علیه السلام) ، ما را حدیث کرده که آن جناب در تفسیر سوره مبارکه «قدر» فرموده است : «اِنّا اَنزلناهُ فی لیلَهِ القدرِ» لیله «فاطمه» است و قدر «اللّه» است؛ کسی که فاطمه را آن سان که حق معرفت اوست شناخت، همانا که لیله القدر را ادراک کرده است . (16) حال چنان که قرآن ظاهر و باطن، و محکم و متشابه دارد، فاطمه علیهاالسلام نیز دارای چنین مراتب و ظهور و بطونی است که نه قدرِ «قدر» را می توان به حقیقت شناخت و نه قدرِ فاطمه علیهاالسلام را می توان فهمید و فهماند و قدرشناسی کرد، که الفاطمهُ، ماالفاطمهُ و ما ادریکَ ماالفاطمهُ؟!

ب . لیله القدر ظرف تقدیر الهی در تکوین

و تشریع و برای عالم و آدم است و ولایت علی علیه السلام در چنین شبی تقدیر شد که امّ و روح لیالی قدر زمانی است و پیش از آسمان ها و زمین است و فوق آن ها .

در کتاب معانی الاخبار با اسناد خود به مفضّل بن عمر آورده است : «ذکرَ عند ابوعبداللّه علیه السلام «اِنّا اَنزلناه فی لیلهِ القدرِ» قال : ما اَبْیَنَ فضلُها علیَ السوَر . قال : قلتُ : و ایُّ شی ءٍ فضلُها؟ قال : نُزلت ولایهُ امیرِالمؤمنین علیه السلام فیها . قلتُ : فی لیلهِ القدرِ الّتی نَرتجیها فی شهرِ رمضان؟ قال : نعم، هی لیلهُ قُدِرت فیها السمواتُ والارضُ و قُدِرت ولایهُ امیرِالمؤمنینَ فیها . » (17) انسان کامل، هم ظرف حقایق قرآنی است و هم صاحب ولایت کلّیه و مطلقه تا قوام وجود به آن روح کلی قرار گیرد که لیله القدر در همه ازمنه و اعصار وجود دارد، «فِیهَا یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیم» (دخان : 4) تا بر تجدّد، استقبال و استمرار دلالت نماید و ملائکه با روح القدس به اذن پروردگارشان سال به سال در زمان حیات رسول اللّه صلی الله علیه و آله بر آن جناب نازل شوند و پس از رحلت آن حضرت بر کسانی که از حیث صفات وجودی با پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وحدت شخصیتی و وجودی دارند و خلیفه الهی و خلیفه رسول خدایند نازل گردند که چنین بود، هست و خواهد بود و سِرّ نزول فرشتگان بر فاطمه زهرا علیهاالسلام نیز دانسته خواهد شد؛ (18) چنان که فرمودند : با سوره قدر بر امامت ما احتجاج کنید و بدانید که در بحث و استدلال پیروز می شوید؛ چون پس از رسول اکرم

صلی الله علیه و آله حجت خدا بر خلق او همین سوره است . این سوره سَروَر دین و بزرگ ترین دلیل مذهب شما و نهایت دانش ماست . امام باقر علیه السلام فرمود : «یا معشرَ الشیعهِ ! خاصِموا سوره «اِنّا اَنزلناهُ» تُفلِحوا . فَوَاللهِ اِنّها لَحجهُ اللّهِ تبارک و تعالی عَلیَ الخلقِ بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله و اِنّها لَسیِّدهُ دینِکم و اِنّها لغایهُ عِلمنا . . . » (19)

پس فاطمه زهرا علیهاالسلام انسان کاملی است که قرآن بر او نازل گردیده و فرشتگان بر او نازل شده اند و در هر عصر، انسان کامل آن عصر محل نزول ملائکه و میزبان آن ها خواهد بود . (20) تمام فرشتگان طواف کننده فاطمه علیهاالسلام در شب قدرند و شب قدر تکرار شونده خواهد بود (21) و اساسا فرشتگان با اراده انسان کاملی همچون فاطمه علیهاالسلام نیز نزول و عروج دارند و در خدمت اویند . (22) پس در لیله القدر، تقدیر و سرنوشت نظام وجود رقم می خورد و فاطمه زهرا علیهاالسلام ظرف تحقق و تعیّن این تقدیر الهی است و واسطه فیض و فضل الهی به عالم و آدم و جهان غیب و غیب جهان، و همه چیزِ هستی از مدار وجودی او و مجرای هستی اش تشخّص می یابد و هزاران نقش بر لوح عدم از قاف قدرت الهی و قلم خداوندی از رهگذر و نسیم قدسی وجود آن عزیز الوجود رقم خورده است .

مرحوم علاّمه طباطبائی رحمه الله نیز مراد از «قدر» در «لیله القدر» را تقدیر الهی در همه هستی و استمرار و تداوم آن دانسته اند . (23) تفسیر نمونه نیز تقدیر همه چیز و رابطه تقدیر در شب قدر با اراده

و اختیار انسان و نزول قرآن و نسبت و ترابط و تعامل تقدیر در شب نوزدهم، تحکیم در شب بیست و یکم و امضا و تثبیت در شب بیست و سوم را شرح می دهد . (24) از این ها می توان نسبت انسان کامل با لیله القدر و نسبت آن دو با سرنوشت انسان و جهان را به خوبی شناخت و نقش حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام را در هندسه هستی و لیله القدر بازیافت .

ج . شگفت آور است که بدانیم، هم شب قدر از حیث هویّت وجودی و ماهیت مجهول است و به آسانی فهم حقایق آن روزی هر کسی نخواهد شد مگر صلاحیت علمی و عملی برای سالک کوی قدر و هم حقیقت ذات و وجود فاطمه علیهاالسلام مجهول است، مگر برای اوحدی از انسان ها که در درجه اول، انسان های کامل هستند و آن گاه با حفظ مراتب وجودی، اولیای الهی و بندگان صالح و صاحب مقام ولایت در درجه دوم .

اما شب قدر مخفی است، به دو دلیل : 1 . اهمیت بخشی و مراقبت از شب قدر تا بهترین و بیشترین بهره وری برای اهلش حاصل آید . 2 . عظمت و فخامت شب قدر و میزان تأثیرگذاری آن در جهان خلقت و شریعت و بدین سان، اولیاءالله در میان خلق و مؤمنان پنهان هستند و اینکه فاطمه زهرا علیهاالسلام ناشناخته ماند و در زمان حیات ظاهری اش، مجهول و مظلوم واقع شد و پس از ارتحال از جهان فانی به سوی جهان باقی نیز قبر مطهّرش مجهول و ناشناخته است، خود حکایتی از عظمت و اهمیت این شخصیت ممتاز اسلامی در سرنوشت فرهنگی سیاسی جهان

اسلام و آیتی بر حقّانیت اسلام امامت، ولایت و اندیشه، و انگیزه و عمل شیعه خواهد بود تا هماره عقول و قلوب را به سمت خویش معطوف دارد و تاریخ بشریت را از گذشته تاکنون و آینده، متوجه خویش سازد و این خود سِرّی از اسرار آفرینش و راز سر به مهر کتاب خلقت و شریعت و جهان تکوین و تشریع است .

قرآن شناس راستین یا شارح شریعت (فاطمه علیهاالسلام و قرآن)

انسان کاملی چون صدیقه طاهره علیهاالسلام عالم به قرآن، عامل به قرآن و حامل قرآن کریم است و درجات قرآن با معارج انسان کامل تطابق دارد و نسبتی تام و تمام در میانشان برقرار است و تمامی حقایق و معارف قرآنی به نحو اتم و اکمل، در انسان کامل و از جمله فاطمه زهرا علیهاالسلام مجتمعند؛ چه آنکه او «قول ثقیل» را در ثقل علمی و عملی اش تحمّل کرد : «إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلاً . » (مزّمّل : 5)

علاّمه طباطبائی رحمه الله قول ثقیل را «قرآن عظیم» دانسته که از حیث تلقّی و دریافت معنای آن (ثقل علمی) و از حیث تحقّق به حقیقت توحیدی (ثقل عملی) «ثقیل» خوانده شد (25) و تنها انسان کامل حامل و وارث ثقل علمی و عملی آن و انسانی همچون فاطمه زهرا علیهاالسلام ، که «بتول» خوانده شد و در فرازی از سوره مزّمّل پس از آیه یاد شده نیز سخن از «وَتَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلاً» (مزّمّل : 8) آمده، مشعر به این معناست که انسان بتول توان تلقّی و تحمّل و تحقّق قول ثقیل را داراست و البته راه اعتلای انسان به فهم خطاب محمّدی صلی الله علیه و آله

نیز مسدود نخواهد بود؛ باید استکمال عقلی و باطنی داشت و مقامات معنوی و فتوحات غیبی نمود و حجاب زدایی از ملک تا ملکوت کرد و در پرتو نور آفتاب ولایت و عنایت انسان کامل، به خزاین اسرار و علوم الهی راه یافت . (26)

به هر تقدیر، فاطمه علیهاالسلام و قرآن به هم سرشته و درهم تنیده اند و «لَنْ یفترقا» (27) هستند و او همه کمالات را از جهات چهارگانه دارا بود؛ یعنی نزاهت از نقص در وجدان کمال و رها شده، مصون از عیب در مقام دارایی کمال، و در دو مقام حدوث و بقا نیز واجد کمال امکانی و وجودی بود که به تعبیر استاد جوادی آملی، «زیرا نه فاقد کمال هستند تا در حوزه تکامل آنان نقص راه یابد و نه آنچه دارند آفت زده است تا در قلمرو تعالی آن ها عیب رخنه نماید و نه در مرحله حدوث، فاقد فضل و فیض ویژه بوده اند که مسبوق به نقص باشد و نه در نشئه بقا فاقد فوز و فیض می شوند تا ترقّی آنان ملحوق به نقص یا عیب گردد . این مقام جمع الجمعی مربّع را می توان از عدیل بودن آنان با کتاب بی بدیل الهی یعنی قرآن استنباط کرد . » (28)

نسبت فاطمه علیهاالسلام و قرآن کریم

نکته اول : چنان که قرآن کریم یا قرآن صامت و وحی مُنْزَل الهی دارای صفات ثبوتیه و سلبیه یا جمالیه و جلالیه است، فاطمه زهرا علیهاالسلام نیز دارای صفات مشترک با قرآن در دو بعد ایجابی و سلبی و جمالی و جلالی است . چنان که قرآن نور است (29) فاطمه علیهاالسلام نیز نور

است، خداوند نیز نور است . (30) این وحدت نوری بین آفریننده فاطمه علیهاالسلام و قرآن و متکلّم با کلام تکوینی (فاطمه علیهاالسلام) و کلام تدوینی (قرآن) نکته ای است بس مهم . قرآن قول فصل (31) است و فاطمه علیهاالسلام نیز فصل الخطاب؛ قرآن هدی (32) است، فاطمه علیهاالسلام نیز هدایت کننده انسان؛ قرآن رشد، (33) حق، (34) کریم، (35) شفاء، (36) رحمت، (37) برهان، (38) عزیز، (39) حکیم، (40) مطهَّر، (41) غیر ذی عوج، (42) ذکر، (43) مصدِّق، (44) عظیم، (45) بیان، (46) و قیّم (47) است، فاطمه علیهاالسلام نیز بر اساس نصوص حدیث و مجامع روایی و بخصوص متن دعای «زیارت جامعه کبیره» رشد، حق، کریم، شفاء، رحمت، برهان، عزیز، حکیم، مطهّر، غیر ذی عوج، ذکر، مصدّق، عظیم، بیان و قیّم، که دعاها و خطبه های حضرتش نیز از حیث علمی و فعل و تقریر، و سیره عملی ایشان از حیث عملی، دلالتی تام بر این صفات وجودی می نمایند .

نکته دوم : فاطمه علیهاالسلام از راسخان در علم (48) و تأویل شناسان و تأویلگران (49) قرآن کریم و قرآن شناسان و مفسِّران قرآن کریم (50) می باشد که سیر معرفتی سلوکی حضرتش از ظاهر قرآن و الفاظ کتاب وحی الهی تا اُمّ الکتاب و کتاب مکنون و لوح محفوظ کشیده شده است . فاطمه علیهاالسلام تمامی مراتب لیله القدر را داراست و در باب علم و عرفان فاطمه علیهاالسلام به قرآن، توجه به حدیث ذیل یک ضرورت و خود گویای مقام قرآن شناسی و معرفت به همه مدارج و معارج وحی الهی و مقامات قرآنی است . خودِ زجاجه وحی و میوه نبوّت، امّ الائمّه المعصومین، سیده نساء

العالمین، فاطمه بنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله ، فرمود : «ستایش خدای را که مرا منکر امری از کتابش قرار نداده و در هیچ حقیقتی از امرکتاب مرا سرگردان ننموده است . » (51) و یاد آورده اند : «زنی خدمت حضرت صدیقه علیهاالسلام رسید و سؤالی کرد و جواب شنید تا ده سؤال؛ خجلت کشید، عرض کرد : بر شما مشقّت نباشد . فرمود : اگر کسی اجیر شود که باری را به سطحی ببرد به صدهزار دینار، آیا بر او سنگین است؟ عرض کرد : نه . فرمود : من اجیر شده ام برای هر مسئله به بیشتر از مابین زمین و عرش که از لؤلؤ پر شود . » (52)

حال چگونه او مفسِّر و مبیِّن قرآن نباشد که قرآن فرمود : «اِلاّ المطهَّرونَ» (واقعه : 76) و قرآن نیز مصداق «مطهّرون» را معرفی نموده (53) که حضرت فاطمه علیهاالسلام از جمله مطهّرون است و با ظاهر و باطن قرآن مساس دارد و معارف بیکران قرآن بر او مکشوف و معلوم است . (54) پس درس دین شناسی و درد دین داری و مکتب قرآن شناسی و قرآن مداری هر آینه در مکتب فاطمه علیهاالسلام قرار دارند .

نکته سوم : قرآن کریم در ترسیم و تصویر سیمای ملکوتی فاطمه علیهاالسلام و چهره نورانی و رحمانی اش، مشحون از آیات است که به حسب تفسیر، تأویل، تطبیق و با تکیه بر مجامع روایی و حدیثی، بر مقامات معرفتی و معنوی آن حضرت دلالت تام و کامل دارند، و از جمله آیات الهی، آیه تطهیر «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرا» (احزاب : 33) است که اراده

در «اِنّما يريدُ اللّه» اراده تكوينى است؛ (55) خداى سبحان با اراده تكوينى تخلّف ناپذير خود، موهبت طهارتِ از هرگونه رجس را، خواه در انديشه هاى عقل نظرى و خواه در نيّت و اراده هاى عقل عملى، به اهل بيت عصمت عليهم السلام اعطا نمود و «انَّما» نيز اقتضاى حصر دارد و تطهير تكوينى را تنها به آن ذوات طاهره اختصاص داده است، و «يُريد» دلالت بر دفع هرگونه رجس است، نه رفع آن و با دوام و استمرار فيض، اذهاب رجس سازگار است . (56)

و در آيه مباهله «فَمَنْ حَآجَّکَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِين» (آل عمران : 61) ، كه دلالت بر مظهر جمال و جلال الهى بودن اهل بيت عليهم السلام و از جمله، فاطمه زهرا عليهاالسلام دارد، جلال و جمال فاطمه عليهاالسلام همتاى جلال و جمال على عليه السلام قلمداد شده است (57) و به تعبير استاد حسن زاده آملى، آيه مباهله دلالت بر تفضيل فاطمه معصومه عليهاالسلام بر همه زنان عالم دارد . (58)

البته آياتى همانند 92 آل عمران، 6 و 23 انسان، سوره كوثر، فرازهايى از سوره الرحمن و مطفّفين، كه بر بحر نور و وحدت و مقام مقرّبين و ابرار و اصحاب يمين دلالت دارند و به صورت كامل و اظهر بر شخصيت حضرت صديقه طاهره عليهاالسلام دلالت مى نمايند، هر كدام نشانه هايى از آن بى نشان اند تا ما را به عمق و ژرفاى وجودى فاطمه زهرا عليهاالسلام دلالت نمايند . پس قرآن كريم معرِّف و مفسِّر شخصيت فاطمه عليهاالسلام و فاطمه عليهاالسلام نيز مفسِّر و مبيِّن

قرآن کریم است که دو قرآن ناطق و صامت همدیگر را تفسیر می نمایند و این بیانگر وحدتِ وجودی و جوهری آیات بیّنات و وحی الهی با بقیه النبوّه و پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد که او تفسیر قرآن و قرآن تفسیر اوست؛ یعنی قرآن فاطمه مجسّم و معیّن و مدوّن و فاطمه علیهاالسلام قرآن مجسّم و معیّن و مکوّن است، که القرآنُ معَ الفاطمه و الفاطمهُ معَ القرآن .

فاطمه و محمّد و علی علیهم السلام ؛ روح واحد نور واحد

عرفان به فاطمه علیهاالسلام قرین و رهین عرفان به محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز می باشد؛ چه اینکه در انسان کامل بودن، در لیله القدر و یوم الله بودن، در معصوم و حجت الهی بودن، در خلیفه اللّه بودن و در نور واحد بودن، مشترک و دارای صفات وجودی واحدی اند و فاطمه علیهاالسلام غیر از اینکه پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله ، میوه دل و نور چشم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، از باب اینکه کفو علی علیه السلام می باشد و کفو او نفس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، او نیز نفس پیامبر صلی الله علیه و آله است . علاوه بر این، در تفسیر انفسی «لیله القدر» آمده که لیله القدر همانا بنیه محمّدی است که از آن به «صدر محمّد صلی الله علیه و آله » تعبیر شده؛ چنان که در تفسیر عرائس البیان آورده اند : «لیلهُ القدرِ هی البنیهُ المحمّدیهُ حال احتجابِه علیه السلام فی مقامِ القلبِ بعدَ الشهودِ الذّاتیِ لاَنَّ الانزالَ لایُمکنُ الاّ فی هذه البُنیهِ فی هذهِ الحالهِ . و القدرُ هو خطرُه علیه السلام و شرفُه اذ لا یَظهرُ قدرُه و لایَعرفُه هو اِلاّ فیها . » (59)

و در بیان السعاده، از «بنیه محمّدیه» به «صدر محمّد

صلی الله علیه و آله » تعبیر نموده و گفته است : «فی لیلهِ القدرِ الّتی هی صدرُ محمّد صلی الله علیه و آله » (60) و یا استاد علاّمه حسن زاده آملی مرقوم داشته اند : «و اِذا دریتَ اَنّ بقیهَ النبوّهِ و عقلیهَ الرسالهِ و ودیعهَ المصطفی و زوجهَ ولیِّ اللّهِ و کلمهَ اللهِ التامّهِ فاطمهُ علیهاالسلام ذات عصمه ... » (61)

علی علیه السلام نیز در توصیف آل النبی صلی الله علیه و آله می فرماید : «هُم موضعُ سِرّهِ و لجأُ اَمرِهِ و عَیبهُ علمِه و مُؤمّل حُکمه و کَهوفُ کُتبه و جِبالُ دِینه . بِهِم اَقام انحناءَ ظَهرِه و اَذهبَ ارتعادَ فرائِصه . لایُقاس بِه آلُ محمّدٍ صلی الله علیه و آله مِن هذهِ الاُمّه اَحدٌ و لا یُسوّی بِهِم مَن جَرت نِعمتُهم علیه ابدا . هُم اَساسُ الدینِ و عِمادُ الیقینِ، اِلیهم یَفی ءُ العالی و بِهِم یَلحقُ التالی و لَهم خَصاصُ حَقِّ الولایهِ و فیهم الوصیّهُ والوارثهُ ... » (62)

در توصیف های امام علی علیه السلام ، چند مطلب مهم وجود دارد :

الف . اهل بیت علیهم السلام جایگاه سرِّ، صندوق دانش، ملجأ حکم و کهف های کتاب خدا و کوه های دین اند که پشت خم شده دین به ایشان راست گردیده و لرزش پشت آن بدان ها آرام گشته است .

ب . احدی از این امّت قابل قیاس با آنان نیست؛ که ایشان اساس دین و استوانه های یقین هستند؛ که آنان واجد حق ولایت اند و در آن ها وصیت و وراثت موجود است .

پس هرگونه کمال علمی و عملی از همتایی آنان با قرآن کریم، همانندی آن ها با کشتی نوح، آمد و شد ملائکه و معدن علم و حکمت و جز آن برای حضرت فاطمه علیهاالسلام نیز وجود دارد و نیز از

طریق شناخت شخصیت ممتاز و برجسته حضرت علی علیه السلام نیز توان ورود به خانه وجود و شخصیت حقیقی فاطمه علیهاالسلام حاصل خواهد شد؛ چه اینکه در حدیث آمده است : قال مولینا جعفر بنُ محمّدٍ الصادقِ : «لولا أنّ اللّهَ تبارک و تعالی خلَقَ الامیرَالمؤمنینَ علیه السلام لِفاطمةَ علیهاالسلام ما کان لَها کفوٌ علی ظَهرِ الارضِ مِن آدمَ و مَنْ دونِه . » (63)

و یا در حدیث آمده است که «لولاکَ لَما خلقتُ الافلاکَ و لولا علیٌّ لَما خلقتُکَ و لولا فاطمةُ لما خلقتُکما . » (64)

و یا اینکه حضرت محمّد صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام مصداق آیه ولایت، مباهله، ذی القربی و تطهیر هستند و کلمه اللّه، صراط اللّه، حبل اللّه، اسماءاللّه و وجه اللّه نیز خوانده شده اند .

حال آیا شناخت فاطمه علیهاالسلام با محمّدشناسی و علی شناسی گِره نخورده است؟ و یا امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید : «أیُّنا أحبُّ الیکَ؟ أنا اَو هی؟ قال : هی أحَبُّ الیّ و اَنتَ اَعَزُّ عَلَیَّ»؛ (65) کدام یک از ما نزد شما محبوب تریم : من یا فاطمه؟ حضرت فرمود : فاطمه محبوب تر است و تو عزیزتری . به تعبیر استاد جوادی آملی، چون هر کدام به نوبه خود مصداق کوثرند که خدای سبحان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عطا فرمود و کوثر، که عطای ویژه الهی است، هم محبوب است و هم عزیز . (66)

و یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمود : «فاطمةُ بضعةٌ مِنّی، یَسرُّنی ما یَسرُّها و یَغضِبنی ما یَغضِبُها . » (67)

از سوی دیگر، فاطمه زهرا علیهاالسلام صاحب مقام ولایت است که مقام معرفت تام و یقینی به ذات قدسی خداوند سبحان و

فنای عالم و آدم در حضرت حق و شهود هستی به عنوان تجلّی خدا و ملک طلق حضرت حق می باشد و صاحب ولایت به مقام نبوّت تعریفیه یا انبائیه رسیده که نبوّت یاد شده غیر از نبوّت تشریعیّه است؛ چنان که استاد حسن زاده آملی نیز مرقوم داشته اند : «یَجبُ الفرقُ والتمییزُ بینَ النبوّتینِ التشریعیّهِ والانبأئیّه . فاِنّ النبوّهَ التشریعیّهِ قد خُتمتِ بِالرسولِ الخاتِمِ محمّدٍ صلی الله علیه و آله ، فحلالُه حلالٌ الی یومِ القیامهِ، و حرامُه حرامٌ الَی یومِ القیامهِ، و اَمّا النبوّهَ الانبائیّهِ المُسمّاهُ بالنبوّهِ العامّهِ، والنبوهُ التعریفیّهِ والنبوّهُ المقامیّهِ اَیضا فهی مستمرّهٌ اِلیَ الابدِ یَنتفعُ مِن تلکَ المأدُبهِ الأبدیّهِ کلُّ نفسٍ مستعدهٍ لاَِن تَسمعَ الوحیَ الانبائیَ، فافهم !» (68)

ایشان در تفسیر «کهف قرآن کریم» نیز با استناد به آیه «فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا» (کهف : 65) ، مقوله انبیای تشریع و انبیای علم و سلوک را طرح و تبیین کرده اند (69) و اگرچه حضرت علی علیه السلام هنگام غسل دادن بدن مطهّر رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به آن حضرت فرمود : «بأبی انتَ و أمّی، یا رسول اللّه ! لقد انقطعَ بموتِکَ ما لم یَنقطع بموتِ غیرِکَ مِن النبوّهِ و الانباءِ و أخبارِ السماءِ» (70) که ناظر به ختم نبوّت و خاتمیت و اکمال دین و نبوّت تشریعی است و پایان نزول وحی مخصوص رسالت اعلام شده، اما اصل نزول جبرئیل و القای وحی به انسان کامل از حضرت فاطمه علیهاالسلام و امامان علیهم السلام نفی نشده است؛ چنان که در بحث فاطمه علیهاالسلام و لیله القدر اشارتی بدان شد (71) و سیر ضرورت نزول وحی و فرشتگان بر انسان کامل از القای معارف و

حقایق غیبی تا تحت ولایت و فرمان بودن فرشتگان برای انسان کامل، بلکه فرشته، شأنی از شئون وجودی انسان کامل است و عرضه اعمال امّت به انسان کامل دانسته شده است . (72)

از این روست که نبوّت، امامت و ولایت به هم گره خورده اند و وجود یکی علت وجود دیگری خواهد بود . با عنایت به جهات و حیثیات بحث و از مقوله نبوّت موهوب، عصمت غیراکتسابی، وحی غیرارادی، تداوم ولایت به وجود فاطمه علیهاالسلام و صیانت از ولایت تا مرز شهادت از سوی حضرت فاطمه علیهاالسلام ، خود تفسیری بر پیوند وجودی محمّد صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام خواهد بود که مقامات باطنی، صفات وجودی و امتیاز ویژه ذوات مقدّس را روشن می نماید که در حدیث آل عبا نیز مندرج است و این بخش نوشتار به گوشه ای از این پیوند وجودی اشاره داشت، ولی بحث تفصیلی آن مقام و موقعیتی دیگر می طلبد تا مبانی عقلی، نقلی و عرفانی ابحاث طرح شده نیز روشن گردند .

فاطمه س کوثر آفرینش

فاطمه علیهاالسلام و فضایل الهی انسانی

چنان که از مباحث مطرح شده فضایل، سجایا و مکارم اخلاقی و مقامات علمی و عملی صدیقه طاهره علیهاالسلام به نحو اجمال تبیین شد و روش بحث نیز بهره وری از آیات و احادیث بود،در این فصل نیز دست کم به دو نکته مهم پرداخته می شود :

الف. خطبه ها، ادعیه، نیایش ها و روایات حضرت زهرا علیهاالسلام حکایت از عمق اندیشه، بصیرت دینی و معرفت اسلامی، جامعیت دین شناختی، روحیه عرفانی، انس و ارتباط با خدا و معنویت گرایی اصیل، ژرف اندیشی در عرصه های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن حضرت دارند و کافی است

نیم نگاهی به مجموعه معارف فاطمی داشته باشیم تا صلاحیت علمی و عملی حضرتش را در اسوه قرار گرفتن برای همه انسان ها در همه عصرها و نسل ها متوجه شویم که این خود بحث مستقلی می طلبد

ب . توجه به برخی آیات و احادیث نبوی و مجموعه سخنانی ارزشمند از امامان معصوم علیهم السلام در تبیین اوصاف و فضایل فاطمی که در این فصل مورد توجه واقع خواهند شد تا گوشه هایی از شخصیت نورانی حضرتش و رقیقه ای از حقیقت وجودی فاطمه زهرا علیهاالسلام روشن گردد :

1 . فاطمه علیهاالسلام کوثر اعطا شده از سوی خدای سبحان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امّت ختمیّه است که سوره کوثر در شأن و شخصیت آن حضرت نازل شده : «اِءِنَّا أَعْطَيْنَاکَ الْکَوْثَرَ . » (کوثر : 1) (73)

2 . فاطمه علیهاالسلام کلمه اللّه است : «فَتَلَقّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ . » (بقره : 37) (74)

3 . فاطمه علیهاالسلام مایه شادی دل و سرور نفس رسول اللّه صلی الله علیه و آله ، قرّه عین و اشک چشم در مقام شوق در پرتو نگاه رحمانی و عامل آرامش و آسایش جان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود : «تَسُرُّ بها (75) تَقَرُّ بها عینی» (76) و «یَطمئنُّ بها قلبی . » (77)

4 . فاطمه علیهاالسلام از مقرّبان و السّابقون (78) و اصحاب یمین (79) و ابرار (80) است . ویژگی های علمی و عملی، ایمانی و رفتاری اصحاب یمین و ابرار از زیرمجموعه های مقرّبان خواهد بود و فاطمه زهرا علیهاالسلام چون از مصادیق مقرّبان الهی است، همه آن ها را به نحو اتم و اکمل دارا می باشد . (81)

5 . فاطمه علیهاالسلام شخصیتی است

که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصفش فرمود : «اُمّ ابیها و فداها ابوها» (82) و بر دست او بوسه می زد و هماره هنگامی که فاطمه علیهاالسلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شد، برای او بلند می شد و به سوی او می رفت؛ «قام الیها» (83) و در هنگام هجرت، مسافرت و جهاد، آخرین منزلی که ترک می کرد منزل فاطمه علیهاالسلام بود و اولین منزلی که بدان وارد می شد منزل فاطمه زهرا علیهاالسلام بود (84) که این غیر از ارتباط پدر و فرزندی و انس عاطفی، حکایت از امتیاز وجودی و برتری سیده نساء عالمین می نماید که به تعبیری : این محبت از محبت ها جداست حبّ محبوبِ خدا حبّ خداست .

6 . فاطمه علیهاالسلام از حیث مرتبه وجودی و نسبت حقیقی با خدا و رسولش، به مقام و منزلتی رسید که فانی فی الله شد و مظهری از اسماء جمال و جلال الهی گشت، به گونه ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : خشنودی فاطمه، خشنودی من و غضب او، غضب من است . (85)

7 . فاطمه علیهاالسلام شخصیتی است که پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه و آله در اوصاف و فضایل او تعابیری به کار برده اند که هر کدام از آن تعابیر آیتی بر مرتبه ای از مراتب شخصیتی حضرت زهرا علیهاالسلام است .

در اینجا، تنها به برخی از آن ها اشاره می کنیم :

اولین شخصی که در بهشت بر من وارد می شود فاطمه است . (86)

همانا خداوند از رضایت تو راضی، و از خشم تو خشمگین می شود . (87)

دخترم فاطمه حوریه ای است که صفات جسمی زنانه ندارد . (88)

فاطمه سرور زنان در روز قیامت است

. (89)

او سیده زنان اهل بهشت است . (90)

فاطمه بخشی از وجود من است . (91)

ای فاطمه! آیا خشنود نیستی که سرور زنان جهانیان و سرور زنان این امّت و سرور زنان اهل ایمان هستی؟ (92)

از سوی دیگر، اوصاف و اسماء فاطمه زهرا علیهاالسلام هر کدام ناظر بر مرتبه ای از هستی و شأنی از شئون وجودی اوست که نیاز به تدبّر و تفسیر دارد؛ مثل : فاطمه، صدّیقه، طاهره، زهراء، بتول، محدّثه و حوراء . آنچه نیز در باب ایمان، جهاد فی سبیل اللّه، شجاعت و شهامت ایمانی و سیاسی و اجتماعی، عبادت و عرفان، خلوص، ایثارگری، وفای به عهد، توفیق در همسرداری، تربیت فرزند، حضور در صحنه های فرهنگی، اجتماعی و غیر آن ها از حضرت نقل شده است، خود بر جامعیت شخصیتی حضرت فاطمه علیهاالسلام و رشد متعادل و تربیت همه جانبه اش در مجاورت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خانه وحی و رسالت دلالت دارد و او را برترین و والاترین اسوه و الگویی برای اهل بصیرت، سعادت و کمال قرار داده است . (93)

فاطمه علیهاالسلام و انسان امروز

الگوی جاودانه

یکی از دغدغه ها و پرسش های نسل جدید و جوان جامعه نوین این است که چه رابطه و نسبتی بین شخصیت حضرت فاطمه علیهاالسلام و شرایط، مقتضیات زمانی و مکانی و تحوّلات دنیای کنونی و دوران نوین وجود دارد؟ آیا در عصر جدید، می توان امثال حضرت زهرا علیهاالسلام را الگویی تمام عیار برای خویش قرار داد یا نه؟ و البته چه بسا شبهاتی نیز در این زمینه مطرح باشند . در ذیل، به اجمال و با پیوند محتوایی بحث با مباحث پیشین

توجه به چند مسئله را به عنوان مسائل محوری مطرح می نماییم :

الف . موانع فرهنگی

1 . عدم معرفی جامع، منطقی، عقلانی و زمان آگاهانه حضرت زهرا علیهاالسلام به نسل جدید؛

2 . عدم توجه به ادبیات و زبان نو در طرح و تحلیل ابعاد شخصیتی حضرت فاطمه علیهاالسلام ؛

3 . عدم تنوّع در روش و ارائه محصولات فرهنگی هنری در معرفی ابعاد شخصیتی حضرت زهرا علیهاالسلام ؛

4 . عدم سنجش شرایط سنّی، استعدادی، تحصیلی و طبقات اجتماعی در الگوسازی از اندیشه، منش و روش فاطمه زهرا علیهاالسلام ؛

5 . عدم تهذیب و پیرایش نقل های تاریخی و احادیث متنوّع و گاهی متضاد درباره ابعاد وجودی فاطمه زهرا علیهاالسلام .

ب . عوامل فرهنگی علمی

1 . تبیین همه جانبه شخصیت صدیقه طاهره علیهاالسلام با زبان نوین و ادبیات نوشتاری، گفتاری و سمعی بصری و ارائه آن به نسل جوان و تشنه الگوهای فراگیر و جاودانه؛

2 . پاسخ گویی عالمانه همراه با شرح صدر به پرسش ها و شبهاتی که در اذهان نسل جدید وجود دارند .

3 . اجتناب از افراط و تفریط در تبیین شخصیت حضرت زهرا علیهاالسلام و دوری از التقاط اندیشی، زمان زدگی و غرب زدگی از یک سو، و گریز از سطحی نگری، قشری گرایی، جمود و تحجّر و زمان ستیزی از سوی دیگر؛

انسان کاملی همچون فاطمه زهرا علیهاالسلام را باید از چند منظر مورد سنجش و شناخت و آن گاه معرفی قرار داد :

الف . تبیین ابعاد و اوصاف چنین انسان کاملی برای اهل تخصص، حکمت و عرفان به وسیله محققان و پژوهشگران به صورت عمیق و اجتهادی و با

تکیه بر قرآن و سنّت؛

ب . تحلیل ابعاد وجودی

حضرتش برای نسل میانه و طبقات متوسط از مؤمنان جامعه؛

ج . ارائه تصویر و تفسیری عقلانی، کاربردی و تأثیرگذار از تمام وجوه شخصیتی حضرت زهرا علیهاالسلام برای نسل جوان و طبقه نوجوان و روشن فکران جامعه بر حسب مرتبه علمی و جایگاه اجتماعی آن ها به زبان روزآمد و کارآمد و در عین حال، جالب و جذّاب .

4 . تبیین سیره علمی و عملی فاطمه زهرا علیهاالسلام ، هوشمندی، عناصر جهادی و حماسیِ اندیشه و بینش فاطمی، حضور و ظهور منطقی، متعادل و زمان آگاهانه، مسئله شناسانه و دین مدارانه حضرت فاطمه علیهاالسلام در ساحت ها و عرصه های گوناگون اجتماعی .

ناگفته نماند از گذشته تاکنون تلاش های فراوانی در معرفی الگوی کامل فاطمی شده و کارهای متعددی صورت پذیرفته اند، اما کافی و ناظر به شرایط روز نبوده اند . واقعا اگر انسان کامل و تمام عیاری همچون فاطمه زهرا علیهاالسلام را دیگران داشتند، با او چسان معامله می کردند؟ به راستی، اگر شعاع شخصیت علمی و عینی صدیقه طاهره علیهاالسلام آنچنان که بایسته و شایسته اوست معرفی گردد و الگوشناسی و الگوسازی هویّت و شخصیتش صورت پذیرد، جهانیان، بخصوص جوانان تشنه معرفت، معنویت، عدالت، موفقیت و پیشرفت، سعادت و کمال، پیرو او نخواهند شد؟ انسان ها دارای دو عقل نظری و عملی، قوای ادراکی و تحریکی، اندیشه و انگیزه، اراده و فعالیت های تدبیری و التذاذی، ابعاد عقلانی و نفسانی و جسمانی، یا عقل و قلب و قالب هستند که معارف و معالم الهی و بشری نیز معطوف به آن هاست و هر انسان طالب کمالی در صدد آن است که در چنین عرصه ها و جبهه هایی تکامل یابد و توسعه وجودی پیدا نماید . حال اگر

مقامات عقلانی، عرفانی و حکمتی حکومتی یا سیره فراگیر علمی و عملی فاطمه زهرا علیهاالسلام آنچنان که باید و شاید معرفی گردند در پذیرش عمومی و جلب توجه برای جامعه جوان و جهان جدید با همه رویکردها و رهیافت های گوناگون جذبه نخواهند داشت؟ بلکه با توجه به آنکه در جهان غربِ پیش از قرون وسطا، و غربِ عصر نوزایی (رنسانس) و غربِ معاصر، که الگوهای مختلف را دیده و تجربه کرده است و حتی زنان و دختران غربی در پی گم شده خویش، آن هم در عصر نهضت های فمنیستی و ضد فمنیستی قرار دارند و روزگار وصل خویش را دنبال می کنند و از الگوهای محدود، متغیّر، زوال پذیر، افراطی یا تفریطی خسته و وامانده اند، ضرورت الگوشناسی و الگوسازی بیش از پیش احساس می گردد، و اگر زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی آن هم در بخش های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، مدیریتی، تربیت فرزند و صیانت جامع از کانون خانواده و حرکت بر اصل عقلانیت و عدالت، خردورزی و عاطفه محوری و مهروزی و در عین حال، داشتن فردیت کامل و مستقل و تعادل و توازن در رشد و شکوفایی قوای وجودی حضرت فاطمه علیهاالسلام تبیین، تحلیل و ابلاغ گردد تحوّلی شگرف و انقلابی فرهنگی و درونی ایجاد خواهد شد و فاطمه شناسی و فاطمه گروی در میان نسل امروز یک حقیقت تابنده و پاینده می گردد . پس در صورت ارائه تصویری روشن، درست، زمان شناسانه، نیازسنجانه، عالمانه و حساب شده از تمام هویّت و ماهیت و شاکله و شخصیت حضرت زهرا علیهاالسلام و نگاهی تاریخی، جامعه شناختی، تربیتی و روان شناختی، معرفت شناسانه و در دسترس به حضرتش، شکاف و انقطاع نسل امروز با آن کوثر

هستی و گوهر وجود و الگوی جاودانه برداشته خواهد شد و آن فصل و انقطاع به وصل و اتصال وجودی با او تبدیل خواهد گشت .

نتیجه گیری

فاطمه زهرا علیهاالسلام همچون لیله القدر، حضوری مستمر، کارآمد و تأثیرگذار در همه عرصه های هستی دارد و ظرف وجودش ظرف تحقق اراده و مشیّت الهی و افاضه فیض ربوبی است . او اگرچه به مثابه «قدر»، قدرش ناشناخته مانده است و باید تأویل حقیقت و کنه وجودش را در قیامت مشاهده کرد، اما به مقدار ممکن و میسور، باید به سراغ این انسان کامل مکمّل و هادی و اسوه ابدی رفت و به او قرب وجودی یافت . فاطمه علیهاالسلام خود قرآن مجسّم و وحی معیّن و از مفسّران و تأویل شناسان و راسخان در علم است که مصداق «اولواالعلم»، «اولواالالباب»، «اوتواالعلم»، «اولواالایدی والابصار»، «اهل تفکر و تذکّر»، برهان و عرفان یا عقل و عشق است و این همه حقایق معرفتی سلوکی در دریای هستی او متموّج اند و صلاحیت تام و کامل برای الگوبودن و اسوه انسان ها قرار گرفتن، تا خود معیاری برای صحّت و قبولی و ارزش و اعتبار عقاید، اخلاق و اعمال یا نظام منسجم و به هم پیوسته و معرفت دینی قرار گیرد . (94) او، که در حکمت و سلوک، ولایت و امامت، جهاد و حماسه سازی، حضور بالقوّه و بالفعل در متن جامعه، تفسیر دین، دین شناسی و دین داری، حکمت نظری و عملی، بینش و گرایش و دانش و منش، سرآمد روزگار برای تمام اعصار و امصار است و بقیه النبوّه و صراط مستقیم هدایت و کمال و آیت سعادت و علامت خوش بختی راستین و گنجینه علم، عقل و معنویت و

نعمت فزاینده و تمام ناشدنی حضرت حق یا کوثر است، برای همه انسان های مشتاق کمال و کرامت و شائق فضیلت و شرافت، منبعی زلال از معرفت، محبت، عبودیت و ولایت به شمار می آید .

پی نوشتها

1 . دکترای عرفان اسلامی و استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج .

2 . نهج البلاغه، خطبه 1، ص 22 .

3 . همان، خطبه 49 .

4 . حسن حسن زاده آملی، گشتی در حرکت، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ص 44108 و ص 304336 .

5 . همو، فصّ حکمهٍ عصمتیّهٍ فی کلمهٍ فاطمیّه، (با ترجمه فارسی) قم، قیام، 1378، ص 2224 .

6 . شیخ علی نمازی، مستدرک صفینه البحار، تحقیق شیخ حسن نمازی، قم، جامعه مدرسین، 1419 ق، ج 8، ص 243 و ج 3، ص 169 .

7 . زینب فواز العاملی، معجم، اعلام النساء، ج 3، ص 1216 .

8 . مریم : 31 .

9 . ابراهیم : 22 .

10 . عبداللّه جوادی آملی، سرچشمه اندیشه، قم، اسراء، 1382، ج 2، ص 6870 .

11 . نهج البلاغه، حکمت 147 .

12 . ر . ک : عبدالله جوادی آملی، پیشین، ج 2، ص 108110 / همو، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 1، ص 214223 / حسن حسن زاده آملی، ادب فنای مقربان، ج 1، ص 150151 / همو، انسان و قرآن، تهران، الزهراء، 1364، ص 138139 .

13 . حسن حسن زاده آملی، انسان و قرآن، ص 136 / داود صمدی آملی، شرح دفتر دل، قم، نبوغ، 1379، ج 2، ص 497499 .

14 . هر کس فاطمه را آن گونه که سزاست بشناسد، لیله القدر را درک

کرده است و علت نام گذاری وی به فاطمه آن است که خلایق از کُنْه معرفت فاطمه محروم و بریده شده اند . (حسن حسن زاده آملی، فصّ حکمهٍ عصمتیّهٍ فی کلمهٍ فاطمیّه، (با ترجمه فارسی) قم، قیام، 1378، ص 2224 .)

15 . حسن حسن زاده آملی، انسان و قرآن، ص 213 / همو، شرح فصّ حکمهٍ عصمتیّهٍ فی کلمهٍ فاطمیّهٍ، چ سوم، قم، طوبی، 1382، ص 260261 / داود صمدی آملی، پیشین، ج 2، ص 492493 .

16 . همان، ص 212 و 261 / حسن حسن زاده آملی، هزار و یک کلمه، ج 3، ص 44 / داود صمدی آملی، پیشین، ج 1، ص 660662 .

17 . نزد امام صادق علیه السلام درباره «اِنّا اَنزلناه فی لیلهِ القدرِ» سخن به میان آمد، حضرت فرمود : چقدر فضیلت آن بر سایر سوره ها آشکار است! راوی می گوید : گفتم : چه فضیلتی دارد؟ فرمود : ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن نازل شده است . گفتم : در شب قدری که امید داریم در ماه رمضان باشد؟ فرمود : بله، آن شب قدری است که آسمان ها و زمین و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن مقدّر شده اند . (حسن حسن زاده آملی، انسان و قرآن، ص 242 .)

18 . همان، ص 244245 .

19 . همان، ص 242 / محمّد بن یعقوب کلینی، کافی، ج 1، ص 249، ح 6 و نیز ر . ک : حسن حسن زاده آملی، ادب فنای مقرّبان، ج 1، ص 142 .

20 . همان، ص 249 .

21 . عبدالعلی بن جمعه عروسی حویزی، نورالثقلین، ج 5، ص 639، ح 105 .

22 . حسن

حسن زاده آملی، ادب فنای مقربان، ج 1، ص 153 .

23 . سیدمحمّدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، ص 470 .

24 . ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ سی و یکم، 1383، ج 27، ص 187189 .

25 . سیدمحمّدحسین طباطبائی، پیشین، ج 20، ص 139 .

26 . ر . ک . به : حسن حسن زاده آملی، انسان و قرآن، ص 120153 .

27 . ابوعیسی بن سوره، سنن ترمذی، ج 5، ص 434، ج 2813 .

28 . عبداللّه جوادی آملی، سرچشمه اندیشه، ج 2، ص 110 .

29 . نساء : 174 .

30 . نور : 35 .

31 . طارق : 13 .

32 . بقره : 185 و 2 .

33 . جن : 2 .

34 . فصّلت : 42 .

35 . واقعه : 77 .

36 . یونس : 57 / اسراء : 82 .

37 . اسراء : 82 / فصّلت : 2 .

38 . نساء : 174 .

39 . فصّلت : 41 .

40 . فصّلت : 42 / یس : 2 .

41 . بیّنه : 2 .

42 . زمر : 28 .

43 . حجر : 9 .

44 . آل عمران : 3 .

45 . حجر : 87 .

46 . آل عمران : 138 .

47 . کهف : 1 و 2 .

48 . آل عمران : 7 .

49 . همان .

50 . احزاب : 33 .

51 . حسن حسن زاده آملی، فصٍّ حکمهٍ عصمتیّهٍ

فی کلمهٍ فاطمیّه، ص 65 / همو، شرح فصٍّ حکمهٍ عصمتیّهٍ فی کلمهٍ فاطمیّه، ص 294 .

52 . همو، هزار و یک نکته، ج 2، نکته 932 / همو، شرح فصٍّ حکمهٍ عصمتیّهٍ فی کلمهٍ فاطمیّه، ص 295 .

53 . احزاب : 33 .

54 . همو، سرچشمه اندیشه، ج 2، ص 7577 .

55 . همان، ص 7174 .

56 . حسن حسن زاده آملی، سرچشمه اندیشه، ج 2، ص 74 / فصٍ حکمهٍ عصمتیّهٍ فی کلمهٍ فاطمیّه، ص 7677 .

57 . عبدالله جوادی آملی، سرچشمه اندیشه، ج 2، ص 84 .

58 . همو، شرح فصِ حکمهٍ عصمتیّهٍ فی کلمهٍ فاطمیّه، ص 193 و 203 .

59 . لیله القدر بنیه محمّدی صلی الله علیه و آله با انسان کامل است که به واسطه آن به مقام «قلب» احتجاج شده است، پس از شهود ذاتی؛ چرا که انزال قرآن صورت نمی گیرد، مگر بر چنین قلب و سینه منشرح و به قدر بزرگی منزلت و جایگاه و شرف آن حضرت صلی الله علیه و آله می باشد و چنین سینه ای شایستگی آن را دارد که بر آن قرآن نازل شود و به سوی آن نزول قرآن صورت گیرد . (مقام قلب، مقام شهود حقایق اشیا به نحو تمییز و تفصیل است که پس از مقام روح می باشد که مقام روح مقام لفّ و جمع است و در آن امتیاز منتفی است .)

60 . به نقل از : حسن حسن زاده آملی، انسان و قرآن، ص 216217 / همو، فصّ حکمهٍ عصمتیّه فی کلمهٍ فاطمیّه، ص 24 .

61 . اکنون که فهمیدی بقیه نبوت و عقلیه رسالت و ودیعه مصطفی و

زوجه ولی الله و کلمه تامّه الهی، فاطمه علیهاالسلام ، حایز مقام عصمت است ... . (حسن حسن زاده آملی، شرح فصّ حکمهٍ عصمتیّه فی کلمهٍ فاطمیّه، ص 152 .)

62 . آنان (اهل بیت پیامبر علیهم السلام) مرکز اسرار خدا، پناهگاه دستور و خزینه علم پروردگارند؛ آنان سرچشمه دستور خدا، نگهبان کتاب های ęŮqIو پشتوانه دین خدایند . به وجود خاندان رسالت انحراف های دین برطرف می گردد و تزلزل آن فرو می نشیند . این خانواده اساس دین و تکیه گاه یقین اند . پیشگامان به آنان بازمی گردند و عقب ماندگان به ایشان می رسند . این خانواده از امتیازات حکومت برخوردارند و سفارش های جانشین برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و دریافت علوم و مال مخصوص ایشان می باشد . (نهج البلاغه، خطبه 2 .)

63 . امام صادق علیه السلام فرمود : اگر خداوند متعال امیرالمؤمنین علی علیه السلام را برای فاطمه علیهاالسلام نمی آفرید برای فاطمه علیهاالسلام همتایی از آدم و غیر آن روی کره زمین نبود . (محمّد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج 1، کتاب «الحجه»، باب «مولد الزهراء»، ص 461 .)

64 . ای محمّد صلی الله علیه و آله اگر تو نبودی عالم را نمی آفریدم و اگر علی نبود تو را خلق نمی کردم و اگر فاطمه نبود تو و علی را نیز نمی آفریدم . (محمّدباقر مجلسی، پیشین، ج 15، ص 28 و 29؛ ج 57، ص 19، 201؛ ج 60، ص 303 / عبدالحسین امینی، پیشین، ج 2، ص 300، ج 5، ص، 435، میرزا حسین نوری طبرسی، پیشین، ج 2، ص 615 . و نیز برای شرح و بسط و تفسیر حدیث مطرح شده، ر . ک : محمدعلی گرامی، لولا فاطمهُ .)

65 . امیرالمؤمنین

علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد : کدام یک از ما پیش تو دوست داشتنی تریم : من یا فاطمه علیهاالسلام ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : فاطمه را بیشتر دوست می دارم، ولی تو نزد من عزیزتری . (محسن الامین، اعیان الشیعه، ج 1، ص ص 307 / احمد بن شعیب نسائی، خصائص، ص 37 .)

66 . عبداللّه جوادی آملی، سرچشمه اندیشه، ج 2، ص 8485 .

67 . محسن الامین، پیشین، ج 1، ص 307 به نقل از : ابوالفرج اصفهانی، الاغانی .

68 . باید بین دو نبوّت تشریعی و انبائی تفاوت قایل شد؛ زیرا نبوّت تشریعی به رسول خاتم محمّد صلی الله علیه و آله خاتمه یافت . پس حلال آن حضرت تا روز قیامت حلال است و حرام وی تا روز قیامت حرام . اما نبوّت انبائی، که به «نبوّت عامّه» و «نبوّت تعریفی» و نبوّت مقامی نیز موسوم است، همیشه تا ابد مستمر است و از این سفره ابدی همه نفوس مستعد بهره مند می شوند تا از وحی انبائی بشنوند . فافهم . (حسن حسن زاده آملی، فصّ حکمهٍ عصمتیّهٍ فی کلمهٍ فاطمیّه، ص 26 / همو، شرح فصّ حکمهٍ عصمتیّهٍ فی کلمهٍ فاطمیّه، ص 324336 .)

69 . همو، شرح فصّ حکمهٍ عصمتیّهٍ فی کلمهٍ فاطمیّه، ص 324336 / سیدمحمّدحسین طباطبائی، پیشین، ج 13، ص 341385 / ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج 12، ص 520538 و ص 549552 .

70 . نهج البلاغه، خطبه 235 .

71 . عبداللّه جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 3، ص 400413 / همو، زن در آینه جلال و جمال، ص 142181 / همو، ولایت در قرآن، ص 275320 /

حسن حسن زاده آملی، ادب فنای مقرّبان، ج 1، ص 147 .

72 . حسن حسن زاده آملی، ادب فنای مقرّبان، ج 1، ص 150158 .

73 . ر . ک . به : المیزان / ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج 27، ص 376375 / فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ج 5، ص 550 / حسن حسن زاده آملی، شرح فصّ حکمهٍ عصمتیّهٍ فی کلمهٍ فاطمیّه، ص 134 و 142143 / عبداللّه جوادی آملی، سرچشمه اندیشه، ج 2، ص 99107 .

74 . ر . ک . به : عبدالله جوادی آملی، زن در آینه جلال و جمال، ص 143144 / ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، چ چهل و ششم، ج 1، ص 199 / فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج 1، ص 8889 .

75 . محمّدباقر مجلسی، پیشین، ج 83، ص 67 .

76 . همان .

77 . همان .

78 . واقعه : 796 .

79 . منافقین : 1928 .

80 . انسان : 521 .

81 . سیدمحمّدحسین طباطبائی، پیشین، ص 353357 و 213229 / ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج 26، ص 270281، ج 25، ص 342359 / مرتضی مطهّری، آشنایی با قرآن، ج 6، ص 8794 و 219 تا 225 .

82 . شیخ صدوق، الامالی، مجلس 41، ح 7، ص 141 .

83 . ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج 2، ص 751 .

84 . همان، ج 3، ص 750 .

85 . ابن قتيبه، الامامه والسیّاسه، ج 1، ص 14 / زينب فواز العاملی، پیشین، ج 4، ص 1214 .

. ابن صباغ، الفصول المهمه، ص 129 .

87 . محمد بن ابی بکر الشلی، المشروع الروی، ص 86 .

88 . محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ص 26 .

89 . ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج 2، ص 42 .

90 . محمّد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج 5، ص 20 .

91 . محمّد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 96 / ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج 4، ص 336 .

92 . حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 156 .

93 . در این زمینه، ر . ک . به : عذرا انصاری، جلوه های رفتاری حضرت زهراء / سیدجعفر شهیدی، زندگانی فاطمه زهرا علیهاالسلام / محمّد دشتی، نهج الحیاه فرهنگ سخنان فاطمه علیهاالسلام .

94 . عبدالله جوادی آملی، سرچشمه اندیشه، ج 2، ص 106107 / همو، زن در آینه جلال و جمال، ص 142144 / همو، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 1، ص 3760 .

همراه با معصومان علیهم السلام در شب قدر

مقدمه

شب قدر در فرهنگ قرآن و روایات از جایگاه بس عظیمی برخوردار است تا آنجا که شب قدر در قرآن برابر با هزار ماه دانسته شده، و شب نزول قرآن، و شب تعیین تقدیرات یکسال و شب مبارک معرفی شده است . و در روایات هم تعبیرات زیبایی از شب قدر آمده است، همچون شب بخشیده شدن گناهان و اینکه هر کس در آن شب بخشیده نشود، مورد نفرین خدا واقع می شود . (1) با توجّه به عظمت شب قدر جا دارد که برای نحوه بهره گیری و بهره برداری بیشتر از فیضهای معنوی آن، سیری در سیره

پیشوایان معصوم علیهم السلام در شب قدر داشته باشیم . باشد که ره توشه هایی از آن برگیریم . البته، اذعان داریم که همه حالات معصومان علیهم السلام در این شب با عظمت و ارتباطی که با عالم بالا و ملکوت داشته و دارند، نه قابل درک و فهم غیر معصومان است و نه در تاریخ انعکاس یافته است . آنچه بیان می شود، فقط گوشه هایی از رفتارهای ظاهری آنان است، نه عمق و ژرفای حالات آنها . پس آنچه در پیش رو دارید، گامی است در این مسیر .

الف . عبادت و شب زنده داری

از اعمالی که در طول سال، مخصوصا شبهای مبارک رمضان و علی الخصوص در شب قدر بدان سفارش اکید شده است، اِحْیا و شب زنده داری است . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : «مَنْ اَحْیا لَیْلَهَ الْقَدْرِ حُوِّلَ عَنْهُ الْعَذابُ اِلَی السَّنَهِ الْقابِلَهِ؛ (3) کسی که شب قدر را زنده بدارد، عذاب تا سال آینده از او روی می گرداند . »

و معصومان علیهم السلام همه این سنت حسنه را پاس و گرامی می داشتند و از آن بهره می بردند :

1 . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها در شب قدر بیدار بود، بلکه دهه سوم ماه مبارک رمضان کاملاً بستر خواب را جمع می کرد و به عبادت می پرداخت . حضرت علی علیه السلام در این باره فرموده است : «أنَّ رَسُولَ اللّهِ کانَ یَطْوِی فِراشَهُ وَ یَشُدُّ مِئْزَرَهُ فِی الْعَشْرِ الاْءَواخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ وَ کانَ یُوقِظُ أَهْلَهُ لَیْلَهَ ثَلاثٍ وَ عِشْرینَ وَ کانَ یَرُشُّ وُجُوهَ النِّیامِ بِالْماءِ فی تِلْکَ اللَّیْلَهِ؛ (4) رسول خدا صلی الله علیه و آله (این چنین) بود که رخت خواب خویش را جمع می کرد و کمربند (همّت

برای عبادت) را در دهه آخر از ماه رمضان محکم می بست و همیشه این گونه بود که اهل و عیالش را در شب بیست و سوم بیدار نگه می داشت و بر روی خواب رفتگان در آن شب آب می پاشید (تا از درک شب قدر، و درک شب زنده داری محروم نشوند) . »

حتی در شبهای بارندگی در حالی که مسجد مدینه سقف نداشت، عبادت و شب زنده داری را ترک نمی کرد و دیگران را با رفتار خویش وا می داشت که در همان گل و باران بیدار باشند و نماز گزارند . (5)

3 . فاطمه زهرا علیهاالسلام نیز آن قدر عبادت می کرد که امام حسن علیه السلام می فرماید : «ما کانَ فِی الدُّنْیا اَعْبَدَ مِنْ فاطِمَةَ علیهاالسلام ، کانَتْ تَقُومُ حَتّی تَوَرَّمَ قَدَماها؛ (7) عابدتر از فاطمه علیهاالسلام در دنیا نبود؛ همیشه این گونه بود که آن قدر به عبادت می ایستاد که پاهای (مبارکش (ورم می کرد . »

علت نام گذاری او به «زهرا» نیز این است که شبها نور عبادت و شب بیداری او به سوی آسمان می تابید (8) و امّا در شب قدر، حال به خصوصی داشت، نه تنها بیدار بود که بچه ها و فرزندان خویش را نیز وادار می کرد که شب بیدار باشند؛ چنان که در روایتی می خوانیم : «وَ کانَتْ فاطِمَةُ علیهاالسلام لا تَدَعُ اَحَدا مِنْ اَهْلِها یَنامُ تِلْکَ اللَّیْلَةَ وَ تُداویهِمْ بِقِلَّةِ الطَّعامِ وَ تَتَأَهَّبُ لَها مِنَ النَّهارِ وَ تَقُولُ مَحْرُومٌ مَنْ حُرِمَ خَیْرَها؛ (9) روش فاطمه علیهاالسلام این بود که هیچ فردی از خانواده خویش را نمی گذاشت در آن شب (بیست و سوم) بخوابد و (مشکل خواب) آنها را با کمی غذا و آمادگی

در روز درمان می نمود و می فرمود : محروم است کسی که از خیر (و برکت) آن شب محروم شود . »

4 . امام باقر علیه السلام فرمود : «هر کس شب قدر را احیا بدارد، خداوند مهربان گناهان او را می آمرزد . » (10) و شیخ عباس قمی نقل کرده که «امام باقر علیه السلام در شب بیست و یکم و بیست و سوم تا نیمه شب دعا می خواند و آن گاه به نماز می پرداخت . » (11) او نه تنها خود شب زنده داری و عبادت داشت که به دیگران نیز می فرمود : «مَنِ اغْتَسَلَ لَیْلَهَ الْقَدْرِ وَ أَحْیاها اِلی طُلُوعِ الْفَجْرِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ؛ (13) کسی که در شب قدر غسل کرده و تا سپیده صبح شب زنده داری کند، گناهانش آمرزیده می شود . »

6 . امام حسن عسکری علیه السلام نیز چون پدران خود، اهل مناجاتهای طولانی و شب زنده داری در طول سال و مخصوصا در شب قدر بود . (14) و به شیعیان خود نیز این اعمال را اکیدا سفارش می کرد . از جمله، می فرمود : «فَلا یَفُوتُکَ إِحْیاءُ لَیْلَهِ ثَلاثٍ وَ عِشْرینَ؛ (15) پس بیداری در شب بیست و سوم را از دست نده !»

ب . حضور در مسجد

از مسائلی که معصومان علیهم السلام نسبت به آن حساسیت ویژه نشان داده اند، حضور در مسجد، در شب قدر است . قبلاً اشاره شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی در شبهای بارانی و گل بودن مسجد مدینه، حضور در آن را در شبهای قدر ترک نمی کرد . از آن بالاتر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دهه سوم ماه مبارک رمضان، شب و روز در مسجد معتکف بود . (این همان سنّت حسنه ای

است که در سالهای اخیر در بسیاری از شهرها، از جمله «قم» در ایّام ماه رجب سیزدهم تا پانزدهم - زنده شده است و باید دانست که بهترین زمان برای اعتکاف، ماه مبارک رمضان است .) امام علی علیه السلام در این زمینه می فرماید : «فَلَمْ یَزَلْ یَعْتَکِفُ فِی الْعَشْرِ الاْءَواخِرِ مِنْ رَمَضانَ حَتّی تَوَفّاهُ اللّهُ؛ (16) پس (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) همیشه در دهه آخر ماه رمضان در حال اعتکاف بود تا آن وقت که خداوند او را گرفت . » یحیی بن رزین نقل نموده که «کانَ اَبُو عَبْدِ اللّهِ مَریضا مُدْنِفا فَأَمَرَ فَأُخْرِجَ اِلی مَسْجِدِ رَسُولِ اللّهِ فَکانَ فیهِ حَتّی أَصْبَحَ لَیْلَةَ ثَلاثٍ وَ عِشْرینَ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ؛ (17) امام صادق علیه السلام بیماری شدیدی داشت، دستور داد او را به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله (با همان حال) ببرند . پس حضرت تا صبح شب بیست و سوم ماه رمضان در آنجا باقی ماند . » موارد فوق نشان می دهد که حضور در مساجد، در شبهای با عظمت قدر خصوصیتی دارد که باید بدان توجه شود . و پیروان اهل بیت علیهم السلام شایسته است که به خوبی از مساجد استقبال نمایند .

ج . مراسم قرآن سرگرفتن

یکی دیگر از اعمال شب قدر که در سیره معصومان دیده می شود و بحمد اللّه، در جامعه تشیّع به خوبی جای خود را یافته است، مراسم قرآن سرگرفتن است . امام صادق علیه السلام در این باره فرمود : «برای سه شب قرآن کریم را مقابل خود قرار دهید و آن را بگشایید و بخوانید : «اَللّٰهُمَّ اِنّی أَسْئَلُکَ . . . . » (18)

د . برپایی نماز

جماعت

از عباداتی که سخت در اسلام بر آن سفارش شده، مخصوصا در ماه مبارک رمضان، برپایی نماز جماعت است . انس بن مالک از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمودند : «مَنْ صَلّی مِنْ اَوَّلِ شَهْرِ رَمَضانَ اِلی آخِرِه فی جَماعَهٍ فَقَدْ اَخَذَ بِحَظٍّ مِنْ لَیْلَهِ الْقَدْرِ؛ (19) کسی که از اوّل تا آخر ماه رمضان در نماز جماعت حاضر شود، بهره ای از شب قدر گرفته است . » و امام صادق علیه السلام نیز نماز صبح را به جماعت برگزار می نمود، و بعد از آن تا مدّتی مشغول تعقیبات می شد . (20) ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یاران او و دیگر معصومان علیهم السلام در سخت ترین شرائط نماز جماعت شب قدر را ترک نمی کردند . حضرت علی علیه السلام می فرماید : «شب بیست و سوم در عین حالی که باران شدیدی آمده بود و مسجد مدینه را گل و آب فرا گرفته بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را به نماز وامی داشت . » آن گاه فرمود : «فَصَلّی بِنا رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِنَّ أَرْنَبَهَ اَنْفِهِ لَفِی الطّینِ؛ (21) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما نماز (جماعت) خواند، در حالی که نوک بینی حضرت در گل (فرو رفته (بود . »

ه . افطاری دادن و اطعام نمودن

از اعمالی که در ماه مبارک رمضان مورد تأکید قرار گرفته، افطاری دادن به دیگران است . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه معروف شعبانیه می فرماید : «مردم بیدار باشید! کسی که از شما به روزه دار مؤمن در این ماه افطاری دهد، پاداش آزاد نمودن یک برده و بخشش گناهان گذشته را همراه دارد . عرض شد : ای

رسول خدا! ما توان افطاری دادن نداریم . حضرت فرمود : بترسید از آتش! ولو با دادن نصف دانه خرما و از آتش بپرهیزید! گر چه با دادن شربت آب باشد . » (22)

امام علی علیه السلام نیز در شبهای مبارک رمضان و شبهای قدر به مردم اطعام می کرد و آنها را موعظه می نمود؛ چنان که در روایتی می خوانیم : «کانَ عَلِیُّ بْنُ أَبی طالِبٍ علیه السلام یَعُشُّ النّاسَ فی شَهْرِ رَمَضانَ بِاللَّحْمِ وَ لا یَتَعَشّی مَعَهُمْ فَإِذا فَرِغُوا خَطَبَهُمْ وَ وَعَظَهُمْ . . . وَ قالَ فی خُطْبَتِهِ إِعْلَمُوا أَنَّ مِلاکَ اَمْرِکُمُ الدّینُ وَ عِصْمَتَکُمُ التَّقْوی وَ زینَتَکُمُ الْاءَدَبُ وَ حُصُونُ اَعْراضِکُمُ الْحِلْمُ؛ (24) همیشه علی بن ابی طالب علیهماالسلام شام (و افطاری تهیّه شده) از گوشت را به مردم در ماه رمضان می داد، ولی خود از آن (گوشت) استفاده نمی کرد . پس هنگامی که (از خوردن شام) فارغ می شدند، برای آنها خطبه می خواند و آنها را موعظه می نمود . . . و در خطبه اش فرمود : بدانید ملاک امر (و کارهای) شما دین است و نگه دارنده شما تقوا، و زینت شما ادب، و دژهای (نگه دارنده) آبروی شما حلم است . » و امام زین العابدین علیه السلام نیز در طول ماه مبارک رمضان در راه خدا انفاق می کرد و صدقه می داد؛ چنان که در حدیثی می خوانیم : «کانَ إِذا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضانَ تَصَدَّقَ فی کُلِّ یَوْمٍ بِدِرْهَمٍ فَیَقُولُ : لَعَلّی اُصیبُ لَیْلَةَ الْقَدْرِ؛ (25) (امام سجاد علیه السلام) روشش این بود که هر روز از ماه (مبارک) رمضان درهمی صدقه می داد و آن گاه می فرمود : شاید (با این کار صدقه) شب قدر را دریابم

. »و امام صادق علیه السلام فرمود : «جدّم امام زین العابدین علیه السلام روزی که روزه می گرفت، دستور می داد گوسفندی ذبح کنند و آن را تکه تکه نموده، بپزند . هنگام افطار که نزدیک می شد، حضرت به دیگها سر می زد تا بوی آنها را استشمام کند، در حالی که روزه دار بود . سپس دستور می داد ظرفها را پر کنند و یکی یکی به در خانه افراد (فقیر) ببرند تا آنجا که غذا تمام می شد . آن گاه خود با نان و خرما افطار می نمود . » (26)

گزارشی از آخرین شب قدر

علی علیه السلام در رمضان آخر عمر خویش حال عجیبی داشت و هر شبی را در یک جا میهمان بود . غذا کم میل می فرمودو . . . . ابن حجر چنین می گوید : «هنگامی که رمضان (آخر عمر حضرت) فرا رسید، هر شب در منزل یکی از بستگان افطار می کرد؛ شبی در منزل حسن علیه السلام ، شبی در منزل حسین علیه السلام و شبی نزد عبد اللّه بن جعفر (شوهر دخترش زینب (، و بیش از سه لقمه غذا نمی خورد، «وَ یَقُولُ : اُحِبُّ اَنْ اَلْقِیَ اللّهَ وَ اَنَا خِمْصٌ؛ و می فرمود : دوست دارم خدا را (با شکم) گرسنه ملاقات کنم . » (28) در آن شب حضرت سوره یس می خواند و مرتب به آسمان نگاه می کرد و می فرمود : «امشب، همان شبی است که به من وعده دیدار داده شده است . » (29)

الهی مردم از من سیر و من هم سیرم از مردم

نما راحت مرا ای خالق ارض و سما امشب

علی علیه السلام هیجان عجیبی داشت . خود می گوید : هر کاری

کردم، راز مطلب را نفهمیدم؛ «مازِلْتُ اَفْحَصُ عَنْ مَکْنُونِ هذَا الْاَءمْرِ وَ اَبَی اللّهُ اِلاّ اَخْفاهُ؛ (31) خیلی تلاش کردم که سرّ و باطن این امر را به دست بیاورم، ولی خدا اِبا کرد، جز اینکه آن را پنهان کرد . »

آن گاه رهسپار مسجد شد . چند رکعت نماز گذارد . سپس بالای مأذنه رفت تا اذان بگوید . وقتی از بالای مأذنه پایین می آمد، می فرمود : «خَلُّوا سَبیلَ الْمُؤْمِنِ الْمُجاهِدِ فِی اللّهِ لا یَعْبُدُ غَیْرَ الْواحِدِ یعنی باز کنید راه مؤمن رزمنده در راه خدا را که (افتخارش این است که) غیر از (خدای) واحد را نپرستیده است . »

آن گاه به مسجد بازگشت و مشغول نماز شد و سر از سجده برداشت که شمشیر زهراگین فرقش را شکافت . در این حال، فرمود : «بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللّهِ فُزْتُ وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ . . . هذا ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ؛ (32) به نام خدا و به یاری خدا و بر دین رسول خدا . قسم به پروردگار کعبه که رستگار شدم . . . این (شهادت (چیزی بود که خدا و رسولش به ما وعده داده بودند . »

شب وصل است و خوش قرآن ناطق نیایش می کند تا صبح صادق

سر شب تا سحر او ناله کرده به یک شب طی رهی صد ساله کرده

لبانش می خورد آهسته بر هم که گویا عرش و فرش گردیده در هم

پی نوشتها

1 . ر . ک : بحار الانوار، ج 94، ص 80 .

2 . کنز العمّال، علی متقی هندی، مؤسسه الرساله، ج 8، ص 534

.

3 . بحار الانوار، ج 95، ص 145 .

4 . همان، ج 95، ص 10 .

5 . همان، ص 10 .

6 . همان، ج 41، ص 21 .

7 . همان، ج 43، ص 76 .

8 . همان، ص 12 .

9 . بحار الانوار، ج 94، ص 10؛ مستدرک الوسائل، ج 7، ص 470 .

10 . وسائل الشیعه، ج 7، ص 261 .

11 . مفاتیح الجنان، اعمال شب 21، ص 425 .

12 . مفاتیح الجنان، ص 720 .

13 . بحار الانوار، ج 80، ص 128 .

14 . ر . ک : مصباح المتهجد، ص 227؛ نهج الدعوات، ص 277 .

15 . وسائل الشیعه، ج 7، ص 261 .

16 . بحار الانوار، ج 94، ص 7 .

17 . همان، ص 4، ذیل روایت 4 .

18 . همان، ح 5 و ر . ک : مفاتیح الجنان، ص 224 .

19 . کنز العُمّال، ج 8، ص 545، ح 24090 .

20 . وسائل الشیعه، ج 7، ص 260 .

21 . بحار الانوار، ج 95، ص 10 .

22 . عيون اخبار الرضا عليه السلام ، ج 1، ص 230 .

23 . الترغيب و الترهيب، ج 2، ص 95، ح 14 .

24 . سفينه البحار، ج 1، ص 703 .

25 . بحار الانوار، ج 95، ص 82 .

26 . من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 134 .

27 . همان، ص 134 .

28 . انوار البهيّه، شيخ عباس قمى، ص 31؛ صواعق ابن حجر، ص 80 .

29 . همان، ص 80؛ ر . ک : زندگی امیرالمؤمنین، رسولی محلّاتی، ج 2، ص 247 .

30 . نهج البلاغه، صبحی صالح، ص 99؛ انسان کامل، مرتضی مطهری، ص 45 .

31 . منتهی الآمال، ج 1، ص 126؛ نهج البلاغه، خطبه 177 .

32 . نهج البلاغه، صبحی صالح، ص 379؛ زندگانی امیرالمؤمنین، ج 2، ص 321؛ انسان کامل، مرتضی مطهری، ص 49 .

اصول عقاید

اصول دین چیست؟

پاسخ

اصول دین مقدس اسلام پنج تاست:

1 توحید .

2 عدل .

3 نبوت .

4 امامت .

5 معاد .

1 توحید

1-توحید

آن است که انسان بداند جهان را (خدای یکتا) آفریده و به آن هستی بخشیده وهمه چیز در دست اوست بنا بر این آفرینش ، روزی دادن ، زنده نمودن ، سلامتی ، مرض. . . همه و همه به اراده اوست .

(إنما أمره إذا أراد شيئا أن يقول له كن فيكون) (1) .

ترجمه : هرگاه خداوند چیزی را اراده کند انجام می گیرد .

دلیل بر وجود خدا ، آنچه در آسمان می بینیم از خورشید و ماه و ستارگان درخشان ، ابرها ، بادها ، باران و آنچه در زمین مشاهده می کنیم از دریاها ، جویبارها ، میوه جات ، درختان و معادن گرانبها طلا و نقره و زبرجد و اقسام پرندگان که در هوا به پرواز در می آیند و حیواناتی که در آبها شناورند وحیوانات گوناگون که در روی زمین هستند با صداها و اندازه های مختلف ، وانسان این موجود شگفت انگیز آفرینش با حواس مختلفی که دارد : چشم ، گوش ، زبان ، درد ، شادی ، عصبانیت اندوه و مانند آن . همه اینها ما را به خدائی دانا و بزرگ راهنمائی می کنند که به او عقیده مندیم و

او را پرستش می نمائیم و از او یاری می جوئیم و در هرحال به او توکل داریم .

خداوند دارای صفات بسیاری است :

مانند (علم) بدین معنی که او همه چیز را از کوچک

و بزرگ می داند و از قلب همگی آگاهست .

و مانند (قدرت) یعنی : او بر هرچیزی توانا است ، بر آفریدن ، روزی دادن ، میراندن ، زنده کردن و غیر اینها .

و مانند (حیات) یعنی : او زنده ای است که نخواهد مرد .

و مانند (اراده) یعنی : او خواستار کارهائیست که در آن مصلحت است و هیچگاه کار زیان بخشی انجام نمی دهد .

و مانند (ادراک) یعنی : او همه چیز را می بیند و همه چیز را می شنود ، گرچه آهسته باشد .

و مانند (قدمت) یعنی : او پیش از هرچیز بوده و همه چیز را آفریده و بعد از همه چیز خواهد بود .

و مانند (تکلم) یعنی : او با هریک از بندگان خالص خود و پیامبران و فرشتگانش که خواسته باشد سخن می گوید .

و مانند (صدق) یعنی : آنچه می گوید راست است و از وعده خود تخلف نمی ورزد . اینها همه گذشته از اینکه آفریننده و روزی دهنده ، و زنده کننده ، ومیراننده و بخشنده و مهربان و برتر ، و شریف و کریم است ، خدای بزرگ از نقصهم برکنار است ، بنا بر این جسم نیست ، مانند اجسام ما و از اجزاء مختلفه ترکیب نیافته است . و دیدن او امکان پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت .

و عوارض بر او راه نمی یابد ، بنا بر این مریض نخواهد شد ، گرسنه نمی شود ، خوابش نمی برد و پیر هم نمی گردد ، در کارهای خود شریک

نداشته ، یکه و تنها است ، و صفات خدا عین ذاتش می باشد : پس : از ابتدای عالم بوده و قدرت داشته است ، مانند ما نیست که نخست نادان بودیم و سپس دانا شدیم ، قدرت نداشتیم وآنگاه مقتدر گشتیم . بی نیاز است یعنی : نیازی به مشورت و همکاری ندارد و به وزیر و لشکری محتاج نیست .

2 عدل

بدین معنی که : دادگر است و به کسی ستم نمی نماید و کاری را بدون حکمتانجام نمی دهد ، بنا براین هرچه را می آفریند و روزی می دهد و آنچه رامی دهد و باز می ستاند از روی مصلحت است اگرچه ما نمی دانیم . همانطوری که اگر دکتری به بیمار خود داروئی داد می دانیم که : در آن مصلحتی است گرچه آنمصلحت بر ما پوشیده باشد بنا بر این اگر دیدیم : خداوند متعال کسی راثروتمند و دیگری را تهیدست نموده ، و یا به یکی شرافت بخشیده و به دیگری نبخشیده ، یا یکی را مریض کرده و دیگری سالم است ، و از این قبیل کارها . . . باید عقیده مند باشیم که : همه اینها از روی حکمت و مصلحت است گرچه ما به حکمت آن پی نبریم .

چنانچه در روایت آمده که حضرت موسی (ع) ازخداوند درخواست کرد : برخی از دادگریهای خود را که در ظاهر مشکل می آید باونشان دهد ، خداوند باو فرمود که : به صحرا رود و بر سر چشمه آبی در کمینبنشیند تا جریانی را مشاهده کند . موسی (ع) بدانجا رفت و دید : اسب سواری درسر چشمه پیاده شد و پس

از رفع احتیاج از آنجا دور شد ولی هنگام رفتن فراموش کرد کیسه پول خود را همراه ببرد . پس از چندی کودکی آمد کیسه رابرداشت و رفت سپس پیر مرد کوری از راه رسید و می خواست وضو بگیرد که دراین هنگام مرد سوار برگشت و چون کیسه پول خود را ندید پیر مرد نابینا را بسرقت پولش متهم ساخت ، کشمکش بین این دو در گرفت تا اینکه بالاخره اسب سوار کوررا کشت . خداوند به موسی وحی فرمود که : اسب سوار مال پدر کودک را دزدیده بود ، مال را بورثه پدر : (همان کودک) برگرداندیم و کور پدر اسب سوار راکشته بود که اینک به کیفر خود رسید . این بود نمونه ای از عدل و دادگستری خداوند ، گرچه از نظر کوته بین ما درست نیست .

3 نبوت

پیامبر به کسی می گویند که : خداوند متعال به او وحی می فرماید و پیامبران بر دو دسته اند :

1 پیامبر مرسل : کسی را گویند که از طرف خدا برانگیخته شده تا مردم را ازتاریکی به روشنائی و از باطل بسوی حق و از خرافات به حقیقت و از نادانی بسوی دانش راهنمائی کند .

2 پیامبر غیر مرسل : کسی است که فقطبرای خودش بر او وحی می شود و در رسانیدن احکام به مردم مأموریتی ندارد . وتعداد پیامبران یکصد و بیست و چهار هزار است (124000) و پیامبران مرسل چندنفری بیش نیستند ، اول پیمبران (آدم) علیه السلام و آخر آنان (محمد) صلی الله علیه و آله وسلم است .

پیامبران مرسل نیز

دو دسته اند :

دسته اول : الوالعزم و آنان کسانی هستند که از جانب خدا برای شرق و غرب عالم برانگیخته شده اند و اینان پنج نفرند :

1 ابراهیم (ع) . 2 نوح (ع) . 3 موسی (ع) . 4 عیسی (ع) . 5 محمد (ص) .

دسته دوم غیر الوالعزم و اینها بقیه پیامبران هستند .

یهودیان از پیروان موسی علیه السلام و مسیحیان از پیروان عیسی علیه السلام ، و مسلمانان پیروان محمد صلی الله علیه و آله هستند . ولی دین اسلاممکمل ادیان گذشته است ، پس بر همه مردم جهان لازم است که از تعلیمات عالی هاسلام پیروی کنند همانطور که خدای متعال می فرماید . (ومن یبتغ غیر الإسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخره من الخاسرین) (2) .

ترجمه : هرکس غیر از اسلام دینی اختیار نماید از او پذیرفته نمی شود و در آخرت از زیان کاران است .

اسلام تنها شریعت الهی است که تا روز بازپسین برجا خواهد ماند و هیچگاه نسخ نمی شود .

تا کنون دانستید که محمد (ص) آخرین پیامبر الهی است و دینش اسلام است ، که ناسخ همه ادیان و تا روز قیامت باقی است ، اینک برخی از حالات آن حضرت رایاد آور می شویم :

محمد (ص) فرزند عبدالله ، مادرش آمنه دختر وهب استکه در روز جمعه هفدهم ربیع الاول پس از طلوع فجر عام الفیل در مکه و درزمان سلطنت پادشاه دادگر ، (انوشیروان) بدنیا آمده

است و در روز بیست وهفتم ماه رجب پس از گذشت چهل سال از عمر شریفش در کوه حرا از جانب خداوندبه پیامبری برانگیخته شد و جبرائیل (فرشته وحی) فرود آمد و اولین سوره قرآن را بر او نازل کرد (اقرا باسم ربک الذی خلق . . .) (3) .

سپس برای رسانیدن پیامهای الهی قیام کرد و در مراکز عمومی و میدانها می گفت :

(ایها الناس قولوا لا إله الا الله تفلحوا) .

ترجمه : (ای مردم . بگوئید بجز خدای یکتا خدائی نیست تا رستگار شوید) ولی چون اهالی مکه مشرک بودند به استهزاء حضرتش پرداختند ، می خندیدند و آزارش می دادند تا آنجا که فرمود : (ما او ذی نبی مثل ما او ذیت) .

ترجمه : هیچ پیمبری مانند من آزار ندید و در اول جز چند نفری انگشت شمار بهاو نگرویدند ، اول کسی که ایمان آورد امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود و پس از او همسر پیامبر حضرت خدیجه علیها السلام و سپس دسته ای دیگر ایمان آوردند و چون مشرکین به حضرت بسیار ستم کردند ، از مکهبه مدینه هجرت فرمود ، و این هجرت ابتدای تاریخ مسلمانان شد ، در مدینه تعداد مسلمانان افزوده شد و دولت اسلامی روز به روز ، رو به پیشرفت و قدرتمی رفت تا آنجا که بر تمدنهای جهان و ادیان سالفه برتری یافت . در مدتی که پیامبر اسلام (ص) در مدینه منوره بودند جنگهائی برای مسلمانان پیش آمد که همگی آنها بر اثر دشمنیهای مشرکین

بود .

پیغمبر (ص) در تمام جنگ ها روش صلح و مسالمت را از دست نمی داد و لذا تعداد کشتگان از دو طرف ، مسلمانو غیر مسلمان به شهادت تاریخ در همه جنگها (که بیش از هشتاد جنگ بود) ازیک هزار و چهارصد نفر تجاوز ننموده است .

از زمان بعثت پیغمبراکرم (ص) تا هنگامی که رحلت فرمود قرآن کم کم و بمناسبت هائی بر آن حضرت نازل می گردید تا این کتاب بزرگ آسمانی در مدت بیست و سه سال تکمیل شد . پیغمبر اکرم (ص) دین و دنیای مردم را منظم و مرتب می ساخت ، طرز داد و ستد ورویه معاشرت و اجرای سیاست را تشریع می فرمود و پس از آنکه اسلام تکمیل شداین آیه نازل گردید :

(الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً)(4) .

ترجمه : امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما بهترین دین قرار دادم .

پس از رنجها و سختیهای فراوان رفته رفته آثار کسالت در چهره پیامبر اسلامنمودار گردید و روز به روز شدت می یافت تا اینکه در روز بیست و هشتم ماهصفر سال یازدهم هجرت جهان را بدرود گفت وطبق وصیت آن حضرت ، علی (ع) برای مراسم غسل و کفن و دفن و نماز خواندن اقدام کرد و در مدینه در جای کنونیبه خاک سپرده شد پیامبر اسلام (ص) در تمام احوال خود بارزترین نمونه برایامانت و اخلاص ، راستگوئی و اخلاق

نیک ، دانش و بردباری ، گذشت و بخشش ، کرم وشجاعت ، تقوی و پرهیزکاری ، زهد و فضیلت ، پاکدامنی و دادگری ، فروتنی و جهادبشمار می رفت . بدن شریفش در اعتدال و تناسب بهترین بدنها و صورت مبارکش درنورانیت و زیبائی همچون ماه شب چهاردهم درخشان بود .

خلاصه در اوهمه برتریها جمع و دارای شرافت و بزرگی بسیاری بود محور دانش و دادگستری وفضیلت و مدار دین و دنیا بود ، تا بحال مانندش نیامده و تا ابد نخواهد آمد .

این بود پیامبر مسلمانان ، و این بود قانون گذار اسلام که دینش بهترین ادیان و کتابش بهترین کتابها است (که باطل در آن راه نداشته و نخواهد داشت و از جانب پروردگار جهان نازل گردیده است) .

4 امامت

مقدمه

خداوند همانگونه که پیامبران را تعیین می فرماید جانشینان پیامبران را نیزتعیین می فرماید و دوازده نفر جانشین برای پیامبر ما محمد (ص) برگزیده استکه آنان همان دوازده امامی هستند که نزد مسلمانان مشهور ، و عبارتند از :

امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) پسر عموی پیغمبر ما محمد (ص) و شوهر دختر آن حضرت فاطمه سلام الله علیها .

امام مجتبی : حسن بن علی علیهما السلام که مادرش فاطمه (ع) دختر محمد (ص) است .

امام شهید : حسین بن علی علیهما السلام که مادرش فاطمه (ع) دختر محمد (ص) است .

امام زین العابدین : علی بن حسین علیهما السلام .

امام باقر : محمد بن علی علیهما السلام .

امام صادق : جعفر بن

محمد علیهما السلام .

امام کاظم : موسی بن جعفر علیهما السلام .

امام رضا : علی بن موسی علیهما السلام .

امام جواد : محمد بن علی علیهما السلام .

امام هادی : علی بن محمد علیهما السلام .

امام عسکری : حسن بن علی علیهما السلام .

امام مهدی : محمد بن حسن قائم آل محمد علیهما السلام که در انتظارش بسرمی بریم . این امامان دوازده گانه حجت خدا بر مردم اند و همگی فرزندان رسولخدا (ص) می باشند و در دانش و بردباری ، فضیلت و دادگری ، پاکدامنی و اخلاق نیکو و همه صفات مانند پیامبر اسلامند ، مگر می شود دارای این صفات برجسته نباشند؟ زیرا اینان جانشینان پیامبر ، و پیشوایان مردم و راهبران اسلام وحجت خدا بر مردم جهانند . اینک حالات هریک را بطور اختصار بیان می داریم وپیش از امامان به شرح حال دختر پیغمبر (ص) ، و همسر علی (ع) ، مادر امامان فاطمه زهرا (ع) می پردازیم :

دختر پیامبر (ص)

فاطمه زهرا ، پدرش فرستاده خدا : محمد بن عبدالله (ص) و مادرش : بانوی بزرگ اسلام ، خدیجه (ام المؤمنین) است ، شوهرش بزرگترین جانشین پیغمبر ، امیرالمؤمنین (ع) علی است ، و فرزندانش امامان دوازده گانه (ع) می باشند ، در روز بیستم ماه جمادی الثانی و چهل و پنجمین سال تولد پیغمبر (ص) بدنیا آمده و در روز سه شنبه سوم ماه جمادی الثانی یازده سال پس از هجرت پیامبر (ص) در سن هیجده سالگی دار فانی را بدرود

گفته است . مراسم غسل و کفن و دفن او را امیرالمؤمنین (ع) بعهده گرفت و طبق وصیت آن حضرت ، جنازه او را در شهر مدینه مخفیانه و درجای پنهانی به خاک سپرد . این بانوی پرارج ، در عبادت خدا و پرهیزکاری وفضیلت آئینه تمام نمای پدرش رسول خدا (ص) بود و خداوند در شأن او آیاتی چنداز قرآن کریم نازل فرموده است ، پیامبر اسلام به او (سیده نساء العالمین) یعنی : بزرگترین بانوی جهان لقب داد و او را بسیار دوست می داشت ، تا آنجاکه هرگاه بر رسول خدا وارد می گشت ، حضرت به احترامش از جای بر می خاست وبه او خوش آمد می گفت ، و او را در کنار خود می نشانید و گاهی هم دست او رامی بوسید و همیشه می فرمود : خداوندا با خشنودی فاطمه خوشنود خواهد شد و بارنجش فاطمه غضبناک می گردد .

و برای امیرالمؤمنین (ع) چند پسر بنام : امام حسن و امام حسین و محسن (ع) آورد ولی حضرت محسن به جهت آزاری که بر اوشد ، سقط گردید . او دو دختر هم بنام : زینب و ام کلثوم (ع) آورد .

امام اول

امام علی امیرالمؤمنین (ع) فرزند ابوطالب ، مادرش فاطمه بنت اسد ، پسر عموی پیغمبر (ص) و شوهر دخترش و پدر امامان (ع) می باشد . پس از پیامبر ، پیشوای مردم جهان و امیر مؤمنان است .

در روز جمعه سیزدهم رجب سی سال پساز تولد پیغمبر (ص) در شهر مکه و در

خانه کعبه قبله گاه مسلمانان بدنیاآمد ، و در شب جمعه نوزدهم ماه رمضان در مسجد کوفه در محراب عبادت ، باشمشیر ابن ملجم (لعین) ضربت خورد و پس از سه روز به درجه رفیعه شهادت نائلو بسوی پروردگار عالم شتافت در حالی که سن شریفش شصت و سه سال بود . امام حسن و امام حسین (ع) مراسم غسل و کفن و دفن حضرت را عهده دار شدند و جنازه مبارکش را در نجف اشرف و در همین بارگاه کنونی بخاک سپردند .

این راد مرد فضیلت دارای برتریهای بیشماری است . او اولین کسی بود که به پیامبر (ص) گروید و در تمام عمرش به هیچ بتی سجده نگذارده بود ، در تمام جنگها پیروزی نصیب او بود ، و هیچگاه از میدان جنگ نگریخت و در قضاوت آنچنان ماهر بود که پیامبر (ص) فرمود :

(اقضاکم علی)

ترجمه : بهترین قاضی در میان شما علی است . و در دانش آنطور بود که پیغمبر (ص) فرمود :

(انا مدینه العلم و علی بابها)

ترجمه : منم شهر علم و علیم در است . (درست این سخن گفت پیغمبر است) و در حقانیت چنان بود که پیغمبر فرمود :

(علی مع الحق والحق مع علی)

ترجمه : حق با علی است و علی با حق است . در باره رعیت دادگر بود و ازبیت المال به همگی یکسان می داد ، در ثروت زودگذر دنیا پرهیزکار بود ، هرگاه به سرکشی خزانه مسلمانان می رفت به طلاها و نقره ها می نگریست

و می فرمود :

ای زردیها و سفیدیها بروید غیر مرا فریب دهید (که من فریب شما را نخواهمخورد) و سپس آنها را میان درماندگان تقسیم می کرد ، به بیچارگان رحم نمودهو با فقرا نشست و برخاست می نمود ، نیاز حاجتمندان را بر می آورد و برحق حکم می کرد و به عدالت قضاوت می فرمود ، خلاصه او در همگی صفات مانند پیامبر (ص) بود ، تا آنجا که در آیه مباهله خداوند اورا خود پیغمبر دانسته است (5) .

امام دوم

امام حسن فرزند علی بن ابیطالب (ع) ، مادرش فاطمه زهرا (ع) دخت پیامبر مامحمد (ص) است ، نوه رسول خدا (ص) و دومین جانشین آن حضرت ، و پس ازامیرالمؤمنین او پیشوای مردم است .

در روز سه شنبه نیمه ماه رمضان سال دوم هجرت در مدینه منوره بدنیا آمد ، و در روز پنجشنبه هفتم ماه صفر سال چهل و نه هجری بوسیله زهر شهید شد ، برادرش حسین (ع) مراسم غسل وکفن و دفن او را انجام و در مزار بقیع ، همین جایگاه کنونی به خاکش سپرد . عبادتکارترین و داناترین مردم عصر خود بود و از همه کس بیشتر به پیامبرشباهت داشت و در زمان خود سخاوتمند ترین خاندان نبوت و بردبارترین مردم بود .

آنقدر بخشش داشت که : هنگامی یکی از کنیزان آن حضرت یک دسته ریحان باوتقدیم می دارد باو می گوید : تو را برای خدا آزاد ساختم و سپس می فرماید : خداوند ما را این طور تربیت داده است :

(فإذا

حییتم بتحیه فحیوا بأحسن منها) (6) .

یعنی : هرگاه برای شما هدیه ای آوردند بهتر از آنرا به آنان اهداء کنید . و در باره بردباری آنحضرت گفته اند :

روزی یک نفر شامی آن حضرت را دید و دهان به ناسزاگوئی گشود . حضرت جوابش نداد ، تا حرف خود را تمام کرد سپس بطرف او رفت و بر او سلام کرده با صورتی خندان گفت : ای آقا به گمانم شما غریب هستید؟ و شاید اشتباه می کنید؟ ! اگراز ما رضایت بخواهی راضی می شویم و اگر چیزی بخواهی به تو خواهیم داد ، واگر راهنمائی بخواهی دریغ نداریم و اگر از ما سرپرستی خواستی می پذیریم ، اگر گرسنه باشی سیرت می نمائیم ، اگر برهنه باشی لباست می پوشانیم و اگرنیازمندی بی نیازت می کنیم و اگر از جائی رانده شده ای پناهت می دهیم ، واگر کاری داری انجام می دهیم ، مرد شامی چون کلمات حضرت امام حسن راشنیدبگریه در آمد (و فهمید که دستگاه تبلیغاتی و دروغ پرداز معاویه چقدر او را به اشتباه انداخته است؟ !) و گفت گواهی می دهم که توئی حجت خدا در روی زمینو خدا بهتر می داند که : رسالت خود را در چه خاندانی قرار دهد : (الله اعلم حیث یجعل رسالته) .

امام سوم

امام حسین فرزند علی بن ابی طالب (ع) ، مادرش فاطمه زهرا (ع) دختر حضرتمحمد (ص) است نوه رسول خدا و سومین جانشین او است ، و پس از برادرش حسن (ع) پیشوای مردم است .

در روز سوم ماه شعبان یکسال پس از برادرش امامحسن (

ع) در مدینه منوره بدنیا آمد و در روز شنبه دهم محرم سال شصت و یک هجری ، روز واقعه معروف عاشورا لب تشنه و مظلوم شهید شد .

پس از سهروز از شهادتش حضرت امام زین العابدین (ع) فرزندش جنازه مبارک او را درهمین بارگاه فعلی در کربلا به خاک سپرد . فضائل حضرتش بیش از آنست که بیان شود ، او جگر گوشه رسول خدا بود و پیغمبر می فرمودند :

(حسین منی و انا من حسین)

یعنی حسین از من است و من از حسینم . و در باره او و برادرش حضرت امام حسن فرمود :

(هما ریحانتای فی الدنیا)

یعنی حسن و حسین جگرگوشه گان منند در دنیا و باز فرمودند :

(الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنه)

یعنی : حسن و حسین دو بزرگ جوانان اهل بهشتند ، نیز فرموده اند :

(الحسن والحسین امامان قاما او قعدا)

یعنی : حسن و حسین دو امامند ، قیام کنند و یا قیام نکنند ، حسین (ع) دانشمندترین ، و عبادت کارترین مردم و آئینه تمام نمای پدرشامیرالمؤمنین (ع) بود . بیشتر شبها خودش شخصا انبان هائی پر از خوراک برای مستمندان بدوش می کشید که پس از شهادتش اثر این دوش کشیها در شانه مبارکش دیده شد ، بسیار کریم و بزرگ و بردبار بود که می گویند : عرب بادیه نشینی ضمن چند فرد شعر از آن حضرت درخواست بخشش نمود و گفت :

لم یخب الآن من رجاک و من حرّک من دون بابک الحلقه

هرکس به تو امید داشته نومید نگشته

و هر آنکس که در خانه ات را کوبیده دست خالی برنگشته است .

انت جواد و انت معتمد ابوک قدکان قاتل الفسقه

تو سخاوتمند و پناه بی پناهانی ، پدرت نابود کننده فاسقین بود

لولا الذی کان من اوائلکم کانت علینا الجحیم منطبقه

اگر راهنمائی های پدر و جدت نبود پیکر ما را دوزخ فرا می گرفت .

سپس حسین (ع) چهار هزار دینار باو داد و از او پوزش خواسته چنین فرمود :

خذها فإنی إلیک معتذر واعلم بأنی علیک ذو شفقه

بگیر این مبلغ را من از تو پوزش می خواهم و بدان که نسبت بتو مهربانم .

لوکان فی سیرنا الغداه عصی امست سمانا علیک مندفقه

اگر در آینده چیزی بدست ما آمد ثروت سرشاری بر تو ریزش خواهد نمود .

لکن ریب الزمان ذو غیر والکف منی قلیله النفقه

اما چکنم که گردش زمانه به دلخواهم نیست؟! و اینک در دست من ثروت فراوانی نمی باشد .

آری چنین کسی بود که با نهضت خونین خود اسلام و دین جدش بلکه جهانی رابرای ابد زنده کرد . نهضت حسینی نهضتی بود که در جهان سابقه نداشت . حسین (ع) پس از برادرش برترین مردم بود که خون خود را برای آبیاری درخت اسلام اهدا کرد .

امام چهارم

امام علی زین العابدین فرزند امام حسین (ع) ، مادرش دختر یزدگرد (پادشاه ایران) است . در روز پانزدهم جمادی الاولی سال سی و شش هجری در روزی که جدش امیرالمؤمنین (ع) بصره را فتح کرد در مدینه

منوره به دنیا آمد و در روزشنبه بیست و پنجم محرم سال نود و پنج هجری
با

زهر کشنده ای مسموم و شهیدگردید .

عمر شریفش پنجاه و نه سال بود ، و در شهر مدینه ، قبرستان بقیع به خاک سپرده شد .

در دانش و فضیلت و پرهیزکاری و دادرسی بی پناهان در زمان خود بی نظیر بودو علمای ما روایات بی شمار و پندها و دعاهای بسیار زیادی از آن حضرت نقل کرده اند .

در شبهای تاریک نقاب بر چهره می انداخت تاکسی او رانشناسد و انبانهائی از سکه های طلا و نقره و یا از غذا و هیزم پر کردهبدوش می گرفت و درب یک بیک خانه ها می رفت و از روی قرعه بین مستمندان تقسیم می کرد ، پس از آنکه از دنیا رفت مردم مدینه فهمیدند ، کسی که نقاب به چهره داشته و انبان بدوش می گرفت او بوده است . بسیار خوش داشت که بر سرسفره او یتیمان و زمین گیران و مسکینان بنشینند ، از اخلاق نیک آن حضرت اینبود که : ماهی یکبار غلامان خود را گرد خود جمع می کرد و به آنان می گفت : هرکدام از شما زن می خواهد ، برایش همسر اختیار کنم و هرکس میل دارد او رابه دیگری بفروشم خواهم فروخت ، هرکس می خواهد آزادش کنم آزادش می کنم وهنگامی که مستمندی از او درخواست می نمود می فرمود آفرین برتو که توشه مرابه آخرت می رسانی .

آنقدر سجده های طولانی می کرد که به او لقب سجاد یعنی : بسیار سجده کننده دادند و در اثر سجده بسیار پیشانی و دو کفدست و دو سر زانوانش پینه بست و آنقدر عبادت می کرد که به او (زین العابدین) گفتند (7) . یعنی زینت عبادت کنندگان .

هرگاه به نمازمی ایستاد بدنش مانند

بید می لرزید و رنگ صورتش زرد می شد ، مردی ازنزدیکانش به او ناسزا گفت ، حضرت ساکت مانده و هیچ نفرمود پس از چندی بسویاو روان شد ، حاضرین گمان کردند حضرت می خواهد جوابش را بدهد ، ولی حضرت اینآیه را از قرآن قرائت فرمود :

(والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین) (8) .

ترجمه : آنان که غضب خود را فرو می نشانند و آنها که طرف خود را می بخشند ، و خدا نیکوکاران را دوست می دارد . سپس حضرت به آن مرد گفت برادرم شما جلومن ایستادی و گفتی . . و گفتی . . اگر راست گفتی و اینها در من بوده است ، ازخداوند برای خود آمرزش می طلبم و اگر دروغ گفتی و اینها در من راه نداشته است ، از خدا برای شما آمرزش می خواهم .

امام پنجم

امام محمد باقر فرزند امام زین العابدین (ع) مادرش دختر امام حسن (ع) در روز دوشنبه سوم ماه صفر یا اول ماه رجب سال پنجاه و هفت هجری در مدینه به دنیاآمد و در روز دو شنبه هفتم ماه ذیحجه سال یکصدو چهارده بوسیله زهر مسموم گردیده شهید شد ، سن مبارکش پنجاه و هفت سال بود و در مدینه منوره درقبرستان بقیع به خاک سپرده شد .

دارای فضیلت های بزرگ ، سیادت وآقائی ، دیانت و دانش سرشار و بردباری فراوان و اخلاق نیکو و عبادت بسیار وفروتنی و سخاوت بی کرانی بود . در نیک خلقی آن حضرت می گویند : روزی یک نفرمسیحی به آن حضرت گفت (العیاذ بالله) : تو

بقر (گاو) هستی؟ حضرت فرمود : نه ، من باقرم (شکافنده علوم) او گفت : تو فرزند آن زن آشپزی؟ حضرت فرمود : این حرفه او است گفت : تو پسر آن زن سیاهرنگ بدکاره زنگی هستی؟ حضرت فرمود اگرشما راست می گوئی خدا آن زن را بیامرزد و اگر دروغ گفتی خدا شما رابیامرزد ، مسیحی فورا مسلمان شد .

در دانش مانند دریای خروشانی بودکه به هرپرسشی بی درنگ پاسخ می داد ، ابن عطای مکی می گوید : علمای بزرگ که بخدمت حضرت باقر (ع) می رسیدند ، کوچک می شدند و بقدری نزد حضرت کوچک می شدند که ندیدم نزد هیچکس دیگر کوچک شوند . حکم بن عقبه با آن همه بزرگی که در نظر مردم داشت ، در خدمت حضرت باقر (ع) مانند کودکی بود که در حضورآموزگارش نشسته باشد ، محمد بن مسلم می گوید : چیزی به خاطرم نیامد مگر آنکهاز حضرت باقر (ع) پرسش نمودم و به اندازه سی هزار حدیث از آن حضرت پرسیدم ، همیشه بیاد خدا بود ، فرزندش حضرت صادق (ع) می فرماید : (پدرم بسیار ذکر خدامی کرد من همراهش بوده و او همیشه تسبیح خدا می نمود و هرچند با مردم حرفمی زد از یاد خدا غافل نمی گردید) .

عبادت و پارسائی اش بسیار بود و اشک از چشمانش جاری می شد .

امام ششم

امام جعفر صادق ، فرزند امام محمد باقر (ع) مادرش فاطمه (ام فروه) بود . در روزجمعه هفده هم ربیع الاول مصادف با روزی که پیغمبر (ص) به دنیا آمد ، در

سال هشتاد و سه هجری پا به دنیا نهاد و در روز بیست و پنجم شوال سال یکصد وچهل و هشت مسموم شده به درجه رفیعه شهادت نائل گردید ، سن مبارکش شصت و پنجسال بود . دانش و فضیلت ، فقاهت و حکمت ، زهد و پارسائی ، راستی و عدالت ، نجابت و بزرگی سخاوت و شجاعت و دیگر صفات پسندیده در او بسیار و بی شماربود : مرحوم شیخ مفید (ره) می فرماید علما آنقدر که از حضرت صادق (ع) روایت نموده اند از هیچ یک از اهل بیت روایت ننموده اند و راویان مورد اعتمادکه از آن حضرت حدیث نقل کرده اند قریب چهار هزار نفرند ، ابو حنیفه پیشوای فرقه حنیفه از اهل سنت ، از شاگردان مکتب حضرت صادق (ع) بود ، حضرت بقدری پارسا بود که خوراکش سرکه و روغن زیتون بود و لباسش زبر و خشن بود و چه بسا لباس وصله دار می پوشید و خودش در باغ به کار می پرداخت و عبادت ونماز بسیار می نمود و خیلی از اوقات در نماز بیهوش می شد . شبی هارون عباسی کسی را خدمت حضرت می فرستد که او را به منزلش دعوت کند . قاصد می گوید : وارد شدم دیدم حضرت تنها است و گونه خود را برخاک گذارده بطوری که پشت دستها و صورت مبارکش خاک آلود شده بود .

امام هفتم

امام موسی بن جعفر (ع) ملقب به کاظم ، مادرش حمیده خاتون (مصفاه) در روزیکشنبه هفتم ماه صفر سال یکصدو بیست و هشت در (ابواء) که منزلی است بینمکه و

مدینه بدنیا آمد و در روز بیست و پنجم ماه رجب سال یکصدو هشتاد و سهپس از مدت چهارده سال که از روی ظلم و بیداد زندانی شده بود ، در زندانهارون عباسی به زهر سم مسموم و به درجه رفیعه شهادت نائل گردید . مراسم غسلو کفن و دفن آن حضرت را فرزندش حضرت رضا (ع) عهده دار شد و در همین مرقدشریف در کاظمین به خاک سپرده شد .

دانشمندترین ، فاضل ترین ، سخاوتمندترین ، و شجاعترین مردم زمان خود بود ، خوشرفتار و نیک اخلاق بود ، فضل و دانش او بر همه آشکار و بزرگ مقام و بلند منزلت بود ، عبادتش بسیار وسجده هایش طولانی و آنقدر غضب خود را فرو می نشاند که او را کاظم (فرونشاننده) نامیدند و آنقدر صالح بود که به او (العبد الصالح) می گفتند .

دانش او در علوم مختلفه بسیار بود و بر همگی اقران خود برتری داشت ، حدیث مشهور (بریهه) بزرگ مسیحیان نمونه ای بارز از دانش آن حضرت است و پس ازآنکه حضرت او را محکوم ساخت اسلام اختیار کرده مسلمان خوبی شد .

درسخاوت آن حضرت گفته اند : هنگامی که مستمندی از حضرت درخواست یک صد درهممی نماید امام (ع) برای این که میزان معلومات او را بدست آورد ، چند مسئله از او سؤال می کند و چون خوب جواب می دهد دو هزار درهم به او می بخشد ، درقرآن خواندن از همه مردم خوش صداتر و در عبادت و قرائت و قرآن از همگیکوشاتر بود و سجده اش بیشتر از همه طول می کشید و

در گریه و تضرع بدرگاهالهی بر همه پیشی داشت تا آنجا که در زندان بحالت سجده از دنیا رفت .

امام هشتم

امام علی بن موسی الرضا (ع) ، مادرش نجمه خاتون ، در روز جمعه یازدهم ذیقعدهسال صدو چهل و هشت (ه . ق) در مدینه منوره بدنیا آمد ، و در روز آخر ماه صفرسال دویست و سه با زهر مسموم و شهید گردید .

مراسم غسل و کفن و دفن حضرتش را فرزندش حضرت جواد (ع) عهده دار شد و در بارگاه فعلی در خراسان به خاک سپرده شد . دانش و فضیلت ، نجابت و سخاوت ، نیک خلقی و فروتنی و عباداتآن حضرت مشهور و نیازی به گفتن ندارد ، مامون خلیفه عباسی از حضرتش درخواستکرد که بجای وی خلافت اسلامی را عهده دار شود ولی حضرت مقام خلافت رانپذیرفت زیرا از نیرنگ مامون در این پیشنهاد با خبر بود و چون حضرت رضا (ع) خلافت را نپذیرفت ، مامون حضرت را ناچار ساخت که ولایت عهدی را قبول کندحضرت به شرطی به این پیشنهاد تن در داد که در امور مملکت و شئون دولتدخالتی نکند .

مامون گاه و بیگاه مجالسی برای مناظره ترتیب می دادکه در این مجالس امام رضا (ع) شرکت می فرمود و دانش فراوان او در بارهادیان و مذاهب ، همگی را به اعجاب و تحسین وا می داشت .

حضرت رضا (ع) در عبادات کوشش فراوان داشت و بیشتر شبها را به عبادت سپری می کرد و چه بسیار از اوقات که در هر سه روز یک

دفعه تمام قرآن را می خواند و خیلیاوقات در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و گاهی ساعتها سر بسجودمی نهاد و با خدای خود راز و نیاز می کرد ، روزه بسیار می گرفت و دارای بخشش فراوان بود و صدقات خود را پنهانی ، بخصوص در شبهای تاریک به مستمندانمی رسانید در آداب معاشرت آنقدر وارد بود که هیچگاه کسی را با زبان نیآزرددر سخن گفتن دچار اشتباه نمی شد و اگر در مجلسی کسانی اطراف او بودند تکیه نمی نمود ، هیچگاه به صدای بلند نمی خندید و در انظار مردم آب دهان نمی ا نداخت .

وقتی سفره گسترده می شد همه اهل خانه حتی نوکران را احضار می فرمود و با آنان در سر یک سفره غذا می خورد .

امام نهم

امام محمد جواد فرزند علی بن موسی الرضا (ع) ، مادرش سبیکه خاتون ، در روز دهم ماهرجب سال یکصدو نود و پنج هجری در مدینه منوره به دنیا آمد و در روز آخرذیقعده سال دویست و بیست با زهر مسموم و شهید گردید . بدن مبارکش در کنارقبر جدش حضرت موسی بن جعفر (ع) در کاظمین همین جایگاه فعلی به خاک سپرده شد .

در زمان خود دانشمندترین و فاضلترین و سخاوتمندترین و خوش مجلس ترین و خوش اخلاق ترین و فصیح ترین مردم بود و هرگاه سوار می شد یک کیسه طلا و نقره همراه خود بر می داشت و هیچیک از درخواست کنندگان را رد نمی نمود و هرکساز عموزاده هایش از او درخواست چیزی می کرد کمتر از پنجاه دینار باونمی داد و هرکس از عمه زاده هایش از او چیزی می خواست کمتر از بیست و پنجدینار باو نمی داد از نمونه های بارزی که دانش

فراوان حضرتش را بر مردمثابت کرد این بود که : یکسال پس از اعمال حج هشتاد نفر از دانشمندان ممالکمختلف گرد او جمع شدند و از مسائل گوناگون پرسش نمودند ، حضرت نیز به همگی جواب فرمودند از چیزهائی که بسیار شگفت انگیز بود اینکه : در سن نه سالگی مردم بسیاری گرد او جمع شدند و در یک مجلس از او سی هزار پرسش کردند و همه را بدون درنگ و بی غلط جواب دادند . ولی این قبیل کارها از خاندان وحی وقرآن به دور نیست ، خلیفه وقت پس از آنکه بارها حضرت را با پرسشهای بزرگی امتحان کرد و همه را جواب فرمود ، دختر خود را به عقد او در آورد .

امام دهم

امام علی النقی فرزند امام محمد جواد (ع) و مادرش سمانه خاتون است ، در روزپانزدهم ماه ذیحجه یا دوم رجب سال دویست و دوازده (هجری) در مدینه منورهبه دنیا آمد و در روز دو شنبه سوم ماه رجب ، سال دویست و پنجاه و چهار درسامراء (با زهر سم مسموم و به درجه شهادت نائل گردید) و در همان سامراء درجایگاه کنونی به خاک سپرده شد .

او با فضیلت ترین ، دانشمندترین وسخی ترین و خوش زبانترین و عابدترین و خوش ذات ترین و خوش اخلاق ترین مردمزمان خود بود . (اربلی) ضمن داستانی در باره سخاوت حضرت این روایت را نقل کرده است که : خلیفه سی هزار درهم برای آن حضرت فرستاد ، حضرت همه را به یک عرب بیابانی که مقروض بود بخشید و به او گفت : با این

پول قرض خود رامی پردازی و بقیه را صرف خانواده ات می کنی و مرا از این مقدار کم معذورمی داری . مرد عرب عرض کرد : ای پسر رسول خدا آرزوی من کمتر از سه درهم بودولی خدا بهتر می داند که رسالت خود را درچه خاندانی قرار دهد مرد عرب باشادی بسیار پول را گرفت و رفت .

امام یازدهم

امام حسن عسکری فرزند امام علی النقی (ع) مادرش (جده) در روز دو شنبه دهم ربیع الثانی سال دویست و سی و دو هجری به دنیا آمد و در روز جمعه هشتمربیع الاول سال دویست و شصت با زهر مسموم و به شهادت نائل گردید .

مراسم غسل و کفن و دفن آن حضرت را فرزند برومندش امام زمان (عج) عهده دارشد و در جوار پدرش در سامراء در بارگاه کنونی به خاک سپرده شد . فضیلت ودانش ، شرف و نجابت ، بزرگی و عبادت فروتنی و مکارم اخلاق آن حضرت بر کسی پوشیده نیست .

بسیار خوش اندام و زیبا چهره و با آن کمی سن دارایابهت و عظمت خاصی بود و در اخلاق عینا به پیغمبر (ص) می ماند ، در باره کرمآن حضرت از اسمعیل روایتی رسیده است که می گوید : در سر راه حضرت نشستم هنگامی که از جانب من عبور می کرد برایش سوگند یاد کردم و اظهار نیازنمودم حضرت فرمود : آیا به دروغ بخدا سوگند می خوری در حالتی که دویست دینار پنهان کرده ای؟ ! این گفتار من برای آن نیست که تو را از بخشش خودمحروم کنم . غلام من ! آنچه با خود داری به او ده ،

سپس غلام حضرت یکصد دیناربه من داد .

مرد دیگری که به پانصد درهم نیازمند است چون آوازه سخاوت و بخشش آن حضرت را می شنود ، بخدمتش می رسد حضرت پانصد و سه درهم به او می دهد و مسیحیان آن زمان همگی گواهی می دادند که این حضرت در فضیلت ودانش و اعجاز مانند مسیح است دارای هیبت و ابهت بود و در عبادت کوشا واغلب شب زنده دار بود .

امام دوازدهم

امام زمان : مهدی ، محمد بن حسن عسکری (ع) مادرش : نرجس خاتون و در شب نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری در شهر سامرا بدنیا آمده است .

امام زمان : (عج) آخرین حجت خدا در روی زمین و آخرین جانشین پیامبر اسلام ودوازدهمین امام مسلمانان می باشد ، خداوند به اراده خود عمر حضرتش راطولانی نمود و از نظرها پنهان شد تا در آخرالزمان ظهور کند و جهان را پراز عدل و داد نماید پس از آنکه از ظلم و ستم پر شده باشد .

پیامبراکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) بما خبر داده اند که : مهدی موعود ، زنده و پایندهاست تا آنروز که ظاهر گردد و سراسر گیتی را به تصرف درآورده و در آندادگری را گسترش دهد و کاخهای ستم را واژگون سازد (تا خداوند دین اسلام رابر ادیان عالم پیروز گرداند گرچه بر مشرکان ناگوار آید (9) .

بارپروردگارا ! در ظهورش شتاب کن و ما را از یاوران و دوستانش قرار بده ، و چونامام زمان (عج) در خانه خود از انظار پنهان

شد ، مسلمانان محل غیبت آن حضرترا در سامراء زیارتگاه خود قرار داده که اکنون آنجا به سرداب غیبت مشهوراست .

5 معاد

معادعبارت است از اینکه : خداوند انسان را پس از مردن زنده می کند تا نیکوکارانرا پاداش دهد و بدکاران را به کیفر اعمال خود برساند .

کسی که ایمان بخدا داشته ، عمل شایسته بجا آورد ، نماز بخواند ، روزه بگیرد ، نیت خودرا خالص گرداند کودکان یتیم را پناه دهد ، از مستمندان و بینوایان دستگیری کند و اینگونه کارهای نیک انجام دهد .

خداوند او را در باغستان های بهشت که در زیر آن نهرهائی جاری است ، می برد و همواره در جوار رحمتبی پایان قرار می گیرد ، و کسی که کفر ورزید و کار ناشایسته از او سر زده ومرتکب دروغ ، خیانت ، قتل ، دزدی ، زنا ، شراب خواري و نظائر آن گردیده سزای اوآتش دوزخ و آبهای جوشان و غذاهای کشنده آن خواهد بود و پیوسته در اندوه وعذاب بسر خواهد برد .

پیش از بهشت و دوزخ ، دو منزل را باید طی کرد :

1 منزل اول قبر است که در آن از اعمال پرسش می شود ، و انسان پاداش کردارخود را می چشد ، چنانچه پیغمبر اکرم (ص) فرمود : قبر ، یا گودالی از گودالهای جهنم و یا باغی از باغستان های بهشت است (10) . حالت انسان در قبر مانند شخصی است که بخواب رفته ، گاهی با دیدن خوابهای خوب خوشنود و زمانی خوابهای پریشان دیده ناراحت می شود با اینکه اگر کسی در نزدیکی او باشد

نمی دانداین شخص خوابیده اکنون در سختی و رنج بسر می برد یا در آسایش .

زندگان نیز از مرده ها جز کالبدی خاموش و بی روح نمی بینند و نمی توانند درک کنند که او در رنج است ، یا در استراحت .

2 منزل دوم قیامت است که خداوند مردگان را زنده می کند و همگی را درصحرای محشر گرد می آورد ، در این هنگام دادگاه های بزرگ عدل الهی تشکیل یافته ، دادرسان که پیمبران و بندگان شایسته خدایند حضور می یابند و به توزین و سنجش اعمال مردم می پردازند ، اینجا است که پرونده افراد را گشوده گواهان را احضار می کنند . دسته ای که در دنیا رفتار و کردار شان شایسته بوده خوشبخت و گنهکاران بدبخت می گردند ، بنا بر این بر انسان لازم است کهبقدر توانائی خویش در کارهای نیک کوشش کند تا در آن روز که فریادرسی نیست رفتار بدبختی همیشگی و عذاب دائم نگردد .

پاورقی ها

1 سوره یس : آیه 82 .

2 سوره آل عمران : آیه 85 .

3 سوره علق : آیه 1 .

4 سوره مائده : آیه 3 .

5 سوره آل عمران : آیه 61 .

6 سوره نساء : آیه 86 .

7 ائمه معصومین (ع) در زمان خود با بزرگترین مشکلات روبرو بودند زیراخلفای بنی امیه و بنی عباس خلافت اسلامی را غصب کرده با اعمال زور و قدرتبر مسلمانان حکومت می کردند و از تماس مردم با خاندان رسالت و ائمه طاهرین (ع) جلوگیری می نمودند ، لذا امامان ما مراجعات فراوانی نداشتند و ازاین رو

به گوشه گیری می پرداخته و بیشتر اوقات را به عبادت پروردگارمی گذرانیدند ، از طرف دیگر علوم و معارف آنان هم ارثی بود بدین معنی که بدون رنج بردن و تعلیم یافتن ، از پدران خود به ارث می بردند و دیگر بهتحقیق و مطالعه نیازی نداشتند ، قهرا بیشتر وقت آنان به عبادت و نمازهای طولانی می گذشت ، (مترجم) .

8 سوره آل عمران : آیه 134 .

9 (لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون) سوره توبه : آیه 33 .

10 القبر اما حفره من حفر النیران او روضه من ریاض الجنه .

فروع دین چیست؟

اشاره

پاسخ

فروع دین اسلام بسیار است و ما به ذکر ده تای آن می پردازیم :

1 نماز .

2 روزه .

3 خمس .

4 زکات .

5 حج .

6 جهاد .

7 امر به معروف .

8 نهی از منکر .

9 تولی .

10 تبری .

باید دانست که احکام و دستورات دیگری مانند خرید و فروش ، ازدواج ، قصاص ، دیات ، قضاوت و . . . از فروع دین است .

اول نماز

نماز بر دو قسم است : واجب و مستحب :

وضو :

پیش از نماز باید وضو گرفت ، ترتیب وضو و آداب آن بدین قرار است :

آب پاک و مباحی را تهیه کنید (ولی باید قبلا اعضاء وضو پاک باشد) .

دو دست را سه بار تا مچ ها بشوئید .

مضمضه و استنشاق کنید به این معنی که : سه بار آب در دهان گردانده و سه بار آب به بینی می کشید .

سپس نیت نموده که : (وضو می گیرم قربه الی الله) .

آنگاه درازای صورت را که از رستنگاه موی تا چانه است شستشو دهید و ازپهنای صورت به اندازه ای که بین انگشت وسط و شست قرار می گیرد بشوئید .

پس از آن دست راست را از بالای آرنج تا سر انگشتان می شوئید .

سپس دست چپ را نیز از آرنج تا سرانگشتان می شوئید .

آنگاه با دست راست جلو سر را از بالا به طرف پیشانی مسح کنید و مواظب باشید که رطوبت مسح سر به آب صورت نرسد

.

بعد از آن با دست راست روی پای راست را از سرانگشتان تا بند پا مسح می کنید .

و در آخر با دست چپ روی پای چپ را از سر انگشتان تا بند پامسح می نمائید .

نماز واجب :

نمازهای واجب بر چند قسم است که مهمترین آنها نمازهای شبانه روزی است .

در شبانه روز واجب است پنج مرتبه نماز بخوانیم :

نماز صبح ، و آن دو رکعت است که وقتش از طلوع فجر تا طلوع آفتاب می باشد .

نماز ظهر ، و آن چهار رکعت است .

نماز عصر ، و آن چهار رکعت است .

(وقت این دو نماز از اول ظهر تا غروب آفتاب است) .

نماز مغرب ، و آن سه رکعت است .

نماز عشاء ، و آن چهار رکعت است .

وقت این دو نماز از اول مغرب تا نیمه شب شرعی است .

این طریق نماز خواندن برای کسی است که مسافر نیست ولی شخص مسافر بایستی نمازهای چهار رکعتی خود : (ظهر ، عصر ، عشاء) را مانند نماز صبح دو رکعتی بخواند .

اذان :

هنگام خواندن نماز به طرف قبله ایستاده بدین ترتیب اذان می گوئید :

الله اکبر 4 مرتبه ، ترجمه : خدا بزرگتر از آن است که توصیف شود .

اشهد ان لا اله الا الله 2 مرتبه ، ترجمه : گواهی می دهم که : خدائی به جز خدای یکتا نیست .

اشهد ان محمد رسول الله 2 مرتبه ، ترجمه : گواهی می دهم که محمد فرستاده خدا است .

اشهد ان علیا ولی الله 2

مرتبه ، ترجمه : گواهی می دهم که علی ولی خدا است .

حی علی الصلاه 2 مرتبه ، ترجمه : بشتاب برای نماز .

حی علی الفلاح 2 مرتبه ، ترجمه : بشتاب برای رستگاری .

حی علی خیر العمل 2 مرتبه ، ترجمه : بشتاب برای بهترین کارها که نماز است .

الله اکبر 2 مرتبه ، ترجمه : . . . .

لا اله الاالله 2 مرتبه ، ترجمه : خدائی جز خدای یکتا قابل پرستش نیست .

اقامه :

پس از اذان بدین ترتیب اقامه می خوانید

الله اکبر 2 مرتبه

اشهد ان لا اله الا الله 2 مرتبه

اشهد ان محمد رسول الله 2 مرتبه

اشهد ان علی ولی الله 2 مرتبه

حی علی الصلاه 2 مرتبه

حی علی الفلاح 2 مرتبه

حی علی خیرالعمل 2 مرتبه

قد قامت الصلاه 2 مرتبه

نماز برپا گردید .

الله اکبر 2 مرتبه

لا اله الا الله 1 مرتبه

نماز صبح :

اینک نماز صبح را شروع می کنیم :

نیت می کنید : (دو رکعت نماز صبح بجا می آورم قربه الی الله) .

می گوئید : (الله اکبر) .

به قرائت حمد و سوره می پردازید :

(بسم الله الرحمن الرحیم ، الحمد لله رب العالمین ، الرحمن الرحیم ، مالک یوم الدین ، ایاک نعبد و ایاک نستعین ، اهدنا الصراط المستقیم ، صراط الذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم ولاالضالین) ، (بسم الله الرحمن الرحیم ، قل هوالله احد ، الله الصمد ، لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد) .

سپس (الله اکبر) گفته برکوع بروید و قدری خم شوید که کف دستها به سرزانوها برسد و در این حالت

سه مرتبه (سبحان الله) و یا یک مرتبه (سبحانربی العظیم و بحمده) می گوئید .

آنگاه سر برداشته می ایستید و می گوئید (سمع الله لمن حمده ، الله اکبر) .

پس از آن به سجده می روید ، بطوری که پیشانی بر روی خاک پاک یا مانند آن کهسنگ و چوب و . . . است قرار گیرد ، در حالی که کف دست ها و سر زانوها و انگشت بزرگ پاها به زمین برسد و در این هنگام سه مرتبه (سبحان الله) یا یک مرتبه (سبحان ربی الاعلی و بحمده) بگوئید .

آنگاه سر برداشته بنشینید و بگوئید الله اکبر ، الله اکبر .

بار دیگر به سجده بروید و همان ذکر را تکرار کنید و پس از سر برداشتن از سجده دوم می نشینید و فورا بر می خیزید و می گوئید (بحول الله و قوّته أقوم وأقعد) و رکعت دوم را نیز به همین ترتیب به جا می آورید .

در رکعت دوم پس از اتمام حمد و سوره قنوت می خوانید ، به این ترتیب که دو کف دست را برابر صورت قرار داده می گوئید :

(ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه و قنا عذاب النار) (1) .

سپس مانند رکعت اول رکوع و سجده ها را بجا آورید و پس از سر برداشتن از سجده دوم نشسته و بدین طریق تشهد خوانده سلام بدهید :

(الحمد لله . اشهد ان لا اله الاالله وحده لا شریک له ، وأشهد أن محمداً عبده و رسوله ، اللهم صل علی

محمد و آل محمد ، السلام علیک أیها النبی ورحمه الله و برکاته ، السلام علینا و علی عبادالله الصالحین ، السلام علیکم و رحمه الله و برکاته) .

پس از سلام نماز ، مستحب است که بعنوان تعقیب نماز سه بار الله اکبربگوئید ، و آنگاه تسبیحات حضرت زهرا (ع) را به قرار ذیل بجا می آورید :

1 (الله اکبر) سی و چهار مرتبه

2 (الحمد لله) سی و سه مرتبه

3 (سبحان الله) سی و سه مرتبه

نماز ظهر :

نماز ظهر مانند نماز صبح است ، جز اینکه :

در نیت آن می گوئید : (چهار رکعت نماز ظهر بجا می آورم قربه الی الله تعالی) و دو رکعت اول را مانند نماز صبح بجا می آورید .

وقتی که در تشهد به (السلام علیک . . .) می رسید آن را نگفته برای رکعت سوم بر می خیزید .

در رکعت سوم بجای حمد و سوره سه مرتبه می گوئید .

(سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر) و این ذکر را (تسبیحات اربعه) می نامند ، یعنی ذکرهای چهارگانه .

پس از آن رکوع و سجود را بجاآورده برخیزید و رکعت چهارم را مانند رکعت سوم بخوانید و پس از آن مانند نماز صبح تشهد و سلام را بجا آورید .

نماز عصر :

نمازعصر عینا مانند نماز ظهر است ، جز اینکه در نیت آن می گوئید : (چهار رکعت نماز عصر بجا می آورم قربه الی الله تعالی) .

نماز مغرب :

نماز مغرب مانند

نماز ظهر است ، بجز اینکه

1 در اول آن نیت می کنید : (سه رکعت نماز مغرب بجا می آورم قربه الی الله) .

2 و در رکعت سوم که سر از سجده دوم بر می دارید ، می نشینید و سلام می دهید .

نماز عشاء :

نماز عشاء مانند نماز ظهر است ، جز اینکه در نیت آن باید گفت : (چهار رکعت نماز عشاء بجا می آورم قربه الی الله) ناگفته نماند که حمد و سوره نمازهایصبح و مغرب و عشاء را مردان باید طوری بخوانند که اگر کسی در نزدیکی آنان باشد بشنود ، (جهر) .

نماز آیات :

آنچه تا کنون گفتیم نمازهای شبانه روزی بود ، نمازهای واجب دیگری هم هست کهیکی از آنها نماز آیات می باشد (2) و آن در هنگام گرفتن خورشید و ماه وهمچنین وقوع زلزله و رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ که ترسناک باشند ، بایدخوانده شود و ترتیب آن بدین قرار است :

رو به قبله ایستاده ، نیت کنید که : (نماز آیات بجا می آورم قربه الی الله) .

حمد و سوره خوانده ، به رکوع می روید .

سر از رکوع برداشته ، حمد و سوره می خوانید و به رکوع می روید .

سر از رکوع برداشته ، حمد و سوره می خوانید و به رکوع می روید .

سر از رکوع برداشته ، حمد و سوره می خوانید و به رکوع می روید .

سر از رکوع برداشته ، حمد و سوره می خوانید و به رکوع می روید ، پس از رکوع دو سجده بجا می آورید و رکعت دوم

را مانند رکعت اول می خوانید و پس ازآنکه در رکعت دوم برای بار پنجم خواستید برکوع بروید قبلا قنوت را (بشرحی که گذشته) می خوانید و پس از آن برکوع و سجده رفته تشهد می خوانید و سلام می دهید .

بنا بر این نماز آیات دو رکعت است ولی دارای ده رکوع است .

(نماز آیات را بطریقه آسانتری هم می توان خواند و آن اینکه : پس از خواندنحمد ، سوره قل هوالله احدیا سوره دیگری را به پنج قسمت تقسیم نموده و پس ازخواندن هر قسمت آن یکبار برکوع رود ، مثلا در سوره قل هوالله احد : بسم اللهالرحمن الرحیم بگوید و به رکوع رود بعد بایستد و بگوید : (قل هوالله احد) دو باره برکوع رود و بعد از رکوع بایستد و بگوید : (الله الصمد) باز بهرکوع رود و بایستد و بگوید : (لم یلد و لم یولد) و باز به رکوع برود ، آنگاهسر برداشته و بگوید : (ولم یکن له کفوا احد) سپس برکوع پنجم رود و پس از سربرداشتن از رکوع پنجم دو سجده نموده بر می خیزد و رکعت دوم را هم مانندرکعت اول می خواند و پس از سجده دوم تشهد خوانده سلام می دهد - مترجم) .

نماز مستحب :

نمازهای مستحبی ، زیاد است و مهمترین آنها نافله های شبانه روزی است بدین طریق :

نافله صبح دو رکعت و وقت خواندن آن پیش از نماز صبح است .

نافله ظهر ، هشت رکعت است و باید دو رکعت دو رکعت خوانده شود و وقت آن قبل از ظهر

است .

نافله عصر ، هشت رکعت است که باید قبل از عصر و دو رکعت دو رکعت خواند .

نافله مغرب چهار رکعت است که بعد از مغرب دو رکعت دو رکعت باید خواند .

نافله عشاء دو رکعت است که بعد از نماز عشاء نشسته خوانده می شود .

نافله شب ، یازده رکعت است ، که دو رکعت دو رکعت باید خواند . و رکعت یازدهمی را تنها بجا آورد و وقت آن از نیمه شب تا اذان صبح است تمام این نافله هارا بایستی مانند نماز صبح بجا آورد بجز اینکه در نیت باهم فرق دارند .

دوم روزه

بر هر فرد مکلف واجب است که : در ماه مبارک رمضان اگر مریض یا مسافر یاحائض یا معذور بعذر دیگری نباشد روزه بگیرد ، روز عبارت است از اینکه انسانپیش از اذان صبح نیت کند که : فردا روزه می گیرم قربه الی الله ، و از اولشفق تا مغرب شرعی از مفطراتی که روزه را باطل می کند دوری نماید : و مفطراتنه چیز است :

خوردن و آشامیدن .

جماع .

استمناء .

اماله نمودن با چیز روان .

رساندن غبار غلیظ به حلق .

باقی ماندن بر جنابت تا طلوع شفق .

فروبردن سر بزیر آب .

دروغ بستن به خدا و پیامبر و امام (ع) .

قی عمدی .

چند مسأله :

1 اول ماه رمضان و اول ماه شوال ، به یکی از سه چیز ثابت می گردد :

ألف دیدن ماه .

ب دو نفر شاهد عادل شهادت دهند که : ماه را دیده اند .

ت حاکم شرع حکم دهد که : ماه دیده شده .

2 کسی که در ماه رمضان روزه خود را عمدا بشکند برای کفاره آن یکی از این سه کار را باید بجا آورد :

ألف یا شصت روز روزه بگیرد .

ب یا شصت فقیر را سیر کند .

ت یا بنده مؤمنی را آزاد کند (3) .

3 بر هر مکلفی که می تواند ، واجب است در روز عید فطر برای خود و هرکه نان خور او است برای هریک نفرمقدار تقریبا سه کیلو گرم گندم ، یا جو یا ذرت ، بعنوان (زکات فطره) بپردازدو نیز می تواند قیمت هریک را حساب کرده به فقرا رد کند .

4 مستحب است در روز عید فطر (نماز عید) خوانده شود . (در این مسأله اختلاف است) .

سوم خمس

خمس عبارت است از یک پنجم مال که در این هفت چیز واجب می شود :

سودی که از راه : تجارت ، کشاورزی ، اجاره مستغلات و هرنوع کسب مشروع بدست می آید ، که پس از گذراندن مخارج سالیانه باید خمس آنچه پس انداز می شودپرداخت گردد .

معادن طلا ، نقره ، نفت ، نمک ، آهن و مانند آن .

گنج ، هرکس گنجی را یافت خمس آن با شرایطش واجب می شود .

مال حلال مخلوط به حرام ، در صورتی که مقدار حرام و صاحب آن را نداند .

آنچه از جواهرات دریا بوسیله فرورفتن در آب (غواصی) بدست آورند ، مانند صدف

و مرجان و . . .

غنیمت جنگی که در حال جنگ و یا دفاع از کفار بدست می آید .

زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد یا بنحو دیگر به کافر منتقل شود .

خمس بدو قسمت تقسیم می گردد :

1 نصف آن برای سادات فقیر که نمی توانند کسب کنند .

2 نصف دیگر آن ، به مجتهد عادل داده می شود که در راه مصارف اسلامی مصرف کند .

چهارم زکات

زکات بر نه چیز واجب است :

خرما .

کشمش .

گندم .

جو .

شتر .

گوسفند .

گاو .

طلا .

نقره .

و زکات مال التجاره مستحب است . زکات در هشت مورد به مصرف می رسد :

1 فقیر .

2 مسکین ، و آن کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند .

3 مأمورین وصول زکات .

4 کافرانی که اگر زکات به آنها داده شود به اسلام مایل شوند .

5 در راه آزاد کردن بردگان .

6 بدهکاری که نمی تواند وام خود را بپردازد .

7 (سبیل الله) مانند ساختن مسجد و پل و هرکاری که برای مسلمانان نفع عمومی دارد .

8 (ابن السبیل) : مسافری که در سفر مانده است ، گرچه در شهر خودش ثروتمند است .

اگر مردم این دو حق واجب : (خمس و زکات) را بپردازند بر روی زمین مستمندیباقی نمی ماند و مصالح اسلامی تعطیل نمی گردید ، همانطوری که تاریخمسلمانان صدر اسلام که بقوانین اسلام عزیز رفتار می کردند شاهد زنده ایبرگفتار ماست .

پنجم حج

یکی از ارکان اسلام حج است و بر هر فرد مکلفی که قدرت داشته باشد ، واجب است درمدت عمر یک بار برای انجام مراسم حج به مکه (خانه خدا) برود . مراسم حج بردو قسم است :

قسم اول : عمره ، و آن عبارت است از :

1 احرام ، یعنی : لباسهای خود را در آورده و دو جامه که به آن احرام می گویند بپوشد .

2 طواف عمره

، یعنی : هفت بار اطراف خانه کعبه بگردد .

3 نماز طواف عمره ، یعنی : دو رکعت نماز مانند نماز صبح به نیت طواف عمره بخواند .

4 سعی بین صفا و مروه ، یعنی : هفت مرتبه مسافت بین صفا و مروه را بپیماید (صفا و مروه دو کوه اند) .

تقصیر ، یعنی : مقداری ناخن یا موی خود را بچینند .

قسم دوم : حج و اعمال آن بدین ترتیب است :

1 احرام .

2 توقف در عرفات که آن موضعی است در نزدیکی مکه .

3 توقف در مشعر که آن موضعی است در نزدیکی مکه .

4 رفتن به منی ، برای انجام اعمال سه گانه :

ألف (رمی جمره) پرتاب کردن سنک بسوی پاره ای ازکوه .

ب قربانی کردن گوسفندی یا شتری یا گاوی .

ت تراشیدن سر .

5 طواف زیارت ، یعنی : اطراف خانه کعبه طواف نمودن .

6 نماز طواف حج ، یعنی : دو رکعت نماز به نیت طواف حج بجا آورد .

7 سعی بین صفا و مروه ، یعنی هفت مرتبه مسافت بین کوه صفا و مروه را بپیماید .

8 طواف نساء ، یعنی : هفت مرتبه اطراف خانه کعبه طواف کند .

9 نماز طواف نساء ، یعنی دو رکعت نماز مانند نماز صبح به نیت طواف نساء بجا آورد .

10 بیتوته در منی ، و رمی جمره در آنجا .

ششم جهاد

جهاد از اموری است که بر

مسلمانان واجب شده و معنی آن جنگیدن برای پیشرفت اسلام است ، با چند دسته جهاد واجب است :

1 با کفار و یا بت پرستان ، یا منکرین خداوند و مانند آن ، ولی جنگ باآنان صرفا به خاطر فتح و پیروزی نیست ، بلکه به خاطر گسترش عدالت و دادگری در میان مردم ، و نجات زیردستان از چنگال ستمگران و اجرای دستورات عالیه اسلام و احکام الهی است ، بنا بر این تا آنجائی که ممکن است دامنه جنگ وسعت نمی یابد ، و هرچه زودتر به خونریزی خاتمه داده می شود به همین جهت می بینیم که در تمام جنگهای پیغمبر (ص) با اینکه متجاوز از هشتاد جنگ بود ، به شهادت تاریخ مجموع تعداد کشته شدگان از مسلمانان و مشرکین بیش ازیک هزار و چهارصد نفر نبوده است .

در جنگ با کفار ، چنانچه طرف مقابلاسلام از اهل کتاب ، مانند یهود و نصاری باشد ، آنان را به انتخاب یکی ازاین سه راه مختار می نمایند .

اول : اسلام بیاورند .

دوم : جزیه بپردازند ، بدین معنی که طبق قرارداد باید سالیانه مقداری از مال خود را به حکومت اسلام بپردازند ، تا در راه مصالح عمومی مصرف گردد و در اینصورت می توانند با آزادی عقیده در سایه حمایت اسلام بزندگی خود ادامه دهند .

سوم : جنگیدن .

اما کفاری که اهل کتاب نیستند ، آنان را به انتخاب یکی از دو راه مختار می سازند :

الف اسلام بیاورند .

ب برای جنگ آماده شوند .

2 اهل ذمه در صورتی که از شروط

مقرره سرپیچی کنند ، مسلمانان برای سرکوبیشان با آنان می جنگند ، مگر آنکه باز به پیمان خود برگردند و یامسلمان شوند .

3 مسلمانانی که بر پیشوای اسلام بشورند : آنان کسانی هستند که از دستورات اسلام سرباز زنند باید با اینان جنگیدتا ازراهی که رفته اند برگشته ، و به موازین اسلام رفتار نمایند .

هفتم امر به معروف

امربه معروف از فروع مهم اسلام است ، (معروف) آن است که اسلام بدان امر نموده ، و انجام آن را واجب گردانیده مانند نماز ، روزه ، پرداخت حقوق مستمندان ورعایت قوانین مهم اسلامی . . .

یا آنکه اسلام بدان امر نموده ولیانجامش را واجب نکرده است ، مانند ، اطعام مستمندان و پذیرائی از میهمان واخلاق نیکو و تعلیم بی سوادان و مانند اینها . . .

بنابر این امر نمودن به قسم اول واجب و به قسم دوم مستحب است : امر به معروف دارای چهار شرط است :

1 امرکننده بایستی اول خودش خوب و بد را تمیز دهد سپس امر و نهی نماید .

2 احتمال تاثیر بدهد .

3 در صورتی که طرف در عمل زشت خود اصرار ورزد .

4 از امر به معروف زیان قابل توجهی روی ندهد .

هشتم نهی از منکر

وآن نیز از فروع مهم اسلام است : مسلمانان به جهاتی چند بر ملتهای دیگربرتری دارند ، مهمترین سبب این برتری اجرای وظیفه امر به معروف و نهی ازمنکر است که خداوند متعال می فرماید : (شما مسلمانان از میان مردم بهترین ملت هائید ، برای آنکه به کار نیک امر و از رفتار ناشایست نهی می نمائید (4) .

(منکر) : آن است که اسلام ما را از آن باز داشته است مانند شراب ، قمار ، ربا ، زنا ، خوردن مال مردم بدون رضایت و مانند اینها یا آنکه اسلام آنرامکروه دانسته است ، مانند یاوه گوئی خوابیدن بین طلوعین و مانند آن . . .

نهی

از آنچه در اول گفتیم واجب و از مکروهات مستحب است .

شرایط چهارگانه که در امر بمعروف گفته شد در نهی از منکر نیز رعایت می گردد . نهی از منکر دارای مراتبی است :

1 نهی قلبی ، به اینکه قلبا از وقوع منکر بیزار باشد .

2 نهی باصورت ، مانند روگردانیدن از بجاآورنده منکر .

3 نهی زبانی ، با پند و اندرز ، تا برسد به سرزنش و پرخاش .

4 نهی با دست ، مانند زدن ، تا آنگاه که زیان قابل توجهی پدید نیاید .

امر به معروف و نهی از منکر ، دو دستور واجب و در نهایت اهمیت است ، تا آنجا که پیغمبر اسلام (ص) فرمودند :

(تمامی کارهای نیک در برابر جهاد در راه خدا مانند قطره ایست ، نسبت به دریا و همه کارهای نیکو و جهاد در برابر امر به معروف و نهی از منکر مانند قطره ای است در مقابل دریائی بی کران) .

ولی متأسفانه کمتر کسانی هستند که به این دو واجب عمل کنند ، حضرت باقر (ع) فرموده است :

(در آخرالزمان مردمی هستند که امر به معروف و نهی از منکر را واجب نمی شمارند ، مگر آنجا که برای آنان زیانی در کار نیست و پیوسته ، برای خودوقت گذرانی و عذرتراشی می کنند ، اینجا است که خداوند آنان را مورد خشم خودقرار خواهد داد) .

نهم و دهم تولی و تبری

تولی ، یعنی : دوستی خدا و پیامبران و امامان علیهم السلام . تبری ، یعنی : بیزاری از دشمنان خدا

و دشمنان پیامبران و امامان علیهم السلام .

برایاینکه : اگر کسی شخصی را دوست داشته باشد از او پیروی می کند و اگر کسی باشخصی دشمن باشد از او دوری می نماید ، بنا براین دوستی خدا و اولیاء خداسبب می گردد که برای نظم دنیا و پاداش آخرت از آنان پیروی نمائیم .

1 سوره بقره : آیه 201 ، نا گفته نماند که در قنوت غیر از این آیه هر دعائی را می توان خواند و یا به یک صلوات اکتفاء کرد .

2 غیر از نمازهای یومیه و نماز آیات ، نمازهای واجب دیگری هم هست و آنعبارت است از نماز میت ، نماز طواف ، نماز قضای پدر و مادر ، نمازی که بواسطه اجاره و عهد و قسم بر انسان واجب می شود و برای تفصیل هریک به رساله توضیح المسائل رجوع شود .

3 در جاهائی که برده فروشی مرسوم نیست این حکم ساقط می گردد .

4 (کنتم خیر أمه أخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر) سوره آل عمران : آیه 110 .

اخلاق در اسلام چیست؟

پاسخ

پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) با ایراد این گفتار جاویدان :

(انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق)

ترجمه : (من برانگیخته شدم تا اخلاق نیک را کامل نمایم) . هدف اساسی خود رااز بعثت تشریح می فرماید . دین در واقع همه دستوراتش اخلاقی است . و تمام شئون اسلام از عبادات ، داد و ستدها ، تا حدود احکام همگی برپایه های بلنداخلاق و فضیلت استوار است .

اینک به ذکر آنچه که سزاوار است انجام داد

، و یا ترک نمود ، می پردازیم :

اول محرمات

آنچه بجا آوردنش سزاوار نیست به آن حرام گویند و محرمات اخلاقی عبارت است از :

ستمگری .

زیاده روی .

مسخره کردن مردمان .

مردم آزاری .

پرده دری .

نارضایتی پدر و مادر .

احتکار ارزاق ملت .

زنا .

لواط .

اکتفاء زنان به زنان .

نگاه کردن به زنان نامحرم و مرد نامحرم .

نوشیدن شراب .

قماربازی .

خوردن گوشت مردار ، و گوشت خوک و هر غذای حرام .

خوردن مال مردم بدون رضایت آنها .

رشوه خواری .

انگشتر طلا و زینت با طلا برای مردان .

حیله و فریب دادن مردم در کسب .

غش در معامله .

کنجکاوی در بدست آوردن اسرار مردم .

پایمال کردن حقوق .

استمناء .

آوازه خوانی و گوش دادن به آن .

دزدی .

دلالی زنا .

دروغ .

غیبت و سخن چینی .

دشنام دادن .

رباخواری .

قتل .

همکاری با کافران و ستمگران .

خیانت .

حکم نمودن برخلاف قرآن و .

دوم فضائل

فضائل اخلاقی که زینت بخش مسلمان است عبارت است از :

انصاف .

کمک بخوبی .

اصلاح بین مردم .

اخلاص در عمل .

نیکی به پدر و مادر .

صله رحم .

فروتنی .

توکل بر خدا .

بردباری .

کسب دانش .

نیک اخلاقی .

خوشرفتاری با مردم .

سخاوت .

شجاعت .

پاکدامنی .

کمک بیچارگان .

افشاء در سلام .

صبر .

میهمانی .

عفومردم .

برآوردن حاجت حاجتمندان .

میانه روی در هرچیز .

پرهیزکاری .

پاکیزگی .

شرم داشتن .

ازدواج .

فرحناک بودن .

راست گوئی .

احترام به مردم .

سپاسگزاری .

سوم رذائل

رذائل اخلاقی که انسان را به سقوط می گراید عبارتند از :

حس انتقام جوئی .

فخریه نمودن .

ثروت فراوان .

کارهای بیهوده .

بی تابی در پیش آمدها .

تنبلی .

ریاست طلبی و مقام خواهی و ثروت دوستی .

آز .

خلف وعده .

بدخلقی .

کینه توزی .

ترس .

پست همتی .

طمع کاری .

شتابزدگی .

تعصب ورزی .

خودپسندی .

بی توجهی به خدا و غفلت .

زشتی .

شک و تردید .

منت .

سنگدلی .

منت نهادن و . . . آنچه از فضائل گفته شد همگی از کارهای مستحب نیستند بلکه برخی از آنها از نظر شریعت اسلام واجب است .

همانطور که آنچه از رذائل گفتیم همگی از کارهای مکروه نمی باشند ، بلکه برخی از آنها در نظر اسلام حرام است . پس بر مسلمان لازم است ، بکوشد و جدیت بخرج دهد تا خود را پاکیزه گرداند و اگر نسبت به قوانین مقدس اسلام کوتاهینمود مانند پرنده شکسته بالی خواهد بود که نمی تواند پرواز نماید .

برای مسلمانان فقط گفتن : من مسلمانم به درد نمی خورد زیرا مانند آن است کهانسان مریض برای خود بگوید : من سالم هستم ، همانطوری که گفته مریض بحال اوسودی ندارد ، گفتار مسلمان هم تا هنگامی که به دستورات اسلام رفتار ننماید بی تأثیر است .

متن

ما به داوود و سلیمان دانشی دادیم و گفتند : سپاس خدای را که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خویش برتری داد (15) . و سلیمان وارث داوود

شد و گفت : ای مردم به ما زبان پرندگان تعلیم داده شده و همه چیزمان داده اند که این برتری آشکاری است (16) . و سپاهیان سلیمان از جن و انس و پرنده فراهم شدند و به نظم آمدند (17) . تا چون به وادی مورچه رسیدند مورچه ای گفت : ای مورچگان به لانه های خود بروید تا سلیمان وسپاهیان او به غفلت شما را پایمال نکنند (18) . سلیمان لبخندی زد و از گفتار او خندید و گفت : پروردگارا !مرا وادار کن تا نعمتی را که به من وپدر و مادرم مرحمت فرموده ای سپاس دارم و عملی شایسته کنم که آن را پسند کنی و مرا به رحمت خویش در صف بندگان شایسته ات در آور (19) . و جویای مرغان شد و گفت : چرا هدهد را نمی بینم مگر او غایب است (20) . وی را عذاب می کنم عذابی سخت و یا سرش را می برم مگر آنکه عذری روشن بیاورد (21) . کمی بعد شانه بسر و هدد آمد و گفت : چیزی دیده ام که تو ندیده ای و برای تو از سبا خبر درست آورده ام (22) . زنی دیدم که بر آنان سلطنت می کند و همه چیز دارد و او را تختی بزرگ است (23) . وی را دیدم که با قومش به جای خدا آفتاب را سجده می کردند و شیطان اعمالشان را بر ایشان زینت داده و از راه منحرفشان کرده و هدایت نیافته اند (24) .

تا خدایی را سجده کنند که در آسمانها و زمین هر نهانی را آشکار می کند و آنچه را نهان کنند و یاعیان سازند می داند (25) . خدای یکتا که خدایی جز او نیست و

پروردگار عرش بزرگ است (26) . سلیمان گفت : خواهیم دید آیا راست می گویی یا از دروغگویانی (27) . این نامه مرا ببر و نزد ایشان بیفکن، سپس برگرد ببین چه می گویند (28) . (ملکه سبا) گفت : ای بزرگان مملکت نامه ای گرامی نزدم افکنده اند (29) . از جانب سلیمان است و به نام خدای رحمان و رحیم است (30) . که بر من تفوق مجویید و مطیعانه پیش من آیید (31) . گفت : ای بزرگان مرا در کارم نظر دهید که من بدون حضور شما هیچ کاری را انجام نداده ام (32) . گفتند : ما نیرومند و جنگ آورانی سخت کوش هستیم ولی کار به اراده تو بستگی دارد ببین چه فرمان می دهی تا اطاعت کنیم (33) . گفت : پادشاهان وقتی به شهر و کشوری وارد شوند تباهش کنند و عزیزانش را ذلیل سازند کارشان همواره چنین بوده (34) . من هدیه ای به سوی آنها می فرستم ببینم فرستادگان چه خبر می آورند (35) . و چون (فرستادگان ملکه سبا) نزد سلیمان آمدند سلیمان گفت : آیا مرا به مال مدد می دهید؟آنچه خدا به من داده بهتر از این است که به شما داده است، شمایید که این هدیه در نظرتان ارج دارد و از آن خوشحالید (36) . نزد ایشان بازگرد که سپاهی به سوی شما آریم که تحمل آن نیارید و از آنجا به ذلت و در عین حقارت بیرونتان می کنیم (37) . گفت : ای بزرگان کدامتان پیش از آنکه ملکه سبا نزد من آید تخت وی را برایم می آورد (38) . عفریتی از جن گفت : پیش از آن که از مجلس خود برخیزی تخت را نزدت می آورم

که برای این کار توانا و امینم (39) . و آن کسی که از کتاب اطلاعی داشت گفت : من آن را قبل از آنکه نگاهت برگردد (در یک چشم بهم زدن) نزدت می آورم و چون تخت را نزد خویش پا بر جا دید گفت : این از کرم پروردگار من است تا بیازمایدم که آیا سپاس می دارم یا کفران می کنم، هر که سپاس دارد برای خویش می دارد و هر که کفران کند پروردگارم بی نیاز و کریم است (40) . (سلیمان) گفت : تختش را برای او وارونه کنید ببینم آیا آن را می شناسد یا نه (41) . و چون بیامد بدو گفتند : آیا تخت تو چنین است؟گفت : گویی همین است از این پیش ما از این سلطنت خبر داشتیم و تسلیم هم بودیم (42) . و خدایش از آنچه که به جای او می پرستید بازداشت که وی از گروه کافران بود (43) . بدو گفتند : به حیاط قصر داخل شو، و چون آن را بدید پنداشت آبی عمیق است و ساقهای خویش را عریان کرد، سلیمان گفت : این (آب نیست بلکه) قصری است از بلور صاف (ملکه سبا) گفت : من به خویش ستم کرده ام، اینک با سلیمان، مطیع پروردگار جهانیان می شوم (44) .

بیان آیات

بخش اول

این آیات پاره ای از داستانهای داوود و سلیمان (ع) را بیان می نماید وعجایبی از اخبار سلیمان و سلطنتی که خدا به وی داده بود نیز ذکرمی کند . "و لقد آتینا داود و سلیمان علما . . . "اینکه علم را نکره آورد، و فرمود : "به داوود و سلیمان علمی دادیم"اشاره است به عظمت و اهمیت امر آن، و در جاء دیگر قرآن علم

داوود را از علم سلیمان جدا ذکر کرده، درنبوت و علم انبیاء (علیهم السلام) اکتسابی نیست و از دیگران به ارث نمی برندباره علم داوود فرموده : "و آتیناه الحکمه و فصل الخطاب" (1) و از آیاتی که به علم سلیمان اشاره کرده آیه"ففهمناها سلیمان و کلا آتینا حکما و علما" (2) که ذیل آیه، شامل علم و حکمت هردو می شود . "و قالا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین" - مراد از این"برتری دادن"، یا برتری به علم است، که چه بسا سیاق آیه نیز آن را تایید می کند و یا برتری به همه مواهبی است که خدای تعالی به آن جناب اختصاص داده، مانند : تسخیر کوهها و مرغان ونرم شدن آهن برای داوود و ملکی که خدا به او ارزانی داشت و تسخیر جن و حیوانات وحشی و مرغان و همچنین تسخیر باد برای سلیمان و دانستن زبان حیوانات و سلطنت کذایی سلیمان و این احتمال دوم، یعنی، برتری آن دو بزرگوار بر سایر مردم از جهت همه مواهبی که خدا به آن دو ارزانی داشته از اطلاق کلمه"فضلنا"استفاده می شود . و این آیه شریفه یعنی آیه"و قالا الحمد لله . . . "به هر تقدیر، - چه به احتمال اول وچه به احتمال دوم - به منزله نقل اعتراف آن دو بزرگوار بر تفضیل الهی است . پس در نتیجه، این اعتراف و اعترافهایی که بعدا از سلیمان نقل می شود مثل شاهدی است که مدعای صدرسوره را که به مؤمنین بشارت می داد به زودی پاداشی به آنان می دهد که مایه روشنی دل ودیده شان باشد اثبات می کند . "و ورث سلیمان داود . . . "یعنی

سلیمان مال و ملک را از داوود ارث برد . و اینکه بعضی (3) از مفسرین گفته اند : مراد از این ارث، ارث بردن نبوت و علم است، صحیح نیست، برای اینکه نبوت ارثی نیست، چون قابل انتقال نیست، و اما علم، هر چند با نوعی عنایت و مجاز می توان گفت که قابل انتقال است - نه حقیقتا - برای اینکه استاد، علم را از خود به شاگرد انتقال نمی دهد، و گرنه باید دیگر خودش علم نداشته باشد لیکن این انتقال مجازی هم، در علم فکری است، که بادرس خواندن به دست می آید و علمی که انبیاء اختصاص به آن داده شده اند، از مقوله درس خواندن نیست، بلکه کرامتی است از خدا به ایشان، که دست فکر و ممارست بدان نمی رسد، ممکن است با همان عنایت و مجازگویی بگوییم فلان مرد عادی علم را از پیغمبری ارث مقصود از"منطق الطیر"در سخن سلیمان (علیه السلام) در مقام تحدیث به نعمت : "قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر . . . "برده، یعنی آن پیغمبر وی را تعلیم داده، ولی نمی شود گفت : فلان پیغمبر علم خود را از پیغمبردیگر یا از غیر پیغمبر ارث برده است .

"و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر" - از ظاهر سیاق بر می آید که سلیمان (ع) می خواهد در این جمله از خودش و پدرش، که خود او نیز از آن جناب است به داشتن برتریهایی که گذشت مباهات کند و این در حقیقت از باب تحدیث به نعمت است، که خدای تعالی در سوره ضحی رسول گرامی اسلام را بدان مامور می فرماید : و اما بنعمه ربک فحدث" (4) . و اما اینکه بعضی (5) از مفسرین اصرار

کرده اند بر اینکه ضمیر در کلمه"علمنا"و"اوتینا"تنها به سلیمان بر می گردد، نه به او و پدرش و اینکه اگر گفته : ما را چنین و چنان کرده اند و نگفته مرا، از این باب است که عادت پادشاهان و بزرگان بر این بوده که درگفتگوها از خود به"ما"یعنی من و لشکر و خدمتکاران و وزرایم تعبیر می کنند، تا سیاست ملکداری رعایت شده باشد، سخنی است که آنطور که شاید و باید سیاق با آن نمی سازد . و مراد از کلمه"ناس"همان معنای ظاهری آن، یعنی عموم افراد جامعه است، بدون تمیز یکی از دیگری و اینکه بعضی (6) گفته اند : مراد از آن عظمای اهل مملکت، یا علمای ایشان است، صحیح نیست . و کلمه"منطق"و نیز کلمه"نطق"هر دو به معنای صوت یا صوت های متعارفی است که از حروفی تشکیل یافته و طبق قرارداد واضع لغت، بر معنی هایی که منظور نظر ناطق است دلالت می کند و در اصطلاح، این صوتها را کلام می گویند و بنا بر آنچه راغب گفته : این دو کلمه جز بر سخنان انسان اطلاق نمی شود (7) ، - مثلا به صدای گوسفند و یا گنجشک نطق یا منطق گفته نمی شود - ولی در قرآن کریم در معنایی وسیعتر استعمال شده و آن عبارت است از دلالت هر چیزی بر مقصودش، مثلا دωقرآن کریم دلالت پوست بدن را نطق خوانده فرموده است : "و قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شی ء" (8) . و این استعمال قرآن یا از باب تحلیل معناست، که قرآن کریم در بیشتر معانی ومفاهیمی که تنها در جسمانیات استعمال می شود بکار برده و آن را در غیر جسمانیات نیز به کار می برد، مثل دیدن و نظر کردن و

شنیدن و لوح و قلم و عرش و کرسی و غیر آن که از نظرلغت موارد استعمالشان تنها جسمانیات است، ولی قرآن با تحلیل معانی آنها، در غیرجسمانیات هم به کار می برد و یا این است که اصولا اینگونه واژه ها برای معنایی اعم ازجسمانیات درست و وضع شده، و اختصاص آن (منطق) به انسان از باب انصراف و کثرت استعمال است (مثلا کرسی را بیشتر در یک تخت دارای پایه بکار برده ایم، خیال می کنیم که معنای آن تنها تخت این چنینی است) . به هر حال - چه آن باشد و چه این - منطق طیر عبارت است از هر طریقی که مرغها به آن طریق مقاصد خود را با هم مبادله می کنند و تا آنجا که از تدبر در احوال حیوانات به دست آمده، معلوم شده است که هر صنفی از اصناف حیوانات و یا لا اقل هر نوعی، صوت هایی ساده، - و بدون ترکیب - دارند، که در موارد خاصی که به هم بر می خورند و یا با هم هستند به کار می برند . مثلا هنگامی که غریزه جنسیشان به هیجان آمده یک جور، و هنگامی که می خواهند بر یکدیگر غلبه کنند جوری دیگر، و هنگام ترس طوری، و هنگام التماس و استغاثه به دیگران طوری دیگر، البته این صداهای مختلف در مواقع مختلف مختص به مرغان نیست، بلکه سایر حیوانات نیز دارند . ولی آنچه مسلم است، مقصود از منطق طیر در آیه شریفه این معنای ظاهری نیست، بلکه معنایی است دقیقتر و وسیعتر از آن، به چند دلیل : اول اینکه : سیاق آیه گواهی می دهد بر اینکه سلیمان (ع) از نعمتی حدیث می کند که اختصاصی خودش بوده و در

وسع عامه مردم نبوده، که به آن دست یابند و او که بدان دست یافته به عنایت خاص الهی بوده است . و این معنای ظاهری که برای منطق طیرکردیم چیزی نیست که غیر از سلیمان کسی بدان دست نیابد، بلکه هر کسی می تواند درزندگی حیوانات دقت نموده زبان آنها را بفهمد، (که مثلا چه صدایی علامت خشم، و چه صدایی علامت رضا است، چه صدایی علامت گرسنگی و چه صدایی علامت تشنگی وامثال آن است . دلیل دوم اینکه : محاوره ای که خدای تعالی در آیات بعدی از سلیمان و هدهدحکایت فرموده، متضمن معارف عالیه ای است که در وسع صداهای هدهد نیست، چون صداهایی که این حیوان در احوال مختلف از خود سر می دهد انگشت شمار است و این چندصدا کجا می تواند کسی را از راه ترکیب آنها با هم به این معارف دلالت کند؟آری در کلام این حیوان ذکر خدای سبحان و وحدانیت او و قدرت و علم و ربوبیتش و عرش عظیم او و نیز ذکر شیطان و جلوه گری هایش در اعمال زشت و همچنین ذکری ازهدایت و ضلالت و مطالبی دیگر آمده و از معارف بشری نیز مطالب بسیاری چون پادشاه سبا وتخت او و اینکه آن پادشاه زن بود و قوم او که برای آفتاب سجده می کردند، آمده و سلیمان (ع) مطالبی به هدهد فرموده، از جمله اینکه به او دستور داده به سبا برود و نامه او راببرد و در آنجا نزد ایشان بیندازد و بعد بنشیند و ببیند چه می گویند و چه می کنند و بر هیچ دانشمندی که در معانی تعمق دارد پوشیده نیست که آگاهی به این همه مطالب عمیق ومعارف بسیاری که هر یک دارای اصول ریشه دار

علمی است، منوط به داشتن هزاران هزارمعلومات دیگر است، که چند صدای ساده هدهد نمی تواند آن معانی را برساند . علاوه بر این، هیچ دلیلی نداریم بر اینکه هر صدایی که حیوان در نطق مخصوص به خودش یا در صداهای مخصوصش، از خود سر می دهد حس ما می تواند آن را درک کرده وتمیزش دهد، به شهادت اینکه یکی از نطق ها که سلیمان (ع) آن را می شناخت سخنانی است که قرآن در آیات بعد، از مورچه بزرگ حکایت کرده و حال آنکه این حیوان صدایی که به گوش ما برسد ندارد، و نیز سخن ما را تایید می کند کشفی که اخیرا علمای طبیعی امروز کرده اند که اصولا ساختمان گوش انسان طوری است که تنها صداهایی مخصوص و ناشی از ارتعاشات مادی مخصوص را می شنود و آن ارتعاشی است که در ثانیه کمتر از شانزده هزار و بیشتر از سی و دو هزار نباشد که اگر ارتعاش جسمی کمتر از آن و یابیشتر از آن باشد، حس سامعه و دستگاه شنوایی انسان از شنیدن آن عاجز است، ولی معلوم نیست که حس شنوایی سایر حیوانات نیز عاجز از شنیدن آن باشد، ممکن است آنچه را که مانمی شنویم و یا بعضی از آنها را سایر حیوانات بشنوند . دانشمندان حیوان شناس هم به عجایبی از فهم دقیق و درک لطیف بعضی حیوانات مانند اسب و سگ و میمون و خرس و زنبور و مورچه و غیر آن برخورده اند، که به نظیر آنها دراکثر افراد آدمیان بر نخورده اند . پس، از آنچه گذشت، روشن شد که از ظاهر سیاق بر می آید که برای مرغان منطقی است که خدای سبحان علم آن را تنها به سلیمان (ع) داده بود .

و اینکه بعضی (9) ازطوایف مخصوص از جن و انس و طیر لشکریان سلیمان (علیه السلام) بوده اندمفسرین گفته اند که : نطق مرغان معجزه ای برای آن جناب بوده و گر نه خود مرغان هیچ یک زبان و نطق ندارند، حرف صحیحی نیست . "و اوتینا من کل شی ء" - یعنی خدای تعالی از هر چیزی به ما عطایی داده، و جمله"از هر چیزی"هر چند شامل تمامی موجوداتی می شود که ممکن است وجودش فرض شود، چون مفهوم"شی ء - چیز"از عمومی ترین مفاهیم است، مخصوصا وقتی کلمه"کل : هر"نیزبر سرش در آید - و لیکن از آنجایی که مقام آن جناب، مقام حدیث به نعمت بوده، ناچار مقصوداز کلمه"هر چیز"تنها هر چیزی است که اگر به آدمی داده شود می تواند از آن متنعم شود، نه هر چیز، پس قهرا کلمه"کل شی ء"در آیه شریفه مقید می شود به نعمت هایی مانند : علم ونبوت و ملک و حکم، - قدرت بر داوری صحیح - و سایر نعمت های مادی و معنوی . "ان هذا لهو الفضل المبین" - این شکری است از سلیمان (ع) که بدون عجب و کبر و غرور، همان حدیث به نعمت قبل را تاکید می کند، زیرا همه نعمتها را به خدانسبت داد، در یکجا گفت : "علمنا" (علم منطق طیر را به ما داده اند) یکجا گفت" اوتینا" (و از هر چیز به ما داده اند) ، اینجا هم آن دو جمله را تاکید نموده می گوید : "همه اینهافضلی است آشکارا از خدا"، هر چند که بعضی (10) از مفسرین احتمال داده اند که : جمله اخیرکلام خدا باشد، نه سخن سلیمان، ولی سیاق این احتمال را نمی پذیرد .

بخش دوم

"و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس

و الطیر فهم یوزعون"کلمه"حشر"به معنای جمع کردن مردم و فرستادنشان به دنبال کار است، امافرستادن به زور و جبر، و کلمه"یوزعون"از ماده وزع به معنای منع است و یا به قول بعضی (11) دیگر، به معنای"حبس"می باشد و معنای آیه به طوری که گفته اند : این است که برای سلیمان لشکرش جمع شد، لشکرها که از جن و انس و طیر بودند و از اینکه متفرق شوند یا درهم مخلوط گردند جلوگیری می شدند، بلکه هر یک در جای خود نگهداری می شدند . از آیه شریفه بر می آید که گویا سلیمان (ع) لشکرهایی از جن و طیر داشته، که مانند لشکریان انسی او با او حرکت می کردند . و کلمه"حشر"و همچنین وصف محشورین به اینکه لشکریان او بودند و همچنین سیاق آیات بعدی، همه دلیلند بر این که لشکریان آن حضرت طوایف خاصی از انسانها و ازجن و طیر، بوده اند، برای اینکه در آیه شریفه فرموده : "برای سلیمان جمع آوری شد لشکریانی که از جن و انس و طیر داشت"و کلمه"من"تبعیض و یا بیان را می رساند . بنا بر این سخن فخر رازی در تفسیر کبیر که گفته : "آیه دلالت دارد بر اینکه همه جن و انس و طیر لشکر او بودند و همه روی زمین را مالک بوده و جن و طیر زمان او مانند انسانهاعاقل و مکلف بوده اند و بعد از زمان او دوباره به حالت توحش قبلی برگشته اند"حرف عجیب و غریبی است . و عین این سخن را درباره مورچگان و آن مورچه بزرگ که با سلیمان سخن گفته زده است و در تفسیر آیه مورد بحث گفته است : معنایش این است که : خدای تعالی همه

این اصناف را لشکریان او قرار داد و این وقتی ممکن است که آن جناب بتواند در همه این اصناف بر طبق دلخواه خود فرمان دهد و تصرف کند و این نیز وقتی ممکن است که همه آن اصناف عقل داشته باشند، چون تا عقل نباشد تکلیف صحیح نیست، و یا اگر هم عقل درست و حسابی نداشته اند حد اقل باید به قدر یک کودک که نزدیک به حد تکلیف رسیده عقل داشته باشند و از همین جهت است که ما گفتیم : خدای تعالی در روزگار سلیمان مرغان راعاقل کرد، و بعد از دوره او دوباره بصورت اولشان یعنی همان حالی که الآن در زمان ما دارندبرگردانید، چون اصناف حیوانات در دوره ما عقل ندارند، هر چند که هر یک در پیش بردهدفهای زندگی خود و به دست آوردن حوایج خود و یا حوایج مردم ملهم به دقایقی حیرت انگیزهستند، مانند زنبور عسل و غیر آن (12) و وجوه ضعف و اشکالاتی که بر گفته وی وارد است احتیاجی به بیان ندارد . و اگر در آیه مورد بحث جن را جلوتر از انس و طیر ذکر کرد از این جهت است که مسخر شدن جن و به فرمان در آمدن او برای یک انسان، عجیب تر از آن دوتای دیگر است . واگر بعد از جن، انس را آورد، نه طیر را، باز برای همین است که مسخر شدن انسانها برای یک انسان عجیب تر از مسخر شدن طیر است و علاوه بر این، رعایت مقابله بین جن و انس هم شده . "حتی اذا اتوا علی واد النمل . . . "کلمه"حتی"برای غایتی است که از آیه سابق فهمیده می شد و ضمیر جمع در"اتوا"به

سلیمان و لشکریانش بر می گردد، و اگر کلمه اتوا را با حرف"علی"متعدی کرد بااینکه می بایست می فرمود : "اتوا الی . . . - آمدند تا وادی مورچگان"، برای این بود که بنا به عدم منافات علم سلیمان (علیه السلام) به منطق الطیر با فهمیدن کلام مورچه گفته بعضی (13) وادی نمل در نقطه بلندی بوده، و بطوری که گفته اند : در یک وادی در شام قرارداشته است . و بعضی (14) دیگر گفته اند : در طائف بوده . و بعضی (15) محل آن را بالای یمن دانسته اند، که همه این نقاط، کوهستانی و بلند است و کلمه"حطم"به معنای شکستن است . و معنای آیه این است که : وقتی سلیمان و لشکریانش به راه افتاده، بر فراز وادی نمل شدند مورچه ای به سایر مورچگان خطاب کرد و گفت : یا ایها النمل، هان، ای مورچگان!به درون لانه های خود شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را حطم نکنند، یعنی نشکنند، و به عبارت دیگر، لگد نکنند، "و هم لا یشعرون"در حالی که توجه نداشته باشند، از همینجا معلوم می شود که راه پیمایی سلیمان و لشکریانش روی زمین بوده . "فتبسم ضاحکا من قولها . . . "از گفتار او لب های سلیمان به خنده باز شد . بعضی (16) گفته اند : تبسم، کمترین حدخنده و ضحک خنده معمولی است و اگر در جمله مورد بحث هر دو کلمه را به کار برده، استعمالی است مجازی، که می فهماند تبسم آن جناب نزدیک به خنده بوده است . جمله"علمنا منطق الطیر"منافاتی با فهمیدن کلام مورچه ندارد، برای اینکه جمله مزبور نفی غیر طیر را نکرده است، بلکه تنها اثبات می کند که آن جناب زبان مرغان رامی دانسته، ممکن است

زبان سایر حیوانات یا بعضی دیگر مانند مورچه را هم بداند . ولی جمعی از مفسرین نفی غیر طیر را مسلم گرفته اند، آنگاه برای رفع منافات میان آن و فهمیدن زبان مورچه به دست و پا افتاده اند، یکبار گفته اند : فهم زبان مورچه تنهاقضیه ای بوده که در یک واقعه رخ داده، نه اینکه آن جناب همیشه زبان این حیوان رامی فهمیده، باری دیگر گفته اند : آن مورچه مورچه بالدار بود، که خود نیز نوعی پرنده است، بار دیگر گفته اند : کلام مورچه یکی از معجزات سلیمان (ع) بوده، (همچنان که سنگریزه به معجزه رسول خدا (ص) به زبان در آمد) ، و بار دیگر گفته اند : صدایی از مورچه برنخاست تا سلیمان (ع) سخن او را بفهمد، بلکه خداوند آنچه راکه در دل آن حیوان بوده به سلیمان الهام نمود . سلیمان (علیه السلام) در دعای خود، الهام شکر نعمت، انجام عمل صالح و نیز صلاح ذاتی و نفسانی را می طلبدولی از آنچه که ما درباره منطق طیر گفتیم تمامی این موهومات را از بین می برد، علاوه بر این سیاق آیات به تنهایی در دفع آنها کافی است . "و قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضیه" - کلمه"اوزعنی"از باب افعال ماده"وزع"است که مصدرش"ایزاع"می شود، به معنای الهام . حضرت سلیمان (ع) وقتی سخن مورچه را شنید، از شدت سرور و ابتهاج تبسمی کرد، که خدا تا چه حد به او انعام فرموده، و کارش را به کجا کشانیده؟نبوت و علم منطق طیر، و سایر حیوانات، و ملک و سلطنت، و لشکریانی از جن و انس و طیر، به او ارزانی داشته، لذا

از خدا در خواست می کند که شکر نعمتهایش را به وی الهام فرماید، و موفقش کندبه کارهایی که مایه رضای او باشد . و به این حد اکتفاء نکرد، بلکه در درخواست خود، شکر نعمت هایی را هم که به پدرو مادرش ارزانی داشته اضافه کرد، چون انعام به پدر و مادر او به یک معنا انعام به او نیزهست، زیرا وجود فرزند از آن پدر و مادر است، و خدای تعالی به پدر او داوود، نبوت و ملک وحکمت و فصل الخطاب، و نعمت هایی دیگر انعام کرده بود و به مادر او نیز همسری چون داودو فرزندی چون خود او ارزانی داشته بود، و او را نیز از اهل بیت نبوت قرار داده بود . و از همین کلام آن جناب معلوم می شود که مادرش نیز از اهل صراط مستقیم بوده است، آن اهلی که خدا به ایشان انعام کرده، پس ساحت او مقدس و مبرا است از آنچه تورات به وی نسبت داده، - البته نه تورات نازل بر موسی بلکه توراتی که فعلا موجود است - ومی گوید : مادر سلیمان زن اوریاء بوده، که داوود با او زنا کرد و آنگاه نقشه کشتن اوریا راکشید و او را به بعضی جنگها فرستاد تا کشته شد و همسر او را جزو زنان خود در آورد وسلیمان از او پدید آمد . و اهل صراط مستقیم یکی از چهار طایفه ای هستند که نامشان در آیه"الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین" (17) آمده است . و جمله"و ان اعمل صالحا ترضیه"عطف است بر جمله"ان اشکر نعمتک"و جمله مذکور درخواستی است که از درخواست توفیق بر عمل

صالح مهمتر و دارای مقامی بلندتراست، برای این که توفیق، اثرش در اسباب و وسائل خارجی و ردیف شدن آن بر طبق سعادت انسانی است، ولی ایزاع که مورد درخواست آن جناب است عبارت است از دعوت باطنی، واینکه باطن آدمی، او را به سوی سعادت بخواند . بنا بر این، هیچ بعید نیست که مراد از ایزاع، همان وحی خیراتی باشد که خدای تعالی ابراهیم (ع) را بدان گرامی داشت، و در آیه"و اوحینا الیهم فعل الخیرات" (18) از آن خبر داده که در تفسیر آن گفتیم فعل خیرات عبارت است از همان تایید به روح القدس . "و ادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین" - یعنی خدایا مرا از بندگان صالح خودقرار ده و این صلاح از آنجا که در کلام آن جناب مقید به عمل نشده تا مراد، تنها عمل صالح باشد، لذا اطلاقش حمل می شود بر صلاح نفس در جوهره ذاتش، تا در نتیجه نفس مستعد شودبرای قبول هر نوع کرامت الهی . و معلوم است که صلاح ذات، قدر و منزلتش بالاتر از صلاح عمل است و چون چنین است پس اینکه اول درخواست کرد که موفق به عمل صالح شود و سپس درخواست کرد که صلاح ذاتیش دهد، در حقیقت درخواستهای خود را درجه بندی کرد و از پایین گرفته به سوی بالاترین درخواستها رفت . نکته دیگری که در کلام آن جناب هست این است که در درخواست عمل صالح گفت : "اینکه من عمل صالح کنم"و خود را در آن مداخله داد، ولی در صلاح ذات، نامی ازخود نبرد و این بدان جهت است که هر کسی در عمل خود دخالت دارد، گو اینکه اعمال ماهم

مخلوق خدایند، اما هر چه باشد نسبتی با خود ما دارند، به خلاف صلاح ذات، که هیچ چیز آن به ست خود ما نیست و لذا صلاح ذات را از پروردگار خود خواست، ولی صلاح عمل را از او نخواست، و نگفت : "و اوزعنی العمل الصالح"بلکه گفت : "اوزعنی ان اعمل صالحا - اینکه عمل صالح کنم" . نکته دیگری که در کلام آن جناب هست این است که : صلاح ذات را ممکن بود به طور صریح سؤال کند، و بگوید : "و مرا صالح گردان"، ولی چنین نکرد بلکه درخواست کرد که"از زمره عباد صالح قرارش دهد"، تا اشاره کرده باشد به اینکه من هر چند همه مواهبی که به عباد صالحین دادی می خواهم، اما از همه آن مواهب بیشتر این موهبت را در نظر دارم که : آنان را عباد خود قرار دادی، و مقام عبودیتشان، ارزانی داشتی، و به همین جهت است که خدای تعالی همین سلیمان (ع) را به وصف بیان آیات مربوط به داستان سلیمان (علیه السلام) و هدهد و ملکه سبا و . . . عبودیت ستوده، و فرموده است : "نعم العبد انه اواب" (19) . "و تفقد الطیر فقال ما لی لا اری الهدهد ام کان من الغائبین"راغب می گوید : کلمه"تفقد"به معنای تعهد است، لیکن حقیقت تفقد این است که آدمی متوجه فقدان چیزی شود، به خلاف تعهد که به معنای توجه به عهد گذشته است واین تفقد در قرآن کریم آمده، که"و تفقد الطیر" (20) .

در این جمله، نخست بطور تعجب از حال خود که چرا هدهد را در بین مرغان نمی بینداستفهام می کند، که من چرا هدهد را نمی بینم و می فهماند که گویا از او انتظار

نمی رفت غیبت کند، و از امتثال فرمان او سر برتابد، آنگاه از این معنا صرف نظر کرده، تنها از غیبت اوسؤال می کند و می پرسد چرا غیبت کرده است و معنای آیه این است که : مرا چه می شود که هدهد را میان مرغان که ملازم موکب منند نمی بینم؟مگر او از غایبان است؟ "لاعذبنه عذابا شدیدا او لاذبحنه او لیاتینی بسلطان مبین"این سه"لامی"که بر سر سه کلمه در آیه آمده لام قسم است و" سلطان مبین"به معنای دلیل قانع کننده و روشن است، سلیمان (ع) در این گفتار خود، هدهد رامحکوم می کند به یکی از سه کار، یا عذاب شدید و یا ذبح شدن، - که در هر یک از آن دو بدبخت و بیچاره می شود - و یا آوردن دلیلی قانع کننده تا خلاصی یابد . "فمکث غیر بعید فقال احطت بما لم تحط به و جئتک من سبا بنبا یقین"ضمیر در"مکث"به سلیمان برمی گردد، که در این صورت معنا این می شود که : سلیمان بعد از تهدید هدهد، مختصری مکث کرد، احتمال هم دارد که ضمیر مذکور به خودهدهد برگردد و معنا این باشد که : هدهد مختصری مکث کرد . مؤید احتمال اول، سیاق سابق و مؤید احتمال دوم، سیاق لاحق است . و مراد از"احاطه"علم کامل است، یعنی من به چیزی احاطه یافتم که تو بدان اطلاع کافی و کامل نداری و چون هنوز معلوم نشده که آن چه چیز است جمله"و جئتک"که عطف تفسیری است آن را تفسیر می کند . و اما شهر"سبا"یکی از شهرهای یمن است، که آن روزپایتخت یمن بوده و کلمه"نباء"به معنای خبر مهم است و"یقین"به معنای چیزی است که شکی در آن نباشد . و معنای آیه این

است که : سلیمان و یا هدهد زمانی که خیلی هم طولانی نبود مکث کرد، سپس حاضر درگاه شد، سلیمان سبب غیبتش را پرسید و عتابش کرد، هدهد در پاسخ گفت : من از علم به چیزی احاطه یافته ام که تو بدان احاطه نداری و از سباء خبر مهمی آورده ام که هیچ شکی در آن نیست . از این مضمون برمی آید که در آیه به منظور اختصار، چیزی حذف شده . نکته ای که در این گفتگو هست این است که هدهد از ترس تهدیدی که سلیمان کردو برای اینکه او را آرام کند قبل از هر سخن دیگر، اولین حرفی که زد این بود که : "احطت بما لم تحط به" (و گرنه جا داشت او هم اول بگوید من به شهر سباء رفتم و چنین و چنان شد) .

بخش سوم

"انی وجدت امراه تملکهم و اوتیت من کل شی ء و لها عرش عظیم"ضمیر در"تملکهم"به اهل سبا و توابع آن بر می گردد و جمله"و اوتیت من کل شی ء"وصف وسعت مملکت و عظمت سلطنت آن زن است، و همین خود قرینه است براینکه منظور از" کل شی ء"در آیه هر چیزی است که سلطنت عظیم محتاج به داشتن آنهااست، مانند حزم و احتیاط و عزم و تصمیم راسخ و سطوت و شوکت و آب و خاک بسیار وخزینه سرشار و لشکر و ارتشی نیرومند و رعیتی فرمان بردار، لیکن از بین همه اینها، تنها نام عرش عظیم را برد . "وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله . . . "این آیه دلیل بر این است که مردم آن شهر وثنی مذهب بوده اند و آفتاب را به عنوان رب النوع می پرستیده اند . "و زین لهم الشیطان

اعمالهم" - این جمله به منزله عطف تفسیر است، برای جمله قبلیش و در عین حال زمینه است برای جمله بعدی که می فرماید : "فصدهم عن السبیل"یعنی شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و در نتیجه از راه بازشان داشته . آری، زینت دادن شیطان سجده آنها را بر آفتاب و سایر تقرب جویی هایشان را زمینه بود برای جلوگیری ایشان از راه خدا، که همانا، پرستش او به تنهایی است . و اگر سبیل را مطلق آورد و نگفت : سبیل الله، برای این بود که اشاره کند به اینکه برای انسان بر حسب فطرتش و بلکه برای هر چیزی بر حسب خلقت عمومی، راه، تنها و تنهایکی است و آن راه خدا است، راه دیگری نیست، تا برای تعیین راه خدا محتاج باشد به اینکه کلمه خدا را نیز بیاورد . "فهم لا یهتدون" - این جمله، تفریع و نتیجه گیری از محرومیتشان از راه خدا است،معنای"خب ء"و مفاد آیه : "الا یسجدوا لله الذی یخرج الخب ء فی السموات و الارض . . . "و حجتی که علیه پرستش آفتاب متضمن است چون وقتی بنا شد غیر از راه خدا راهی نباشد و آن یک راه هم از دستشان برود، دیگر راهی ندارند، در نتیجه اهتداء نخواهند داشت، (دقت فرمایید) . الا یسجدوا الله الذی یخرج الخب ء فی السموات و الارض و یعلم ما تخفون و ماتعلنون"قرائتی که فعلا دایر و معمول است همین است که آوردیم که کلمه"الا"با تشدیدلام خوانده می شود و مرکب است از دو کلمه"ان"و"لا"و این آیه عطف بیان ست برای کلمه"اعمالهم"و می فهماند آن اعمالی که شیطان از ایشان زینت داد، این بود که برای خداسجده نکنند . بعضی (21) از مفسرین

گفته اند : لامی بر سر"الا"بوده و حذف شده است و اصل آن"لئلا"بوده و معنای آیه این است که : شیطان ضلالت ایشان را زینت داد تا برای خدا سجده نکنند . کلمه"خب ء"به طوری که در مجمع البیان گفته : به معنای اسم مفعول یعنی"مخبوء"است، و مخبوء به معنای هر چیزی است که در احاطه غیر خود، قرار گیرد، بطوری که دیگر نشود ادراکش کرد و این کلمه مصدر است که کار صفت را انجام داده، در ماضی ثلاثی آن می گویی"خباته"و در متکلم وحده مضارع می گویی"اخبئه"و آنچه خدای تعالی از عالم عدم به عالم وجود می آورد همین وضع را دارد (22) . پس، عبارت"یخرج الخب ء فی السموات و الارض"، استعاره است، گویاموجودات در پس پرده عدم و زیر طبقات نیستی قرار داشتند و خدا آنها را یکی پس از دیگری از آنجا به عالم وجود درآورد . بنابر این، این نامگذاری - که ایجاد و بیرون کردن از عدم را خب ء نامید - قریب به نامگذاری دیگری است و آن کلمه"فطر" است، که در بسیاری از آیات، خلقت را فطر، وخالق را فاطر نامیده است، و"فطر"به معنای پاره کردن است، گویا خدای تعالی عدم را پاره می کند و موجودات را از شکم آن بیرون می آورد . گفتیم که استعمال کلمه"خب ء"استعاره است، لیکن ممکن است بگوییم : این استعمال حقیقی و بدون استعاره است، چیزی که هست احتیاج به بیانی دارد که اینجا محل آن بیان نیست . بعضی (23) هم گفته اند : مراد از"خب ء"غیب است و مراد از اخراج خب ء، علم به غیب است، که خواننده خود به ضعف این قول آگاه است . و معنای اینکه فرمود : "و می داند آنچه را شما پنهان می دارید و

آنچه را که ظاهرمی کنید"این نیست که او به آنچه در خلوت انجام می دهید و آنچه در بین مردم می کنیدعالم است، بلکه مراد این است که : به آنچه در ظاهر شما و آنچه در باطن شماست آگاه است، البته، بیشتر قراء قرآن این جمله را به صیغه غیبت خوانده اند، یعنی به جای تای نقطه دارکه در ابتدای کلمه"تخفون"و کلمه"تعلنون"بود، یاء آورده و خوانده اند : "ما یخفون و مایعلنون"و این قرائت بهتر است . خلاصه : حجتی که در این آیه بر ضرر وثنی ها اقامه شده این است که : ایشان به جای خدا برای آفتاب سجده می کنند و آن را به خاطر آثار خوبی که خدای سبحان در طبع آن برای زمین و غیر آن قرار داده است تعظیم می کنند، در حالی که خدا اولای به تعظیم است، برای اینکه آن کسی که تمامی اشیای عالم، که یکی از آنها آفتاب است از عالم عدم به وجودآورده و از غیب به شهود بیرون کرده و نظام حیرت انگیزی در همه آنها به کار برده و آن آثارکه گفته شد در آفتاب قرار داده ست خدای سبحان است و او سزاوارتر است به سجده شدن تامخلوق او، علاوه بر این اصلا پرستش و سجده به چیزی که شعور ندارد معنا ندارد، با اینکه خدای سبحان نه تنها (العیاذ بالله) فاقد شعور نیست، بلکه به آنچه خودتان در خود سراغ دارید وبرای شما ظاهر و آشکارست و نیز به باطن شما که خود از آن بی خبرید آگاه است، پس تنهااو را باید سجده کنید و تعظیم نمایید، نه غیر او را . و با این بیان روشن می شود که چگونه آیه مورد بحث با آیه بعد که می فرماید

: "الله لا اله الا هو" متصل است . "الله لا اله الا هو رب العرش العظيم"این جمله تتمه کلام هدهد و به منزله تصریح به نتیجه ای است که از بیان ضمنی سابق گرفته می شود و بی پرده اظهار کردن حق است، در مقابل باطل وثنی ها و به همین جهت نخست کلمه"لا اله الا الله"را که کلمه توحید است و توحید در عبادت خدا را می رساندآورده، آنگاه جمله"رب العرش العظیم"را ضمیمه کرده تا دلالت کند بر اینکه همه تدبیرهای عالم، منتهی به خدای سبحان می شود، چون عرش سلطنتی عبارت است از مقامی که همه زمامدارهای امور آنجا جمع می شوند و از آنجا احکام جاریه در ملک صادر می شود . البته، در جمله"رب العرش العظیم"محاذات دیگری نیز به کار رفته و آن محاذات باکلام هدهد در توصیف ملکه سباء است، که گفت : "و لها عرش عظیم"و چه بسا همین گفتار هدهد، باعث شد که سلیمان به افراد خود دستور داد تا عرش او را نزدش حاضر کنند، این دستور را داد تا ملکه سبا در برابر عظمت پروردگارش به تمام معنای کلمه خاضع گردد . "قال سننظر اصدقت ام کنت من الکاذبین"ضمیر در"قال - گفت"به سلیمان (ع) بر می گردد، که داوری درباره هدهد را محول به آینده کرده و او را بدون تحقیق تصدیق نفرمود، چون هدهد بر گفته های خودشاهدی نیاورد، البته تکذیبش هم نکرد، چون آن جناب دلیلی بر کذب او نداشت، لذا وعده داد که به زودی درباره سخنانش تحقیق می کنیم، تا معلوم شود راست گفته ای یا دروغ . "اذهب بکتابی هذا فالقه الیهم ثم تول عنهم فانظر ما ذا یرجعون"این آیه حکایت کلام سلیمان و خطابش به هدهد است، گویا

فرموده : "پس سلیمان نامه ای نوشت و به هدهد داده به او گفت" : این نامه مرا به سوی ایشان، یعنی ملکه سباء ومردمش ببر و نزد ایشان بینداز و خودت را کنار بکش و در محلی قرار گیر که تو آنان را ببینی، آنگاه ببین چه عکس العملی از خود نشان می دهند، یعنی وقتی بحث در میان آنان درگیرمی شود با هم چه می گویند؟در تمامی قرائت ها کلمه" فالقه"هم در وصل و هم در وقف با سکون هاء قرائت شده و هاء در آن هاء سکت است . از جمله سخنانی که بعضی (24) از مفسرین درباره این آیه گفته اند این است که : جمله"ثم تول عنهم فانظر"از قبیل تقدیم و تاخیر است و اصل آن چنین است"فانظر ما ذا یرجعون ثم تول عنهم" . ولی ضعف این سخن از نظر خواننده پوشیده نیست . "قالت یا ایها الملؤا انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم"در این کلام حذف و ایجاز، یعنی اختصار بکار رفته و تقدیر کلام این است که : هدهد نامه را از سلیمان گرفته به سر زمین سباء برد تا به ملکه آنجا برساند و چون بدانجا رسیدنامه را نزد وی بینداخت، ملکه نامه را گرفت همین که آن را خواند به اشراف قوم خود گفت : "یا ایها الملؤا . . . " . این دو آیه حکایت گفتار ملکه سباء است، که به مردمش از رسیدن چنین نامه ای وکیفیت رسیدن آن و نیز مضمون آن خبر می دهد و نامه را توصیف می کند به اینکه نامه ای است کریم و ظاهر آیه دوم این است که می خواهد علت کریم بودن آن را

بيان كند، توضيح سخن ملكه بعد از ديدن نامه سليمان (عليه السلام) : "قالت يا ايها الملؤا انى القى الى كتاب . . . " مى گويد : علت كرامتش اين است كه اين نامه از ناحيه سليمان است، چون ملكه سباء ازجبروت سليمان خبر داشت و مى دانست كه چه سلطنتى عظيم و شوكتى عجيب دارد، به شهادت اينكه در چند آيه بعد از ملكه سباء حكايت مى كند كه وقتى عرش خود را در كاخ سليمان ديد گفت : "و اوتينا العلم من قبله و كنا مسلمين - ما قبلا از شوكت سليمان خبرداشتيم و تسليم او بوديم" . "و انه بسم الله الرحمن الرحيم" - يعنى اين نامه به نام خدا آغاز شده و به اين جهت نيزكريم است . آرى بت پرستان وثنى، همگى قائلند به اينكه خداى سبحان هست منتهى او رارب الارباب دانسته نمى پرستيدند، چون خود را كوچک تر از آن مى دانستند . آفتاب پرستان نيز، وثنى مسلک، و يكى از تيره هاى صابئين بودند، كه خدا و صفاتش را تعظيم مى كردند، چيزى كه هست صفات او را به نفى نواقص و اعدام برمى گردانيدند مثلا، علم و قدرت وحيات و رحمت را به نبود جهل و عجز و مرگ و قساوت تفسير كرده اند . پس قهرا وقتى نامه، بسم الله الرحمن الرحيم باشد نامه اى كريم مى شود، چنان كه بودن آن از ناحيه سليمان عظيم نيز، اقتضاء مى كند كه نامه اى كريم بوده باشد . بنابر اين، مضمون نامه تنها جمله"ان لاتعلوا على و اتونى مسلمين"خواهد بود، و حرف"ان"در ابتداى آن تفسيرى است .

و عجب از جمعى (25) از مفسرين است كه جمله"انه من سليمان"را استينافى و غيرمربوط به ما قبل گرفته

و گفته اند : پاسخی است از سؤال مقدر، گویا کسی پرسیده، این کتاب از طرف چه کسی رسیده و در آن چه نوشته؟و ملکه سباء در پاسخ گفته است : "این از ناحیه سلیمان است . . . "و بنا به گفته این مفسرین جمله"انه بسم الله . . . "بیان مضمون نامه، یعنی متن نامه می شود و خلاصه : همه جملات"بسم الله الرحمان الرحیم الا تعلوا علی و اتونی مسلمین"مضمون نامه می شود . و این چند اشکال دارد : اول اینکه : در این صورت کلمه"ان"زیادی می شود و هیچ فایده ای در آن نمی ماند، همچنان که بعضی (26) به همین جهت گفته اند : این کلمه مصدری و کلمه"لا"نافیه است، نه ناهیه . (نمی خواهد بگوید بر من برتری جوئی مکن، بلکه با حرف ان مصدری، فعل"لاتعلوا"مصدر می شود و چون گفتیم"لا"نافیه است معنا این می شود که تو بر من برتری نداری) ولی این وجه بسیار بی پایه و - به بیانی که خواهد آمد - بسیار سخیف و ضعیف است . اشکال دوم اینکه : این مفسرین نامبرده در توجیه اینکه چرا ملکه سباء نامه را کتابی کریم خواند، وجوهی ذکر کرده اند، یکی اینکه : چون آن نامه نامه مهر شده بود و در حدیث هم آمده که اکرام کتاب به مهر کردن آن است حتی بعضی (27) از این مفسرین ادعا کرده اند که معنای کرامت نامه، مهر آن است، وقتی گفته می شود : من کتاب را اکرام کردم و نامه من کریم شد، معنایش این است که آن را مهر نهادم .

بعضی (28) دیگر گفته اند : وجهش این است که خط آن فوق العاده زیبا بوده و بیانی شیواداشته . بعضی (29) دیگر گفته اند که : از

این جهت کریمش خواند که از راه غیر طبیعی یعنی به توسط مرغ هوا به او رسیده است، که چه بسا خیال کرده است کتابی است آسمانی، و از این قبیل وجوه بی پایه و بی اساس دیگر . و حال آنکه خواننده خوب می داند که این وجوه همه از قبیل تفسیر به رای است، که کسی را قانع نمی کند و ظاهرا آن علتی که اینان را به این حرفها کشانیده این است که : خیال کرده اند جمله "انه بسم الله . . . مسلمین "حکایت متن کتاب است و آنگاه دیده اند که این حرف با حمل جمله "که این از سلیمان است و اینکه بسم الله . . . "بر تعلیل و بیان علت کرامت کتاب نمی سازد، لذا برای رفع این ناسازگاری آنطور که دیدید به دست و پا افتاده اند . و ما در جواب از این پندار، می گوییم : ظاهر "ان "مفسره در جمله "ان لا تعلواعلی "این است که عبارت اصلی کتاب را نقل به معنا کند، نه اینکه بخواهد متن آن راحکایت کند و مضمونش نهی از علو بر صاحب نامه و امر به آمدن ملکه و تسلیم او شدن است، پس اصلا هیچ محذوری در بین نیست . "ان لا تعلوا علی و اتونی مسلمین "کلمه "ان "تفسیری است که در اینجا مضمون نامه سلیمان را تفسیر می کند . که بیانش گذشت . و اینکه گفتیم بعضی (30) گفته اند : کلمه "ان "مصدریه و کلمه لا نافیه است صحیح نیست، برای اینکه اگر چنین باشد اولا مستلزم تقدیر گرفتن مبتداء و یا خبری بدون جهت است، (که هیچ اجباری به اینکار نیست) . و ثانیا اینکه می بینیم جمله " و اتونی "را بر آن مشاوره ملکه با قوم خود در باره جنگ

یا تسلیم عطف کرده و اگر گفتار این مفسر صحیح باشد مستلزم آن است که انشاء را بر اخبار عطف کرده باشد، (و این از فصاحت قرآن بعید است) . و اما منظور از برتری نجستن، این است که بر من استکبار نکنید، "و اتونی مسلمین"، مطیع و منقاد به سویم حرکت کنید، چون مسلم بودن آنان در این موقعیت همین است که مطیع وی شوند، نه اسلام به معنای ایمان به خدای سبحان و جمله قبلی یعنی"ان لا تعلواعلی"خود مؤید این معناست، هر چند که آمدن ملکه سباء و مردمش با حالت انقیاد، خودمستلزم ایمان آوردن به خدا نیز هست، همچنان که از سیاق کلام هدهد و سیاق آیات بعدی نیز استفاده می شود، و لیکن مستلزم بودن، غیر این است که مقصود از کلمه، همان معنا باشد، زیرا اگر منظور آن معنای مصطلح می بود جا داشت بفرماید : "ان لا تعلوا علی الله" . و اینکه سلیمان (ع) پیغمبری بوده که کارش دعوت به سوی اسلام است، منافات با این معنا که ما برای کلمه مسلمین کردیم ندارد، برای اینکه او علاوه بر مقام رسالت، پادشاه نیز بود، و وقتی مردم را بطور مطلق دعوت به انقیاد و فرمانبرداری کند، قهرادعوت به پذیرفتن دین توحید نیز کرده است همچنان که سر انجام ملکه سباء به اسلام کشیده شد و قرآن کریم کلام او را در هنگام اسلام آوردنش حکایت کرده که گفت : "و اسلمت مع سلیمان لله رب العالمین" .

بخش چهارم

"قالت یا ایها الملؤا افتونی فی امری ما کنت قاطعه امرا حتی تشهدون"کلمه"افتاء"به معنای اظهار نظریه و فتوا است و فتوا همان رای و نظریه است و قطع امر به معنای

عملی کردن تصمیم و عزم بر آن است و کلمه"شهادت"به معنای حضور است، و این جمله حکایت مشورتی است که ملکه سباء با قوم خود کرد، می گوید : در این امر که پیش آمده - یعنی همان فرمانی که سلیمان در نامه خود داده - کمک فکری دهید و اگر من دراین پیشامد با شما مشورت می کنم بدان جهت است که من تاکنون در هیچ امری استبداد به خرج نداده ام، بلکه هر کاری کرده ام با مشورت و در حضور شما کرده ام . بنا بر این، آیه شریفه به فصل دومی از گفتار ملکه سبا اشاره می کند، فصل اول آن بود که نامه سلیمان را برای بزرگان مملکت خود خواند و فصل دومش این است که از آنان نظریه می خواهد . "قالوا نحن اولوا قوه و اولوا باس شدید و الامر الیک فانظری ما ذا تامرین"کلمه"قوه"به معنای هر چیزی است که به انسان در رسیدن به مطلوبش نیرو دهد، ودر این آیه منظور از آن ارتشی است که بتواند با آن دشمن را دفع کند و با آن کارزار نماید، وکلمه"باس"به معنای شدت در عمل است و مراد از آن در اینجا شهامت و شجاعت است . این آیه، حکایت پاسخی است که درباریان به ملکه دادند و در سخن خود نخست چیزی گفتند که مایه دلخوشی او باشد و بی تابی و اضطرابش را تسکین دهد و سپس اختیار رابه خود او داده و گفتند : ناراحت مباش و هیچ غم مخور که ما مردانی نیرومند هستیم و ارتشی قوی داریم، که از هیچ دشمنی نمی ترسیم، هر چند که آن دشمن سلیمان باشد، در آخر هم بازاختیار با خود تو است هر

چه می خواهی فرمان بده که ما مطیع تو هستیم . "قالت ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها و جعلوا اعزه اهلها اذله و کذلک یفعلون""افساد قریه ها"به معنای تخریب و آتش زدن و ویران کردن بناهای آن است و"اذلال عزیزان اهل قریه"، این است که آنان را بکشند و اسیر کنند و تبعید نمایند، یا به ایشان زور بگویند . و خلاصه : بعد از مشورتش با درباریان خود به طوری که از این دو آیه استفاده می شودنظرش این شد که در باره سلیمان تحقیق بیشتری کند و کسی را نزد او بفرستد که از حال او ومظاهر نبوت و سلطنتش اطلاعاتی به دست آورده، برایش بیاورد، تا او به یکی از دو طرف جنگ یا تسلیم رای دهد . و از ظاهر کلام درباریان، که کلام خود را با جمله"نحن اولوا قوه و اولوا باس شدید"آغاز کردند، برمی آید که آنان میل داشتند جنگ کنند و چون ملکه هم همین را فهمیده بودلذا نخست شروع کرد از جنگ مذمت کردن، در آخر رای خود را ارائه داد، اول گفت : "ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها . . . "یعنی، جنگ عاقبتی ندارد، مگر غلبه یکی از دو طرف وشکست طرف دیگر، یعنی فساد قریه ها و شهرها و ذلت عزیزان آن و چون چنین است، نبایدبدون تحقیق اقدام به جنگ کرد، باید نیروی خود را با نیروی دشمن بسنجیم، اگر تاب نیروی او را نداشتیم، تا آنجا که راهی به صلح و سلم داریم اقدام به جنگ نکنیم، مگر اینکه راه،منحصر به جنگ باشد و نظر من این است که هدیه ای برای او بفرستیم، ببینیم فرستادگان ماچه خبری می آورند، آن وقت تصمیم

به یکی از دو طرف جنگ یا صلح بگیریم . بنا بر این، جمله"ان الملوک اذا دخلوا . . . "زمینه است، برای جمله"و انی مرسله الیهم بهدیه فناظره . . . " . و جمله"و جعلوا اعزه اهلها اذله"، تعبیری است که در افاده معنا، بلیغ تر از این است که مثلا بگوییم : "استذلوا اعزتها"، برای اینکه تعبیر قرآن کریم علاوه بر اینکه، بر تحقق ذلت سبائیان برای سلیمان هدیه می فرستند و او هدیه آنان را رد می کند دلالت می کند، تلبس به صفت ذلت را هم می رساند . و جمله"کذلک یفعلون"، بعد از جملات"افسدوها و جعلوا اعزه اهلها اذله"که اصل وقوع را می رساند، استمرار آن را نیز می رساند و معنایش این است که : این رفتار ازپادشاهان همیشگی و مستمر است، (اینطور نیست که نسبت به کشور ما رفتارشان طوری دیگرشود) . بعضی (31) از مفسرین گفته اند : این جمله جزء کلام ملکه نیست، بلکه کلام خدای سبحان است، ولی حرف صحیحی نیست، چون مقام، اقتضای چنین تصدیقی را ندارد . "و انی مرسله الیهم بهدیه فناظره بم یرجع المرسلون"یعنی من نزد سلیمان خواهم فرستاد و اینگونه سخن گفتن لحن سخن گفتن پادشاهان است، که تجبر و عزت ملوکی را می رساند و گر نه در کلام خود، نام سلیمان را می برد، لیکن زبان خود را از بردن نام او نگه داشت و مساله را به او و درباریانش با هم نسبت داد و نیزفهمانید که سلیمان هم هر چه می کند به دست یاران و ارتشیان و به کمک رعیت خودمی کند . و معنای اینکه گفت : "فناظره بم یرجع المرسلون"این است که ببینیم چه عکس العملی نشان می دهد، تا ما نیز به مقتضای وضع او

عمل کنیم و این - همانطور که گفتیم اظهار نظر ملکه سباء بود، و از کلمه"مرسلون"به دست می آید که هدیه ای را که وی برای آن جناب فرستاد به دست جمعی از درباریانش بود، همچنان که از سخن بعدی سلیمان (ع) که فرمود : "ارجع الیهم - برگرد نزد ایشان"، برمی آید که آن جمع، رئیسی داشته اند و رئیس به تنهایی نزد سلیمان راه یافته و هدیه را به او داده است . "فلما جاء سلیمان قال ا تمدونن بمال فما آتانی الله خیر مما آتیکم بل انتم بهدیتکم تفرحون"ضمیر در"جاء"به مالی برمی گردد که به عنوان هدیه نزد سلیمان فرستاده شد . احتمال هم دارد که به حامل هدیه یعنی رئیس هیئت اعزامی سباء برگردد . استفهام در جمله"ا تمدونن بمال"توبیخی است، و خطاب در آن به فرستاده وفرستنده هر دو برمی گردد و این را تغلیب گویند، که صاحب سخن رو به حاضران کند، ولی حاضر و غایب را مورد عتاب قرار دهد، سلیمان (ع) هم اینطور کلی سخن گفت ونامی از خصوص ملکه سباء نبرد، همانطور که - در گذشته دیدیم - ملکه سباء هم نامی از اونبرد و گفت : "من هدیه ای نزد ایشان می فرستم" . بعضی (32) احتمال داده اند که خطاب و روی سخن آن جناب تنها به فرستادگان باشد واین احتمال صحیحی نیست، برای اینکه اعتراض سلیمان این بود که : "آیا مرا با مال کمک می کنید"و معلوم است که این کمک مالی، کار فرستادگان نبود بلکه کار فرستنده ایشان بودو با این حال دیگر معنا ندارد که خصوص فرستادگان را توبیخ کند و اگر نفرمود : "ا تمدونن بالمال"بلکه کلمه مال را نکره آورد و فرمود : "ا

تمدونن بمال - آیا کمکم می کنید به مالی"، برای این بود که آن مال را تحقیر کند و ناچیزش بشمارد و مرادش از"ما آتانی الله"همان سلطنت و نبوت بوده است . و معنای آیه این است که : آیا شما مرا با مالی حقیر و ناچیز که کمترین ارزشی نزدمن ندارد کمک می کنید؟مالی که در قبال آنچه خدا به من داده ذره ای ارزش ندارد؟آنچه خدا از ملک و نبوت و ثروت به من داده بهتر است از آنچه به شما داده است . و جمله"بل انتم بهدیتکم تفرحون"اعراض از توبیخ قبلی به توبیخی دیگر است، اول توبیخشان کرد به اینکه مگر من محتاج مال شما هستم، که هدیه برایم فرستاده اید و این کار شما کار زشتی است و در این جمله می فرماید : از آن زشت تر اینکه، شما هدیه خود راخیلی بزرگ می شمارید و آن را ارج می نهید . بعضی (33) از مفسرین گفته اند : مراد از"بهدیتکم"آن هدیه ای که فرستاده اند نیست، بلکه هدیه هایی است که دیگران برای ایشان بفرستند و معنای جمله این است که : این شماییدکه به خاطر علاقه ای که به جمع مال و زیاد کردن آن دارید وقتی از جایی برایتان هدیه ای می آید خوشحال می شوید، ولی ما اینطور نیستیم، و هیچ اعتنایی به مال دنیا نداریم . ولی خواننده، خود به بعد این وجه آگاه است . "ارجع الیهم فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذله و هم صاغرون"خطاب در این آیه به رئیس هیئت اعزامی سباء است، و ضمیرهای جمع همه به ملکه سباء و قوم او برمی گردند و کلمه"قبل"به معنای طاقت است و ضمیر"بها" به کشور سباءبرمی گردد و جمله"و هم صاغرون"تاکید ماقبل خودش است

و لام در جمله "فلناتینهم "وآورده شدن خت بلقیس به وسیله کسی که "عنده علم من الکتاب" نیز در جمله "لنخرجنهم "لام سوگند است . بعد از آنکه مردم سباء فرمان سلیمان (ع) را که فرموده بود : "و اتونی مسلمین"مخالفت نموده و آنرا به فرستادن هدیه تبدیل کردند و از ظاهر این رفتار برمی آید که ازتسلیم شدن سرپیچی دارند، بناچار سلیمان کار ایشان را سر برتافتن از فرمان خود فرض کرده، روی این فرض، ایشان را تهدید کرد به اینکه سپاهی به سویشان گسیل می دارد که در سباءطاقت نبرد با آن را نداشته باشند و به همین جهت، دیگر به فرستاده ملکه نفرمود : این پیام راببر و بگو اگر تسلیم نشوند و نزد من نیایند چنین لشکری به سویشان می فرستم، بلکه فرمود : توبرگرد که من هم پشت سر تو این کار را می کنم، هر چند که در واقع و به هر حال لشکرفرستادن، مشروط بود به اینکه آنان تسلیم نشوند . و از سیاق برمی آید که آن جناب هدیه مذکور را نپذیرفته و آن را برگردانیده است . "قال یا ایها الملؤا ایکم یاتینی بعرشها قبل ان یاتونی مسلمین"این سخنی است که سلیمان (ع) بعد از برگرداندن هدیه سباء وفرستادگانش گفته و در آن خبر داده که ایشان به زودی نزدش می آیند، در حالی که تسلیم باشند، سلیمان (ع) در این آیه به حضار در جلسه می گوید : کدامیک از شما تخت ملکه سبا را قبل از اینکه ایشان نزد ما آیند در اینجا حاضر می سازد؟و منظورش از این فرمان این است که وقتی ملکه سباء تخت خود را از چندین فرسخ فاصله در حضور سلیمان حاضر دید، به قدرتی که خدا به وی ارزانی

داشته و به معجزه باهره او، بر نبوتش پی ببرد، تا در نتیجه تسلیم خدا گردد، همچنان که به شهادت آیات بعد، تسلیم هم شدند . "قال عفریت من الجن انا آتیک به قبل ان تقوم من مقامک و انی علیه لقوی امین"کلمه"عفریت" - به طوری که گفته اند - به معنای شریر و خبیث است . و کلمه"آتیک"بنا بر آنچه بعضی (34) گفته اند اسم فاعل است یعنی من آورنده آنم، ممکن هم هست متکلم وحده از مضارع"اتی یاتی"باشد، یعنی من آن را برایت می آورم، ولی اسم فاعل بودنش با سیاق، ناسبت بیشتری دارد، چون بر یعنی اشتغال به فعل دلالت دارد و نیز باعطف شدن جمله"و انی علیه . . . "که جمله ای است اسمی مناسب تر است . ضمیر"علیه"در جمله"و انی علیه لقوی امین"به"اتیان - آوردن"برمی گردد، ومعنایش این است که : من به آوردن آن نیرومند و امینم، نیرومند بر آنم و حمل آن خسته ام نمی کند، امین بر آنم و در آوردنش به تو خیانت نمی کنم . "قال الذی عنده علم من الکتاب"در این جمله، مقابله ای با جمله قبل به کار رفته و این مقابله دلالت می کند بر اینکه صاحب علم کتاب، از جن نبوده، بلکه از انس بوده است، روایاتی هم که از ائمه اهل بیت دراین باره رسیده آن را تایید می کند و نام او را آصف بن برخیا وزیر سلیمان و وصی او معرفی کرده است، بعضی (35) هم گفته اند : او خضر بوده . و بعضی (36) گفته اند : مردی بوده که اسم اعظم داشته - آن اسمی که وقتی خدا با آن خوانده شود اجابت می کند - بعضی (38) دیگر گفته اند : جبرئیل بوده . بعضی (39) دیگر او را

خود سلیمان دانسته اند و این وجوهی است که بر هیچ یک ازآنها دلیلی نیست . هر چه باشد و آن شخص هر که بوده باشد از اینکه آیه مورد بحث را بدون عطف برما قبل آورد و آن را از ماقبل جدا ساخت، برای این بود که در باره این عالم که تخت ملکه سباءرا حاضر ساخت، آن هم در زمانی کمتر از زمان فاصله میان نگاه کردن، اعتنای بیشتری اعمال دارد و همچنین به علم او اعتناء ورزید، زیرا کلمه"علم"را نکره آورده، فرمود : علمی از کتاب، یعنی علمی که با الفاظ نمی توان معرفیش کرد . و مراد از کتابی که این قدرت خارق العاده پاره ای از آن بود، یا جنس کتابهای آسمانی است و یا لوح محفوظ و علمی که این عالم از آن کتاب گرفته علمی بوده که راه رسیدن او را به این هدف آسان می ساخته است مفسرین در اینکه این علم چه بوده، اختلاف کرده اند، بعضی (39) گفته اند : اسم اعظم بوده . بعضی (40) دیگر گفته اند : آن اسم اعظم عبارت است از حی قیوم . بعضی (41) دیگر گفته اند : آن ذو الجلال و الاکرام بوده . بعضی (42) دیگرگفته اند : الله الرحمان بوده . بعضی (43) آن را به زبان عبرانی"آهیا شراهیا"دانسته اند و بعضی (44) گفته اند : آن عالم چنین دعا کرد : "یا الهنا و اله کل شی ء الها واحدا لا اله الا انت، ایتنی بعرشها - ای معبود ما و معبود هر چیز که معبودی واحد هستی و جز تو معبودی نیست، تخت اورا برایم بیاور"و سخنانی دیگر از این قبیل . و ما در جلد هشتم این کتاب - در

بحثی که پیرامون اسماء حسنا داشتیم - گفتیم که : محال است اسم اعظمی که در هر چیز تصرف دارد،از قبیل الفاظ و یا مفاهیمی باشد که الفاظ بر آنها دلالت می کند، بلکه اگر واقعا چنین اسمی باشد و چنین آثاری در آن باشد لابد، حقیقت اسم خارجی است، که مفهوم لفظ به نوعی با آن منطبق می شود، خلاصه : آن اسم حقیقتی است که اسم لفظی اسم آن اسم است . و در الفاظ آیه شریفه هیچ خبری از این اسمی که مفسرین گفته اند نیامده، تنها و تنهاچیزی که آیه در این باره فرموده این است که شخص نامبرده که تخت ملکه سباء را حاضر کردعلمی از کتاب داشته و گفته است : "من آن را برایت می آورم"غیر از این دو کلمه در باره اوچیزی نیامده، البته این در جای خود معلوم و مسلم است، که کار در حقیقت کار خدا بوده، پس معلوم می شود که آن شخص علم و ارتباطی با خدا داشته، که هر وقت از پروردگارش چیزی می خواسته و حاجتش را به درگاه او می برده خدا از اجابتش تخلف نمی کرده . و به عبارت دیگر، هر وقت چیزی را می خواسته خدا هم آن را می خواسته است . از آنچه گذشت این نیز روشن شد که علم مذکور از سنخ علوم فکری و اکتسابی وتعلم بردار نبوده است .

بخش پنجم

"انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک" - کلمه"طرف"به طوری که گفته اند : به معنای نگاه و چشم برگرداندن است و" ارتداد طرف"به معنای این است که آن چیزی که نگاه آدمی به آن می افتد، در نفس نقش بندد و آدمی آن را بفهمد که چیست، پس مقصود

آن شخص این بوده که من تخت ملکه سباء را در مدتی نزدت حاضر می کنم که کمتر از فاصله نگاه کردن و دید آن باشد .

بعضی (45) از مفسرین گفته اند : طرف به معنای برداشتن پلک چشم و بازکردن آن برای دیدن است و ارتداد طرف به معنای بسته شدن پلکها به طور طبیعی است، نه بستن عمدی واختیاری، چون اگر آن مراد بود، تعبیر می فرمود به رد طرف، و این خود نکته ای است که نبایداز آن غفلت ورزید . ولی این مفسر اشتباه کرده، چون طرف، یکی از افعال اختیاری آدمی است، ولی آنچه که باعث بر این فعل اختیاری می شود طبیعت آدمی است، مانند نفس کشیدن و برای همین است که احتیاجی به فکر و اندیشه قبلی ندارد، به خلاف امثال خوردن و نوشیدن . بنا بر این، فعل اختیاری، آن فعلی است که به اراده آدمی مرتبط باشد، حال چه اینکه محتاج به فکر و اندیشه سابق باشد و چه نباشد . و علت اشتباه این مفسر این است که : خیال کرده اند فعل اختیاری آن فعلی است که ناشی از تفکر و اندیشه باشد، و غیر آن را اختیاری ندانسته است . پس نکته این که در آیه موردبحث، "ارتداد"را آورد نه"رد"را، آن نیست که وی گفته، بلکه شاید این باشد که فعل چشم بر هم زدن، از آنجا که با فکر و اندیشه قبلی انجام نمی شود، در انظار چنین به نظرمی رسد که پلکها خودش به هم می خورد، نه اینکه به خواست صاحبش باشد . خطاب در جمله"من آن را قبل از یک چشم بهم زدن و قبل ازاینکه نگاهت برگرددبرایت می آورم"خطاب آن عالم به سلیمان (ع) است، چون او

بود که می خواست تخت ملکه سباء نزدش حاضر شود و نیز او بود که گوینده سخن می خواست تخت را برایش بیاورد . ولی بعضی (46) از مفسرین گفته اند : خطاب عالم نامبرده متوجه به عفریت است، که

قبلا به سلیمان (ع) گفت : من آن را قبل از آنکه از جایت برخیزی می آورم و این عالم که رو به او کرد و گفت : من آن را قبل از برگشتن نگاهت می آورم، خود سلیمان بوده که علمی از کتاب داشته است و اگر این را گفته، خواسته است فضیلت نبوت را به او بفهماند وبرساند آن قدرتی که خدای تعالی از راه تعلیم کتاب به او داده، برتر و عظیم تر است از قدرتی که به عفریت داده و عفریت به آن می بالد . پس، معنای آیه این است که : سلیمان به عفریت گفت : من عرش او را برایت می آورم قبل از آنکه نگاهت برگردد . فخر رازی هم در تفسیر کبیر، بر همین معنا اصرار ورزیده و وجوهی برای تایید آن ذکر کرده، که ذره ای ارزش علمی ندارد، علاوه بر اینکه، اصل این تفسیر با سیاق آیه -همانطور که گفتیم - نمی سازد (47) . "فلما رآه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی . . . "یعنی، بعد از آنکه سلیمان (ع) عرش ملکه سباء را نزد خود حاضر دید، گفت : این - یعنی حضور تخت بلقیس در نزد او در کمتر از یک طرفه العین - از فضل پروردگارمن است، بدون اینکه در خود من استحقاقی بوده باشد، بلکه خدای تعالی این فضیلت را به من ارزانی داشت تا مرا بیازماید، یعنی امتحان کند آیا شکر نعمتش را به جا می آورم، و یا کفران می کنم

. آنگاه فرمود : و هر کس شکر بگزارد برای خود گزارده، یعنی نفع آن عاید خودش می شود نه عاید پروردگار من و هر کس کفران نعمت او کند، باز ضررش عاید خودش ورود ملکه به دربار سلیمان (علیه السلام) و ایمان آوردنش به رب العالمین می شود، چون پروردگار من بی نیاز و کریم است . و بطوری که ملاحظه می کنید ذیل آیه، صدر آن را تاکید می کند . بعضی (48) از مفسرین گفته اند : مشار الیه به اشاره"هذا"، قدرت به آوردن تخت ملکه سباء است، چه بی واسطه و چه با واسطه . لیکن این حرف صحیح نیست، چون ظاهر اینکه فرمود : "فلما رآه مستقرا عنده قال . . . "این است که ثنا (این از فضل پروردگار من است) مربوط باشد به حال رؤیت تخت و آن نعمت و فضلی که در حال رؤیت به چشم می خورد حضور خت بوده، نه قدرت بر احضارآن، که از مدتها پیش داشت . در آیه مورد بحث، حذف و اختصار به کار رفته و تقدیر آن این است که"فاذن له سلیمان فی الاتیان به کذلک فاتی به کما قال فلما راه . . . - یعنی، سلیمان به آن عالم اجازه داد که تخت را آنطور که خودش گفت بیاورد، پس همین که آن را پابرجا، نزد خود دید گفت . . . " . و از این حذف فهمیده می شود که آن قدر این آوردن سریع بود که گویی میان ادعایش و دیدن سلیمان، هیچ فاصله ای نشد . "قال نکروا لها عرشها ننظر ا تهتدی ام تکون من الذین لا یهتدون"در مفردات می گوید : تنکیر هر چیز از حیث معنا به این است که :

آن را طوری کنندکه شناخته نشود، بر خلاف تعریف، که به معنای آن است که آن چیز را طوری کنند که شناخته شود و در آیه"نکروا لها عرشها"تنکیر استعمال شده (49) . از سیاق آیه برمی آید که سلیمان (ع) این سخن را هنگامی گفت که ملکه سبا و درباریانش به دربار سلیمان رسیده و می خواستند بر او وارد شوند و منظورش از این دستور،امتحان و آزمایش عقل آن زن بود، همچنان که منظورش از اصل آوردن تخت، اظهار معجزه ای باهر از آیات نبوتش بود و به همین جهت دستور داد تخت او را به صورتی ناشناس درآورند، وآنگاه متفرع کرد بر این دستور، این را که : "ننظر ا تهتدی - ببینیم می شناسد آن را یا نه"ومعنای آیه روشن است . "فلما جاءت قیل ا هکذا عرشک قالت کانه هو و اوتینا العلم من قبلها و کنامسلمین"یعنی بعد از آنکه ملکه سباء نزد سلیمان آمد از طرف سلیمان به او گفتند : "آیا تخت تو اینطور بود"و این جمله، یعنی جمله"ا هکذا عرشک"کلمه امتحان است . و اگر فرمود : "ا هکذا عرشک - آیا این چنین بود تخت تو"، و نفرمود : "ا هذا عرشک - آیا این است عرش تو"برای این بود که تخت را بیشتر مجهول و ناشناخته کند، لذا از مشابهت این تخت با تخت خود او در شکل و صفات پرسش نمود، که معلوم است این گونه سؤال در ناشناخته کردن تخت، مؤثرتر است . "قالت کانه هو" - مراد از اینکه گفت"گویا این همان است"این است که : این"همان است"و اگر اینطور تعبیر کرد، خواست تا از سبک مغزی و تصدیق بدون تحقیق اجتناب کند، چون غالبا از

اعتقادات ابتدایی که هنوز وارسی نشده و در قلب جای نگرفته است با تشبیه، تعبیر می آورند، (می گویند مثل اینکه فلانی آمده، یا گویا فلانی رفته و مثل اینکه این کتاب مال فلانی است و همچنین) . "و اوتینا العلم من قبلها و کنا مسلمین" - ضمیر"ها"در کلمه"قبلها"به همین معجزه و آیت، یا حالت رؤیت آن برمی گردد و معنایش این است که : "ما قبل از این معجزه، یا قبل از این حالت که معجزه را می بینیم عالم به آن بودیم"و از ظاهر سیاق برمی آید که این جمله، تتمه کلام ملکه سباء باشد، بنا بر این، وضع چنین بوده که وقتی ملکه تخت را می بیند، ودرباریان سلیمان از آن تخت از وی می پرسند، احساس کرده که منظور آنان از این پرسش این است که : به وی تذکر دهند که متوجه قدرت خارق العاده سلیمان (ع) باش، لذاچون از سؤال آنان، این اشاره را فهمیده، در پاسخ گفته است : ما قبلا از چنین سلطنت وقدرتی خبر داشتیم، یعنی احتیاجی به این اشاره و تذکر نیست، ما قبل از دیدن این معجزه، ازقدرت او و از این حالت خبر داشتیم و تسلیم او شده بودیم و لذا در اطاعت و فرمان اوسر فرود آورده ایم . بعضی (50) از مفسرین گفته اند : جمله : "و اوتینا العلم . . . "کلام سلیمان است . بعضی (51) دیگر گفته اند : سخن درباریان سلیمان است . بعضی (52) دیگر گفته اند : کلام ملکه سباء است، و لیکن معنایش این است که ما قبلا می دانستیم که تخت ما از دربارمان به اینجا منتقل شده . ولی هیچ یک از این وجوه صحیح نیست . "و صدها ما

كانت تعبد من دون الله انها كانت من قوم كافرين"كلمه"صد"به معناى جلوگيرى و برگرداندن است و متعلق آن، تسليم خدا شدن است، كه اعتراف ملكه هنگام داخل شدن به قصر كه مى گويد : "اسلمت مع سليمان لله رب العالمين" بر آن شهادت مى دهد . و اين اسلامش، با اسلامى كه قبلا بدان تصريح كرد وگفت : "و كنا مسلمين"اشتباه نشود، براى اينكه آن اسلام، تسليم سليمان شدنش بود و اين اسلام، تسليم خدا شدن است . اين آن معنايى است كه از سياق آيات برمى آيد، ولى مفسرين وجوه ديگرى در معناى آيه ذكر كرده اند، كه ما از نقل آنها صرف نظر كرديم . جمله"انها كانت من قوم كافرين"، در مقام تعليل"صد"مذكور است و معنايش اين است : تنها چيزى كه او را از تسليم خدا شدن جلوگيرى نمود، همان معبودى بود كه به جاى خدا مى پرستيد و آن معبود - همچنان كه در خبر هدهد گذشت - آفتاب بوده و سبب اين جلوگيرى اين بود كه ملكه نيز از مردمى كافر بود و (از نظر افكار عمومى) ايشان را در كفرشان پيروى مى كرد .

"قيل لها ادخلى الصرح . . . "كلمه"صرح"به معناى قصر و هر بنايى است بلند و مشرف بر ساير بناها، و نيز به معناى محلى است كه آن را تخت كرده باشند و سقف هم نداشته باشد و كلمه"لجه"به معناى آب بسيار زياد است و كلمه"ممرد"اسم مفعول از تمريد است كه به معناى صاف كردن است و كلمه"قوارير"به معناى شيشه است . و اگر فرمود : "بدو گفته شد داخل صرح شو"، گويا گوينده آن، بعضى از خدمتكاران سليمان (ع) بوده، كه در حضور او ملكه سباء را راهنمايى كرده كه داخل شود و

این رسم همه پادشاهان بزرگ است . "فلما راته حسبته لجه و کشفت عن ساقیها" - یعنی وقتی ملکه سباء آن صرح را دید، خیال کرد استخری از آب است، (چون خیلی آن شیشه صاف بود) لذا جامه های خود را از ساق پا بالا زد تا دامنش تر نشود . "قال انه صرح ممرد من قواریر" - گوینده این سخن سلیمان است، که به آن زن، می گوید : این صرح، لجه نیست . بلکه صرحی است که از شیشه ساخته شده، پس ملکه سباوقتی این همه عظمت از ملک سلیمان دید و نیز آن داستان را که از جریان هدهد و برگرداندن هدایا، و نیز آوردن تختش از سبا به دربار وی به خاطر آورد، دیگر شکی برایش نماند که اینهاهمه معجزات و آیات نبوت او است و کار حزم و تدبیر نیست، لذا در این هنگام گفت"رب انی ظلمت نفسی . . . " . "قالت رب انی ظلمت نفسی و اسلمت مع سلیمان لله رب العالمین" - در گفتار خودنخست به درگاه پروردگارش استغاثه می کند، و به ظلم خود که خدای را از روز اول و یا ازهنگامی که این آیات را دید نپرستیده اعتراف نمود، سپس به اسلام و تسلیم خود در برابر خداشهادت داد . و در این جمله اش که گفت : "اسلمت مع سلیمان لله"، التفاتی نسبت به خدای تعالی به کار برد، التفات از خطاب به غیبت، و وجه این التفات این است که خواست از ایمان اجمالی به خدا در جمله"رب انی ظلمت نفسی"، به توحید صریح انتقال یابد، چون در جمله بعدی، اسلام خود را بر طریقه اسلام سلیمان دانست، که همان توحیدصریح باشد، و آنگاه

تصریح خود را با جمله "رب العالمین "تاکید کرد، یعنی اقرار دارم که جز خدا در هیچ جای عالمیان ربی نیست و این همان توحید در ربوبیت است، که مستلزم توحید در عبادت است، که مشرکین (و از آن جمله آفتاب پرستان) قائل به آن نیستند .

دعا

دعای پیامبر (ص) هنگام رویت هلال رمضان

صدوق علیه الرحمه در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده «و کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اهل هلال شهر رمضان استقبل القبله و رفع یدیه و قال : «اللهم اهله علینا بالامن و الایمان،و السلامه و الاسلام، و العافیه المجلله و الرزق الواسع، و دفع الاسقام، اللهم ارزقنا صیامه و قیامه و تلاوه القرآن فیه، و سلمه لنا، و تسلمه منا و سلمنا فیه » (1) رسول الله (صلی الله علیه و آل) هنگامی که رویت هلال رمضان می فرمود، رو به قبله می نمود و دستهای مبارکش را بلند می کرد . و می گفت : پروردگارا این ماه را بر ما نو گردان به امن و امان، و سلامتی و اسلام، و تندرستی شایان تشکر، و روزی فراخ، و بر طرف ساختن دردها و ناملایمات، بار پروردگارا روزی کن ما را روزه و قیام برای عبادت، و تلاوت قرآن در این ماه، و او را برای ما سالم و تمام گردان، و او را از ما سالم بدار، و ما را در این ماه سالم و تندرست فرما .

1- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 100 .

روزه، درمان بیمارهای روح و جسم صفحه 13

سید حسین موسوی راد لاهیجی

دعای امام علی (علیه السلام) هنگام رؤیت هلال رمضان

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید : آنگاه که دیدی هلال (ماه رمضان) را فلا تبرح، خشم نگیر و عصبانی نشو، و «قل اللهم انی اسالک خیر هذا الشهر، و فتحه و نوره، و نصره،و برکته، و طهوره، و رزقه، و اسئلک خیر ما فیه و خیر ما بعده، و اعوذ بک من شر ما فیه و ما بعده، اللهم ادخله علینا

بالامن و الایمان، و السلامه و الاسلام، و البرکه و التقوی، و التوفیق لما تحب و ترضی » (1)

و بگو بار پروردگارا خیر و خوبی در این ماه را از تو می خواهم و همچنین فتح و پیروزی (بر شیطان) و نورانیت، و یاری (بر روزه داری) و برکت و طهارت، و روزی این ماه را از تو می طلبم، و از تو خیر آنچه در این ماه هست و بعد از ماه مسئلت می نمایم، و به تو پناه می آورم از شر و بدی آنچه در این ماه می باشد، و آنچه بعد از آن است، بار پروردگارا این ماه را با امن و امان و ایمان به تو و سلامت نفس و نعمت اسلام، و برکت و تقوی و توفیق یافتن به آنچه تو دوست می داری و راضی می گردی بر ما وارد گردان (که همه اوصاف شایسته را در این ماه داشته باشیم) .

1- من لا یحضره الفقیه، ص 100 .

سید حسین موسوی راد لاهیجی

دعای امام سجاد (علیه السلام) هنگام حلول ماه رمضان

بسم الله الرحمن الرحیم« (1) الحمد لله الذی هدانا لحمده، و جعلنا من اهله لنکون لاحسانه من الشاکرین و لیجزینا علی ذلک جزاء المحسنین (2) و الحمد لله الذی حبانا بدینه، و اختصنا بملته، و سبلنا فی سبل احسانه لنسلکها بمنه الی رضوانه حمدا یتقبله منا و یرضی به عنا (3) و الحمد لله الذی جعل من تلک السبل شهره شهر رمضان، شهر الصیام، و شهر الاسلام، و شهر الطهور، و شهر التمحیص و شهر القیام الذی انزل فیه القرآن، هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان » . سپاس خدائی را سزاست، که ما را برای سپاسگزاری خود راهنمائی

نمود، و از سپاسگزاران قرار داد، تا برای احسان و نیکیش از شکرگزاران باشیم، و ما را بر آن سپاسگزاری پاداش نیکوکاران دهد، و سپاس خدائی را سزاست که دین خود را به ما عطا نمود، و ما را جزو ملت خویش (اسلام) اختصاص داد، و در راههای احسان و نیکیش رهنمون کرد،تا به وسیله نعمتش در آن راهها رفته و به سوی رضا و خوشنودیش دست یابیم، سپاسی که آن را از ما بپذیرد، و به وسیله آن از ما خوشنود گردد . سپاس خدائی را که رمضان را برای ما ماه تزکیه قرار داد و سپاس خدائی را سزاست که ماه خود رمضان را، ماه صیام و روزه، و ماه اسلام، و ماه تزکیه، و ماه تصفیه و پاک کردن (از گناهان) ، و ماه قیام و ایستادن (برای نماز در شبها یا به پا خاستن در احیای اسلام و جهاد در راه خدا) را یکی از آن راههای احسان قرار داد، آن چنان ماهی که قرآن در آن فرو فرستاده شد، در حالی که برای مردم راهنما (ی از گمراهی) و نشانه های آشکار رهبری، و جدا کننده میان حق و باطل است . « (4) فابان فضیلته علی سائر الشهور بما جعل له من الحرمات الموفوره، و الفضائل المشهوره، فحرم فیه ما احل فی غیره اعظاما، و حجر فیه المطاعم و المشارب اکراما و جعل له وقتا بینا لا یجیز - جل و عز - ان یقدم قبله، و لا یقبل ان یؤخر عنه (5) ثم فضل لیله واحده من لیالیه علی لیالی الف شهر و سماها لیله القدر تنزل الملائکه و الروح فیها

باذن ربهم من كل امر سلام، دائم البركه الى طلوع الفجر على من يشاء من عباده بما احكم من قضائه » . داوند ماه صيام را بر ساير ماهها برترى بخشيد پس برترى آن را بر ماههاى ديگر به سبب حرمتها و گرامى داشتنهاى بسيار و فضائل و برترى هاى آشكار كه براى آن قرار داد، هويدا گردانيد، و در آن ماه از جهت بزرگ داشت، آنچه را كه در ماههاى ديگر حلال كرده حرام نمود، و خوردنيها و آشاميدنيها را در (روزهاى) آن منع كرد، و براى آن وقت آشكارى (معينى) قرار داد، كه خداى بزرگ و توانا جائز و روا نمى داند كه پيش انداخته شود و نمى پذيرد كه از آن وقت به تاخير افتد . سپس (عبادت و بندگى در) شب (قدر) آن را به (عبادت در) شبهاى هزار ماه برترى داد، و آن را شب قدر ناميد (شبى كه خداى تعالى اجلها و روزيها و هر امرى كه حادث مى شود را مقدر مى فرمايد) در آن شب (بسيارى از) فرشتگان و روح (كه مخلوقى است بزرگتر از فرشته) به فرمان پروردگارشان بر هر كه از بندگانش بخواهد با قضا و قدرى كه محكم و استوار كرده (كه تغيير و تبديلى در آن نيست) . درود فرشتگان بر عابدان شب قدر براى هر كارى (كه خدا مقدر فرموده) فرود مى آيند، آن شب سلام و درود (فرشتگان) است (بر آنانى كه براى نماز به پاى ايستاده يا در حال ركوع و سجودند، يا آنكه شب سلامتى و رهائى از ضرر و زيان شياطين است) كه بركت و خير آن تا آشكار شدن روشنى صبح، دائم و پايدار است . «

(6) اللهم صل علی محمد و آله و الهمنا معرفه فضله و اجلال حرمته، و التحفظ مما حظرت فیه، و اعنا علی صیامه بکف الجوارح عن معاصیک، و استعمالها فیه بما یرضیک حتی لا نصغی باسماعنا الی لغو، و لا نسرع بابصارنا الی لهو (7) و حتی لا نبسط ایدینا الی محظور، و لا نخطو باقدامنا الی محجور و حتی لا تعی بطوننا الا ما احللت، و لا تنطق السنتنا الا بما مثلت، و لا نتکلف الا ما یدنی من ثوابک، و لا نتعاطی الا الذی یقی من عقابک، ثم خلص ذلک کله من رئاء المرائین، و سمعه المسمعین، لا نشرک فیه احدا دونک، و لا نبتغی فیه مرادا سواک . خدایا توفیق روزه با ترک معاصی به ما عطا فرما بار خدایا بر محمد و آل او درود فرست، و شناسائی برتری آن را (بر ماههای دیگر) و بزرگ داشتن حرمت و حقش را (که قیام و ایستادگی بر آن واجب است) و دوری گزیدن از آنچه را که منع و حرام کرده ای به ما الهام نما، و ما را به روزه داشتن آن به وسیله باز داشتن اندام از گناهان و به کار بردن آنها به آنچه تو را خوشنود می گرداند یاری فرما، تا با گوشهامان سخن بیهوده گوش ندهیم، و با چشمهامان به سوی بازی (کارهائی که انسان را از مقصود باز دارد) ، نشتابیم . و تا دستهامان را به حرام دراز ننمائیم، و با پاهامان به سوی آنچه منع و حرام گشته نرویم . و تا شکمهامان نگاه ندارد و گرد نیاورد جز آنچه (خوردنی و آشامیدنی) که تو حلال

و روا گردانیده ای . و زبانهامان گویا نشود جز به آنچه (قرآن مجید و گفتار پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام) تو خبر داده و بیان فرموده ای (اشاره به آداب روزه داری و پرهیز از گناهان در حال روزه داری است) و رنج نکشیم جز در آنچه (عبادت خدا و خدمت به خلق) که به پاداش تو نزدیک گرداند، و به جا نیاوریم جز آنچه که از کیفر تو نگاه دارد . سپس همه آن کردارها را از ریا، و خودنمائی خود نمایان و از سمعه و شنیدن شنوندگان خالص و پاکیزه گردان که از آن کسی را با تو شریک نگردانیم، و جز تو در آن مقصود و خواسته ای نطلبیم . « (8) اللهم صل علی محمد و آله، وقفنا فیه علی مواقیت الصلوات الخمس بحدودها التی حددت و فروضها التی فرضت،و وظائفها التی وظفت، و اوقاتها التی وقتت (9) و انزلنا فیها منزله المصیبین لمنازلها الحافظین لارکانها المؤدین لها فی اوقاتها علی ما سنه عبدک و رسولک صلواتک علیه و آله فی رکوعها و سجودها و جمیع فواضلها علی اتم الطهور و اسبغه و ابین الخشوع و ابلغه . بار خدایا توفیق نمازگزاردن کامل به ما مرحمت فرما بار خدایا بر محمد و آل او درود فرست،و ما را در آن بر اوقات نمازهای پنجگانه با حدود و احکامش، که مقرر نموده ای و واجباتش که واجب کرده ای و شروط و اوقاتش که شرط و تعیین گردانیده ای آگاه فرما . و ما را در نماز همچون کسانی قرار ده که مراتب شایسته آن را دریافته و ارکان و جوانب آن را نگهدارندگانند . آن را

در اوقات خود به همان طریقی که بنده و فرستاده تو که درودهایت بر او و بر آل او باد، در رکوع و سجود و همه فضیلتها و درجات رفیعه اش قرار داده، با کاملترین طهارت و پاکی، و رساترین خشوع و فروتنی به جا آورنده اند . « (10) و وفقنا فیه لان نصل ارحامنا بالبر و الصله،و ان نتعاهد جیراننا بالافضال و العطیه، و ان نخلص اموالنا من التبعات و ان نطهرها باخراج الزکوات و ان نراجع من هاجرنا، و ان ننصف من ظلمنا و ان نسالم من عادانا حاشا من عودی فیک و لک فانه العدو الذی لا نوالیه و الحزب الذی لا نصافیه » . خدایا در این ماه احسان بارحام و جیران و تزکیه اموال توفیقمان ده و ما را در آن ماه توفیق ده که با نیکی فراوان و بخشش، به خویشان خود نیکی کنیم و با احسان و عطا از همسایگان جویا شویم، و دارائیهامان را از مظالم و آنچه از راه ظلم و ستم به دست آمده خالص و آراسته نمائیم، و آنها را با بیرون کردن زکاتها پاک کنیم (که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده : «ملعون کل مال لا یزکی » از خیر و نیکی دور است هر مال و دارئی که زکوه آن داده نشود) و به کسی که از ما دوری گزیده باز گردیم (به او بپیوندیم) و به کسی که به ما ظلم و ستم نموده از روی (آنچه که مقتضی) انصاف و عدل (است) رفتار کنیم و با کسی که به ما دشمنی نموده آشتی نمائیم، جز کسی که در راه تو و

برای تو با او دشمنی شده باشد، زیرا او دشمنی است که او را دوست نمی گیریم، و حزب و گروهی است که با او از روی دل دوستی نمی کنیم . « (11) و ان نتقرب الیک فیه من الاعمال الزاکیه بما تطهرنا به من الذنوب، و تعصمنا فیه مما نستانف من العیوب حتی لا یورد علیک احد من ملائکتک الا دون ما نورد من ابواب الطاعه لک و انواع القربه الیک (12) اللهم انی اسئلک بحق هذا الشهر، و بحق من تعبد لک فیه من ابتدائه الی وقت فنائه، من ملک قربته او نبی ارسلته او عبد صالح اختصصته ان تصلی علی محمد و آله، و اهلنا فیه لما وعدت اولیائک من کرامتک و اوجب لنا فیه ما اوجبت لاهل المبالغه فی طاعتک و اجلعلنا فی نظم من استحق الرفیع الاعلی برحمتک . و ما را توفیق ده که در آن به سوی تو تقرب جسته نزدیک شوم، به وسیله کردارهای پاکیزه و آراسته که ما را به آن از گناهان پاک کنی (بیامرزی) و در آن ما را حفظ کرده و نگاهداری از اینکه بخواهیم عیوب و زشتیها (کردارهای ناشایسته) را از سر گیریم، تا هیچ یک از فرشتگانت (که نویسندگان اعمال هستند گناهان ما را) بر تو پیشنهاد ننمایند، جز آنکه کمتر باشد از اقسام طاعت و بندگی برای تو، و انواع تقرب به سوی تو که ما به جا آوردیم . خدایا در این ماه توفیق تقرب به پیشگاهت بما مرحمت فرما بارخدایا از تو درخواست می نمایم به حق این ماه و به حق کسی که در آن از آغاز تا انجامش در

عبادت و بندگی برای تو کوشیده، از فرشته ای که او را مقرب ساخته ای، یا پیغمبری که فرستاده ای، یا بنده شایسته ای که برگزیده ای، که بر محمد و آل او درود فرستی و ما را در آن برای کرامت و ارجمندی که به دوستانت وعده داده ای سزاوار گردان، و آنچه که برای کوشش کنندگان در طاعت و فرمانبریت واجب و لازم کرده ای برای ما لازم نما،و به رحمت و مهربانیت ما را در صف کسانی (انبیاء و اوصیاء علیهم السلام) که سزاوار بالاترین مرتبه (بهشت) هستند قرار ده . « (13) اللهم صل علی محمد و آله، و جنبنا الالحاد فی توحیدک، و التقصیر فی تمجیدک، و الشک فی دینک، و العمی عن سبیلک، و الاغفال لحرمتک، و الانخداع لعدوک الشیطان الرجیم (14) اللهم صل علی محمد و آله، و اذا کان لک فی کل لیله من لیالی شهرنا هذا رقاب یعتقها عفوک او یهبها صفحک فاجعل رقابنا من تلک الرقاب، واجعلنا لشهرنا من خیر اهل و اصحاب (15) اللهم صل علی محمد و آله،و امحق ذنوبنا مع امحاق هلاله، و اسلخ عنا تبعاتنا مع انسلاخ ایامه حتی ینقضی عنا و قد صفیتنا فیه من الخطیئات، و اخلصتنا فیه من السیئات » . خدایا در این ماه از سهل انگاری ها و فریب شیطان حفظمان فرما بار خدایا، بر محمد و آل او درود فرست، وما را در توحید و یگانگیت از عدول و بازگشتن (شرک آوردن آشکار و نهان) و در بزرگ داشتنت از تقصیر و کوتاهی و در دینت (اسلام) از شک و دو دلی و از راهت (به دست آوردن رضا و خوشنودیت) از کوری (گمراهی) و

برای حرمتت (آنچه قیام به آن واجب است) از سهل انگاری،و از دشمنت (شیطان رانده شده) فریب خوردن، دور گردان . بار خدایا بر محمد و آل او درود فرست، و هرگاه در هر شب از شبهای این ماه برای تو بندگانی باشد که عفو و بخشیدنت آنها را آزاد می نماید، یا گذشتت ایشان را می بخشد پس ما بندگان را از آن بندگان قرار بده، و ما را برای این ماه، از بهترین اهل و یاران (برگزیدگان) قرار ده . بار خدایا بر محمد و آل او درود فرست، و با کاسته شدن ماه آن گناهان ما را بکاه، و با بپایان رسیدن روزهایش بدیها و گرفتاریهای ما را از ما بکن تا اینکه این ماه از ما بگذرد در حالی که ما را از خطاها پاکیزه گردانیده و از بدیها خالص و آراسته ساخته باشی . « (16) اللهم صل علی محمد و آله،و ان ملنا فیه فعدلنا و ان زغنا فیه فقومنا،و ان اشتمل علینا عدوک الشیطان فاستنقذنا منه (17) اللهم اشحنه بعبادتنا ایاک، و زین اوقاته بطاعتنا لک، و اعنا فی نهاره علی صیامه، و فی لیله علی الصله و التضرع الیک، و الخشوع لک، و الذله بین یدیک حتی لا یشهد نهاره علینا بغفله، و لا لیله بتفریط (18) اللهم و اجعلنا فی سائر الشهور و الایام کذلک ما عمرتنا و اجعلنا من عبادک الصالحین الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون، و الذین یؤتون ما اتوا و قلوبهم و جله، انهم الی ربهم راجعون، و من الذین یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون » . خدایا ماه رمضان را برای ما

ماه عبادت و طاعت قرار بده بار خدایا بر محمد و آل او درود فرست . و اگر در آن از حق برگردیم ما را (بر آن) بازگردان و اگر در آن عدول نموده براه کج رفتیم ما را به راه راست آور، و اگر دشمن تو شیطان ما را احاطه کرده فرا گیرد از او رهائیمان ده . بار خدایا ماه رمضان را از عبادت، و پرستش ما مملو و پر گردان، و اوقات آن را به طاعت و فرمانبری ما برای تو آراسته نما و ما را در روزش بروزه داشتن و در شبش به نماز و زاری بسوی (درگاه) تو و فروتنی و خواری در برابر تو، یاری فرما تا روزش بر ما به غفلت و بیخبری و شبش به تقصیر و کوتاهی (در عمل) گواهی ندهد . بار خدایا ما را در باقی ماهها و روزها تا زمانی که زنده مان می داری همچنین (بطوری که برای ماه رمضان درخواست شد) قرار ده، و ما را از بندگان شایسته ات بگردان که (الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون، (سوره 23، آیه 11) آنان بهشت را به میراث می برند در حالی که در آن جاوید هستند گفته اند : بهشت مسکن و جایگاه پدر ما حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام بوده پس هرگاه به فرزندان او داده شود مانند آن است که از او به آنها ارث رسیده) و از آنانی قرار بده که آنچه (صدقات) را می دهند در حالی که دلهاشان از (اندیشه) بازگشت به سوی پروردگارشان ترسان است و از آنان که در نیکیها می شتابند، و ایشان برای آن نیکیها بر دیگران

پیشی گیرنده اند . « (19) اللهم صل علی محمد و آله فی کل وقت و کل اوان و علی کل حال عددما صلیت علی من صلیت علیه، و اضعاف ذلک کله بالاضعاف التی لا یحصیها غیرک انک فعال لما ترید» . خدایا درود بیکران و بی حد خود را بر محمد و آل او فرست بار خدایا درود فرست بر محمد و آل او، در هر هنگام و هر زمان و بر هر حال به شماره درودی که فرستاده ای بر هر که درود فرستاده ای، و چندان برابر برابر همه آنها به چندان برابری که جز تو آنها را نتواند شمرد، زیرا تو هر چه را بخواهی بجا آورنده ای انجام کار، تو را ناتوان نمی گرداند و مانعی آن را باز نمی دارد . (1)

1-صحیفه سجادیه، ص 282، فیض الاسلام روزه، درمان بیماریهای روح و جسم صفحه 6 .

سید حسین موسوی راد لاهیجی

دعای سحر

اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ بَهاَّئِکَ بِاَبْهاهُ وَکُلُّ بَهاَّئِکَ بَهِیُّ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِبَهاَّئِکَ کُلِّهِ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ جَمالِکَ بِاَجْمَلِهِ وَکُلُّ جَمالِکَ جَمیلٌ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِجَمالِکَ کُلِّهاَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ جَلالِکَ بِاَجَلِّهِ وَکُلُّ جَلالِکَ جَلیلٌ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِجَلالِکَ کُلِّهِ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ عَظَمَتِکَ بِاَعْظَمِها وَکُلُّ عَظَمَتِکَ عَظیمَهٌ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِعَظَمَتِکَ کُلِّها اَللّهُمَّ اِنّی اَسَئَلُکَ مِنْ نُورِکَ بِاَنْوَرِهِ وَکُلُّ نُورِکَ نَیِّرٌ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِنُورِکَ کُلِّهِ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ رَحْمَتِکَ بِاَوْسَعِها وَکُلُّ رَحْمَتِکَ واسِعَهٌ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِرَحْمَتِکَ کُلِّها اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ کَلِماتِکَ بِاَتَمِّها وَکُلُّ کَلِماتِکَ تاَّمَّهٌ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِکَلِماتِکَ کُلِّهَا اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ کَمالِکَ بِاَکْمَلِهِ وَکُلُّ کَمالِکَ کامِلٌ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِکَمالِکَ کُلِّهِ

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ اَسمآئِکَ بِاَکْبَرِها وَکُلُّ اَسْمآئِکَ کَبیرَهٌ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاَسْمآئِکَ کُلِّها اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ عِزَّتِکَ باَعَزِّها وَکُلُّ عِزَّتِکَ عَزیزَهٌ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِعِزَّتِکَ کُلِّها اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ مَشِیَّتِکَ بِاَمْضاها وَکُلُّ مَشِیَّتِکَ ماضِیَهٌ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِمَشِیَّتِکَ کُلِّها اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ قُدْرَتِکَ بِالْقُدْرَهِ الَّتی اسْتَطَلْتَ بِها عَلی کُلِّشَیْءٍ وَکُلُّ قُدْرَتِکَ مُسْتَطیلَهٌ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِقُدْرَتِکَ کُلِّها اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ عِلْمِکَ بِاَنْفَذِهِ وَکُلُّ عِلْمِکَ نافِذٌ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِعِلْمِکَ کُلِّهِ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ قَوْلِکَ بِاَرْضاهُ وَکُلُّ قَوْلِکَ رَضِیٌّ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِقَوْلِکَ کُلِّهِ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ مَسآئِلِکَ بِاَحَبِّها اِلَیْکَ وَکُلُّ مَسآئِلِکَ اِلَیْکَ حَبیبَهٌ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِمَسآئِلِکَ کُلِّها اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ شَرَفِکَ بِاَشْرَفِهِ وَکُلُّ شَرَفِکَ شَریفٌ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِشَرَفِکَ کُلِّهِ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ سُلْطانِکَ بِاَدْوَمِهِ وَکُلُّ سُلطانِکَ دآئِمٌ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِسُلْطانِکَ کُلِّهِ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ مُلْکِکَ بِاَفْخَرِهِ وَکُلُّ مُلْکِکَ فاخِرٌ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِمُلْکِکَ کُلِّهِ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ عُلُوِّکَ بِاَعْلاهُ وَکُلُّ عُلُوِّکَ عالٍ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِعُلُوِّکَ کُلِّهِ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ مَنِّکَ بِاَقْدَمِهِ وَکُلُّ مَنِّکَ قَدیمٌ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِمَنِّکَ کُلِّهِ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ آیاتِکَ بِاَکْرَمِها وَکُلُّ آیاتِکَ کَریمَهٌ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِآیاتِکَ کُلِّها اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِما اَنْتَ فیهِ مِنَ الشَّاْنِ وَالْجَبَرُوتِ وَاَسْئَلُکَ بِکُلِّ شَاْنٍ وَحْدَهُ وَ جَبَرُوتٍ وَحْدَها اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِما تُجیبُنی (بِهِ) حینَ اَسْئَلُکَ فَاَجِبْنی یا اَللّٰهُ پس هر حاجت که داری از خدا بطلب که البتّه برآورده است .

دعای مختصر پیامبر (ص)

اشاره

اللَّهُمَ إِنَّهُ قَدْ دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ اللَّهُمَ رَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ الَّذِی أَنْزَلْتَ فِیهِ الْقِرآنَ وَ جَعَلْتَهُ بَیِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَی وَ الْفُرْقَانِ اللَّهُمَ فَبَارِکَ لَنَا فِی

شَهْرِ رَمَضَانَ وَ أَعِنَّا عَلَى صِيَامِهِ وَ صَلَوَاتِهِ وَ تَقَبَّلْهُ مِنَّا .

ادعیه روزهای ماه مبارک رمضان

دعای روز اول

اللهمَ اجْعلْ صِیامی فیه صِیام الصّائِمینَ وقیامی فیهِ قیامَ القائِمینَ ونَبّهْنی فیهِ عن نَومَهِ الغافِلینَ وهَبْ لی جُرمی فیهِ یا الهَ العالَمینَ واعْفُ عنّی یا عافیاً عنِ المجْرمینَ . دعای روز اول : خدایا قرار بده روزه مرا در آن روزه داران واقعی وقیام وعبادتم در آن قیام شب زنده داران وبیدارم نما در آن از خواب بی خبران وببخش به من جنایتم را در این روز ای معبود جهانیان ودر گذر از من ای بخشنده جنایات کاران .

دعای روز دوم

اللهمّ قَرّبْنی فیهِ الی مَرْضاتِکَ وجَنّبْنی فیهِ من سَخَطِکَ ونَقماتِکَ ووفّقْنی فیهِ لقراءهِ آیاتِکَ برحْمَتِکَ یا أرْحَمَ الرّاحِمین . دعای روز دوم : خدایا نزدیک کن مرا در این ماه به سوی خوشنودیت وبرکنارم دار در آن از خشم وانتقامت وتوفیق ده مرا در آن برای خواندن آیات قرآن به رحمت خودت ای مهربانترین مهربانان .

دعای روز سوم

اللهمّ ارْزُقنی فیهِ الذّهْنَ والتّنَبیهَ وباعِدْنی فیهِ من السّفاهه والتّمْویهِ واجْعَل لی نصیباً مِنْ کلَّ خَیْرٍ تُنَزّلُ فیهِ بِجودِکَ یا أجْوَدَ الأجْوَدینَدعای روز سوم : خدایا روزی کن مرا در آنروز هوش وخودآگاهی را ودور بدار در آن روز از نادانی وگمراهی وقرار بده مرا بهره وفایده از هر چیزی که فرود آوردی در آن به بخشش خودت ای بخشنده ترین بخشندگان .

دعای روز چهارم

اللهمّ قوّنی فیهِ علی إقامَهِ أمْرِکَ واذِقْنی فیهِ حَلاوَةَ ذِکْرِکَ وأوْزِعْنی فیهِ لأداءِ شُکْرَکَ بِکَرَمِکَ واحْفَظنی فیهِ بِحِفظْکَ وسِتْرِکَ یا أبْصَرَ النّاظرین دعای روز چهارم : خدایا نیرومندم نما در آن روز به پا داشتن دستور فرمانت وبچشان در آن شیرینی یادت را ومهیا کن مرا در آنروز رای انجام سپاس

گذاریت به کرم خودت نگهدار مرا در این روز به نگاه داریت وپرده پوشی خودت ای بیناترین بینایان .

دعای روز پنجم

اللهمّ اجْعَلْنی فیهِ من المُسْتَغْفرِینَ واجْعَلْنی فیهِ من عِبادَکَ الصّالحینَ القانِتین واجْعَلْنی فیهِ من اوْلیائِکَ المُقَرّبینَ بِرَأفَتِکَ یا ارْحَمَ الرّاحِمین . دعای روز پنجم : خدایا قرار بده در این روز از آمرزش جویان وقرار بده مرا در این روز از بندگان شایسته وفرمانبردارت وقرار بده مرا در این روز ازدوستان نزدیکت به مهربانی خودت ای مهربان ترین مهربانان .

دعای روز ششم

اللهمّ لا تَخْذِلْنی فیهِ لِتَعَرّضِ مَعْصِیَتِکَ ولا تَضْرِبْنی بِسیاطِ نَقْمَتِکَ وزَحْزِحْنی فیهِ من موجِباتِ سَخَطِکَ بِمَنّکَ وأیادیکَ یا مُنْتَهی رَغْبَةَ الرّاغبینَ دعای روز ششم : خدایا وا مگذار مرا در این روز در پی نافرمانیت روم ومزن مرا با تازیانه کیفر ودور وبرکنارم بدار از موجبات خشمت بحق احسان ونعمتهای بی شمار تو ای حد نهایی علاقه واشتیاق مشتاقان .

دعای روز هفتم

اللهمّ اعنّی فیهِ علی صِیامِهِ وقیامِهِ وجَنّبنی فیهِ من هَفَواتِهِ وآثامِهِ وارْزُقْنی فیهِ ذِکْرَکَ بِدوامِهِ بتوفیقِکَ یا هادیَ المُضِلّین دعای روز هفتم : خدایا یاری کن مرا در این روز بر روزه گرفتن وعبادت وبرکنارم دار در آن از بیهودگی وگناهان وروزیم کن در آن یادت را برای همیشه به توفیق خودت ای راهنمای گمراهان .

دعای روز هشتم

اللهمّ ارْزُقنی فیهِ رحْمَةَ الأیتامِ وإطْعامِ الطّعامِ وإفْشاءِ السّلامِ وصُحْبَةِ الکِرامِ بِطَوْلِکَ یا ملجأ الآمِلین . دعای روز هشتم : خدایا روزیم کن در آن ترحم بر یتیمان وطعام نمودن بر مردمان وافشاء سلام ومصاحبت کریمان به فضل خودت ای پناه آرزومندان .

دعای روز نهم

اللهمّ اجْعَلْ لی فیهِ نصیباً من رَحْمَتِکَ الواسِعَهِ واهْدِنی فیهِ لِبراهِینِکَ السّاطِعَهِ وخُذْ بناصیتی الی مَرْضاتِکَ الجامِعَهِ بِمَحَبّتِکَ یا أمَلَ المُشْتاقین . دعای روز نهم : خدایا قرار بده برایم در آن بهره ای از رحمت فراوانت وراهنمائیم کن در آن به برهان وراههای درخشانت وبگیر عنانم به سوی رضایت همه جانبه ات بدوستی خود ای آرزوی مشتاقان .

دعای روز دهم

اللهمّ اجْعلنی فیهِ من المُتوکّلین علیکَ واجْعلنی فیهِ من الفائِزینَ لَدَیْکَ واجْعلنی فیهِ من المُقَرّبینَ الیکَ بإحْسانِکَ یاغایَهَ الطّالِبین . دعای روز دهم : خدایا قرار بده مرا در این روز از متوکلان بدرگاهت ومقرر کن در آن از کامروایان حضرتت ومقرر فرما در آن از مقربان درگاهت به احسانت ای نهایت همت جویندگان .

دعای روز یازدهم

اللهمّ حَبّبْ الیّ فیهِ الإحْسانَ وکَرّهْ الیّ فیهِ الفُسوقَ والعِصْیانَ وحَرّمْ علیّ فیهِ السّخَطَ والنّیرانَ بِعَوْنِکَ یا غیاثَ المُسْتغیثین . دعای روز یازدهم : خدایا دوست گردان بمن در این روز نیکی را و ناپسند بدار در این روز فسق ونافرمانی را وحرام کن بر من در آن خشم وسوزندگی را به یاریت ای دادرس داد خواهان .

دعای روز دوازوهم

اللهمّ زَیّنّی فیهِ بالسّتْرِ والعَفافِ واسْتُرنی فیهِ بِلِباسِ القُنوعِ والکَفافِ واحْمِلنی فیهِ علی العَدْلِ والإنْصافِ وامِنّی فیهِ من کلِّ ما أخافُ بِعِصْمَتِکَ یا عِصْمَهَ الخائِفین . دعای روز دوازدهم : خدایا زینت ده مرا در آن با پوشش وپاکدامنی وبپوشانم در آن جامه قناعت وخودداری وودادارم نما در آن بر عدل وانصاف وآسوده ام دار در آن از هر چیز که می ترسم به نگاهداری خودت ای نگه دار ترسناکان .

دعای روز سیزدهم

اللهمّ طَهّرنی فیهِ من الدَنَسِ والأقْذارِ وصَبّرنی فیهِ علی کائِناتِ الأقْدارِ ووَفّقْنی فیهِ للتّقی وصُحْبهِ الأبْرارِ بِعَوْنِکَ یا قُرّهَ عیْنِ المَساکین دعای روز سیزدهم : خدایا پاکیزه ام کن در این روز از چرک وکثافت وشکیبائیم ده در

آن به آنچه مقدر است شدنی ها وتوفیقم ده در آن برایت قوی وهم نشینی با نیکان به یاریت ای روشنی چشم مستمندان .

دعای روز چهاردهم

اللهمّ لا تؤاخِذْنی فیهِ بالعَثراتِ واقِلْنی فیهِ من الخَطایا والهَفَواتِ ولا تَجْعَلْنی فیه غَرَضاً للبلایا والآفاتِ بِعِزّتِکَ یا عزّ المسْلمین . دعای روز چهاردهم : خدایا مؤاخذه نکن مرا در این روز به لغزشها و درگذر از من در آن از خطاها وبیهودگیها وقرار مده مرا در آن نشانه تیر بلاها وآفات ای عزت دهنده مسلمانان .

دعای روز پانزدهم

اللهمّ ارْزُقْنی فیهِ طاعَةَ الخاشِعین واشْرَحْ فیهِ صَدْری بإنابَهِ المُخْبتینَ بأمانِکَ یا أمانَ الخائِفین . دعای روز پانزدهم : خدایا روزی کن مرا در آن فرمانبرداری فروتنان وبگشا سینه ام در آن به بازگشت دلدادگان به امان دادنت ای امان ترسناکان .

دعای روز شانزدهم

اللهمّ وَفّقْنی فیهِ لِموافَقَهِ الأبْرارِ وجَنّبْنی فیهِ مُرافَقَهِ الأشْرارِ وأوِنی فیهِ بِرَحْمَتِکَ الی دارِ القَرارِبالهِیّتِکِ یا إلَهَ العالَمینِفین . دعای روز شانزدهم : خدایا توفیقم ده در آن به سازش کردن نیکان ودورم دار در آن از رفاقت بدان وجایم ده در آن با مهرت به سوی خانه آرامش به خدایی خودت ای معبود جهانیان .

دعای روز هفدهم

اللهمّ اهْدِنی فیهِ لِصالِحِ الأعْمالِ واقْضِ لی فیهِ الحَوائِجَ والآمالِ یا من لا یَحْتاجُ الی التّفْسیر والسؤالِ یا عالِماً بما فی صُدورِ العالَمین صَلّ علی محمّدٍ وآلهِ الطّاهِرین . دعای روز هفدهم : خدایا راهنمائیم کن در آن به کارهای شایسته واعمال نیک وبرآور برایم حاجتها وآرزوهایم ای که نیازی به سویت تفسیر وسؤال ندارد ای دانای به آنچه در سینه های جهانیان است درود فرست بر محمد وآل او پاکیزگان .

دعای روز هجدهم

اللهمّ نَبّهْنی فیهِ لِبَرَكاتِ أسْحارِهِ ونوّرْ فیهِ قلبی بِضِیاءِ أنْوارِهِ وخُذْ بِكُلّ أعْضائی الی اتّباعِ آثارِهِ بِنورِكَ یا مُنَوّرَ قُلوبِ العارفین . دعای روز هجدهم : خدایا آگاهم نما در آن برای بركات سحرهایش وروشن كن در آن دلم را به پرتو انوارش وبكار به همه اعضایم به پیروی آثارش به نور خودت ای روشنی بخش دلهای حق شناسان .

دعای روز نوزدهم

اللهمّ وفّرْ فیهِ حَظّی من بَرَكاتِهِ وسَهّلْ سَبیلی الی خَیْراتِهِ ولا تَحْرِمْنی قَبولَ حَسَناتِهِ یا هادیاً الی الحَقّ المُبین . دعای روز نوزدهم : خدایا زیاد بگردان در آن بهره مرا از بركاتش وآسان كن راه مرا به سوی خیرهایش ومحروم نكن ما را از پذیرفتن نیكی هایش ای راهنمای به سوی حق آشكار .

دعای روز بیستم

اللهمّ افْتَحْ لی فیهِ أبوابَ الجِنانِ واغْلِقْ عَنّی فیهِ أبوابَ النّیرانِ وَوَفّقْنی فیهِ لِتِلاوَهِ القرآنِ یا مُنَزّلِ السّكینهِ فی قُلوبِ المؤمِنین . دعای روز بیستم : خدایا بگشا برایم در آن درهای بهشت وببند برایم درهای آتش دوزخ را و توفیقم ده در آن برای تلاوت قرآن ای نازل كننده آرامش در دلهای مؤمنان .

دعای روز بیست و یكم

اللهمّ اجْعَلْ لی فیهِ الی مَرْضاتِكَ دلیلاً ولا تَجْعَل للشّیْطان فیهِ علیّ سَبیلاً واجْعَلِ الجَنّهِ لی منْزِلاً ومَقیلاً یا قاضی حَوائِجَ الطّالِبین . دعای روز بیست و یكم : خدایا قرار بده برایم در آن به سوی خوشنودی هایت راهنمایی و قرار مده شیطان را در آن بر من راهی وقرار بده بهشت را برایم منزل وآسایشگاه ای برآورنده حاجتهای جویندگان

دعای روز بیست و دوم

اللهمّ افْتَحْ لی فیهِ أبوابَ فَضْلَكَ وأنْزِل علیّ فیهِ بَرَكاتِكَ وَوَفّقْنی فیهِ لِموجِباتِ مَرْضاتِكَ واسْكِنّی فیهِ بُحْبوحاتِ جَنّاتِكَ یا مُجیبَ دَعْوَهِ المُضْطَرّین . دعای روز بیست و دوم : خدایا بگشا به رویم در این ماه درهای فضلت وفرود آر برایم در آن بركاتت را وتوفیقم ده در آن برای موجبات

خوشنوديت ومسکنم ده در آن وسطهای بهشت ای اجابت کننده خواسته ها ودعاهای بیچارگان .

دعای روز بیست وسوم

اللهمّ اغسِلْنی فیهِ من الذُّنوبِ وطَهِّرْنی فیهِ من العُیوبِ وامْتَحِنْ قَلْبی فیهِ بِتَقْوَی القُلوبِ یا مُقیلَ عَثَراتِ المُذْنِبین . دعای روز بیست وسوم : خدایا بشوی مرا در این ماه از گناه وپاکم نما در آن از عیب ها وآزمایش کن دلم را در آن به پرهیزکاری دلها ای چشم پوش لغزشهای گناهکاران .

دعای روز بیست وچهارم

اللŮŭωإنّی أسْألُکَ فیه ما یُرْضیکَ وأعوذُ بِکَ ممّا یؤذیک وأسألُکَ التّوفیقَ فیهِ لأنْ أطیعَکَ ولا أعْصیکَ یا جَوادَ السّائلین . دعای روز بیست وچهارم : خدایا من از تو میخواهم در آن آنچه تو را خوشنود کند و پناه می برم بتو از آنچه تو را بیازارد واز تو خواهم توفیق در آن برای اینکه فرمانت برم ونافرمانی تو ننمایم ای بخشنده سائلان .

دعای روز بیست وپنجم

اللهمّ اجْعَلْنی فیهِ محبّاً لأوْلیائِکَ ومُعادیاً لأعْدائِکَ مُسْتَنّاً بِسُنّهِ خاتَمِ انْبیائِکَ یا عاصِمَ قُلوبِ النّبیّن . دعای روز بیست وپنجم : خدایا قرار بده در این روز دوست دوستانت ودشمن دشمنانت و پیرو راه و روش خاتم پیغمبرانت ای نگهدار دلهای پیامبران .

دعای روز بیست وششم

اللهمّ اجْعَل سَعْیی فیهِ مَشْکوراً وذَنْبی فیهِ مَغْفوراً وعَملی فیهِ مَقْبولاً وعَیْبی فیهِ مَسْتوراً یا أسْمَعِ السّامعین . دعای روز بیست وششم : خدایا قرار بده کوشش مرا در این ماه قدردانی شده وگناه مرا در این ماه آمرزیده وکردارم را در آن مورد قبول وعیب مرا در آن پوشیده ای شنواترین شنوایان .

دعای روز بیست وهفتم

اللهمّ ارْزُقْنی فیهِ فَضْلَ لَیْلَهِ القَدْرِ وصَیّرْ أموری فیهِ من العُسْرِ الی الیُسْرِ واقْبَلْ مَعاذیری وحُطّ عنّی الذّنب والوِزْرِ یا رؤوفاً بِعبادِهِ الصّالِحین . دعای روز بیست وهفتم : خدایا روزی کن مرا در آن فضیلت شب قدر را وبگردان در آن کارهای مرا از سختی به آسانی وبپذیر عذرهایم وبریز از من گناه وبارگران را ای مهربان به بندگان شایسته خویش .

دعای روز بیسم وهشتم

اللهمّ وفّر حظّی فیهِ من النّوافِلِ واکْرِمْنی فیهِ بإحْضارِ المَسائِلِ وقَرّبِ فیهِ وسیلتی الیکَ من بینِ الوسائل یا من لا یَشْغَلُهُ الحاحُ المُلِحّین . دعای روز بیسم وهشتم : خدایا زیاد کن بهره مرا در آن از اقدام به مستحبات وگرامی دار در آن به حاضر کردن ویا داشتن مسائل ونزدیک گردان در آن وسیله ام به سویت از میان وسیله ها ای آنکه سرگرمش نکند اصرار وسماجت اصرار کنندگان .

دعای روز بیست ونهم

اللهمّ غَشّنی بالرّحْمَهِ وارْزُقْنی فیهِ التّوفیقِ والعِصْمَهِ وطَهّرْ قلْبی من غَیاهِبِ التُّهْمَهِ یا رحیماً بِعبادِهِ المؤمِنین . دعای روز بیست ونهم : خدایا بپوشان در آن با مهر ورحمت وروزی کن مرا در آن توفیق وخودداری وپاک کن دلم را از تیرگیها وگرفتگی های تهمت ای مهربان به بندگان با ایمان خود .

دعای روز سیم

اللهمّ اجْعَلْ صیامی فیهِ بالشّکْرِ والقَبولِ علی ما تَرْضاهُ ویَرْضاهُ الرّسولُ مُحْکَمَهً فُروعُهُ بالأصُولِ بحقّ سَیّدِنا محمّدٍ وآلهِ الطّاهِرین والحمدُ للهِ ربّ العالمین . دعای روز سیم : خدایا قرار بده روزه مرا در این ماه مورد قدردانی وقبول بر طبق خوشنودی تو وپسند رسول تو باشد واستوار باشد فرعش بر اصل به حق آقای ما محمد وخاندان پاکش وستایش خاص پروردگار جهانیان است .

دعای هر شب ماه مبارک رمضان

اللَّهُمَ رَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ الَّذِی أَنْزَلْتَ فِیهِ الْقُرْآنَ وَ افْتَرَضْتَ عَلَی عِبَادِکَ فِیهِ الصِّیَامَ صَلَّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنِی حجَّ بَیْتِکَ الْحَرَامِ فِی عَامِی هَذَا وَ فِی کُلِّ عَامِ وَ اغْفرْلی تِلْکَ الذُّنُوبَ الْعظَامَ فَإِنَّهُ لَا یَغْفِرُهَا غَیْرُکَ یَا رَحْمَانُ یَا عَلَّامُ .

دعای دهه آخر ماه مبارک رمضان

ابن ابی عمیر از صادق آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند که حضرت فرمود : «تقول فی العشر الاواخر من شهر رمضان کل لیله : «اعوذ بجلال وجهک الکریم ان ینقضی عنی شهر رمضان او یطلع الفجر من لیلتی هذه و لک قبلی تبعه او ذنب تعذبنی علیه یا رحمن یا رحیم » در دهه آخر از ماه مبارک رمضان هر شب می گویی، پناه می آورم به جلال و جمال کریمت، از اینکه سپری شود ماه رمضان از من، یا صبح امشبم بدمد، در حالی که تراست از ناحیه من گناهی یا بدی و دینی که عذابم کنی بر آن، ای رحمان و رحیم . این دعا در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه و مفاتیح الجنان، قسمت اعمال شبهای دهه آخر ماه رمضان، آمده است .

روزه، درمان بیماریهای روح و جسم صفحه 228

سید حسین موسوی راد لاهیجی

دعای وداع ماه مبارک رمضان

شیخ صدوق رحمه الله علیه برای وداع ماه مبارک رمضان دعائی ذکر کرده که می گوید : ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که حضرت فرمود : «اللهم انک قلت فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل و قولک الحق شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان، و هذا شهر رمضان قد انصرم فاسالک بوجهک الکریم، و کلماتک التامات ان کان بقی علی ذنب لم تغفره و ترید ان تحاسبنی به او تعذبنی علیه او تقایسنی به ان یطلع فجر هذه اللیله، او ینصرم هذا الشهر الا و قد غفرته لی یا ارحم الراحمین » (1) در وداع ماه مبارک بگوئید، بار پروردگارا تو خود گفتی در

کتاب مقدس که بر نبی مرسلت نازل فرموده ای و قول تو حق است که ماه رمضان که در او قرآن نازل شده و مایه هدایت و رستگاری مردم و دلائل آشکار از هدایت و وسیله تشخیص حق از باطل می باشد، اینک ماه رمضان به پایان رسید «و فیوضاتش تا سال آینده از ما قطع شد» پس تقاضا می نمایم از تو به آبروی گرامیت، و کلمات تام و تمامت، اینکه اگر بر من گناهی باقی مانده (و پاک نشدم) که هنوز آن گناهم را نیامرزیدی، و اراده حسابرسی او را داری، یا می خواهی به آن گناه باقیمانده عذابم کنی، و یا به اندازه گناهم عقوبت نمائی، تا اینکه طلوع کند فجر این شب، یا پایان پذیرد این ماه مبارک، مگر آنکه آن گناهانم را بیامرزی و از تقصیرم در گذری، ای مهربانترین مهربانان . (2)

1- من لا یحضره الفقیه، جلد 2، ص 164 .

2- مفصل این دعا را در جلد 2 من لا یحضره الفقیه، ص 165، بخوانید که بسیار دعای پر محتوی و ارزشمندی است .

در فضیلت و اعمال ماه مبارک رمضان است

مقدمه

شیخ صدوق به سند معتبر روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام از پدران بزرگواران خود از حضرت امیر المؤمنین علیه و علی أولاده السلام که فرمود : خطبه ای خواند برای ما روزی حضرت رسول خدا صلوات الله علیه پس فرمود أیها الناس بدرستی که رو کرده است به سوی شما ماه خدا با برکت و رحمت و آمرزش ماهی است که نزد خدا بهترین ماهها است و روزهایش بهترین روزها است و شبهایش بهترین شبها است و ساعتهایش بهترین ساعتها است و آن

ماهی است که خوانده اند شما را در آن به سوی ضیافت خدا و گردیده اید در آن از اهل کرامت خدا نفسهای شما در آن ثواب تسبیح دارد و خواب شما ثواب عبادت دارد و عملهای شما در آن مقبول است و دعاهای شما در آن مستجاب است پس سؤال کنید از پروردگار خود به نیتهای درست و دلهای پاکیزه از گناهان و صفات ذمیمه که توفیق دهد شما را برای روزه داشتن آن و تلاوت کردن قرآن در آن بدرستی که شقی و بد عاقبت کسی است که محروم گردد از آمرزش خدا در این ماه عظیم و یاد کنید به گرسنگی و تشنگی شما در این ماه تشنگی و گرسنگی روز قیامت را و تصدق کنید بر فقیران و مسکینان خود و تعظیم نمائید پیران خود را و رحم کنید کودکان خود را و نوازش نمائید خویشان خود را و نگاه دارید زبانهای خود را از آنچه نباید گفت و بپوشید دیده های خود را از آنچه حلال نیست شما را نظر کردن به سوی آن و بازدارید گوشهای خود را از آنچه حلال نیست شما را شنیدن آن و مهربانی کنید با یتیمان مردم تا مهربانی کنند بعد از شما با یتیمان شما و بازگشت کنید به سوی خدا از گناهان خود و بلند کنید دستهای خود را به دعا در اوقات نمازهای خود زیرا که وقت نمازها بهترین ساعتها است نظر می کند حق تعالی در این اوقات به رحمت به سوی بندگان خود و جواب می گوید ایشان را هر گاه او را مناجات کنند و لبیک می گوید ایشان را هر گاه او را

ندا کنند و مستجاب می گرداند هر گاه او را بخوانند ای گروه مردمان بدرستی که جانهای شما در گرو کرده های شما است پس از گرو بدرآورید به طلب آمرزش از خدا و پشتهای شما گرانبار است از گناهان شما پس سبک گردانید آنها را به طول دادن سجده ها و بدانید که حق تعالی سوگند یاد کرده است به عزت و جلال خود که عذاب نکند نمازگزارندگان و سجده کنندگان در این ماه را و نترساند ایشان را به آتش جهنم در روز قیامت أیها الناس هر که از شما افطار دهد روزه دار مؤمنی را در این ماه از برای او خواهد بود نزد خدا ثواب بنده آزاد کردن و آمرزش گناهان گذشته پس بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله همه ما قدرت بر آن نداریم حضرت فرمود بپرهیزید از آتش جهنم به افطار فرمودن روزه داران اگر چه به نصف دانه خرما باشد و اگر چه به یک شربت آبی باشد بدرستی که خدا این ثواب را می دهد کسی را که چنین کند اگر قادر بر زیاده از این نباشد أیها الناس هر که خلق خود را در این ماه نیکو گرداند بر صراط آسان بگذرد در روزی که قدمها بر آن لغزد و هر که سبک گرداند در این ماه خدمت غلام و کنیز خود را خدا در قیامت حساب او را آسان گرداند و هر که در این ماه شر خود را از مردم بازدارد حق تعالی غضب خود را در قیامت از او بازدارد و هر که در این ماه یتیم بی پدری را گرامی دارد خدا او را در قیامت گرامی دارد

و هر که در این ماه صله و احسان کند با خویشان خود خدا وصل کند او را به رحمت خود در قیامت و هر که در این ماه قطع احسان خود از خویشان خود بکند خدا در قیامت قطع رحمت خود از او بکند و هر که نماز سنتی در این ماه بکند خدا برای او برات بیزاری از آتش جهنم بنویسد و هر که در این ماه نماز واجبی را ادا کند خدا عطا کند به او ثواب هفتاد نماز واجب که در ماههای دیگر کرده شود و هر که در این ماه بسیار بر من صلوات فرستد خدا سنگین گرداند ترازوی عمل او را در روزی که ترازوهای اعمال سبک باشد و کسی که یک آیه از قرآن در این ماه بخواند ثواب کسی دارد که در ماههای دیگر ختم قرآن کرده باشد أیها الناس بدرستی که درهای بهشت در این ماه گشاده است پس سؤال کنید از پروردگار خود که بر روی شما نبندد و درهای جهنم در این ماه بسته است پس سؤال کنید از پروردگار خود که بر روی شما نگشاید و شیاطین را در این ماه غل کرده اند پس سؤال کنید از خدا که ایشان را بر شما مسلط نگرداند الخ و شیخ صدوق روایت کرده که : چون ماه رمضان داخل می شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آزاد می کرد هر اسیری که بود و عطا می نمود هر سائلی را مؤلف گوید که ماه رمضان ماه خداوند عالمیان است و شریفترین ماهها است و ماهی است که درهای آسمان و درهای بهشت و رحمت گشوده می شود

و درهای جهنم بسته می شود و در آن شبی است که عبادت در آن بهتر است از عبادت هزار ماه پس تامل نما که چگونه خواهی بود در شب و روز خود و چگونه نگاه می داری اعضا و جوارح خود را از معصیتهای پروردگار خود و مبادا شبها در خواب باشی و روزها غافل از یاد خدا (همانا در خبر است که : در آخر هر روز از روزهای ماه رمضان در وقت افطار حق تعالی هزار هزار کس را از آتش جهنم آزاد می کند و چون شب جمعه و روز جمعه می شود در هر ساعتی هزار هزار کس را از آتش جهنم آزاد می کند که هر یک مستوجب عذاب شده باشند و در شب و روز آخر ماه به عدد آنچه در تمام ماه آزاد کرده است آزاد می کند) پس ای عزیز مبادا بیرون رود ماه رمضان و گناهان تو باقی مانده باشد و در هنگامی که روزه داران مزدهای خود را بگیرند تو از جمله محرومان و زیانکاران باشی و تقرب بجوی به سوی خداوند تبارک و تعالی به تلاوت کردن قرآن مجید در شبها و روزهای این ماه و به ایستادن به نماز و جد و جهد کردن در عبادت و بجا آوردن نمازها در اوقات فضیلت و کثرت استغفار و دعا (فَعَنِ الصَّادِقِ علیه السلام : أَنَّهُ مَنْ لَمْ یُغْفَرْ لَهُ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ لَمْ یُغْفَرْ لَهُ إِلَی قَابِلٍ إِلا أَنْ یَشْهَدَ عَرَفَهَ) و نگاهدار خود را از چیزهائی که خدا حرام کرده است و از افطار کردن بر چیزهای حرام و رفتار کن به نحوی که مولای ما حضرت صادق علیه

السلام وصیت نموده و فرموده که هر گاه روزه داری می باید که روزه دارد گوش و چشم و مو و پوست و جمیع اعضای تو یعنی از محرمات بلکه از مکروهات و فرمود باید که روز روزه تو مانند روز افطار تو نباشد) (و نیز فرموده که : روزه نه همین از خوردن و آشامیدن است تنها بلکه باید در روز روزه نگاه دارید زبان خود را از دروغ و بپوشانید دیده های خود را از حرام و با یکدیگر نزاع مکنید و حسد مبرید و غیبت مکنید و مجادله مکنید و سوگند دروغ مخورید بلکه سوگند راست نیز و دشنام مدهید و فحش مگوئید و ستم مکنید و بی خردی مکنید و دلتنگ مشوید و غافل مشوید از یاد خدا و از نماز و خاموش باشید از آنچه نباید گفت و صبر کنید و راستگو باشید و دوری کنید از اهل شر و اجتناب کنید از گفتار بد و دروغ و افتراء و خصومت کردن با مردم و گمان بد بردن و غیبت کردن و سخن چینی کردن و خود را مشرف به آخرت دانید و منتظر فرج و ظهور قائم آل محمد علیه السلام باشید و آرزومند ثوابهای آخرت باشید و توشه اعمال صالحه برای سفر آخرت بردارید و بر شما باد به آرام دل و آرام تن و خضوع و خشوع و شکستگی و مذلت مانند بنده ای که از آقای خود ترسد و ترسان باشید از عذاب خدا و امیدوار باشید رحمت او را و باید پاک باشد ای روزه دار دل تو از عیبها و باطن تو از حیله ها و مکرها و پاکیزه باشد بدن

تو از کثافتها و بیزاری بجوی به سوی خدا از آنچه غیر او است و در روزه ولایت خود را خالص گردانی از برای او و خاموش باشی از آنچه حق تعالی نهی کرده است تو را از آن در آشکارا و پنهان و بترسی از خداوند قهار آنچه سزاوار ترسیدن او است در پنهان و آشکار و ببخشی روح و بدن خود را به خدای عز و جل در ایام روزه خود و فارغ گردانی دل خود را از برای محبت او و یاد او و بدن خود را به کار فرمائی در آنچه خدا تو را امر کرده است به آن و خوانده است به سوی آن اگر همه اینها را به عمل آوری آنچه سزاوار روزه داشتن است به عمل آورده ای و فرموده خدا را اطاعت کرده ای و آنچه کم کنی از آنها که بیان کردم از برای تو به قدر آن از روزه تو کم می شود از فضل آن و ثواب آن بدرستی که پدرم گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که زنی در روز روزه ای جاریه خود را دشنام داد حضرت طعامی طلبید آن زن را گفت بخور زن گفت من روزه ام فرمود چگونه روزه ای که جاریه خود را دشنام دادی روزه از خوردن و آشامیدن تنها نیست بدرستی که حق تعالی روزه را حجابی گردانیده است از سایر امور قبیحه از کردار بد و گفتار بد چه بسیار کمند روزه داران و چه بسیارند گرسنگی کشندگان) (و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که : چه بسیار روزه داری که بهره ای نیست او را از روزه به غیر

از تشنگی و گرسنگی و چه بسیار عبادت کننده ای که نیست او را بهره ای از عبادت به غیر تعب ای خوشا خواب زیرکان که بهتر از بیداری و عبادت احمقان است و خوشا افطار کردن زیرکان که بهتر از روزه داشتن بی خردان است) (و روایت شده از جابر بن یزید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که : حضرت رسول صلی الله علیه و آله به جابر بن عبد الله فرمود ای جابر این ماه رمضان است هر که روزه بدارد روز آن را و بایستد به عبادت پاره ای از شبش را و بازدارد از حرام شکم و فرج خود را و نگاه دارد زبان خود را بیرون رود از گناهان خود مثل بیرون رفتن او از ماه جابر گفت یا رسول الله چه نیکو است این حدیث که فرمودی فرمود ای جابر و چقدر سخت است این شرطهائی که نمودم) و بالجمله اعمال این ماه شریف در دو مطلب و یک خاتمه ذکر می شود

مطلب اول در اعمال مشترکه این ماه است

قسم اول

اعمالی است که در هر شب و روز این ماه بجا آورده میشود سید بن طاوس روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام که فرمودند : میگویی در ماه رمضان از اول تا به آخر آن بعد از هر فریضه اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی حَجَّ بَیْتِکَ الْحَرَامِ فِی عَامِی هَذَا وَ فِی کُلِّ عَامٍ مَا أَبْقَیْتَنِی فِی یُسْرٍ مِنْکَ وَ عَافِیَهٍ وَ سَعَهِ رِزْقٍ وَ لا تُخْلِنِی مِنْ تِلْکَ الْمَوَاقِفِ الْکَرِیمَهِ وَ الْمَشَاهِدِ الشَّرِیفَهِ وَ زِیَارَهِ قَبْرِ نَبِیِّکَ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ فِی جَمِیعِ حَوَائِجِ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ فَکُنْ لِی اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ

فِيمَا تَقْضِي وَ تُقَدِّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتُومِ فِی لَيْلَهِ الْقَدْرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِی لا يُرَدُّ وَ لا يُبَدَّلُ أَنْ تَكْتُبَنِی مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِکَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حَجُّهُمْ الْمَشْكُورِ سَعْيُهُمْ الْمَغْفُورِ ذُنُوبُهُمْ الْمُكَفَّرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتُهُمْ وَ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضِي وَ تُقَدِّرُ أَنْ تُطِيلَ عُمُرِي (فِی طَاعَتِکَ) وَ تُوَسِّعَ عَلَیَّ رِزْقِی وَ تُؤَدِّیَ عَنِّی أَمَانَتِی وَ دَيْنِی آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ و می خوانی عقب نمازهای فريضه يَا عَلِیُّ يَا عَظِيمُ يَا غَفُورُ يَا رَحِيمُ أَنْتَ الرَّبُّ الْعَظِيمُ الَّذِی لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَ هَذَا شَهْرٌ عَظَّمْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ شَرَّفْتَهُ وَ فَضَّلْتَهُ عَلَی الشُّهُورِ وَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِی فَرَضْتَ صِيَامَهُ عَلَیَّ وَ هُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَی وَ الْفُرْقَانِ وَ جَعَلْتَ فِيهِ لَيْلَهَ الْقَدْرِ وَ جَعَلْتَهَا خَيْرا مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ فَيَا ذَا الْمَنِّ وَ لا يُمَنُّ عَلَيْکَ مُنَّ عَلَیَّ بِفَكَاکِ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ فِيمَنْ تَمُنُّ عَلَيْهِ وَ أَدْخِلْنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

و شيخ كفعمی در مصباح و بلد الامين و شيخ شهيد در مجموعه خود از حضرت رسول صلی الله عليه و آله نقل كرده اند كه آن حضرت فرمود : هر كه اين دعا را در ماه رمضان بعد از هر نماز واجبی بخواند حق تعالی بيامرزد گناهان او را تا روز قيامت و دعا اين است اللَّهُمَّ أَدْخِلْ عَلَی أَهْلِ الْقُبُورِ السُّرُورَ اللَّهُمَّ أَغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ اللَّهُمَّ أَشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ عُرْيَانٍ اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنْ كُلِّ مَكْرُوبٍ اللَّهُمَّ رُدَّ كُلَّ غَرِيبٍ اللَّهُمَّ فُکَّ كُلَّ أَسِيرٍ اللَّهُمَّ أَصْلِحْ كُلَّ فَاسِدٍ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ اللَّهُمَّ سُدَّ

فَقْرَنَا بِغِنَاکَ اللَّهُمَّ غَیِّرْ سُوءَ حَالِنَا بِحُسْنِ حَالِکَ اللَّهُمَّ اقْضِ عَنَّا الدَّیْنَ وَ أَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ و شیخ کلینی در کافی روایت کرده از ابو بصیر که : حضرت صادق علیه السلام در ماه رمضان این دعا را می خواند اللَّهُمَّ إِنِّی بِکَ وَ مِنْکَ أَطْلُبُ حَاجَتِی وَ مَنْ طَلَبَ حَاجَةً إِلَی النَّاسِ فَإِنِّی لا أَطْلُبُ حَاجَتِی إِلا مِنْکَ وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ وَ أَسْأَلُکَ بِفَضْلِکَ وَ رِضْوَانِکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ أَنْ تَجْعَلَ لِی فِی عَامِی هَذَا إِلَی بَیْتِکَ الْحَرَامِ سَبِیلا حِجَّةً مَبْرُورَةً مُتَقَبَّلَةً زَاکِیَةً خَالِصَةً لَکَ تَقَرُّ بِهَا عَیْنِی وَ تَرْفَعُ بِهَا دَرَجَتِی وَ تَرْزُقَنِی أَنْ أَغُضَّ بَصَرِی وَ أَنْ أَحْفَظَ فَرْجِی وَ أَنْ أَکُفَّ بِهَا عَنْ جَمِیعِ مَحَارِمِکَ حَتَّی لا یَکُونَ شَیْ ءٌ آثَرَ عِنْدِی مِنْ طَاعَتِکَ وَ خَشْیَتِکَ وَ الْعَمَلِ بِمَا أَحْبَبْتَ وَ التَّرْکِ لِمَا کَرِهْتَ وَ نَهَیْتَ عَنْهُ وَ اجْعَلْ ذَلِکَ فِی یُسْرٍ وَ یَسَارٍ وَ عَافِیَةٍ وَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَیَّ وَ أَسْأَلُکَ أَنْ تَجْعَلَ وَفَاتِی قَتْلا فِی سَبِیلِکَ تَحْتَ رَایَةِ نَبِیِّکَ مَعَ أَوْلِیَائِکَ وَ أَسْأَلُکَ أَنْ تَقْتُلَ بِی أَعْدَاءَکَ وَ أَعْدَاءَ رَسُولِکَ وَ أَسْأَلُکَ أَنْ تُکْرِمَنِی بِهَوَانِ مَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِکَ وَ لا تُهِنِّی بِکَرَامَةِ أَحَدٍ مِنْ أَوْلِیَائِکَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِی مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلا حَسْبِیَ اللَّهُ مَا شَاءَ اللَّهُ مؤلف گوید که این دعا موسوم به دعای حج است سید در اقبال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده خواندن آن را در شبهای ماه رمضان بعد از مغرب و کفعمی در بلد الامین گفته که مستحب است خواندن آن در هر روز از ماه رمضان و در شب اول نیز

و شیخ مفید در مقنعه برای خصوص شب اول نقل کرده بعد از نماز مغرب و بدان که بهترین اعمال در شبها و روزهای ماه مبارک رمضان خواندن قرآن است و بسیار باید خواند چه آنکه قرآن در این ماه نازل شده است (و وارد شده که : هر چیزی را بهاری است و بهار قرآن ماه رمضان است) و در ماههای دیگر هر ماهی یک ختم سنت است و اقلش شش روز است و در ماه رمضان در هر سه یک ختم سنت است و اگر روزی یک ختم تواند بکند خوب است علامه مجلسی رحمه الله علیه فرموده که در حدیث است که بعضی از ائمه علیهم السلام در این ماه چهل ختم قرآن و زیاده می کردند و اگر هر ختم قرآنی را ثوابش را به روح مقدس یکی از چهارده معصوم هدیه کند ثوابش مضاعف گردد و از روایتی ظاهر میشود که اجر چنین کسی آن است که با ایشان باشد در روز قیامت و در این ماه دعا و صلوات و استغفار بسیار باید نمود و لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ بسیار باید گفت (و روایت شده که : جناب امام زین العابدین علیه السلام چون ماه رمضان داخل می شد تکلم نمی کرد مگر به دعاء و تسبیح و استغفار و تکبیر و باید اهتمام بسیار نمود به عبادت و نافله های شب و روز)

قسم دوم

اول

اعمالی است که در شبهای ماه رمضان باید بجا آورد و آن چند امر است افطار است و مستحب است که بعد از نماز شام افطار کند مگر آنکه ضعف بر او غلبه کرده باشد یا جمعی منتظر

او باشند

دوم

آنکه افطار کند با چیز پاکیزه از حرام و شبهات و بهتر آن است که به خرمای حلال افطار کند تا ثواب نمازش چهار صد برابر گردد و به خرما و آب و به رطب و به لبن و به حلوا و به نبات و به آب گرم به هر کدام که افطار کند نیز خوب است

سوم

آنکه در وقت افطار دعاهای وارده آن را بخواند از جمله آنکه بگوید اللَّهُمَّ لَکَ صُمْتُ وَ عَلَى رِزْقِکَ أَفْطَرْتُ وَ عَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ تا خدا عطا کند به او ثواب هر کسی را که در این روز روزه داشته و اگر دعای اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِیمِ را که سید و کفعمی روایت کرده اند بخواند فضیلت بسیار یابد و روایت شده که : حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هر گاه می خواست افطار کند می گفت بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ لَکَ صُمْنَا وَ عَلَى رِزْقِکَ أَفْطَرْنَا فَتَقَبَّلْ (فَتَقَبَّلْهُ) مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ

چهارم

در لقمه اول بگوید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ یَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَهِ اغْفِرْ لِی تا خدا او را بیامرزد (و در خبر است که : در آخر هر روز از روزهای ماه رمضان خدا هزار هزار کس را از آتش جهنم آزاد می کند پس از حق تعالی بخواه که تو را یکی از آنها قرار دهد)

پنجم

در وقت افطار سوره قدر بخواند

ششم

در وقت افطار تصدق کند و افطار دهد روزه داران را اگر چه به چند دانه خرما یا شربتی آب باشد (و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که : کسی که افطار دهد روزه داری را از برای او خواهد بود مثل

اجر آن روزه دار بدون آنکه از اجر او چیزی کم شود و هم از برای او خواهد بود مثل آن عمل نیکویی که بجا آورد آن افطار کننده به قوه آن طعام) (و آیت الله علامه حلی در رساله سعدیه از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود : هر مؤمنی که اطعام کند مؤمنی را لقمه ای در ماه رمضان بنویسد حق تعالی برای او اجر کسی که سی بنده مؤمن آزاد کرده باشد و از برای او باشد نزد حق تعالی یک دعای مستجاب)

هفتم

در هر شب خواندن هزار مرتبه إنا أنزلناه وارد است

هشتم

در هر شب صد مرتبه حم دخان را بخواند اگر میسر شود

نهم

سید روایت کرده که : هر که این دعا را بخواند در هر شب ماه رمضان آمرزیده شود گناهان چهل سال او اللَّهُمَّ رَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ الَّذِی أَنْزَلْتَ فِیهِ الْقُرْآنَ وَ افْتَرَضْتَ عَلَی عِبَادِکَ فِیهِ الصِّیَامَ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنِی حَجَّ بَیْتِکَ الْحَرَامِ فِی عَامِی هَذَا وَ فِی کُلِّ عَامٍ وَ اغْفِرْ لِی تِلْکَ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ فَإِنَّهُ لا یَغْفِرُهَا غَیْرُکَ یَا رَحْمَانُ یَا عَلامُ

دهم

در هر شب بخواند بعد از مغرب دعای حج را که در قسم اول گذشت

یازدهم

بخواند در هر شب از ماه رمضان اللَّهُمَّ إِنِّی أَفْتَتِحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِکَ وَ أَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ بِمَنِّکَ وَ أَیْقَنْتُ أَنَّکَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ فِی مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَهِ وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِینَ فِی مَوْضِعِ النَّکَالِ وَ النَّقِمَهِ وَ أَعْظَمُ الْمُتَجَبِّرِینَ فِی مَوْضِعِ الْکِبْرِیَاءِ وَ الْعَظَمَهِ اللَّهُمَّ أَذِنْتَ لِی فِی دُعَائِکَ وَ مَسْأَلَتِکَ فَاسْمَعْ یَا سَمِیعُ مِدْحَتِی وَ أَجِبْ یَا رَحِیمُ دَعْوَتِی وَ أَقِلْ یَا غَفُورُ

عَثْرَتِی فَکَمْ یَا إِلَهِی مِنْ کُرْبَهٍ قَدْ فَرَّجْتَهَا وَ هُمُوم (غُمُومٍ) قَدْ کَشَفْتَهَا وَ عَثْرَهٍ قَدْ أَقَلْتَهَا وَ رَحْمَهٍ قَدْ نَشَرْتَهَا وَ حَلْقَهِ بَلاءٍ قَدْ فَکَکْتَهَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَهً وَ لا وَلَدا وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ کَبِّرْهُ تَکْبِیرا الْحَمْدُ لِلَّهِ بِجَمِیعِ مَحَامِدِهِ کُلِّهَا عَلَی جَمِیعِ نِعَمِهِ کُلِّهَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لا مُضَادَّ لَهُ فِی مُلْکِهِ وَ لا مُنَازِعَ لَهُ فِی أَمْرِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لا شَرِیکَ لَهُ فِی خَلْقِهِ وَ لا شَبِیهَ (شِبْهَ) لَهُ فِی عَظَمَتِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِی فِی الْخَلْقِ أَمْرُهُ وَ حَمْدُهُ الظَّاهِرِ بِالْکَرَمِ مَجْدُهُ الْبَاسِطِ بِالْجُودِ یَدَهُ الَّذِی لا تَنْقُصُ خَزَائِنُهُ وَ لا تَزِیدُهُ (یَزِیدُهُ) کَثْرَهُ الْعَطَاءِ إِلا جُودا وَ کَرَما إِنَّهُ هُوَ الْعَزِیزُ الْوَهَّابُ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ قَلِیلا مِنْ کَثِیرٍ مَعَ حَاجَهٍ بِی إِلَیْهِ عَظِیمَهٍ وَ غِنَاکَ عَنْهُ قَدِیمٌ وَ هُوَ عِنْدِی کَثِیرٌ وَ هُوَ عَلَیْکَ سَهْلٌ یَسِیرٌ اللَّهُمَّ إِنَّ عَفْوَکَ عَنْ ذَنْبِی وَ تَجَاوُزَکَ عَنْ خَطِیئَتِی وَ صَفْحَکَ عَنْ ظُلْمِی وَ سَتْرَکَ عَلَی (عَنْ) قَبِیحِ عَمَلِی وَ حِلْمَکَ عَنْ کَثِیرِ (کَبِیرِ) جُرْمِی عِنْدَ مَا کَانَ مِنْ خَطَایَ (خَطَئِی) وَ عَمْدِی أَطْمَعَنِی فِی أَنْ أَسْأَلَکَ مَا لا أَسْتَوْجِبُهُ مِنْکَ الَّذِی رَزَقْتَنِی مِنْ رَحْمَتِکَ وَ أَرَیْتَنِی مِنْ قُدْرَتِکَ وَ عَرَّفْتَنِی مِنْ إِجَابَتِکَ فَصِرْتُ أَدْعُوکَ آمِنا وَ أَسْأَلُکَ مُسْتَأْنِسا لا خَائِفا وَ لا وَجِلا مُدِلا عَلَیْکَ فِیمَا قَصَدْتُ فِیهِ (بِهِ) إِلَیْکَ فَإِنْ أَبْطَأَ عَنِّی (عَلَیَ) عَتَبْتُ بِجَهْلِی عَلَیْکَ وَ لَعَلَّ الَّذِی أَبْطَأَ عَنِّی هُوَ خَیْرٌ لِی لِعِلْمِکَ بِعَاقِبَهِ الْأُمُورِ فَلَمْ أَرَ مَوْلًی (مُؤَمَّلا) کَرِیما أَصْبَرَ عَلَی عَبْدٍ لَئِیمٍ مِنْکَ عَلَیَّ یَا رَبِّ إِنَّکَ تَدْعُونِی فَأُوَلِّی عَنْکَ وَ تَتَحَبَّبُ إِلَیَّ

فَأَتَبَغَّضُ إِلَيْکَ وَ تَتَوَدَّدُ إِلَیَّ فَلا أَقْبَلُ مِنْکَ کَأَنَّ لِیَ التَّطَوُّلَ عَلَیْکَ فَلَمْ (ثُمَّ لَمْ) یَمْنَعْکَ ذَلِکَ مِنَ الرَّحْمَهِ لِی وَ الْإِحْسَانِ إِلَیَّ وَ التَّفَضُّلِ عَلَیَّ بِجُودِکَ وَ کَرَمِکَ فَارْحَمْ عَبْدَکَ الْجَاهِلَ وَ جُدْ عَلَیْهِ بِفَضْلِ إِحْسَانِکَ إِنَّکَ جَوَادٌ کَرِیمٌ الْحَمْدُ لِلَّهِ مَالِکِ الْمُلْکِ مُجْرِی الْفُلْکِ مُسَخِّرِ الرِّیَاحِ فَالِقِ الْإِصْبَاحِ دَیَّانِ الدِّینِ رَبِّ الْعَالَمِینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی حِلْمِهِ بَعْدَ عِلْمِهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی عَفْوِهِ بَعْدَ قُدْرَتِهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی طُولِ أَنَاتِهِ فِی غَضَبِهِ وَ هُوَ قَادِرٌ (الْقَادِرُ) عَلَی مَا یُرِیدُ الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْخَلْقِ بَاسِطِ الرِّزْقِ فَالِقِ الْإِصْبَاحِ ذِی الْجَلالِ وَ الْإِکْرَامِ وَ الْفَضْلِ (وَ التَّفَضُّلِ) وَ الْإِنْعَامِ (الْإِحْسَانِ) الَّذِی بَعُدَ فَلا یُرَی وَ قَرُبَ فَشَهِدَ النَّجْوَی تَبَارَکَ وَ تَعَالَی الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَیْسَ لَهُ مُنَازِعٌ یُعَادِلُهُ وَ لا شَبِیهٌ یُشَاکِلُهُ وَ لا ظَهِیرٌ یُعَاضِدُهُ قَهَرَ بِعِزَّتِهِ الْأَعِزَّاءَ وَ تَوَاضَعَ لِعَظَمَتِهِ الْعُظَمَاءُ فَبَلَغَ بِقُدْرَتِهِ مَا یَشَاءُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی یُجِیبُنِی حِینَ أُنَادِیهِ وَ یَسْتُرُ عَلَیَّ کُلَّ عَوْرَهٍ وَ أَنَا أَعْصِیهِ وَ یُعَظِّمُ النِّعْمَهَ عَلَیَّ فَلا أُجَازِیهِ فَکَمْ مِنْ مَوْهِبَهٍ هَنِیئَهٍ قَدْ أَعْطَانِی وَ عَظِیمَهٍ مَخُوفَهٍ قَدْ کَفَانِی وَ بَهْجَهٍ مُونِقَهٍ قَدْ أَرَانِی فَأُثْنِی عَلَیْهِ حَامِدا وَ أَذْکُرُهُ مُسَبِّحا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لا یُهْتَکُ حِجَابُهُ وَ لا یُغْلَقُ بَابُهُ وَ لا یُرَدُّ سَائِلُهُ وَ لا یُخَیَّبُ (یَخِیبُ) آمِلُهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی یُؤْمِنُ الْخَائِفِینَ وَ یُنَجِّی (یُنْجِی) الصَّالِحِینَ (الصَّادِقِینَ) وَ یَرْفَعُ الْمُسْتَضْعَفِینَ وَ یَضَعُ الْمُسْتَکْبِرِینَ وَ یُهْلِکُ مُلُوکا وَ یَسْتَخْلِفُ آخَرِینَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَاصِمِ الْجَبَّارِینَ مُبِیرِ الظَّالِمِینَ مُدْرِکِ الْهَارِبِینَ نَکَالِ الظَّالِمِینَ صَرِیخِ الْمُسْتَصْرِخِینَ مَوْضِعِ حَاجَاتِ الطَّالِبِینَ مُعْتَمَدِ الْمُؤْمِنِینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی مِنْ خَشْیَتِهِ تَرْعَدُ السَّمَاءُ وَ سُکَّانُهَا وَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ عُمَّارُهَا وَ تَمُوجُ

الْبِحَارُ وَ مَنْ يَسْبَحُ فِی غَمَرَاتِهَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی یَخْلُقُ وَ لَمْ یُخْلَقْ وَ یَرْزُقُ وَ لا یُرْزَقُ وَ یُطْعِمُ وَ لا یُطْعَمُ وَ یُمِیتُ الْأَحْیَاءَ وَ یُحْیِی الْمَوْتَی وَ هُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَ هُوَ عَلَی كُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ أَمِینِكَ وَ صَفِیِّكَ وَ حَبِیبِكَ وَ خِیَرَتِكَ (خَلِیلِكَ) مِنْ خَلْقِكَ وَ حَافِظِ سِرِّكَ وَ مُبَلِّغِ رِسَالاتِكَ أَفْضَلَ وَ أَحْسَنَ وَ أَجْمَلَ وَ أَكْمَلَ وَ أَزْكَی وَ أَنْمَی وَ أَطْیَبَ وَ أَطْهَرَ وَ أَسْنَی وَ أَكْثَرَ (أَكْبَرَ) مَا صَلَّیْتَ وَ بَارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ وَ تَحَنَّنْتَ وَ سَلَّمْتَ عَلَی أَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ (خَلْقِكَ) وَ أَنْبِیَائِكَ وَ رُسُلِكَ وَ صِفْوَتِكَ وَ أَهْلِ الْكَرَامَهِ عَلَیْكَ مِنْ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَی عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ وَصِیِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِینَ عَبْدِكَ وَ وَلِیِّكَ وَ أَخِی رَسُولِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَی خَلْقِكَ وَ آیَتِكَ الْكُبْرَی وَ النَّبَإِ الْعَظِیمِ وَ صَلِّ عَلَی الصِّدِّیقَهِ الطَّاهِرَهِ فَاطِمَهَ (الزَّهْرَاءِ) سَیِّدَهِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ وَ صَلِّ عَلَی سِبْطَیِ الرَّحْمَهِ وَ إِمَامَیِ الْهُدَی الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ صَلِّ عَلَی أَئِمَّهِ الْمُسْلِمِینَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ الْخَلَفِ الْهَادِی الْمَهْدِیِّ حُجَجِكَ عَلَی عِبَادِكَ وَ أُمَنَائِكَ فِی بِلادِكَ صَلاهً كَثِیرَهً دَائِمَهً اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَی وَلِیِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ وَ الْعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ وَ حُفَّهُ (وَ احْفُفْهُ) بِمَلائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِینَ وَ أَیِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ اللَّهُمَّ

اجْعَلْهُ الدَّاعِیَ إِلَی کِتَابِکَ وَ الْقَائِمَ بِدِینِکَ اسْتَخْلِفْهُ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِ مَکِّنْ لَهُ دِینَهُ الَّذِی ارْتَضَیْتَهُ لَهُ أَبْدِلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنا یَعْبُدُکَ لا یُشْرِکُ بِکَ شَیْئا اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ وَ أَعْزِزْ بِهِ وَ انْصُرْهُ وَ انْتَصِرْ بِهِ وَ انْصُرْهُ نَصْرا عَزِیزا وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحا یَسِیرا وَ اجْعَلْ لَهُ مِنْ لَدُنْکَ سُلْطَانا نَصِیرا اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِینَکَ وَ سُنَّهَ نَبِیِّکَ حَتَّی لا یَسْتَخْفِیَ بِشَیْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَهَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَیْکَ فِی دَوْلَهٍ کَرِیمَهٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِیهَا مِنَ الدُّعَاهِ إِلَی طَاعَتِکَ وَ الْقَادَهِ إِلَی سَبِیلِکَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا کَرَامَهَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ اللَّهُمَّ مَا عَرَّفْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمِّلْنَاهُ وَ مَا قَصُرْنَا عَنْهُ فَبَلِّغْنَاهُ اللَّهُمَّ الْمُمْ بِهِ شَعَثَنَا وَ اشْعَبْ بِهِ صَدْعَنَا وَ ارْتُقْ بِهِ فَتْقَنَا وَ کَثِّرْ بِهِ قِلَّتَنَا وَ أَعْزِزْ (أَعِزَّ) بِهِ ذِلَّتَنَا وَ أَغْنِ بِهِ عَائِلَنَا وَ اقْضِ بِهِ عَنْ مُغْرَمِنَا (مَغْرَمِنَا) وَ اجْبُرْ بِهِ فَقْرَنَا وَ سُدَّ بِهِ خَلَّتَنَا وَ یَسِّرْ بِهِ عُسْرَنَا وَ بَیِّضْ بِهِ وُجُوهَنَا وَ فُکَّ بِهِ أَسْرَنَا وَ أَنْجِحْ بِهِ طَلِبَتَنَا وَ أَنْجِزْ بِهِ مَوَاعِیدَنَا وَ اسْتَجِبْ بِهِ دَعْوَتَنَا وَ أَعْطِنَا بِهِ سُؤْلَنَا وَ بَلِّغْنَا بِهِ مِنَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ آمَالَنَا وَ أَعْطِنَا بِهِ فَوْقَ رَغْبَتِنَا یَا خَیْرَ الْمَسْئُولِینَ وَ أَوْسَعَ الْمُعْطِینَ اشْفِ بِهِ صُدُورَنَا وَ أَذْهِبْ بِهِ غَیْظَ قُلُوبِنَا وَ اهْدِنَا بِهِ لِمَا اخْتُلِفَ فِیهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِکَ إِنَّکَ تَهْدِی مَنْ تَشَاءُ إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ وَ انْصُرْنَا بِهِ عَلَی عَدُوِّکَ وَ عَدُوِّنَا إِلَهَ الْحَقِّ (الْخَلْقِ) آمِینَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْکُو إِلَیْکَ فَقْدَ نَبِیِّنَا صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ غَیْبَهَ وَلِیِّنَا

(إِمَامِنَا) وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ قِلَّةَ عَدَدِنَا وَ شِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَ تَظَاهُرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ (آلِ مُحَمَّدٍ) وَ أَعِنَّا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ وَ بِضُرٍّ تَكْشِفُهُ وَ نَصْرٍ تُعِزُّهُ وَ سُلْطَانِ حَقٍّ تُظْهِرُهُ وَ رَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُنَاهَا وَ عَافِيَةٍ مِنْكَ تُلْبِسُنَاهَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

دوازدهم

در هر شب بخواند اللَّهُمَّ بِرَحْمَتِكَ فِى الصَّالِحِينَ فَأَدْخِلْنَا وَ فِى عِلِّيِّينَ فَارْفَعْنَا وَ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ مِنْ عَيْنٍ سَلْسَبِيلٍ فَاسْقِنَا وَ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ بِرَحْمَتِكَ فَزَوِّجْنَا وَ مِنَ الْوِلْدَانِ الْمُخَلَّدِينَ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ فَأَخْدِمْنَا وَ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةِ وَ لُحُومِ الطَّيْرِ فَأَطْعِمْنَا وَ مِنْ ثِيَابِ السُّنْدُسِ وَ الْحَرِيرِ وَ الْإِسْتَبْرَقِ فَأَلْبِسْنَا وَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَ قَتْلا فِى سَبِيلِكَ فَوَفِّقْ لَنَا وَ صَالِحَ الدُّعَاءِ وَ الْمَسْأَلَةِ فَاسْتَجِبْ لَنَا (يَا خَالِقَنَا اسْمَعْ وَ اسْتَجِبْ لَنَا) وَ إِذَا جَمَعْتَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَارْحَمْنَا وَ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ فَاكْتُبْ لَنَا وَ فِى جَهَنَّمَ فَلا تَغُلَّنَا وَ فِى عَذَابِكَ وَ هَوَانِكَ فَلا تَبْتَلِنَا وَ مِنَ الزَّقُّومِ وَ الضَّرِيعِ فَلا تُطْعِمْنَا وَ مَعَ الشَّيَاطِينِ فَلا تَجْعَلْنَا وَ فِى النَّارِ عَلَى وُجُوهِنَا فَلا تَكْبُبْنَا (تَكُبَّنَا) وَ مِنْ ثِيَابِ النَّارِ وَ سَرَابِيلِ الْقَطِرَانِ فَلا تُلْبِسْنَا وَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ يَا لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ بِحَقِّ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ فَنَجِّنَا

سيزدهم

از حضرت صادق عليه السلام روايت است كه : در هر شب ماه رمضان مى خوانى اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ فِيمَا تَقْضِى وَ تُقَدِّرمِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتُومِ فِى الْأَمْرِ الْحَكِيمِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِى لا يُرَدُّ وَ لا يُبَدَّلُ أَنْ تَكْتُبَنِى مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حَجُّهُمْ الْمَشْكُورِ سَعْيُهُمْ الْمَغْفُورِ ذُنُوبُهُمْ الْمُكَفَّرِ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ (عَنْهُمْ سَيِّئَاتُهُمْ)

وَ أَنْ تَجْعَلَ فِيمَا تَقْضِی وَ تُقَدِّرُ أَنْ تُطِيلَ عُمُرِی فِی خَيْرٍ وَ عَافِيَهٍ وَ تُوَسِّعَ فِی رِزْقِی وَ تَجْعَلَنِی مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِکَ وَ لا تَسْتَبْدِلْ بِی غَيْرِی

چهاردهم

در انیس الصالحین است که : در هر شب از شبهای ماه رمضان بخواند أَعُوذُ بِجَلالِ وَجْهِکَ الْکَرِيمِ أَنْ يَنْقَضِیَ عَنِّی شَهْرُ رَمَضَانَ أَوْ يَطْلُعَ الْفَجْرُ مِنْ لَيْلَتِی هَذِهِ وَ لَکَ قِبَلِی تَبِعَهٌ أَوْ ذَنْبٌ تُعَذِّبُنِی عَلَيْهِ

پانزدهم

شیخ کفعمی در حاشیه بلد الامین از سید بن باقی نقل کرده که فرموده : مستحب است در هر شب ماه رمضان دو رکعت نماز در هر رکعت حمد و توحید سه مرتبه و چون سلام داد بگوید سُبْحَانَ مَنْ هُوَ حَفِيظٌ لا يَغْفُلُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ رَحِيمٌ لا يَعْجَلُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لا يَسْهُو سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لا يَلْهُو پس بگوید تسبیحات اربع را هفت مرتبه پس بگوید سُبْحَانَکَ سُبْحَانَکَ سُبْحَانَکَ يَا عَظِيمُ اغْفِرْ لِیَ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ پس ده مرتبه صلوات بفرستد بر پیغمبر و آل او علیهم السلام کسی که این دو رکعت نماز را بجا آورد بیامرزد حق تعالی از برای او هفتاد هزار گناه إلخ

شانزدهم

در خبر است که : هر که در هر شب از ماه رمضان سوره إنا فتحنا در نماز مستحبی بخواند آن سال محفوظ بماند و بدانکه از اعمالی که در شبهای ماه رمضان مستحب است بجا آورده شود هزار رکعت نماز است در مجموع این ماه که مشایخ و اعاظم علما در کتب خود که در فقه یا عبادات نوشته اند به آن اشاره نموده اند و اما کیفیت بجا آوردن آن پس احادیث در باب آن مختلف است و آنچه

موافق روایت ابن ابی قره است از حضرت جواد علیه السلام و مختار شیخ مفید در کتاب غریه و اشراف بلکه مختار مشهور است آن است که در دهه اول و دهه دوم ماه رمضان در هر شبی بیست رکعت خوانده شود هر دو رکعت به یک سلام به این طریق که هشت رکعت آن را بعد از نماز مغرب بخواند و دوازده رکعت دیگر را بعد از نماز عشاء و در دهه آخر در هر شب سی رکعت بخواند باز هشت رکعت آن را بعد از نماز مغرب و بیست و دو رکعت دیگر را بعد از نماز عشاء و مجموع این نمازها هفتصد رکعت می شود و باقیمانده را که سیصد رکعت است در شبهای قدر بخواند یعنی شب نوزدهم صد رکعت و شب بیست و یکم صد رکعت و شب بیست و سوم صد رکعت پس مجموع هزار رکعت شود و به ترتیب دیگر نیز وارد شده و تفصیل کلام در جای دیگر است و این مقام را گنجایش بسط نیست و امید که اهل خیر در عمل به این هزار رکعت نماز مسامحه و سهل انگاری نکرده از فیض آن خود را بهره مند نمایند و روایت شده که : می خوانی بعد از هر دو رکعت از نافله های ماه رمضان اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضِی وَ تُقَدِّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتُومِ وَ فِيمَا تَفْرُقُ مِنَ الْأَمْرِ الْحَكِيمِ فِی لَيْلَهِ الْقَدْرِ أَنْ تَجْعَلَنِی مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِکَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حَجُّهُمْ الْمَشْكُورِ سَعْيُهُمْ الْمَغْفُورِ ذُنُوبُهُمْ وَ أَسْأَلُکَ أَنْ تُطِيلَ عُمُرِی فِی طَاعَتِکَ وَ تُوَسِّعَ لِی فِی رِزْقِی يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

قسم سوم

اول

در اعمال سحرهای ماه مبارک رمضان است و

آن چند امر است سحور خوردن و ترک نکند سحور را اگر چه به یک دانه خرمای زبون یا شربت آب باشد و بهترین سحورها سویق یعنی قاوت و خرما است (و وارد شده که : حق تعالی و ملائکه صلوات می فرستند بر آنها که استغفار می کنند در سحرها و سحور می خورند)

دوم

سوره إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ در وقت سحور بخواندکه هر که این سوره مبارکه را در وقت افطار کردن و سحور بخواند در ما بین این دو وقت ثواب کسی داشته باشد که در راه خدا در خون خود بغلطد

سوم

بخواند دعای عظیم الشأنی را که از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده که فرموده اند : این دعایی است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در سحرهای ماه رمضان می خواندند اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ بَهَائِکَ بِأَبْهَاهُ وَ کُلُّ بَهَائِکَ بَهِیٌّ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِبَهَائِکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ جَمَالِکَ بِأَجْمَلِهِ وَ کُلُّ جَمَالِکَ جَمِیلٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِجَمَالِکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ جَلالِکَ بِأَجَلِّهِ وَ کُلُّ جَلالِکَ جَلِیلٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِجَلالِکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ عَظَمَتِکَ بِأَعْظَمِهَا وَ کُلُّ عَظَمَتِکَ عَظِیمَهٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعَظَمَتِکَ کُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ نُورِکَ بِأَنْوَرِهِ وَ کُلُّ نُورِکَ نَیِّرٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِنُورِکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ رَحْمَتِکَ بِأَوْسَعِهَا وَ کُلُّ رَحْمَتِکَ وَاسِعَهٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِرَحْمَتِکَ کُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ کَلِمَاتِکَ بِأَتَمِّهَا وَ کُلُّ کَلِمَاتِکَ تَامَّهٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِکَلِمَاتِکَ کُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ کَمَالِکَ بِأَکْمَلِهِ وَ کُلُّ کَمَالِکَ کَامِلٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِکَمَالِکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ أَسْمَائِکَ بِأَکْبَرِهَا وَ کُلُّ أَسْمَائِکَ کَبِیرَهٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ

بِأَسْمَائِکَ کُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ عِزَّتِکَ بِأَعَزِّهَا وَ کُلُّ عِزَّتِکَ عَزِیزَةٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعِزَّتِکَ کُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ مَشِیَّتِکَ بِأَمْضَاهَا وَ کُلُّ مَشِیَّتِکَ مَاضِیَةٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَشِیَّتِکَ کُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ قُدْرَتِکَ بِالْقُدْرَهِ الَّتِی اسْتَطَلْتَ بِهَا عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ وَ کُلُّ قُدْرَتِکَ مُسْتَطِیلَةٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِقُدْرَتِکَ کُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ عِلْمِکَ بِأَنْفَذِهِ وَ کُلُّ عِلْمِکَ نَافِذٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعِلْمِکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ قَوْلِکَ بِأَرْضَاهُ وَ کُلُّ قَوْلِکَ رَضِیٌّ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِقَوْلِکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ مَسَائِلِکَ بِأَحَبِّهَا إِلَیْکَ وَ کُلِّهَا (وَ کُلُّ مَسَائِلِکَ) إِلَیْکَ حَبِیبَهٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَسَائِلِکَ کُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ شَرَفِکَ بِأَشْرَفِهِ وَ کُلُّ شَرَفِکَ شَرِیفٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِشَرَفِکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ سُلْطَانِکَ بِأَدْوَمِهِ وَ کُلُّ سُلْطَانِکَ دَائِمٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِسُلْطَانِکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ مُلْکِکَ بِأَفْخَرِهِ وَ کُلُّ مُلْکِکَ فَاخِرٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمُلْکِکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ عُلُوِّکَ بِأَعْلاهُ وَ کُلُّ عُلُوِّکَ عَالٍ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعُلُوِّکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ مَنِّکَ بِأَقْدَمِهِ وَ کُلُّ مَنِّکَ قَدِیمٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَنِّکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ آیَاتِکَ بِأَکْرَمِهَا وَ کُلُّ آیَاتِکَ کَرِیمَهٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِآیَاتِکَ کُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَا أَنْتَ فِیهِ مِنَ الشَّأْنِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ أَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَأْنٍ وَحْدَهُ وَ جَبَرُوتٍ وَحْدَهَا اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَا تُجِیبُنِی (بِهِ) حِینَ أَسْأَلُکَ فَأَجِبْنِی یَا اللَّهُ پس هر حاجت که داری از خدا بطلب که البته برآورده است

چهارم

قسمت اول

در مصباح شیخ است که روایت کرده ابو حمزه ثمالی که : حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ماه رمضان

بیشتر از شب را نماز می کرد و چون سحر می شد این دعا می خواند
إِلَهِی لا تُؤَدِّبْنِی بِعُقُوبَتِکَ وَ لا تَمْکُرْ بِی فِی حِیلَتِکَ مِنْ أَیْنَ لِیَ الْخَیْرُ یَا رَبِّ وَ لَا یُوجَدُ إِلا مِنْ عِنْدِکَ وَ مِنْ أَیْنَ لِیَ النَّجَاهُ وَ لا تُسْتَطَاعُ إِلا بِکَ لا الَّذِی أَحْسَنَ اسْتَغْنَی عَنْ عَوْنِکَ وَ رَحْمَتِکَ وَ لا الَّذِی أَسَاءَ وَ اجْتَرَأَ عَلَیْکَ وَ لَمْ یُرْضِکَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِکَ یَا رَبِّ یَا رَبِّ یَا رَبِّ بگوید تا آنکه نفس قطع شود بِکَ عَرَفْتُکَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِی عَلَیْکَ وَ دَعَوْتَنِی إِلَیْکَ وَ لَوْ لا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَدْعُوهُ فَیُجِیبُنِی وَ إِنْ کُنْتُ بَطِیئا حِینَ یَدْعُونِی وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَسْأَلُهُ فَیُعْطِینِی وَ إِنْ کُنْتُ بَخِیلا حِینَ یَسْتَقْرِضُنِی وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أُنَادِیهِ کُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتِی وَ أَخْلُو بِهِ حَیْثُ شِئْتُ لِسِرِّی بِغَیْرِ شَفِیعٍ فَیَقْضِی لِی حَاجَتِی وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لا أَدْعُو غَیْرَهُ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَیْرَهُ لَمْ یَسْتَجِبْ لِی دُعَائِی وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لا أَرْجُو غَیْرَهُ وَ لَوْ رَجَوْتُ غَیْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجَائِی وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَکَلَنِی إِلَیْهِ فَأَکْرَمَنِی وَ لَمْ یَکِلْنِی إِلَی النَّاسِ فَیُهِینُونِی وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی تَحَبَّبَ إِلَیَّ وَ هُوَ غَنِیٌّ عَنِّی وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی یَحْلُمُ عَنِّی حَتَّی کَأَنِّی لا ذَنْبَ لِی فَرَبِّی أَحْمَدُ شَیْ ءٍ عِنْدِی وَ أَحَقُّ بِحَمْدِی اللَّهُمَّ إِنِّی أَجِدُ سُبُلَ الْمَطَالِبِ إِلَیْکَ مُشْرَعَهً وَ مَنَاهِلَ الرَّجَاءِ إِلَیْکَ (لَدَیْکَ) مُتْرَعَهً وَ الاسْتِعَانَهَ بِفَضْلِکَ لِمَنْ أَمَّلَکَ مُبَاحَهً وَ أَبْوَابَ الدُّعَاءِ إِلَیْکَ لِلصَّارِخِینَ مَفْتُوحَهً وَ أَعْلَمُ أَنَّکَ لِلرَّاجِی (لِلرَّاجِینَ) بِمَوْضِعِ إِجَابَهٍ وَ لِلْمَلْهُوفِینَ (لِلْمَلْهُوفِ) بِمَرْصَدِ إِغَاثَهٍ وَ أَنَّ فِی اللَّهْفِ إِلَی جُودِکَ وَ الرِّضَا بِقَضَائِکَ عِوَضا مِنْ مَنْعِ

الْبَاخِلِينَ وَ مَنْدُوحَةً عَمَّا فِى أَيْدِى الْمُسْتَأْثِرِينَ وَ أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْکَ قَرِيبُ الْمَسَافَهِ وَ أَنَّکَ لا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِکَ إِلا أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ (الْآمَالُ) دُونَکَ وَ قَدْ قَصَدْتُ إِلَيْکَ بِطَلِبَتِى وَ تَوَجَّهْتُ إِلَيْکَ بِحَاجَتِى وَ جَعَلْتُ بِکَ اسْتِغَاثَتِى وَ بِدُعَائِکَ تَوَسُّلِى مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ لاسْتِمَاعِکَ مِنِّى وَ لا اسْتِيجَابٍ لِعَفْوِکَ عَنِّى بَلْ لِثِقَتِى بِکَرَمِکَ وَ سُکُونِى إِلَى صِدْقِ وَعْدِکَ وَ لَجَئِى إِلَى الْإِيمَانِ بِتَوْحِيدِکَ وَ يَقِينِى (وَ ثِقَتِى) بِمَعْرِفَتِکَ مِنِّى أَنْ لا رَبَّ لِى غَيْرُکَ وَ لا إِلَهَ (لِى) إِلا أَنْتَ وَحْدَکَ لا شَرِيکَ لَکَ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْقَائِلُ وَ قَوْلُکَ حَقٌّ وَ وَعْدُکَ صِدْقٌ (الصِّدْقُ) وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ کَانَ بِکُمْ رَحِيما وَ لَيْسَ مِنْ صِفَاتِکَ يَا سَيِّدِى أَنْ تَأْمُرَ بِالسُّؤَالِ وَ تَمْنَعَ الْعَطِيَّهَ وَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْعَطِيَّاتِ عَلَى أَهْلِ مَمْلَکَتِکَ وَ الْعَائِدُ عَلَيْهِمْ بِتَحَنُّنِ رَأْفَتِکَ (بِحُسْنِ نِعْمَتِکَ) إِلَهِى رَبَّيْتَنِى فِى نِعَمِکَ وَ إِحْسَانِکَ صَغِيرا وَ نَوَّهْتَ بِاسْمِى کَبِيرا فَيَا مَنْ رَبَّانِى فِى الدُّنْيَا بِإِحْسَانِهِ وَ تَفَضُّلِهِ (بِفَضْلِهِ) وَ نِعَمِهِ وَ أَشَارَ لِى فِى الْآخِرَهِ إِلَى عَفْوِهِ وَ کَرَمِهِ مَعْرِفَتِى يَا مَوْلاىَ دَلِيلِى (دَلَّتْنِى) عَلَيْکَ وَ حُبِّى لَکَ شَفِيعِى إِلَيْکَ وَ أَنَا وَاثِقٌ مِنْ دَلِيلِى بِدَلالَتِکَ وَ سَاکِنٌ مِنْ شَفِيعِى إِلَى شَفَاعَتِکَ أَدْعُوکَ يَا سَيِّدِى بِلِسَانٍ قَدْ أَخْرَسَهُ ذَنْبُهُ رَبِّ أُنَاجِيکَ بِقَلْبٍ قَدْ أَوْبَقَهُ جُرْمُهُ أَدْعُوکَ يَا رَبِّ رَاهِبا رَاغِبا رَاجِيا خَائِفا إِذَا رَأَيْتُ مَوْلاىَ ذُنُوبِى فَزِعْتُ وَ إِذَا رَأَيْتُ کَرَمَکَ طَمِعْتُ فَإِنْ عَفَوْتَ (غَفَرْتَ) فَخَيْرُ رَاحِمٍ وَ إِنْ عَذَّبْتَ فَغَيْرُ ظَالِمٍ حُجَّتِى يَا اللَّهُ فِى جُرْأَتِى عَلَى مَسْأَلَتِکَ مَعَ إِتْيَانِى مَا تَکْرَهُ جُودُکَ وَ کَرَمُکَ وَ عُدَّتِى فِى شِدَّتِى مَعَ قِلَّهِ حَيَائِى رَأْفَتُکَ وَ رَحْمَتُکَ وَ قَدْ رَجَوْتُ أَنْ لا تَخِيبَ

بَيْنَ ذَيْنِ وَ ذَيْنِ مُنْيَتِى فَحَقِّقْ رَجَائِى وَ اسْمَعْ دُعَائِى يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَ أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ عَظُمَ يَا سَيِّدِى أَمَلِى وَ سَاءَ عَمَلِى فَأَعْطِنِى مِنْ عَفْوِكَ بِمِقْدَارِ أَمَلِى وَ لاَ تُؤَاخِذْنِى بِأَسْوَإِ عَمَلِى فَإِنَّ كَرَمَكَ يَجِلُّ عَنْ مُجَازَاهِ الْمُذْنِبِينَ وَ حِلْمَكَ يَكْبُرُ عَنْ مُكَافَاهِ الْمُقَصِّرِينَ وَ أَنَا يَا سَيِّدِى عَائِذٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ مُتَنَجِّزٌ مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ بِكَ ظَنّا وَ مَا أَنَا يَا رَبِّ وَ مَا خَطَرِى هَبْنِى بِفَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ أَیْ رَبِّ جَلِّلْنِى بِسَتْرِكَ وَ اعْفُ عَنْ تَوْبِيخِى بِكَرَمِ وَجْهِكَ فَلَوِ اطَّلَعَ الْيَوْمَ عَلَى ذَنْبِى غَيْرُكَ مَا فَعَلْتُهُ وَ لَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَهِ لاجْتَنَبْتُهُ لاَ لِأَنَّكَ أَهْوَنُ النَّاظِرِينَ (إِلَيَ) وَ أَخَفُّ الْمُطَّلِعِينَ (عَلَيَ) بَلْ لِأَنَّكَ يَا رَبِّ خَيْرُ السَّاتِرِينَ وَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (وَ أَحْلَمُ الْأَحْلَمِينَ) وَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ سَتَّارُ الْعُيُوبِ غَفَّارُ الذُّنُوبِ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ تَسْتُرُ الذَّنْبَ بِكَرَمِكَ وَ تُؤَخِّرُ الْعُقُوبَهَ بِحِلْمِكَ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ وَ عَلَى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ وَ يَحْمِلُنِى وَ يُجَرِّئُنِى عَلَى مَعْصِيَتِكَ حِلْمُكَ عَنِّى وَ يَدْعُونِى إِلَى قِلَّهِ الْحَيَاءِ سَتْرُكَ عَلَيَّ وَ يُسْرِعُنِى إِلَى التَّوَثُّبِ عَلَى مَحَارِمِكَ مَعْرِفَتِى بِسَعَهِ رَحْمَتِكَ وَ عَظِيمِ عَفْوِكَ يَا حَلِيمُ يَا كَرِيمُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا غَافِرَ الذَّنْبِ يَا قَابِلَ التَّوْبِ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا قَدِيمَ الْإِحْسَانِ أَيْنَ سَتْرُكَ الْجَمِيلُ أَيْنَ عَفْوُكَ الْجَلِيلُ أَيْنَ فَرَجُكَ الْقَرِيبُ أَيْنَ غِيَاثُكَ السَّرِيعُ أَيْنَ رَحْمَتُكَ الْوَاسِعَهُ أَيْنَ عَطَايَاكَ الْفَاضِلَهُ أَيْنَ مَوَاهِبُكَ الْهَنِيئَهُ أَيْنَ صَنَائِعُكَ السَّنِيَّهُ أَيْنَ فَضْلُكَ الْعَظِيمُ أَيْنَ مَنُّكَ الْجَسِيمُ أَيْنَ إِحْسَانُكَ الْقَدِيمُ أَيْنَ كَرَمُكَ يَا كَرِيمُ بِهِ (وَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ) فَاسْتَنْقِذْنِى وَ بِرَحْمَتِكَ فَخَلِّصْنِى يَا مُحْسِنُ يَا مُجْمِلُ يَا مُنْعِمُ يَا مُفْضِلُ

لَسْتُ أَتَّكِلُ فِی النَّجَاهِ مِنْ عِقَابِکَ عَلَی أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِکَ عَلَيْنَا لِأَنَّکَ أَهْلُ التَّقْوَی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ تُبْدِئُ بِالْإِحْسَانِ نِعَما وَ تَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ کَرَما فَمَا نَدْرِی مَا نَشْکُرُ أَ جَمِيلَ مَا تَنْشُرُ أَمْ قَبِيحَ مَا تَسْتُرُ أَمْ عَظِيمَ مَا أَبْلَيْتَ وَ أَوْلَيْتَ أَمْ کَثِيرَ مَا مِنْهُ نَجَّيْتَ وَ عَافَيْتَ يَا حَبِيبَ مَنْ تَحَبَّبَ إِلَيْکَ وَ يَا قُرَّهَ عَيْنِ مَنْ لاذَ بِکَ وَ انْقَطَعَ إِلَيْکَ أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ نَحْنُ الْمُسِيئُونَ فَتَجَاوَزْ يَا رَبِّ عَنْ قَبِيحِ مَا عِنْدَنَا بِجَمِيلِ مَا عِنْدَکَ وَ أَیُّ جَهْلٍ يَا رَبِّ لا يَسَعُهُ جُودُکَ أَوْ أَیُّ زَمَانٍ أَطْوَلُ مِنْ أَنَاتِکَ وَ مَا قَدْرُ أَعْمَالِنَا فِی جَنْبِ نِعَمِکَ وَ کَيْفَ نَسْتَکْثِرُ أَعْمَالا نُقَابِلُ بِهَا کَرَمَکَ (کَرَامَتَکَ) بَلْ کَيْفَ يَضِيقُ عَلَی الْمُذْنِبِينَ مَا وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِکَ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَهِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَهِ فَوَ عِزَّتِکَ يَا سَيِّدِی لَوْ نَهَرْتَنِی (انْتَهَرْتَنِی) مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِکَ وَ لا کَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِکَ لِمَا انْتَهَی إِلَیَّ مِنَ الْمَعْرِفَهِ بِجُودِکَ وَ کَرَمِکَ وَ أَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا تَشَاءُ تُعَذِّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ کَيْفَ تَشَاءُ وَ تَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ کَيْفَ تَشَاءُ لا تُسْأَلُ عَنْ فِعْلِکَ وَ لا تُنَازَعُ فِی مُلْکِکَ وَ لا تُشَارَکُ فِی أَمْرِکَ وَ لا تُضَادُّ فِی حُکْمِکَ وَ لا يَعْتَرِضُ عَلَيْکَ أَحَدٌ فِی تَدْبِيرِکَ لَکَ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ يَا رَبِّ هَذَا مَقَامُ مَنْ لاذَ بِکَ وَ اسْتَجَارَ بِکَرَمِکَ وَ أَلِفَ إِحْسَانَکَ وَ نِعَمَکَ وَ أَنْتَ الْجَوَادُ الَّذِی لا يَضِيقُ عَفْوُکَ وَ لا يَنْقُصُ فَضْلُکَ وَ لا تَقِلُّ رَحْمَتُکَ وَ قَدْ تَوَثَّقْنَا مِنْکَ بِالصَّفْحِ الْقَدِيمِ وَ الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ الرَّحْمَهِ الْوَاسِعَهِ أَ فَتَرَاکَ (تُرَاکَ) يَا رَبِّ تُخْلِفُ ظُنُونَنَا أَوْ تُخَيِّبُ آمَالَنَا

كَلا يَا كَرِيمُ فَلَيْسَ هَذَا ظَنَّنَا (ظَنُّنَا) بِکَ وَ لا هَذَا فِيکَ طَمَعَنَا (طَمَعُنَا) يَا رَبِّ إِنَّ لَنَا فِيکَ أَمَلا طَوِيلا كَثِيرا إِنَّ لَنَا فِيکَ رَجَاءً عَظِيما عَصَيْنَاکَ وَ نَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَسْتُرَ عَلَيْنَا وَ دَعَوْنَاکَ وَ نَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَسْتَجِيبَ لَنَا فَحَقِّقْ رَجَاءَنَا مَوْلانَا فَقَدْ عَلِمْنَا مَا نَسْتَوْجِبُ بِأَعْمَالِنَا وَ لَكِنْ عِلْمُکَ فِينَا وَ عِلْمُنَا بِأَنَّکَ لا تَصْرِفُنَا عَنْکَ (حَثَّنَا عَلَى الرَّغْبَهِ إِلَيْکَ) وَ إِنْ كُنَّا غَيْرَ مُسْتَوْجِبِينَ لِرَحْمَتِکَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيْنَا وَ عَلَى الْمُذْنِبِينَ بِفَضْلِ سَعَتِکَ فَامْنُنْ عَلَيْنَا بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ جُدْ عَلَيْنَا فَإِنَّا مُحْتَاجُونَ إِلَى نَيْلِکَ يَا غَفَّارُ بِنُورِکَ اهْتَدَيْنَا وَ بِفَضْلِکَ اسْتَغْنَيْنَا وَ بِنِعْمَتِکَ (فِى نِعَمِکَ) أَصْبَحْنَا وَ أَمْسَيْنَا ذُنُوبُنَا بَيْنَ يَدَيْکَ نَسْتَغْفِرُکَ اللَّهُمَّ مِنْهَا وَ نَتُوبُ إِلَيْکَ تَتَحَبَّبُ إِلَيْنَا بِالنِّعَمِ وَ نُعَارِضُکَ بِالذُّنُوبِ خَيْرُکَ إِلَيْنَا نَازِلٌ وَ شَرُّنَا إِلَيْکَ صَاعِدٌ وَ لَمْ يَزَلْ وَ لا يَزَالُ مَلَکٌ كَرِيمٌ يَأْتِيکَ (عَنَّا) بِعَمَلٍ قَبِيحٍ فَلا يَمْنَعُکَ ذَلِکَ مِنْ أَنْ تَحُوطَنَا بِنِعَمِکَ وَ تَتَفَضَّلَ عَلَيْنَا بِآلائِکَ فَسُبْحَانَکَ مَا أَحْلَمَکَ وَ أَعْظَمَکَ وَ أَكْرَمَکَ مُبْدِئا وَ مُعِيدا تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُکَ وَ جَلَّ ثَنَاؤُکَ وَ كَرُمَ صَنَائِعُکَ وَ فِعَالُکَ أَنْتَ إِلَهِي أَوْسَعُ فَضْلا وَ أَعْظَمُ حِلْما مِنْ أَنْ تُقَايِسَنِى بِفِعْلِى وَ خَطِيئَتِى فَالْعَفْوَ الْعَفْوَ الْعَفْوَ سَيِّدِى سَيِّدِى سَيِّدِى اللَّهُمَّ اشْغَلْنَا بِذِكْرِکَ وَ أَعِذْنَا مِنْ سَخَطِکَ وَ أَجِرْنَا مِنْ عَذَابِکَ وَ ارْزُقْنَا مِنْ مَوَاهِبِکَ وَ أَنْعِمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِکَ وَ ارْزُقْنَا حَجَّ بَيْتِکَ وَ زِيَارَهَ قَبْرِ نَبِيِّکَ صَلَوَاتُکَ وَ رَحْمَتُکَ وَ مَغْفِرَتُکَ وَ رِضْوَانُکَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ إِنَّکَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ وَ ارْزُقْنَا عَمَلا بِطَاعَتِکَ وَ تَوَفَّنَا عَلَى مِلَّتِکَ وَ سُنَّهِ نَبِيِّکَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِى وَ لِوَالِدَىَّ وَ

ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِی صَغِيرا اجْزِهِمَا بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانا وَ بِالسَّيِّئَاتِ غُفْرَانا اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ وَ تَابِعْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ (فِی الْخَيْرَاتِ) اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَ مَيِّتِنَا وَ شَاهِدِنَا وَ غَائِبِنَا ذَكَرِنَا وَ أُنْثَانَا (إِنَاثِنَا) صَغِيرِنَا وَ كَبِيرِنَا حُرِّنَا وَ مَمْلُوكِنَا كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ ضَلُّوا ضَلالا بَعِيدا وَ خَسِرُوا خُسْرَانا مُبِينا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اخْتِمْ لِی بِخَيْرٍ وَ اكْفِنِی مَا أَهَمَّنِی مِنْ أَمْرِ دُنْيَایَ وَ آخِرَتِی وَ لا تُسَلِّطْ عَلَیَّ مَنْ لا يَرْحَمُنِی وَ اجْعَلْ عَلَیَّ مِنْکَ وَاقِيَةً بَاقِيَةً وَ لا تَسْلُبْنِی صَالِحَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَیَّ وَ ارْزُقْنِی مِنْ فَضْلِکَ رِزْقا وَاسِعا حَلالا طَيِّبا اللَّهُمَّ احْرُسْنِی بِحَرَاسَتِکَ وَ احْفَظْنِی بِحِفْظِکَ وَ اكْلَأْنِی بِكِلاءَتِکَ وَ ارْزُقْنِی حِجَّ بَيْتِکَ الْحَرَامِ فِی عَامِنَا هَذَا وَ فِی كُلِّ عَامٍ وَ زِيَارَهَ قَبْرِ نَبِيِّکَ وَ الْأَئِمَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَ لا تُخْلِنِی يَا رَبِّ مِنْ تِلْکَ الْمَشَاهِدِ الشَّرِيفَهِ وَ الْمَوَاقِفِ الْكَرِيمَهِ اللَّهُمَّ تُبْ عَلَیَّ حَتَّی لا أَعْصِيَکَ وَ أَلْهِمْنِی الْخَيْرَ وَ الْعَمَلَ بِهِ وَ خَشْيَتَکَ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ مَا أَبْقَيْتَنِی يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ تَهَيَّأْتُ وَ تَعَبَّأْتُ (تَعَبَّيْتُ) وَ قُمْتُ لِلصَّلاهِ بَيْنَ يَدَيْکَ وَ نَاجَيْتُکَ أَلْقَيْتَ عَلَیَّ نُعَاسا إِذَا أَنَا صَلَّيْتُ وَ سَلَبْتَنِی مُنَاجَاتَکَ إِذَا أَنَا نَاجَيْتُ مَا لِی كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ صَلَحَتْ سَرِيرَتِی وَ قَرُبَ مِنْ مَجَالِسِ التَّوَّابِينَ مَجْلِسِی عَرَضَتْ لِی بَلِيَّهٌ أَزَالَتْ قَدَمِی وَ حَالَتْ بَيْنِی وَ بَيْنَ خِدْمَتِکَ سَيِّدِی لَعَلَّکَ عَنْ بَابِکَ طَرَدْتَنِی وَ عَنْ خِدْمَتِکَ نَحَّيْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَيْتَنِی مُسْتَخِفّا بِحَقِّکَ فَأَقْصَيْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَيْتَنِی مُعْرِضا عَنْکَ فَقَلَيْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ وَجَدْتَنِی فِی مَقَامِ الْكَاذِبِينَ (الْكَذَّابِينَ) فَرَفَضْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَيْتَنِی غَيْرَ شَاكِرٍ

لِنَعْمَائِکَ فَحَرَمْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ فَقَدْتَنِی مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی فِی الْغَافِلِینَ فَمِنْ رَحْمَتِکَ آیَسْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی آلِفَ مَجَالِسِ الْبَطَّالِینَ فَبَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ خَلَّیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِی فَبَاعَدْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ بِجُرْمِی وَ جَرِیرَتِی کَافَیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ بِقِلَّهِ حَیَائِی مِنْکَ جَازَیْتَنِی فَإِنْ عَفَوْتَ یَا رَبِّ فَطَالَمَا عَفَوْتَ عَنِ الْمُذْنِبِینَ قَبْلِی لِأَنَّ کَرَمَکَ أَیْ رَبِّ یَجِلُّ عَنْ مُکَافَاهِ الْمُقَصِّرِینَ وَ أَنَا عَائِذٌ بِفَضْلِکَ هَارِبٌ مِنْکَ إِلَیْکَ مُتَنَجِّزٌ (مُنْتَجِزٌ) مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ بِکَ ظَنّاً إِلَهِی أَنْتَ أَوْسَعُ فَضْلا وَ أَعْظَمُ حِلْما مِنْ أَنْ تُقَایِسَنِی بِعَمَلِی أَوْ أَنْ تَسْتَزِلَّنِی بِخَطِیئَتِی وَ مَا أَنَا یَا سَیِّدِی وَ مَا خَطَرِی هَبْنِی بِفَضْلِکَ سَیِّدِی وَ تَصَدَّقْ عَلَیَّ بِعَفْوِکَ وَ جَلِّلْنِی بِسَتْرِکَ وَ اعْفُ عَنْ تَوْبِیخِی بِکَرَمِ وَجْهِکَ سَیِّدِی أَنَا الصَّغِیرُ الَّذِی رَبَّیْتَهُ وَ أَنَا الْجَاهِلُ الَّذِی عَلَّمْتَهُ وَ أَنَا الضَّالُّ الَّذِی هَدَیْتَهُ وَ أَنَا الْوَضِیعُ الَّذِی رَفَعْتَهُ وَ أَنَا الْخَائِفُ الَّذِی آمَنْتَهُ وَ الْجَائِعُ الَّذِی أَشْبَعْتَهُ وَ الْعَطْشَانُ الَّذِی أَرْوَیْتَهُ وَ الْعَارِی الَّذِی کَسَوْتَهُ وَ الْفَقِیرُ الَّذِی أَغْنَیْتَهُ وَ الضَّعِیفُ الَّذِی قَوَّیْتَهُ وَ الذَّلِیلُ الَّذِی أَعْزَزْتَهُ وَ السَّقِیمُ الَّذِی شَفَیْتَهُ وَ السَّائِلُ الَّذِی أَعْطَیْتَهُ وَ الْمُذْنِبُ الَّذِی سَتَرْتَهُ وَ الْخَاطِئُ الَّذِی أَقَلْتَهُ وَ أَنَا الْقَلِیلُ الَّذِی کَثَّرْتَهُ وَ الْمُسْتَضْعَفُ الَّذِی نَصَرْتَهُ وَ أَنَا الطَّرِیدُ الَّذِی آوَیْتَهُ أَنَا یَا رَبِّ الَّذِی لَمْ أَسْتَحْیِکَ فِی الْخَلاءِ وَ لَمْ أُرَاقِبْکَ فِی الْمَلَإِ أَنَا صَاحِبُ الدَّوَاهِی الْعُظْمَی أَنَا الَّذِی عَلَی سَیِّدِهِ اجْتَرَی أَنَا الَّذِی عَصَیْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ أَنَا الَّذِی أَعْطَیْتُ عَلَی مَعَاصِی الْجَلِیلِ (الْمَعَاصِی جَلِیلَ) الرُّشَا أَنَا الَّذِی حِینَ بُشِّرْتُ بِهَا خَرَجْتُ إِلَیْهَا أَسْعَی أَنَا الَّذِی أَمْهَلْتَنِی فَمَا ارْعَوَیْتُ وَ سَتَرْتَ عَلَیَّ فَمَا اسْتَحْیَیْتُ وَ عَمِلْتُ

(عَلِمْتُ) بِالْمَعَاصِی فَتَعَدَّیْتُ وَ أَسْقَطْتَنِی مِنْ عَیْنِکَ (عِنْدِکَ) فَمَا بَالَیْتُ فَبِحِلْمِکَ أَمْهَلْتَنِی وَ بِسِتْرِکَ سَتَرْتَنِی حَتَّی کَأَنَّکَ أَغْفَلْتَنِی وَ مِنْ عُقُوبَاتِ الْمَعَاصِی جَنَّبْتَنِی حَتَّی کَأَنَّکَ اسْتَحْیَیْتَنِی إِلَهِی لَمْ أَعْصِکَ حِینَ عَصَیْتُکَ وَ أَنَا بِرُبُوبِیَّتِکَ جَاحِدٌ وَ لا بِأَمْرِکَ مُسْتَخِفٌّ وَ لاَ لِعُقُوبَتِکَ مُتَعَرِّضٌ وَ لا لِوَعِیدِکَ مُتَهَاوِنٌ لَکِنْ خَطِیئَهٌ عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی وَ غَلَبَنِی هَوَایَ وَ أَعَانَنِی عَلَیْهَا شِقْوَتِی وَ غَرَّنِی سِتْرُکَ الْمُرْخَی عَلَیَّ فَقَدْ عَصَیْتُکَ وَ خَالَفْتُکَ بِجُهْدِی فَالْآنَ مِنْ عَذَابِکَ مَنْ یَسْتَنْقِذُنِی وَ مِنْ أَیْدِی الْخُصَمَاءِ غَدا مَنْ یُخَلِّصُنِی وَ بِحَبْلِ مَنْ أَتَّصِلُ إِنْ أَنْتَ قَطَعْتَ حَبْلَکَ عَنِّی فَوَا سَوْأَتَا (أَسَفَا) عَلَی مَا أَحْصَی کِتَابُکَ مِنْ عَمَلِیَ الَّذِی لَوْ لا مَا أَرْجُو مِنْ کَرَمِکَ وَ سَعَهِ رَحْمَتِکَ وَ نَهْیِکَ إِیَّایَ عَنِ الْقُنُوطِ لَقَنَطْتُ عِنْدَ مَا أَتَذَکَّرُهَا یَا خَیْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَ أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ اللَّهُمَّ بِذِمَّهِ الْإِسْلامِ أَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ وَ بِحُرْمَهِ الْقُرْآنِ أَعْتَمِدُ إِلَیْکَ وَ بِحُبِّی النَّبِیَّ االْأُمِّیَّ الْقُرَشِیَّ الْهَاشِمِیَّ الْعَرَبِیَّ التِّهَامِیَّ الْمَکِّیَّ الْمَدَنِیَّ أَرْجُو الزُّلْفَهَ لَدَیْکَ فَلا تُوحِشْ اسْتِینَاسَ إِیمَانِی وَ لا تَجْعَلْ ثَوَابِی ثَوَابَ مَنْ عَبَدَ سِوَاکَ فَإِنَّ قَوْما آمَنُوا بِأَلْسِنَتِهِمْ لِیَحْقِنُوا بِهِ دِمَاءَهُمْ فَأَدْرَکُوا مَا أَمَّلُوا وَ إِنَّا آمَنَّا بِکَ بِأَلْسِنَتِنَا وَ قُلُوبِنَا لِتَعْفُوَ عَنَّا فَأَدْرِکْنَا (فَأَدْرِکْ بِنَا) مَا أَمَّلْنَا وَ ثَبِّتْ رَجَاءَکَ فِی صُدُورِنَا وَ لا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَهً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

قسمت دوم

فَوَ عِزَّتِکَ لَوِ انْتَهَرْتَنِی مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِکَ وَ لا کَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِکَ لِمَا أُلْهِمَ قَلْبِی (یَا سَیِّدِی) مِنَ الْمَعْرِفَهِ بِکَرَمِکَ وَ سَعَهِ رَحْمَتِکَ إِلَی مَنْ یَذْهَبُ الْعَبْدُ إِلا إِلَی مَوْلاهُ وَ إِلَی مَنْ یَلْتَجِئُ الْمَخْلُوقُ إِلا إِلَی خَالِقِهِ إِلَهِی لَوْ قَرَنْتَنِی بِالْأَصْفَادِ وَ مَنَعْتَنِی

سَیْبَکَ مِنْ بَیْنِ الْأَشْهَادِ وَ دَلَلْتَ عَلَی فَضَائِحِی عُیُونَ الْعِبَادِ وَ أَمَرْتَ بِی إِلَی النَّارِ وَ حُلْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَ الْأَبْرَارِ مَا قَطَعْتُ رَجَائِی مِنْکَ وَ مَا صَرَفْتُ تَأْمِیلِی لِلْعَفْوِ عَنْکَ وَ لا خَرَجَ حُبُّکَ مِنْ قَلْبِی أَنَا لا أَنْسَی أَیَادِیَکَ عِنْدِی وَ سَتْرَکَ عَلَیَّ فِی دَارِ الدُّنْیَا سَیِّدِی أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْیَا مِنْ قَلْبِی وَ اجْمَعْ بَیْنِی وَ بَیْنَ الْمُصْطَفَی وَ آلِهِ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَ خَاتَمِ النَّبِیِّینَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ انْقُلْنِی إِلَی دَرَجَهِ التَّوْبَهِ إِلَیْکَ وَ أَعِنِّی بِالْبُکَاءِ عَلَی نَفْسِی فَقَدْ أَفْنَیْتُ بِالتَّسْوِیفِ وَ الْآمَالِ عُمُرِی وَ قَدْ نَزَلْتُ مَنْزِلَهَ الْآیِسِینَ مِنْ خَیْرِی (حَیَاتِی) فَمَنْ یَکُونُ أَسْوَأَ حَالا مِنِّی إِنْ أَنَا نُقِلْتُ عَلَی مِثْلِ حَالِی إِلَی قَبْرِی (قَبْرٍ) لَمْ أُمَهِّدْهُ لِرَقْدَتِی وَ لَمْ أَفْرُشْهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ لِضَجْعَتِی وَ مَا لِی لا أَبْکِی وَ لا أَدْرِی إِلَی مَا یَکُونُ مَصِیرِی وَ أَرَی نَفْسِی تُخَادِعُنِی وَ أَیَّامِی تُخَاتِلُنِی وَ قَدْ خَفَقَتْ عِنْدَ (فَوْقَ) رَأْسِی أَجْنِحَهُ الْمَوْتِ فَمَا لِی لا أَبْکِی أَبْکِی لِخُرُوجِ نَفْسِی أَبْکِی لِظُلْمَهِ قَبْرِی أَبْکِی لِضِیقِ لَحْدِی أَبْکِی لِسُؤَالِ مُنْکَرٍ وَ نَکِیرٍ إِیَّایَ أَبْکِی لِخُرُوجِی مِنْ قَبْرِی عُرْیَانا ذَلِیلا حَامِلا ثِقْلِی عَلَی ظَهْرِی أَنْظُرُ مَرَّهً عَنْ یَمِینِی وَ أُخْرَی عَنْ شِمَالِی إِذِ الْخَلائِقُ فِی شَأْنٍ غَیْرِ شَأْنِی لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَهٌ ضَاحِکَهٌ مُسْتَبْشِرَهٌ وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْهَا غَبَرَهٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَهٌ وَ ذِلَّهٌ سَیِّدِی عَلَیْکَ مُعَوَّلِی وَ مُعْتَمَدِی وَ رَجَائِی وَ تَوَکُّلِی وَ بِرَحْمَتِکَ تَعَلُّقِی تُصِیبُ بِرَحْمَتِکَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِی بِکَرَامَتِکَ مَنْ تُحِبُّ فَلَکَ الْحَمْدُ عَلَی مَا نَقَّیْتَ مِنَ الشِّرْکِ قَلْبِی وَ لَکَ الْحَمْدُ عَلَی بَسْطِ لِسَانِی أَ فَبِلِسَانِی هَذَا الْکَالِّ أَشْکُرُکَ أَمْ بِغَایَهِ جُهْدِی

(جَهْدِی) فِی عَمَلِی أُرْضِیکَ وَ مَا قَدْرُ لِسَانِی یَا رَبِّ فِی جَنْبِ شُکْرِکَ وَ مَا قَدْرُ عَمَلِی فِی جَنْبِ نِعَمِکَ وَ إِحْسَانِکَ (إِلَیَ) إِلَهِی إِنَّ (إِلا أَنَ) جُودَکَ بَسَطَ أَمَلِی وَ شُکْرَکَ قَبِلَ عَمَلِی سَیِّدِی إِلَیْکَ رَغْبَتِی وَ إِلَیْکَ (مِنْکَ) رَهْبَتِی وَ إِلَیْکَ تَأْمِیلِی وَ قَدْ سَاقَنِی إِلَیْکَ أَمَلِی وَ عَلَیْکَ (إِلَیْکَ) یَا وَاحِدِی عَکَفَتْ (عَلِقَتْ) هِمَّتِی وَ فِیمَا عِنْدَکَ انْبَسَطَتْ رَغْبَتِی وَ لَکَ خَالِصُ رَجَائِی وَ خَوْفِی وَ بِکَ أَنِسَتْ مَحَبَّتِی وَ إِلَیْکَ أَلْقَیْتُ بِیَدِی وَ بِحَبْلِ طَاعَتِکَ مَدَدْتُ رَهْبَتِی (یَا) مَوْلاَیَ بِذِکْرِکَ عَاشَ قَلْبِی وَ بِمُنَاجَاتِکَ بَرَّدْتُ أَلَمَ الْخَوْفِ عَنِّی فَیَا مَوْلاَیَ وَ یَا مُؤَمَّلِی وَ یَا مُنْتَهَی سُؤْلِی فَرِّقْ بَیْنِی وَ بَیْنَ ذَنْبِیَ الْمَانِعِ لِی مِنْ لُزُومِ طَاعَتِکَ فَإِنَّمَا أَسْأَلُکَ لِقَدِیمِ الرَّجَاءِ فِیکَ وَ عَظِیمِ الطَّمَعِ مِنْکَ الَّذِی أَوْجَبْتَهُ عَلَی نَفْسِکَ مِنَ الرَّأْفَهِ وَ الرَّحْمَهِ فَالْأَمْرُ لَکَ وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ وَ الْخَلْقُ کُلُّهُمْ عِیَالُکَ وَ فِی قَبْضَتِکَ وَ کُلُّ شَیْ ءٍ خَاضِعٌ لَکَ تَبَارَکْتَ یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ إِلَهِی ارْحَمْنِی إِذَا انْقَطَعَتْ حُجَّتِی وَ کَلَّ عَنْ جَوَابِکَ لِسَانِی وَ طَاشَ عِنْدَ سُؤَالِکَ إِیَّایَ لُبِّی فَیَا عَظِیمَ رَجَائِی لا تُخَیِّبْنِی إِذَا اشْتَدَّتْ فَاقَتِی وَ لا تَرُدَّنِی لِجَهْلِی وَ لا تَمْنَعْنِی لِقِلَّهِ صَبْرِی أَعْطِنِی لِفَقْرِی وَ ارْحَمْنِی لِضَعْفِی سَیِّدِی عَلَیْکَ مُعْتَمَدِی وَ مُعَوَّلِی وَ رَجَائِی وَ تَوَکُّلِی وَ بِرَحْمَتِکَ تَعَلُّقِی وَ بِفِنَائِکَ أَحُطُّ رَحْلِی وَ بِجُودِکَ أَقْصِدُ (أَقْصُرُ) طَلِبَتِی وَ بِکَرَمِکَ أَیْ رَبِّ أَسْتَفْتِحُ دُعَائِی وَ لَدَیْکَ أَرْجُو فَاقَتِی (ضِیَافَتِی) وَ بِغِنَاکَ أَجْبُرُ عَیْلَتِی وَ تَحْتَ ظِلِّ عَفْوِکَ قِیَامِی وَ إِلَی جُودِکَ وَ کَرَمِکَ أَرْفَعُ بَصَرِی وَ إِلَی مَعْرُوفِکَ أُدِیمُ نَظَرِی فَلا تُحْرِقْنِی بِالنَّارِ وَ أَنْتَ مَوْضِعُ أَمَلِی وَ لا تُسْکِنِّی الْهَاوِیَهَ فَإِنَّکَ قُرَّهُ عَیْنِی

يَا سَيِّدِي لا تُكَذِّبْ ظَنِّي بِإِحْسَانِكَ وَ مَعْرُوفِكَ فَإِنَّكَ ثِقَتِي وَ لا تَحْرِمْنِي ثَوَابَكَ فَإِنَّكَ الْعَارِفُ بِفَقْرِي إِلَهِي إِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَ لَمْ يُقَرِّبْنِي مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتُ الاعْتِرَافَ إِلَيْكَ بِذَنْبِي وَسَائِلَ عِلَلِي إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ بِالْعَفْوِ وَ إِنْ عَذَّبْتَ فَمَنْ أَعْدَلُ مِنْكَ فِي الْحُكْمِ ارْحَمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غُرْبَتِي وَ عِنْدَ الْمَوْتِ كُرْبَتِي وَ فِي الْقَبْرِ وَحْدَتِي وَ فِي اللَّحْدِ وَحْشَتِي وَ إِذَا نُشِرْتُ لِلْحِسَابِ بَيْنَ يَدَيْكَ ذُلَّ مَوْقِفِي وَ اغْفِرْ لِي مَا خَفِيَ عَلَى الْآدَمِيِّينَ مِنْ عَمَلِي وَ أَدِمْ لِي مَا بِهِ سَتَرْتَنِي وَ ارْحَمْنِي صَرِيعا عَلَى الْفِرَاشِ تُقَلِّبُنِي أَيْدِي أَحِبَّتِي وَ تَفَضَّلْ عَلَيَّ مَمْدُودا عَلَى الْمُغْتَسَلِ يُقَلِّبُنِي (يُغَسِّلُنِي) صَالِحُ جِيرَتِي وَ تَحَنَّنْ عَلَيَّ مَحْمُولا قَدْ تَنَاوَلَ الْأَقْرِبَاءُ أَطْرَافَ جَنَازَتِي وَ جُدْ عَلَيَّ مَنْقُولا قَدْ نَزَلْتُ بِكَ وَحِيدا فِي حُفْرَتِي وَ ارْحَمْ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ الْجَدِيدِ غُرْبَتِي حَتَّى لا أَسْتَأْنِسَ بِغَيْرِكَ يَا سَيِّدِي إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي هَلَكْتُ سَيِّدِي فَبِمَنْ أَسْتَغِيثُ إِنْ لَمْ تُقِلْنِي عَثْرَتِي فَإِلَى مَنْ أَفْزَعُ إِنْ فَقَدْتُ عِنَايَتَكَ فِي ضَجْعَتِي وَ إِلَى مَنْ أَلْتَجِئُ إِنْ لَمْ تُنَفِّسْ كُرْبَتِي سَيِّدِي مَنْ لِي وَ مَنْ يَرْحَمُنِي إِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي وَ فَضْلَ مَنْ أُؤَمِّلُ إِنْ عَدِمْتُ فَضْلَكَ يَوْمَ فَاقَتِي وَ إِلَى مَنِ الْفِرَارُ مِنَ الذُّنُوبِ إِذَا انْقَضَى أَجَلِي سَيِّدِي لا تُعَذِّبْنِي وَ أَنَا أَرْجُوكَ إِلَهِي (اللَّهُمَ) حَقِّقْ رَجَائِي وَ آمِنْ خَوْفِي فَإِنَّ كَثْرَةَ ذُنُوبِي لا أَرْجُو فِيهَا (لَهَا) إِلا عَفْوَكَ سَيِّدِي أَنَا أَسْأَلُكَ مَا لا أَسْتَحِقُّ وَ أَنْتَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ فَاغْفِرْ لِي وَ أَلْبِسْنِي مِنْ نَظَرِكَ ثَوْبا يُغَطِّي عَلَيَّ التَّبِعَاتِ وَ تَغْفِرُهَا لِي وَ لا أُطَالَبُ بِهَا إِنَّكَ ذُو مَنٍّ قَدِيمٍ وَ صَفْحٍ عَظِيمٍ وَ

تَجَاوُزٍ كَرِيمٍ إِلَهِی أَنْتَ الَّذِی تُفِیضُ سَیْبَکَ عَلَی مَنْ لا یَسْأَلُکَ وَ عَلَی الْجَاحِدِینَ بِرُبُوبِیَّتِکَ فَکَیْفَ سَیِّدِی بِمَنْ سَأَلَکَ وَ أَیْقَنَ أَنَّ الْخَلْقَ لَکَ وَ الْأَمْرَ إِلَیْکَ تَبَارَکْتَ وَ تَعَالَیْتَ یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ سَیِّدِی عَبْدُکَ بِبَابِکَ أَقَامَتْهُ الْخَصَاصَةُ بَیْنَ یَدَیْکَ یَقْرَعُ بَابَ إِحْسَانِکَ بِدُعَائِهِ (وَ یَسْتَعْطِفُ جَمِیلَ نَظَرِکَ بِمَکْنُونِ رَجَائِکَ) فَلا تُعْرِضْ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ عَنِّی وَ اقْبَلْ مِنِّی مَا أَقُولُ فَقَدْ دَعَوْتُ (دَعْوَتُکَ) بِهَذَا الدُّعَاءِ وَ أَنَا أَرْجُو أَنْ لا تَرُدَّنِی مَعْرِفَةً مِنِّی بِرَأْفَتِکَ وَ رَحْمَتِکَ إِلَهِی أَنْتَ الَّذِی لا یُحْفِیکَ سَائِلٌ وَ لا یَنْقُصُکَ نَائِلٌ أَنْتَ کَمَا تَقُولُ وَ فَوْقَ مَا نَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ صَبْرا جَمِیلا وَ فَرَجا قَرِیبا وَ قَوْلا صَادِقا وَ أَجْرا عَظِیما أَسْأَلُکَ یَا رَبِّ مِنَ الْخَیْرِ کُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَ مَا لَمْ أَعْلَمْ أَسْأَلُکَ اللَّهُمَّ مِنْ خَیْرِ مَا سَأَلَکَ مِنْهُ عِبَادُکَ الصَّالِحُونَ یَا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ وَ أَجْوَدَ مَنْ أَعْطَی أَعْطِنِی سُؤْلِی فِی نَفْسِی وَ أَهْلِی وَ وَالِدَیَّ وَ وُلْدِی (وَلَدِی) وَ أَهْلِ حُزَانَتِی وَ إِخْوَانِی فِیکَ (وَ) أَرْغِدْ عَیْشِی وَ أَظْهِرْ مُرُوَّتِی وَ أَصْلِحْ جَمِیعَ أَحْوَالِی وَ اجْعَلْنِی مِمَّنْ أَطَلْتَ عُمُرَهُ وَ حَسَّنْتَ عَمَلَهُ وَ أَتْمَمْتَ عَلَیْهِ نِعْمَتَکَ وَ رَضِیتَ عَنْهُ وَ أَحْیَیْتَهُ حَیَاةً طَیِّبَةً فِی أَدْوَمِ السُّرُورِ وَ أَسْبَغِ الْکَرَامَهِ وَ أَتَمِّ الْعَیْشِ إِنَّکَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ وَ لا تَفْعَلُ (یَفْعَلُ) مَا یَشَاءُ غَیْرُکَ اللَّهُمَّ خُصَّنِی مِنْکَ بِخَاصَّهِ ذِکْرِکَ وَ لا تَجْعَلْ شَیْئا مِمَّا أَتَقَرَّبُ بِهِ فِی آنَاءِ اللَّیْلِ وَ أَطْرَافِ النَّهَارِ رِیَاءً وَ لا سُمْعَةً وَ لا أَشِرا وَ لا بَطِرا وَ اجْعَلْنِی لَکَ مِنَ الْخَاشِعِینَ اللَّهُمَّ أَعْطِنِی السَّعَةَ فِی الرِّزْقِ وَ الْأَمْنَ فِی الْوَطَنِ وَ قُرَّةَ الْعَیْنِ فِی الْأَهْلِ وَ الْمَالِ وَ الْوَلَدِ وَ

الْمُقَامَ فِی نِعَمِکَ عِنْدِی وَ الصِّحَّهَ فِی الْجِسْمِ وَ الْقُوَّهَ فِی الْبَدَنِ وَ السَّلامَهَ فِی الدِّینِ وَ اسْتَعْمِلْنِی بِطَاعَتِکَ وَ طَاعَهِ رَسُولِکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ أَبَدا مَا اسْتَعْمَرْتَنِی وَ اجْعَلْنِی مِنْ أَوْفَرِ عِبَادِکَ عِنْدَکَ نَصِیبا فِی کُلِّ خَیْرٍ أَنْزَلْتَهُ وَ تُنْزِلُهُ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ وَ مَا أَنْتَ مُنْزِلُهُ فِی کُلِّ سَنَهٍ مِنْ رَحْمَهٍ تَنْشُرُهَا وَ عَافِیَهٍ تُلْبِسُهَا وَ بَلِیَّهٍ تَدْفَعُهَا وَ حَسَنَاتٍ تَتَقَبَّلُهَا وَ سَیِّئَاتٍ تَتَجَاوَزُ عَنْهَا وَ ارْزُقْنِی حَجَّ بَیْتِکَ الْحَرَامِ فِی عَامِنَا (عَامِی) هَذَا وَ فِی کُلِّ عَامٍ وَ ارْزُقْنِی رِزْقا وَاسِعا مِنْ فَضْلِکَ الْوَاسِعِ وَ اصْرِفْ عَنِّی یَا سَیِّدِی الْأَسْوَاءَ وَ اقْضِ عَنِّی الدَّیْنَ وَ الظُّلامَاتِ حَتَّی لا أَتَأَذَّی بِشَیْ ءٍ مِنْهُ وَ خُذْ عَنِّی بِأَسْمَاعِ وَ أَبْصَارِ أَعْدَائِی وَ حُسَّادِی وَ الْبَاغِینَ عَلَیَّ وَ انْصُرْنِی عَلَیْهِمْ وَ أَقِرَّ عَیْنِی (وَ حَقِّقْ ظَنِّی) وَ فَرِّحْ قَلْبِی وَ اجْعَلْ لِی مِنْ هَمِّی وَ کَرْبِی فَرَجا وَ مَخْرَجا وَ اجْعَلْ مَنْ أَرَادَنِی بِسُوءٍ مِنْ جَمِیعِ خَلْقِکَ تَحْتَ قَدَمَیَّ وَ اکْفِنِی شَرَّ الشَّیْطَانِ وَ شَرَّ السُّلْطَانِ وَ سَیِّئَاتِ عَمَلِی وَ طَهِّرْنِی مِنَ الذُّنُوبِ کُلِّهَا وَ أَجِرْنِی مِنَ النَّارِ بِعَفْوِکَ وَ أَدْخِلْنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ وَ زَوِّجْنِی مِنَ الْحُورِ الْعِینِ بِفَضْلِکَ وَ أَلْحِقْنِی بِأَوْلِیَائِکَ الصَّالِحِینَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْأَبْرَارِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ الْأَخْیَارِ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِمْ وَ عَلَی أَجْسَادِهِمْ وَ أَرْوَاحِهِمْ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ إِلَهِی وَ سَیِّدِی وَ عِزَّتِکَ وَ جَلالِکَ لَئِنْ طَالَبْتَنِی بِذُنُوبِی لَأُطَالِبَنَّکَ بِعَفْوِکَ وَ لَئِنْ طَالَبْتَنِی بِلُؤْمِی لَأُطَالِبَنَّکَ بِکَرَمِکَ وَ لَئِنْ أَدْخَلْتَنِی النَّارَ لَأُخْبِرَنَّ أَهْلَ النَّارِ بِحُبِّی لَکَ إِلَهِی وَ سَیِّدِی إِنْ کُنْتَ لا تَغْفِرُ إِلا لِأَوْلِیَائِکَ وَ أَهْلِ طَاعَتِکَ فَإِلَی مَنْ یَفْزَعُ الْمُذْنِبُونَ وَ إِنْ کُنْتَ لا تُکْرِمُ

إِلا أَهْلَ الْوَفَاءِ بِکَ فِیمَنْ یَسْتَغِیثُ الْمُسِیئُونَ إِلَهِی إِنْ أَدْخَلْتَنِی النَّارَ فَفِی ذَلِکَ سُرُورُ عَدُوِّکَ وَ إِنْ أَدْخَلْتَنِی الْجَنَّهَ فَفِی ذَلِکَ سُرُورُ نَبِیِّکَ وَ أَنَا وَ اللَّهِ أَعْلَمُ أَنَّ سُرُورَ نَبِیِّکَ أَحَبُّ إِلَیْکَ مِنْ سُرُورِ عَدُوِّکَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِی حُبّا لَکَ وَ خَشْیَهً مِنْکَ وَ تَصْدِیقا بِکِتَابِکَ وَ إِیمَانا بِکَ وَ فَرَقا مِنْکَ وَ شَوْقا إِلَیْکَ یَا ذَا الْجَلالِ وَ الْإِکْرَامِ حَبِّبْ إِلَیَّ لِقَاءَکَ وَ أَحْبِبْ لِقَائِی وَ اجْعَلْ لِی فِی لِقَائِکَ الرَّاحَهَ وَ الْفَرَجَ وَ الْکَرَامَهَ اللَّهُمَّ أَلْحِقْنِی بِصَالِحِ مَنْ مَضَی وَ اجْعَلْنِی مِنْ صَالِحِ مَنْ بَقِیَ وَ خُذْ بِی سَبِیلَ الصَّالِحِینَ وَ أَعِنِّی عَلَی نَفْسِی بِمَا تُعِینُ بِهِ الصَّالِحِینَ عَلَی أَنْفُسِهِمْ وَ اخْتِمْ عَمَلِی بِأَحْسَنِهِ وَ اجْعَلْ ثَوَابِی مِنْهُ الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ وَ أَعِنِّی عَلَی صَالِحِ مَا أَعْطَیْتَنِی وَ ثَبِّتْنِی یَا رَبِّ وَ لا تَرُدَّنِی فِی سُوءٍ اسْتَنْقَذْتَنِی مِنْهُ یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ إِیمَانا لا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَائِکَ أَحْیِنِی مَا أَحْیَیْتَنِی عَلَیْهِ وَ تَوَفَّنِی إِذَا تَوَفَّیْتَنِی عَلَیْهِ وَ ابْعَثْنِی إِذَا بَعَثْتَنِی عَلَیْهِ وَ أَبْرِئْ قَلْبِی مِنَ الرِّیَاءِ وَ الشَّکِّ وَ السُّمْعَهِ فِی دِینِکَ حَتَّی یَکُونَ عَمَلِی خَالِصا لَکَ اللَّهُمَّ أَعْطِنِی بَصِیرَهً فِی دِینِکَ وَ فَهْما فِی حُکْمِکَ وَ فِقْها فِی عِلْمِکَ وَ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِکَ وَ وَرَعا یَحْجُزُنِی عَنْ مَعَاصِیکَ وَ بَیِّضْ وَجْهِی بِنُورِکَ وَ اجْعَلْ رَغْبَتِی فِیمَا عِنْدَکَ وَ تَوَفَّنِی فِی سَبِیلِکَ وَ عَلَی مِلَّهِ رَسُولِکَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْکَسَلِ وَ الْفَشَلِ وَ الْهَمِّ وَ الْجُبْنِ وَ الْبُخْلِ وَ الْغَفْلَهِ وَ الْقَسْوَهِ (وَ الذِّلَّهِ) وَ الْمَسْکَنَهِ وَ الْفَقْرِ وَ الْفَاقَهِ وَ کُلِّ بَلِیَّهٍ وَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا

بَطَنَ وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ نَفْسٍ لا تَقْنَعُ وَ بَطْنٍ لا يَشْبَعُ وَ قَلْبٍ لا يَخْشَعُ وَ دُعَاءٍ لا يُسْمَعُ وَ عَمَلٍ لا يَنْفَعُ وَ أَعُوذُ بِکَ يَا رَبِّ عَلَى نَفْسِی وَ دِينِی وَ مَالِی وَ عَلَى جَمِيعِ مَا رَزَقْتَنِی مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اللَّهُمَّ إِنَّهُ لا يُجِيرُنِی مِنْکَ أَحَدٌ وَ لا أَجِدُ مِنْ دُونِکَ مُلْتَحَدا فَلا تَجْعَلْ نَفْسِی فِی شَیْ‏ءٍ مِنْ عَذَابِکَ وَ لا تَرُدَّنِی بِهَلَکَةٍ وَ لا تَرُدَّنِی بِعَذَابٍ أَلِيمٍ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّی وَ أَعْلِ (کَعْبِی وَ) ذِکْرِی وَ ارْفَعْ دَرَجَتِی وَ حُطَّ وِزْرِی وَ لا تَذْکُرْنِی بِخَطِيئَتِی وَ اجْعَلْ ثَوَابَ مَجْلِسِی وَ ثَوَابَ مَنْطِقِی وَ ثَوَابَ دُعَائِی رِضَاکَ وَ الْجَنَّةَ وَ أَعْطِنِی يَا رَبِّ جَمِيعَ مَا سَأَلْتُکَ وَ زِدْنِی مِنْ فَضْلِکَ إِنِّی إِلَيْکَ رَاغِبٌ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّکَ أَنْزَلْتَ فِی کِتَابِکَ (الْعَفْوَ وَ أَمَرْتَنَا) أَنْ نَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَنَا وَ قَدْ ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا فَاعْفُ عَنَّا فَإِنَّکَ أَوْلَى بِذَلِکَ مِنَّا وَ أَمَرْتَنَا أَنْ لا نَرُدَّ سَائِلا عَنْ أَبْوَابِنَا وَ قَدْ جِئْتُکَ سَائِلا فَلا تَرُدَّنِی إِلا بِقَضَاءِ حَاجَتِی وَ أَمَرْتَنَا بِالْإِحْسَانِ إِلَى مَا مَلَکَتْ أَيْمَانُنَا وَ نَحْنُ أَرِقَّاؤُکَ فَأَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنَ النَّارِ يَا مَفْزَعِی عِنْدَ کُرْبَتِی وَ يَا غَوْثِی عِنْدَ شِدَّتِی إِلَيْکَ فَزِعْتُ وَ بِکَ اسْتَغَثْتُ وَ لُذْتُ لا أَلُوذُ بِسِوَاکَ وَ لا أَطْلُبُ الْفَرَجَ إِلا مِنْکَ فَأَغِثْنِي وَ فَرِّجْ عَنِّی يَا مَنْ يَفُکُّ الْأَسِيرَ (يَقْبَلُ الْيَسِيرَ) وَ يَعْفُو عَنِ الْکَثِيرِ اقْبَلْ مِنِّی الْيَسِيرَ وَ اعْفُ عَنِّی الْکَثِيرَ إِنَّکَ أَنْتَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ إِيمَانا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِی وَ يَقِينا (صَادِقا) حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِی إِلا مَا کَتَبْتَ لِی وَ رَضِّنِی مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِی يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

پنجم

و نیز شیخ فرموده که در سحر این دعا را می خوانی یَا عُدَّتِی فِی کُرْبَتِی وَ یَا صَاحِبِی فِی شِدَّتِی وَ یَا وَلِیِّی فِی نِعْمَتِی وَ یَا غَایَتِی فِی رَغْبَتِی أَنْتَ السَّاتِرُ عَوْرَتِی وَ الْمُؤْمِنُ رَوْعَتِی وَ الْمُقِیلُ عَثْرَتِی فَاغْفِرْ لِی خَطِیئَتِی اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ خُشُوعَ الْإِیمَانِ قَبْلَ خُشُوعِ الذُّلِّ فِی النَّارِ یَا وَاحِدُ یَا أَحَدُ یَا صَمَدُ یَا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوا أَحَدٌ یَا مَنْ یُعْطِی مَنْ سَأَلَهُ تَحَنُّنا مِنْهُ وَ رَحْمَةً وَ یَبْتَدِئُ بِالْخَیْرِ مَنْ لَمْ یَسْأَلْهُ تَفَضُّلا مِنْهُ وَ کَرَما بِکَرَمِکَ الدَّائِمِ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ هَبْ لِی رَحْمَةً وَاسِعَةً جَامِعَةً أَبْلُغُ بِهَا خَیْرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْتَغْفِرُکَ لِمَا تُبْتُ إِلَیْکَ مِنْهُ ثُمَّ عُدْتُ فِیهِ وَ أَسْتَغْفِرُکَ لِکُلِّ خَیْرٍ أَرَدْتُ بِهِ وَجْهَکَ فَخَالَطَنِی فِیهِ مَا لَیْسَ لَکَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اعْفُ عَنْ ظُلْمِی وَ جُرْمِی بِحِلْمِکَ وَ جُودِکَ یَا کَرِیمُ یَا مَنْ لا یَخِیبُ سَائِلُهُ وَ لا یَنْفَدُ نَائِلُهُ یَا مَنْ عَلا فَلا شَیْ ءَ فَوْقَهُ وَ دَنَا فَلَا شَیْ ءَ دُونَهُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحَمْنِی یَا فَالِقَ الْبَحْرِ لِمُوسَی اللَّیْلَةَ اللَّیْلَةَ اللَّیْلَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِی مِنَ النِّفَاقِ وَ عَمَلِی مِنَ الرِّیَاءِ وَ لِسَانِی مِنَ الْکِذْبِ وَ عَیْنِي مِنَ الْخِیَانَهِ فَإِنَّکَ تَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْیُنِ وَ مَا تُخْفِی الصُّدُورُ یَا رَبِّ هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِکَ مِنَ النَّارِ هَذَا مَقَامُ الْمُسْتَجِیرِ بِکَ مِنَ النَّارِ هَذَا مَقَامُ الْمُسْتَغِیثِ بِکَ مِنَ النَّارِ هَذَا مَقَامُ الْهَارِبِ إِلَیْکَ مِنَ النَّارِ هَذَا مَقَامُ مَنْ یَبُوءُ لَکَ بِخَطِیئَتِهِ وَ یَعْتَرِفُ بِذَنْبِهِ وَ یَتُوبُ إِلَی رَبِّهِ هَذَا مَقَامُ الْبَائِسِ

الْفَقِيرِ هَذَا مَقَامُ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ هَذَا مَقَامُ الْمَحْزُونِ الْمَكْرُوبِ هَذَا مَقَامُ الْمَغْمُومِ (الْمَحْزُونِ) الْمَهْمُومِ هَذَا مَقَامُ الْغَرِيبِ الْغَرِيقِ هَذَا مَقَامُ الْمُسْتَوْحِشِ الْفَرِقِ هَذَا مَقَامُ مَنْ لا يَجِدُ لِذَنْبِهِ غَافِراً غَيْرَکَ وَ لا لِضَعْفِهِ مُقَوِّيا إِلا أَنْتَ وَ لَا لِهَمِّهِ مُفَرِّجا سِوَاکَ يَا اللَّهُ يَا کَرِيمُ لا تُحْرِقْ وَجْهِی بِالنَّارِ بَعْدَ سُجُودِی لَکَ وَ تَعْفِيرِی بِغَيْرِ مَنٍّ مِنِّی عَلَيْکَ بَلْ لَکَ الْحَمْدُ وَ الْمَنُّ وَ التَّفَضُّلُ عَلَيَّ ارْحَمْ أَیْ رَبِّ أَیْ رَبِّ بگويد تا آنکه نفس قطع شود ضَعْفِی وَ قِلَّهَ حِيلَتِی وَ رِقَّهَ جِلْدِی وَ تَبَدُّدَ أَوْصَالِی وَ تَنَاثُرَ لَحْمِي وَ جِسْمِی وَ جَسَدِی وَ وَحْدَتِی وَ وَحْشَتِی فِي قَبْرِی وَ جَزَعِی مِنْ صَغِيرِ الْبَلاءِ أَسْأَلُکَ يَا رَبِّ قُرَّهَ الْعَيْنِ وَ الاغْتِبَاطَ يَوْمَ الْحَسْرَهِ وَ النَّدَامَهِ بَيِّضْ وَجْهِي يَا رَبِّ يَوْمَ تَسْوَدُّ الْوُجُوهُ آمِنِّی مِنَ الْفَزَعِ الْأَکْبَرِ أَسْأَلُکَ الْبُشْرَی يَوْمَ تُقَلَّبُ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ وَ الْبُشْرَی عِنْدَ فِرَاقِ الدُّنْيَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَرْجُوهُ عَوْنا (لِی) فِی حَيَاتِی وَ أُعِدُّهُ ذُخْرا لِيَوْمِ فَاقَتِی الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَدْعُوهُ وَ لا أَدْعُو غَيْرَهُ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَخَيَّبَ دُعَائِی الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَرْجُوهُ وَ لا أَرْجُو غَيْرَهُ وَ لَوْ رَجَوْتُ غَيْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجَائِی الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنْعِمِ الْمُحْسِنِ الْمُجْمِلِ الْمُفْضِلِ ذِی الْجَلالِ وَ الْإِکْرَامِ وَلِیُّ کُلِّ نِعْمَهٍ وَ صَاحِبُ کُلِّ حَسَنَهٍ وَ مُنْتَهَی کُلِّ رَغْبَهٍ وَ قَاضِی کُلِّ حَاجَهٍ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنِی الْيَقِينَ وَ حُسْنَ الظَّنِّ بِکَ وَ أَثْبِتْ رَجَاءَکَ فِی قَلْبِی وَ اقْطَعْ رَجَائِی عَمَّنْ سِوَاکَ حَتَّی لا أَرْجُوَ غَيْرَکَ وَ لا أَثِقَ إِلا بِکَ يَا لَطِيفا لِمَا تَشَاءُ (يَشَاءُ) الْطُفْ لِی فِی جَمِيعِ أَحْوَالِی بِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَی يَا

رَبِّ إِنِّی ضَعِیفٌ عَلَی النَّارِ فَلا تُعَذِّبْنِی بِالنَّارِ یَا رَبِّ ارْحَمْ دُعَائِی وَ تَضَرُّعِی وَ خَوْفِی وَ ذُلِّی وَ مَسْکَنَتِی وَ تَعْوِیذِی وَ تَلْوِیذِی یَا رَبِّ إِنِّی ضَعِیفٌ عَنْ طَلَبِ الدُّنْیَا وَ أَنْتَ وَاسِعٌ کَرِیمٌ أَسْأَلُکَ یَا رَبِّ بِقُوَّتِکَ عَلَی ذَلِکَ وَ قُدْرَتِکَ عَلَیْهِ وَ غِنَاکَ عَنْهُ وَ حَاجَتِی إِلَیْهِ أَنْ تَرْزُقَنِی فِی عَامِی هَذَا وَ شَهْرِی هَذَا وَ یَومِی هَذَا وَ سَاعَتِی هَذِهِ رِزْقاً تُغْنِینِی بِهِ عَنْ تَکَلُّفِ مَا فِی أَیْدِی النَّاسِ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ الطَّیِّبِ أَیْ رَبِّ مِنْکَ أَطْلُبُ وَ إِلَیْکَ أَرْغَبُ وَ إِیَّاکَ أَرْجُو وَ أَنْتَ أَهْلُ ذَلِکَ لَا أَرْجُو غَیْرَکَ وَ لا أَثِقُ إِلا بِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ أَیْ رَبِّ ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی وَ ارْحَمْنِی وَ عَافِنِی یَا سَامِعَ کُلِّ صَوْتٍ وَ یَا جَامِعَ کُلِّ فَوْتٍ وَ یَا بَارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ یَا مَنْ لا تَغْشَاهُ الظُّلُمَاتُ وَ لا تَشْتَبِهُ عَلَیْهِ الْأَصْوَاتُ وَ لا یَشْغَلُهُ شَیْ ءٌ عَنْ شَیْ ءٍ أَعْطِ مُحَمَّدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ أَفْضَلَ مَا سَأَلَکَ وَ أَفْضَلَ مَا سُئِلْتَ لَهُ وَ أَفْضَلَ مَا أَنْتَ مَسْئُولٌ لَهُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ هَبْ لِیَ الْعَافِیَهَ حَتَّی تَهْنِئَنِی الْمَعِیشَهُ وَ اخْتِمْ لِی بِخَیْرٍ حَتَّی لا تَضُرَّنِی الذُّنُوبُ اللَّهُمَّ رَضِّنِی بِمَا قَسَمْتَ لِی حَتَّی لا أَسْأَلَ أَحَدا شَیْئا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افْتَحْ لِی خَزَائِنَ رَحْمَتِکَ وَ ارْحَمْنِی رَحْمَهً لا تُعَذِّبُنِی بَعْدَهَا أَبَدا فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ ارْزُقْنِی مِنْ فَضْلِکَ الْوَاسِعِ رِزْقا حَلالا طَیِّبا لا تُفْقِرُنِی إِلَی أَحَدٍ بَعْدَهُ سِوَاکَ تَزِیدُنِی بِذَلِکَ شُکْرا وَ إِلَیْکَ فَاقَهً وَ فَقْرا وَ بِکَ عَمَّنْ سِوَاکَ غِنًی وَ تَعَفُّفا یَا مُحْسِنُ یَا مُجْمِلُ یَا مُنْعِمُ یَا مُفْضِلُ یَا مَلِیکُ یَا مُقْتَدِرُ

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اكْفِنِی الْمُهِمَّ كُلَّهُ وَ اقْضِ لِی بِالْحُسْنَى وَ بَارِكْ لِی فِی جَمِیعِ أُمُورِی وَ اقْضِ لِی جَمِیعَ حَوَائِجِی اللَّهُمَّ یَسِّرْ لِی مَا أَخَافُ تَعْسِیرَهُ (تَعَسُّرَهُ) فَإِنَّ تَیْسِیرَ مَا أَخَافُ تَعْسِیرَهُ (تَعَسُّرَهُ) عَلَیْكَ سَهْلٌ یَسِیرٌ وَ سَهِّلْ لِی مَا أَخَافُ حُزُونَتَهُ وَ نَفِّسْ عَنِّی مَا أَخَافُ ضِیقَهُ وَ كُفَّ عَنِّی مَا أَخَافُ هَمَّهُ (غَمَّهُ) وَ اصْرِفْ عَنِّی مَا أَخَافُ بَلِیَّتَهُ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ اللَّهُمَّ امْلَأْ قَلْبِی حُبّا لَكَ وَ خَشْیَةً مِنْكَ وَ تَصْدِیقا لَكَ وَ إِیمَانا بِكَ وَ فَرَقا مِنْكَ وَ شَوْقا إِلَیْكَ یَا ذَا الْجَلالِ وَ الْإِكْرَامِ اللَّهُمَّ إِنَّ لَكَ حُقُوقا فَتَصَدَّقْ بِهَا عَلَیَّ وَ لِلنَّاسِ قِبَلِی تَبِعَاتٌ فَتَحَمَّلْهَا عَنِّی وَ قَدْ أَوْجَبْتَ لِكُلِّ ضَیْفٍ قِرًى وَ أَنَا ضَیْفُكَ فَاجْعَلْ قِرَایَ اللَّیْلَةَ الْجَنَّةَ یَا وَهَّابَ الْجَنَّةِ یَا وَهَّابَ الْمَغْفِرَةِ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلا بِكَ

ششم

می خوانی دعای ادریس را که شیخ و سید روایت کرده اند طالب آن رجوع به مصباح یا اقبال نماید

هفتم

می خوانی این دعا را که مختصرترین دعاهای سحر است و در اقبال است یَا مَفْزَعِی عِنْدَ كُرْبَتِی وَ یَا غَوْثِی عِنْدَ شِدَّتِی إِلَیْكَ فَزِعْتُ وَ بِكَ اسْتَغَثْتُ وَ بِكَ لُذْتُ لا أَلُوذُ بِسِوَاكَ وَ لا أَطْلُبُ الْفَرَجَ إِلا مِنْكَ فَأَغِثْنِی وَ فَرِّجْ عَنِّی یَا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسِیرَ وَ یَعْفُو عَنِ الْكَثِیرِ اقْبَلْ مِنِّی الْیَسِیرَ وَ اعْفُ عَنِّی الْكَثِیرَ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ إِیمَانا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِی وَ یَقِینا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ یُصِیبَنِی إِلا مَا كَتَبْتَ لِی وَ رَضِّنِی مِنَ الْعَیْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِی یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ یَا عُدَّتِی فِی كُرْبَتِی وَ یَا صَاحِبِی فِی شِدَّتِی وَ یَا وَلِیِّی فِی نِعْمَتِی وَ یَا غَایَتِی فِی رَغْبَتِی أَنْتَ السَّاتِرُ عَوْرَتِی وَ الْآمِنُ رَوْعَتِی وَ الْمُقِیلُ عَثْرَتِی فَاغْفِرْ لِی خَطِیئَتِی یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ

هشتم

می خوانی این تسبیحات را كه در اقبال است نیز سُبْحَانَ مَنْ یَعْلَمُ جَوَارِحَ الْقُلُوبِ سُبْحَانَ مَنْ یُحْصِی عَدَدَ الذُّنُوبِ سُبْحَانَ مَنْ لا یَخْفَى عَلَیْهِ خَافِیَةٌ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِینَ سُبْحَانَ الرَّبِّ الْوَدُودِ سُبْحَانَ الْفَرْدِ الْوِتْرِ سُبْحَانَ الْعَظِیمِ الْأَعْظَمِ سُبْحَانَ مَنْ لا یَعْتَدِی عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ سُبْحَانَ مَنْ لا یُؤَاخِذُ أَهْلَ الْأَرْضِ بِأَلْوَانِ الْعَذَابِ سُبْحَانَ الْحَنَّانِ الْمَنَّانِ سُبْحَانَ الرَّءُوفِ الرَّحِیمِ سُبْحَانَ الْجَبَّارِ الْجَوَادِ سُبْحَانَ الْكَرِیمِ الْحَلِیمِ سُبْحَانَ الْبَصِیرِ الْعَلِیمِ سُبْحَانَ

الْبَصِيرِ الْوَاسِعِ سُبْحَانَ اللّهِ عَلَى إِقْبَالِ النَّهَارِ سُبْحَانَ اللّهِ عَلَى إِدْبَارِ النَّهَارِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَلَى إِدْبَارِ اللَّيْلِ وَ إِقْبَالِ النَّهَارِ (سُبْحَانَ اللَّهِ عَلَى إِقْبَالِ النَّهَارِ وَ إِدْبَارِ اللَّيْلِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَلَى إِقْبَالِ النَّهَارِ وَ إِقْبَالِ اللَّيْلِ) وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ الْمَجْدُ وَ الْعَظَمَةُ وَ الْكِبْرِيَاءُ مَعَ كُلِّ نَفَسٍ وَ كُلِّ طَرْفَهِ عَيْنٍ وَ كُلِّ لَمْحَهٍ سَبَقَ فِى عِلْمِهِ سُبْحَانَکَ مِلْأَ مَا

أَحْصَی کِتَابُکَ سُبْحَانَکَ زِنَهَ عَرْشِکَ سُبْحَانَکَ سُبْحَانَکَ سُبْحَانَکَ و بدان که علما فرموده اند که اگر نیت روزه را بعد از سحور بکند بهتر است و از اول شب تا به آخر شب نیت می توان کرد و همین که می داند و قصد دارد که فردا از برای خدا روزه می گیرد و امساک از مفطرات می کند بس است و شایسته است که در سحرها نماز شب را ترک نکند و تهجد به عمل آورد

قسم چهارم

اول

در اعمال روزهای ماه رمضان است و آن چند چیز است بخواند هر روز این دعا را که شیخ و سید نقل کرده اند : اللَّهُمَّ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أَنْزَلْتَ فِیهِ الْقُرْآنَ هُدًی لِلنَّاسِ وَ بَیِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَی وَ الْفُرْقَانِ وَ هَذَا شَهْرُ الصِّیَامِ وَ هَذَا شَهْرُ الْقِیَامِ وَ هَذَا شَهْرُ الْإِنَابَهِ وَ هَذَا شَهْرُ التَّوْبَهِ وَ هَذَا شَهْرُ الْمَغْفِرَهِ وَ الرَّحْمَهِ وَ هَذَا شَهْرُ الْعِتْقِ مِنَ النَّارِ وَ الْفَوْزِ بِالْجَنَّهِ وَ هَذَا شَهْرٌ فِیهِ لَیْلَهُ الْقَدْرِ الَّتِی هِیَ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَعِنِّی عَلَی صِیَامِهِ وَ قِیَامِهِ وَ سَلِّمْهُ لِی وَ سَلِّمْنِی فِیهِ وَ أَعِنِّی عَلَیْهِ بِأَفْضَلِ عَوْنِکَ وَ وَفِّقْنِی فِیهِ لِطَاعَتِکَ وَ طَاعَهِ رَسُولِکَ وَ أَوْلِیَائِکَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ فَرِّغْنِی فِیهِ لِعِبَادَتِکَ وَ دُعَائِکَ وَ تِلاوَهِ کِتَابِکَ وَ أَعْظِمْ (عَظِّمْ) لِی فِیهِ الْبَرَکَهَ (وَ أَحْرِزْ لِی فِیهِ التَّوْبَهَ) وَ أَحْسِنْ لِی فِیهِ الْعَافِیَهَ (الْعَاقِبَهَ) وَ أَصِحَّ فِیهِ بَدَنِی وَ أَوْسِعْ (لِی) فِیهِ رِزْقِی وَ اکْفِنِی فِیهِ مَا أَهَمَّنِی وَ اسْتَجِبْ فِیهِ دُعَائِی وَ بَلِّغْنِی فِیهِ رَجَائِی اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَذْهِبْ عَنِّی فِیهِ النُّعَاسَ وَ الْکَسَلَ وَ السَّأْمَهَ

وَ الْفَتْرَهَ وَ الْقَسْوَهَ وَ الْغَفْلَهَ وَ الْغِرَّهَ وَ جَنِّبْنِی فِیهِ الْعِلَلَ وَ الْأَسْقَامَ وَ الْهُمُومَ وَ الْأَحْزَانَ وَ الْأَعْرَاضَ وَ الْأَمْرَاضَ وَ الْخَطَایَا وَ الذُّنُوبَ وَ اصْرِفْ عَنِّی فِیهِ السُّوءَ (الْأَسْوَاءَ) وَ الْفَحْشَاءَ وَ الْجَهْدَ وَ الْبَلاءَ وَ التَّعَبَ وَ الْعَنَاءَ إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَعِذْنِی فِیهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ وَ هَمْزِهِ وَ لَمْزِهِ وَ نَفْثِهِ وَ نَفْخِهِ وَ وَسْوَسَتِهِ وَ تَثْبِیطِهِ (وَ بَطْشِهِ) وَ کَیْدِهِ وَ مَکْرِهِ وَ حَبَائِلِهِ وَ خُدَعِهِ وَ أَمَانِیِّهِ وَ غُرُورِهِ وَ فِتْنَتِهِ وَ شَرَکِهِ وَ أَحْزَابِهِ وَ أَتْبَاعِهِ وَ أَشْیَاعِهِ وَ أَوْلِیَائِهِ وَ شُرَکَائِهِ وَ جَمِیعِ مَکَایِدِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنَا قِیَامَهُ وَ صِیَامَهُ وَ بُلُوغَ الْأَمَلِ فِیهِ وَ فِی قِیَامِهِ وَ اسْتِکْمَالَ مَا یُرْضِیکَ عَنِّی صَبْرا وَ احْتِسَابا وَ إِیمَانا وَ یَقِینا ثُمَّ تَقَبَّلْ ذَلِکَ مِنِّی بِالْأَضْعَافِ الْکَثِیرَهِ وَ الْأَجْرِ الْعَظِیمِ یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنِی (وَ ارْزُقْنَا) الْحَجَّ وَ الْعُمْرَهَ (وَ الْجِدَّ) وَ الاجْتِهَادَ وَ الْقُوَّهَ وَ النَّشَاطَ وَ الْإِنَابَهَ وَ التَّوْبَهَ (وَ التَّوْفِیقَ) وَ الْقُرْبَهَ وَ الْخَیْرَ (وَ) الْمَقْبُولَ وَ الرَّغْبَهَ وَ الرَّهْبَهَ وَ التَّضَرُّعَ وَ الْخُشُوعَ وَ الرِّقَّهَ وَ النِّیَّهَ الصَّادِقَهَ وَ صِدْقَ اللِّسَانِ وَ الْوَجَلَ مِنْکَ وَ الرَّجَاءَ لَکَ وَ التَّوَکُّلَ عَلَیْکَ وَ الثِّقَهَ بِکَ وَ الْوَرَعَ عَنْ مَحَارِمِکَ مَعَ صَالِحِ الْقَوْلِ وَ مَقْبُولِ السَّعْیِ وَ مَرْفُوعِ الْعَمَلِ وَ مُسْتَجَابِ الدَّعْوَهِ وَ لا تَحُلْ بَیْنِی وَ بَیْنَ شَیْ ءٍ مِنْ ذَلِکَ بِعَرَضٍ وَ لا مَرَضٍ وَ لا هَمٍّ وَ لا غَمٍّ وَ لا سُقْمٍ وَ لا غَفْلَهٍ وَ لا نِسْیَانٍ بَلْ بِالتَّعَاهُدِ وَ التَّحَفُّظِ لَکَ

وَ فِیکَ وَ الرِّعَایَهِ لِحَقِّکَ وَ الْوَفَاءِ بِعَهْدِکَ وَ وَعْدِکَ بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْسِمْ لِی فِیهِ أَفْضَلَ مَا تَقْسِمُهُ لِعِبَادِکَ الصَّالِحِینَ وَ أَعْطِنِی فِیهِ أَفْضَلَ مَا تُعْطِی أَوْلِیَاءَکَ الْمُقَرَّبِینَ مِنَ الرَّحْمَهِ وَ الْمَغْفِرَهِ وَ التَّحَنُّنِ وَ الْإِجَابَهِ وَ الْعَفْوِ وَ الْمَغْفِرَهِ الدَّائِمَهِ وَ الْعَافِیَهِ وَ الْمُعَافَاهِ وَ الْعِتْقِ مِنَ النَّارِ وَ الْفَوْزِ بِالْجَنَّهِ وَ خَیْرِ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْ دُعَائِی فِیهِ إِلَیْکَ وَاصِلا وَ رَحْمَتَکَ وَ خَیْرَکَ إِلَیَّ فِیهِ نَازِلا وَ عَمَلِی فِیهِ مَقْبُولا وَ سَعْیِی فِیهِ مَشْکُورا وَ ذَنْبِی فِیهِ مَغْفُورا حَتَّی یَکُونَ نَصِیبِی فِیهِ الْأَکْثَرَ (الْأَکْبَرَ) وَ حَظِّی فِیهِ الْأَوْفَرَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ وَفِّقْنِی فِیهِ لِلَیْلَهِ الْقَدْرِ عَلَی أَفْضَلِ حَالٍ تُحِبُّ أَنْ یَکُونَ عَلَیْهَا أَحَدٌ مِنْ أَوْلِیَائِکَ وَ أَرْضَاهَا لَکَ ثُمَّ اجْعَلْهَا لِی خَیْرا مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ وَ ارْزُقْنِی فِیهَا أَفْضَلَ مَا رَزَقْتَ أَحَدا مِمَّنْ بَلَّغْتَهُ إِیَّاهَا وَ أَکْرَمْتَهُ بِهَا وَ اجْعَلْنِی فِیهَا مِنْ عُتَقَائِکَ مِنْ جَهَنَّمَ وَ طُلَقَائِکَ مِنَ النَّارِ وَ سُعَدَاءِ خَلْقِکَ بِمَغْفِرَتِکَ وَ رِضْوَانِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنَا فِی شَهْرِنَا هَذَا الْجِدَّ وَ الاجْتِهَادَ وَ الْقُوَّهَ وَ النَّشَاطَ وَ مَا تُحِبُّ وَ تَرْضَی اللَّهُمَّ رَبَّ الْفَجْرِ وَ لَیَالٍ عَشْرٍ (وَ اللَّیَالِی الْعَشْرِ) وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ وَ رَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ مَا أَنْزَلْتَ فِیهِ مِنَ الْقُرْآنِ وَ رَبَّ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ وَ إِسْرَافِیلَ وَ عِزْرَائِیلَ وَ جَمِیعِ الْمَلائِکَهِ الْمُقَرَّبِینَ وَ رَبَّ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ رَبَّ مُوسَی وَ عِیسَی وَ جَمِیعِ النَّبِیِّینَ وَ الْمُرْسَلِینَ وَ رَبَّ

مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ صَلَوَاتُکَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَ أَسْأَلُکَ بِحَقِّکَ عَلَيْهِمْ وَ بِحَقِّهِمْ عَلَيْکَ وَ بِحَقِّکَ الْعَظِيمِ لَمَّا صَلَّيْتَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَ نَظَرْتَ إِلَيَّ نَظْرَةً رَحِيمَةً تَرْضَى بِهَا عَنِّى رِضًى لا سَخَطَ (تَسْخَطُ) عَلَيَّ بَعْدَهُ أَبَدا وَ أَعْطَيْتَنِى جَمِيعَ سُؤْلِى وَ رَغْبَتِى وَ أُمْنِيَّتِى وَ إِرَادَتِى وَ صَرَفْتَ عَنِّى مَا أَكْرَهُ وَ أَحْذَرُ وَ أَخَافُ عَلَى نَفْسِى وَ مَا لا أَخَافُ وَ عَنْ أَهْلِى وَ مَالِى وَ إِخْوَانِى وَ ذُرِّيَّتِى اللَّهُمَّ إِلَيْکَ فَرَرْنَا مِنْ ذُنُوبِنَا فَآوِنَا تَائِبِينَ وَ تُبْ عَلَيْنَا مُسْتَغْفِرِينَ وَ اغْفِرْ لَنَا مُتَعَوِّذِينَ وَ أَعِذْنَا مُسْتَجِيرِينَ وَ أَجِرْنَا مُسْتَسْلِمِينَ وَ لا تَخْذُلْنَا رَاهِبِينَ وَ آمِنَّا رَاغِبِينَ وَ شَفِّعْنَا سَائِلِينَ وَ أَعْطِنَا إِنَّکَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ قَرِيبٌ مُجِيبٌ اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّى وَ أَنَا عَبْدُکَ وَ أَحَقُّ مَنْ سَأَلَ الْعَبْدُ رَبَّهُ وَ لَمْ يَسْأَلِ الْعِبَادُ مِثْلَکَ كَرَما وَ جُودا يَا مَوْضِعَ شَكْوَى السَّائِلِينَ وَ يَا مُنْتَهَى حَاجَةِ الرَّاغِبِينَ وَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ وَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَ يَا مَلْجَأَ الْهَارِبِينَ وَ يَا صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَ يَا رَبَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَ يَا كَاشِفَ كَرْبِ الْمَكْرُوبِينَ وَ يَا فَارِجَ هَمِّ الْمَهْمُومِينَ وَ يَا كَاشِفَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِى ذُنُوبِى وَ عُيُوبِى وَ إِسَاءَتِى وَ ظُلْمِى وَ جُرْمِى وَ إِسْرَافِى عَلَى نَفْسِى وَ ارْزُقْنِى مِنْ فَضْلِکَ وَ رَحْمَتِکَ فَإِنَّهُ لا يَمْلِكُهَا (لا يَمْلِكُهُمَا) غَيْرُکَ وَ اعْفُ عَنِّى وَ اغْفِرْ لِى كُلَّ مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِى وَ اعْصِمْنِى فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِى وَ اسْتُرْ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ وَ وَلَدِى وَ قَرَابَتِى وَ أَهْلِ حُزَانَتِى وَ (كُلِ) مَنْ كَانَ

مِنِّی بِسَبِیلٍ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ فَإِنَّ ذَلِکَ کُلَّهُ بِیَدِکَ وَ أَنْتَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَهِ فَلا تُخَیِّبْنِی یَا سَیِّدِی وَ لا تَرُدَّ دُعَائِی وَ لا یَدِی إِلَی نَحْرِی حَتَّی تَفْعَلَ ذَلِکَ بِی وَ تَسْتَجِیبَ لِی جَمِیعَ مَا سَأَلْتُکَ وَ تَزِیدَنِی مِنْ فَضْلِکَ فَإِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ وَ نَحْنُ إِلَیْکَ رَاغِبُونَ اللَّهُمَّ لَکَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی (کُلُّهَا) وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْیَا وَ الْکِبْرِیَاءُ وَ الْآلاءُ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ إِنْ کُنْتَ قَضَیْتَ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ تَنَزُّلَ الْمَلائِکَهِ وَ الرُّوحِ فِیهَا أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِی فِی السُّعَدَاءِ وَ رُوحِی مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِی فِی عِلِّیِّینَ وَ إِسَاءَتِی مَغْفُورَهً وَ أَنْ تَهَبَ لِی یَقِینا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِی وَ إِیمَانا لا یَشُوبُهُ شَکٌّ وَ رِضًی بِمَا قَسَمْتَ لِی وَ آتِنِی (تُؤْتِیَنِی) فِی الدُّنْیَا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنِی عَذَابَ النَّارِ وَ إِنْ لَمْ تَکُنْ قَضَیْتَ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ تَنَزُّلَ الْمَلائِکَهِ وَ الرُّوحِ فِیهَا فَأَخِّرْنِی إِلَی ذَلِکَ وَ ارْزُقْنِی فِیهَا ذِکْرَکَ وَ شُکْرَکَ وَ طَاعَتَکَ وَ حُسْنَ عِبَادَتِکَ وَ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ یَا أَحَدُ یَا صَمَدُ یَا رَبَّ مُحَمَّدٍ اغْضَبِ الْیَوْمَ لِمُحَمَّدٍ وَ لِأَبْرَارِ عِتْرَتِهِ وَ اقْتُلْ أَعْدَاءَهُمْ بَدَدا وَ أَحْصِهِمْ عَدَدا وَ لا تَدَعْ عَلَی ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدا وَ لا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدا یَا حَسَنَ الصُّحْبَهِ یَا خَلِیفَهَ النَّبِیِّینَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ الْبَدِی ءُ الْبَدِیعُ الَّذِی لَیْسَ کَمِثْلِکَ شَیْ ءٌ وَ الدَّائِمُ غَیْرُ الْغَافِلِ وَ الْحَیُّ الَّذِی لا یَمُوتُ أَنْتَ کُلَّ یَوْمٍ فِی شَأْنٍ أَنْتَ خَلِیفَهُ مُحَمَّدٍ وَ نَاصِرُ مُحَمَّدٍ وَ مُفَضِّلُ مُحَمَّدٍ أَسْأَلُکَ أَنْ تَنْصُرَ وَصِیَّ مُحَمَّدٍ وَ

خَلِیفَهَ مُحَمَّدٍ وَ الْقَائِمَ بِالْقِسْطِ مِنْ أَوْصِیَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ اعْطِفْ عَلَیْهِمْ نَصْرَکَ یَا لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ بِحَقِّ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی مَعَهُمْ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ اجْعَلْ عَاقِبَهَ أَمْرِی إِلَى غُفْرَانِکَ وَ رَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ وَ کَذَلِکَ نَسَبْتَ نَفْسَکَ یَا سَیِّدِی بِاللَّطِیفِ (بِاللُّطْفِ) بَلَى إِنَّکَ لَطِیفٌ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ الْطُفْ (بِی إِنَّکَ لَطِیفٌ) لِمَا تَشَاءُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنِی الْحَجَّ وَ الْعُمْرَهَ فِی عَامِنَا هَذَا وَ تَطَوَّلْ عَلَیَّ بِجَمِیعِ حَوَائِجِی لِلْآخِرَهِ وَ الدُّنْیَا پس سه مرتبه بگوید أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّی وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ إِنَّ رَبِّی قَرِیبٌ مُجِیبٌ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّی وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ إِنَّ رَبِّی رَحِیمٌ وَدُودٌ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّی وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ إِنَّهُ کَانَ غَفَّارا (غَفُورا) اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی إِنَّکَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ رَبِّ إِنِّی عَمِلْتُ سُوءا وَ ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی إِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِی لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ الْحَلِیمُ الْعَظِیمُ الْکَرِیمُ الْغَفَّارُ لِلذَّنْبِ الْعَظِیمِ وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ کَانَ غَفُورا رَحِیما پس این دعا را بخواند اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ فِیمَا تَقْضِی وَ تُقَدِّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْعَظِیمِ الْمَحْتُومِ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِی لا یُرَدُّ وَ لا یُبَدَّلُ أَنْ تَکْتُبَنِی مِنْ حُجَّاجِ بَیْتِکَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حَجُّهُمْ الْمَشْکُورِ سَعْیُهُمْ الْمَغْفُورِ ذُنُوبُهُمْ الْمُکَفَّرِ عَنْهُمْ سَیِّئَاتُهُمْ وَ أَنْ تَجْعَلَ فِیمَا تَقْضِی وَ تُقَدِّرُ أَنْ تُطِیلَ عُمُرِی وَ تُوَسِّعَ رِزْقِی وَ تُؤَدِّیَ عَنِّی أَمَانَتِی وَ دَیْنِی آمِینَ رَبَّ الْعَالَمِینَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِی مِنْ أَمْرِی

فَرَجا وَ مَخْرَجا وَ ارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ أَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَیْثُ لا أَحْتَسِبُ وَ احْرُسْنِی مِنْ حَیْثُ أَحْتَرِسُ وَ مِنْ حَیْثُ لا أَحْتَرِسُ وَ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ سَلِّمْ کَثِیرا

دوم

و فرموده اند می خوانی این تسبیحات را در هر روز ماه رمضان از اول تا به آخر و آن ده جزء است هر جزء آن مشتمل بر ده سبحان الله سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ کُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَی سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ کُلِّ شَیْ ءٍ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا یُرَی وَ مَا لا یُرَی سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ کَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ سُبْحَانَ اللَّهِ السَّمِیعِ الَّذِی لَیْسَ شَیْ ءٌ أَسْمَعَ مِنْهُ یَسْمَعُ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ مَا تَحْتَ سَبْعِ أَرَضِینَ وَ یَسْمَعُ مَا فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ یَسْمَعُ الْأَنِینَ وَ الشَّکْوَی وَ یَسْمَعُ السِّرَّ وَ أَخْفَی وَ یَسْمَعُ وَسَاوِسَ الصُّدُورِ وَ یَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْیُنِ وَ مَا تُخْفِی الصُّدُورُ وَ لا یُصِمُّ سَمْعَهُ صَوْتٌ سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ کُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَی سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ کُلِّ شَیْ ءٍ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا یُرَی وَ مَا لا یُرَی سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ کَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ سُبْحَانَ اللَّهِ الْبَصِیرِ الَّذِی لَیْسَ شَیْ ءٌ أَبْصَرَ مِنْهُ یُبْصِرُ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ مَا تَحْتَ سَبْعِ أَرَضِینَ وَ یُبْصِرُ مَا فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ (وَ) لا تُغْشِی (تُغَشِّی) بَصَرَهُ الظُّلْمَةُ وَ لا یُسْتَتَرُ مِنْهُ بِسِتْرٍ وَ لا یُوَارِی مِنْهُ

جِدَارٌ وَ لا يَغِيبُ عَنْهُ بَرٌّ وَ لا بَحْرٌ وَ لا يُكِنُّ (يَكِنُ) مِنْهُ جَبَلٌ مَا فِى أَصْلِهِ وَ لا قَلْبٌ مَا فِيهِ وَ لا جَنْبٌ مَا فِى قَلْبِهِ وَ لا يَسْتَتِرُ مِنْهُ صَغِيرٌ وَ لا كَبِيرٌ وَ لا يَسْتَخْفِى مِنْهُ صَغِيرٌ لِصِغَرِهِ وَ لا يَخْفَى عَلَيْهِ شَىْ ءٌ فِى الْأَرْضِ وَ لا فِى السَّمَاءِ هُوَ الَّذِى يُصَوِّرُكُمْ فِى الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَىْ ءٍ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لا يُرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِى يُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرا بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِ وَ يُنَزِّلُ الْمَاءَ مِنَ السَّمَاءِ بِكَلِمَتِهِ وَ يُنْبِتُ النَّبَاتَ بِقُدْرَتِهِ وَ يَسْقُطُ الْوَرَقُ (يُسْقِطُ الْوَرَقَ) بِعِلْمِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِى لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّهٍ فِى الْأَرْضِ وَ لا فِى السَّمَاءِ وَ لا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ لا أَكْبَرُ إِلا فِى كِتَابٍ مُبِينٍ سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَىْ ءٍ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لا يُرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِى يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَىْ ءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَهِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِى يُمِيتُ الْأَحْيَاءَ وَ يُحْيِى الْمَوْتَى وَ يَعْلَمُ مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ يُقِرُّ فِى الْأَرْحَامِ مَا يَشَاءُ إِلَى أَجْلٍ مُسَمًّى سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَىْ ءٍ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لا يُرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِى الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ (بِيَدِهِ) الْخَيْرُ إِنَّكَ (وَ هُوَ) عَلَى كُلِّ شَىْ ءٍ قَدِيرٌ تُولِجُ اللَّيْلَ فِى النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِى اللَّيْلِ تُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَىِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَىْ ءٍ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لا يُرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِى عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُهَا إِلا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِى الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَهٍ إِلا يَعْلَمُهَا وَ لا حَبَّهٍ فِى ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يَابِسٍ إِلا فِى كِتَابٍ مُبِينٍ سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ

وَ النُّورِ سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْ ءٍ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لا يُرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِى لا يُحْصِى مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَ لا يَجْزِى بِآلائِهِ الشَّاكِرُونَ الْعَابِدُونَ وَ هُوَ كَمَا قَالَ وَ فَوْقَ مَا نَقُولُ (يَقُولُ الْقَائِلُونَ) وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا أَثْنَى عَلَى نَفْسِهِ وَ لا يُحِيطُونَ بِشَيْ ءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْ ءٍ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لا يُرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِى يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِى الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ لا يَشْغَلُهُ مَا يَلِجُ فِى الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا عَمَّا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ لا يَشْغَلُهُ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا عَمَّا يَلِجُ فِى الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ لا يَشْغَلُهُ عِلْمُ شَيْ ءٍ عَنْ عِلْمِ شَيْ ءٍ وَ لا يَشْغَلُهُ خَلْقُ شَيْ ءٍ عَنْ خَلْقِ شَيْ ءٍ وَ لا حِفْظُ شَيْ ءٍ عَنْ حِفْظِ شَيْ ءٍ وَ لا يُسَاوِيهِ شَيْ ءٌ وَ لا يَعْدِلُهُ شَيْ ءٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْ ءٍ سُبْحَانَ

اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لا يُرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلائِكَهِ رُسُلا أُولِى أَجْنِحَهٍ مَثْنَى وَ ثُلاثَ وَ رُبَاعَ يَزِيدَ فِى الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَىْ ءٍ قَدِيرٌ مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَهٍ فَلا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَىْ ءٍ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لا يُرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِى يَعْلَمُ مَا فِى السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِى الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلاثَهٍ إِلا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَمَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَىْ ءٍ عَلِيمٌ

سوم

و نیز فرموده اند می خوانی این صلوات را در هر روز ماه رمضان إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيما لَبَّيْكَ يَا رَبِّ وَ سَعْدَيْكَ وَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ ارْحَمْ مُحَمَّدا وَ آلَ مُحَمَّدٍ كَمَا رَحِمْتَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ سَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا سَلَّمْتَ عَلَى نُوحٍ فِى الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ امْنُنْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ

مُحَمَّدٍ كَمَا مَنَنْتَ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا شَرَّفْتَنَا بِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا هَدَيْتَنَا بِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُودا يَغْبِطُهُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ السَّلَامُ كُلَّمَا طَلَعَتْ شَمْسٌ أَوْ غَرَبَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ السَّلامُ كُلَّمَا طَرَفَتْ عَيْنٌ أَوْ بَرَقَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ السَّلامُ كُلَّمَا ذُكِرَ السَّلامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ السَّلامُ كُلَّمَا سَبَّحَ اللَّهَ مَلَکٌ أَوْ قَدَّسَهُ السَّلامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِی الْأَوَّلِينَ وَ السَّلامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِی الْآخِرِينَ وَ السَّلامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ اللَّهُمَّ رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ وَ رَبَّ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ رَبَّ الْحِلِّ وَ الْحَرَامِ أَبْلِغْ مُحَمَّدا نَبِيَّکَ عَنَّا السَّلامَ (وَ أَهْلَ بَيْتِهِ عَنَّا أَفْضَلَ التَّحِيَّهِ وَ السَّلامِ) اللَّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّدا مِنَ الْبَهَاءِ وَ النَّضْرَهِ وَ السُّرُورِ وَ الْكَرَامَهِ وَ الْغِبْطَهِ وَ الْوَسِيلَهِ وَ الْمَنْزِلَهِ وَ الْمَقَامِ وَ الشَّرَفِ وَ الرِّفْعَهِ وَ الشَّفَاعَهِ عِنْدَکَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَفْضَلَ مَا تُعْطِی أَحَدا مِنْ خَلْقِکَ وَ أَعْطِ مُحَمَّدا فَوْقَ مَا تُعْطِی الْخَلائِقَ مِنَ الْخَيْرِ أَضْعَافا (مُضَاعَفَهً) كَثِيرَهً لا يُحْصِيهَا غَيْرُکَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَطْيَبَ وَ أَطْهَرَ وَ أَزْكَى وَ أَنْمَى وَ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ شَرِکَ فِی دَمِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَهَ بِنْتِ نَبِيِّکَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلامُ (وَ وَالِ مَنْ وَالاهَا وَ عَادِ مَنْ

عَادَاهَا وَ ضَاعِفِ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ ظَلَمَهَا) وَ الْعَنْ مَنْ آذَى نَبِيَّکَ فِيهَا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِمَامَيِ الْمُسْلِمِينَ وَ وَالِ مَنْ وَالاهُمَا وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُمَا وَ ضَاعِفِ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ شَرِکَ فِی دِمَائِهِمَا (دَمِهِمَا) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ (شَرِکَ فِی دَمِهِ) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ (شَرِکَ فِی دَمِهِ) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ (شَرِکَ فِی دَمِهِ) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ شَرِکَ فِی دَمِهِ (ظَلَمَهُ) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِیِّ بْنِ مُوسَى إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ شَرِکَ فِی دَمِهِ (ظَلَمَهُ) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ (شَرِکَ فِی دَمِهِ) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ (شَرِکَ فِی دَمِهِ) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ (شَرِکَ فِی دَمِهِ) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ

عَجِّلْ فَرَجَهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْقَاسِمِ وَ الطَّاهِرِ ابْنَىْ نَبِيِّكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى رُقَيَّةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ الْعَنْ مَنْ آذَى نَبِيَّكَ فِيهَا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أُمِّ كُلْثُومٍ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ الْعَنْ مَنْ آذَى نَبِيَّكَ فِيهَا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ اللَّهُمَّ اخْلُفْ نَبِيَّكَ فِى أَهْلِ بَيْتِهِ اللَّهُمَّ مَكِّنْ لَهُمْ فِى الْأَرْضِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ عَدَدِهِمْ وَ مَدَدِهِمْ وَ أَنْصَارِهِمْ عَلَى الْحَقِّ فِى السِّرِّ وَ الْعَلانِيَهِ اللَّهُمَّ اطْلُبْ بِذَحْلِهِمْ وَ وِتْرِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ وَ كُفَّ عَنَّا وَ عَنْهُمْ وَ عَنْ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَهٍ بَأْسَ كُلِّ بَاغٍ وَ طَاغٍ وَ كُلِّ دَابَّهٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّكَ أَشَدُّ بَأْسا وَ أَشَدُّ تَنْكِيلا سيد بن طاوس فرموده و ميگويى يَا عُدَّتِى فِى كُرْبَتِى وَ يَا صَاحِبِى فِى شِدَّتِى وَ يَا وَلِيِّى فِى نِعْمَتِى وَ يَا غَايَتِى فِى رَغْبَتِى أَنْتَ السَّاتِرُ عَوْرَتِى وَ الْمُؤْمِنُ رَوْعَتِى وَ الْمُقِيلُ عَثْرَتِى فَاغْفِرْ لِى خَطِيئَتِى يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و ميگويى اللَّهُمَّ إِنِّى أَدْعُوكَ لِهَمٍّ لا يُفَرِّجُهُ غَيْرُكَ وَ لِرَحْمَهٍ لا تُنَالُ إِلا بِكَ وَ لِكَرْبٍ لا يَكْشِفُهُ إِلا أَنْتَ وَ لِرَغْبَهٍ لا تُبْلَغُ إِلا بِكَ وَ لِحَاجَهٍ لا يَقْضِيهَا إِلا أَنْتَ اللَّهُمَّ فَكَمَا كَانَ مِنْ شَأْنِكَ مَا أَذِنْتَ لِى بِهِ مِنْ مَسْأَلَتِكَ وَ رَحِمْتَنِى بِهِ مِنْ ذِكْرِكَ فَلْيَكُنْ مِنْ شَأْنِكَ سَيِّدِى الْإِجَابَهُ لِى فِيمَا دَعَوْتُكَ وَ عَوَائِدُ الْإِفْضَالِ فِيمَا رَجَوْتُكَ وَ النَّجَاهُ مِمَّا فَزِعْتُ إِلَيْكَ فِيهِ فَإِنْ لَمْ أَكُنْ أَهْلا أَنْ أَبْلُغَ رَحْمَتَكَ فَإِنَّ رَحْمَتَكَ أَهْلٌ أَنْ تَبْلُغَنِى وَ تَسَعَنِى وَ إِنْ لَمْ أَكُنْ لِلْإِجَابَهِ أَهْلا فَأَنْتَ أَهْلُ الْفَضْلِ وَ رَحْمَتُكَ وَسِعَتْ كُلَّ شَىْ ءٍ فَلْتَسَعْنِى رَحْمَتُكَ يَا إِلَهِى يَا كَرِيمُ أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ أَنْ تُصَلِّىَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنْ تُفَرِّجَ

هَمِّی وَ تَکْشِفَ کَرْبِی وَ غَمِّی وَ تَرْحَمَنِی بِرَحْمَتِکَ وَ تَرْزُقَنِی مِنْ فَضْلِکَ إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعَاءِ قَرِیبٌ مُجِیبٌ

چهارم

و نیز شیخ و سید فرموده اند در هر روز بخوان اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُکَ مِنْ فَضْلِکَ بِأَفْضَلِهِ وَ کُلُّ فَضْلِکَ فَاضِلٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِفَضْلِکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ رِزْقِکَ بِأَعَمِّهِ وَ کُلُّ رِزْقِکَ عَامٌّ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِرِزْقِکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ عَطَائِکَ بِأَهْنَئِهِ وَ کُلُّ عَطَائِکَ هَنِیءٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعَطَائِکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ خَیْرِکَ بِأَعْجَلِهِ وَ کُلُّ خَیْرِکَ عَاجِلٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِخَیْرِکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ إِحْسَانِکَ بِأَحْسَنِهِ وَ کُلُّ إِحْسَانِکَ حَسَنٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِإِحْسَانِکَ کُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَا تُجِیبُنِی بِهِ حِینَ أَسْأَلُکَ فَأَجِبْنِی یَا اللَّهُ وَ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ الْمُرْتَضَی وَ رَسُولِکَ الْمُصْطَفَی وَ أَمِینِکَ وَ نَجِیِّکَ دُونَ خَلْقِکَ وَ نَجِیبِکَ مِنْ عِبَادِکَ وَ نَبِیِّکَ بِالصِّدْقِ وَ حَبِیبِکَ وَ صَلِّ عَلَی رَسُولِکَ وَ خِیَرَتِکَ مِنَ الْعَالَمِینَ الْبَشِیرِ النَّذِیرِ السِّرَاجِ الْمُنِیرِ وَ عَلَی أَهْلِ بَیْتِهِ الْأَبْرَارِ الطَّاهِرِینَ وَ عَلَی مَلائِکَتِکَ الَّذِینَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِکَ وَ حَجَبْتَهُمْ عَنْ خَلْقِکَ وَ عَلَی أَنْبِیَائِکَ الَّذِینَ یُنْبِئُونَ عَنْکَ بِالصِّدْقِ وَ عَلَی رُسُلِکَ الَّذِینَ خَصَصْتَهُمْ بِوَحْیِکَ وَ فَضَّلْتَهُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ بِرِسَالاتِکَ وَ عَلَی عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ الَّذِینَ أَدْخَلْتَهُمْ فِی رَحْمَتِکَ الْأَئِمَّهِ الْمُهْتَدِینَ الرَّاشِدِینَ وَ أَوْلِیَائِکَ الْمُطَهَّرِینَ وَ عَلَی جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ وَ إِسْرَافِیلَ وَ مَلَکِ الْمَوْتِ وَ عَلَی رِضْوَانَ خَازِنِ الْجِنَانِ وَ عَلَی مَالِکٍ خَازِنِ النَّارِ وَ رُوحِ الْقُدُسِ وَ الرُّوحِ الْأَمِینِ وَ حَمَلَهِ عَرْشِکَ الْمُقَرَّبِینَ وَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ الْحَافِظَیْنِ عَلَیَّ بِالصَّلاهِ الَّتِی تُحِبُّ أَنْ یُصَلِّیَ بِهَا عَلَیْهِمْ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلُ الْأَرَضِینَ صَلاهً طَیِّبَهً کَثِیرَهً مُبَارَکَهً زَاکِیَهً نَامِیَهً ظَاهِرَهً بَاطِنَهً شَرِیفَهً

فَاضِلَةً تُبَيِّنُ (تُبِينُ) بِهَا فَضْلَهُمْ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ اللَّهُمَّ (وَ) أَعْطِ مُحَمَّدا الْوَسِيلَةَ وَ الشَّرَفَ وَ الْفَضِيلَةَ وَ اجْزِهِ (عَنَّا) خَيْرَ مَا جَزَيْتَ نَبِيّا عَنْ أُمَّتِهِ اللَّهُمَّ وَ أَعْطِ مُحَمَّدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَعَ كُلِّ زُلْفَهٍ زُلْفَةً وَ مَعَ كُلِّ وَسِيلَهٍ وَسِيلَةً وَ مَعَ كُلِّ فَضِيلَهٍ فَضِيلَةً وَ مَعَ كُلِّ شَرَفٍ شَرَفا تُعْطِى (اللَّهُمَّ أَعْطِ) مُحَمَّدا وَ آلَهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَفْضَلَ مَا أَعْطَيْتَ أَحَدا مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ اللَّهُمَّ وَ اجْعَلْ مُحَمَّدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَدْنَى الْمُرْسَلِينَ مِنْکَ مَجْلِسا وَ أَفْسَحَهُمْ فِى الْجَنَّهِ عِنْدَکَ مَنْزِلا وَ أَقْرَبَهُمْ إِلَيْکَ وَسِيلَةً وَ اجْعَلْهُ أَوَّلَ شَافِعٍ وَ أَوَّلَ مُشَفَّعٍ وَ أَوَّلَ قَائِلٍ وَ أَنْجَحَ سَائِلٍ وَ ابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ الَّذِى يَغْبِطُهُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّىَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَسْمَعَ صَوْتِى وَ تُجِيبَ دَعْوَتِى وَ تَجَاوَزَ عَنْ خَطِيئَتِى وَ تَصْفَحَ عَنْ ظُلْمِى وَ تُنْجِحَ طَلِبَتِى وَ تَقْضِىَ حَاجَتِى وَ تُنْجِزَ لِى مَا وَعَدْتَنِى وَ تُقِيلَ عَثْرَتِى وَ تَغْفِرَ ذُنُوبِى وَ تَعْفُوَ عَنْ جُرْمِى وَ تُقْبِلَ عَلَىَّ وَ لا تُعْرِضَ عَنِّى وَ تَرْحَمَنِى وَ لا تُعَذِّبَنِى وَ تُعَافِيَنِى وَ لا تَبْتَلِيَنِى وَ تَرْزُقَنِى مِنَ الرِّزْقِ أَطْيَبَهُ وَ أَوْسَعَهُ وَ لا تَحْرِمَنِى يَا رَبِّ وَ اقْضِ عَنِّى دَيْنِى وَ ضَعْ عَنِّى وِزْرِى وَ لا تُحَمِّلْنِى مَا لا طَاقَةَ لِى بِهِ يَا مَوْلاىَ وَ أَدْخِلْنِى فِى كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَخْرِجْنِى مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُکَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ السَّلامُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ پس سه مرتبه بگو اللَّهُمَّ إِنِّى أَدْعُوکَ

كَمَا أَمَرْتَنِى فَاسْتَجِبْ لِى كَمَا وَعَدْتَنِى پس بگو اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُکَ قَلِيلا مِنْ كَثِيرٍ مَعَ حَاجَةٍ بِى إِلَيْهِ عَظِيمَةٍ وَ غِنَاکَ عَنْهُ قَدِيمٌ وَ هُوَ عِنْدِى كَثِيرٌ وَ هُوَ عَلَيْکَ سَهْلٌ يَسِيرٌ فَامْنُنْ عَلَيَّ بِهِ إِنَّکَ عَلَى كُلِّ شَىْ ءٍ قَدِيرٌ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

پنجم

خواندن اين دعا است اللَّهُمَّ إِنِّى أَدْعُوکَ كَمَا أَمَرْتَنِى فَاسْتَجِبْ لِى كَمَا وَعَدْتَنِى و چون طولانى است به جهت اختصار آن را ذكر نكرديم هر كه طالب است به اقبال يا زاد المعاد رجوع كند

ششم

شيخ مفيد در كتاب مقنعه روايت كرده از ثقه جليل على بن مهزيار از حضرت امام محمد تقى عليه السلام كه : مستحب است آنكه بسيار بگويى در هر وقت از شب و روز ماه رمضان از اول ماه تا آخر يَا ذَا الَّذِى كَانَ قَبْلَ كُلِّ شَىْ ءٍ ثُمَّ خَلَقَ كُلَّ شَىْ ءٍ ثُمَّ يَبْقَى وَ يَفْنَى كُلُّ شَىْ ءٍ يَا ذَا الَّذِى لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْ ءٌ وَ يَا ذَا الَّذِى لَيْسَ فِى السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَ لا فِى الْأَرَضِينَ السُّفْلَى وَ لا فَوْقَهُنَّ وَ لا تَحْتَهُنَّ وَ لا بَيْنَهُنَّ إِلَهٌ يُعْبَدُ غَيْرُهُ لَکَ الْحَمْدُ حَمْدا لا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهِ إِلا أَنْتَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلاةً لا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا إِلا أَنْتَ

هفتم

شيخ كفعمى در بلد الامين و مصباح از اختيار سيد بن باقى نقل كرده كه : هر كه بخواند اين دعا را در هر روز ماه رمضان بيامرزد حق تعالى گناهان چهل ساله او را اللَّهُمَّ رَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ الَّذِى أَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ وَ افْتَرَضْتَ عَلَى عِبَادِکَ فِيهِ الصِّيَامَ ارْزُقْنِى حَجَّ بَيْتِکَ الْحَرَامِ فِى هَذَا الْعَامِ وَ فِى كُلِّ عَامٍ وَ اغْفِرْ لِىَ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُهَا غَيْرُکَ يَا ذَا الْجَلالِ وَ الْإِكْرَامِ

هشتم

در هر روز صد مرتبه اين ذكر را بگويد كه محدث فيض در خلاصه الاذكار ذكر فرموده سُبْحَانَ الضَّارِّ النَّافِعِ سُبْحَانَ الْقَاضِى بِالْحَقِّ سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى سُبْحَانَهُ وَ بِحَمْدِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى

نهم

شیخ مفید در مقنعه فرموده و از سنن ماه رمضان صلوات فرستادن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله است در هر روز صد مرتبه و اگر زیادتر فرستاد افضل است

مطلب دوم در اعمال مخصوصه شب و روز ماه مبارک رمضان است

شب اول

اشاره

اول

آنکه طلب هلال کند و بعضی استهلال این ماه را واجب دانسته اند

دوم

چون رؤیت هلال کرد اشاره به هلال نکند بلکه رو به قبله کند و دستها را به آسمان بلند کند و خطاب کند هلال را و بگوید رَبِّی وَ رَبُّکَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ اللَّهُمَّ أَهِلَّهُ عَلَیْنَا بِالْأَمْنِ وَ الْإِیمَانِ وَ السَّلامَهِ وَ الْإِسْلامِ وَ الْمُسَارَعَهِ إِلَی مَا تُحِبُّ وَ تَرْضَی اللَّهُمَّ بَارِکْ لَنَا فِی شَهْرِنَا هَذَا وَ ارْزُقْنَا خَیْرَهُ وَ عَوْنَهُ وَ اصْرِفْ عَنَّا ضُرَّهُ وَ شَرَّهُ وَ بَلاءَهُ وَ فِتْنَتَهُ و روایت شده که : حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون رؤیت می کرد هلال ماه رمضان را روی شریف را به جانب قبله می فرمود و می گفت اللَّهُمَّ أَهِلَّهُ عَلَیْنَا بِالْأَمْنِ وَ الْإِیمَانِ وَ السَّلامَهِ وَ الْإِسْلامِ وَ الْعَافِیَهِ الْمُجَلِّلَهِ وَ دِفَاعِ الْأَسْقَامِ (وَ الرِّزْقِ الْوَاسِعِ) وَ الْعَوْنِ عَلَی الصَّلاهِ وَ الصِّیَامِ وَ الْقِیَامِ وَ تِلاوَهِ الْقُرْآنِ اللَّهُمَّ سَلِّمْنَا لِشَهْرِ رَمَضَانَ وَ تَسَلَّمْهُ مِنَّا وَ سَلِّمْنَا فِیهِ حَتَّی یَنْقَضِیَ عَنَّا شَهْرُ رَمَضَانَ وَ قَدْ عَفَوْتَ عَنَّا وَ غَفَرْتَ لَنَا وَ رَحِمْتَنَا و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که : چون رؤیت هلال نمودی بگو اللَّهُمَّ قَدْ حَضَرَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَ قَدِ افْتَرَضْتَ عَلَیْنَا صِیَامَهُ وَ أَنْزَلْتَ فِیهِ الْقُرْآنَ هُدًی لِلنَّاسِ وَ بَیِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَی وَ الْفُرْقَانِ اللَّهُمَّ أَعِنَّا عَلَی صِیَامِهِ وَ تَقَبَّلْهُ مِنَّا وَ سَلِّمْنَا فِیهِ وَ سَلِّمْهُ مِنْهُ وَ سَلِّمْهُ لَنَا فِی یُسْرٍ مِنْکَ

وَ عَافِيَهٍ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ یَا رَحْمَانُ یَا رَحِیمُ

سوم

بخواند دعای چهل و سوم صحیفه کامله را در وقت رؤیت هلال سید بن طاوس روایت کرده که : روزی حضرت امام زین العابدین علیه السلام در راهی می گذشت که نظر کرد به هلال ماه رمضان پس آن حضرت ایستاد و گفت أَیُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِیعُ الدَّائِبُ السَّرِیعُ الْمُتَرَدِّدُ فِی مَنَازِلِ التَّقْدِیرِ الْمُتَصَرِّفُ فِی فَلَکِ التَّدْبِیرِ آمَنْتُ بِمَنْ نَوَّرَ بِکَ الظُّلَمَ وَ أَوْضَحَ بِکَ الْبُهَمَ وَ جَعَلَکَ آیَهً مِنْ آیَاتِ مُلْکِهِ وَ عَلامَهً مِنْ عَلامَاتِ سُلْطَانِهِ فَحَدَّ بِکَ الزَّمَانَ وَ امْتَهَنَکَ بِالْکَمَالِ وَ النُّقْصَانِ وَ الطُّلُوعِ وَ الْأُفُولِ وَ الْإِنَارَهِ وَ الْکُسُوفِ فِی کُلِّ ذَلِکَ أَنْتَ لَهُ مُطِیعٌ وَ إِلَی إِرَادَتِهِ سَرِیعٌ سُبْحَانَهُ مَا أَعْجَبَ مَا دَبَّرَ مِنْ أَمْرِکَ وَ أَلْطَفَ مَا صَنَعَ فِی شَأْنِکَ جَعَلَکَ مِفْتَاحَ شَهْرٍ حَادِثٍ لِأَمْرٍ حَادِثٍ فَأَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّی وَ رَبَّکَ وَ خَالِقِی وَ خَالِقَکَ وَ مُقَدِّرِی وَ مُقَدِّرَکَ وَ مُصَوِّرِی وَ مُصَوِّرَکَ أَنْ یُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ یَجْعَلَکَ هِلالَ بَرَکَهٍ لا تَمْحَقُهَا الْأَیَّامُ وَ طَهَارَهٍ لا تُدَنِّسُهَا الْآثَامُ هِلالَ أَمْنٍ مِنَ الْآفَاتِ وَ سَلامَهٍ مِنَ السَّیِّئَاتِ هِلالَ سَعْدٍ لا نَحْسَ فِیهِ وَ یُمْنٍ لا نَکَدَ مَعَهُ وَ یُسْرٍ لا یُمَازِجُهُ عُسْرٌ وَ خَیْرٍ لا یَشُوبُهُ شَرٌّ هِلالَ أَمْنٍ وَ إِیمَانٍ وَ نِعْمَهٍ وَ إِحْسَانٍ وَ سَلامَهٍ وَ إِسْلامٍ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَرْضَی مَنْ طَلَعَ عَلَیْهِ وَ أَزْکَی مَنْ نَظَرَ إِلَیْهِ وَ أَسْعَدَ مَنْ تَعَبَّدَ لَکَ فِیهِ وَ وَفِّقْنَا اللَّهُمَّ فِیهِ لِلطَّاعَهِ وَ التَّوْبَهِ وَ اعْصِمْنَا فِیهِ مِنَ الْآثَامِ وَ الْحَوْبَهِ وَ أَوْزِعْنَا فِیهِ شُکْرَ النِّعْمَهِ وَ أَلْبِسْنَا فِیهِ

جُنَنَ الْعَافِيَهِ وَ أَتْمِمْ عَلَيْنَا بِاسْتِكْمَالِ طَاعَتِکَ فِيهِ الْمِنَّهَ إِنَّکَ أَنْتَ الْمَنَّانُ الْحَمِيدُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَ اجْعَلْ لَنَا فِيهِ عَوْنا مِنْکَ عَلَى مَا نَدَبْتَنَا إِلَيْهِ مِنْ مُفْتَرَضِ طَاعَتِکَ وَ تَقَبَّلْهَا إِنَّکَ الْأَكْرَمُ مِنْ كُلِّ كَرِيمٍ وَ الْأَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ آمِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

چهارم

مجامعت با حلال خود کندو این از خصوصیات این ماه است و الا در ماه های دیگر جماع در شب اول مکروه است

پنجم

غسل شب اول ماه کند (و روایت شده که : هر که در شب اول ماه رمضان غسل کند خارش بدن به او نرسد تا ماه رمضان آینده)

ششم

در نهر جاری غسل کند و سی کف آب بر سر بریزد تا با طهارت معنوی باشد تا ماه رمضان آینده

هفتم

زیارت قبر امام حسین علیه السلام کند تا گناهانش ریخته شود و ثواب حجاج و معتمرین آن سال را دریابد

هشتم

از این شب ابتدا کند به خواندن هزار رکعت نماز این ماه به نحوی که در آخر قسم دوم ذکر شد

نهم

دو رکعت نماز کند در این شب در هر رکعت حمد و سوره انعام بخواند و سؤال کند که حق تعالی کفایت کند او را و نگاه دارد او را از آنچه می ترسد و از دردها

دهم

بخواند دعای اللّهُمَّ إِنَّ هَذَا الشَّهْرَ الْمُبَارَکَ که در شب آخر ماه شعبان گذشت

یازدهم

بعد از نماز مغرب دستها را بلند کند و بخوانداین دعای وارده از حضرت جواد علیه السلام را که در اقبال است اللَّهُمَّ يَا مَنْ يَمْلِکُ التَّدْبِيرَ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَیْ ءٍ قَدِيرٌ يَا مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِی

الصُّدُورُ وَ تُجِنُّ الضَّمِيرُ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ نَوَى فَعَمِلَ وَ لا تَجْعَلْنَا مِمَّنْ شَقِيَ فَكَسِلَ وَ لا مِمَّنْ هُوَ عَلَى غَيْرِ عَمَلٍ يَتَّكِلُ اللَّهُمَّ صَحِّحْ أَبْدَانَنَا مِنَ الْعِلَلِ وَ أَعِنَّا عَلَى مَا افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا مِنَ الْعَمَلِ حَتَّى يَنْقَضِيَ عَنَّا شَهْرُكَ هَذَا وَ قَدْ أَدَّيْنَا مَفْرُوضَكَ فِيهِ عَلَيْنَا اللَّهُمَّ أَعِنَّا عَلَى صِيَامِهِ وَ وَفِّقْنَا لِقِيَامِهِ وَ نَشِّطْنَا فِيهِ لِلصَّلاةِ وَ لا تَحْجُبْنَا مِنَ الْقِرَاءَةِ وَ سَهِّلْ لَنَا فِيهِ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ اللَّهُمَّ لا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا وَصَبا وَ لا تَعَبا وَ لا سَقَما وَ لا عَطَبا اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا الْإِفْطَارَ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلالِ اللَّهُمَّ سَهِّلْ لَنَا فِيهِ مَا قَسَمْتَهُ مِنْ رِزْقِكَ وَ يَسِّرْ مَا قَدَّرْتَهُ مِنْ أَمْرِكَ وَ اجْعَلْهُ حَلالا طَيِّبا نَقِيّا مِنَ الْآثَامِ خَالِصا مِنَ الْآصَارِ وَ الْأَجْرَامِ اللَّهُمَّ لَا تُطْعِمْنَا إِلا طَيِّبا غَيْرَ خَبِيثٍ وَ لا حَرَامٍ وَ اجْعَلْ رِزْقَكَ لَنَا حَلالا لا يَشُوبُهُ دَنَسٌ وَ لا أَسْقَامٌ يَا مَنْ عِلْمُهُ بِالسِّرِّ كَعِلْمِهِ بِالْإِعْلانِ يَا مُتَفَضِّلا عَلَى عِبَادِهِ بِالْإِحْسَانِ يَا مَنْ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ وَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ خَبِيرٌ أَلْهِمْنَا ذِكْرَكَ وَ جَنِّبْنَا عُسْرَكَ وَ أَنِلْنَا يُسْرَكَ وَ اهْدِنَا لِلرَّشَادِ وَ وَفِّقْنَا لِلسَّدَادِ وَ اعْصِمْنَا مِنَ الْبَلايَا وَ صُنَّا مِنَ الْأَوْزَارِ وَ الْخَطَايَا يَا مَنْ لا يَغْفِرُ عَظِيمَ الذُّنُوبِ غَيْرُهُ وَ لا يَكْشِفُ السُّوءَ إِلا هُوَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ وَ اجْعَلْ صِيَامَنَا مَقْبُولا وَ بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى مَوْصُولا وَ كَذَلِكَ فَاجْعَلْ سَعْيَنَا مَشْكُورا وَ قِيَامَنَا مَبْرُورا وَ قُرْآنَنَا (وَ قِرَاءَتَنَا) مَرْفُوعا وَ دُعَاءَنَا مَسْمُوعا وَ اهْدِنَا لِلْحُسْنَى (الْحُسْنَى) وَ جَنِّبْنَا الْعُسْرَى وَ يَسِّرْنَا لِلْيُسْرَى وَ أَعْلِ لَنَا الدَّرَجَاتِ وَ ضَاعِفْ لَنَا

الْحَسَنَاتِ وَ اقْبَلْ مِنَّا الصَّوْمَ وَ الصَّلاةَ وَ اسْمَعْ مِنَّا الدَّعَوَاتِ وَ اغْفِرْ لَنَا الْخَطِيئَاتِ وَ تَجَاوَزْ عَنَّا السَّيِّئَاتِ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْعَامِلِينَ الْفَائِزِينَ وَ لا تَجْعَلْنَا مِنَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لا الضَّالِّينَ حَتَّى يَنْقَضِيَ شَهْرُ رَمَضَانَ عَنَّا وَ قَدْ قَبِلْتَ فِيهِ صِيَامَنَا وَ قِيَامَنَا وَ زَكَّيْتَ فِيهِ أَعْمَالَنَا وَ غَفَرْتَ فِيهِ ذُنُوبَنَا وَ أَجْزَلْتَ فِيهِ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ نَصِيبَنَا فَإِنَّكَ الْإِلَهُ الْمُجِيبُ وَ الرَّبُّ الْقَرِيبُ (الرَّقِيبُ) وَ أَنْتَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ مُحِيطٌ

دوازدهم

بخواند در این شب این دعای مأثور از حضرت صادق علیه السلام را که در اقبال است : اللَّهُمَّ رَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ مُنَزِّلَ الْقُرْآنِ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أَنْزَلْتَ فِیهِ الْقُرْآنَ وَ أَنْزَلْتَ فِیهِ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَی وَ الْفُرْقَانِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا صِیَامَهُ وَ أَعِنَّا عَلَی قِیَامِهِ اللَّهُمَّ سَلِّمْهُ لَنَا وَ سَلِّمْنَا فِیهِ وَ تَسَلَّمْهُ مِنَّا فِی یُسْرٍ مِنْکَ وَ مُعَافَاهٍ وَ اجْعَلْ فِیمَا تَقْضِی وَ تُقَدِّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتُومِ وَ فِیمَا تَفْرُقُ مِنَ الْأَمْرِ الْحَکِیمِ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِی لا یُرَدُّ وَ لا یُبَدَّلُ أَنْ تَکْتُبَنِی مِنْ حُجَّاجِ بَیْتِکَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حَجُّهُمْ الْمَشْکُورِ سَعْیُهُمْ الْمَغْفُورِ ذُنُوبُهُمْ الْمُکَفَّرِ عَنْهُمْ سَیِّئَاتُهُمْ وَ اجْعَلْ فِیمَا تَقْضِی وَ تُقَدِّرُ أَنْ تُطِیلَ لِی فِی عُمْرِی وَ تُوَسِّعَ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ

سیزدهم

بخواند دعای چهل و چهارم صحیفه کامله را

چهاردهم

بخواند اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ إلخ که سید در اقبال نقل فرموده و بسیار طولانی است

پانزدهم

بخواند اللَّهُمَّ إِنَّهُ قَدْ دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ اللَّهُمَّ رَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ الَّذِی أَنْزَلْتَ فِیهِ الْقُرْآنَ وَ جَعَلْتَهُ بَیِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَی وَ الْفُرْقَانِ اللَّهُمَّ فَبَارِکْ لَنَا فِی شَهْرِ رَمَضَانَ وَ أَعِنَّا عَلَی صِیَامِهِ وَ صَلَوَاتِهِ وَ تَقَبَّلْهُ مِنَّا روایت است

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون ماه رمضان داخل می شد این دعا را می خواند

شانزدهم

و نیز روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب اول ماه رمضان این دعا را می خواندند : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَکْرَمَنَا بِکَ أَیُّهَا الشَّهْرُ الْمُبَارَکُ اللَّهُمَّ فَقَوِّنَا عَلَی صِیَامِنَا وَ قِیَامِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْوَاحِدُ فَلا وَلَدَ لَکَ وَ أَنْتَ الصَّمَدُ فَلا شِبْهَ لَکَ وَ أَنْتَ الْعَزِیزُ فَلا یُعِزُّکَ شَیْ ءٌ وَ أَنْتَ الْغَنِیُّ وَ أَنَا الْفَقِیرُ وَ أَنْتَ الْمَوْلَی وَ أَنَا الْعَبْدُ وَ أَنْتَ الْغَفُورُ وَ أَنَا الْمُذْنِبُ وَ أَنْتَ الرَّحِیمُ وَ أَنَا الْمُخْطِئُ وَ أَنْتَ الْخَالِقُ وَ أَنَا الْمَخْلُوقُ وَ أَنْتَ الْحَیُّ وَ أَنَا الْمَیِّتُ أَسْأَلُکَ بِرَحْمَتِکَ أَنْ تَغْفِرَ لِی وَ تَرْحَمَنِی وَ تَجَاوَزَ عَنِّی إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ

هفدهم

در باب اول ص 86 گذشت ذکر استحباب خواندن دعای جوشن کبیر در اول ماه رمضان

هجدهم

بخواند دعای حج را که در اول ماه ص 177 گذشت

نوزدهم

چون ماه رمضان شروع شود سزاوار است تکثیر تلاوت قرآن و مروی است که : حضرت صادق علیه السلام در وقت تلاوت قرآن قبل از قرائت این دعا را می خواندند اللَّهُمَّ إِنِّی أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا کِتَابُکَ الْمُنْزَلُ مِنْ عِنْدِکَ عَلَی رَسُولِکَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ کَلامُکَ النَّاطِقُ عَلَی لِسَانِ نَبِیِّکَ جَعَلْتَهُ هَادِیا مِنْکَ إِلَی خَلْقِکَ وَ حَبْلا مُتَّصِلا فِیمَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ عِبَادِکَ اللَّهُمَّ إِنِّی نَشَرْتُ عَهْدَکَ وَ کِتَابَکَ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَظَرِی فِیهِ عِبَادَةً وَ قِرَاءَتِی فِیهِ فِکْرا وَ فِکْرِی فِیهِ اعْتِبَارا وَ اجْعَلْنِی مِمَّنِ اتَّعَظَ بِبَیَانِ مَوَاعِظِکَ فِیهِ وَ اجْتَنَبَ

مَعَاصِيَکَ وَ لا تَطْبَعْ عِنْدَ قِرَاءَتِي عَلَى سَمْعِى وَ لا تَجْعَلْ عَلَى بَصَرِى غِشَاوَةً وَ لا تَجْعَلْ قِرَاءَتِى قِرَاءَةً لا تَدَبُّرَ فِيهَا بَلِ اجْعَلْنِى أَتَدَبَّرُ آيَاتِهِ وَ أَحْكَامَهُ آخِذا بِشَرَائِعِ دِينِکَ وَ لا تَجْعَلْ نَظَرِى فِيهِ غَفْلَةً وَ لا قِرَاءَتِى هَذَرا إِنَّکَ أَنْتَ الرَّءُوفُ الرَّحِيمُ و بعد از قرائت قرآن مجید این دعا را می خواندند اللَّهُمَّ إِنِّى قَدْ قَرَأْتُ مَا قَضَيْتَ مِنْ كِتَابِکَ الَّذِى أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّکَ الصَّادِقِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلَکَ الْحَمْدُ رَبَّنَا اللَّهُمَّ اجْعَلْنِى مِمَّنْ يُحِلُّ حَلالَهُ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَهُ وَ يُؤْمِنُ بِمُحْكَمِهِ وَ مُتَشَابِهِهِ وَ اجْعَلْهُ لِى أُنْسا فِى قَبْرِى وَ أُنْسا فِى حَشْرِى وَ اجْعَلْنِى مِمَّنْ تُرْقِيهِ (تُرَقِّيهِ) بِكُلِّ آيَةٍ قَرَأَهَا دَرَجَةً فِى أَعْلَى عِلِّيِّينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

روز اول

اول

غسل کردن در آب جاری و ریختن سی کف آب بر سر

که باعث ایمنی از جمیع دردها و بیماریها است در تمام سال

دوم

کفی از گلاب بر رو بزنند تا از خواری و پریشانی نجات یابد و قدری هم بر سر خود بزنند تا در آن سال از سرسام (برسام) ایمن شود

سوم

دو رکعت نماز اول ماه و تصدق را به عمل آورد

چهارم

دو رکعت نماز کند در رکعت اول حمد و إنا فتحنا و در رکعت دوم حمد و هر سوره که خواهد بخواند تا حق تعالی جمیع بدیها را در آن سال از او دور گرداند و در حفظ خدا باشد تا سال آینده

پنجم

بعد از طلوع فجر این دعا بخواند اللَّهُمَّ قَدْ حَضَرَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَ قَدِ افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا صِيَامَهُ وَ أَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ اللَّهُمَّ أَعِنَّا عَلَى

صِيَامِهِ وَ تَقَبَّلْهُ مِنَّا وَ تَسَلَّمْهُ مِنَّا وَ سَلِّمْهُ لَنَا فِی يُسْرٍ مِنْکَ وَ عَافِيَهٍ إِنَّکَ عَلَی كُلِّ شَیْ ءٍ قَدِيرٌ

ششم

بخواند دعای چهل و چهارم صحيفه كامله را اگر در شب نخوانده

هفتم

علامه مجلسی در زاد المعاد فرموده كلينی و شيخ طوسی و ديگران به سند صحيح روايت كرده اند كه حضرت امام موسی كاظم عليه السلام فرمود كه : در ماه مبارک رمضان در اول سال يعنی روز اول ماه چنانچه علما فهميده اند اين دعا را بخوان و فرمود كه هر كه اين دعا را از برای رضای خدا و بی شائبه اغراض فاسده و ريا بخواند در آن سال به او نرسد فتنه و گمراهی و نه آفتی كه ضرر رساند به دين او يا بدن او و حق تعالی او را حفظ كند از شر آنچه در آن سال واقع می شود از بلاها و دعا اين است اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی دَانَ لَهُ كُلُّ شَیْ ءٍ وَ بِرَحْمَتِکَ الَّتِی وَسِعَتْ كُلَّ شَیْ ءٍ وَ بِعَظَمَتِکَ الَّتِی تَوَاضَعَ لَهَا كُلُّ شَیْ ءٍ وَ بِعِزَّتِکَ الَّتِی قَهَرَتْ كُلَّ شَیْ ءٍ وَ بِقُوَّتِکَ الَّتِی خَضَعَ لَهَا كُلُّ شَیْ ءٍ وَ بِجَبَرُوتِکَ الَّتِی غَلَبَتْ كُلَّ شَیْ ءٍ وَ بِعِلْمِکَ الَّذِی أَحَاطَ بِكُلِّ شَیْ ءٍ يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ يَا أَوَّلا قَبْلَ كُلِّ شَیْ ءٍ وَ يَا بَاقِيا بَعْدَ كُلِّ شَیْ ءٍ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تُغَيِّرُ النِّعَمَ وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تُنْزِلُ النِّقَمَ وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تَقْطَعُ الرَّجَاءَ وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تُدِيلُ الْأَعْدَاءَ وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تَرُدُّ الدُّعَاءَ وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی يُسْتَحَقُّ بِهَا نُزُولُ الْبَلاءِ

وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تَحْبِسُ غَیْثَ السَّمَاءِ وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تَکْشِفُ الْغِطَاءَ وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تُورِثُ النَّدَمَ وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تَهْتِکُ الْعِصَمَ وَ أَلْبِسْنِی دِرْعَکَ الْحَصِینَةَ الَّتِی لا تُرَامُ وَ عَافِنِی مِنْ شَرِّ مَا أُحَاذِرُ بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ فِی مُسْتَقْبَلِ سَنَتِی هَذِهِ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرَضِینَ السَّبْعِ وَ مَا فِیهِنَّ وَ مَا بَیْنَهُنَّ وَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ وَ رَبَّ السَّبْعِ الْمَثَانِی وَ الْقُرْآنِ الْعَظِیمِ وَ رَبَّ إِسْرَافِیلَ وَ مِیکَائِیلَ وَ جَبْرَئِیلَ وَ رَبَّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ وَ خَاتَمِ النَّبِیِّینَ أَسْأَلُکَ بِکَ وَ بِمَا سَمَّیْتَ بِهِ نَفْسَکَ یَا عَظِیمُ أَنْتَ الَّذِی تَمُنُّ بِالْعَظِیمِ وَ تَدْفَعُ کُلَّ مَحْذُورٍ وَ تُعْطِی کُلَّ جَزِیلٍ وَ تُضَاعِفُ (مِنَ) الْحَسَنَاتِ بِالْقَلِیلِ وَ بِالْکَثِیرِ وَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ یَا قَدِیرُ یَا اللَّهُ یَا رَحْمَانُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ أَلْبِسْنِی فِی مُسْتَقْبَلِ سَنَتِی هَذِهِ سِتْرَکَ وَ نَضِّرْ وَجْهِی بِنُورِکَ وَ أَحِبَّنِی بِمَحَبَّتِکَ وَ بَلِّغْنِی رِضْوَانَکَ وَ شَرِیفَ کَرَامَتِکَ وَ جَسِیمَ عَطِیَّتِکَ وَ أَعْطِنِی مِنْ خَیْرِ مَا عِنْدَکَ وَ مِنْ خَیْرِ مَا أَنْتَ مُعْطِیهِ أَحَدا مِنْ خَلْقِکَ وَ أَلْبِسْنِی مَعَ ذَلِکَ عَافِیَتَکَ یَا مَوْضِعَ کُلِّ شَکْوَى وَ یَا شَاهِدَ کُلِّ نَجْوَى وَ یَا عَالِمَ کُلِّ خَفِیَّةٍ وَ یَا دَافِعَ مَا تَشَاءُ مِنْ بَلِیَّةٍ یَا کَرِیمَ الْعَفْوِ یَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ تَوَفَّنِی عَلَى مِلَّهِ إِبْرَاهِیمَ وَ فِطْرَتِهِ وَ عَلَى دِینِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سُنَّتِهِ وَ عَلَى خَیْرِ الْوَفَاهِ فَتَوَفَّنِی مُوَالِیا لِأَوْلِیَائِکَ وَ مُعَادِیا لِأَعْدَائِکَ اللَّهُمَّ وَ جَنِّبْنِی فِی هَذِهِ السَّنَهِ کُلَّ عَمَلٍ أَوْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ یُبَاعِدُنِی

مِنْکَ وَ اجْلِبْنِی إِلَی کُلِّ عَمَلٍ أَوْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ یُقَرِّبُنِی مِنْکَ فِی هَذِهِ السَّنَهِ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ وَ امْنَعْنِی مِنْ کُلِّ عَمَلٍ أَوْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ یَکُونُ مِنِّی أَخَافُ ضَرَرَ عَاقِبَتِهِ وَ أَخَافُ مَقْتَکَ إِیَّایَ عَلَیْهِ حِذَارَ أَنْ تَصْرِفَ وَجْهَکَ الْکَرِیمَ عَنِّی فَأَسْتَوْجِبَ بِهِ نَقْصا مِنْ حَظٍّ لِی عِنْدَکَ یَا رَءُوفُ یَا رَحِیمُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی فِی مُسْتَقْبَلِ سَنَتِی هَذِهِ فِی حِفْظِکَ وَ فِی جِوَارِکَ وَ فِی کَنَفِکَ وَ جَلِّلْنِی سِتْرَ عَافِیَتِکَ وَ هَبْ لِی کَرَامَتَکَ عَزَّ جَارُکَ وَ جَلَّ ثَنَاؤُکَ وَ لا إِلَهَ غَیْرُکَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی تَابِعا لِصَالِحِی مَنْ مَضَی مِنْ أَوْلِیَائِکَ وَ أَلْحِقْنِی بِهِمْ وَ اجْعَلْنِی مُسَلِّما لِمَنْ قَالَ بِالصِّدْقِ عَلَیْکَ مِنْهُمْ وَ أَعُوذُ بِکَ اللَّهُمَّ (یَا إِلَهِی) أَنْ تُحِیطَ بِی خَطِیئَتِی وَ ظُلْمِی وَ إِسْرَافِی عَلَی نَفْسِی وَ اتِّبَاعِی لِهَوَایَ وَ اشْتِغَالِی بِشَهَوَاتِی فَیَحُولُ ذَلِکَ بَیْنِی وَ بَیْنَ رَحْمَتِکَ وَ رِضْوَانِکَ فَأَکُونَ مَنْسِیّا عِنْدَکَ مُتَعَرِّضا لِسَخَطِکَ وَ نِقْمَتِکَ اللَّهُمَّ وَفِّقْنِی لِکُلِّ عَمَلٍ صَالِحٍ تَرْضَی بِهِ عَنِّی وَ قَرِّبْنِی إِلَیْکَ زُلْفَی اللَّهُمَّ کَمَا کَفَیْتَ نَبِیَّکَ مُحَمَّدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ هَوْلَ عَدُوِّهِ وَ فَرَّجْتَ هَمَّهُ وَ کَشَفْتَ غَمَّهُ (کَرْبَهُ) وَ صَدَقْتَهُ وَعْدَکَ وَ أَنْجَزْتَ لَهُ عَهْدَکَ اللَّهُمَّ فَبِذَلِکَ فَاکْفِنِی هَوْلَ هَذِهِ السَّنَهِ وَ آفَاتِهَا وَ أَسْقَامَهَا وَ فِتْنَتَهَا وَ شُرُورَهَا وَ أَحْزَانَهَا وَ ضِیقَ الْمَعَاشِ فِیهَا وَ بَلِّغْنِی بِرَحْمَتِکَ کَمَالَ الْعَافِیَهِ بِتَمَامِ دَوَامِ النِّعْمَهِ عِنْدِی إِلَی مُنْتَهَی أَجَلِی أَسْأَلُکَ سُؤَالَ مَنْ أَسَاءَ وَ ظَلَمَ وَ اسْتَکَانَ وَ اعْتَرَفَ وَ أَسْأَلُکَ أَنْ تَغْفِرَ لِی مَا مَضَی مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِی حَصَرَتْهَا حَفَظَتُکَ وَ أَحْصَتْهَا کِرَامُ مَلائِکَتِکَ عَلَیَّ وَ أَنْ تَعْصِمَنِی إِلَهِی (اللَّهُمَ) مِنَ الذُّنُوبِ فِیمَا بَقِیَ مِنْ عُمُرِی إِلَی مُنْتَهَی أَجَلِی یَا اللَّهُ یَا

رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ آتِنِی كُلَّ مَا سَأَلْتُکَ وَ رَغِبْتُ إِلَيْکَ فِيهِ فَإِنَّکَ أَمَرْتَنِی بِالدُّعَاءِ وَ تَكَفَّلْتَ لِی بِالْإِجَابَهِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ فقير گويد كه سيد اين دعا را در شب اول ماه ذكر فرموده

روز ششم

سنه دويست و يک مردم بيعت كردند با حضرت امام رضا عليه السلام و سيد روايت كرده كه براى شكرانه اين نعمت دو ركعت نماز در اين روز بگزارند در هر ركعت بعد از حمد بيست و پنج مرتبه توحيد بخوانند

شب سيزدهم

اول ليالى بيض است . اعمال : اول : غسل دوم : چهار ركعت نماز در هر ركعت حمد و بيست و پنج مرتبه توحيدسوم : دو ركعت نماز كه در شب سيزدهم رجب و شعبان نيز خوانده مى شود در هر ركعت بعد از حمد يس و تبارک الملک و توحيد بخواند و در شب چهاردهم اين نماز خوانده مى شود به چهار ركعت به دو سلام و در سابق در شرح دعاى مجير گذشت كه هر كه آن را در ايام البيض ماه رمضان بخواند گناهانش آمرزيده شود اگر چه به عدد قطرات باران و برگ درختان و ريگ بيابان باشد

شب پانزدهم

اول : غسل دوم : زيارت امام حسين عليه السلام سوم : شش ركعت نمازبه حمد و يس و تبارک و توحيد چهارم : صد ركعت نماز در هر ركعت بعد از حمد ده مرتبه توحيد بخواند شيخ مفيد در مقنعه از حضرت امير المؤمنين عليه السلام روايت كرده كه هر كه اين عمل را بجا آورد حق تعالى بفرستد به سوى او ده ملائكه كه دفع

کنند از او دشمنان او را از جن و انس و بفرستد سی فرشته نزد موت او که او را ایمن کنند از آتش) پنجم : (روایت شده که : از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند که چه می فرمایی در حق کسی که حاضر شود نزد قبر حسین علیه السلام در شب نیمه ماه رمضان فرمود به به کسی که نماز گزارد نزد قبر آن حضرت در شب نیمه ماه رمضان ده رکعت بعد از نماز عشاء و این نماز غیر از نافله شب باشد و بخواند در هر رکعت بعد از حمد قل هو الله أحد ده مرتبه و پناه ببرد به خداوند تعالی از آتش جهنم حق تعالی او را آزاد از آتش ثبت فرماید و از دنیا نرود تا در خواب ببیند ملائکه که بشارت دهند او را به بهشت و ملائکه که ایمن گردانند او را از آتش)

روز پانزدهم

ولادت با سعادت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام واقع شد و شیخ مفید فرموده که تولد امام محمد تقی علیه السلام در سنه صد و نود و پنچ در این روز بوده لکن مشهور در غیر این روز است به هر حال روز بسیار شریفی است و صدقات و مبرات در آن فضیلت بسیار دارد

شب هفدهم

شب بسیار مبارکی است و در آن شب لشکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله با لشکر کفار قریش ملاقات کردند در بدرو در روزش جنگ بدر واقع شد و حق تعالی لشکر آن حضرت را بر مشرکین ظفر داد و آن اعظم فتوحات اسلام بود لهذا علما فرموده اند که در آن روز

مستحب است صدقه و شکر خدا بسیار نمودن و غسل و عبادت در شبش نیز فضیلت عظیم دارد (مؤلف گوید که روایات بسیار وارد شده که : در آن شب بدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود کیست امشب برای ما برود از چاه آب بکشد بیاورد اصحاب سکوت کردند و هیچ کدام اقدام بر این کار نکردند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشکی برداشت بطلب آب بیرون رفت و آن شب شبی بود سرد و باد می آمد و ظلمت داشت پس رسید به چاه آب و آن چاهی بود بسیار گود و تاریک و آن حضرت دلوی نیافت تا از چاه آب کشد لاجرم به چاه پایین رفت و مشک را پر کرد و بیرون آمد رو کرد به آمدن که ناگاه باد سختی برخورد به آن حضرت که آن جناب از سختی آن نشست تا برطرف شد پس برخاست و حرکت فرمود که ناگاه باد سختی دیگر مانند آن آمد آن حضرت نشست تا او نیز رد شد دیگر باره برخاست برود مرتبه سوم نیز همان نحو بادی رسید و آن حضرت نشست و چون رد شد برخاست و خود را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانید حضرت پرسید که یا ابا الحسن برای چه دیر آمدی عرض کرد که سه مرتبه بادی به من رسید که بسیار سخت بود و مرا لرزه فرا گرفت و مکثم به جهت برطرف شدن آن بادها بود فرمود آیا دانستی آنها چه بود یا علی عرض کرد نه فرمود آن اول جبرئیل بود با هزار فرشته که بر تو

سلام کرد و سلام کردند و دیگری میکائیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند و پس از آن اسرافیل بود با هزار ملائکه که سلام کرد بر تو و سلام کردند و اینها فرود آمدند به جهت مدد ما) فقیر گوید که اشاره به همین است قول آن کسی که گفته که از برای امیر المؤمنین علیه السلام در یک شب سه هزار و سه منقبت بوده و اشاره به همین نموده سید حمیری در شعر خود در مدح آن حضرت (أُقْسِمُ بِاللَّهِ وَ آلائِهِ وَ الْمَرْءُ عَمَّا قَالَ مَسْئُولٌ إِنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ عَلَی التُّقَی وَ الْبِرِّ مَجْبُولٌ كَانَ إِذَا الْحَرْبُ مَرَتْهَا الْقَنَا وَ أَحْجَمَتْ عَنْهَا الْبَهَالِیلُ یَمْشِی إِلَی الْقِرْنِ وَ فِی كَفِّهِ أَبْیَضُ مَاضِی الْحَدِّ مَصْقُولٌ مَشْیَ الْعَفَرْنَا بَیْنَ أَشْبَالِهِ أَبْرَزَهُ لِلْقَنَصِ الْغِیلُ ذَاكَ الَّذِی سَلَّمَ فِی لَیْلَهٍ عَلَیْهِ مِیكَالٌ وَ جِبْرِیلٌ مِیكَالُ فِی أَلْفٍ وَ جِبْرِیلُ فِی أَلْفٍ وَ یَتْلُوهُمْ سَرَافِیلُ لَیْلَهَ بَدْرٍ مَدَدا أُنْزِلُوا كَأَنَّهُمْ طَیْرٌ أَبَابِیلُ)

شب نوزدهم

اول شبهای قدر است و شب قدر همان شبی است که در تمام سال شبی به خوبی و فضیلت آن نمی رسد و عمل در آن بهتر است از عمل در هزار ماه و در آن شب تقدیر امور سال می شود و ملائکه و روح که اعظم ملائکه است در آن شب به اذن پروردگار به زمین نازل می شوند و به خدمت امام زمان علیه السلام مشرف می شوند و آنچه برای هر کس مقدر شده است بر امام علیه السلام عرض می کنند

اعمال شبهای قدر

مقدمه

اول : اعمال شبهای قدر بر دو نوع است یکی آنکه در هر سه شب

باید کرد و دیگر آنکه مخصوص است به هر شبی غسل است علامه مجلسی رحمه الله علیه فرموده که غسل این شبها را مقارن غروب آفتاب کردن بهتر است که نماز شام را با غسل بکند . دوم : دو رکعت نماز است در هر رکعت بعد از حمد هفت مرتبه توحید بخواند و بعد از فراغ هفتاد مرتبه أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ بگوید در روایت نبوی صلی الله علیه و آله است که از جای خود برنخیزد تا حق تعالی او را و پدر و مادرش را بیامرزد سوم : قرآن مجید را بگشاید و بگذارد در مقابل خود و بگوید اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِکِتَابِکَ الْمُنْزَلِ وَ مَا فِیهِ وَ فِیهِ اسْمُکَ الْأَکْبَرُ وَ أَسْمَاؤُکَ الْحُسْنَى وَ مَا یُخَافُ وَ یُرْجَى أَنْ تَجْعَلَنِی مِنْ عُتَقَائِکَ مِنَ النَّارِ پس هر حاجت که دارد بخواهد چهارم : آنکه مصحف شریف را بگیرد و بر سر بگذارد و بگوید اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْقُرْآنِ وَ بِحَقِّ مَنْ أَرْسَلْتَهُ بِهِ وَ بِحَقِّ کُلِّ مُؤْمِنٍ مَدَحْتَهُ فِیهِ وَ بِحَقِّکَ عَلَیْهِمْ فَلا أَحَدَ أَعْرَفُ بِحَقِّکَ مِنْکَ پس ده مرتبه بگوید بِکَ یَا اللَّهُ و ده مرتبه بِمُحَمَّدٍ و ده مرتبه بِعَلِیٍّ و ده مرتبه بِفَاطِمَةَ و ده مرتبه بِالْحَسَنِ و ده مرتبه بِالْحُسَیْنِ و ده مرتبه بِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ و ده مرتبه بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ و ده مرتبه بِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ و ده مرتبه بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ و ده مرتبه بِعَلِیِّ بْنِ مُوسَى و ده مرتبه بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ و ده مرتبه بِعَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ و ده مرتبه بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ و ده مرتبه بِالْحُجَّةِ پس هر حاجت که داری طلب

کن . پنجم : زیارت کند امام حسین علیه السلام را (در خبر است که : چون شب قدر می شود منادی از آسمان هفتم ندا می کند از بطنان عرش که حق تعالی آمرزید هر که را که به زیارت قبر حسین علیه السلام آمده) . ششم : احیا بدارد این شبها را (همانا روایت شده : هر که احیا کند شب قدر را گناهان او آمرزیده شود هر چند به عدد ستارگان آسمان و سنگینی کوه ها و کیل دریاها باشد) . هفتم : صد رکعت نماز کند که فضیلت بسیار داردو افضل آن است که در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه توحید بخواند . هشتم : بخواند اللَّهُمَّ إِنِّی أَمْسَیْتُ لَکَ عَبْدا دَاخِرا لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعا وَ لا ضَرّا وَ لا أَصْرِفُ عَنْهَا سُوءا أَشْهَدُ بِذَلِکَ عَلَی نَفْسِی وَ أَعْتَرِفُ لَکَ بِضَعْفِ قُوَّتِی وَ قِلَّهِ حِیلَتِی فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْجِزْ لِی مَا وَعَدْتَنِی وَ جَمِیعَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِنَ الْمَغْفِرَهِ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ وَ أَتْمِمْ عَلَیَّ مَا آتَیْتَنِی فَإِنِّی عَبْدُکَ الْمِسْکِینُ الْمُسْتَکِینُ الضَّعِیفُ الْفَقِیرُ الْمَهِینُ اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْنِی نَاسِیا لِذِکْرِکَ فِیمَا أَوْلَیْتَنِی وَ لا (غَافِلا) لِإِحْسَانِکَ فِیمَا أَعْطَیْتَنِی وَ لا آیِسا مِنْ إِجَابَتِکَ وَ إِنْ أَبْطَأَتْ عَنِّی فِی سَرَّاءَ (کُنْتُ) أَوْ ضَرَّاءَ أَوْ شِدَّهٍ أَوْ رَخَاءٍ أَوْ عَافِیَهٍ أَوْ بَلاءٍ أَوْ بُؤْسٍ أَوْ نَعْمَاءَ إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعَاءِ و این دعا را کفعمی از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که در این شبها می خوانده در حال قیام و قعود و رکوع و سجود و علامه مجلسی رحمه الله علیه فرموده که بهترین اعمال در این شبها طلب

آمرزش و دعا از برای مطالب دنیا و آخرت خود و پدر و مادر و خویشان خود و برادران مؤمن زنده و مرده ایشان است و اذکار و صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام آنچه مقدور شود و در بعضی از روایات وارد شده است که دعای جوشن کبیر را در این سه شب بخوانند فقیر گوید که دعای جوشن در سابق گذشت (و روایت شده : که خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض شد که اگر من درک کردم شب قدر را چه از خداوند خود بخواهم فرمود عافیت را)

اعمال شب نوزدهم

اول : صد مرتبه أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّی وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ دوم : صد مرتبه اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سوم : بخواند دعای يَا ذَا الَّذِی کَانَ را که در قسم چهارم گذشت . چهارم : بخواند اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضِی وَ تُقَدِّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتُومِ وَ فِيمَا تَفْرُقُ مِنَ الْأَمْرِ الْحَكِيمِ فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ فِی الْقَضَاءِ الَّذِی لاَ يُرَدُّ وَ لاَ يُبَدَّلُ أَنْ تَكْتُبَنِی مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِکَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حَجُّهُمْ الْمَشْكُورِ سَعْيُهُمْ الْمَغْفُورِ ذُنُوبُهُمْ الْمُكَفَّرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتُهُمْ وَ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضِی وَ تُقَدِّرُ أَنْ تُطِيلَ عُمْرِی وَ تُوَسِّعَ عَلَیَّ فِی رِزْقِی وَ تَفْعَلَ بِی كَذَا وَ كَذَا و بجای این کلمه حاجت خود را ذکر کند .

اعمال شب بیست و یکم

فضیلتش زیادتر از شب نوزدهم است و باید اعمال آن شب را از غسل و احیاء و زیارت و نماز هفت قل هو الله و قرآن بر سر گرفتن و صد رکعت نماز و دعای جوشن کبیر و غیرها در این شب بعمل آورد و در روایات تاکید شده در غسل و احیاء و جد و جهد در عبادت در این شب و شب بیست و سوم و آنکه شب قدر یکی از این دو شب است (و در چند روایت است که : از معصوم سؤال کردند که معین فرمائید که شب قدر کدام یک از این دو شب است تعیین نکردند بلکه فرمودند ما أیسر لیلتین فیما تطلب یا آنکه فرمودند ما علیک أن تفعل خیرا فی لیلتین و نحو ذلک) و قال شیخنا الصدوق فیما أملی علی المشایخ فی مجلس واحد من مذهب الإمامیه و من أحیا هاتین اللیلتین بمذاکره العلم فهو أفضل

و بالجمله از این شب شروع کند به دعاهای شبهای دهه آخرکه از جمله این دعا است که شیخ کلینی در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود : می گویی در دهه آخر ماه رمضان در هر شب أَعُوذُ بِجَلالِ وَجْهِکَ الْکَرِیمِ أَنْ یَنْقَضِیَ عَنِّی شَهْرُ رَمَضَانَ أَوْ یَطْلُعَ الْفَجْرُ مِنْ لَیْلَتِی هَذِهِ وَ لَکَ قِبَلِی ذَنْبٌ أَوْ تَبِعَهٌ تُعَذِّبُنِی عَلَیْهِ و کفعمی در حاشیه بلد الامین نقل کرده که : حضرت صادق علیه السلام در هر شب از دهه آخر بعد از فرایض و نوافل می خواند اللَّهُمَّ أَدِّ عَنَّا حَقَّ مَا مَضَی مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ اغْفِرْ لَنَا تَقْصِیرَنَا فِیهِ وَ تَسَلَّمْهُ مِنَّا مَقْبُولا وَ لا تُؤَاخِذْنَا بِإِسْرَافِنَا عَلَی أَنْفُسِنَا وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمَرْحُومِینَ وَ لا تَجْعَلْنَا مِنَ الْمَحْرُومِینَ و فرمود هر که بگوید این را بیامرزد حق تعالی تقصیری که از او سر زده در ایام گذشته از ماه رمضان و نگه دارد او را از معاصی در بقیه ماه و از جمله سید بن طاوس در اقبال از ابن ابی عمیر از مرازم نقل کرده که : حضرت صادق علیه السلام در هر شب از دهه آخر می خواند اللَّهُمَّ إِنَّکَ قُلْتَ فِی کِتَابِکَ الْمُنْزَلِ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْءَانُ هُدًی لِلنَّاسِ وَ بَیِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَی وَ الْفُرْقَانِ فَعَظَّمْتَ حُرْمَهَ شَهْرِ رَمَضَانَ بِمَا أَنْزَلْتَ فِیهِ مِنَ الْقُرْآنِ وَ خَصَصْتَهُ بِلَیْلَهِ الْقَدْرِ وَ جَعَلْتَهَا خَیْراً مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ اللَّهُمَّ وَ هَذِهِ أَیَّامُ شَهْرِ رَمَضَانَ قَدِ انْقَضَتْ وَ لَیَالِیهِ قَدْ تَصَرَّمَتْ وَ قَدْ صِرْتُ یَا إِلَهِی مِنْهُ إِلَی مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّی وَ أَحْصَی لِعَدَدِهِ مِنَ الْخَلْقِ أَجْمَعِینَ فَأَسْأَلُکَ بِمَا سَأَلَکَ بِهِ مَلائِکَتُکَ

الْمُقَرَّبُونَ وَ أَنْبِيَاؤُکَ الْمُرْسَلُونَ وَ عِبَادُکَ الصَّالِحُونَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَفُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ وَ تُدْخِلَنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ وَ أَنْ تَتَفَضَّلَ عَلَیَّ بِعَفْوِکَ وَ کَرَمِکَ وَ تَتَقَبَّلَ تَقَرُّبِی وَ تَسْتَجِیبَ دُعَائِی وَ تَمُنَّ عَلَیَّ (إِلَیَ) بِالْأَمْنِ یَوْمَ الْخَوْفِ مِنْ کُلِّ هَوْلٍ أَعْدَدْتَهُ لِیَوْمِ الْقِیَامَهِ إِلَهِی وَ أَعُوذُ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ وَ بِجَلالِکَ الْعَظِیمِ أَنْ یَنْقَضِیَ أَیَّامُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ لَیَالِیهِ وَ لَکَ قِبَلِی تَبِعَهٌ أَوْ ذَنْبٌ تُؤَاخِذُنِی بِهِ أَوْ خَطِیئَهٌ تُرِیدُ أَنْ تَقْتَصَّهَا مِنِّی لَمْ تَغْفِرْهَا لِی سَیِّدِی سَیِّدِی سَیِّدِی أَسْأَلُکَ یَا لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ إِذْ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ إِنْ کُنْتَ رَضِیتَ عَنِّی فِی هَذَا الشَّهْرِ فَازْدَدْ عَنِّی رِضًا وَ إِنْ لَمْ تَکُنْ رَضِیتَ عَنِّی فَمِنَ الْآنَ فَارْضَ عَنِّی یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ یَا اللَّهُ یَا أَحَدُ یَا صَمَدُ یَا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوا أَحَدٌ و بسیار بگو یَا مُلَیِّنَ الْحَدِیدِ لِدَاوُدَ عَلَیْهِ السَّلامُ یَا کَاشِفَ الضُّرِّ وَ الْکُرَبِ الْعِظَامِ عَنْ أَیُّوبَ عَلَیْهِ السَّلامُ أَیْ مُفَرِّجَ هَمِّ یَعْقُوبَ عَلَیْهِ السَّلامُ أَیْ مُنَفِّسَ غَمِّ یُوسُفَ عَلَیْهِ السَّلامُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَمَا أَنْتَ أَهْلُهُ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ وَ افْعَلْ بِی مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ لا تَفْعَلْ بِی مَا أَنَا أَهْلُهُ و از جمله این دعاها است که در کافی مسندا و در مقنعه و مصباح مرسلا نقل شده که : می گویی در لیله اولی یعنی در شب بیست و یکم یَا مُولِجَ اللَّیْلِ فِی النَّهَارِ وَ مُولِجَ النَّهَارِ فِی اللَّیْلِ وَ مُخْرِجَ الْحَیِّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ مُخْرِجَ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ یَا رَازِقَ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ یَا اللَّهُ یَا رَحْمَانُ

يَا اللَّهُ يَا رَحِيمُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَکَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبْرِيَاءُ وَ الْآلاءُ أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِی فِی هَذِهِ اللَّيْلَهِ فِی السُّعَدَاءِ وَ رُوحِی مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِی فِی عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِی مَغْفُورَهً وَ أَنْ تَهَبَ لِی يَقِينا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِی وَ إِيمَانا يُذْهِبُ الشَّکَّ عَنِّی وَ تُرْضِيَنِی بِمَا قَسَمْتَ لِی وَ آتِنَا فِی الدُّنْيَا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ ارْزُقْنِی فِيهَا ذِكْرَکَ وَ شُكْرَکَ وَ الرَّغْبَهَ إِلَيْکَ وَ الْإِنَابَهَ وَ التَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدا وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

بقيه اعمال شب بيست و يكم : كفعمی از سيد بن باقی نقل كرده كه : در شب بيست و يكم مي خوانی اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْسِمْ لِی حِلْما يَسُدُّ عَنِّی بَابَ الْجَهْلِ وَ هُدًى تَمُنُّ بِهِ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ ضَلالَهٍ وَ غِنًى تَسُدُّ بِهِ عَنِّی بَابَ كُلِّ فَقْرٍ وَ قُوَّهً تَرُدُّ بِهَا عَنِّی كُلَّ ضَعْفٍ وَ عِزّا تُكْرِمُنِی بِهِ عَنْ كُلِّ ذُلٍّ وَ رِفْعَهً تَرْفَعُنِی بِهَا عَنْ كُلِّ ضَعَهٍ وَ أَمْنا تَرُدُّ بِهِ عَنِّی كُلَّ خَوْفٍ وَ عَافِيَهً تَسْتُرُنِی بِهَا عَنْ كُلِّ بَلاءٍ وَ عِلْما تَفْتَحُ لِی بِهِ كُلَّ يَقِينٍ وَ يَقِينا تُذْهِبُ بِهِ عَنِّی كُلَّ شَکٍّ وَ دُعَاءً تَبْسُطُ لِی بِهِ الْإِجَابَهَ فِی هَذِهِ اللَّيْلَهِ وَ فِی هَذِهِ السَّاعَهِ السَّاعَهِ السَّاعَهِ السَّاعَهِ يَا كَرِيمُ وَ خَوْفا تَنْشُرُ (تُيَسِّرُ) لِی بِهِ كُلَّ رَحْمَهٍ وَ عِصْمَهً تَحُولُ بِهَا بَيْنِی وَ بَيْنَ الذُّنُوبِ حَتَّى أُفْلِحَ بِهَا عِنْدَ الْمَعْصُومِينَ عِنْدَکَ بِرَحْمَتِکَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ (و روايت شده كه :

در شب بیست و یکم حماد بن عثمان بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد حضرت سؤال کرد که غسل کرده ای عرض کرد بلی فدایت شوم پس حضرت حصیری طلبید و حماد را نزدیک خود طلبید و مشغول نماز شد و پیوسته آن حضرت نماز خواند و حماد نیز خود را به آن حضرت چسبانیده بود و نماز می خواند تا از نمازهای خویش فارغ شدند پس آن حضرت دعا کرد و حماد آمین گفت تا صبح طلوع کرد آن جناب اذان و اقامه گفت و بعض از غلامان خود را طلبید و پیش ایستاد و نماز صبح خواند در رکعت اول حمد و قدر و در دوم حمد و توحید خواند و بعد از نماز مشغول به تسبیح و تحمید و تقدیس و ثنای بر خدا و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و دعا برای مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات شد پس سر به سجده نهاد و مقدار یک ساعت به جز نفس چیزی از آن جناب شنیده نشد پس از آن این دعا را خواند لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ تا آخر دعا که در اقبال است) (و شیخ کلینی روایت کرده که : حضرت باقر علیه السلام در شب بیست و یکم و بیست و سوم دعا می خواند تا نیمه شب و بعد از آن شروع می نمود به نماز خواندن) و بدان که در هر شب از شبهای این دهه غسل مستحب است و روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هر شب این دهه غسل میکرد و اعتکاف در این

دهه مستحب است و فضیلت بسیار دارد و افضل اوقات اعتکاف است و روایت شده که مقابل دو حج و دو عمره است و کان رسول الله صلی الله علیه و آله إذا کان العشر الأواخر اعتکف فی المسجد و ضربت له قبه من شعر و شمر المیزر و طوی فراشه و بدان که در این شب در سنه چهلم واقع شد شهادت مولای ما حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در این شب تجدید می شود احزان آل محمد علیهم السلام و اشیاع ایشان و روایت شده که در آن شب مانند شب شهادت امام حسین علیه السلام برداشته نشد سنگی از روی زمین مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود شیخ مفید فرموده که : در این شب صلوات بسیار بفرستد و سعی و کوشش کند در نفرین بر ظالمان آل محمد علیهم السلام و لعن بر قاتل امیر المؤمنین علیه السلام روز بیست و یکم روز قتل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و مناسب است زیارت آن جناب و کلمات حضرت خضر علیه السلام که بمنزله زیارت آن حضرت است در این روز

اعمال شب بیست و سوم

در هدیه الزائر ذکر شده از دو شب قدر سابق افضل است و از احادیث بسیار مستفاد می شود که شب قدر همین است و این شب جهنی است و در این شب جمیع امور بر وفق حکمت مقدر می گردد و از برای این شب غیر از اعمالی که با دو شب سابق شریک است چند عمل دیگر است

اول : خواندن سوره عنکبوت و روم که حضرت صادق علیه السلام قسم یاد فرموده که خواننده این دو سوره در این

شب از اهل بهشت است دوم : خواندن حم دخان سوم : خواندن سوره قدر هزار مرتبه چهارم : آنکه تکرار کند در این شب بلکه در تمام اوقات این دعا را اللهم کن لولیک إلخ و ذکر آن در ضمن ادعیه شبهای دهه آخر بعد از دعای شب بیست و سوم گذشت پنجم : بخواند اللَّهُمَّ امْدُدْ لِی فِی عُمُرِی وَ أَوْسِعْ لِی فِی رِزْقِی وَ أَصِحَّ لِی جِسْمِی وَ بَلِّغْنِی أَمَلِی وَ إِنْ کُنْتُ مِنَ الْأَشْقِیَاءِ فَامْحُنِی مِنَ الْأَشْقِیَاءِ وَ اکْتُبْنِی مِنَ السُّعَدَاءِ فَإِنَّکَ قُلْتَ فِی کِتَابِکَ الْمُنْزَلِ عَلَی نَبِیِّکَ الْمُرْسَلِ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ یَمْحُو اللَّهُ مَا یَشَاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتَابِ ششم : بخواند اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِیمَا تَقْضِی وَ فِیمَا تُقَدِّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتُومِ وَ فِیمَا تَفْرُقُ مِنَ الْأَمْرِ الْحَکِیمِ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِی لا یُرَدُّ وَ لا یُبَدَّلُ أَنْ تَکْتُبَنِی مِنْ حُجَّاجِ بَیْتِکَ الْحَرَامِ فِی عَامِی هَذَا الْمَبْرُورِ حَجُّهُمْ الْمَشْکُورِ سَعْیُهُمْ الْ ꝋřꝑPљȘꝓƳȝذُنُوبُهُمْ الْمُکَفَّرِ عَنْهُمْ سَیِّئَاتُهُمْ وَ اجْعَلْ فِیمَا تَقْضِی وَ تُقَدِّرُ أَنْ تُطِیلَ عُمْرِی وَ تُوَسِّعَ لِی فِی رِزْقِی هفتم : بخواند این دعا را که در اقبال است یَا بَاطِنا فِی ظُهُورِهِ وَ یَا ظَاهِرا فِی بُطُونِهِ وَ یَا بَاطِنا لَیْسَ یَخْفَی وَ یَا ظَاهِرا لَیْسَ یُرَی یَا مَوْصُوفا لا یَبْلُغُ بِکَیْنُونَتِهِ مَوْصُوفٌ وَ لا حَدٌّ مَحْدُودٌ وَ یَا غَائِبا (غَائِبُ) غَیْرَ مَفْقُودٍ وَ یَا شَاهِدا (شَاهِدُ) غَیْرَ مَشْهُودٍ یُطْلَبُ فَیُصَابُ وَ لا یَخْلُو (لَمْ یَخْلُ) مِنْهُ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا بَیْنَهُمَا طَرْفَهَ (طَرْفَهَ) عَیْنٍ لا یُدْرَکُ بِکَیْفٍ (بِکَیْفَ) وَ لا یُؤَیَّنُ بِأَیْنٍ (بِأَیْنَ) وَ لا بِحَیْثٍ (بِحَیْثُ) أَنْتَ نُورُ النُّورِ وَ رَبُّ الْأَرْبَابِ

أَحَطْتَ بِجَمِيعِ الْأُمُورِ سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ لا هَكَذَا غَيْرُهُ پس دعا مى كنى به آنچه بخواهى
هشتم : آنكه غير از غسل اول شب غسلى نيز در آخر شب كند و بدان كه از براى غسل و احياء اين شب و زيارت امام حسين عليه السلام و صد ركعت نماز فضيلت بسيار و تاكيد شده (شيخ در تهذيب روايت كرده از ابو بصير از حضرت صادق عليه السلام كه فرمود : در شبى كه اميد مى رود شب قدر باشد صد ركعت نماز كن بخوان در هر ركعت قل هو الله أحد را ده مرتبه گفت گفتم فدايت شوم اگر قوت نداشته باشم ايستاده بجا آورم فرمود نشسته بجا آور گفتم اگر قوت نداشته باشم نشسته بجا آورم فرمود بجا آور به همان حالى كه به قفا خفته اى در فراش خود) (و از دعائم الاسلام روايت است كه : حضرت رسول صلى الله عليه و آله در دهه آخر ماه رمضان رختخواب خود را جمع مى كرد و كمر خود را محكم مى بست براى عبادت و در شب بيست و سوم اهل خود را بيدار مى كرد و آنها را كه خواب ربوده بود آب به صورتشان مى پاشيد) و حضرت فاطمه صلوات الله عليها نمى گذاشت در اين شب احدى از اهلش بخوابد و علاج مى فرمود خواب آنها را به كمى طعام و مهيا مى كرد آنها را براى احياء آن شب از روز يعنى امر مى فرمود كه روز را خواب و استراحت كنند كه شب خوابشان نبرد و احيا بدارند و مى فرمود كه محروم كسى است كه از خير

امشب محروم بماند (و روایت شده که : حضرت صادق علیه السلام سخت مریض شده بود چون شب بیست و سوم ماه رمضان شد موالی خود را امر فرمود که حرکتش دادند به مسجد بردند و آن شب را در مسجد بود تا به صبح) علامه مجلسی رحمه الله علیه فرموده که هر مقدار قرآن که ممکن باشد در این شب بخواند و دعاهای صحیفه کامله را بخواند خصوصا دعای مکارم الاخلاق و دعای توبه و روزهای این شبها را نیز باید حرمت داشت و به عبادت و تلاوت و دعا بسر آورد زیرا که در احادیث معتبره وارد شده است که روز قدر در فضیلت مثل شب قدر است

دعای شب بیست و سوم : يَا رَبَّ لَيْلَهِ الْقَدْرِ وَ جَاعِلَهَا خَيْراً مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ وَ رَبَّ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْجِبَالِ وَ الْبِحَارِ وَ الظُّلَمِ وَ الْأَنْوَارِ وَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ يَا بَارِئُ يَا مُصَوِّرُ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا اللَّهُ يَا قَيُّومُ يَا اللَّهُ يَا بَدِيعُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَکَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْکِبْرِيَاءُ وَ الْآلاءُ أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِی فِی هَذِهِ اللَّيْلَهِ فِی السُّعَدَاءِ وَ رُوحِی مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِی فِی عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِی مَغْفُورَهً وَ أَنْ تَهَبَ لِی يَقِينا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِی وَ إِيمَانا يُذْهِبُ الشَّکَّ عَنِّی وَ تُرْضِيَنِی بِمَا قَسَمْتَ لِی وَ آتِنَا فِی الدُّنْيَا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ ارْزُقْنِی فِيهَا ذِکْرَکَ وَ شُکْرَکَ وَ الرَّغْبَهَ إِلَيْکَ وَ الْإِنَابَهَ وَ التَّوْبَهَ وَ التَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ

لَهُ مُحَمَّدا وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ و روايت كرده محمد بن عيسى به سند خود از صالحين عليهم السلام كه فرمودند : مكرر مى كنى در شب بيست و سوم از ماه رمضان اين دعا را در حال سجود و قيام و قعود و بر هر حالى كه هستى در تمام ماه و هر چه ممكنت شود و هر زمانى كه حاضر شود تو را يعنى يادت آيد اين دعا در روزگار حياتت مى گوئى بعد از ستايش كردن حق تعالى به بزرگوارى و فرستادن صلوات بر پيغمبر صلى الله عليه و آله اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ فُلانِ بْنِ فُلانٍ و بجاى فلان بن فلان بگو الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ فِى هَذِهِ السَّاعَهِ وَ فِى كُلِّ سَاعَهٍ وَلِيًّا وَ حَافِظا وَ قَائِدا وَ نَاصِرا وَ دَلِيلا وَ عَيْنا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلا و مى خوانى نيز يَا مُدَبِّرَ الْأُمُورِ يَا بَاعِثَ مَنْ فِى الْقُبُورِ يَا مُجْرِىَ الْبُحُورِ يَا مُلَيِّنَ الْحَدِيدِ لِدَاوُدَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افْعَلْ بِى كَذَا وَ كَذَا و بجاى اين كلمه حاجات خود را بخواهد اللَّيْلَهَ اللَّيْلَهَ و بلند كن دستهاى خود را به سوى آسمان يعنى در وقت گفتن يا مدبر الامور تا آخر و بگو اين دعا را در حال ركوع و سجود و ايستاده و نشسته و مكرر كن آن را و بگو آن را نيز در شب آخر ماه رمضان

اعمال روزها و شبهاى آخر ماه

دعاى شب بيست و دوم

يَا سَالِخَ النَّهَارِ مِنَ اللَّيْلِ فَإِذَا نَحْنُ مُظْلِمُونَ وَ مُجْرِىَ الشَّمْسِ لِمُسْتَقَرِّهَا بِتَقْدِيرِكَ يَا عَزِيزُ يَا عَلِيمُ وَ مُقَدِّرَ الْقَمَرِ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ يَا نُورَ كُلِّ نُورٍ

وَ مُنْتَهَی کُلِّ رَغْبَهٍ وَ وَلِیَّ کُلِّ نِعْمَهٍ یَا اللَّهُ یَا رَحْمَانُ یَا اللَّهُ یَا قُدُّوسُ یَا أَحَدُ یَا وَاحِدُ یَا فَرْدُ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ لَکَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْیَا وَ الْکِبْرِیَاءُ وَ الْآلاءُ أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ (عَلَی) أَهْلِ بَیْتِهِ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِی فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ فِی السُّعَدَاءِ وَ رُوحِی مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِی فِی عِلِّیِّینَ وَ إِسَاءَتِی مَغْفُورَهً وَ أَنْ تَهَبَ لِی یَقِینا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِی وَ إِیمَانا یُذْهِبُ الشَّکَّ عَنِّی وَ تُرْضِیَنِی بِمَا قَسَمْتَ لِی وَ آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِیقِ وَ ارْزُقْنِی فِیهَا ذِکْرَکَ وَ شُکْرَکَ وَ الرَّغْبَهَ إِلَیْکَ وَ الْإِنَابَهَ وَ التَّوْفِیقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدا وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِمُ السَّلامُ

دعای شب بیست و چهارم

یَا فَالِقَ الْإِصْبَاحِ وَ جَاعِلَ اللَّیْلِ سَکَنا وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ حُسْبَانا یَا عَزِیزُ یَا عَلِیمُ یَا ذَا الْمَنِّ وَ الطَّوْلِ وَ الْقُوَّهِ وَ الْحَوْلِ وَ الْفَضْلِ وَ الْإِنْعَامِ وَ الْجَلالِ وَ الْإِکْرَامِ یَا اللَّهُ یَا رَحْمَانُ یَا اللَّهُ یَا فَرْدُ یَا وِتْرُ یَا اللَّهُ یَا ظَاهِرُ یَا بَاطِنُ یَا حَیُّ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ لَکَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْیَا وَ الْکِبْرِیَاءُ وَ الْآلاءُ أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِی فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ فِی السُّعَدَاءِ وَ رُوحِی مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِی فِی عِلِّیِّینَ وَ إِسَاءَتِی مَغْفُورَهً وَ أَنْ تَهَبَ لِی یَقِینا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِی وَ إِیمَانا یَذْهَبُ بِالشَّکِّ عَنِّی وَ رِضًی بِمَا قَسَمْتَ لِی وَ آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِیقِ وَ ارْزُقْنِی فِیهَا ذِکْرَکَ وَ شُکْرَکَ وَ الرَّغْبَهَ

إِلَيْکَ وَ الْإِنَابَهَ وَ التَّوْبَهَ وَ التَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُکَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ

دعای شب بیست و پنجم

يَا جَاعِلَ اللَّيْلِ لِبَاسا وَ النَّهَارِ مَعَاشا وَ الْأَرْضِ مِهَادا وَ الْجِبَالِ أَوْتَادا يَا اللَّهُ يَا قَاهِرُ يَا اللَّهُ يَا جَبَّارُ يَا اللَّهُ يَا سَمِيعُ يَا اللَّهُ يَا قَرِيبُ يَا اللَّهُ يَا مُجِيبُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَکَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى و الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْکِبْرِيَاءُ وَ الْآلَاءُ أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اِسْمِى فِى هَذِهِ اللَّيْلَهِ فِى السُّعَدَاءِ وَ رُوحِى مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِى فِى عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِى مَغْفُورَهً وَ أَنْ تَهَبَ لِى يَقِينا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِى وَ إِيمَانا يُذْهِبُ الشَّکَّ عَنِّى وَ رِضًى بِمَا قَسَمْتَ لِى وَ آتِنَا فِى الدُّنْيَا حَسَنَهً وَ فِى الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ ارْزُقْنِى فِيهَا ذِکْرَکَ وَ شُکْرَکَ وَ الرَّغْبَهَ إِلَيْکَ وَ الْإِنَابَهَ وَ التَّوْبَهَ وَ التَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدا وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

دعای شب بیست و ششم

يَا جَاعِلَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ آيَتَيْنِ يَا مَنْ مَحَا آيَهَ اللَّيْلِ وَ جَعَلَ آيَهَ النَّهَارِ مُبْصِرَهً لِتَبْتَغُوا فَضْلا مِنْهُ وَ رِضْوَانا يَا مُفَصِّلَ کُلِّ شَىْ ءٍ تَفْصِيلا يَا مَاجِدُ يَا وَهَّابُ يَا اللَّهُ يَا جَوَادُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَکَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْکِبْرِيَاءُ وَ الْآلَاءُ أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اِسْمِى فِى هَذِهِ اللَّيْلَهِ فِى السُّعَدَاءِ وَ رُوحِى مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِى فِى عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِى مَغْفُورَهً وَ أَنْ تَهَبَ لِى يَقِينا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِى وَ إِيمَانا يُذْهِبُ الشَّکَّ عَنِّى وَ تُرْضِيَنِى بِمَا قَسَمْتَ لِى وَ آتِنَا فِى الدُّنْيَا حَسَنَهً وَ فِى الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ ارْزُقْنِى فِيهَا ذِکْرَکَ وَ شُکْرَکَ وَ الرَّغْبَهَ إِلَيْکَ وَ الْإِنَابَهَ

وَ التَّوْبَهَ وَ التَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ

دعای شب بیست و هفتم

يَا مَادَّ الظِّلِّ وَ لَوْ شِئْتَ لَجَعَلْتَهُ سَاكِنا وَ جَعَلْتَ الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلا ثُمَّ قَبَضْتَهُ (إِلَيْكَ) قَبْضا يَسِيرا يَا ذَا الْجُودِ وَ الطَّوْلِ وَ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْآلاءِ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَهِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ يَا قُدُّوسُ يَا سَلامُ يَا مُؤْمِنُ يَا مُهَيْمِنُ يَا عَزِيزُ يَا جَبَّارُ يَا مُتَكَبِّرُ يَا اللَّهُ يَا خَالِقُ يَا بَارِئُ يَا مُصَوِّرُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبْرِيَاءُ وَ الْآلاءُ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِى فِى هَذِهِ اللَّيْلَهِ فِى السُّعَدَاءِ وَ رُوحِى مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِى فِى عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِى مَغْفُورَهً وَ أَنْ تَهَبَ لِى يَقِينا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِى وَ إِيمَانا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّى وَ تُرْضِيَنِى بِمَا قَسَمْتَ لِى وَ آتِنَا فِى الدُّنْيَا حَسَنَهً وَ فِى الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ ارْزُقْنِى فِيهَا ذِكْرَكَ وَ شُكْرَكَ وَ الرَّغْبَهَ إِلَيْكَ وَ الْإِنَابَهَ وَ التَّوْبَهَ وَ التَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ

اعمال شب بیست و هفتم : بالخصوص غسل وارد شده و منقول است که : حضرت امام زین العابدین علیه السلام در این شب این دعا را مکرر می خواند از اول شب تا به آخر شب اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِيَ عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَهَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الاسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْتِ

دعای شب بیست و هشتم

يَا خَازِنَ اللَّيْلِ فِى الْهَوَاءِ وَ خَازِنَ النُّورِ فِى السَّمَاءِ وَ مَانِعَ السَّمَاءِ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلا بِإِذْنِهِ وَ حَابِسَهُمَا أَنْ تَزُولا يَا عَلِيمُ يَا عَظِيمُ يَا غَفُورُ يَا دَائِمُ يَا اللَّهُ يَا وَارِثُ

يَا بَاعِثَ مَنْ فِی الْقُبُورِ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَکَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْکِبْرِيَاءُ وَ الْآلاءُ أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِی فِی هَذِهِ اللَّيْلَهِ فِی السُّعَدَاءِ وَ رُوحِی مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِی فِی عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِی مَغْفُورَهً وَ أَنْ تَهَبَ لِی يَقِينا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِی وَ إِيمَانا يُذْهِبُ الشَّکَّ عَنِّی وَ تُرْضِيَنِی بِمَا قَسَمْتَ لِی وَ آتِنَا فِی الدُّنْيَا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ ارْزُقْنِی فِيهَا ذِکْرَکَ وَ شُکْرَکَ وَ الرَّغْبَهَ إِلَيْکَ وَ الْإِنَابَهَ وَ التَّوْبَهَ وَ التَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ

دعای شب بیست و نهم

يَا مُکَوِّرَ اللَّيْلِ عَلَی النَّهَارِ وَ مُکَوِّرَ النَّهَارِ عَلَی اللَّيْلِ يَا عَلِيمُ يَا حَکِيمُ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ وَ سَيِّدَ السَّادَاتِ لَا إِلَهَ إِلا أَنْتَ يَا أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَکَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْکِبْرِيَاءُ وَ الْآلاءُ أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِی فِی هَذِهِ اللَّيْلَهِ فِی السُّعَدَاءِ وَ رُوحِی مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِی فِی عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِی مَغْفُورَهً وَ أَنْ تَهَبَ لِی يَقِينا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِی وَ إِيمَانا يُذْهِبُ الشَّکَّ عَنِّی وَ تُرْضِيَنِی بِمَا قَسَمْتَ لِی وَ آتِنَا فِی الدُّنْيَا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ ارْزُقْنِی فِيهَا ذِکْرَکَ وَ شُکْرَکَ وَ الرَّغْبَهَ إِلَيْکَ وَ الْإِنَابَهَ وَ التَّوْبَهَ وَ التَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ

دعای شب سی ام

الْحَمْدُ لِلَّهِ لا شَرِيکَ لَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ کَمَا يَنْبَغِي لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَ عِزِّ جَلالِهِ وَ کَمَا هُوَ أَهْلُهُ يَا قُدُّوسُ يَا نُورُ يَا نُورَ الْقُدْسِ يَا سُبُّوحُ يَا مُنْتَهَی التَّسْبِيحِ يَا رَحْمَانُ يَا فَاعِلَ الرَّحْمَهِ يَا اللَّهُ يَا عَلِيمُ يَا کَبِيرُ يَا اللَّهُ يَا لَطِيفُ يَا جَلِيلُ يَا اللَّهُ يَا سَمِيعُ يَا بَصِيرُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَکَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْکِبْرِيَاءُ وَ الْآلاءُ أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِی فِی هَذِهِ اللَّيْلَهِ فِی السُّعَدَاءِ وَ رُوحِی مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِی فِی عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِی مَغْفُورَهً وَ أَنْ تَهَبَ لِی يَقِينا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِی وَ إِيمَانا يُذْهِبُ الشَّکَّ عَنِّی وَ تُرْضِيَنِی بِمَا قَسَمْتَ لِی وَ آتِنَا فِی الدُّنْيَا حَسَنَهً وَ

فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِیقِ وَ ارْزُقْنِی فِیهَا ذِکْرَکَ وَ شُکْرَکَ وَ الرَّغْبَهَ إِلَیْکَ وَ الْإِنَابَهَ وَ التَّوْبَهَ وَ التَّوْفِیقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ

شب آخر ماه

شب بسیار مبارکی است و از برای این شب چند عمل است اول : غسل دوم : زیارت امام حسین علیه السلام سوم : خواندن سوره انعام و کهف و یس و صد مرتبه أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ چهارم : بخواند این دعا را که شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده اللَّهُمَّ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أَنْزَلْتَ فِیهِ الْقُرْآنَ وَ قَدْ تَصَرَّمَ وَ أَعُوذُ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ یَا رَبِّ أَنْ یَطْلُعَ الْفَجْرُ مِنْ لَیْلَتِی هَذِهِ أَوْ یَتَصَرَّمَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَ لَکَ قِبَلِی تَبِعَهٌ أَوْ ذَنْبٌ تُرِیدُ أَنْ تُعَذِّبَنِی بِهِ یَوْمَ أَلْقَاکَ پنجم : بخواند دعای یا مدبر الامور که در اعمال شب بیست و سوم ص 230 گذشت ششم : وداع کند ماه رمضان را به دعاهای وداع که شیخ کلینی و صدوق و شیخ مفید و طوسی و سید بن طاوس رضوان الله علیهم نقل کرده اند و شاید بهترین آنها دعای چهل و پنجم صحیفه کامله باشد و سید بن طاوس روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که : هر که در شب آخر ماه رمضان وداع کند آن ماه شریف را و بگوید اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ صِیَامِی لِشَهْرِ رَمَضَانَ وَ أَعُوذُ بِکَ أَنْ یَطْلُعَ فَجْرُ هَذِهِ اللَّیْلَهِ إِلا وَ قَدْ غَفَرْتَ لِی بیامرزد حق تعالی او را پیش از آنکه صبح کند و روزی فرماید او را توبه و

انابه سید و شیخ صدوق از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده اند که گفت : رفتم به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمعه آخر ماه رمضان چون نظر آن حضرت بر من افتاد فرمود که ای جابر این آخر جمعه ای است از ماه رمضان پس آن را وداع کن و بگو اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ صِیَامِنَا إِیَّاهُ فَإِنْ جَعَلْتَهُ فَاجْعَلْنِی مَرْحُوما وَ لا تَجْعَلْنِی مَحْرُوما پس به درستی که هر که این دعا را در این روز بخواند از دو خصلت نیکو ظفر می یابد یا به رسیدن به ماه رمضان آینده یا به آمرزش خدا و رحمت بی انتها (و سید بن طاوس و کفعمی نقل کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود : هر که در شب آخر ماه رمضان ده رکعت نماز گزارد بخواند در هر رکعت حمد یک مرتبه و قل هو الله أحد ده مرتبه و بگوید در رکوع و سجود ده مرتبه سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ و بعد از هر دو رکعت تشهد بخواند و سلام دهد و چون از تمام ده رکعت فارغ شد و سلام داد هزار مرتبه استغفار کند بگوید أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ و بعد از استغفار سر به سجده گذارد و بگوید در حال سجود یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ یَا ذَا الْجَلالِ وَ الْإِکْرَامِ یَا رَحْمَانَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ رَحِیمَهُمَا یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ یَا إِلَهَ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ تَقَبَّلْ مِنَّا صَلاتَنَا وَ صِیَامَنَا وَ قِیَامَنَا قسم به حق آنکه

مرا براستی به نبوت مبعوث فرموده که جبرئیل مرا خبر داد از اسرافیل از پروردگار خود تبارک و تعالی که سر از سجده بر نداشته باشد که بیامرزد خدا او را و قبول فرماید از او ماه رمضان را و بگذرد از گناهان او الخبر) و این نماز در شب عید فطر نیز روایت شده و لکن در آن روایت است که تسبیح أربع را در رکوع و سجود عوض تسبیح رکوع و سجود بخواند و به جای اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا تا به آخر دارد اغْفِرْ لِی ذُنُوبِی وَ تَقَبَّلْ صَوْمِی وَ صَلاتِی وَ قِیَامِی

روز سی ام

سید برای روز آخر دعایی نقل کرده که اولش این است اللَّهُمَّ إِنَّکَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ و چون در این روز غالب مردم قرآن ختم می کنند سزاوار است که بعد از ختم بخوانند و اگر خواسته باشند این دعای مختصر را بخوانند که شیخ از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اللَّهُمَّ اشْرَحْ بِالْقُرْآنِ صَدْرِی وَ اسْتَعْمِلْ بِالْقُرْآنِ بَدَنِی وَ نَوِّرْ بِالْقُرْآنِ بَصَرِی وَ أَطْلِقْ بِالْقُرْآنِ لِسَانِی وَ أَعِنِّی عَلَیْهِ مَا أَبْقَیْتَنِی فَإِنَّهُ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلا بِکَ و نیز بخواند این دعا را که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز روایت شده اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ إِخْبَاتَ الْمُخْبِتِینَ وَ إِخْلاصَ الْمُوقِنِینَ وَ مُرَافَقَةَ الْأَبْرَارِ وَ اسْتِحْقَاقَ حَقَائِقِ الْإِیمَانِ وَ الْغَنِیمَةَ مِنْ کُلِّ بِرٍّ وَ السَّلامَةَ مِنْ کُلِّ إِثْمٍ وَ وُجُوبَ رَحْمَتِکَ وَ عَزَائِمَ مَغْفِرَتِکَ وَ الْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ وَ النَّجَاةَ مِنَ النَّارِ

نمازهای شبهای ماه

نماز شب اول

چهار رکعت در هر رکعت بعد از حمد پانزده مرتبه توحید

نماز شب دوم

چهار رکعت در هر رکعت بعد از حمد بیست مرتبه إنا أنزلناه

نماز شب سوم

ده رکعت در هر رکعت حمد و پنجاه مرتبه توحید

نماز شب چهارم

هشت رکعت در هر رکعت حمد و بیست مرتبه إنا أنزلناه

نماز شب پنجم

دو رکعت در هر رکعت حمد و پنجاه مرتبه توحید و بعد از سلام صد مرتبه اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

نماز شب ششم

چهار رکعت در هر رکعت حمد و سوره تَبَارَکَ الَّذِی بِيَدِهِ الْمُلْکُ

نماز شب هفتم

چهار رکعت در هر رکعت حمد و سیزده مرتبه إنا أنزلناه

نماز شب هشتم

دو رکعت در هر رکعت حمد و ده مرتبه توحید و بعد از سلام هزار مرتبه سُبْحَانَ اللَّهِ

نماز شب نهم

شش رکعت میان نماز شام و خفتن در هر رکعت حمد و هفت مرتبه آیه الکرسی و بعد از اتمام پنجاه مرتبه اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

نماز شب دهم

بیست رکعت در هر رکعت حمد و سی مرتبه توحید

نماز شب یازدهم

دو رکعت در هر رکعت حمد و بیست مرتبه إِنَّا أَعْطَيْنَاکَ الْکَوْثَرَ

نماز شب دوازدهم

هشت رکعت در هر رکعت حمد و سی مرتبه إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ

نماز شب سیزدهم

چهار رکعت در هر رکعت حمد و بیست و پنج مرتبه توحید

نماز شب چهاردهم

شش رکعت در هر رکعت حمد و سی مرتبه إِذَا زُلْزِلَتْ

نماز شب پانزدهم

چهار رکعت در دو رکعت اول بعد از حمد صد مرتبه توحید و در دو رکعت دیگر پنجاه مرتبه توحید

نماز شب شانزدهم

دوازده رکعت در هر رکعت حمد و دوازده مرتبه أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ

نماز شب هفدهم

دو رکعت در رکعت اول حمد و هر سوره که خواهد و در رکعت دوم حمد و صد مرتبه توحید و بعد از سلام صد مرتبه لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ

نماز شب هیجدهم

چهار رکعت در هر رکعت حمد و بیست و پنج مرتبه إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ

نماز شب نوزدهم

پنجاه رکعت با حمد و پنجاه مرتبه إِذَا زُلْزِلَتْ و گویا مراد آن باشد که در هر رکعت یک مرتبه بخواند زیرا که مشکل است در یک شب دو هزار و پانصد مرتبه إِذَا زُلْزِلَتْ خواندن

نماز شب های بیستم تا بیست و چهارم

در هر یک هشت رکعت به هر سوره که میسر شود

نماز شب بیست و پنجم

هشت رکعت در هر رکعت حمد و ده مرتبه توحید

نماز شب بیست و ششم

هشت رکعت در هر رکعت حمد و صد مرتبه توحید

نماز شب بیست و هفتم

چهار رکعت در هر رکعت حمد و تَبَارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ و اگر نتواند بیست و پنج مرتبه توحید

نماز شب بیست و هشتم

شش رکعت در هر رکعت حمد و صد مرتبه آیه الکرسی و صد مرتبه توحید و صد مرتبه کوثر و بعد از نماز صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد فقیر گوید نماز شب بیست و هشتم موافق آنچه من یافتم به این کیفیت است شش رکعت نماز کند به فاتحه الکتاب و ده مرتبه آیه الکرسی و ده مرتبه کوثر و ده مرتبه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و صد مرتبه صلوات بفرستد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله

نماز شب بیست و نهم

دو رکعت در هر رکعت حمد و بیست مرتبه توحید

نماز شب سی ام

دوازده رکعت در هر رکعت حمد و بیست مرتبه توحید و بعد از فارغ شدن صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد و این نمازها چنانچه مذکور شد هر دو رکعت به یک سلام است و اما

دعاهای روزهای ماه

دعای روز اول

اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِيَامِی فِيهِ صِيَامَ الصَّائِمِينَ وَ قِيَامِی فِيهِ قِيَامَ الْقَائِمِينَ وَ نَبِّهْنِی فِيهِ عَنْ نَوْمَهِ الْغَافِلِينَ وَ هَبْ لِی جُرْمِی فِيهِ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ وَ اعْفُ عَنِّی يَا عَافِيا عَنِ الْمُجْرِمِينَ

دعای روز دوم

اللَّهُمَّ قَرِّبْنِی فِیهِ إِلَی مَرْضَاتِکَ وَ جَنِّبْنِی فِیهِ مِنْ سَخَطِکَ وَ نَقِمَاتِکَ وَ وَفِّقْنِی فِیهِ لِقِرَاءَهِ آیَاتِکَ بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ

دعای روز سوم

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی فِیهِ الذِّهْنَ وَ التَّنْبِیهَ وَ بَاعِدْنِی فِیهِ مِنَ السَّفَاهَهِ وَ التَّمْوِیهِ وَ اجْعَلْ لِی نَصِیبا مِنْ کُلِّ خَیْرٍ تُنْزِلُ فِیهِ بِجُودِکَ یَا أَجْوَدَ الْأَجْوَدِینَ

دعای روز چهارم

اللَّهُمَّ قَوِّنِی فِیهِ عَلَی إِقَامَهِ أَمْرِکَ وَ أَذِقْنِی فِیهِ حَلاوَهَ ذِکْرِکَ وَ أَوْزِعْنِی فِیهِ لِأَدَاءِ شُکْرِکَ بِکَرَمِکَ وَ احْفَظْنِی فِیهِ بِحِفْظِکَ وَ سِتْرِکَ یَا أَبْصَرَ النَّاظِرِینَ

دعای روز پنجم

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی فِیهِ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِینَ وَ اجْعَلْنِی فِیهِ مِنْ عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ الْقَانِتِینَ وَ اجْعَلْنِی فِیهِ مِنْ أَوْلِیَائِکَ الْمُقَرَّبِینَ بِرَأْفَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ

دعای روز ششم

اللَّهُمَّ لا تَخْذُلْنِی فِیهِ لِتَعَرُّضِ مَعْصِیَتِکَ وَ لا تَضْرِبْنِی بِسِیَاطِ نَقِمَتِکَ وَ زَحْزِحْنِی فِیهِ مِنْ مُوجِبَاتِ سَخَطِکَ بِمَنِّکَ وَ أَیَادِیکَ یَا مُنْتَهَی رَغْبَهِ الرَّاغِبِینَ

دعای روز هفتم

اللَّهُمَّ أَعِنِّی فِیهِ عَلَی صِیَامِهِ وَ قِیَامِهِ وَ جَنِّبْنِی فِیهِ مِنْ هَفَوَاتِهِ وَ آثَامِهِ وَ ارْزُقْنِی فِیهِ ذِکْرَکَ بِدَوَامِهِ بِتَوْفِیقِکَ یَا هَادِیَ الْمُضِلِّینَ

دعای روز هشتم

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی فِیهِ رَحْمَهَ الْأَیْتَامِ وَ إِطْعَامَ الطَّعَامِ وَ إِفْشَاءَ السَّلامِ وَ صُحْبَهَ الْکِرَامِ بِطَوْلِکَ یَا مَلْجَأَ الْآمِلِینَ

دعای روز نهم

اللّهُمَّ اجْعَلْ لِی فِیهِ نَصِیبا مِنْ رَحْمَتِکَ الْوَاسِعَهِ وَ اهْدِنِی فِیهِ لِبَرَاهِینِکَ السَّاطِعَهِ وَ خُذْ بِنَاصِیَتِی إِلَى مَرْضَاتِکَ الْجَامِعَهِ بِمَحَبَّتِکَ یَا أَمَلَ الْمُشْتَاقِینَ

دعای روز دهم

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی فِیهِ مِنَ الْمُتَوَکِّلِینَ عَلَیْکَ وَ اجْعَلْنِی فِیهِ مِنَ الْفَائِزِینَ لَدَیْکَ وَ اجْعَلْنِی فِیهِ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ إِلَیْکَ بِإِحْسَانِکَ یَا غَایَهَ الطَّالِبِینَ

دعای روز یازدهم

اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَیَّ فِیهِ الْإِحْسَانَ وَ کَرِّهْ إِلَیَّ فِیهِ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیَانَ وَ حَرِّمْ عَلَیَّ فِیهِ السَّخَطَ وَ النِّیرَانَ بِعَوْنِکَ یَا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیثِینَ

دعای روز دوازدهم

اللَّهُمَّ زَیِّنِّی فِیهِ بِالسِّتْرِ وَ الْعَفَافِ وَ اسْتُرْنِی فِیهِ بِلِبَاسِ الْقُنُوعِ وَ الْکَفَافِ وَ احْمِلْنِی فِیهِ عَلَى الْعَدْلِ وَ الْإِنْصَافِ وَ آمِنِّی فِیهِ مِنْ کُلِّ مَا أَخَافُ بِعِصْمَتِکَ یَا عِصْمَهَ الْخَائِفِینَ

دعای روز سیزدهم

اللَّهُمَّ طَهِّرْنِی فِیهِ مِنَ الدَّنَسِ وَ الْأَقْذَارِ وَ صَبِّرْنِی فِیهِ عَلَى کَائِنَاتِ الْأَقْدَارِ وَ وَفِّقْنِی فِیهِ لِلتُّقَى وَ صُحْبَهِ الْأَبْرَارِ بِعَوْنِکَ یَا قُرَّهَ عَیْنِ الْمَسَاکِینِ

دعای روز چهاردهم

اللَّهُمَّ لا تُؤَاخِذْنِی فِیهِ بِالْعَثَرَاتِ وَ أَقِلْنِی فِیهِ مِنَ الْخَطَایَا وَ الْهَفَوَاتِ وَ لا تَجْعَلْنِی فِیهِ غَرَضا لِلْبَلایَا وَ الْآفَاتِ بِعِزَّتِکَ یَا عِزَّ الْمُسْلِمِینَ

دعای روز پانزدهم

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی فِیهِ طَاعَهَ الْخَاشِعِینَ وَ اشْرَحْ فِیهِ صَدْرِی بِإِنَابَهِ الْمُخْبِتِینَ بِأَمَانِکَ یَا أَمَانَ الْخَائِفِینَ

دعای روز شانزدهم

اللّٰهُمَّ وَفِّقْنِی فِیهِ لِمُوَافَقَهِ الْأبْرَارِ وَ جَنِّبْنِی فِیهِ مُرَافَقَهَ الْأشْرَارِ وَ آوِنِی فِیهِ بِرَحْمَتِکَ إِلَی (فِی) دَارِ الْقَرَارِ بِإِلَهِیَّتِکَ یَا إِلَهَ الْعَالَمِینَ

دعای روز هفدهم

اللَّهُمَّ اهْدِنِی فِیهِ لِصَالِحِ الْأَعْمَالِ وَ اقْضِ لِی فِیهِ الْحَوَائِجَ وَ الْآمَالَ یَا مَنْ لا یَحْتَاجُ إِلَی التَّفْسِیرِ وَ السُّؤَالِ یَا عَالِما بِمَا فِی صُدُورِ الْعَالَمِینَ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ

دعای روز هیجدهم

اللَّهُمَّ نَبِّهْنِی فِیهِ لِبَرَکَاتِ أَسْحَارِهِ وَ نَوِّرْ فِیهِ قَلْبِی بِضِیَاءِ أَنْوَارِهِ وَ خُذْ بِکُلِّ أَعْضَائِی إِلَی اتِّبَاعِ آثَارِهِ بِنُورِکَ یَا مُنَوِّرَ قُلُوبِ الْعَارِفِینَ

دعای روز نوزدهم

اللَّهُمَّ وَفِّرْ فِیهِ حَظِّی مِنْ بَرَکَاتِهِ وَ سَهِّلْ سَبِیلِی إِلَی خَیْرَاتِهِ وَ لا تَحْرِمْنِی قَبُولَ حَسَنَاتِهِ یَا هَادِیا إِلَی الْحَقِّ الْمُبِینِ

دعای روز بیستم

اللَّهُمَّ افْتَحْ لِی فِیهِ أَبْوَابَ الْجِنَانِ وَ أَغْلِقْ عَنِّی فِیهِ أَبْوَابَ النِّیرَانِ وَ وَفِّقْنِی فِیهِ لِتِلاوَهِ الْقُرْآنِ یَا مُنْزِلَ السَّکِینَهِ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ

دعای روز بیست و یکم

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِی فِیهِ إِلَی مَرْضَاتِکَ دَلِیلا وَ لا تَجْعَلْ لِلشَّیْطَانِ فِیهِ عَلَیَّ سَبِیلا وَ اجْعَلِ الْجَنَّهَ لِی مَنْزِلا وَ مَقِیلا یَا قَاضِیَ حَوَائِجِ الطَّالِبِینَ

دعای روز بیست و دوم

اللَّهُمَّ افْتَحْ لِی فِیهِ أَبْوَابَ فَضْلِکَ وَ أَنْزِلْ عَلَیَّ فِیهِ بَرَکَاتِکَ وَ وَفِّقْنِی فِیهِ لِمُوجِبَاتِ مَرْضَاتِکَ وَ أَسْکِنِّی فِیهِ بُحْبُوحَاتِ جَنَّاتِکَ یَا مُجِیبَ دَعْوَهِ الْمُضْطَرِّینَ

دعای روز بیست و سوم

اللّهُمَّ اغْسِلْنِی فِیهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ طَهِّرْنِی فِیهِ مِنَ الْعُیُوبِ وَ امْتَحِنْ قَلْبِی فِیهِ بِتَقْوَى الْقُلُوبِ یَا مُقِیلَ عَثَرَاتِ الْمُذْنِبِینَ

دعای روز بیست و چهارم

اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ فِیهِ مَا یُرْضِیکَ وَ أَعُوذُ بِکَ مِمَّا یُؤْذِیکَ وَ أَسْأَلُکَ التَّوْفِیقَ فِیهِ لِأَنْ أُطِیعَکَ وَ لا أَعْصِیَکَ یَا جَوَادَ السَّائِلِینَ

دعای روز بیست و پنجم

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی فِیهِ مُحِبّا لِأَوْلِیَائِکَ وَ مُعَادِیا لِأَعْدَائِکَ مُسْتَنّا بِسُنَّهِ خَاتَمِ أَنْبِیَائِکَ یَا عَاصِمَ قُلُوبِ النَّبِیِّینَ

دعای روز بیست و ششم

اللَّهُمَّ اجْعَلْ سَعْیِی فِیهِ مَشْکُورا وَ ذَنْبِی فِیهِ مَغْفُورا وَ عَمَلِی فِیهِ مَقْبُولا وَ عَیْبِی فِیهِ مَسْتُورا یَا أَسْمَعَ السَّامِعِینَ

دعای روز بیست و هفتم

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی فِیهِ فَضْلَ لَیْلَهِ الْقَدْرِ وَ صَیِّرْ أُمُورِی فِیهِ مِنَ الْعُسْرِ إِلَى الْیُسْرِ وَ اقْبَلْ مَعَاذِیرِی وَ حُطَّ عَنِّیَ الذَّنْبَ وَ الْوِزْرَ یَا رَءُوفا بِعِبَادِهِ الصَّالِحِینَ

دعای روز بیست و هشتم

اللَّهُمَّ وَفِّرْ حَظِّی فِیهِ مِنَ النَّوَافِلِ وَ أَکْرِمْنِی فِیهِ بِإِحْضَارِ الْمَسَائِلِ وَ قَرِّبْ فِیهِ وَسِیلَتِی إِلَیْکَ مِنْ بَیْنِ الْوَسَائِلِ یَا مَنْ لا یَشْغَلُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّینَ

دعای روز بیست و نهم

اللَّهُمَّ غَشِّنِی فِیهِ بِالرَّحْمَهِ وَ ارْزُقْنِی فِیهِ التَّوْفِیقَ وَ الْعِصْمَهَ وَ طَهِّرْ قَلْبِی مِنْ غَیَاهِبِ التُّهَمَهِ یَا رَحِیما بِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِینَ

دعای روز سی ام

اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِیَامِی فِیهِ بِالشُّکْرِ وَ الْقَبُولِ عَلَى مَا تَرْضَاهُ وَ یَرْضَاهُ الرَّسُولُ مُحْکَمَهً فُرُوعُهُ بِالْأُصُولِ بِحَقِّ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ مؤلف گويد كه در تقديم و تأخير دعاها و عبادات هر يک در كتب دعوات مختلف ذكر كرده اند چون روايتش را معتبر نمی دانم متعرض ذكر آنها نشدم و دعای روز بيست و هفتم را كفعمی در روز بيست و نهم ذكر كرده است و موافق مذهب شيعه در روز بيست و سوم خواندن دور نيست كه انسب باشد انتهی

دعاهای ايام هفته

دعای روز شنبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَهِ الْمُعْتَصِمِينَ وَ مَقَالَهِ الْمُتَحَرِّزِينَ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ تَعَالَى مِنْ جَوْرِ الْجَائِرِينَ وَ كَيْدِ الْحَاسِدِينَ وَ بَغْيِ الظَّالِمِينَ وَ أَحْمَدُهُ فَوْقَ حَمْدِ الْحَامِدِينَ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْوَاحِدُ بِلا شَرِيكٍ وَ الْمَلِكُ بِلا تَمْلِيكٍ لا تُضَادُّ فِی حُكْمِكَ وَ لا تُنَازَعُ فِي مُلْكِكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ أَنْ تُوزِعَنِی مِنْ شُكْرِ نُعْمَاكَ مَا تَبْلُغُ بِی غَايَهَ رِضَاكَ وَ أَنْ تُعِينَنِی عَلَى طَاعَتِكَ وَ لُزُومِ عِبَادَتِكَ وَ اسْتِحْقَاقِ مَثُوبَتِكَ بِلُطْفِ عِنَايَتِكَ وَ تَرْحَمَنِی بِصَدِّی (وَ صُدَّنِی) عَنْ مَعَاصِيكَ مَا أَحْيَيْتَنِی وَ تُوَفِّقَنِی لِمَا يَنْفَعُنِی مَا أَبْقَيْتَنِی وَ أَنْ تَشْرَحَ بِكِتَابِكَ صَدْرِي وَ تَحُطَّ بِتِلاوَتِهِ وِزْرِی وَ تَمْنَحَنِی السَّلامَهَ فِی دِينِی وَ نَفْسِی وَ لا تُوحِشَ بِی أَهْلَ أُنْسِی وَ تُتِمَّ إِحْسَانَكَ فِيمَا بَقِیَ مِنْ عُمْرِی كَمَا أَحْسَنْتَ فِيمَا مَضَى مِنْهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

دعای روز يكشنبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِی لا أَرْجُو إِلا فَضْلَهُ وَ لا أَخْشَى إِلا عَدْلَهُ وَ لا أَعْتَمِدُ إِلا قَوْلَهُ وَ لا أُمْسِكُ إِلا بِحَبْلِهِ بِكَ أَسْتَجِيرُ يَا ذَا الْعَفْوِ وَ الرِّضْوَانِ مِنَ الظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مِنْ غِيَرِ الزَّمَانِ وَ تَوَاتُرِ الْأَحْزَانِ وَ طَوَارِقِ الْحَدَثَانِ وَ مِنِ انْقِضَاءِ الْمُدَّهِ قَبْلَ التَّأَهُّبِ وَ الْعُدَّهِ وَ إِيَّاكَ أَسْتَرْشِدُ لِمَا فِيهِ الصَّلاحُ وَ الْإِصْلاحُ وَ بِكَ أَسْتَعِينُ فِيمَا يَقْتَرِنُ بِهِ النَّجَاحُ وَ الْإِنْجَاحُ وَ إِيَّاكَ أَرْغَبُ فِی لِبَاسِ الْعَافِيَهِ وَ تَمَامِهَا وَ شُمُولِ السَّلامَهِ وَ دَوَامِهَا وَ أَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ أَحْتَرِزُ بِسُلْطَانِكَ مِنْ جَوْرِ السَّلاطِينِ فَتَقَبَّلْ مَا كَانَ مِنْ صَلاتِی وَ صَوْمِی وَ اجْعَلْ غَدِی وَ مَا بَعْدَهُ أَفْضَلَ مِنْ سَاعَتِی وَ يَوْمِی وَ أَعِزَّنِی فِی عَشِيرَتِی وَ قَوْمِی وَ

احْفَظْنِی فِی يَقَظَتِی وَ نَوْمِی فَأَنْتَ اللَّهُ خَيْرٌ حَافِظا وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَبْرَأُ إِلَيْكَ فِی يَوْمِی هَذَا وَ مَا بَعْدَهُ مِنَ الْآحَادِ مِنَ الشِّرْكِ وَ الْإِلْحَادِ وَ أُخْلِصُ لَكَ دُعَائِي تَعَرُّضا لِلْإِجَابَةِ وَ أُقِيمُ عَلَى طَاعَتِكَ رَجَاءً لِلْإِثَابَةِ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَيْرِ خَلْقِكَ الدَّاعِی إِلَى حَقِّكَ وَ أَعِزَّنِی بِعِزِّكَ الَّذِی لا يُضَامُ وَ احْفَظْنِی بِعَيْنِكَ الَّتِی لا تَنَامُ وَ اخْتِمْ بِالانْقِطَاعِ إِلَيْكَ أَمْرِی وَ بِالْمَغْفِرَةِ عُمْرِی إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

دعای روز دوشنبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ يُشْهِدْ أَحَدا حِينَ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا اتَّخَذَ مُعِينا حِينَ بَرَأَ النَّسَمَاتِ لَمْ يُشَارَكْ فِی الْإِلَهِيَّةِ وَ لَمْ يُظَاهَرْ فِی الْوَحْدَانِيَّةِ كَلَّتِ الْأَلْسُنُ عَنْ غَايَةِ صِفَتِهِ وَ الْعُقُولُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ وَ تَوَاضَعَتِ الْجَبَابِرَةُ لِهَيْبَتِهِ وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِخَشْيَتِهِ وَ انْقَادَ كُلُّ عَظِيمٍ لِعَظَمَتِهِ فَلَكَ الْحَمْدُ مُتَوَاتِرا مُتَّسِقا وَ مُتَوَالِيا مُسْتَوْسِقا (مُسْتَوْثِقا) وَ صَلَوَاتُهُ عَلَى رَسُولِهِ أَبَدا وَ سَلامُهُ دَائِما سَرْمَدا اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَوَّلَ يَوْمِی هَذَا صَلاحا وَ أَوْسَطَهُ فَلاحا وَ آخِرَهُ نَجَاحا وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ يَوْمٍ أَوَّلُهُ فَزَعٌ وَ أَوْسَطُهُ جَزَعٌ وَ آخِرُهُ وَجَعٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْتَغْفِرُكَ لِكُلِّ نَذْرٍ نَذَرْتُهُ وَ كُلِّ وَعْدٍ وَعَدْتُهُ وَ كُلِّ عَهْدٍ عَاهَدْتُهُ ثُمَّ لَمْ أَفِ بِهِ وَ أَسْأَلُكَ فِی مَظَالِمِ عِبَادِكَ عِنْدِی فَأَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عَبِيدِكَ أَوْ أَمَةٍ مِنْ إِمَائِكَ كَانَتْ لَهُ قِبَلِی مَظْلِمَةٌ ظَلَمْتُهَا إِيَّاهُ فِی نَفْسِهِ أَوْ فِی عِرْضِهِ أَوْ فِی مَالِهِ أَوْ فِی أَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ أَوْ غِيبَةٌ اغْتَبْتُهُ بِهَا أَوْ تَحَامُلٌ عَلَيْهِ بِمَيْلٍ أَوْ هَوًى أَوْ أَنَفَةٍ أَوْ حَمِيَّةٍ أَوْ رِيَاءٍ أَوْ عَصَبِيَّةٍ غَائِبا كَانَ أَوْ شَاهِدا وَ حَيّا كَانَ أَوْ مَيِّتا فَقَصُرَتْ يَدِی وَ ضَاقَ وُسْعِی عَنْ رَدِّهَا

إِلَيْهِ وَ التَّحَلُّلِ مِنْهُ فَأَسْأَلُكَ يَا مَنْ يَمْلِكُ الْحَاجَاتِ وَ هِيَ مُسْتَجِيبَةٌ لِمَشِيَّتِهِ وَ مُسْرِعَةٌ إِلَى إِرَادَتِهِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُرْضِيَهُ عَنِّي بِمَا (بِمَ) شِئْتَ وَ تَهَبَ لِي مِنْ عِنْدِكَ رَحْمَةً إِنَّهُ لا تَنْقُصُكَ الْمَغْفِرَةُ وَ لا تَضُرُّكَ الْمَوْهِبَةُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ أَوْلِنِي فِي كُلِّ يَوْمٍ إِثْنَيْنِ نِعْمَتَيْنِ مِنْكَ ثِنْتَيْنِ سَعَادَةً فِي أَوَّلِهِ بِطَاعَتِكَ وَ نِعْمَةً فِي آخِرِهِ بِمَغْفِرَتِكَ يَا مَنْ هُوَ الْإِلَهُ وَ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ سِوَاهُ

دعای روز سه شنبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ الْحَمْدُ حَقُّهُ كَمَا يَسْتَحِقُّهُ حَمْدا كَثِيرا وَ أَعُوذُ بِهِ مِنْ شَرِّ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلا مَا رَحِمَ رَبِّي وَ أَعُوذُ بِهِ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ الَّذِي يَزِيدُنِي ذَنْبا إِلَى ذَنْبِي وَ أَحْتَرِزُ بِهِ مِنْ كُلِّ جَبَّارٍ فَاجِرٍ وَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ وَ عَدُوٍّ قَاهِرٍ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ جُنْدِكَ فَإِنَّ جُنْدَكَ هُمُ الْغَالِبُونَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ حِزْبِكَ فَإِنَّ حِزْبَكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَوْلِيَائِكَ فَإِنَّ أَوْلِيَاءَكَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دِينِي فَإِنَّهُ عِصْمَةُ أَمْرِي وَ أَصْلِحْ لِي آخِرَتِي فَإِنَّهَا دَارُ مَقَرِّي وَ إِلَيْهَا مِنْ مُجَاوَرَةِ اللِّئَامِ مَفَرِّي وَ اجْعَلِ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ وَ الْوَفَاةَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ تَمَامِ عِدَّةِ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ أَصْحَابِهِ الْمُنْتَجَبِينَ وَ هَبْ لِي فِي الثُّلَثَاءِ ثَلاثا لا تَدَعْ لِي ذَنْبا إِلا غَفَرْتَهُ وَ لا غَمّا إِلا أَذْهَبْتَهُ وَ لا عَدُوّا إِلا دَفَعْتَهُ بِبِسْمِ اللَّهِ خَيْرِ الْأَسْمَاءِ بِسْمِ اللَّهِ رَبِّ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ أَسْتَدْفِعُ كُلَّ مَكْرُوهٍ أَوَّلُهُ سَخَطُهُ وَ أَسْتَجْلِبُ كُلَّ مَحْبُوبٍ أَوَّلُهُ رِضَاهُ فَاخْتِمْ لِي مِنْكَ

بِالْغُفْرَانِ يَا وَلِیَّ الْإِحْسَانِ

دعای روز چهارشنبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَ اللَّيْلَ لِبَاسا وَ النَّوْمَ سُبَاتا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورا لَکَ الْحَمْدُ أَنْ بَعَثْتَنِی مِنْ مَرْقَدِی وَ لَوْ شِئْتَ جَعَلْتَهُ سَرْمَدا حَمْدا دَائِما لا يَنْقَطِعُ أَبَدا وَ لا يُحْصِی لَهُ الْخَلائِقُ عَدَدا اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ أَنْ خَلَقْتَ فَسَوَّيْتَ وَ قَدَّرْتَ وَ قَضَيْتَ وَ أَمَتَّ وَ أَحْيَيْتَ وَ أَمْرَضْتَ وَ شَفَيْتَ وَ عَافَيْتَ وَ أَبْلَيْتَ وَ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَيْتَ وَ عَلَی الْمُلْکِ احْتَوَيْتَ أَدْعُوکَ دُعَاءَ مَنْ ضَعُفَتْ وَسِيلَتُهُ وَ انْقَطَعَتْ حِيلَتُهُ وَ اقْتَرَبَ أَجَلُهُ وَ تَدَانَی فِی الدُّنْيَا أَمَلُهُ وَ اشْتَدَّتْ إِلَی رَحْمَتِکَ فَاقَتُهُ وَ عَظُمَتْ لِتَفْرِيطِهِ حَسْرَتُهُ وَ کَثُرَتْ زَلَّتُهُ وَ عَثْرَتُهُ وَ خَلُصَتْ لِوَجْهِکَ تَوْبَتُهُ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ عَلَی أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ ارْزُقْنِی شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لا تَحْرِمْنِی صُحْبَتَهُ إِنَّکَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ اقْضِ لِی فِی الْأَرْبَعَاءِ أَرْبَعا اجْعَلْ قُوَّتِی فِی طَاعَتِکَ وَ نَشَاطِی فِی عِبَادَتِکَ وَ رَغْبَتِی فِی ثَوَابِکَ وَ زُهْدِی فِيمَا يُوجِبُ لِی أَلِيمَ عِقَابِکَ إِنَّکَ لَطِيفٌ لِمَا تَشَاءُ

دعای روز پنجشنبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ اللَّيْلَ مُظْلِما بِقُدْرَتِهِ وَ جَاءَ بِالنَّهَارِ مُبْصِرا بِرَحْمَتِهِ وَ کَسَانِی ضِيَاءَهُ وَ أَنَا فِی نِعْمَتِهِ اللَّهُمَّ فَکَمَا أَبْقَيْتَنِی لَهُ فَأَبْقِنِی لِأَمْثَالِهِ وَ صَلِّ عَلَی النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لا تَفْجَعْنِی فِيهِ وَ فِی غَيْرِهِ مِنَ اللَّيَالِی وَ الْأَيَّامِ بِارْتِکَابِ الْمَحَارِمِ وَ اکْتِسَابِ الْمَآثِمِ وَ ارْزُقْنِی خَيْرَهُ وَ خَيْرَ مَا فِيهِ وَ خَيْرَ مَا بَعْدَهُ وَ اصْرِفْ عَنِّی شَرَّهُ وَ شَرَّ مَا فِيهِ وَ شَرَّ مَا بَعْدَهُ اللَّهُمَّ إِنِّی بِذِمَّةِ الْإِسْلامِ أَتَوَسَّلُ إِلَيْکَ وَ بِحُرْمَةِ الْقُرْآنِ أَعْتَمِدُ عَلَيْکَ وَ بِمُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَی صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

أَسْتَشْفِعُ لَدَيْکَ فَاعْرِفِ اللَّهُمَّ ذِمَّتِیَ الَّتِی رَجَوْتُ بِهَا قَضَاءَ حَاجَتِی یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ اللَّهُمَّ اقْضِ لِی فِی الْخَمِیسِ خَمْسا لا یَتَّسِعُ لَهَا إِلا کَرَمُکَ وَ لا یُطِیقُهَا إِلا نِعَمُکَ سَلامَةً أَقْوَی بِهَا عَلَی طَاعَتِکَ وَ عِبَادَةً أَسْتَحِقُّ بِهَا جَزِیلَ مَثُوبَتِکَ وَ سَعَةً فِی الْحَالِ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ وَ أَنْ تُؤْمِنَنِی فِی مَوَاقِفِ الْخَوْفِ بِأَمْنِکَ وَ تَجْعَلَنِی مِنْ طَوَارِقِ الْهُمُومِ وَ الْغُمُومِ فِی حِصْنِکَ وَ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْ تَوَسُّلِی بِهِ شَافِعا یَوْمَ الْقِیَامَهِ نَافِعا إِنَّکَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ

دعای روز جمعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ الْإِنْشَاءِ وَ الْإِحْیَاءِ وَ الْآخِرِ بَعْدَ فَنَاءِ الْأَشْیَاءِ الْعَلِیمِ الَّذِی لا یَنْسَی مَنْ ذَکَرَهُ وَ لا یَنْقُصُ مَنْ شَکَرَهُ وَ لا یَخِیبُ مَنْ دَعَاهُ وَ لا یَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَجَاهُ اللَّهُمَّ إِنِّی أُشْهِدُکَ وَ کَفَی بِکَ شَهِیدا وَ أُشْهِدُ جَمِیعَ مَلائِکَتِکَ وَ سُکَّانَ سَمَاوَاتِکَ وَ حَمَلَهَ عَرْشِکَ وَ مَنْ بَعَثْتَ مِنْ أَنْبِیَائِکَ وَ رُسُلِکَ وَ أَنْشَأْتَ مِنْ أَصْنَافِ خَلْقِکَ أَنِّی أَشْهَدُ أَنَّکَ أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ وَ لا عَدِیلَ وَ لا خُلْفَ لِقَوْلِکَ وَ لا تَبْدِیلَ وَ أَنَّ مُحَمَّدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عَبْدُکَ وَ رَسُولُکَ أَدَّی مَا حَمَّلْتَهُ إِلَی الْعِبَادِ وَ جَاهَدَ فِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَقَّ الْجِهَادِ وَ أَنَّهُ بَشَّرَ بِمَا هُوَ حَقٌّ مِنَ الثَّوَابِ وَ أَنْذَرَ بِمَا هُوَ صِدْقٌ مِنَ الْعِقَابِ اللَّهُمَّ ثَبِّتْنِی عَلَی دِینِکَ مَا أَحْیَیْتَنِی وَ لا تُزِغْ قَلْبِی بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنِی وَ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی مِنْ أَتْبَاعِهِ وَ شِیعَتِهِ وَ احْشُرْنِی فِی زُمْرَتِهِ وَ وَفِّقْنِی لِأَدَاءِ

فَرْضِ الْجُمُعَاتِ وَ مَا أَوْجَبْتَ عَلَيَّ فِيهَا مِنَ الطَّاعَاتِ وَ قَسَمْتَ لِأَهْلِهَا مِنَ الْعَطَاءِ فِی يَوْمِ الْجَزَاءِ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

دعای مجیر

فضیلت دعای مجیر

دعایی است رفیع الشأن مروی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل برای آن حضرت آورد در وقتی که در مقام ابراهیم علیه السلام مشغول به نماز بود و کفعمی در بلد الامین و مصباح این دعا را ذکر کرده و در حاشیه آن اشاره به فضیلت آن نموده از جمله فرموده هر که این دعا را در ایام البیض ماه رمضان بخواند گناهانش آمرزیده شود اگر چه به عدد دانه های باران و برگ درختان و ریگ بیابان باشد و برای شفای مریض و قضای دین و غنا و توانگری و رفع غم خواندن آن نافع است و دعا این است

متن دعای مجیر

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَكَ يَا اللَّهُ تَعَالَيْتَ يَا رَحْمَانُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَكَ يَا رَحِيمُ تَعَالَيْتَ يَا كَرِيمُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَكَ يَا مَلِكُ تَعَالَيْتَ يَا مَالِكُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَكَ يَا قُدُّوسُ تَعَالَيْتَ يَا سَلامُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَكَ يَا مُؤْمِنُ تَعَالَيْتَ يَا مُهَيْمِنُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَكَ يَا عَزِيزُ تَعَالَيْتَ يَا جَبَّارُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَكَ يَا مُتَكَبِّرُ تَعَالَيْتَ يَا مُتَجَبِّرُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَكَ يَا خَالِقُ تَعَالَيْتَ يَا بَارِئُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَكَ يَا مُصَوِّرُ تَعَالَيْتَ يَا مُقَدِّرُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَكَ يَا هَادِی تَعَالَيْتَ يَا بَاقِی أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَكَ يَا وَهَّابُ تَعَالَيْتَ يَا تَوَّابُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَكَ يَا فَتَّاحُ تَعَالَيْتَ يَا مُرْتَاحُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَكَ يَا سَيِّدِی تَعَالَيْتَ يَا مَوْلاىَ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَكَ يَا قَرِيبُ تَعَالَيْتَ يَا

رَقِيبُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا مُبْدِئُ تَعَالَيْتَ يَا مُعِيدُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا حَمِيدُ تَعَالَيْتَ يَا مَجِيدُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا قَدِيمُ تَعَالَيْتَ يَا عَظِيمُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا غَفُورُ تَعَالَيْتَ يَا شَکُورُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا شَاهِدُ تَعَالَيْتَ يَا شَهِيدُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا حَنَّانُ تَعَالَيْتَ يَا مَنَّانُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا بَاعِثُ تَعَالَيْتَ يَا وَارِثُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا مُحْيِی تَعَالَيْتَ يَا مُمِيتُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا شَفِيقُ تَعَالَيْتَ يَا رَفِيقُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا أَنِيسُ تَعَالَيْتَ يَا مُونِسُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا جَلِيلُ تَعَالَيْتَ يَا جَمِيلُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا خَبِيرُ تَعَالَيْتَ يَا بَصِيرُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا حَفِیُّ تَعَالَيْتَ يَا مَلِیُّ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا مَعْبُودُ تَعَالَيْتَ يَا مَوْجُودُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا غَفَّارُ تَعَالَيْتَ يَا قَهَّارُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا مَذْکُورُ تَعَالَيْتَ يَا مَشْکُورُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا جَوَادُ تَعَالَيْتَ يَا مَعَاذُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا جَمَالُ تَعَالَيْتَ يَا جَلالُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا سَابِقُ تَعَالَيْتَ يَا رَازِقُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا صَادِقُ تَعَالَيْتَ يَا فَالِقُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا سَمِيعُ تَعَالَيْتَ يَا سَرِيعُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا رَفِيعُ تَعَالَيْتَ يَا بَدِيعُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا فَعَّالُ تَعَالَيْتَ يَا مُتَعَالُ أَجِرْنَا

مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا قَاضِی تَعَالَيْتَ يَا رَاضِی أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ
سُبْحَانَکَ يَا قَاهِرُ تَعَالَيْتَ يَا طَاهِرُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا عَالِمُ
تَعَالَيْتَ يَا حَاکِمُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا دَائِمُ تَعَالَيْتَ يَا قَائِمُ أَجِرْنَا
مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا عَاصِمُ تَعَالَيْتَ يَا قَاسِمُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ
سُبْحَانَکَ يَا غَنِیُّ تَعَالَيْتَ يَا مُغْنِی أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا وَفِیُّ
تَعَالَيْتَ يَا قَوِیُّ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا کَافِی تَعَالَيْتَ يَا شَافِی
أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا مُقَدِّمُ تَعَالَيْتَ يَا مُؤَخِّرُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا
مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا أَوَّلُ تَعَالَيْتَ يَا آخِرُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا ظَاهِرُ
تَعَالَيْتَ يَا بَاطِنُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا رَجَاءُ تَعَالَيْتَ يَا مُرْتَجَی
أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا ذَا الْمَنِّ تَعَالَيْتَ يَا ذَا الطَّوْلِ أَجِرْنَا مِنَ
النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا حَیُّ تَعَالَيْتَ يَا قَيُّومُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ
يَا وَاحِدُ تَعَالَيْتَ يَا أَحَدُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا سَيِّدُ تَعَالَيْتَ يَا صَمَدُ
أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا قَدِيرُ تَعَالَيْتَ يَا کَبِيرُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا
مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا وَالِی تَعَالَيْتَ يَا مُتَعَالِی (يَا عَالِی) أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ
سُبْحَانَکَ يَا عَلِیُّ تَعَالَيْتَ يَا أَعْلَی أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا وَلِیُّ
تَعَالَيْتَ يَا مَوْلَی أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا ذَارِئُ تَعَالَيْتَ يَا بَارِئُ
أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا خَافِضُ تَعَالَيْتَ يَا رَافِعُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا
مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا مُقْسِطُ تَعَالَيْتَ يَا

جَامِعُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا مُعِزُّ تَعَالَيْتَ يَا مُذِلُّ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا حَافِظُ تَعَالَيْتَ يَا حَفِيظُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا قَادِرُ تَعَالَيْتَ يَا مُقْتَدِرُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا عَلِيمُ تَعَالَيْتَ يَا حَلِيمُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا حَکَمُ تَعَالَيْتَ يَا حَکِيمُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا مُعْطِی تَعَالَيْتَ يَا مَانِعُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا ضَارُّ تَعَالَيْتَ يَا نَافِعُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا مُجِيبُ تَعَالَيْتَ يَا حَسِيبُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا عَادِلُ تَعَالَيْتَ يَا فَاصِلُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا لَطِيفُ تَعَالَيْتَ يَا شَرِيفُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا رَبُّ تَعَالَيْتَ يَا حَقُّ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا مَاجِدُ تَعَالَيْتَ يَا وَاحِدُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا عَفُوُّ تَعَالَيْتَ يَا مُنْتَقِمُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا وَاسِعُ تَعَالَيْتَ يَا مُوَسِّعُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا رَءُوفُ تَعَالَيْتَ يَا عَطُوفُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا فَرْدُ تَعَالَيْتَ يَا وِتْرُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا مُقِيتُ تَعَالَيْتَ يَا مُحِيطُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا وَکِيلُ تَعَالَيْتَ يَا عَدْلُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا مُبِينُ تَعَالَيْتَ يَا مَتِينُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا بَرُّ تَعَالَيْتَ يَا وَدُودُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا رَشِيدُ تَعَالَيْتَ يَا مُرْشِدُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا نُورُ تَعَالَيْتَ يَا مُنَوِّرُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا نَصِيرُ تَعَالَيْتَ يَا نَاصِرُ أَجِرْنَا

مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا صَبُورُ تَعَالَيْتَ يَا صَابِرُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا مُحْصِى تَعَالَيْتَ يَا مُنْشِئُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا سُبْحَانُ تَعَالَيْتَ يَا دَيَّانُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا مُغِيثُ تَعَالَيْتَ يَا غِيَاثُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا فَاطِرُ تَعَالَيْتَ يَا حَاضِرُ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ سُبْحَانَکَ يَا ذَا الْعِزِّ وَ الْجَمَالِ تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَبَرُوتِ وَ الْجَلالِ سُبْحَانَکَ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِينَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِيم

دعای جوشن کبیر

فضیلت دعای جوشن

در بلد الامین و مصباح کفعمی است و آن مروی است از حضرت سید الساجدین از پدرش از جد بزرگوارش حضرت رسول صلی الله علیه و علیهم أجمعین و این دعا را جبرئیل علیه السلام آورد برای پیغمبر صلی الله علیه و آله در یکی از غزوات در حالی که بر تن آن حضرت جوشن گرانی بود که سنگینی آن بدن مبارکش را به درد آورده بود پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد پروردگارت تو را سلام می رساند و می فرماید که بکن این جوشن را و بخوان این دعا را که او امان است از برای تو و امت تو پس شرحی در فضیلت این دعا ذکر فرموده که مقام نقل تمامش نیست از جمله آنکه هر که آن را بر کفن خویش نویسد حق تعالی حیا فرماید که او را به آتش

عذاب کند و هر که آن را به نیت در اول ماه رمضان بخواند حق تعالی او را روزی فرماید لیله القدر و خلق فرماید برای او هفتاد هزار فرشته که تسبیح و تقدیس کنند خدا را و ثوابش را برای او قرار دهند پس فضیلت بسیار نقل کرده تا آنکه فرموده و هر که بخواند او را در ماه رمضان سه مرتبه حرام فرماید حق تعالی جسد او را بر آتش جهنم و واجب فرماید برای او بهشت را و دو ملک بر او موکل فرماید که حفظ کنند او را از معاصی و در امان خدا باشد مدت حیات خود و در آخر خبر است که جناب امام حسین علیه السلام فرمود وصیت کرد پدرم علی بن ابی طالب صلوات الله علیه به حفظ این دعا و آنکه بنویسم آن را بر کفن او و تعلیم کنم آن را به اهل خود و ترغیب کنم ایشان را به خواندن آن و آن هزار اسم است و در آن است اسم اعظم فقیر گوید که از این خبر دو چیز مستفاد می شود یکی استحباب نوشتن این دعا بکفن چنانکه علامه بحر العلوم عطر الله مرقده در دره به آن اشاره فرموده (وَ سُنَّ أَنْ یُکْتَبَ بِالْأَکْفَانِ شَهَادَهُ الْإِسْلامِ وَ الْإِیمَانِ وَ هَکَذَا کِتَابَهُ الْقُرْآنِ وَ الْجَوْشَنُ الْمَنْعُوتُ بِالْأَمَانِ) دوم استحباب خواندن این دعا در اول ماه رمضان و اما خواندن آن در خصوص شبهای قدر در خبر ذکری از آن نیست لکن علامه مجلسی قدس الله روحه در زاد المعاد در ضمن اعمال شبهای قدر فرموده و در بعضی از روایات وارد شده است

که دعای جوشن کبیر را در هر یک از این سه شب بخوانند و کافی است فرمایش آن بزرگوار ما را در این مقام أحله الله دار السلام بالجمله این دعا صد فصل است و هر فصلی مشتمل بر ده اسم الهی است و در آخر هر فصل باید گفت سُبْحَانَکَ یَا لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ یَا رَبِّ و در بلد الامین است که در اول هر فصل بِسْمِ اللَّهِ بگوید و در آخرش سُبْحَانَکَ یَا لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ یَا رَبِّ یَا ذَا الْجَلالِ وَ الْإِکْرَامِ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ و آن دعا این است

متن دعای جوشن کبیر

اللَّهُمَّ 1 إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ یَا اللَّهُ یَا رَحْمَانُ یَا رَحِیمُ یَا کَرِیمُ یَا مُقِیمُ یَا عَظِیمُ یَا قَدِیمُ یَا عَلِیمُ یَا حَلِیمُ یَا حَکِیمُ سُبْحَانَکَ یَا لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ یَا رَبِّ 2 یَا سَیِّدَ السَّادَاتِ یَا مُجِیبَ الدَّعَوَاتِ یَا رَافِعَ الدَّرَجَاتِ یَا وَلِیَّ الْحَسَنَاتِ یَا غَافِرَ الْخَطِیئَاتِ یَا مُعْطِیَ الْمَسْأَلاتِ یَا قَابِلَ التَّوْبَاتِ یَا سَامِعَ الْأَصْوَاتِ یَا عَالِمَ الْخَفِیَّاتِ یَا دَافِعَ الْبَلِیَّاتِ 3 یَا خَیْرَ الْغَافِرِینَ یَا خَیْرَ الْفَاتِحِینَ یَا خَیْرَ النَّاصِرِینَ یَا خَیْرَ الْحَاکِمِینَ یَا خَیْرَ الرَّازِقِینَ یَا خَیْرَ الْوَارِثِینَ یَا خَیْرَ الْحَامِدِینَ یَا خَیْرَ الذَّاکِرِینَ یَا خَیْرَ الْمُنْزِلِینَ یَا خَیْرَ الْمُحْسِنِینَ 4 یَا مَنْ لَهُ الْعِزَّةُ وَ الْجَمَالُ یَا مَنْ لَهُ الْقُدْرَةُ وَ الْکَمَالُ یَا مَنْ لَهُ الْمُلْکُ وَ الْجَلالُ یَا مَنْ هُوَ الْکَبِیرُ الْمُتَعَالِ یَا مُنْشِئَ السَّحَابِ الثِّقَالِ یَا مَنْ هُوَ شَدِیدُ الْمِحَالِ یَا مَنْ هُوَ سَرِیعُ الْحِسَابِ یَا مَنْ هُوَ شَدِیدُ الْعِقَابِ

يَا مَنْ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ يَا مَنْ عِنْدَهُ أَمُّ الْكِتَابِ 5 اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا دَيَّانُ يَا بُرْهَانُ يَا سُلْطَانُ يَا رِضْوَانُ يَا غُفْرَانُ يَا سُبْحَانُ يَا مُسْتَعَانُ يَا ذَا الْمَنِّ وَ الْبَيَانِ 6 يَا مَنْ تَوَاضَعَ كُلُّ شَىْ ءٍ لِعَظَمَتِهِ يَا مَنِ اسْتَسْلَمَ كُلُّ شَىْ ءٍ لِقُدْرَتِهِ يَا مَنْ ذَلَّ كُلُّ شَىْ ءٍ لِعِزَّتِهِ يَا مَنْ خَضَعَ كُلُّ شَىْ ءٍ لِهَيْبَتِهِ يَا مَنِ انْقَادَ كُلُّ شَىْ ءٍ مِنْ خَشْيَتِهِ يَا مَنْ تَشَقَّقَتِ الْجِبَالُ مِنْ مَخَافَتِهِ يَا مَنْ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ بِأَمْرِهِ يَا مَنِ اسْتَقَرَّتِ الْأَرَضُونَ بِإِذْنِهِ يَا مَنْ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ يَا مَنْ لا يَعْتَدِى عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ 7 يَا غَافِرَ الْخَطَايَا يَا كَاشِفَ الْبَلايَا يَا مُنْتَهَى الرَّجَايَا يَا مُجْزِلَ الْعَطَايَا يَا وَاهِبَ الْهَدَايَا يَا رَازِقَ الْبَرَايَا يَا قَاضِىَ الْمَنَايَا يَا سَامِعَ الشَّكَايَا يَا بَاعِثَ الْبَرَايَا يَا مُطْلِقَ الْأُسَارَى 8 يَا ذَا الْحَمْدِ وَ الثَّنَاءِ يَا ذَا الْفَخْرِ وَ الْبَهَاءِ يَا ذَا الْمَجْدِ وَ السَّنَاءِ يَا ذَا الْعَهْدِ وَ الْوَفَاءِ يَا ذَا الْعَفْوِ وَ الرِّضَاءِ يَا ذَا الْمَنِّ وَ الْعَطَاءِ يَا ذَا الْفَصْلِ وَ الْقَضَاءِ يَا ذَا الْعِزِّ وَ الْبَقَاءِ يَا ذَا الْجُودِ وَ السَّخَاءِ يَا ذَا الْآلاءِ وَ النَّعْمَاءِ 9 اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا مَانِعُ يَا دَافِعُ يَا رَافِعُ يَا صَانِعُ يَا نَافِعُ يَا سَامِعُ يَا جَامِعُ يَا شَافِعُ يَا وَاسِعُ يَا مُوسِعُ 10 يَا صَانِعَ كُلِّ مَصْنُوعٍ يَا خَالِقَ كُلِّ مَخْلُوقٍ يَا رَازِقَ كُلِّ مَرْزُوقٍ يَا مَالِكَ كُلِّ مَمْلُوكٍ يَا كَاشِفَ كُلِّ مَكْرُوبٍ يَا فَارِجَ كُلِّ مَهْمُومٍ يَا رَاحِمَ كُلِّ مَرْحُومٍ يَا نَاصِرَ كُلِّ مَخْذُولٍ يَا سَاتِرَ كُلِّ مَعْيُوبٍ يَا مَلْجَأَ كُلِّ مَطْرُودٍ 11 يَا عُدَّتِى عِنْدَ شِدَّتِى يَا رَجَائِى عِنْدَ مُصِيبَتِى

يَا مُونِسِی عِنْدَ وَحْشَتِی يَا صَاحِبِی عِنْدَ غُرْبَتِی يَا وَلِيِّی عِنْدَ نِعْمَتِي يَا غِيَاثِی عِنْدَ كُرْبَتِی يَا دَلِيلِی عِنْدَ حَيْرَتِی يَا غَنَائِی عِنْدَ افْتِقَارِی يَا مَلْجَئِی عِنْدَ اضْطِرَارِی يَا مُعِينِی عِنْدَ مَفْزَعِی 12 يَا عَلامَ الْغُيُوبِ يَا غَفَّارَ الذُّنُوبِ يَا سَتَّارَ الْعُيُوبِ يَا كَاشِفَ الْكُرُوبِ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ يَا طَبِيبَ الْقُلُوبِ يَا مُنَوِّرَ الْقُلُوبِ يَا أَنِيسَ الْقُلُوبِ يَا مُفَرِّجَ الْهُمُومِ يَا مُنَفِّسَ الْغُمُومِ 13 اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ يَا جَلِيلُ يَا جَمِيلُ يَا وَكِيلُ يَا كَفِيلُ يَا دَلِيلُ يَا قَبِيلُ يَا مُدِيلُ يَا مُنِيلُ يَا مُقِيلُ يَا مُحِيلُ 14 يَا دَلِيلَ الْمُتَحَيِّرِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ يَا صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ يَا جَارَ الْمُسْتَجِيرِينَ يَا أَمَانَ الْخَائِفِينَ يَا عَوْنَ الْمُؤْمِنِينَ يَا رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ يَا مَلْجَأَ الْعَاصِينَ يَا غَافِرَ الْمُذْنِبِينَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ 15 يَا ذَا الْجُودِ وَ الْإِحْسَانِ يَا ذَا الْفَضْلِ وَ الامْتِنَانِ يَا ذَا الْأَمْنِ وَ الْأَمَانِ يَا ذَا الْقُدْسِ وَ السُّبْحَانِ يَا ذَا الْحِكْمَهِ وَ الْبَيَانِ يَا ذَا الرَّحْمَهِ وَ الرِّضْوَانِ يَا ذَا الْحُجَّهِ وَ الْبُرْهَانِ يَا ذَا الْعَظَمَهِ وَ السُّلْطَانِ يَا ذَا الرَّأْفَهِ وَ الْمُسْتَعَانِ يَا ذَا الْعَفْوِ وَ الْغُفْرَانِ 16 يَا مَنْ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَیْ ءٍ يَا مَنْ هُوَ إِلَهُ كُلِّ شَیْ ءٍ يَا مَنْ هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَیْ ءٍ يَا مَنْ هُوَ صَانِعُ كُلِّ شَیْ ءٍ يَا مَنْ هُوَ قَبْلَ كُلِّ شَیْ ءٍ يَا مَنْ هُوَ بَعْدَ كُلِّ شَیْ ءٍ يَا مَنْ هُوَ فَوْقَ كُلِّ شَیْ ءٍ يَا مَنْ هُوَ عَالِمٌ بِكُلِّ شَیْ ءٍ يَا مَنْ هُوَ قَادِرٌ عَلَی كُلِّ شَیْ ءٍ يَا مَنْ هُوَ يَبْقَی وَ يَفْنَی كُلُّ شَیْ ءٍ 17 اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ يَا مُؤْمِنُ يَا مُهَيْمِنُ يَا مُكَوِّنُ يَا مُلَقِّنُ يَا مُبَيِّنُ يَا مُهَوِّنُ يَا مُمَكِّنُ يَا

مُزَيِّنُ يَا مُعْلِنُ يَا مُقَسِّمُ 18 يَا مَنْ هُوَ فِى مُلْكِهِ مُقِيمٌ يَا مَنْ هُوَ فِى سُلْطَانِهِ قَدِيمٌ يَا مَنْ هُوَ فِى جَلالِهِ عَظِيمٌ يَا مَنْ هُوَ عَلَى عِبَادِهِ رَحِيمٌ يَا مَنْ هُوَ بِكُلِّ شَىْ ءٍ عَلِيمٌ يَا مَنْ هُوَ بِمَنْ عَصَاهُ حَلِيمٌ يَا مَنْ هُوَ بِمَنْ رَجَاهُ كَرِيمٌ يَا مَنْ هُوَ فِى صُنْعِهِ حَكِيمٌ يَا مَنْ هُوَ فِى حِكْمَتِهِ لَطِيفٌ يَا مَنْ هُوَ فِى لُطْفِهِ قَدِيمٌ 19 يَا مَنْ لا يُرْجَى إِلا فَضْلُهُ يَا مَنْ لا يُسْأَلُ إِلا عَفْوُهُ يَا مَنْ لا يُنْظَرُ إِلا بِرُّهُ يَا مَنْ لا يُخَافُ إِلا عَدْلُهُ يَا مَنْ لا يَدُومُ إِلا مُلْكُهُ يَا مَنْ لا سُلْطَانَ إِلا سُلْطَانُهُ يَا مَنْ وَسِعَتْ كُلَّ شَىْ ءٍ رَحْمَتُهُ يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ يَا مَنْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَىْ ءٍ عِلْمُهُ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ مِثْلَهُ 20 يَا فَارِجَ الْهَمِّ يَا كَاشِفَ الْغَمِّ يَا غَافِرَ الذَّنْبِ يَا قَابِلَ التَّوْبِ يَا خَالِقَ الْخَلْقِ يَا صَادِقَ الْوَعْدِ يَا مُوفِىَ الْعَهْدِ يَا عَالِمَ السِّرِّ يَا فَالِقَ الْحَبِّ يَا رَازِقَ الْأَنَامِ 21 اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا عَلِىُّ يَا وَفِىُّ يَا غَنِىُّ يَا مَلِىُّ يَا حَفِىُّ يَا رَضِىُّ يَا زَكِىُّ يَا بَدِىُّ يَا قَوِىُّ يَا وَلِىُّ 22 يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ يَا مَنْ سَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَهِ يَا مَنْ لَمْ يَهْتِكِ السِّتْرَ يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَهِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَهِ يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى 23 يَا ذَا النِّعْمَهِ السَّابِغَهِ يَا ذَا الرَّحْمَهِ الْوَاسِعَهِ يَا ذَا الْمِنَّهِ السَّابِقَهِ يَا ذَا الْحِكْمَهِ الْبَالِغَهِ يَا ذَا الْقُدْرَهِ الْكَامِلَهِ يَا ذَا الْحُجَّهِ الْقَاطِعَهِ يَا ذَا الْكَرَامَهِ الظَّاهِرَهِ يَا ذَا الْعِزَّهِ الدَّائِمَهِ يَا

ذَا الْقُوَّهِ الْمَتِينَهِ يَا ذَا الْعَظَمَهِ الْمَنِيعَهِ 24 يَا بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ يَا جَاعِلَ الظُّلُمَاتِ يَا رَاحِمَ الْعَبَرَاتِ يَا مُقِيلَ الْعَثَرَاتِ يَا سَاتِرَ الْعَوْرَاتِ يَا مُحْيِىَ الْأَمْوَاتِ يَا مُنْزِلَ الْآيَاتِ يَا مُضَعِّفَ الْحَسَنَاتِ يَا مَاحِىَ السَّيِّئَاتِ يَا شَدِيدَ النَّقِمَاتِ 25 اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ يَا مُصَوِّرُ يَا مُقَدِّرُ يَا مُدَبِّرُ يَا مُطَهِّرُ يَا مُنَوِّرُ يَا مُيَسِّرُ يَا مُبَشِّرُ يَا مُنْذِرُ يَا مُقَدِّمُ يَا مُؤَخِّرُ 26 يَا رَبَّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَا رَبَّ الشَّهْرِ الْحَرَامِ يَا رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ يَا رَبَّ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ يَا رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ يَا رَبَّ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ يَا رَبَّ الْحِلِّ وَ الْحَرَامِ يَا رَبَّ النُّورِ وَ الظَّلامِ يَا رَبَّ التَّحِيَّهِ وَ السَّلامِ يَا رَبَّ الْقُدْرَهِ فِى الْأَنَامِ 27 يَا أَحْکَمَ الْحَاکِمِينَ يَا أَعْدَلَ الْعَادِلِينَ يَا أَصْدَقَ الصَّادِقِينَ يَا أَطْهَرَ الطَّاهِرِينَ يَا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ يَا أَبْصَرَ النَّاظِرِينَ يَا أَشْفَعَ الشَّافِعِينَ يَا أَکْرَمَ الْأَکْرَمِينَ 28 يَا عِمَادَ مَنْ لا عِمَادَ لَهُ يَا سَنَدَ مَنْ لا سَنَدَ لَهُ يَا ذُخْرَ مَنْ لا ذُخْرَ لَهُ يَا حِرْزَ مَنْ لا حِرْزَ لَهُ يَا غِيَاثَ مَنْ لا غِيَاثَ لَهُ يَا فَخْرَ مَنْ لا فَخْرَ لَهُ يَا عِزَّ مَنْ لا عِزَّ لَهُ يَا مُعِينَ مَنْ لا مُعِينَ لَهُ يَا أَنِيسَ مَنْ لا أَنِيسَ لَهُ يَا أَمَانَ مَنْ لا أَمَانَ لَهُ 29 اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ يَا عَاصِمُ يَا قَائِمُ يَا دَائِمُ يَا رَاحِمُ يَا سَالِمُ يَا حَاکِمُ يَا عَالِمُ يَا قَاسِمُ يَا قَابِضُ يَا بَاسِطُ يَا عَاصِمَ مَنِ اسْتَعْصَمَهُ يَا رَاحِمَ مَنِ اسْتَرْحَمَهُ يَا غَافِرَ مَنِ اسْتَغْفَرَهُ يَا نَاصِرَ مَنِ اسْتَنْصَرَهُ يَا حَافِظَ مَنِ اسْتَحْفَظَهُ يَا مُکْرِمَ مَنِ اسْتَکْرَمَهُ يَا مُرْشِدَ مَنِ اسْتَرْشَدَهُ يَا

صَرِيخَ مَنِ اسْتَصْرَخَهُ يَا مُعِينَ مَنِ اسْتَعَانَهُ يَا مُغِيثَ مَنِ اسْتَغَاثَهُ 31 يَا عَزِيزا لا يُضَامُ يَا لَطِيفا لا يُرَامُ يَا قَيُّوما لا يَنَامُ يَا دَائِما لا يَفُوتُ يَا حَيّا لا يَمُوتُ يَا مَلِكا لا يَزُولُ يَا بَاقِيا لا يَفْنَى يَا عَالِما لا يَجْهَلُ يَا صَمَدا لا يُطْعَمُ يَا قَوِيّا لا يَضْعُفُ 32 اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا أَحَدُ يَا وَاحِدُ يَا شَاهِدُ يَا مَاجِدُ يَا حَامِدُ يَا رَاشِدُ يَا بَاعِثُ يَا وَارِثُ يَا ضَارُّ يَا نَافِعُ 33 يَا أَعْظَمَ مِنْ كُلِّ عَظِيمٍ يَا أَكْرَمَ مِنْ كُلِّ كَرِيمٍ يَا أَرْحَمَ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ يَا أَعْلَمَ مِنْ كُلِّ عَلِيمٍ يَا أَحْكَمَ مِنْ كُلِّ حَكِيمٍ يَا أَقْدَمَ مِنْ كُلِّ قَدِيمٍ يَا أَكْبَرَ مِنْ كُلِّ كَبِيرٍ يَا أَلْطَفَ مِنْ كُلِّ لَطِيفٍ يَا أَجَلَّ مِنْ كُلِّ جَلِيلٍ يَا أَعَزَّ مِنْ كُلِّ عَزِيزٍ 34 يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا كَثِيرَ الْخَيْرِ يَا قَدِيمَ الْفَضْلِ يَا دَائِمَ اللُّطْفِ يَا لَطِيفَ الصُّنْعِ يَا مُنَفِّسَ الْكَرْبِ يَا كَاشِفَ الضُّرِّ يَا مَالِكَ الْمُلْكِ يَا قَاضِىَ الْحَقِّ 35 يَا مَنْ هُوَ فِى عَهْدِهِ وَفِىٌّ يَا مَنْ هُوَ فِى وَفَائِهِ قَوِىٌّ يَا مَنْ هُوَ فِى قُوَّتِهِ عَلِىٌّ يَا مَنْ هُوَ فِى عُلُوِّهِ قَرِيبٌ يَا مَنْ هُوَ فِى قُرْبِهِ لَطِيفٌ يَا مَنْ هُوَ فِى لُطْفِهِ شَرِيفٌ يَا مَنْ هُوَ فِى شَرَفِهِ عَزِيزٌ يَا مَنْ هُوَ فِى عِزِّهِ عَظِيمٌ يَا مَنْ هُوَ فِى عَظَمَتِهِ مَجِيدٌ يَا مَنْ هُوَ فِى مَجْدِهِ حَمِيدٌ 36 اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا كَافِى يَا شَافِى يَا وَافِى يَا مُعَافِى يَا هَادِى يَا دَاعِى يَا قَاضِى يَا رَاضِى يَا عَالِى يَا بَاقِى 37 يَا مَنْ كُلُّ شَىْ ءٍ خَاضِعٌ لَهُ يَا مَنْ كُلُّ

شَیْ ءٍ خَاشِعٌ لَهُ یَا مَنْ کُلُّ شَیْ ءٍ کَائِنٌ لَهُ یَا مَنْ کُلُّ شَیْ ءٍ مَوْجُودٌ بِهِ یَا مَنْ کُلُّ شَیْ ءٍ مُنِیبٌ إِلَیْهِ یَا مَنْ کُلُّ شَیْ ءٍ خَائِفٌ مِنْهُ یَا مَنْ کُلُّ شَیْ ءٍ قَائِمٌ بِهِ یَا مَنْ کُلُّ شَیْ ءٍ صَائِرٌ إِلَیْهِ یَا مَنْ کُلُّ شَیْ ءٍ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ یَا مَنْ کُلُّ شَیْ ءٍ هَالِکٌ إِلا وَجْهَهُ 38 یَا مَنْ لا مَفَرَّ إِلا إِلَیْهِ یَا مَنْ لا مَفْزَعَ إِلا إِلَیْهِ یَا مَنْ لا مَقْصَدَ إِلا إِلَیْهِ یَا مَنْ لا مَنْجَی مِنْهُ إِلا إِلَیْهِ یَا مَنْ لا یُرْغَبُ إِلا إِلَیْهِ یَا مَنْ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلا بِهِ یَا مَنْ لا یُسْتَعَانُ إِلا بِهِ یَا مَنْ لا یُتَوَکَّلُ إِلا عَلَیْهِ یَا مَنْ لا یُرْجَی إِلا هُوَ یَا مَنْ لا یُعْبَدُ إِلا هُوَ 39 یَا خَیْرَ الْمَرْهُوبِینَ یَا خَیْرَ الْمَرْغُوبِینَ یَا خَیْرَ الْمَطْلُوبِینَ یَا خَیْرَ الْمَسْئُولِینَ یَا خَیْرَ الْمَقْصُودِینَ یَا خَیْرَ الْمَذْکُورِینَ یَا خَیْرَ الْمَشْکُورِینَ یَا خَیْرَ الْمَحْبُوبِینَ یَا خَیْرَ الْمَدْعُوِّینَ یَا خَیْرَ الْمُسْتَأْنِسِینَ 40 اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ یَا غَافِرُ یَا سَاتِرُ یَا قَادِرُ یَا قَاهِرُ یَا فَاطِرُ یَا کَاسِرُ یَا جَابِرُ یَا ذَاکِرُ یَا نَاظِرُ یَا نَاصِرُ 41 یَا مَنْ خَلَقَ فَسَوَّی یَا مَنْ قَدَّرَ فَهَدَی یَا مَنْ یَکْشِفُ الْبَلْوَی یَا مَنْ یَسْمَعُ النَّجْوَی یَا مَنْ یُنْقِذُ الْغَرْقَی یَا مَنْ یُنْجِی الْهَلْکَی یَا مَنْ یَشْفِی الْمَرْضَی یَا مَنْ أَضْحَکَ وَ أَبْکَی یَا مَنْ أَمَاتَ وَ أَحْیَا یَا مَنْ خَلَقَ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثَی 42 یَا مَنْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ سَبِیلُهُ یَا مَنْ فِی الْآفَاقِ آیَاتُهُ یَا مَنْ فِی الْآیَاتِ بُرْهَانُهُ یَا مَنْ فِی الْمَمَاتِ قُدْرَتُهُ یَا مَنْ فِی الْقُبُورِ عِبْرَتُهُ یَا مَنْ فِی الْقِیَامَهِ مُلْکُهُ یَا مَنْ فِی

الْحِسَابِ هَيْبَتُهُ يَا مَنْ فِى الْمِيزَانِ قَضَاؤُهُ يَا مَنْ فِى الْجَنَّهِ ثَوَابُهُ يَا مَنْ فِى النَّارِ عِقَابُهُ 43 يَا مَنْ إِلَيْهِ يَهْرُبُ الْخَائِفُونَ يَا مَنْ إِلَيْهِ يَفْزَعُ الْمُذْنِبُونَ يَا مَنْ إِلَيْهِ يَقْصِدُ الْمُنِيبُونَ يَا مَنْ إِلَيْهِ يَرْغَبُ الزَّاهِدُونَ يَا مَنْ إِلَيْهِ يَلْجَأُ الْمُتَحَيِّرُونَ يَا مَنْ بِهِ يَسْتَأْنِسُ الْمُرِيدُونَ يَا مَنْ بِهِ يَفْتَخِرُ الْمُحِبُّونَ يَا مَنْ فِي عَفْوِهِ يَطْمَعُ الْخَاطِئُونَ يَا مَنْ إِلَيْهِ يَسْكُنُ الْمُوقِنُونَ يَا مَنْ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ 44 اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ يَا حَبِيبُ يَا طَبِيبُ يَا قَرِيبُ يَا رَقِيبُ يَا حَسِيبُ يَا مَهِيبُ (مُهِيبُ) يَا مُثِيبُ يَا مُجِيبُ يَا خَبِيرُ يَا بَصِيرُ 45 يَا أَقْرَبَ مِنْ كُلِّ قَرِيبٍ يَا أَحَبَّ مِنْ كُلِّ حَبِيبٍ يَا أَبْصَرَ مِنْ كُلِّ بَصِيرٍ يَا أَخْبَرَ مِنْ كُلِّ خَبِيرٍ يَا أَشْرَفَ مِنْ كُلِّ شَرِيفٍ يَا أَرْفَعَ مِنْ كُلِّ رَفِيعٍ يَا أَقْوَى مِنْ كُلِّ قَوِیٍّ يَا أَغْنَى مِنْ كُلِّ غَنِیٍّ يَا أَجْوَدَ مِنْ كُلِّ جَوَادٍ يَا أَرْأَفَ مِنْ كُلِّ رَءُوفٍ 46 يَا غَالِبا غَيْرَ مَغْلُوبٍ يَا صَانِعا غَيْرَ مَصْنُوعٍ يَا خَالِقا غَيْرَ مَخْلُوقٍ يَا مَالِكا غَيْرَ مَمْلُوكٍ يَا قَاهِرا غَيْرَ مَقْهُورٍ يَا رَافِعا غَيْرَ مَرْفُوعٍ يَا حَافِظا غَيْرَ مَحْفُوظٍ يَا نَاصِرا غَيْرَ مَنْصُورٍ يَا شَاهِدا غَيْرَ غَائِبٍ يَا قَرِيبا غَيْرَ بَعِيدٍ 47 يَا نُورَ النُّورِ يَا مُنَوِّرَ النُّورِ يَا خَالِقَ النُّورِ يَا مُدَبِّرَ النُّورِ يَا مُقَدِّرَ النُّورِ يَا نُورَ كُلِّ نُورٍ يَا نُورا قَبْلَ كُلِّ نُورٍ يَا نُورا بَعْدَ كُلِّ نُورٍ يَا نُورا فَوْقَ كُلِّ نُورٍ يَا نُورا لَيْسَ كَمِثْلِهِ نُورٌ 48 يَا مَنْ عَطَاؤُهُ شَرِيفٌ يَا مَنْ فِعْلُهُ لَطِيفٌ يَا مَنْ لُطْفُهُ مُقِيمٌ يَا مَنْ إِحْسَانُهُ قَدِيمٌ يَا مَنْ قَوْلُهُ حَقٌّ يَا مَنْ وَعْدُهُ صِدْقٌ يَا مَنْ عَفْوُهُ

فَضْلٌ يَا مَنْ عَذَابُهُ عَدْلٌ يَا مَنْ ذِكْرُهُ حُلْوٌ يَا مَنْ فَضْلُهُ عَمِيمٌ 49 اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِاسْمِکَ يَا مُسَهِّلُ يَا مُفَصِّلُ يَا مُبَدِّلُ يَا مُذَلِّلُ يَا مُنَزِّلُ يَا مُنَوِّلُ يَا مُفْضِلُ يَا مُجْزِلُ يَا مُمْهِلُ يَا مُجْمِلُ 50 يَا مَنْ يَرَى وَ لا يُرَى يَا مَنْ يَخْلُقُ وَ لا يُخْلَقُ يَا مَنْ يَهْدِي وَ لا يُهْدَى يَا مَنْ يُحْيِى وَ لا يُحْيَى يَا مَنْ يَسْأَلُ وَ لا يُسْأَلُ يَا مَنْ يُطْعِمُ وَ لا يُطْعَمُ يَا مَنْ يُجِيرُ وَ لا يُجَارُ عَلَيْهِ يَا مَنْ يَقْضِى وَ لا يُقْضَى عَلَيْهِ يَا مَنْ يَحْكُمُ وَ لا يُحْكَمُ عَلَيْهِ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوا أَحَدٌ 51 يَا نِعْمَ الْحَسِيبُ يَا نِعْمَ الطَّبِيبُ يَا نِعْمَ الرَّقِيبُ يَا نِعْمَ الْقَرِيبُ يَا نِعْمَ الْمُجِيبُ يَا نِعْمَ الْحَبِيبُ يَا نِعْمَ الْكَفِيلُ يَا نِعْمَ الْوَكِيلُ يَا نِعْمَ الْمَوْلَى يَا نِعْمَ النَّصِيرُ 52 يَا سُرُورَ الْعَارِفِينَ يَا مُنَى الْمُحِبِّينَ يَا أَنِيسَ الْمُرِيدِينَ يَا حَبِيبَ التَّوَّابِينَ يَا رَازِقَ الْمُقِلِّينَ يَا رَجَاءَ الْمُذْنِبِينَ يَا قُرَّةَ عَيْنِ الْعَابِدِينَ يَا مُنَفِّسَ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ يَا مُفَرِّجَ عَنِ الْمَغْمُومِينَ يَا إِلَهَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ 53 اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِاسْمِکَ يَا رَبَّنَا يَا إِلَهَنَا يَا سَيِّدَنَا يَا مَوْلانَا يَا نَاصِرَنَا يَا حَافِظَنَا يَا دَلِيلَنَا يَا مُعِينَنَا يَا حَبِيبَنَا يَا طَبِيبَنَا 54 يَا رَبَّ النَّبِيِّينَ وَ الْأَبْرَارِ يَا رَبَّ الصِّدِّيقِينَ وَ الْأَخْيَارِ يَا رَبَّ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ يَا رَبَّ الصِّغَارِ وَ الْكِبَارِ يَا رَبَّ الْحُبُوبِ وَ الثِّمَارِ يَا رَبَّ الْأَنْهَارِ وَ الْأَشْجَارِ يَا رَبَّ الصَّحَارِى وَ الْقِفَارِ يَا رَبَّ الْبَرَارِى وَ الْبِحَارِ يَا رَبَّ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ يَا رَبَّ الْأَعْلانِ وَ الْأَسْرَارِ 55 يَا مَنْ

نَفَذَ فِی کُلِّ شَیْ ءٍ أَمْرُهُ یَا مَنْ لَحِقَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عِلْمُهُ یَا مَنْ بَلَغَتْ إِلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قُدْرَتُهُ یَا مَنْ لا تُحْصِی الْعِبَادُ نِعَمَهُ یَا مَنْ لا تَبْلُغُ الْخَلائِقُ شُکْرَهُ یَا مَنْ لا تُدْرِکُ الْأَفْهَامُ جَلالَهُ یَا مَنْ لا تَنَالُ الْأَوْهَامُ کُنْهَهُ یَا مَنِ الْعَظَمَةُ وَ الْکِبْرِیَاءُ رِدَاؤُهُ یَا مَنْ لا تَرُدُّ الْعِبَادُ قَضَاءَهُ یَا مَنْ لا مُلْکَ إِلا مُلْکُهُ یَا مَنْ لا عَطَاءَ إِلا عَطَاؤُهُ 56 یَا مَنْ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَی یَا مَنْ لَهُ الصِّفَاتُ الْعُلْیَا یَا مَنْ لَهُ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَی یَا مَنْ لَهُ الْجَنَّةُ الْمَأْوَی یَا مَنْ لَهُ الْآیَاتُ الْکُبْرَی یَا مَنْ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی یَا مَنْ لَهُ الْحُکْمُ وَ الْقَضَاءُ یَا مَنْ لَهُ الْهَوَاءُ وَ الْفَضَاءُ یَا مَنْ لَهُ الْعَرْشُ وَ الثَّرَی یَا مَنْ لَهُ السَّمَاوَاتُ الْعُلَی 57 اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ یَا عَفُوُّ یَا غَفُورُ یَا صَبُورُ یَا شَکُورُ یَا رَءُوفُ یَا عَطُوفُ یَا مَسْئُولُ یَا وَدُودُ یَا سُبُّوحُ یَا قُدُّوسُ 58 یَا مَنْ فِی السَّمَاءِ عَظَمَتُهُ یَا مَنْ فِی الْأَرْضِ آیَاتُهُ یَا مَنْ فِی کُلِّ شَیْ ءٍ دَلائِلُهُ یَا مَنْ فِی الْبِحَارِ عَجَائِبُهُ یَا مَنْ فِی الْجِبَالِ خَزَائِنُهُ یَا مَنْ یَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ یَا مَنْ إِلَیْهِ یَرْجِعُ الْأَمْرُ کُلُّهُ یَا مَنْ أَظْهَرَ فِی کُلِّ شَیْ ءٍ لُطْفَهُ یَا مَنْ أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ یَا مَنْ تَصَرَّفَ فِی الْخَلائِقِ قُدْرَتُهُ 59 یَا حَبِیبَ مَنْ لا حَبِیبَ لَهُ یَا طَبِیبَ مَنْ لا طَبِیبَ لَهُ یَا مُجِیبَ مَنْ لا مُجِیبَ لَهُ یَا شَفِیقَ مَنْ لا شَفِیقَ لَهُ یَا رَفِیقَ مَنْ لا رَفِیقَ لَهُ یَا مُغِیثَ مَنْ لا مُغِیثَ لَهُ یَا دَلِیلَ مَنْ لا دَلِیلَ لَهُ یَا أَنِیسَ مَنْ لا أَنِیسَ لَهُ یَا رَاحِمَ

مَنْ لا رَاحِمَ لَهُ يَا صَاحِبَ مَنْ لا صَاحِبَ لَهُ 60 يَا كَافِیَ مَنِ اسْتَكْفَاهُ يَا هَادِیَ مَنِ اسْتَهْدَاهُ يَا كَالِیَ مَنِ اسْتَكْلاهُ يَا رَاعِیَ مَنِ اسْتَرْعَاهُ يَا شَافِیَ مَنِ اسْتَشْفَاهُ يَا قَاضِیَ مَنِ اسْتَقْضَاهُ يَا مُغْنِیَ مَنِ اسْتَغْنَاهُ يَا مُوفِیَ مَنِ اسْتَوْفَاهُ يَا مُقَوِّیَ مَنِ اسْتَقْوَاهُ يَا وَلِیَّ مَنِ اسْتَوْلاهُ 61 اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا خَالِقُ يَا رَازِقُ يَا نَاطِقُ يَا صَادِقُ يَا فَالِقُ يَا فَارِقُ يَا فَاتِقُ يَا رَاتِقُ يَا سَابِقُ (فَائِقُ) يَا سَامِقُ 62 يَا مَنْ يُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ يَا مَنْ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ الْأَنْوَارَ يَا مَنْ خَلَقَ الظِّلَّ وَ الْحَرُورَ يَا مَنْ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ يَا مَنْ قَدَّرَ الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ يَا مَنْ خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ يَا مَنْ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ يَا مَنْ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لا وَلَدا يَا مَنْ لَيْسَ لَهُ شَرِيكٌ فِی الْمُلْكِ يَا مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ 63 يَا مَنْ يَعْلَمُ مُرَادَ الْمُرِيدِينَ يَا مَنْ يَعْلَمُ ضَمِيرَ الصَّامِتِينَ يَا مَنْ يَسْمَعُ أَنِينَ الْوَاهِنِينَ يَا مَنْ يَرَى بُكَاءَ الْخَائِفِينَ يَا مَنْ يَمْلِكُ حَوَائِجَ السَّائِلِينَ يَا مَنْ يَقْبَلُ عُذْرَ التَّائِبِينَ يَا مَنْ لا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ يَا مَنْ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ يَا مَنْ لا يَبْعُدُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ يَا أَجْوَدَ الْأَجْوَدِينَ 64 يَا دَائِمَ الْبَقَاءِ يَا سَامِعَ الدُّعَاءِ يَا وَاسِعَ الْعَطَاءِ يَا غَافِرَ الْخَطَاءِ يَا بَدِيعَ السَّمَاءِ يَا حَسَنَ الْبَلاءِ يَا جَمِيلَ الثَّنَاءِ يَا قَدِيمَ السَّنَاءِ يَا كَثِيرَ الْوَفَاءِ يَا شَرِيفَ الْجَزَاءِ 65 اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا سَتَّارُ يَا غَفَّارُ يَا قَهَّارُ يَا جَبَّارُ يَا صَبَّارُ يَا بَارُّ يَا مُخْتَارُ يَا فَتَّاحُ يَا نَفَّاحُ يَا مُرْتَاحُ 66 يَا مَنْ

خَلَقَنِى وَ سَوَّانِى يَا مَنْ رَزَقَنِى وَ رَبَّانِى يَا مَنْ أَطْعَمَنِى وَ سَقَانِى يَا مَنْ قَرَّبَنِى وَ أَدْنَانِى يَا مَنْ عَصَمَنِى وَ كَفَانِى يَا مَنْ حَفِظَنِى وَ كَلانِى يَا مَنْ أَعَزَّنِى وَ أَغْنَانِى يَا مَنْ وَفَّقَنِى وَ هَدَانِى يَا مَنْ آنَسَنِى وَ آوَانِى يَا مَنْ أَمَاتَنِى وَ أَحْيَانِى 67 يَا مَنْ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ يَا مَنْ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ يَا مَنْ لا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلا بِإِذْنِهِ يَا مَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ يَا مَنْ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ يَا مَنْ لا رَادَّ لِقَضَائِهِ يَا مَنِ انْقَادَ كُلُّ شَيْ ءٍ لِأَمْرِهِ يَا مَنِ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ يَا مَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرا بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِ 68 يَا مَنْ جَعَلَ الْأَرْضَ مِهَادا يَا مَنْ جَعَلَ الْجِبَالَ أَوْتَادا يَا مَنْ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجا يَا مَنْ جَعَلَ الْقَمَرَ نُورا يَا مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لِبَاسا يَا مَنْ جَعَلَ النَّهَارَ مَعَاشا يَا مَنْ جَعَلَ النَّوْمَ سُبَاتا يَا مَنْ جَعَلَ السَّمَاءَ بِنَاءً يَا مَنْ جَعَلَ الْأَشْيَاءَ أَزْوَاجا يَا مَنْ جَعَلَ النَّارَ مِرْصَادا 69 اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا سَمِيعُ يَا شَفِيعُ يَا رَفِيعُ يَا مَنِيعُ يَا سَرِيعُ يَا بَدِيعُ يَا كَبِيرُ يَا قَدِيرُ يَا خَبِيرُ (مُنِيرُ) يَا مُجِيرُ يَا حَيّا قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ يَا حَيّا بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ يَا حَيُّ الَّذِى لَيْسَ كَمِثْلِهِ حَيٌّ يَا حَيُّ الَّذِى لا يُشَارِكُهُ حَيٌّ يَا حَيُّ الَّذِى لا يَحْتَاجُ إِلَى حَيٍّ يَا حَيُّ الَّذِى يُمِيتُ كُلَّ حَيٍّ يَا حَيُّ الَّذِى يَرْزُقُ كُلَّ حَيٍّ يَا حَيّا لَمْ يَرِثِ الْحَيَاةَ مِنْ حَيٍّ يَا حَيُّ الَّذِى يُحْيِى الْمَوْتَى يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ 71 يَا مَنْ لَهُ

ذِكْرٌ لا يُنْسَى يَا مَنْ لَهُ نُورٌ لا يُطْفَى يَا مَنْ لَهُ نِعَمٌ لا تُعَدُّ يَا مَنْ لَهُ مُلْكٌ لا يَزُولُ يَا مَنْ لَهُ ثَنَاءٌ لا يُحْصَى يَا مَنْ لَهُ جَلالٌ لا يُكَيَّفُ يَا مَنْ لَهُ كَمَالٌ لا يُدْرَكُ يَا مَنْ لَهُ قَضَاءٌ لا يُرَدُّ يَا مَنْ لَهُ صِفَاتٌ لا تُبَدَّلُ يَا مَنْ لَهُ نُعُوتٌ لا تُغَيَّرُ 72 يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ يَا مَالِكَ يَوْمِ الدِّينِ يَا غَايَةَ الطَّالِبِينَ يَا ظَهْرَ اللاجِينَ يَا مُدْرِكَ الْهَارِبِينَ يَا مَنْ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ يَا مَنْ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ يَا مَنْ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ يَا مَنْ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ يَا مَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ 73 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا شَفِيقُ يَا رَفِيقُ يَا حَفِيظُ يَا مُحِيطُ يَا مُقِيتُ يَا مُغِيثُ يَا مُعِزُّ يَا مُذِلُّ يَا مُبْدِئُ يَا مُعِيدُ 74 يَا مَنْ هُوَ أَحَدٌ بِلا ضِدٍّ يَا مَنْ هُوَ فَرْدٌ بِلا نِدٍّ يَا مَنْ هُوَ صَمَدٌ بِلا عَيْبٍ يَا مَنْ هُوَ وِتْرٌ بِلا كَيْفٍ يَا مَنْ هُوَ قَاضٍ بِلا حَيْفٍ يَا مَنْ هُوَ رَبٌّ بِلا وَزِيرٍ يَا مَنْ هُوَ عَزِيزٌ بِلا ذُلٍّ يَا مَنْ هُوَ غَنِيٌّ بِلا فَقْرٍ يَا مَنْ هُوَ مَلِكٌ بِلا عَزْلٍ يَا مَنْ هُوَ مَوْصُوفٌ بِلا شَبِيهٍ 75 يَا مَنْ ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ يَا مَنْ شُكْرُهُ فَوْزٌ لِلشَّاكِرِينَ يَا مَنْ حَمْدُهُ عِزٌّ لِلْحَامِدِينَ يَا مَنْ طَاعَتُهُ نَجَاةٌ لِلْمُطِيعِينَ يَا مَنْ بَابُهُ مَفْتُوحٌ لِلطَّالِبِينَ يَا مَنْ سَبِيلُهُ وَاضِحٌ لِلْمُنِيبِينَ يَا مَنْ آيَاتُهُ بُرْهَانٌ لِلنَّاظِرِينَ يَا مَنْ كِتَابُهُ تَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ يَا مَنْ رِزْقُهُ عُمُومٌ لِلطَّائِعِينَ وَ الْعَاصِينَ يَا مَنْ رَحْمَتُهُ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ 76 يَا مَنْ تَبَارَكَ اسْمُهُ يَا مَنْ تَعَالَى جَدُّهُ يَا مَنْ لا إِلَهَ غَيْرُهُ يَا مَنْ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يَا مَنْ

تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ يَا مَنْ يَدُومُ بَقَاؤُهُ يَا مَنِ الْعَظَمَةُ بَهَاؤُهُ يَا مَنِ الْكِبْرِيَاءُ رِدَاؤُهُ يَا مَنْ لا تُحْصَى آلاؤُهُ يَا مَنْ لا تُعَدُّ نَعْمَاؤُهُ 77 اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ يَا مُعِينُ يَا أَمِينُ يَا مُبِينُ يَا مَتِينُ يَا مَكِينُ يَا رَشِيدُ يَا حَمِيدُ يَا مَجِيدُ يَا شَدِيدُ يَا شَهِيدُ 78 يَا ذَا الْعَرْشِ الْمَجِيدِ يَا ذَا الْقَوْلِ السَّدِيدِ يَا ذَا الْفِعْلِ الرَّشِيدِ يَا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ يَا ذَا الْوَعْدِ وَ الْوَعِيدِ يَا مَنْ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ يَا مَنْ هُوَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ يَا مَنْ هُوَ قَرِيبٌ غَيْرُ بَعِيدٍ يَا مَنْ هُوَ عَلَى كُلِّ شَیْ ءٍ شَهِيدٌ يَا مَنْ هُوَ لَيْسَ بِظَلامٍ لِلْعَبِيدِ 79 يَا مَنْ لا شَرِيکَ لَهُ وَ لا وَزِيرَ يَا مَنْ لا شَبِيهَ (شِبْهَ) لَهُ وَ لا نَظِيرَ يَا خَالِقَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ يَا مُغْنِیَ الْبَائِسِ الْفَقِيرِ يَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ يَا رَاحِمَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ يَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ يَا عِصْمَةَ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ يَا مَنْ هُوَ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ يَا مَنْ هُوَ عَلَى كُلِّ شَیْ ءٍ قَدِيرٌ 80 يَا ذَا الْجُودِ وَ النِّعَمِ يَا ذَا الْفَضْلِ وَ الْكَرَمِ يَا خَالِقَ اللَّوْحِ وَ الْقَلَمِ يَا بَارِئَ الذَّرِّ وَ النَّسَمِ يَا ذَا الْبَأْسِ وَ النِّقَمِ يَا مُلْهِمَ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ يَا كَاشِفَ الضُّرِّ وَ الْأَلَمِ يَا عَالِمَ السِّرِّ وَ الْهِمَمِ يَا رَبَّ الْبَيْتِ وَ الْحَرَمِ يَا مَنْ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنَ الْعَدَمِ 81 اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ يَا فَاعِلُ يَا جَاعِلُ يَا قَابِلُ يَا كَامِلُ یΘÅفَاصِلُ يَا وَاصِلُ يَا عَادِلُ يَا غَالِبُ يَا طَالِبُ يَا وَاهِبُ 82 يَا مَنْ أَنْعَمَ بِطَوْلِهِ يَا مَنْ أَكْرَمَ بِجُودِهِ يَا مَنْ جَادَ بِلُطْفِهِ يَا مَنْ تَعَزَّزَ بِقُدْرَتِهِ يَا مَنْ قَدَّرَ بِحِكْمَتِهِ

يَا مَنْ حَكَمَ بِتَدْبِيرِهِ يَا مَنْ دَبَّرَ بِعِلْمِهِ يَا مَنْ تَجَاوَزَ بِحِلْمِهِ يَا مَنْ دَنَا فِى عُلُوِّهِ يَا مَنْ عَلا فِى دُنُوِّهِ 83 يَا مَنْ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَا مَنْ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ يَا مَنْ يَهْدِى مَنْ يَشَاءُ يَا مَنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ يَا مَنْ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ يَا مَنْ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ يَا مَنْ يُعِزُّ مَنْ يَشَاءُ يَا مَنْ يُذِلُّ مَنْ يَشَاءُ يَا مَنْ يُصَوِّرُ فِى الْأَرْحَامِ مَا يَشَاءُ يَا مَنْ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ 84 يَا مَنْ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لا وَلَدا يَا مَنْ جَعَلَ لِكُلِّ شَىْ ءٍ قَدْرا يَا مَنْ لا يُشْرِكُ فِى حُكْمِهِ أَحَدا يَا مَنْ جَعَلَ (مِنَ الْمَلائِكَهِ) الْمَلائِكَةَ رُسُلا يَا مَنْ جَعَلَ فِى السَّمَاءِ بُرُوجا يَا مَنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارا يَا مَنْ خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرا يَا مَنْ جَعَلَ لِكُلِّ شَىْ ءٍ أَمَدا يَا مَنْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَىْ ءٍ عِلْما يَا مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَىْ ءٍ عَدَدا 85 اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا أَوَّلُ يَا آخِرُ يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ يَا بَرُّ يَا حَقُّ يَا فَرْدُ يَا وِتْرُ يَا صَمَدُ يَا سَرْمَدُ 86 يَا خَيْرَ مَعْرُوفٍ عُرِفَ يَا أَفْضَلَ مَعْبُودٍ عُبِدَ يَا أَجَلَّ مَشْكُورٍ شُكِرَ يَا أَعَزَّ مَذْكُورٍ ذُكِرَ يَا أَعْلَى مَحْمُودٍ حُمِدَ يَا أَقْدَمَ مَوْجُودٍ طُلِبَ يَا أَرْفَعَ مَوْصُوفٍ وُصِفَ يَا أَكْبَرَ مَقْصُودٍ قُصِدَ يَا أَكْرَمَ مَسْئُولٍ سُئِلَ يَا أَشْرَفَ مَحْبُوبٍ عُلِمَ 87 يَا حَبِيبَ الْبَاكِينَ يَا سَيِّدَ الْمُتَوَكِّلِينَ يَا هَادِىَ الْمُضِلِّينَ يَا وَلِىَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَنِيسَ الذَّاكِرِينَ يَا مَفْزَعَ الْمَلْهُوفِينَ يَا مُنْجِىَ الصَّادِقِينَ يَا أَقْدَرَ الْقَادِرِينَ يَا أَعْلَمَ الْعَالِمِينَ يَا إِلَهَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ 88 يَا مَنْ عَلا فَقَهَرَ يَا مَنْ مَلَكَ فَقَدَرَ يَا مَنْ بَطَنَ فَخَبَرَ يَا مَنْ عُبِدَ فَشَكَرَ

يَا مَنْ عُصِىَ فَغَفَرَ يَا مَنْ لا تَحْوِيهِ الْفِكَرُ يَا مَنْ لا يُدْرِكُهُ بَصَرٌ يَا مَنْ لا يَخْفَى عَلَيْهِ أَثَرٌ يَا رَازِقَ الْبَشَرِ يَا مُقَدِّرَ كُلِّ قَدَرٍ 89 اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا حَافِظُ يَا بَارِئُ يَا ذَارِئُ يَا بَاذِخُ يَا فَارِجُ يَا فَاتِحُ يَا كَاشِفُ يَا ضَامِنُ يَا آمِرُ يَا نَاهِى 90 يَا مَنْ لا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلا هُوَ يَا مَنْ لا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلا هُوَ يَا مَنْ لا يَخْلُقُ الْخَلْقَ إِلا هُوَ يَا مَنْ لا يَغْفِرُ الذَّنْبَ إِلا هُوَ يَا مَنْ لا يُتِمُّ النِّعْمَةَ إِلا هُوَ يَا مَنْ لا يُقَلِّبُ الْقُلُوبَ إِلا هُوَ يَا مَنْ لا يُدَبِّرُ الْأَمْرَ إِلا هُوَ يَا مَنْ لا يُنَزِّلُ الْغَيْثَ إِلا هُوَ يَا مَنْ لا يَبْسُطُ الرِّزْقَ إِلا هُوَ يَا مَنْ لا يُحْيِى الْمَوْتَى إِلا هُوَ 91 يَا مُعِينَ الضُّعَفَاءِ يَا صَاحِبَ الْغُرَبَاءِ يَا نَاصِرَ الْأَوْلِيَاءِ يَا قَاهِرَ الْأَعْدَاءِ يَا رَافِعَ السَّمَاءِ يَا أَنِيسَ الْأَصْفِيَاءِ يَا حَبِيبَ الْأَتْقِيَاءِ يَا كَنْزَ الْفُقَرَاءِ يَا إِلَهَ الْأَغْنِيَاءِ يَا أَكْرَمَ الْكُرَمَاءِ 92 يَا كَافِيا مِنْ كُلِّ شَىْ ءٍ يَا قَائِما عَلَى كُلِّ شَىْ ءٍ يَا مَنْ لا يُشْبِهُهُ شَىْ ءٌ يَا مَنْ لا يَزِيدُ فِى مُلْكِهِ شَىْ ءٌ يَا مَنْ لا يَخْفَى عَلَيْهِ شَىْ ءٌ يَا مَنْ لا يَنْقُصُ مِنْ خَزَائِنِهِ شَىْ ءٌ يَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْ ءٌ يَا مَنْ لا يَعْزُبُ عَنْ عِلْمِهِ شَىْ ءٌ يَا مَنْ هُوَ خَبِيرٌ بِكُلِّ شَىْ ءٍ يَا مَنْ وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَىْ ءٍ 93 اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا مُكْرِمُ يَا مُطْعِمُ يَا مُنْعِمُ يَا مُعْطِى يَا مُغْنِى يَا مُقْنِى يَا مُفْنِى يَا مُحْيِى يَا مُرْضِى يَا مُنْجِى 94 يَا أَوَّلَ كُلِّ شَىْ ءٍ وَ آخِرَهُ يَا إِلَهَ كُلِّ شَىْ ءٍ وَ مَلِيكَهُ يَا رَبَّ كُلِّ

شَیْ ءٍ وَ صَانِعَهُ یَا بَارِئَ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ خَالِقَهُ یَا قَابِضَ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ بَاسِطَهُ یَا
مُبْدِئَ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ مُعِیدَهُ یَا مُنْشِئَ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ مُقَدِّرَهُ یَا مُکَوِّنَ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ
مُحَوِّلَهُ یَا مُحْیِیَ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ مُمِیتَهُ یَا خَالِقَ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ وَارِثَهُ 95 یَا خَیْرَ
ذَاکِرٍ وَ مَذْکُورٍ یَا خَیْرَ شَاکِرٍ وَ مَشْکُورٍ یَا خَیْرَ حَامِدٍ وَ مَحْمُودٍ یَا خَیْرَ شَاهِدٍ وَ
مَشْهُودٍ یَا خَیْرَ دَاعٍ وَ مَدْعُوٍّ یَا خَیْرَ مُجِیبٍ وَ مُجَابٍ یَا خَیْرَ مُونِسٍ وَ أَنِیسٍ یَا
خَیْرَ صَاحِبٍ وَ جَلِیسٍ یَا خَیْرَ مَقْصُودٍ وَ مَطْلُوبٍ یَا خَیْرَ حَبِیبٍ وَ مَحْبُوبٍ 96 یَا
مَنْ هُوَ لِمَنْ دَعَاهُ مُجِیبٌ یَا مَنْ هُوَ لِمَنْ أَطَاعَهُ حَبِیبٌ یَا مَنْ هُوَ إِلَی مَنْ أَحَبَّهُ
قَرِیبٌ یَا مَنْ هُوَ بِمَنِ اسْتَحْفَظَهُ رَقِیبٌ یَا مَنْ هُوَ بِمَنْ رَجَاهُ کَرِیمٌ یَا مَنْ هُوَ
بِمَنْ عَصَاهُ حَلِیمٌ یَا مَنْ هُوَ فِی عَظَمَتِهِ رَحِیمٌ یَا مَنْ هُوَ فِی حِکْمَتِهِ عَظِیمٌ یَا
مَنْ هُوَ فِی إِحْسَانِهِ قَدِیمٌ یَا مَنْ هُوَ بِمَنْ أَرَادَهُ عَلِیمٌ 97 اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ
بِاسْمِکَ یَا مُسَبِّبُ یَا مُرَغِّبُ یَا مُقَلِّبُ یَا مُعَقِّبُ یَا مُرَتِّبُ یَا مُخَوِّفُ یَا مُحَذِّرُ یَا
مُذَکِّرُ یَا مُسَخِّرُ یَا مُغَیِّرُ 98 یَا مَنْ عِلْمُهُ سَابِقٌ یَا مَنْ وَعْدُهُ صَادِقٌ یَا مَنْ
لُطْفُهُ ظَاهِرٌ یَا مَنْ أَمْرُهُ غَالِبٌ یَا مَنْ کِتَابُهُ مُحْکَمٌ یَا مَنْ قَضَاؤُهُ کَائِنٌ یَا مَنْ
قُرْآنُهُ مَجِیدٌ یَا مَنْ مُلْکُهُ قَدِیمٌ یَا مَنْ فَضْلُهُ عَمِیمٌ یَا مَنْ عَرْشُهُ عَظِیمٌ 99 یَا
مَنْ لا یَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ یَا مَنْ لا یَمْنَعُهُ فِعْلٌ عَنْ فِعْلٍ یَا مَنْ لا یُلْهِیهِ
قَوْلٌ عَنْ قَوْلٍ یَا مَنْ لا یُغَلِّطُهُ سُؤَالٌ عَنْ سُؤَالٍ یَا مَنْ

لا يَحْجُبُهُ شَىْ ءٌ عَنْ شَىْ ءٍ يَا مَنْ لا يُبْرِمُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّينَ يَا مَنْ هُوَ غَايَةُ مُرَادِ الْمُرِيدِينَ يَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى هِمَمِ الْعَارِفِينَ يَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى طَلَبِ الطَّالِبِينَ يَا مَنْ لا يَخْفَى عَلَيْهِ ذَرَّةٌ فِى الْعَالَمِينَ 100 يَا حَلِيما لا يَعْجَلُ يَا جَوَادا لا يَبْخَلُ يَا صَادِقا لا يُخْلِفُ يَا وَهَّابا لا يَمَلُّ يَا قَاهِرا لا يُغْلَبُ يَا عَظِيما لا يُوصَفُ يَا عَدْلا لا يَحِيفُ يَا غَنِيّا لا يَفْتَقِرُ يَا كَبِيرا لا يَصْغُرُ يَا حَافِظا لا يَغْفُلُ سُبْحَانَكَ يَا لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ

دعای عهد

قضیلت دعای عهد

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که : هر که چهل صباح این عهد را بخواند از یاوران قائم ما باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدا او را از قبر بیرون آورد که در خدمت آن حضرت باشد و حق تعالی به هر کلمه هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه از او محو کند و آن عهد این است

متن دعای عهد

اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ وَ رَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَ مُنْزِلَ التَّوْرَاهِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ رَبَّ الظِّلِّ وَ الْحَرُورِ وَ مُنْزِلَ الْقُرْآنِ (الْفُرْقَانِ) الْعَظِيمِ وَ رَبَّ الْمَلائِكَهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ الْأَنْبِيَاءِ (وَ) الْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ (بِاسْمِكَ) الْكَرِيمِ وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ وَ مُلْكِكَ الْقَدِيمِ يَا حَىُّ يَا قَيُّومُ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرَضُونَ وَ بِاسْمِكَ الَّذِى يَصْلَحُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ يَا حَيّا قَبْلَ كُلِّ حَىٍّ وَ يَا حَيّا بَعْدَ كُلِّ حَىٍّ وَ يَا حَيّا حِينَ لا حَىَّ يَا مُحْيِىَ الْمَوْتَى وَ مُمِيتَ الْأَحْيَاءِ يَا حَىُّ

لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِکَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِی مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ عَنِّی وَ عَنْ وَالِدَیَّ مِنَ الصَّلَوَاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَ مِدَادَ کَلِمَاتِهِ وَ مَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ (کِتَابُهُ) وَ أَحَاطَ بِهِ کِتَابُهُ (عِلْمُهُ) اللَّهُمَّ إِنِّی أُجَدِّدُ لَهُ فِی صَبِيحَةِ يَوْمِی هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِی عَهْدا وَ عَقْدا وَ بَيْعَةً لَهُ فِی عُنُقِی لا أَحُولُ عَنْهَا وَ لا أَزُولُ أَبَدا اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الذَّابِّينَ عَنْهُ وَ الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِی قَضَاءِ حَوَائِجِهِ (وَ الْمُمْتَثِلِينَ لِأَوَامِرِهِ) وَ الْمُحَامِينَ عَنْهُ وَ السَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَ الْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ اللَّهُمَّ إِنْ حَالَ بَيْنِی وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِی جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِکَ حَتْما مَقْضِيّا فَأَخْرِجْنِی مِنْ قَبْرِی مُؤْتَزِرا کَفَنِی شَاهِرا سَيْفِی مُجَرِّدا قَنَاتِی مُلَبِّيا دَعْوَةَ الدَّاعِی فِی الْحَاضِرِ وَ الْبَادِی اللَّهُمَّ أَرِنِی الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَ الْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَ اکْحُلْ نَاظِرِی بِنَظْرَةٍ مِنِّی إِلَيْهِ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ أَوْسِعْ مَنْهَجَهُ وَ اسْلُکْ بِی مَحَجَّتَهُ وَ أَنْفِذْ أَمْرَهُ وَ اشْدُدْ أَزْرَهُ وَ اعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلادَکَ وَ أَحْيِ بِهِ عِبَادَکَ فَإِنَّکَ قُلْتَ وَ قَوْلُکَ الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَيْدِی النَّاسِ فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّکَ وَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّکَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِکَ حَتَّى لا يَظْفَرَ بِشَيْ ءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلا مَزَّقَهُ وَ يُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُحَقِّقَهُ وَ اجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْزَعا لِمَظْلُوم عِبَادِکَ وَ نَاصِرا لِمَنْ لا يَجِدُ لَهُ نَاصِرا غَيْرَکَ وَ مُجَدِّدا لِمَا عُطِّلَ مِنْ أَحْکَامِ کِتَابِکَ وَ مُشَيِّدا لِمَا وَرَدَ مِنْ أَعْلامِ دِينِکَ وَ سُنَنِ

نَبِیِّکَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِینَ اللَّهُمَّ وَ سُرَّ نَبِیَّکَ مُحَمَّدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بِرُؤْیَتِهِ وَ مَنْ تَبِعَهُ عَلَی دَعْوَتِهِ وَ ارْحَمِ اسْتِکَانَتَنَا بَعْدَهُ اللَّهُمَّ اکْشِفْ هَذِهِ الْغُمَّهَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ بِحُضُورِهِ وَ عَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ إِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیدا وَ نَرَاهُ قَرِیبا بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ پس سه مرتبه دست بر ران راست خود می زنی و در هر مرتبه می گویی الْعَجَلَ الْعَجَلَ یَا مَوْلاَیَ یَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

زیارت عاشوراء

فضیلت زیارت عاشوراء

که خوانده می شود از نزدیک و دور و شرح آن چنانکه (شیخ ابو جعفر طوسی در مصباح ذکر فرموده چنین است روایت کرده محمد بن اسمعیل بن بزیع از صالح بن عقبه از پدرش از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود : هر که زیارت کند حسین بن علی علیهما السلام را در روز دهم محرم تا آنکه نزد قبر آن حضرت گریان شود ملاقات کند خدا را در روز قیامت با ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جهاد که ثواب آنها مثل ثواب کسی باشد که حج و عمره و جهاد کند در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام راوی گفت گفتم فدایت شوم چه ثواب است از برای کسی که بوده باشد در شهرهای دور از کربلا و ممکن نباشد او را رفتن بسوی قبر آن حضرت در مثل این روز فرمود هر گاه چنین باشد بیرون رود بسوی صحرا یا بالا رود بر بام بلندی در خانه خود و اشاره کند بسوی آن حضرت به سلام و جهد کند در نفرین

کردن بر قاتلین آن حضرت و بعد از آن دو رکعت نماز کند و بکند این کار را در اوایل روز پیش از زوال آفتاب پس ندبه کند بر حسین علیه السلام و بگرید بر او و امر کند کسانی را که در خانه اش هستند هر گاه از ایشان تقیه نمی کند به گریستن بر آن حضرت و برپا دارد در خانه خود مصیبتی به اظهار کردن جزع بر آن حضرت و تعزیت بگویند یکدیگر را به مصیبت ایشان به حسین علیه السلام و من ضامنم برای ایشان بر خدا هرگاه بیاورند این عمل را جمیع آن ثوابها را گفتم فدای تو شوم ضامن می شوی این ثوابها را برای ایشان و کفیل می شوی این ثوابها را فرمود که بلی من ضامنم و کفیلم از برای کسی که این عمل را بجا آورد گفتم که چگونه یکدیگر را تعزیت بگویند فرمود که می گویند أَعْظَمَ اللَّهُ أُجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ علیه السلام وَ جَعَلَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِثَارِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِیِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ یعنی بزرگ فرماید خداوند اجرهای ما را به مصیبت ما به حسین علیه السلام و قرار دهد ما و شما را از خواهندگان خون او با ولی او امام مهدی از آل محمد علیهم السلام و اگر بتوانی که بیرون نروی آن روز را در پی حاجتی چنان کن زیرا که آن روز نحسی است که برآورده نمی شود در آن حاجت مؤمن و اگر برآورده شود مبارک نخواهد بود از برای او و نخواهد دید در آن خیری و رشدی و ذخیره نکند البته هیچیک از شما برای منزلش در آن

روز چیزی را پس هر که ذخیره کند در آن روز چیزی را برکت نخواهد دید در آن چیزی که ذخیره نموده و مبارک نخواهد بود از برای او در اهلش که ذخیره برای آنها نهاده پس هر گاه بجا آوردند این عمل را بنویسد حق تعالی برای ایشان ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد که همه را با رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد و از برای او است مزد و ثواب مصیبت هر پیغمبری و رسولی و وصی و صدیق و شهیدی که مرده باشد یا کشته شده باشد از زمانی که خلق فرموده حق تعالی دنیا را تا زمانی که بپای شود قیامت صالح بن عقبه و سیف بن عمیره گفته اند که گفت علقمه بن محمد حضرمی که گفتم به حضرت باقر علیه السلام که تعلیم بفرما مرا دعایی که بخوانم آن را در این روز هر گاه زیارت کنم آن جناب را از نزدیک و دعایی که بخوانم آن را هر گاه زیارت نکنم او را از نزدیک و بخواهم اشاره کنم به سلام بسوی او از شهرهای دور و از خانه ام فرمود به من ای علقمه هر گاه تو بجا آوردی آن دو رکعت نماز را بعد از آنکه اشاره کنی بسوی آن حضرت به سلام پس بگو در وقت اشاره به آن حضرت بعد از گفتن تکبیر این قول را یعنی زیارت آتیه را پس بدرستیکه تو هر گاه گفتی این قول را بتحقیق که دعا کرده ای به آن چیزی که دعا می کند به آن زائران آن حضرت از ملائکه و بنویسد خداوند

از برای تو صد هزار هزار درجه و بوده باشی مثل کسی که شهید شده باشد با امام حسین علیه السلام تا مشارکت کنی ایشان را در درجات ایشان و شناخته نشوی مگر در جمله شهیدانی که شهید شده اند با آن حضرت و نوشته شود برای تو ثواب زیارت هر پیغمبری و رسولی و ثواب زیارت هر که زیارت کرده حسین علیه السلام را از روزی که شهید شده است سلام خدا بر آن حضرت و بر اهل بیتش می گویی)

متن زیارت عاشوراء

السَّلامُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (السَّلامُ عَلَیْکَ یَا خِیَرَةَ اللَّهِ وَ ابْنَ خِیَرَتِهِ) السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ ابْنَ سَیِّدِ الْوَصِیِّینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ فَاطِمَةَ سَیِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثَارِهِ وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورَ السَّلامُ عَلَیْکَ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ عَلَیْکُمْ مِنِّی جَمِیعا سَلامُ اللَّهِ أَبَدا مَا بَقِیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیَّةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِیبَةُ بِکَ (بِکُمْ) عَلَیْنَا وَ عَلَى جَمِیعِ أَهْلِ الْإِسْلامِ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتْ مُصِیبَتُکَ فِی السَّمَاوَاتِ عَلَى جَمِیعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْکُمْ عَنْ مَقَامِکُمْ وَ أَزَالَتْکُمْ عَنْ مَرَاتِبِکُمُ الَّتِی رَتَّبَکُمُ اللَّهُ فِیهَا وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْکُمْ وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدِینَ لَهُمْ بِالتَّمْکِینِ مِنْ قِتَالِکُمْ بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَیْکُمْ مِنْهُمْ وَ (مِنْ) أَشْیَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ وَ أَوْلِیَائِهِمْ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَکُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَکُمْ إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ وَ لَعَنَ اللَّهُ آلَ زِیَادٍ وَ

آلَ مَرْوَانَ وَ لَعَنَ اللَّهُ بَنِی أُمَیَّهَ قَاطِبَهً وَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَهَ وَ لَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ لَعَنَ اللَّهُ شِمْرا (شَمِرا) وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً أَسْرَجَتْ وَ أَلْجَمَتْ وَ تَنَقَّبَتْ لِقِتَالِکَ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِی بِکَ فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِی أَکْرَمَ مَقَامَکَ وَ أَکْرَمَنِی (بِکَ) أَنْ یَرْزُقَنِی طَلَبَ ثَارِکَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی عِنْدَکَ وَجِیها بِالْحُسَیْنِ علیه السلام فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّی أَتَقَرَّبُ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَی رَسُولِهِ وَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ إِلَی فَاطِمَهَ وَ إِلَی الْحَسَنِ وَ إِلَیْکَ بِمُوَالاتِکَ وَ بِالْبَرَاءَهِ (مِمَّنْ قَاتَلَکَ وَ نَصَبَ لَکَ الْحَرْبَ وَ بِالْبَرَاءَهِ مِمَّنْ أَسَّسَ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَیْکُمْ وَ أَبْرَأُ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَی رَسُولِهِ) مِمَّنْ أَسَّسَ أَسَاسَ ذَلِکَ وَ بَنَی عَلَیْهِ بُنْیَانَهُ وَ جَرَی فِی ظُلْمِهِ وَ جَوْرِهِ عَلَیْکُمْ وَ عَلَی أَشْیَاعِکُمْ بَرِئْتُ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَیْکُمْ مِنْهُمْ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَی اللَّهِ ثُمَّ إِلَیْکُمْ بِمُوَالاتِکُمْ وَ مُوَالاهِ وَلِیِّکُمْ وَ بِالْبَرَاءَهِ مِنْ أَعْدَائِکُمْ وَ النَّاصِبِینَ لَکُمُ الْحَرْبَ وَ بِالْبَرَاءَهِ مِنْ أَشْیَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ إِنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَکُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَکُمْ وَ وَلِیٌّ لِمَنْ وَالاکُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاکُمْ فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِی أَکْرَمَنِی بِمَعْرِفَتِکُمْ وَ مَعْرِفَهِ أَوْلِیَائِکُمْ وَ رَزَقَنِی الْبَرَاءَهَ مِنْ أَعْدَائِکُمْ أَنْ یَجْعَلَنِی مَعَکُمْ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ أَنْ یُثَبِّتَ لِی عِنْدَکُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ أَسْأَلُهُ أَنْ یُبَلِّغَنِی الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَنْ یَرْزُقَنِی طَلَبَ ثَارِی (ثَارَکُمْ) مَعَ إِمَامٍ هُدًی (مَهْدِیٍ) ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْکُمْ وَ أَسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّکُمْ وَ بِالشَّأْنِ الَّذِی لَکُمْ عِنْدَهُ أَنْ یُعْطِیَنِی بِمُصَابِی

بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يُعْطِى مُصَابا بِمُصِيبَتِهِ مُصِيبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِى الْإِسْلامِ وَ فِى جَمِيعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ (الْأَرَضِينَ) اللَّهُمَّ اجْعَلْنِى فِى مَقَامِى هَذَا مِمَّنْ تَنَالُهُ مِنْكَ صَلَوَاتٌ وَ رَحْمَةٌ وَ مَغْفِرَةٌ اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَاىَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِى مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ (فِيهِ) بَنُو أُمَيَّةَ وَ ابْنُ آكِلَهِ الْأَكْبَادِ اللَّعِينُ ابْنُ اللَّعِينِ عَلَى (لِسَانِكَ) وَ لِسَانِ نَبِيِّكَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) فِى كُلِّ مَوْطِنٍ وَ مَوْقِفٍ وَقَفَ فِيهِ نَبِيُّكَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) اللَّهُمَّ الْعَنْ أَبَا سُفْيَانَ وَ مُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ اللَّعْنَهُ أَبَدَ الْآبِدِينَ وَ هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ (عَلَيْهِ السَّلامُ) اللَّهُمَّ فَضَاعِفْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَ مِنْكَ وَ الْعَذَابَ (الْأَلِيمَ) اللَّهُمَّ إِنِّى أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فِى هَذَا الْيَوْمِ وَ فِى مَوْقِفِى هَذَا وَ أَيَّامِ حَيَاتِى بِالْبَرَاءَهِ مِنْهُمْ وَ اللَّعْنَهِ عَلَيْهِمْ وَ بِالْمُوَالاهِ لِنَبِيِّكَ وَ آلِ نَبِيِّكَ (عَلَيْهِ وَ) عَلَيْهِمُ السَّلامُ پس مى گويى صد مرتبه اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَهَ الَّتِى (الَّذِينَ) جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ (تَايَعَتْ) عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعا پس مى گويى صد مرتبه السَّلامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِى حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّى سَلامُ اللَّهِ أَبَدا مَا بَقِيتُ وَ بَقِىَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّى لِزِيَارَتِكُمْ (لِزِيَارَتِكَ) السَّلامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (وَ عَلَى أَوْلادِ الْحُسَيْنِ) وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ پس مى گويى اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ

ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّی وَ ابْدَأْ بِهِ أَوَّلا ثُمَّ (الْعَنِ) الثَّانِیَ وَ الثَّالِثَ وَ الرَّابِعَ اللَّهُمَّ الْعَنْ یَزِیدَ خَامِسا وَ الْعَنْ عُبَیْدَ اللَّهِ بْنَ زِیَادٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَهَ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شِمْرا وَ آلَ أَبِی سُفْیَانَ وَ آلَ زِیَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ پس به سجده مي روی و می گویی اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاکِرِینَ لَکَ عَلَی مُصَابِهِمْ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی عَظِیمِ رَزِیَّتِی اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی شَفَاعَهَ الْحُسَیْنِ یَوْمَ الْوُرُودِ وَ ثَبِّتْ لِی قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَکَ مَعَ الْحُسَیْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَیْنِ الَّذِینَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَیْنِ علیه السلام علقمه گفت که فرمود حضرت باقر علیه السلام که اگر بتوانی که زیارت کنی آن حضرت را در هر روز به این زیارت در خانه خود بکن که خواهد بود برای تو جمیع این ثوابها

زیارت علقمه

فضیلت زیارت علقمه

و روایت کرده محمد بن خالد طیالسی از سیف بن عمیره که گفت : بیرون رفتم با صفوان بن مهران و جمعی دیگر از اصحاب خودمان بسوی نجف بعد از خروج حضرت صادق علیه السلام از حیره به جانب مدینه پس زمانی که ما فارغ شدیم از زیارت یعنی زیارت امیر المؤمنین علیه السلام گردانید صفوان صورت خود را به جانب مشهد ابو عبد الله علیه السلام پس گفت از برای ما که زیارت کنید حسین علیه السلام را از این مکان از نزد سر مقدس امیر المؤمنین علیه السلام که از اینجا ایما و اشاره کرد به سلام بر آن حضرت جناب صادق علیه السلام و من در خدمتش بودم سیف گفت پس خواند صفوان همان زیارتی را که روایت کرده بود علقمه بن محمد حضرمی از حضرت باقر

علیه السلام در روز عاشورا آنگاه دو رکعت نماز کرد نزد سر امیر المؤمنین علیه السلام و وداع گفت بعد از آن نماز امیر المؤمنین علیه السلام را و اشاره کرد به جانب قبر حسین علیه السلام به سلام در حالتی که گردانیده بود روی خود را به جانب او و وداع کرد بعد از زیارت او را و از دعاهایی که بعد از نماز خواند این بود

متن زیارت علقمه

یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ یَا مُجِیبَ دَعْوَهِ الْمُضْطَرِّینَ یَا کَاشِفَ کُرَبِ الْمَکْرُوبِینَ یَا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیثِینَ یَا صَرِیخَ الْمُسْتَصْرِخِینَ (وَ) یَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَیَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ (وَ) یَا مَنْ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ (وَ) یَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَی وَ بِالْأُفُقِ الْمُبِینِ (وَ) یَا مَنْ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی (وَ) یَا مَنْ یَعْلَمُ خَائِنَهَ الْأَعْیُنِ وَ مَا تُخْفِی الصُّدُورُ (وَ) یَا مَنْ لا یَخْفَی عَلَیْهِ خَافِیَهٌ یَا مَنْ لا تَشْتَبِهُ عَلَیْهِ الْأَصْوَاتُ (وَ) یَا مَنْ لا تُغَلِّطُهُ (تُغَلِّطُهُ) الْحَاجَاتُ (وَ) یَا مَنْ لا یُبْرِمُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّینَ یَا مُدْرِکَ کُلِّ فَوْتٍ (وَ)یَا جَامِعَ کُلِّ شَمْلٍ (وَ) یَا بَارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ یَا مَنْ هُوَ کُلَّ یَوْمٍ فِی شَأْنٍ یَا قَاضِیَ الْحَاجَاتِ یَا مُنَفِّسَ الْکُرُبَاتِ یَا مُعْطِیَ السُّؤْلاتِ یَا وَلِیَّ الرَّغَبَاتِ یَا کَافِیَ الْمُهِمَّاتِ یَا مَنْ یَکْفِی مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ لا یَکْفِی مِنْهُ شَیْ ءٌ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِیِّینَ وَ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ بِحَقِّ فَاطِمَهَ بِنْتِ نَبِیِّکَ وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ فَإِنِّی بِهِمْ أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ فِی مَقَامِی هَذَا وَ بِهِمْ أَتَوَسَّلُ وَ بِهِمْ أَتَشَفَّعُ إِلَیْکَ وَ بِحَقِّهِمْ أَسْأَلُکَ وَ أُقْسِمُ وَ أَعْزِمُ عَلَیْکَ وَ

بِالشَّأْنِ الَّذِی لَهُمْ عِنْدَکَ وَ بِالْقَدْرِ الَّذِی لَهُمْ عِنْدَکَ وَ بِالَّذِی فَضَّلْتَهُمْ عَلَى الْعَالَمِینَ وَ بِاسْمِکَ الَّذِی جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ وَ بِهِ خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعَالَمِینَ وَ بِهِ أَبَنْتَهُمْ وَ أَبَنْتَ فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ الْعَالَمِینَ حَتَّى فَاقَ فَضْلُهُمْ فَضْلَ الْعَالَمِینَ جَمِیعا أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَکْشِفَ عَنِّی غَمِّی وَ هَمِّی وَ کَرْبِی وَ تَکْفِیَنِی الْمُهِمَّ مِنْ أُمُورِی وَ تَقْضِیَ عَنِّی دَیْنِی وَ تُجِیرَنِی مِنَ الْفَقْرِ وَ تُجِیرَنِی مِنَ الْفَاقَهِ وَ تُغْنِیَنِی عَنِ الْمَسْأَلَهِ إِلَى الْمَخْلُوقِینَ وَ تَکْفِیَنِی هَمَّ مَنْ أَخَافُ هَمَّهُ وَ عُسْرَ مَنْ أَخَافُ عُسْرَهُ وَ حُزُونَهَ مَنْ أَخَافُ حُزُونَتَهُ وَ شَرَّ مَنْ (مَا) أَخَافُ شَرَّهُ وَ مَکْرَ مَنْ أَخَافُ مَکْرَهُ وَ بَغْیَ مَنْ أَخَافُ بَغْیَهُ وَ جَوْرَ مَنْ أَخَافُ جَوْرَهُ وَ سُلْطَانَ مَنْ أَخَافُ سُلْطَانَهُ وَ کَیْدَ مَنْ أَخَافُ کَیْدَهُ وَ مَقْدُرَهَ مَنْ أَخَافُ (بَلاءَ) مَقْدُرَتَهُ عَلَیَّ وَ تَرُدَّ عَنِّی کَیْدَ الْکَیَدَهِ وَ مَکْرَ الْمَکَرَهِ اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنِی فَأَرِدْهُ وَ مَنْ کَادَنِی فَکِدْهُ وَ اصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُ وَ مَکْرَهُ وَ بَأْسَهُ وَ أَمَانِیَّهُ وَ امْنَعْهُ عَنِّی کَیْفَ شِئْتَ وَ أَنَّى شِئْتَ اللَّهُمَّ اشْغَلْهُ عَنِّی بِفَقْرٍ لا تَجْبُرُهُ وَ بِبَلاءٍ لا تَسْتُرُهُ وَ بِفَاقَهٍ لا تَسُدُّهَا وَ بِسُقْمٍ لا تُعَافِیهِ وَ ذُلٍّ لا تُعِزُّهُ وَ بِمَسْکَنَهٍ لا تَجْبُرُهَا اللَّهُمَّ اضْرِبْ بِالذُّلِّ نَصْبَ عَیْنَیْهِ وَ أَدْخِلْ عَلَیْهِ الْفَقْرَ فِی مَنْزِلِهِ وَ الْعِلَّهَ وَ السُّقْمَ فِی بَدَنِهِ حَتَّى تَشْغَلَهُ عَنِّی بِشُغْلٍ شَاغِلٍ لا فَرَاغَ لَهُ وَ أَنْسِهِ ذِکْرِی کَمَا أَنْسَیْتَهُ ذِکْرَکَ وَ خُذْ عَنِّی بِسَمْعِهِ وَ بَصَرِهِ وَ لِسَانِهِ وَ یَدِهِ وَ رِجْلِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَمِیعِ جَوَارِحِهِ وَ أَدْخِلْ عَلَیْهِ فِی جَمِیعِ ذَلِکَ السُّقْمَ وَ لا تَشْفِهِ حَتَّى تَجْعَلَ ذَلِکَ لَهُ

شُغْلا شَاغِلا بِهِ عَنِّی وَ عَنْ ذِکْرِی وَ اکْفِنِی یَا کَافِیَ مَا لا یَکْفِی سِوَاکَ فَإِنَّکَ الْکَافِی لا کَافِیَ سِوَاکَ وَ مُفَرِّجٌ لا مُفَرِّجَ سِوَاکَ وَ مُغِیثٌ لا مُغِیثَ سِوَاکَ وَ جَارٌ لا جَارَ سِوَاکَ خَابَ مَنْ کَانَ جَارُهُ سِوَاکَ وَ مُغِیثُهُ سِوَاکَ وَ مَفْزَعُهُ إِلَی سِوَاکَ وَ مَهْرَبُهُ (إِلَی سِوَاکَ) وَ مَلْجَؤُهُ إِلَی غَیْرِکَ (سِوَاکَ) وَ مَنْجَاهُ مِنْ مَخْلُوقٍ غَیْرِکَ فَأَنْتَ ثِقَتِی وَ رَجَائِی وَ مَفْزَعِی وَ مَهْرَبِی وَ مَلْجَئِی وَ مَنْجَایَ فَبِکَ أَسْتَفْتِحُ وَ بِکَ أَسْتَنْجِحُ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ وَ أَتَوَسَّلُ وَ أَتَشَفَّعُ فَأَسْأَلُکَ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ فَلَکَ الْحَمْدُ وَ لَکَ الشُّکْرُ وَ إِلَیْکَ الْمُشْتَکَی وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ فَأَسْأَلُکَ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَکْشِفَ عَنِّی غَمِّی وَ هَمِّی وَ کَرْبِی فِی مَقَامِی هَذَا کَمَا کَشَفْتَ عَنْ نَبِیِّکَ هَمَّهُ وَ غَمَّهُ وَ کَرْبَهُ وَ کَفَیْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ فَاکْشِفْ عَنِّی کَمَا کَشَفْتَ عَنْهُ وَ فَرِّجْ عَنِّی کَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَ اکْفِنِی کَمَا کَفَیْتَهُ (وَ اصْرِفْ عَنِّی) هَوْلَ مَا أَخَافُ هَوْلَهُ وَ مَئُونَةَ مَا أَخَافُ مَئُونَتَهُ وَ هَمَّ مَا أَخَافُ هَمَّهُ بِلا مَئُونَةٍ عَلَی نَفْسِی مِنْ ذَلِکَ وَ اصْرِفْنِی بِقَضَاءِ حَوَائِجِی وَ کِفَایَهِ مَا أَهَمَّنِی هَمُّهُ مِنْ أَمْرِ آخِرَتِی وَ دُنْیَایَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ (وَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ) عَلَیْکَ (عَلَیْکُمَا) مِنِّی سَلامُ اللَّهِ أَبَدا (مَا بَقِیتُ) وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیَارَتِکُمَا وَ لا فَرَّقَ اللَّهُ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمَا اللَّهُمَّ أَحْیِنِی حَیَاهَ مُحَمَّدٍ وَ ذُرِّیَّتِهِ وَ أَمِتْنِی مَمَاتَهُمْ وَ تَوَفَّنِی عَلَی مِلَّتِهِمْ وَ احْشُرْنِی فِی

زُمْرَتِهِمْ وَ لا تُفَرِّقْ بَيْنِی وَ بَيْنَهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدا فِی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَتَيْتُكُمَا زَائِرا وَ مُتَوَسِّلا إِلَى اللَّهِ رَبِّی وَ رَبِّكُمَا وَ مُتَوَجِّها إِلَيْهِ بِكُمَا وَ مُسْتَشْفِعا (بِكُمَا) إِلَى اللَّهِ (تَعَالَى) فِی حَاجَتِی هَذِهِ فَاشْفَعَا لِی فَإِنَّ لَكُمَا عِنْدَ اللَّهِ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ وَ الْجَاهَ الْوَجِيهَ وَ الْمَنْزِلَ الرَّفِيعَ وَ الْوَسِيلَهَ إِنِّی أَنْقَلِبُ عَنْكُمَا مُنْتَظِرا لِتَنَجُّزِ الْحَاجَهِ وَ قَضَائِهَا وَ نَجَاحِهَا مِنَ اللَّهِ بِشَفَاعَتِكُمَا لِی إِلَى اللَّهِ فِی ذَلِكَ فَلا أَخِيبُ وَ لا يَكُونُ مُنْقَلَبِی مُنْقَلَبا خَائِبا خَاسِرا بَلْ يَكُونُ مُنْقَلَبِی مُنْقَلَبا رَاجِحا (رَاجِيا) مُفْلِحا مُنْجِحا مُسْتَجَابا بِقَضَاءِ جَمِيعِ حَوَائِجِی (الْحَوَائِجِ) وَ تَشَفَّعَا لِی إِلَى اللَّهِ انْقَلَبْتُ عَلَى مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إِلا بِاللَّهِ مُفَوِّضا أَمْرِی إِلَى اللَّهِ مُلْجِئا ظَهْرِی إِلَى اللَّهِ مُتَوَكِّلا عَلَى اللَّهِ وَ أَقُولُ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ كَفَى سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا لَيْسَ لِی وَرَاءَ اللَّهِ وَ وَرَاءَكُمْ يَا سَادَتِی مُنْتَهًى مَا شَاءَ رَبِّی كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إِلا بِاللَّهِ أَسْتَوْدِعُكُمَا اللَّهَ وَ لا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی إِلَيْكُمَا انْصَرَفْتُ يَا سَيِّدِی يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَوْلایَ وَ أَنْتَ (أَبْتُ) يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا سَيِّدِی (وَ) سَلامِی عَلَيْكُمَا مُتَّصِلٌ مَا اتَّصَلَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَاصِلٌ ذَلِكَ إِلَيْكُمَا غَيْرُ (غَيْرَ) مَحْجُوبٍ عَنْكُمَا سَلامِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ أَسْأَلُهُ بِحَقِّكُمَا أَنْ يَشَاءَ ذَلِكَ وَ يَفْعَلَ فَإِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ انْقَلَبْتُ يَا سَيِّدَیَّ عَنْكُمَا تَائِبا حَامِدا لِلَّهِ شَاكِرا رَاجِيا لِلْإِجَابَهِ غَيْرَ آيِسٍ وَ لا قَانِطٍ آئِبا عَائِدا رَاجِعا إِلَى زِيَارَتِكُمَا غَيْرَ رَاغِبٍ عَنْكُمَا وَ لا مِنْ (عَنْ) زِيَارَتِكُمَا بَلْ رَاجِعٌ عَائِدٌ

إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ يَا سَادَتِى رَغِبْتُ إِلَيْكُمَا وَ إِلَى زِيَارَتِكُمَا بَعْدَ أَنْ زَهِدَ فِيكُمَا وَ فِى زِيَارَتِكُمَا أَهْلُ الدُّنْيَا فَلا خَيَّبَنِىَ اللَّهُ مَا (مِمَّا) رَجَوْتُ وَ مَا أَمَّلْتُ فِى زِيَارَتِكُمَا إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ

راه ثابت شدن اول ماه

1730 اول ماه به پنج چیز ثابت می شود(1): اول: آنکه خود انسان ماه را ببیند. دوم: عده ای که از گفته آنان یقین پیدا می شود بگویند ماه را دیده ایم. و همچنین است هر چیزی که به واسطه آن یقین پیدا شود. سوم: دو مرد عادل بگویند که در شب ماه را دیده ایم، ولی اگر صفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند، یا شهادتشان خلاف واقع باشد، مثل این که بگویند داخل دایره ماه طرف افق بود، اول ماه ثابت نمی شود. اما اگر در تشخیص بعضی خصوصیات اختلاف داشته باشند، مثل آن که یکی بگوید ماه بلند بود و دیگری بگوید نبود، به گفته آنان اول ماه ثابت می شود. چهارم: سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که بواسطه آن اول ماه رمضان ثابت می شود، و سی روز از اول رمضان بگذرد که بواسطه آن اول ماه شوال ثابت می شود. پنجم: حاکم شرع حکم کند که اول ماه است.

1731 اگر حاکم شرع حکم کند که اول ماه است، کسی هم که تقلید او را نمی کند،باید به حکم او عمل نماید، ولی کسی که می داند حاکم شرع اشتباه کرده، نمی تواند به حکم او عمل نماید.

1732 اول ماه با پیشگویی منجمین ثابت نمی شود، ولی اگر انسان از گفته آنان یقین پیدا کند، باید به آن عمل نماید.

1733 بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی شود که

شب پیش، شب اول ماه بوده است.

1734 اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه دو مرد عادل بگویند که شب پیش ماه را دیده ایم، باید روزه آن روز را قضا نماید.

1735 اگر در شهری اول ماه ثابت شود، برای مردم شهر دیگر فایده ندارد، مگر آن دو شهر با هم نزدیک باشند، یا انسان بداند که افق آنها یکی است.

1736 اول ماه به تلگراف ثابت نمی شود، مگر دو شهری که از یکی به دیگری تلگراف کرده اند نزدیک یا هم افق باشند و انسان بداند تلگراف از روی حکم حاکم شرع یا شهادت دو مرد عادل بوده است.

1737 روزی را که انسان نمی داند آخر رمضان است یا اول شوال، باید روزه بگیرد، ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اول شوال است، باید افطار کند.

1738 اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند، باید به گمان عمل نماید، و اگر آن هم ممکن نباشد، هر ماهی را که روزه بگیرد صحیح است. و بنابر احتیاط واجب باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته، دوباره یک ماه روزه بگیرد. ولی اگر بعد گمان پیدا کرد، باید به آن عمل نماید.

روزه های حرام و مکروه

1739 روزه عید فطر و قربان حرام است، و نیز روزی را که انسان نمی داند آخر شعبان است یا اول رمضان، اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد، حرام می باشد.

1740 اگر زن به واسطه گرفتن روزه مستحبی حق شوهرش از بین برود، و همچنین اگر شوهر او را از گرفتن روزه مستحبی جلوگیری کند، بنابر احتیاط واجب باید خودداری کند.

1741 روزه مستحبی اولاد اگر اسباب اذیت پدر و مادر

یا جد شود، جایز نیست، بلکه اگر اسباب اذیت آنان نشود، ولی او را از گرفتن روزه مستحبی جلوگیری کنند، احتیاط واجب آن است که روزه نگیرد.

1742 اگر پسر بدون اجازه پدر روزه مستحبی بگیرد، و در بین روز پدر او را نهی کند، باید افطار کند.

1743 کسی که می داند روزه برای او ضرر ندارد، اگرچه دکتر بگوید ضرر دارد،باید روزه بگیرد. و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد، اگرچه دکتر بگوید ضرر ندارد، باید روزه نگیرد، و اگر روزه بگیرد، صحیح نیست، مگر آن که به قصد قربت بگیرد و بعد معلوم شود ضرر نداشته.

1744 اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر دارد و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، نباید روزه بگیرد،و اگر روزه بگیرد صحیح نیست، مگر آن که به قصد قربت گرفته باشد و بعد معلوم شود ضرر نداشته.

1745 کسی که عقیده اش این است که روزه برای او ضرر ندارد، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر داشته، باید قضای آن را بجا آورد.

1746 غیر از روزه هایی که گفته شد، روزه های حرام دیگری هم هست که در کتابهای مفصل گفته شده است.

1747 روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان،مکروه است.

روزه های مستحب

1748 روزه تمام روزهای سال غیر از روزه های حرام و مکروه که گفته شد مستحب است. و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است، که از آن جمله است: 1- پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر هر ماه، و چهارشنبه اولی که بعد

از روز دهم ماه است.و اگر کسی اینها را بجا نیاورد مستحب است قضا نماید، و چنانچه اصلا نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز یک مد طعام یا 6/12 نخود نقره به فقیر بدهد. 2- سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه. 3- تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه اگر چه یک روز باشد. 4- روز عید نوروز، روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی قعده، روز اول تا روز نهم ذی حجه، روز عرفه ولی اگر بواسطه ضعف روزه، نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند، روزه آن روز مکروه است، عید سعید غدیر 18 ذی حجه روز اول و سوم محرم،میلاد مسعود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، 17 ربیع الاول روز مبعث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، 27 رجب و اگر کسی روزه مستحبی بگیرد واجب نیست آن را به آخر برساند، بلکه اگر برادر مؤمنش او را به غذا دعوت کند، مستحب است دعوت او را قبول کند، و در بین روز افطار نماید.

مواردی که مستحب است انسان از کارهایی که روزه را باطل می کند خودداری نماید

1749 برای شش نفر مستحب است در ماه رمضان اگر چه روزه نیستند از کارهای که روزه را باطل می کند خوداری نمایند: اول: مسافری که در سفر، کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد و پیش از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز بماند، برسد. دوم: مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز در آن جا بماند برسد. سوم: مریضی

که پیش از ظهر خوب شود و کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد. چهارم: مریضی که بعد از ظهر خوب شود. پنجم: زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود. ششم: کافری که در روز ماه رمضان مسلمان شود.

1750 مستحب است روزه دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن بخواند،ولی اگر کسی منتظر اوست یا میل زیادی به غذا دارد که نمی تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اول افطار کند. ولی به قدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن بجا آورد.

(1).پایگاه حوزه کتابخانه، کتاب توضیح المسائل حضرت امام خمینی(ره)

احکام روزه

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم« الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی نبینا محمد وآله الطاهرین واللعن علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین » . قال الله العظیم فی کتابه الکریم : (یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون) . (ای اهل ایمان بر شما روزه داشتن فرض گردیده چنانکه بر امم سابقه نیز فرض شده بود، و این دستور برای آن است که شما پرهیز کار شوید) (1) . دین مقدس اسلام فروع زیادی دارد که معروف و مهم از آن ، ده فرع می باشد :

1 نماز 2 روزه 3 خمس 4 زکات 5 حج 6 جهاد 7 أمر به معروف 8 نهی از منکر 9 ولایت اهل بیت (علیهم السلام) 10 برائت و بیزاری جستن از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) پس بر هر مسلمانی واجب است که این واجبات عبادی را بجا آورد ، یعنی احکام

آنها را فرا گیرد و هر کدام را در زمان ومکان خود انجام دهد ویکی از مهمترین عبادات روزه گرفتن است . روزه اقسامی دارد که شامل روزه های واجب ، روزه هایمستحب ، روزه های حرام وروزه های مکروه می باشد . وما در این جزوه چگونگی بجا آوردن روزه ماه رمضان ، که از روزه های واجب است وشرایط قضای آن و بقیه احکام ومسائل آن را بیان خواهیم کرد . کسی که منکر روزه ماه رمضان باشد و افطار کردن در آن را حلال بداند و باداشتن علم وقصد افطار کند ، مرتد است و نیز کسی که افطار کردن در روز ماه رمضان را حلال بداند ، حتی اگر افطار نکند ، مرتد است وکسی که منکر روزه ماه رمضان نباشد ولی در روز ماه رمضان افطار کند ، باید تعزیر شود ، واگر دوباره بعد از تعزیر افطار کرد بار دیگر تعزیر می شود ودر مرتبه سوم اگر افطار نمود کشته می شود . راه ثابت شدن اول ماه : اول ماه قمری به چند امر ثابت می شود : 1 آنکه خود انسان هلال ماه رمضان را ببیند .

2 سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که این را « اکمال عده » می نامند . 3 دو مرد عادل بگویند که هلال را دیده ایم ولی اگر صفت هلال را برخلاف یکدیگر بگویند، اول ماه ثابت نمی شود . 4 دیدن هلال نزد مردم شایع شود، و عده ای که از گفته آنان یقین پیدا می شود ، بگویند ماه را دیده ایم ، و همچنین است

هر چیزی که به واسطه آن یقین پیدا شود . 5 حاکم شرع ، یعنی مجتهد عادل جامع الشرائط حکم کند که اول ماه شده ، و در این صورت حکم او حتی برای حاکم شرعی دیگر هم معتبر است مگر آنکه خلاف این مطلب برایش اثبات شود یا بداند دلیل حاکم اول برای اثبات اول ماه اشتباه می باشد .

تعریف روزه

روزه آن است که شخص مکلف ، با قصد قربت یعنی برای انجام دادن فرمان خداوند ، از اذان صبح (طلوع فجر صادق) تا اذان مغرب از کارهای دهگانه ای که بعداً شرح داده می شود وبه آن مفطرات روزه می گویند، خودداری کند . قبل از وارد شدن در شرح و تفصیل احکام باید بدانیم روزه بر چه کسانی واجب است کسانی مکلف به روزه هستند که شرایط وجوب روزه و شرایط صحت روزه در آنها موجود باشد ، مگر عده ای که بعداً اسثنا می کنیم که مجاز به خوردن روزه هستند .

1 - سوره بقره ، آیه 183 .

شرایط روزه ماه رمضان

1 شرایط وجوب روزه

1- اینکه انسان از اول طلوع فجر به حد بلوغ شرعی رسیده باشد . رسیدن به حد بلوغ شرعی به یکی از این چند امر حاصل می شود : الف اگر پسر است پانزده سالش کامل وداخل در شانزده سالگی شود واگر دختر است نه سالش کامل وداخل در ده سالگی شود .

ب موی زبر و خشن بر زهار و بالای عورت پسر یا دختر بروید . ج خارج شدن منی از پسر چه در خواب چه در بیداری و خارج شدن خون حیض از دختر . البته دیدن خون حیض بتنهائی بلوغ را اثبات نمی کند ، بلکه اگر شک کردند در اینکه نه سالش تمام شده یانه ، دیدن خون نشانگر این است که نه سالش تمام شده است، واما اگر یقین داشته باشند که نه سالش تمام نشده و خون ببینند ، این خون استحاضه است اگر چه دارای صفات حیض باشد

. همچنین روئیدن موی خشن در دختر اطمینان می آورد به اینکه دختر نه سالش تمام شده است ولی در جائی که یقین داریم دختر داخل درده سال نشده ، بلوغ را اثبات نمی کند . 2 اینکه در تمام روز عاقل باشد . 3 در روز بیهوش نشده باشد . 4 مرضی نداشته باشد که روزه برایش ضرر داشته باشد . 5 مسافر نباشد یا در سفری باشد که نمازش شکسته نمی شود . (وفصل جداگانه ای برای احکام مسافر در ماه رمضان قرار خواهیم داد) . 6 اینکه زن حتی برای لحظه ای در روز حیض یانفاس نباشد . یادآوری : این شرائطی که ذکر شد ، شرایط وجوب روزه بود . پس هر کسی که واجد این شرایط باشد روزه بر او واجب است . ولکن آیا روزه این شخص صحیح ومقبول است یا نه ، متوقف بر شرایط دیگری است که شرایط صحت نامیده می شود . پس کسی که دارای شرایط وجوب وشرایط صحت باشد روزه بر او واجب است (بخاطر دارا بودن شرایط وجوب) وروزه اش نیز صحیح ومقبول خواهد بود (بخاطر دارا بودن شرایط صحت) .

2 شرایط صحت روزه

1 تمام شرائطی که در وجوب روزه ذکر شد غیر از شرط بلوغ ، زیرا روزه غیر بالغ نیز صحیح است ، ولی روزه مجنونومریض ومسافر وحائض ونفساء صحیح نیست . 2 اسلام 3 اینکه روزه دار مست نباشد . 4 نیت و قصد قربت به خداوند از اذان صبح تا اذان مغرب ، و فصل جداگانه ای در باب نیت و احکام آن خواهد

آمد . 5 از تمام چیزهائی که روزه را باطل می کند (مفطرات) خودداری کند که شرح آن خواهد آمد . 6 اگر در شب جنب شده باشد قبل از اذان صبح غسل جنابت کند . 7 اگر زن قبل از طلوع فجر (اذان صبح) از حیض یا نفاس پاک شد غسل کند . 8 زن اگر مستحاضه کثیره یامتوسطه است غسلهایش را در روز انجام دهد .

مسائل

1 اگر دیوانه قبل از طلوع فجر عاقل شود روزه آن روز بر او واجب می شود ولی اگر در بین روز عاقل شود ، اگر چه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده ، روزه بر او واجب نیست بلکه مستحب است از چیزهائی که روزه را باطل می کند خود داری کند مگر آنکه در شب قبل ، قبل از آنکه دیوانه شود نیت روزه کند ، بعد از آن دیوانه شود و در روز عاقل شود که در این صورت باید بنابر احتیاط واجب روزه آن روز را تمام کند ، و قضای آن را هم بجا آورد و همچنین است کسی که در شب نیت کرده بعد مست یا بیهوش شود و در روز ، مستی او زائل شود یا بهوش آید . 2 اگر مریض در روز ماه رمضان بعد از ظهر حالش خوب شد می تواند آنروز را افطار کند ، ولی اگر قبل ازظهر حالش خوب شد وچیزی از مفطرات را انجام نداده باشد ، بنابر احتیاط واجب باید نیت کند وآنروز را روزه بگیرد . 3 روزه برای حائض ونفساء جایز نیست،

و بمحض دیدن خون روزه آنها باطل می شود .

مفطرات

چیزهائی که روزه را باطل می کند

1 خوردن 2-آشامیدن : پس اگر روزه دار غذا یانوشیدنی را وارد معده کند ، چه از راه معمول ومتعارف (دهان) وچه از راه غیر متعارف (بینی) ، روزه اش باطل می شود . 3 جماع : اگر به مقدار حشفه ، (یعنی ختنه گاه وآن سر آلت است تا محل ختنه) داخل شود ، چه منی بیرون بیاید وچه بیرون نیاید ، روزه باطل می شود ، ولی اگر کمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود ومنی هم بیرون نیاید ، روزه باطل نمی شود . 4 استمناء : اگر روزه دار استمناء کند ، یعنی با خود کاری کند که منی از او خارج شود، روزه اش باطل می شود . 5 دروغ بستن به خدا وپیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روزه را باطل می کند و دروغ بستن بر بقیه معصومین یعنی حضرت زهراء سلام الله علیها ودوازده امام (علیهم السلام) وبقیه پیغمبران وجانشینان پیغمبران هم بنابر احتیاط واجب روزه را باطل می کند . 6 فروبردن تمام سر در آب مبطل روزه است ، فرقی ندارد که بقیه بدنش در آب باشد یا نباشد . 7 باقی ماندن بر جنابت وحیض ونفاس تااذان صبح بصورت عمدی ، روزه ماه رمضان و قضای آن را باطل می کند . بلکه در قضای ماه رمضان اگر تا صبح بر جنابت باقی بود روزه او باطل می شود حتی اگر بصورت غیر عمد باشد . همچنین در واجب موسّع ، که مقید به روز خاصی نیست

، مثل روزه نذر غیر معین اگر بصورت غیر عمدی تا صبح بر جنابت باقی بماند ، احتیاط مستحب بطلان آن است . 8 رساندن غبار غلیظ به حلق مبطل روزه است بنابر احتیاط واجب ، وبنابر احتیاط واجب باید غباری را هم که غلیظ نیست به حلق نرساند . وهمچنین بنابر احتیاط واجب دود غلیظ وبخار غلیظ نیز مانند غبار ، روزه را باطل می کند . 9 اماله کردن (تنقیه) باچیز روان چه باآب باشد وچه بامایعی غیر از آب، اگر چه برای مداوا باشد روزه را باطل می کند .

10 استفراغ کردن عمدی اگر چه به سبب مرض و مانند آن ناچار باشد ، روزه را باطل می کند، ولی کفاره ندارد ، ولی اگر سهواً یا بی اختیار استفراغ کند روزه باطل نمی شود .

مسائل

1 خوردن و آشامیدن عمدی روزه را باطل می کند چه زیاد باشد وچه کم باشد ، حتی اگر ذره ای از غذا یا قطره ای از نوشیدنی باشد . 2 در باطل شدن روزه فرقی نیست در اینکه خوردن وآشامیدن آن چیز معمول باشد مثل آب ونان ، یااینکه معمول نباشد مثل خاک وشیره درخت . 3 رساندن دارو به داخل بدن از غیر راه دهان روزه را باطل نمی کند مثل اینکه دارو را در چشم یا در گوش ویا بر زخم بریزند ویا اینکه شخص آمپول غیر غذائی (1) استعمال کند . 4 کسی که می خواهد روزه بگیرد لازم نیست پیش از اذان دندانهایش را خلال کند، اگر چه احتمال دهد که غذائی که در بین دندان مانده

داخل حلق می شود . 5 اگر انسان یقین کند یا اطمینان داشته باشد که اگر خلال نکند غذائی که بین دندان مانده در روز وارد حلق می شود واجب است خلال کند . 6 فرو بردن اخلاط سروسینه که به فضای دهان نرسیده اشکال ندارد (2) . 7 جایز است شخص روزه دار برای وضوی واجب یامستحب مضمضه یا استنشاق کند . 8 مسواک باچیز خشک جایز است بلکه باچیز تر نیز اشکالی ندارد . 9 روزه دار نباید رطوبت خارجی را فرو برد ، همچنین اگر چیزی را در دهانش خیس کرد واز دهانش بیرون آورد (مانند مسواک) ، اگر بخواهد دو باره آن چیز تر را در دهانش بگذارد باید رطوبت آنرا فرو نبرد واگر فرو ببرد روزه اش باطل می شود . 10- جویدن غذا برای بچه یاپرنده وچشیدن غذا ومانند اینها که معمولاً به حلق نمی رسد ، اگر چه اتفاقاً به حلق برسد ، روزه را باطل نمی کند ، ولی اگر انسان از اول بداند که به حلق می رسد روزه اش باطل می شود وباید قضای آنرا بگیرد وکفاره هم بر او واجب است . 11 جماع ، روزه زن و مرد جماع کننده را باطل می کند . 12 محتلم شدن در روز ماه رمضان روزه را باطل نمی کند . 13 روزه داری که در روز ماه رمضان محتلم شده ، می تواند بول کند واستبراء نماید، اگر چه بداند بواسطه بول یااستبراء کردن باقیمانده منی از مجری بیرون می آید . 14 کسی که در روز ماه رمضان محتلم شده واجب نیست

فوراً غسل را انجام دهد اگر چه احتیاط مستحب این است که فوراً غسل کند15 اگر انسان بعد از طلوع فجر از خواب بیدار شد وخود را محتلم دید ، چه بداند جنابتش از شب بوده وچه بداند جنابت بعد از طلوع فجر بوده وچه وقتش را نداند روزه اش صحیح است . البته در قضای ماه رمضان اگر بداند جنابتش از شب بوده روزه اش باطل است . 16 کسی که در شب ماه رمضان برای هیچکدام از غسل وتیمم وقت ندارد ، حرام است خود را جنب کند مثلاً با همسرش نزدیکی کند . واگر خود را جنب کرد روزه اش باطل است وقضا وکفاره بر او واجب می شود (3) 17 اگر برای آنکه بفهمد وقت دارد یانه ، جستجو نماید وگمان کند که به اندازه غسل وقت دارد وخود را جنب کند وبعد بفهمد وقت تنگ بوده ، چنانچه تیمم کند روزه اش صحیح است . واگر بدون جستجو گمان کند که وقت دارد وخود را جنب نماید وبعد بفهمد وقت تنگ بوده وبا تیمم روزه بگیرد ، باید بنابر احتیاط مستحب روزه آن روز را قضا کند . 18 اگر زن نزدیک اذان صبح از حیض یانفاس پاک شود وبرای هیچکدام از غسل وتیمم وقت نداشته باشد ، یابعد از اذان بفهمد که پیش از اذان پاک شده باید برای نماز صبح غسل کند و چنانچه روزه ای را که می گیرد مثل روزه ماه رمضان واجب معین باشد روزه اش صحیح است (4) . وهمچنین اگر مرد علم به جنابت پیدا کند و برای غسل و تیمم وقت نداشته

باشد ، باید برای نماز صبح غسل کند و روزه اش صحیح است . 19 اگر شک کند که تمام سر زیر آب رفته یانه ، روزه اش صحیح است . 20 اگر بر روی سر آب بریزد ، اگر چه در یک لحظه آب ریخته شده تمام سر را بگیرد روزه اش صحیح است . 21 اگر انسان را مجبور کنند که روزه خود را باطل کند ، روزه او باطل می شود وقضا بر او واجب می شود . 22 اگر روزه خود را بخاطر تقیّه افطار کند مثلاً در شهر کسانی باشد که پیش آنان آنروز عید است و برای حفظ جان و مال خود مجبور شود که مثل آنان افطار کند ، روزه اش باطل است و واجب است قضا آن را بجا آورد . 23 اگر چیزی به زور در گلوی روزه دار بریزند یا سر او را به زور در آب فرو برند ، روزه او باطل نمی شود . 24 اگر شخص روزه دار یادش برود که روزه است ، و کاری انجام دهد که روزه را باطل می کند مثل اینکه غذا بخورد ویا سرش را در آب فرو ببرد ویا غبار غلیظ داخل حلقش کند ویااینکه باهمسرش نزدیکی کند روزه او صحیح است . واگر در بین انجام کاری که روزه را باطل می کند یادش بیاید که روزه است باید فوراً آن کار را ترک کند . 25 اگر روزه دار مجبور شود که سرش را در آب فرو ببرد ، مثل آنکه بخواهد غریقی را از آب نجات دهد ، روزه اش باطل می

شود و قضا بر او واجب می گردد . 26 اگر شخص روزه دار مضطر ومجبور شود به اماله بامایع بخاطر مرض ومثل آن، روزه اش باطل می شود وقضا بر او واجب می گردد . 27 اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند وبعد از یک روز یاچند روز یادش بیاید ، باید قضای آن روزهائی را که غسل نکرده بجا آورد واگر در عدد روزها شک کرد ، بنا را بر کمتر بگذارد ، مثلاً اگر نمی داند سه روز جنب بوده یا چهار روز ، روزه سه روز را قضا کند . 28 کسی که در شب ماه رمضان جنب است ومی داند یا عادتش چنین است که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود ، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند وبا این تصمیم بخوابد وتا اذان خواب بماند روزه اش صحیح است . 29 کسی که در شب ماه رمضان جنب است ومی داند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود ، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند ، یاتردید داشته باشد که غسل کند یانه، در صورتی که بخوابد وبیدار نشود ، روزه اش باطل است وقضا وکفاره دارد . 30 کسی که در شب ماه رمضان جنب است ومی داند که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود ، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند ، در صورتی که بخوابد وتا اذان صبح خواب بماند بنابر احتیاط واجب قضا وکفاره بر او

واجب می شود . 31 اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد وبیدار شود وبداند یا عادتش چنین است که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود وتصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد وتا اذان بیدار نشود ، باید روزه آن روز را قضا کند ، واگر از خواب دوم بیدار شود وبرای مرتبه سوم بخوابد وتا اذان صبح بیدار نشود ، قضای روزه بر او واجب می شود واحتیاط استحبابی دادن کفاره است . 2 حکم خواب چهارم وپنجم همان حکم خواب سوم است . 33 بنابر احتیاط واجب خوابی را که در آن محتلم شده ، باید خواب اول حساب کند در جائی که بعد از احتلام دوباره خوابیده باشد 34 اگر مواظبت نکند وغبار یا بخار یادود ومانند اینها داخل حلق شود ، چنانچه یقین یا اطمینان داشته که به حلق نمی رسد روزه اش صحیح است ، واگر گمان می کرده که به حلق می رسد ، بنابر احتیاط واجب باید آن روز را قضا کند . 35 اگر در روزه ماه رمضان عمداً استفراغ کند یادر شب جنب شود وبه تفصیلی که در مسأله (31) گفته شد بیدار شود ودوباره بخوابد وتا اذان صبح بیدار نشود ، فقط باید قضای آنروز را بگیرد . ولی اگر کار دیگری که روزه را باطل می کند عمداً انجام دهد ، در صورتی که می دانست آن کار روزه را باطل می کند ، قضا وکفاره بر او واجب می شود . اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه

غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد برای همه آنها یک کفاره کافی است ، ولی در جماع اگر تکرار شد کفاره نیز تکرار می شود

36 برای هفت گروه مستحب است در ماه رمضان اگر چه روزه نیستند از کاری که روزه را باطل می کند ، خودداری نمایند : أ : مسافری که بعد از ظهر به شهرش یا به جائی که می خواهد ده روز در آنجا بماند، برسد ویااینکه قبل از ظهر برسد ولی کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد . ب : مریضی که در بین روز بهبودی یافته وکاری که که روزه را باطل کند انجام داده ویا اینکه کاری که روزه را باطل کند انجام نداده ولی بعد از ظهر بهبودی یافته است . ج : زن حائض یانفسائی که در بین روز پاک شوند . د : کافری که در بین روز مسلمان شده ولی کاری که روزه را باطل می کند انجام داده ویااینکه کاری انجام نداده ولی بعد از ظهر مسلمان شده است . ه : بچه ای که در بین روز بالغ شده است . ولی اگر این بچه در شب نیت روزه کرده بود استحباباً سپس در روز بالغ شد ، واجب است که روزه آن روز را تمام کند . واگر قبل از ظهر بالغ شد وکاری که روزه را باطل کند انجام نداده واجب است که نیت کند وروزه بگیرد . و : دیوانه ای که در روز عاقل شده است اگر چه کاری که باطل کننده روزه است انجام نداده باشد

. ز : شخص بیهوشی که در روز به هوش آمده است اگر چه کاری که روزه را باطل کند انجام نداده باشد .

1 - احتیاط واجب آنست که روزه دار از استعمال آمپولی که بجای غذا بکار می رود خود داری کند ولی تزریق آمپولی که عضو را بی حس می کند اشکال ندارد (توضیح المسائل م 1585) .

2 - ولی اگر داخل فضای دهان شود، بنابر احتیاط واجب بلکه خالی از قوت نیست که نباید آنرا فرو ببرند . (توضیح المسائل م 1589) .

3 - ولی اگر برای تیمم وقت دارد، چنانچه خود را جنب کند ، باید تیمم نماید وروزه بگیرد واحوط مستحبی آنست که قضای آنرا بجا آورد . (توضیح المسائل م 1632) .

4 - واگر روزه مستحب یاروزه ای باشد که مثل روزه کفاره وقت آن معین نیست، صحیح بودن آن اشکال دارد . (توضیح المسائل م 1648) .

یادآوری

هرگاه ماه رمضان ثابت شود ، و شخص هم دارای شرایط وجوب و صحت روزه باشد ، بر او واجب است که از طلوع فجر صادق (اذان صبح) تا زوال حمره مشرقیّه (اذان مغرب) ، با قصد و نیت انجام فرمان خداوند عالم ، از کارهائی که روزه را باطل می کند خودداری کند .

نیّت

مفهوم نیت

نیت یعنی قصد قربت ، و آن این است که انسان قصد و عزم داشته باشد بر انجام دادن روزه بخاطر نزدیک شدن به خداوند متعال ، یا از آن جهت که خداوند شایسته عبادت است ، یا به جهت شکران نعمت خداوند ، یا به جهت طلب رضایت او ، یا بخاطر ترس از عذاب الهی یا بخاطر کسب ثواب او. وقت نیت روزه واجب معین مثل روزه ماه رمضان ، از اول شب است تا آخرین جزء زمانی شب که مقارن با طلوع فجر است . و این وقت برای کسی که فراموش کرده نیت کند یا خواب مانده یا جاهل است ، ادامه دارد تا اذان ظهر .

1 در نیت روزه اخلاص برای خدا شرط است یعنی باید عمل را فقط برای خدا انجام دهد مثل بقیه عبادات ، پس اگر چیزی که منافات با اخلاص دارد با نیت همراه شود خصوصاً ریا ، روزه را باطل می کند . فرقی نمی کند که از اول ریا در نیت او بوده یا در بین عمل قصد ریا کند . ولی اگر بعد از اتمام عمل ریا کند ، مثل آن که به جهت منافع دنیوی مثل ستایش کردن دیگران از او یا بدست آوردن مقام یا مال ، دیگران را از روزه ای که گرفته خبر کند ، روزه او صحیح است ، گرچه عمل حرامی را مرتکب شده است . 2 شخص روزه دار باید تا وقت افطار بر نیت خود باقی بماند و نیت او ادامه داشته باشد ، و بهم خوردن نیت به آن است که

قصد کند روزه خود را باطل کند و از آن دست بکشد ، یا اینکه در نگهداشتن یا باطل کردن روزه مردد شود ، یا قصد کند یکی از مفطرات را مرتکب شود ، که این امور با ادامه داشتن نیت منافات دارد و روزه را باطل می کند وقضا واجب می شود . 3 انسان می تواند در ماه رمضان برای هر روز نیت جداگانه کند ، وبهتر این است که در اول ماه نیت روزه کند برای همه ماه وبرای هر روز نیت را تجدید کند .

روزه یوم الشک

1 روزه روزی که معلوم نیست روز آخر ماه شعبان است یا روز اول ماه رمضان ، و به آن یوم الشک می گویند ، واجب نیست . 2 انسان می تواند در یوم الشک ، روزه مستحبی به نیت اینکه آن روز از ماه شعبان است بگیرد ، یا اگر روزه قضا یا نذر بگردن او هست در آن روز روزه بگیرد و اگر بعداً معلوم شود که آن روز اول ماه رمضان بوده ، روزه او صحیح است و جزء روزه ماه رمضان حساب می شود و قضا ندارد . 3 اگر یوم الشک را به نیت ماه رمضان روزه بگیرد ، ویا به این نیت روزه بگیرد که اگر این روز از ماه شعبان است روزه مستحب یا قضا می گیرد ، یا به این نیت که اگر ماه رمضان است روزه واجب می گیرد ، روزه اش باطل است . 4 اگر در یوم الشک بنای روزه گرفتن نداشت ، و قبل از ظهر آن روز معلوم شد که ماه رمضان

است ، و هنوز هم چیزی از مفطرات را انجام نداده بود ، باید نیت روزه ماه رمضان کند و روزه بگیرد و قضا بگردن او نیست . و اگر بعد از ظهر بود باید به احترام ماه رمضان از انجام دادن مفطرات پرهیز کند ، و قضای آن روز را هم بگیرد .

سفر در ماه رمضان

احکام سفر ماه رمضان

اگر مسافر دارای این هفت شرط باشد نباید روزه بگیرد : 1 اینکه مسافر نیت کند که هشت فرسخ مسیر ممتد را طی کند، به این صورت که از شهرش به جائی برود ویا از جائی به شهرش برگردد ، ویا اینکه مجموع رفت وبرگشتش هشت فرسخ بشود ، به شرط آنکه مسافت رفتنش کمتر از چهار فرسخ نباشد (بنابر احتیاط) ، پس در جائی که رفتنش سه فرسخ وبرگشتش پنج فرسخ باشد باید احتیاط کند و فرقی نمی کند که رفت و برگشتش متصل به هم و بلافاصله انجام شود یا آنکه بین رفتن و برگشتن فاصله شود و کمتر از ده روز ، در آن محل اقامت کند . 2 اینکه سفر قبل از ظهر باشد ، پس اگر بعد از ظهر سفر کند باید روزه خود را تمام کند وقضا بر او واجب نیست . 3 اینکه به حد ترخص برسد ، یعنی جائی که دیوارهای شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود و قبل از رسیدن به این مسافت نباید روزه خود را باطل کند . 4 اینکه نیت نکند قطع کردن سفر را ، و قطع سفر به چند چیز محقق می شود : اینکه نیت کند که ده روز یا

بیشتر در جائی توقف کند ، یا از وطن خود عبور کند ، یا سی روز یا بیشتر در جائی توقف کند و مردد باشد که سفر کند یا همانجا بماند . و مانند این مورد اخیر است اگر قصد داشته باشد که روز بعد حرکت کند و حرکت نکند و باز قصد کند روز دیگر حرکت کند و از آن محل حرکت نکند تا سی روز . 5 اینکه سفرش ، سفر شغلی نباشد مثل راننده وساربان و دریانورد . 6 اینکه خانه به دوش و کوچ نشین نباشد ، و مقصود کسانی هستند که مسکن معینی ندارند و همیشه برای یافتن آب و چراگاه مناسب برای حیوانات خود در حال کوچ هستند . 7 سفرش ، سفر مباح وجایز باشد، پس اگر سفرش برای معصیت باشد مثل دزدی یا گناه دیگر، باید روزه بگیرد .

مسائل

1 هرگاه مسافری که دارای شرایط مذکور است ، از روی جهل به حکم ، روزه گرفت ، اگر در بین روز فهمید که مسافر نباید روزه بگیرد ، روزه او باطل می شود ، و اگر تا بعد از مغرب نفهمید ، روزه آن روز او صحیح می باشد . 2 اگر کسی فراموش کرد که روزه مسافر باطل است ودر سفر روزه گرفت ، روزه اش باطل است وباید قضا کند 3 اگر مسافری قبل از اینکه به حد ترخص برسد ، روزه خود را باطل کند ، بنابر احتیاط واجب هم کفاره بر او واجب است وهم قضاء . 4 اگر مسافر پیش از ظهر به وطنش برسد ، یابه جائی برسد که می

خواهد ده روز در آنجا بماند ، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده ، باید آن روز را روزه بگیرد وقضا بر او واجب نیست ، واگر یکی از مفطرات را قبل از رسیدن به آن محل انجام داده ، روزه آن روز بر او واجب نیست وقضا بر او واجب می شود . 5 اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش برسد ، یابه جائی برسد که می خواهد ده روز در آنجا بماند ، نباید آن روز را روزه بگیرد چه کاری که روزه را باطل کند انجام داده باشد یا انجام نداده باشد وباید قضای آن روز را بجا آورد . 6 در اماکن چهارگانه ای که مسافر بدون قصد اقامت ده روز ، مخیر است در اینکه نمازش را شکسته یاتمام بخواند نمی تواند روزه واجب ماه رمضان را بگیرد و آن چهار مکان : « 1 مسجد الحرام 2 مسجد پیامبر (ص) 3 مسجد کوفه 4 حائر حسینی (علیه السلام) » می باشد .

مواردی که روزه باطل نمی شود و قضا نیز واجب نمی گردد

1 اگر آسمان ابری یا غبار آلود باشد ، و شخص روزه دار یقین یا اطمینان پیدا کند که مغرب شده و افطار کند ، و بعد بفهمد که مغرب نشده بوده ، روزه او صحیح است و قضا ندارد . 2 اگر روزه دار از روی سهو و غفلت یا بخاطر فراموشی یکی از کارهائی که روزه را باطل می کند انجام دهد ، روزه او باطل نمی شود . 3 کسی که در شب جنب است ومی داند یا عادتش چنین است که اگر بخوابد پیش از

اذان صبح بیدار می شود ، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند وبا این تصمیم بخوابد وتا اذان خواب بماند روزه اش صحیح است . 4 اگر برای خنک شدن یابی جهت مضمضه کند ، یعنی آب در دهان بگرداند وبعد فراموش کند که روزه است وآب را فرو برد ، روزه اش صحیح است . 5 اگر برای وضوی نماز واجب مضمضه کند وبی اختیار آب فرو رود ، روزه اش صحیح است . 6 اگر کسی تحقیق کرد وفهمید که صبح نشده وکاری که روزه را باطل می کند انجام داد ، وبعد معلوم شد که صبح بوده است ، روزه او صحیح است . 7 اگر به علتی مانند مرض یاحیض یانفاس نتواند روزه ماه رمضان را بگیرد ، ودر همان مرض یاحیض یانفاس بمیرد ، قضا بر او واجب نیست . 8 تنقیه کردن شیء جامد روزه را باطل نمی کند ، گرچه احتیاط مستحب در ترک آن است .

مواردی که فقط قضا واجب است

1 اگر در ماه رمضان بدون اینکه تحقیق کند صبح شده یا نه ، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده ، فقط قضا بر او واجب می شود چه آنکه تحقیق کردن برای او ممکن بوده یا عاجز از تحقیق باشد . و همچنین است اگر تحقیق کند ، و یقین پیدا نکند که صبح شده ، بلکه گمان به صبح پیدا کند یا شک داشته باشد که صبح شده یا نه . 2 اگر برای نجات دادن غریق سر خود را در آب فرو ببرد

فقط قضا واجب است . 3 اگر در هوای صاف به واسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده وافطار کند ، بعد معلوم شود مغرب نبوده است قضا آن روز بر او واجب می شود . 4 هرگاه به واسطه اعتماد بر یک نفر عادل یا دو شخص عادل که می گویند مغرب شده ، روزه خود را افطار کند وبعد معلوم شود که مغرب نبوده است فقط قضا بر او واجب می شود . 5 اگر کسی بگوید صبح شده وانسان به گفته او یقین نکند ، یاخیال کند شوخی می کند وکاری که روزه را باطل می کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده است باید قضای آن روز را بجا آورد . 6 اگر کسی بگوید صبح نشده وانسان به جهت اعتماد بر گفته او کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، بعد معلوم شود صبح بوده ، واجب است قضای آنروز را بجا آورد . 7 هر گاه برای خنک شدن یابی جهت مضمضه کند ، یعنی آب در دهان بگرداند وبی اختیار فرو رود قضا بر او واجب می شود . 8 اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد وبیدار شود و بداند یا عادتش چنین است که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود وتصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند ، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود ، باید روزه آن روز را قضا کند ، واگر از خواب بیدار شود وبرای مرتبه سوم بخوابد وتا اذان صبح بیدار نشود قضای آن روز بر

او واجب می شود واحتیاط استحبابی آنست که کفاره هم بدهد . 9 اگر در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند وبا حال جنابت یک روز یاچند روز روزه بگیرد قضای آن روزها بر او واجب می شود . 10 هر گاه کسی در نیت روزه اخلال کند ، قضای آنبر او واجب می شود ، مثل آنکه فراموش کند نیت کند ،یاغافل شود ، یا نیت نکند و بخوابد و بعد از اذان ظهربیدار شود ، که وقت نیت کردن گذشته است . همچنین است اگر قصد ریا داشته باشد ، یا نیت کند روزه اش را قطع کند ،یا مردد شود در قطع یا ادامه روزه ، یا قصد کند انجام دادن یکي از مفطرات را ، که در تمام این موارد روزه باطل است و فقط قضای آن واجب است ، البته اگر مفطرات را مرتکب نشود . 11 اگر کسی قبل از ظهر سفری برود که در آن نماز شکسته می شود ، ویا اینکه بعد از ظهر از سفر به شهرش یا به جائی که می خواهد ده روز بماند برسد ، ویا اینکه قبل از ظهر برسد ولی در آن روز کاری که روزه را باطل کند انجام داده باشد قضای آن روز بر او واجب می شود .

12 زن حائض و نفساء در روزهائی که خون می بینند نباید روزه بگیرند و باید قضای ایام حیض ونفاس را بجا آورند . 13 مسافری که فراموش کند روزه ماه رمضان در سفر باطل است ، و روزه بگیرد قضای آن روز بر او واجب است . 14

اگر روزه دار در روز ماه رمضان عمداً استفراغ کند فقط قضای آن روز بر او واجب می شود . 15 اگر کسی با بوسیدن ویا نگاه به زن اجنبیه وامثال آن منی از او خارج شود و قصد بیرون آمدن منی را نداشته باشد وعادت او نیز چنین نباشد که با آن کار منی از او خارج شود بنابر احتیاط مستحب قضای آن روز را بجا آورد . 16 اگر کسی به جهت مرض و امثال آن نتواند روزه بگیرد یا روزه برای او ضرر داشته باشد ، باید قضای آن را بجا آورد .

17 کسی که به جهت مستی یا بیهوشی که تا بعد از ظهر روز ماه رمضان استمرار داشته، روزه او فوت شده است قضای آن را باید بجا آورد . 18 مرتد چه فطری وچه ملی باید روزه ایام ارتدادش را قضا کند (1) .

مواردی که علاوه بر قضاء ، کفاره تخییری واجب است

1 کسی که یکی از مفطرات را ، غیر از استفراغ عمدی و بقاء بر جنابت به تفصیلی که سابقاً ذکر شد ، عمداً و بدون اکراه و اجبار انجام دهد، قضا و کفاره بر او واجب می شود ، فرقی نمی کند که عالم به حکم باشد یا جاهل مقصّر ، اما جاهل قاصر ، یعنی کسی که جهل او از روی تقصیر و کوتاهی نبوده و بدنبال یاد گرفتن احکام روزه بوده ولی ملتفت ومتوجه به این مسئله نشده یا نتوانسته آنرا یاد بگیرد ، فقط قضا بر او واجب می شود . 2 اگر مسافر قبل از اینکه به حد ترخص برسد روزه خود را باطل کند ، بنابر احتیاط

واجب قضا وکفاره بر او واجب می شود .

یادآوری : کسی که در دو مورد قبل کفاره بر او واجب شده است مخیر است در اینکه یکی از سه مورد زیر را انتخاب کند ، اگر چه احتیاط استحبابی اینست که اگر می تواند ترتیب را مراعات کند : 1 یک بنده مؤمن آزاد کند . 2 دو ماه پی در پی روزه بگیرد ، یعنی سی و یک روز را بدون فاصله انداختن بین روزها روزه بگیرد ، و می تواندبقیه روزها را با فاصله روزه بگیرد .

3 شصت فقیر را اطعام دهد ، واطعام به این است که یا آنها را سیر کند ویا به هر کدام یک مُدّ که تقریباً ده سیر است طعام یعنی گندم ویا جو یا نان وامثال آن بدهد .

مواردی که قضا وکفاره وتعزیر دارد

اگر روزه دار در ماه رمضان بازن خود که روزه دار است جماع کند ، وزن نیز راضی باشد، بر هر کدام قضا وکفاره وتعزیر واجب می شود وتعزیر هر کدام بیست وپنج ضربه شلاق است . ولی اگر زن راضی نباشد ومرد او را مجبور کند بر جماع پس مرد هم باید خود کفاره بدهد وتعزیر شود وهم کفاره زن را بپردازد واز طرف او نیز تعزیر شود . و کسی که بواسطه مسافرت یامرض و امثال آن روزه نمی گیرد ، نمی تواند زن روزه دار خود را مجبور به جماع کند ، ولی اگر او را مجبور نماید ، لازم نیست از طرف زن کفاره بدهد .

مواردی که قضا وفدیه واجب می شود

1 اگر بواسطه عذری غیر از مرض مثلاً برای مسافرت ، تمام ماه یا بعض از ماه را روزه نگرفته باشد وعذر او تا رمضان بعد باقی بماند ، بنابر احتیاط واجب باید روزهائی را که روزه نگرفته قضا نماید وبرای هر روز یک مد طعام (فدیه) به فقیر بدهد (1) . 2 اگر در ماه رمضان به جهت عذری روزه نگیرد و بعد از رمضان عذر او برطرف شود ، و تا رمضان آینده عمداً یا از روی تسامح و بی اعتنایی ، قضای روزه را نگیرد ، باید روزه را قضا کند و برای هر روز فدیه بدهد . همچنین است اگر هنوز به ماه رمضان بعد نرسیده باشد ، ولی به واسطه مرض و امثال آن ، در هنگامی که وقت برای قضا تنگ شده است ، نتواند روزه قضای خود را بجا آورد . 3 اگر بخاطر عذری

تمام ماه رمضان یابعضی از آن را روزه نگیرد ، و بعد از ماه رمضان عذرش برطرف شود و قصد داشته باشد که قضا را بجا آورد ، ولی وقت تنگ شود ودر تنگی وقت عذری پیدا کند ، باید قضا را بگیرد وبرای هر روز فدیه بپردازد (2) . 4 زن شیردهی که شیر او کم است و روزه گرفتن برای او یا برای شیرخوار ضرر دارد ، (فرقی نمی کند که شیردهنده مادر باشد یا دایه) در صورتی که زن دیگری که به بچه شیر دهد پیدا نمی شود ، باید روزه خود را بخورد ، و بعداً قضای آنرا بجا آورد و برای هر روز فدیه بدهد . 5 زنی که وضع حمل او نزدیک است ، اگر روزه برای او یا فرزندش ضرر دارد ، باید روزه خود را بخورد ، و بعداً قضا کند و فدیه بدهد . وفدیه عبارت است از یک مُدّ (تقریباً ده سیر) طعام (یعنی گندم یا جو یا آرد اینها ، یا نان یا برنج یا مویز یا خرما) که به فقیر داده می شود .

1 - و اگر به واسطه مرضی روزه رمضان را نگیرد و مرض او تا رمضان سال بعد طول بکشد ، قضای روزهائی را که نگرفته بر او واجب نیست وباید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد . (توضیح المسائل م 1712) .

2 - به فدیه دادن در این سه مورد، کفاره تأخیر قضای روزه ماه رمضان می گویند .

مواردی که قضا وکفاره جمع واجب است

اگر به چیز حرامی که در

غیر ماه رمضان نیز بر انسان حرام است روزه خود را باطل کند، چه آن چیز اصلاً حرام باشد، مثل خوردن شراب یا غذای نجس یا زنا کردن ، یا به جهتی حرام شده باشد مثل خوردن غذای حلالی که برای انسان ضرر دارد ونزدیکی باعیال خود در حال حیض، بنابر احتیاط واجب، کفاره جمع بر او واجب می شود یعنی باید یک بنده آزاد کند ودو ماه روزه بگیرد وشصت فقیر را سیر کند .

مسائلی در کفاره

1 اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه یکی از مفطرات روزه را (غیر از جماع) مرتکب شود ، برای همه آنها یک کفاره کافی است . همچنین است اگر چند نوع از مفطرات را انجام دهد، مثل آنکه هم بخورد وهم بیاشامد وهم تمام سرش را در آب فرو ببرد . ولی اگر در روز ماه رمضان بازن خود مکرراً جماع کند برای هر دفعه ، یک کفاره تخییری و اگر جماع او حرام

باشد مثلاً زنا کند ، برای هر دفعه یک کفاره جمع واجب می شود . 2 کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده ، اگر مسافرت کند کفاره از او ساقط نمی شود چه سفرش قبل از ظهر باشد وچه بعد از ظهر . ولی اگر روزه خود را باطل کرد وبعد عذری مانند حیض یانفاس یامرض برای او پیدا شد ، کفاره بر اوواجب نیست . 3 کسی که از هر سه قسم کفاره روزه عاجز است ، مخیر است در اینکه هجده روز روزه بگیرد یا به هر مقداری که وسعش می رسد به فقرا اطعام

بدهد ، واگر از این دو نیز عاجز بود باید آن مقدار که می تواند از روزه واطعام انجام دهد واگر از هر دو به طور کلی عاجز بود باید بجای کفاره استغفار کند ، اگر چه مثلاً یک مرتبه بگوید استغفر الله واحتیاط واجب آنست که هر وقت بتواند ، کفاره را بدهد . 4 اگر قضای روزه رمضان را تا سال بعد عقب بیندازد ، باید قضا را بجا آورد وبرای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد ، واین کفاره تأخیر فقط برای سال دوم است وبرای سالهای بعد تکرار نمی شود ، مثلاً اگر قضای روزه رمضان را تا سه سال یا بیشتر بجا نیاورد ، کفاره تأخیر فقط برای سال دوم است ، وسالهای بعدی کفاره ندارد . 5 کسی که باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد ، می تواند کفاره چند روز از یک رمضان یا چند رمضان را به یک فقیر بدهد .

قضای روزه ماه رمضان

بر چه کسانی قضای روزه واجب می گردد

قضای روزه ماه رمضان بر کسی که روزه از او فوت شده ودارای شرایط زیر باشد واجب می گردد : 1 بلوغ : پس اگر بچه بالغ شود واجب نیست قضای روزه های زمان کودکی را بجا آورد .

2 عقل : پس اگر دیوانه عاقل شود ، واجب نیست روزه های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید . 3 اسلام : پس اگر کافر اصلی مسلمان شود ، واجب نیست روزه های وقتی را که کافر بوده قضا نماید . پس بنابر این قضای روزه ماه رمضان بر افراد زیر واجب می باشد : 1 حائض ونفساء

، اگر چه قضای نماز بر آنان واجب نیست . 2 مسافری که قبل از ظهر سفر کرده ، ویا بعد از ظهر از سفر برگشته یاقبل از ظهر برگشته ولی کاری که روزه را باطل کند انجام داده است . 3 مریضی که روزه برایش ضرر دارد . 4 مرتد ، پس اگر مسلمانی کافر شود ودوباره مسلمان گردد، روزه های وقتی را که کافر بوده باید قضا نماید . 5 غیر از اینها کسانی که روزه خود را باطل کرده اند ویا روزه نگرفته اند که سابقاً گذشت .

مسائل

1 واجب نیست که انسان قضای روزه ماه رمضان را فوراً انجام دهد ، ولی تأخیر آن تا ماه رمضان آینده جایز نیست و موجب دادن فدیه (کفاره تأخیر) می شود ، و اگر فدیه را داد ، هر قدر بعد از آن تأخیر کند ، فدیه دو مرتبه لازم نمی شود . 2 اگر کسی بخاطر مرض ، روزه ماه رمضان را نگیرد و مرضش تا رمضان سال بعد استمرار پیدا کند قضا از او ساقط می شود و باید برای هر روز ، یک مد طعام صدقه بدهد . 3 اگر مرض شخص ، تاسه سال ادامه پیدا کند (یعنی تا رمضان سال سوم) و بعد از آن مرض او برطرف شود فدیه برای سال اول و دوم ، و قضا برای سال سوم بر او واجب می شود . ولی اگر مرضش تا رمضان سال چهارم استمرار پیدا کند فدیه برای سال سوم هم واجب می شود ، و باید سال چهارم را قضا کند و

به همین ترتیب . 4 باطل کردن روزه قضای ماه رمضان در بعد از ظهر جایز نیست و موجب کفاره می شود ، و کفاره آن ایناست که به ده فقیر هر کدام یک مُد طعام بدهد . و اگروقت قضا تنگ نباشد می تواند صبح ، روزه خود را باطل کند .

ودر صورتی که روزه قضا از طرف میت می گیرد ، مستحب است که بعد از ظهر ، روزه را باطل نکند . 5 بعد از مرگ پدر، قضای روزه بر پسر بزرگتر واجب می شود وهمچنین است مادر بنابر احتیاط مستحب که ترک آن سزاوار نیست . فرقی نیست که اموالی از میت باقی مانده باشد یا خیر و بنابر احتیاط واجب فرقی نیست که بدون عذر روزه از او فوت شده باشد یا به جهت عذری مانند سفر و مرضی که تا سال بعد طول نکشیده است . 6 پسر بزرگتر می تواند شخصی را اجیر کند تا روزه های فوت شده پدرش را انجام دهد . 7 اگر میت وصیت کرده باشد که برای روزه او اجیر بگیرند بعد از آنکه اجیر ، روزه او را بطور صحیح بجا آورد ، بر پسر بزرگتر چیزی واجب نیست .

8 اگر انسان شک کند که آخر رمضان است یا اول شوال ، یا یقین داشته باشد که ماه رمضان است و عمداً روزه خود را باطل کند ، بعد معلوم شود اول شوال بوده قضا و کفاره بر او واجب نیست

9 اگر انسان شک کند که آخر رمضان است یا اول شوال ، وعمداً روزه خود را باطل کند،

بعد معلوم شود آخر رمضان بوده ، کفاره وقضا بر او واجب می شود .

کسانی که می توانند روزه خود را در ماه رمضان افطار کنند

1 پیرمرد و پیرزنی که نمی توانند روزه بگیرند یا روزه گرفتن برای آنها مشقت دارد . 2 کسی که مرض تشنگی دارد، و از شدت تشنگی نمی تواند روزه بگیرد یا روزه گرفتن برای او مشقت دارد .

3 زنی که زائیدن او نزدیک است وروزه برای خودش یا حملش ضرر دارد . 4 زن شیرده که شیر او کم است، و روزه گرفتن برای او یا شیرخوار ضرر دارد، در صورتی که زن شیرده دیگری موجود نباشد . واین چهار گروه روزه خود را افطار می کنند و باید فدیه بدهند ، یعنی برای هر روز که افطار کرده اند ، یک مد طعام به فقیر بدهند . و زن حامله و شیرده علاوه بر این کفاره باید بعداً قضای روزه ها را بجا آورند . همچنین کسی که مرض تشنگی دارد اگر خوب شود و پیرمرد و پیرزن اگر برایشان روزه گرفتن میسر شود ، باید قضای روزه ها را هم بجا آورد .

زکات فطره

مقدمه

کسی که در هنگام غروب شب عید فطر ، شرایط زیر را داشته باشد ، باید از طرف خود و از طرف کسانی که نان خور او حساب می شوند ، زکات فطره بپردازد . وفرقی نمی کند که نان خور او مسلمان باشد یا کافر ، کوچک باشد یا بزرگ ، دادن مخارجش بر او واجب باشد یا نه ، در شهر خود او باشد یا در شهر دیگر (1) .

1 - فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بر کسی وارد شده وبرای مدتی محل اقامت خود را در منزل او قرار

داده ، به گونه ای که نان خور او محسوب می شود ودر موقع هلال شوال آنجا بوده بر صاحب خانه واجب است . واما اگر فقط برای صرف غذا دعوت شده باشد به نحوی که نان خور او محسوب نشود فطره بر صاحب خانه واجب نمی شود

شرائط واجب شدن زکات فطره

1 بالغ وعاقل باشد ، پس بر بچه وديوانه واجب نمی شود . 2 فقير نباشد ، پس بر کسی که مخارج سال خود وعيالاتش را ندارد ، و کسب يا محل درآمدی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود وعيالاتش را تأمين کند ، زکات فطره واجب نيست . 3 آزاد باشد ، پس بر عبد وبنده واجب نيست .

4 هشيار باشد پس کسی که موقع غروب شب عيد فطر بيهوش است ، زکاه فطره بر او واجب نيست .

وقت زکات فطره

وقت کنار گذاشتن زکات فطره و پرداخت آن به مستحق ، برای کسی که نمی خواهد نماز عيد فطر بخواند ، از اولين لحظه وجوب (غروب شب عيد فطر) ادامه دارد تا ظهر روز عيد فطرواما کسی که قصد دارد نماز عيد فطر را بخواند ، بايد بنابر احتياط واجب قبل از نماز عيد فطره را کنار بگذارد ، (حال چه نماز عيد را در اول وقت آن بخواند که هنگام طلوع آفتاب است يا ديرتر بخواند) و اما پرداخت آن مقيد به اين وقت نيست ، گرچه بهتر است که قبل از نماز يا حداقل قبل از ظهر آن را به مستحق پرداخت کند ، و اگر تا قبل از ظهر نتوانست ، بعد از آن به دست مستحق برساند واما کسی که زکات فطره را اصلاً در وقت خود کنار نگذاشته ، زکات فطره از گردن او ساقط نمی شود بلکه واجب است آن را پرداخت کند ، و در وقت پرداخت نبايد نيت اداء يا قضا بکند .

جنس و مقدار زکات فطره

جنس زکات فطره بايد از گندم يا جو يا آرد اين دو ، يا خرما يا کشمش يا برنج يا ذرت و مانند اينها ، از چيزهايی که بيشتر مردم ، غالباً از آن بعنوان خوراک روزمره استفاده می کنند باشد . و مقدار آن بايد يک صاع باشد که تقريباً سه کيلو است . وجايز است که انسان قيمت آن طعامی را که می

خواهد به فقیر صدقه بدهد ، به او بپردازد . واحتیاط مستحب آنست که زکات فطره را به فقرای شیعه واطفال آنها بدهند اگر

چه اقوی آنست که صرف زکات فطره در جاهائی که زکات مال را صرف می کنند ، کافی وصحیح می باشد .

مسائل

1 اگر در جائی شیعه فقیر نباشد ، می توان زکات فطره را به مسلمان فقیر غیر شیعه داد . 2 به کسی که فطره را در معصیت مصرف می کند نباید فطره بدهند ، بلکه بنابر احتیاط واجب نباید به کسی که شرابخوار است یا آشکارا معصیت می کند ، زکات فطره بدهند ، اگر چه آنرا در معصیت صرف نکند . 3 کسی که سید است می تواند زکات فطره خود ونان خوران خود را به سید وغیر سید بدهد . 4 کسی که سید نیست ، نمی تواند به سید فطره بدهد حتی اگر سیدی نان خور او باشد ، نمی تواند فطره او را به سید دیگر بدهد . 5 انسان باید زکات فطره را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد، وموقعی که آنرا می دهد نیت دادن فطره نماید . 6 جایز است که به یک فقیر بیشتر از یک صاع بدهند یاقیمت آن را بپردازند ، واحتیاط واجب آنست که به یک فقیر کمتر از یک صاع ندهند . 7 مستحب است در دادن زکات فطره ، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد ، وبعد همسایگان فقیر را ، بعد اهل علم فقیر را . ودر دادن فطره باید هر طرف را که از جهتی برتری دارد مقدم کند ، مثلاً اگر دو فقیر باشد یکی عالم ودیگری جاهل ، عالم را مقدم کند . 8 کسی که فقط به

اندازه یک صاع گندم ومانند آن دارد مستحب است زکات فطره را بدهد ، وچنانچه نان خورانی داشته باشد وبخواهد فطره آنها را هم بدهد می تواند به قصد فطره ، آن یک صاع را به یکی از آنها بدهد واو هم به همین قصد به دیگری بدهد وهمچنین تا به نفر آخری برسد وبهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد

احکام روزه بانوان

متن

مبارک باد آمد ماه روزه

رهت خوش باد ای همراه روزه

دعاها اندرین مه مستجاب است

فلک ها را بدرد آه روزه

شماری از خوانندگان مجله «مبلغان » - خود - از بانوان مبلغ هستند . اینان و شماری بسیار دیگر نیز در ماه رمضان برای «بانوان » به امر تبلیغ و بیان «احکام روزه » می پردازند . از این رو، ضرور می آید که با «احکام روزه بانوان » بیشتر آشنا شویم و پیش از آن، دو نکته را به خاطر داشته باشیم :

1- احکام این نوشتار طبق فتاوا و نظریات «حضرت امام خمینی رحمه الله » برگزیده شده اند، زیرا هدف اصلی از این قلمزنی «احکام شناسی » بوده است و نه چیزی دیگر . بدین رو، هر یک از مخاطبان این احکام باید از مرجع تقلید خویش پیروی کنند، هر چند شمار فراوانی از مقلدان در احکام الهی هنوز بر تقلید از «حضرت امام خمینی رحمه الله » باقی مانده اند و یا ممکن است فتاوای مرجع تقلیدشان با شماری از فتاوای «امام راحل رحمه الله » همسانی داشته باشد .

2- در این نگاشته، کوشش بر این بوده است که احکام مهم روزه بانوان و مسائل مورد ابتلای آنان به خامه قلم آراسته شود; اما

«تا چه قبول افتد و چه در نظر آید . . . »

شرایط وجوب روزه

روزه با شرایط زیر بر انسان واجب می شود : الف - بالغ بودن . ب - عاقل بودن . ج - مسافر نبودن .

د - مضر نبودن روزه . ه - پاک بودن زن از حیض و نفاس (1) .

روزه نگرفتن در اوایل بلوغ

سؤال : در سال های اول تکلیف (9 سالگی به بعد) به توصیه و تاکید مادرم مبنی بر اینکه توانایی روزه گرفتن را ندارم، و با توجه به اینکه خودم نیز نمی توانستم تشخیص دهم که آیا می توانم روزه بگیرم یا نه، چند سالی را روزه نگرفته ام و در حال حاضر چون مدت زیادی از آن گذشته، تعداد روزه های فوت شده را نمی دانم، و ثانیا نمی دانم که آیا کفاره هم بر من واجب است یا نه؟

پاسخ : باسمه تعالی - به مقداری که یقین دارید بعد از بلوغ روزه نگرفته اید، باید قضا نمایید و کفاره در فرض مساله واجب نیست (2) .

یقین نداشتن به نگرفتن روزه

سؤال : دختری هستم 17 ساله که به حکم شرع اسلام از 9 سالگی شروع به روزه گرفتن کرده ام، اما سه سال اول را به گفته خواهرم، من روزه های خود را با خوردن چیزهایی باطل می کرده ام، ولی خودم به یاد ندارم که چیزی خورده باشم، در صورتی که خواهرم قسم می خورد که من روزه های خود را افطار می کرده ام . امیدوارم با راهنمایی شما رهبر عزیز تزکیه نفس و باطن کنم .

پاسخ : باسمه تعالی - اگر یادتان نیست که روزه نگرفته اید یا افطار کرده اید، چیزی بر شما نیست (3) .

استمرار بیماری و قضا نداشتن روزه

سؤال : دختری 27 ساله هستم که از سن 5 سالگی به بیماری رماتیسم مبتلا شده ام و تاکنون نیز به بیماری مبتلا هستم و به طور مستمر دارو می خورم و تحت نظر پزشک می باشم، در ضمن به بیماری اعصاب نیز مبتلا

هستم . این حقیر از سن 9 سالگی که روزه ماه رمضان بر دختران واجب می شود تا کنون که 27 سال دارم نتوانسته ام به علت بیماری روزه بگیرم . آیا من باید کفاره روزه هایی را که نگرفته ام بدهم؟ در صورت مثبت بودن جواب، بفرمایید که چه چیز و چه مقدار و به کی باید بدهم؟

پاسخ : باسمه تعالی - اگر به علت بیماری، روزه فوت شده و بیماری استمرار دارد، قضا ساقط است . ولی برای هر روز باید یک مد طعام به فقیر بدهد (4) .

روزه و ضعف چشم

سؤال : چشمان من خیلی ضعیف می باشد (نمره 8) و خیلی دوست دارم که روزه بگیرم، ولی می ترسم که برای چشمانم ضرر داشته باشد . آیا باید روزه بگیرم؟ و آیا می توانم کارهای ظریف دیگری از قبیل خیاطی، بافتنی و مطالعه انجام دهم؟

پاسخ : باسمه تعالی - با فرض خوف و ترس ضرر برای چشم، روزه گرفتن جایز نیست، و همچنین کارهای دیگری که به چشم ضرر داشته باشد (5) .

روزه و ضعف جسمانی

سؤال : دختری که به حد بلوغ رسیده است، به واسطه ضعف بنیه نمی تواند ماه مبارک روزه بگیرد، و بعد از ماه مبارک هم تا سال دیگر نمی تواند قضا کند حکمش چیست؟

پاسخ : باسمه تعالی - قضای روزه ها بر عهده او هست، هر وقت توانست بگیرد . و برای تاخیر هر روز تا رمضان بعد باید یک مد طعام که تقریبا ده سیر است به فقیر بدهد، مگر آنکه در تاخیر معذور باشد و پس از آن اگر تاخیر شد، چیزی بر او نیست (6) .

بانوانی که روزه بر آن ها واجب نیست

برخی از بانوانی که روزه بر آن ها واجب نیست عبارتند از :

الف) زن باردار : زنی که زاییدن او نزدیک است و روزه برای حملش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست . و باید برای هر روز یک مد طعام، یعنی گندم یا جو و مانند این ها به فقیر بدهد . و نیز اگر روزه برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست . و بنا بر احتیاط واجب باید برای هر روز یک

مد طعام به فقیر بدهد . و در هر دو صورت روزه هایی را که نگرفته باید قضا نماید . (7)

ب) زن شیرده : زنی که بچه شیر می دهد و شیر او کم است، چه مادر بچه یا دایه او باشد یا بی اجرت شیر دهد، اگر روزه برای بچه ای که شیر می دهد ضرر دارد، روزه بر او واجب ƙʘƏɑو باید برای هر روز یک مد طعام، یعنی گندم یا جو و مانند این ها به فقیر بدهد . و نیز اگر برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست . و بنا

بر احتیاط واجب باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت روزه هایی را که نگرفته، باید قضا نماید . ولی اگر کسی پیدا شود که بی اجرت بچه را شیر دهد، یا برای شیر دادن بچه از پدر یا مادر بچه یا از کس دیگر که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد، احتیاط واجب آن است که بچه را به او بدهد و روزه بگیرد (8) .

ج) زن پیر : 1- کسی که به واسطه پیری نمی تواند روزه بگیرد، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او وجب نیست . ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد طعام که تقریبا ده سیر است گندم یا جو و مانند این ها به فقیر بدهد (9) . 2- کسی که به واسطه پیری روزه نگرفته، اگر بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد، بنابر احتیاط واجب باید قضای روزه هایی را که نگرفته به جا آورد (10) .

روزه زنان باردار

سؤال : آیا بر زن حامله در مدت حاملگی بخصوص ماه های اول، روزه واجب است و برای حمل او ضرری ندارد؟ پاسخ : باسمه تعالی - روزه بر او واجب است، مگر برای خود او یا حمل ضرر داشته باشد (11) .

قضای روزه زنان باردار

سؤال : زنی مدت هاست که یا حامله است و یا بچه شیر می دهد، و در ماه رمضان نمی تواند روزه بگیرد . تکلیفش در مورد قضای روزه چگونه است؟ پاسخ : وجوب قضا ساقط نیست (12) .

قضای روزه زن شیرده

سؤال : اینجانب در سنین اول بلوغ به علت نادانی، بیشتر روزه هایم را خورده ام و روزهای حاملگی به علت دستور دکتر روزه نگرفتم و سال اول عروسی یک ماه نگرفتم . اکنون 50 ساله هستم و نمی توانم همه آن ها را بگیرم . البته تا آنجا که ممکن است روزه می گیرم . از طرفی برای هر روز 60 نفر را نمی توانم طعام یا پولش را بدهم . بفرمایید چه کنم تا دینم ادا شود؟ پاسخ : باسمه تعالی - اگر از روی علم و عمد روزه ها را نگرفته اید، علاوه بر قضا کفاره هم واجب است . ولی زن اگر بچه شیر می دهد و روزه برای او یا بچه اش ضرر دارد، می تواند افطار کند و فقط روزه ها را

قضا کند و کفاره ندارد (13) ، و دادن پول به جای کفاره کفایت نمی کند (14) .

زن حائض و نفساء

1- روزه بر زن حائض و نفساء واجب نیست، اگر چه خون قاعدگی یا نفاس را فقط در جزئی از روز ببیند . بنابراین چنانچه زنی لحظه ای قبل از غروب آفتاب این خون ها را ببیند،

و یا لحظه ای بعد از اذان صبح این خون ها از او قطع شوند، روزه بر او واجب نیست و روزه اش صحیح نخواهد بود (15) .

2- اگر به واسطه مرض یا حیض یا نفاس روزه رمضان را نگیرد، و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد، لازم نیست روزه هایی را که نگرفته برای او قضا کنند، اگر چه مستحب است (16) .

3- اگر چند روز را حیض قرار دهد و عبادت نکند، بعد بفهمد حیض نبوده است، باید نماز و روزه ای را که در آن روزها به جا نیاورده، قضا نماید . و اگر چند روز را به گمان اینکه حیض نیست عبادت کند، بعد بفهمد که حیض بوده، چنانچه آن روزها را روزه گرفته باید قضا نماید (17)

4- وقتی زن از خون نفاس پاک شد، باید غسل کند و عبادت های خود را به جا آورد . و اگر دوباره خون ببیند، چنانچه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده، روی هم 10 روز یا کمتر از 10 روز باشد، تمام آن نفاس است . و اگر روزهایی که پاک بوده، روزه گرفته باشد باید قضا نماید (18) .

5- بانوانی که در ایام حیض و نفاس روزه واجب نگرفته اند، واجب است قضای آن را به جا آورند . و بر زن مستحاضه واجب است که ادای روزه را به جا آورد، و اگر از او فوت شد، قضای آن را به جا آورد . (19)

مشاهده خون بعد از عادت ماهانه

سؤال : عادت ماهانه خانمی به طور معمول 5 روز بوده و پس از این مدت پاک می شده . در ماه مبارک رمضان طبق عادت همیشگی پس از

پنج روز، غسل نموده و روز ششم پاک بوده و روزه گرفته، ولی در روز هفتم دوباره لکه خونی مشاهده کرده . وضعیت نماز و روزه این شخص در این دو روز - بخصوص روز ششم - چگونه است؟ پاسخ : باسمه تعالی - در چنین صورتی هر دو روز حکم حیض را دارد (20) .

استفاده از قرص

سؤال : آیا زن در ماه رمضان می تواند از قرص های ضد رگل استفاده کند تا بتواند روزه یک ماه را کامل بگیرد؟ پاسخ : باسمه تعالی - اگر ضرر به مزاج نزنند، اشکال ندارد (21) .

بند آمدن خون حیض

سؤال : زنی که معمولا حیض می شود، ولی از قرص جلوگیری حیض استفاده کرده تا روزه اش را نخورد، آیا صحیح است یا خیر؟ پاسخ : باسمه تعالی - اگر با خوردن قرص، حیض بند آمده، روزه صحیح است (22) .

پیشگیری از عادت با قرص و آمپول

سؤال : بعضی از خانم ها (در سفر حج) برای پیشگیری از عادت ماهانه قرص می خورند . گاهی با خوردن قرص باز هم عادت می شوند و به وسیله آمپول از ادامه عادت جلوگیری می کنند . در این صورت آیا حکم طهارت از حیض را پیدا می کنند، و آیا می توانند وارد مسجدالحرام شوند و طواف نماز به جا آورند؟ پاسخ : باسمه تعالی - اگر 3 روز پی در پی خون نبینند، حکم حیض مترتب نیست و نماز و روزه صحیح است، و کمتر از 3 روز حکم استحاضه را دارد (23) .

روزه مستحاضه

1- روزه مستحاضه قلیله صحیح است و در صحت آن، وضو شرط نیست . اما غیرمستحاضه قلیله بنابر اقوی غسل های روزانه اش در صحت روزه اش شرط است . و در مستحاضه کثیره احتیاط ترک نشود به اینکه غسل شبی را که فردایش روزه می گیرد انجام دهد (24) .

2- روزه زن مستحاضه ای که غسل بر او واجب می باشد، در صورتی صحیح است که در روز غسل هایی را که برای نمازهای روزش واجب است انجام دهد . و نیز بنابر

احتیاط واجب باید غسل نماز مغرب و عشای شبی که می خواهد فردای آن روز روزه بگیرد به جا آورد . ولی اگر بعد از نماز مغرب و عشا غسل نکند و برای خواندن نماز شب پیش از اذان صبح غسل نماید، و در روز هم غسل هایی را که برای نمازهای روزش واجب است به جا آورد، روزه او صحیح است (25) .

3- بنابر اقوا برای اینکه روزه مستحاضه صحیح باشد، انجام غسل هایی که در روز برای نماز انجام می شود، شرط است . ولی انجام غیرغسل های روزانه (یعنی غسل هایی که برای نمازهای شبش انجام می شود) شرط نیست . بنابراین اگر پیش از نماز صبح یا ظهر و عصر مستحاضه شود به طوری که موجب غسل باشد، مانند استحاضه متوسطه و یا کثیره و غسل نکند، روزه او باطل می شود . بر خلاف اینکه اگر بعد از نماز ظهر و عصر مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند، روزه اش باطل نمی شود . و احتیاط ترک نشود به اینکه غسل نماز شب قبلش را انجام دهد . و اگر پیش از سپیده صبح برای نماز شب و یا نماز صبح غسل کند، کفایت می کند و بنابر اقوا روزه او صحیح است (26) .

4- اگر بعد از نماز عصر مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند روزه او صحیح است (27) .

5- اگر زنی که در حال استحاضه است، غسل های خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه (توضیح المسائل) گفته شده به جا آورد، روزه او صحیح است (28) .

6- احتیاط واجب آن است که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است به مقداری که می تواند از بیرون

آمدن خون جلوگیری کند (29) .

مبطلات روزه و احکام آن

1- نه چیز روزه را باطل می کند، از جمله : الف . خوردن و آشامیدن . ب . باقی ماندن بر حیض و نفاس تا اذان صبح (30) .

2- جویدن غذا برای بچه یا پرنده و چشیدن غذاو مانند این ها که معمولا به حلق نمی رسد، اگر چه اتفاقا به حلق برسد، روزه را باطل نمی کند . ولی اگر انسان از اول بداند که به حلق می رسد، چنانچه فرو رود، روزه اش باطل می شود و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب است (31) .

3- سؤال : در سن 9 سالگی که روزه بر من واجب شده بود، پدرم برای خوردن سحری وقتی مرا بیدار می کرد که 5 دقیقه به اذان صبح باقی مانده بود و می گفت : "تا اذان تمام نشده است می توانید غذا بخورید . " و من هم همین کار را می کردم و تا کلمه "حی علی خیر العمل" غذا می خوردم . آیا این روزه ها قضا دارد یا نه؟

پاسخ : باسمه تعالی - اگر نمی دانید بعد از طلوع فجر خورده اید، قضا ندارند (32) .

4- اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و عمدا غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است عمدا تیمم نکند روزه اش باطل است (33) .

5- کسی که فاقد الطهورین است (یعنی وسیله غسل و تیمم ندارد) ، اگر تا اذان صبح بر حیض و نفاس باقی بماند، روزه اش صحیح است (34) .

6- اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای غسل وقت

نداشته باشد، چنانچه بخواهد روزه ماه رمضان یا قضای آن را بگیرد، باید تیمم نماید و روزه اش صحیح است، و اگر بخواهد روزه مستحب یا روزه واجب مثل روزه کفاره و روزه نذری بگیرد، اگر چه بدون تیمم هم روزه اش صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که تیمم کند (35) .

7- اگر زن نزدیک اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت نداشته باشد، یا بعد از اذان بفهمد که پیش از اذان پاک شده، روزه او صحیح است . ولی اگر در وسعت وقت قضای رمضان را گرفته باشد، صحیح بودن آن اشکال دارد (36) .

8- اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاک شود، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند، اگر چه نزدیک مغرب باشد، روزه او باطل است (37) .

9- اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند و بعد از یک روز یا چند روز یادش بیاید، روزه هایی که گرفته صحیح است (38) .

10- اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و در غسل کردن کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند و در تنگی وقت تیمم هم نکند، روزه اش باطل است . ولی چنانچه کوتاهی نکند، مثلا منتظر باشد که حمام، زنانه شود، اگر چه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند، در صورتی که تیمم کند روزه او صحیح است (39) .

کفاره روزه

1- اگر عمدا روزه خود را باطل کند و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای

او پیدا شود، کفاره بر او واجب نیست (40) .

2- (در کفاره روزه) اگر در بین روزهایی که باید پی در پی روزه بگیرد، عذری مثل حیض یا نفاس یا سفری که در رفتن آن مجبور است برای او پیش آید، بعد از برطرف شدن عذر، واجب نیست روزه ها را از سر بگیرد، بلکه بقیه را بعد از برطرف شدن عذر به جا می آورد (41) .

روزه کفاره

اگر زن در عزای میت صورت خود بخراشد به طوری که خون بیاید یا موی خود را بکند، باید یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را طعام دهد، و یا آن ها را بپوشاند . و اگر نتواند باید سه روز روزه بگیرد، بلکه اگر خون هم نیاید، بنابر احتیاط واجب به این دستور عمل نماید (42) .

قضای روزه

سؤال : بانویی است مدت 14 سال ازدواج کرده و ماه مبارک رمضان هیچ سالی روزه هایش را مرتب نگرفته . گاهی حامله بوده و گاهی تقریبا مریض، و در ایام غیر ماه رمضان که سلامت هم بوده، قضای آن ها را به جا نیاورده است و موانعی هم نداشته و نمی داند در این چند سال ماه رمضان چند روز را روزه نگرفته، چه مقدار باید قضا نماید؟ پاسخ : باسمه تعالی - روزه هایی را که یقین دارد قضا شده، باید قضا نماید و بیشتر از آن واجب نیست (43) .

قضای روزه پدر و مادر

قضای روزه پدر بر غیر پسر بزرگتر و بر دختر - اگر چه فرزند پسر هم نباشد - واجب نیست . و قضای روزه مادر نه بر پسر و نه بر دختر واجب نخواهد بود (44) .

روزه های حرام

1- اگر زن به واسطه گرفتن روزه مستحبی حق شوهرش از بین برود، و همچنین اگر شوهر، او را از گرفتن روزه مستحبی مطلقا نهی کند (چه مزاحمت با حق شوهر داشته باشد یا نداشته باشد) نباید این احتیاط ترک شود (45) .

2- روزه مستحبی اولاد اگر اسباب اذیت پدر و مادر یا جد شود، جایز نیست . بلکه اگر اسباب اذیت آنان نشود، ولی او را از گرفتن روزه مستحبی (منع) کنند، احتیاط واجب آن است که روزه نگیرد (46) .

مستحبات و مکروهات در روزه

1- زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود، مستحب است در ماه رمضان از کاری که روزه را باطل می کند، خودداری نماید . (47)

2- چند چیز برای روزه دار مکروه است و از آن جمله است : سرمه کشیدن در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد و نشستن زن در آب و ... (48) .

زکات فطره

زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد، چنانچه نان خور کس دیگر باشد، فطره اش بر آن کس واجب است، و اگر نان خور کس دیگر نیست در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد (49) .

پی نوشت ها

1) تحریرالوسیله، ج 1، ص 293- 294، مساله 1 و 2 .

2) استفتاآت، ج 1، ص 328، سؤال 76 .

3) همان، ج 1، ص 333، سؤال 90 .

4) همان، ج 1، ص 318، سؤال 45 .

5) همان، ج 1، ص 317، سؤال 44 .

6) همان، ج 1، ص 333، سؤال 88 .

7) توضیح المسائل، مساله 1728 .

8) همان، مساله 1729 .

9) همان، مساله 1725 .

10) همان، مساله 1726 .

11) استفتاآت، ج 1، ص 326، سؤال 68 .

12) همان، ج 1، ص 332، سؤال 87 .

13) یعنی لازم نیست کفاره کسی راکه عمدا روزه نگرفته است بپردازد، اگر چه کفاره مخصوص زنی که به خاطر شیردادن، روزه خود را نگرفته است، در محل خود بیان شده است .

14) همان، ج 1، ص 329، سؤال 79 .

15) با استفاده از توضیح المسائل، مساله 1640 و تحریر الوسیله، ج 1، ص 293، مساله 1 .

16) توضیح المسائل، مساله 1702 .

17) همان، مساله 507 .

18) همان، مساله 515 .

19) تحریر الوسیله، ج 1، ص 298، قبل از مساله 1 و العروه الوثقی، ج 2، ص 229، مساله 3 .

20) رساله نوین، عبدالکریم بی آزار شیرازی، ج 1، ص 113 .

21) همان، ج 1، ص 113 .

22) استفتاآت، ج 1، ص 316، سؤال 39 .

23) رساله نوین، ج 1، ص 112 .

24) تحریر الوسیله، ج 1، ص 59، مساله 6 .

25) توضیح المسائل، مساله 418 .

26) تحریر الوسیله، ج 1، ص 282، مساله 6 .

(27

توضیح المسائل، مساله 419 .

28) توضیح المسائل، مساله 1643 .

29) همان، مساله 417 .

30) با استفاده از توضیح المسائل، مساله 1572 .

31) توضیح المسائل، مساله 1582 .

32) استفتاآت، ج 1، ص 314، سؤال 34 .

33) توضیح المسائل، مساله 1637 .

34) تحریر الوسیله، ج 1، ص 283، مساله 7 .

35) توضیح المسائل، مساله 1638 .

36) همان، مساله 1639 .

37) همان، مساله 1640 .

38) همان، مساله 1641 .

39) همان، مساله 1642 .

40) همان، مساله 1675 .

41) همان، مساله 1664 .

42) همان، مساله 636 .

43) استفتاآت، ج 1، ص 326، سؤال 67 .

44) با استفاده از توضیح المسائل، مساله 1398 و 1712 و العروه الوثقی، ج 1، ص 756 .

45) توضیح المسائل، مساله 1740 و تحریر الوسیله، ج 1، ص 304 و العروه الوثقی، ج 2، ص 243 .

46) توضیح المسائل، مساله 1741 .

47) با استفاده از توضیح المسائل، مساله 1749 .

48) همان، مساله 1657 .

49) توضیح المسائل، مساله 2008 .

پرسش وپاسخ

متن

چرا اسلام روزه را واجب کرده است؟

اثر روحی روزه آن است که سبب تقوا و پرهیزگاری در انسان روزه دار می شود . باید دانست که روزه تاثیر بزرگی در صحت بدن انسان دارد، چرا که روزه برای استراحت دستگاه گوارش خصوصا معده و روده ها و منظم کردن ترشحات معده و ترتیب دادن به اعمال هضم، بسیار مفید می باشد و دانشمندان حیوان شناس گفته اند، حتی حیوانات هم از روی غریزه ی خدادادی گاهی روزه می گیرند، از جمله در درندگان از قبیل شیر و پلنگ و ببر ملاحظه شده که هفته ای یک روز از خوردن هرگونه غذا خوددرای می کنند . خلاصه

این که روزه تاثیرات روحی و اخلاقی و جسمی فراوانی دارد . باید گفت که در قدیم اطبا به امساک و خودداری از خوردن و آشامیدن خیلی اهمیت می دادند و به وسیله ی آن خیلی از امراض را معالجه نمودند و در طب جدید، نام امساک و پرهیز را رژیم غذایی گزارده اند و این همان روزه است که به نام های مختلف نامیده می شود . علمای روان شناس جدید، روزه را یکی از بهترین عوامل صحت شمرده اند . پرفسور وکتور پوشر فرانسوی می گوید : روزه بهترین وسیله برای تندرستی می باشد . باید گفت که روزه در معالجه ی اغلب امراض، مفید و در پاره ای از بیماری ها علاج منحصر به فرد می باشد و اگر هم منحصر به فرد نباشد، انصافا بهترین و سهل ترین روش معالجه است .

اما فواید روزه به طور اختصار : 1 . در مورد اختلال حاد و مزمن روده ها و در هنگامی که فرمانتاسیون و تخمیرات معده و روده بیمار را دچار دل دردهای شدید می کند . 2 . هنگام زیاد شدن وزن بدن که معمولا ناشی از پرخوری و کم حرکتی است . 3 . در بیماران مبتلا به فشار خون . 4 . در بیماری دولاب و مرض قند (1) . در کشورهای اسلامی اغلب مسؤولین نظم اجتماع، با آمار و ارقام ثابت کرده اند که در ماه رمضان تعداد جرایم، نزاع ها، کشتارها و جنایات به حداقل می رسد (2) . در روزه گرفتن دو فایده منظور شده است : 1 . حفظ الصحه ی بدن 2 . تزکیه ی نفس و تربیت روح (3) . قرآن در فلسفه ی روزه می فرماید «لعلکم تتقون » (تا شاید پرهیزکار شوید) و حضرت علی

(علیه السلام) می فرماید : «والصیام ابتلاء لاخلاص الخلق » (روزه برای آزمایش اخلاص مردم واجب گشت) (4) حضرت زهرا (علیها السلام) می فرمایند : برای آن است که دل های شما تزکیه و پاک و با صفا گردد . و تیرگی هارا از آن بزداید و روح انسان رابرای مقاومت شایسته آماده سازد . (5) چرا بنا بر روایتی روزه مهم تر از نماز است؟ از این جهت که زن در حال حیض و نفاس هم نماز و هم روزه راترک می کند، ولی بعدا فقط باید روزه را قضا کند و دیگر این که اگر کسی علنا نماز نخواند، حدشرعی ندارد، ولی اگر روزه را علنی خورد، حد بر اوجاری می شود . دیگر این که خداوند می فرماید : «انااجزی به » یا «انااجزی به » یعنی من پاداش روزه را می دهم، یا من پاداش روزه ی روزه دار هستم در حالی که درباره ی نماز چنین چیزی نفرموده است . چرا خداوند شصت روز روزه را کفاره ی خوردن یک روزه قرار داده است؟ باید گفت که منظور از مساوات میان «گناه » و «کیفر» مساوات عدد نیست، بلکه کیفیت عمل را نیز باید در نظر گرفت . خوردن یک روزه ی ما رمضان با آن همه اهمیتی که دارد، مجازاتش تنها یک روز کفاره نیست، بلکه باید آن قدر روزه بگیرد که به اندازه ی احترام آن یک روز ماه مبارک شود; به همین دلیل در بعضی از روایات آمده است که کیفر گناهان در ماه رمضان بیش از سایر ایام است و ثواب اعمال نیک هم بیش تر است، تا آن جا که مثلا یک ختم قرآن در این ماه، برابر هفتاد ختم قرآن در ماه های دیگر است .

(6) چرا واجب شده است که در سال سی روز (ماه رمضان) روزه بگیرند؟روایت است که وقتی حضرت آدم (علیه السلام) در بهشت از درختی که نهی شده بود، تناول کرد، تا سی روز آن غذا در شکمش بود، به همین دلیل خداوند بر بندگان و فرزندان حضرت آدم تا روز قیامت واجب نمود تا سی روز را در سال روزه بگیرند . (7)

پی نوشت ها

1 . دکتر برای همه ص 50 - 51

2 . مصباح الشریعه، ص 290

3 . ستارگان درخشان، ج 10 ص 195، محمدجواد نجفی

4 . نهج البلاغه کلماتی قصار، ص 1197

5 . رنج ها و فریادهای فاطمه، ص 190

6 . تفسیر نمونه، ج 6، ص 57

7 . سرالصلواه امام خمینی

چرا مسافر روزه اش باطل است و نمازش شکسته؟ !

چرا با وجود آثار مفید روزه، مسافران نمی توانند روزه بگیرند؛ به ویژه آن که فلسفه شکسته شدن نماز و بطلان روزه مسافر، تخفیف به حال اوست و در روایات از آن به هدیه الهی تعبیر شده است و در قرآن کریم، بعد از بیان این حکم می فرماید : «اگر روزه بگیرند، برای آنان بهتر است»؟

روزه، ابعاد گوناگونی داشته، آثار مثبت فراوانی از نظر مادی و معنوی در وجود انسان دارد . تلطیف روح، تقویت اراده، کنترل غرایز و تقلیل آنها، تقویت روحیه ایثار و نوع دوستی از مهم ترین تأثیرات اخلاقی و تربیتی روزه است و علاوه بر آن که روزه برای بیماری های جسمی و روانی، آثار بهداشتی و درمانی فراوانی دارد، با وجود این، این آثار مخصوصاً در بعد معنوی و قرب الی الله، زمانی تحقق می یابد که این عبادت با

شرایط آن صورت پذیرد که از جمله این شرایط، در سفر نبودن است . این که چرا عبادت خدای متعال که راه سعادت بشر است، مشروط به شرایط خاصی شده است و یا با پیشرفت و فناوری وسایل حمل و نقل، آیا هنوز این شرایط معتبر است یا نه و نیز تفسیر آیات روزه، موضوع بحث ماست . پرسش 1 . فلسفه شکسته شدن (قصر) نماز چیست و چرا عبادت خداوند مشروط به شرایطی است؟نماز شکسته از احکام امتنانی و تسهیلی خداوند برای مسافران است؛ اما این که چرا برای عبادت خداوند، شرایطی مقرر شده است، توجه به نکات ذیل مفید است : الف) تمام عبادات و شرایط آنها توقیفی و تعبدی است؛ یعنی، از سوی خداوند است و هیچ کس حق کاستی و افزودن به آن را ندارد؛ پس همه این شرایط، از سوی خداوند است . ب) خداوند بهتر از هر کس می داند که راه وصول و تقرب به او چیست و چگونه می توان بهتر به او نزدیک شد و به سعادت و کمال رسید . بنابراین اگر او جزء و شرطی را قرار داده و یا چیزی را حذف کرده، بر اساس مصالحی است که بسیاری از آنها فراتر از توان درک عقل بشری است و تنها خداوند بدان آگاه است . ج) عبادات به عنوان وسیله ای برای نیل به کمال در نظر گرفته شده است؛ از این رو قرآن کریم می فرماید : «یا أیها الذین آمَنُوا اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ إِنَّ اللّهَ مَعَ الصّابِرِینَ؛1 ای انسان های مؤمن ! با استعانت از نماز و روزه به خدا نزدیک شوید» . در همه اعمال

عبادی، قصد قربت شرط است . گرچه نیت امری است قلبی، ولی وقتی همان نیت را با عبارات و الفاظ بیان می کنیم، می گوییم : «قربه الی الله»، یعنی این عبادت ها را به عنوان وسیله ای برای تقرب به پیشگاه حضرت حق تبارک و تعالی انجام می دهیم . پس این عبادات، زمانی نقش وسیله تقرب به خدا را ایفا می کنند که با شرایط آن صورت گیرد . خدای متعال می فرماید : نماز باید برای یاد من می باشد (أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِی2) و در عین حال تذکر می دهد که «لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُكاری؛3 در حال مستی نزدیک نماز نشوید»؛ زیرا چنین نمازی غفلت زدا و نزدیک کننده بشر به خدا نیست و نمازگزار با چنین حالتی حضور قلب ندارد و نمی داند که چه می کند . ازاین رو در ادامه همین آیه، در مقام تعلیل حکم می فرماید : «حَتّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُون» . 4علت بسیاری از نابسامانی ها در جوامع اسلامی، این است که عبادت های مسلمانان روح ندارد و در حقیقت نماز و روزه بسیاری از آنان روح ندارد، وگرنه «إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ»5 در حالی که وجود بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی در جوامع اسلامی، غیرقابل انکار است (گرچه نسبت آن با آن چه که در جوامع غیرالهی و غیردینی است به مراتب بسیار کمتر است) .

آیه الله مصباح یزدی در این زمینه می نویسد : «رکن مهم همه عبادات، نیت و قصد قربت است و این رکن، مخصوص به نماز نیست؛ بلکه هر عمل عبادی، باید «قربه الی الله» انجام شود و داعی بر انجام آن اطاعت خدا باشد؛ چون پرستش با دل انسان

بستگی دارد و به عبارت دیگر، عبادت از افعال و عناوین قصدی است . چنان که هر گونه خم شدنی علامت تعظیم نیست؛ زیرا ممکن است به قصد مسخره کردن باشد، عبادت هم صرف حرکات و سکنات یا اذکار و اوراد نیست؛ بلکه باید به خاطر اطاعت امر خدا باشد؛ پس نمازی که برای تمرین و یاد گرفتن خوانده می شود، یا برای ریا و خودنمایی یا از روی نفاق و ترس از مسلمانان یا جلب توجه ایشان، عبادت حقیقی نیست ... » . 6

شاید این پرسش مطرح شود که چرا خدای متعال، تقرب به خودش را با صرف اقدام بندگان به یک عمل عبادی با هر شکل و قالب و شرایطی که انجام شود، قرار نداده است؛ بلکه این تقرب با شرایط خاص حاصل می شود؟ پاسخ آن همان طور که آیه الله مصباح یزدی نوشته اند این است :

«حکمت این که خدای متعال خواسته است مردم از راه اسباب عادی به مقاصدشان برسند، این است که در راه تحصیل اسباب، هزاران وسیله آزمایش و تکامل اختیاری برای انسان ها پیش می آید که هرگز در گوشه مسجد و معبد حاصل نمی شود؛ چنان که بارها گفته شد، غرض از آفریده شدن انسان در این جهان مادی، همان است که با اختیار و انتخاب خود راه کمال را بپیماید و اساسا کمال حقیقی انسان، همان است که از راه اختیار حاصل می شود و انتخاب و اختیار، میدان عمل آزاد و راه های متعدد و وسایل گوناگون آزمایش لازم دارد و هر قدر زمینه آزمایش بیشتر باشد، امکان تکامل انسانی بیشتر خواهد بود . این است که خدای متعال به

انسان امر فرموده به کار و کوشش و تلاش و فعالیت بپردازد تا در زمینه های مختلف، آزمایش خود را بدهد، و کمال اختیاری خویش را به دست آورد (لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً) 7 «وگرنه خداوند عاجز نبود که روزی هر بنده ای را به وسیله مائده آسمانی نازل کند ... »؛8 یعنی، کمال ما در گرو رفتارهای اختیاری ماست و اختیاری بودن رفتار، متوقف بر این است که گزینه های مختلف باشد که یکی از آنها صحیح یا بهترین باشد و همین که یکی صحیح یا بهترین است، به این معناست که شرط خاصی برای قبولی یا کمال آن عبادت گذاشته ایم . 9

پرسش2 . گرچه خدای متعال بر اساس آیات 183 و 184 سوره بقره، می فرماید : «بر مسافر و مریض واجب نیست، ماه رمضان راروزه بگیرند، بلکه ایام دیگری را روزه بگیرند؛ ولی در ادامه همان آیات می فرماید : «روزه گرفتن بهتر است»؛ بنابراین، روزه بر انسان مسافر واجب نیست؛ نه این که حرام باشد . حال حرام بودن روزه در سفر با آیه شریفه «وَ أَنْ تَصُومُوا خَیْرٌ لَکُمْ» چگونه قابل جمع است؟قبل از هر جوابی توجه به آیات روزه برای فهمیدن حکم الهی آن گونه که منظور خدای متعال بوده بسیار سودمند است .

آیات روزه مسافر

متن آیات

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ أَیّاماً مَعْدُوداتٍ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَرِیضاً أَوْ عَلی سَفَرٍ فَعِدَّهٌ مِنْ أَیّامٍ أُخَرَ وَ عَلَی الَّذِینَ یُطِیقُونَهُ فِدْیَهٌ طَعامُ مِسْکِینٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ وَ أَنْ تَصُومُوا خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنّاسِ

وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدى وَ الْفُرْقانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كانَ مَرِيضاً أَوْ عَلى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللّهَ عَلى ما هَداكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛10 ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شد؛ همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند، نوشته شد تا پرهیزگار شوید . چند روز معدودی را (باید روزه بدارید) و کسانی از شما که بیمار یا مسافر باشند، روزهای دیگری را (به جای آن روز بگیرند) و بر کسانی که قدرتِ انجام آن را ندارند (همچون بیماران مزمن و پیرمردان و پیرزنان) لازم است کفاره بدهند؛ مسکینی را اطعام کنند و کسی که کار خیر را پذیرا شود، برای او بهتر است و روزه داشتن برای شما بهتر است؛ اگر بدانید . ماه رمضان است که قرآن برای راهنمایی مردم و نشانه های هدایت و فرق میان حق و باطل در آن نازل شده، پس آن کس که در ماه رمضان در حضر باشد (مسافر نباشد) ، روزه بدارد و آن کس که بیمار یا در سفر باشد، روزهای دیگری را به جای آن روزه بگیرد . خداوند راحتی شما را می خواهد؛ نه زحمت شما را . هدف این است که این روزها را تکمیل کنید و خدا را بر این که شما را هدایت کرده، به عظمت یاد کنید . باشد که از این نعمت بزرگ سپاس گزار گردید» .

پاسخ اول : الف) در این آیات شریفه، دو بار از روزه مریض و مسافر سخن به میان آمده

است و در هر دو بار، خداوند متعال فرموده است : «آنان روزهای دیگری را به جای آن، روزه بگیرند» . از این صراحت و تکرار دو مرتبه، استفاده می شود که در این دو مورد، نباید روزه گرفت . ب) معنای جمله «روزه گرفتن بهتر است»، چنین می شود : اگر انسان از مسافرت کردن صرف نظر کرده و با میل و رغبت (تطوّع) روزه بگیرد، کار خوبی انجام داده و روزه گرفتن برایش بهتر است . از این رو، فقها فتوا داده اند که مسافرت در ماه رمضان گرچه حرام نیست مکروه است؛ یعنی، باعث می شود که انسان از فیض الهی روزه محروم بماند . ج) همچنین نسبت به جمله «عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ» باید گفت می دانیم که یکی از شرایط ثبوت تکالیف الهی وسع (قدرت داشتن) مکلف است و اگر کسی بر انجام دادن تکلیفی وسع (قدرت) نداشته باشد، تکلیف از او ساقط است؛ اما اگر قدرت کمی داشته باشد که تکلیف را بتواند با سختی و مشقت فراوان انجام دهد، از آن، تعبیر به داشتن «طاقت» می شود؛ مانند روزه گرفتن اشخاص پیر و یا کسانی که بیماری عطش دارند که در این صورت، اصل تکلیف ساقط نیست؛ بلکه خداوند برای این دسته نیز تخفیف قائل شده و اجازه فرموده است که آنان نیز افطار کنند؛ ولی به جای روزه هر روز، فدیه بدهند؛ یعنی، ده سیر طعام به فقیر بدهند و اگر دو برابر آن را بدهند، برای آنها بهتر است و در صورت تحمل مشقت، روزه داشتن برایشان بهتر است . پاسخ دوم : معنای «وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ»، چنین می شود

: آن روزه ای که خداوند متعال بر شما واجب کرده و شما را بدان اختصاص داده است (و آن را در حال سفر و مرض از شما برداشته است) ، آن روزه به خیرو صلاح شماست؛ اگر بدانید و به عبارت، دیگر جمله «روزه گرفتن برای شما بهتر است»، به اصل دستور روزه بر می گردد؛ نه به مواردی که استثنا شده است .

پاسخ سوم : آن چه این استفاده که «روزه گرفتن در سفر بهتر است» را خدشه دار می کند، فتوای برخی از علمای اهل سنت مبنی بر این است که افطار کردن در سفر بهتر از روزه گرفتن است؛ یعنی، این مسئله حتی در میان علمای اهل سنت هم مورد اتفاق نیست که روزه در سفر بهتر است .

پاسخ چهارم : علمای اهل سنت با استفاده از روایاتی که در اختیارشان هست، بالاتفاق به جواز افطار در سفر (با شرایطش) فتوا داده اند و اختلاف آنان فقط در این است که آیا افطار و عدم افطار مساوی است یا افطار در سفر افضل و برتر است و یا این که روزه گرفتن در سفر افضل و برتر است . برخی بر افضلیت افطار و گروهی بر افضلیت عدم افطار فتوا داده اند . 12 از طرف دیگر تمامی فقهای شیعه با استفاده از روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بالاتفاق13 فتوا داده اند که روزه در سفر (با شرایطش) حرام است و افطار عزیمت است؛ نه رخصت؛ یعنی، باید حتما افطار کنند؛ نه این که می توانند افطار کنند و یا روزه بگیرند . در این جا اگر مسلمانی بخواهد روش مطمئنی را در

مقام عمل در پیش بگیرد، چه باید بکند؟ آیا غیر از این است که باید در سفر (با شرایطش) روزه نگیرد و افطار نماید؟ هیچ عالمی نیست که روزه در سفر را با آن شرایط خاص، واجب بداند؛ ولی از این طرف، عده ای از علمای مسلمان آن را حرام و عده ای افطار را بهتر می دانند . پرسش3 . این که اسلام دستور داده که مسافر نماز چهار رکعتی اش را دو رکعتی بخواند و روزه اش را افطار نماید، مربوط به زمانی است که سفرها طولانی و با مشقت بوده است؛ اما در این زمان با توسعه فناوری و پیدایش وسایل پیشرفته و سفرهای راحت، این دستور چرا اجرا می گردد؟

اگر واقعا علت تامه قصر (شکسته) خواندنِ نمازهای چهاررکعتی و نگرفتن روزه در سفر، همان باشد که در سؤال آمده است، باید چنین باشد؛ ولی با یک بررسی اجمالی روشن می شود که چنین چیزی صحیح نیست؛ زیرا اگر این حرف صحیح باشد، بایدتمامی سفرهای با مشقت و طولانی، مشمول چنین حکمی باشند و حال آن که به طور مثال در سفر معصیت هر چند هم با مشقت و طولانی باشد باید نماز تمام خوانده و روزه گرفته شود . همچنین باید هر چه سفر طولانی تر و با مشقت تر باشد، تخفیف بیشتر باشد و حال آن که مشاهده می شود کسی که شغلش مسافرت است و دائما سفر می کند، باید نمازش را تمام بخواند و روزه اش را نیز بگیرد . خلاصه این که یکی از حکمت های این حکم، تخفیف است و این تخفیف یک هدیه الهی است که شامل برخی از مسافران می شودو لزوما و در تمام موارد،

ربطی به طولانی بودن ومشقت داشتن سفر ندارد و معمولاً سفر خسته کننده و ملال آور است . پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید : «ان الله تعالی وضع عن المسافر الصوم و شطر الصلاه؛14 خداوند متعال، روزه و مقداری از نماز را از مسافر برداشته است» و همین تعبیر وضع، یعنی، باری را از دوش این افراد برداشت و چون این حکم امتنانی است و یکی از حکمت های تخفیف است و علت تامه (اصلی) قصر نماز و بطلان روزه تخفیف نیست و از این جهت، در مواردی که به هر دلیلی خستگی یا مشقت نباشد، این حکم منتفی نمی شود .

امام صادق علیه السلام از پدران خود و آنان از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که : «انّ الله اهدی الیَّ و الی امتی هدیه لم یهدها الی احد من الامم کرامه من الله لنا، قالوا و ماذاک یا رسول الله؟ قال : الافطار فی السفر و التقصیر فی الصلاه . فمن لم یفعل ذلک، فقد رد علی الله عزوجل هدیته؛15 خداوند متعال هدیه ای به من و امتم کرامت فرموده که به امت های گذشته نداده است . عرض کردند : آن هدیه چیست؟ فرمود : اجازه افطار روزه و نصف شدن نماز (نمازهای چهار رکعتی) در مسافرت؛ پس هر کسی چنین نکند، هدیه خداوند را رد کرده است» . حضرت علی علیه السلام می فرماید : «من قصر الصلاه فی السفر و افطر، فقد قبل تخفیف الله عزّوجل و کملت صلاتُهُ؛16 هر کس نماز را در مسافرت شکسته بخواند و روزه اش را افطار کند، تخفیف (و هدیه) خداوند را پذیرفته و نمازش کامل است» . برای این که به

این پرسش بهتر پاسخ دهیم، توجه شما را به چند نکته جلب می کنیم : 1 . گرچه این روزها، وسایل نقلیه و ابزار مسافرت با گذشته فرق کرده است، ولی در عین حال، هم اکنون نیز مسافرت دارای محذورات زیادی است . شما اگر به تجربه خودتان مراجعه کنید، ملاحظه خواهید کرد که اصولاً در سفر به ویژه در میان راه آن آرامش لازم وجود ندارد؛ به ویژه آن که در سفر با وسایل سریع، دغدغه ها بسیار زیاد و فرصت اندک است . بنابراین، با توجه به مشکلات زیاد و عدم آرامش، دستور قصر نماز مسافر صادر شده است .

2 . خستگی ناشی از طی مسافت که طبعا با وسایل نقلیه در روزگاران گذشته دشوارتر بود یکی از حکمت های مهم قصر نماز است و نه آن که علت تامه (اصلی) باشد . نه در روایتی و نه به هیچ دلیل عقلی ما دسترسی پیدا نکردیم که دلیل قصر، منحصراً همین امر بوده است تا اشکال مذکور وارد باشد . 3 . روایاتی که بیان گر قصر نماز مسافر است، بر دو دسته است : الف) ملاک قصر را «ثمانیه فراسخ» (هشت فرسخ) رفت و برگشت می داند . ب) ملاک قصر نماز مسافر را «مسیره یوم» (مسیر یک روز) می داند . مشهور فقیهان بلکه اجماع فقها به روایات «ثمانیه فراسخ» تمسک کرده اند و روایات «مسیره یوم» را حمل نموده اند بر این که در زمان های قدیم، یک روز مسافرت، با هشت فرسخ مساوی بوده است و نظر به این که «مسیره یوم» یک روز مسافرت با «ثمانیه فراسخ» منطبق بوده است؛

در احادیث معصومان، گاهی ملاک شکسته شدن نماز با عنوان 8 فرسخ بیان شده است و گاهی با عنوان یک روز مسافرت . به عبارت دیگر، «مسیره یوم» عنوان مشیر است نه عنوان وصفی .

4 . مسافر به کسی می گویند که از وطن خویش خارج شده است و خروج از وطن، اصل و اساس در مسافرت است؛ یعنی، اگر کسی از وطن خویش خارج نشود، دیگر مسافر نیست . زمان معرِّف و نشانه مسافرت است؛ نه اصل مسافرت و به همین جهت در عرف، مسافر به کسی می گویند که از منزل خارج شده، قصد هشت فرسخ را دارد .

جمع بندی : نظر به این که از منظر مشهور فقیهان، موضوع قصر نماز، «مسیره یوم» نیست؛ بلکه «ثمانیه فراسخ» (8 فرسخ) است، دیگر شبهه این که «مسافرت در گذشته با اسب و شتر بوده و امروزه ممکن است با هواپیما باشد و کمتر از یک ساعت طول بکشد و حکم مسافر شرعی را ندارد، وارد نیست؛ زیرا این اشکال در صورتی وارد است که موضوع قصر نماز «مسیره یوم» (یک روز کامل) باشد و نه هشت فرسخ؛ در حالی که از روایات استفاده می شود که موضوع قصر نماز هشت فرسخ است و نه «مسیره یوم» . بنابراین، حکم نماز شکسته که در فقه مطرح شده است برای زمان حال و آینده نیز، مانند گذشته صادق است .

پی نوشتها

1 . بقره (2) ، آیه 153 .

2 . طه (20) ، آیه 14 .

3 . نساء (4) ، آیه 43 .

4 . همان، آیه 43 .

5 . عنکبوت (29)

، آیه 45 .

6 . مصباح یزدی، 28 گفتار پیرامون مسائل اعتقادی و اخلاقی، ص 89 .

7 . هود (11) ، آیه 7؛ ملک (67) ، آیه 2 .

8 . 28 گفتار پیرامون مسائل اعتقادی و اخلاقی، ص 144145 .

9 . مطالعه اثر نفیس آیه الله مصباح یزدی، تحت عنوان «خودشناسی برای خودسازی»، در این زمینه بسیار سودمند است .

10 . بقره (2) ، آیه 183 185 .

11 . مشکوه المصابیح، ص 179، (حاشیه) .

12 . همان .

13 . سید عبدالأعلی سبزواری، مهذّب الاحکام، ج 10، ص 210 .

14 . کنزالعمال، ج 8، ص 503 .

15 . شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 5، ص 540 .

16 . میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل الشیعه، ج 1، ص 503 .

پرسش کوتاه پاسخ کوتاه

اشاره

1 . اگر کسی غسل را به طور صحیح انجام نداده، مثلاً سحر غسل کرده و در روز، متوجه مانعی بر روی دست خود شود، روزه اش چه صورتی دارد؟ روزه صحیح است و باید پس از برطرف کردن مانع، غسل را تکمیل کند و قضای نمازی را که با آن غسل خوانده، به جا آورد . 2 . اگر سحر ماه رمضان جنب باشیم و وقت برای غسل کردن نداشته باشیم، چه کنیم؟اگر قبل از اذان صبح، تیمم بدل از غسل انجام دهید، روزه صحیح است و بعد برای انجام نماز صبح، باید غسل کنید . تذکر : اگر تأخیر غسل، عمدی باشد، به نظر آیه الله صافی، احتیاط آن است که با تیمم، روزه بگیرد و قضای آن را نیز به جا آورد . 3 .

افطار روزه مستحبی در بعد از ظهر، جایز است یا خیر؟روزه مستحبی را در هر موقع از روز می توان افطار کرد . 4 . آیا قضای روزه رمضان را باید قبل از رمضان آینده گرفت؟

نسبت به قضای روزه ماه رمضان، نباید سستی شود و اگر شخصی تا رمضان سال بعد، قضای روزه را نگرفت، باید یک مُد طعام (750 گرم گندم یا آرد، خرما و . . .) به عنوان کفاره به ازای هر روز به فقیر بپردازد و بعد از ماه رمضان، قضای آن را هم بگیرد . 5 . دانشجویانی که به طور مرتب در کمتر از ده روز به خانه برمی گردند، نسبت به نماز و روزه چه وظیفه ای دارند؟آیه الله بهجت، صافی، فاضل و نوری : نماز آنها تمام و روزه آنها صحیح است . آیه الله خامنه ای : نماز آنها بنا بر احتیاط، شکسته است و روزه شان صحیح نیست . آیه الله مکارم و سیستانی : اگر حداقل سه روز در هفته در مسافرت باشند، نماز آنها تمام و روزه آنها صحیح است . آیه الله تبریزی : نماز را تمام و شکسته بخوانند و اگر روزه گرفتند، صحیح است و قضا ندارد . 6 . با تشخیص پزشک، روزه گرفتن برای چشم من ضرر دارد؛ آیا روزه بر من واجب است یا خیر؟اگر با تشخیص پزشک معالج، ترس از ضرر برای چشمتان دارید، روزه واجب نیست . 7 . اگر در روزه رمضان، سردرد شدید پیدا کنم، آیا باید روزه را افطار کنم یا خیر؟اگر دردی است که قابل تحمل نیست و یا نخوردن دارو، باعث تشدید بیماری می شود، افطار مانعی ندارد؛ اما اگر

با استراحت و خوابیدن، درد تخفیف پیدا می کند، افطار جایز نیست . 8 . آیا گناهانی مثل نگاه به نامحرم، گوش دادن به موسیقی و . . . روزه را باطل می کنند؟این گونه گناهان، موجب بطلان روزه نیست؛ هر چند ثواب آن را کم می کند .

9 . اگر در حال روزه، بدون توجه، چیزی بخورم، آیا روزه ام باطل می شود؟خوردن عمدی، موجب بطلان روزه می گردد؛ اما خوردن سهوی و از روی فراموشی، روزه واجب و مستحب را باطل نمی کند . 10 . آیا تکرار نیت در سحرهای ماه رمضان لازم است؟همین که قصد دارید که فردا را روزه بگیرید، کافی است و گفتن نیت به زبان، لازم نیست .

حکم نماز و روزه دانشجوی مسافر

پرسش : این جانب دانشجوی سال سوم شهرستان تاکستان هستم، این شهر در 35 کیلومتری قزوین محل اقامتم می باشد . در حال حاضر فقط هفته ای 2 روز به دانشگاه مذکور می روم تکلیف روزه و نمازهایم با توجه به دو روز سفرم چیست؟پاسخ : در سفر برای تحصیل علم، نماز شکسته است و روزه هم صحیح نیست، اعم از این که سفرشان هفتگی باشد یا روزانه . ولی کسی که برای کار آزاد یا اداری، مسافرت می کند، اگر بین وطن یا محل سکونت و محل کارش هر ده روز حد اقل یک مرتبه رفت و آمد نماید، باید از سفر دوم به بعد نماز خود را تمام بخواند و روزه او هم صحیح است، و اگر بین دو سفری که برای کار کردن می رود، ده روز در وطن یا جای دیگری بماند، در سفر اولی که بعد از اقامت ده روزه برای کار

کردن می رود، نمازش شکسته است و نمی تواند روزه بگیرد . (1)

نماز و روزه قضای پدر و مادری که زنده اند

پرسش : آیا می توانم برای پدر و مادرم روزه بگیرم و نماز بخوانم؟پاسخ : اگر کسی از دنیا رفته باشد می توان روزه و نماز برای او به جا آورد ولی اگر زنده باشد نمی توان برای او این اعمال را انجام داد . (1) تا انسان زنده است اگر چه از خواندن نماز قضاهای خود عاجز باشد،دیگری نمی تواند نمازهای او را قضا نماید . (2)

(1) توضیح المسائل مراجع ج 1 ص 789 مسأله 1390 .

(2) توضیح المسائل امام (ره) احکام نماز مسأله1387 .

پرسش وپاسخ احکام اعتکاف

سئوال 1 . اعتکاف چیست؟ جواب _ اعتکاف، عبارت از ماندن در مسجد است، به قصد عبادت و تقرّب به درگاه الهی .

س 2 . اعتکاف چه حکمی دارد؟ج _ این کار مستحب است و دارای اجر و ثواب بسیار زیادی می باشد . س 3 . چه قسمتهایی جزء مسجد حساب می شود؟ج _ پشت بام مسجد، زیر زمین و محراب آن جزء مسجد و هم چنین اگر مسجد توسعه پیدا کرده باشد . س 4 . در حین اعتکاف در چه وضعی باید بود؟ج _ فرقی نمی کند در حال اعتکاف ایستاده باشد یا نشسته، بیدار باشد یا خواب . س 5 . در چه اوقاتی، اعتکاف صحیح است؟ج _ هر وقتی که روزه گرفتن صحیح باشد، اعتکاف نیز صحیح است . س 6 . بهترین اوقات اعتکاف چه هنگامی است؟ج _ بهترین اوقات آن، ماه رمضان می باشد . س 7 . در اعتکاف چند چیز شرط است؟ج _ چند چیز در اعتکاف شرط می باشد : 1 . ایمان 2 .

عقل 3 . نیت قربت 4 . روزه گرفتن 5 . کمتر از سه روز نباشد . س 8 . حکم روزه در اعتکاف چیست؟ج _ روزه گرفتن در اعتکاف شرط است و حداقل آن سه روز می باشد . چه روزه مستحب باشد و چه واجب . س 9 . آیا با روزه قضا و استیجاری اعتکاف صحیح است؟ج _ حتی با روزه قضا و روزه استیجاری نیز اعتکاف صحیح است . س 10 . چه چیزهایی در اعتکاف لازم است؟ج _ در اعتکاف اجازه پدر و مادر نسبت به فرزند در صوتی که اعتکاف باعث اذیت آنها شود و اجازه شوهر به زن و مولا به غلام خود لازم است . س 11 . حداقل اعتکاف چند روز است؟ج _ حداقل اعتکاف سه روز است . س 12 . اگر فقط یک یا دو روز نیّت کند، اعتکاف چه حکمی پیدا می کند؟ج _ اعتکاف باطل است . س 13 . نیت بیش از سه روز اعتکاف چه حکمی دارد؟ج _ بیشتر از سه روز اشکال ندارد . س 14 . انسان در مدت اعتکاف چه وظیفه ای دارد؟ج _ در مدت اعتکاف، باید در مسجد به قصد اعتکاف بماند، مگر برای انجام کاری لازم و ضروری یا برای کاری واجب مانند شهادت دادن یا کاری مستحب، مانند تشییع جنازه مؤمن یا صله ارحام بیرون رود . س 15 . اگر مکلف از روی نادانی و جهل در مدت اعتکاف از مسجد بیرون رود آیا اعتکاف او باطل می شود؟

ج _ اگر از روی ندانستن مسأله یا فراموشی از مسجد بیرون برود اشکال

ندارد . س 16 . بهترین مکان برای اعتکاف چه مکانهایی است؟ج _ بهتر است اعتکاف در یکی از این مساجد باشد : مسجد الحرام، مسجدالنبی، مسجد کوفه، مسجد بصره . س 17 . چند چیز معتکف حرام و اعتکاف را باطل می کند؟ج _ چهار چیز بر معتکف حرام است و اعتکاف را باطل می کند . س 18 . اولین چیزی که باعث ابطال اعتکاف می شود، چیست؟ج _ جماع و بنابر احتیاط در مدت اعتکاف مرد و زن نمی توانند یکدیگر را ببوسند یا لمس کنند . س 19 . در هنگام اعتکاف، استمناء چه حکمی دارد؟ ج _ استمناء نیز حرام و بنابر احتیاط اعتکاف را باطل می کند . س 20 . دومین چیزی که باعث ابطال اعتکاف می گردد و انجام آن حرام است چه می باشد؟ج _ بوئیدن عطر و چیزهای خوشبو مانند گلها به منظور لذت . س 21 . سومین چیزی که بر معتکف حرام است، چه می باشد؟ج _ مجادله و بحث کردن، برای اظهار فضل، علم و برتری، اما اگر برای ثابت کردن حق باشد اشکال ندارد . س 22 . مورد چهارم که بر معتکف حرام می باشد، چیست؟ج _ خرید و فروش و بنابر احتیاط واجب از هر نوع تجارت اجتناب نماید، مگر برای کارهای ضروری مانند خرید خوردنی و آشامیدنی برای خود . س 23 . آیا انجام چیزهایی که بر معتکف حرام است، در روز یا شب، باعث از بین رفتن حرمت آنها می شود؟ج _ چیزهای که بر معتکف حرام است، فرقی نمی کند که شب مرتکب شود یا روز

. س 24 . آیا چیزهایی که روزه را باطل می کند، باعث ابطال اعتکاف نیز می شود؟ج _ چیزهایی که روزه را باطل می کند و در احکام روزه بیان شد، اعتکاف را نیز باطل می کند، چنانچه در روز مرتکب شود . س 25 . آیا می توان اعتکاف مستحب را در دو روز اول قطع نمود؟

ج _ می توان اعتکاف مستحب را در دو روز اول قطع نمود . س 26 . اگر دو روز اعتکاف مستحب گذشت، روز سوم چه حکمی پیدا می کند؟ج _ اگر دو روز گذشت، روز سوم واجب می شود .

س 27 . در هنگام نیت اعتکاف چه شرطی جایز است؟ج _ جایز است در هنگام نیت اعتکاف شرط کند هر وقت خواست، حتی در روز سوم، از اعتکاف رجوع نماید . س 28 . اگر شخص معتکف در مسجد جنب شود، چه وظیفه ای و تکلیفی دارد؟ج _ از مسجد خارج شود و غسل نماید .

مناسبتهای تاریخی رمضان

حوادث تاریخی در ماه رمضان

منابع مقاله

روزه درمان بیماریهای روح و جسم، موسوی راد لاهیجی،سید حسین؛

روز اول ماه مسجد النبی (ص) دچار آتش سوزی شد

روز اول ماه رمضان بنا به نقل «سمهودی مورخ عامه » در سال 654 هجری، مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) و حجرات مقدسه آن دچار آتش سوزی شد، و به قدری شعله های آتش دامنه دار شد، که سقف و دیوارها را فرا گرفته و فرو ریخت این زمان مصادف با حکومت معتصم عباسی بود، وی دستور داد، بنیان مسجد را دوباره به پای داشتند (1).

ولایتعهدی امام رضا (ع) در اول ماه رمضان

ایضا از وقایع روز اول ماه رمضان «بنا به نقل شیخ مفید در مسار الشیعه » روز بیعت- به ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام است، و این عمل از طرف مامون عباسی فقط یک نقشه سیاسی برای فرو نشاندن انقلابات داخلی مخصوصا جلوگیری از خروج و قیام شیعیان ایران (که در اوائل خلافت مامون گرداننده خلافت او بودند) انجام گرفت. و دیگر ترس قیام اولاد علی (علیه السلام) از جمله عوامل ولایتعهدی حضرت رضا (علیه السلام) از طرف مامون به شمار می آید. (2)

غزوه تبوک یا فاضحه در روز سوم ماه رمضان

غزوه تبوک یا فاضحه از جنگهای حساس بین مسلمانان و رومیان که در سال نهم هجری بر پا شد و به صلح انجامید نیز در روز سوم ماه مبارک رمضان واقع گشت، و علت ایجاد این جنگ چنین بود که جاسوسان، به دربار امپراطور روم (هراقلیوس) (هرقل) گزارش دادند، که پیامبر اسلام از دار دنیا رفت، امپراطور شورای نظامی تشکیل داد، و تمامی حاضران موقع را مناسب بسیج لشکر روم علیه حجاز دیدند و به سرپرستی مردی به نام یوحنا، یا (باغباد) ، به سوی حجاز رهسپار، و در تبوک (محلی میان حجر و شام) با سپاه اسلام تلاقی کردند، و سپاه اسلام در تبوک کناره چشمه آبی تمرکز یافتند، و اینکه چرا این جنگ را فاضحه می نامند بدان علت است که منافقان از حضور در جنگ تخلف ورزیدند، و رسوا شدند، و

این جنگ را «ذو العسره » نامند زیرا که مسلمانان از نظر آذوقه و مرکب و مهمات بسیار در عسرت و سختی بسر بردند. (3)

وفات حضرت ابو طالب (ع) در روز هفتم

اشاره

روز هفتم ماه رمضان بنا به نقل شیخ مفید قدس سره سال دهم بعثت حضرت ابو طالب عم و یار با وفای پیامبر (صلی الله علیه و آله) وفات یافت.

همان مرد بزرگواری که در تمام نشیب و فرازهای دوران رسالت و قبل از سالت برادر زاده عزیزش را یاری کرد و شر قریش را از او بازداشت و قلب نازنین پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در تبلیغات و رسالت الهی خوشحال و مسرور نمود، و با کلماتی نظیر: «اذهب یابن اخی فقل ما احببت فو الله لا اسلمک لشی ء ابدا» ای پسر برادرم برو و هر چه دوست

می داری بگو (با مشرکین و قریش) به خدا سوگند تو را در هیچ پیش آمدی وا نمی گذارم، (نوازش می نمود) و از او پشتیبانی می کرد.

کفه ایمان ابو طالب از کفه ایمان همه خلق سنگین تر است

آری به این بزرگوار تهمت بی ایمانی می زنند، حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: اگر ایمان ابی طالب را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان این خلق را در کفه دیگر، ایمان او سنگین تر است. (4) آری ابو طالب چهل و دو سال، در نهایت وفا و صمیمیت و فداکاری به کفالت و حمایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرداخت، که او مانند پدری مهربان و همسرش فاطمه بنت اسد همچون مادری او را خدمت و حفاظت و پرستاری نمودند. و مرگ ابو طالب پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به شدت متاثر ساخت، چرا که حضرت یگانه حامی و پناه گاه خود را بعد از خدا از دست داد، که دشمن پس از او بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) جری و گستاخ گشتند. و مدفن آن حضرت در مکه قبرستان ابو طالب که به نام آنجناب نامیده شده قرار گرفت، «تغمده الله ببحبوحات جنانه » (5)

وفات حضرت خدیجه ماه رمضان سال دهم بعثت

در ماه مبارک رمضان سال دهم بعثت خدیجه بانوی فداکار و همسر بی نهایت مهربان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در روز دهم به سن شصت و پنج سالگی از دنیا رفت، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را با دست مبارک خویش در حجون مکه (قبرستان ابو طالب) به خاک سپرد، و حزن در گذشت او پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بسیار محزون ساخت که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سال درگذشت حضرت خدیجه را «عام الحزن » سال اندوه نام نهاده، بلی خدیجه همسر بی همتای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بانوئی که از ثروت او اسلام رونق یافت و پشت

پیامبر (صلی الله علیه و آله) راست شد، باید سال درگذشتش را «عام الحزن » نام نهاد و مصیبت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شدت گرفت، زیرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مادر شایسته دخترش زهرای مرضیه را از دست داده و یاری همچون خدیجه را هرگز به دست نخواهد آورد. (6)

به خدا سوگند بهتر از خدیجه را خدا به من عوض نداده

عایشه گفت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خانه بیرون نمی رفت مگر آنکه خدیجه سلام الله علیها را یاد می کرد، و بر او به خوبی و نیکی مدح و ثنا می نمود، روزی از روزها غیرت مرا فرا گرفت، گفتم: او پیره زنی بیش نبود، و خدا بهتر از او را به شما عوض داده است، پیامبر (صلی الله علیه و آله) غضبناک شد، به طوری که موی جلوی سرش از غضب تکان می خورد سپس فرمود: نه به خدا قسم بهتر از او را خدا به من عوض نداده، او به من ایمان آورد هنگامی که مردم کافر بودند، و تصدیق کرد مرا، هنگامی که مردم مرا تکذیب می کردند و در اموال خود با من مواسات کرد، وقتی مردم مرا محروم ساختند، و از او فرزندانی خدا روزی من کرد که از زنان دیگر محروم فرمود، «یعنی خدا فاطمه را از او به من عنایت فرمود» (7)

دوازدهم حدیث مواخاه و عقد برادری در اسلام

متن

در دوازدهم رمضان، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بین اصحاب عقد برادری خواند، و بین خود و علی (علیه السلام) نیز برادری قرار داد، و با این عقد اخوت، برادری و مساوات و برابری را در اسلام بنیان گذاشت اهل جهان را یک عائله

و افراد بشر را عضو یک خانواده شمرد، و برای همیشه نژاد پرستی و امتیازات مادی و قبیلگی و رنگ و پوست را از ساخت مقدس اسلام پاک نموده وا اسف از استعمار و استثمار فرهنگی و سیاسی دنیای استکبار که مانع از اجرای این اصل در روی زمین است.

ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون (8)

این آئین شما آئین یگانه ای است «مشترک همه ادیان من است » و من پروردگار شمایم، پس مرا بندگی کنید» .

قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا (9)

بگو: ای مردم من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم، ولی این بینات و براهین ساطعات برای یهود و نصارای آن روز همچنین برای صهیونیست و امپریالیست این زمان خوش آیند نبوده و نیست، چون آنان با این مساواتها و برابریها نمی توانند تفوق و برتری خود را بر جهان مستضعفین محکم سازند و جلو استحمارشان از خلق، گرفته می شود !!.

بجرم سخن ناروایم چهره ام را پایمال کن

وقتی ابوذر غفاری در محضر رسول الله (صلی الله علیه و آله) با «غلام سیاهی » در محاکمه ای می گوید: «یابن السوداء» ای پسر سیاهپوست، پیامبر عزیز اسلام ناراحت و خشمگین شده فرمود: «طف الصاع طف الصاع لیس لابنی البیضاء علی ابن السوداء فضل الا بالتقوی او بعمل صالح » همانند هم هستید و هیچ برتری بر یکدیگر ندارید مگر به تقوی یا عمل صالح، «فوضع ابوذر خده علی الارض و قال للاسود قم فطا علی خدی تکفیرا له عن قوله » ابوذر به کفاره این سخنی که گفت چهره خود را به روی زمین گذارد، و به آن سیاهپوست گفت: بر خد و چهره من به کفاره

گناهم پای به مال (و عفوم کن) (10) این مکتب مکتبی مترقی و قابل رشد در جهان است اگر دشمن بگذارد.

این است مفهوم مساوات و برابری

و این سخن رئیس مذهب تشیع حضرت صادق (علیه السلام) است که فرمود: «المسلم اخ المسلم، و حق المسلم علی اخیه المسلم ان لا یشبع و یجوع اخوه، و لا یروی و یعطش اخوه، و لا یکتسی و یعری اخوه فما اعظم حق المسلم علی اخیه المسلم » (11) مسلمان برادر مسلمان است و حق مسلمان بر برادرش این است که او سیر نگردد و برادرش گرسنه باشد و او سیراب نگردد، در حالی که برادرش تشنه است، و او پوشیده نباشد که برادرش عریان باشد آنگاه حضرت فرمود چه بزرگ است حق مسلمان بر برادر مسلمانش، (سیاه باد روی آن دولتهای مسلمانی که حقوق مسلمین مستضعف را به جیب اربابان خود و کارتلهای نفتی در جهان می ریزند در حالی که برادران و خواهران مسلمان آنان در کشورهای خود و قاره آفریقا و سایر بلاد، گرسنه و فرزندانشان از سوء تغذیه و کمبود مواد غذائی می میرند و لباس به تن ندارند و خانه و کاشانه ندارند و زیر آسمان زندگی می کنند که سقفی بر آنان سایه نمی افکند)

چه کسی جز علی (ع) لیاقت برادری پیامبر (ص) را داشت؟

آری پیامبر (صلی الله علیه و آله) بین افراد صحابه با قرین و همرتبه خود، برادری ایجاد کرد، و بر این اساس هم باید برای خویش برادری انتخاب کند لذا کسی را لایق بر این مقام جز علی (علیه السلام) ندید او را به برادری برگزید، که خداوند ضمن وحی که به جبرئیل و میکائیل کرد فرمود:

افلا

کنتما مثل علی بن ابیطالب آخیت بینه و بین محمد (12)

آیا شما مانند علی بن ابی طالب نیستید؟ (و از فداکاری او درس نمی گیرید؟) به این دلیل من بین او و محمد (صلی الله علیهما) برادری برقرار کردم و این سخن در شان حضرت به مناسبت لیله المبیت «که علی (علیه السلام) در جای پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوابید» آمده است.

تعریف اخوت و برادری از پیامبر (ص)

درباره اخوت و برادری مؤمنین با یکدیگر، پیامبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «انما المؤمنون فی تراحمهم و تعاطفهم بمنزله الجسد الواحد اذا اشتکی منه عضو واحد تداعی له سائر الجسد بالحمی و السهر» (سفینه البحار، جلد 1، ص 13) .

مؤمنین در ترحم و عواطف انسانی البته به منزله یک جسد هستند، به هنگام احساس درد از یک عضو بدن سائر اعضاء و جوارح بدن به سبب تب و بیداری تداعی نموده و به درد می آید.

یعنی اگر یک انسان مسلمان و مؤمن در قاره آفریقا و یا آسیا و دیگر نقاط جهان از گرسنگی و درد فقر، به جان آید و یا از بین برود، ما مسلمانان باید احساس مسؤولیت نموده و آن درد را به جان احساس کنیم، وای بر ما که اگر در کشور خود افراد گرسنه و محروم داشته باشیم و خم به ابرو نیاوریم، زیرا که اسلام مرز نمی شناسد، تمامی مسلمین در جهان به منزله یک پیکر و یک جسد هستند که باید شریک دردهای همدیگر بوده و غمخوار هم باشیم.

ولادت امام مجتبی سبط اکبر (ع) در روز پانزدهم

اشاره

پانزدهم ماه رمضان (بنا به نقل شیخ مفید و شیخ بهائی در توضیح المقاصد) روز ولادت موفور السعادت حضرت سبط اکبر، امام حسن مجتبی (علیه السلام) است، و این در سال سوم هجرت واقع شده است، وقتی مژده ولادت این نور پاک را به پیامبر(صلی الله علیه و آله) دادند، امواج سرور و شادمانی دل مبارک حضرت را فرا گرفت و مشتاقانه و با

شتاب به خانه دخترش و محبوبه اش سیده زنان عالم رفت، فرمود: «یا اسماء هاتینی ابنی » ، پسرم را به من بده اسماء نوزاد

مبارک را به جد بزرگوارش داد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در گوش راستش اذان، و در گوش چپش اقامه فرمود: (که نخستین صدائی که گوش نوزاد با او آشنا شد، صدای حق جدش خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) بود، صدای توحید، صدای تکبیر، صدای تهلیل، و صدای تصدیق به نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) جد گرامش. که خدای توفیق این سنت سنیه را به امتش و به شیعیان حضرت مجتبی (علیه السلام) در مورد نوزادان عنایت فرماید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «یا علی هل سمیت الولید المبارک؟» آیا این نوزاد مبارک را نام گذارده ای؟عرض کرد: «ما کنت لاسبقک یا رسول الله؟» بر شما سبقت نمی گیرم، هنوز لحظاتی نگذشته بود که بشیر وحی جبرئیل نازل شد، و فرمان خدا را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسانید، یا رسول الله «سمه حسنا» او را حسن نام گذار، پیامبر (صلی الله علیه و آله) شخصا برای حسن (علیه السلام) عقیقه کرد، و بسم الله گفت و دعا کرد.

صلح امام حسن (ع) یک تکلیف الهی بود

بسیاری از مردم شخصیت حضرت مجتبی (علیه السلام) و تاثیر بسیار حساس و فوق العاده صلح آن حضرت را در حفظ اسلام آن طور که باید نمی شناسند، و قدر و ارزش روش و سیره آن حضرت نزد بسیاری مجهول مانده است، در حالی که صلح امام حسن (علیه السلام) یک تکلیف خدائی و وظیفه شرعی بود که در آن شرائط و احوال، امام (علیه السلام) ناگزیر از تحمل آن شد، یا به عبارت دیگر اوضاع، آن را بر آن حضرت تحمیل کرد، و بر حسب حدیث مشهور و مسلم از

طریق اهل سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را خبر داده و او را بسیادت و آقائی و اصلاح طلبی معرفی فرمود، ولی آنچه مورد وفاق همه هست (در بین روایات در این رابطه) این مضمون است «ان ابنی هذا سید یصلح الله به بین فئتین (او بین فئتین عظیمتین) » پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: براستی این فرزندم (امام حسن علیه السلام) آقائی است که خداوند به سبب او بین دو گروه عظیم صلح ایجاد می کند، که در بعضی از نقلها «من المسلمین » دارد، که مورد اتفاق نیست، و به احتمال قوی جعل طرفداران بنی امیه و معاویه است، زیرا به عقیده امامیه کسی که با امام زمان خود اعلان جنگ نماید، و زیر بار بیعت با او نرود کافر است، و این درست نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده باشد که به وسیله فرزندم بین دو گروه مسلمان صلح برقرار می گردد، معنایش این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) معاویه را مسلمان و خروج او علیه فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) را مشروع می داند. (13)

به روایتی ولادت امام جواد (ع) در پانزدهم واقع شد

بنا به نقل شیخ مفید (رضوان الله علیه) در «مسار الشیعه » ولادت با سعادت حضرت امام محمد تقی (علیه السلام) در پانزدهم ماه مبارک رمضان سال 195 هجری اتفاق افتاده، که شیخ کلینی در کافی تولد آن حضرت را در ماه رمضان 195 می داند، و بعضی معتقدند در هفدهم و نوزدهم این ماه واقع شده.

محدثان بزرگ و علماء عالیقدر، افتخار کسب علوم از آن حضرت را داشته و در غامض ترین مسائل علمی او

را حلال مشکلات می یافتند، که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر حسب روایات متواتره حضرت جواد (علیه السلام) را به امامت معرفی و امت را به رهبری وجود مبارک امام جواد (علیه السلام) بشارت داده است. (14)

دلائل امامت حضرت جواد (ع) در حال صغرسن

مساله مهم از امام جواد (علیه السلام) امامت آن حضرت در سنین صباوت و صغرسن است، که در اینجا لازم به تذکر است امامت و پیشوائی پیش از سن بلوغ اگر چه تا آن زمان بطور رسمی سابقه نداشت، و در بین امامان پیش از آن حضرت کسی در چنین سنی بر مسند امامت ننشسته بود.

حضرات عیسی و یحیی در سنین کودکی پیامبر شدند

ولی این موضوع در بین سائر حجج خدا و انبیاء و پیغمبران سابقه دار است، و حضرت عیسی و حضرت یحیی (ع) در کودکی به مقام نبوت رسیدند و قرآن درباره حضرت عیسی (علیه السلام) می گوید، که در گهواره گفت:

انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا» (15) من بنده خدا هستم، که خداوند به من کتاب داد (انجیل) و مرا نبی و پیامبر قرار داد، و در مورد حضرت یحیی خدا می فرماید:

و آتیناه الحکم صبیا (16)

و فرمان (نبوت) را در حالی که کودکی بیش نبود به او دادیم.

این مساله که علوم و دانشهای امامان و قوت فهم و کثرت معارف آن به تعلم و آموختنی و رشد جسمانی نیست، همواره مقبول خواص و عوام بوده است. ابو حنیفه از حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) وقتی در سن هفت سالگی بود مسائل فقهی می پرسید و پاسخ می شنید.

خداوند می فرماید:

ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا (17)

پس کتاب (قرآن) را به بندگانی که آنها را برگزیدیم به ارث

دادیم، امامان هر یک بنده برگزیده خدا بودند، که خدا کتاب و علم کتاب را به ایشان عطا فرمود، بنابر این امام جواد (علیه السلام) با این دلائل و هزارها دلیل دیگر می تواند در صغر سن امام و پیشوای شیعیان باشد. زیرا یکی از دلائل محکم و قابل قبول همه این است که علم اوصیاء پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ناحیه خدا و به ارث از جدشان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و در نزد استادی غیر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) تلمذ و تعلم نکردند.

وقوع غزوه بدر در 17 یا 19 ماه رمضان

در هفدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت، غزوه بدر واقع شد، (18) این غزوه، نخستین مقابله سپاه اسلام با کفر، و نبرد اهل توحید با اهل شرک بود، در این غزوه مشرکان از جنبه ساز و برگ و اسلحه و مهمات بر مسلمانان برتری داشتند، و نفرات و افراد آنها تقریبا سه برابر سپاه اسلام بود. همچون جنگ ایران با صدام ملعون که از حیث ساز و برگ بر ملت ایران برتری دارد، زیرا که از نظر سلاحهای مدرن و از نظر اقتصادی و تبلیغاتی و تمام جهات، زیر پوشش حامیانی چون آمریکای خون آشام و شوروی پلید و فرانسه و انگلیس، حتی کشورهای اسلامی چون مصر و عربستان و کویت و مراکش و اردن و بسیاری از کشورهای دیگر قرار گرفته و با ایران جنگ و ستیز دارد، در حقیقت کفر محض با ایمان محض به جنگ و ستیز مشغول است که ایران فقط زیر پوشش ایمان به خدا و در کنف رحمت حضرت بقیه الله امام زمان (علیه السلام)

و با رهبری خردمند و آگاه و نستوه و سازش ناپذیری چون امام خمینی جنگ با جهان استکبار پیروزی چشمگیری به دست آورده و با ملتی به پا خواسته که با اراده پولادین خویش به جنگ مشغول و پوزه استکبار ابر جنایتکاران را تا به حال به خاک مالیده و ازین پس نیز به مدد الهی به زباله دانی تاریخ خواهد سپرد.

اثرات جهانی جنگ بدر برای اسلام و مسلمین

جنگ بدر برای توحید کلمه و کلمه توحید و آئین جهانی اسلام ارزش حیاتی داشت، و فتحی که در آن نصیب مسلمانان شد، پایه و اساس تمام فتوحات آینده اسلام شد، اهمیت آن از اینجا معلوم می گردد، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به درگاه الهی دست به دعا برداشته و عرض می نماید:

«اللهم هذه قریش قد اقبلت بخیلائها و فخرها تحادک و تکذب رسولک، اللهم فنصرک الذی وعدتنی اللهم احسنهم الغداه » (19)

خدایا این قبیله قریشند که به علت تکبر و تفاخر با تو به مبارزه برخاسته و پیامبرت را تکذیب می نمایند. خدایا نصری را که به من وعده فرموده بودی کجا است؟ خدایا صبحگاهان نیکی و هدایت خویش را به آنان برسان.

خدایا اگر این امت هلاک گردند تو دیگر پرستش نخواهی شد

حضرت کثرت عدد مشرکین، و قلت عدد مسلمانان را دید، روی به قبله کرد و عرض کرد:

«اللهم انجز لی ما وعدتنی، اللهم ان تهلک هذه العصابه لا تعبد فی الارض »

خدایا آنچه را که به من وعده فرمودی به انجام رسان، که اگر این گروه هلاک شوند، دیگر در روی زمین پرستش نخواهی شد، آن قدر پیامبر اکرم دستهایش را به دعا بلند نگاهداشت که ردایش از دوش مبارک افتاد، در این غزوه مسلمانان

با صبر و استقامت جهاد کردند، و صدق نیات و راستی ایمان و اسلام خود را آشکار ساختند و خدا آنان را یاری کرد، و در جنگ بر دشمنان پیروز شدند و دین خدا را یاری نمودند و معلوم شد که می توانند دعوت اسلام را به جهانیان برسانند و در هنگام فداکاری و جانبازی، اسلام را از اموال و اولاد و جانهای خود گرامی تر می دارند. (20)

شما برترید اگر مؤمن باشید

خداوند هم می فرماید:

و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین (21)

سست نشوید و غمگین نباشید، که اگر ایمان داشته باشید برتر و والاتر از همه خواهید بود.

فتح مکه در سال هشتم هجری و بیستم ماه رمضان

اشاره

انا فتحنا لک فتحا مبینا (22)

براستی ما برای تو پیروزی روشن و آشکاری ایجاد و مقرر نمودیم، طبق نقل کتابهای (23) معتبر فتح مکه در بیستم ماه مبارک رمضان سال هشتم هجرت اتفاق افتاد.

تا سال هشتم هجرت با فتوحات پی در پی و پیروزیهائی که نصیب اسلام شد شهر مکه، مرکز شبه جزیره و معبد همگان، و مسجد الحرام، و کعبه معظمه و قبله اسلام و مسلمین، همچنان در تصرف بت پرستان و مشرکان باقیمانده و بت پرستی و فساد و انحطاط اخلاقی و استثمار و استعباد انسانها در آنجا رائج بود، و سیصد و شصت بت بر کعبه نصب بود که مورد پرستش بت پرستان و قریش قرار می گرفت، که وقتی مکه را پیامبر (صلی الله علیه و آله) فتح کرد و در کنار خانه خدا پیاده شد، و بی امان به شکستن بتها پرداخت، بزرگ بتها، «هبل » بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با چوبی به آنها اشاره می کرد، یا گوشه کمان در چشم

آنها می خلانید، و این آیه را می خواند،

قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا (24)

(پیامبر) بگو که حق آمد و باطل نابود شد که هر آینه باطل نابود شدنی است، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از علی (علیه السلام) مشتی سنگریزه گرفت و بر آنها زد، و آیه

قل جاء الحق. . .

را قرائت نمود همه بتها برو افتادند سپس همه را از مسجد بیرون بردند و شکستند.

پای علی (ع) بر دوش پیامبر (ص) جهت شکستن بتها

برای انداختن چند بت بزرگ از فراز دیوار کعبه، به فرمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) امیر المؤمنین علی (علیه السلام) پا بر کتف مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) گذاشت و بتها را بزیر افکند، و با پیامبر (صلی الله علیه و آله) با این وضع شکوهمند و افتخار آمیز همکاری کرد. و شعرای عجم و عرب این را به نظم درآورده اند.

محبت علی (ع) آتش سوزان را خاموش می کند

ابر دوش پیغمبر پاک رای

خدا دست سود و خداوند پای

قیل لی قل لعلی مدحا

حبه (25) یخمد نارا مؤصده

قلت هل امدح من فی فضله

صار ذو اللب الی ان اعبده

و النبی المصطفی قال لنا

ليله المعراج لما صعده

وضع الله على ظهرى يدا

فارانى القلب ان قد برده

و على واضع رجليه لى

بمكان وضع الله يده

شاعر می گوید به من گفتند در مدح علی (علیه السلام) شعری بگو، زیرا که محبت علی (علیه السلام) آتش سوزان بی سابقه را خاموش می کند، گفتم که آیا مدح کسی را بگویم که صاحبان عقل از زیادی فضلش به پرستش او رسیده و پیامبر (صلی الله علیه و آله) برگزیده، به ما گفت که در شب معراج وقتی به آسمان

رفتم خداوند بر پشت من دستی گذاشت که در اثر آن قلب من خنک شده و علی (علیه السلام) دو پایش را در همان مکان گذاشت که خداوند دستش را در همانجا گذارده بود. (26)

عفو تاریخی و بی نظیر پیامبر (ص) در فتح مکه

بر همه مردم جهان پیداست، که مردم مکه تا چه حد پیامبر و یارانش را آزار دادند، و از استهزاء و تمسخر، و تکذیب و جسارت و از بی ادبیهای فراوان کوتاهی نکردند، او را با یارانش در شعب ابی طالب محصور، و در فشار اقتصادی و منع آذوقه گذاردند، و گروهی از مؤمنان ناچار هجرت کردند و به حبشه رفتند، و در لیله المبیت تصمیم قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرفته و به حضرت حمله نمودند، که حضرت علی (علیه السلام) آن شب به جای رسول الله (صلی الله علیه و آله) خوابیده، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مکه به مدینه فرار کرد، و ترک وطن نمود و به یثرب هجرت فرمود، باز هم دست از اذیت آن حضرت برنداشتند، و لشگر به سوی او کشیدند، اینک پیامبر (صلی الله علیه و آله) این شهر را فتح می کند، خانه و دیار و همه چیزشان در اختیار سپاه اسلام درآمده هر فرمانی درباره آنها بدهد فورا بدون چون و چرا اجرا می شود.

امروز، روز مرحمت است نه روز ملحمه

اگر بفرماید «القتل » همه اهل مکه کشته می شوند، اگر بفرماید: «النهب » تمام- اموالشان به غارت می رود، و اگر بفرماید «الاسر» همه را اسیر می سازند، ولی آن معدن حلم و گذشت و عفو و رحمت وقتی شنید «سعد» می گوید: «الیوم یوم الملحمه الیوم تستحل الحرمه » امروز روز خون ریختن

و کشتار است، امروز حرمت اهل مکه حلال می گردد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«بل الیوم یوم المرحمه »:

امروز روز مهر و رحمت و ملاطفت است به علی (علیه السلام) فرمود: سعد را دریاب و پرچم و لواء را از او بگیر، و با رفق و مدارا وارد مکه شو. هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد مکه شد، بزرگان قریش گمان می کردند شمشیر از آنها برداشته نخواهد شد، و همه قتل عام می شوند. ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر در خانه کعبه معظمه ایستاد، و گفت: «لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده » نیست معبودی جز خدای یکتای یگانه، آنکه وعده اش را انجام داد، و بنده اش را یاری کرد، و سپاهش را عزت بخشید، و دیگر گروهها را نابود ساخت. سپس خطاب به آنها فرمود: «ماذا تقولون، و ماذا تظنون؟چه می گوئید و چه گمان می برید؟» سهیل بن عمر عرض کرد: «نقول خیرا و نظن خیرا، اخ کریم و ابن اخ کریم قد قدرت » .

سخن به خیر می گوئیم، و گمان خیر و نیکوئی می بریم، برادری کریم و پسر برادر کریمی، که بر ما قدرت یافته ای، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از این سخنان رقت فرمود. و دیدگانش اشک آلود شد مردم مکه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به این حال دیدند صدایشان به گریه بلند شد و زار زار می گریستند.

کلمه تاریخی «انتم الطلقاء» از پیامبر بود

آنگاه حضرت فرمود: من آن گویم، که برادرم حضرت یوسف گفت: «لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و

هو ارحم الراحمين، اذهبوا و انتم الطلقاء» امروز بر شما ملامتی نیست، خدا شما را بیامرزد، او رحم کننده ترین رحم کنندگان است، بروید همه تان آزادید. (27)

شهادت حضرت امیر المؤمنین (ع) در بیست و یکم ماه رمضان

اشاره

یکی از حوادث بزرگ ماه رمضان شهادت مولای متقیان علی (علیه السلام) است، او از یاران با وفای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و وصی و وزیر و ابن عم و داماد آن حضرت بوده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق پسر عمش فرمود: «ان هذا اخی و وصیی و وزیری و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا» ، همانا علی (علیه السلام) برادر و وصی و وزیر و خلیفه من است در میان شما از او بشنوید و او را اطاعت کنید. (28)

مطلب جالب و قابل تذکر این است که آن حضرت مساله شهادت خویش را خبر داد، صاحب کشف الغمه از کرامات حضرت علی (علیه السلام) نقل می نماید: وقتی حضرت از قتال خوارج نهروان به کوفه برگشت، در ماه مبارک رمضان داخل مسجد شد، پس از دو رکعت نماز به منبر تشریف برد، خطبه بسیار زیبائی قرائت فرمود: «فخطب خطبه حسناء» آنگاه رو به فرزندش حضرت مجتبی (علیه السلام) کرد، فرمود یا ابا محمد چقدر از ماه رمضان رفته؟عرض کرد سیزده روز یا امیر المؤمنین، سپس از امام حسین (علیه السلام) پرسید یا ابا عبد الله چقدر از این ماه مانده، عرض کرد هفده روز یا امیر المؤمنین، آنگاه امام (علیه السلام) دست مبارک خویش را به محاسن شریف خویش گذاشت که در آن حال سفید بود فرمود: این محاسنم به خونم خضاب خواهد شد، سپس این بیت را در مورد قاتلش فرمود:

ارید

حیاته و یرید قتلی

خلیلی من عذیری من مراد (29)

من خواستار حیات و زندگی او هستم و او قصد جانم می کند، کسی که مورد علاقه من بود و او ابن ملجم مرادی است.

«ثم قال: هذا و الله قاتلی » ، سپس اشاره به او فرمود: این قاتلم می باشد، گفتند یا امیر المؤمنین آیا او را نمی کشی، فرمود: او که هنوز با من کاری نکرده است. (30)

عبد الرحمان بن ملجم مرادی لعنه الله علیه وقتی این کلمات را شنید سخت ترسید و خاموش نشست تا آن حضرت از منبر فرود آمد، پس آن ملعون برخاست به عجله در برابر آن حضرت بایستاد و عرض کرد یا امیر المؤمنین من حاضرم و در خدمت شما هستم، این دست راست و چپ من است که در مقابل شما است، قطع کن دستهایم را و یا من را به قتل برسان، امام فرمود: چگونه تو را بکشم و حال آنکه جرمی از تو بر من واقع نشده است و اگر هم بدانم تو قاتل من هستی تو را نخواهم کشت، لکن بگو آیا از جهودان زنی حاضنه داشتی؟و روزی از روزها به تو خطاب کرد: «ای برادر کشنده شتر ثمود؟» عرض کرد چنین بود یا امیر المؤمنین، حضرت دیگر سخن نگفت (31)

جنگ نهروان جنگ با مقدس مآبهای خوارج

جنگ نهروان: عاملین جنگ نهروان یک عده مقدس مآب و متظاهر به اسلام بودند، «که در زمان جمهوری اسلامی هم زیاد به چشم می خورند» از نظر ظاهر آنان به همه دستورات اسلامی عمل می کردند، و ظاهر آراسته و عوام پسندی داشتند، ولی متاسفانه گرفتار یک نوع انحراف در مساله رهبری شده بودند، و می خواستند فهم انحرافی خود را به مقام رهبری

و امام معصوم تحمیل کنند، امام علی (علیه السلام) در مقابل آشوبهای آنان تحمل و بردباری نشان داد، نصیحت و ارشاد نمود، ولی آنها از این بردباری و عطوفت علی (علیه السلام) سوء استفاده کردند، وقتی که امام (علیه السلام) از هدایت و ارشاد آنها مایوس شد، با قاطعیت مخصوص به خود برای سرکوبی این انگلهای مزاحم نیروی خود را بسیج کرد، و چندین هزار نفر از آنان را در سرزمین نهروان به هلاکت رسانید. امام علی (علیه السلام) با این عمل شجاعانه خود خط اسلام را مشخص کرد که هر کس تحت هر عنوان گرفتار انحراف شود باید هلاک گردد، خواه طلحه و زبیر دو صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خواه معاویه و خواه مقدس مآبهای خوارج، انحراف از خط مستقیم اسلام راستین گمراه کننده و اختلاف آفرین است و باید سرکوب شود، آنها را عفو نکرد، تا بمانند و متشکل شوند، و بیشتر فتنه کنند. (32)

و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه

و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین لله (33)

بکشید آنان را تا آنکه فتنه ای نباشد و دین مال خدا باشد.

شب بیست و سوم از وقایع مهم ماه رمضان و لیله القدر است

اشاره

از اسحاق بن عمار روایت است، گفت شنیدم از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود: بعد از آنکه مردم پرسیدند ارزاق در نیمه شعبان قسمت می شود، فرمود سوگند به خدا که این گونه نیست، مگر در شب نوزدهم از ماه رمضان و بیست و یکم و بیست و سیم، که در شب نوزدهم، «یلتقی الجمعان » ، و در شب بیست و یکم «یفرق کل امر حکیم » و در بیست و سوم «یمضی ما اراد الله جل جلاله ذلک و

هی لیله القدر التی قال الله تعالی خیر من الف شهر» .

اسحاق بن عمار گفت عرض کردم، معنی «یلتقی الجمعان » چیست، فرمود: «یجمع الله فیها ما اراد من تقدیمه و تاخیره و ارادته و قضائه » ، جمع می فرماید در این شب (نوزدهم) آنچه اراده فرموده از تقدیم و تاخیر لیله القدر و مشیت و قضاء الهی تعلق گرفته، عرض کردم معنی «یمضیه فی لیله ثلث و عشرین » چه چیز است، فرمود: خداوند در شب بیست و یکم تفریق می فرماید،

و یکون له فیه البداء

که ممکن است برای ذات اقدس احدیت بداء حاصل شود «که تغییر و تحولی در زمان لیله القدر برایش به وجود آید» و چون شب بیست و سیم می شود. «امضاه فیکون من المحتوم الذی لا یبدوله فیه تبارک و تعالی لیله القدر» و محتومیت او را امضاء می فرماید، و دیگر بدائی از جانب حق جل و علا در آن امر از برای بندگان ظاهر نمی شود. (34)

نزول قرآن در شب قدر واقع شد

شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن (35)

ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل گردیده است.

قال الصادق (علیه السلام) : «نزل القرآن فی اول لیله من شهر رمضان و استقبل الشهر بالقرآن » (36) امام فرمود: قرآن در اول شب ماه رمضان نازل گردیده است، و ماه رمضان را با قرآن استقبال کن «که در حین رؤیت هلال رمضان، مستحب است نگریستن به قرآن مجید» روایت بالا حاکی از این است که قرآن در اول شب رمضان نازل شده، یعنی ابتدای شب نه شب اول رمضان، و لذا در نص صریح قرآن است که خدا می فرماید:

حم، و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیله مبارکه انا

کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم (37)

و در سوره قدر می فرماید:

انا انزلناه فی لیله القدر (38)

روز قدر از نظر منزلت چون شب قدر است

براستی ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم، آیا روز قدر همچنان شب قدر است؟هشام بن حکم روایت می کند از ابی عبد الله (علیه السلام) قال: «لیله القدر فی کل سنه و یومها مثل لیلتها» (39) فرمود: شب قدر در هر سال است و روز آن مثل شبش می باشد.

آنچه از آیات سوره بقره و دخان، و قدر و بعضی دیگر از سور قرآن استفاده می گردد، قرآن در ماه رمضان و در شب قدر نازل شده است، و دفعه واحده آن هم در شب بیست و سوم ماه رمضان طبق روایات موجوده نازل شده است، و مؤید نزول دفعی و یک جای قرآن، کلمه انزل است که دلالت بر نزول دفعی دارد، و فرق بین انزال و تنزیل همان نزول دفعی و نزول تدریجی است، که انزال نزول دفعی و تنزیل نزول تدریجی را گویند، گروهی از مفسرین همین قول را تایید کرده اند، (40) بنابر این هر جا آیه انزال در قرآن بچشم می خورد نزول دفعی است، و هر جا تنزیل به چشم می خورد، نزول تدریجی را می رساند، و این هر دو به جا و منافاتی با هم ندارد، زیرا قرآن ابتدا در شب قدر یکجا به بیت المعمور نازل شد، و در طول سالهای بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به طور تدریجی به آن حضرت نازل گشت و روایت حضرت صادق (علیه السلام) هم شاهد و مؤید همین معنی است که مفسرین می گویند و بلکه بیان امام برهان مفسرین است.

نزول قرآن از نظر دفعی یا تدریجی

از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد در ماه رمضان قرآن چگونه نازل شد؟در حالی که قرآن در طول بیست سال به تدریج نازل شده

است، فقال (علیه السلام) : «نزل القرآن جمله واحده فی شهر رمضان الی البیت المعمور، ثم انزل من البیت المعمور فی طول عشرین سنه » امام فرمود: قرآن به طور یک جا در ماه رمضان به بیت المعمور نازل گردید، سپس از بیت المعمور در طول بیست سال به تدریج بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل گردیده است. مرحوم علامه طباطبائی می فرماید: که قرآن یک نزول اجمالی داشته و یک نزول تدریجی و تفصیلی، و نزول اجمالی حقیقتی است متعالی که از دسترس افکار بشری خارج است که قبلا بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل گردیده است، اما تفصیل آن به طور تدریج بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرضه گردیده است. (41)

نظر مبارک امام صادق (ع) در کیفیت نزول قرآن

در تفسیر برهان از حضرت صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود:

«ان الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض، فعزه الشهور شهر الله عز ذکره و هو شهر رمضان، و قلب شهر رمضان لیله القدر و نزل القرآن فی اول لیله من شهر رمضان فاستقبل الشهر بالقرآن » (42)

براستی ماهها در نزد خداوند در کتاب خدا دوازده ماه است از روزی که آسمان و زمین آفریده شد، پس عزیزترین ماه نزد خدا ماه رمضان است گرامی باد یادش، و قلب ماه رمضان، شب قدر است، که قرآن اول شب ماه رمضان نازل گردیده پس دیدن ماه شب اول رمضان را با قرآن آغاز کنید که مستلزم ثواب است.

نزول کتب آسمانی در ماه رمضان

مرحوم کلینی رحمه الله علیه در کافی از جعفر بن غیاث روایت می کند، که گفت از ابی عبد الله (علیه السلام) از قول خدای تعالی:

شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن

و اینکه به طور حتم قرآن در بیست سال از اولش تا آخرش نازل شده است، پرسیدم؟ فقال (علیه السلام) :

«نزل القرآن جمله واحده فی شهر رمضان الی البیت المعمور، ثم نزل فی طول عشرین سنه ثم قال: قال النبی صلی الله علیه و آله نزلت صحف ابراهیم فی اول لیله من شهر رمضان، و انزلت التوریه لست مضین من شهر رمضان، و انزل الانجیل لثلث عشره خلت من شهر رمضان، و انزل الزبور لثمان عشره خلون من شهر رمضان، و انزل القرآن فی لیله ثلث و عشرین من شهر رمضان » (43).

امام فرمود: قرآن جمله واحده و یکجا در ماه رمضان، به بیت المعمور نازل شد، از آن پس در طول بیست سال به

تدریج نازل گشت، سپس فرمود: که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: صحف ابراهیم در شب اول رمضان نازل گردید، و تورات، در ششم، و انجیل سیزدهم، و زبور داود (علیه السلام) در هجدهم ماه مبارک رمضان و قرآن در بیست و سوم رمضان المبارک نازل گردیده است.

فتح اندلس توسط طارق بن زیاد

در رمضان سنه 92 فتح اندلس به دست مسلمین به رهبری طارق بن زیاد صورت گرفت و خداوند او را بر «ملک لذریق » در کنار نهر (لکه) به پیروزی رسانید. (44) مسلمانان عرب و بربرهای شمال آفریقا در سال 92 هجری تحت فرماندهی سردار نامی طارق بن زیاد که خود از قوم سلحشور بربر و یکی از افسران لایق موسی بن نضیر فرمانروای آفریقا بود با 12 هزار سپاهی از تنگه میان مراکش، و اسپانیا، (که امروز به نام این سردار نامی جبل الطارق نامیده شده) گذشت، و در اندک زمانی سراسر اسپانیا که شامل کشور پرتقال کنونی هم بود فتح کرد، دکتر گوستاولوبون می نویسد: این فتح با نهایت سرعت انجام گرفت، تمام شهرهای بزرگ دروازه ها را به روی این سپاه گشودند، و مانند قرطبه، مالقه، غرناطه، طلیطله، و شهرهائی دیگر بدون مزاحمت فتح شد و به تصرف مسلمین درآمد و در طلیطله که پایتخت مسیحیان بود، بیست و پنج تاج از سلاطین «گت » به دست مسلمانان افتاد. (45)

روز قدس روز مقابله مستضعفین علیه مستکبرین آخرین جمعه ماه رمضان

اشاره

یکی از وقایع تاریخی که بسیار حائز اهمیت است در اوائل پیروزی انقلاب اسلامی ایران که به دست زعیم و رهبر کبیر مسلمین جهان حضرت امام خمینی مد ظله العالی دائر شده، «روز جهانی قدس است » که از روز جمعه آخر ماه مبارک رمضان

1399 قمری (1358 شمسی) شروع و مقرر گشت و هر ساله در چنین روزی تمام مسلمین جهان راهپیمایی کنند.

اینک قسمتی از پیام امام خمینی دامت برکاته به مناسبت روز جهانی قدس از نظر- خوانندگان گرامی می گذرد: روز قدس، جهانی است، و روزی نیست که فقط اختصاص به قدس داشته باشد. روز مقابله مستضعفین با مستکبرین است، روز مقابله ملتهائی است که در زیر فشار ظلم آمریکا و غیر آمریکا بودند، روزی است که باید مستضعفین مجهز بشوند، در مقابل مستکبرین، و دماغ مستکبرین را به خاک بمالند، روزی است که بین منافقین و متعهدین امتیاز خواهد شد، متعهدین امروز را روز قدس می دانند و عمل می کنند به آنچه که باید بکنند، و منافقین و آنهائی که با ابر قدرتها در زیر پرده آشنائی دارند، و با اسرائیل دوستی دارند در این روز بی تفاوت نیستند، و یا ملتها را نمی گذارند که تظاهرات کنند.

روز قدس، روزی است که باید سرنوشت ملتهای مستضعف معلوم شود، باید ملتهای مستضعف در مقابل مستکبرین اعلان وجود بکنند، باید همانطوری که ایران قیام کرد، و دماغ مستکبرین را به خاک مالید، و خواهد مالید، تمام ملتها قیام کنند، و این جرثومه های فساد را به زباله دانها بریزند.

روز قدس، روزی است که باید همت کنند و همت کنیم که قدس را نجات بدهیم، روز قدس روزی است، که باید به این روشنفکرانی، که در زیر پرده با آمریکا و عمال آمریکا روابط دارند هشدار داد، هشدار به اینکه اگر از فضولی دست برندارند سرکوب خواهند شد.

روز قدس فقط روز فلسطین نیست، روز اسلام است، و روز حکومت اسلامی است. (57)

سخنرانی امام خمینی مدظله العالی در

روز قدس با محتوی و ابعاد وسیعی که دارد، اهم نکاتش بر تجمع و اتحاد مسلمین برای سرکوبی دشمنان اسلام تکیه شده، و اگر مسلمانان نیرومند جهان ید واحده شوند و اختلاف عقیده و اختلاف مذهب را کنار بگذارند، و برای دفاع از حریم اسلام، و قرآن، و کعبه، که مشترک بین همه اقشار مسلمین عالم است بکوشند، هرگز اجازه تجاوز کفار و منافقین را به حریم اسلام و مقدسات آن نخواهند داد، تا جائی که چند میلیون صهیونیست قبله اول مسلمین (بیت المقدس) را اشغال نموده، و در بین مسلمین تفرقه و جدائی بیندازند، و اینها هستند که شیعه را از سنی، و سنی را از شیعه جدا می نمایند، وحدت مسلمین را به هم می زنند، تا کمر مسلمین را بشکنند و از تفرقه آنان بهره های خود را ببرند. در این رابطه که دشمن بین مسلمانان تفرقه اندازی می کند تا بر آنان مسلط شود و اتحاد مسلمین را به دسیسه ای شکسته که تا مسلمین را جدای از همدیگر متلاشی نمایند

سخنان امام خمینی مد ظله العالی در وحدت مسلمین

با حلول ماه مبارک رمضان، ماه عبادت و سازندگی، ماه تجدید قوای معنوی، شهر الله الاعظم، که در آن عموم مسلمانان در صف واحد متوجه به موضع قدرت لا یزال و تجهیز در مقابل قوای طاغوتی هستند، لازم است با توحید قدرت، و قدرت واحده در مقابل طاغوتهای زمان، و چپاولگران بین المللی بپاخیزند، و از ممالک اسلامی دفاع کنند، دست خائنان را کوتاه، و امید آنان را قطع نمایند.

اکنون عموم مسلمانان، و مستضعفان، خصوصا ایران عزیز و لبنان و فلسطین مغصوب، مراحل حساسی را در پیش دارند، ایران با اخلالگران وابسته به رژیم، و منحرفین و صهیونیسم جهانی

و لبنان و فلسطین با اسرائیل دشمن اسلام و مسلمین و مفسد و آدمخوار، رو برو است، اکنون برادران مسلمان ما در فلسطین و لبنان گرفتار تجاوزات غیر انسانی اسرائیل اند، و اگر خدای ناکرده در آن میدان پیروز شود، دامنه تجاوزاتش به سایر کشورها نیز خواهد کشید، مقتضی است در اجتماعات ماه مبارک به برادران فلسطینی و لبنانی دستجمعی دعا شود، و لازم است در آستانه فرا رسیدن ماه مبارک رمضان مطالبی را تذکر دهم.

در این موقع حساس که بیش از هر وقت دیگر احتیاج به اجتماعات اسلامی داریم، لازم است ملت مسلمان ما در تمام بلاد به مساجد روی آورند، و نهضت را از راه مساجد که جبهه محکم اسلام است زنده نگهدارند، خطبای محترم و اهل منبر، مردم را به وحدت کلمه و ادامه نهضت و تقوی و صبر انقلابی دعوت کنند، و از اختلاف و تفرقه که اساس شرک است بترسانند و با یادآوری جهاد سید مظلومان و مصیبات وارده به آن حضرت، ملت را به مجاهده تا پیروزی نهائی و رسیدن به حکومت اسلامی در تمامی ابعادش فرا خوانند، و ذکر فداکاری ها و مجاهدات مجاهدین صدر اسلام، نه تنها امروز، بلکه تا ابد اسلام را زنده نگه می دارد.

قسمتی از سخنان امام خمینی 30 شعبان 1399- 3 / 5 / 58.

پی نوشت ها:

1- الوقایع و الحوادث، ص 13.

2- از همین کتاب و کتاب رمضان در تاریخ ص 11.

3- الوقایع و الحوادث ص 19 جهت اطلاع بیشتر از غائله جنگ تبوک به آدرس نامبرده مراجعه فرمائید.

4- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، نقل از رمضان در تاریخ، ص 48.

5- رمضان در تاریخ نوشته آیت الله صافی،

ص 57.

6- اسد الغابه، مسار الشیعه مفید- نقل از رمضان در تاریخ.

7- اسد الغابه، مسار الشیعه مفید- نقل از رمضان در تاریخ.

8- سوره انبیاء، آیه 92.

9- سوره اعراف، آیه 157.

10- روح الدین الاسلامی، ص 289، رمضان در تاریخ.

11- سفینه البحار، ج 1، ص 13.

12- الغدیر، ص 48، ج 2، و خصائص الوحی المبین (نقل از رمضان در تاریخ) .

13- اقتباس از کتاب رمضان در تاریخ، آیه الله صافی و برای اطلاع بیشتر از صلح امام حسن مجتبی (علیه السلام) به این کتاب مراجعه گردد.

14- رمضان در تاریخ.

15 و 16- سوره مریم، آیه 12.

17- سوره فاطر، آیه 32.

18- توضیح المقاصد، ص 16- مسار الشیعه، ص 29- نقل از رمضان در تاریخ.

19- سیره ابن هشام، ج 2، ص 260 و 261.

20- رمضان در تاریخ.

21- سوره آل عمران، آیه 139.

22- سوره فتح، آیه 1.

23- مسار الشیعه، ص 30 و توضیح المقاصد، ص 7.

24- سوره اسری، آیه 18.

25- علامه امینی می نویسد: حافظ گنجی به اسناد خود از «حافظ ابی فضل سلامی » این حدیث را گفته که در نزد اهل نقل مشهور است، و ابن عساکر در تاریخش این حدیث مسند را از جابر بن عبد الله آورده است، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: یا علی: اگر امت من آن قدر روزه بگیرد، تا کوژ پشت شود، و آن قدر نماز بخواند تا چون زه کمان لاغر شود، ولی تو را دشمن دارد، خداوند به آتشش دراندازد.

و همچنین از ام سلمه روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای ام سلمه!آیا وی را می شناسی؟گفتم آری، این علی بن ابی طالب است، فرمود خوی او

با خوی من، و خون او با خون من یکسان است، و او گنجینه دانش من است، بشنو و گواه باش که اگر بنده ای از بندگان هزار سال خدا را در بین رکن و مقام عبادت کند، آنگاه با کینه علی و عترتم به ملاقات خدای عز و جل رود، خدای او را در روز رستاخیز به رو در آتش دوزخ اندازد.

الغدیر، جلد 4 ص 179، مترجم

26- رمضان در تاریخ، نوشته آیت الله صافی، ص 233.

27- رمضان در تاریخ، ص 237.

28- رمضان در تاریخ، ص 254.

29 و 30- کشف الغمه، ص 414.

31- وقایع الایام خیابانی تبریزی، ص 555- سپس این شعر را انشاء کرد، و خطاب به نفس خویش و چنین فرمود:

اشدد حیازیمک للموت فان الموت لاقیکا

و لا تجزع عن الموت اذا حل بنادیکا

ای علی: کمر همتت را برای مرگ محکم ببند، زیرا بالاخره مرگ به ملاقات تو خواهد آمد، و اظهار عجز مکن از مرگ، آن هنگام که به سراغ تو آمد و تو را در بر گرفت.

32- روز شمار انقلاب، 24 رمضان.

33- سوره بقره، آیه 193.

34- وقایع الایام خیابانی، ص 460.

35- سوره بقره، آیه 185.

36- تفسیر المیزان.

37- سوره دخان، آیه 1- سوگند به کتاب مبین (قرآن) که فرو فرستادیمش در شبی مبارک و ما بیم دهندگانیم، در آن شب هر کار با حکمتی تعیین و تقدیر می گردد.

38- سوره قدر، آیه 1.

39- وسائل کتاب صوم.

40- تفسیر المیزان.

41- تفسیر المیزان، جلد 2 (روزه و رمضان) .

42- وقایع الایام خیابانی، ص 143.

43- وقایع الایام تبریزی، ص 143.

44- ارکان الاسلام، ص 18.

45- تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا، پیشگفتار.

46- مرغکی چون گنجشک.

47 و 48 و 49- شب میلاد

پیامبر (صلی الله علیه و آله) علائمی و غرائبی اتفاق افتاد، از آنجمله دریاچه ساوه پرستش می شد فرو رفت و خشک شد، و رود سماوه سالها خشک بود پر از آب شد و آتشکده فارس که سالها خاموش نشده بود خاموش گشت، و هر بتی به رو به زمین افتاد.

50- تجد فلاتی است کوهستانی در عربستان، یمامه قسمتی از عربستان است.

51- تهامه دشت ساحل و باریکی از شبه جزیره سینا تا عدن و در کنار بحر احمر ممتد است.

52- حمامه کبوتر.

53- نایژه: نای کوچک گلوگاه.

54- کشور قسطنطین مقصود امپراطوری روم است که پایتخت روم بود.

55- پطرک: سردار مجوس بود، مطران: یکی از درجات روحانیت کلیسای رومی بود.

56- انجیل که به کتاب مانی نیز انگلیون گویند.

57- سخنرانی امام خمینی مدظله العالی در روز جهانی قدس، سنه 1358 تفصیل این سخنرانی در کتاب رهنمودهای امام، ص 96 موجود است.

58- یاوه گوی، بیهوده گوی.

59- خانه.

60- خانه.

61- نان تنگ.

62- کنیز و خدمتکار.

63- نادانی که خود را دانا نماید.

64- مولوی مثنوی، ص 167.

مناسبتهای قمری رمضان

دهم ماه مبارک رمضان (وفات حضرت خدیجه س)

اشاره

حضرت خدیجه سلام الله علیها مادر امت

محمد محسن طبسی

سخن از خدیجه ، سخن از یک دنیا عظمت و پایداری و استقامت درراه هدف است . به حق قلمفرسایی در باره کسی که خداوند بر اوسلام و درود فرستاد ، بسی مشکل است . اما به مصداق «مالا یدرک کله لا یترک کله ،» به بررسی گوشه هایی از شخصیت و زندگی این بزرگ بانو می پردازیم :

ولادت و خانواده

خدیجه (س) 68 سال قبل از هجرت بدنیا آمد . خانواده ای که خدیجه را پرورش داد ، از نظر شرافت خانوادگی و نسبت های خویشاوندی ، در شمار بزرگترین قبیله های عرب جای داشت . این خاندان در همه حجاز نفوذ داشت . آثار بزرگی و نجابت و شرافت ازکردار و گفتار خدیجه پدیدار بود .

خدیجه از قبیله هاشم بود و پدر و اقوامش از ثروتمندان قریش بودند . پدرش خویلدبن اسد قریشی نام داشت . مادرش فاطمه دخترزائد بن اصم بود .

اخلاق خدیجه (س)

خدیجه در بین اقوام خود یگانه و ممتاز و میان اقران کم نظیربود . او به فضیلت اخلاقی و پذیرایی های شایان بسیار معروف بود وبدین جهت زنان مکه به وی حسد می ورزیدند .

دخترت خویلد در سجایا و کمالات اخلاقی زبانزد و نمونه بود و به حق ایشان کفو خوبی برای پیامبر (ص) بود . بی تردید می توان گفت که این سجایا و فضایل اخلاقی سبب شد تا خدیجه برای همسری پیامبراکرم (ص) شایسته شمرده شود . طبق روایات ، او برای پیامبراکرم (ص) یاوری صادق بود .

آیا خدیجه (س) قبل از پیامبر (ص) ازدواج کرده بود ؟

معروف است اولین کسی که به خواستگاری خدیجه آمد یکی ازبزرگان عرب به نام «عتیق بن عائذ مخزومی » بود . او پس ازازدواج با خدیجه ، در جوانی در گذشت و اموال بسیاری برای خدیجه ارث گذاشت . پس از او «ابی هاله بن المنذر الاسدی » که یکی ازبزرگان قبیله خود او بود ، با وی ازدواج کرد . ثمره این پیوندفرزندی به نام «هند» بود که در کودکی در گذشت . ابی هاله نیز پس از چندی ، وفات یافت و ثروت بسیار از

خویش بر جای نهاد.

هرچند این مطلب که پیامبر اکرم (ص) سومین همسر خدیجه بود وجز عایشه با دوشیزه ای ازدواج نکرد ، نزد عامه و خاصه معروف است; ولی مورد تایید همگان نیست . جمعی از مورخان و بزرگان ، نظرمخالف دارند ; برای مثال «ابوالقاسم کوفی » ، «احمد بلاذری » ، «علم الهدی » ، (سیدمرتضی) در کتاب «شافی » و «شیخ طوسی » در «تلخیص شافی » آشکارا می گویند که خدیجه ،هنگام ازدواج با پیامبر ، «عذرا» بود . این معنا را علامه مجلسی نیز تایید کرده است . او می نویسد : «صاحب کتاب انوارو البدء» گفته است که زینب و رقیه دختران هاله ، خواهر خدیجه بودند .

برخی از معاصران نیز چنین ادعا کرده اند و برای اثبات ادعای خود کتابهایی نوشته اند .

آشنایی با حضرت محمد (ص)

فضایل اخلاقی خدیجه ، بسیاری از بزرگان و صاحب منصبان عرب رابه فکر ازدواج با وی می انداخت . ولی خاطرات همسر پیشین به وی اجازه نمی داد شوهری دیگر انتخاب کند . تا اینکه با مقامات معنوی حضرت محمد (ص) آشنا شد و آن دو غلامی که برای تجارت همراه پیامبر (ص) فرستاده بود ، مطالب و معجزاتی که از وی دیده بودند ، برای خدیجه نقل کردند . خدیجه فریفته اخلاق و کمال و مقامات معنوی پیامبر (ص) شد . البته او از یکی ازدانشمندان یهود و نیز ورقه بن نوفل ، که از علمای بزرگ عرب وخویشان نزدیک خدیجه به شمار می رفت ، در باره ظهور پیغمبرآخرالزمان و خاتم الانبیا (ص) مطالبی شنیده بود . همه این عوامل موجب شد تا خدیجه حضرت محمد (ص) را به همسری خودانتخاب کند .

ازدواج خدیجه

زفاف خدیجه با حضرت محمد (ص) 2 ماه و 75 روز پس از بازگشت از سفر تجارت شام تحقق یافت . در آن زمان ، حضرت محمد (ص) 25سال داشت و خدیجه چهل ساله بود . ابن عباس سن ایشان را 28 سال نقل می کند . هرچند بعضی از مورخان اهل سنت سعی می کنند این سخن را رد

کنند ; چون راوی آن محمد بن صائب کلبی از شیعیان است وآنها او را ضعیف می دانند .

خدیجه به سبب علاقه به حضرت محمد (ص) و مقام معنوی او بارسول خدا ازدواج کرد و تمام دارایی و مقام و جایگاه فامیلی خودرا فدای پیشرفت مقاصد همسرش ساخت .

در عقد ازدواج حضرت محمد (ص) و خدیجه ، عبدالله بن غنم به آنها چنین تبریک گفت :

هنیئا مریئا یا خدیجه قد جرت لک الطیرفیما کان منک

باسعد

تزوجت خیر البریه کلها و من ذا الذی فی الناس مثل محمد ؟

و بشر به البران عیسی بن مریم و موسی ابن عمران فیاقرب موعد

اقرت به الکتاب قدما بانه رسول من البطحاء هادو مهتد

گوارا باد بر تو ای خدیجه که طالع تو سعادتمند بوده و بابهترین خلایق ازدواج کردی . چه کسی در میان مردم همانند محمد (ص) است . محمد (ص) کسی است که حضرت عیسی و موسی به آمدنش بشارت داده اند و کتب آسمانی به پیامبری او اقرار داشتند .

رسولی که سر از بطحاء (مکه) در می آورد و او هدایت کننده وهدایت شونده است .

احترام پیغمبر خدا (ص) به خدیجه

احترام حضرت محمد (ص) به خدیجه ، به خاطر عقیده و ایمان اوبه توحید بود .

خصال خدیجه (س)

خدیجه از بزرگترین بانوان اسلام به شمار می رود . او اولین زنی بود که به اسلام گروید ; چنان که علی بن ابی طالب (ع) اولین مردی بود که اسلام آورد . اولین زنی که نماز خواند ، خدیجه بود. او انسانی روشن بین و دور اندیش بود . با گذشت ، علاقه مند به معنویات ، وزین و با وقار ، معتقد به حق و حقیقت و متمایل به اخبار آسمانی بود . همین شرافت برای او بس که همسر رسول خدا (ص) بود و گسترش اسلام به کمک مال و ثروت او تحقق یافت .

خدیجه از کتب آسمانی آگاهی داشت و علاوه بر کثرت اموال و املاک، او را «ملکه بطحاء» می گفتند . از نظر عقل و زیرکی نیزبرتری فوق العاده ای داشت و مهمتر اینکه حتی قبل از اسلام وی را«طاهره » و «مبارکه » و «سیده زنان » می خواندند .

جالب این است او

از کسانی بود که انتظار ظهور پیامبر اکرم (ص) می کشید و همیشه از ورقه بن نوفل و دیگر علما جویای نشانه های نبوت می شد . اشعار فصیح و پر معنای وی در شان پیامبر اکرم (ص) از علم و ادب و کمال و محبت او به آن بزرگوار حکایت می کند .

نمونه ای از اشعار خدیجه در باره پیامبراکرم (ص) چنین است :

فلواننی امسیت فی کل نعمه و دامت لی الدنیا و تملک الاکاسره

فما سویت عندی جناح بعوضه اذا لم یکن عینی لعینک ناظره

اگر تمام نعمتهای دنیا از آن من باشد و ملک و مملکت کسراها وپادشاهان را داشته باشم ، در نظرم هیچ ارزش ندارد زمانی که چشم به چشم تو نیافتند .

دیگر خصوصیت خدیجه این است که او دارای شم اقتصادی و روح بازرگانی بود و آوازه شهرتش در این امر به شام هم رسیده بود .

البته سجایای اخلاقی حضرت خدیجه چنان زیاد است که قلم از بیان آن ناتوان است . پیامبر اکرم (ص) می فرماید : «افضل نساء اهل الجنه خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد ومریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم .»

چه می توان گفت در شان کسی که مایه آرامش و تسلای خاطر رسول خدا (ص) بود ؟ ! در تاریخ می خوانیم : «حضرت محمد (ص) هر وقت از تکذیب قریش و اذیت های ایشان محزون و آزرده می شدند ، هیچ چیز آن حضرت را مسرور نمی کرد مگریاد خدیجه ; و هرگاه خدیجه را می دید مسرور می شد»

ذهبی می گوید : مناقب و فضایل خدیجه بسیار است ; او از جمله زنان کامل ، عاقل ، والا ، پای بند به دیانت و عفیف و کریم و ازاهل

بهشت بود . پیامبر اکرم (ص) کرارا او را مدح و ثنا می گفت و بر سایر امهات مومنین ترجیح می داد و از او بسیار تجلیل می کرد. به حدی که عایشه می گفت : بر هیچ یک از زنان پیامبر (ص) به اندازه خدیجه رشک نورزیدم و این بدان سبب بود که پیامبر (ص)بسیار او را یاد کرد .

درود خدا بر خدیجه

خدیجه کبربی چنان مقام والایی داشت که خداوند عزوجل بارها براو درود و سلام فرستاد . طبق روایتی از حضرت امام محمد باقر (ص) : پیامبر اکرم (ص) هنگام باز گشت از معراج ، به جبرئیل فرمود : «آیا حاجتی داری ؟»

جبرئیل عرض کرد : خواسته ام این است که از طرف خدا و من به خدیجه سلام برسانی »

در روایتی دیگر می خوانیم : روزی خدیجه به طلب رسول خدا (ص) بیرون آمد . جبرئیل به صورت مردی با وی رو به رو شد و از خدیجه احوال رسول خدا (ص)را پرسید . خدیجه نمی توانست بگوید رسول خدا (ص) در کجا به سرمی برد . او می ترسید این مرد از کسانی باشد که قصد کشتن پیغمبر(ص) را دارد . وقتی که خدمت آن حضرت رسید و قصه باز گفت ،حضرت محمد (ص) فرمود : «آن جبرئیل بود و امر کرد که از خداتو را سلام برسانم .»

نقش خدیجه در پیشبرد اسلام

وقتی حضرت خدیجه دریافت که سعادتمند شده ، هرچه داشت در راه پیشرفت و موقعیت پیغمبر اسلام (ص) انفاق کرد . او تمام اموال خویش را به پیامبر (ص) بخشید و در راه نشر اسلام به مصرف رساند . تا جایی که هنگام ارتحال ، پارچه ای برای کفن نداشت .

ابن اسحاق جمله ای در

شان خدیجه دارد که گویای همکاری وصداقت او در پیشبرد اسلام است . او می گوید : «خدیجه یاور صادق و با وفایی برای پیامبر (ص) بود و مصیبت ها در پی رحلت خدیجه و ابوطالب بر پیامبر (ص) سرازیر شد .»

گویا این دو ، در برابر هجوم ناملایمات بر پیامبر اکرم (ص)، سدی بلند و مستحکم بودند .

این جمله ، معروف که اسلام رهین اخلاق پیامبر (ص) ، شمشیرعلی (ع) ، و اموال خدیجه است از نهایت همکاری و صداقت خدیجه پرده بر می دارد .

فرزندان خدیجه

در تعداد فرزندان حضرت خدیجه ، میان مورخان اختلاف است . به گفته مشهور : ثمره ازدواج رسول خدا و خدیجه ، شش فرزند بود .

1- هاشم . 2- عبدالله . به این دو «طاهر» و «طیب »می گفتند . . 3- رقیه . 4- زینب 5- ام کلثوم . 6- فاطمه .

رقیه بزرگترین دخترانش بودو زینب ، ام کلثوم و فاطمه به ترتیب پس از رقیه قرار داشتند . پسران خدیجه پیش از بعثت پیامبر (ص) ، بدرود زندگی گفتند . ولی دخترانش ، نبوت پیامبر(ص) را درک کردند .

گروهی از محققان معتقدند : قاسم و همه دختران رسول خدا (ص)پس از بعثت به دنیا آمدند و چندروز پس از پیامبر خدا (ص) به مدینه هجرت کردند .

وصیت خدیجه

حضرت خدیجه (س) سه سال قبل از هجرت بیمار شد . پیغمبر (ص) به عیادت وی رفت و فرمود : ای خدیجه ، «اما علمت ان الله قد زوجنی معک فی الجنه » ; آیا می دانی که خداوند تو را دربهشت نیز همسرم ساخته است ؟ !

آنگاه از خدیجه دل جویی و تفقد کرد ; او را وعده بهشت داد ودرجات عالی بهشت را به شکرانه خدمات او توصیف فرمود .

چون بیماری خدیجه شدت یافت ، عرض کرد : یا رسول الله ! چندوصیت دارم : من در حق تو کوتاهی کردم ، مرا عفو کن .

پیامبر (ص) فرمود : هرگز از تو تقصیری ندیدم و نهایت تلاش خود را به کار بردی . در خانه ام بسیار خسته شدی و اموالت را درراه خدا مصرف کردی .

عرض کرد : یا رسول الله ! وصیت دوم من این است

که مواظب این دختر باشید . و به فاطمه زهرا (س) اشاره کرد . چون او بعد ازمن یتیم و غریب خواهد شد . پس مبادا کسی از زنان قریش به اوآزار برساند . مبادا کسی به صورتش سیلی بزند . مبادا کسی بر اوفریاد بکشد . مبادا کسی با او برخورد غیر ملایم و زننده ای داشته باشد .

اما وصیت سوم را شرم می کنم برایت بگویم . آن را به فاطمه عرض می کنم تا او برایت بازگو کند . سپس فاطمه را فراخواند و به وی فرمود : «نور چشمم ! به پدرت رسول الله بگو :مادرم می گوید : من از قبر در هراسم ; از تو می خواهم مرا درلباسی که هنگام نزول وحی به تن داشتی ، کفن کنی .»

پس فاطمه زهرا (س) از اتاق بیرون آمد و مطلب را به پیامبر(ص) عرض کرد . پیامبر اکرم (ص) آن پیراهن را برای خدیجه فرستاد و او بسیار خوشحال شد . هنگام وفات حضرت خدیجه ، پیامبراکرم (ص) غسل و کفن وی را به عهده گرفت . ناگهان جبرئیل درحالی که کفن از بهشت همراه داشت ، نازل شد و عرض کرد : یا رسول الله ، خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید : «ایشان اموالش را در راه ما صرف کرد و ما سزاوارتریم که کفنش را به عهده بگیریم .»

وفات خدیجه (س)

خدیجه در سن 65 سالگی در ماه رمضان سال دهم بعثت در خارج ازشعب ابوطالب جان به جان آفرین تسلیم کرد . پیغمبر خدا (ص)شخصا خدیجه را غسل داد ، حنوط کرد و با همان پارچه ای که جبرئیل از طرف خداوند عزوجل برای خدیجه آورده بود ، کفن کرد .

رسول خدا (ص) شخصا درون قبر رفت ، سپس خدیجه را در خاک نهاد وآنگاه سنگ لحد را در جای خویش استوار ساخت . او بر خدیجه اشک می ریخت ، دعا می کرد و برایش آمرزش می طلبید . آرامگاه خدیجه درگورستان مکه در «حجون » واقع است .

رحلت خدیجه برای پیغمبر (ص) مصیبتی بزرگ بود ; زیرا خدیجه یاور پیغمبر خدا (ص) بود و به احترام او بسیاری به حضرت محمد(ص) احترام می گذاشتند و از آزار وی خودداری می کردند .

یاد خدیجه

رسول خدا (ص) با این که بعد از رحلت حضرت خدیجه (س) بازنانی چند ازدواج کرد ; ولی هرگز خدیجه را از یاد نبرد . عایشه می گوید : هر وقت پیغمبرخدا (ص) یاد خدیجه می افتاد ، ملول وگرفته می شد و برای او آمرزش می طلبید . روزی من رشک ورزیدم وگفتم : یا رسول الله ، خداوند به جای آن پیرزن ، زنی جوان وزیبا به تو داد .

پیغمبر (ص) ناگهان بر آشفت و خشمگینانه دست بر دست من زد وفرمود : خدا شاهد است خدیجه زنی بود که چون همه از من رومی گردانیدند ، او به من روی می کرد ; و چون همه از من می گریختند، به من محبت و مهربانی می کرد ; و چون همه دعوت مرا تکذیب می کردند ، به من ایمان می آورد و مرا تصدیق می کرد . در مشکلات زندگی مرا یاری می داد و با مال خود کمک می کرد و غم از دلم می زدود .

حضرت امام صادق (ع) فرمود : «وقتی خدیجه از دنیا رفت ،فاطمه کودکی خردسال بود ، نزد پدر آمد و گفت : «یا رسول الله امی » ; مادرم کجاست ؟

پیامبر (ص) سکوت کرد . جبرئیل نازل شد

و گفت : خدایت سلام می رساند و می فرماید : به زهرا بفرما ، مادرت در بهشت و در کاخ طلایی که ستونش از یاقوت سرخ است و اطرافش آسیه و مریم هستند ،جای دارد .

ماهنامه کوثرشماره 34

پانزدهم ماه مبارک رمضان (ولادت امام حسن مجتبی ع)

شناخت مختصری از زندگانی امام حسن(ع)

پیشوای دوم جهان تشیع که نخستین میوه پیوند فرخنده علی (ع) با دختر گرامی پیامبر اسلام (ص) بود، در نیمه ماه رمضان سال سوم هجرت در شهر مدینه دیده به جهان گشود.(1)

حسن بن علی ع از دوران جد بزرگوارش چند سال بیشتر درک نکرد زیرا او تقریبا هفت سال بیش نداشت که پیامبر اسلام بدرود زندگی گفت.

پس از درگذشت پیامبر (ص) تقریبا سی سال در کنار پدرش امیر مومنان (ع) قرار داشت و پس از شهادت علی (ع) (در سال 40 هجری) به مدت 10 سال امامت امت را به عهده داشت و در سال 50 هجری با توطئه معاویه بر اثر مسمومیت در سن 48 سالگی به درجه شهادت رسید و در قبرستان «بقیع» در مدینه مدفون .گشت

فریاد رس محرومان

در آیین اسلام، ثروتمندان، مسئولیت سنگینی در برابر مستمندان و تهیدستان اجتماع به عهده دارند و به حکم پیوندهای عمیق معنوی و رشته های برادری دینی که در میان مسلمانان بر قرار است، باید همواره در تامین نیازمندیهای محرومان اجتماع کوشا باشند. پیامبر اسلام (ص) و پیشوایان دینی ما، نه تنها سفارشهای مؤکدی در این زمینه نموده اند، بلکه هر کدام در عصر خود، نمونه برجسته ای از انساندوستی و ضعیف نوازی به شمار می رفتند.

پیشوای دوم، نه تنها از نظر علم، تقوی، زهد و عبادت، مقامی برگزیده و ممتاز داشت، بلکه از لحاظ بذل و بخشش و دستگیری از بیچارگان و درماندگان نیز در عصر خود زبانزد خاص و عام بود. وجود گرامی آن

حضرت آرام بخش دلهای دردمند، پناهگاه مستمندان و تهیدستان، و نقطه امید درماندگان بود. هیچ فقیری از در خانه آن حضرت دست خالی برنمی گشت.

هیچ آزرده دلی شرح پریشانی خود را نزد آن بزرگوار بازگو نمی کرد، جز آنکه مرهمی بر دل آزرده او نهاده می شد. گاه پیش از آنکه مستمندی اظهار احتیاج کند و عرق شرم بریزد، احتیاج او را برطرف می ساخت و اجازه نمی داد رنج و مذلت سؤال را بر خود هموار سازد!

«سیوطی» در تاریخ خود می نویسد: «حسن بن علی» دارای امتیازات اخلاقی و فضائل انسانی فراوان بود، او شخصیتی بزرگوار، بردبار، باوقار، متین، سخی و بخشنده، و مورد ستایش مردم بود.(2)

نکته آموزنده

امام مجتبی (ع) گاهی مبالغ توجهی پول را، یکجا به مستمندان می بخشید، به طوری که مایه شگفت واقع می شد. نکته یک چنین بخشش چشمگیر این است که حضرت مجتبی (ع) با این کار برای همیشه شخص فقیر را بی نیاز می ساخت و او می توانست با این مبلغ، تمام احتیاجات خود را برطرف نموده و زندگی آبرومندانه ای تشکیل بدهد و احیاناً سرمایه ای برای خود تهیه نماید. امام روا نمی دید مبلغ ناچیزی که خرج یک روز فقیر را بسختی تامین می کند، به وی داده شود و در نتیجه او ناگزیر گردد برای تامین روزی بخور و نمیری، هر روز دست احتیاج به سوی این و آن دراز کند.

خاندان علم و فضیلت

روزی عثمان در کنار مسجد نشسته بود. مرد فقیری از او کمک مالی خواست. عثمان پنج درهم به وی داد. مرد فقیر گفت: مرا نزد کسی راهنمایی کن که کمک بیشتری به من بکند. عثمان به طرف حضرت مجتبی و حسین بن علی (ع) و عبدالله جعفر، که در گوشه ای از مسجد نشسته بودند، اشاره کرد و گفت: نزد این چند نفر جوان که در آنجا نشسته اند برو و از آنها کمک بخواه.

وی پیش آنها رفت و اظهار مطلب کرد. حضرت مجتبی (ع) فرمود: از دیگران کمک مالی خواستن، تنها در سه مورد رواست: دیه ای (خونبها) به گردن انسان باشد و از پرداخت آن بکلی عاجز گردد، یا بدهی کمر شکن داشته باشد و از عهد پرداخت آن برنیاید، و یا فقیر و درمانده گردد و دستش به جایی نرسد. آیا کدام یک از اینها برای تو پیش آمده است؟ (3)

گفت: اتفاقا گرفتاری من یکی از همین سه چیز

است. حضرت مجتبی (ع) پنجاه دینار به وی داد. به پیروی از آن حضرت، حسین بن علی ع چهل و نه دینار و عبدالله بن جعفر چهل وهشت دینار به وی دادند.

فقیر موقع بازگشت، از کنار عثمان گذشت. عثمان گفت: چه کردی؟ جواب داد: از تو پول خواستم تو هم دادی، ولی هیچ نپرسیدی پول را برای چه منظوری می خواهم؟ اما وقتی پیش آن سه نفر رفتم یکی از آنها (حسن بن علی) در مورد مصرف پول از من سوال کرد و من جواب دادم و آنگاه هر کدام این مقدار به من عطا کردند.

عثمان گفت: این خاندان، کانون علم و حکمت و سرچشمه نیکی و فضیلتند، نظیر آنها را کی توان یافت؟(4)

بخشش بی نظیر

حسن بن علی (ع) تمامی توان خویش را در راه انجام امور نیک و خداپسندانه، به کار می گرفت و اموال فراوانی در راه خدا می بخشید. مورخان و دانشمندان در شرح زندگانی پرافتخار آن حضرت، بخشش بی سابقه و انفاق بسیار بزرگ و بی نظیر ثبت کرده اند که در تاریخچه زندگانی هیچ کدام از بزرگان به چشم نمی خورد و نشانه دیگری از عظمت نفس و بی اعتنایی آن حضرت به مظاهر فریبنده دنیا است. نوشته اند:

«حضرت مجتبی (ع) در طول عمر خود دو بار تمام اموال و دارایی خود را در راه خدا خرج کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم کرده و نصف آن را برای خود نگهداشت و نصف دیگر را در راه خدا بخشید.»(5)

کمک غیر مستقیم

همت بلند و طبع عالی حضرت مجتبی ع اجازه نمی داد کسی از در خانه او ناامید برگردد و گاه که کمک مستقیم مقدور حضرت نبود، به طور غیر مستقیم در رفع نیازمندیهای افراد کوشش می فرمود و با تدابیر خاصی گره از مشکلات گرفتاران می گشود. چنانکه روزی مرد فقیری به آن بزرگوار مراجعه کرد و درخواست کمک نمود. اتفاقا در آن هنگام امام مجتبی ع پولی در دست نداشت و از طرف دیگر از اینکه فرد تهیدستی از در خانه اش ناامید برگردد، شرمسار بود، لذا فرمود:

- آیا حاضری تو را به کاری راهنمایی کنم که به مقصودت برسی؟

- چه کاری؟

- امروز دختر خلیفه از دنیا رفته و خلیفه عزادار شده است، ولی هنوز کسی به او تسلیت نگفته است، نزد خلیفه می روی و با سخنانی که به تو یاد می دهم، به وی تسلیت می گویی،

از این راه به هدف خود می رسی.

- چگونه تسلیت بگویم؟

- وقتی نزد خلیفه رسیدی بگو: «الحمدلله الذی سترها بجلوسک علی قبرها و لا هتکها بجلوسها علی قبرک.»

(حاصل مضمون آنکه: حمد خدا را که اگر دخترت پیش از تو از دنیا رفت و در زیر خاک پنهان شد، زیر سایه پدر بود، ولی اگر خلیفه پیش از او از دنیا می رفت، دخترت پس از مرگ تو دربدر می شد و ممکن بود مورد هتک حرمت واقع شود.)

مرد فقیر به این ترتیب عمل کرد.

این جمله های عاطفی در دوان خلیفه اثر عمیقی بر جای نهاد و از حزن و اندوه وی کاست و دستور داد جایزه ای به وی بدهند.

آنگاه پرسید: این سخن از آن تو بود؟

گفت: نه، حسن بن علی (ع) آن را به من آموخته است.

خلیفه گفت: راست می گویی، او منبع سخنان فصیح و شیرین است.(6)

بررسی علل صلح (آتش بس) امام حسن (ع)

مهمترین و حساسترین بخش زندگانی امام مجتبی، که مورد بحث و گفتگوی فراوان واقع شده و موجب خرده گیری دوستان کوته بین و دشمنان مغرض یا بی اطلاع گردیده است، ماجرای صلح آن حضرت با معاویه و کناره گیری اجباری ایشان از صحنه خلافت و حکومت اسلامی است.

گروهی، با مطالعه زندگانی حضرت مجتبی ع و حوادث آن روز، این سوالها را مطرح می سازند که چرا امام حسن (ع) با معاویه صلح کرد؟ مگر پس از شهادت امیر مؤمنان (ع) شیعیان و پیران علی با فرزندش حسن مجتبی (ع)بیعت نکرده بودند؟

آیا بهتر نبود که آنچه را بعدا امام حسین (ع) انجام داد، امام حسن (ع) پیشتر انجام می داد و در برابر معاویه قیام می کرد، و آنگاه یا پیروز

می شد و یا با شهادت خود حکومت معاویه را متزلزل می ساخت؟

پیش از آنکه به پاسخ این سوالها بپردازیم، لازم است مقدمتاً سه نکته را یاد آوری کنیم:

1- مبارزات حسن بن علی (ع) پیش از دوران امامت

امام حسن (ع)، به شهادت تاریخ، فردی سخت شجاع و با شهامت بود و هرگز ترس و بیم در وجود او راه نداشت. او در راه پیشرفت اسلام از هیچ گونه جانبازی دریغ نمی ورزید و همواره آماده مجاهدت در راه خدا بود.

در جنگ جمل

امام مجتبی (ع) در جنگ جمل، در رکاب پدر خود امیر مومنان (ع) در خط مقدم جبهه می جنگید و از یاران دلاور و شجاع علی ع سبقت می گرفت و بر قلب سپاه دشمن حملات سختی می کرد.(7)

پیش از شروع جنگ نیز، به دستور پدر، همراه عمار یاسر و تنی چند از یاران امیرمومنان (ع) وارد کوفه شد و مردم کوفه را جهت شرکت در این جهاد دعوت کرد.(8)

او وقتی وارد کوفه شد که هنوز «ابوموسی اشعری» یکی از مهره های حکومت عثمان بر سر کار بود و با حکومت عادلانه امیر مومنان (ع) مخالفت نموده و از جنبش مسلمانان در جهت پشتیبانی از مبارزه آن حضرت با پیمان شکنان جلوگیری می کرد، با این کار حسن بن علی (ع) توانست بر رغم کار شکنیهای ابوموسی و همدستانش متجاوز از 9 هزار نفر را از شهر کوفه به میدان جنگ گسیل دارد.(9)

در جنگ صفین

نیز در جنگ صفین، در بسیج عمومی نیروها و گسیل داشتن ارتش امیر مومنان (ع) برای جنگ با سپاه معاویه، نقش مهمی به عهده داشت و با سخنان پرشور و مهیج خویش، مردم کوفه را به جهاد در رکاب امیر مومنان (ع) و سرکوبی خائنان و دشمنان اسلام دعوت نمود.(10)

آمادگی او برای جانبازی در راه حق به قدری بود که امیر مومنان در جنگ صفین از یاران خود خواست که او و برادرش حسین بن علی (ع) را از دامه جنگ با دشمن باز دارند تا نسل پیامبر (ص) با کشته شدن این دو شخصیت از بین نرود.(11)

2- مناظرات کوبنده امام مجتبی (ع) با بنی امیه

امام حسن مجتبی ع هرگز در بیان حق و دفاع از

حریم اسلام نرمش نشان نمی داد. او علناً از اعمال ضد اسلامی معاویه انتقاد می کرد و سوابق زشت و ننگین معاویه و دودمان بنی امیه را بی پروا فاش می ساخت.

مناظرات و احتجاجهای مهیج و کوبنده حضرت مجتبی (ع) با معاویه و مزدوران و طرفداران او نظیر: عمرو عاص، عتبه بن ابی سفیان، ولید بن عقبه، مغیره بن شعبه، و مروان حکم، شاهد این معنا است.(12)

حضرت مجتبی (ع) حتی پس از انعقاد پیمان صلح که قدرت معاویه افزایش یافت و موقعیتش بیش از پیش تثبیت شد، بعد از ورود معاویه، به کوفه، برفراز منبر نشست و انگیزه های صلح خود و امتیازات خاندان علی را بیان نمود و آنگاه در حضور هر دو گروه با اشاره به نقاط ضعف معاویه با شدت و صراحت از روش او انتقاد کرد.(13)

پس از شهادت امیرمومنان و صلح امام حسن (ع) خوارج تمام قوای خود را بر ضد معاویه بسیج کردند. در کوفه به معاویه خبر رسید که «حوثره اسدی»، یکی از سران خوارج، بر ضد او قیام کرده و سپاهی دور خود گرد آورده است.

معاویه، برای تثبیت موقعیت خود و برای آنکه وانمود کند که امام مجتبی (ع) مطیع و پیرو اوست، به آن حضرت که راه مدینه را در پیش گرفته بود، پیام فرستاد که شورش حوثره را سرکوب سازد و سپس به سفر خود ادامه دهد!

امام (ع) به پیام او پاسخ داد که: من برای حفظ جان مسلمانان دست از سر تو برداشتم (از جنگ با تو خودداری کردم) و این معنا موجب نمی شود که از جانب تو با دیگران بجنگم. اگر قرار به جنگ باشد، پیش از هر

کس باید با تو بجنگم، چه، مبارزه با تو از جنگ با خوارج لازمتر است. (14)

در این جملات روح سلحشوری و حماسه موج می زند، بویژه این تعبیر که با کمال عظمت، معاویه را تحقیر نموده می فرماید: دست از سر تو برداشتم (فانی ترکتک لصلاح الامه).

3- قانون صلح در اسلام

باید توجه داشت که در آیین اسلام قانون واحدی بنام جنگ و جهاد وجود ندارد، بلکه همانطور که اسلام در شرائط خاصی دستور می دهد مسلمانان با دشمن بجنگند، همچنین دستور داده است که اگر نبرد برای پیشبرد هدف موثر نباشد، از در صلح وارد شوند. ما در تاریخ حیات پیامبر اسلام (ص) این هر دو صحنه را مشاهده می کنیم: پیامبر اسلام که در بدر، احد، احزاب، و حنین دست به نبرد زد، در شرائط دیگری که پیروزی را غیر ممکن می دید، ناگزیر با دشمنان اسلام قرار داد صلح بست و موقتاً از دست زدن به جنگ و اقدام حاد خودداری نمود تا در پرتو آن پیشرفت اسلام تضمین گردد. پیمان پیامبر (ص) با «بنی ضمره» و «بنی اشجع» و نیز با اهل مکه (در حدیبیه) از جمله این موارد به شمار می رود(15)

بنابراین، همانگونه که پیامبر اسلام (ص) بر اساس مصالح عالیتری که احیانا آن روز برای عده ای قابل درک نبود، موقتاً با دشمن کنار آمد، حضرت مجتبی (ع) نیز، که از جانب رهبر و پیشوای دینی بود و به تمام جهات و جوانب قضیه بهتر از هر کس دیگر آگاهی داشت، با درو اندیشی خاصی صلاح جامعه اسلامی را در عدم ادامه جنگ تشخیص داد. از اینرو این موضوع نباید موجب خرده گیری گردد، بلکه باید روش

آن حضرت عیناً مثل پیامبر (ص) تلقی شود.

اینک برای آنکه انگیزه ها و آثار صلح آن حضرت بهتر روشن شود، لازم است تاریخ را ورق بزنیم و این مسئله را با استناد به مدرک اصیل تاریخی بررسی کنیم:

اجمالا باید گفت: حضرت مجتبی (ع) در واقع صلح نکرد، بلکه صلح بر او تحمیل شد. یعنی، اوضاع و شرائط نامساعد و عوامل مختلف دست به دست هم داده وضعی به وجود آورد که صلح به عنوان یک مسئله ضروری بر امام تحمیل گردید و حضرت جز پذیرفتن صلح چاره ای ندید، به گونه ای که هر کس دیگر به جای حضرت بود و در شرائط او قرار می گرفت، چاره ای جز قبول صلح نمی داشت؛ زیرا هم اوضاع و شرائط خارجی کشور اسلامی، و هم وضع داخلی عراق و اردوی حضرت، هیچ کدام مقتضی ادامه جنگ نبود. ذیلاً این موضوعات را جداگانه مورد بررسی قرار می دهیم:

از نظر سیاست خارجی

از نظر سیاست خارجی آن روز، جنگ داخلی مسلمانان به سود جهان اسلام نبود؛ زیرا امپراتوری روم شرقی که ضربتهای سختی از اسلام خورده بود، همواره مترصد فرصت مناسبی بود تا ضربت موثر و تلافی جویانه ای بر پیکر اسلام وارد کند و خود را از نفوذ اسلام آسوده سازد.

وقتی که گزارش صف آرایی سپاه امام حسن و معاویه در برابر یکدیگر، به سران روم شرقی رسید، زمامداران روم فکر کردند که بهترین فرصت ممکن برای تحقق بخشیدن به هدفهای خود را به دست آورده اند، لذا با سپاهی عظیم عازم حمله به کشور اسلامی شدند تا انتقام خود را از مسلمانان بگیرند. آیا در چنین شرائطی، شخصی مثل امام حسن (ع) که رسالت

حفظ اساس اسلامی را به عهده داشت، جز این راهی داشت که با قبول صلح، این خطر بزرگ را از جهان اسلام دفع کند، ولو آنکه به قیمت فشار روحی و سرزنشهای دوستان کوته بین تمام شود؟

«یعقوبی»، مورخ معروف، می نویسد: هنگام بازگشت معاویه به شام (پس از صلح با امام حسن) به وی گزارش رسید که امپراتور روم با سپاه منظم و بزرگی به منظور حمله به کشور اسلامی از روم حرکت کرده است.

معاویه چون قدرت مقابله با چنین قوای بزرگی را نداشت، با آنها پیمان صلح بست و متعهد شد صد هزار دینار به دولت روم شرقی بپردازد.(16)

این سند تاریخی نشان می دهد که هنگام کشمکش دو طرف در جامعه اسلامی، دشمن مشترک مسلمانان با استفاده از این فرصت، آماده حمله بود و کشور اسلامی در معرض یک خطر جدی قرار داشت و اگر جنگ میان نیروهای امام حسن و معاویه در می گرفت، کسی که پیروز می شد، امپراتوری روم شرقی بود نه حسن بن علی (ع) و نه معاویه!! ولی این خطر با تدبیر و دوراندیشی و گذشت امام بر طرف شد.

امام باقر (ع) به شخصی که بر صلح امام حسن ع خرده می گرفت، فرمود: اگر امام حسن این کار را نمی کرد خطر بزرگی به دنبال داشت. (17)

از نظر سیاست داخلی

شک نیست که هر زمامدار و فرماندهی اگر بخواهد در میدان جنگ بر دشمن پیروز گردد، باید از جبهه داخلی نیرومند و متشکل و هماهنگی برخوردار باشد و بدون داشتن چنین نیرویی، شرکت در جنگ مسلحانه نتیجه ای جز شکست ذلتبار نخواهد داشت.

در بررسی علل صلح امام مجتبی (ع) از نظر سیاست داخلی، مهمترین موضوعی که به

چشم می خورد، فقدان جبهه نیرومند و متشکل داخلی است، زیرا مردم عراق و مخصوصا مردم کوفه، در عصر حضرت مجتبی (ع) نه آمادگی روحی برای نبرد داشتند و نه تشکیل و هماهنگی و اتحاد.

خستگی از جنگ

جنگ جمل و صفین و نهروان، و همچنین جنگهای توام با تلفاتی که بعد از جریان حکمیت، میان واحدهای ارتش معاویه و نیروهای امیر مومنان (ع) در عراق و حجاز و یمن درگرفت، در میان بسیاری از یاران علی ع یک نوع خستگی از جنگ و علاقه به صلح و متارکه جنگ ایجاد کرد، زیرا طی پنج سال خلافت امیرالمومنین علیه السلام- یاران آن حضرت هیچ وقت اسلحه به زمین ننهادند مگر به قصد آنکه فردا در جنگ دیگری مشارکت کنند. از طرف دیگر، جنگ آنها با بیگانگان نبود، بلکه در واقع با اقوام و برادران و آشنایان دیروزی آنان بود که اینک در جبهه معاویه مستقر شده بودند.(18)مردم عراق در واقع با این دست و آن دست کردن، و کندی درگسیل داشتن نیروها برای جنگ با گروههای مختلف شام که به حجاز و یمن و حدود عراق شبیخون می زدند، عافیت طلبی و خستگی ازجنگ را نشان می دادند، و اینکه عراقیان دعوت مجدد امیرمومنان- علیه السلام- را به جنگ صفین بکندی اجابت نمودند، نشانه همین خستگی بود.(19)

دکتر«طه حسین» پس از نقل ماجرای حکمیت و پیچیده تر شدن اوضاع در پایان حنگ صفین، می نویسد: سپس(علی) تصمیم گرفت رهسپار شام گردد، اما منافقان اصحابش پیشنهاد کردند که به کوفه بازگردد تا پس از جنگ، کارهای خود را روبراه کنند و با جمعیت و آمادگی بیشتری به سوی دشمن روی آورند. علی- علیه السلام- آنان را به

کوفه باز آورد، لیکن دیگر از کوفه بیرون نرفت؛ چه؛ یارانش به خانه های خود رفتید و به کارهای خود سرگرم شدند و به قدری در کار جنگ سستی و بی رغبتی نشان دادند که علی- علیه السلام- را از خود نامید ساختنند علی(ع) پیوسته آنها را به جهاد می خواند و در دعوت خویش اصرار می ورزید، لیکن نه می شنیدند و نه می پذیرند، تا آنجا که روزی در خطبه خود گفت: با نافرمانی خود، رأی مرا تباه ساختید و کار به جایی رسید که قریش گفتند: پسر ابی طالب مردی است دلیر، لیکن با جنگ آشنایی ندارد. پدرشان خوب، چه کسی علم جنگ را بهتر از من می داند؟ !.(20)

پس از شهادت امیرمنان(ع) که حسن بن علی به خلافت رسید، این پدیده بشدت آشکار شد و مخصوصا هنگامی که امام حسن مردم را به جنگ اهل شام دعوت نمود مردم خیلی بکندی آماده شدند. هنگامی که خبر حرکت سپاه معاویه به سوی کوفه به امام مجتبی(ع) رسید، دستور داد مردم در مسجد جمع شوند. آنگاه خصبه ای آغاز کرد و پس از اشاره به بسیج نیروهای معاویه، مردم را به جهاد در راه خدا و ایستادگی در مبارزه با پیروان باطل دعوت نمود و لزوم صبر و فداکاری و تحمل دشواریها را گوشزد کرد امام(ع) با اطلاعی که از روحیه مردم داشت، نگران بود که دعوت او را احابت نکنند. اتفاقاً همین طور شد و پس از پایان خطبه جنگی مهیج حضرت، همه سکوت کردند و احدی سخنان آن حضرت را تایید نکرد ! این صحنه به قدری اسف انگیز و تکان دهنده بود که یکی از یاران دلیر و شحاع امیر مومنان(ع) که در

مجلس حضور داشت، مردم را به خاطر این سستی و افسردگی بشدت توبیخ کرد و آنها را قهرمامان دروغین و مردمی ترسو و فاقد شجاعت خواند و از آنها دعوت کرد که در رکاب امام برای جنگ اهل شام آماده گردند.(21)

این سند تاریخی نشان می دهد که مردم عراق تا چه حد به سستی و بی حالی گراییده بودند و آتش شور و سلحشوری و مجاهدت، در آنها خاموش شده بود و حاضر نبودند در جنگ شرکت کنند. سرانجام پس از فعالیتها و سخنرانیهای عده‌ای از یاران بزرگ حضرت مجتبی به منظور بسیج نیروها و تحریک مردم برای جنگ، امام(ع) با عده کمی کوفه را ترک گفت و محلی در نزدیکی کوفه بنام«نخیله» را اردوگاه قرار داد و پس از ده روز اقامت در «نخیله» به انتظار رسیدن قوای تازه، جمعا«چهار هزار نفر» در اردوگاه حضرت گردد آمدند! به همین جهت امام ناگزیر شد دوباره به کوفه برگردد و اقدامات تازه و جدیتری جهت گردآوری سپاه به عمل بیاورد.(22)

جامعه ای با عناصر متضاد

علاوه بر این، جامعه عراق آن روز یک جامعه متشکل و فشرده و متحد نبود، بلکه از قشرها و گروههای مختلف و متضادی تشکیل یافته بود که بعضاً هیچ گونه هماهنگی و تناسبی با یکدیگر نداشتند. پیروان و طرفداران حزب خطرناک اموی، گروه خوارج که جنگ با هر دو اردوگاه را واجب می شمردند، مسلمانان غیر عرب که از نقاط دیگر در عراق گرد آمده بودند و تعدادشان به بیست هزار نفر می رسید و بالاخره گروهی که عقیده ثابتی نداشتندو و در ترجیح یکی از طرفین بر دیگری در تردید بودند، عناصر تشکیل دهنده جامعه آن روز عراق

و کوفه به شمار می رفتند. پیروان و شیعیان خاص امیر مؤمنان(ع) نیز یکی دیگر از این عناصر محسوب می شدند.(23)

سپاهی ناهماهنگ

این چند دستگی و اختلاف عقیده و تشتت و پراکندگی، طبعاً در صفوف سپاه امام مجتبی(ع) نیز منعکس شده و آن را به صورت ارتشی ناهماهنگ باترکیب ناجور در آورده بود، ازینرو در مقابله با دشمن خارجی به هیچ وجه نمی شد به چنین سپاهی اعتماد کرد. استاد شیعه، مرحوم شیخ مفید، و دیگر مورخان در مورد این پدیده خطرناک در سپاه امام حسن(ع) می نویسند: «عراقیان خیلی بکندی و بی علاقگی برای جنگ آماده شدند و سپاهی که امام حسن(ع) بسیج نمود، از گروههای مختلفی تشکیل می شد که عبارت بودند از: 1- شیعیان و طرفداران امیرمؤمنان(ع) 2- خوارج که از هر وسیله ای برای جنگ با معاویه استفاده می کردند(و شرکت آنها در صفوف سپاهیان امام به خاطر دشمنی با معاویه بود، نه دوستی با امام حسن)؛ 3- افراد سود جو و دنیا پرست که به طمع منافع مادی در سپاه امام نظر آنان چندان بر معاویه ترجیح نداشت؛ 5- و بالاخره گروهی که نه به خاطر دین، بلکه از روی تعصب عشیرگی و صرفاً به پیروی از رئیس قبیله خود، برای جنگ حاضر شده بودند.(24) بدین ترتیب سپاه حضرت مجتبی(ع) فاقد یکپارچگی و انسجام لازم جهت مقابله با دشمن نیرومندی چون معاویه بود.

سندی گویا

شاید هیچ سندی در ترسیم دور نمای جامعه متشتت و پراکنده آن روز عراق و نشان دادن سستی عراقیان در کار جنگ، گویاتر و رساتر از گفتار خود آن حضرت نباشد. حضرت مجتبی (ع) در «مدائن» یعنی آخرین نقطه ای که سپاه امام تا آنجا پیشروی کرد، سخنرانی جامع و مهیجی ایراد نمود و طی آن چنین فرمود:

هیچ شک و تردیدی ما را از مقابله

با اهل شام باز نمی دارد. ما در گذشته به نیروی استقامت و تفاهم داخلی شما، با اهل شام می جنگیدیم، ولی امروز بر اثر کینه ها اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته، استقامت خود را از دست داده و زبان به شکوه گشوده اید.

وقتی که به جنگ صفین روانه می شدید دین خود را بر منافع دنیا مقدم می داشتید، ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می دارید. ما همان گونه هستیم که در گذشته بودیم، ولی شما نسبت به ما آن گونه که بودید وفادار نیستید.

عده ای از شما، کسان و بستگان خود را در جنگ صفین، و عده ای دیگر کسان خود را در نهروان از دست داده اند. گروه اول، بر کشتگان خود اشک می ریزند؛ و گروه دوم، خونبهای کشتگان خود را می خواهند؛ و بقیه نیز از پیروی ما سرپیچی می کنند!

معاویه پیشنهادی به ما کرده است که دور از انصاف، و بر خلاف هدف بلند و عزت ما است. اینک اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، بگویید تا با او در مبارزه برخیزم و با شمشیر پاسخ او را بدهیم و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، اعلام کنید تا پیشنهاد او را بپذیرم و رضایت شما را تامین کنیم.

سخن امام که به اینجا رسید، مردم از هر طرف فریاد زدند: «البقیه، البقیه»: ما زندگی می خواهیم، ما می خواهیم زنده بمانیم! (25)

آیا با اتکا به چنین سپاه فاقد روحیه رزمندگی، چگونه ممکن بود امام ع با دشمن نیرومندی مثل معاویه وارد جنگ شود؟ آیا با چنین سپاهی، که از عناصر متضادی تشکیل شده بود و با کوچکترین غفلت احتمال می رفت خود خطرزا باشد،

هرگز امید پیروزی می رفت؟

اگر فرضا امام حسن (ع) و معاویه جای خود را عوض می کردند و معاویه در رأس چنین سپاهی قرار می گرفت، آیا می توانست جز کاری که امام حسن (ع) کرد، بکند؟

آری همین عوامل دست به دست هم داد و جامعه اسلامی را تا دو قدمی خطر قطعی نزدیک ساخت و حوادث تلخی به وجود آورد که شرح آن را ذیلا می خوانید.

بسیج نیرو از طرف امام حسن ع

برخی از نویسندگان و مورخان گذشته و معاصر، حقایق تاریخ را تحریف نموده و ادعا کرده اند که امام حسن مجتبی (ع) آهنگ جنگ و مخالفت با معاویه نداشت، بلکه از روز نخست در صدد بود از معاویه امیتازات مادی گرفته و از زندگی راحت و مرفعی برخوردار شود و اگر مخالفتهایی با معاویه می کرد، برای تامین و تضمین این امتیازات بود!

اسناد تاریخی زنده ای در دست است که نشان می دهد این تهمتها کاملا بی اساس است و با حقایق تاریخی به هیچ وجه سازگار نمی باشد، زیرا اگر پیشوای دوم نمی خواست با معاویه بجنگد، معنا نداشت گردآوری سپاه و بسیج نیرو کند؛ در صورتی که به اتفاق مورخان، امام مجتبی (ع) سپاه ترتیب داد و آماده جنگ شد، لیکن از یک سو به خاطر عدم هماهنگی و چند دستگی سپاه امام (ع) و از سوی دیگر در اثر توطئه های خائنانه معاویه، از هم پاشیده شد و مردم از اطراف امام (ع) پراکنده شدند، امام نیز بناچار از جنگ خودداری نمود و مجبور به پذیرفتن صلح شد.

بنابراین، کار امام حسن (ع) با «قیام» و اعلان جنگ و تهیه لشکر آغاز شد و سپس با درک عمیق اوضاع و شرائط جامعه اسلامی و رعایت مصالح روز،

منجر به صلح مشروط گردید.(26)

ذیلا نظر خوانندگان را به توضیحات بیشرتی در این زمینه جلب می کنیم:

مردم پیمان شکن

همانطور که قبلا گفته شد، مردم عراق و کوفه یکدل و یک جهت نبودند، بلکه مردمی متلوّن و بیوفا و غیر قابل اعتماد بودند که هر روز زیر پرچم گرد می آمدند و همواره تابع وضع موجود و قدرت روز بودند و به اصطلاح نان را به نرخ روز می خوردند. بر اساس همین روحیه بود که همزمان با بحران آرایش سپاه و بسیج نیروهای طرفین، عده ای از روسای قبائل و افراد وابسته به خاندانهای بزرگ کوفه، به امام خیانت کرده و به معاویه نامه ها نوشتند و تایید وحمایت خود را از حکومت وی ابراز نمودند و مخفیانه او را برای حرکت به سوی عراق تشویق کردند و تضمین نمودند که به محض نزدیک شدن وی، امام حسن (ع) را تسلیم کنند .

معاویه نیز عین نامه ها را برای امام مجتبی (ع) فرستاد و پیغام داد که چگونه با اتکا به چنین افرادی حاضر به جنگ با وی شده است؟ (27)

فرمانده خائن

امام حسن (ع) پس از آنکه کوفه را به قصد جنگ با معاویه ترک گفت «عبیدالله بن عباس» را با دوازده هزار نفر سپاه، به عنوان طلایه لشکر، گسیل داشت و «قیس بن سعد» و «سعید بن قیس» را که هر دو از یاران بزرگ آن حضرت بودند، به عنوان مشاور و جانشین وی تعیین نمود تا اگر برای یکی از این سه نفر حادثه ای پیش آمد، بترتیب، دیگری جایگزین وی گردد.(28)

حضرت مجتبی (ع) خط سیر پیشروی سپاه را تعیین فرمود و دستور داد در هر کجا که به سپاه معاویه رسیدند جلوی پیشروی آنها را بگیرند و جریان را به امام (ع) گزارش دهند تابی درنگ

با سپاه اصلی به آنها ملحق شود.(29)

«عبیدالله» فوج تحت فرماندهی خود را حرکت داد و در محلی بنام «مسکن» با سپاه معاویه روبرو شد و در آنجا اردو زد.

طولی نکشید به امام (ع) گزارش رسید که عبیدالله با دریافت یک میلیون درهم از معاویه، شبانه همراه هشت هزار نفر به وی پیوسته است. (30)

پیدا است خیانت این فرمانده، در آن شرائط بحرانی، در تضعیف روحیه سپاه و تزلزل موقعیت نظامی امام (ع) تا چه حد موثر بود، ولی هر چه بود «قیس بن سعد» که مردی شجاع و با ایمان و نسبت به خاندان امیرمومنان بسیار باوفا بود، طبق دستور امام حسن (ع) فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و طی سخنان مهیجی کوشید روحیه سربازان را تقویت کند. معاویه خواست او را نیز با پول بفریبد، ولی قیس فریب او را نخورد و همچنان در مقابل دشمنان اسلام ایستادگی کرد.(31)

توطئه های خائنانه

معاویه تنها به خریدن «عبیدالله» اکتفا نکرد؛ بلکه به منظور ایجاد شکاف و اختلاف و شایعه سازی در میان ارتش امام مجتبی (ع)، بوسیله جاسوسان و مزدوران خود، در میان لشکر امام مجتبی (ع) شایع می کرد که قیس بن سعد (فرمانده مقدمه سپاه) با معاویه سازش کرده، و در میان سپاه قیس نیز شایع می ساخت که حسن بن علی (ع) با معاویه صلح کرده است!

کار به جایی رسید که معاویه چند نفر از افراد خوش ظاهر را که مورد اعتماد مردم بودند، به حضور امام (ع) فرستاد. این عده در اردوگاه «مدائن» با حضرت مجتبی (ع) ملاقات کردند، و پس از خروج از چادر امام، در میان مردم جار زدند: «خداوند بوسیله فرزند

پیامبر فتنه را خواباند و آتش جنگ را خاموش ساخت. حسن بن علی (ع) با معاویه صلح کرد، و خون مردم را حفظ نمود» !

مردم که به سخنان آنها اعتماد داشتند، در صدد تحقیق برنیامدند و سخنان آنها را باور نموده و بر ضد امام شورش کردند و به خیمه آن حضرت حمله ور شده و آنچه در خیمه بود، به یغما بردند و در صدد قتل امام برآمدند و آنگاه از چهار طرف متفرق شدند.(32)

خیانت خوارج

امام مجتبی (ع) از «مدائن» روانه «ساباط» شد. در بین راه یکی از خوارج که قبلا کمین کرده بود، ضربت سختی بر آن حضرت وارد کرد. امام بر اثر جراحت، دچار خونریزی و ضعف شدید شد و به وسیله عده ای از دوستان و پیران خاص خود، به مدائن منتقل گردید. در مدائن وضع جسمی حضرت بر اثر جراحت به وخامت گرایید. معاویه با استفاده از این فرصت بر اوضاع تسلط یافت. پیشوای دوم که نیروی نظامی لازم را از دست داده و تنها شده مانده بود، ناگزیر پیشنهاد صلح را پذیرفت.(33)

بنابراین اگر امام مجتبی (ع) تن به صلح در داد چاره ای جز این نداشت، چنانکه طبری و عده ای دیگر از مورخان می نویسند: حسن بن علی (ع) موقعی حاضر به صلح شد که یارانش از گرد او پراکنده شده و وی را تنها گذاردند.(34)

گفتار امام پیرامون انگیزه های صلح

امام مجتبی ع در پاسخ شخصی که به صلح آن حضرت اعتراض کرد، انگشت روی این حقایق تلخ گذاشته و عوامل و موجبات اقدام خود را چنین بیان نمود:

من به این علت حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کردم که اعوان و یارانی برای جنگ با وی نداشتم. اگر یارانی داشتم شبانه روز با او می جنگیدم تا کار یکسره شود. من کوفیان را خوب می شناسم و بارها آنها را امتحان کرده ام. آنها مردمان فاسدی هستند که اصلاح نخواهند شد، نه وفا دارند، نه به تعهدات و پیمانهای خود پایبندند و نه دو نفر با هم موافقند. بر

حسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می کنند، ولی عملاً با دشمنان ما همراهند.(35)

پشوای دوم که از سستی و عدم همکاری یاران خود

بشدت ناراحت و متاثر بود، روزی خطبه ای ایراد فرمود و طی آن چنین گفت:

در شگفتم از مردمی که نه دین دارند و نه شرم و حیا. وای بر شما ! معاویه به هیچ یک از وعده هایی که در برابر کشتن من به شما داده، وفا نخواهد کرد. اگر من با معاویه بیعت کنم، وظایف شخصی خود را بهتر از امروز می توانم انجام بدهم، ولی اگر کار به دست معاویه بیفتد، نخواهد گذاشت آیین جدم پیامبر را در جامعه اجرا کنم.

به خدا سوگند (اگر به علت سستی و بیوفایی شما) ناگزیر شوم زمامداری مسلمانان را به معاویه واگذار کنم، یقین بدانید زیر پرچم حکومت بنی امیه هرگز روی خوشی و شادمانی نخواهید دید و گرفتار انواع اذیتها و آزارها خواهید شد.

هم اکنون گویی به چشم خود می بینم که فردا فرزندان شما بر در خانه فرزندان آنها ایستاده و درخواست آب و نان خواهند کرد؛ آب و نانی که از آن فرزندان شما بوده و خداوند آن را برای آنها قرار داده است، ولی بنی امیه آنها را از در خانه خود رانده و از حق خود محروم خواهند ساخت.

آنگاه امام افزود:

اگر یارانی داشتم که در جنگ با دشمنان خدا با من همکاری می کردند، هرگز خلافت را به معاویه واگذار نمی کردم، زیرا خلافت بر بنی امیه حرام است....(36)

امام مجتبی که ماهیت پلید حکومت معاویه را بخوبی می شناخت، روزی در مجلسی که معاویه حاضر بود، سخنانی ایراد کرد و ضمن آن فرمود: «سوگند به خدا، تا زمانی که زمام امور مسلمانان در دست بنی امیه است، مسلمانان روی رفاه و آسایش نخواهند دید»(37).

و این، هشداری بود به عراقیان

که بر اثر سستی و به امید راحتی و آسایش، تن به جنگ با معاویه ندادند، غافل از اینکه در حکومت معاویه هرگز به امید و آرزوی خود دست نمی یابند.

پیمان صلح، و اهداف امام (ع)

پیشوای دوم، هنگامی که بر اثر شرائط نامساعدی که قبلا تشریح شد، جنگ با معاویه را بر خلاف مصالح عالی جامعه اسلامی و حفظ موجودیت اسلام تشخیص داد و ناگزیر صلح و آتش بس را قبول کرد، فوق العاده کوشش نمود تا هدفهای عالی و مقدس خود را به قدر امکان از رهگذر صلح و به نحو مسالمت آمیز تامین کند.

از طرف دیگر، چون معاویه به خاطر برقرار صلح و قبضه نمودن قدرت، حاضر به دادن همه گونه امتیاز بود- به طوری که ورقه سفید امضا شده ای برای امام فرستاد و نوشت هر چه در آن ورقه بنویسد مورد قبول وی می باشد.(38)-امام از آمادگی او حداکثر بهره برداری را نموده و موضوعات مهم و حساس را که در درجه اول اهمیت قرار داشت و از آرمانهای بزرگ آن حضرت بشمارمی رفت، در پیمان صلح گنجانید و از معاویه تعهد گرفت که به مفاد قرار داد عمل کند.

گر چه متن پیمان صلح در کتب تاریخ، به طور کامل و بترتیب، ذکر نشده است، بلکه هر کدام از مورخان به چند ماده از آن اشاره نموده اند، ولی با جمع آوری مواد پراکنده آن از کتب مختلف می توان صورت تقریباً کاملی از آن ترسیم نمود. با یک نظر کوتاه به موضوعاتی که امام در قرار داد قید نموده و برای تحقق آنها پافشاری می کرد، می توان به تدبیر فوق العاده ای که حضرت در مقام مبارزه سیاسی برای گرفتن امتیاز از

دشمن به کار برده، پی برد.

اینک پیش از آن که هر یک از مواد صلحنامه را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم، متن پیمان صلح را که در پنج ماده می توان خلاصه کرد، ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می گذرانیم:

متن پیمان

ماده اول: حسن بن علی (ع) حکومت و زمامداری را به معاویه واگذاری می کند، مشروط به آنکه معاویه طبق دستور قرآن مجید و روش پیامبر (ص) رفتار کند.

ماده دوم: بعد از معاویه، خلافت از آن حسن بن علی (ع) خواهد بود و اگر برای او حادثه ای پیش آید حسین بن علی (ع) زمام امور مسلمانان را در دست می گیرد. نیز معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.

ماده سوم: بدعت ناسزا گویی و اهانت نسبت به امیر مومنان (ع) و لعن آن حضرت در حال نماز باید متوقف گردد و از علی (ع) جزبه نیکی یاد شود.

ماده چهارم: مبلغ پنج میلیون درهم که در بیت المال کوفه موجود است از موضوع تسلیم حکومت به معاویه مستثنا است و باید زیر نظر امام مجتبی (ع) مصرف شود.

نیز معاویه باید در تعیین مقرری و بذل مال، بنی هاشم را بر بنی امیه ترجیح بدهد. همچنین باید معاویه از خراج «دارابگرد» مبلغ یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین که در رکاب امیر مومنان کشته شدند، تقسیم کند.(39)

ماده پنجم: معاویه تعهد می کند که تمام مردم، اعم از سکنه شام و عراق و حجاز، از هر نژادی که باشند، از تعقیب و آزار وی در امان باشند و از گذشته آنها صرفنظر کند احدی از آنها را به سبب فعالیتهای گذشته شان بر ضد حکومت معاویه

تحت تعقیب قرار ندهد، و مخصوصاً اهل عراق را به خاطر کینه های گذشته آزار نکند.

علاوه بر این معاویه تمام یاران علی (ع) را، در هر کجا که هستند، امان می دهد که هیچ یک از آنها را نیازارد و جان و مال و ناموس شیعیان و پیران علی در امان باشند، و به هیچ وجه تحت تعقیب قرار نگیرند، و کوچکترین ناراحتی برای آنها ایجاد نشود، حق هر کس به وی برسد، و اموالی که از بیت المال در دست شیعیان علی (ع) است از آنها پس گرفته نشود.

نیز نباید هیچ گونه خطری از ناحیه معاویه متوجه حسن بن علی (ع) و برادرش حسین بن علی (ع) و هیچ کدام از افراد خاندان پیامبر (ص) بشود و نباید در هیچ نقطه ای موجبات خوف و ترس آنها را فراهم سازد.

در پایان پیمان، معاویه اکیدا تعهد کرد تمام مواد آن را محترم شمرده دقیقا به مورد اجرا بگذارد. او خدا را بر این مسئله گواه گرفت، و تمام بزرگان و رجال شام نیز گواهی دادند.(40)

بدین ترتیب پیشگویی پیامبر اسلام (ص)، در هنگامی که حسن بن علی (ع) هنوز کودکی بیش نبود، تحقق یافت: پیامبر (ص) روزی برفراز منبر، با مشاهده او فرمود:

«این فرزند من سرور مسلمانان است و خداوند بوسیله او در میان دو گروه از مسلمانان صلح برقرار خواهد ساخت.(41)

هدفهای امام (ع) از صلح با معاویه

بزرگان و زمامداران جهان، هنگامی که اوضاع و شرائط را بر خلاف هدفها و نظریات خود می یابند، همواره سعی می کنند در موارد دوراهی، جانبی را بگیرند که زیان کمتری دربر داشته باشد، و این یک اصل اساسی در محاسبات سیاسی و اجتماعی است.

امام مجتبی (ع) نیز

بر اساس همین رویه معقول می کوشید هدفهای عالی خود را تا آنجا که مقدور است، به طور نسبی تامین نماید. از اینرو هنگامی که ناگزیر شد با معاویه کنار آید، طبق ماده اول با این شرط حکومت را به وی واگذار کرد که در اداره امور جامعه اسلامی تنها بر اساس قوانین قرآن و روش پیامبر (ص) رفتار نماید.

بدیهی است نظر امام تنها رسیدن به قدرت و تشکیل حکومت اسلامی نبود، بلکه هدف اصلی، صیانت و نگهداری قوانین اسلام در اجتماع و رهبری جامعه بر اساس این قوانین بود و اگر این روش به وسیله معاویه اجرا می شد، باز تا حدودی هدف اصلی تامین شده بود.

بعلاوه، طبق ماده دوم، پس از مرگ معاویه، حسن بن علی (ع) می توانست آزادانه رهبری جامعه اسلامی را به عهده بگیرد، و با توجه به اینکه معاویه در حدود سی سال از آن حضرت بزرگتر بود(42)و در آن ایام دوران پیری را می گذرانید و طبق شرائط عادی امید زیادی می رفت که عمر وی چندان طول نکشد، روشن می گردد که این شرط، روی محاسبات عادی تا چه حد به نفع اسلام و مسلمانان بود.

بقیه مواد پیمان نیز هر کدام حائز اهمیت بسیار بود، زیرا در شرائطی که امیر مومنان (ع) در مراسم نماز جمعه و در حال نماز با کمال بی پروایی مورد سب و شتم قرار می گرفت و این کار به صورت یک بدعت ریشه داری در آمده بود و شیعیان و دوستداران آن حضرت و افراد خاندان پیامبر همه جا مورد تعقیب و در معرض تهدید و شکنجه بودند، ارزش گرفتن چنین تعهدی از معاویه غیر قابل انکار بود.

اجتماع

در کوفه

پس از انعقاد پیمان صلح، طرفین همراه قوای خود وارد کوفه شدند و در مسجد بزرگ این شهر گرد آمدند. مردم انتظار داشتند مواد پیمان طی سخنرانیهایی از ناحیه رهبران دو طرف، در حضور مردم، تایید شود تا جای هیچ گونه شک و تردیدی در اجرای آن باقی نماند.

این انتظار بیجا نبود، ایراد سخنرانی جز در برنامه صلح بود، لذا معاویه بر فراز منبر نشست و خطبه ای خواند؛ ولی نه تنها در مورد پایبندی به شرائط صلح تاکیدی نکرد، بلکه باطعنه و همراه با تحقیر چنین گفت:

«من به خاطر این با شما نجنگیدم که نماز و حج به جا آورید و زکات بپردازید! چون می دانم که اینها را نجام می دهید، بلکه برای این با شما جنگیدم که شما را مطیع خود ساخته و بر شما حکومت کنم».

آنگاه گفت: «آگاه باشید که هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی (ع) بسته ام زیر پاهای من است، و هیچ گونه ارزشی ندارد.»(43)

بدین ترتیب، معاویه تمام تعهدات خود را زیر پا گذاشت و پیمان صلح را آشکارا نقض کرد.

جنایات معاویه

معاویه به دنبال اعلام این سیاست، نه تنها تعدیلی در روش خود به عمل نیاورد بلکه بیش از پیش بر شدت عمل و جنایت خود افزود.

او بدعت اهانت به ساحت مقدس امیر مومنان (ع) را بیش از گذشته روج داد، عرصه زندگی را بر شیعیان و یاران بزرگ و وفادار علی (ع) فوق العاده تنگ ساخت، شخصیت بزرگی همچون «حجر بن عدی» و عده ای دیگر از رجال بزرگ اسلام را به قتل رسانید، و کشتار و شکنجه و فشار در مورد پیروان علی (ع) افزایش یافت

به طوری که نوعاً شیعیان یا زندانی و یا متواری شدند و یا دور از خانه و کاشانه خود در محیط فشار و خفقان به سر می بردند.

معاویه نه تنها ماده مربوط به حفظ احترام علی (ع) و پیران آن حضرت را زیر پا نهاد، بلکه در مورد خراج «دارابگرد» نیز طبق پیمان رفتار نکرد.

«طبری» در این باره می نویسد:

«اهل بصره خراج دارابگرد را ندادند و گفتند این مال، متعلق به بیت المال ما و از آن ماست». (44) «ابن اثیر» می نویسد:

«اهل بصره از دادن خراج دارابگرد امتناع ورزیدند و این کار را به دستور معاویه انجام دادند».(45)

بیداری و آگاهی مردم

مردمی که به سبب تحمل جنگهای متعدد از جنگ خسته و بیزار بودند و به پیروی از روسای خود و تحت تاثیر تبلیغات و وعده های فریبنده عمال معاویه دل به صلح و سازش بسته بودند، لازم بود بیدار شوند و متوجه گردندکه به خاطر اظهار ضعف از تحمل عواقب جنگ، و فریفتگی به وعده های معاویه و پیروی کورکورانه از روسای خود، چه اشتباه بزرگی مرتکب شده اند؟! و این ممکن نبود مگر آنکه به چشم خود آثار و عواقب شوم و خطرناک عمل خود را می دیدند.

بعلاوه لازم بود مسلمانان عملاً با چهره اصلی حکومت اموی آشنا شده و به فشارها، محرومیتها، تعقیبهایی مداوم، و خفقانهایی که حکومت اموی به عمل می آورد، پی ببرند.

در حقیقت، آنچه لازم بود امام حسن(ع) و یاران صمیمی او در آن برهه حساس از تاریخ انجام دهند، این بود که این واقعیتها را عریان و بی پرده بر همگان مکشوف سازند و در نتیجه عقول و افکار آنها را برای درک و فهم این حقایق

تلخ، و قیام و مبارزه بر ضد آن، آماده سازند. بنابراین اگر امام مجتبی(ع) صلح کرد، نه برای این بود که شانه از زیر بار مسئولیت خالی کند، بلکه برای این بود که مبارزه را در سطح دیگری شروع کند.

اتفاقاً حوادثی که پس از انعقاد پیمان صلح به وقوع پیوست به این مطلب کمک کرد و عراقیان را سخت تکان داد. «طبری» می نویسد: «معاویه(پس از آتش بس) در «نخلیه» (نزدیکی کوفه) اردو زد. در این هنگام گروهی از خوارج بر ضد معاویه قیام کرده وارد شهر کوفه شدند. معاویه یک ستون نظامی از شامیان را به جنگ آنها فرستاد. خوارج آنها را شکست دادند. معاویه به اهل کوفه دستور داد خوارج راسرکوب سازند، و تهدید کرد که اگر با خوارج نجنگند، در امان نخواهند بود!»(46)

بدین ترتیب مردم عراق که حاضر به جنگ در رکاب امیرمومنان و حسن بن علی(ع) نبودند، از طرف معاویه که دشمن مشترک آنها و خوارج بود،مجبور به جنگ با خوارج شدند! و این نشان داد که در حکومت معاویه هرگز به صلح و آرامشی که آرزو می کردند نخواهند رسید.

سیاست تهدید و گرسنگی

علاوه بر این، معاویه برنامه ضد انسانی دامنه داری را که باید اسم آن را برنامه تهدید و گرسنگی گذاشت، بر ضد عراقیان به مورد اجرا گذاشت و آنها را از هستی ساقط کرد.

معاویه از یک طرف مردم عراق را در معرض همه گونه فشار و تهدید قرار داد و از طرف دیگر حقوق و مزایای آنها راقطع کرد.

«ابن ابی الحدید»، دانشمند مشهور جهان تسنن، می نویسد: شیعیان در هر جا که بودند به قتل رسیدند. بنی امیه دستها و

پاهای اشخاص را به احتمال اینکه از شیعیان هستند،بریدند. هر کس که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر(ص) بود، زندانی شد، یا مالش به غارت رفت، و یا خانه اش را ویران کردند.

شدت فشار و تضییقات نسبت به شیعیان به حدی رسید که اتهام به دوستی علی(ع) از اتهام به کفر و بیدینی بدتر شمرده می شد! و عواقب سخت تری به دنبال داشت!

در اجرای این سیاست خشونت آمیز، وضع اهل کوفه از همه بدتر بود زیرا کوفه مرکز شیعیان امیرمومنان(ع) شمرده می شد.

معاویه«زیاد بن سمیه» را حاکم کوفه قرار داد و بعدها فرمانروایی بصره را نیز به وی محول کرد. زیاد که روزی در صف یاران علی(ع) بود و همه آنها را بخوبی می شناخت، پیدا کرده و کشت، تهدید کرد، دستها و پاهای آنها را قطع کرد، نابینا ساخت، بر شاخه درختان خرما به دار آویخت و از عراق پراکنده نمود، به طوری که احدی از شخصیتهای معروف شیعه در عراق باقی نماند.

اوج فشار در کوفه و بصره

چنانکه اشاره شد، مردم عراق و مخصوصاً کوفه بیش از دیگران زیر فشار قرار گرفته بودند، به طوری که وقتی به خانه دوستان و افراد مورد وثوق و اطمینان خود رفت و آمد می کردند و اسرار خود را با آنها در میان می گذاشتند،چون از خدمتکار صاحبخانه می ترسیدند، مادام که از آنها سوگندهای مؤکد نمی گرفتند که آنها را لو ندهند، گفتگو را آغاز نمی کردند!

معاویه طی بخشنامه ای به عمال و فرمانداران خو در سراسر کشور نوشت که شهادت هیچ یک از شیعیان و خاندان علی(ع) را نپذیرند!

وی طی بخشنامه دیگری چنین نوشت: «اگر دو نفر شهادت دادند که شخصی، از دوستداداان

علی(ع) و خاندان او است، اسمش را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مقرری او را قطع نمایید» !

زیاد که بتناوب شش ماه در کوفه و شش ماه در بصره حکومت می کرد، «سمره بن جندب» را به جای خود در بصره گذاشت تا در غیاب وی امور شهر را اداره کند. سمره در این مدت هشت هزار نفر را به قتل رسانید. زیاد به وی گفت: آیا نمی ترسی که در میان آنها یک نفر بیگناه را کشته باشی؟ گفت: اگر دو برابر آنها رانیز می کشتم هرگز از چنین چیزی نمی ترسیدم !

«ابو سوار عدوی» می گوید: سمره در بامداد یک روز چهل و هفت نفر از بستگان مرا کشت که همه حافظ قرآن بودند.

صلح، زمینه ساز قیام عاشورا

این حوادث وحشتناک، مردم عراق را سخت تکان داد و آنها را از رخوت و سستی به در آورد و ماهیت اصلی حکومت اموی را تا حدی آشکار نمود.

در همان حال که روسای قبائل، از آثار و منافع پیمان صلح امام حسن(ع)بهره مند می شدند و از بذل و بخششهای معاویه برخوردار می گشتند، مردم عادی عراق کم کم به ماهیت اصلی حکومت بیدادگر و

خودکامه معاویه که پای خود به سوی آن رفته و به دست خود آن را تثبیت کرده بودند،پی می بردند. (47)

معاویه «مغیره بن شعبه» را بر کوفه حاکم ساخت و کار بصره را به «عبدالله بن عامر» وا گذاشت و این شخص که پس از قتل عثمان آن شهر را ترک گفته بود، به بصره بازگشت. معاویه خود نیز به شام رفت و از دمشق به تدبیرکار دولت خویش پرداخت.

مردم عراق هر گاه به یادزندگانی در روزگار علی(ع) می افتادند، اندوهناک

می شدند و از آن سستی که در حمایت از علی(ع) نشان داده بودند، اظهار پشیمانی می نمودند و نیز از صلحی که میان ایشان و مردم شام اتتفاق افتاده بود، سخت پشیمان بودند. آنان چون به یکدیگر می رسیدند، همدیگر را سرزنش می کردند و از یکدیگر می پرسیدند که چه خواهد شد و چه باید کرد؟ هنوز چند سالی نگذشته بود که نمایندگان کوفه میان آن شهر و مدینه برای دیار حسبن بن علی و گفتگو با او و شنیدن سخنان وی به رفت و آمد پرداختند.(48)

بنابراین دوران صلح امام حسن(ع) دوران آمادگی و تمرین تدریجی امت برای جنگ با حکومت فاسد اموی به شمار می رفت تا روز موعود، روزی که جامغه اسلامی آمادگی قیام داشته باشد، فرا رسد.

اظهار آمادگی برای آغاز قیام

روزی که امام حسن(ع) صلح کرد، هنوز اجتماع به آن پایه از درک و بینش نرسیده بود که هدف امام را تأمین کند. آن روز هنوز جامعه اسلامی اسیر زنجیرهای آمال و آرزوها بود؛ آمال و آرزوهایی که روح شکست را در آنها تزریق کرده بود.

ازینرر و هدفی که امام حسن(ع) تعقیب می کرد این بود که افکار عمومی رابرای قیام بر ضد حکومت اموی آماده کند و به مردم فرصت دهد تا خود بیندیشند و به حقایق اوضاع و ماهیت حکومت اموی پی ببرند، بویژه آنکه اشارتهایی که حضرت مجتبی(ع) به ستمگریها و جنایات حکومت اموی وزیر پا گذاشتن احکام اسلام می نمود، افکار مردم را کاملاً بیدار می کرد.(49)

کم کم این آمادگی قوت گرفت و شخصیتهای بزرگ عراق متوجه حسین بن علی(ع) شده از او خواستند که قیام کند.

ولی حسین بن علی(ع) آنها را به پیروی از امام مجتبی(ع)

توصیه می کرد و می فرمود: اوضاع فعلی برای قیام مساعد نیست و تا زمانی که معاویه زنده است،نهضت و قیام به ثمر نمی رسد.

بازتاب حوادث در مدینه

پس از شهادت حضرت مجتبی(ع) که حسین بن علی(ع) امامت را عهده دار بود، خبر جنایتهای معاویه بلا فاصله در مدینه طنین می افکند و محور بحث در اجتماعاتی می گشت که حسین بن علی(ع) با شرکت بزرگان شیعه در عراق و حجاز و مناطق دیگر اسلامی تشکیل می داد. برای نمونه، هنگامی که معاویه «حجر بن عدی» و همراهان او را کشت، عده ای از بزرگان کوفه نزد حسین(ع) آمده جریان را به حضرت خبر دادند و پخش این خبر موجی از نفرت در همه افراد با ایمان برانگیخت.

این مطلب نشان می دهد که در آن هنگام جنبش منظمی بر ضد حکومت اموی شکل می گرفت که مبلغین و عوامل موثر آن، همان پیروان اندک و صمیمی امام حسن(ع) بودند که حضرت با تدبیر هوشمندانه خویش جان آنان را از گزند قشون معاویه حفظ کرده بود. هدف این گروه این بود که با تذکار جنایاتی که در سراسر دوران حکومت معاویه موج می زد، روح قیام را در دلهای مردم برانگیزند تا روز موعود فرا رسد !(50)

چرا امام حسن(ع) صلح امام حسین(ع) قیام کرد؟

بحثهای پیشین، راز و رمز صلح امام مجتبی(ع) را روشن ساخت، ولی دراینجا، جای یک سوال باقی است و آن این است که چرا امام حسن(ع) صلح کرد ولی امام حسین قیام نمود؟ اگر صلح، کار درستی بود، چرا امام حسین(ع) با یزید صلح نکرد؟ و اگر قرار بر جنگ بود، چرا امام حسن نجنگید؟

پاسخ این سوال را باید در اوضاع و شرائط متفاوت

زمان این دو امام بزرگ، و نحوه رفتار و شخصیت معاویه و یزید جستجو کرد. ذیلاً به گوشه هایی از تفاوت شیوه معاویه و یزید اشاره می کنیم:

فریبکاریهای معاویه

معاویه در دوران زمامداری خود، با نقشه ها و سیاستهای عوام فریبانه خود،همواره سعی می کرد به حکومت خود رنگ شرعی و اسلامی بدهد. او از این که افکار عمومی، انحراف وی را از خط سیر صحیح سیاست اسلامی بفهمد، جلوگیری می کرد. گر چه معاویه عملاً اسلام را تحریف نموده و حکومت اشرافی اموی را جایگزین خلافت ساده و بی پیرایه اسلامی ساخته، و جامعه اسلامی را به یک جامعهِ غیر اسلامی تبدیل کرده بود، ولی با وجود اینها ظواهر اسلام را نسبتاً حفظ می کرد،مقررات اسلامی را ظاهراً اجرا می نمود، پرده ها را نمی درید و در دربارش پاره ای از مقررات اسلامی ضراعات می شد و نمی گذاشت رنگ اسلامی ظاهری جامعه عوض شود. او بخوبی درک می کرد که چون به نام دین و خلافت اسلامی، بر مردم حکومت می کند، نباید علناً مرتکب کارهایی بشود که مردم آن را مبارزه با دین- همان دینی که وی به نام آن بر آنان فرمانروایی می کرد- تلقی نمایند، بلکه همیشه به اعمال خودرنگ دینی می داد تا با مقامی که داشت سازگار باشد و آن دسته از کارها را که توجیه و تفسیر آن طبق موازین دینی مقدور نبود، در خفا انجام می داد.

بعلاوه معاویه، در حل و فصل امور و مقابله با مشکلات، سیاست فوق العاده ماهرانه ای داشت و مشکلات را به شیوه های مخصوصی حل می کرد که فرزندش یزید فاقد مهارت در به کارگیری آنها بود، و همین دو موضوع، پیروزی قیام و تأثیر مثبت شهادت در زمان

حکومت معاویه را مورد تردید قرار می داد زیرا در این شرائط افکار عمومی درباره قیام و انقلاب ضد اموی داوری صحیح نمی کرد. بنی امیه برانگیخته نمی شد، چون هنوز افکار عمومی به میزان انحراف معاویه از اسلام، آشنا نبود و به همین جهت، عناصر نا آگاه، جنگ حضرت مجتبی(ع) را با معاویه بیشتر یک اختلاف سیاسی و کشمکش بر سر قدرت و حکومت به شمار می آوردند، تا قیام حق در برابر باطل !

شهادت در چنین شرائطی به پیشبرد مقاصد نهضت کمک نمی کرد، بلکه افکار عمومی درباره آن دستخوش اشتباه می گردید و حقیقت لوث می شد.

جو نا مساعد

چنانکه دیدیم، «فضای سیاسی دوره معاویه فضای صریحی نبود که یک مصلح بتواند از یک راه مشخص، امر را فیصله دهد، و جامعه، با هوشیاری، جهت خویش راپیدا کند، چنین نبود، بلکه جوی بود که هر مصلحی در آن جو می بایست مراقب عمل رهبران فساد باشد و در هر فرصت- با توجه به امکانات خود و چگونگی اطرافیان خود و شکل مواجهه دشمن- عکس العملی مناسب نشان دهد، تا بدین گونه «حقیقت مغلوب» را بر «غالب» پیروز گرداند. این، مشکل عمده روزگار امام حسن بود. در آن روزگار، آنچه به نام «شهادت» شناخته شده بود تأثیری که باید، نداشت. در واقع شهادت نیز مانند بسیاری از پدیده ها، زمینه مساعدی می خواهد تا بتواند از صورت یک شهادت و اخلاص فردی در آید و شکل یک پدیده اجتماعی موثر به خود گیرد و خون شهید در رگ دیگر مردم، حیات بیافریند.

قرائن تاریخی نشان می دهند که اگر امام با سپاه سست عنصری که دور او را گرفته بودند- و یادی از آنان گذشت که

چه کردند- بر می خاست و میان خود و معاویه شمشیر می نهاد، او را به زودی به عنوان یک شهید قهرمان، نمی کشتند، بلکه او را اسیر می کردند ! معاویه می خواست ننگی را که او و خاندانش از دست سربازان اسلام دیده بودند، و روزی به دست سربازان سلحشور اسلام اسیر شده بودند، از طریق اسیر کردن یکی از بزرگان آل محمد(ص) جبران کند. پس امام در صورت شکست خوردن، به صورت شهیدی قهرمان- انسان که درعاشورا پیش آمد- کشته نمی شد، بلکه او به دست معاویه گرفتار می شد و سرانجام به گونه ای نامعلوم تلف می گشت، و این، یکی از زیانهای بزرگ بود که در آن روز متوجه موضع حق می شد.

اگر در جنگ با سپاه معاویه، سپاه امام مجتبی(ع) مغلوب می شد، معاویه به سرزمینها و شهرهای اسلام می تاخت و تا می توانست می کشت، و بویژه شهرهای مکه و مدینه و کوفه و بصره و دیگر آبادیهایی که در قلمرو حکومت علی بن ابی طالب و امام حسن قرار داشت. بدین گونه تعداد کشته شدگان - برخلاف واقعه عاشوا- محدود نمی ماند و از حساب می گذشت، این بود آن حفظ خونی که امام از آن یاد می کرد.»(51)

شاید به همین دلایل - و نیز به دلیل صحه گذاشتن حسین بن علی (ع) بر صلح امام حسن (ع) بود که - حسین بن علی (ع) پس از شهادت برادر بزرگوار خود، در مدت ده سال آخر حکومت معاویه یعنی تقریبا از سال 50 تا 60 هجری قیام نکرد، بلکه در انتظار فرصت مناسب، روز شماری می نمود و به آماده ساختن افکار عمومی اکتفا می ورزید، زیرا اگر در این زمان قیام می کرد، معلوم نبود

بازتاب آن در جامعه اسلامی چگونه خواهد بود و در افکار عمومی چگونه انعکاس خواهد یافت؟

یزید، چهره منفور جامعه اسلامی

اما این مطلب در مورد یزید درست برعکس بود زیرا(چنانکه در زندگانی امام حسین (ع) گفته ایم) یزید نه تنها پختگی و تدبیر و سیاست پدر را نداشت، بلکه از رعایت ظواهر اسلام نیز که می خواست به نام آن بر مردم حکومت کند، فرسنگها دور بود.

یزید جوانی ناپخته، شهوت پرست، خود سر، و فاقد دور اندیشی و احتیاط بود. او فردی بی خرد، متهور، خوشگذران، عیاش، و دارای فکر سطحی بود.

یزید که پیش از رسیدن به حکومت اسیر هوسهاو پایبند تمایلات افراطی بود، بعد از رسیدن به حکومت نیز نتوانست حداقل مثل پدر ظواهر اسلام را حفظ کند، و خود را ولو به صورت ظاهر، فردی دیندار و با ایمان معرفی کند بلکه در اثر خصلت بی پروای و هوسبازی که داشت، علنا مقدسات اسلامی را زیر پا گذاشت و در راه رضای شهوات خود از هیچ چیز فرو گذاری نکرد. او علناً شراب می خورد و تظاهر به فساد و گناه می کرد.

یزید از لحاظ سیاسی آن قدر ناپخته بود که ماهیت اصلی حکومت بنی امیه را که دشمنی آشتی ناپذیر با اسلام و بازگشت به دوران جاهلیت و احیای رژیم اشرافی آن زمان بود، کاملا به مردم نشان داد.

این پرده دریها و بی بند وباریهای یزید برای همه ثابت کرده بود که وی بکلی فاقد شایستگی و لیاقت برای احراز مقام خلافت و رهبری جامعه اسلامی است. بنابراین مزدوران حکومت بنی امیه نمی توانستند قیام حسین (ع) را در افکار عمومی متهم و آلوده سازند، زیرا مردم به چشم خود، رفتار

یزید را، که کوچکترین تناسبی با موازین دینی و تعالیم مذهبی نداشت، می دیدند، و همین رفتار یزید در افکار عمومی، مجوز خوبی برای قیام جهت واژگون ساختن چنین حکومتی به شمار می رفت. در چنین شرائطی مردم قیام حسین بن علی (ع) را قیام فرزند پیامبر (ص) بر ضد حکومت باطل به منظور حفظ اسلام تلقی می کردند، نه اختلاف سیاسی و یا کشمکش بر سر تصاحب مقام و قدرت !

جنبش نیرو می گیرد

علت دیگر قیام حسین بن علی (ع) را باید در بیداری افکار عمومی و افزایش نفوذ دعوت شیعیان پس از صلح امام مجتبی ع جستجو کرد، زیرا جنبشی که پس از امضای صلح، بر ضد حکومت اموی آغاز شده بود روز بروز در حال گسترش و توسعه بود و بر دامنه نفوذ آن افزوده می شد.

سیاست معاویه نیز، دانسته یا نادانسته، موجب گسترش و نیرومندی این جنبش گردید، زیرا معاویه که پس از شهادت امام مجتبی (ع) میدان عمل را تا حدودی بلامانع می دید، بیش از پیش عرصه را بر مردم - خاصه شیعیان و پیروان امیر مومنان (ع) تنگ گرفت و از هیچ گونه ظلم و ستم فروگذار نکرد.

تجاوز مکرر معاویه به حقوق مسلمانان، حملات و شبیخونهای پی در پی نظامیان خشن و ستم پیشه معاویه بر مناطق مختلف اسلامی، کشتن و آزار مردم بیگناه، نقض پیمان صلح و بیعت گرفتن برای ولیعهدی یزید- برخلاف مفاد صریح صلحنامه - و بالاخره مسموم ساختن امام مجتبی (ع) مسائلی بود که وجهه عمومی حکومت بنی امیه را بیش از پیش لکه دار ساخت و موقعیت آن را تضعیف کرد. این حوادث موجب همبستگی و فشردگی هر چه بیشتر

صفوف شیعیان و تقویت جبهه ضد اموی شد و بتدریج زمینه نهضت و قیام حسینی را فراهم ساخت.

دکتر «طه حسین»، دانشمند و نویسنده معروف مصری، پس از بیان سختگیریهای معاویه نسبت به شیعیان پس از صلح، می نویسد:

«در ده سال آخر حکومت معاویه، کار شیعیان بالا گرفت و دعوت آنها در شرق کشور اسلامی و جنوب مناطق عربی فوق العاده انتشار یافت، به طوری که هنگام مرگ معاویه عده بسیاری از مردم، مخصوصاً اهل عراق، لعن معاویه و محبت اهل بیت را جزئی از وظیفه دینی خود می دانستند». (52)

بدین ترتیب، جامعه اسلامی به قدر کافی چهره حقیقی حکومت اموی را شناخت، و طعم تلخ شکنجه های آن را چشید، و از انواع ظلمها و تجاوزهای این حکومت به حقوق مسلسانان، آگاه شد و ماسکی که این حکومت در ابتدای زمامداری معاویه بر چهره زده بود کنار رفته مردم با قیافه اصلی آن آشنا گشتند. و در نتیجه، با مرگ معاویه و رشد و آگاهی جامعه اسلامی، تمام عواملی که در زمان وی مانع تحقیق یک قیام پیروزمند بود، بر طرف شد و راه قیام بر ضد حکومت اموی کاملاً هموار گردید و در این هنگام بود که حسین بن علی (ع) ضربت قاطع را بر پیکر حکومت فاسد بنی امیه وارد ساخت و آن قیام بزرگ و بی نظیر را پی ریزی نمود.

نهضت الهام بخش

قیام حسین بن علی (ع) تحول دامنه داری در جامعه اسلامی به وجود آورد، اوضاع را دگرگون ساخت و افکار عمومی را بر ضد حکومت بنی امیه شوراند و منشأ پیدایش نهضتها و انقلابهای پی در پی و بزرگی مانند: قیام توابین، نهضت بزرگ

دیگر گردید، در حالی که اگر همین انقلاب در زمان حضرت مجتبی و به وسیله آن حضرت عملی می گردید، فاقد چنین ثمراتی بود.

حسین بن علی (ع) در واقع دنباله برنامه برادر ارجمند خود را گرفت، زیرا حضرت مجتبی (ع) با کمال شهامت، خرده گیریهای کوته فکران و عناصرافراطی را تحمل کرد و بتدریج زمینه انقلاب را فراهم ساخت و افکار عمومی را آماده نمود و آنگاه که زمینه کاملاً آماده شد، حسین بن علی (ع) ابتکار عمل را در تهاجم به کانون فساد به دست گرفت.

تفاوت یاران

گذشته از تفاوتهایی که دوره امام حسن (ع) با زمان امام حسین داشته است- و شرح آن گذشت-باید تفاوت اساسی میان یاران این دو امام را نیز در نظر گرفت.

در صفحات گذشته دیدیم که سپاه امام حسن (ع) با شنیدن یک شایعه، بهم ریختند و جمعی، سرا پرده امام حسن (ع) را غارت کردند و حتی فرش زیر پای امام را ربودند!

دیدیم آنان که میخواستند در رکاب امام، با سپاه شام بجنگند و در این راه جان دهند، خود حادثه ساز شدند و امام را تنها گذاشتند. اکنون آنان را مقایسه کنید با یاران امام حسین که شب عاشورا می گفتند:

«به خدا سوگند اگر بدانیم که کشته می شویم، آنگاه ما را زنده می کنند، سپس می کشند و خاکسترمان را بر باد می دهند، و این کار را هفتاد بار می کنند، از تو جدا نخواهیم شد تا اینکه در راه تو جان بسپاریم. یک کشته شدن که بیش نیست، و آن شهادت است و کرامت جاوید و سعادت ابدی».

آری با این گونه مردان، می توان، شوری در تاریخ بشر در

انداخت به نام «شهادت» و طنینی در گنبد افلاک در افکند به نام «عاشورا»، نه با کسانی که با آنان نه غلبه نصیب گردد، نه شهادت، بلکه آدمی را دست بسته تحویل دشمن دهند و آنچه بر جای ماند، ذلت اسارت باشد و بس!

این بود که امام حسن فقط سنگر مبارزه را تغییر داد، به عبارت دیگر تغییر جای داد نه تغییر جهت، مانند کسی که در وسیله ای در حال حرکت نماز بخواند و روی به قبله داشته باشد، این نماز گزاز با تغییر مرکوب،تغییر وضع و جای می دهد، نه تغییر جهت(روی به قبله بودن). قبله مردان حق همواره مبارزه با باطل بوده است، چه از میدان عاشورا، چه از درون کوچه ها و محله های کوفه و مسجد مدینه، چه از زندان بغداد و.

امام حسن(ع) ، معاویه را، بزرگترین مانع نشر حق و عدالت در آن روزگار را هدف گرفته بود،گاه از زاویه تجهیز سپاه و گاه از زاویه تدبیر قبول صلح.(53)

دو رویه یک رسالت

علامه مجاهد، مرحوم«سید شرف الدّین عاملی»، در مقدمه ای که بر کتاب پر ارج«صلح الحسن» تألیف دانشمند و محقق عالیقدر«شیخ راضی آل یاسین»نوشته، چنین می نگارد:

«...مهمترین هدف امام حسن آن بود که پرده از چهره این طاغیان بر دارد و آنان را آن طور که بودند، بشناساند، تا از عملی شدن نقشه هایی که برای از بین برد رسالت جدش پیامبر کشیده بودند، جلوگیری نماید، و این هدف امام، به طور کامل برآورده شد و ماسک از چهره کثیف امویان برافتاد و ماهیت پلید آنان آشکار گشت(و خدا را بر این نعمت سپاس).

از برکت این تدبیر امام حسن بود که برادرش سیدالشهدا آن انقلاب بزرگ

را که روشنگر حقیقت و عبرت بخش خردمندان بود، به وجود آورد.

این دو برادر، دو رویه یک رسالت بودند که وظیفه و کار هریک، در جای خود، و در اوضاع و احوال خاص خود از نظر ایفای رسالت و تحمل مشکلات، و نیز از نظر فداکاری و از خود گذشتگی، درست معادل و هموزن دیگری بود.

حسن از بذل جان خود دریغ نداشت، و حسین در راه خدا جانبازتر از حسن نبود. چیزی که هست، حسن، جان خود رادر یک جهاد خاموش و آرام فدا کرد و چون وقت شکستن سکوت رسید، شهادت کربلا واقع شد؛ شهادتی که پیش از آنکه حسینی باشد. حسنی بود !

از نظر خردمندان صاحبنظر، واقعیت فداکاری در روز«ساباط» از روز«عاشورا» ریشه دارتر بود، زیرا امام حسن آن روز در صحنه فداکاری، نقش یک قهرمان شکیبا و پایدار را در چهره یک شکست خورده از پای در آمده ایفا کرد.

از اینجاست که شهادت عاشورا درمرتبه اول حسنی بود و در مرتبه دوم حسینی، زیرا این حسن بود که در واقع شالوده نهضت عاشورا را ریخته و آن را به ثمر رساند.

گویی امام حسن و امام حسین (ع) (به منظور روشن کردن ماهیت ضد اسلامی حکومت اموی و بیدار کردن مردم از غفلت) بر سر یک برنامه متفقاً تصمیم گرفته بودند که هر یک نقشی ایفأ کنند، منتها نقش امام حسن نقش صبر وپایداری حکیمانه باشد و نقش امام حسین (ع)، نقش انقلاب و قیام مردانه، تا از این دو نقش، یک تاکتیک کامل در راه هدف واحد، به وجود آید.

از اینجا بود که پس از واقعه ساباط و کربلا، مردم بیدار

شدند و شروع کردند به فکر کردن در مسائل و حوادث، و پی به ماهیت پلید بنی امیه بردند.(54)

با توجه به این حقایق، می توان گفت که اگر حسین بن علی (ع) در شرائط تاریخی برادرگرامی خود امام حسن قرار می گرفت، همان کار را می کرد که امام حسن (ع) کرد،و و اگر امام حسن (ع) در زمان حسین بن علی، برنامه او را در پیش می گرفت زیرا این دو امام بزرگ هر کدام با توجه به اوضاع و شرائط خاص زمان خود، رسالت تاریخی خویش را انجام دادند.

پیامبر اسلام (ص) با پیش بینی این حوادث و خرده گیریهای، درباره این دو فرزند عالیقدر خود فرمود: «حسن و حسین دو پیشوای اسلامند، خواه صلح کنند و خواه نبرد و جهاد.»(55)

صلح یا صلاح...؟

این بخش رابا مقاله یکی از نویسندگان که در یکی از مجلات تهران (56)زیر عنوان «صلح یاصلاح...؟» چاپ شده بود، به پایان می رسانیم:

صلح حسن (ع) یا به عبارتی متارکه و آتش بس وی با معاویه را شاید بتوان یکی از دشوارترین مراحل سیر امامت در دنیای اسلام نامید. این انقلابی ترین نرمش تاریخ، و تحمل رنج طاقت فرسای آن، که هیچ کس جز پسر علی (ع) آن هم توسط درک عالیترین درجات ایمان قادر به انجامش نبوده و نخواهد بود، همواره بحث انگیز و سوال آفرین بوده است، و متاسفانه غرض و رزان به قلم غرض، و جاهلان به دیده جهل، این شگرد ایمانی را در پرده تحریف و ابهام پیچیده اند.

امامان همگی، مظهر تقوی و روش هستند، تقوی در همگی شان مشترک، و روش در تمامی شان متفاوت است.

روش علی (ع) در دو مرحله: سکوت و خروش: راهگشای

امت می گردد. شیوه حسن (ع) در مرحله اول روش پدر، و راه حسین (ع) در مرحله دوم آن شکل می گیرد. علی (ع) بی سکوت، خروش و شهادتی هشدار دهنده و حیاتبخش نمی داشت، فریاد و جانفشانی حسین (ع) نیز بدون صلح برادر، این چنین در تاریخ به ثبت نمیرسید.

آنان که حسن (ع) را بع عافیت اندیشی متهم کرده اند، و آنان هم که تحت تاثیر شور و احساس، آرزو کرده اند که «ای کاش او نیز شهادت را بر می گزید و از ساباط (نام مکان صلح، نام روز صلح، همان صلح انقلابی و تاریخ ساز حسن (ع)، و به عبارتی دیگر روز عاشورای حسن (ع) عاشورای دیگر، و از کوفه، کربالای دیگر می ساخت، هر دو در اشتباهند.

گزینش موثرترین شیوه مبارزه

چه بسا تحمل شهادت برای حسن آسانتر بود، اما او نیز مانند سایر امامان باید تنها به فکر نجات اسلام و مسلمین، و برگزیدن موثرترین شیوه و مستی مبارزه، می بود. با کمی تفحص می یابیم که در دوران حسن هیچ روش دیگری جز صلح، آن هم به هدف ماندن برای پر پیام تر رفتن، و زنده بودن برای بهتر مردن، به کار نمی آمد. اگر حسن در آن تنهایی و بی یاوری، مانند برادر قیام مسلحانه می کرد و شهید می شد، امامت تداوم نمی یافت.

شاید اگر او هم مانند برادر حتی هفتاد و دو یار صدیق و جانباز می داشت، به آن خروش دست می زد، اما وقتی دشمن آن گونه اطراف او را از یاور تهی می کند که حتی همسرش را برای مسموم کردنش، تحت فرمان می گیرد و امرای سپاهش را برای «کت بسته» تحویل دادن او به معاویه، به معامله وا می دارد، و در نهایت، فرمانده

سپاهی را که برای قیام باید از او کمک بگیرد، بر علیه اش به طغیان می کشاند، چه راهی جز صلح پیش پایش می ماند؟

به تنها کسی که می توانست اعتماد کند، همان حسینی بود که فردای پر پیام عاشورا، منتظرش نشسته بود. بی انصافی است اگر اذعان نکنیم که شهادت کربلا پیش از آنکه حسینی باشد، حسنی است و چهره حسن را در روزی که در صحنه فداکاری با نقشی از یک قهرمان نستوه و پایدار، و در چهره مظلومانه یک از پا ننشسته مغلوب، صلح را بتحمیل، تحمل می کند، با بیداری ننگریم.

بی تردید، اگر معاهده حسن با معاویه نبود و محک آزمودن در شکستن مفاد آن، به وسیله همین صلح به مردم داده نمی شد، قیام حسین نیز به وقوع نمی پیوست. اگر شرط حسن با معاویه که او را از تعیین جانشین محروم می ساخت برقرار نمی شد، تا معاویه آن را با انتصاب یزید بشکند، نه حسین دستاویز مشهودی برای قیام می داشت، و نه پیروانش دلیل واضح برای استدلال...(57)

ساباط و عاشورا؛ افشاگر جاهلیت پلید امویان

امت آن روز، خود وقتی بر مسیر دو حادثه «ساباط» و «عاشورا» نظر افکند، جاهلیت زشت و پلید امویان را بوضوح احساس می کرد. دید که حسن مسالمت را پذیرفت، ولی باز معاویه به هیچ یک از پنج شرط توافق پایبند نبوده و میثاقها را شکست. نه در دوران حکومت، بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر خدا، عمل کرد؛ نه پس از خود، زمام امر را به شورا و یا صاحب واقعی آن سپرد ؛ نه دشنام و ناسزا به علی را موقوف کرد و تقدس منبر را از این بدعت ننگین مصون داشت؛ نه خراج تعهد کرده را پرداخت

؛ و نه مسلمانان متعهد و یاران علی را از آسیب حملات ناجوانمردانه اش برکنار داشت... و سرانجام نیز حسن رامسموم کرد.

بزرگترین تجسم خواستن و نتوانستن !

به برکت قیام حسن، و قیام فریادگونه حسین، نقطه های پوشیده، عریان شدند و فکرهای نهان، عیان گشتند. این بغض اسلام بود که در حسن نهفت و نهفت...، و در حسین به فریاد شکست، و شالوده امامت بود که خون جگر حسن نطفه بست، و در خون پیکر حسین به بلوغ رسید. <>

حسن، بزرگترین تجسم خواستن و نتوانستن بود. سربازی که در جنگها، یکه تازیش حیرتها می آفرید، و خلفی که در مکتب رشادت تا شهادت پدر، از ارث و آموزش بهره برده بود، آنجا که رسالت را در میدان امامت، تنها در صلح، ممکن دید، چه بزرگوارانه و پرشکیب، آن را پذیرفت، که تحمل کرد. این، زیبایی روش حسن بود نه کیفیتی دیگر، که سکوت و صلح را تنها بر لبه شمشیرش نشاند، و راههای دیگر اسلام را در حصار پناه مصون داشت. زبان برنده و خطبه های کوبنده و کلام توفنده اش سکوت شمشیر را بکمال جبران کردند، و مستعدترین زمینه را برای قیام خونین برادر فراهم ساختند تا بدانجا که معاویه از سخن گفتنش می هراسید و رندان مزدور را بر آن داشت تا رشته کلام را از این صاحب بر حقش، به سرقت برده و حتّی الامکان به وی اجازه صحبت در مجامع را ندهند.

جهاد در وسیعترین میدانها

او بزرگترین قدم اصلاحی را برداشت، و در هنگامه ای که فتنه و سلاح، حاکم بود، درهای مکتب اخلاق، محبت و اصلاح را گشود، و مانند مصلحی که جز به صلاح نمی اندیشد، نام را به رضای خدا فروخت. او صلح را در ابتدای راه برنگزید، بلکه در انتهای آن، و پس از شکست در همه جبهه های جهاد، گردن نهاد جهاد دردناک او

در وسیعترین میدآنهاو گسترده ترین ابعاد صورت گرفت. در جبهه مبارزه با دشمن، هم لشکر و هم سنگر را به آزمون گذاشت و هم مقابله با فتنه ها و نیرنگها را. در جهاد با اصحاب منافق، ازنیروی اصلاح و ارشاد کمک گرفت و در جهاد با نفس، از مهار خشم و تحمل صلحی تحمیلی.

با نظری حتی اجمالی بر جهادهای این مظلوم خاموش، هر اعتراضی اعتذار می شود و هر ایرادی ستایش./

پاورقی ها

1- ابن شهراشوب، مناقب آل ابی طالب، تصحیح و تلیعق: حاج سید هاشم رسولی محلاتی، قم، موسسه انتشارات علامه، ج 4، ص 28 - شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص 187 - اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران، المکتبهالاسلامیه، ج 2، ص 10، - ابن حجر العسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، بیروت، داراحیأ التراث العربی، 1328 ه'.ق، ج 1، ص 328.

2- کان الحسن رضی الله عنه له مناقب کثیره: سیدا، حلیما، ذاسکینه و وقار وحشمه، جوادا، ممدوحا...(تاریخ الخلفا، ط 3، بغداد، مکتبه المثنی، 1383 ه'.ق، ص 189/)

3- ان المساله لا تحل الا فی احدی ثلاث: دم مفجع، او دین مقرع، او فقر مدقع ففی ایها تسئل؟

4-مجلسی، بحارالانوار، تهران، المطبعه الاسلامیه، 1393 ه'.ق، ج 43، ص 333.

5- سیوطی، تاریخ الخلفا، ط3، بغداد، مکتبه المثنی، 1383 ه'.ق، ص 190 - ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1384 ه'.ق، ج 2، ص 215 - سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، نجف، منشورات المطبعه الحیدریه، 1383 ه'.ق، ص 196 - الشیخ محمد الصبان، اسعاف الراغبین (در حاشیه نور الابصار) قاهره، مکتبه المشهد الحسینی، ص 179.

6- شریف الفرشی، باقر، حیاه الامام الحسن، ط 2، نجف، مطبعه الاداب، 1384

ه'.ق، ج 1، ص 302.

7-ابن شهراشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 21.

8- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1384 ه'.ق، ج 2، ص 170 - ابن قتیبه دینوری، الامامه والسیاسه، ط 3، قاهره، مکتبه مصطفی البابی الحلبی، 1382 ه'.ق، ج 1، ص 67.

9-ابوحنفیه دینوری، الاخبار الطوال، ط 1، قاهره، داراحیأ الکتب العربی، (افست انتشارات آفتاب تهران) ص 144-145 - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 231.

10- نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ط 2، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، 1382 ه'.ق، ص 113.

11-ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، داراحیأ الکتب العربیه، 1961 م، ج 11، ص 25 (خطبه 200.(

12- طبرسی، احتجاج، نجف، المطبعه المرتضویه، ص 144-150.

13-طبرسی، همان کتاب، ص 156.

14ابن ابی الحدید، همان کتاب، ج 5، ص 98 - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 409 -علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، تبریز، مکتبه بنی هاشم، 1381 ه'.ق، ج 2، ص 199 - ابوالعباس المبرد، الکامل فی اللغه و الادب، ط1، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1407 ه'.ق، ج 2، ص 195.

15- امام حسن مجتبی (ع) در پاسخ شخصی که به صلح آن حضرت با معاویه اعتراض داشت، به پیمانهای صلح پیامبر اسلام استناد نموده، و فرمود: به همان دلیل که پیامبر با آن قبائل پیمان بست، من نیز با معاویه قرار داد آتش بس منعقد ساختم. (مجلسی، بحارالانوار، تهران، المکتبه الاسلامیه، 1383 ه'.ق، ج 44، ص 2).

16- تاریخ بعقوبی، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1384 ه'.ق، ج 2، ص 206.

17- مجلسی، بحارالانوار، تهران، المطبعه الاسلامیه، 1383 ه.ق، ج 44، ص 1.

) در تهیه و

تنظیم این بخش، علاوه بر مدرک گذشته، از جزوه «فلسفه صلح امام حسن (ع) (فاقد نام مؤلف و ناشر) نیز استفاده شده است.

18- در جنگ جمل متجاوز از سی هزار نفر کشته شدند (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 172) و در جنگ نهروان چهار هزار نفر از خوارج به قتل رسیدند (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 182)و مجموع تلفات طرفین در جنگ صفین به صد و ده هزار نفر رسید (مسعودی، مروج الذهب، ط 1، بیروت، دارالاندلس، 1965 م، ج 2، ص 393).

19- مس الدین، محمد مهدی، ارزیابی انقلاب حسین (ثوره الحسین)، ترجمه مهدی پیشوایی، چاپ دوم، قم، انتشارات توحید، ص 197-200.

20- آیینه اسلام، ترجمه محمد ابراهیم، آیتی بیرجندی، تهران، شرکت سهامی انتشار، 1339 ه'.ش، ص 250-251 .

21- ابوالفرج، الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ط 2، نجف، منشورات المکتبه، الحیدری:، 1385 ه'.ق، ص 39 ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، داراحیأ الکتب العربیه، 1961 م، ج 16، ص 38 - احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، ط 1، ص 60، تحقیق: الشیخ محمد باقر المحمودی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، 1397 ه.ق، ص 32.

22-آل یاسین، شیخ راضی، صلح الحسن، ط 2، منشورات دارالکتب العراقیه فی الکاظمیه، ص 102.

23-آل یاسین، همان کتاب، ص 68-74.

24- شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه، بصیرتی، ص 189 - ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه فی معرفه .الائمه، 1303 ه'.ق، ص 167

25- ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران، المکتبه الاسلامیه، ج 2، ص 13 و 14- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 406- مجلسی، بحارالانوار، تهران، مکتبه الاسلامیه، 1393 ه.ق، ج 44، ص 21 - سبط ابن

الجوزی، تذکره الخواص، نجف، منشورات المطبعه الحیدریه، 1383 ه.ق، ص 199.

26-به همین جهت است که چند تن ازKIمورخان قدیم اسلامی، کتابهایی به همین نام (قیام الحسن) نوشته اند که از آن جمله دو کتاب زیر را می توان نام برد:

الف - قیام الحسن، تالیف هشام بن السائب الکلبی که در سال 205 ه'.ق در گذشته است.

ب- قیام الحسن، تالیف ابراهیم بن محمد الثقفی که در سال 283 ه'.ق، در گذشته است (حکیمی، محمد رضا، امام در عینیت جامعه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص 171).

27-شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص .191 موید این معنا پاسخی است که امام مجتبی (ع) به یکی از شیعیان داد. امام ضمن پاسخ سؤال او که چرا دست از جنگ کشیدی؟ فرمود: سوگند به خدا اگر با معاویه جنگ می کردم، مردم مرا به او تسلیم می کردند (مجلسی، بحارالانوار، ج 44، ص 20

28- . یعقوبی از سعید بن قیس نام نمیبرد ولی مورخان دیگر، به ترتیبی که گفته شد نوشته اند

29-ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ط 2، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1385 ه'.ق، ص 40.

30-دو پسر عبیدالله را «بسر بن ارطاه» یکی از فرماندهان خونخوار معاویه، کشته بود (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، داراحیأ الکتب العربیه، 1961 م، ج 2، ص 14)؛ از اینرو جاداشت که حداقل، خصومت او با معاویه که قاتل اصلی فرزندانش بود، او را از این عمل ننگین بازدارد، اما آن عنصر سست و بی لیاقت با پیوستن به معاویه، نیروهای امام مجتبی (ع) را درهم ریخت و خیانت بزرگی مرتکب شد.

31- ابوالفرج الاصفهانی، همان کتاب، ص 42- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات

المکتبه الحیدریه، 1384 ه'.ق، ج 2، ص 204.

32-چنانکه قبلا گفتیم، با توجه به اینکه ارتش امام مجتبی (ع) از گروههای مختلفی تشکیل یافته بود که در میان آنها عده ای از خوارج و عده ای از عناصر سود جو و دنیا پرست بودند، جای تعجب نبود که در صدد قتل امام برآیند و چادر و لوازم سفر آن حضرت را غارت کنند و در همان حال عده ای فریاد بزنند: این مرد ما را به معاویه فروخت و مسلمانان را ذلیل ساخت!! براستی که سبط اکبر پیامبر (ص) تا چه حد مظلوم بوده است؟!

33- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1384 ه'.ق، ج 2، ص 205، مورخان جریانی را که منتهی به غارت خیمه امام و حمله به سوی آن حضرت شد، به طور مختلف نوشته اند. از آن جمله «طبری» و «ابن اثیر» و «ابن حجر عسقلانی» می نویسند:

هنگامی که حسن بن علی در «مدائن» اردو زده بود، ناگهان شخصی (که از مزدوران معاویه بود) صدا زد: مردم! قیس بن سعد کشته شده است، فرار کنید! مردم متفرق شدند و...(تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالقاموس الحدیث، ج 6، ص 92 - الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3،ص 404- الاصاب: فی تمییز الصحابه، ط 1، بیروت، داراحیأ التراث العربی، 1328 ه'.ق، ج 1، ص 330/)

34- محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ص 92- ابن اثیر، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، تهران، المکتبه الاسلامیه، ج 2، ص .14 عبارت اسد الغابه چنین است: «...فلما افردوه امضی الصلح.»

35- مجلسی، بحارالانوار، تهران، المکتبه الاسلامیه، 1393 ه'.ق، ج 44، ص 147 - طبرسی، احتجاج، نجف ،المطبعه المرتضویه، ص 157.

36- شبر، سید عبدالله،

جلأالعیون، قم، مکتبه بصیرتی، ج 1، ص 345-346.

37- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، داراحیأ الکتب العربیه، 1961 م، ج 16، ص 28.

38- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 405 - ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، (در حاشیه الاصابه)، ط 1، بیروت، دار احیأ التراث العربی، 1328 ه.ق، ج 1، ص 371 - محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ج 6، ص 93.

39- دارابگر یکی از پنج شهرستان ایالت فارس در قدیم بوده است. (لغتنامه دهخدا، لغت داربجرد). شاید علت انتخاب خراج «دارابگرد» این باشد که این شهر طبق اسناد تاریخی، بدون جنگ تسلیم ارتش اسلام شد و مردم آن با مسلمانان پیمان صلح بستند. خراج آن طبق قوانین اسلام، اختصاص به پیامبر و خاندان آن حضرت و یتیمان و تهیدستان و درماندگان راه داشت. از اینرو امام مجتبی (ع) شرط کرد که خراج این شهر به بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین پرداخت شود زیرا درآمد آنجا، همچنانکه گفته شد، به خود آن حضرت تعلق داشت. بعلاوه، بازماندگان نیازمند شهید این دو جنگ که بی سرپرست بودند، یکی از موارد مصرف این خراج به شمار می رفتند (مجلسی، بحارالانوار، تهران، المکتبه الاسلامیه، 1393 ه.ق، ج 44، ص 10).

40- مشروح پیمان صلح را در کتاب «صلح الحسن» تالیف شیخ راضی آل یاسین (ط 2، منشورات دارالکتب العراقیه فی الکاظمیه) ص 259-261 مطالعه فرمایید.

41- این پیشگویی با اندکی اختلاف در الفاظ، در کتب و مآخذ یاد شده در زیر، از آن حضرت نقل شده است:

تذکره الحواص، ص 194 - اسدالغابه، ج 2، ص 12 - نورالابصار، ص 121- الفصول المهمه، ابن صباغ

مالکی، ص 158 - الاصابه، ج 1، ص 330- کشف الغمه، ترجمه فارسی، ج 2، ص 98- تهذیب التهذیب، ج 2، ص 298 - الصواعق المحرقه، ص 82- البدایه و النهایه، ج 8، ص 36- الاستیعاب، (در حاشیه الاصابه) ج 1، ص 369- حلیه الاولیأ، ج 2، ص 35- اسعاف الراغبین (در حاشیه نور الابصار)- مسند احمد حنبل، ج 5، ص 38 و 44 - عمده الطالب، ص 65 - الطبقات الکبری عبدالوهاب شعرانی، ج 1، ص 26 - انساب الاشراف، ج 3، ص 42.

42-آل یاسین، همان کتاب، ص 278.

43- ابن ابی الحدید، همان کتاب، ج 16، ص 15 - ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1385 ه'.ق، ص 45- شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص 191.

ابوالفرج می گوید: معاویه به این خطبه را پیش از ورود به کوفه ایراد کرد.

44-محمد بن جریر الطبری، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالقاموس الحدیث، ج 6، ص 95.

45-الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص .405 بلاذری نیز می نویسد:

«معاویه به فرماندار خود در بصره تصمیم دستور داد مردم را برضد حسن بن علی تحریک کند. او نیز این ماموریت را انجام داد و در نتیجه تحریکات وی، اهل بصره داد وفریاد به راه انداختند و گفتند: این مال، متعلق به بیت المال است، چرا آن را به دیگران بدهیم!» (انساب الاشراف، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، 1397 ه.ق، ص 47/)

46- تاریخ الامم و الملوک،بیروت، دارالقاموس الحدیث، ج 6، ص 95.

47- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دار القاموس الحدیث،ج 6، ص 132.

امام مجتبی(ع) تمام این حوادث را پیش بینی

می کرد. او بخوبی می دانست که اگر زمام امور مسلمانان به دست بنی امیه بیفتد، سرنوشت تاریکی در انتظار آنان و مخصوصاً شیعیان خواهد بود، ولی مسلمانان تا روزی که خود با این حوادث تلخ، رو در رو قرار نگرفته بودند، پی به اهمیت قضیه نمی بردند. آنان هنگامی که با این حوادث وحشتناک مواجه شدند، تازه متوجه شدند که فرصت را از دست داده اند و فهمیده و نفهمیده مقدمات بدبختی خود را فراهم ساخته اند.

حضرت مجتبی(ع) ضمن خطبه ای که مشروح آن در صفحات گذشته نقل شد، به این آینده تاریک اشاره کرده بود: «اگر(به علت سستی و بیوفایی شما) ناگزیر شوم زمامداری مسلمانان را به معاویه بسپارم، یقین بدانید زیر پرچم حکومت بنی امیه هرگز روی خوشی و شادی نخواهید دید و گرفتار انواع شکنجه ها و آزارها خواهید شد. هم اکنون گویی، به چشم خود می بینم که فردا فرزندان شما بر در خانه فرزندان آنها ایستاده، آب و نان درخواست خواهند کرد، آب و نانی که مال فرزندان شما بوده و خداوند برای آنها قرار داده است، ولی بنی امیه آنها را از در خانه خود رانده از حق مسلم خود محروم خواهند ساخت».

48- حسین، طه، علی و دو فرزند بزرگوارش، ترجمه احمد آرام، تهران، کتابفروشی و چاپخانه علی اکبر علمی، 1332 ه.ش،ص 207.

49- از این جهت می توان گفت که پیمان صلح، برای معاویه حکم شمشیری دو دم را داشت که هر دولبه اش به زیان وی بود! زیرا اگر او به مفاد صلحنامه عمل می کرد، هدف امام تا حدودی تأمین می شد و اگر آن را نقض می کرد، نتیجه آن ایجاد تنفر عمومی از حکومت اموی و

جنبش و بیداری مردم بر ضد این حکومت بود، و این، مسئله ای بود که پیشوای دوم آن را از نظر دور نداشت.

50- شمس الدین، محمد مهدی، ارزیابی انقلاب حسین(ع)، ترجمه مهدی پیشوائی، قم، انتشارات توحید،1362 ه.ش، 178-179.

51- حکیمی، محمدرضا، امام در عینیت جامعه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، صفحات 121 و 133 و 171.

52- علی و فرزندانش، ترجمه محمد علی خلیلی، چاپ سوم، تهران، انتشارات بنگاه مطبوعاتی گوتنبرگ، ص 298.

53-حکیمی، همان کتاب،ص 129-130.

54- آل یاسین، شیخ راضی، صلح امام حسن پرشکوه ترین نرمش قهرمانانه تاریخ، ترجمه سید علی خامنه ای،موسسه انتشارات آسیا، 1354 ه'.ش، مقدمه،ص 20-21.

55- ابن شهر اشوب می نویسد: همه مسلمانان اتفاق دارند که پیامبر اسلام (ص) فرمود:

«الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا» (مناقب آل ابی طالب، قم، مکتبه الطباطبائی، ج 3، ص 394).

56-مجله زن روز در عهد طاغوت، بدون ذکر نام نویسنده مقاله.

57-البته این بخش را نباید مسلم تلقی کرد- مولف.

منبع :سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، 85 - 139

نوزدهم وبیست و یکم ماه مبارک رمضان (ضربت وشهادت امیر المؤمنین علی ع)

زمان و مکان و چگونگی شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن ملجم که مصمم به قتل علی -علیه السلام بود با یکی از خوارج به نام شبیب بن بجره که از قبیله اشجع بود ملاقات کرد وبه او گفت: آیا طالب شرف دنیا وآخرت هستی؟پرسید: منظورت چیست؟گفت: به من در قتل

علی بن ابی طالب کمک کن. شبیب گفت: مادرت به عزایت بنشیند، مگر تو از خدمات وسوابق وفداکاریهای علی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع نداری؟

ابن ملجم گفت:وای بر تو، مگر نمی دانی که او قائل به حکمیت مردم در کلام خدا شد وبرادران نمازگزار ما را به قتل رساند؟ بنابراین، به انتقام برادران دینی خود، او را

خواهیم کشت.(1)

شبیب پذیرفت وابن ملجم شمشیری تهیه کرد وآن را با زهری مهلک آب داد وسپس در موعد مقرر به مسجد کوفه آمد.

آن دو در آنجا با قطام، که در روز جمعه سیزدهم ماه رمضان معتکف بود، ملاقات کردند و او به آن دو گفت که مجاشع بن وردان بن علقمه نیز داوطلب شده است که با آنان همکاری کند. چون هنگام عمل فرا رسید قطام سرهای آنان را با دستمالهای حریر بست وهر سه شمشیرهای خود را به دست گرفتند وشب را با کسانی که در مسجد می ماندند به سر بردند ودر مقابل یکی از درهای مسجد که معروف به «باب السده » بود نشستند.(2)

امام علیه السلام در شب شهادت

امام -علیه السلام در ماه رمضان آن سال پیوسته از شهادت خود خبر می داد. حتی در یکی از روزهای میانی ماه، هنگامی که بر فراز منبر بود، دست به محاسن شریفش کشید وفرمود: «شقیترین مردم این موها را با خون سرم رنگین خواهد کرد». همچنین فرمود:

ماه رمضان فرا رسید وآن سرور ماههاست. در این ماه در وضع حکومت دگرگونی پدید می آید. آگاه باشید که شما در این سال در یک صف (بدون امیر) حج خواهید کرد ونشانه اش این است که من در میان شما نیستم.(3)

اصحاب آن حضرت می گفتند: او با این سخن خبر از مرگ خود می دهد ولی آن را درک نمی کنیم. (4) به همین جهت، آن حضرت در روزهای آخر عمر خود، هر شب به منزل یکی از فرزندان خود می رفت. شبی را در نزد فرزندش حسن علیه السلام وشبی در نزد فرزندش حسین -علیه السلام وشبی در نزد دامادش عبد الله بن جعفر شوهر

حضرت زینب - علیها السلام - افطار می کرد وبیش از سه لقمه غذا تناول نمی فرمود. یکی از فرزندانش سبب کم خوردن وی را پرسید. امام -علیه السلام فرمود:«امر خدا می آید ومن می خواهم شکمم تهی باشد. یک شب یا دو شب بیشتر نمانده است ». پس در همان شب ضربت خورد.(5)

در شب شهادت افطار را میهمان دخترش ام کلثوم بود. در هنگام افطار سه لقمه غذا خورد وسپس به عبادت پرداخت واز اول شب تا صبح در اضطراب وتشویش بود. گاهی به آسمان نگاه می کرد وحرکات ستارگان را در نظر می گرفت وهرچه طلوع فجر نزدیکتر می شد تشویش وناراحتی آن حضرت بیشتر می شد ومی فرمود:«به خدا قسم، نه من دروغ می گویم ونه آن کسی که به من خبر داده دروغ گفته است; این است شبی که مرا وعده شهادت داده اند».(6)

این وعده را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به وی داده بود. علی -علیه السلام خود نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پایان خطبه ای که در فضیلت واحترام ماه رمضان بیان فرمود گریه کرد. عرض کردم:چرا گریه می کنی؟ فرمود: برای سرنوشتی که در این ماه برای تو پیش می آید:«کانی بک و انت تصلی لربک و قد انبعث اشقی الاولین و الآخرین شقیق عاقر ناقه ثمود فضربک ضربه علی فرقک فخضب منها لحیتک » (7) . یعنی:گویا می بینم که تو مشغول نماز هستی وشقیترین مردم جهان، همتای کشنده ناقه ثمود، قیام می کند وضربتی بر فرق تو فرود می آورد ومحاسنت را با خون رنگین می سازد.

بالاخره آن شب هولناک به پایان رسید وعلی -علیه السلام در تاریکی سحر برای ادای نماز صبح به

سوی مسجد حرکت کرد. مرغابیانی که در خانه بودند در پی او رفتند وبه جامه اش آویختند. بعضی خواستند آنها را از او دور سازند. فرمود:«دعوهن فانهن صوائح تتبعها نوائح » یعنی: آنها را به حال خود بگذارید که فریاد کنندگانی هستند که نوحه گرانی در پی دارند.(8)

امام حسن -علیه السلام گفت: این چه فال بدی است که می زنی؟ فرمود:ای پسر، فال بد نمی زنم، لیکن دل من گواهی می دهد که کشته خواهم شد.(9)

ام کلثوم از گفتار امام -علیه السلام پریشان شد وعرض کرد: دستور بفرمایید که جعده به مسجد برود وبا مردم نماز بگزارد.

حضرت فرمود: از قضای الهی نمی توان گریخت. آن گاه کمربند خود را محکم بست ودر حالی که این دو بیت را زمزمه می کرد عازم مسجد شد.

اشدد حیازیمک للموت ولا تجزع من الموت فان الموت لاقیکا اذا حل بوادیکا(10)

کمر خود را برای مرگ محکم ببند، زیرا مرگ تو را ملاقات خواهد کرد. واز مرگ، آن گاه که به سوی تو در آید، جزع وفریاد مکن.

امام -علیه السلام وارد مسجد شد وبه نماز ایستاد وتکبیر افتتاح گفت و پس از قرائت به سجده رفت. در این هنگام ابن ملجم در حالی که فریاد می زید:«لله الحکم لا لک یا علی »، با شمشیر زهر آلود ضربتی بر سر مبارک علی -علیه السلام وارد آورد. از قضا این ضربت بر محلی اصابت کرد که سابقا شمشیر عمرو بن عبدود بر آن وارد شده بود(11) وفرق مبارک آن حضرت را تا پیشانی شکافت.

مرحوم شیخ طوسی در «امالی » حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا -علیه السلام از پدران گرامیش از امام سجاد -علیه

السلام نقل می کند:

ابن ملجم در حالی که علی -علیه السلام در سجده بود، ضربتی بر فرق مبارک آن حضرت وارد ساخت.(12)

مفسر معروف شیعه ابوالفتوح رازی در تفسیر خود نقل می کند:علی -علیه السلام در نخستین رکعت از نمازی که ابن ملجم او را ضربت زد، یازده آیه از سوره انبیاء راتلاوت کرد.(13)

دانشمند معروف اهل تسنن سبط ابن جوزی می نویسد:هنگامی که امام در محراب قرار گرفت چند نفر به او حمله کردند وابن ملجم ضربتی بر آن حضرت فرود آورد(14) وبلافاصله با همراهانش گریختند.

خون از سر علی -علیه السلام در محراب جاری شد ومحاسن شریفش را رنگین کرد. در این حال آن حضرت فرمود:«فزت و رب الکعبه »: به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم.سپس این آیه را تلاوت فرمود: منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری .(15)

علی -علیه السلام وقتی ضربت خورد فریاد زد:او را بگیرید. مردم از پی ابن ملجم شتافتند وکسی به او نزدیک نمی شد مگر آنکه او را با شمشیر خود می زد. پس قثم بن عباس پیش تاخت واو را بغل گرفت وبه زمین کوبید.

چون او را به نزد علی -علیه السلام آورند، به او گفت:پسر ملجم؟گفت: آری.وقتی حضرت ضارب راشناخت به فرزندش حسن فرمود:

مواظب دشمنت باش، شکمش را سیر وبندش را محکم کن. پس اگر مردم او را به من ملحق کن تا در نزد پروردگارم با او احتجاج کنم واگر زنده ماندم یا او را می بخشم یا قصاص می کنم.(16)

حسنین - علیهما السلام - به اتفاق بنی هاشم، علی -علیه السلام را در گلیم گذاشتندوبه خانه بردند. بار دیگر ابن ملجم را به نزد آن

حضرت آوردند. امیرالمؤمنین -علیه السلام به او نگریست وفرمود: اگر من مردم او را بکشید، چنان که مرا کشته، واگر سالم ماندم خواهم دید که رای من در باره او چیست.فرزند مرادی گفت: من این شمشیر را به هزار درهم خریده ام وبه هزار درهم دیگر زهر داده ام. پس اگر مرا خیانت کند حق تعالی او را هلاک گرداند.(17)

در این موقع ام کلثوم به او گفت:ای دشمن خدا، امیر المؤمنین را کشتی؟ آن ملعون گفت: امیرالمؤمنین را نکشته ام، بلکه پدر تو را کشته ام.

ام کلثوم گفت: امیدوارم که آن حضرت از این جراحت شفا یابد.

ابن ملجم باز با وقاحت گفت: می بینم که برایش گریان خواهی بود. والله که من او را ضربتی زده ام که اگر آن را در میان اهل زمین قسمت کنند همه را هلاک کند.(18)

قدری شیر برای آن حضرت آوردند. کمی از آن شیر را نوشید وفرمود به زندانی خود نیز از این شیر بدهید و او را اذیت نکنید.

هنگامی که امام -علیه السلام ضربت خورد پزشکان کوفه به بالین وی گرد آمدند. در بین آنان از همه ماهرتر اثیر بن عمرو بود که جراحات را معالجه می کرد. وقتی او زخم را دید دستور داد شش گوسفندی را که هنوز گرم است برای او بیاورند.سپس رگی از آن بیرون آورد ودر محل ضربت قرار داد وآن گاه که آن را بیرون آورد گفت:یا علی وصیتهای خود را بکن، زیرا این ضربت به مغز رسیده ومعالجه مؤثر نیست. در این هنگام امام -علیه السلام کاغذ ودواتی خواست ووصیت خود را خطاب به دو فرزندش حسن وحسین - علیهما السلام - نوشت.

پی نوشت ها:

-1

کشف الغمه، ج 1، ص 571.

2- مروج الذهب، ج 2، ص 424، تاریخ طبری، ج 6، ص 83; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 115; کامل ابن اثیر، ج 3، ص 195; مقاتل الطالبیین، ص 32; البدایه والنهایه، ج 7، ص 325; الاستیعاب، ج 2، ص 282; روضه الواعظین، ج 1، ص 161.

3- ارشاد مفید، ص 151(چاپ اسلامیه); روضه الواعظین، ج 1، ص 163.

4- ارشاد مفید، ص 151(چاپ اسلامیه); روضه الواعظین، ج 1، ص 163.

5- ارشاد، ص 151; روضه الواعظین، ج 1، ص 164; کشف الغمه، ج 1، ص 581.

6- روضه الواعظین، ج 1، ص 164.

7- عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 297، (چاپ قم).

8- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 212; ارشاد، ص 652; روضه الواعظین، ج 1، ص 165; مروج الذهب، ج 2، ص 425.

9- کشف الغمه، ج 1، ص 584.

10- مروج الذهب، ج 2، ص 429; مقاتل الطالبیین، ص 31.

11- کشف الغمه، ج 1، ص 584.

12- بحار الانوار، نقل از امالی، ج 9، ص 650(طبع قدیم).

13- تفسیر ابو الفتوح رازی، ج 4، ص 425.

14- تذکره الخواص، ص 177(چاپ نجف).

15- سوره طه، آیه 55:شما را ازخاک آفریدیم ودر آن بازتان می گردانیم وبار دیگر از آن بیرونتان می آوریم.

16- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 212.

17- کشف الغمه، ج 1، ص 586; تاریخ طبری، ج 6، ص 185.

18- مقاتل الطالبیین، ص 36; الاخبار الطوال، ص 214; طبقات ابن سعد، ج 2، ص 24; کامل ابن اثیر، ج 3، ص 169; تاریخ طبری، ج 6، ص 85; عقد الفرید، ج 4، ص 359; کشف الغمه، ج 1، ص 586.

منبع: فروغ ولایت ص 733 ، آیت الله شیخ جعفر سبحانی

وصیت امام امیرالمؤمنین علی

منبع کتاب: فروغ ولایت ص 787 تا 781 نویسنده: جعفر سبحانی

این وصیت، گرچه خطاب به حسنین - علیهما السلام - است ولی در حقیقت برای تمام بشر تا پایان عالم است. این

وصیت را عده ای از محدثان ومورخانی که قبل از مرحوم سید رضی وبعد از او می زیسته اند با ذکر سند نقل کرده اند. (1) البته اصل صیت بیشتر از آن است که مرحوم سید رضی در نهج البلاغه آورده است. اینک قسمتی از آن را می آوریم:

اوصیکما بتقوی الله و ان لا تبغیا الدنیا و ان بغتکما و لا تاسفا علی شی ء منها زوی عنکما و قولا بالحق و اعملا للاجر و کونا للظالم خصما وللمظلوم عونا.

شما را به تقوی وترس از خدا سفارش می کنم واینکه در پی دنیا نباشید، گرچه دنیا به سراغ شما آید وبر آنچه از دنیا از دست می دهید تاسف مخورید. سخن حق را بگویید وبرای اجر وپاداش (الهی) کار کنید ودشمن ظالم ویاور مظلوم باشید.

اوصیکما وجمیع ولدی واهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم وصلاح ذات بینکم، فانی سمعت جدکمصلی الله علیه و آله و سلم یقول:«صلاح ذات البین افضل من عامه الصلاه والصیام ».

من، شما وتمام فرزندان وخاندانم وکسانی را که این وصیتنامه ام به آنان می رسد به تقوی وترس از خداوند ونظم امور خود واصلاح ذات البین سفارش می کنم، زیرا که من ازجد شما صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:اصلاح میان مردم از یک سال نماز وروزه برتر است.

الله الله فی الایتام فلا تغبوا افواههم ولا یضیعوا بحضرتکم.والله الله فی جیرانکم فانهم وصیه نبیکم.ما زال یوصی بهم حتی ظننا انه سیورثهم.

خدا را خدا را در مورد یتیمان; نکند که گاهی سیر وگاهی گرسنه بمانند; نکند که در حضور شما، در اثر عدم رسیدگی از بین بروند.

خدا را خدا را که در

مورد همسایگان خود خوشرفتاری کنید، چرا که آنان مورد توصیه وسفارش پیامبر شما هستند. وی همواره نسبت به همسایگان سفارش می فرمود تا آنجا که ما گمان بردیم به زودی سهمیه ای از ارث برایشان قرار خواهد داد.

والله الله فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم.و الله الله فی الصلاه فانها عمود دینکم.و الله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتم فانه ان ترک لم تناظروا.

خدا را خدا را در توجه به قرآن; نکند که دیگران در عمل به آن از شما پیشی گیرند. خدا را خدا را در مورد نماز، که ستون دین شماست. خدا را خدا را در مورد خانه پروردگارتان; تا آن هنگام که زنده هستید آن را خالی نگذارید، که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی شوید وبلای الهی شما را فرا می گیرد.

والله الله فی الجهاد باموالکم وانفسکم و السنتکم فی سبیل الله. وعلیکم بالتواصل والتباذل وایاکم والتدابر و التقاطع. لا تترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یستجاب لکم.

خدا را خدا را در مورد جهاد با اموال وجانها وزبانهای خویش در راه خدا. وبر شما لازم است که پیوندهای دوستی ومحبت را محکم کنید وبذل وبخشش را فراموش نکنید واز پشت کردن به هم وقطع رابطه برحذر باشید. امر به معروف ونهی از منکر را ترک مکنید که اشرار بر شما مسلط می شوند وسپس هرچه دعا کنید مستجاب نمی گردد.

سپس فرمود:

ای نوادگان عبد المطلب، نکند که شما بعد از شهادت من دست خود را از آستین بیرون آورید ودر خون مسلمانان فرو برید وبگویید امیرمؤمنان کشته شد واین بهانه ای برای خونریزی شود.

...الا لا تقتلن بی الا قاتلی. انظروا اذا انا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربه بضربه، و لا تمثلوا بالرجل، فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول:«ایاکم و المثله و لو بالکلب العقور». (2)

آگاه باشید که به قصاص خون من تنها قاتلم را باید بکشید. بنگرید که هرگاه من از این ضربت جهان را بدرود گفتم او را تنها یک ضربت بزنید تا ضربتی در برابر ضربتی باشد. وزنهار که او را مثله نکنید(گوش وبینی واعضای او را نبرید)، که من از رسول خدا شنیدم که می فرمود:«از مثله کردن بپرهیزید، گرچه نسبت به سگ گزنده باشد».

پی نوشتها:

1- ابو حاتم سجستانی، المعمرون والوصایا، ص 149; تاریخ طبری، ج 6، ص 85; تحف العقول، ص 197; من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 141; کافی، ج 7، ص 51; در مروج الذهب، (ج 2، ص 425) قسمتی از آن نقل شده است; مقاتل الطالبیین، ص 38.

2- نهج البلاغه، نامه شماره 47.

صد کلمه از کلمات قصار حضرت امیر المؤ منین ع

صد کلمه از کلمات قصار سید الموحدین و سر العارفین حضرت امیر المؤ منین علی علیه السلام

شرح و ترجمه : استاد محی الدین الهی قمشه ای

مقاله یکم در معرفت خدا

بسم الله الرحمن الرحیم

کلمه 1 - قال امیر المؤ منین - علیه السلام -:

من عرف الله سبحانه توحد، و من عرف نفسه تجرد، و من عرف الدنیا تزهد، و من عرف الناس تفرد

ترجمه :

کسی که خدا را شناخت موحد شود، و هر که خود را شناخت مجرد از امور دنیوی گردد، و هر که دنیا را شناخت در او زهد ورزد و اعراض کند.

شرح :

یعنی هر کس خدا را شناخت به یکتائی و یگانگی او

معترف شود و موحد حقیقی گردد و موحد حقیقی تمام توجه و شوق و عشق و وله او به خداست و هر حاجت از خدا خواهد بلکه حاجتی جز خدا ندارد.

یا آنکه خدا را شناخت می داند خدا موجود واحد بسیط تام کامل غنی با لذات و فوق التمام و فوق نامتناهی است و اگر او را شریک باشد مرکب شود از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز و مرکب مسبوق و محتاج به اجزاست و شیئی محتاج غنی الذات نیست پس معرفت خدا لازمه اش توحید او در علم و عمل است ، و هر که خود را شناخت مجرد از همه چیز شود و تنها به تکمیل ذات خود پردازد، و هر که دنیا را شناخت از دنیا رو بگرداند و در او زهد ورزد، و هر که مردم را شناخت عزلت از خلق گزیند.

کلمه 2 - قال امیرالمؤ منین - علیه السلام :

ینبغی لمن عرف الله سبحانه ان لایخلو قلبه من رجائه و خوفه

ترجمه :

هر کس خدا را شناخت دلش از امیدواری بخدا و ترس او خالی نباشد.

شرح :

یعنی هر که خدا را شناخت دل او از خدا هراسان و به او امیدوار باشد یا کسی که خدا را شناخت تنها بخدا امیدوار و تنها از خدا می ترسد و از هیچ کس دیگر نمی ترسد و تنها بخدا چشم امید دارد و بغیر او ابدا امیدوار نیست .

موحد چه در پای ریزی زرش

چه شمشیر هندی نهی بر سرش

امید و هراسش نباشد زکس

بر این است بنیاد توحید و بس

کلمه 3 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

ينبغى لمن عرف

الله ان یتوکل علیه

ترجمه :

هر که خدا را شناخت سزاوار است که تنها بر او توکل کند.

شرح :

در کلمه دیگر فرمود هر که ایمانش قوی تر است توکل او بر خدا بیشتر است و هر که توکل او بر خدا بیشتر است خدا شناس تر است و اعتماد در کارها بغیر خدا نداشته و تمام توجهش در کلیه امور بخدا باشد و کارش همه را به حق واگذارد و بالنتیجه تمام امور مشکل را خدا بر او آسان گرداند که فرمود من توکل علی الله ذلت له الصعاب

توکل ان تدع الامرالی

مقدر الامور جل و علا

و در نتیجه توکل همه کارش را بخدا تفویض کند و حضرت - علیه السلام فرمود: من فوض امره الی الله سدده هر که کارش را به خدا مفوض کند خدا بحد کامل آن کار را محکم اساس گرداند.

کلمه 4 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من عرف الله خاف الله ، و من خاف الله امنه من کل شیئی

ترجمه :

هر که خدا را شناخت از خدا می ترسد و هر که خدا ترس شد خدا او را از هر ترسی ایمن می سازد.

شرح :

یعنی هر که خدا را شناخت از او می ترسد و بس ((از هیچ کس جز خدا نمی ترسد و در حقیقت شجاع ترین مردم باشد)) چنانکه ابن سینا فرمود، العارف شجاع و کیف لا و هو بمعزل عن تقیه الموت عارف که از خدا می

ترسد و معصیت او نمی کند و مرگ را حضور حق و رحمت حق داند دیگر از مرگ و هیچ حادثه و هیچ مخلوقی نمی ترسد

زیرا ترس ها همه از مرگ است و عارف بالله مرگ را خوشترین حال و بهترین سعادت خود داند که حضور محبوب خود می رود پس هر کس خدا ترس شد خدا او را از هر امر مخوف و ترسناک ایمن سازد تا از هیچ چیز نترسد و مانند علی - علیه السلام - و شیعیان واقعی او شجاع و دلیرترین مردم است .

کلمه 5 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من عرف نفسه عرف ربه

ترجمه :

هر که خود را شناخت خدا را شناسد.

شرح :

یعنی هر که خود را شناخت که از نطفه پست و ناچیز وجودی یافته به این جمال و کمال جسمانی و روحانی که عالم عقلی است مطابق با عالم عینی البته خدای خود را خواهد شناخت زیرا می داند که جز ذات عالم قادر حکیم و اهب الصور این وجود را از نطفه به این کمال نرسانیده است پس در اثر فکر و توجه به نفس ناطقه مجردخود خدا را به اوصاف جمال و جلال و کل الحسن و الکمال خواهد شناخت و باز فرمود من عرف نفسه فقد انتهی الی غایه کل معرفقه و علم هر که خود را شناخت خدا را شناسد و چون خدا را شناخت به معرفت کل الوجود و حقیقه الکل نائل گردیده و بالنتیجه بهر علم و معرفت راه یافته است .

کلمه 6 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

المعرفه نور القلب المعرفه بالقدس

ترجمه :

معرفت خدا نور و روشنی است و نیل و استفاضه از عالم قدس .

شرح :

یعنی معرفت و شناسائی خدا دل را روشن به انوار و اشرافات الهی

گرداند کسی که خدارا شناخت همیشه دلش روشن و خاطرش چون باغ و گلشن بیاد حق شاد است و دایم به افاضه فیش از عالم قدس محظوظ و بهره مند است .

کلمه 7 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من عرف الله وعظمه منع فاه من الکلام و بطنه من الطعام و عنی نفسه بالصیام و القیام

ترجمه :

هر که خدا را شناخت دهانرا از کلام و شکم را از طعام غیر ضروری منع کند و پیوسته نفس را رنج به نماز و روزه و طاعت برای راحت ابد خواه داد.

شرح :

یعنی کسی که خدا را شناخت لازمه معرفتش اموریست که از آن جمله زبان از کلام بیهوده و عبث نگاه می دارد و سخن جز به حق نگوید و الا بذکر خدا و علم و هدایت خلق لب نگشاید دیگر شکم را از طعام والوان گوناگون اشربه و اطعمه و لذات نفسانی منع می کند و جان خویش را در راه طاعت خدا به قیام در نماز و امساک روزه برای صفای روح به رنج و تعب می اندازد و شب و روز می کوشد که که بر مقام معرفت و قربش بخدا بیفزاید و فقناالله تعالی

کلمه 8 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

اعرف الناس بالله سبحانه اعذرهم للناس و ان لم یجد لهم عذرا .

ترجمه :

فرمود هر کس خدا را بهتر شناسد عذر مردم را هر چه کنند بهتر می پذیرد هر چند بر آنان عذری نداند.

شرح :

یعنی یکی از اوصاف خدا شناسان آنست که هرگز زبان به عیب جوئی و بد گفتن به خلق نگشایند و کسی را

ملامت در کاری نکنند و عذر او به پذیرند و توبه گنه کاران را به درگاه خدا مقبول و امید عفو بر همه روا دارد همه نیک و بد مردم را مشمول عنایت و رحمت نامنتهای حق تواند دانست و هرگز بغض و عداوت از خلق در دل ندارد و ابدا تحقیر و توهین بکس روا ندارد زیرا.

خلق را چون آب دان صاف و زلال

اندر او تابان صفات ذوالجلال

و همه کس را معذور در مراتب وجود و سرقدر شناسد و نزد خدا قابل رحمت واسعه و الطاف بی نهایت شمارد و به زبان عشق چون الهی سراید:

گر برق رحمت زند بر خرمن عاصیان

ترسم که ابلیس دون آهنگ رضوان کند

و خود را بهتر از کسی نپندارد و به مردم نظر اشفاق و ترحم کند و اگر کسی را در گناهی مستغرق دید به او نصحیت و نکوهش از شفقت می کند نه خشم و ملامت و بر او مغفرت از خدا می طلبد زیرا خدا را شناخته که او را رحمت واسعه است و رحمتی وسعت کل شیئی پس نتیجه خداشناسی اشفاق و ترحم و مهربانی و عذر پذیری نسبت به نیک و بد خلق خواهد بود.

کلمه 9 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

اعلم الناس بالله اکثرهم له مسئله

ترجمه :

هر که خدا را بهتر بشناسد از او بیشتر مسئلت نماید.

شرح :

در کلمه دیگر حضرت فرمود: ((چیزی نزد خدا محبوب تر از آن نیست که بندگان از او حاجت خود را طلب کنند)) یعنی هر کس خدا را شناخت داند که زمام تمام امور عالم به دست اوست و غیر حق را کاری به

دست نیست و قدرتی بدون مشیت حق بر چیزی ندارد پس هر حاجت جسمانی و روحانی دارد رو به خدا آرد و به درگاه خدا دست مسئلت دراز کند و چون وجود جمیع خلق را محتاج به لطف حق داند و خدا را غنی و توانای مطلق شناسد و ان الله لهو الغنی الحمیدو مایفتح الله للناس من رحمه فلا ممسک لها و ما یمسک فلا مرسل له دری که خدا بروی بنده بگشاید کسی نتواند بست و دری که بست کس نتواند گشود لذا بنده حق هر چه می خواهد از خیرات و سعادات دنیا و عقبی از کسی غیر حق نمی طلبد و همه حوائج کلی و جزئی خود را از خدا بسیار مسئلت می کند و می داند از هر کس حاجتی به خواهد پیش او خوار می شود مگر خدا که هر چه بنده بیشتر از او حاجت خواهد آن بنده نزدش عزیزتر شود و این معنی را حضرت در کلمه ای فرمود قریب به این عبارت اکثار طلب الحاجه من الله یعزک و من الناس یذلک سوال بسیار از خلق موجب ذلت شود و از خدا موجب عزت است پس هر کس خدا را بهتر شناخت بیشتر از او سوال حاجت می کند چون همه درها را بروی خودبسته می داند جز درگاه لطف بی حساب و رحمت واسعه الهی .

کلمه 10 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

معرفه الله سبحانه اعلی المعارف

ترجمه :

فرمود معرفت خدا بالاترین معارف است .

شرح :

یعنی بهتر و عالی ترین حکمت و معرفت ها شناختن خداست زیرا علوم و معارف را هریک درجه

و رتبه ایست و علمی اشرف از علم دیگر و معرفتی بالاتر از معرفتی است و اشرفیت علم به واسطه اشرفیت وجود معلوم است ، یا اتقن و اظهریت برهان ، یا افضلیت غایت است ، و به این هر سه وجه علم الهی و معرفت خدا اشرف و اعلای علوم است اما از جهت موضوع این علم اعلی و اکمل است زیرا موضوعش وجود حق و صفات کمالیه و افعال و شئون آثاری اوست و معلوم است که این موضوع اشرف و اعلای تمام موضوعات علوم است لذا حکمای الهی فرموده اند علم حکمت الهی چون موضوعش وجود حق و صفات و افعال و کیفیت صنع و ابداع حضرت احدیث است پس اعلای علوم و معارف است و من یوت الحکمه فقدا و تی خیرا کثیرا هر که به حکمت الهی معرفت یافت بخیر و سعادت بسیار بی شمار رسیده است اما از جهت برهان : برهان این علم وجود کامل فوق الکمال خداست پس اتم و اظهر و اتقن برهانست چون وجود حق از فطریات است امیرالمؤ منین فرمود اعرفوا الله باللل و دل علی ذاته بذاته برهان او وجود و انوار و اشراقات خود اوست خدا را به خود او که هستی صرف است باید شناخت اولم یکف بربک انه علی کل شیی شهید.

آفتاب آمد دلیل آفتاب

گر دلیلت باید از وی رو متاب

انت الذی اشرقت الانوار فی قلبو اولیائک حتی عرفوک و و حدوک تو در دل خاصان و دوستانت انوار جمال خود را اشراق کردی تا تو را شناختند و موحد شدند.

پس خدا را دلیل و برهان خداست که وجودش

فطری و بدیهی است هر چند کنهش ناپیدای ابدی است و در هیچ علم برهانی ازین روشن تر نیست که به واسطه نور وجود الهی بر چشم بصیرت دلهای پاکان عالم پدیدار است .

جمال یار نداد حجاب و پرده ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

اما از حیث غایت معلوم است که حکمت الهی که غایتش معرفت الله است اشرف و اعلای امور است که غایت الغایات اوست یا غایه امال العارفین

مقاله دوم در توحید خدا و اخلاص به درگاه الهی عز سلطانه

کلمه 1 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من وحدالله سبحانه لم یشبهه بالخلق

ترجمه :

آنکه خدا را بوحدانیت و یگانگی شناخت او را در هیچ وصف به خلق مشابه نداند.

شرح :

یعنی موحد واقعی به کلی خدا را از اوصاف خلق منزه و مبرا داند و او را بی مثل و مانند شناسد لیس کمثله شیئی زیرا آنچه دارای صفات خلق است مانند خلق محتاج است و خدا غنی مطلق است خلق ذات و صفاتشان همه دست خوش فنا و زوال و حاجت و نقص است و خدا ذاتی است ازلی و ابدی و غنی در ذات و هیئات ذات و نعوت و صفات است و صفاتش همه عین ذات مقدسه است به خلاف خلق که در وجود محتاج و در صفات و کمالات نیازمند بغیرند.

کلمه 2 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

التوحید حیاه النفس

ترجمه :

یعنی ، انسان به نور معرفت خدا و توحید ذات و صفات حق جانش روشن نگردد به مقام روح انسانی نرسیده و تا آنان معنی بزرگ را در خود ادراک شهودی نکند هنوز زنده

به حیات حقیقی نگردیده است در دیوان منسوب به حضرت مولی - علیه السلام - است .

و ان امرء یحی بالعلم میت

و ابدانهم قبل القبور قبور

کس یکه زنده به نور علم و معرفت نگردد مرده است و پیش از آنکه به قبر داخل شود بدنش قبر جان مرده اوست و نیز فرموده هر کس خدا را فراموش کند خدا او را از نفس ناطقه خود غافل سازد و چشم بصیرت قلبش کور شود و هر کس بیاد خدا باشد خدا قلبش را زنده و عقلش را نورانی گرداند و شعر اشاره به آیه مبارکه است نسوالله فانساهم انفسهم یعنی هر کس خدا را فراموش کرد از جان خویش و کسب سعادت ابدی خود فراموش کند و همه بتن پروری و خدمت بدن حیوانی پردازد که لازمه اش مرگ روح و فنای نفس ناطقه قدسیه باشد که حق فرمود قد افلح من زکیها و قدخاب من دسیها رستگار شد هر که روح خود را تربیت و تکمیل به علم و عمل کرد، و زیان کرد و فاسد گردید هر کس که بتن پروری از تربیت روح اهمال و اعراض کرد پس توحید و علم و معرفت الهی زنده کننده حقیقی روح انسان است .

کلمه 3 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

التوحید ان لاتتوهمه ، و العدل ان لا تتهمه

ترجمه :

توحید آنست که خدا را در وهم و اندیشه نیاوری و عدل آنکه خدا را به ظلم و کار قبیح متهم نگردانی .

شرح :

یعنی موحد حقیقی که خدا را به یگانگی و یکتائی شناخته می داند که خدا بفکر و عقل و وهم

و اندیشه خلق نمی گنجد و برتر از حد ادراک جمیع خلایق است حتی ملائک و انبیاء و اولیاء پس موحد می داند که هر چه در وهم و خیال درآید مخلوق است چنانکه امام صادق - علیه السلام - فرمود.

کل ما میز تموه باو هامکم فی ادق معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم الخ هر چه در وهم و اندیشه آید مخلوق است .

در کلمه دیگر حضرت فرمود لا تقدر عظمه الله علی قدر عقلک عظمت خدا را بقدر عقل خود قیاس مکن که او بزرگتر از حد و وصف عقل و ادراک است دعای رسول اکرم است یا من لا یعلم و لا یدری ماهو الاهو و عدل خدا آنکه هر چه فعل خداست همه را عدل و احسان و لطف و رحمت به خلق دانی و ابدا ظلم به حق نسبت ندهی و ابدا چون جبریان در مسبب ازلی جور به خلایق نپنداری بلکه بدانی فعل الهی همه عدل و عشق و لطف و رحمت است .

کلمه 4 - امیرالمؤ منین - علیه السلام -: لن تتصل بالخالق حتی تنقطع عن الخلق

ترجمه :

فرمود تا از خلق منقطع نشوی بخدا واصل نخواهی شد.

شرح :

یعنی در مقام علم تا خدا را منزه از اوصاف و اطوار خلق نشناسی و او را برتر از حدود ماهیت ندانی و بالاتر از حد توصیف و تصور نپنداری بمعرفت او نرسیده ای و در مقام علم هرگاه از کلیه خلق چشم به پوشی و جز خدا به هیچ کس توجه نکنی نه در عبادت نه در حاجت و همه عالم را در مقابل خدا از نظر

بیندازی آنگاه خدا را واقعا شناخته ای عظم الخالق فی انفسهم فصغر مادونه فی اعینهم آنکس که خدا را شناخت از عظمت خدا هر چه غیر خداست همه در نظرش کوچک و ناچیز است و در نتیجه منقطع از خلق شود تا بخالق راه یابد.

کلمه 5 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

قلوب العباد الطاهره مواضع نظر الله سبحانه فمن طهر قلبه نظر الیه .

ترجمه :

دلهای پاک بندگان خدا محل نظر و عنایت خداست پس هر کس دل را پاک از هوا کرد خدا به او نظر افکند.

شرح :

یعنی عنایت خاص ازلی حق و توجه مخصوص حضرت احدیت به دلهائی است که پاک از هوا و منقطع از غیر خدا باشد و بت هائی که هوای نفس می تراشد همه را بشکند و دل را پاک از توجه به عالم آفل باطل الذات کند و خلیل وار ((لااحب الافلین)). گوید.

آن شایسته نظر خاص خداست و چنانکه حضرت - علیه السلام - فرمود کل ما شغلک عن الله فهو صنمک هر چه از خدا باز دارد تو را آن بت است و بت رجس و پلید است فاجتنبوا الرجس من الاوثان)) پس دلهائی که از صفات حیوانی و شیطانی منزه و طاهر از لوث خود بینی شد و از هر چه غیر رضای اوست پاک گردید و به کلی شوق و عشق و انس و طاعت و محبتش خالص للله و مختص به آن محبوب و معشوق مطلق شد چنان پاک دلها لایق نظر و توجه خداست و التفات و عنایت خاص حضرت احدیت .

و خلاصه هر دل که از مقام تجلیه و

تخلیه به مقام فنا در حق رسید و در مقام تجلیه شرع الهی را که حضرت در کلمه دیگر فرمود الشریعه ریاضه النفس امتثال کرد ((واجب را عمل کرد و حرام را ترک)) و در مقام تخلیه از صفات رذیله کبر و غرور و بخل و حسد و کینه و عجب و خود بینی منزه گشت و در مقام تخلیه متصف به صفات ملکوتی و متخلق به اخلاق الله گردید و در مقام فناء افعال و اوصاف و ذوات ممکنات را در افعال و صفات و ذات حق فانی و هالک یافت و معنی کل شیئی هالک الا وجهه . را شهود کرد، آن دل پاک از ماسوالله و به مقام مشاهده خدا نائل گردد آری لازمه نظر خدا به بنده عارف فنا و استغراق عارف در شهود خداست رزقناالله و ایاکم .

کلمه 6 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

ما وحدد من کیفه ، و لا حقیقه اصاب من مثله ، و لا ایاه عنی من شبهه ، ولا صمده من اشار الیه و توهمه .

ترجمه :

حقیقت توحید را نیافته آنکه بر خدا مثل و مانندی قایل شود یا خدا را به چیزی شبیه داند، و غنی نامحدود ندانسته هر که او را به اشاره حسی یا عقلی محدود سازد.

شرح :

یعنی عارف به توحید خدا چنانکه در کلمه سابق بیان شد خدا را نامنتاهی و فوق نامتناهی داند و عقل و فکر و اندیشه محدود خود را از فهم کنه ذات نامحدود او معزول و عاجز شناسد و از اشاره و کم و کیف و حد و مثل و شبه و مانند

آن ذات بی مثل و مانند را منزله داند زیرا.

آنچه پیش تو غیره از آن ره نیست

غایت فهم تو است الله نیست

ما عرفناک حق معرفتک

میسراید زبان وحی سرا

خود ندیدستش و نخواهد دید

چشم حق بین سر ما اوحی

یعنی آنکس که عقل اول است و رسول خاتم و صاحب مقام ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی که اعلاترین رتبه ممکناتست در مقام معرفت خدا اظهار عجز کرده و ما عرفناک حق معرفتک میسراید و سبحانک لا احصی ثناء علیک در دعا می گوید پس کلیه موجودات از ملائکه مهین گرفته تا سایرین همه از معرفت بکنه ذات احدیت معزول و محرومند اما تمام موجودات هم دارای مرتبه از معرفت خدا خواهند بود و باید یا به نظر در وجود یا به فکر و نظر در آیات آفاقی و انفسی مقام معرفت خود را هر چه به توانند تکمیل کنند که درجات بهشتی ((هر بهشتی)) تابع درجات معرفت است .

کلمه 7 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

فی توحید الله لیس فی الاشیاء بوالج و الا عنها بخارج .

ترجمه :

نه خدا در اشیاء داخل است و نه از آنها خارج .

شرح :

یعنی ذات یکتا و یگانه خدا با آنکه با تمام موجودات و مقوم کلیه حقایق وجودیه است داخل در عالم است و خارج از عالم ، از چیزی بطور مباینت خارج نیست و در چیزی به نحو حلول داخل نیست . به عبارت دیگر خدا در

حدود و ماهیات اشیاء نیست و از وجود و حیث نوارنیت که تجلی فعلی
اوست با تمام موجوداتست و هو معکم اینماکنتم . چون ذات بحت بسیط

تعین و حد و و ماهیت نمی گنجد و مقوم تمام موجوداتست و محیط به کلیه وجودات و در هر مکن آن لامکانی حاضر و از کلیه امکنه خارج است .

کلمه 8 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الاخلاص عباده المقربین .

ترجمه :

اخلاص در عمل عبادت بندگان مقرب خداست .

شرح :

یعنی اخلاص در عبادت که هیچ شائبه شرک و ریا در او نباشد و در او هوای نفس هیچ مداخله نکند و جز رضا و خوشندی حق در آن عمل هیچ منظوری نداشته باشد انما نطعمکم لوجه الله صرف باشد آن عبادت بندگان خاص و مخصوص مقربان درگاه الهی است که آن مشتاقان حق در عمل شان شوق بهشت و خوق دوزخ هم مداخله ندارد و تنها نظرشان در کار به میل و رضای معشوق است مانند علی - علیه السلام - و خاصان شیعیان که میل آنها فانی در میل خداست و ما یشاون الاان یشاء الله .

جز به میل حق نجنبد میل من

نیست جز عشق احد سر خیل من

و این مقام اخلاق که در اول خطبه حضرت فرمود کمال توحید اخلاص است لازمه توحید خاص الخاص و معرفت اولیاء خداست که غیر خدا را عدم انگاشتند.

آتشی از عشق بر افروختند

پخته و خام دو جهان سوختند

کلمه 9 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الاخلاص اعلی الایمان .

ترجمه :

اخلاص بلند پایه ترین مقام ایمان است .

شرح :

یعنی ایمان : بخدا را مراتبی بسیار است تابع معرفت و چون معرفت و توحید کامل گردد انسان به مقام اخلاص در علم و عمل نائل شود بنابراین عالی تربن ربته ایمان و معرفت اخلاص خواهد بود

و اخلاص تا آنجا رسد که غیر خدا موجود حقیقی نبیند و در آنحال شرک و ریا در کارش ابدا تصور نشود.

کلمه 10 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

السعید من اخلص الطاعه .

ترجمه :

سعادتمند آن کس است که طاعت خدا را خالص برای خدا بجای آورد.

شرح :

سعادت حقیقی آنست که مطلوب انسان از طاعت خدا خود حق و شهود جمال الهی باشد و چنانکه در کلام حضرت - علیه السلام - لکن وجدتک اهلا للعباده عشق خدا موجب عیادتش گردد نه عشق بهشت یا خوف دوزخ یا اغراق دیگر، پس انسان به سعادت آنگه رسد که مطلوبش و معشوقش شهود جمال آن حسن آفرین است .

مقاله سوم

ایمان به خدا و عالم غیب ما فوق الطبیعه

کلمه 1 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الایمان معرفه بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان .

ترجمه :

ایمان سه چیز است معرفت خدا به قلب و اقرار به زبان و عمل به جوارح .

شرح :

یعنی به ایمان تنها لفظ و حرف بر زبان نیست بلکه حقیقت ایمان اول معرفت و شناسائی خداست به قلب و به وطن ذات قلب المومن عرش الرحمان برای آنست که خدا را به قلب مشاهده می کند پس ایمان اول

معرفت و شهود خداست به چشم قلب و مطابق قلب بر زبان نیز جاری سازد تا خلق را هم به ایمان دعوت کند که چون زبان با قلب مطابق شد سخن موثر خواهد بود الکلمه اذا خرجت من القلب وقعت فی القلب و اذا خرجت من اللسان لم تجاوز الآذان سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بر دل ، و اگر

به زبان تنها بود بگوش می رسد و بدل نمی رسد و آنگاه که قلب و زبان مطابق شد. باز عمل بار کان هم شرط ایمان است یعنی باید مطابق قلب و زبان هر عمل نیکو که به جسم یا به مال او مربوط است اعضای او باید به حکم ایمان بجای آرد مانند نماز و روزه و انفاق مال و جهاد در راه دین و غیره تا به مقام ایمان براستی و حقیقت نائل شود و اگر ایمان در قلب نبود منافق است و کافر و اگر در قلب بود در زبان و در عمل و ارکان نبود مومن است اما فاسق و مقامش در ایمان ضعیف است و هر گاه سه مقام بود ایمان کامل با عدل و تقوی است و معتزلیان بین کفر و ایمان فاسق را واسطه دانند نه مومن و نه کافر شمارند و ما امامیه فاسق را مومن معصیت کار دانیم و قابل توبه و دخول بهشت شناسیم .

کلمه 2 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

ما آمن بالله من قطع رحمه .

ترجمه :

فرمود ایمان بخدا نیاورده است کسی که قطع رحم کند.

شرح :

یعنی هر کس با رحم و خویشاوندان و خاندان خود طریق مواصلت و محبت نپوید بلکه از ارحام خود کناره گیرد و یا به آنها جور و ستم روا دارد آنکش بخدا ایمان ندارد که خدا در قرآن فرماید:

فاتقوا الله الذی تسائلون به والارحام . خدا ترس باشید که از آن سوال شوید و ارحام را رعایت کنید و قطع رحم زنها مکنید آنکس به ارحام و خاندان و خویشان خود محبت نکند ((یا دشمنی

کند)) از حکم فطرت بیرون است چون محبت خویشان حکم فطرت انسان است و هر که از حکم فطرت بیرون رود از معرفت و ایمان بخدا که ((دانش حق ذوات را فطری است)) بی بهره ماند زیرا فطرتش از انسانیت منحرف و منسلخ است و در فطرت منحرف از انسانیت خداشناسی و ایمان وجود ندارد، و جای دیگر فرمود: لاایمان لمن لا عقل له یعنی آنکه عقل فطری نداشت ایمان بخدا ندارد نتیجه آن که هر کس قطع رحم کند یا بی ایمان یا البته ضعیف الایمان است و هر که را نور ایمان است صله رحم کند بلکه به عالم نبات و حیوان نیز احسان کند که علاوه بر نوع انسان که بنی آدم اعضای یکدیگرند حیوان و نبات هم خویشان انسان با علم و ایمانند چون گاو و گوسفندی که به او شیر می دهند به منزله مادرند و نباتات که با و قوت می دهند به منزله بستگان .

کلمه 3 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

ثلاث من کن فیه فقد اکمل الایمان : العدل فی الغضب و الرضا، والاقتصاد فی الفقر و الغنی ، و اعتدال الخوف و الرجا .

ترجمه :

سه وصف در انسان دلیل کمال ایمانست .

یکی آنکه با دشمن و دوست غضب و خوشنودی او را از عدالت بیرون نبرد، دیگر در حال فقر و غنا اقتصاد و میانه روی را رعایت کند، دیگر از خدا خوف و امیدواریش معتدل و مساوی باشد.

شرح :

ایمان انسان آنگاه کامل باشد که :

اولا. با خلق اگر دوست یا دشمن است حب و بغض شخصی نداشته و ملکه عدالت و خلق

انصاف را حفظ کند و در مقام حکم در حق دشمن و دوست بعدل قضاوت کند که جور به دشمن و طرفداری از دوست به حکم هوای نفس نقص ایمان و خلاف وجدان و دور از طریق خدا پرستی است .

و ثانیا. با خود در حال فقر و غنی معتدل باشد نه فقر او را بدنائت و لئامت افکند، و نه غنی و ثروت او را به اسراف و عیاشی و شهوت رانی کشاند.

و ثالثا. با خدا خوف و امیدش مساوی باشد نه خوف از امید افزون و نه امید از خوف که اگر خوفش کمتر از امید واری بخدا شد قوی است و تجری نفس به فریب اینکه خدا ارحم الراحمین است ((عفو خدا بیشتر از جرم ماست)) او را بورطه عصیان کشد. و اگر خوفش بیش از امید باشد بسا نفس از راه شدت خوف او را از توجبه برحمت واسعه بی نهایت خدا غافل کند و به حال نا امیدی و یاس از رحمت خدا که بزرگترین گناهست در اندازد در صورتیکه ایمد به رحمت الهی موجب شوق و رغبت به کار نیکو گردد و روح را منبسط و شاد خاطر نگاه دارد پس باید اهل ایمان در خوف و رجا معتدل باشند.

در کلمه دیگر حضرت فرمود خف ربک وارج رحمته یومنک مما تخاف و ینلک ما رجوت از قهر خدا بترس و به رحمتش امید وار باش تا خدا از هر مخوفی تو را ایمن سازد و بهر چه امید واری نائل گرداند و در اواخر عمر و سنین پیری در اخبار است که غلبه امید بر خوف پسندیده است

چون شهوت و غضب ضعیف شده و هنگام انتقال از این عالم فررا رسیده است بهتر است که بنده امیدش برحمت نامنتهای خدا بیشتر باشد تا با رضا و شوق به لقای حق از جهان رود تا بباغ رضوان شتابد.

کلمه 4 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الایمان شجره اصلها الیقین و فرعها التقی و نورها الحیاء و ثمرها السخاء .

ترجمه :

ایمان به خدا در مثل درختی است که ساقه آن یقین است و شاخه اش تقوی و شکوفه ای حیاء و میوه اش سخاوت است .

شرح :

حضرت ، ایمان به خدا را به درختی مثل زده و اصل آن یعنی ساقه و ریشه و ذات درخت مقام یقین به مبدا و معاد است که بی هیچ شک و ریب خدا و قیامت را معتقد باشد تا به هیچ تشکیک از این عقیده بیرون نرود الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه . و تمثال ثبات در ایمان را فرمود المومن کالجبل الراسخ لاتزعزعه القواصف مومن مانند کوهی استوار است و هیچ باد فتنه و حوادث عالم او را از جای حرکت نتواند داد.

اما شاخه درخت ایمان تقوی داشتن است از هر چه عمل زشت و کار نارواست بلکه مقام عالی آن تقوی از هر لذت و خوشی جز لذت لقای خدا و شهود آن معشوق کل الحسن یکتاست .

اما شکوفه آن درخت که زینت و جمال اوست فرمود حیاء از خود و خدا و خلق است کاری که خود بالوجوان زشت می داند نکند و از آنچه خدا نهی کرده شرم کند و کار حرام را بی حیائی و جسات خدا

شمارد و بر خلق هم کار بد خود را مستور دارد و از تجاهر به عصیان شرم کند که اگر فسق و گناه پنهان را آشکار کند موجب پرده دری و خرابی جامعه و فساد جرات مردم به عصیان شود.

اما میوه درخت ایمان فرمود سخاوت نفس است و سخاوت نه تنها احسان به فقیران و مستمندان است بلکه ملکه سخاوت به حقیقت قوه ایست از آثار علو نفس و بلندی همت که لازمه اش آنست که انسان از جان و مال به راه خدا و احسان به خلق خود داری نکند و در آنچه خیر و صلاح مقام انسانی است به امر حق و رای عقل کامل مال و جانرا به آسانی بذل تواند کرد بلکه از احسان هر گونه احسانی به خلق جهان لذت برد و به میل شوق و رغبت قلبی به خلق احسان کند و عالی ترین مرتبه سخاوت انما نطعمکم لوجه الله است که ایثار باشد یعنی با وجود احتیاج خود به چیزی آنرا برای خدا بخلق عطا کند و فقنا الله تعالی .

کلمه 5 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

اصل الایمان (حسن) التسلیم لامرالله .

ترجمه :

اصل واساس ایمان بخدا تسلیم امر خدا شدنست .

شرح :

یعنی حقیقت ایمان بخدا آنست که انسان در اثر عبادات و طاعات و مجاهدات با نفس به مقام تسلیم و رضا نائل شود و در معرفت حق بدان مقام رفیع رسد که سراپای فانی در اراده خدا گردد. لذا حضرت در حدیث کمیل بعد از فنا و بقا که عالی ترین مقامات نفس است فرمود لها خاصیتان : الرضا و التسلیم مقام رضا

و تسلیم خاصیت نفس کلیه الهیه است که اشرف و اعلای نفوس قدسیه است و بنابراین اصل ایمان اینجا مراد کمال و حقیقت ایمانست که برای نفوس کلیه الهیه حاصل است و ملازم مقام رضا تسلیم است که انسان عارف پس از طی جمیع مقامات سلوک به مقام رفیع رضا و تسلیم می رسد پس عارف هر گاه از مراتب ابتدائی که تجلیه و تخلیه است و متوسط که تحلیه بصفات کمال است در گذشت و بمقام عالی و اعالی نائل شد که مقام فناست فنای افعالی و صفاتی و ذاتی که محو و طمس و محق است)) آنجا بمقام رضا تسلیم بلطف خاص حق نائل گردد و برخی چون حکیم سبزواری مقامات کلی سلوک را بترتیب چنین ذکر کرده اند.

1 - مقام ایمان .

2 - و مقام توبه عام و خاص و اخص ((توبه از گناه توبه از ترک اولی توبه از توجه بغیر خدا)).

3 - و مقام تقوی که آنرا نیز سه مرتبه است ((تقوای از حرام ، تقوای از لذت مباح ، تقوای از غیر لذت شهود حق)).

4 - و مقام صدق و انابه .

5 - و مقام مراقبه .

6 - و مقام محاسبه .

7 - و مقام توکل .

8 - و مقام رضا.

9 - و مقام تسلیم .

10 - و آخرین مقام مقام تسلیم است که عارف در این مقام ابدا بر خود یا بر غیر چیزی از حق نخواهد و هرگز اعتراض بر فعل حق ندارد و بهر چه پیش آید مبتهج و خوش است هرگز چرا چنین شد یا چنان نگوید چرا سالمم یا مریض یا فقیر

یا غنی چرا سرد یا گرم است ابدا نگوید که چون و چرا در کار حکمت ازلی خلاف مقام رضاست .

چون و چرا را بهل که در عشق

از عاشقان چند و چون روا نیست

این گفته مرتضاست بنیوش

خوشتر ز گفتار مرتضی نیست

جز آنچه خدا خواهد چیزی در نظام کلی و نظام شخصی نخواهد بلکه بهتر از آنچه هست نداند این مقام رضا و تسلیم حقیقت و غرض اصلی و مقصود نهائی ایمان است رزقنااالله تعالی .

کلمه 6- قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من اعطی فی الله و منع فی الله واحب فی الله و ابغض فی الله فقداستکمل الایمان

ترجمه :

هر کس عطای او برای خدا، منعش برای خدا، و دوستیش برای خدا، و دشمنیش همه برای خدا باشد چنین کس ایمانش بمرتبه کمال رسیده است .

شرح :

یعنی آنکس که از میل و هوای خود بکلی خالی شد و به زبان حقیقت گفت ،

فانیم از خویش و موجودم بحق

شد لباس هستیم یکباره شق

نیست از خود هستم از دیدار خود

چونکه جان کردم فدای یار خود

نیست از من جنبشی از ذات من

اوست در من دمبدم جنبش فکن

آنکس متخلق به اخلاق الله است بلکه فانی فی الله ، و عطا و منع و حب و بغضی از خود ندارد.

چون از وجود خود چونی گشته تهی

نیست از غیر از خدایش آگهی

پس چنین کس در ایمان بخدا که مراتبش بسیار است بمقامات عالیه رسیده است .

کلمه 7 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

طوبی للزاهدین فی الدنیا الراغبین فی الاخره

ترجمه :

خوشا بر حال زاهدان در دنیا و راغبان و مشتاقان بعالم آخرت .

شرح :

یعنی سعادتمند و سرافراز ابد

کسی است که عالم دینارا شناخت و لذات زائل و نا قابل او را از نظر انداخت و پرده موهومات و خیالات عالم پست مادی را بر درید تا حجاب توجهش بعالم اعلای آخرت نگردید و بحکم فطرت روح که از عالم امر و نشاه تجرد است و وطنش آنجاست که قل الروح من امر ربی .

دائم بدل مشتاق وطن اثلی خویش است و ذکر و فکرش در جهان مافوق طبیعت مشغول است .

حضرت فرمود خوشا بر حال چنین نفس قدسی که با زهد و تقوای حقیقی مشتاق جهان جاودانی و عاشق بهشت لقای الهی است .

کلمه 8 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

طوبی لمن ذکر المعاد فاستکثر من الزاد

ترجمه :

خوشا بر حال آنکس که بیاد معاد و عالم آخرت باشد و زاد و توشه بر این سفر دراز بسیار بر دارد.

شرح :

یعنی سعادتمند کسی است که در دنیا چنان غرق نشود که بکلی از آخرت و مرگ و مابعد مرگ که جهان ابدی است فراموش کند مانند دنیا پرستان غافل نادان ، بلکه بیدار کار آخرت باشد و از دنیا بسیار زاد و توشه برای سفر معاد بردارد و هر چه می خواهد ذخیره کند برای آنجهان خود ذخیره کند که تامین آتیه همانست که برای خود در جهان ابد فرستاده و الا این عالم بی ثبات بی قرار به هیچ چیز از مال و جاهش تاءمین آتیه نتوان کرد چون آتیه حتمی این عالم انتقال و مرگ و رفتن از این عالم پست مادی بجهان روحانی است و بهشت جاودانی پس خوشا بر حال آنکه جهد و کوشش کند و

از علم و عمل صالح زاد و توشه برای سفر خود که بارگاه شهود حق و دار رحمت و لقای خداست بردارد و روح خود را بنقش و نگار عالم ماده نفروشد.

یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد

آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود

گر دوست بهر دو کون بفروشی

یوسف به جوی دهی زیانکاری

خاری که بروید از بیابانش

در دیده عاشق است گلزاری

دانی که الهی از چه مینالد

از دست فراق ماه رخارسی

کلمه 9 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

نعم دلیل الایمان العلم

ترجمه :

راهنمای نیکوی ایمان علم است .

شرح :

اینجا و بسیار مواضع دیگر حضرت مردم را بعلم ترغیب و تشویق فرموده و علم را بهترین راهنمای ایمان بخدا شمرده و در آیات و اخبار بسیار فضیلت مقام علم و علمای حقیقی که علامتشان خشیه الله است مذکور و مردم را بعلوم آسمانی و معارف الهی که علم حقیقی است دعوت فرموده از آن جمله اینجا فرموده بهتر دلیل ایمان علم انسان است که شخص جاهل یا عدیم الایمان یا ضعیف الایمان است از آن جمله فرمود العلم محیی النفس علم زنده کننده انسان است .

العلم افضل شرف العلم اعظم كنز علم بهترين شرافت و بزرگترين گنج است و فرمود العالم حى بين الموتى الجاهل ميت بين الاحياء لولا العلماء لصار الناس كالبهائم طالب العلم حبيب الله العالم افضل من الصائم القائم الغازى فى سبيل الله العلماء ورثه الانبياء نوم العالم اءفضل من عباده الجاهل و حديث كميل العلم خير من المال الخ و بسيار اخبار ديگر و البته مراد از علم و علوم الهى معرفت النفس و علم بمراسم عبوديت و حقايق و احكام وحى

و رسالت است گرچه علوم صناعی را هم که نظام عالم بدان محتاج است ائمه طاهرین بسیار ترغیب فرمودند و علماء واجب کفائی دانستند.

کلمه 10 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من کان الاخره همه کفاه الله همه من الدنیا، و من اصلح سریرته اصلح الله علانیته ، و من الصلح فیما بینه و بین الله اصلح الله مابینه و بین الناس

ترجمه :

فرمود: هر که همت و توجهش بکار آخرت باشد خدا کفایت مهمات دنیای او را خواهد کرد و هر کس باطن خود را اصلاح کند خدا ظاهرش را در بین خلق نیک و صالح می گرداند تا همه او را بنیکوئی یاد کنند و زبان بذکر خیرش گشایند ((بشرح محتاج نیست)).

مقاله چهارم در علامات و صفات اهل ایمان و مراتب یقین و اوصاف پاکان

کلمه 1 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من وثق بالله توکل علیه

ترجمه :

هر کس بخدا وثوق و یقین دارد بر او در کارها توکل کند.

شرح :

صفات اهل یقین توکل و تسلیم و رضاست و انس و محبت و عشق و وله و حیرت در جمال و جلال خدا.

کلمه 2 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من دلائل الایمان الوفاء بالعهد

ترجمه :

یکی از دلائل ایمان و علائم مومنان حقیقی وفای بعهد کردن است .

شرح :

یعنی دلیل ایمان شخص آنست که با هر که عهد بست به آن وفا کند و بقول و عقد و پیمان با خدا و خلق وفادار باشد با خدا که در عالم الم اعهد الیکم یابنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان

عهد بسته وفا کند و عشق و محبت بطاعت

او داشته از اطاعت شیطان انس و جن متنفر باشد و نیز وفا با خلق در تمام قول و عقود زواج و شرکت و معاملات که فرمود اوفوا بالعقود هرگز نقض عهد نکند و خیانت و مکر و خدعه روا ندارد و بعهد زور الست که فرمود الست بربکم وفا کند چنانکه در آن عالم تجرد به وحدانیت خدا اقرار کرد و بطاعت حق عهد بست در این عالم وفادار و استورا باشد.

کلمه 3 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

لاایمان لمن لاامانه له

ترجمه :

هر که امانت نداشت ایمان ندارد.

شرح :

هر که ایمان بخدا دارد در امانت خیانت نمی کند زیرا سبب آن که کسی بمال و عرض و ناموس و ودایع و اسرار مردم که نزد او امانت است خیانت می کند طمع و حرص اوست بمال و آمال و اغراض شهوانی و ایمان حقیقی بخدا که در شخص وجود داشت او را بنور معرفت و ایمان از صفت پست طمع و حرص دنیا و شهوات نفس خبیث منزه گرداند و بالنتیجه از پلیدی و پستی خلق رذیله خیانت حفظ شود پس آنکه امانت ندارد یا بی ایمان یا ضعیف الایمان است .

کلمه 4 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الاایمان افضل من الاستسلام

ترجمه :

ایمانی نیکوتر از تسلیم فرمان خدا بودن نیست .

شرح :

مراتب ایمان مختلف است مانند نور که از خورشید تا نور چراغ همه نور است اما تفاوت بشدت و ضعف بسیار همین گونه ایمان ضعیف تا ایمان

قوی و اقوی که مرتبه اکمل و افضل ایماناست تفاوت رتبه بسیار خواهد داشت و افضل مراتب ایمان مقام تسلیم

که سابقا اشاره کردیم مقام رضا و تسلیم آخرین مرتبه انسان و عالی ترین صفات اوست که حضرت در حدیث کمیل چنانکه ذکر شد مقام رضا و تسلیم را دو خاصیت نفس کلیه الهیه کا اشرف و اکمل نفوسند بر شمرد نتیجه آنکه نیکوتر از مقام تسلیم در درجات ایمان و مقامات عرفان مقامی نیست .

من ثلاث ساعات فساعه يناجى فيها ربهو ساعه يحاسب فيها نفسه و ساعه يخلى بين نفسه ولذتها فيما يحل و يجمل

ترجمه :

مومنان حقیقی ساعات عمرشان را بر سه قسم کنند: یکساعت بمناجات با خدای خود خلوت می کنند و یکساعت بمحاسبه نفس خود می پردازند، و یکساعت نفس را با لذت های حلال نیکو وا می گذارند.

شرح :

اهل ایمان ساعتی از عمر لذت انس و راز و نیاز با خدا دارند که افضل ساعات عمر است و ساعتی چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا بسحات اعمال نیک و بد خود می پردازند اگر کار نیکو و نیکی بخلق بجا آورده شاد گشته و شکر می کنند و اگر گناهی از ایشان سر زده غمناک بدرگاه خدا بتوبه و انابه آمرزش می طلبند و این محاسبه سبب شود که در آن عالم یا حسابشان آسان یا بکلی بی حساب به بهشت روند در کلمه دیگر فرمود من حاسب نفسه سعد هر که در دنیا بمحاسبه نفس پرداخت از اهل سعادت در عالم آخرت است .

و نیز مؤ من ساعتی هم چون محتاج به بدن است بکار لذات بدن پردازد زیرا انسان در حیات دنیا برای حفظ شخص و نوع خود به

غذا و تفریح حلال محتاج است و بصحبت دوستان و معاشرت و مباشرت زنان و سایر لذات جسمانی مباح برای قوت یافتن بدن برای کار شایسته و طاعت نیازمند است و البته آن لذات جسمانی لازم است و حتی انبیاء و اولیاء و حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله راهم توجه به امور جسمانی و لذت های حلال در ساعات عمر بوده است کلمینی یا حمیرا و حبب الی من دنیا کم ثلاث : الناساء الطیب ، و جعلت قره عینی فی الصلوه

می فرموده پس اهل ایمان ساعات عمرشان صرف بر این سه کار خواهد شد که حیات شخصی و نوعی و دنیوی و اخروی بدینها مربوط است .

کلمه 6 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

یستدل علی ایمان الرجل بلزوم الطاعه و التحلی بالورع و العفه و القناعه

ترجمه :

دلیل بر ایمان مرد ملازمت طاعت خداست و آراستگی بصفت ورع و عفت نفس و قناعت .

شرح :

هر که دعوی ایمان کند باید دلیل و برهان بر این دعوی داشته باشد و برهان ایمان بخدا انس بطاعت خدا داشتن است و ورع و خدا پرستی و عفت نفس از شهوات حرام و قناعت در مال یعنی زائد بر ضروری مال را براه خیرات اعمال و توسعه بر عیال و خدمت در راه دین و احسان بفقرا و مساکین صرف کند و به اسراف و عیاشی و تجمل و خوشگذرانی نپردازد که این اوصاف ضد عفت و قناعت است .

کلمه 7 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من آمن (انس) بالله استوحش من الناس

ترجمه :

هر که بخدا ایمان کامل داشت

از مردم وحشت کرده و دوری از خلق گزیند.

شرح :

هر که خدا را بعظمت و اوصاف کمال یافت و برحمت و رافت و مهربانی وجود و عطای بیحد و حسن و جمال بی نهایت و جلال بی مثل و مانند شناخت تنها به او عشق و اشتیقا و انس دارد و از خلق برای آنکه او را از خدا باز می دارند می گریزد و جز با عاشقان و دوستان خدا ابدا با کسی انس نمی گیرد.

کلمه 8 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

المومن اذا نظر اعتبر، واذا سکت تفکر، و اذا تکلم ذکر، و اذا اعطی شکر، و اذا ابتلی صبر

ترجمه :

مؤ من هر گاه بچیزی نظر کند بنظر عبرت می نگرد، و اگر سکوت کند در عظمت و حکمت خدا فکر می کند، و هرگاه سخنی گوید بذکر خدا زبان گشاید، و هرگاه خدا به او چیزی عطا کند شکر می کند، و اگر مبتلا به بلیه ای شود صبر در بلا کند.

شرح :

مؤ من به هر چه نظر کند نظر عبرتست ((نظر خدای بینان ز سر هوا نباشد)) چون خاموش باشد سکوتش فکرتست مانند مردم غافل از خدا نیست بلکه بیاد خدا و بفکر عظمت و حکمت الهی است و اگر نعمتی خدا به او عطا کند بشکر آن نعمت می پردازد که شکر نعمت مال بذل و احسان است ، و شکر نعمت علم تعلیم بخلق و ارشاد و هدایت است ، و شکر نعمت جاه عدل و محبت بزیرد ستانست ، و شکر هر نعمت صرف کردن آن نعمت است برای غرضی که خدای برای آن

غرض آن نعمت را عطا کرده است و اگر مؤ من را بلائی رسد چون مرض و فقر و مرگ فرزند در بلا جزع نمی کند زیرا بلا را هم نعمتی از خدا می داند و صبر می کند تا خدا جزای صابران به وی عطا کند که انما یوفی الصابرون اجبرهم بغیر حساب

کلمه 9 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الصبر ثمره الایمان

ترجمه :

صبر در امور ثمره ایمانست .

شرح :

صبر بر سه قسم است ، یکی صبر در معصیت که انسان چون بمعصیتی نفس او را دعوت کند بصبر و شکیبائی از لذت آن معصیت بگذرد و دامن صبر و حلم را در مقابل آن لذت فانی موقت از دست ندهد.

دوم صبر بر عبادت که انسان در نماز و طاعت عجول نباشد و بشتاب در نماز ارکان عبادت و حضور قلب را خراب نکند بلکه با صبر و طماءنینه خاطر و حضور قلب و توجه کامل و شرائط و مستحبات هر چه تواند بجای آرد.

سوم صبر بر بلا که هر گاه مصیبتی از قبیل درد و رنج و فقر و مرگ و اهانت و حبس و آزار دشمن و سایر بلیات و حوادث ناگوار بر انسان پیش آید با صبر جمیل یعنی صبر بی شکایت بخلق و بدون اعتراض قلبی بر خدا و عدم جزع و فزع از درد و غم و اندوه ، در آن بلا صبر کند و اگر ایمان را بدرختی تشبیه کنم ثمره و میوه آن درخت این انواع صبر است و مؤ من همیشه دارای صبر و شکیبائی در تمام مراحل خواهد بود چون می داند

که هر حادثه بفرمان خداست .

اندیشه و اندوه و غم رنج و تعب درد و الم

هر یک نهد در دل قدم با حکم و فمران می رسد

کلمه 10 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

لو ضربت خیوم المومن بسیفی هذا علی ان یبعضنی ما ابغضنی

ترجمه :

اگر بینی مؤ من را مثله کنم بضرب شمشیر که مرا دشمن دارد هرگز مرا دشمن ندارد.

شرح :

شخص مؤ من خدا را شناخته و هر که خدا را شناخت او را دوست دارد و هر که خدا را دوست دارد دوستان خدا را که مثل اعلای آنان علی - علیه السلام - است دوست دارد تا حد جانش از دوستی علی - علیه السلام - دست بر ندارد و تا روز قیامت حب علی - علیه السلام - لازمه ذات اوست و در اخبار معصوم است که فرمودند دوستی علی بن ابی طالب از صفات اهل ایمانست عنوان صحیفه المومن حب علی بن ابی طالب امام - علیه السلام - فرمود سر لوحه صحیفه اعمال مؤ من حب علی بن ابی طالب است چون هر شخص با ایمان بهر مقام ایمان برسد علی - علیه السلام - را ما فوق آن داند و برتر از تمام خاصان و مقربان حق بیند و فردا اکمل و مثل اعلای ایمان و زهد و شجاعت و همت و فتوت و جوانمردی و سخاوت و کلیه اخلاق فاضله شناسد بدین سبب علی - علیه السلام - در قلب او محبوب ترین خلق عالم است تانکه ابو علی سینا در این رباعی فرماید:

تا باده عشق در قدح ریخته اند

و اندر پی عشق عاشق

انگیخته اند

در جان و روان بو علی مهر علی

چون شیر و شکر بهم در آمیخته اند

صلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرین

مقاله پنجم در تربیت و تهذیب نفس ناطقه

کلمه 1 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

طوبی لمن عصی فرعون هواه و اطاع موسی تقواه ((او عقله)) .

ترجمه :

خوشا بر انکس که با فرعون هوای نفس خود مخالف کند و موسای عقل و تقوای خود را اطاعت کند.

شرح :

حضرت اشاره فرموده که هر کس را در باطن و در عالم صغیر موسی و فرعونی است و اگر بخواهد مقام کمال موسوی را دریابد با فرعون نفس خود بین مخالفت کند وگرنه چون فرعون غرق دریای هلاک شود و اگر اطاعت موسای عقل و ایمان کند مانند موسی به تحیت حضرت حق که ((سلام علی موسی و هرون)) فرمود و از مومنان خاصش خواند که انهما من عبادنا المومنین سرافراز گردد و در آسمانهای عوالم عقلی با موسی هم پرواز شود پس خوشا بحال آنکه ضد فرعون نفس و مطیع موسای عقل است .

کلمه 2 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

راس الفضائل ملک الغضب و امته الشهوه

ترجمه :

سر آمد صفات فاضله آنست که انسان مالک غضب خود شود و شهوت را بمیراند.

شرح :

یعنی افضل صفات آنست که انسان مالک شهوت و غضب خود و نفس ناطقه اش حاکم بر امیال و هوای حیوانی گردد و هر جا شهوت و غضب خواست در مقابل عقل قدسی عرض اندام کند.

این دو قوه را بکلی در برابر اراده عقل مغلوب گرداند و غرض از جهاد اکبر همین مخالفت با شهوت و غضب است

که انسان بهر مقامی رسید از مراتب عالیه علم و معرفت و سعادت بواسطه مخالفت با هوای نفس رسید و این دو قوه شهوت و غضب دو قوه بسیار شریفند در صورتی که تابع عقل و اراده شرع باشند چون بقای هر نوع و کمال هر شخص تابع این دو قوه است بشرط مذکور چنانکه در حدیث نبوی ذکر شد که اگر انسان حاکم بر شهوت خود شود از ملک بالاتر رود پس سرآمد فضائل انسان مالک غضب و حاکم بر شهوت شدن اس و اجرای میل این دو قوه را تابع عقل منور و شرع مطهر داشتن و فقناالله تعالی و ایاکم .

کلمه 2 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

طهروا انفسکم من دنس الشهوات تدرکوا رفیع الدرجات

ترجمه :

نفوس خود را از پلیدی شهوت پاک سازید تا بدرجات رفیع روحانی نائل گردید.

شرح :

یعنی هر که بخواهد بمقامات عالی و معارج قدسی ارتقا یابد و از قفس طبیعت بباغ و گلزار علم و حکمت و معرفت پرواز کند باید از دنس و کثافت و زنگار شهوتهای حیوانی نفس ناطقه قدسیه را مهذب گرداند و روح را از شوق و لذات حسی طاهر و پاکیزه بدارد تا پس از تخلیه از شهوات بصفات ملائکه متصف گردد بلکه از قلک و ملک بالاتر مقام یابد و در کلمه دیگر حضرت - علیه السلام - فرمود کلما زاد علم الرجل زادت عنایته بنفسه و بذل جهده فی اصلاحها و ریاضتها هر قدر پایه علم انسان بالاتر رود عنایت و توجهش بتهذیب نفس و اصلاح اخلاقض و ریاضت و مجاهدتش با نفس بیشتر شود.

کلمه 4 - قال

امیرالمؤ منین علیه السلام :

خیر الناس من طهر نفسه من الشهوات

ترجمه :

بهترین مردم کسی است که نفس خود را از شهوات حیوانی پاک دارد.

شرح :

یعنی هر کس بیشتر با هوای نفس و شهوت های حیوانی مخالفت کند و از علم طبیعت و اشتیاق به لذات پنج حس حس لامسه و ذائقه و شامه و باصره و سامعه بگذرد بهتر از دیگران است زیرا ملاک بهتری و افضلیت اشخاص بتهذیب روح قدسی و تبقوی و علم و ایمانست که فرمود عزمن قائل ان اکرمکم عندالله اتقاکم بهترین شما نزد خدا با تقوای ترین شما هستند پس بهتر از همه مردم کسی است که نفس را از پلیدی شهوات حیوانی پاک سازد و با علو همت بجانب لذات عقلی روی آرد.

کلمه 5 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الا و ان الجهاد ثمن الجنه فمن جاهد نفسه ملکها و هی اکرم ثواب الله لمن عرفها

ترجمه :

مردم آگاه باشید که جهاد با نفس کافر ثمن و قیمت آن بهشت ابد است و هر کس با نفس جهاد کرد مالک نفس خود شود و این جهاد نفس نزد خدا گرامی تر از هر عمل نیکوست بشرط آنکه عالم باشد که چگونه جهاد با نفس کند.

شرح :

یعنی هر کس راه جهاد با نفس که جهاد اکبر است از طریق عقل و دین بیاموزد و نیکو با نفس بجنگ پردازد بر او فاتح شود و تمام خیر و سعادت و فضل و رفعت در این است که انسان در این جنگ فتح کند که این فتح مبین است و مبدا فتوحات قلبی و اشراقات الهی است و

بهشت ابد مزد و ثمن این فاتحیت است و در کلمه دیگر فرمود خیر الجهاد جهاد النفس بهترین جهاد، جهاد با نفس است و باز فرماید مهر الجنه جهاد النفس جهاد با نفس کابین عروس بهشتی است رزقناالله و ایاکم

کلمه 6 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

طوبی لمن کابد هواه و کذب مناه و رمی غرضا و احراز عوضا

ترجمه :

خوشا بر حال آنکه با هوای نفس بجنگد و آمال و آرزوهای موهوم دنیا را تکذیب کند و متاع فانی ناچیز عالم ماده را از نظر بیفکند تا در عوض لذاتی که از قوه ادراک برتر است دریابد.

ترجمه :

یعنی عرض متاع دنیوی فانی را بسعادت ابدی و لذات جاودانی معاوضه کند و از نعم اخروی و لذت شهود حق و جمال معشوق مطلق حظ کامل یابد.

در کلمه دیگر حضرت فرمود ان النفس لجوهره ثمینه من صانها و رفعها و من ابتذلها و ضعها نفس گوهری گرانبهاست هر که از اخلاق و عادات زشت او را محفوظ دارد مقامش را رفیع می گرداند قدافلح من زکیها و اگر به اخلاق زشت و عادات پست رها کند خارو ذلیلش خواهد ساخت و قد خاب من دسیها .

کلمه 7 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الاشتغال بتهذیب النفس اصلح .

ترجمه :

فرمود صالح ترین و بهترین کار در عالم به تهذیب نفس ناطقه پرداختن است .

شرح :

يعنى بين کارهای خير و اعمال و افعال شايسته صادر از انسان در دور زندگانى بهترين و شايسته ترين آنها تهذيب نفس است که آن عمل آسايش دين و دنيا و لذت روح و بدن و سعادت جسمانى و عقلانى را

دار است چنانکه در کتاب خداست که قد افلح من زکیها . تزکیه نفس سبب آسایش و فلاح و فیروزی دو عالم است که چون انسان نفس خود را تربیت کند از شهوت و غضب حیوانی پاک و پاکیزه دارد و از صفات رذیله بخل و حسد و کبر و رعونت و خود بینی و غرور حرص بمادیات و عادات و خیمه منزه شود و از اوصاف رذیله دیگر از قبیل دنائت نفس و ترس و ریا و عجب و مکر خدعه و فریب مردم و ظلم و جفا خیانت روح خود را پاک گرداند و بصفت ایمان و معرفت و حکمت و علم و حلم شجاعت و عدالت و سخاوت و علو همت و غیره از صفات کمال روان را بیاراید چنین کسی بهترین شغل و شایسته ترین کار عالم را پیش گرفته است زیرا در اثر تهذیب روح و تکمیل نفس انسان در دو جهان آسایش یابد شخص مهذب النفس خدا و خلق هر دو از او خشنودند و بالنتیجه در دنیا خوش و در آخرت به آسایش و مقامات رفیع نائل گردد چون بیان شد که درجات بهشتی و رفیع ترین مقام آن برای نفوس قدسیه مهذب از اخلاق رذیله و متصف بصفات فاضله است بلکه نفوس قدسی منور بنور علم و اخلاق نه بس بهشتی بلکه خلاق بهشت رضوانند در حدیث است که بهشت مشتاق اهل ایمانست و دوزخ بمومن گوید زود بگذر که نور تو آتش مرا خاموش می سازد نتیجه آنکه برای سعادت هر دو جهان شایسته ترین کار عالم تهذیب نفس ناطقه است .

کلمه 8 - قال امیرالمؤ

منین علیه السلام :

ترک الشهوات افضل عباده و اجمل عاده .

ترجمه :

فرمود ترک شهوتها بهترین عبادت حضرت احدیت است نیکوترین عادت انسانیست .

شرح :

یعنی هر کس از لذت فانی حیوانی که مانع توجه بخدا و طلب علم و معرفت و اعمال صالح است بگذرد و بر شهوات نفسانی پشت پا زند و اسیر هوای نفس نگردد تا بر نفس فائق و فاتح شود این کار بهترین عبادت خدا و نیکوترین عادت انسان بشمار است که ترک شهوت انسان را بخدا نزدیکتر از سائر عبادات گرداند و از هر کار برای تکمیل نفس نیکوتر است و چون عادت طبیعت ثانوی است پس اگر انسان بشهوات حیوانی عادت کند مسخ به حیوان شود و اگر ترک آن نمود بحقیقت انسان که از ملک برتر است می گردد رزقناالله تعالی .

کلمه 9 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

ادب نفسک بما کرهته لغیرک .

ترجمه :

فرمود: نفس خود را ادب و تربیت کن از آنچه در دیگران ناپسند می بینی .

شرح :

یعنی یکراه برای تهذیب و تربیت و ادب نفس آنست که صفات رذیله و افعال نا شایسته ای که در مردم بینی و ناپسند تو است نفس خود را از آن صفات پاک ساز و آنچه زشت و نا شایست در مردم بینی بدان که آن برای تو هم زشت و نا پسند است و تو در اثر حب نفس و خود خواهی بسا بر خود زشت نمی بینی .

و در کلمه دیگر فرمود: استقبح من نفسک ما تستقبه من غیرک از خود قبیح شمار عملی را که از دیگران قبیح دانی پس از توجه به

زشتی و نا پسندی به اوصاف و اعمال دیگران که حب نفس مانع و حجاب درک زشتی آنها نیست قیاس کار خویش برگیر و مگذار حب بنفس سبب شود که آنچه زشت است در خود زیبا تصور کنی و بر دیگران زشت و ناروا دانی پس چون صفات رذیله و افعال قبیحه دیگران را بعقل فطری خود ((بی حجاب حب نفس تشخیص می دهی و زشتی آنها را برای خود بشناس و نفس را از آن پاک ساز تا ادب نفس از بی ادبان بیاموزی نه آنکه چون عیبی در خلق بینی از زشتی ها و عیوب نفس خویش غفلت کنی و به ادب و تربیت و تهذیب نفس خود بپردازی بلکه به عیب جوئی و بد گوئی بی ادبان و بدکاران اکتفا کنی و هرگز نفس ناطقه خود را از نقص و عیب و اوصاف رذیله مهذب نگردانی پس بجای آنکه ما عمر را بعیب جوئی دیگران صرف کنیم بهتر که عیب خود را دور کرده و نفس خویش را مهذب و مودب سازیم که در عیب جوئی مردم زبان و در رفع عیوب خود هزاران سود دنیا و آخرتست .

نکته اخلاقی :

بچهار طریق انسان تواند نفس را مهذب سازد یکی همین وجهی که اینجا ذکر شد از بی ادبان ادب آموزد.

دوم آنکه از معاشرت اهل ادب ، ادب آموخته و بدیدن نفوس مهذب تهذیب نفس کند.

سو آنکه از دوستان حقیقی عیوب و نواقص اخلاقی خود را بپرسند تا به عیب خود آگه شود و رفع آن کند.

چهارم آنکه از دشمنان خود که در مقام پیدا کردن عیوب اند استفاده کرده و آنچه را

که بر او عیب شمرند از خود دور سازد تا ((عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد)).

کلمه 10 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

نزه نفسک عن دنس اللذات و تبعات الشهوات .

ترجمه :

نفس خود را از آلایش لذات حیوانی منزه ساز و از عاقبت بد شهوت پرستی بپرهیز.

شرح :

یعنی نفس ناطقه را از اعمال لذات حیوانی که موجب دنس و نا پاکی اوست منزه ساز که آن لذات سبب حرمان از لذات روحانی است و نیز از عاقبت زشت و رسوائی و زیان کاری شهوات رانی بپرهیز و نفس قدسی را از عادات و تخیلات زشت حفظ کن .

در کلمه دیگر فرمود:

((اصل هر گمراهی اطاعت از شهوت نفس ، و مبداء هر سعادت مخالفت هوای نفس است)).

مقاله ششم در اخلاق فاضله و وفا و صفا و حفظ قول و عهد بین خدا و خلق

کلمه 1 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من شرف الاعراق حسن الاخلاق .

ترجمه :

حسن اخلاق کاشف از شرافت و اصالت انانست .

شرح :

یعنی کسی که دارای حسن اخلاق است و بملکه حکمت و سخاوت و عدالت و شجاعت و علو همت و غیره آراسته است آنکس را شرافت ذاتی و عظمت روحی است و از خاندان اصالت و نجابت است ؛ و بعکس آنکس که اخلاقش زشت است دلیل بد گوهری و بی اصالتی است و اغلب از خاندانی پست همت و حقیرالنفس و بی شرافت و نجابت است .

کلمه 2 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

حسن الخلق یورث المحبه و یولد المروه .

ترجمه :

حسن خلق و اخلاق پسندیده موجب محبت ((خدا و خلق)) و

منشاء مروت و فتوت و مردانگی است .

شرح :

هر که با خلق خدا اعم از خانواده خود ((زن و فرزندان و خویشان)) و رفیقان و همسایگان خلق نیکو دارد و به اخلاق خوش معاشرت کند همه او را دوست می دارند و نزد هر کس محبوب و محترم است و بالنتیجه در دنیا رزق وسیع و در آخرت مقام رفیع خواهد یافت ((و باید این نکته را بدانیم)) که خلق نیکو نه تنها زبان خوش است بلکه اتصاف روح پاک بمحبت و سیرت انصاف و مروت و عدل و امانت است و وفای بعهد و صدق و صفا و یکرنگی است و علم و حلم و معرفت و احسان بخلق است .

کلمه 3 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

لا عیس اهنا من حسن الخلق .

ترجمه :

هیچ زندگانی و عیشی گواراتر حسن اخلاق نیست .

شرح :

آنکس را که خلق نیکوست شهوت و غضبش بفرمان عقل است و عقل عاقبت اندیش است و سلامت و عافیت و صحت جسم و جان را در کارها منظور می دارد و کاریکه نارواست در دنیا یا در آخرت موجب ناراحتی انسانست از او صادر نمی شود در اثر حسن خلق شخص همیشه با عیش خوش و دلی شاد و بی مزاحمت و بدون غم و اندوه زندگانی را بسر می برد در خانه خلق خوش موجب نشاط اهل منزلست و همسایگان و در محیط موجب محبوبیت نزد عموم و بالنتیجه موجب رضای خدا و خلق است پس در دو عالم صاحب اخلاق نیکو خوشترین زندگانی را خواهد داشت و در کلمه دیگر مقابل آنرا فرمود:

سوء الخلق نکدالعیش و عذاب النفس خلق بد مایه عیش ناخوش و زندگی پر غم و اندوه و رنج است و در کلمه دیگر فرمود.

من ساء خلقه ضاق رزقه شخص بد خلق تنک روزیست ، و رزق روحش که علم است نیز کم است .

کلمه 4 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

لا یلقی المومن حسودا و لا حقودا و لا بخیلا .

ترجمه :

مؤ من حقیقی را هرگز حسود و صاحب حقد و کینه و بخل و لئامت نخواهی یافت .

شرح :

آنکه اهل ایمانست از صفت حسد با مردم مبر است زیرا می داند هر که هر چه نعمت نصیب او شده از مال و جاه و علم و سایر نعمتها همه بتقدیر خدای متعال نصیبش گردیده و حسد او اعتراض بر خداست و مؤ من هرگز اعتراض بر خداوند ندارد و نیز مؤ من دلش جای محبت خداست هرگز حقد و کینه کس را در دل نگیرد و بجای کینه اگر از کسی آزار دیده در باره او محبت و دعای خیر می کند و مغفرت از خدا می طلبد و نیز مؤ من که می داند اگر به کسی احسان کند خدای پاداش آن احسان را در دو عالم بهتر از آن عطا می کند و علاوه مال و متاع دنیا را چیزی حقیر و نا قابل می داند هرگز بخل نخواهد ورزید پس مؤ من دارای مقابل این اوصاف است مؤ من خیر خواه و مهربان بخلق است و سخی الطبع و غنی النفس و بلند همت است . خلاصه آنکه ایمان بخدا دارد تمام صفات ناپسند از او دور و

جمیع صفات پسندیده در او ظهور دارد مگر آنکه ضعیف الایمان باشد و الا ایمان کامل بخدا انسان را متخلق به اخلاق الله و متصف به صفات الله می گرداند رزقنا الله و ایاکم .

کلمه 5 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

افضل الناس من کظم غیظه و حلم عن قدره .

ترجمه :

)) بهترین مردم کسی است که خشم خود را وقت غضب فرو برد و با وجود قدرت بر انتقام حلم کند.

شرح :

یکی از صفات کمال که موجب رفعت مقام انسانست در دنیا و عقبی در حق او بدی و آزار کند که خدا در قرآن عظیم فرماید: والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس . بزرگی در این است که انسان خشم و غضب را فرو برد و با وجود قدرت بر انتقام از بدی ها و آزار مردم بگذرد الا تحبون ان یغفرالله لکم . آیا دوست ندارید که خدا از تقصیر شما در گذرد شما هم از بدیهای خلق در گذرید و خشم و غضب را فرو برید تا خدا هم از گناهان شما بگذرد.

حورایان به عیسی - علیه السلام - گفتند از همه چیز سخت تر از عالم چیست ؟ ! گفت : خشم خدا که دوزخ از آن ترسان است .

گفتند: امان از خشم خدا به چیست ؟

گفت : به فرو بردن خشم و غضب خود. ((چنانکه عارف رومی این را بنظم فرموده)).

گفت عیسی را یکی هشیار سر

چیست در عالم ز جمله سخت تر

گفت از جمله بتر خشم خدا

که ازان دوزخ همی لرزد چو ما

گفت از خشم خدا چه بود امان

گفت خوردن خشم خود اندر زمان

کلمه 6 - قال

اميرالمؤ منين عليه السلام :

حسن الخلق راس كل بر.

ترجمه :

حسن اخلاق سر آمد تمام نيكوئى هاست .

شرح :

آنكس را كه اخلاق نيكوست بهترين و كامل ترين نعمت را خدا به او عطا كرده است زيرا در اثر خلق خوش انسان هم در عالم طبيعت آلامى نمى بيند و خوش زندگانى مى كند و هم در جهان ابد به واسطه خلق بد بر خود عذاب و عقابى مهيا نكرده زيرا لازمه خلق نيكويى بى آزارى بخلق و عدم ظلم و ستم به مردم است المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه پس در آخرت نيز سعادتمند و شاد و خوش خواهد بود پس سر آمد صفات نيكو حسن اخلاق است كه رسول اكرم - صلى الله عليه و آله وسلم - فرمود: بعثت لاتمم مكارم الاخلاق مرا خداى متعال براى تكميل اخلاق نيكو بسوى خلق فرستاد.

كلمه 7 - قال اميرالمؤ منين عليه السلام :

احسن الصدق الوفاء بالعهد .

ترجمه :

بهترين صدق و راستى آنست كه انسان بعهد و پيمان خود وفا كند.

شرح :

صدق اينجا مراد راستى و درستى در قول و فعل است كه مقام صادقان و اهل ايمانست كه عهد خدا را حفظ كند حضرت فرمايد بهترين صدق و راستى و اهم مراتب درستى وفاى بعهد و عمل به وعده است كه تمام فتوت و مردانگى در اين صفت وفا دارى است هر كس داراى صفت وفاست با خدا و خلق محققا امانت و صدق كلام و صراحت لهجه و شجاعت و جوانمردى و ساير اوصاف نيكو را نيز داراست و هر كه وفا دار نيست ساير صفات نيكو را نيز فاقد است

لذا در قرآن حفظ عهد و امنت را از صفات کامل ایمان شمرده است . والذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون . دیگر از صفات اهل ایمان آنست که آنها رعایت امانت و عهد و قول خود را می کنند.

کلمه 8 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من عمل بالامانه فقد اکمل الدیانه .

ترجمه :

هر که با امانت است دینش کامل است .

شرح :

حفظ امانت و پاکدامنی از عذر و خیانت دلیل کامل دیانت است زیرا آنکس که نسبت بخدا و عالم قیامت و دار مجازات و حساب و کتاب ایمان دارد محققا بمال و ناموس و جان و حساب مردم امانت نگاه دارد و هرگز بظلم و عصیان خصوص ظلم بخلص و حق الناس آلوده دامان نگردد چون از روز حساب و کیفر خدا می ترسد و چنین کسی در مراتب دین بمرتبه کمال رسیده است .

پس هر که را وصف امانت است کمال دیانت است و این صفت از صفات ستوده بسیار مهم انسانست .

کلمه 9 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

مروه الرجل صدق لسانه .

ترجمه :

جوانمردی و فتوت مرد راست گوئی و صراحت لهجه است .

شرح :

صفت راستگوئی در نفوس با شهامت و شجاعت و همت است و لازمه آن وصف صفا و حقیقت جوانمردی است و بعکس دروغگوئی صفت منافقان دو رنگ دون همت خائن و ضعیف النفس است .

کلمه 10 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

یستدل علی الیقین بقصر الامل و اخلاص العمل و الزهد فی الدنیا .

ترجمه :

فرمود: استدلال می شود بر مقام یقین شخص بخدا و بعالم آخرت به این که آمال و آرزوی

دور و دراز دنیا نداشته و عملش خالص برای رضای خدا باشد و از دنیا و امور دنیوی زهد و اعراض کند.

شرح :

حضرت اینجا علائم اهل یقین بخدا و عالم آخرت را سه چیز فرمود یکی نداشتن آرزوها و خیالات باطل دنیوی از مال و جاه و اعتبار، و یکی خلوص عمل یعنی همه کارش برای رضای خدا و خالص لوجه الله باشد انما نطعمکم لوجه الله .

زیرا عملی که خالص برای خدا نباشد در آن مرض قلب و غرض دنیوی است و آن دلیل عدم یقین بخداست و سوم زهد یعنی بی رغبتی به لذات و شهوات و مقامات دنیوی زیاد بر ضرورت و این سه صفت بهترین دلیل یقین بخدا و قیامت و واضح ترین برهان بر درجه استیفاکن اهل ایمانست و لازمه این اوصاف مقام کشف و شهود عالم برزخ و دیدن جهان ارواح است چنانکه زید خدمت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - رسید حضرت فرمود:

کیف اصبحت یا زید فقال : اصبحت مومنا حقا فرمود: در چه حالی عرض کرد در ایمان به مقام یقین و به درجه شهود رسیده ام حضرت فرمود علامت و دلیل این دعوی چیست ؟

عرض کرد آنست که زهد و اعراض از لذات و نعمت های دنیا دارم و شب به قیام نماز و عبادت و روز به روزه و فکر و ذکر می گذارنم حضرت فرمود. خوشا بر حال تو.

این حدیث شریف نبوی را عارف رومی - قدس سره - با بیانی شیرین و شورانگیز شرح کرده اینجا ذکرش مناسب است .

گفت پیغمبر صباحی زید را

کیف اصبحت ایرفیق با وفا

گفت عبدا

موقنا باز اوش گفت

کونشان از باغ ایمان دگر شکفت

گفت تشنه بوده ام من روزها

شب نخفتستم ز عشق و سوزها

تا ز روز و شب گذر کردم چنان

که زاسپر بگذرذ نوک سنان

که از آن سو جمله ملت یکی است

صد هزاران سال و یکساعت یکیست

گفت خلقان چون ببینند آسمان

من بینم عرش را با عرشیان

هشت جنت هفت دوزخ پیش من

هست پیدا همچو بت پیش شمن

یک بیک من می شناسم خلق را

همچو گندم همچو جو در آسیا

این زمان ظاهر شدم از این گروه

یوم تبیض و تسود و جوه

هین بگویم یا فرو بندم نفس

لب گزیدش مصطفی یعنی که بس

یا رسول الله بگویم سر حشر

در جهان پیدا کنم امروز نشر

هل مرا تا پرده ها را بر درم

تا چو خورشیدی بتابد گوهرم

تا کسوف آید زمن خورشید را

تا نمایم نخل را و بید را

وا نمایم من پلاس اشقیا

بشنوانم طبل و کوس انبیاء

دوزخ و جنات و برزخ در میان

پیش چشم کافران آرم عیان

وا نمایم حوض کوثر را بجوش

کاب بر روشان زند بانگش بگوش

اهل جنت پیش چشمم ز اختیار

در کشیده یک بیک را در کنار

دست یکدیگر زیارت می کنند

و زلبان هم بوسه غارت می کنند

وا نمایم راز رستاخیز را

نقید را و نقد قلب آمیز را؟

جمله را چون روز رستاخیز من

فاش می بینم عیان از مرد و زن

این سخن پیان ندارد باز ران

تا نمانیم از قطار کاروان

بر سر مطلب رویم :

مقاله هفتم در حقیقت دنیا و فراغ نفوس قدسی ازشواغل و موانع جسمانی عالم طبیعت

کلمه 1 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

لا تبیعوا الاخره بالدنیا و لا تستبد لوا البقاء بالفناء .

ترجمه :

فرمود: عالم آخرت را بدنیا نفروشید و سرای بقا را بدار فنا مبدل نکنید.

شرح

:

یعنی هر که زائد بر ضرورت و از مقدار حاجت ((آنهم از طریق حلال)) مال دنیا را جمع آرد و از راه حرام تحصیل مال و جاه کند و با حرص و آز و طمع و با هر جنایت و خیانت و کار ناشایست در طلب مال و مقام بر آید در حقیقت آخرت را فروخته تا بدنیا رسیده است و عالم بقا و سرای ابدی بهشت و لذات بی پایان آخرت را از جهل و سفاهت بخانه چند روزه دنیا تبدیل کرده است .

کلمه 2 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

حد الحکمه الاعراض عن دارالفناء و التوله بدار البقاء .

ترجمه :

حد حکمت و معنی حقیقی آن اعراض از سرای فانی و اشتیاق بعالم بقاء است .

شرح :

یعنی حکیم کسی است که از همت بلند و روح بزرگ و دنیا و لذات فانی آنرا ناچیز داند و تمام توجهش بعالم بقا باشد و شوق به وطن اصلی و سرای ابدی دائم او را به یاد آن عالم و بکار مناسب آن سرای جاوید بدارد تا بعلم و عمل صالح و احسان و خدمت بخلق پردازد چنانکه حکماء اغلب و خصوص حکیم قدوسی محقق طوسی چنین بود و عمری همه را بعلم و عمل و خدمت بخلق صرف می کرد و می فرمود:

لذات دنیوی همه هیچ است نزد من

در خاطر از تغیر آن هیچ ترس نیست

روز تنعم و شب عیش و طرب مرا

همچون شب مطالعه و روز درس نیست

((رضوان الله علیه))

کلمه 3 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

خیر من صحبت من ولهک بالاخری ، و زهدک فی الدنیا، و اعانک

على الطاعه .

ترجمه :

بهترین کسی که با او مصاحبت و رفاقت می کنی آنکسی است که تو را مشتاق آخرت و متنفر از دنیا گرداند.

شرح :

یعنی رفیق حقیقی و هم صحبت گرامی آنست که بروح انسان که از عالم بقاست مساعدت کند و بعلم و معرفت انسان بیفزاید و گرد و زنگار دنیا را منشاء هر خصا و شقاوتست و بالطبع همه مردم عادی مشتاق آنند از دل پاک کند و اشتیاق و عشق عالم آخرت را که اغلب مردم از آن تا دم مرگ غافلند در آینه دل منعکس گرداند چنان کس بحقیقت رفیق انسانست این گونه رفیق است که فرمودند الرفیق ثم الطریق حافظ فرماید:

دیغ و درد که تا این زمان ندانستم

که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

کلمه 4 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من هوان الدنیا علی الله لایعصی الافیها .

ترجمه :

از پستی دنیا نزد خدا و بی قدری آن همین است که خدا را معصیت نمی کنند مگر در دنیا.

شرح :

در این جهان ماده و حرکت که خدا دار فتنه و امتحان قرار داده گوئی میدان جولان امیال مختلف و صحنه دواعی و اغراض متعارض است و تزاحم شهوات موجب غفلت از خدا و منشاء هر ظلم و جور و طغیان و عصیان است اما ازین جهان که بعالم مافوق الطبیعه رفتیم دیگر حرکت متزاحم و امیال متعارض نیست و فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین . است و آنجا کسی نافرمانی خدا نکند و ظلم و جور بخلق نرسد پس این

دنیای پست ماده و حرکت است که دار عصیان و میدان طغیان است و عوالم دیگر

جای آسایس و لذت و بهجت خلق است و عشق به حسن و جمال حق .

کلمه 4 - قال امیرالمؤ منین -لیه السلام

من ذمامه الدنیا عندالله ان لاینال ما عنده الابترکها .

ترجمه :

از پستی و شومی دنیا نزد خدا همین بس است که جز بترک دنیا کسی بخدا و لذات آخرت نمی رسد.

شرح :

چون دنیا دار عمل و امتحان است و آخرت دار نتیجه و پاداش است لازمه عالم دنیا حرکت مختلف و متنازع است بین قوای روح با قوای بدن و لذات روحانی و جسمانی و حب خدا با حب دنیا که یکی از روح و یکی از جسم است ابدا در دلی جمع نخواهد شد جز بترک اعراض و شهوات دنیوی کسی بحب خدا و رضا و رضوان حق نرسد لذا فرمود از شومی دنیا و خواری آن نزد خدا همین بس که کسی جز بترک دنیا و مخالفت با لذات دنیوی بثواب بهشت و لقای خدا و نعمت آخرت نخواهد رسید و لذات دنیوی مانع وصول بنعم ابدی الهی است و در کلمه دیگر فرمود:

حب الدنیا راس الفتن و راس المحن حب دنیا منشاء هر فتنه و فساد و اساس هر رنج و محنت است .

کلمه 6 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

استعیذوابالله من سکره الغنی فان له سکره بعیده الافاقه .

ترجمه :

بخدا پناه برید از مستی مال و ثروت دنیا که ثروت را مستی عجیبی است که از مستی بهوش آمدن بسیار دور و مشکل است .

شرح :

یعنی هر چیز را از مال و جاه و علم و حسن و غیره همه را سکر و مستی است

چون که هر چه انسان را از طریق عقل بیرون برد آن مستی است و مال دنیا را یک نوع مستی شدیدی است که کمتر کسی تا دم از این مستی بهوش می آید و خردمندان عالم تنها بحقیقت دنیا و فنا و زوال آن پی می برند و مست و مغرور مال و ثروت دنیا نمی شوند بلکه بکار زاد و ذخیره آخرت از مال و جاه و علم و غیره می پردازند.

کلمه 7 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

حب الدنیا یفسد اعقل و یصم القلب عن سماع الحکمه

ترجمه :

حب دنیا عقل را فاسد می کند و گوش قلب را از شنیدن سخن حکمت کر می سازد.

شرح :

یعنی هر که دوست دنیا و عاشق مال و جاه دنیاست عقل فطری و هوش حقیقی او فاسد شود و دیگر بسخن حکمت و الهیات مایل نباشد و گوش بگفتار انبیاء و اولیاء و حکمای الهی که دنیا را در نظرش حقیر کند ابدا ندهد مبادا از دنیای موهوم که معشوق اوست دور شود و اما عاقل گوید:

دنیا بتی است عشوه گر و بیوفا

زین بیوفا وفا چه تمنا کنی

یا گوید:

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد

که این عجوزه عروس هزار داماد است .

کلمه 8 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

حق علی العاقل العمل للمعاد و الاستکثار من الزاد

ترجمه :

خردمند را سزد که در دنیا بکار آخرت پردازد و توشه و ذخیره برای آن جهان بسیار بر دارد.

شرح :

چون مرگ انسان یعنی انتقال و سفر او به جهان دیگر حتمی است پس عاقل غافل ازین معنی نباشد و دائم بفکر روز مراجعتش

به وطن اصلی است که آنجا ملک باقی و سرای ابدی است لذا بکار علم و معرفت و عمل صالح و احسان بخلق که ذخیره و توشه یفر آخرت است می پردازد در کلمه دیگر فرمودند: ثوب العلم یخلدک و لا یبلی و یبقیک و لا یفنی لباس علم و تقوی همیشه نو و مخلد و ابدی است و کهنه نشود و در عالم بقا برتن تست و هرگز فانی نگردد.

معاد آخرت

آخرت یعنی سرای دیگری که پس از مرگ بدان منزل می رویم و آنجا را تمام انبیاء و اولیاء و حکمای الهی با دلیل و برهان واضح بر خلق ثابت کرده اند و آیات قرآن و سخنان علی - علیه السلام - در نهج البلاغه و سایر اخبار و ادله حکمای اسلام و غیره همه بر آن متفقند، انبیاء و اولیاء دیده اند و حکمای الهی و علمای ربانی به مقام علم الیقین و عین الیقین رسیده اند.

کلمه 9 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

لاتدرک ماترید (من - ظ) الاخره الابترک ما تشتهی من الدنیا

ترجمه :

هرگز به آنچه در عالم آخرت می خواهی نمی رسی الابترک شهوت عالم دنیا.

شرح :

عالم دنیا سرای بدن حیوانی و آخرت منزل جان قدسی است و دنیا یعنی جهان پست و بی ثبات و آخرت عالم بلند رتبه باقی و دایم و آن دو مقابل یکدیگرند و شرط وصول انسان بنعمت های ابدی و لذات حقیقی عالم آخرت آنست که از سر شهوات حرام دنیا بگذرد بلکه در حلال آن هم تا بتواند خود داری کند که فرمود:

حلاوه الدنیا توجب مراره الاخره شیرینی لذات دنیا

موجب تلخی عالم آخرت است کس بمقامات عالی آخرت و درجات منیع بهشتی نرسد جز با ترک حظوظ نفسانی و شهوتهای حیوانی در عالم دنیا و در کلمه دیگر فرمود:

افضل الطاعات هجر اللذات نیکوترین طاعتها دوری از لذات دنیا است .

کلمه 10 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

لا یترک الناس شیئا من دینهم لا صلاح دنیا هم الافتح ماهو اضرمنه

ترجمه :

مردم کاری از امور دینشان را برای نفع دنیای خود ترک نمی کنند الا آنکه دری از ضرر بیشتر برویشان گشوده می شود

شرح :

یعنی وقتی انسان بطمع دنیای خود به معصیت و یا ترک طاعت خدا که امر دین است پرداخت او نمی داند از جهل که منفعت و ضرر بتقدیر خداست و از خدا باید خیر و منفعت خواست نه از ترک فرمان خدا پس بواسطه عدم توجه بخدا و اعتماد بر سعی و کوشش خود اگر نفعی هم یافت در مقابل آن نفع دری از ضرر بمراتب بیشتر بروی خود بگشاید تا معلوم شود که کلیه منافع و خیرات را باید از درگاه خدا خواست نه به ترک فرمان حق و الاعکس العمل آن زیان دنیا و دین خواهد بود، و اگر بعکس کار دین را مقدم بر امور دنیا داشت هر چند زیانی در آن بود خدا منفعتی بمراتب بیشتر از آن ضرر به او عنایت خواهد فرمود و در کلمه دیگر فرمود: هر کس به امر آخرتش اهتمام داشت خدا امور دنیایش را کفایت و اصلاح خواهد کرد.

و در کلمه دیگر فرمود:

ینبغی لمن عرف دارالفناء ان یعمل الدار البقاء هر کس دنیا را به فنا و بی وفائی

و نا پایداری شناخت سزد که از او طمع ببرد و هر چه می کند برای سرای آخرت کند.

تذکر اجتماعی

و غرض حضرت از این کلام و سایر بیاناتی که در این معنی فرموده آن نیست که شخص در دنیا ((چون فنای او را می بیند)) از هر کار و کسب و تجارت و هنر و صنعت دست بکشد و یکباره به نماز و عبادت و گوشه گیری و ذکر و دعا پرداز و بهیچ کار دنیا توجه نکند، غرض البته این نیست زیرا ما را عقل و شرع مامور بکسب و تجارت و عمل برای دنیا فرمود تا بخلق محتاج نباشیم و کسب حلال را معصوم - علیه السلام - فرمودند:

((نه جزء از ده جزء عبادت است)) یعنی اگر عبادات را ده قسمت کنیم نه قسم آن تحصیل کسب حلال است پس غرض ازین بیان در این کلمه و امثال آن در اخبار بسیار که فرمودند مؤ من و عاقل کار تنها برای آخرت می کند و بدنیا توجهی ندارد آنست که مؤ من و عاقل و شخص بیدار کار آخرت هر کار که می کند از تجارت و کسب و علم و هنر و غیره همان کار را خالص برای خدا و برای ذخیره آخرت کنند که هم دنیای او کاملا اصلاح شود و هم تمام این اعمال ذخیره آخرت او شود پس کار آخرت نه تنها عبادتست بلکه تمام کارها را اگر برای خدا کنیم کار آخرت است و ذخیره برای آن عالم ما خواهد بود و اگر علم و عبادت را هم برای دنیا کنیم آن هم کار دنیاست و هیچ

نفعی در آخرت ندارد الا لله الدین الخالص دین هر عمل است که برای خداست و هر چه برای خداست کار آخرت است چون هر کشت و کار و کسب و علم و هنر و صنعت و مشاغل در عالم نظام خلقت لازم و تمام کارهای دنیا واجب کفائی است و باید برای آخرت کرد خلاصه آنکه تمام اعمال دنیا را می توان برای آخرت کرد و تمام کارهای آخرت را برای دنیا را می توان برای آخرت کرد و تمام کارهای آخرت را برای دنیا و این تابع نیت و توجه بحقیقت دنیا و آخرت است پس اگر کسی عبادت را برای خود نمائی و مال را برای خوشگذرانی خواهد کار دنیا است ، و اگر کسب تجارت و صنعت و هنر کند غرض و مقصود آن باشد که پس از نظم معاش ضروری از مال حلال به احسان و صدقه و نشر خیرات و بسط علم و ایمان و دستگیری از مستمندان و بیماران بکار برد آن علم و تجارت کار آخرتست و ذخیره نزد خداست که فرمود عز من قائل رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله و هکذا اگر طبیب در طبابت غرضش خدا و رفع رنج درد مندان و مریضان باشد، و عالم در تحصیل علم مقصودش هدایت جاهلان و تکمیل ایمان مردم باشد، و غرض امیر و وزیر و علیهم السلام همه خدا باشد کارشان ذخیره عالم بقا می گردد رزقناالله تعالی مایحب و یرضی

مقاله هشتم در سعادت حقیقی و لذات روحانی و حب و ذکر و اشتیاق به خدا

کلمه 1 - قال امیرالمؤ منین

عليه السلام :

اسعد الناس العاقل

ترجمه :

خردمند و عاقل با سعادت ترين مردم عالم است .

شرح :

عاقل آنکس است که در طلب علم و ايمان و معرفت خداست در مقام عقل نظرى و بکار تزکيه و تربيت و تهذيب نفس است در عقل عملى و در تکميل قوه دانش و کنش خود، آنجا که بتواند سعى مى کند و چنين کس بمراتب کمال سعادت البته خواهد رسيد و در دنيا و عقبى مسعود و محبوب است و بعکس فرمود:

الجاهل اشقى الناس مرد نادان محروم ترين خلق است .

کلمه 2 - قال اميرالمؤ منين عليه السلام :

ذکر الله مسرد کل متق ولذه کل موقن

ترجمه :

ياد خدا سرور و شادى خاطر اهل تقواى و لذت و بهجبت اهل يقين است .

ترجمه :

هر کس بياد خداست همنشين و همصحبت خداست چنانکه در کلمه ديگر فرمود:

ذاکر الله مجالسه و موانسه و لازمه اش صفاى نفس و عظمت روح و کمال عقل و ايمانست که هر کس با خدا بواسطه اين صفات انس گيرد حق را شهود کند و هر که حسن الهى را مشاهده کرد فوق هر لذت و مسرت را يافته است چون خدا کل الجمال و کل الحسن و کل الوجود است پس با شهود مبدء وجود و آفريننده حسن و جمال و سلطان ملک هستى روح انسان را نشاط بى انتها و لذات حقيقى بيحد و نهايت است

چنانکه هرگاه کسی با سلاطین دنیا جلیس و انیس باشد بدان فخر و مسرت و ابتهاج یابد اما میان آن سلطان حقیقی با اینان تفاوت بین نور و ظل و شمس و فیی و حقیقت و

مجاز است .

کلمه 3 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

ذکر الله راس مال کل مؤ من وربحه السلامه من الشیطان

ترجمه :

یاد خدا سرمایه اهل ایمانست و سودش سلامتی از آسیب شیطان انس و جنی است .

شرح :

یاد خدا برای اهل ایمان سرمایه تجارت دنیا و آخرت است چون با یاد خدا هر کار کنند بنفع دنیا و عقباست و شیطان را در آن مداخله ای نیست پس از زیان شیطان و وسوسه نفس کسی که بیاد خداست ایمن است و در کلمه دیگر فرمود:

السهر روضه المشتاقین شب بیداری و تا صبح بیاد خدا و راز و نیاز با خدا بودن باغ مشتاقان خداست .

کلمه 4 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

علیک بلزوم الحلال و حسن البرمع العیال و ذکر الله فی کل حال

ترجمه :

بر تو باد بکسب و کار حلال و حسن اخلاق و نیکوئی با عیال و تدبیر منزل بنحو احسن و یاد خدا بودن در هر حال .

شرح :

حضرت اینجا به سه امر مهم تذکر داده که هر یک منشاء سعادت و لذت جسم و روح است :

اول آنکه هر چه می کنیم کسب حلال باشد که بکسی ظلم و تعدی و خیانت نکرده باشیم .

دوم آنکه با خانواده از زن و فرزند و خویش نیکوئی کنیم و بحسن تدبیر منزل پردازیم و به رزق حلال بر آنها توسعه داده و وسایل تربیت روح و جسم آنها را فراهم آریم و به خلق خوش با آنها رفتار کنیم .

سوم آنکه در هر حال از حالات کس و کار و انفراد و اجتماع و حال شهوت و غضب

و ریاست و حکومت که هستیم بیاد خدا باشیم تا از گناه و خطاء محفوظ مانیم .

کلمه 5 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

مداومه الذکر قوت الارواح و مفتاح الصلاح

ترجمه :

دائم بیاد خدا بودن و ذکر حق را بر دل و زبان داشتن قوت روح قدسی انسانست و کلید هر خیر و صلاح .

شرح :

چنانکه بدن را قوت وغذائی است که از آن لذت برد و اگر به او نرسد متالم شود همین گونه روح را قوت و غذائی است و ذکر خدا و شوق و انس با خدا قوت لذیذ و الذ غذاهای روح انسانست و چنانکه هر قفلی را کلیدی است قفل مشکلات و مهمات عالم را نیز کلیدی است و یاد خدا کلید آن قفل است هر مهمی و حادثه مشکل و خطرناکی با یاد خدا گشایش خواهد یافت .

کلمه 6 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

ما اعظم سعاده من بوشر قلبه ببرد الیقین

ترجمه :

)) چه سعادت بزرگی یافته آنکس که قلبش مباشر با برد یقین و اطمینان بخدای سبحان است .

شرح :

برد یقین اشاره است بکمال اطمینان خاطر انسان به الطاف بی حد و نعم بی شمار خدا در عالم آخرت یا اشاره است بحال استقرار نفس سالک و وصول بمقام شهود که پس از حرارت شوق و حرکت و التهاب طلب که موجب عطش شدید عارف گردد مقام وصال بمنزله آب سرد و شیرین برای تشنگان وادی عشق است و عارفان از این کلام حضرت اصطلاح برد

اليقين را ((بعد از علم اليقين و عين اليقين و حق اليقين)) برای شهود
کامل وضع

کردند.

کلمه 7 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

ما اعظم فوز من اقتفی اثر النبیین

ترجمه :

چه سعادت و فوز عظیمی یافت آنکس که از جان و دل پیرو پیغمبران خدا گردید.

شرح :

یعنی هر کس از پی رجال وحی و اکمل آنان خاتم رسولان رود و به پیروی آنان و تعلیمات آنها راه شریعت و طریقت و حقیقت که طریق تربیت جسم و جان و روح است به پیماید آنکس جسم را در عالم دنیا از رنج و زحمت و مرض حفظ کند و جان را در جهان ابد برحمت و سعادت جاوید رساند و روح قدسی را در بهشت لقای الهی مقام دهد و آن بزرگترین فوز و سعادتست .

رزقنااالله و اياكم بحق رحمته الواسعه .

کلمه 8 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

ما ابعد الخیر ممن همته بطنه و فرجه .

ترجمه :

چقدر دور از خیر و سعادت است آنکس که همتش تمام صرف شکم و فرج است .

شرح :

چون لذات حقیقی روحانی در ترک هوای نفس و دوری از شهوات حیوانی است مگر بقدر ضرورت و بقصد نتیجه عقلی پس هر که تمام همتش در عمر برای لذات شکم و فرج است این لذات بدنی فانی او را از لذات معنوی و سعادت ابدی که علم و معرفت و محبت خداست باز می دارد و

از لذات روحانی اخروی باقی محروم می گرداند و بهلاکت ابد می کشاند لذا فرمود:

دورترین مردم از خیر و سعادت آن کسانند که تمام عمر همتشان صرف لذات شکم و فرج شود. در حدیثی از پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - است

که فرمود:

هلاک المرء فی ثلاث : فی قبقبه و ذبذبه و لقلقه هلاک انسان در سه چیز است . در لذت شکم و فرج و لقلقه زبان اوست . گناهان زبان هم از غیبت و دروغ و استهزاء بمردم و لغو گوئی و غیره در این حدیث نبوی اضافه است و این امور موجب هلاک انسان و محروم شدنش از سعادت بهشت رضوان است . اعاذناالله منه .

کلمه 9 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

اعظم الناس سعاده اکثرهم زهاده .

ترجمه :

فرمود هر که زهدش در جهان بیشتر است سعادتش در دو عالم بالاتر است .

شرح :

در مطالب گذشته بسیار شرح این کلام است و این نکته را اضافه کنیم که معنی زهد نه آنست که انسان از هر لذت در دنیا دوری جوید زیرا چه بسا کسی که تارک الدنیا للدنیاست پس او نه زاهد است بلکه زاهد آنکس که غنی و فقر بروی یکسان و این جهان چند روزه را به چیزی نشمرد و بدار و ندارش شاد و غمگین نشود حضرت فرمود:

معنی زهد این دو کلمه است لیکلا تاسوا علی مافاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم .

کلمه 10 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الا انه لیس لا نفسکم ثمن الا الجنه تبیعوها الا بها .

ترجمه :

الا ای مردم محققا بدانید که قیمت نفوس شما جز بهشت ((بهشت رضوان و بهشت لقای خدا و بهشت شهود)) چیزی نخواهد بود پس قیمت خود را

بدانید و جز ببهشت برین نفروشید ((یعنی جان را بقیمت ارزان که متاع پست فانی دنیای دو روزه است نفروشید)) که ارزان فروخته اید بلکه .

گر دوست بهر

دو کون بفروشی

یوسف به جوی دهی زیان کاری

مقاله نهم در احسان به خلق ، به مال و جاه و قدرت و زبان غیره

کلمه 1 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

طوبی لمن احسن الی العباد و تزود للمعاد .

ترجمه :

خوشا بر حال آنانکه به بندگان خدا احسان کنند و ((به آن احسان)) زاد و توشه سفر آخرت مهیا گردانند. در کلمه دیگر فرمود: نعم زادالمعاد الاحسان الی العباد برای سفر آخرت احسان بخلق توشه ای نیکو است . در کلمه دیگر فرمود:

الایثار افضل الاحسان بهترین احسان آنست که انسان چیزیرا که خود بدان محتاج است بمحتاجان بذل کند و آن را بر خود مقدم دارد مستغنی از شرح است .

کلمه 2 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

افضل الشرف کف الاذی و بذل الاحسان .

ترجمه :

بهترین شرافت انسان ترک اذیت و آزار و بذل احسان بخلق است .

حضرت - علیه السلام - اول ترک ظلم و آزار بخلق را موجب شرافت ، دوم نیکی و احسان را سبب عزت شمرد. و در کلمه دیگر فرمود: خیر الناس من کافی علی القبیح بالجمیل بهترین مردم آنکس است که در مقابل بدی که با او کنند نیکی کند ادفع بالتی هی احسن السیئه .

کلمه 3 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

افضل الناس النفعهم للناس .

ترجمه :

نیکوترین مردم آنکس است که نفعش بخلق بیشتر از غنی از شرح است .
و در کلمه دیگر فرمود:

هر که نیت خیر بخلق دارد ارزقش را زیاد گرداند و هر که به اهل و عیال خود خیر و نیک رفتار باشد عمر طولانی یابد و هر که ببندگان خدا بجای

خیر و احسان ظلم و عدوان کند علاوه بر خلق خدا هم او را دشمن دارد و هر که احسان کند خدا او را دوست دارد ان الله یحب المحسنین خدا کسانی را که به مردم احسان می کنند محققا دوست می دارد.

کلمه 4 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

افضل الایمان الاحسان .

ترجمه :

)) نیکوترین اعمال ایمان احسانست . غنی از شرح است . در کلمه دیگر فرمود:

اتباع الاحسان بالاحسان من کمال الجود از پی احسان ، احسان دیگر گردن مرتبه کامل احسانست . یعنی بکسی که احسان کردید با هم مکرر اعاده احسان کنید و احسان اول شما را مانع از احسان دوم و سوم و پی در پی نشود تا بمرتبه کمال احسان که لازمه محبت کالم خداست نائل شوید ((مقام احسان نزد عارفان توجه کامل بخداست)).

کلمه 5 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

لا فضیله اعلی من الاحسان .

ترجمه :

فضیلت و شرافتی برای انسان بالاتر از احسان بخلق نیست . به شرح نیازمند نیست . و در کلمه دیگر فرماید:

بداد مظلومان رسیدن و رفع ظلم ظالمی را از سر مظلومی کردن از بهترین احسانهاست .

کلمه 6 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

السخاء یمحص الذنوب و یجلب محبه القلوب .

ترجمه :

صفت سخاوت انسان را از گناهان پاک می سازد و محبوب قلوب خلق می گرداند. مستغنی از شرح است .

کلمه 7 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

المروه صدق اللسان و بذل الاحسان .

ترجمه :

جوانمردی و فتوت ، راستگوئی و احسان بخلق است .

شرح :

راستگوئی صفت مردان پاک با فتوت است و سخاوت و احسان و خیر خواهی بخلق

یک صفت دیگر انسان است و لازمه صفت اول که صدق و صراحت لهجه است صفا و وفا و درستی عمل و لازمه صفت دوم شجاعت و قوت نفس و همت بلند است .

کلمه 8 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من احسن الی الناس حسنت عواقبه و سهلت له طرقه .

ترجمه :

هر که بخلق احسان کند عاقبت امورش نیکو شود و راههای صعب و مشکل امور بر او آسان گردد یعنی کسی که کارش احسان و خیرخواهی و خدمت بخلق است خدا مشکلات عالم را بر او آسان کند، یا مشکلات عواقب امور را که عقبات برزخ و قیامت است بر او آسان سازد.

کلمه 9 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الکریم یعفو مع القدره و یعدل مع الامره و یکف اسائته و یبذل احسانه .

ترجمه :

بزرگوار مردم با وجود قدرت بر انتقام بد کاران عفو می کنند، و در دوران ریاست و امارت بعدل و داد می پردازند، و آزار بخلق نمی کنند، و از هر نیکی و احسان که می توانند ((از مال و جاه و قلم و قدم و غیره)) از هیچ کس دریغ ندارند.

کلمه 10 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

ابذل معروفک للناس کافه فان فضیله (فعل) المعروف لا یعدلها عندالله سبحانه شیی ء .

ترجمه :

)) احسان خود را بتمام مردم مبذول دار که هیچ کار شرف و فضیلتش نزد خدا برابر احسان بخلق نیست .

شرح :

از هر گونه احسانی که بتواند بهر که باشد مضایقه مکن احسان به مال احسان بزبان احسان بقلم به قدرت و توانائی و رفع ظلم و داد خواهی مظلوم ،

احسان علمی ((که بهترین احسانست بتعلم جاهلان و هدایت گمراهان)) و به همه کس احسان و خیر خود را تعمیم ده و متصف بصفت رحمانی الهی باش از دشمن و دوست احسان را دریغ مدار زیرا هیچ کار نزد خدا و برای جلب عنایت مغفرت و احسان حق بالاتر از احسان به خلق نیست که خدا احسان کنندگان را دوست می دارد و در دوستی خدا هر گونه خیر و سعادت برای بنده مهیاست وفقنا الله تعالی .

مقاله دهم در امور اجتماعی

کلمه 1 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من احسن الی رعیته نشرالله علیه جناح رحمته و ادخله فی مغفرته .

ترجمه :

هر که بر قومی سروری یابد و با رعیتش احسان کند خدا پر و بال رحمتش را بر او گشاید و از هر چه کرده بر او به بخشاید.

شرح :

این بیان حضرت شامل سلاطین عالم و امراء و حکام بلاد و کدخدای دهکده حتی رئیس خانواده و پدر نسب بزن و فرزند و نوکر و کلفت عموم را شامل است که در حدیث دیگر فرمود:

کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته همه بالنسبه پیشوا هستند و همه شما در قیامت از حقوق زیر دستان و رعیت سوال خواهید شد که آیا با آنها بعدل و احسان رفتار کردید یا نه ، ایا سیاست شما و تدبیر منزل آسایش زن و فرزند را رعایت کردید.

پس در آخرت چنین مسئولیتی دارید در دنیا سعی کنید تا جواب مثبت برای سلطان حقیقت داشته باشید و مورد لطف و رحمت حضرت احدیت شوید عزسلطانه .

کلمه 2 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

افضل الملوک من

حسن فعله و نیته و عدل فی جنده و رعیته .

ترجمه :

بهترین پادشاهان عالم آنست که فعلش نیکو و نیتش خیر می باشد و با سپاه و رعیتش عدالت کند. کلام روشن است و محتاج شرح نیست .

کلمه 3 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

ما حصن الدول مثل العدل .

ترجمه :

فرمود هیچ صفتی دولتها را مانند صفت عدل بر رعیت از حوادث عالم حفظ نتوان کرد.

شرح :

عدالت یگانه وسیله حفظ دول است چنانکه ظلم یگانه موجب انحطاط ملل که در کلمه دیگر فرمود:

ضلم المرء یوبقه و یصرعه ظلم انسان موجب هلاک و سقوط اوست . و در کلمه دیگر فرمود:

العدل قوام البرایه عدالت نگهبان خلق است . بشرح نیازمند نیست .

کلمه 4 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

احسن الملوک حالا من حسن عیش الناس فی عیشه و عم رعیته بعدله .

ترجمه :

بهترین سلاطین ((در عالم دنیا و آخرت)) آن سلطانست که در روزگارش مردم خوش زندگانی کنند و عدلش بتمام رعیت شامل باشد. بشرح نیازمند نیست .

کلمه 5 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

اجل الامراء من لم یکن الهوی علیه امیرا .

ترجمه :

بزرگترین فرمان داران عالم آن کس است که محکوم فرمان هوای نفس نباشد. از شرح بی نیاز است .

کلمه 6 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

لا یسونک ما یقول الناس فیک فانه ان کان کما یقولون کان ذنبا عجلت عقوبته ، و ان کان علی خلاف ما قالوا کانت حسنه لم تعملها .

ترجمه :

از بدگوئی و عیب جوئی خلق دل شکسته و آزرده خاطر مباش که اگر راست می گویند آن بدگوئی کیفر عمل تست که در

دنیا بتو رسیده و دیگر در عقبی عقاب ندارد و اگر دورغ می گویند آن بد گوئی حسنه و ثوابی شود در نامه عملت که تو عملی نکرده بدان ثواب رسیده ای . خلاصه انسان باید روحش قوی باشد و تحت تاءثیر سخن بد گویان قرار نگیرد و از آنچه می گویند متاءثر نشود و حس غضب و کینه بر او حکومت نکند بلکه با فکر و عقل چنین قضاوت کند که علی - علیه السلام - فرمود تا عیب جوئی خلق بر هر وجه بخیر او باشد.

کلمه 7 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

العدل راس الایمان و جماع الاحسان .

ترجمه :

عدالت با خلق اصل ایمان و اساس دین است و شامل انواع احسان بخلق است عدل انسان با زیر دستان و با هر کس که بفرمان اوست احسان عام و نیکی جامع است و در حقیقت احسانی که شامل جمیع مردم است و از جمیع جهات احسان است همان عدالت است سایر احسانها احسانهای جزئی است مانند عدل سعه و کلیت نتواند داشت و احسان بعموم نیست .

کلمه 8 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

یکرم العالم لعلمه ، و الکبیر لسنه ، و ذوالمعروف ، و السلطان لسلطانه .

ترجمه :

عالم را باید برای عملش اکرام کنند، و پیران تجربه آموخته را برای کثرت سن ((و تجارب او))، و نیکوکاران و خیر خواهان بشر را برای خیر و احسان ، و سلاطین را برای سلطنت . یعنی هر کس را بر آن جهت حسن و خوبی که داراست باید گرامی و محترم داشت علماء را برای علم و دانش که علمشان چراغ هدایت

خلق است ، پیران را برای استفاده از تجارب بواسطه طول عمرشان ، و خیرخواهان و اهل احسان را برای احسانشان ، سلاطین را برای سلطنت یعنی برای حسن انتظام و عدالت و رفع ظلم و آزار از مظلومان که لازمه وجود سلطانست باید محترم و بزرگ دانست . خلاصه یعنی در هر کس جهت کمال وجود دارد باید بر آن جهت کمال او را گرامی داست .

کلمه 9 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

لا یکون العالم عالما حتی لا یحسد من فوقه ، و لا یحتقر من دونه ، و لا یاخذ عن عمله شیئا من حطام الدنیا .

ترجمه :

)) عالم را نباید عالم حقیقی دانست الا آنکس که بر ما فوق خود در علم حسد نبرد، و بمادون خود از تکبر و نخوت اهانت نکند، و از علم خود اخذ مال دنیا نکند و علم و دین را بحطام دنیا نفروشد ((حطام یعنی متاع ناچیز بی قدر)) به شرح محتاج نیست .

کلمه 10 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

ینبغی للعاقل ان یحترس من شکر المال و سکر القدره و سکر العلم و سکر المدح و سکر الشباب فان لکل ذلک ریحا خبیثه تسلب العقل و تستحف الوقار .

ترجمه :

سزاوار است عاقل احتراز کند از مستی و ثروت و مال و مستی قدرت و جاه و مستی علم و دانش و مستی مدح و ثنای مردم و مستی و غرور جوانی که تمام اینها را بوی ناخوش و عفنی است که عقل انسان را زائل می کند و ادب و وقار انسانیست را سبک و خفیف می سازد یعنی مال و جاه

و علم و مدح مردم و دوران جوانی همه مانند شراب انسان را مس می کند و عقل را فاسد می گرداند و ادب را زائل می کند باید انسان عاقل از سکر و مستی این امور دنیوی خود را حفظ کند و مست دنیا و مغرور علم و جاه و جلال دنیا نشود و الا از درگاه خدا بخطاب لا تقربوا الصلواه و انتم سکاری دور می شود و اگر مست نشد و عقل و دین را با وجود مال و جلال و علم و غیره حفظ کرد از این امور در زندگانی دنیا و آخرت بهره مند خواهد گشت .

خاتمه ، مقالات در منثور از کلمات قصار

کلمه 1 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من سر مسلما سره الله یوم القیامه .

ترجمه :

هر دل مسلمانی را بچیزی شاد کند خدا در قیامت او را شاد می گرداند.

کلمه 2 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الحکمه روضه العقلاء .

ترجمه :

کلام حکمت و علم معرفت الله باغ و بوستان خردمندان عالم است .

کلمه 3 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

ینبغی ان یکون فعل الرجل احن من قوله و لا یکون قوله احسن من فعله .

ترجمه :

سزاوار است که مرد فعلش بهتر از قولش باشد نه ((مانند اهل دنیا و دنیا پرستان)) قولش بهتر از فعل او.

کلمه 4 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

حصنوا انفسکم بالصدقه .

ترجمه :

بصدقه دادن از شرور عالم خود را در حصار محکم خدا حفظ کنید.

کلمه 5 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الحسد شر الامراض .

ترجمه :

حسد بدترین مرض است که این مرض نفسانی ایجاد امراض جسمانی مانند

سل و تب و سوء هاضمه و غیره می کند.

کلمه 6 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الحسد یذیب الجسد .

ترجمه :

حسد بدن را رنجور و لاغر می سازد.

کلمه 7 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

ما اقبح بالانسان باطنا علیلا و ظاهرا جمیلا .

ترجمه :

چقدر زشت است و قبیح که انسان باطنش مریض و بد سیرت و ظاهرش زیبا و آراسته باشد یعنی بد باطن و خوش ظاهر باشد که منافق است و منافق در اسفل السافلین جهنم است .

کلمه 8 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

لا تسئوا الا الله فانه ان اعطاکم اکرمکم و ان منعکم خازنکم .

ترجمه :

از غیر خدا سوال نکنید و هر چه می خواهید از خدا سوال کنید که خدا اگر اعطا کرد با اکرم عطا می کند و اگر منع کرد ذخیره برای شما حفظ می کند ((بخلاف خلق)).

کلمه 9 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من تتبع عورات الناس کشف الله عورته .

ترجمه :

هر کس در پس عیب جوئی مردم بر آید خدا پرده از روی عیب و گناهش بر دارد و او را رسوا کند.

کلمه 10 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

العارف وجهه مستبشر و قلبه محزون .

ترجمه :

عارف رویش خندان و دلش از توجه تعالیم آخرت و حضور سلطان احدیت همیشه محزون و گریان است .

کلمه 11 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من کشف مقالات الحکماء انتفع بحقائقها .

ترجمه :

هر که از مقالات حکما پرده بگشاید بحقائق علمی آنها بهره مند شود.

کلمه 12 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

نال الفوز الاکبر من ظفر بمعرفه النفس .

ترجمه :

هر که خود را

شناخت بزرگترین سعادت را یافت که از معرفت خود به معرفت خدا می رسد و این بزرگترین سعادت است .

کلمه 13 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

لن یحرز العلم الامن یطیل درسه .

ترجمه :

هرگز بحد کمال علمی نمی رسد مگر کسی که طول مدت بکار آن علم پردازد و ادامه فکر و نظر و بحث در آن علم دهد.

کلمه 14 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

للحق دوله و للباطل جوله .

ترجمه :

حق را دولت باقی و پایدار است و باطل را جولانی بیش نیست و زود نابود شود.

کلمه 15 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الفقر صلاح المومن و مریحه من حسد الجیران و تملق الاخوان و تسلط السلطان .

ترجمه :

فقر و ناداری صلاح مومن است که او را از حسد آشنا و همسایگاه و تملق برادران و خویشان و از تعدی عمال سلطان آسوده می دارد ((چون پادشه خراج نخواهد خراب را.))

کلمه 16 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الشریعه ریاضه النفس .

ترجمه :

شریعت بحقیقت ریاضت نفوس است برای وصول بحد کمال و سعادت و لذات ابد.

کلمه 17 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من عذب لسانه کثر اعوانه .

ترجمه :

هر که با خلق خوش زبان باشد یارانش بسیار باشند.

کلمه 18 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الدین الادب .

ترجمه :

دین ادب و تربیت است .

کلمه 19 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

لو عقل اهل الدنیا لخربت الدنیا .

ترجمه :

اگر تمام مردم دنیا را عقل بودی دنبا خراب شدی ((چون عاقلان بزیب و زیور دنیا علاقه ندارند)) العقل ماعبدبه الرحمن و اکتسب به الجنان .

کلمه 20 - قال امیرالمؤ منین علیه

السلام :

افضل المعروف اغاثه الملهوف .

ترجمه :

بهترین احسان بداد مظلوم رسیدن است .

کلمه 21 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من اشد عیوب المرء ان تخفی علیه عبوبه .

ترجمه :

بتر و سخت تر از هر عیب در انسان آنست که عیب او بر او پنهان باشد. (عیبهای او بر او پنهان باشند).

کلمه 22 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

قیمه کل امرء ما یعلم .

ترجمه :

قیمت هر کس بقدر علم و دانش اوست .

کلمه 23 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الخوف جلباب العارفین .

ترجمه :

خدا ترسی و بیاد عظمت خدا بودن لباس عارفان است .

کلمه 24 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

نفسک اقرب اعدائک الیک .

ترجمه :

نزدیک ترین دشمنان بتو نفس تست پس مقدم از دشمنان دیگر با نفس باید جهاد کرد چون نزدیکتر از سایر دشمنانست ((این سخنان در مکتب انبیاء است که مهذب روح بشرند)).

کلمه 25 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الشرف بالهمم العالیه لابالرمم البالیه .

ترجمه :

شرافت و فخر بهمت بلند تست نه بانسب پدران مرده پوسیده .

کلمه 26 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

اعد عدوک نفسک اللتی بین جنبیک .

ترجمه :

بزرگترین دشمن تو نفس اماره تو است که دائم حضور تست و پیوسته بدشمنی تو می کوشد ((مردم مادی به این سخنان و قری نمی گذارند چون جاهل بنفس قدسی و روح باقی خویشند.

کلمه 27 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الشوق خلصان العارفین .

ترجمه :

عشق و شوق بخدا خاصه عارفانست .

کلمه 28 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

نزه نفسک عن کل دنیه .

ترجمه :

نفس ناطقه قدسیه خود را از هر کار پست و وصف دنائت

دور دار تا بمقام معرفت خدا و شهود حق و لذت ابد نائل شوی .

کلمه 29 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من یکتسب مالا بین غیر حله یصرفه فی غیر حقه .

ترجمه :

هر کس مالی را از غیر راه حق و حلال بدست آورد بمصرف ناحق صرف خواهد کرد.

کلمه 30 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

صله الارحام من افضل شیم الکرام .

ترجمه :

صله رحم و دوستی و احسان بخویشان بهترین سیرت نیکوکارانست . در کلمه دیگر فرمود:

صله رحم موجب زیادی مال و درازی عمر است .

کلمه 31 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من جهل علما عاداه .

ترجمه :

هر که علمی را نداند دشمن آن علم است

مانند مکت معاویه و تهافت الفلاسفه نویسان که بعلوم علی - علیه السلام - و شیعیانش حکمای الهی ، جاهل و دشمنند.

کلمه 32 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من ابصر عیب نفسه لم یعب احدا .

ترجمه :

هر کس عیب خود را دید به عیب جوئی مردم نپردازد

چنانکه اگر ضرری بر او رسد بفکر دفع ضرر خود است نه ضرر دیگران .

کلمه 33 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

من لاعقل له لادین له .

ترجمه :

هر که را عقل نیست آئین نیست .

کلمه 34 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

اسعد الناس العاقل .

ترجمه :

عاقل با سعادت ترین مردم است .

کلمه 35 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

ما آمن بالله من قطع رحمه .

ترجمه :

هر کس قطع رحم کند ایمانش بخدا کامل نیست .

کلمه 36 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

جالس الحکماء یکمل عقلک و تشرف نفسک و ینتف (عنک) جهلک .

ترجمه :

با حکماء

بنشین تا عقل تو کامل و نفست شریف و جهل و نادانیت بر طرف شود.

کلمه 37 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

جالس العلماء تسعد .

ترجمه :

با علماء بنشین تا به سعادت رسی .

کلمه 38 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

جالس العلماء تزدد علما .

ترجمه :

با علماء بنشین تا علمت افزون شود.

کلمه 39 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

الکتب بساتین العلماء .

ترجمه :

کتب علم باغ و بستان دانشمندانست .

کلمه 40 - قال امیرالمؤ منین علیه السلام :

العلم حیاه و الجهل موت .

ترجمه :

علم زنده ابد شدن و جهل مرگ دایم یافتن است

آب حیات که در ظلمات است کنایه از علم است که در نفس پنهان است کسی زنده ابد نشود جز بعلم و حکمت و معرفت الهی . از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - پرسیدند با که مجالست کنیم آن بزرگوار فرمود:

جالسوا من يذكركم الله رويته و يزيد فى علمكم منطقه و يرغبكم فى الاخره عمله . با کسی مجالست کنید که دیدار او شما را بیاد خدا آورد، و زبانش بر علم و معرفت شما بیفزاید، ((اخلاق)) و اعمالش شما را بعالم آخرت مشتاق و راغب گرداند. خلاصه با کسی همنشین شوید که دیدار و گفتار و کردارش شما را بیاد خدا آورد و علم و معرفت شما بیفزاید و توجه و شوق و عشق بعالم بقا در شما پدید آرد چون نفس در مثل آئینه ایست با هر که مقابل شود از اخلاق و آثار او نقش می گیرد هر که خواهد نقش الهی و زنگ صبغت الله پیدا کند که بزرگترین سعادت است باید

با رجال الهی نشیند و با سخنان و نصایح آنان انس گیرد تا به آن سعادت بزرگ نائل شود و البته مسلم کل است که علی - علیه السلام - بزرگترین رجال الهی است بر شما باد بمطالعه علوم و کلمات و عمل به ایات و دلالات آن بزرگوار تا نقش او در نفوس قدسی شما پدید آید صلوات الله علیه و علی آله المعصومین که آن بزرگوار پند و اندرز و تعلیمات آسمانیش که عالمی را پر از نور علم و معرفت نموده همه از قلب مطهر اوست و هر وصف کمالی ذکر فرموده مصداق اعلی و اتم آن وصف را خویش دارا بوده چنانکه خود آن حضرت فرمود:

من امر نکردم شما را بچیزی جز آنکه اول خود عمل کردم پس انس و مطالعه و مذاکره گفتار حکمت آثار و کلمات قصارش انسان را بکمال انسانیت و اعلی ربته حکمت و سعادت ابد می رساند و بی شک از هر کتاب حکمت و هر دفتر علم و معرفت حکمتش کامل تر است و از هر سخن کلامش فصیح و بلیغ تر و بلندی مطالب و علو قدر سخنش افزون است . و اینک حدیثی از آن بزرگوار راجع به اوصاف دوستان و شیعیانش ذکر کرده . اینجا خاتمه را پس از ترجمه حدیث شریف بنصیحت جامع و حجت بالغ آن بزرگوار ختم می کنیم .

عشرون خصله فی محب اهل البیت - علیهم السلام - عشر منها فی الدنیا، و عشر فی الآخره : اما اللتی فی الدنیا فالزهد فی الدنیا و الحرص علی العلم و الورع فی الدین و الرغبه فی العباده و التوبه

قبل الممات و النشاط فی قیام اللیل و الیاس عما فی ایدی الناس و الحفظ لامر الله و نهیه و بغض الدنیا و السخاء.

و العشر اللتی فی الآخره فلا ینشر له دیوان و لا ینصب له میزان و یعطی کتابه بیمینه و تکتب له برائه من النار و یبیض وجهه و یکسی من حلل الجنه و یشفع فی ماه من اهل بیته و ینظر الله تعالی الیه بالرحمه و یتوج بتیجان الجنه و یدخلها بغیر حساب فطوبی لمحبی ولدی و عشیرتی و اهل بیتی .

((ترجمه حدیث)) بیست خصلت نیکو برای دوستان اهل بیت پیغمبر است ده خصلت در دنیا و ده در آخرت . اما آن ده خصلت نیکوی دنیا:

1 - در دنیا زاهدند.

2 - بتحصیل علم حریصند.

3 - در دین پارسا و پاکدامنند.

4 - بعبادت خدا مشتاقند.

5 - پیش از مرگ موفق بتوبه اند.

6 - بنماز شب و سحر خیزی با وجد و نشاطند.

7 - چسم امید بخلق ندارند ((تنها بخدا امیدوراند)).

8 - اوامر و نواهی الهی را محافظت می کنند.

9 - دنیا را دشمن دارند ((و ابدا حب دنیا در دل آنها نیست)).

10 - دارای خلق جود و سخاوتند. این ده صفت لازمه دوستان و شیعیان اهل بیت اطهار است در دنیا.

اما ده خصلت آخرت آنها:

1 - دیوان حساب بر آنها باز نشود.

2 - میزان و حساب بر آنان بر پا نگردد.

3 - کتاب نامه عمل شان را بدست راست دهند. ((تا اهل بهشت باشند)).

4 - و بر آنان حکم آزادی از جهنم نویسند.

5 - بمحشر با روی سفید آیند ((که بهشتی شناخته شوند))

6 - از لباس فاخر زیبای بهشتی بر

تن پوشند.

7 - صد نفر از اهل بیت خود را شفاعت کنند.

8 - خدا به آنها نظر لطف و رحمت کند ((که از همه بهتر و بالاتر است))

9 - در بهشت تاج پادشاهی بر سر آنان نهند.

10 - بی حساب وارد بهشت شوند. پس خوشا بر احوال محبان فرزندان و عشیره و اهل بیت من صلوات الله علیهم اجمعین .

نصیحت حضرت امیرالمؤ منین علیه السّلام و ختم کتاب

قال امیرالمؤ منین علیه الصلوه والسّلام :

یا ایهاالناس اقبلوا النصیحه ممن نمصحکم و تلقوها بالطاعه ممن حملها الیکم و اعلموا ان الله سبحانه لم یمدح من القلوب الا اوعاها للحکمه و من الناس الا اسرعهم الی الحق اجابه و اعلموا ان الجهاد الاکبر جهادالنفس فاشتغلوا بجهاد انفسکم تسعدوا وارفضو القیل والقال تسلموا و اکثروا ذکر الله تغنموا و کونوا عبادالله اخوانا تفوزوا لدیه بالنعیم المقیم .

الا ای مردم نصیحت آنکس که بشما ((برای خدا)) اندرز و پند میدهد نیکو بشنوید و اطاعت کنید و بدانید که خدا مدح نگوید ((و دوست ندارد)) مگر دلهائی را که لایق تر برای آموختن حکمت و معرفتند و زودتر دعوت خدا را اجابت ((و امر او را اطاعت)) می کنند و بدانید که بزرگ ترین جهاد جهاد با نفس اماره است پس آماده شوید و جدا بجهاد با نفس خود بپردازید تا بسعادت ابد رسید و قیل و قال را بیک سو نهید و حرف و گفتگو را بدور ریزید ((و بکار پردازید)) تا بساحل سلامت رسید و خدا را بسیار یاد کنید تا به ذکر خدا غنیمت بزرگ و لذات ابد یابید و ای بندگان خدا با هم برادر

ایمانی باشید ((یکدل و یکرنگ با صفا با هم زندگی کنید)) تا نزد خدا در بهشت نعیم جاودانی بسعادت و فیروزی رسید.

رزقناالله سبحانه تعالی بحق رحمته الواسعه .

((محیی الدین مهدی الهی قمشه ای)).

اشعارعزای حضرت علی(علیه السلام)

ناله کن ای دل به عزای علی

گریه کن ای دیده برای علی

کعبه ز کف داده چو مولود خویش

گشته سیه پوش عزای علی

عمر علی عمره مقبوله بود

هر قدمش سعی و صفای علی

دیده زمزم که پر از اشگ شد

یاد کند، زمزمه های علی

تیغ شهادت سر او را شکافت

کوفه بود، کوه منای علی

عالم امکان شده پر غلغله

چون شده خاموش صدای علی

نیست هم آغوش صبا بعد از این

پیک ظفربخش لوای علی

منبر و محراب کشد انتظار

تا که زند بوسه به پای علی

ماه دگر در دل شب نشنود

صوت مناجات و دعای علی

آه که محروم شد امشب دگر

چشم یتمیان ز لقای علی

مانده تهی سفره بیچارگان

منتظر نان و غذای علی

وای امیر دو سرا کشته شد

خانه غم گشته،سرای علی

پیش حسین و حسن و زینبین

خون چکد از فرق همای علی

خواهم اگر ملک دو عالم حسان

از دل و جان باش گدای علی

حسان

علی ای همای رحمت

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را

که بما سوی فکندی همه هما را

دل اگر خدا شناسی همه در رخ علی بین

به علی شناختم من بخدا قسم خدا را

بخدا که در دو عالم اثر از فنا نماند

چو علی گرفته باشد سرچشمه بقا را

مگر ای سحاب رحمت تو بباری ارنه دوزخ

به شرار قهر سوزد همه جان ما سوی را

بروای گدای مسکین در خانه علی زن

که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

بجز از علی که گوید به

پسر که قاتل من

چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا

چو بدوست عهد بندد ز میان پاکبازان

چو علی که می تواند که بسر برد وفا را

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت

متحیرم چه نامم شه ملک لا فتی را

بامید آنکه شاید برسد بخاکپایت

چه پیامها که دارم همه سوز دل صبا را

چو توئی قضایگردان بدعای مستمندان

که زجان ما بگردان ره آفت قضا را

چه زنم چونای هردم زنوای شوق او دم

که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی

به پیام آشنایی بنوازد آشنا را

زنوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب

غم دل به دوست گفتن چه خوشست(شهریارا)

محمد حسین بهجت(شهریار).

شب و علی

علی آن شیر خدا شاه عرب

الفتی داشته با آن دل شب

شب ز اسرار علی آگاهست

دل شب محرم سر الله است

شب علی دید و به نزدیکی دید

گرچه او نیز به تاریکی دید

شب شنفته است مناجات علی

جوشش چشمه عشق ازلی

شاه را دید و به نوشینی خواب

روی بر سینه دیوار خراب

قلعه بانی که به قصر افلاک

سر دهد ناله زندانی خاک

اشگباری که چون شمع بیزار

میفشاند زر و میگرید زار

دردمندی که چولب بگشاید

در و دیوار به زنهار آید

کلماتی چون در آویزه گوش

مسجد کوفه هنوزش مدهوش

فجر تا سینه آفاق شکافت

چشم بیدار علی خفته نیافت

روزه داری که به مهر اسحار

بشکند نان جوین افطار

ناشناسی که بتاریکی شب

میبرد شام یتیمان عرب

پادشاهی که به شب برقع پوش

میکشد بار گدایان بر دوش

تا نشد پردگی آن سر جلی

نشد افشا که علی بود علی

شاهبازی که ببال و پر راز

میکند در ابدیت پرواز

شهسواری که ببرق شمشیر

دردل شب بشکافد

دل شیر

عشقبازی که هم آغوش خطر

خفت در جایگه پیغمبر

آن دم صبح قیامت تاثیر

حلقه در شد از او دامنگیر

دست در دامن مولا زد در

که علی بگذر و از ما مگذر

شال شه واشد و دامن بگرو

زینبش دست بدامان که مرو

شال می بست و ندائی مبهم

که کمر بند شهادت محکم

پیشنوائی که ز شوق دیدار

میکند قاتل خود را بیدار

ماه محراب عبودیت حق

سر به محراب عبادت مشتق

میزند پس لب او کاسه شیر

میکند چشم اشارت باسیر

چه اسیری که همان قاتل اوست

تو خدائی مگر ای دشمن دوست

در جهانی همه شور و همه شر

ها علی بشر کیف بشر

کفن از گریه غسال خجل

پیرهن از رخ وصال خجل

شبروان مست ولای تو علی

جان عالم بفدای تو علی

محمد حسین بهجت (شهریار).

ابر رحمت در مصیبت علی(ع)

علی امشب چرا بهر عبادت بر نمی خیزد؟

چرا شیر خدا از بهر طاعت بر نمی خیزد؟

خداجوئی که از یاد خدا یکدم نشد غافل

چه رو داده که از بهر عبادت بر نمی خیزد

از آن ضربت که بر فرق علی زد زاده ملجم

یقین دارم که از جا، تا قیامت بر نمی خیزد

به محراب دعا در خون شناور گشته شیر حق

دگر بهر دعا آن ابر رحمت بر نمی خیزد

ز کینه ابن ملجم آتشی افروخت در عالم

که زین آتش بجز دود ندامت بر نمی خیزد

طبیب آن زخم سر را دید و گفتا با غم و حسرت

علی دیگر از این بستر سلامت بر نمی خیزد

نهد سر هر کسی بر آستان مرتضی(خسرو)

ازاین درگاه تا روز قیامت بر نمی خیزد

سید محمد خسرو نژاد(خسرو)

در سوگ امیر مؤمنان

در خانه مولا نیست، یک خاطر شاد امشب

آن قامت همچون سرو، از پای فتاد امشب

بر فرق سر عالم، خاک غم و ماتم ریخت

از ضربت شمشیر فرزند مراد امشب

در کوفه زخم آلود، هر جا که یتیمی بود

باری ز

غم و حسرت، بر دوش نهاد امشب

دلها همه محزون است، هر دیده پر از خون است

این محنت عظمی را بر کوفه که داد امشب؟

محراب علی از خون، رنگین شده، واویلا

در سوگ علی چشمی، بی اشک مباد امشب

جواد محدثی

سردار اتقیا

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند

جبار در مناقب او گفته هل اتی

زور آزمای قلعه خیبر که بند او

در یکدیگر شکست ببازوی لا فتی

مردی که در مصاف، زره پیش بسته بود

تاپیش دشمنان نکند پشت بر غزا

شیر خدا و صفدر میدان و بحر جود

جان بخش در نماز و جهانسوز در دعا

دیباچه مرمت و دیوان معرفت

لشگرکش فتوت و سردار اتقیاء

فردا که هر کسی به شفیعی زنند دست

مائیم و دست و دامن معصوم مرتضی

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

عیدفطر

نکاتی درباره عید فطر

امیر المؤمنین (ع) در خطبه عید فطر می فرماید :

«الا و ان المضمار الیوم و السباق غدا الا و ان السبقه الجنه و الغایه النار» . (1)

دنیا محل مسابقه است و آخرت زمان اجر گرفتن، بهشت جایزه برندگان این مسابقه و جهنم جزای بازندگان است . در روایتی از فرزند گرامیش چنین آمده است :

«مر الحسن (ع) فی یوم فطر بقوم یلعبون و یضحکون فوقف علی رؤوسهم، فقال : ان الله جعل شهر رمضان مضمارا لخلقه، فیستبقون فیه بطاعته الی مرضاته، فسبق قوم ففازوا، و قصر آخرون فخابوا، فالعجب کل العجب من ضاحک لاعب فی الیوم الذی یثاب فیه المحسنون و یخسر فیه المبطلون و ایم الله لو کشف الغطاء لعلموا ان المحسن مشغول باحسانه و المسی ء مشغول باسائته . ثم مضی » . (2)

در این حدیث، امام حسن (ع) انجام اعمال عبادی در

ماه مبارک رمضان را، تشبیه به مسابقه بین افراد نموده اند و عید فطر را زمان اخذ جوایز برندگان آن می دانند . لذا حضرت علی (ع) در ویژگی های عید فطر می فرمایند : 1- روزی که نیکوکاران ثواب می برند . «هذا یوم یثاب فیه المحسنون » . 2- روزی که گنهکاران زیان می بینند . «و خسر فیه المبطلون » 3- شبیه ترین روز به روز قیامت است . «اشبه بیوم قیامکم » .

چون در قیامت عده ای که زیان کارند، تاسف می خورند و غضبناک می گردند و عده ای که نیکوکارند رستگار و متنعم به نعمتهای الهی می شوند . 4- روز عبرت گرفتن . «فاذکروا بخروجکم »

وقتی از منازلتان برای خواندن نماز عید خارج می شوید، به یاد آورید زمانی را که از منزل بدن خود خارج خواهید شد و سوی خدای خود خواهید رفت . «من الاجداث الی ربکم » وقتی در جایگاه نماز خود می ایستید به یاد آورید زمانی را که در محضر عدل الهی می ایستید و از شما حسابرسی می کنند . «و اذکروا وقوفکم بین یدی ربکم » وقتی از نماز به منازلتان بر می گردید به یاد آورید زمانی را که به منازل خود در بهشت خواهید رفت . «و اذکروا منازلکم فی الجنه »5- روز بشارت غفران و بخشش الهی . «ابشروا عباد الله فقد غفر لکم ما سلف من ذنوبکم » .

1) من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 516 .

2) تحف العقول، ص 170 .

کتاب : ره توشه راهیان نور 1377ش 1419ق ص 117

وجوب زکات فطره و شرایط آن

پس از پایان یافتن ماه مبارک رمضان ; یعنی در شب عید فطر, افرادی که دارای شرایط باشند, باید زکاتی بپردازند که مقدار و موارد مصرف

آن خواهد آمد . این زکات به نام زکات فطره خوانده می شود . افرادی که در شب عید فطر دارای این شرایط باشند زکات فطره بر آنها واجب است :

1- بالغ باشد .

2- عاقل باشد .

3- بندهء کسی نباشد .

4- فقیر نباشد (1) .

فردی که دارای شرایط فوق باشد باید زکات خود و کسانی که در مغرب شب عید فطر نان خور او هستند را بپردازد, کوچک باشند یا بزرگ , مسلمان باشند یا کافر, خرج آنان بر او واجب باشد یا نه , در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر (یعنی حتی اگر فرزند او که نان خور اوست به مسافرت رفته باشد باید زکات او را بدهد) و همچنین مهمانی که با رضایت او پیش از غروب شب عید فطر وارد خانه اش شده باشد, باید زکات او را بدهد . (2)

مقدار زکات فطره : هر نفری یک صاع که تقریباً 3کیلو است . (3)

جنس زکات فطره : گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند اینها . (4)

وقت وجوب زکات فطره : شب عید فطر . (5)

وقت پرداخت زکات فطره : از شب عید تا ظهر روز عید فطر و بهتر آن است که در روز عید بدهد و اگر نماز عید می خواند بنابر احتیاط واجب قبل از نماز عید بپردازد . (6)

مصرف زکات فطره : همان مصرف زکات مال است , گر چه احتیاط مستحب آن است که فقط به فقرای مؤمن واطفان آنها و به مساکین بدهد (7) .

1 -

توضیح المسائل , م 1991

2 - توضیح المسائل , م 1991و 1995

3 - توضیح المسائل , م 1991

4 - همان .

5- تحریر الوسیله , ج 1ص 348

6 - تحریر الوسیله , ج 1ص 348 توضیح المسائل , م 2029

7 - توضیح المسائل , م 2014

احکام زکات فطره

1- کسی که مخارج سال خود و اهل و عیالش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و اهل و عیالش را تأمین کند فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست . (1)

2- فطرهء مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر, بدون رضایت صاحبخانه وارد می شود در صورتی که نان خور او حساب شود, واجب است و همچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده اند که خرجی او را بدهد . (2)

3- فطرهء مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می شود, بر صاحبخانه واجب نیست , اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند . (3)

4- کسی که دیگری باید فطرهء او را بدهد واجب نیست فطرهء خود را بدهد . (4)

5- اگر فطرهء انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد بر خودش واجب نمی شود . (5)

6- کسی که سید نیست نمی تواند به سید فطره بدهد, حتی اگر سیدی نان خور او باشد نمی تواند فطرهء او را به سید دیگر بدهد . (6)

7- فقیری که فطره به او می دهند لازم نیست عادل باشد ولی احتیاط واجب آن

است که به شرابخوار و کسی که آشکارا معصیت کبیره می کند فطره ندهند . (7)

8- به کسی که فطره را در معصیت مصرف می کند نباید فطره بدهند . (9)

9- احتیاط واجب آن است که به یک فقیر بیش از مخارج سالش و کمتر از یک صاع فطره ندهند . (10)

1- اگر فطره را کنار بگذارد, نمی تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد . (11)

11- اگر در محل خودش مستحق پیدا شود احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود باید عوض آن را بدهد . (12)

1 - توضیح المسائل , م 1992

2 - توضیح المسائل , م 1996

3 - توضیح المسائل , م 1997

4 - توضیح المسائل , م 2005

5 - توضیح المسائل , م 2006

6 - توضیح المسائل , م 2009

7 - توضیح المسائل , م 2016

9 - توضیح المسائل , م 2017

10 - توضیح المسائل , م 2018

11 - توضیح المسائل , م 2023

12 - توضیح المسائل , م 2035 .

احادیث موضوعی

چهل حدیث روزه

روزه

قال الباقر علیه السلام : بنی الاسلام علی خمسه اشیاء، علی الصلوه و الزکاه و الحج و الصوم و الولایه .

امام باقر علیه السلام فرمود : اسلام بر پنج چیز استوار است، برنماز و زکات حج و روزه و ولایت (رهبری اسلامی) . فروع کافی، ج 4 ص 62، ح 1

فلسفه روزه

قال الصادق علیه السلام : انما فرض الله الصیام لیستوی به الغنی و الفقیر .

امام صادق علیه السلام فرمود : خداوند روزه را واجب کرده تا بدین وسیله دارا و ندار (غنی و فقیر) مساوی گردند .

من لا یحضره الفقیه، ج 2 ص 43، ح 1

روزه آزمون اخلاص

قال امیرالمومنین علیه السلام : فرض الله ... الصیام ابتلاء لاخلاص الخلق امام علی علیه السلام فرمود :

خداوند روزه را واجب کرد تا به وسیله آن اخلاص خلق را بیازماید .

نهج البلاغه، حکمت 252

روزه یاد آور قیامت

قال الرضا علیه السلام : انما امروا بالصوم لکی یعرفوا الم الجوع و العطش فیستدلوا علی فقر الاخر .

امام رضا علیه السلام فرمود : مردم به انجام روزه امر شده اند تا درد گرسنگی و تشنگی را بفهمند و به واسطه آن فقر و بیچارگی آخرت را

بیابند .

وسائل الشیعه، ج 4 ص 4 ح 5 علل الشرایع، ص 10

روزه زکات بدن

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لکل شیئی زکاه و زکاه الابدان الصیام . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدنها روزه است .

الکافی، ج 4، ص 62، ح 3

روزه سپر آتش

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : الصوم جنه من النار . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : روزه سپر آتش (جهنم) است . «یعنی بواسطه روزه گرفتن انسان از آتش جهنم در امان خواهد بود . »

الکافی، ج 4 ص 162

اهمیت روزه

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : الصوم فی الحر جهاد . روزه گرفتن در گرما، جهاد است .

بحار الانوار، ج 96، ص 257

روزه نفس

قال امیرالمومنین علیه السلام : صوم النفس عن لذات الدنیا انفع الصیام . امیرالمومنان علی علیه السلام فرمود : روزه نفس از لذتهای دنیوی سودمندترین روزه هاست .

غرر الحکم، ج 1 ص 416 ح 64

روزه واقعی

قال امیرالمومنین علیه السلام : الصیام اجتناب المحارم کما یمتنع الرجل من الطعام و الشراب . امام علی علیه السلام فرمود : روزه پرهیز از

حرامها است همچنانکه شخص از خوردنی و نوشیدنی پرهیز می کند .

بحار ج 93 ص 249

برترین روزه

قال امیرالمومنین علیه السلام : صوم القلب خیر من صیام اللسان و صوم اللسان خیر من صیام البطن .

امام علی علیه السلام فرمود : روزه قلب بهتر از روزه زبان است و روزه زبان بهتر از روزه شکم است .

غرر الحکم، ج 1، ص 417، ح 80

روزه چشم و گوش

قال الصادق علیه السلام : اذا صمت فلیصم سمعک و بصرک و شعرک و جلدک . امام صادق علیه السلام فرمود : آنگاه که روزه می گیری باید چشم و گوش و مو و پوست تو هم روزه دار باشند . «یعنی از گناهان پرهیز کند . »

الکافی ج 4 ص 87، ح 1

روزه اعضا و جوارح

عن فاطمه الزهرا سلام الله علیها : ما یصنع الصائم بصیامه اذا لم یصن لسانه و سمعه و بصره و جوارحه .

حضرت زهرا علیها السلام فرمود : روزه داری که زبان و گوش و چشم و جوارح خود را حفظ نکرده روزه اش به چه کارش خواهد آمد .

بحار، ج 93 ص 295

روزه ناقص

قال الباقر علیه السلام : لا صیام لمن عصی الامام و لا صیام لعبد ابق حتی یرجع و لا صیام لامراه ناشزه حتی تتوب و لاصیام لولد عاق حتی یبر . امام باقر علیه السلام فرمود : روزه این افراد کامل نیست : 1 - کسی که امام (رهبر) را نافرمانی کند . 2 - بنده فراری تا زمانی که برگردد . 3 - زنی که

اطاعت شوهر نکرده تا اینکه توبه کند . 4 - فرزندی که نافرمان شده تا اینکه فرمانبردار شود .

بحار الانوار ج 93، ص 295 .

روزه بی ارزش

قال امیرالمومنین علیه السلام : کم من صائم لیس له من صیامه الا الجوع و الظما و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و العناء . امام علی علیه السلام فرمود : چه بسا روزه داری که از روزه اش جز گرسنگی و تشنگی بهره ای ندارد و چه بسا شب زنده داری که از نمازش جز بیخوابی و سختی سودی نمی برد .

نهج البلاغه، حکمت 145

روزه و صبر

عن الصادق علیه السلام فی قول الله عزوجل : «واستعینوا بالصبر و الصلوه » قال : الصبر الصوم . امام صادق علیه السلام فرمود : خداوند عزو جل که فرموده است : از صبر و نماز کمک بگیرید، صبر، روزه است .

وسائل الشیعه، ج 7 ص 298، ح 3

روزه و صدقه

قال الصادق علیه السلام : صدقه درهم افضل من صیام یوم .

امام صادق علیه السلام فرمود : یک درهم صدقه دادن از یک روز روزه مستحبی برتر و والاتر است .

وسائل الشیعه، ج 7 ص 218، ح 6

پاداش روزه

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : قال الله تعالی : الصوم لی و انا اجزی به رسول خدا فرمود خدای تعالی فرموده است : روزه برای من است و من پاداش آن را می دهم .

وسائل الشیعه ج 7 ص 294، ح 15 و 16 ; 27 و 30

جرعه نوشان بهشت

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : من منعه الصوم من طعام یشتهیه کان حقا علی الله ان یطعمه من طعام الجنه و یسقیه من شرابها . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : کسی که روزه او را از غذاهای مورد علاقه اش باز دارد برخداست که به او از غذاهای بهشتی بخورانند و از شرابهای بهشتی به او بنوشاند .

بحار الانوار ج 93 ص 331

خوشا بحال روزه داران

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : طوبی لمن ظما او جاع لله اولئک الذین یشبعون یوم القیامهرسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : خوشا بحال کسانی که برای خدا گرسنه و تشنه شده اند اینان در روز قیامت سیر می شوند .

وسائل الشیعه، ج 7 ص 299، ح 2 .

مژده به روزه داران

قال الصادق علیه السلام : من صام لله عزوجل یوما فی شده الحر فاصابه ظما و کل الله به الف ملک یمسحون وجهه و یبشرونه حتی اذا افطر . امام صادق علیه السلام فرمود : هر کس که در روز بسیار گرم برای خدا روزه بگیرد و تشنه شود خداوند هزار فرشته را می گمارد تا دست به چهره او بکشند و او را بشارت دهند تا هنگامی که افطار کند .

الکافی، ج 4 ص 64 ح 8; بحار الانوار ج 93 ص 247

شادی روزه دار

قال الصادق علیه السلام : للصائم فرحتان فرحه عند افطاره و فرحه عند لقاء ربه امام صادق علیه السلام فرمود : برای روزه دار دو سرور و خوشحالی است : 1 - هنگام افطار 2 - هنگام لقاء پروردگار (وقت مردن و در قیامت)

وسائل الشیعه، ج 7 ص 290 و 294 ح 6 و 26 .

بهشت و باب روزه دارن

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ان للجنه بابا یدعی الریان لا یدخل منه الا الصائمون . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : برای بهشت دری است بنام (ریان) که از آن فقط روزه داران وارد می شوند .

وسائل الشیعه، ج 7 ص 295، ح 31 .

معانی الاخبار ص 116

دعای روزه داران

قال الکاظم (علیه السلام) : دعوه الصائم تستجاب عند افطاره امام کاظم (علیه السلام) فرمود : دعای شخص روزه دار هنگام افطار مستجاب می شود .

بحار الانوار ج 92 ص 255 ح 33 .

بهار مومنان

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله)

الشتاء ربیع المومن یطول فیه لیله فیستعین به علی قیامه و یقصر فیه نهاره فیستعین به علی صیامه . رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : زمستان بهار مومن است از شبهای طولانی اش برای شب زنده داری واز روزهای کوتاهش برای روزه داری بهره می گیرد .

وسائل الشیعه، ج 7 ص 302، ح 3 .

روزه مستحبی

قال الصادق (علیه السلام) : من جاء بالحسنه فله عشر امثالها من ذلک صیام ثلاثه ایام من کل شهر .

امام صادق علیه السلام فرمود : هر کس کار نیکی انجام دهد ده برابر آن پاداش دارد و از جمله آنها سه روز روزه در هر ماه است .

وسائل الشیعه، ج 7، ص 313، ح 33

روزه ماه رجب

قال الکاظم (علیه السلام) : رجب نهر فی الجنه اشد بیاضا من اللبن و احلی من العسل فمن صام یوما من رجب سقاه الله من ذلک النهر . امام کاظم (علیه السلام) فرمود : رجب نام نهری است در بهشت از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر هرکس یک روز از ماه رجب را روزه بگیرد خداوند از آن نهر به او می نوشاند .

من لا یحضره الفقیه ج 2 ص 56 ح 2

وسائل الشیعه ج 7 ص 350 ح 3

روزه ماه شعبان

من صام ثلاثه ایام من اخر شعبان و وصلها بشهر رمضان کتب الله له صوم شهرین متتابعین . امام صادق (علیه السلام) فرمود : هر کس سه روز آخر ماه شعبان را روزه بگیرد و به روزه ماه رمضان وصل کند خداوند ثواب روزه دو ماه پی در پی را برایش محسوب می کند .

وسائل الشیعه ج 7 ص 375،ح 22

افطاری دادن (1)

قال الصادق (علیه السلام) : من فطر صائما فله مثل اجره امام صادق (علیه السلام) فرمود : هر کس روزه داری را افطار دهد، برای او هم مثل اجر روزه دار است .

الکافی، ج 4 ص 68، ح 1

افطاری دادن (2)

قال الکاظم (علیه السلام) : فطرک اخاک الصائم خیر من صیامک . امام کاظم (علیه السلام) فرمود :

افطاری دادن به برادر روزه دارت از گرفتن روزه (مستحبی) بهتر است .

الکافی، ج 4 ص 68، ح 2

روزه خواری

قال الصادق (علیه السلام) : من افطر یوما من شهر رمضان خرج روح الایمان منه امام صادق (علیه السلام) فرمود : هر کس یک روز ماه رمضان را (بدون عذر) ، بخورد - روح ایمان از او جدا می شود

وسائل الشیعه، ج 7 ص 181، ح 4 و 5

من لا یحضره الفقیه ج 2 ص 73، ح 9

رمضان ماه خدا

قال امیرالمومنین : شهر رمضان شهر الله و شعبان شهر رسول الله و رجب شهری امام علی (علیه السلام) فرمود : رمضان ماه خدا و شعبان ماه رسول خدا و رجب ماه من است .

وسائل الشیعه، ج 7 ص 266، ح 23 .

رمضان ماه رحمت

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) : ... و هو شهر اوله رحمه و اوسطه مغفره و اخره عتق من النار .

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : رمضان ماهی است که ابتدایش رحمت است و میانه اش مغفرت و پایانش آزادی از آتش جهنم .

بحار الانوار، ج 93، ص 342

فضیلت ماه رمضان

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) : ان ابواب السماء تفتح فی اول لیله من شهر رمضان و لا تغلق الی اخر لیله منه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : درهای آسمان در اولین شب ماه رمضان گشوده می شود و تا آخرین شب آن بسته نخواهد شد .

بحار الانوار، ج 93، ص 344

اهمیت ماه رمضان

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) : لو یعلم العبد ما فی رمضان لود ان یکون رمضان السنهرسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : اگر بنده

«خدا» می دانست که در ماه رمضان چیست (چه برکتی وجود دارد) دوست می داشت که تمام سال، رمضان باشد .

بحار الانوار، ج 93، ص 346

قرآن و ماه رمضان

قال الرضا (علیه السلام) : من قرا فی شهر رمضان ایه من کتاب الله کان کمن ختم القران فی غیره من الشهور . امام رضا (علیه السلام) فرمود : هر کس ماه رمضان یک آیه از کتاب خدا را قرائت کند مثل اینست که درماههای دیگر تمام قرآن را بخواند .

بحار الانوار ج 93، ص 346

شب سرنوشت ساز

قال الصادق (علیه السلام) : راس السنه لیله القدر یکتب فیها ما یکون من السنه الی السنه . امام صادق (علیه السلام) فرمود : آغاز سال (حساب اعمال) شب قدر است . در آن شب برنامه سال آینده نوشته می شود .

وسائل الشیعه، ج 7 ص 258 ح 8

برتری شب قدر

قیل لابی عبد الله (علیه السلام) : کیف تکون لیله القدر خیرا من الف شهر؟ قال : العمل الصالح فیها خیر من العمل فی الف شهر لیس فیها لیله القدر . از امام صادق (علیه السلام) سوال شد : چگونه شب قدر از هزار ماه بهتر است؟ حضرت فرمود : کار نیک در آن شب از کار در هزار ماه که در آنها شب قدر نباشد بهتر است .

وسائل الشیعه، ج 7 ص 256، ح 2

تقدیر اعمال

قال الصادق (علیه السلام) : التقدیر فی لیله تسعه عشر و الابرام فی لیله احدی و عشرین و الامضاء فی لیله ثلاث و عشرین . امام صادق (علیه السلام) فرمود : برآورد اعمال در شب نوزدهم انجام می گیرد و تصویب آن در شب بیست ویکم و تنفیذ آن در شب بیست سوم .

وسائل الشیعه، ج 7 ص 259

احیاء شب قدر

عن فضیل بن یسار قال : کان ابو جعفر (علیه السلام) اذا کان لیله احدی و عشرین و لیله ثلاث و عشرین اخذ فی الدعا حتی یزول اللیل فاذا زال اللیل صلی . فضیل بن یسار گوید : امام باقر (علیه السلام) در شب بیست و یکم و بیست سوم ماه رمضان مشغول دعا می شد تا شب بسر آید و آنگاه که شب به پایان می رسید نماز صبح را می خواند .

وسائل الشیعه، ج 7، ص 260، ح 4

زکات فطره

قال الصادق (علیه السلام) : ان من تمام الصوم اعطاء الزکاه یعنی الفطره کما ان الصلوه علی النبی (صلی الله علیه و آله) من تمام الصلوه . امام صادق (علیه السلام) فرمود : تکمیل روزه به پرداخت زکاه یعنی فطره است، همچنان که صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) کمال نماز است .

وسائل الشیعه، ج 6 ص 221، ح 5

احادیث نماز و روزه و اذان و ...

معراج مؤمن

پیامبر (ص) :

الصلوه ، معراج المؤمن

نماز، معراج مؤمن است .

(کشف الاسرار، ج 2، ص 676 . سرالصلوه ، ص 7، اعتقادات مجلسی ، ص 29)

نماز نور مؤمن

پیامبر (ص) :

الصلوه نور المؤمن

نماز نور مؤمن است .

(شهاب الاخبار، ص 50 . نهج الفصاحه ، ص 396)

نشانه ایمان

پیامبر (ص) :

علم الایمان الصلوه

علامت و نشانه ایمان نمازاست .

(شهاب الاخبار، ص 59)

نماز ستون دین

پیامبر (ص) :

الصلوه عماد دینکم

نماز، پایه و ستون دین شماست .

(میزان الحکمه ، ج 5، ص 370)

تقرب به وسیله نماز

امام کاظ م (ع) :

افضل ما یتقرب به العبد الی الله بعد المعرفه به ، الصلوه

بهترین چیزی که بنده بعد از شناخت خدا به وسیله آن به درگاه الهی تقرب

پیدا می کند، نماز است .

(تحت العقول ، ص 455)

پرچم اسلام

پیامبر (ص) :

علم الاسلام الصلاه

نماز، پرچم اسلام است .

(کنز العمال ، ج 7، ص 279، حدیث 1887)

نماز وسیله تقرب مؤمن

پیامبر (ص) :

ان الصلوه قربان المؤمن

همانانماز خواندن وسیله نزدیکی مؤمن به خداست .

(کنز العمال ، حدیث 18907)

نماز و پایه های دین

امام باقر (ع) :

بنی الاسلام علی خمس : الصلوه و الزکوه و الصوم و الحج و الولایه

اسلام بر روی پنج پایه بنا شده است : نماز، روزه ،زکات ، حج ، ولایت .

(کافی ، ج 2، ص 17)

اهل بیت (ع) و اقامه نماز

امام حسین (ع) :

"الذین ان مکنا هم فی الارض اقاموا الصلاه " قال : هذه فینا اهل البیت

(در تفسیر آیه) "کسانی که اگر ما به آنها در زمین قدرت و حکومت دهیم ، نماز را به پا می دارند" فرمود : این در مورد ماخاندان اهل بیت است .

(بحار الانوار، ج 24، ص 166)

نماز آخرین توصیه انبیاء

امام صادق (ع) :

احب الاعمال الی الله - عز وجل - الصلوه و هی اخر وصایا الأنبیاء

نماز، بهترین کارها نزد خداوند و آخرین وصیتهای پیامبران الهی است .

(میزان الحکمه ، ج 5، ص 397)

جایگاه نماز

پیامبر (ص) :

موضع الصلوه من الدین کموضع الرأس من الجسد

جایگاه نماز در دین ، مانند جایگاه سر در بدن است .

(کنز العمال ، ج 7، حدیث 18972)

سیمای دین

امام علی (ع) :

لکل شی ء وجه و وجه دینکم الصلاه

هر چیز دارای سیماست ، سیمای دین شما نماز است .

(بحار الانوار، ج 82، ص 227)

وصیت امیرالمؤمنین (ع)

امام علی (ع) :

الله ، الله فی الصلوه ، فانها عموددینکم

خدا را، خدا را درباره نماز، چرا که ستون دین شماست .

(نهج البلاغه ، نامه ها، ص 47)

کلید بهشت

پیامبر (ص) :

الصلوه مفتاح الجنه

نماز کلید بهشت است .

(نهج الفصاحه ، حدیث 1588)

تداوم نماز و انتظار

پیامبر (ص) :

لا یزال العبد فی صلوه ما انتظر الصلوه

بنده مادام که منتظر نماز است در حال نماز است .

(نهج الفصاحه ، ص 527، حدیث 2538)

روشنایی چشم پیامبر (ص)

پیامبر (ص) :

قره عینی فی الصلاه

روشنی چشم من در نماز است .

(نهج الفصاحه ، ص 283، حدیث 1343 . بحار الانوار، ج 82، ص 193)

نماز و خدمت

امام صادق (ع) :

ان طاعه الله خدمته فی الارض فلیس شی ء من خدمته یعدل الصلاه

پیروی و اطاعت از پروردگار خدمت کردن به او در زمین است وهیچ چیز در

خدمت به پروردگار معادل نماز نیست .

(میزان الحکمه ، ج 5، ص 318)

حقیقت نماز

پیامبر (ص) :

مثل الصلاه مثل عمود الفسطاط، اذا ثبت العمودثبتت الاطناب و الاوتاد و

الغشاء، و اذا انکسر العمود لم ینفع وتد و لا طنب و لاغشاء

مثل نماز مانند مثل ستون خیمه است ، هرگاه ستون ثابت باشد طنابها و میخهاو

پرده ها ثابت و سودمند خواهند بود و هرگاه ستون بکشند و در هم فرو

ریزد، نه میخ نافع است و نه ریسمان سودی دارد و نه پرده ای اثری خواهد

داشت .

(من لایحضره الفقیه ، ج 1، شماره 639)

بهترین اعمال در قیامت

امام صادق (ع) :

ان افضل الاعمال عند الله یوم القیامه ، الصلوه

همانا بهترین عمل در روز قیامت نزد خداوند، نماز است .

(مستدرک الوسائل ، ج 3، ص 7)

نماز، روش پیامبران

پیامبر (ص) :

الصلاه من شرایع الدین ، و فیها مرضاه الرب - عز و جل - فهی منهاج الانبیاء

نماز از سنتهای دین ، و مایه خشنودی پروردگار و راه و روش پیامبران است .

(جامع احادیث الشیعه ، ج 4، ص 22 . بحار الانوار، ج 82، ص 231)

نماز، سفره الهی

پیامبر (ص) :

الا ان الصلاه مأدبه الله فی الارض قد هنأهاالاهل رحمته فی کل یوم خمس مرات

آگاه باشید نماز سفره گسترده خدا در زمین است که خداوند آن را روزی پنج

بار برای اهل رحمتش (افراد شایسته رحمت) گوارا نموده است .

(مستدرک الوسایل ، ج 1، ص 170)

ماهیت نماز

پیامبر (ص) :

. . . لان الصلاه تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر وتمجید و تقدیس و قول و

دعوه

چون نماز، تسبیح ، تهلیل ، تکبر، تمجید، تقدیس ،قول ، و دعوت به حق است .

(جامع احادیث الشیعه ، ج 4، ص 22 . بحار الانوار، ج 82، ص 232)

نماز، رأس اسلام

پیامبر (ص) :

الصلاه رأس الاسلام

نماز (به منزله) رأس اسلام است .

(بحار الانوار، ج 17، ص 127 . میزان الحکمه ، ج 5، ص 367)

آخرین سفارش رسول خدا (ص)

امام صادق (ع) :

علیک بالصلاه ! فان اخر مااوصی به رسول الله و حث علیه الصلاه

بر تو باد به نماز! زیرا آخرین چیزی که رسول خدا (ص) به آن سفارش نمود

(و انسان) را بر انجام آن تاکید نمود، نماز بود .

(بحار الانور، ج 84، ص 236)

فریاد ابلیس از نمازگزار

امام علی (ع) :

ان العبد اذا سجد نادی ابلیس : یا ویله اطاع و عصیت و سجد و ابیت

وقتی که بنده ای سجده کرد، ابلیس فریادمی زند وای بر من ! او اطاعت کرد،

ولی من معصیت کردم ، او سجده کرد و من از این عمل سرباز زدم .

(بحار الانور، ج 82، ص 233)

نماز، بهترین عبادت

امام رضا (ع) :

ان الصلواه افضل العباده لله

همانا، نماز، بهترین عبادت برای خداست .

(جامع احادیث الشیعه ، ج 4، ص 50)

نماز، نیکوترین صورت خلق

امام رضا (ع) :

ان الصلوه احسن صوره خلقها الله

به درستی نماز نیکوترین صورتی است که خدا آن را خلق کرد .

(جامع احادیث الشیعه ، ج 4، ص 50)

سفارش اکید برای نماز

امام علی (ع) :

فیما اوصی به امیرالمؤمنین - علیه السلام - عند وفاته : الصلوه ، الصلوه ، الصلوه

در آن چیزی که امیرالمومنین (ع) هنگام وفات وصیت کرد، این بود : نماز،

نماز، نماز .

(مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 173)

ارزش نماز

امام صادق (ع) :

اذا قام المصلی الی الصلاه ، نزلت علیه الرحمه من اعنان السماء الی اعنان

الارض و حفت به الملائکه و ناداه ملک لو یعلم هذاالمصلی ما فی الصلاه ما

انفتل

هنگامی که انسان به نماز ایستاد، رحمت خدا ازآسمان بر او نازل می شود و

ملائکه اطرافش را احاطه می کنند و فرشته ای می گوید : اگراین نمازگزار ارزش

نماز را می دانست هیچ گاه از نماز منصرف نمی شد .

(اصول کافی ، ج 3، ص 265)

علامت عامل دین

امام صادق (ع) :

قال لقمان لابنه : لکل شی ء علامه یعرف بهاو یشهد علیها و ان للدین ثلاث

علامات : العلم و الایمان و العمل به ، (الی ان قال) وللعامل ثلاث علامات

الصلوه و الصیام و الزکوه

حضرت لقمان به فرزندانش فرمود : برای هر چیزی علامتی است که به وسیله

آن علامت شناخته می شود و به او شهادت داده می شود، به درستی که برای

دین سه علامت است : 1- علم ، 2- ایمان ، 3- عمل به ایمان تا آنجا که

فرمود : برای عامل به دین سه علامت است : 1-نماز، 2- روزه ، 3- زکات .

(مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 183)

باقیات صالحات

امام صادق (ع) :

سئلت ابا عبدالله - علیه السلام - عن الباقیات الصالحات ، فقال : هی الصلواه

فحافظوا علیها

(ادریس قمی می گوید :) ازامام صادق (ع) در مورد کارهای نیک ماندگار سؤال

کردم ، امام فرمود : آن نماز است ،پس محافظت بر نماز کنید .

(مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 172)

برتری نماز

امام صادق (ع) :

اما انه لیس شی ء افضل من الحج الا الصلاه

به درستی که هیچ عملی بالاتر از حج نیست ، مگر نماز .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 26)

نماز، عطیه الهی

امام رضا (ع) :

(الصلوه) صله الله للعبد بالرحمه

نمازعطیه و احسانی است از طرف خداوند برای بنده ، که از راه رحمت و عنایت بخشنده است .

(بحار الانوار، ج 84، ص 246)

نماز، نشانه دین

امام علی (ع) :

واقام الصلاه فاتها المله

بر پا داشتن نماز، نشانه اصلی دین است .

(نهج البلاغه ، خطبه 110)

اولین سؤال از انسان

پیامبر (ص) :

اول ما یسالون عنه الصلوات الخمس

اولین چیزی که از انسانها سؤال می شود، نمازهای پنج گانه است .

(کنز العال ، ج 7، حدیث 18859)

نور نماز

پیامبر (ص) :

الصلاه نور

نماز، روشنی است .

(میزان الحکمه ، ج 10، ص 234)

زیادی خواب ، سبب قلت نماز

حضرت عیسی (ع) :

یا بنی اسرائیل لا تکثرواالاکل فانه من اکثر الاکل اکثر النوم و من اکثر النوم

اقل الصلاه و من اقل الصلاه کتب من الغافلین

ای بنی اسرائیل در خوردن زیاده روی نکنید، همانا محصول زیادخوردن بسیار

خوابیدن است و هر کس بسیار بخوابد، نماز و عبادتش کم خواهد بود وآنگاه

در زمره غافلان به شمار خواهد آمد .

(تنبیه الخواطر و نزهه النواظ ر، ص 38)

تاثیر زیاد سجده کردن

پیامبر (ص) :

ادع الله ان یدخلنی الجنه ، فقال : اعنی بکثره السجود

مردی به حضور پیامبر اسلام (ص) آمد و عرض کرد : دعا کن خدامرا به

بهشت داخل کند، فرمود : مرا با زیادی سجده کردن همراهی کن .

(وسائل الشیعه ، ج 30، ص 30)

دور کعت نماز و بخشش گناهان

امام صادق (ع) :

من صلی رکعتین یعلم مایقول فیهما انصرف و لیس بینه و بین الله - عز وجل

- ذنب الا غفره له

هر کس دو رکعت نماز بخواند و بداند چه می گوید، از نماز فارغ می شود، در

حالی که میان اوو میان خدای عز و جل گناهی نیست ، مگر اینکه خداوند

برای او می بخشاید .

(بحار الانوار، ج 84، ص 240 . اصول وافی ، ج 2، ص 10 .)

وسیله سنجش

پیامبر (ص) :

الصلواه میزان

نماز وسیله سنجش است .

(پرتوی از اسرار نماز، ص 80)

نماز در سفر

امام علی (ع) :

لایخرج فی سفر یخاف فیه علی دینه و صلاته

درسفری که می ترسید بر دینتان و نمازتان خارج نشوید .

(بحار الانوار، ج 10، ص 108 . میزان الحکمه ، ج 4، ص 475)

چهار نیاز شیعه

امام کاظ م (ع) :

لاتستغنی شیعتنا عن اربع : خمره یصلی علیها، و خاتم یتختم به و سواک یستاک

به و سبحه من طین قبر ابی عبدالله -علیه السلام -

پیروان ما از چهار چیز بی نیاز نیستند : 1- سجاده ای که بر روی آن نماز

خوانده شود . 2- انگشتری که در انگشت باشد . 3- مسواکی که با آن دندانها

را مسواک کنند . 4- و تسبیحی از خاک مرقد امام حسین (ع) .

(تهذیب الاحکام ، ج 6، ص 75)

امتحان شیعه از طریق نماز

امام صادق (ع) :

امتحنوا شیعتنا عند ثلاث : عندمواقیت الصلاه کیف محافظتهم علیها، و عند

اسرارهم کیف حفظهم لها عند عدونا والی اموالهم کیف مواساتهم لاخوانهم فیها

شیعیان ما و پیروان ما را به سه مساله امتحان کنید : 1- اهمیت به اوقات نماز،

که آیا اول وقت نماز را برپا می دارند یا خیر؟2 - حفظ اسرار، یعنی در

حفظ اسرار و مسائل محرمانه کوشا هستند یا خیر؟3 - و از حیث

توانمندیهای مالی ، یعنی آیا در مال خودبرای برادران دینی سهمی قائلند و دست

آنها را می گیرند یا خیر؟

(خصال صدوق ، ج 1، ص 103)

جایگاه والای نماز

امام علی (ع) :

ما اهمنی ذب امهلت بعده حتی اصلی رکعتین ، و اسال الله العافیه

از آن گناه پروایی ندارم که پس از آن فرصت یابم دو رکعت نماز گزارم و از

خدا عافیت و سلامتی بطلبم .

(نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، ص 1230)

نماز نگهبان الهی

امام صادق (ع) :

ان الصلوه حجزه الله فی الارض

همانانماز نگهبان الهی در زمین است .

(بحار الانور، ج 78، ص 199)

محبوبترین اعمال

پیامبر (ص) :

ان احب الاعمال الی الله - عزوجل - الصلاه و البر و الجهاد

همانا، محبوبترین اعمال در نزد خداوند : نماز، نیکی کردن و جهاددر راه

خداست .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 27)

نماز مستحبی در خفا

پیامبر (ص) :

صلاه الرجل تطوعا حیث لایراه الناس تعدل صلاته علی اعین الناس خمسا و عشرین

نماز مرد که داوطلبانه و مستحبی درجایی که مردم او را نبینند به جا آورد، برابر بیست و پنج نماز است که در برابرچشم مردم انجام دهد .

(نهج الفصاحه ، م 1848، ص 391)

عامل علو درجه

پیامبر (ص) :

بالصلاه یبلغ العبد الی الدرجه العلیاء لان الصلاه تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر و تمجید و تقدیس و قول و دعوه

به وسیله نماز بنده به درجه عالی و مقام والا می رسد، زیرا نماز تسبیح و تهلیل و تحمید وتکبیر و تمجید و تقدیس الهی است ، نماز قول حق و دعوت به سوی حق می باشد .

(بحار الانوار، ج 82، ص 232 . جامع احادیث الشیعه ، ج 4، ص 22)

خواب با علم

پیامبر (ص) :

نوم علی علم خیر من صلاه علی جهل

خواب باعلم بهتر از نماز با جهل است .

(نهج الفصاحه ، م 3140، ص 633)

اجر نماز، پس از مرگ

پیامبر (ص) :

الصلاه انس فی قبره و فراش تحت جنبه و جواب لمنکر و نکیر

نماز مونس (نمازگزار) در قبر، فراش نیکو در زیرش ،و پاسخ نمازگزار برای

نکیر و منکر می باشد .

(بحار الانوار، ج 82، ص 232)

زاد و توشه مؤمن

پیامبر (ص) :

الصلاه زاد للمؤمن من الدنیا الی الاخره

نماز زاد و توشه مؤمن در دنیا برای آخرت می باشد .

(بحار الانوار، ج 82، ص 232)

عوامل رستگاری

امام صادق (ع) :

المنجیات : اطعام الطعام و افشاء السلام والصلاه باللیل و الناس نیام

عوامل رستگاری : اطعام کردن ، آشکارا سلام کردن ، نمازشب خواندن در

حالی که مردم آرمیده اند .

(محاسن البرقی ، ص 387)

موجب اجابت دعا

پیامبر (ص) :

الصلاه اجابه للدعاء و قبول للاعمال

نمازموجب اجابت دعا و قبولی اعمال است .

(بحار الانوار، ج 82، ص 1)

سلاح مؤمن

پیامبر (ص) :

الصلاه سلاح علی الکافر

نماز سلاح مؤمن علیه کافراست .

(بحار الانوار، ج 82، ص 56 و 231)

نماز وسیله تقرب به خدا

امام علی (ع) :

الصلوه قربان کل تقی

نمازخواندن وسیله نزدیکی به خدا است برای هر شخص پرهیزکار .

(میزان الحکمه ، ج 5،ص 367، بحار الانوار، ج 10، ص 99 . من لایحضره الفقیه ، ج 1، ص 56، ح 16)

نماز، شست و شو در چشمه زلال

پیامبر (ص) :

مثل الصوات الخمس کمثل نهرجار عذب علی باب احدکم یغتسل فیه کل یوم

خمس مرات فما یبقی ذالک من الدنس

نمازهای پنج گانه به نهر جاری گوارایی می مانند که بر در خانه هایتان روان

است وهر روز پنج بار خود را در زلال آن شست و شو می دهید، دیگر هیچ

پلیدی باقی نمی ماند .

(کنز العمال ، ج 7، ص 291، حدیث 18931)

نگاه شیطان بر نمازگزار

امام علی (ع) :

اذا قام الرجل الی الصلاه اقبل الیه ابلیس ینظر الیه حسدا لما یری من رحمه الله

التی تغشاء

هنگامی که کسی به نماز برمی خیزد، شیطان می آید و به نظر حسادت به او

نگاه می کند، زیرا می بیند که رحمت خدا او را فرا گرفته است .

(بحار الانوار، ج 82، ص 207)

برکات نماز

امام علی (ع) :

ان الانسان اذا کان فی الصلاه ، فان جسده وثیابه و کل شی ء حوله یسبح

هنگامی که انسان در حال نماز است ، اندام و جامه اوو هر چه پیرامون

اوست ، خدا را تسبیح می گویند .

(میزان الحکمه ، ج 5، ص 377 . بحار الانوار، ج 82،ص 213 . علل الشرایع ، ج 1، ص 237)

سیاه شدن چهره شیطان

پیامبر (ص) :

الصلوه تسود وجه الشیطان

نماز چهره شیطان را سیاه می کند .

(نهج الفصاحه ، ص 396)

نماز، دژ محکم در مقابل شیطان

امام علی (ع) :

الصلوه حصن من سطوات الشیطان

نماز قلعه و دژ محکمی است که نمازگزار را از حملات شیطان نگاه می دارد .

(غررالحکم ، ص 56 . میزان الحکمه ، ج 5، ص 367)

سازندگی نماز

پیامبر (ص) :

لاصلوه لمن یطع الصلوه ، و طاعه الصلوه ان تنهی عن الفحشاء و المنکر

کسی که مطیع نماز نباشد، نمازش کامل نیست و اطاعت ازنماز همان دوری از

فحشاء و منکر است . (نمازی نیست برای کسی که اطاعت و پیروی از نماز

نکند . سپس پیامبر (ص) می افزاید : طاعت و پیروی از نماز به این است که نماز

او را از فحشاء و منکرات وزشتیها باز دارد .)

(بحار الانوار، ج 82، ص 198)

کمک ملائکه به نمازگزار هنگام مرگ

امام صادق (ع) :

ان ملک الموت یدفع الشیطان عن المحافظ علی الصلاه و یلقنه شهاده ان لا اله

الله و ان محمدا رسول الله فی تلک الحاله العظمیه

همانا "ملک الموت " شیطان را در دم مرگ از کسی که حافظ نماز است ، دور

می کند و شهادت بر وحدانیت خدا و رسالت رسول خدا (ص) رادر هنگام

هولناک مرگ به او تلقین می کند (توفیق شهادتین پیدا می کند) .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 19)

گناه زدایی نماز

امام علی (ع) :

و انها لتحت الذنوب حت الورق

نمازگناهان را مانند ریزش برگ درختان فرو می ریزد .

(نهج البلاغه ، خطبه 199)

پاداش نماز

پیامبر (ص) :

قال الله تعالی : افترضت علی امتک خمس صلوات و عهدت عندی عهدا انه من

حافظ علیهن لوقتهن ادخلته الجنه و من لم یحافظعلیهن فلا عهد له عندی

خداوند متعال فرمود : نمازهای پنج گانه را بر امت توواجب کردم و با خود

پیمان بستم که هر کس مراقب آن نمازها و وقت آنها باشد، اورا به بهشت

داخل نمایم ، و کسی که مراقب آنها نباشد من تعهدی نسبت به او ندارم .

(کنز العمال ، ج 7، ص 279، حدیث 18872)

راهیابی به درگاه خداوند

پیامبر (ص) :

یا اباذر! مادمت فی الصلاه فانک تقرع باب الملک الجبار و من یکثر قرع باب

الملک فانه یفتح له

ای ابوذر! تاهنگامی که در نماز هستی درب خانه ملک جبار را می کوبی ، و هر

کس درب خانه ملک را بسیار بکوبد، به رویش باز می شود .

(بحار الانوار، ج 77، ص 80 . میزان الحکمه ، ج 5، ص 377)

نماز، عامل شکست شیطان

امام مهدی (ع) :

ما ارغم انف الشیطان بشی ء مثل الصلاه فصلها و ارغم انف الشیطان

هیچ چیز مثل نماز بینی شیطان را به خاک نمی مالد و او را خوار نمی کند، پس

نماز بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال .

(بحار الانوار، ج 53، ص 182)

نماز رحمت الهی

امام علی (ع) :

لو یعلم المصلی ما یغشاه من الرحمه لمارفع رأسه من السجود

اگر نماز گزار بداند که چقدر از رحمت (خداوند تعالی) او رافرا گرفته است ،

سرش را از سجده بر نمی دارد .

(غرر الحکم ، ص 261)

نماز، عامل دوری شیطان

پیامبر (ص) :

لا یزال الشیطان یرعب من بنی ادم حافظ علی الصلوات الخمس فاذا ضیعهن

تجرء علیه و اوقعه فی العظائم

شیطان پیوسته از فرزندان آدم در وحشت و هراس است تا آنگاه که نمازهایش

را به دقت و با شرایط و آداب می خواند . پس اگر نماز را ضایع نموده (و در

وقت مقرر آن به جا نیاورد) ، شیطان بر او چیره می شود و او را در گناهان

کبیره می اندازد و وی راگرفتارمی کند .

(بحار الانوار، ج 82، ص 202)

نماز و باران رحمت

امام علی (ع) :

الصلوه تنزل الرحمه

نماز رحمت الهی را نازل می کند .

(غرر الحکم ، ص 52 . میزان الحکمه ، ج 5، ص 367)

اعمال ، تابع نماز

امام علی (ع) :

و اعلم ان کل شی ء من عملک تبع لصلاتک

بدان که تمام اعمالت تابع نمازت خواهند بود .

(نهج البلاغه ، نامه 27)

بی بهره از نماز

پیامبر (ص) :

من لم تنهه صلاته عن الفحشاء و المنکر لم تزده من الله الا بعدا

هر کس که نمازش او را از فحشاء و منکر باز ندارد، هیچ بهره ای از نماز جز

دوری از خدا حاصل نکرده است .

(بحار الانوار، ج 82، ص 198 . شهاب الاخبار، ص 215)

کبر زدایی نماز

حضرت فاطمه زهرا (س) :

(جعل الله) الصلاه تنزیها لکم عن الکبر

خداوند نماز را جهت دوری شما از کبر و خود پسندی مقرر فرمود .

(اعیان الشیعه ، ج 1، ص 316)

نماز، خانه اخلاص

امام باقر (ع) :

الصلاه بیت الاخلاص

نماز (حقیقی وکامل) جایگاه و خانه اخلاص است .

(میزان الحکمه ، ج 5، ص 375 . بحار الانوار، ج 78، ص 183)

نجوای نمازگزار

حدیث قدسی :

یقول الله تعالی : المصلی یناجینی

نمازگزار (هنگام خواندن نماز با من) نجوا می کند .

(کلمه الله ، ص 255)

نماز و شست و شوی گناهان

پیامبر (ص) :

لو کان علی باب دار احدکم نهر واغتسل فی کل یوم منه خمس مرات اکان

یبقی فی جسده من الدرن شی ء؟ قلت : لا . قال : فان مثل الصلاه کمثل النهر

الجاری کلما صلی صلاه کفرت ما بینهما من الذنوب

- اگر باشد در کنار خانه شما نهری و در آن روز پنج نوبت خود را شست

و شو دهید،آیا در بدن شما چیزی از آلودگیها می ماند؟- هرگز ! (انسان از

آلودگی پاک می شود) . - نماز نیز مثل نهر جاری و روانی است که هرگاه بر پا

می شود گناهان را می شوید وازبین می برد .

(وسائل الشیعه ، ج 2، ص 7)

نماز، وسیله شفا

پیامبر (ص) :

قم فصل فان فی الصلوه شفاء

بر خیز نمازبه جا آور! پس همانا در نماز شفا است .

(جامع احادیث الشیعه ، ج 4، ص 28)

کفاره گناه

پیامبر (ص) :

الصلوه کفاره الخطایا ثم قرأ : "ان الحسنات یذهبن السیئات "

نماز کفاره گناهان می باشد . سپس آن حضرت این آیه را خواند که : "حسنات

سیئات را از بین می برد" .

(تفسیر ابوالفتوح رازی ، ج 1، ص 248)

تأثیر دو رکعت نماز مقبول

امام صادق (ع) :

من قبل الله منه صلاه واحده لم یعذبه

اگر خداوند از کسی دو رکعت نمازش را قبول کند، او را عذاب نمی کند .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 22)

وسیله راندن شیطان

امام علی (ع) :

الصلوه حصن الرحمن و مدحره الشیطان

نماز قلعه خدای بسیار مهربان ، و وسیله ای برای دور کردن شیطان است .

(غرر الحکم ، ج 2، ص 166، چاپ دانشگاه)

نورانیت منزل

پیامبر (ص) :

نوروا منازلکم بالصلاه و قرائه القران

به خانه هایتان با خواندن نماز، و قرائت قرآن ، نورانیت ببخشید .

(کنز العمال ، ج 15، ص 392، حدیث 41518)

نماز وسیله خاموشی آتشها

پیامبر (ص) :

ما من صلاه یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس : ایها الناس ! قوموا الی

نیرانکم التی اوقدتموها علی ظ هورکم فاطفئوها بصلاتکم

هیچ نمازی نیست مگر این که چون وقت آن فرا می رسد فرشته ای درپیش

روی مردمان ندا می کند : ای مردم ! برخیزید به سوی آتشی که بر پشت

خودافروخته اید، تا آن را با نماز خویش خاموش کنید .

(محجه البیضاء، ج 1، ص 339)

مونس نمازگزار در قبر

پیامبر (ص) :

ان الصلاه تأتی الی المیت فی قبره بصوره شخص انور اللون یونسه فی قبره و

یدفع عنه اهوال البرزخ

نماز به صورت انسانی سفید چهره وارد قبر میت شده و با او انس می گیرد و

وحشتهای برزخ را از اوبرطرف می کند .

(لآلی الاخبار، ج 4، ص 1 . الحکم الزاهره ، ص 283)

تأثیر انتظار نماز

امام صادق (ع) :

من اقام فی مسجد بعد صلوته انتظارللصلوه فهو ضیف الله و حق علی الله ان

یکرم ضیفه

کسی که بعد از هر نماز درمسجد بایستد، در حالی که انتظار نماز بعدی را

می کشد، پس او مهمان خداست ، و برخداست که مهمانش را اکرام کند .

(جامع احادیث الشیعه ، ج 4، ص 78)

شهادت زمین در قیامت

پیامبر (ص) :

ما من رجل یجعل جبهته فی بقعه من بقاع الارض الا شهدت له بها یوم القیامه

هر انسانی که پیشانی خود را برای سجده بر قطعه ای از زمین بگذارد، آن زمین

در روز قیامت به نفع او شهادت خواهد داد .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 474 . مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 175)

نماز، وسیله تقرب بنده

امام رضا (ع) :

(الصلوه) طلب الوصال الی الله من العبد

(نماز) مطالبه وصال و تقرب بنده به سوی خداوند است .

(بحار الانوار، ج 84، ص 264)

رفع بلا به وسیله نماز گزار

امام صادق (ع) :

ان الله یدفع بمن یصلی من شیعتنا عمن لا یصلی من شیعتنا و لو اجمعوا علی

ترک الصلوه لهلکوا

همانا خداوندبه وسیله شیعیانی که نماز به جا می آورند، از شیعیان بی نماز (بلا)

را دفع می کند،ولی اگر همه تارک نماز بودند، هر آینه همه هلاک می شدند .

(مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 184)

نماز ناظ ر بر اعمال

پیامبر (ص) :

الصلوه تنظر و لا تنظر بها

برای نمازباید انتظار کشید ولی نماز را معطل کار دیگر نباید کرد .

(مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 183)

توجه خدا به نمازگزار

پیامبر (ص) :

اذا اقام العبد المؤمن فی صلاته نظرالله - عز و جل - الیه

وقتی که بنده مؤمن به نماز می ایستد، خداوند سبحان به اونظر می کند .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 21)

نماز، مانع عذاب

پیامبر (ص) :

کنا عند رسول الله - صلی الله علیه واله - یوما، فقال : رایت البارحه عجایب

فقلنا : یا رسول الله و ما رأیت حدثنابه فداک انفسنا و اهلونا و اولادنا (الی ان

قال . . .) قال - صلی الله علیه و اله -و رایت رجلا من امتی قد احتوشته

ملائکه العذاب فجائته صلوته فمنعته منه

عبدالرحمن بن سمره گفت : روزی خدمت رسول گرامی اسلام (ص) بودم ،

حضرت فرمودند : من دیشب عجایبی دیدم . عرض کردم : یا رسول الله ! چه

دیدید؟ برای ما بیان بفرمایید، جان و اهل و اولاد ما فدای تو باد ! حضرت

فرمودند : دیدم مردی از امت مرا که ملائکه عذاب او را محاصره کرده بودند

در این حال نمازش آمد و مانع ازعذابش شد .

(مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 183)

نماز موجب بخشش گناهان

امام علی (ع) :

ما اهمنی ذنب امهلت بعده حتی اصلی رکعتین و اسأل الله العافیه

گناهی که پس از ارتکاب آن فرصت یافته ام که دو رکعت نماز بخوانم و از

خدای بزرگ آمرزش بخواهم مرا غمگین نساخته است .

(نهج البلاغه ، کلمات قصار، 299)

تقرب به وسیله نماز

امام علی (ع) :

تعاهدوا امر الصلاه و حافظوا علیها، واستکثروا منه ، و تقربوا بها فانها کانت

علی المؤمنین کتابا موقوتا

امر نماز رامراعات کنید و آن را محافظت نمایید و بسیار به جا آورید و با آن

به خدا تقرب جویید، زیرا نماز "فریضه ای است که بر مومنین نوشته شده و

وقت آن تعیین گردیده است " .

(نهج البلاغه ، خطبه 199)

عامل ورود بهشت نماز واقعی است

امام صادق (ع) :

ان ربکم لرحیم یشکرالقلیل ، ان العبد لیصلی الرکعتین یرید بها وجه الله

فیدخله الله به الجنه

هماناپروردگار شما مهربان است ، عمل کم را تقدیر می کند، هر آینه انسان دو

رکعت نمازمحض خدا به جای آورد، خداوند به سبب آن نماز، او را وارد

بهشت می کند .

(مستدرک الوسائل ، ج 3، ص 316)

ملاقات پروردگار

امام صادق (ع) :

هذه الصلوات الخمس المفروضات من أقامهن و حافظ علی مواقیتهن لقی الله

یوم القیامه

کسی که این نمازهای پنج گانه را به پا دارد و محافظت از اوقات آن نماید،

پروردگار را روز قیامت ملاقات می کند .

(ثواب الاعمال ، ص 70)

تمسک و استعانت از نماز

امام صادق (ع) :

کان علی - علیه السلام - اذااماله امر فزع قام الی الصلاه ثم تلا هذه الایه

"واستعینوا بالصبر والصلاه "

شیوه علی (ع) چنان بود که چون مشکل مهمی برای او پیش می آمد، به نماز

می ایستاد و این آیه را می خواند : " . . . واستعینوا بالصبر و الصلاه " .

(تفسیر درالمنثور، ج 1، ص 67)

طالب خشنودی خدا

پیامبر (ص) :

لیست الصلاه قیامک وقعودک ، انما الصلاه اخلاصک و ان ترید بها الله وحده

نماز برخاستن و نشستن تو نیست ، جز این نیست که نماز خالص قرار دادن

توست و این که به آن خشنودی تنها خدا را بخواهی .

(اصول وافی ، ج 2، ص 109 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 325)

نماز و برطرف شدن اندوه

امام صادق (ع) :

ما یمنع احدکم اذا دخل علیه غم من غموم الدنیا ان یتوضأ ثم یدخل المسجد

فیرکع رکعتین یدعو الله فیهما، اما سمعت الله تعالی یقول : "واستعینوا بالصبر و

الصلاه "

چه مانعی دارد که چون یکی از شماغم و اندوهی از غمهای دنیا بر او

درآمد، وضو بگیرد و به مسجد برود و دو رکعت نماز بخواند و برای رفع

اندوه خود خدا را بخواند . مگر نشنیده ای که خدا می فرماید : "واستعینوا بالصبر

و الصلاه " .

(مجمع البیان ، ج 1، ص 10 . . وسائل الشیعه ، ج 5، ص 263)

توجه ملک الموت به نمازگزار

امام باقر (ع) :

ان ملک الموت قال لرسول الله - صلی الله علیه و اله - : ما من اهل بیت مدر و لا شعر فی بر و لا بحر الا وانا اتصفحهم فی کل یوم خمس مرات عند مواقیت الصلاه

همانا، ملک الموت به رسول خدا (ص) گفت : هیچ اهل خانه ای و صاحب جامه ای در خشکی و دریا نیست ، مگراین که من در هر روز پنج بار هنگام نماز از آنها می گذرم .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 79)

نماز همراه زکات ، باعث تقرب

امام علی (ع) :

ان الزکاه جعلت مع الصلاه قربانا لاهل الاسلام

همانا زکات همراه نماز مایه تقرب مسلمانان به خداوند است .

(نهج البلاغه ، ص 199)

نشانه قبولی نماز

امام صادق (ع) :

من احب ان یعلم اقبلت صلاته ام لم تقبل فلینظر هل منعته صلاته عن الفحشاءو المنکر فبقدر ما منعته قبلت منه

هرکس دوست دارد بداند نمازش قبول شده یا نه ، ببیند که آیا نمازش او را ازگناه و زشتی باز داشته یا نه ؟ پس به هر قدر که نمازش او را از گناه باز داشته به همان اندازه نمازش قبول شده است .

(بحار الانوار، ج 82، ص 198)

رهایی از گرما، با نماز

پیامبر (ص) :

اذا اشتد الحر فابردوا بالصلاه فان الحر من فیح جهنم

هر وقت گرما و شدت آن بر شما سخت گرفت ، توسط نماز آن راخنک کنید، زیرا گرما و حرارت از جوشش جهنم است .

(بحار الانوار، ج 80، ص 15)

التجا به نماز در سختیها

پیامبر (ص) :

اذا حزنه امر فزع الی الصلاه

شیوه رسول خدا (ص) چنان بود که چنانچه مشکلی برای او پیش می آمد، به نماز پناه می برد و از آن استعانت می جست .

(تفسیر درالمنثور، ج 1، ص 67)

جبران ناراحتی با نماز

ابوعبدالله (ع) :

کان علی - علیه السلام - اذا هاله شی ء، فزع الی الصلاه ، ثم تلی هذه الآیه "واستعینوا بالصبر و الصلاه "

هنگامی که برای امیرالمؤمنین (ع) مشکلی پیش می آمد، به نماز پناه می برد (ناراختی خود را به طریق نماز جبران می کرد) و آیه "واستعینوا بالصبر و الصلاه "را تلاوت می نمود .

(وسائل الشیعه ، ج 5، ص 263)

استقبال خدا از نمازگزار

امام باقر (ع) :

اذا استقبل المصلی القبله استقبل الرحمن بوجهه

آنگاه که نمازگزار رو به قبله نماید، خداوند رحمان به صورتش رو می آورد .

(اصول وافی ، ج 2، ص 58)

عبور از صراط

پیامبر (ص) :

الصلاه جواز علی الصراط

نماز جواز عبور ازصراط است .

(بحار الانوار، ج 98، ص 168)

اثر کار نیک برای میت

امام صادق (ع) :

يدخل على الميت فى قبره الصلاه و الصوم و الحج و الصدقه و البر و الدعاء،و يكتب اجره للذى يفعله و للميت

نماز و روزه و صدقه و نیکی و دعا برای میت در قبر او داخل می شود، واجر و پاداش این امور برای میت و آن کسی که آن را انجام می دهد، نوشته می شود .

(بحار الانوار، ج 82، ص 62)

نماز پاسدار انسان

امام علی (ع) :

و عن ذلک ما حرس الله عباده المؤمنین بالصلوات و الزکوات

و از اینجاست که خداوند با نمازها و زکاتها و سختکوشی درنماز، از بندگان با ایمانش پاسداری می کند .

(نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، ص 798)

حایل آتش دوزخ

پیامبر (ص) :

و تکون صلاه العبد عند المحشر تاجا علی رأسه و نورا علی وجهه و لباسا علی بدنه و سترا بینه و بین النار

نماز بنده در محشرتاجی است بر سر او، و موجب نورانیت صورتش ، لباس برای بدن وی ، و ساتر و حایل بین او و آتش جهنم است .

(بحار الانوار، ج 82، ص 231)

شفیع نمازگزار

پیامبر (ص) :

الصلاه شفیع بینه و بین ملک الموت

نمازشفیع نمازگزار در نزد ملک الموت است .

(بحار الانوار، ج 82، ص 232)

نماز محبوب پارسایان

امام علی (ع) :

الصلاه قربان کل تقی ، و الحج جهاد کل ضعیف ، و لکل شی ء زکاه و زکاه البدن الصیام ، و جهاد المرأه حسن التبعل

نمازوسیله تقرب و نزدیک شدن هر پارسایی به خداست ، و حج ، جهاد افراد ناتوان است . هر چیزی زکات دارد و زکات و پاک کردن بدن ، روزه گرفتن است . جهاد زن هم خوب شوهرداری کردن می باشد .

(نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، ص 1152)

اجر نماز

پیامبر (ص) :

الصلاه . . . مفتاحا للجنه و مهورا لحورالعین و ثمناللجنه

نماز موجب فتح و گشایش ابواب جنت برای او می باشد و مهریه حورالعین وثمن و بهای بهشت است .

(بحار الانوار، ج 82، ص 231)

حق نماز را چه کسانی می شناسند؟

امام علی (ع) :

و قد عرف حقها (الصلوه) رجال من المؤمنین الذین لا تشغلهم عنها زینه متاع ، و لا قره عین من ولد و لا مال ،یقول الله سبحانه : "رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلاه وایتاء الزکوه "

حق نماز را مؤمنین شناخته اند که نه زینت های دنیا، نه نور چشمی هااز فرزند و نه مال ، آنان را از عبادت پروردگارشان باز نمی دارد، زیرا که خداوندسبحان می گوید : "مردانی هستند که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد" .

(نهج البلاغه ، خطبه 199)

تأثير قنوت و سجده طولانى

امام على (ع) :

طول القنوت و السجود ينجى من عذاب النار

قنوت و سجده طولانى در نماز، نمازگزار را از عذاب آتش نجات مى دهد .

(تصنيف غرر الحكم ، ص 175، حديث 3353)

تأثير سلام نماز

امام حسن عسكرى (ع) :

فاذا سلم من صلاته ، سلم الله عليه وسلم عليه ملائكته

پس زمانى كه بنده نمازش را سلام داد، خداوند و ملائكه بر اوسلام مى فرستند .

(بحار الانوار، ج 82، ص 221)

ارزش نماز واجب

امام صادق (ع) :

صلاه فريضه ، خير من عشرين حجه . . .

نمازواجب بهتر از بيست حج مستحبى است .

(محجه البيضاء، ج 1، ص 339 . بحار الانوار، ج 82، ص 227)

طلب عبادت

امام حسن (ع) :

ان من طلب العباده تزكى لها و اذا اضرت النوافل بالفريضه فارفضوها

هر کس طلب عبادت دارد، دل را برای آن پاک می کند،و هرگاه نمازهای مستحبی به نمازهای واجب ضرر رسانید (باعث آسیب رسانی به یکی از صفات و ابعاد نمازهای واجب شد) نمازهای مستحبی را ترک کنید .

(تحف العقول ، ص 267)

نمازهای واجب یومیه

امام باقر (ع) :

عما فرض الله - عز و جل - من الصلاه ؟ فقال : خمس صلوات فی اللیل و النهار

زراره می گوید : از حضرت امام باقر (ع) سؤال کردم که خداوند عز و جل چه مقدار نماز را واجب کرد؟ آن حضرت فرمودند : پنج نماز را واجب کرد .

(من لا یحضره الفقیه ، ج 1، ص 205)

سؤال از نمازهای پنج گانه

امام صادق (ع) :

اذا لقیت الله بالصلوات الخمس المفروضات لم یسألک عما سوی ذلک

هنگامی که خداوند را با نمازهای پنج گانه واجب ملاقات کردی ، سؤال از شما نمی شود، مگر از نمازهای پنج گانه .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 5)

نشانه شیعه بودن

امام صادق (ع) :

شیعتنا اهل الورع و الاجتهاد و اهل الوفاء و الامانه و اهل الزهد و العباده و

اصحاب الاحدی و خمسین رکعه فی الیوم واللیله

شیعیان ما اهل تقوی و پاکدامنی و کوشش و جدیت اند و مردمی باوفا وامین اند و اهل زهد و عبادتند و کسانی هستند که در شبانه روز پنجاه و یک رکعت نماز می خوانند .

(بحار الانوار، ج 68، ص 167)

افضل واجبات

امام رضا (ع) :

اعلم ان افضل الفرائض بعد معرفه الله - عزو جل - الصلوه الخمس

بدان که افضل واجبات بعد از معرفت خدای عز و جل نمازپنج گانه است .

(مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 175)

نخستین عمل واجب

پیامبر (ص) :

اول ما افترض الله علی أمتی ، الصلوات الخمس

اولین چیزی که خداوند بر امت من واجب کرد، نمازهای پنج گانه است .

(کنز العمال ، ج 7، حدیث 18851)

وجوب نماز

امام صادق (ع) :

ان الله فرض الزکوه کما فرض الصلاه

خدازکات را واجب کرد، همان طور که نماز را واجب کرد .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 3)

شرط قبولی نماز نافله

امام باقر (ع) :

انما تقبل النافله بعد قبول الفريضه

همانا، نماز مستحبی زمانی مورد قبول است که نماز واجب مورد قبول

واقع شود .

(وسائل الشيعه ، ج 3، ص 20)

نشانه های مؤمن

امام حسن عسکری (ع) :

علامات المؤمن خمس ، صلاه الخمسين ، وزياره الاربعين و التختم فی اليمين ، و

تعفير الجبين و الجهر "بسم الله الرحمن الرحيم " .

علايم و نشانه های مؤمن پنج چيز است : 1- خواندن 51 رکعت نماز در شبانه روز (17 رکعت نماز واجب و 34 رکعت نافله) . 2- زيارت اربعين امام حسين (ع) . 3- انگشتر به دست راست کردن . 4- پيشانی بر خاک نهادن . 5- بلند گفتن "بسم الله الرحمن الرحيم " درنمازها .

(وسائل الشيعه ، ج 10،ص 373)

حاجت خواستن بعد از نماز

امام صادق (ع) :

ان الله - عز و جل - فرض عليکم الصلوات فی احب الاوقات اليه ، فاسئلوا الله حوائجکم عقيب فرائضکم

به درستی که خداوند نمازهای واجب را در محبوبترين اوقات واجب کرد، پس حاجات خودرا بعد از نمازهايتان بخواهيد .

(بحار الانوار، ج 85، ص 324)

عابدترين مردم

معصوم (ع) :

سمعته - علیه السلام - یقول : قال الرب تعالی : اذا صلیت ما افترضت علیک فانت اعبد الناس

ابی حمزه گفت : از امام (ع) شنیدم که فرمود : خداوند می فرماید : آن وقتی که نمازی را که بر تو واجب کردم ، به جا آوردی ، پس عابدترین مردم هستی .

(مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 183)

تربت امام حسین (ع)

امام صادق (ع) :

السجود علی تربه الحسین - علیه السلام - یخرق الحجب السبع

سجده بر تربت امام حسین (ع) هفت پرده و مانع را می شکافد .

(بحار الانوار، ج 101، ص 135)

طهارت

امام صادق (ع) :

لا صلوه الا بطهور

نماز درست نیست ، مگر باطهارت (وضو، غسل ، تیمم) .

(وسائل الشیعه ، ج 1، ص 261)

مسواک با هر نماز

پیامبر (ص) :

لو لا ان اشق علی امتی ، لأمرتهم بالسواک مع کل صلوه

اگر بر امت من سخت و دشوار نبود، هر آینه به آنها دستور می دادم که با هر نماز مسواک بزنند .

(میزان الحکمه ، ج 4، ص 597)

نماز و عطر

امام صادق (ع) :

رکعتان یصلیها المتعطر، افضل من سبعین رکعه یصلیها غیر متعطر

دو رکعت نماز با عطر بهتر است از هفتاد رکعت نماز کسی که عطر نزده است .

(مکارم الاخلاق ، ص 42)

نماز و مسواک

پیامبر (ص) :

رکعتین بسواک ، احب الی الله - عز و جل -من سبعین رکعه بغیر سواک

دو رکعت نماز با دندانهای مسواک زده ، نزد خداوند ازهفتاد رکعت نماز بدون مسواک بهتر است .

(سفینه البحار، ج 1، ص 675)

انتظار بعد نماز

پیامبر (ص) :

انتظار الصلوه بعد الصلوه کنز من کنوزالجنه

انتظار کشیدن از نماز تا نماز دیگر، گنجی است از گنجهای بهشت .

(جامع احادیث الشیعه ، ج 4، ص 78)

قنوت طولانی

پیامبر (ص) :

اطولکم قنوتا فی دار الدنیا اطولکم راحه یوم القیامه فی الموقف

هر کسی از شما قنوتش در این دنیا طولانی تر باشد، در آخرت در موقف محشر راحتی او بیشتر خواهد بود .

(ثواب الاعمال ، ص 59)

لباس تمیز برای نماز

امام علی (ع) :

النظیف من الثیاب یذهب الهم والحزن و هو طهور للصلاه

لباس تمیز غم و ناراحتی را برطرف کرده و آن لباس پاک (مناسب) نماز است .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 346)

سلام بر نمازگزار

امام صادق (ع) :

اذا دخلت المسجد و القوم یصلون فلا تسلم علیهم و سلم علی النبی - صلی الله علیه و اله - ثم اقبل علی صلاتک و اذا دخلت علی قوم جلوس یتحدثون فسلم علیهم

هنگامی که داخل مسجد شدی و زمانی که مردم مشغول نماز هستند، بر آنها سلام نکن ، بلکه بر رسول خدا (ص) سلام کن و مشغول نمازشو، ولی وقتی وارد بر گروهی شدی که مشغول صحبت هستند، بر آنها سلام کن .

(بحار الانوار، ج 76، ص 8)

لباس دارای تصویر

امام صادق (ع) :

انه کره ان یصلی و علیه ثوب فیه تماثیل

از امام صادق (ع) روایت شده است که آن حضرت کراهت داشت از این که با لباسی که در آن تصویری هست نماز بخواند .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 317)

نماز کامل همراه با صلوات

امام صادق (ع) :

ان من تمام الصوم اعطاءالزکوه (لفطره) کما ان الصلاه علی النبی - صلی الله علیه و اله و سلم - من تمام الصلاه

همانا پرداخت زکات فطره (در آخر ماه رمضان) مایه تمامیت روزه می باشد،چنان که صلوات بر محمد (و آل او) باعث تمامیت نماز است (یعنی نماز با صلوات و روزه با زکات فطره کامل می شود) .

(وسائل الشیعه ، ج 6، ص 221)

کلید نماز

پیامبر (ص) :

الوضوء مفتاح الصلاه

وضو کلید و وسیله افتتاح نماز است .

(نهج الفصاحه ، حدیث 1588)

نماز در مکانهای مقدس

پیامبر (ص) :

جعلت لی الارض مسجدا و طهورا

همانا زمین برای من سجده گاه و پاک کننده قرار داده شده است .

(وسائل الشیعه ، ج 3،ص 593)

نماز کامل با پرداخت زکات

پیامبر (ص) :

لا تتم صلاه الا بزکوه

نماز کسی کامل نمی شود مگر با پرداخت زکات .

(بحار الانوار، ج 96، ص 29)

بی احترامی به نماز

امام علی (ع) :

من لم یأخذ اهبه الصلوه قبل وقتها فماوقرها

کسی که قبل از نماز خود را برای اقامه نماز آماده نکند، به نمازبی احترامی نموده است .

(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، باب 768، ص 329)

خواب قبل از نماز عشا

امام صادق (ع) :

قال رسول الله - صلی الله علیه واله - : لما اسری بی الی السماء مضیت

باقوام ترضخ رؤسهم بالصخر، فقلت : من هؤلاءیا جبرئیل ؟ فقال : هؤلاء الذین ینامون عن صلاه العشاء

از امام صادق (ع) نقل شده که پیامبر خدا (ص) فرمود : آنگاه که مرا به آسمان بردند، به جماعتی گذشتم سرهای آنهابا سنگ کوفته می شد، گفتم ای جبریل اینها کیانند؟ گفت : اینها آنانند که قبل ازخواندن نماز عشاء می خوابند .

(بحار الانوار، ج 2، ص 213)

قبله

امام صادق (ع) :

اذا استقبلت القبله فانس من الدنیا و ما فیها والخلق و ما هم فیه و استفرغ قلبک عن کل شاغل یشغلک عن الله

هنگامی که برای نماز به جانب قبله ایستادی ، دنیا و آنچه در آن است را فراموش کن و قلب خود رااز هر گونه سرگرم کننده ای که تو را از خدا بازدارد، فارغ ساز .

(میزان الحکمه ، ج 5، ص 396)

قرائت صد آیه در نماز

امام صادق (ع) :

من قرأ مائه ایه یصلی بها فی لیله کتب الله - عز و جل - له بها قنوت لیله

هر کس در یک شب یکصد آیه از قرآن را در نمازی بخواند، خدا به اینوسیله برای او عبادت سراسر شب بنویسد .

(الکافی ، ج 2، ص 445)

تلاوت قرآن در نماز

امام حسین (ع) :

من قرأ ایه من کتاب الله - عز و جل - فی صلاته قائما یکتب له بکل حرف

مائه حسنه

کسی که آیه ای از قرآن را ایستاده در نماز خود بخواند، به هر حرفی صد حسنه برای او نوشته می شود .

(الکافی ، ج 2، ص 447)

قرائت قرآن در نماز

پیامبر (ص) :

قراءه القران فی الصلاه افضل من قراءه القران فی غیرالصلاه

قرائت قرآن در نماز افضل است از غیر نماز .

(مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 292)

رکوع و سجود طولانی

امام صادق (ع) :

و علیکم بطول الرکوع و السجود فان احدکم اذا طال الرکوع و السجود یهتف ابلیس من خلفه ، فقال یا ویلتاه ! اطاعوا وعصیت و سجدوا و ابیت

بر شما باد به طول رکوع و سجده ، که هرگاه یکی از شمارکوع و سجودش طول بکشد شیطان به دنبال او فریاد می زند : وای بر من ! او اطاعت کردو من معصیت کردم او سجده کرد و من سر باز زدم .

(بحار الانوار، ج 78، ص 199 . مواعظ العددیه ، ص 242)

سجده

امام علی (ع) :

لو یعلم المصلی ما یغشاه من جلال الله ما سره ان یرفع رأسه من السجود

اگر نمازگزار بداند چه اندازه مشمول جلال الهی است ، هرگز راضی نمی شودکه سر از سجده بردارد .

(بحار الانوار، ج 82، ص 207 . میزان الحکمه ، ج 5، ص 379)

حق سجود

امام صادق (ع) :

ما خسر و الله من اتی بحقیقه السجود و لو کان فی العمر مره واحده

به خدا قسم کسی که حق سجود را به جای آورد و سجده حقیقی کند به هیچ عنوان زیان متوجه او نشود، اگر چه در تمام مدت عمر چنین سجودی را یک بار به جای آورد .

(بحار الانوار، ج 85، ص 136)

سجده نزدیکترین حالت

امام صادق (ع) :

اقرب ما یکون العبد الی الله -عز و جل - و هو ساجد، قال الله - عز وجل - : "و اسجد و اقترب "نزدیکترین حالت بنده به خداوند بزرگ وقتی است که در سجده است خداوندفرمود : سجده کن وتقرب جوی " .

(روضه المتقین ، ج 2، ص 38)

عادت به نماز

امام صادق (ع) :

لا تنظروا الی طوع رکوع الرجل و سجوده ، فان ذلک شی ء اعتاده فلو ترکه استوحش لذلک و لکن انظروا الی صدق حدیثه و اداءامانته

به رکوع و سجده های طولانی افراد نگاه نکنید، زیرا ممکن است به آن عادت کرده باشند و برای او یک امر عادی شده باشد، و اگر آن را ترک کنندوحشت کنند،بلکه راستگویی و امانتداری او را بنگر .

(تفسیر نور الثقلین ، ج 1، ص 496 . اصول کافی ، ج 2، ص 105)

سلام

امام صادق (ع) :

معنی السلام فی کل صلوه الامان ، ای من ادی امر الله وسنه نبیه - صلی الله علیه و اله - خاشعا منه قلبه فله الامان من بلاء الدنیا وبرائه من عذاب الاخره

معنی "سلام " در پایان نماز، امان است ، یعنی هر کس که امرخدا و سنت پیامبرش را با خشوع قلب به جای آورد، از بلای دنیا در امان ، و ازعذاب آخرت برکنار است .

(مصباح الشریعه ، باب سلام)

سجده مایه تقرب

امام علی (ع) :

اقرب ما یکون العبد من الله اذا سجد

نزدیکترین وقتی که بنده به خدا نزدیک می شود، در هنگام سجده است .

(بحار الانوار، ج 82، ص 233)

سوره حمد، عطیه الهی

پیامبر (ص) :

اعطانی الله - عز و جل - فاتحه الکتاب

خداوند سوره حمد را به من عطا کرده است .

(امالی شیخ صدوق ، ص 117)

رکوع و سجود ناقص

پیامبر (ص) :

و لا صلاه لمن لا یتم رکوعها و سجودها

نمازگزاری که رکوع و سجودش را ناقص انجام دهد، آن نمازش ، نماز نیست .

(بحار الانوار، ج 29، ص 198)

سجود و رکوع بهترین عبادت

امام علی (ع) :

نعم العباده السجود و الرکوع

سجود و رکوع در پیشگاه الهی ، خوب عبادتی است .

(تصنیف غرر الحکم ، ص 175)

تأثیر طولانی رکوع و سجود

امام علی (ع) :

لا يقرب من الله سبحانه الا كثره السجود و الركوع

چیزی جز کثرت سجود و رکوع ، شخص را به تقرب خداوند سبحان نرساند .

(تصنیف غرر الحکم ، ص 175)

طولانی کردن سجده

پیامبر (ص) :

و اذا اردت ان يحشرك الله معى فاطل السجود بين يدى الله الواحد القهار

و اگر خواستی خداوند تو را با من محشورسازد، سجده در پیشگاه خدای یکتای قهار را طولانی کن .

(بحار الانوار، ج 85، ص 164)

مقدمه نماز

پیامبر (ص) :

و لكل شى ء انف و انف الصلاه التكبير

برای هرچیزی مقدمه ای است و مقدمه نماز، تکبیر است .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 16)

توجه خداوند به نمازگزار هنگام قبله

امام باقر (ع) :

اذا استقبل المصلى القبله استقبل الرحمان بوجهه ، لا اله غيره

آنگاه که نمازگزار رو به قبله کرد،پروردگار عالم به صورتش رو می آورد، جزاو خدایی نیست .

(بحار الانوار، ج 82، ص 219)

حمد و سوره در نماز

امام رضا (ع) :

امر الناس بالقراءه فی الصلوه لئلایکون القران مهجورا مضیعا

مردم به خواندن حمد و سوره در نماز به این جهت موظ ف شده اند که قرآن مجید متروک و ضایع نشود .

(من لا یحضره الفقیه ، ج 1، ص 84)

تعلیم سوره حمد

پیامبر (ص) :

منها ما روی عن النبی - صلی الله علیه واله - انه قال لجابر بن عبدالله

الانصاری : یا جابر! الا اعلمک افضل سوره انزلهاالله فی کتابه ؟ فقال له جابر : بلی بابی انت و امی یا رسول الله ! علمنیها . قال : فعلمه "الحمد" ام الکتاب . ثم قال : یا جابر! الااخبرک عنها؟ قال : بلی ، بابی انت و امی یا رسول الله ! اخبرنی . قال : هی شفاء من کل داء الا السام

از پیامبر (ص) روایت شده که به جابر بن عبدالله انصاری فرمود : ای جابر، آیابرترین سوره ای راکه خدا در کتابش نازل فرموده به تو نیاموزم ؟ جابر عرض کرد : آری پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا، آن را به من بیاموز . پس رسول الله سوره "حمد" (ام الکتاب) را به او تعلیم داد و فرمود : ای جابر آیاآگاهت نسازم از این سوره ؟عرض کرد : چرا، پدر و مادرم فدای تو باد یارسول الله ! از آن مرا باخبر ساز . فرمود : آن شفای هر دردی است جز مرگ .

(تفسیر عیاشی ، ج 1، ص 20، حدیث 9)

خشوع زینت نماز

پیامبر (ص) :

الخشوع زینه الصلاه

خشوع ، زینت و زیورنماز است .

(بحار الانوار، ج 77، ص 131)

خشوع در نماز

امام صادق (ع) :

اذا کنت فی صلاتک فعلیک بالخشوع و الاقبال علی صلاتک فان الله تعالی قول : "الذین هم فی صلاتهم خاشعون "

هرگاه در حال نمازبودی ، بر تو باد به خشوع و توجه کامل به نماز، چون خداوند در قرآن می فرماید : "اهل ایمان کسانی هستند که در نماز خشوع می ورزند" .

(فروع کافی ، ج 3، ص 30 . . میزان الحکمه ، ج 5، ص 379 . بحار الانوار، ج 84،

ص 84، ص 260)

خشوع چیست ؟

پیامبر (ص) :

ما الخشوع ؟ قال : التواضع فی الصلاه و ان یقبل العبد بقلبه کله علی ربه . . .

از پیامبر اکرم (ص) سؤال شد : خشوع چیست ؟ فرمود : فروتنی و خاکساری درنماز و این که بنده با تمام قلبش به سوی خدا برود . . .

(بحار الانوار، ج 84، ص 264)

نماز و حضور قلب

پیامبر (ص) :

لیس لک من صلاتک الا ما احضرت فیه قلبک

نیست برای تو از نماز، مگر قلب تو در حال نماز باشد .

(بحار الانوار، ج 84، ص 259)

چهار بخش نماز

پیامبر (ص) :

بنیت الصلوه علی اربعه اسهم سهم منهااسباغ الوضوء، و سهم منها الرکوع وسهم منها السجود و سهم منها الخشوع

نماز برچهار بخش بنا شد : 1- گرفتن وضوی کامل . 2- رکوع . 3- سجود . 4- خشوع .

(مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 265)

حضور در عبادت

پیامبر (ص) :

اعبد الله کأنک تراه فان کنت لا تراه فانه یراک

عبادت کن خداوند تعالی را، چنانچه گویا او را می بینی ، و اگر تو اورانمی بینی او تو را می بیند .

(نهج الفصاحه ، ص 65 . سر الصلوه ، ص 26 . مکارم الاخلاق ، ص 459)

حضور قلب

پیامبر (ص) :

اذا قام العبد الی الصلوه فکان هواه و قلبه الی الله تعالی انصرف کیوم ولدته امه

هنگامی که انسان برای نماز می ایستد، اگر همه توجه اش و قلبش به سوی خداباشد، در حالی نمازش تمام می شود، که مثل روزی است که پاک به دنیا آمده .

(محجه البیضاء، ج 1، ص 382)

محبت خداوند و محبت مؤمنین در دل

امام صادق (ع) :

لیس من مؤمن یقبل بقلبه فی صلوته الی الله الا اقبل الله الیه بوجهه و اقبل بقلوب المؤمنین الیه بالمحبه له بعد حب الله - عز و جل - ایاه

مومنی نیست که در نمازش با حضورقلب به خداوند توجه کند، مگر این که خداوند به او

رو می کند، و بعد از محبت خداوند عز و جل در دل ، قلوب مومنین را به سوی او متوجه می کند .

(مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 265)

آخرین نماز

پیامبر (ص) :

صل صلوه مودع تری انک لا تصلی بعد ما صلوه ابدا

آنچنان نماز بگزار که گویی آخرین نماز توست و دیگر هرگز نمازی نخواهی خواند .

(بحار الانوار، ج 84، ص 264)

نماز و تفکر

پیامبر (ص) :

رکعتان مقتصدتان فی تفکر خیر من قیام لیله والقلب لاه

دو رکعت نماز همراه با تفکر و حضور قلب ارزشمندتر از یک شب زنده داری با دل سرگردان و بدون توجه است .

(میزان الحکمه ، ج 5، ص 390 . بحار الانوار، ج 74، ص 82 . مکارم الاخلاق ،

ص 465)

مانع خشوع

پیامبر (ص) :

رای النبی - صلی الله علیه و اله - رجلا یعبث بلحیته فی صلاته فقال : "اما انه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه "

پیامبر اکرم (ص) دیدند مردی در حال نماز با ریش خود بازی می کند،فرمودند : "اگر قلب او خشوع می داشت قطعا همه اعضایش نیز خاشع می بود" .

(میزان الحکمه ، ج 5، ص 386 . بحار الانوار، ج 84، ص 228)

دو رکعت با حضور قلب

پیامبر (ص) :

من صلی رکعتین و لم یحدث فیهمانفسه بشی ء من امور الدنیا غفر الله له ذنوبه

کسی که دو رکعت نماز بخواند و درآن دو رکعت ، قلب خود را به چیزی از امور دنیا مشغول نکند، خداوند گناهانش رامی آمرزد .

(بحار الانوار، ج 84، ص 249)

عارف به حق نماز

امام علی (ع) :

من اتی الصلاه عارفا بحقها غفر الله له

کسی که نماز به جا آورد در حالی که عارف به حق آن باشد، خداوند او را می آمرزد .

(بحار الانوار، ج 82، ص 207 . تحف العقول ، ص 117)

نماز با توجه

پیامبر (ص) :

رکعه من عالم بالله خیر من الف رکعه من متجاهل

یک رکعت نماز کسی که متوجه خدا باشد، بهتر از هزار رکعت کسی است که از خدا غافل باشد .

(نهج الفصاحه ، ص 350)

فقط یاد خدا در حال نماز

پیامبر (ص) :

من صلی صلوه لا یذکر فیها شیئا من امر الدنیا، لا یسئل الله شیئا، الا اعطاه

کسی که نماز می خواند، در حال نماز هیچ چیز از امور دنیایی به یادش نیاید (فقط خداوند در نظرش باشد) ، در این صورت هرچیزی از خداوند بخواهد،به او عطا می کند .

(مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 265)

سه بار غافل شدن در نماز

امام صادق (ع) :

اذا قام العبد الی الصلاه اقبل الله - عز و جل - علیه بوجهه فلا یزال مقبلاعلیه حتی یلتفت ثلاث مرات فاذاالتفت ثلاث مرات اعرض عنه

وقتی بنده به نماز ایستاد خداوند متعال به او توجه می کند و توجهش را از اوقطع نمی کند تا موقعی که سه مرتبه از یاد خدا غافل گردد،در این هنگام خداوند سبحان نیز از او اعراض خواهد کرد .

(بحار الانوار، ج 84، ص 241)

لازمه غرق در نماز شناخت کامل خداوند است

امام سجاد (ع) :

قلت لابی عبد الله - علیه السلام - : انی رایت علی بن الحسین اذا قام الی الصلوه غشی لونه لون اخر، فقال لی : والله ان علی بن الحسین کان یعرف الذی یقوم بین یدیه

امام سجاد (ع) را دیدم که هنگامی که به نماز ایستاد، چهره اش را رنگی دیگرپوشاند . امام صادق (ع) به من فرمود : "به خدا قسم ، علی بن الحسین (ع) کسی را که برای اونماز می کرد، می شناخت " .

(علل الشرایع ، ص 88، به نقل از وسائل الشیعه ، ج 4،ص 685)

آن مقدار از نماز بالا می رود

امام صادق (ع) :

ان العبد لترفع له من صلاته نصفها او ثلثها او ربعها او خمسها و ما یرفع له الاما اقبل علیه بقلبه . . .

هماناaز نماز بنده نصفش یا یک سوم ، یا یک چهارم ، یا یک پنجم برای او بالامی رود، وآن مقداری که از نماز حضور قلب داشته باشد، بالا می رود . . .

(بحار الانوار، ج 84، ص 238)

توجه به نماز

پیامبر (ص) :

ان العبد لیصلی الصلاه لا یکتب له سدسها و لاعشرها، و انما یکتب للعبد من صلاته ما عقل منها

به درستی بنده نماز می خواندبرای او، نه یک ششم آن و نه یک دهم آننوشته نمی شود، جز این نیست که برای بنده از نمازش آن مقدار نوشته می شودکه به آن توجه کرده است .

(بحار الانوار، ج 84، ص 237 . اصول وافی ، ج 2، ص 105)

علی (ع) و هدیه پیامبر (ص)

پیامبر (ص) :

اهدی الی رسول الله - صلی الله علیه و اله - ناقتان عظیمتان ، فجعل احدیهمالمن یصلی رکعتین لا یهم فیهما بشی ء من امر الدنیا و لم یجبه احد سوی علی- علیه السلام - فاعطاه کلتیهما

از ابن عباس نقل شده که گفت : به پیامبر (ص) دو شتر هدیه دادند، پیامبر (ص) یکی از این دوشتر را هدیه قرار داد برای کسی که دو رکعت نماز بهجای آورد و چیزی از امور دنیارا به خاطر نیاورد

و به فکر چیزی از دنیانیفتد . کسی به پیامبر (ص) پاسخ مثبت نداد (یعنی کسی چنین نمازی را که در

آن هیچ به فکر دنیا و مافیها نیفتد، نخواند) بجز حضرت علی (ع) که پاسخ ثبت داد . پیامبر (ص) هر دو شتر را به علی (ع) مرحمت فرمود .

(بحار الانوار، ج 41، ص 18)

نماز با تفکر

پیامبر (ص) :

رکعتان خفیفتان فی تفکر خیر من قیام لیله

دو رکعت نماز سبک ، در صورتی که همراه با تفکر و اندیشه باشد، بهتر ازعبادت سراسر یک شب است .

(بحار الانوار، ج 84، ص 240 . میزان الحکمه ، ج 5، ص 391)

طلب خیر به وسیله نماز

امام صادق (ع) :

من توضأ فاحسن الوضوء ثم صلی رکعتین فاتم رکوعها و سجودها ثم جلس فاثنی علی الله و صلی علی رسول الله - صلی الله علیه و اله - ثم سأل الله حاجته ، فقد طلب الخیر من مظانه و من طلب الخیرمن مظانه لم یخب "

هر کس وضوی خوب بگیرد و دو رکعت نماز با رکوع و سجود کامل به جای آورد و با خدای خود خلوت کند و بر رسول خدا (ص) درود فرستد،سپس حاجت خود را از خدا درخواست نماید، به تحقیق که در زمان مناسبش درخواست کرده و هرکس چنین نماید، هرگز ناامید وناموفق نخواهد بود .

(بحار الانوار، ج 85، ص 324)

حالت خشوع در نماز

پیامبر (ص) :

خیارکم الینکم مناکب فی الصلوه

بهترین شما کسی است که شانه هایش در نماز افتاده تر باشد .

(بحار، ج 84، ص 262)

خشوع امیرالمؤمنین (ع) در نماز

امام صادق (ع) :

و کان علی - علیه السلام -اذا قام الی الصلوه فقال : "وجهت وجهی للذیفطر السموات و الارض " تغیر لونه حتی یعرف ذلک فی وجهه

هنگامی که علی (ع) به نماز می ایستاد، این آیه شریفه رامی خواند : "رو می آورم با تمام وجودم به کسی که آسمانها و زمین را آفرید" و رنگ مبارک حضرتش تغییر می کرد، به طوری که تغییر حالت و دگرگونی از صورت مبارکش بخوبی مشاهده می گشت .

(میزان الحکمه ، ج 5، ص 381)

خوف حضرت فاطمه (س) در نماز

معصوم (ع) :

کانت فاطمه - علیهاالسلام -تنهج فی الصلاه فی خیفه الله تعالی

فاطمه زهرا (س) در حال نماز از شدت ترس نفسش به شماره می افتاد .

(بحار الانوار، ج 84، ص 258 . میزان الحکمه ، ج 5، ص 382)

ملاک قبولی نماز

امام صادق (ع) :

قال الله تبارک و تعالی : انما اقبل الصلاه لمن تواضع لعظمتی ، و یکف نفسه عن الشهوات من اجلی و یقطع نهاره بذکری ولا یتعاظ م علی خلقی و یطعم الجائع یکسو العاری ، و یرحم المصاب و یؤوی الغریب . . .

خداوند متعال فرمود : نماز کسی را می پذیرم که : 1- درمقابل عظمت من خاضع باشد . 2- از خواسته های نفسانی به خاطر من خود را دور کند . 3-روزش را با یاد من به پایان برد . 4- بر بندگانم بزرگی نفروشد . 5- به گرسنه غذا دهد . 6- برهنه را بپوشاند . 7- به مصیبت دیده مهربانی کند . 8- غریب راپناه دهد .

(بحار الانوار، ج 84، ص 242 . میزان الحکمه ، ج 5، ص 386)

قبولی یک نماز

امام صادق (ع) :

من قبل الله منه صلاه واحده لم یعذبه

اگر خداوند از کسی یک نماز بپذیرد او را عذاب نمی کند .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 23 . محجه البیضاء، ص 339)

نشانه قبولی نماز

امام صادق (ع) :

من احب ان یعلم اقبلت صلاته ام لم تقبل فلینظر هل منعته صلاته عن الفحشاءو المنکر فبقدر ما منعته قبلت منه هرکس دوست دارد بداند که نمازش قبول شده یا نه ، ببیند که آیا نمازش اورا ازگناه و زشتی باز داشته یا نه ؟ پس به هر قدر که نمازش او را از گناه بازداشته ، به همان اندازه نمازش قبول شده است .

(بحار الانوار، ج 82، ص 198)

حضور قلب

امام سجاد (ع) :

ان العبد لا یقبل من صلاته الا ما اقبل علیه منهابقلبه

همانا نماز بنده پذیرفته نمی شود، مگر آنچه را که با قلبش به نماز توجه کرد .

(وسائل الشیعه ، ج 4، ص 688 . المواعظ العددیه ، ص 270)

استخفاف در نماز مانع قبولی نماز

امام صادق (ع) :

و الله انکم لتعرفون من جیرانکم و اصحابکم من لو کان یصلی لبعضکم ماقبلها منه لاستخفافه بها ان الله لایقبل الا الحسن فکیف یقبل ما یستخف به ؟

قسم به خدا، شما از همسایگان و دوستان خود کسانی را می شناسید که اگربرای بعضی از شما نمازی بخوانند از او قبول نخواهیدکرد، به علت استخفاف و بی اعتنایی که بر آن روا داشته ، همانا خداوند چیز نیکو وشایسته را فقطمی پذیرد، پس چگونه بپذیرد عبادتی راکه به آن بی توجهی شده است ؟

(میزان الحکمه ، ج 5، ص 387)

سخت ترین چیز

امام صادق (ع) :

والله انه لیأتی علی الرجل خمسون سنه ، وما قبل الله صلاه واحده فای شی ءاشد من هذا

قسم به خدا، از زندگی انسان پنجاه سال بگذرد (و نماز خوانده باشد) ، ولی خداوند یک نماز او را قبول نمی کند، چه چیزی سخت تر از این !

(میزان الحکمه ، ج 5، ص 387)

نماز و ولایت

امام سجاد (ع) :

فی جواب سائل سأله عن حدود الصلاه . . . قال : و ما سبب قبولها؟ قال - علیه السلام - : ولایتنا و البراءه من اعدائنا

در پاسخ کسی که پرسید از حدود نماز . . . و چه چیزی سبب قبولی نماز است ؟

فرمود : "ولایت مااهل بیت ، و برائت از دشمنان ما" .

(میزان الحکمه ، ج 5، ص 386)

چهار چیز مانع قبولی نماز

امام صادق (ع) :

اربعه لا تقبل لهم صلوه : الامام الجائر و الرجل یؤم القوم و هم له کارهون والعبد الابق من موالیه من غیر ضروره والمرئه تخرج من بیت زوجها بغیر اذنه

چهار گروه هستند که نمازشان قبول نیست : 1- پیشوای جائر . 2- مردی که امامت نماز جماعتی را به عهده می گیرد که جماعت از امامت اوکراهت دارد . 3- عبدی که بدون ضرورت از مولایش فرار کند . 4- زنی که بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رود .

(جامع احادیث الشیعه ، ج 5، ص 52)

مانع قبولی نماز زن

امام صادق (ع) :

ایما امراه باتت و زوجها علیها ساخطفی حق ، لم تقبل منها صلوه حتی یرضی عنها

هر زنی که شب بخوابد در حالی که شوهرش به خاطر (مطلب) حقی از وی خشمگین باشد، هیچ نمازی از او قبول نمی شود، مگرآن که شوهرش از اوراضی شود .

(فروع کافی ، ج 5، ص 507)

شرط قبولی نماز

پیامبر (ص) :

لو صلیتم حتی تکونوا کالاوتار و صمتم حتی تکونوا کالحنایا لم یقبل الله منکم الا بورع

اگر آن قدر نماز بخوانید تا همچون زه کمان شوید، و آن قدر روزه بگیرید تاهمچون کمان خم شوید، خدا از شما قبول نمی کند، مگر این که انسان با ورع باشید .

(بحار الانوار، ج 84، ص 258)

غیبت ، مانع قبولی نماز

پیامبر (ص) :

من اغتاب مسلما او مسلمه لم یقبل الله صلوته و لا صیامه اربعین یوما و لیله الا ان یغفر له صاحبه

هر کس غیبت مردیا زن مسلمانی را کند، تا چهل شبانه روز نماز و روزه اش پذیرفته نیست ، مگر این که غیبت شونده او را ببخشد .

(بحار الانوار، ج 75، ص 258)

خشم بر والدین ، مانع قبولی نماز

امام صادق (ع) :

من نظر الی ابویه نظرماقت ، و هما ظ المان لم یقبل الله له صلاه

هر که به پدر و مادر نگاه تند و خشم آلود کند، اگر چه به وی ستم کرده باشند، خداوند نمازش را نمی پذیرد .

(جامع السعادات ، ج 2، ص 351)

نتیجه لقمه حرام

پیامبر (ص) :

من اکل لقمه حرام لم تقبل له صلوه اربعین لیله و لم تستجب له دعوه اربعین صباحا

کسی که لقمه حرام بخورد، تا چهل شب نماز او قبول نمی شود و دعای وی نیز تا چهل روز به اجابت نمی رسد .

(دارالسلام نوری ، ج 4، ص 213)

نماز و زکات

امام رضا (ع) :

من صلی و لم یزک لم تقبل صلوته

هر کس نماز بخواند، ولی زکات و مالیات اسلامی نپردازد، نمازش قبول نمی شود .

(بحار الانوار، ج 96، ص 12)

گناه مانع نماز شب

امام علی (ع) :

جاء رجل الی امیرالمؤمنین - علیه السلام - فقال : یا امیرالمؤمنین انی قد حرمت الصلاه باللیل ، فقال امیرالمؤمنین -علیه السلام - : انت رجل قد قیدتک ذنوبک .

مردی نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد وگفت : ای امیر مؤمنان ! من از نماز شب محروم شدم . علی (ع) فرمود : تو مردی هستی که گناهانت تو را زندانی (اسیر) کرده است .

(میزان الحکمه ، ج 5، ص 422)

شرب خمر مانع نماز

امام صادق (ع) :

لا تقبل صلوه شارب الخمر اربعین یوماالا ان یتوب

نماز شرابخوار تا چهل روز مقبول نخواهد شد، مگر این که توبه کند .

(بحار الانوار، ج 84، ص 317 . میزان الحکمه ، ج 5، ص 388)

آمادگی کامل برای نماز

امام باقر (ع) :

لا تقم الی الصلاه متکاسلا و لامتناعسا و لا متثاقلا

در حال کسالت و خواب آلودگی و سنگینی به نماز نایستید .

(بحار الانوار، ج 84، ص 23)

دروغ ، مانع نماز شب

امام صادق (ع) :

ان الرجل لیکذب الکذبه فیحرم بهاصلاه اللیل

همانا مردی دروغ می گوید، پس به خاطر آن دروغگویی از نماز شب محروم می شود .

(میزان الحکمه ، ج 5، ص 422)

نماز و آزردن همسر

پیامبر (ص) :

من کان له امرئه تؤذیه لم یقبل الله صلاتها و لا حسنه من عملها حتی تعینه و ترضیه و ان صامت الدهر . . . و علی الرجل مثل ذلک الوزر اذا کان لها مؤذیا ظ الما

کسی که همسر خود را بیازارد، نماز و اعمال نیک او مورد پذیرش الهی قرارنمی گیرد، مگر آن که به کمک او بپردازد و رضایتش را جلب کند، گر چه همیشه روزه دار باشد و البته شوهر نیز دارای همین نوع از عقاب است ، درصورتی که همسر خویش را بیازارد و به او ظ لم روا دارد .

(وسائل الشیعه ، ج 14، ص 116)

مانع تقرب به خدا

امام علی (ع) :

لا قربه بالنوافل اذا اضرت بالفرائض

نوافل و مستحبات اگر به واجبات ضرر برسانند موجب تقرب به درگاه خدای تعالی نخواهند بود .

(غرر الحکم ، ص 345)

کیفر مضاعف

امام باقر (ع) :

من شرب الخمر فسکر منها لم یقبل الله صلاته اربعین یوما فان ترک الصلاه فی هذه الایام ضوعف علیه العذاب لترک الصلاه

کسی که شراب بنوشد و مست شود، تا چهل روز نماز او قبول نیست ، پس اگر نمازی را دراین روزها ترک کند عقاب و کیفر وی نیز چند برابر است .

(ثواب الاعمال ، ص 551)

پنج چیز مانع قبولی نماز

پیامبر (ص) :

لا یقبل الله صلاه خمسه نفر . الابق من سیده و امرأه لا یرضی عنها زوجها و مدمن الخمر و العاق و اکل الربا

خداوندنماز پنج گروه را نمی پذیرد : 1- بنده ای که از نزد مولای خود فرارکرده است . 2- زنی که شوهرش از وی راضی نیست . 3- شرابخوار و دائم الخمر . 4- کسی که عاق والدین شده است . 5- رباخوار .

(مستدرک الوسائل ، ج 13، ص 332)

تحقیر نماز و محروم از شفاعت

امام صادق (ع) :

لا ینال شفاعتنا من استخف بالصلاه

هر کس نماز را سبک بشمارد، به شفاعت ما دست نخواهد یافت .

(فروع کافی ، ج 3، ص 270، حدیث 15)

دزدترین مردم

امام علی (ع) :

ان اسرق الناس من سرق من صلاته

دزدترین مردم کسی است که از نمازش کم بگذارد .

(بحار الانوار، ج 82، ص 222)

با عجله خواندن نماز

پیامبر (ص) :

اسرق الناس فاالذی یسرق من صلاته فصلاته تلف کما یلف الثوب الخلق فیضرب بها وجهه

دزدترین مردم کسی است که به خاطر سرعت و شتابزدگی از نماز خود کم کند، نماز چنین انسانی همچون جامه مندرسی در هم پیچیده شده ، به صورت او پرتاب می گردد .

(میزان الحکمه ، ج 5، ص 406)

شتابزدگی در نماز

پیامبر (ص) :

. . . لا صلوه لمن لا یتم رکوعها و سجودها

کسی که رکوع و سجودش را ناتمام و شتابزده به جا می آورد، نمازش پذیرفته نیست .

(بحار الانوار، ج 84، ص 253)

کاهلی در نماز

امام باقر (ع) :

لا تقم الی الصلوه متکاسلا و لا متناعسا و لامتثاقلا فانها من خلل النفاق

با حال مستی و خواب آلوده و کاهلانه نماز را به جانیاور، که اینها ازروزنه های نفاق است .

(میزان الحکمه ، ج 5، ص 398 . بحار الانوار، ج 84، ص 231)

نماز با عجله

امام صادق (ع) :

ان العبد اذا عجل فقام لحاجته یقول الله تبارک و تعالی : "اما یعلم عبدی انی انا

اقضی الحوائج "

زمانی که بنده برای رفع حاجت خود نمازش را با عجله بخواند، خداوندمی فرماید : "آیا بنده من نمی داند که حاجت او را من برآورده می کنم " .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 24)

نتیجه سبک شمردن نماز

امام صادق (ع) :

اذا قام العبد فی الصلاه فخفف صلاته قال الله تعالی لملائکته : اما ترون الی عبدی کأنه یری ان قضاء حوائجه بیدغیری ، اما یعلم ان قضاء حوائجه بیدی

هرگاه بنده برای نماز به پا خیزد و نمازش را سبک ادا کند، خداوند به فرشتگان خود می فرماید : آیا به بنده من نمی نگرید که گویا برآوردن حاجتهایش

را به دست دیگری غیر از من می بیند آیا نمی داند که برآوردن حوایج او به دست من است .

(محجه البیضاء، ج 1، ص 341 . تهذیب ، ج 1، ص 204)

آفات سریع خواندن نماز

امام صادق (ع) :

ابصر علی بن ابی طالب - علیه السلام - رجلا ینقر صلاته فقال : منذ کم صلیت بهذه الصلاه ؟ فقال له الرجل : منذ کذا وکذا فقال : مثلک عند الله مثل الغراب اذا نقر لو مت ، مت علی غیر مله ابی القاسم محمد - صلی الله علیه واله - ثم قال علی - علیه السلام - : ان اسرق الناس من سرق من صلاته

علی (ع) به مردی که نمازش را به سرعت می خواند، نگاه کرد . امام سؤال کرد از چه وقتی این طور نماز می خوانی ؟ مرد پاسخ داد : از فلان وقت تا به حال . امام فرمودند : مثل (نماز خواندن) تو در پیش خداوند مثل کلاغی است که (بسرعت) از زمین دانه می چیند، اگرتو به این حالت بمیری ، مرده ای

به غیر دین پیامبر اسلام . امام فرمودند : همانا که دزدترین مردم کسی است که از نمازش بدزدد (یعنی کم کند) .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 24)

عذاب ضایع کننده نماز

پیامبر (ص) :

لا تضیعوا صلاتکم ، فان من ضیع صلاته حشره الله مع قارون و فرعون و هامان - لعنهم الله و اخزاهم - و کان حقا علی الله ان یدخله النار مع المنافقین ،فالویل لمن لم یحافظ صلاته

نماز خودتان را ضایع نکنید، به حقیقت هر کس نماز خویش را ضایع کند،خداوند عز و جل او را با قارون و فرعون و هامان محشور می کند، خداوند به آنان لعنت کند و آنها را رسوا سازد، وبر خدا لازم است آنها را با منافقها به آتش داخل کند، پس وای بر کسی که به نمازش مواظ ب نباشد .

(بحار الانوار، ج 82، ص 202)

محرومیت از شفاعت

پیامبر (ص) :

لا ینال شفاعتی من اخر الصلوه بعد وقتها

کسی که نماز را از وقتش تأخیر بیندازد، (فردای قیامت) به شفاعت من نخواهدرسید .

(بحار الانوار، ج 83، ص 20)

ترک نماز باعث حبط عمل

پیامبر (ص) :

من ترک صلاته حتی تفوته من غیرعذر فقد حبط عمله

کسی که نمازش را بدون عذر ترک کند (نخواند) تا وقت آن بگذرد، عمل اونابود شده است .

(بحار الانوار، ج 82، ص 203 . میزان الحکمه ، ج 5، ص 403)

فاصله کفر و ایمان

پیامبر (ص) :

بین العبد و بین الکفر ترک الصلاه

فاصله کفر و بندگی ترک نماز است .

(بحار الانوار، ج 82، ص 202 . میزان الحکمه ، ج 5، ص 403)

مورد لعن واقع شدن

پیامبر (ص) :

تارک الصلاه ملعون فی التوراه ملعون فی الانجیل ملعون فی الزبور ملعون فی القران ملعون فی لسان جبرئیل ملعون فی لسان میکائیل ملعون فی لسان اسرافیل ملعون فی لسان محمد

ترک کننده نماز در تورات و انجیل و زبور و قرآن مورد لعنت قرار گرفته و به زبان جبرئیل و میکائیل واسرافیل و محمد (ص) ملعون است .

(انوار الهدایه ، ص 197 . الحکم الزاهره ، ص 294)

ترک نماز و هنگام مردن

پیامبر (ص) :

من ترک صلوه لا یرجو ثوابها و لایخاف عقابها فلا ابالی ایموت یهودیا ونصرانیا او مجوسیا

کسی که نماز را ترک کند، در حالی که امید به پاداش نمازش ندارد و ازعذاب ترک نماز نیز ترسناک نیست ، پس باکی نیست که یهودی بمیرد، یانصرانی ، یا مجوسی .

(بحار الانوار، ج 82، ص 203 . میزان الحکمه ، ج 5، ص 403)

عاقبت ترک نماز

پیامبر (ص) :

من ترک الصلاه متعمدا کتب اسمه علی باب النار ممن یدخلها

هر کس عمدا نمازش را ترک کند، بر درب جهنم نامش ازدوزخیان نوشته می شود .

(کنز العمال ، ج 7، حدیث 19090)

پاسخ اهل دوزخ

امام علی (ع) :

ألا تسمعون الی جواب اهل النار حین سئلوا : "ما سلککم فی سقر؟ قالوا : لم نک من المصلین "

آیا به پاسخ اهل دوزخ گوش فرانمی دهید که وقتی از آنها می پرسند : "چه چیز شما را گرفتار دوزخ ساخت ؟ می گویند : ما از نمازگزاران نبودیم " .

(بحار الانوار، ج 82، ص 224 . نهج البلاغه ، خطبه 190)

بیزاری از تارک الصلوه

امام صادق (ع) :

جاء رجل الی النبی - صلی الله علیه و اله - فقال : یا رسول الله ! اوصینی فقال: لا تدع الصلاه متعمدا فان من ترکهامتعمدا فقد برئت منه مله الاسلام

مردی پیش رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد : یارسول الله ! مرا نصیحتی بفرمایید، حضرت فرمود : نماز را عمدا رها مکن ، کسی که عمدانماز را ترک کند ملت اسلام از او بیزار است .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 29)

عقاب تارک الصلوه

پیامبر (ص) :

من ترک الصلوه متعمدا من غیر عله فقدبرء من ذمه الله و ذمه رسوله

کسی که نماز را عمدا و بدون علت ترک کند از امان خدا و رسولش دورخواهد بود .

(جامع احادیث الشیعه ، ج 4، ص 75)

نشانه کفر و نفاق

پیامبر (ص) :

الجفاء کل الجفاء و الکفر من سمع منادی الله تعالی ینادی بالصلاه و یدعوه

الی الفلاح فلا یجیبه

نشانه ستمکاری و کفر (نفاق) آن است که کسی منادی خدا را بشنود که به نماز ندا می دهد و وی را به رستگاری می خواند و دعوت او را اجابت نکند .

(نهج الفصاحه ، ص 279)

درخواست بی نماز در برزخ

پیامبر (ص) :

تارک الصلاه یسأل الرجعه الی الدنیا، و ذلک قول الله تعالی : حتی اذا جاءاحدهم الموت قال : "رب ارجعون لعلی أعمل صالحا فیما ترکت ، کلا انها کلمه هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون "

بی نماز درخواست می کند به دنیا برگردد، و این است سخن خداوند متعال تاگاهی که به یکی از آنان مرگ آمد گوید : "پروردگارا مرا برگردانید تا شایدعمل شایسته انجام دهم در آنچه بازگزاردم ، نه چنین است آن سخنی است که او گوینده اش هست ، واز پشت آنهاتا روزی که برانگیخته شوند برزخ است .

(بحار الانوار، ج 77، ص 58 . اصول وافی ، ج 2، ص 65)

نتیجه ترک نماز

پیامبر (ص) :

لتنقضن عری الاسلام عروه ، کلما انتقضت عروه تشبث الناس بالتی تلیها، فاولهن نقض الحکم ، و اخرهن الصلاه

دستگیره های اسلام یک به یک شکسته می شود، هرگاه یک دستگیره نابود شودمردم به آنچه نزدیک آن است چنگ می زنند، اول آنها شکستن حکومت است (حکومت اسلامی را از دست صاحب آن خارج می کنند) و آخر آنها نمازاست (نماز را ترک می کنند) .

(اصول وافی ، ج 2، ص 72)

احادیث وضو

وضو کلید نماز

پیامبر (ص) :

. . . والوضوء مفتاح الصلاه

وضو کلید نمازاست .

(نهج الفصاحه ، حدیث 1588)

نصف ایمان

پیامبر (ص) :

الوضوء نصف الایمان

وضو گرفتن نیمی از ایمان است .

(بحار الانوار، ج 80، ص 238)

اثر تجدید وضو

پیامبر (ص) :

الوضوء علی الوضوء نور علی نور

وضوی پس از وضو بسیار پسندیده است .

(محجه البیضاء، ج 1، ص 302)

آثار وضو

پیامبر (ص) :

أمتی الغر المحجلون من اثار الوضوء یوم القیامه

امت مرا دست و پای نورانی باشد روز قیامت ، از آثار وضو که در دنیا گرفته باشد .

(شهاب الاخبار، ص 122)

مسواک و وضو

پیامبر (ص) :

السواک شطر الوضوء

مسواک کردن جزئی ازوضو است .

(محجه البیضاء، ج 1، ص 297)

مسواک قبل از هر وضو

پیامبر (ص) :

یا علی ! و علیک بالسواک عند کل وضوء

ای علی ! بر تو باد مسواک زدن هنگام هر وضو .

(اصول کافی ، ج 8، ص 72)

مسواک در سحر

امام باقر (ع) :

ان السواک فی السحر قبل الوضوء من السنه

سحرگاه ، پیش از وضو، مسواک زدن از سنت اسلامی است .

(میزان الحکمه ، ج 4،ص 596)

پاکی ، کلید نماز

پیامبر (ص) :

مفتاح الصلاه الطهور

کلید نماز، پاکی است .

(محجه البیضاء، ج 1، ص 281)

ورود به مسجد با وضو

پیامبر (ص) :

لا تدخل المساجد الا بالطهاره

داخل مساجد مشو، مگر با وضو .

(مستدرک الوسائل ، ج 3، ص 388)

گشایش دربهای بهشت

پیامبر (ص) :

من اسبغ وضوءه و احسن صلاته ، و ادی زکاه ماله و کف غضبه و سجن لسانه ، و استغفر لذنبه ، و ادی النصیحه لاهل بیت نبیه فقد استکمل حقایق الایمان و ابواب الجنه مفتحه له

کسی که وضوی خود را شاداب وکامل به جای آورد، و نماز خویش را نیکو بخواند، زکات مالش را بپردازد، و خشم خود را فرو نشاند و زبانش را از گناهان مربوط به زبان ببندد، و برای گناه خودبا توبه طلب آمرزش کند، و نسبت به اهل بیت پیامبر خویش خیرخواه باشد، البته تمام حقایق ایمان در او کامل شده و درهای بهشت به روی او باز است .

(ثواب الاعمال ، ص 64)

بستر همانند مسجد

امام صادق (ع) :

من تطهر ثم اوی الی فراشه بات وفراشه کمسجده

هر کس وضو بگیرد، سپس در رختخواب خود برود و بخوابد، بستر اومانند مسجد او خواهد بود .

(وسائل الشیعه ، ج 1، ص 265 . ثواب الاعمال ، ص 48)

وضو پیش و بعد از غذا

امام صادق (ع) :

الوضوء قبل الطعام و بعده یذهبان الفقر

وضو پیش از غذا و بعد از غذا، فقر را از بین می برد .

(وسائل الشیعه ، ج 1، ص 256)

وضو هنگام غذا

پیامبر (ص) :

یا علی ! ان الوضوء قبل الطعام و بعده شفاءفی الجسد و یمن فی الرزق

یا علی ! قبل از غذا و بعد از غذا، وضو گرفتن ، شفای بدن و برکت در روزی

است .

(بحار الانوار، ج 66، ص 356)

وضو برای نماز مغرب

امام کاظ م (ع) :

من توضأ للمغرب کان وضوئه ذلک کفاره لما رضی من ذنوبه فی نهاره ما خلا

الکبائر

کسی که برای نماز مغرب وضوبگیرد، وضویش کفاره گناهان گذشته آن روز

اوست بجز گناهان کبیره .

(محجه البیضاء، ج 1، ص 302)

وضو برای نماز صبح

امام کاظ م (ع) :

و من توضأ الصلاه الصبح کان وضوئه ذلک کفاره لما مضی من ذنوبه فی لیلته

الا الکبائر

کسی که برای نماز صبح وضومی گیرد، وضویش کفاره گناهان گذشته آن شب

اوست بجز گناهان کبیره .

(محجه البیضاء، ص 1، ص 302)

وضو برای تلاوت قرآن

امام علی (ع) :

لا یقرأ العبد القران اذا کان علی غیر طهور حتی یتطهر

هنگامی که وضو ندارید، قرآن نخوانید، تا این که وضو گرفته شود .

(خصال ، ج 2، ص 164)

طهارت ظ اهر و باطن

امام صادق (ع) :

طهر قلبک بالتقوی و الیقین عندطهاره جوارحک بالماء

در وقت پاکیزه نمودن اعضای خود با آب ، دل خویش را به پرهیزگاری و یقین

پاک گردان .

(بحار الانوار، ج 80، ص 239)

پاکی به وسیله وضو

امام رضا (ع) :

انما امر بالوضوء لیکون العبد طاهرااذا قام بین یدی الجبار و عند مناجاته . . .

همانا امر شده است به وضو، تا آن که بنده پاک باشد، به هنگامی که می ایستد

در مقابل خداوند جبار و همچنین وقت مناجات نمودن .

(عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 104)

با طهارت به مسجد رفتن

امام صادق (ع) :

علیکم باتیان المساجد فانهابیوت الله فی الارض من اتاه مطهرا طهره الله من

ذنوبه و کتب من زواره

بر حضوردر مساجد مواظ بت کنید! چرا که مساجد، خانه های خداوند در زمین

است . کسی که باحالت طهارت وارد مسجد شود، خداوند او را از گناهانش

تطهیر می نماید و نام وی رادر زمره زایرین خویش می نویسد .

(وسائل الشیعه ، ج 1، ص 267)

کار مانع از اول وقت

امام علی (ع) :

صل الصلوه لوقتها الموقت لها و لاتعجل وقتها لفراغ و لا تؤخرها عن وقتها

لأشتغال و اعلم ان کل شی ء من عملک تبع لصلوتک

نماز را در وقت مقرر آن به جای آور، و به خاطر فراغت عجله مکن و

به علت اشتغال آن را به تأخیر میفکن ، و بدان که همه اعمال تو بسته به نماز

توست .

(نهج البلاغه ، نامه 27)

مانع وقت نماز

امام رضا (ع) :

حافظوا علی مواقیت الصلوات ، فان العبدلا یأمن الحوادث

مراقب وقتهای نماز باشید (که تا وقتش فرا رسید انجام دهید) چرا که انسان از

حوادثی که مانع انجام نماز در وقت گردد، ایمن نیست .

(بحار الانوار، ج 82، ص 20)

وقت نماز صبح

امام باقر (ع) :

وقت صلاه الغداه ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس

وقت نماز صبح از طلوع فجر تا طلوع خورشید است .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 152)

محبوبیت نماز در وقت

امام صادق (ع) :

افضل الاعمال الی الله الصلاه لوقتها و بر الوالدین و الجهاد فی سبیل الله

بهترین اعمال نزد خداوند، نمازاول وقت است پس از آن نیکی بر پدر و

مادر، و سپس جهاد در راه خدا است .

(بحار الانوار، ج 3، ص 85)

دو وقت نماز

امام رضا (ع) :

اعلم ان لکل صلاه وقتین اول و اخر فأول الوقت رضوان الله و اخره عفو الله

بدان که هر نماز دو وقت دارد : اول وقت وآخر وقت . اول وقت خشنودی

پروردگار و آخر آن بخشش خداوند است .

(بحار الانوار، ج 82، ص 249 . الحکم الزاهره ، ص 286)

مذمت تأخیر نماز

پیامبر (ص) :

ثلاث لا تؤخر و هن الصلاه اذا انت والجنازه اذا حضرت و الأیم اذا وجدت کفؤا

سه چیز را نباید به تأخیر انداخت ،نماز همین که وقت آن رسید، و برداشتن جنازه وقتی آماده شد، و شوهر دادن بیوه وقتی هم کفو خود را یافت .

(نهج الفصاحه ، ص 262، حدیث 1261)

ثواب نماز صبح در اول وقت

امام صادق (ع) :

فاذا صلی العبد صلاه الصبح مع طلوع الفجر اثبتت له مرتین تثبتها ملائکه اللیل و ملائکه النهار

پس هرگاه نمازگزار نماز صبح را با طلوع فجر به جای آورد دو مرتبه برای اونوشته می شود، هم فرشته صبح و هم فرشته شب می نویسند (نماز صبح را فرشته روز و فرشته شب هر دومشاهده می کنند) .

(ثواب الاعمال ، ص 62)

اذان در اول وقت نماز

پیامبر (ص) :

اذا دخل الوقت یا بلال اعل فوق الجدار و ارفع صوتک بالاذان

ای بلال ! هنگامی که وقت نماز رسید بالای دیوار بروو صدای خود را به وسیله اذان بلند کن .

(فروع کافی ، ج 3، ص 307)

بخشایش یا عذاب خداوند

امام باقر (ع) :

و من صلاها لغیر وقتها مؤثراعلیها غیرها فان ذلک الیه ان شاء غفر له و انشاء عذبه

کسی که نماز را در غیروقتش به جا آورد و چیز دیگری را بر نماز انتخاب کند و ترجیح دهد، به درستی که این کار، خدا را مختار می کند که اگربخواهد او را ببخشاید و اگر بخواهد او راعذاب کند .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 83)

وقت ، جدایی از غافلین

امام باقر (ع) :

ایما مؤمن حافظ علی الصلوات المفروضه فصلاها لوقتها فلیس هذا من الغافلین

هر مؤمنی محافظت برنمازش نماید، و او را در وقتش به جا آورد، ازانسانهای غافل شمرده نمی شود .

(وسائل الشیعه ، ج 3، ص 79)

احادیث اذان

نورانیت اذان

پیامبر (ص) :

یا علی ألاذان نور

یا علی ! اذان نور است .

(بحار الانوار، ج 84 ، ص 154)

پاداش مؤذن بهتر است

پیامبر (ص) :

من اذن محتسبا یرید بذلک وجه الله - عز و جل - اعطاه الله ثواب اربعین الف شهید و اربعین الف صدیق و یدخل فی شفاعته اربعین الف مسی ء من امتی الی الجنه

کسی که اذان بگوید، و به خداوندتوجه داشته باشد، خداوند به او ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار راستگو را عطامی کند و چهل هزار از امت گناهکاران شامل شفاعتش گردیده و داخل بهشت می شوند .

(بحار الانوار، ج 84، ص 130)

آفات بی توجهی به اذان

امام علی (ع) :

من سمع النداء و هو فی المسجد ثم خرج فهو منافق ، الا رجل یرید الرجوع الیه ، او یکون علی غیر طهاره فیخرج لیتطهر

کسی که صدای اذان را در مسجد شنید، و بدون خواندن نماز (جماعت) ازمسجد خارج شودمنافق است ، مگر این که قصد برگشت برای نماز خواندن دارد، یا وضو ندارد و برای گرفتن وضو از مسجد خارج شود .

(بحار الانوار، ج 84، ص 161)

سربلندی اذان گویان در قیامت

امام علی (ع) :

یحشر المؤذنون یوم القیامه طوال الأعناق

اذان گویان ، روز قیامت با سرافرازی و سربلندی محشور می شوند .

(بحار الانوار، ج 84، ص 149)

نجات از آتش

پیامبر (ص) :

ان لحوما محرمه علی النار و هی لحوم المؤذنین

همانا، گوشتهایی بر آتش (جهنم) حرام است (آتش آنها را نمی سوزاند) وآن گوشت بدن اذان گویان است .

(مستدرک الوسائل ، ص 249)

ثواب برای اذان گو

امام باقر (ع) :

المؤذن یغفر الله له مد بصره و مدصوته فی السماء و یصدقه کل رطب ویابس سمعه ، و له من کل یصلی معه فی مسجده سهم و له بکل من یصلی بصوته

خداوند مؤذن را به اندازه ای که چشمش می بیند و صدایش در آسمان می پیچدمی آمرزد، هر خشک و تری که آواز او را می شنود او را تصدیق می کند، و ازثواب هر کس که با او در مسجد نماز گزارد سهمی نصیب او شود و به شمار هرکس که به بانگ او نماز بخواندحسنه ای برای اوست .

(محجه البیضاء، ج 1، ص 331 . من لا یحضره الفقیه ، ج 1، ص 287)

پاداش شهید

پیامبر (ص) :

للمؤذن فیما بین الاذان و الاقامه مثل اجرالشهید المتشحط بدمه فی سبیل الله

برای شخص اذان گو در فاصله اذان و اقامه ،ثوابش مانند ثواب شهیدی است که در راه خدا در خون خود می غلطد .

(ثواب الاعمال ،ص 58)

واجب شدن بهشت بر مؤذن

پیامبر (ص) :

من اذن فی مصر من أمصار المسلمین سنه وجبت له الجنه

هر کس در یکی از شهرهای مسلمانان یک سال اذان بگوید بهشت بر اوواجب می شود .

(محجه البیضاء، ج 1، ص 337 . وسائل الشیعه ، ج 4، ص 613)

تأثیر گفتن اذان و اقامه

امام صادق (ع) :

من صلی باذان و اقامه صلی خلفه صفان من الملائکه و من صلی باقامه بغیراذان صلی خلفه صف واحد ما بین المشرق والمغرب

هر کس که نماز را با اذان و اقامه بخواند، دو صف از فرشتگان درپشت سرش نماز می گزارند، و کسی که نماز را با اقامه تنها بخواند یک صف از فرشتگان در پشت سرش نماز می خوانند و اندازه صف به قدر میان مشرق ومغرب است .

(محجه البیضاء، ج 1، ص 338 . ثواب الاعمال ، ص 59)

اذان با صدای بلند

امام صادق (ع) :

كان رسول الله - صلى الله عليه واله - يقول لبلال اذا دخل الوقت يا بلال

اعل فوق الجدار و ارفع صوتک بالاذان

رسول خدا (ص) هنگامی که وقت نماز فرا می رسید به بلال می فرمود : بالای دیوار (مسجد) برو و اذان را با صدای بلند بگو .

(وسائل الشيعه ، ج 4، ص 624)

محشور با شهداء و پیامبران

پیامبر (ص) :

يحشر المؤذنون من امتى مع النبيين و الصديقين و الشهداء

اذان گویان ، از امت من با پیامبران و راستگویان و شهیدان محشور می شوند .

(مستدرک الوسائل ، ج 4، ص 23)

تأثیر هفت سال اذان گفتن

امام باقر (ع) :

من أذن سبع سنين محتسبا جاءيوم القيامه و لا ذنب له

هر کس هفت سال برای خدا اذان بگوید، روز رستاخیزبدون گناه وارد محشرمی شود .

(ثواب الاعمال ، ص 83 . من لا يحضره الفقيه ، ج 1،ص 288 . وسائل الشيعه ،

ج 4، ص 613)

اجابت اذان مؤذن

پیامبر (ص) :

اجابه المؤذن كفاره الذنوب

اجابت اذان مؤذن ، کفاره گناهان است .

(مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 227)

فرار شیطان از اذان

پیامبر (ص) :

ان الشیطان اذا سمع النداء هرب

به درستی که شیطان وقتی صدای اذان را شنید فرار می کند .

(کنز العمال ، حدیث 20951)

قرعه برای اذان گفتن

پیامبر (ص) :

لو علم الناس ما فی النداء و الصف الاول لاستهموا علیه

اگر مردم می دانستند چه فضیلتی دارد اذان گفتن و شرکت در صف اول جماعت ، هر آینه برای این کار قرعه کشی می کردند .

(بحار الانوار، ج 88، ص 20 .)

اذان گفتن در همه حال

امام رضا (ع) :

یؤذن الرجل و هو جالس و یؤذن و هوراکب

شخص اذان گو چه نشسته باشد و چه سواره اذان می گوید .

(من لا یحضره الفقیه ، ج 1، ص 285)

دعا هنگام اذان

امام علی (ع) :

اغتنموا الدعاء عند اربع : عند قرائه القران و عند الاذان و عند نزول الغيث و

عند التقاء الصفين للشهاده

در چهارزمان دعا را غنیمت شمارید : 1- هنگام قرائت قرآن . 2- هنگام اذان . 3- هنگام نزول باران . 4- هنگام رو به رو شدن دو لشکر مؤمنین و کفاربرای جنگ .

(وسائل الشیعه ، ج 4، ص 1114)

تأثیر اذان و اقامه در گوش نوزاد

پیامبر (ص) :

من ولد له مولود فلیؤذن فی اذنه الیمنی ، و لیقم فی الیسری ، فأن ذلک عصمه من الشیطان

کسی که فرزندی به او داده شد (به دنیا آمد) در گوش راستش اذان و درگوش چپش اقامه بگوید، زیرااین عمل ، نوزاد را از شر شیطان حفظ می نماید .

(بحار الانوار، ج 84، ص 162)

اجابت ندای مؤذن

امام علی (ع) :

اجابه المؤذن یزید فی الرزق

اجابت دعوت اذان گو، سبب افزایش روزی می شود .

(بحار الانوار، ج 84، ص 177)

تکرار اذان مؤذن

امام باقر (ع) :

كان رسول الله - صلى الله عليه و اله -اذا سمع المؤذن يؤذن قال مثل مايقوله فى كل شى ء

رسول خدا (ص) وقتى صداى اذان مؤذن را مى شنيد، آن جملات را تكرارمى كرد .

(الكافى ، ج 3، ص 310، حديث 29)

علاقه بلال به رسول خدا (ص)

امام صادق (ع) :

ان بلالا كان عبد صالحا، فقال : لا اؤذن لاحد بعد رسول الله - صلى الله

عليه و اله -

همانا كه بلال بنده اى شايسته بود و گفت : من براى احدى بعد از رسول الله (ص) اذان نمى گويم .

(من لا يحضره الفقيه ، ج 1، ص 286)

اذان با صداى بلند

ابوعبدالله (ع) :

اذا اذنت فلا تخفين صوتك فان الله يأجرك مد صوتك فيه

زمانى كه اذان گفتى ، صدايت را كوتاه مكن ، زيرا كه خداوندبه مقدار بلندى صداى تو در اذان ، پاداش مى دهد .

(التهذيب ، باب اذان ، حديث 45)

آشنايى با وقت اذان

ابوعبدالله (ع) :

لا يستقيم الأذان و لا يجوز ان يؤذن به الا رجل مسلم عارف

اذان برپا نمی شود و نباید آن را بگوید، مگر مرد مسلمانی که به وقت آن آشنا باشد .

(فروع کافی ، ج 3، ص 307، حدیث 13)

تحقیر اذان

پیامبر (ص) :

سیأتی علی الناس زمان یترکون الاذان علی ضعفائهم

زمانی خواهد آمد که اذان را تحقیر کرده و آن را به افرادی ناتوان می سپرند .

(کنز العمال ، ج 7، ص 690)

علت نماز جماعت

امام رضا (ع) :

انما جعلت الجماعه لئلا یکون الاخلاص والتوحید و الاسلام و العباده لله الاظ اهرا مکشوفا مشهورا

نماز جماعت قرار داده شده است ، تا اخلاص و یگانگی و اسلام و عبادت برای خداوند آشکار، باز و ظ اهرباشد .

(وسائل الشیعه ، ج 5، ص 372 . بحار الانوار، ج 88، ص 12)

خوش گمانی به نمازگزار

امام صادق (ع) :

من صلی خمس صلوات فی الیوم واللیله فی جماعه فظنوا به خیرا و اجیزواشهادته

هر که پنج نماز شبانه روز را به جماعت می خواند به او خوش گمان باشید وگواهی اش را بپذیرید .

(بحار الانوار، ج 88، ص 8 . وسائل الشیعه ، ج 5، ص 371)

ثواب پشت سر عالم

پیامبر (ص) :

من صلی خلف عالم فکأنما صلی خلف رسول الله

کسی که پشت سر عالم نماز به جا آورد، مانند کسی است که پشت سرپیغمبر خدا نماز خوانده است .

(بحار الانوار، ج 88، ص 119)

صف جهاد و صف جماعت

امام کاظ م (ع) :

ان الصلوه فی الصف الاول کالجهادفی سبیل الله - عز و جل -

نماز خواندن در صف اول ، مانند جهاد در راه خداست .

(وسائل الشیعه ، ج 5، ص 387)

ثواب اقتدا به عالم

امام صادق (ع) :

الصلاه خلف العالم بالف رکعه

نماز در پشت سر یک عالم برابر هزار رکعت است .

(بحار الانوار، ج 88، ص 5)

صف اول جماعت

پیامبر (ص) :

ان الله و ملئکته یصلون علی الذین یصلون الصفوف الاول

به حقیقت خداوند و فرشتگانش بر کسانی که صفهای اول نماز جماعت را به هم پیوند می دهند، درود می فرستند .

(كنز العمال ، ج 2، ص 623)

لبیک به اذان نماز

پیامبر (ص) :

اذا سمعت الاذان فأت و لو حبوا

هنگامی که اذان نماز را شنیدی ، هر چه سریعتر به مسجد بیا، گر چه سینه خیز باشد .

(كنز العمال ، ج 7، ص 548)

امام جماعت

پیامبر (ص) :

امام القوم وافدهم فقدموا فی صلاتکم افضلکم

امام جماعت هر جمعی نماینده آن در پیشگاه خداوند می باشد، پس برای امامت جماعت خود بهترینها را برگزینید .

(بحار الانوار، ج 88، ص 109)

نماز جماعت در صبح

پیامبر (ص) :

لان اصلی الصبح فی جماعه احب الی من ان اصلی لیلتی حتی اصبح

اگر نماز صبح را به جماعت بخوانم ، در نظرم محبوبتر ازعبادت و شب زنده داری تا صبح است .

(كنز العمال ، ج 8، حدیث 22792)

آفات جدایی از جمعیت

پیامبر (ص) :

من فارق جماعه المسلمین فقد خلع ربقه الاسلام من عنقه قیل : یا رسول الله و ما جماعه المسلمین ؟ قال : جماعه اهل الحق و ان قلوا

کسی که از جمعیت مسلمان جدا شود، رشته اسلام را از گردنش باز نموده . از حضرت سؤال شد : منظور کدام جمعیت است ؟ آن حضرت فرمود : مردم اهل حق ، هر چندکم باشند .

(امالی شیخ صدوق ، ص 272)

فضیلت نماز جماعت

پیامبر (ص) :

صلاه الرجل فی جماعه خیر من صلاته فی بیته اربعین سنه . قیل : یا رسول الله ! صلوه یوم ؟ فقال : صلوه واحده

نماز خواندن انسان در جماعت بهتر است از نمازی که چهل سال در خانه خوانده شود . عرض کردند : یا رسول الله ! نماز یک روز؟ حضرت فرمود : بلکه یک نماز .

(وسائل الشیعه ، ج 5، ص 374)

اخطار پیامبر و ترک نماز جماعت

امام صادق (ع) :

هم رسول الله - صلی الله علیه و اله - بأحراق قوم فی منازلهم لا یصلون بالجماعه

حضرت پیغمبر (ص) خواست خانه ها را بر قومی که در منازل نماز می گذاردند و به جماعت حاضر نمی شدند،بسوزاند .

(لئالی الاخبار، ج 4، ص 205)

بی اعتنایی به نماز جماعت

امام علی (ع) :

من سمع النداء فلم یجبه من غیرعله فلا صلاه له

هر کس که صدای اذان جماعت را بشنوند و بدون هیچ عذری پاسخ ندهد، نماز ندارد (نمازش مقبول نیست) .

(وسائل الشیعه ، ج 5، ص 375)

برائت از آتش دوزخ و نفاق

پیامبر (ص) :

من صلی اربعین یوما جماعه یدرک التکبیره الاولی ، کتب له برائتان برائه من النار و برائه من النفاق

کسی که نماز خود را با جماعت و با درک تکبیر اول نماز، چهل روز انجام دهد، خداوند دو برائت را برای او مقرر می سازد : 1- برائت از آتش دوزخ .

2- برائت از نفاق .

(بحار الانوار، ج 88، ج 4)

ترک نماز جماعت

امام باقر (ع) :

من ترک الجماعه رغبه عنها و عن جماعه المسلمین من غیر عله فلا صلاه له

کسی که از روی بی میلی ، بدون عذر و علت نمازجماعت را که اجتماع مسلمانان است ترک کند، نمازی برای او نیست .

(امالی شیخ صدوق ، ص 290)

نماز جماعت با هر دشواری

پیامبر (ص) :

الصلاه جماعه و لو علی رأس زج

در نماز جماعت شرکت نمایید، گر چه آن را بر سر آهن و نوک نیزه انجام دهید (یعنی هر قدر سخت و دشوار باشد، از حضور در جماعت دریغ نکنید) .

(بحار الانوار، ج 88، ص 4)

رعایت حال مأمومین

پیامبر (ص) :

انی لأکون فی الصلوه فاسمع بکاء الصبی فاخفف مخافه ان اشق علی امه

من گاهی در حال نماز که هستم صدای گریه کودکی رامی شنوم و نماز را سبک و کوتاه می کنم ، چرا که می ترسم مادرش را به رنج افکنم .

(کنز العمال ، ج 7 ، ص 601 ، حدیث 20455)

دوری از ایمان

امام صادق (ع) :

من خلع جماعه المسلمین قدر شبر ، خلع ربقه الایمان من عنقه

کسی که به اندازه یک وجب از جماعت مسلمانان (عملا) دوری کند ، ریسمان ایمان را از گردنش در آورده و به دور افکنده است .

(بحار الانوار ، ج 88 ، ص 13)

نظم صفهای جماعت

پیامبر (ص) :

یا ایها الناس اقیموا صفوفکم و امسحوابمناکبکم لئلا یکون فیکم خلل و لا تخالفوا فیخالف الله بین قلوبکم الا و انی أراکم من خلفی

رسول خدا (ص) خطاب به جمعیتی فرمود : ای مردم صفهای (نماز جماعت) رامنظم و مساوی کنید و دوش به دوش بایستید تا فاصله و جدایی میان شما نیفتد ونامرتب نباشید که خداوند دلهای شما را از یکدیگر

دور گرداند و بدانید که من شمارا از پشت سر می بینم که چگونه نظم را در صفهای جماعت برقرار می کنید .

(ثواب الاعمال ، ص 520)

تأخیر نماز به خاطر جماعت

امام صادق (ع) :

عن جمیل بن صالح انه سال ابا عبدالله - علیه السلام - ایهما افضل ؟ یصلی الرجل لنفسه فی اول الوقت اویؤخرها قلیلا و یصلی باهل مسجده اذا کان امامهم ؟ قال : یؤخر و یصلی باهل مسجده اذاکان الامام

جمیل بن صالح از امام صادق (ع) سؤال کرد : کدام یک از این دو افضل است : انسان در اول وقت نمازش را بخواند یا مقداری نماز را تأخیر بیندازد تا بااهل مسجد به جماعت نماز بخواند ، زمانی که مسجد امام جماعت دارد ؟ حضرت فرمود : نماز را به تأخیربینداز ، با اهل مسجد نماز بخوان ، زمانی

که مسجد امام جماعت دارد .

(وسائل الشیعه ، ج 5 ، ص 388)

آفات بی میلی به مساجد

امام صادق (ع) :

و من صلی فی بیته جماعه رغبه عن المساجد فلا صلاه له و لمن صلی معه الا من عله تمنع من المسجد

و هر کس از روی بی میلی به مساجد در خانه اش هر چند نماز جماعت بخواند برای او نمازی نخواهد بودو حتی برای کسانی که با او نماز خوانده اند ، مگر آن که واقعا علتی مانع از حضور درمسجد بوده باشد .

(امالی الطوسی ، ج 2 ، ص 307)

مداومت بر نماز جماعت

پیامبر (ص) :

و من لزم جماعه المسلمين حرمت عليهم غيبته و ثبتت عدالته کسی که بر نماز جماعت مداومت داشته باشد ، غیبت او بر مسلمانان حرام و عدالتش ثابت می شود .

(وسائل الشيعه ، ج 5 ، ص 394)

فضيلت نماز جماعت

پیامبر (ص) :

صلاه الجماعه افضل من صلاه الفرد بخمس و عشرين درجه

یک نماز که به جماعت برگزار گردد ، برتری و فضیلت دارد بر بیست و پنج نماز فرادی .

(وسائل الشيعه ، ج 5 ، ص 374)

امام جماعت فکر مأمومين

امام صادق (ع) :

ينبغی للامام ان يكون صلاته علی صلاه اضعف من خلفه

بر امام جماعت شایسته است که نمازش بر اساس نمازضعیفترین مأمومین خود باشد (نماز را در حال نماز جماعت طولانی نکند) .

(من لا يحضره الفقيه ، ج 1 ، ص 381)

اهميت نماز جماعت

پیامبر (ص) :

الصلاه جماعه و لو علی رأس زج اذاسئلت عمن لا يشهد الجماعه فقل : لا اعرفه

نماز باید به صورت جماعت خوانده شود ، و لو بر نوک تیز پیکان باشد ، زمانی که از شما سؤال شد در مورد کسی که به جماعت حاضر نمی شود ، بگویید او را نمی شناسیم .

(بحار الانوار ، ج 88 ، ص 5)

فضیلت سمت راست

پیامبر (ص) :

فضل میامن الصوف علی میاسرها کفضل صلوه الجماعه علی صلوه الفرد

فضیلت سمت راست بر سمت چپ ، صفهای جماعت همانند فضیلت نماز جماعت است بر نماز فرادی .

(جامع احادیث الشیعه ، ج 6 ، ص 465)

کامل کننده نماز

پیامبر (ص) :

سووا صفوفکم فان تسویه الصف تمام الصلاه

صفهای نماز جماعت را مساوی کنید ، پس همانا که مساوی کردن صفها ، کامل کننده نماز است .

(بحار الانوار ، ج 88 ، ص 20)

حضور در نماز جماعت با قصد پاک

پیامبر (ص) :

من اتی الجماعه ایمانا واحتسابا استأنف العمل

کسی که در نماز جماعت با ایمان و قصد پاک و خشنودی خداداخل شود ، اعمال خود را از سر گیرد . (کنایه از این است که گناهان گذشته اش بخشیده می شود) .

(ثواب الاعمال ، ص 87)

سبب ورود بهشت

امام صادق (ع) :

من صلی عن یمین الامام اربعین یوما دخل الجنه

کسی که سمت راست امام جماعت چهل روز نماز بخواند وارد بهشت می شود .

(جامع احادیث الشیعه ، ج 6 ، ص 465)

صف اول و صف ملائکه

امام علی (ع) :

افضل الصفوف اولها و هو صف الملائکه و افضل المقدم میامن الامام

بهترین صفهای نماز جماعت ، صف اول است ، وآن صف ملائکه است و بهترین جای صف اول سمت راست امام است .

(بحار الانوار ، ج 88 ، ص 18)

فضیلت یک رکعت

امام رضا (ع) :

فضل الجماعه علی الفرد بکل رکعه الفارکعه

فضیلت نماز جماعت بر نماز فرادی هر یک رکعت برابر دو هزار رکعت است .

(بحار الانوار ، ج 88 ، ص 4)

نماز جماعت سبب ورود به بهشت

پیامبر (ص) :

فما من مؤمن مشی الی الجماعه الا خلف الله علیه اهوال یوم القیامه ، ثم یأمر به

الی الجنه

پس مؤمنی نیست که در راه نماز جماعت قدم بردارد مگر این که خداوند تبارک و تعالی ترس وهراس روز قیامت را برای او سبک می گیرد ، سپس او را امر می کند به ورود به بهشت .

(وسائل الشیعه ، ج 5 ، ص 372)

اقتدا به امام جماعت اهل ولایت

امام رضا (ع) :

و لا تصلی خلف فاجر و لایقتدی الا باهل الولایه

پشت سر آدم فاجر نماز نخوان ، اقتدا فقط بر شخص اهل ولایت اهل بیت عصمت و طهارت جایز است .

(تحف العقول ، ص 308)

استجابت دعا

اشاره

پیامبر (ص) :

ان الله یستحیی من عبده اذا صلی فی جماعه ثم سأله حاجه ان ینصرف حتی

یقضیها

زمانی که بنده ای نمازش را به جماعت بخواند ، خداوند از او حیاء می کند ، و هنگامی که از او طلب حاجت کرد ، منصرف نشود ، مگراین که حاجتش را برآورد .

(بحار الانوار ، ج 88 ، ص 4)

محافظت بر صف اول

پیامبر (ص) :

و من حافظ على الصف الاول و التكبيره الاولى لا يؤذى مسلما اعطاه الله من الاجر ما يعطى المؤذنون فى الدنيا و الاخره

كسى كه محافظت و مداومت بر صف اول و تكبير اول نمايد ، و مسلمانى را اذيت نكند ، خداوند به او اجرى معادل اجرى كه مؤذن در دنيا و آخرت دريافت مى كند ، عطاخواهد كرد .

(وسائل الشيعه ، ج 5 ، ص 387)

اقتدا به سه گروه ممنوع است

امام صادق (ع) :

ثلاثه لا يصلى خلفهم : المجهول ، و الغالى و ان كان يقول بقولك ، و المجاهر بالفسق و ان كان مقتصدا

پشت سر سه گروه نماز نخوان (اقتداء نكن) : 1- پشت سر شخص ناشناخته . 2- مرد غلو كننده ، هر چند كه امامى و هم عقيده تو باشد . 3- شخص متظاهر به فسق و گناه ، اگر چه مردى ميانه رو و معقول باشد .

(خصال صدوق ، ص 154)

آفات بى نظمى در نماز جماعت

امام باقر (ع) :

ينبغى للصفوف ان تكون تامه متواصله بعضها الى بعض ، و يكون بين كل صفين قدر مسقط جسد الانسان اذا سجد

سزاواراست كه صفها كامل و به هم پيوسته باشند ، و ميان دو صف فاصله به اندازه اى باشد كه يک انسان بتواند سجده كند و اگر در نماز جماعت فاصله دو صف جلو و عقب كمتر از اين باشد ، چنين نمازى نماز كامل و درستى نيست .

(دعائم الاسلام ، ج 1 ، ص 155)

مانع اقتدا به مؤمنين

امام صادق (ع) :

من قال بالجسم فلا تعطوه شیئا من الزکاه و لا تصلوا خلفه

هر کس قائل به جسمانیت خدا باشد از زکات چیزی به اوندهید و در پشت سرش نماز نخوانید .

(من لا یحضره الفقیه ، ج 1 ، ص 379)

آفات بی نظمی در نماز جماعت

پیامبر (ص) :

کان رسول الله - صلی الله علیه و اله - یمسح مناکبنا فی الصلوه و یقول : استووا و لا تختلفوا فتختلف قلوبکم

رسول خدا (ص) شانه های نمازگزاران را در نماز جماعت می گرفت و منظم می کرد ، ومی فرمود : مساوی و منظم باشید ، نامنظم و جدا از هم نباشید که قلبهای شما از یکدیگرجدا می شود .

(جامع احادیث الشیعه ، ج 6 ، ص 470)

فضیلت تکبیر اول

پیامبر (ص) :

التکبیره الاولی مع الامام خیر من الدنیاو ما فیها

تکبیر اول را با امام جماعت گفتن بهتر است از دنیا و آنچه در آن است .

(مستدرک الوسائل ، ج 1 ، ص 488 . بحار الانوار ، ج 88 ، ص 15)

نمازهای پنج گانه با جماعت

پیامبر (ص) :

من صلی الخمس فی الجماعه وحافظ علی الجمعه فقد اکتال الاجر بالمکیال الاوفی و قال تعالی : "ثم یجزیه الجزاءالاوفی "

کسی که نماز پنج وقت خود را به جماعت بخواند و به نماز جمعه حاضر شود ، پس به تحقیق اجر خود را به حد کافی دریافت کرده است . سپس

رسول خدا (ص) این آیه کریمه را تلاوت فرمود : "پس جزا داده شود بر آن ، جزای کاملتر" .

(جامع احادیث الشیعه ، ج 6 ، ص 386)

مقدار نماز جماعت

امام علی (ع) :

و اذا قمت فی صلاتک للناس ، فلا تکونن منفرا و لا مضیعا فان فی الناس من به العله و له الحاجه

و هنگامی که به نمازجماعت برای مردم می ایستی باید نمازت نه نفرت آور و نه تضییع کننده باشد (نه آن قدر آن را طول بده که موجب تنفر مأمومین شود و نه آن قدر سریع که نماز را ضایع کنی) چرا که در بین مردمی که با تو به نماز ایستاده اند ، هم بیمار وجوددارد و هم افراد حاجتمند هست .

(نهج البلاغه ، نامه 52)

مورد شفاعت امام جماعت

پیامبر (ص) :

ان امامک شفیعک الی الله - عز وجل - فلا تجعل شفیعک سفیها و لا فاسقا

همانا امام و پیشنماز تو ، شفیع و واسطه توبه درگاه با عظمت الهی است ، پس هرگز کسی را که فاسد و بی خرد است وسیله و شفیع خود به درگاه الهی قرار مده .

(وسائل الشیعه ، ج 5 ، ص 492)

اولین نماز جماعت

امام صادق (ع) :

اول جماعه کانت ان رسول الله - صلی الله علیه و اله - کان یصلی و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - معه

نخستین جماعتی که برگزار شد ، روزی بود که رسول خدا (ص) داشت نماز می خواند وعلی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (ع) همراه آن حضرت بود .

(وسائل الشیعه ، ج 5 ، ص 373)

سفارش رسول خدا (ص) در مقدار نماز جماعت

امام علی (ع) :

و قد سألت رسول الله - صلی الله علیه و اله - حین وجهنی الی الیمن کیف اصلی بهم ؟ فقال : صل بهم کصلاه اضعفهم ، و کن بالمؤمنین رحیما

من از رسول خدا (ص) به هنگامی که مرابه سوی "یمن " فرستاد ، پرسیدم : چگونه با آنان نماز بخوانم ؟ آن حضرت در پاسخم فرمود : "نمازی بخوان همچون نمازی که ناتوان ترین آنها می خواند و نسبت به مؤمنان رحیم و مهربان باش " .

(نهج البلاغه ، نامه 52)

شفاعت کننده

پیامبر (ص) :

ان الله وعد ان یدخل الجنه ثلاثه نفور بغیرحساب و یشفع کل واحد منهم فی ثمانین الفا ، المؤذن و الامام ، و رجل یتوضا ثم یدخل المسجد فیصلی فی الجماعه

همانا خداوند به سه گروه وعده داد ، بدون حساب واردبهشت شوند ، و هر یک از این سه گروه (روز قیامت) می توانند هشتاد هزار نفر راشفاعت کنند و آنها عبارتند از : 1- مؤذن . 2- امام جماعت . 3- کسی که وضو بگیرد ، سپس داخل مسجد شود و نماز را به جماعت به جا آورد .

(مستدرک الوسائل ، ج 1 ، ص 488)

برتری نماز جماعت بر فرادی

امام باقر (ع) :

فضل صلاه الجماعه علی صلاه الرجل فردا خمس و عشرون درجه فی الجنه

نماز جماعت بر نماز فرادی بیست و پنج درجه بهشتی فضیلت و برتری دارد .

(وسائل الشیعه ، ج 5 ، ص 371)

عبور از صراط

پیامبر (ص) :

و من حافظ علی الجماعه حیثما کان مر علی الصراط کالبرق الخاطف اللامع فی اول زمره مع السابقین

کسی که محافظت و مداومت بر نماز جماعت کند ، مانند برق سریع و درخشان همراه نخستین گروه بهشتیان از روی صراط می گذرد .

(ثواب الاعمال ، ص 343)

تسریع در نماز جماعت

امام صادق (ع) :

صلی رسول الله - صلی الله علیه واله - الظهر و العصر فخفف الصلاه فی الرکعتین فلما انصرف . . . قالوا : خففت فی الرکعتین الاخیرتین ؟ فقال لهم : او ما سمعتم صراخ الصبی

روزی رسول خدا (ص) نمازظ هر و عصر را به جا می آورد ، ناگهان دو رکعت آخر نماز را تخفیف (تسریع) دادند ، اصحاب پس از نماز از حضرت سؤال کردند ، که آیا دستور جدید آمده ؟ فرمود : برای چه ؟ گفتند : چرا دو رکعت آخر نماز را سبکتر خواندی ؟ فرمود : مگر صدای فریاد گریه کودک را نمی شنوید .

(وسایل الشیعه ، ج 5 ، ص 369)

به فکر ناتوان ترین مأمومین باش

امام علی (ع) :

و صلوا بهم صلاه أضعفهم و لا تکونوا فتانین

و با مردم همانند نمازگزاردن ناتوان ترین آنان نماز گزارید و (با طول دان آن موجبات زحمات آنان را فراهم نیاورید) و سبب فتنه و فسادنباشید .

(نهج البلاغه ، ص 52)

نماز با جماعت

پیامبر (ص) :

لو یعلمون ما فی العشاء و الفجر لاتوهما ولو حبوا

اگر بدانند آنچه را که در خواندن نماز عشاء و صبح با جماعت هست به آن می آیند ، هر چند با زانوها و دستها باشد ، مانند راه رفتن کودک با نشستن گاه خود .

(اصول وافی ، ج 2 ، ص 149)

کناره گیری از جماعت

پیامبر (ص) :

ان الشیطان ذئب الانسان کذئب الغنم یأخذ الشاه القاصیه والناحیه فایاکم و الشعاب و علیکم بالجماعه و العامه والمسجد

شیطان گرگ انسان است همانند گرگ گوسفندان که همیشه میشهای دور افتاده وکناره گیر را می گیرد . پس از دسته بندیها (گروه گرایی و خط بازی) بپرهیزید و برشما باد به حضور در جماعت و مجالس عمومی و مسجد .

(کنز العمال ، ج 7 ، ص 581 ، حدیث 20355)

تشکیل صف نماز جماعت

پیامبر (ص) :

ثلاثه یضحک الله الیهم : الرجل اذاقام باللیل یصلی و القوم اذا صفوا فی الصلاه ، و القوم اذا صفوا فی قتال العدو

سه گروهند که خداوند از آنان خشنود است : 1- کسی که نماز شب می خواند . 2- جمعی که نماز جماعت تشکیل می دهند . 3- دسته ای که در برابر دشمن در راه خدا صف آرایی کرده اند .

(ثواب الاعمال ، ص 96)

مواظ بت بر نماز جماعت

امام علی (ع) :

مروه الحضر ، قراءه القران ومجالسه العلماء و النظر فی الفقه و المحافظه علی

الصلاه فی الجماعات

از علی بن ابی طالب (ع) نقل شده که فرمود : جوانمردی در حضور در وطن ، قرآن خواندن و همنشینی با علماء و نگریستن در احکام دین و مواظ بت بر نمازخواندن در جماعتهاست .

(بحار الانوار ، ج 88 ، ص 10)

اقامه نماز جماعت امام زمان (عج)

معصوم (ع) :

یجتمع المهدی - علیه السلام - و عیسی بن مریم - علیه السلام - فیجی ء وقت الصلوه فیقول المهدی لعیسی -علیهما السلام - : تقدم ، فیقول عیسی (ع) انت اولی بالصلوه فیصلی عیسی (ع) ورائه مأموما

در حدیث آمده است : پس از ظ هور ، عیسی بن مریم (ع) در هنگام نمازدرکنار امام (ع) حاضر می شود و امام (ع) به او امامت بر نماز جماعت راتعارف می کند . ولی او می گوید : تو سزاوارتری به این امر ، و سپس به عنوان مأموم پشت سر او به جماعت می ایستد .

(منتخب الاثر ، ص 479 . تذکره الخواص ، ص 377)

موضوعات سخن

محورهای سخنرانی در ماه مبارک رمضان

متن

ماه مبارک رمضان، ماه نزول قرآن، ماه برکات واسعه الهی، و ماهی است که شب قدر در آن قرار گرفته است. این ماه مهمترین زمان برای تبلیغ معارف دینی است و مبلغان گرامی میتوانند با الهام از آیات قرآن و روایات و ادعیه معصومین علیهم السلام، جهت هدایت انسانها برنامهریزی تبلیغی داشته باشند.

ما در این نوشتار میکوشیم که براساس آیات و روایات معصومین علیهم السلام محورهایی را جهت تبلیغات مبلغان عزیز بیان کنیم.

1. اهمیت ماه رمضان

یکی از مباحث مهمّی که مناسب است مبلغین معارف دینی در ماه مبارک رمضان بدان بپردازند، بیان اهمیّت این ماه است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در روز آخر ماه شعبان سخنرانی فرموده و با بیان اهمیّت ماه مبارک رمضان، مردم را برای ورود به این ماه آماده میسازند. ایشان میفرمایند:

«اَیُّهَا النّاسُ اِنَّهُ قَدْ اَقْبَلَ اِلَیْکُمْ شَهْرُ اللهِ بِالْبَرَکَهِ وَالرَّحْمَهِ وَالْمَغْفِرَهِ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللهِ اَفْضَلُ الشُّهُورِ وَ اَیّامُهُ اَفْضَلُ الْاَیّامِ وَ لَیالیهِ اَفْضَلُ اللَّیالی وَ ساعاتُهُ اَفْضَلُ السّاعاتِ. هُوَ شَهْرٌ دُعیتُمْ فیهِ اِلَی ضِیافَهِ اللهِ وَ جُعِلْتُمْ فیهِ مِنْ اَهْلِ کَرامَهِ اللهِ، اَنْفاسُکُمْ فیهِ تَسْبیحٌ وَ نَوْمُکُمْ فیهِ عِبادَهٌ وَ عَمَلُکُمْ فیهِ مَقْبُولٌ؛ (1) ای مردم! همانا ماهِ خدا به سویتان آمد، با برکت و رحمت و بخشش. ماهی که نزد خدا با فضیلتترین ماهها است، روزهایش برترین روزها و شبهایش بهترین شبها و ساعاتش با فضیلتترین ساعات است. این ماهی است که در آن به میهمانی خداوند خوانده شدهاید و اهل کرامت الهی قرار داده شدید. نفسهایتان در آن تسبیح (خداوند) به حساب میآید و خواب شما در آن عبادت است و اعمال شما در آن پذیرفته میشود.»

پیامبر صلی الله

علیه و آله در فرازی دیگر فرمودند:

«...اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ اَبْوابَ الْجَنانِ فی هذَا الشَّهْرِ مُفَتَّحَهٌ فَاسْئَلُوا رَبَّکُمْ اَنْ لایُغَلِّقَها عَنْکُمْ وَ اَبْوابَ النّیرانِ مُغَلَّقَهٌ فَاسْئَلُوا رَبَّکُمْ اَنْ لایُفَتِّحَها عَلَیْکُمْ وَالشَّیاطینَ مَغْلُولَهٌ فَاسْئَلُوا رَبَّکُمْ اَنْ لایُسَلِّطَها عَلَیْکُمْ؛(2)

ای مردم! همانا درهای بهشت در این ماه باز شده است؛ پس از خدایتان بخواهید که بر شما نبندد و درهای جهنّم بسته شده است؛ پس از خدایتان بخواهید بر شما باز نکند و شیطانها در بندند؛ پس از خدایتان بخواهید که آنها را بر شما مسلط نسازد.»

2. جایگاه روزه

در ماه مبارک رمضان، یکی از واجبات روزه گرفتن است. بیان اجر و پاداش روزه در این ماه، زمینه اهتمام به این واجب الهی را فراهم میسازد.

«عَنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله اَنَّهُ قالَ: یَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: اَلصَّوْمُ لی وَ اَنَا اُجْزِی (اُجْزَی) بِهِ؛(3) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عزیز و جلیل میفرماید: روزه از آن من است و من بدان جزا میدهم (یا من جزای او هستم).»

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «منْ مَنَعَهُ الصَّوْمُ مِنْ طَعامٍ یَشْتَهیهِ کانَ حَقّاً عَلَی اللهِ أَنْ یُطْعِمَهُ مِنْ طَعامِ الْجَنَّهِ وَ یُسْقِیَهُ مِنْ شَرابِها؛(4) کسی که روزه او را از غذای مورد علاقهاش باز دارد، بر خداوند حق است که از غذای بهشت به او بخوراند و از نوشیدنیهای بهشت سیرابش کند.»

همچنین لازم است که عواقب روزه خواری و عذابهای اخروی آن بیان شود. ما از باب نمونه یک روایت را بیان میکنیم. امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَنْ اَفْطَرَ یَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ خَرَجَ رُوحُ الْایمانِ مِنْهُ؛(5) کسی که یک روز از

ماه رمضان را بخورد، روح ایمان از او خارج میشود.»

3. پرورش تقوی

از مسائل مهم در ماه مبارک رمضان که باید مبلغان بدان توجه داشته باشند پرورش روحیه تقوی و پرهیزگاری در مسلمانان است.

بیان موضوعاتی در زمینه گناه شناسی، راههای تقویت تقوی و روحیه پرهیز از گناه، عواقب گناه در دنیا و عذابهای اخروی گناه، میتواند بسیار مؤثر بوده، زمینه رشد و هدایت مردم را فراهم سازد.

حالت روزهداری یکی از بهترین موقعیتها برای تقویت روحیه پرهیز از گناه میباشد.

قرآن مجید میفرماید: یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ؛(6) «ای مؤمنان! روزه بر شما واجب شد، همان گونه که بر پیشینیان شما واجب شده بود؛ شاید پرهیزگار شوید.»

در این آیه فلسفه تشریع روزه، تقوی قلمداد شده است.

در پایان خطبه شعبانیه، امیرالمؤمنین علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال میکند:

بهترین اعمال در این ماه چیست؟ آن حضرت میفرماید:

«یا اَبَا الْحَسَن اَفْضَلُ الْاَعْمالِ فی هذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنْ مَحارِمِ اللهِ؛(7) بهترین کارها در این ماه، پرهیز از گناهان است.»

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله در توصیههای خویش برای ماه رمضان میفرمایند: «وَاحْفَظُوا اَلْسِنَتَکُمْ وَ غَضُّوا عَمّا لایَحِلُّ النَّظَرُ اِلَیْهِ اَبْصارَکُمْ وَ عَمّا لایَحِلُّ الْاِسْتِماعُ اِلَیْهِ اَسْماعَکُمْ؛(8) زبانتان را حفظ کنید و چشمانتان را از آنچه نگاه بدان حرام است فرو بندید و گوشهایتان را از آنچه شنیدن آن حلال نیست، ببندید.»

4. توبه

در ماه مبارک رمضان زمینه توبه فراهم است و مبلغان با انذار مردم و امیدوار ساختن آنان به فضل و رحمت واسعه الهی، میتوانند آنها را به بازگشت و توبه فرا خوانند، از این رو بهتر است مباحثی پیرامون توبه و شرائط توبه و

استغفار مطرح و انسانها را به بازگشت به خداوند فرا خوانند.

طرح این مباحث به ویژه در شبهای قدر از جایگاه خاصّی برخوردار است.

پیامبر صلی الله علیه و آله میفرمایند: «... فَاِنَّ الشَّقِیَّ مَنْ حُرِمَ غُفْران اللهِ فی هذَا الشَّهْرِ الْعَظیمِ؛(9) همانا شقی کسی است که از بخشش خداوند در این ماه با عظمت محروم شود.»

و در بخش دیگری از سخنان خود میفرمایند:

«اِنَّ اَنْفُسَکُمْ مَرْهُونَهٌ بِاَعْمالِکُمْ فَفکُّوها بِاسْتِغْفارِکُمْ وَ ظُهُورَکُمْ ثَقیلَهٌ مِنْ اَوْزارِکُمْ فَخَفِّفُوا عَنْها بِطُولِ سُجُودِکُمْ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللهَ اَقْسَمَ بِعِزَّتِهِ اَنْ لایُعَذِّبَ الْمُصَلّینَ وَ السّاجِدینَ وَاَنْ لایُرَوِّعَهُمْ بِالنّارِ یَوْمَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ الْعالَمینَ؛(10) جانهای شما در گرو اعمالتان است، پس آنها را با استغفارتان آزاد کنید، و پشتهای شما از گناهانتان سنگین است، پس با سجدههای طولانی از سنگینی آن بکاهید، و بدانید که خداوند به عزت خود قسم یاد کرده است که نمازگزاران و سجده کنندگان را عذاب نکند و در روزی که انسانها در برابر خداوند برانگیخته میشوند، آنها را با آتش نترساند.»

5 . روزه قلب

از آنجا که ماه رمضان بهترین زمان رشد و سیر معنوی انسان است، روزه داران میتوانند علاوه بر خودداری از خوردن و آشامیدن و کنترل اعضاء و جوارح، به کنترل قلب پرداخته و ضمن پاک سازی درون از کینه، حسد و بدخواهی دیگران، قلب خود را از افکار پلید و گناه آلود پاک کرده و متوجه خداوند گردانند. مبلغ میتواند با استفاده از روایات، مخاطبان خود را در پاکسازی قلب و درون کمک نماید.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام میفرماید: «صَوْمُ الْقَلْبِ خَیْرٌ مِنْ صِیامِ اللِّسانِ وَصَوْمُ اللِّسانِ خَیْرٌ مِنْ صِیامِ الْبَطْنِ؛(11) روزه قلب بهتر از روزه زبان است و روزه

زبان بهتر از روزه شکم است.»

6. اهتمام به قرآن

ماه رمضان بهار قرآن است. امام صادق علیه السلام فرمودند: «لِكُلِّ شَیْءٍ رَبیعٌ وَ رَبیعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضان؛(12) هر چیزی بهاری دارد و بهار قرآن ماه رمضان است.»

همچنین امام رضا علیه السلام فرمودند: «... مَنْ قَرَأَ فی شَهْرِ رَمَضانَ آیَةً مِنْ كِتابِ اللهِ كانَ كَمَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فی غَیْرِهِ مِنَ الشُّهُورِ؛(13) هر کس آیهای از قرآن را در ماه رمضان بخواند، مانند کسی است که یک ختم قرآن در غیر از ماه رمضان خوانده است.»

مبلّغین گرامی میتوانند:

الف. با بیان ثواب و اجر قرائت قرآن، مردم را به تلاوت کلام الله مجید ترغیب کنند.

ب. برنامه قرائت قرآن را در مسجد و مجموعههای دیگر برای آقایان و بانوان راهاندازی کنند.

ج. جلسات تفسیر قرآن برگزار کنند.

د. آموزش روخوانی قرآن برای سطوح مختلف سنّی داشته باشند.

و البته در برگزاری جلسات قرائت و آموزش قرآن میتوانند از نیروهای فرهنگی و علاقهمند استفاده کنند.

7. ماه رمضان، اوج پرستش

همه کارهای نیکو دارای اجر و پاداش است، لیکن همه نیکیها و عبادتها در ماه رمضان از اجر و پاداش ویژه و بسیار گستردهتر از ماههای دیگر برخوردار است.

مبلّغ میتواند با ترغیب مؤمنین به مستحبات و بیان اجر و پاداش اخروی و آثار و برکات دنیوی آن، مردم را با انجام مستحبات آشنا سازد.

پیامبر صلی الله علیه و آله میفرماید: «مَنْ تَطَوَّعَ فیهِ بِصَلاهٍ کَتَبَ اللهُ لَهُ بَرائَهً مِنَ النّارِ وَ مَنْ اَدّی فیهِ فَرْضاً کانَ لَهُ ثَوابُ مَنْ اَدّی سَبْعینَ فَریضَهً فیما سِواهُ مِنَ الشُّهُورِ وَ مَنْ اَکْثَرَ الصَّلاهَ عَلَیَّ ثَقَلَ اللهُ میزانَهُ یَوْمَ تَخِفُّ الْمَوازینُ؛(14) کسی که نماز مستحبی در ماه رمضان بخواند، خداوند آزادی از آتش جهنّم را برای او مقرر میسازد و کسی

که عمل واجبی را در آن انجام دهد، ثواب انجام هفتاد واجب در ماههای دیگر را خواهد داشت و کسی که زیاد بر من صلوات فرستد، خداوند میزان او را سنگین میکند در روزی که میزانها سبک است.»

چند تذکر:

الف. بهتر است در مجالس پس از توصیه به انجام عملی مستحب، فرصتی ایجاد شود تا مردم آن عمل را انجام داده، لذّت پرستش را احساس کنند.

ب. مناسب است به مردم توصیه شود که از جمله واجبات، خمس میباشد و اگر در ماه رمضان انجام شود از اجر بیشتری برخوردار است؛ البته باید توجّه داشت کسانی که سال خمسی دارند، در زمان خود باید تکلیفشان را انجام دهند، و در صورت نیاز بهتر است فروعی که سؤال میشود، به دقت بررسی شود و به مردم پاسخ داده شود.

8. دعا

بیان جایگاه دعا و اهمّیت آن برای مردم و برگزاری جلسات دعا از برنامهها و موضوعات مناسب در ماه مبارک رمضان میباشد. بهتر است در جلسات دعا فرازی ترجمه و توضیح داده شود. از مسائل دیگری که پسندیده است، عادت دادن مردم به دعا به زبان عربی و یا به زبان مادری در بعد از نماز است که بدان سفارش شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَارْفَعُوا اِلَیْهِ اَیْدِیَکُمْ بِالدُّعاءِ فی اَوْقاتِ صَلاتِکُمْ فَاِنَّها اَفْضَلُ السّاعاتِ یَنْظُرُ الله عَزَّ وَجَلَّ فیها بِالرَّحْمَهِ اِلی عِبادِهِ یُجیبُهُمْ اِذا ناجوهُ وَ یُلَبّیهِمْ اِذا نادوهُ وَ یَسْتَجیبُ لَهُمْ اِذا دَعَوْهُ؛(15) دستهای خودتان را در وقتهای نماز برای دعا به سوی او بالا برید، برای اینکه این وقت بهترین زمان (برای دعا)ست که خداوند عزّ وجلّ به بندگانش نظر رحمت میافکند.

اگر از او درخواست کنند جوابشان میدهد و اگر او را بخوانند میپذیرد و اگر دعا کنند مستجاب میگرداند.»

9. رشد عواطف

در ماه رمضان به دلیل کم خوردن و کم شدن شکم بارگیها، آمادگی برای رشد عواطف انسانی فراهم میآید. در این زمان، فرصت بسیار ارزشمندی برای پرورش فضائل انسانی بوجود میآید.

پیامبر صلی الله علیه وآله سفارش میکنند که مسلمانان در ماه مبارک رمضان اموری را رعایت کنند:

«وَ تَصَدَّقُوا عَلی فُقَرائِکُمْ وَ مَساکینِکُمْ وَ وَقِّرُوا کِبارَکُمْ وَارْحَمُوا صِغارَکُمْ؛ (16)

بر فقراء و بیچارگانتان ببخشید، به بزرگانتان احترام کنید، به کوچکترهایتان محبّت کنید و با خویشانتان ارتباط برقرار کنید.»

در جای دیگر می فرمایند: «تَحَنَّنُوا عَلی اَیْتامِ النّاسِ یُتَحَنَّنُ عَلی اَیْتامِکُمْ؛ (17) بر یتیمان مردم مهربان باشید تا به یتیمان شما رحم کنند.»

همچنین در مورد اطعام روزهداران میفرماید: «مَنْ فَطَّرَ مِنْکُمْ صائِماً مُؤْمِناً فی هذَا الشَّهْرِ کانَ لَهُ بِذلِکَ عِنْدَ اللهِ عِتْقُ نَسِمَهٍ وَ مَغْفِرَهٌ لِمَا مَضی مِنْ ذُنُوبِهِ؛(18) کسی که روزهدار مؤمنی را در ماه رمضان افطاری دهد، نزد خداوند اجر آزاد سازی بندهای دارد و موجب بخشش همه گناهان گذشتهاش میشود.»

روحانیون میتوانند برای هر یک از رفتارهای عاطفی روزی را مقرر، و سعی کنند مردم را به این امور خیر ترغیب نمایند؛ مثلاً در یک روز از صله رحم بحث شده، مقرر گردد مخاطبان تا فردا حداقل به دیدار دو مورد از اقوام خود بروند و ... .

10. یاد قیامت

از مباحث بسیار جذّاب و مؤثر در ماه مبارک رمضان، توجّه دادن به قیامت است. مباحث مربوط به قیامت ممکن است به صورت یک سلسله سخنرانی در طول ماه مبارک رمضان مطرح گردد، و اگر مباحث دیگری در

نظر باشد، مناسب است در طول ماه رمضان حداقل چند سخنرانی به توجّه دادن به قیامت اختصاص یابد.

پیامبر صلی الله علیه و آله

یاد قیامت را در اذهان روزه داران بدین گونه میکند:

«وَاذْکُرُوا بِجُوعِکُمْ وَ عَطَشِکُمْ فیهِ جُوعَ یَوْمِ القِیامَهِ وَ عَطَشَهُ؛(19) با گرسنگی و تشنگی در ماه رمضان، به یاد گرسنگی و تشنگی روز قیامت بیافتید.»

پاورقی

(1). بحارالانوار، ج93، ص356.

(2). همان.

(3). همان، ج93.، ص258.

(4) . همان، ج40، ص331.

(5) . وسائل الشیعه، ج10، ص245.

(6) . بقره/183.

(7) . بحار الانوار، ج93، ص356.

(8) . همان.

(9) . همان.

(10) . همان.

(11) . غرر الحکم، ص176.

(12) . اصول کافی، ج2، کتاب فضل القرآن، ص63.

(13) . بحار الانوار، ج93، ص341.

(14) . همان، ج93، ص356.

(15). همان.

(16) . همان.

(17). همان.

(18). همان.

(19) . همان

30 سخنرانی با الهام از30 دعای ماه مبارک رمضان

اشاره

از جمله نیازهای اساسی مبلّغان در ارائه سخنرانیهای پر محتوا و مناسب به ویژه در ماه مبارک رمضان، دسترسی به متون پر بار دینی، برای بکارگیری در سخنرانیهای خود میباشد. اما گستردگی منابع از یک سو و تداوم مجالس وعظ در ماه مبارک رمضان از سوی دیگر، مبلّغ را در ایجاد تنوع و جذّابیت مطالب با مشکل روبرو میسازد.

این نوشتار، با توجه به مجال اندکی که دارد، تلاش کرده است با پردازش یک مفهوم از دعاهای روزانه ماه مبارک رمضان، البته بر خلاف ترتیب موجود در دعاهای روزانه و بلکه براساس نیاز در سخنرانی، مبلّغان محترم را در این راستا، تا حدودی یاری نماید. از این رو میکوشد با باز پروری مفهوم مورد نظر و اتخاذ شده از دعا و بررسی جنبههای گوناگون آن از زبان آیات، روایات و داستانهای مختلف، این مهم را به انجام رساند، اما به جهت محدود بودن مجال، تحلیل و پرورش مطالب عنوان شده را به عهده خود مبلّغان نهاده تا بر مبنای ذوق سرشار خود، آن را برای روزه داران ماه ضیافت الهی بازگو نمایند. از این رو، این نوشتار از توضیح آیات و احادیث کناره گرفته است. امید است مورد استفاده هر چه بیشتر مبلّغان محترم قرار گیرد.

سخن اول: روزه داری

پاداش روزه داری

خداوند متعال برای روزه داران امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پاداشهایی را در نظر گرفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اُعطِیَت اُمَّتی فِی شَهرِ رَمضانَ خَمْساً لَمْ یُعْطِهِنَّ اُمّهُ نَبِیٍّ قَبْلی

أمَّا الواحِدَةُ: فَاِذا كانَ أوِّلُ لَيْلَهٍ مِنْ شَهرِ رَمَضانَ نَظَرَ اللهُ عَزَّوَجَلّ إلَيْهِم وَمَن نَظَرَ اللهُ إلَيهِ لَمْ يُعَذِّبْهُ

أَبَداً وَأَمَّا الثّانِيَهُ: فَإِنَّ خُلوفَ أفْواهِهِمْ حينَ يُمْسُونَ عِنْدَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ أطيَبُ مِنْ ريحِ المِسْکِ وَأَمَّا الثّالِثَهُ فإِنَّ المَلائِکَهَ یَستَغْفِرونَ لَهُم فِی لَیْلِهِم وَنَهَارِهِم وَأمّا الرّابِعَهُ فإِنَّ اللهَ عَزَوَجَلَّ یَأمُرُ جَنَّتَهُ اَنْ اسْتَغْفِری وَ تَزَیَّنی لِعِبادی فَیُوشَکَ اَنْ یَذْهَبَ بِهِمْ نَصبُ الدُّنْیا وَ اَذاها وَ یَصیرُوا اِلی جَنَّتی وَکِرامَتی وَأَمَّا الْخامِسَهُ فَإِذا کانَ آخِرُ لَیْلَهٍ غَفَرَ لَهُمْ جَمیعاً فَقَالَ رَجُلٌ فی لَیْلَهِ القَدْرِ یَا رَسولَ اللهِ؟ فَقالَ: أَلَمْ تَرَ إِلَی العُمّالِ إذا فَرِغُوا مِنْ أَعْمالِهِمْ وُفُّوا»؛(1) «به امت من در ماه رمضان پنج چیز داده شده که به امت هیچ پیغمبری پیش از من داده نشده است.

اول: هرگاه شب اول ماه رمضان فرا رسد خداوند به سوی آنان نظر میکند و کسی که خدا به او نظر کرده هرگز او را عذاب نمیکند.

دوم: بوی بد دهان آنان به هنگام غروب در نزد خدا خوشبوتر از بوی مشک است.

سوم: ملائکه برای ایشان در شب و روز استغفار میکنند.

چهارم: خداوند بلند مرتبه به بهشتِ خویش امر میکند که برای بندگان من استغفار نموده و خود را برای آنان تزیین کن. پس چه نزدیک است که سختیها و اذیتهای دنیا، آنها را (در خود فرو) ببرد و به سوی بهشت من و کرامت من بروند.

پنجم: هرگاه شب آخر فرا رسد، خداوند همه آنان را میآمرزد.

مردی گفت: یا رسول الله)آیا) در شب قدر (این گونه میشود؟) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: (خیر) مگر ندیدهای که کارگران هر گاه کارشان تمام شود، مزد به آنها میدهند؟»

اندرون از طعام خالی دار

تا در او نور معرفت بینی

تهی از حکمتی به علت آن

که پُری از طعام تا بینی

شرط روزه داری

راستین

قال جعفر بن محمد علیهما السلام: «إذا صُمتَ فَلْیَصُمْ سَمعُکَ وَبَصَرُکَ وَشَعْرُکَ وَعَدَّدَ أشیاءَ غَیرَ هَذا وَقالَ لاتَکونَنَّ یَومَ صَومِکَ کَیَومِ فِطْرِکَ؛(2) هر گاه روزه گرفتی پس باید گوش و چشم و موی تو نیز روزه باشد. امام چیزهای دیگری نیز غیر از اینها را برشمرد و فرمود: نباید روزی که روزه هستی با روزی که روزه نیستی یکسان باشد.»

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «رُبَّ قائِمٍ حَظُّهُ مِنْ قِیامِهِ السَّهْرُ وَرُبَّ صائِمٍ حَظُّهُ مِن صِیامِهِ الْعَطَشُ؛(3) چه بسا شب زنده‌داری که بهره‌اش از شب زنده داریاش فقط شب بیداری است و چه بسا روزه‌داری که بهره‌اش از روزه‌داری، فقط تشنگی است.»

رمضان؛ میدان مسابقه

امام مجتبی علیه السلام در روزهای پایانی ماه مبارک رمضان از کنار جماعتی که مشغول خنده و شوخی بودند عبور کردند. حضرت با ناراحتی به آنها فرمود: «خدا ماه رمضان را میدان مسابقه بندگان قرار داده است. دسته‌ای گوی سبقت می‌ربایند و پیروز می‌شوند و تعدادی هم از دیگران عقب می‌مانند و سرافکنده می‌شوند. عجیب است در روزی که پیشی گیرندگان پیروز شده‌اند و عقب ماندگان زیانکار گردیده‌اند، جمعی به شوخی و خنده مشغولند. به خدا سوگند اگر پرده در افتد، امروز نیکوکار، مشغول پاداش خود و عقب افتاده، گرفتار بدیهای خود است و برای احدی فرصتی جهت شوخی و لهو و لعب باقی نمی‌ماند.»(4)

سخن دوم: همنشینی با قرآن

ضرورت و اهمیت قرآن

1. رهبری قرآن: عن رسول الله صلی الله علیه و آله أنَّه قالَ: «عَلَیْکُمْ بِالْقُرآنِ فَاتَّخِذُوهُ إماماً وَقَائِداً(5)؛ بر شما باد قرآن! پس قرآن را پیشوا و راهنمای خود قرار دهید.

2. برتری قرآن: عَن رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه

و آله أنَّهُ قالَ: «فَضْلُ القُرآنِ عَلَی سائِرِ الکَلامِ کَفَضْلِ اللهِ عَلَی خَلْقِهِ(6)؛ برتری قرآن بر سایر سخنها مانند برتری خداست بر آفریدگانش.»

3. شیرینی گفتار قرآن: عن الامام علی علیه السلام أنَّهُ قالَ: «تعَلَّمُوا کِتابَ اللهِ تَبارَکَ وَتَعالَی فَإنَّهُ أحْسَنُ الحَدیثِ وَأبلَغُ المَوعِظَهِ وَتَفَقَّهوا فیهِ فَإنَّهُ رَبیعُ القُلوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإنَّهُ شِفاءٌ لِما فی الصُّدُورِ وَأحْسِنُوا تِلاوَتَهُ فَإنَّهُ أحْسَنُ القِصَصِ(7)؛ کتاب پروردگار پاک و بلند مرتبه را فرا گیرید که همانا آن نیکوترین سخن و رساترین موعظه است. و درآن تفکر کنید که همانا قرآن بهار دلهاست و از نورانیتش شفاء بخواهید که همانا قرآن شفای دلهاست و تلاوتش را نیکو کنید که برترین قصهها (در آن) است.»

4. جامعیت قرآن: عن امیر المؤمنین علیه السلام أنَّهُ قالَ: «مَنْ أرادَ عِلْمَ الاوَّلینَ وَالاخِرینَ فَلْیُثَوِّرِ القُرآنَ؛(8)هر که میخواهد دانش پیشینیان و آیندگان را فرا گیرد در قرآن دقیق شود.»

دستاورد همنشینی با قرآن

1. کفاره گناهان: عن رسول الله صلی الله علیه و آله أنَّهُ قالَ: «عَلَیکَ بِقِراءَهِ القُرآنِ فَإنَّ قِرائَتَهُ کَفّارَهٌ لِلذُّنوبِ وَسِتْرٌ فی النّارِ وَأمانٌ مِنَ العَذابِ(9)؛ بر تو باد قرا ئت قرآن زیرا که خواندن قرآن کفاره گناهان و پوششی از آتش (دوزخ) و ایمنی از عذاب است. »

2. دوری از فساد و زشتی: عن رسول الله صلی الله علیه و آله أنَّهُ قالَ: «یا بُنَیَّ! لاتَغْفُلْ عَن قِراءَهِ القُرآنِ فَإنَّ القُرآنَ یُحیِی القُلُوبَ وَیَنْهی عَنِ الفَحشَاءِ وَالمُنْکَرِ(10)؛ فرزندم! از خواندن قرآن غافل مشو که قرآن دلها را زنده میکند و (انسان را(از زشتی و بدی دور می دارد.»

همنشین قرآن

یکی از همراهان حضرت امام خمینی قدس سره در نجف اظهار داشت: «ایشان هر روز ده

جزء از قرآن را در ماه مبارک رمضان تلاوت میکرد.»

سخن سوم: رضای الهی

اهمیت رضا به قضای الهی

1. داناترین مردم: عَنِ الصّادق علیه السلام قالَ: «اِنَّ أعْلَمَ النّاسِ بِاللهِ أرضاهُم بقَضاءِ اللهِ؛(11) به راستی داناترین مردم نسبت به خدا، راضیترین آنهاست به قضای خدا.»

2. رکن ایمان: قالَ أمیرُ المؤْمِنین علیه السلام: «لِلایمانِ أربَعَهُ أرْکانٍ: الرِّضا بِقَضاءِ اللهِ وَالتّوکُّلُ عَلَی اللهِ وَتَفویضُ الأمْرِ إلَی اللهِ وَالتَّسلیمُ لامْرِ اللهِ؛(12) ایمان چهار رکن دارد: رضا به قضای الهی، توکل بر خدا، واگذاری امور به خدا و تسلیم شدن در برابر فرمان خدا.»

3. شناخت کامل خدا: عن ابی الحسن الاوّل علیه السلام قال: «یَنْبَغی لِمَن عَقَلَ عَنِ اللهِ أنْ لایَستَبْطِئَهُ فی رِزْقِهِ وَلایَتَّهِمَهُ فی قَضَاءِهِ(13)؛ سزاوار است هر که خدای را شناخته است او را در رساندن روزیاش به کندی منسوب ندارد و او را در حکم و قضایش متهم نسازد.»

4. در زمره صدیقین: عن الصادق علیه السلام، قال: قالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَبدِیَ المُؤمِنَ لا أُصَرِّفُهُ فی شَیءٍ إلاّ جَعَلْتُهُ خَیْراً لَهُ فَلْیَرْضِ بِقَضائِی وَلْیَصْبِرْ عَلَی بَلائی وَلْیَشْکُر نَعْمائی أکتُبُهُ یا مُحَمَّدُ مِنَ الصِّدِّیقِینَ عِنْدی(14)؛ خداوند بلند مرتبه فرموده است: بنده مؤمنم را به سوی هیچ چیزی نگردانم مگر آنکه آن را خیر او سازم؛ پس باید به قضایم راضی باشد و بر بلایم صبر کند و نعمتهایم را شکر گزارد. ای محمد! (نام) او را در زمره صدیقین نزد خودم مینویسم.»

5. نشانه ایمان: ابن سنان میگوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مؤمن چگونه بداند که مؤمن است؟ امام فرمود: «بِالتَّسلیمِ لِلهِ وَالرِّضا فیما وَرَدَ عَلَیهِ مِنْ سُرُورٍ أوْ سَخَطٍ(15)؛ به واسطه تسلیم به امر خدا و راضی

بودن بر آنچه که بر او از شادی و غم وارد میشود.»

ما را خواهی زخویشتن دست بشوی

خود را یله کن پس آنگهی ما را جوی

تا شعله عشق تو بر افروخته شد

جان و دل عشاق همه سوخته شد

آن را که دلش به وصلت افروخته شد

از هر دو سرای چشم او دوخته شد

تقدم رضای خدا

روزی جمعی از شیعیان به خانه امام باقر علیه السلام آمدند. آن روز یکی از فرزندان امام به شدت بیمار و بستری بود و این مسئله سبب ناراحتی امام شده بود؛ به گونه ای که مهمانان، نگران حال امام شدند و با خود گفتند اگر حادثهای برای فرزند امام رخ دهد حتماً از شدت ناراحتی برای او اتفاقی میافتد. چندی نگذشت که صدای شیون زنان از اتاق مجاور بلند شد و امام سراسیمه داخل اتاق رفت. همگی دانستند که فرزند حضرت از دنیا رفته است. آنها بیشتر نگران حال امام شدند، اما وقتی آن حضرت از اتاق بیرون آمد، برخلاف انتظار، او را نگران نیافتند. علت را از او پرسیدند. وی در پاسخ فرمود: «ما نیز دوست داریم که عزیزانمان در سلامتی به سر برند، امّا وقتی که امر خداوند نازل شد، رضای او را بیشتر دوست میداریم و تسلیم امر او میشویم.(16)»

سخن چهارم: پرهیز از نادانی

اهمیت و ضرورت خردورزی

1. لزوم دوری از اندیشههای نادرست: عن علی بن الحسین علیهما السلام: قال: «عَجِبتُ لِمَن یَتَفَکَّرُ فی مَأکولِهِ کَیفَ لایَتَفَکَّرُ فی مَعقولِهِ فَیُجَنِّبُ بَطنَهُ مَا یُؤْذیهِ وَیودِعُ صَدرَهُ ما یُریدُ(17)؛ در شگفتم از کسی که در آنچه میخورد، میاندیشد اما دراندیشه های خود دقت نمیکند. شکمش را از غذای ناسالم دور میکند، اما اندیشهاش را

در برابر آنچه میخواهد رها میکند.»

2. خردمندی، راهنمای به سوی نیکیها: عن الامام زین العابدین علیه السلام، قال: «اَلْعَقْلُ دَلیلُ الخَیرِ وَالهَوی مَرکَبُ المَعاصِی وَالفِقْهُ وِعاءُ العَمَلِ وَالدُّنیا سُوقُ الآخِرَه؛(18) عقل (مداری و خردمندی) راهنما به سوی نیکیها است و هوای نفس مرکب گناهان، و فهم، ظرف عمل و دنیا، بازار آخرت است.»

آثار خردورزی

1. نیک حالی: عن الصادق علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله: «إذا عَلِمْتُمْ مِنْ رَجُلٍ حَسُنَ حالُهُ فَانْظُروا فی حُسْنِ عَقلِهِ فَإنَّما یُجْزَی الرَّجُلُ بِعَقْلِهِ(19)؛ هرگاه از نیک حالی مردی مطلع شدید در نیکویی خردش نظر کنید، چه اینکه مرد به سبب خردش پاداش میگیرد.»

2. تصدیق نکردن هر سخنی: عن الصادق علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «إذا أرَدتَ أنْ تَختَبِرَ عَقلَ الرَّجُلِ فِی المَجلِسِ الواحِدِ فَحَدِّثْهُ فی خِلالِ حَدیثِکَ بِما لاتَکُونُ فَإنْ أنکَرَهُ فَهُوَ عاقِلٌ وَإنْ صَدَّقَهُ فَهُوَ أحمَقٌ؛ هرگاه خواستی در یک مجلس، مردی را در خردمندیاش بیازمایی، در بین گفتگویت با او، از چیزی که نباید بشود، خبر ده مطلب غیر منتظرهای بگو). پس اگر آن را انکار کرد، عاقل است و اگر آن را تصدیق نمود، احمق است.»(20)

سخن پنجم: شکر گزاری

اهمیت شکرگزاری

1. رمز دستیابی به نعمتهای الهی: عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «إنَّ لِلنِّعَمِ أوابِدٌ کَأَوَابِدِ الوَحشِ فَقَیِّدُوها بِالشُّکرِ؛(21) نعمتهای الهی فرار کننده هستند همان طوری که حیوانات وحشی فرار میکنند؛ پس آنها را با شکرگزاری به دام اندازید.»

2. تقدم شکرگزار: عن النبی صلی الله علیه و آله قال: «أوَّلُ مَن یُدعی إلیَ الْجَنَّهِ الْحَمّادُونَ الَّذینَ یَحْمَدُونَ اللهَ فِی السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ(22)؛ نخستین کسانی که به بهشت خوانده میشوند، بسیار حمد کنندگانند؛

(یعنی،) کسانی که پروردگار خود را در شادمانی و اندوه شکر میگزارند.»

پیامبر صلی الله علیه و آله و شکر

در احوال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگاشتهاند: برای شکرگزاری به درگاه پروردگار آن قدر به نماز و عبادت نیمه شب میایستاد که چهرهاش زرد و پاهایش ورم میکرد. روزی شخصی (عایشه) به آن حضرت عرض میکند: چرا خود را این قدر به زحمت میاندازید؟ در پاسخ میفرماید: «أفَلا أکُونُ عَبْداً شَکُوراً؛ آیا بنده شکرگزار خداوند نباشم.»(23)

آسیب پرهیز از شکرگزاری

عن رسول الله صلی الله علیه وآله قال: «أسْرَعُ الذُّنُوبِ عُقُوبَةً کُفرانُ النِّعْمَةِ(24)؛ سریع ترین گناهان از نظرعقوبت (و کیفر) کفران نعمت است.»

شکر نعمت، نعمتت افزون کند کفر، نعمت از کفت بیرون کند

سخن ششم: غفلت

پیامدهای دنیایی

1. زندگانی دشوار و سخت: خداوند متعال در قرآن میفرماید: وَمَن أعرَضَ عَن ذِکری فَإنَّ لَهُ مَعیشَةً ضَنْکاً;؛(25) «و هر کس از یاد من روی گرداند، زندگی دشواری خواهد داشت.»

2. همنشینی با شیطان: خداوند میفرماید:;وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکرِ الرَّحمَنِ نُقَیِّضُ لَهُ شَیطاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ;(26) ؛ «هر کس از یاد خداوند دوری کند، شیطانی را بر او مسلط میکنیم تا همنشین او گردد.»

3. قدرت شیطان بر وسوسه: عن الصادق علیه السلام أنَّهُ قالَ: «لایَتَمَکَّنُ الشَّیطانُ بِالوَسوَسَهِ عَنِ العَبدِ إلاّ وَقَد أعْرَضَ عَن ذِکرِ اللهِ وَاسْتَهَانَ بِاَمرِهِ وَسَکَنَ اِلی نَهیِهِ وَنَسِیَ إطِّلاعَهُ عَلَی سِرِّهِ(27)؛ شیطان در کار وسوسه بنده، توانایی نمییابد مگر آنکه وی از یاد خدا روی بگرداند و دستورش را سبک بشمارد و خاطرش از آنچه نهی فرمود آسوده باشد (و هراسی نداشته باشد) و فراموش کند که خدا رازش را میداند.»

4. قساوت قلب: عن الباقر عليه السلام

أنَّهُ قالَ: «إیَّاکَ وَالغَفلَهَ فَفیها تَکُونُ قَساوَهُ القَلبِ(28)؛ از غفلت بپرهیز که در آن سنگدلی و قساوت قلب است.»

5. تباهی اعمال: عن امیر المؤمنین علیه السلام أنَّهُ قالَ: «إیَّاکَ وَالغَفْلَهَ فَإِنَّ الْغَفْلَهَ تُفسِدُ الاعْمالَ(29)؛ از غفلت دوری کن چرا که غفلت اعمال را فاسد و تباه میگرداند.»

6. نادانی و جهل: عن أمیر المؤمنین علیه السلام أنَّه قال: «مَن غَفَلَ جَهِلَ(30)؛ هر کس غفلت ورزد نادان میماند.»

پیامدهای اخروی

1. نابینایی در روز محشر:;وَنَحشُرُهُ یَومَ القِیامَهِ أعْمی; (31)؛ روز قیامت نابینا محشورش میکنیم.»

2. حسرت و اندوه در روز قیامت: قال ابو بصیر قال ابو عبد الله علیه السلام: «مَا اجْتَمَعَ قَومٌ فی مَجْلِسٍ لَمْ یَذْکُرُوا اللهَ وَلَم یَذکُرُونَا إلاّ کانَ ذلکَ المَجلِسُ حَسرَهً عَلَیهم یَومَ القِیامَهِ(32)؛ هیچ گروهی نیست که در مجلسی گرد هم آیند و خدا را یاد نکنند و ما را یاد نکنند مگر آنکه آن مجلس در روز قیامت سبب حسرت و اندوه آنها خواهد گردید.»

3. فراموشی در قیامت:;نَسُوا اللهَ فَنَسِیَهُم33) «خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را فراموش نمود.»

4. عذاب دردناک الهی:;وَالَّذینَ هُم عَن آیاتِنا غَافِلُونَ * اُولئِکَ مَأْویهُمُ النَّارُ بِما کَانُوا یَکْسِبُونَ;(34)؛ «وهمانان که از آیات ما غافلند، اینان به خاطر کار و کردارشان، جایگاهشان دوزخ است.»

عاقبت پیروی از شیطان

نوشتهاند روزی چهار نفر تابوتی را بر دوش گرفته بودند و از میان جمعیت عبور میدادند و مردم نیز به سوی تابوت او زباله و آب دهان میانداختند. کسی پرسید جریان چیست؟

گفتند: این میت سالها تنها مؤذن مسجد شهر بود. در خانههای اطراف مسجد، زنی مسیحی، تنها زندگی میکرد و او روزی هنگام اذان گفتن،

چشمش به او میافتد و

شیطان او را وسوسه میکند. او نزد زن مسیحی رفته و از او خواستگاری میکند، اما زن نمیپذیرد و میگوید: فقط در صورتی که او دست از اسلام بردارد حاضر به ازدواج است و میگوید وی باید «زُنّار»(35) ببندد. مؤذن نیز قبول میکند؛ زنار میبندد و شراب مینوشد و روزی که قصد آن زن را مینماید، زن به وعده خود عمل نکرده و از دست او فرار میکند. مؤذن از دیوار خانه زن بالا میرود اما با گردن به زمین میافتد و میمیرد و اکنون نیز مردم او را این گونه تشییع میکنند.(36)

سخن هفتم: ذکر خدا

اهمیت و ضرورت ذکر خدا

1. شایستگی افراط در ذکر و یاد خداوند;یا أیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللهَ ذِکْراً کثیراً;(37)؛ «ای کسانی که ایمان آوردهاید خدا را بسیار یاد کنید.»

2. ذکر خدا در همه حالات:;وَاذْکُرْ رَبَّکَ فی نَفسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً;(38)؛ «پروردگارت را در نفس خود از روی زاری و ترس یاد کن»

3. ذکر خدا در هر شکل:;اَلَّذینَ یَذکُرُونَ اللهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلَی جُنُوبِهِم وَیَتَفَکَّرُونَ فی خَلقِ السَّموات وَالاَرْضِ39)؛ «کسانی که خداوند را یاد میکنند درحالی که ایستاده، نشسته و خوابیدهاند و در خلقت آسمانها و زمین تفکر میکنند.»

آثار ذکر خدا

1. آرامش دلها:;ألا بِذِکْرِ اللهِ تَطمَئِنُّ القُلوبُ;(40)؛ «آگاه باشید که با یاد خدا دلها آرام میگیرد.»

2. نیکو شدن اعمال: عن امیر المؤمنین علیه السلام أنَّهُ قالَ: «مَنْ عَمَرَ قَلبَهُ بِدَوامِ ذِکْرِهِ حَسُنَتْ أفْعالُهُ فِی السِرِّ وَالجَهْرِ(41)؛ هر کس دلش را به دوام یاد خداوند معمور دارد، رفتار و کردارش در پنهان و آشکار نیکو میشود.»

3. دژی مستحکم در برابر شیطان: عن النبی صلی الله علیه و آله أنَّهُ قالَ: «ذِکرُ اللهِ عَلَمُ

الایمانِ وَبُرْءٌ مِنَ النِّفاقِ وَ حِصْنٌ مِنَ الشَّیطانِ وَحِرزٌ مِنَ النَّارِ(42)؛ یاد خدا نشانه ایمان و بیزاری از نفاق و حصاری محکم در برابر شیطان وحافظی است از آتش.»

4. مغفرت و حسنات: عن النبی صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قالَ: «مَن ذَکَرَ اللهَ فِی السُّوقِ مُخلِصاً عِندَ غَفلَهِ النّاسِ وَشُغْلِهِم بِما فیه کَتَبَ اللهُ لَهُ ألفَ حَسَنَهٍ وَیَغفِرُ اللّهُ لَهُ یَومَ القِیامَهِ مَغْفِرَهً لَمْ تَخطُرْ عَلَی قَلبِ بَشَرٍ؛(43) هر کس از روی اخلاص، خدا را در بازار آن هنگام که مردم از یاد خدا غافلند و به کار خویش مشغولاند، یاد نماید، خدا برایش هزار حسنه مینویسد و در روز قیامت او را میآمرزد به گونهای که به قلب هیچ کسی خطور نکرده است.»

5. تبدیل شدن گناهان به حسنات: عن النبی صلی الله علیه وآله أَنَّهُ قالَ: «مَا جَلَسَ قَومٌ یَذکُرُونَ اللهَ إلاّ ناداهُم مُنادٍ مِنَ السَّماءِ قُومُوا فَقَد بُدِّلَتْ سَیِّئاتِکُمْ حَسَناتٍ وَغَفَرتُ لَکُم جمیعاً(44)؛ هر گروهی برای یاد خدا در مجلسی بنشینند، یک منادی از آسمان به آنها ندا میدهد که برخیزید، گناهانتان تبدیل به حسنات گردیده و همه شما را بخشیدم.»

دوش مرغی به صبح مینالید

عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش

یکی از دوستان مخلص را

مگر آواز من رسید به گوش

گفت باور نداشتم که تو را

بانگ مرغی چنین کند مدهوش

گفتم این شرط آدمیت نیست

مرغ تسبیح گوی و من خاموش

کاخ بهشتی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «(در شب معراج) وقتی به عرش خدا رفتم وارد بهشت برین شدم. در آنجا فرشتگانی را دیدم که با خشتهای طلا و نقره ساختمانی بزرگ میسازند، ولی گاهی دست از کار میکشند. از آنان

پرسیدم: چرا این چنین میکنید؟ گفتند: هر گاه به ما خشتهای این ساختمان برسد مشغول ساختن میشویم و هر گاه نرسد دست از کار میکشیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این خشتها چیستند؟ عرض کردند: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر. وقتی که مؤمن این ذکرها را میگوید، ما ساختمان را برای او میسازیم و وقتی که ساکت میشود ما نیز از کار دست میکشیم(45).»

سخن هشتم: عاقبت به خیری

عوامل عاقبت به خیری

1. تفکر و اندیشه: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «مَن کَثُرَتْ فِکرُهُ حَسُنَتْ عاقِبَتُهُ(46)؛ هر کس زیاد تفکر کرد عاقبت به خیر میشود.»

2. تقدم اندیشه بر عمل: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «إذا قَدِمْتَ الفِکرَ فی جَمیعِ أفعالِکَ حَسُنَتْ عَوَاقِبُکَ(47)؛ هر گاه تفکرکردن را بر همه کارهایت مقدم کردی، عاقبت کارهای تو نیکو خواهد شد.»

3. توبه: بازگشت از گناهان و جبران اعمال زشت گذشته توفیقی الهی است که سبب غرق نشدن فرد در منجلاب گناه، و در نتیجه عاقبت به خیری میشود. عن رسول الله صلی الله علیه وآله أَنَّهُ قالَ: «إنَّ مِنْ سَعادَهِ المَرْءِ أَنْ یَطُولَ عُمْرُهُ وَیَرْزُقَهُ اللهُ الاِنابَهَ؛(48) همانا از نیک بختی آدمی است که عمرش دراز گردد و خدا به او توفیق توبه دهد.»

ارزش عاقبت نیک

عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ «مَکْرُوهٌ تُحْمَدُ عاقِبَتُهُ خَیرٌ مِنْ مَحْبُوبٍ تُذَمُّ مَغْبَتُهُ(49)؛ کار مورد کراهتی که عاقبتش ستایش شود بهتر از کار دوست داشتنی است که عاقبت آن مورد مذمت است.»

دوری از گناه و عاقبت به خیری

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از محلی میگذشتند که فرمودند: «اینک شخصی نزد

ما می‌آید که سه روز است شیطان با او ارتباطی نیافته است.» عربی سوار بر شتر از دور نمایان شد. نزدیک آمد و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟ حضرت را به او نشان دادند. عرض کرد: ای رسول خدا! اسلام را به من بیاموز! پیامبر صلی الله علیه و آله شهادتین را به او آموخت و فرمود: «باید نمازهای پنج گانه را بخوانی، روزه بگیری، حج به جای آوری، زکات بدهی و غسل جنابت به جای آوری.»

مرد پذیرفت و با کاروان پیامبر صلی الله علیه و آله همراه شد. اما کمی عقب افتاد. پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه شد و از حال او جویا گردید. کسی به جستجوی او رفت و دید که پای شترش در گودالی فرو رفته و بر زمین خورده و از دنیا رفته است. پیامبر صلی الله علیه و آله او را غسل و کفن نمود و در حالی که عرق از پیشانی مبارکش میچکید، فرمود: «این مرد در حال گرسنگی از دنیا رفت و ایمانش هرگز به کفر آلوده نشد و با عاقبتی نیکو از زندگانی دنیا رخت بر بست. او وارد بهشت شد و از میوههای بهشتی خورد و حوریان بهشتی به استقبالش آمدند.»(50)

سخن نهم: توکل بر خداوند

اهمیت و ضرورت توکل

1. ;وَعَلَی اللهِ فَلْیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ;؛(51) «و مؤمنین باید بر خدا توکل کنند.»

2. َ إذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ إنَّ اللهَ یُحِبُّ المُتَوَکِّلِینَ؛(52) «پس هر گاه عزم انجام کاری کردی برخدا توکل کن که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد.»

3. عن الصادق علیه السلام عن ابیه عن آبائه عن النبی صلی الله علیه و آله أنَّهُ قالَ: «شُعَارُ المُسلِمینَ

عَلَى الصِّراطِ يَوْمَ القِيامَهِ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَعَلى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ المُتَوَكِّلونَ؛ شعار مسلمانان در روز قيامت روى پل صراط «لا اله الا الله» و «على الله فليتوكل المتوكلون» مىباشد.»(53)

آثار توكل

1. كفايت كردن خدا در زندگانى دنيا:;وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَىَ اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ;؛ (54) و هر كس بر خدا توكل نمايد، خدا او را كافى است.»

2. روزى خوردن از مجراى غير منتظره: عن رسول الله صلى الله عليه و آله اَنَّهُ قَالَ: «مَنِ انْقَطَعَ إِلَى اللهِ كَفاهُ اللهُ كُلَّ مَؤُونَتِهِ وَرَزَقَهُ مِن حَيْثُ لايَحْتَسِبُ وَمَنِ انْقَطَعَ إِلَى الدُّنْيا وَكَّلَهُ اللهُ إِلَيْها(55)؛ كسى كه با (بريدن اميدش از ديگران) به خدا دل ببندد، خدا كفايت امور زندگيش را مىكند و از جايى كه به فكرش نمىرسد، روزيش را مىرساند و آن كس كه به دنيا دل ببندد، خدا كارش را به دنيا وا مىگذارد.

ابر مرد متوكّل

«.. در عصر طاغوت، امام خمينى رحمه الله را مىخواستند از قم به تهران ببرند. دوستان در كنار ماشين گريه مىكردند و امام آنان را دعوت به صبر مىنمود. اين سخن خود حضرت امام است كه؛ در بين راه قم و تهران، ناگهان ماشين از جاده اصلى منحرف شد، به سمت خاكى رفت و من يقين كردم كه مىخواهند مرا بكشند، ولى دوباره ماشين به جاده اصلى بازگشت. من در خود مراجعه كردم و ديدم هيچ تغييرى در من ايجاد نشده است... و يا در جنگ ايران و عراق هزاران دستگاه تانك و نفربر و هزاران نظامى از سراسر مرزها به ايران حمله مىكنند و اضطراب همه جا را فرا مىگيرد. امام ناگهان بر دريايى از شعلهها و التهابها و تزلزلها،

آب اطمینان و صبر و توکل میپاشد و میفرماید: دزدی آمد و سنگی انداخت و رفت(56).»

هیچ کس بی امر او در ملک او در نیفزاید سر یک تار مو

واحد اندر ملک او را یار نی بندگان را جز به او سالار نی

توکل راستین

عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ مَرَّ یَوْماً عَلَی قَوْمٍ فَرَآهُم أصِحَّاءَ جالِسِینَ فی زاوِیَهِ الْمَسْجِدِ فَقالَ علیه السلام: مَنْ أنْتُمْ؟ قالُوا نَحْنُ المُتَوَکِّلُونَ. قال علیه السلام: لا بَلْ أنتُمُ المُتَأکِّلُونَ فإن کُنتُم مُتَوَکِّلینَ فَمَا بَلَغَ بِکم تَوَکُّلُکُم؟ قالُوا إذا وَجَدنا أَکَلْنا وَإذا فَقَدْنا صَبَرْنا. قالَ علیه السلام: هکَذا تَفْعَلُ الکِلابُ عِندَنا. قالُوا فَمَا نَفْعَلُ؟ قالَ کَما نَفْعَلُ. قالُوا کَیفَ تَفْعَلُ؟ قالَ علیه السلام: إذا وَجَدْنا بَذَلْنا وَإِذا فَقَدْنا شَکَرْنا(57)؛ امیرالمؤمنین علیه السلام روزی از کنار گروهی عبور کرد و دید که آنان سالم و تندرست در گوشهای از مسجد نشستهاند. امام فرمود: شما کیستید؟ گفتند: ما توکل کنندگان هستیم. حضرت فرمود: بلکه شما خورندگان هستید (و از کمک مردم استفاده میکنید.) اگر متوکل هستید (بگویید) توکلتان شما را به کجا رسانیده است؟ گفتند: اگر بیابیم میخوریم و اگر نیابیم صبر میکنیم. حضرت فرمود: نزد ما سگها هم چنین میکنند. گفتند: پس ما چه کنیم؟ حضرت فرمود: آن گونه که ما میکنیم. گفتند: شما چه میکنید؟ گفت: هر گاه بیابیم میبخشیم و اگر نیابیم سپاس (خدای را) به جا میآوریم.»

تلاش و توکل

آن گاه که عربی بادیهنشین شتر خود را رها کرد و گفت: توکل بر خدا میکنم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اَعْقِلْهَا وَ تَوَکَّلْ؛(58) شتر را ببند آنگاه به خدا توکل کن.»

گفت پیغمبر به آواز بلند

با توکل

زانوی اشتر ببند

گر توکل میکنی در کار خود

کشت کن پس تکیه بر جبار کن

سخن دهم: نیکی و نیکوکاری

ضرورت نیکوکاری

1. ;أحْسِنُوا إنَّ اللهَ يُحِبُّ المُحْسِنينَ;؛(59) «نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست میدارد.»

2. ;أحْسِنْ کَما أحْسَنَ اللهُ إلَيْکَ;؛(60) «نیکی کن همان گونه که خداوند به تو نیکی کرد.»

3. ;إنَّ اللهَ يَأمُرُ بِالعَدْلِ وَالاحْسانِ;؛(61) «به درستی که خداوند بر عدالت و نیکوکاری فرمان میدهد.»

پاداش نیکوکاری

1. دوستی خداوند: ;فَأَتاهُمُ اللهُ ثَوابَ الدُّنيا وَحُسْنَ ثَوابِ الاخِرَهِ واللهُ يُحِبُّ المُحْسِنينَ;؛(62) «پس خداوند به آنها (نیکوکاران) ثواب دنیا و پاداش نیک آن جهان را داد و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

2. پاداش دنیایی: ;لِلَّذين أَحْسَنُوا فی هذِه الدُّنيَا حَسَنَه;(63)؛ «برای کسانی که احسان میکنند در همین دنیا پاداشی است.»

3. پشتیبانی الهی: ;إنَّ اللهَ لَمَعَ المُحسِنينَ;؛(64) «خداوند هر آینه با نیکوکاران است.»

شرایط نیکوکاری

1. پاسخگویی با نیکی بیشتر: ;وَإذا حُيِّيتُم بِتَحِيَّهٍ فَحَيُّوا بِأحْسَنَ مِنها;(65)؛ «هر گاه با نیکیای مورد لطف قرار گرفتید، با نیکیای برتر از آن پاسخ گویید.»

2. دوری از منت گذاشتن: عن أمیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «تَمامُ الاحسانِ تَرْکُ المَنِّ بِهِ؛(66) احسان با دوری از منت گذاشتن (بر دیگران) کامل میشود.»

3. عدم تبعیض: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «المُحسِنُ مَنْ عَمَّ النَّاسَ بِالْاِحْسانِ(67)؛ نیکوکار کسی است که همگان را مورد احسان قرار دهد.»

تو نیکی میکن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای

خدا را بر آن بنده بخشایش است

که خلق از وجودش در آسایش است

نمونهای از احسان

روزی «انس» نزد امام مجتبی علیه السلام نشسته بود که کنیزکی از کنیزکان امام وارد شد و شاخه گلی

را به امام مجتبی علیه السلام هدیه داد. امام گل را گرفت و لبخندی زد و فرمود: «تو آزادی!» انس عرض کرد: «یا بن رسول الله! آن جاریه فقط یک شاخه گل به شما هدیه کرد و شما او را آزاد میکنید؟» حضرت فرمود: «خداوند فرموده است:;وَإذا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأحسَنَ مِنهَا;؛ هرگاه با نیکیای مورد لطف قرار گرفتید، با نیکیای بهتر آن را پاسخ گویید. این کنیز میخواست به من احسان کند و من نیز به او احسان کردم و بهترین احسان به او آزادیاش است.»(68)

به روزگار سلامت شکستگان دریاب

که خیرخاطر مسکین بلا بگرداند

چو سائل از تو به زاری طلب کند چیزی

بده وگر نه ستمگر به زور بستاند

سخن یازدهم: حیا و پاکدامنی

ضرورت و اهمیت پاکدامنی

1. نشانه مؤمنین:;وَالَّذينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ;(69) ؛ (مؤمنین) کسانی هستند که پاکدامنی پیشه میسازند.»

2. عفت عمومی:;قُلْ لِلمُؤمِناتِ يَغضُضْنَ مِن أبصارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلايُبدينَ زينَتَهُنَّ إلاّ ما ظَهَرَ مِنْها وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيوبِهِنَّ وَلا يُبْدينَ زينَتَهُنَّ إلاّ لِبُعُولَتِهِنَّ...;(70) ؛ «(ای پیامبر) به زنان با ایمان بگو چشمان خود را (از نامحرم) ببندند و پاکدامنی ورزند و زینتهایشان را جز آن مقدار که نمایان است آشکار ننمایند، و (اطراف) روسریهای خود را بر سینه خود افکنند و زینت خود را جز برای شوهرانشان ... آشکار نسازند.»

3. لزوم عفت پیشگی بر جوانان مجرد:;وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذينَ لايَجِدُونَ نِكاحاً حَتّى يُغْنِيَهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ;(71) ؛ «کسانی که وسیله زناشوئی و ازدواج نمییابند باید عفت پیشه سازند تا خدا آنان را از فضل خود بیناز گرداند.»

حقیقت حیا و پاکدامنی

عن رسول الله صلی الله علیه و آله أنَّهُ قالَ: «يا أباذَر! أتُحِبُّ أنْ

تَدْخُلَ الْجَنَّهَ؟ قُلْتُ نَعَمْ فِداکَ أبی قالَ صلی الله علیه و آله: فَاقْصِرْ مِنَ الْاَمَلِ وَاجْعَلِ الْمَوْتَ نَصبَ عَیْنَیْکَ وَاسْتَحْیِ مِنَ اللهِ حَقَّ الحَیاءِ قُلْتُ: «یا رَسُولَ اللهِ کُلَّنا نَستَحیی مِنَ اللهِ قالَ: لَیْسَ کَذالِکَ الْحَیاءُ وَلکِنَّ الْحَیاءُ مِنَ اللهِ أنْ لاتَنْسَی الْمَقَابِرَ وَالبَلی وَالْجَوفَ وَما وَعی وَالرَّأسَ وَما حَوی؛(72) پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند: ای اباذر! آیا دوست داری وارد بهشت شوی؟ (اباذر میگوید) عرض کردم: بله پدرم به فدایت. فرمود: آرزو را کوتاه و مرگ را در پیش چشمانت قرار ده و از خدا آن طور که باید شرم نما. عرض کردم: یا رسول الله! ما همگی از خدا شرم میکنیم. فرمود: شرم کردن آن گونه نیست ولکن شرم کردن از خدا)آن است که) درون قبرها و پوسیدن (در آن) را فراموش نکنی و (در نظر داشته باشی که در) درون قبرها چه خواهد گذشت و به سر و آنچه در آن است (چه پیش خواهد آمد).»

این نظر از دور چون تیر است و سم نارت افزون میشود نور تو کم

***

دلت هرگز نمیگشت این چنین آلوده و تیره اگر چشم تو میدانست شرط پاسبانی را

فاطمه علیها السلام؛ الگوی پاکدامنی

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اصحاب پرسید: «بگویید برترین چیز برای یک زن (مسلمان) چیست که صلاح دنیا و سعادت آخرت او باشد.» کسی پاسخی نداد. پس از پراکنده شدن جمعیت، امیر المؤمنین علیه السلام که در جمع حضور داشت به خانه بازگشت و سؤال پیامبر صلی الله علیه و آله را برای فاطمه علیها السلام مطرح فرمود: فاطمه علیها السلام عرض کرد: «بهترین چیز

برای یک زن آن است که مرد نامحرم او را نبیند و او نیز مرد نامحرم را نبیند.» امام علی علیه السلام به مسجد رفت و پاسخ فاطمه علیها السلام را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز گفت. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطِمَهُ بَضعَهٌ مِنّی؛(73) فاطمه علیها السلام پاره تن من است.»

اقسام حیا و پاکدامنی

عن رسول الله صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قالَ: «اَلْحَیاءُ خَمْسَهُ أنواعٍ: حَیاءُ ذَنبٍ وحَیاءُ تَقصیرٍ وَحَیاءُ کِرامَهٍ وَحَیاءُ حُبٍّ وَحَیاءُ هَیبَهٍ وَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْ ذلِکَ أهْلٌ؛(74) شرم پنج نوع است؛ شرم در وقت گناه، شرم در هنگام کوتاهی، شرم در هنگام بخشش و جوانمردی، شرم در هنگام محبت و دوستی و شرم در مقام شکوه و بزرگی و برای هر یک از اینها اهل و دارندهای هست.»

سخن دوازدهم: بردباری و شکیبایی

اهمیت بردباری

1. دستمایه سترگ خاشعین:;واسْتَعینُوا بِالصَّبرِ وَالصَّلوهِ وَاِنَّهَا لَکَبیرَهٌ اِلاّ عَلَی الخاشِعِینَ;؛(75) «و از شکیبایی و نماز مدد بگیری به درستی که این (کار) بزرگ و دشوار است مگر برای خاشعان.»

2. نشانه توانایی فرد مؤمن: عن الصادق علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «قَد عَجَزَ مَن لَم یَعُدَّ لِکُلِّ بَلاءٍ صَبراً وَلِکُلِّ نِعْمَهٍ شُکراً وَلِکُلِّ عُسْرٍ یُسراً، إصبِرْ نَفسَکَ عِندَ کُلِّ بَلِیَّهٍ وَ رَزِیَّهٍ فی وَلَدٍ أوْ فی مالٍ فَإنّ اللهَ یَقبِضُ عارِیَتَهُ وَ هِبَتَهُ لِیَبلُوَ شُکرَکَ وَصَبْرَکَ؛(76) ناتوان کسی است که برای هر مصیبتی صبری، برای هر نعمتی شکری و برای هر مشکلی راهی آسان را آماده نکرده باشد. در هر بلائی که به فرزند یا مال میرسد خود را وادار به صبر کن، زیرا خدا عاریت و بخشش خود

را می‌گیرد تا شکر و صبر تو را بیازماید.»

امام خمینی قدس سره؛ الگوی بردباری

«... صبر و حلم امام در برخورد با مشکلات و مسائل شهره آفاق است. به عنوان نمونه می‌توان صبر ایشان در شهادت آقا مصطفی رحمه الله را مثال زد که ثمره عمری تهجد و تهذیب ایشان می‌باشد و خود، استوانه‌ای از علم و معرفت به شمار می‌رفته است. ایشان با شنیدن خبر شهادت آقا مصطفی رحمه الله خم به ابرو نمی‌آورد و حتی درس خود را هم تعطیل نمی‌کند... و یا شهادت یارانی چون مطهری رحمه الله و بهشتی رحمه الله و هفتاد و دو تن از یاران با وفایش. به صدا و سیما اطلاع داده می‌شود که خبر را آن شب پخش نکنند، چون آخر شب، امام رادیو گوش می‌کردند و قرار می‌شود که حاج احمد آقا و آقای هاشمی رفسنجانی فردای آن روز بیایند و خبر را به نحوی به اطلاع ایشان برسانند. به خانواده ایشان هم سفارش می‌کنند که رادیو را از اتاق امام بردارند. اما قبل از اینکه رادیو را بردارند امام می‌فرمایند: «رادیو را بگذار سر جای خودش، من جریان دیشب را از رادیوهای خارجی شنیده‌ام» و با استواری روحیه در مورد این ضایعه بزرگ به آقای رفسنجانی می‌فرمایند: «تقارب آجال شده است» یعنی خداوند اجلها را نزدیک کرده است.»(77)

نشانه‌های بردباران

1. پناه بردن به خدا در مصایب:;وَبَشِّرِ الصَّابِرینَ الَّذینَ إذَا أصابَتْهُمْ مُصیبَةٌ قالُوا إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلیْهِ راجِعُونَ;(78)؛ «و مژده بده به بردباران هنگامی که مصیبتی بر آنان وارد می‌شود، می‌گویند همه از خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم.»

2. سه نشانه بزرگ بردباران:

عن النبی صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قالَ: «عَلامَةُ الصَّابِرِ فی ثَلاثٍ أوَّلُها أن لایَکْسِلَ وَالثَّانیَهُ أن لایَضجُرَ وَالثَّالِثَهُ أنْ لایَشکُو مِنْ رَبِّهِ تَعَالی لِانَّهُ إذا کَسِلَ ضَیَّعَ الحَقَّ وَإِذا ضَجَرَ لَم یُؤَدِّ الشُّکرَ وَإذا شَکی مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَصَاهُ؛ (79) نشانه صابر سه چیز است: اول آن که کسل و تنبل)و بیحال و سست) نشود، دوم آنکه بیتابی نکند، و سوم آنکه به درگاه خداوند شکوه ننماید. زیرا اگر سست و بیحال شود حق را ضایع میکند و چون بیحوصله شود، شکر به جا نمیآورد و آنگاه که لب به شکوائیه از خدایش گشاید، از امرحق سرپیچی میکند.»

روی خود گر ترش سازی از بلا

خویش را از صابران کردی جدا

در بلا وقتی که صابر نیستی

نزد اهل صدق شاکر نیستی

بیشکایت صبر تو باشد جمیل

با کسی کم کن شکایت ای خلیل !

سخن سیزدهم: بنده نوازی و گذشت پروردگار

شمول بنده نوازی

1. ;وَرَحمَتی وَسِعَتْ کُلَّ شّیءٍ;(80) ؛ «رحمت من همه چیز را در برگرفته است.»

2. َCتَبَ رَبُّکُم عَلَی نَفسِهِ الرَّحمَةَ؛(81) «پروردگارتان (مهرورزی و) رحمت را برخود واجب نموده است.»

3. قالَ اَعرابی: یا رَسُولَ اللهِ ! مَن یُحاسِبُ الخَلقَ یَومَ القِیامَهِ؟ قالَ: اَللهُ عَزَّوَجَلَّ قالَ: نَجَوْنا وَرَبِّ الکَعْبَهِ. قالَ وَکَیفَ ذاکَ یا اعرابِیُّ؟ قالَ: لأنَّ الکَریمَ إذا قَدَرَ عَفا؛ مردی اعرابی گفت: ای رسول خدا ! در روز رستاخیز چه کسی حساب خلق را محاسبه میکند؟ فرمود: خدای بلند مرتبه. اعرابی گفت: به پروردگار کعبه سوگند که نجات یافتیم. پیامبر صلی الله علیه وآله

فرمود: ای اعرابی! چگونه چنین است؟ عرض کرد: کریم هر گاه قدرت (بر انتقام) یابد گذشت مینماید.(82)»

ای خداوند کریم و دلنواز

ای رحیم و خالق بنده

نواز

نیستم ناخواندهای صاحب عطا

آشنایم خود مرا گفتی بیا

گفته بودی شب تو با من رازکن

بینیازا، آمدم در باز کن

بنده نوازترین مولا

در قوم بنی اسرائیل خشکسالی آمد و حضرت موسی علیه السلام مردم را برای دعا و طلب باران به کوه طور فرا خواند. جمع زیادی از مردم، عرفا و حق شناسان درگاه الهی همراه شدند و مشغول دعا گردیدند. اما پس از مدتی طولانی دعا و انابه، قطره آبی از آسمان نبارید. موسی علیه السلام از خداوند سؤال کرد: دلیل عدم استجابت دعای آنان چیست؟ خطاب آمد: در جمع شما، جوان گنهکاری هست که حضور او مانع بالا رفتن دعای شما میشود. موسی علیه السلام رو به مردم کرد و فرمود: آن جوان گنهکار که خود هم میداند، جمع ما را ترک گوید تا دعاهایمان مستجاب شود. اما کسی بلند نشد. در همین حین، باران شروع به باریدن کرد. موسی علیه السلام عرضه داشت: پروردگارا! آن جوان که هنوز از بین ما بیرون نرفته است؟ خطاب رسید: ای موسی! وقتی تو سخنت را با این جماعت گفتی، آن جوان شرمنده شد و ترسید که در میان جمع سرافکنده شود. ما نمیتوانیم شرمندگی بنده خود را ببینیم، بنابراین گناهانش را تبدیل به حسنات کردیم و باران را بر شما نازل نمودیم.(83)»

ای کریمی که از خزانه غیب

گبر و ترسا وظیفه خور داری

دوستان را کجا کنی محروم

تو که با دشمنان نظر داری

سنت الهی بنده نوازی

1. چشم پوشی از گناهان: عن ابی جعفر علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «ما مِنْ عَبْدٍ یَخْطی خُطُواتٍ فی طاعَهِ اللهِ إِلاّ رَفَعَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ خُطْوَهٍ دَرَجَهً وَحَطَّ عَنْهُ بِها سَیِّئَهً(84)؛ بنده‌ای نیست

که در راه فرمانبرداری از خدا گامهایی بردارد مگر اینکه خداوند در مقابل هر گامی که برمیدارد او را درجهای بالا برد و با آن گناهی از او ببخشد.»

2. بنده نوازی برای عبرت پذیری: عن ابی عبد الله علیه السلام أَنَّهُ قالَ: إنَّ اللهَ وَسَّعَ أرْزاقَ الحُمْقی لِیَعْتَبِرَ العُقَلاءُ أَنَّ الدُّنیا لَیسَ یُنالُ مَا فیها بِعَمَلٍ وَلا حِیلَهٍ(85)؛ خداوند روزی مردمان نادان را گسترش میبخشد تا خردمندان پند گیرند که روزی در دست خداست) و بدانند که در دنیا چیزی با تلاش و چارهاندیشی (بدون خواست پروردگار) به دست نمیآید.»

3. گذشت هنگام انتقام: عن الصادق علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «العَفْوُ عِندَ القُدرَهِ مِن سُنَنِ المَرسَلینَ وَاَسْرارِ المُتَّقینَ وَتَفسیرُ العَفوِ أنْ لاتَلزَمَ صاحِبَکَ فیما أَجْرَمَ ظاهِراً وَتَنْسی مِنَ الاصلِ ما اُصِبْتَ مِنْهُ باطِناً وتَزید عَلَی الاحسانِ إحساناً وَلَن تَجِدَ إلی ذلکَ سبیلاً إلاّ مَن قَد عَفا الله ُ وغَفَرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِهِ وَزیَّنَهُ بِکِرامَتِهِ وألبَسَهُ مِن نُورِ بَهائِهِ لانَّ العَفوَ وَالغُفرانَ صِفَّهٌ مِن صِفاتِ اللهِ تَعَالَی فی أسرارِ أصفیائِهِ(86)؛ گذشت هنگام قدرت از شیوههای پیامبران و از رازهای پرهیزگاران است و معنای واقعی گذشت آن است که در ظاهر، کاری را که طرف مقابلت مرتکب شده است به رویش نیاوری (و واکنشی از خود نشان ندهی) و در باطن هر کار خلافی را که از او به تو رسیده فراموش کنی و بر احسان خویش (نسبت به وی) بیافزایی و کسی بر این کار موفق نمیشود مگر آن کس که خدا او را مورد عفو خویش قرار میدهد و گناهان گذشتهاش را بر او میبخشاید و او را به بزرگی و کرامت خویش مزیّن

میسازد و از نور خویش بر تنش میپوشد؛ زیرا گذشت و بخشش صفتی است از صفات خدای بزرگ که در درون برگزیدگان خود قرار داده است.»

ای پرده پوش معصیت عاصیان تمام

بر درگه تو دیده امید خاص و عام

کار تو عفو و بخشش و انعام روز و شب شغل تو فضل و رحمت و اکرام صبح و شام

جز معصیت نکرده و خواهم ز تو بهشت

ای خاک بر سر من و این آرزوی خام

سخن چهاردهم: فروتنی

ضرورت فروتنی

1. فروتنی با مؤمنین: ;وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِلمؤمِنينَ;(87) ؛ «بال خویش را بر مؤمنان بگستر» (تواضع کن).

2. فروتنی با زیر دستان: ; وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ المُؤمِنينَ ;؛ «بال خود را بگستر در مقابل مؤمنانی که از تو اطاعت میکنند.»

3. فروتنی با عموم افراد جامعه ;وَلا تَمْشِ فِی الْأرْضِ مَرَحاً إنَّ اللهَ لایُحِبُّ کُلَّ مُختالٍ فَخُورٍ;(88) ؛ «و در زمین با تکبر راه مرو که خداوند انسان خود پسند فخرفروش را دوست ندارد.»

افتادگی آموز اگر طالب فیضی

هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

ضرورت پرهیز از تکبر

1. عبادت بودن مبارزه با متکبر: عن رسول الله صلی الله علیه و آله أنَّهُ قالَ: «تَواضَعُوا مَعَ المُتَواضِعینَ فَإنَّ التَّواضُعَ مَعَ المُتَواضِعینَ صَدَقَةٌ وَتَکَبَّرُوا مَعَ المُتَکَبِّرینَ فَإنَّ التَّکَبُّرَ مع المُتَکَبِّرینَ عِبادَةٌ(89)؛ با مردم متواضع،

فروتنی کنید که تواضع در مقابل متواضعین صدقه است و تکبر کنید با متکبرین که تکبر کردن با متکبرین عبادت است.»

2. توهم در خود بزرگ بینی: عن علی بن ابی طالب علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «عَجِبْتُ لِلْمُتَکَبِّرِ الَّذی کانَ بِالاَمْسِ نُطْفَةً فَیَکُونُ غَداً جیفَةً(90)؛ در شگفتم از انسان متکبری که دیروز نطفهای بود و فردا جنازه بدبوئی است.»

3. تکبر، مایه کینه توزی: عن الباقر

علیه السلام انّهُ قالَ: «إیّاکَ وَالکِبْرَ فَإنَّهُ داعِیَهُ المَقْتِ وَمِنْ بابِهِ تَدْخُلُ النِّقَمُ عَلَی صاحِبِهِ وَمَا أقَلَّ مَقامَهُ عِنْدَهُ وأسْرَعَ زَوَالَهُ عَنْهُ(91)؛ از تکبر بپرهیز، به درستی که خود بزرگ بینی فرا خواننده کینه است و از درِ آن، سختیها به سوی فرد راه مییابد و چقدر مدتش کم و زوالش سریع خواهد بود.»

4. تکبر، مایه خشم خدا: عن ابی عبد الله علیه السلام أنَّهُ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله: مَن مَشی عَلَی الْارْضِ إخْتیالاً لَعَنَتْهُ الاَرْضُ مِنْ تَحْتِهَا وَفَوْقِهَا(92)؛ هر کس با تکبر روی زمین راه برود، زمین از زیر و بالایش او را لعن میکند.»

تکبر برای چه؟

آوردهاند فرد ثروتمندی سوار بر اسب گران قیمتی شده و با تکبر از محلهای عبور میکرد. او از مقابل فرد ساده و ژندهپوشی گذشت و با فخرفروشی به او نگریست. مرد ژندهپوش دهانه اسب او را گرفت و گفت: «اگر تکبر تو به خاطرحسب و نسب و پدرانت است پس برتری از آنِ آنها میباشد، نه برای تو. اگر تکبرت به خاطر لباسی است که پوشیدهای، پس شرافتات برای لباست است، نه خودت. و اگر تکبر تو به دلیل مرکب گران قیمتی است که سوار شدهای پس این فضیلت برای مرکبت میباشد. حال بگو خود چه داری که با آن فخر فروشی کنی؟ !(93)»

ز خاک آفریدت خداوند پاک

پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

تواضع سر رفعت افرازدت

تکبر به خاک اندر اندازدت

به عزت هر آن کو فروتر نشست

به خواری نیفتد ز بالا و پست

سخن پانزدهم: دوستی خاندان وحی

اهمیت دوستی اهل بیت علیهم السلام

1. دلیل دوستی: عن النبی صلی الله علیه و آله

أَنَّهُ قالَ: «حُبِّی و حُبُّ أهلِ بَیْتی خَالِطٌ دِماءَ أُمَّتی مِنها یُؤْثِرُونَنِی عَلی الآباءِ وَ عَلَی الأُمَّهاتِ وَ عَلَی أنفُسِهِمْ(94)؛ دوستی با من و خاندانم با خون امتم آمیخته شده، از این رو است که آنها مرا بر پدران و مادران و بر خودشان ترجیح میدهند.»

2. عنوان نامه عمل مؤمن: عن النبی صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قالَ: «عُنوانُ صَحِیفَهِ المُؤْمِنِ حُبُّ عَلَیٍّ بنِ ابی طالبٍ(95)؛ سر لوحه نامه اعمال هر مؤمنی، دوستی و محبت علی ابن ابی طالب علیه السلام است.»

پاداش دوستی اهل بیت علیهم السلام

1. ایمنی روز قیامت: عن رسولِ الله صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قال: «مَنْ أحَبَّنا أهْلَ البَیْتِ حَشَرَهُ اللهَ آمِناً یَوْمَ الْقِیمَهِ(96)؛ هر کس ما اهل بیت را دوست داشته باشد، خداوند در روز قیامت ایمن محشورش میکند.»

2. ایمنی در عقبههای هفتگانه مرگ: عن رسول الله صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قالً: «حُبِّی و حُبُّ أهلِ بَیْتی نافِعٌ فِی سَبْعِ مَوَاطِنَ أهوَالُهُنَّ عَظِیمهٌ؛ عِندَ الوَفاهِ وَ فِی الْقَبْرِ و عِنْدَ النُّشُورِ و عِنْدَ الْکِتابِ وَ عِنْدَ الْحِسابِ وَ عِنْدَ الْمِیزانِ وَ عِنْدَ الصِّراطِ(97)؛ دوستی با من و اهل بیتم در هفت جایگاه که ترس از آن عظیم است سودمند خواهد بود؛ هنگام مردن، در قبر، هنگام برانگیخته شدن، هنگام تحویل گرفتن نامه اعمال، هنگام حسابرسی اعمال، هنگام سنجش اعمال و هنگام گذشتن از پل صراط.»

شیعه، یا دوست اهل بیت علیهم السلام

شخصی به امام حسن علیه السلام عرضه داشت: « من از شیعیان شما هستم.» حضرت فرمود: ای بنده خدا! اگر مطیع اوامر و نواهی ما هستی که راست گفتهای وگر نه به صرف ادعایت

به گناهان خود افزوده‌ای، زیرا به چنین مقامی نرسیده‌ای پس ادعای آن را هم نباید بکنی. بنابراین مگو من شیعه شما هستم. بلکه بگو من از دوستان و محبین شما هستم و با دشمنان شما دشمن میباشم. در این صورت تو خوبی و به سوی خوبیها حرکت میکنی.(98)»

شفایابی در نتیجه دوستی اهل بیت علیهم السلام

مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله فرموده‌اند: «در دورانی که در بروجرد بودم یک مدت چشمانم کم نور شده بود و به شدت درد میکرد. تا این که روز عاشورا هنگامی که دسته‌های عزاداری در شهر به راه افتاده بودند، مقداری گِل از سر یکی از بچه‌های عزادار دسته که به علامت عزاداری گل به سر مالیده بود برداشتم و به چشم خود کشیدم و در نتیجه چشمانم دید و نور خود را بازیافت و دردش تمام شد.(99)»

سخن شانزدهم: خواسته‌های دنیایی و دنیا پرستی

زندگانی دنیا

1. ماهیت واقعی زندگی دنیا:;إعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیَوهُ الدُّنیا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزینَهٌ وَتَفاخُرٌ بَیْنَکُم وَتَکاثُرٌ فِی الْاَمْوالِ وَالْأَوْلادِ... وَمَا الْحَیَوهُ الدُّنْیا إلاّ مَتعُ الْغُرُورِ;(100)؛ «بدانید که همانا زندگانی دنیا بازی و سرگرمی و زینت و فخر فروشی بین خودتان و افزون طلبی در اموال و فرزندان است... و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.»

2. متاع فریب:;زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَالبَنینَ وَالقَناطیرِ المُقَنطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَالفِضَّهِ وَالخَیلِ المُسَوَّمَهِ وَالاَنْعامِ وَالحَرْثِ ذلِکَ مَتعُ الحَیَوهِ الدُّنیا;(101)؛ «برای مردم، دوستی مشتهیّات نفس از زنان و فرزندان و زینتهای طلا و نقره و اسبان نشان خورده و رمه و زراعت زینت داده شده است. آن متاع زندگانی دنیا است.»

3. مار خوش خط و خال: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «مَثَلُ

الدُّنيا كَمَثَلِ الحَيَّهِ لَيِّنٌ مِسُّها وَالسَّمُّ النَّاقِعُ فی جَوفِها یَهوی إِلَيْهَا الْغَرُّ الْجاهِلُ وَیَحْذَرُها ذُو اللُّبِّ الْعاقِلِ(102)؛ مثل این دنیا به مثل ماری میماند که پوستی نرم دارد ولی در درونش زهری کشنده است. انسان نادان به آن رو میآورد و خردمند هوشمند از آن دوری میکند.»

4. سرای گذر: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «الدُّنْیا دارُ مَمَرٍّ وَالآخِرَهُ دارُ مَقَرٍّ وَالنَّاسُ فیها رَجُلانِ رَجُلٌ باعَ نَفسَهُ فَأَوْبَقَها وَرَجُلٌ ابْتاعُ نَفسَهُ فَأَعْتَقَها(103)؛ دنیا سرای گذر است و آخرت سرایی است که در آن میمانند و مردم در دنیا دو گروهند: گروهی خود را فروخته و به بند آن میکشند و گروهی دیگر خود را خریده و آزاد میسازند.»

امام خمینی قدس سره، اسطوره دوری از دنیا

یکی از نزدیکان امام نقل میکند: «یک بار که امام قدس سره برای زیارت به کربلا تشریف برده بودند، ما برای کاری درون خانه ایشان رفتیم. من کنجکاو شدم که ببینم چه چیزی در یخچال منزل امام است. دیدم در یخجال فقط یک قطعه پنیر و یک برش هندوانه است... .

اوایل که ایشان به نجف آمده بودند علیرغم گرمای طاقت فرسای نجف، به ما اجازه نمیدادند که برای منزل ایشان وسیله خنک کننده تهیه کنیم و باید برای خرید هر چیز معمولی و ما یحتاج زندگی بسیار به ایشان اصرار میورزیدیم.(104)»

جهان ای برادر نماند به کس

دل اندر جهانْ آفرین بند و بس مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت

که بسیار چون تو پرورد و کشت چو آهنگ رفتن کند جان پاک

چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

برخی نتایج دوستی دنیا

1. تعلقات منفی: عن ابی عبد الله

علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْیا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلاثِ خِصالٍ هَمٌّ لا یَنْفی وَأمَلٌ لایُدْرَکُ وَ رَجاءٌ لا یُنَالُ(105)؛ هر کس دلبستگی به دنیا پیدا کند، قلبش به سه ویژگی تعلق مییابد؛ اندوهی که پایان نمیپذیرد، آرزویی که به دست نمیآید و امیدی که به آن نخواهد رسید.»

2. دور شدن از هراس آخرت: عن رسول الله صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قالَ: «مَن أَحَبَّ الدُّنیا ذَهَبَ خَوْفُ الاخِرَهِ مِنْ قَلْبِهِ(106)؛ هر کس دنیا را دوست بدارد، ترس آخرت از دلش فرو میریزد.»

الحذر ای غافلان زین وحشت آباد الحذر !

الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار !

عرصهای نا دلگشا و بقعهای نا دل پسند

خانهای نا سودمند و تربتی ناسازگار

مرگ در وی حاکم و آفات در وی پادشاه

ظلم در وی قهرمان و فتنه در وی پیشکار

سخن هفدهم: شب زندهداری و نماز شب

فضیلت شب زندهداری

1. دستیابی به مقام محمود:;وَمِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَهً لَکَ عَسَی أنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً;(107) ؛ «و پاسی از شب را به تهجّد بپردازد تا برای تو به منزله نافلهای باشد، باشد که پروردگارت تو را به مقام محمود برساند.»

2. رسیدن به رحمت الهی:;أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیْلِ ساجِداً وقائِماً وَیَحْذَرُ الاخِرَهَ وَیَرْجُو رَحْمَهَ رَبِّهِ;(108) ؛ «(آیا چنین کسی که کفر میورزد بهتر است) یا کسی که در طول شب در سجده و قیام، خدا را پرستش میکند و از آخرت میترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد؟»

شب تاریک دوستان خدای

میبتابد چو روز رخشنده

وین سعادت به زور بازو نیست

تا نبخشد خدای بخشنده

آثار نماز شب

1. عن ابی عبد الله علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «صَلوةُ اللَّيْلِ تُحْسِنُ الخَلْقَ وَتُطيبُ الرِّيحَ وَتَدُرُّ

الرِّزْقَ وَتَجْلِبُهُ وَتَذْهَبُ بِالْهَمِّ وَتَجْلُو البَصَرَ(109)؛ نماز شب صورت را نیکو و بدن را معطّر و روزی را ریزان و جلب میسازد و اندوه را بر طرف ساخته و چشم را روشنی میبخشد.»

2. عن الصادق علیه السلام عن آبائه عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صَلیَّ الله علیه وآله: «صَلوةُ اللَّیْلِ مَرْضاةٌ لِلرَّبِّ وَحُبُّ المَلائِکَهِ وَسُنَّهُ الاَنْبِیاءِ وَنُورُ الْمَعْرِفَهِ وَأَصْلُ الایمانِ وَراحَهُ الْاَبْدانِ وَکَراهِیَّهُ الشَّیطانِ وَسِلاحٌ عَلَی الْاَعْداءِ وَإِجابَهٌ لِلدُّعاءِ وَقَبولٌ لِلاَعْمالِ وَبَرَکَهٌ فی الرِّزْقِ وَشَفیعٌ بَیْنَ صاحِبِها وَبَیْنَ مَلَکِ الْمَوْتِ وَسِراجٌ فی قَبْرِهِ وَفِراشٌ مِنْ تَحْتِ جَنْبَیْهِ وَجَوابُ مُنْکِرٍ وَنَکیرٍ وَمونِسٌ وَزائِرٌ فی قَبْرِهِ(110)؛ نماز شب سبب خشنودی پروردگار و دوستی فرشتگان و سیره پیامبران و نور معرفت و پایه ایمان و آسایش بدنها و نادوست داشتنی شیطان و سلاحی به روی دشمنان و مایه برآورده شدن دعا و پذیرش اعمال بندگان و برکت روزی (آنان) و شفاعت کننده بین نمازگزار و فرشته مرگ و چراغی در قبر او و بستری در زیر پهلوهایش و پاسخ منکر و نکیر و همدم و زیارت کننده وی در قبرش میباشد.» جان خویش از گریههای نیمه شب سیراب دار

کز درون او شعاع آفتاب آید برون

چون خدا خواهد که مان یاری کند

میل مان را جانب زاری کند

ای خدا ! زاری ز تو مرهم ز تو

هم دعا از تو اجابت هم ز تو

رحمت ام موقوف آن خوش گریههاست

چون گِرِست از بحر رحمت موج خاست

هر که او بیدارتر، پر دردتر

هر که او آگاه تر، رخ زردتر

پیش حق یک ناله از روی نیاز

به که عمری بی نیاز اندر نماز

نشانه شیعه

امام سجاد علیه السلام در خانه نشسته بودند

که کنیز حضرت عرض کرد: مولای من! عده‌ای در خانه آمده‌اند و می‌گویند که از شیعیان شما هستند و اجازه ورود می‌خواهند. امام با شنیدن این سخن بسیار خوشحال شد و سراسیمه به سوی در حرکت کرد؛ به گونه‌ای که نزدیک بود با صورت بر زمین افتد. پس از سلام و احوال پرسی در چهره‌های آنان خوب نگریست و بدون آنکه چیزی بگوید داخل خانه برگشت و فرمود: اینان شیعیان ما نیستند. شیعه ما از آثار عبادت و بندگی در سیمایش شناخته می‌شود. در پیشانی‌اش اثر سجده پیداست و از کثرت نمازهای نیمه شب، چهره‌اش زرد است و هنگامی که همگان در خواب به سر می‌برند او غرق در راز و نیاز با معبود خود است، اما اینان چنین نیستند.»(111)

سخن هجدهم: شب قدر

عظمت شب قدر

1. برتری بر هزار ماه: {لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ}«شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است.»

عن رسول الله صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قالَ: «قَدْ جائَكُمْ شَهْرُ رَمَضانَ مُبارَكٌ شَهْرٌ فَرَضَ اللهُ عَلَيْكُمْ صِيامَهُ تُفْتَحُ فِيه أبْوابُ الْجَنانِ وَ تُغَلُّ فِيه الشَّياطِينُ فِيه لَيْلَةُ القَدْرِ الَّتِی خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ مَنْ حَرُمَهَا فَقَدْ حُرِمَ؛ (113) ماه مبارک رمضان فرا رسیده است. ماهی که خدا روزه‌اش را بر شما واجب گردانید. درهای بهشت در این ماه باز می‌شود و شیاطین در غل و زنجیر می‌شوند. در این ماه شب قدر است که (فضیلت آن) از هزار ماه بیشتر است. هر کس که از برکات آن شب دور بماند محروم خواهد شد.»

2. شب تعیین مقدرات کارها: إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ * فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ؛ «ما قرآن را

در شبی فرخنده نازل کردیم؛ زیرا هشدار دهنده بودیم، در آن شب هر کاری محکم و استوار میشود.»

در پیش تو جز شرم وتمنا یا رب

در دست نمانده هیچ ما را یا رب

امشب که شب قدر بود امضا کن

حکم فرج مهدی زهرا یا رب

درخواست از خدا در شب قدر

1. «قیلَ لِلنَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: إنْ أدْرَکْتُ لَیْلَةَ القَدْرِ فَمَا أسْألُ رَبِّی؟ قَالَ صلی الله علیه و آله: الْعَافِیَهَ(115)؛ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد که اگر شب قدر را درک کردم از خدایم چه بخواهم؟ فرمود: سلامتی بخواه.»

2. قال موسی علیه السلام: «اِلَهی أُریدُ قُربَکَ قالَ: قُرْبِی لِمَنِ اسْتَیْقَظَ لَیلَهَ القَدرِ، قالَ: اِلَهی أُریدُ رَحمَتَکَ ، قالَ: رَحْمَتی لِمَنْ رَحِمَ المَسَاکِینَ لَیْلَهَ الْقَدْرِ، قالَ: اِلَهی أُریدُ الْجَوازَ عَلَی الصِّراطِ ، قالَ: ذلِکَ لِمَنْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَهٍ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ، قالَ: اِلَهی أُریدُ مِنْ أشْجارِ الْجَنَّهِ وَ ثَمَرِها، قالَ: ذلِکَ لِمَنْ سَبَّحَ تَسْبیحاً فِی لَیْلَهِ القَدر، قالَ: اِلَهی أُریدُ النَّجاهَ مِنَ النّارِ ، قالَ: ذَلِکَ لِمَنِ اسْتَغْفَرَ فِی لَیْلَهِ القَدْرِ، قال: اِلَهی أُریدُ رِضاکَ، قالَ: رِضایَ لِمَن صَلّی رَکعَتینِ فِی لَیلَهِ القَدر(116)؛ موسی علیه السلام (به خد) عرض کرد: خدایا میخواهم به تو نزدیک شوم. فرمود: قرب من برای کسی است که شب قدر بیدار باشد. گفت: خدایا ! رحمتت را میخواهم. فرمود: رحمتم از آن کسی است که در شب قدر به مسکینان رحمت کند. گفت: خدایا ! جواز گذشتن از پل صراط را میخواهم. فرمود: آن از آنِ کسی است که در شب قدر صدقهای بدهد. گفت: خدایا ! از درختان و میوههای بهشتی میخواهم. فرمود: آنها برای کسی است که در

شب قدر مرا به پاکی یاد کند. گفت: خدایا! رهائی از آتش جهنم را میخواهم. فرمود: آن برای کسی است که (از گناهانش) در شب قدر استغفار کند. گفت: خدایا! خشنودی تو را میخواهم. فرمود: خشنودی من از آنِ کسی است که در شب قدر دو رکعت نماز بخواند.»

احیاء یک سال

در احوال مرحوم «حاج محمد ابراهیم کلباسی» رحمه الله که از معاصران میرزای قمی رحمه الله و نیز از شاگردان سید بحرالعلوم رحمه الله بوده است، نوشتهاند: «او شب قدر را با عبادت ادراک میکرد. بدین گونه که در تمام ایام سال، شبها را احیاء میگرفت تا یقین کند شب قدر را درک کرده است.»(117)

ای خداوند کریم دل نواز

ای رحیم و ای حلیم و چاره ساز

گفته بودی شب تو با من راز کن

بی نیازا آمدم در باز کن

عاشق بیچاره را آواز کن

این دل بیچاره را هم ناز کن

نیستم ناخواندهای صاحب عطا

آشنایم خود مرا گفتی بیا

بس که چشمم پشت این در دوختم

راه ده آتش گرفتم سوختم

سخن نوزدهم: دستگیری از نیازمندان و ایتام

اهمیت یتیم نوازی

1. از بهترين نيكيها: عن امير المؤمنين عليه السلام اَنَّهُ قالَ: «مِنْ اَفْضَلِ الْبَرِّ بِرُّ الاَيْتامِ؛ از برترين نيكيها، نيكى به يتيمان است.»

2. سرانجام ظلم به يتيمان: عن اميرالمؤمنين عليه السلام اَنَّهُ قالَ: «ظُلمُ اليَتامى وَ الاَيَامى يُنَزِّلُ النُّقَمَ وَ يَسلُبُ النِّعَمَ اَهلَهَا؛ ظلم به يتيمان و مردان و زنان بى همسر، عذابها را نازل ميكند و نعمتها را از دارندگان آن باز ميستاند.»

اهميت دستگيرى از نيازمندان

1. ارمغان بهشت الهى: عن العبد الصالح عليه السلام أَنَّهُ قالَ: «أطْعِمُوا الطَّعامَ وَأفشُوا السَّلامَ وَصَلُّوا وَالنَّاسُ نِيامٌ تَدخُلوا الجَنَّةَ بِسَلامٍ(118)؛ امام

کاظم علیه السلام فرمودند: اطعام دهید و سلام را منتشر سازید، و آن گاه که مردم به خواب رفتهاند نماز بخوانید تا با سلام)و سلامت) به بهشت در آیید.»

2. حقیقت ایمان: عن رسول الله صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قالَ: «يَا عَلِيُّ! ثَلاثٌ مِنْ حَقائِقِ الایمانِ؛ الاِنْفاقُ مِنَ الاقْتارِ وَإِنْصافُکَ النّاسَ وَبَذْلُ العِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ(119)؛ ای علی! سه چیز از حقایق ایمان است؛ انفاق در حد توان، رعایت انصاف با مردم و بخشش علم به آموزنده علم.»

3. ویژگی مؤمن: عن علی بن الحسین علیهما السلام أَنَّهُ قالَ: «مِنْ أَخْلاقِ المُؤمِنِ الاِنْفاقُ عَلَی قَدْرِ الاِقْتارِ(120)؛ از اخلاق مؤمن، انفاق به اندازه توان مالی است.»

یک درم کان دهی به درویشی به زگنجهای مدّخر است

هر چه داری نصیب تو آن است وان دگر قسمت کسی دگر است

توشه آخرت

«زُهری» میگوید: «شب هنگام، مردی را دیدم که در تاریکی، کوله بار سنگینی را به دوش گرفته بود و نفس زنان آن را حمل میکرد. دیدم امام سجاد علیه السلام است. سلام کردم وگفتم این موقع شب کجا میروید؟ و این بار چیست؟ حضرت فرمود: مقداری آذوقه است و میخواهم به سفر بروم و آنجایی میبرم که محفوظ بماند تا موقع سفر با خودم ببرم. زهری گفت: این فرد غلام من است، اجازه دهید او بار را حمل کند. امام نپذیرفت. زهری جلو آمد و عرض کرد: بگذارید من حمل کنم. امام فرمود: تو را سوگند میدهم که مانع من نشوی، تو نیز هر جا که میخواهی برو.

پس از چند روز زهری خدمت امام رسید و پرسید: آن شب در کوچههای مدینه میرفتید و فرمودید که عازم سفر هستید،

اما هنوز شما را در شهر میبینم؟ امام فرمود: سفری که گفتم سفر آخرت بود و توشهای که گفتم توشه آخرت. آن را به نیازمندان دادم تا محفوظ بماند که موقع مرگ دستم خالی نباشد.(121)

سخن بیستم: توبه

اهمیت و آثار توبه

1. محبوبترین: عن ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام قال: «أحَبُّ العِبادِ إلَی اللهِ الْمُنیبُونَ التَّوّابُونَ(122)؛ محبوبترین بندگان نزد خدا، انابه کنندگان و توبه کنندگان هستند.»

2. آمرزش گناهان: عن ابی جعفر علیه السلام قال: «کُلَّما عَادَ المُؤمِنُ بِالاستِغْفارِ وَالتَّوبَهِ عَادَ اللهُ عَلَیْهِ بِالمَغْفِرَهِ وَإنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیمٌ یَقبَلُ التَّوبَهَ وَیَعفُو عَنِ السَّیِّئاتِ فَإیَّاکَ أنْ تَقنُطَ المؤمِنینَ مِنْ رَحْمَهِ اللهِ(123)؛ هر گاه مؤمن (از کار بد خویش) بازگردد و در مقام استغفار و توبه برآید، خدا بر او باز میگردد و او را میآمرزد؛ چرا که خداوند بخشنده و مهربان است، توبه را قبول میکند و گناهان را میآمرزد، پس مبادا که مؤمنین را از رحمت خداوند نا امید سازی.»

3. سرد کننده آتش: عن رسول الله صلی الله علیه و آله أنّه قالَ: «إنَّ الذُّنُوبَ لَتَشُوبُ أهلَها لِتَحرِقَتِهِم لایَطفَئُها شَیءٌ إلاّ الاستِغفَار؛(124) همانا گناهان، گناهکاران را برای سوزاندنشان آلوده میسازند و چیزی جز استغفار آن را خاموش نمیکند.»

بازآ، بازآ، هر آن چه هستی بازآی

گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی

این درگه ما درگه نومیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی بازآی

شرایط توبه

عن امیر المؤمنین علیه السلام، قال لِمَن قالَ بِحَضْرَتِهِ أستَغْفِرُ اللهَ: «ثَکَلَتْکَ أُمُّکَ أتَدری ما الاسْتِغفارُ؟ هُوَ دَرَجَهُ العِلِّیِّینَ وَهُوَ اسْمٌ واقِعٌ عَلَی

سِتَّهِ مَعانٍ أوَّلَهَا النَّدَمُ عَلَى ما مَضى وَالثّانِى العَزْمُ عَلَى تَركِ العَوْدِ عَلَيهِ أبَداً
وَالثَّالِثُ أنَ تُؤَدِّىَ إلىَ المَخْلُوقينَ حُقُوقَهُم حَتّى

تَلقَی اللهَ لَیسَ عَلَیکَ تَبِعَهٌ وَالرَّابِعُ أن تَعمِدَ إلی کَلِّ فَرِیضَهٍ عَلَیکَ ضَیَّعْتَهَا فَتُؤَدِّیَ حَقَّها وَالخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَی اللَّحْمِ الَّذی نَبَتَ عَلَی السُّحتِ فَتُذیبَهُ بِالاحْزانِ حَتّی یَلصِقَ الجِلدُ بِالعَظْمِ وَیَنشَأَ مِنها لَحمٌ جَدیدٌ وَالسَّادِسُ أن تُذیقَ الجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَهِ کَمَا أذِقْتَهُ حَلاوَهَ المَعْصِیَهِ فَعِنْدَ ذلکَ تَقُولُ أَسْتَغفِرُ اللهِ؛ (125) حضرت علی علیه السلام در پاسخ به فردی که در حضورش گفت: «استغفر الله»، فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. آیا میدانی که استغفار چیست؟ استغفار درجه کسانی است که در بالاترین جای بهشت مکان خواهند کرد و استغفار اسمی است که به شش معنی به کار برده میشود (و کامل میشود)؛ اول پشیمانی از گذشته، دوم تصمیم گرفتن بر عدم بازگشت به معصیت برای همیشه، سوم اینکه حقوقی که از آفریدگان خدا برگردنت هست بپردازی تا آنکه وقتی خدا را ملاقات میکنی گناهی برایت نمانده باشد، چهارم آنکه به فرائضی که آن را تباه ساختهای بپردازی و حقش را به جای آوری، پنجم آنکه گوشتی که از غذای حرام روئیده است را با اندوه فراوان ذوب کنی تا پوست به استخوان بچسبد و)پس از آن) گوشت جدیدی بر آن بروید، ششم آنکه به بدن (خود) سختی فرمان برداری را بچشانی همان گونه که شیرینی گناه را به آن چشاندهای. هر گاه که چنین کردی آن وقت بگو استغفر الله.»

چو پنجاه سالت برون شد ز دست

غنیمت شمر پنج روزی که هست

مخُسب ای گنه کرده خفته، خیز !

به قدر گنه آب چشمی بریز

توبه پذیری خداوند

یکی از عرفا شبی از کنار خانهای میگذشت و صدای ناله زنی را شنید که به شوهرش میگفت: حتی اگر به من غذا

هم ندهی و مرا هم بزنی و یا اگر زن دیگری اختیار کنی و از من روی بگردانی، من از این خانه، جای دیگری نمی روم. آن عارف نعرهای زد و روی زمین افتاد و از هوش رفت. وقتی به هوش آمد، از او پرسیدند: چه اتفاقی برای شما افتاد که این گونه از هوش رفتید؟ گفت: ندایی به گوشم رسید که میگفت: اگر هزار بار هم گناه کنی و توبه نمایی از گناه تو خواهیم گذشت اما اگر از در خانه ما به کس دیگری پناه ببری از تو نخواهیم گذشت.(126)

غرق گنه ناامید مشو ز دربار ما

که عفو کردن بود در همه دم کار ما بنده شرمنده تو، خالق بخشنده من

بیا بهشتات دهم، مرو تو در نار ما

توبه شکستی بیا، هر آنچه هستی

امیدواری بجو ز نام غفار ما

در دل شب خیز و ریز، قطره اشکی زچشم

که دوست دارم کند، گریه گنهکار ما

سخن بیست و یکم: خیرات و حسنات

حقیقت انجام خیرات

عن ابی جعفر علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «إنَّ اللهَ ثَقَّلَ الخَیْرَ عَلَی أهْلِ الدُّنْیا کَثِقْلِهِ فی مَوَازینِهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَإنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ خَفَّفَ الشَّرَّ عَلَی أهْلِ الدُّنْیا کَخِفَّتِهِ فی مَوَازینِهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ(127)؛ به راستی خدا کار خیر را بر مردم دنیا سنگین ساخته است همانند سنگینی آن در ترازوی عملشان در روز رستاخیز و خداوند بلند مرتبه و سترگ کار شر را بر مردم دنیا سبک گردانیده همانند سبکی آن در ترازوی عملشان در روز رستاخیز.»

اهمیت سبقت بر انجام خیرات

1.;فَاسْتَبِقُوا الْخَیراتِ;(128)؛ «در کارهای خیر از (یکدیگر) پیشی بگیرید.»

2.;إِنَهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ؛(129) «آنها (مؤمنان) درکار خیر از هم سبقت میگیرند.»

دلایل شتاب در انجام خیرات

1. بیم از

شیطان: عن ابی جعفر علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «مَنْ هَمَّ بِشَیْءٍ مِنَ الخَیْرِ فَلْیُعَجِّلْهُ فَإنَّ کُلَّ شَیْءٍ فیهِ تَأخیرٌ لِلشَّیطانِ فیهِ نَظْرَةٌ(130)؛ هر کس قصد انجام کار خیری را دارد پس باید در آن بشتابد.، زیرا هر کار خیری که پس افتد به راستی شیطان را در آن نظری است.»

عن ابی عبدالله علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «إذا هَمَّ أحَدُکُم بِخَیْرٍ أوْ صِلَهٍ فَإنَّ عَنْ یَمینِهِ وَشِمالِهِ شَیْطانَینِ فَلْیُبادِر لایَکُفّاهُ عَنْ ذلِکَ(131)؛ هرگاه یکی از شما تصمیم انجام کار خیر یا رساندن نفعی (به کسی) بگیرد، دو شیطان در راست و چپ او قرار میگیرند (تا منصرفش سازند)، پس باید شتاب کند تا مبادا او را از آن باز دارند.»

2. امکان عدم موفقیت: عن ابی عبد الله علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «کانَ أبی یَقُولُ: إذا هَمَمْتَ بِخَیْرٍ فَبادِرْ فَإنَّکَ لاتَدْری ما یَحْدُثُ(132)؛ پدرم همیشه میفرمود: چون آهنگ کار نیکی کردی شتاب کن. زیرا تو نمیدانی چه اتفاقی خواهد افتاد.»

3. امکان عنایت خاص خدا: عن ابی عبد الله علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «إذا هَمَمْتَ بِشَیْءٍ مِنَ الخَیْرِ فَلاتُؤَخِّرْهُ فَإنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ رُبَّما إطَّلَعَ عَلَی العَبدِ وَهُوَ عَلَی شَیءٍ مِنَ الطّاعَهِ فَیَقُولُ وَعِزَّتی وَجَلالِی لا أُعَذِّبُکَ بَعْدَها أَبَداً(133)؛ چون قصد انجام خیری کردی پس آن را به تأخیر مینداز؛ زیرا همانا که خداوند بلند مرتبه چه بسیار باشد که از بندهای در حال انجام خیری مطلع میشود و (به خاطر انجام همان کار خیر) میگوید به بزرگی و شکوهم سوگند که تو را پس از انجام این کار خیر هرگز عذاب ننمایم.»

ارزش شتاب در خیرات

«صدقه حلوانی» میگوید: «در مسجد الحرام یکی از دوستانم دو درهم از من

قرض خواست و من به او گفتم: پس از طواف به او خواهم داد. در حین طواف امام صادق علیه السلام را مشغول طواف دیدم. امام دستش را به جهت کمک خواستن روی شانه من گذاشت و هر دو به طواف پرداختیم. طواف من به پایان رسید. اما به جهت رعایت وضعیت جسمی امام، ترجیح دادم به ایشان کمک کنم. دوستم که از من قرض خواسته بود در کناری نشسته و به خیال اینکه من در قرض دادن به او مسامحه میکنم، هر دور که از جلوی او رد میشدم با دست به من اشاره میکرد که دو درهم به من قرض بده. امام متوجه شد و پرسید: این مرد چه میخواهد؟ عرض کردم: او منتظر من است که طوافم تمام شود و به او دو درهم قرض بدهم. امام سریع دست از شانهام برداشت و فرمود: مرا رها کن و برو حاجت او را برآور! وقتی بازگشتم، امام که طوافش تمام شده بود و با دوستانش صحبت میکرد به من فرمود: من اگر برای برآوردن حاجت کسی شتاب کنم بهتر است که هزار بنده را در راه خدا آزاد و هزار نفر را برای جهاد در راه خدا بسیج کنم !»(134)

سخن بیست و دوم: گناه

بزرگی گناه

1. جنگ با خدا و رسول: أَلَمْ یَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ یُحادِدِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِداً فِیها)؛ «آیا نمیدانند که هر کس با خدا و رسولش دشمنی کند، آتش جهنم برای اوست که در آن جاودانه خواهد ماند.»

2. بزرگی خدا: عن النبی صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قالَ: «یا أباذَرِّ! لاتَنْظُرْ اِلَی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَ لَکِنِ انْظُرْ إِلی

مَنْ عَصَيْتَهُ(136)؛ ای اباذر! به کوچکی گناه، نگاه مکن بلکه به بزرگی کسی که نافرمانیاش را کردهای نگاه کن.»

برخی از آثار گناه

1. تغییر نعمتها: عن رسول الله صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قالَ: «اَلذُّنُوبُ تُغَيِّرُ النِّعَمَ(137)؛ گناهان نعمتها را تغییر میدهند.»

2. قساوت قلب: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: « مَا جَفَّتِ الدُّمُوعُ إلاَّ لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ ما قَسَتِ القُلُوبُ إِلاَّ لَكَثْرَةِ الذُّنُوبِ؛(138) اشکها خشک نمیشود مگر به خاطر قساوت قلبها و قلبها قسی نمیشود مگر به واسطه زیادی گناهان.»

3. دوری از رستگاری: عن ابی عبدالله علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «إذا أذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ مِنْ قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْداءُ فَإن تابَ إنْمَحَتْ وَ إن زادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلايُفْلِحُ بَعْدَها أبَداً(139)؛ هنگامی که کسی گناه میکند در دلش نقطه سیاهی خروج میکند. حال اگر توبه کند آن نقطه سیاه پاک میشود. اما اگر باز هم گناه کند آن نقطه سیاه بزرگتر میشود تا سراسر قلبش را فرا میگیرد و از آن به بعد هرگز رستگار نمیشود.»

بدترین گناهان

عن ابی جعفر علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «ألذُّنُوبُ كُلُّها شَديدَةٌ وَ أشَدُّها مَا نَبَتَ عَلَيْهِ اللَّحْمُ وَ الدَّمُ لأنَّهُ إمَّا مَرْحُومٌ وَ إمَّا مُعَذَّبٌ وَ الجَنَّةَ لايَدخُلُها إلاَّ طَيِّبٌ؛ (140) گناهان همگی سخت هستند و سختترین آن، گناهی است که از آن، گوشت و خون (بر بدن) روئیده باشد . حال او یا بخشیده میشود و یا عذاب میگردد، ولی به هر حال در بهشت جز انسان پاک وارد نمیشود.»

سخن بیست و سوم: فضل و رحمت خدا

اهمیت و گستردگی رحمت خدا

1. عامل دوری از خسران اخروی: Cفَلَولا فَضلُ اللهِ عَلَيكُم وَ رَحمَتُهُ لَكُنْتُمْ

مِنَ الخَاسِرینَ؛(141) «اگر فضل و رحمت خداوند نسبت به شما نبود هر آینه از زیانکاران بودید.»

2. درخواست از فضل خدا: وَ اسئَلُوا اللهَ مِنْ فَضلِهِ؛(142) «از فضل خدا درخواست کنید.»

3. گستردگی فضل خدا: قال الصادق علیه السلام: «إذا کانَ یَومَ القِیامَهِ نَشَرَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی رَحمَتَهُ حَتَّی یَطمَعَ إبلِیسُ فِی رَحمَتِهِ(143)؛ وقتی روز قیامت شود، خداوند رحمتش را پراکنده سازد، تا آنجا که ابلیس نیز در آن طمع کند.»

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

امیدواری به فضل خدا

1. امیدواری به همراه عمل صالح: وَ مَنْ کانَ یَرْجُو لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَ لایُشرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أحَداً؛(144) «و هر کس دیدار پروردگارش را آرزو دارد پس باید عمل صالح انجام دهد و در پرستش او هیچ کس را شریک نگرداند.»

2. نا امیدی، مرز کفر به خدا: إنَّهُ لایَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ إلاَّ الْقَوْمُ الْکافِرُونَ؛ (145) «به درستی که جز گروه کافران از رحمت خدا ناامید نمیشوند.»

3. حدود امیدواری به رحمت خدا: عن الصادق علیه السلام أنَّهُ قالَ: «أُرْجُ اللهَ لایَجْرِئُکَ عَلَی مَعاصِیهِ وَ خَفِ اللهَ خَوفاً لایُؤیِسُکَ مِنْ رَحْمَتِهِ؛(146) به خدا امید داشته باش تا جائی که تو را بر گناه و نافرمانی او دلیر نکند و از خدا بترس تا جائی که تو را از رحمتش ناامید نسازد.»

شرایط امیدواری به فضل خدا

امیر مؤمنان علیه السلام به مردی که ترس خدا بر چهره او اثر گذاشته بود نظر کرد و فرمود: «تو را چه شده؟» عرض کرد: «از خدا میترسم» فرمود: «ای بنده خدا ! از گناهانت بترس و از عدل خدا بیم دار و بر حقوق بندگان خدا

که بر گردنت هست، بیندیش و خود را از آنها رها ساز. همچنین از آنچه خدا تو را بر آن مکلف ساخته و اطاعتش ننمودهای و نافرمانیش را در آنچه تو را نهی کرده انجام دادهای، بترس. اگر چنین نکردهای از خدا هم ترس نداشته باش که تو به وظیفهات عمل کردهای و او نیز به کسی ظلم نمیکند و بیشتر از آنچه که کسی سزاوار است، هرگز عذاب نخواهد نمود، مگر آنکه از بدفرجامی به سبب دگرگون شدن نعمتها و مبتلا شدن بر امتحانات الهی بر حال خود بیم داشته باشی. پس اگر بخواهی که خدا تو را از فرجام بد ایمنی بخشد بدان که هر کار خیری که به آن روی آوری از فضل خدا و توفیق از جانب اوست و به هر کار بدی که به آن دست بزنی و کیفر نبینی به سبب آن است که خدا به تو مهلت داده و کیفرت را به تأخیر انداخته تا به خود آیی و توبه نمائی تا سرانجام به عفو خدا نائل گردی.(147)»

سخن بیست و چهارم: شیطان

ضرورت پایداری در برابر شیطان

1. دشمنی شیطان: إنَّ الشَّیطانَ لَکُم عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً؛(148) «شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن خود بدارید.»

2. مراقبت بر فریب نخوردن از شیطان: یا بَنِی آدَمَ لاَیَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیطانُ کَمَا أخْرَجَ أبَوَیْکُم مِنَ الجَنَّهِ؛(149) «ای فرزندان آدم! (مراقب باشید) شیطان فریبتان ندهد چنان که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند.»

3. صف آرایی در برابر وسوسههای شیطانی: عن امیر المؤمنین علیه السلام أنَّهُ قالَ: «صافُوا الشَّیطانَ بِالمُجاهَدَهِ وَاغْلِبُوهُ بِالمُخَالَفَهِ(150)؛ در برابر شیطان برای جنگ با او صفآرائی کنید و با مخالفت بر او چیره

شوید.»

برخی ابزارهای شیطان در گمراه ساختن انسان

1. به فراموشی انداختن: وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيطانُ فَلا تَقعُدْ بَعدَ الذِّكرى مَعَ القَومِ الظّالِمينَ؛(151) «و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، پس از توجه، دیگر با ستمکاران منشین.»

2. دشمنی و کینه انداختن در دلها: إنَّما يُريدُ الشَّيطانُ أنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ العَداوَةَ وَالبَغْضاءَ؛(152) «به درستی که شیطان میخواهد بین شما کینه و دشمنی اندازد.»

3. تزیین اعمال ناپسند: فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيطانُ أعْمَالَهُم وَهُوَ وَلِيُّهُمُ اليَوْمَ وَلَهُمْ عَذابٌ أليمٌ؛(153) «شیطان کردار ایشان امتهای پیشین) را در نظرشان زینت داد، پس او امروز دوستدارشان است و برای آنها عذابی دردناک است.»

4. وعدههای دروغین: يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إلاَّ غُرُوراً) ؛ «(شیطان) وعدهشان میدهد و به آرزو کردن وادارشان میکند و جز فریب، شیطان وعدهشان ندهد.»

5. ترساندن از فقر: اَلشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الفَقْرَ؛(155) «شیطان به تهی دستی وعدهتان میدهد.»

6. وسوسه: مِنْ شَرِّ الوَسْواسِ الخَنَّاسِ * الَّذى يُوَسْوِسُ فى صُدورِ النَّاسِ) ؛ «از شر وسواس خناس (شیطان) که در دلهای مردم وسوسه میکند.»

7 .یادآوری شهوات، لذتهای زودگذر و آرزوهای بلند: عن الامام الرضا علیه السلام أنَّهُ قالَ: «إنَّ إبْليسَ لَهُ خُرطُومٌ كَخُرطُومِ الكَلْبِ واضِعَهٌ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَم يُذَكِّرُهُ الشَّهَواتِ وَاللَّذَّاتِ وَيأْتيهِ بِالأمانِيِّ وَيَأتيهِ بِالوَسوَسَهِ عَلَى قَلْبِهِ يُشَكِّكُهُ فى رَبِّهِ فَإذا قالَ الْعَبْدُ: «أعوذُ بِاللهِ السَّميعِ العَليمِ» أخْرَجَ خُرطُومَهُ مِن قَلبِهِ(157)؛ برای شیطان پوزهای است مانند پوزه سگ که آن را در دل آدمی مینهد و او را به یاد شهوات و لذتهای نفسانی میاندازد و او را سرگرم آرزوها میکند و وسوسه را در قلب او میافکند که در نتیجه او را نسبت به آفریدگارش در شک و تردید واقع کند و

هر گاه که آن بنده بگوید: پناه میبرم به خداوند شنوای دانا، خرطومش را از قلب او بیرون میکند.»

ابزار شیطان

روزی شیطان به صورت پیرمردی در آمد و نزد حضرت سلیمان علیه السلام رفت. حضرت سلیمان علیه السلام از او پرسید: «تو با امت موسی علیه السلام چه میکنی؟» گفت: «حب دنیا را بر دلهایشان میاندازم.» پرسید: «با امت عیسی علیه السلام چه میکنی؟» گفت: «آنها را با تثلیث و شرک، اغواء خواهم نمود.» پرسید: « با امت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله چه میکنی؟» گفت: « آنها را وا نمیگذارم تا درهم و دنیا را برایشان محبوبتر از لااله الا الله قرار دهم.»(158)

دوزخ است ابلیس و دوزخ اژدهاست

کو به دریاها نگردد کمّ و کاست

هفت دریا را در آشامد هنوز

کم نگردد سوزشش آن خلق سوز

سخن بیست و پنجم: تقوی و پارسایی

حقیقت تقوی

1. زیباترین پوششها: عن الصادق علیه السلام أنَّهُ قالَ: «أَزیَنُ اللِّباسِ لِلْمُؤْمِنِ لِباسُ التَّقْوی؛(159) زیباترین لباس برای مؤمن لباس تقوی است.»

2. حضور دائم در نزد پروردگار: عن الصادق علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «اَلتَّقْوی أنْ لایَفْقُدَکَ اللهُ حَیْثُ أَمَرَکَ وَ لایَراکَ حَیْثُ نَهاکَ؛(160) تقوی آن است که هرگاه خداوند به تو دستوری داد تو را غایب نیابد و چون تو را باز دارد حاضرت نبیند.»

3. برترین توشه آخرت: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «اَلتَّقْوی خَیرُ زَادٍ لِلمَعادِ؛(161) تقوی عالیترین توشه برای روز معاد میباشد.»

ارکان تقوی

عن النبی صلی الله علیه و آله اَنَّهُ قالَ: «لِلتَّقْوی أرْبَعَةُ أرْکانٍ؛ اَلْخَوْفُ مِنْ رَبِّ الْجَلیلِ وَ الْعَمَلُ بِالتَّنْزِیلِ وَ القَنَاعَةُ بِالْقَلیلِ وَ الْاِسْتِعدَادُ لِیَوْمِ الرَّحِیلِ؛ (162) برای تقوی چهار رکن است؛ ترس از پروردگار بزرگ،

عمل به آنچه نازل شده، قناعت به اندک و آمادگی برای مرگ.»

دستاوردهای تقوی

1. میراثداری زمین: اِنَّ الْأرْضَ لِلّٰهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ)؛ «زمین از آن خداست و به هر کس از بندگانش که بخواهد میدهد و سرانجام از آن متقین است.»

2. میراث داری بهشت: تِلْکَ الْجَنَّةُ الَّتِی نُورِثُ مِنْ عِبادِنا مَنْ کانَ تَقِیّاً؛ (164) «آن بهشتی است که به أن بندگانمان که پرهیزگار باشند به میراث میدهیم.»

3. بهرهگیری از علم الهی: وَ اتَّقُوا اللهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللهُ)؛ «از خدا پروا کنید تا خدا شما را آموزش دهد.»

4. آسان شدن امور: وَ مَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أمْرِهِ یُسْراً)؛ «هر کس از خدا پروا کند، خدا برای او در کارش تسهیلی قرار میدهد.»

5. روزی از مجرای غیر منتظره: وَ مَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقهُ مِنْ حَیْثُ لایَحْتَسِبُ)؛ هر کس از خدا پروا کند برای او گریزگاهی (از مشکلات) قرار میدهد و از جایی که نمیداند به او روزی میرساند.»

6. آسودگی خاطر: فَمَن اتَّقی وَ أصْلَحَ فَلاخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاهُمْ یَحْزَنُونَ)؛ «پس هر کس پرهیزگاری کند و خود را اصلاح نماید، نه بیمی بر اوست و نه اندوهی.»

7. عدم ترس از آفریدگان: عن الامام الهادی علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «مَنِ اتَّقَی اللهَ یُتَّقَی وَ مَنْ أطاعَ اللهَ یُطاعُ وَ مَنْ أطاعَ الْخَالقَ لَمْ یُبالِ سَخَطَ الْمَخْلُوقِینَ وَ مَنْ أسْخَطَ الخَالِقَ فَلْیَتَیَقَّنْ أنْ یَحِلَّ بِهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقینَ؛ (169) کسی که از خدا پروا داشته باشد، از او پروا میکنند و هر کس از خدا اطاعت کند، مورد اطاعت واقع میشود و هر کس که از آفریننده فرمان بَرَد، از خشم آفریدگان

باکی نخواهد داشت و کسی که آفریدگار را به خشم آورد، یقین کند که خشم آفریدگان بر او روا خواهد شد.»

مردان رهش میل به هستی نکنند

خود بینی و خویشتن پرستی نکنند

هر نیم شبی که در خرابات آیند

خم خانه تهی کنند و مستی نکنند

نیروی پارسایی

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از محلی میگذشتند، دیدند تعدادی از جوانان مشغول مسابقه و زور آزمایی هستند. آنجا سنگ بزرگی بود که هر کدام آن را به قدر توانایی خود حرکت میداد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: «چه میکنید؟» گفتند: «زور آزمایی میکنیم تا بدانیم که کدامیک از ما نیرومندتر است.» فرمود: «مایلید من بگویم کدامتان از همه قویتر هستید؟» عرض کردند: « بله یا رسول الله ! چه بهتر که پیامبر اسلام بگوید چه کسی قویتر است.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «از همه نیرومندتر کسی است که تقوا پیشه کند و هرگاه از چیزی خوشش آمد، علاقه به آن چیز وی را به گناه و مخالفت حق وادار نکند و هرگاه عصبانی شد، طوفان خشم او را به سمت گناه نکشاند.»(170)

عام نادان پریشان روزگار

به زدانشمند ناپرهیزگار

کان به نابینایی از راه اوفتاد

وین دو چشمش بود و در چاه اوفتاد

سخن بیست و ششم: چشم پوشی از عیب دیگران

زیبایی عیب پوشی

1. زیباترین اخلاقها: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أنَّهُ قالَ: «أشْرَفُ أخْلاقِ الْکَریمِ تَغَافُلُهُ عَمَّا یَعْلَمُ(171)؛ شریفترین اخلاق فرد بزرگوار، چشم پوشی او از آنچه (در مورد دیگران و اشتباهاتشان) میداند، است.»

2. عدم شتاب در عیبجویی دیگران: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «یا عَبدَاللهِ! لاتَعْجَلْ فِی عَیْبِ عَبْدٍ بِذَنْبِهِ فَلَعَلَّهُ

مَغْفُورٌ لَهُ وَ لاتأْمَنْ عَلَى نَفْسِکَ(172) ؛ای بنده خدا ! در برشمردن عیب کسی به گناهش شتاب مکن شاید گناهش بخشیده شود، و به نفس خودت اطمینان نداشته باش (که بهتر از او باشی).»

3. پیامد چشم پوشی: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «تَغافَلْ یُحْمَدُ اَمْرُکَ(173)؛ چشم پوشی کن تا کارت پسندیده شود.»

زشتی عیبجویی

1. کینه توزترین مردم: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «أمقَتُ النَّاسِ الْعَیَّابُ(174)؛ کینه توزترین مردم، عیبجو است.»

2. عیبجویی؛ نشانه خودپسندی: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «عَجِبْتُ لِمَنْ یُنْکِرَ عُیُوبَ النَّاسِ وَ نَفْسُهُ أَکْثَرُ شیْءٍ مَعایباً وَ لایَبْصُرُها(175)؛ در شگفتم از کسی که عیوب مردم را زشت میپندارد در حالی که عیبهای خودش بیشتر است اما نمیبیند.»

3. بزرگترین عیبها: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «أکْبَرُ الْعَیْبِ أنْ تَعِیبَ غَیرَکَ بِما هُوَ فِیکَ(176)؛ بزرگترین عیبها این است که عیبی را در دیگران برشماری که در خودت هم هست.»

4. پیامد سوء عیبجویی: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «مَنْ لَمْ یَتَغافَلْ وَ لایَغُضُّ عَنْ کَثِیرٍ مِنَ الأمُورِ تَنَغَّصَتْ عِیشَتُهُ(177)؛ هر کسی (از اشتباهات دیگران) چشم پوشی نکند و از بسیاری (از اشتباهات در) کارها (ی دیگران) نگذرد، زندگیش تباه میشود.

نکوهش عیبجویی

مردی روستایی، پیوسته خدمت امام صادق علیه السلام میآمد، اما مدتی امام او را ندید. حضرت از حال او جویا شد. شخصی که در محضر امام بود خواست از مرد روستایی عیبجویی کند و به این وسیله از ارزش او نزد امام بکاهد. گفت: «آن مرد، دهاتی و بیسواد است و چندان آدم مهمی نیست.» امام فرمود: «شخصیت انسان در عقل او و شرافتش در دین او و برتریاش

در تقوای اوست. زیرا مردم از نظر نسل یکسانند و همه از بنیآدم هستند و مزایای مادی ارزش آفرین نیست.» آن مرد از سخنانش شرمنده شد و دیگر چیزی نگفت.(178)

در گفتن عیب دگران بسته زبان باش

با خوبی خود عیب نمای دگران باش

روز بیست و هفتم: دوستی و همنشینی

تعریف دوستی

1. معنای رفیق: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «إِنَّمَا سُمِّیَ الرَّفیقُ رَفیقاً لأَنَّهُ یَرفَقُکَ عَلی صَلاحِ دینِکَ فَمَنْ أعانَکَ عَلَی صَلاحِ دِینِکَ فَهُوَ الرَّفیقُ الشَّفیقُ(179)؛ رفیق به این دلیل رفیق نامیده شده است که به تو در صلاح دینت سود میرساند، پس هر کس به تو در صلاح دینت یاری رساند او رفیق دلسوز است.»

2. معنای صدیق: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «إِنَّمَا سُمِّیَ الصَّدیقُ صَدیقاً لأَنَّهُ یَصدِقُکَ فی نَفسِکَ وَمَعایِبِکَ فَمَن فَعَلَ ذلِکَ فَاستَنِمْ إِلَیهِ فَإِنَّهُ الصَّدیقُ؛(180) صدیق و دوست به این دلیل صدیق نامیده شده که در مورد نفس تو و عیبهایت، به تو راست میگوید. پس هر کس این گونه رفتار کرد به سوی او آرام گیر، به درستی که او دوست است.»

ابر اگر آب زندگی بارد

هرگز از شاخ بید بر نخوری

با فرو مایه همنشینی مکن

کز نی بوریا شکر نخوری

همنشینان خوب

1. بردباران: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «جالِسِ الْحُلَماءَ تَزْدُدْ حِلْماً؛(181) «با بردباران همنشینی کن، حلم و بردباریات زیاد میشود.»

2. دانشمندان: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «جالِسِ العُلَماءَ فَتَسْعدْ(182)؛ با دانشمندان همنشینی کن خوشبخت میشوی.»

3. فقرا و نیازمندان: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «جَالِسِ الفُقَراءَ تَزدُدْ شُكراً؛(183) با فقرا همنشینی کن، شکر گزاریات زیاد میشود.»

4. دور اندیشان: عن امیر المؤمنین

عليه السلام أَنَّهُ قالَ: «جالِسِ الحُكَماءَ يَكمُلْ عَقلُكَ وَتَشرُفْ نَفسُكَ وَيَنْتَفِ عَنكَ جَهلُكَ(184)؛ با دور انديشان همنشينى كن، خردت كامل و نفست شريف و نادانيات از بين ميرود.»

5. عاقلان: عن امير المؤمنين عليه السلام أَنَّهُ قالَ: «صُحبَةُ الوَلِىِّ اللَّبيبِ حَياةُ الرّوحِ(185)؛ همنشينى با دوست عاقل (موجب) زندگانى روح است.»

عن امير المؤمنين عليه السلام أَنَّهُ قالَ: «صاحِبِ العُقَلاءَ وأغْلِبِ الهَوى تُرافِقِ المَلاَءِ الاَعلى(186)؛ «با عاقلان همنشينى كن و بر نفس غلبه نما تا اينكه با ساكنان عرش الهى همنشين گردى.»

ضرورت دورى از دوست بد

«ابو هاشم جعفرى» يكى از شيعيان برجسته امام هادى عليه السلام است. روزى امام از روى اعتراض به او فرمود: «چرا با عبد الرحمان بن يعقوب همنشينى ميكنى؟» ابو هاشم عرض كرد: «او از بستگان من است.» امام فرمود: «عقيده او درباره صفات خداوند باطل است و انديشههاى نادرستى را در سر ميپروراند. حال خود دانى! يا با او همنشين باش و ما را ترك كن و يا با ما همنشين باش و او را ترك كن.»

ابو هاشم عرض كرد: «او هر عقيدهاى دارد براى خودش است. من كه عقيده درستى دارم و عقيده باطل او آسيبى به عقيده درست من نميرساند». امام فرمود: «آيا نميترسى از اينكه عذابى به سويش نازل شود و تو را نيز به خاطر نزديك بودن و همنشينى با او، فرا گيرد؟(187)»

تا توانى ميگريز از يار بد

يار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها تو را بر جان زند

يار بد بر جان و بر ايمان زند

***

رقم بر خود به نادانى كشيدى

که نادان را به صحبت برگزیدی

طلب کردم ز دانایی یکی پند

مرا فرمود با نادان مپیوند

سخن بیست

و هشتم: نماز

اهمیت نماز

1. نماز، وسیله دوری از فساد و فحشا: Cإنَّ الصَّلوةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ)؛ «نماز انسان را از فساد و تباهی باز میدارد.»

2. نماز، وسیله یادخدا: أقِمِ الصَّلوةَ لِذِکْرِی)؛ «برای یاد من نماز بر پا دارید.»

3. نماز، وسیله رهایی از عذاب: قالَ رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله: «مَا مِنْ صَلاهٍ یَحْضُرُ وَقْتُها إِلاّ نَادَی مَلَکٌ بَیْنَ یَدَیِ النَّاسِ أَیُّهَا النَّاسُ! قُومُوا اِلَی نِیرانِکُمُ الَّتی أَوْقَدْتُمُوها عَلَی ظُهُورِکُم فَأَطْفِؤُوها بِصَلاتِکُم(190)؛ هیچ نمازی وقتش نمیرسد مگر آنکه فرشتهای پیشاپیش مردم ندا میدهد ای مردم! به سوی آتشهایی که بر پشت خویش (آخرت) افروختهاید بپا خیزید و با نماز خواندن، آن را خاموش سازید.»

4. نماز، وسیله پاک شدن گناهان: عن ابی عبدالله علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «مَنْ صَلَّی رَکْعَتَینِ وَ یَعْلَمُ مَا یَقُولُ فِیهِمَا انْصَرَفَ وَ لَیْسَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللهِ ذَنْبٌ(191)؛ هر کس دو رکعت نماز بخواند و بداند که در آن دو چه میگوید، از نماز فارغ میشود در حالی که گناهی بین او و خدا نمانده است.»

نماز راستین

روزی ابوحنیفه خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: «من فرزندت موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم که نماز میخواند و مردم از جلوی او عبور میکردند اما او مانع آنها نمیشد و همچنان نماز میخواند در حالی که این کار درست نیست.» امام صادق علیه السلام فرمود: «فرزندم موسی را صدا بزنید.» وقتی خدمت پدر آمد، امام از او پرسید: «ابوحنیفه میگوید تو مشغول نماز بودهای و مردم از جلویت رفت و آمد میکردهاند اما تو آنها را نهی نمیکردی.» عرض کرد: «پدر جان!

آیا آن کس که من برای او نماز میخوانم به من نزدیکتر از آن نیست که رفت و آمد مردم نتواند حضور قلب مرا در نماز به هم زند. مگر خداوند متعال نفرموده است که ما به ایشان از رگ گردن نزدیکتر هستیم؟ » امام صادق علیه السلام فرمود: «فدایت شوم که اسرار الهی در قلب تو وجود دارد.(192) »

وامش مده آنکه بی نماز است

گر چه دهنش زفاقه باز است

کاو قرض خدا نمیگذارد

از قرض تو نیز غم ندارد

برخی آسیبهای نماز

1. عدم حضور قلب: عن رسول الله صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قال: «لایَنْظُرُ اللهُ اِلَی الصَّلوهِ لایَحْضُرُ الرَّجُلُ فِیها بِقَلْبِهِ مَعَ بَدَنِهِ(193)؛ خدا به نماز کسی که بدون حضور قلب به جا میآورد نگاه نمیکند.»

عن رسول الله صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قال: «مَنْ صَلَّی رَکْعَتَینِ وَ لَمْ یُحْدِثْ فِیهِمَا نَفْسَهُ بِشَیْءٍ مِنَ الدُّنْیا غُفِرَ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ(194)؛ کسی که دو رکعت نماز بخواند و چیزی از دنیا او را به خود مشغول ندارد، گناهان گذشتهاش آمرزیده میشود.»

هر چیز کز تو گم گشت وقت نماز پیداست

الا خدا که هرگز در فکر او نبودی

2. به تأخیر انداختن نماز: عن حجه بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف أَنَّهُ قالَ: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ صَلَوهَ الغَداهِ حَتَّی تَنْقَضِیَ النُّجُومُ وَ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ صَلَوهَ الْعِشاءِ حَتَّی تَشتَبِکَ النُّجُومُ(195)؛ ملعون است ملعون است کسی که نماز صبح را تا رفتن ستارهها به تأخیر اندازد و ملعون است ملعون است کسی که نماز عشاء را تا پدیدار شدن همگی ستارگان به تأخیر اندازد.»

سخن بیست و نهم: تهمت

زشتی تهمت

1. پستترین عمل: عن امیرالمؤمنین علیه السلام

أَنَّهُ قالَ: «لاقُحَّةَ كَالبُهْتِ؛(196) هیچ پستیای مانند بهتان و تهمت زدن نیست.»

2. از بین برنده ایمان: عن الصادق علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أخاهُ إِنْماثَ الإيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْماثُ الْمِلْحُ فی الماءِ(197)؛ هر گاه مؤمن به برادرش تهمت بزند ایمان در قلبش از بین میرود همان گونه که نمک در آب ناپدید میشود.»

3. از بین برنده بزرگی و شکوه: عن الصادق علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أخاهُ فِی دِينِهِ فَلاحُرْمَةَ بَينَهُما(198)؛ هر گاه مؤمنی برادرش را در دینش متهم سازد، دیگر حرمتی بین آن دو باقی نمیماند (پرده دری میشود).»

زبان در دهان ای خردمند چیست؟

کلید در گنج صاحب هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی

که جوهر فروش است یا پیله ور

پیامد دوری نکردن از مواقف تهمت

1. سزاواری تهمت خوردن: عن رسول الله صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قالَ: «أوْلَی النَّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جالَسَ أَهْلَ التُّهْمَةِ(199)؛ سزاوارترین مردم بر تهمت کسی است با اهل تهمت همنشینی کند.»

2. همنشینان بد: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «إِيّاکَ وَ مَواطِنَ التُّهْمَةِ وَ الْمَجْلِسَ الْمَظْنُونَ بِهِ السُّوءُ فَإِنَّ قَرِينَ السُّوءِ يَغُرُّ جَليسَهُ(200)؛ بر تو باد دروی از محلهای تهمت خوردن و مجالسی که گمان بد به آن میزنند. زیرا همنشین بد، دوست خود را فریب میدهد.»

3. سرزنش خود: عن امیرالمؤمنین علیه السلام اَنَّهُ قالَ: «مَنْ وَقَفَ نَفْسَهُ مَوْقِفَ التُّهْمَةِ فَلا يَلُومَنَّ مَنْ اَساءَ بِهِ الظَنَّ؛(201) کسی که خود را در موضع تهمت خوردن قرار دهد (و از مجالس آن دوری نکند) پس نباید

کسانی را که به او گمان بد میبرند سرزنش کند (باید خود را سرزنش کند).»

سخن سیام: ولایت

ضرورت ولایت

پذیری

1. أطیعُوا اللهَ وَ أطیعُوا الرَّسُولَ و أُولِی الْأمْرِ مِنْکُمْ؛(202) «از خدا و رسول و صاحبان امرتان پیروی کنید.»

2. إنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ و رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوهَ وَ یُؤتُونَ الزَّکوهَ وَ هُم رَاکِعُونَ؛(203) «به درستی که سرپرست شما خدا و رسولش و مؤمنان هستند . همان کسانی که نماز بر پا میدارند و در حالی که در رکوعند زکات میدهند.»

نمایید اطاعت ز ربّ و رسول

بسازید فرمان آنها قبول

که از اهل بیت نبوت، اله

بخواهد کند دور، رجس و گناه

شما را زهر عیب سازد، بری

کند پاک و تطهیر از هر بدی

ولایت اهل بیت علیهم السلام

روزی مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و پرسید: «کمترین چیزی که انسان در پرتو آن جزو مؤمنان خواهد شد، چیست؟ و کمترین چیزی که با آن جزو کافران میشود کدام است؟» حضرت جواب داد: «کمترین چیزی که انسان به سبب آن در زمره گناهکاران در میآید این است که ولایت ما را نپذیرد.» آن مرد گفت: «یا امیرالمؤمنین ! منظورت از ما چه کسانی است؟» حضرت فرمود: «همانهایی که خداوند اطاعتشان را در ردیف اطاعت خود و پیامبر خود قرار داده است و فرمود: Cأطیعُوا اللهَ وَ أطیعُوا الرَّسُولَ و أُولِی الْأمْرِ مِنْکُمْ)

آن مرد پرسید: «فدایت شوم ! برایم روشنتر بیان کن.» حضرت فرمود: «آنانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد مختلف و در خطبه روز آخرش آنها را یاد کرد و فرمود: من در میان شما دو چیز با ارزش را به

یادگار میگذارم. اگر دست به دامن آنها بزنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و خاندانم که از

هم جدا نخواهند شد تا بر حوض کوثر بر من وارد شوند.(205)»

ماهیت ولایت

1. اساس اسلام: عن ابی جعفر علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «بُنِیَ الْاِسْلامُ عَلَی خَمْس دَعائِمَ: اَلْوِلایَهُ وَ الصَّلاهُ وَ الزَّکاهُ وَ صَومُ شَهرِ رَمَضانَ وَ الحَجُّ؛(206) اسلام بر پنج پایه بنا شده است؛ ولایت، نماز، زکات، روزه ماه رمضان و حج.»

2. نگاهبان واجبات دین: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «حُدُودُ الفَرائِضِ الَّتی فَرَضَهَا اللهُ عَلَی خَلْقِهِ هِیَ خَمْسَهٌ مِنْ کِبارِ الْفَرائِضِ: اَلصَّلاهُ وَالزَّکاهُ وَالْحَجُّ وَالصَّوْمُ وَالْوَلایَهُ الْحافِظَهُ لِهذِهِ الْفَرائِضِ الْاَرْبَعَهِ(207)؛ حدود واجباتی که خداوند آنها را به بندگانش واجب کرده است، پنج چیز از بزرگترین فرایض است؛ نماز، زکات، حج، روزه و ولایت که نگاهدارنده این چهار فریضه است.»

نماز بیولایت بینمازی است

عبادت نیست نوعی حقه بازی است

پیامدهای ولایت پذیری

1. برخورداری از بهترین پاداش: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «لَنا عَلَی النَّاسِ حَقُّ الطّاعَهِ وَ الْوِلایَهِ وَ لَهُمْ مِنَ اللهِ سُبْحانَهُ حُسْنُ الْجَزاءِ(208)؛ برای ما نسبت به مردم حق اطاعت و ولایت است و برای مردم نسبت به خدای سبحان برترین پاداشها است.»

2. شایستگی و برتری: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: « أَوْلَی النَّاسِ بِنا مَنْ وَالاَنا؛(209) برترین مردم نزد ما کسی است که ولایت ما را بپذیرد.»

3. نجات و رستگاری: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قالَ: «مَنْ رَکِبَ غَیْرَ سَفِینَتِنا غَرَقَ(210)؛ هر کس بر کشتیای غیر از کشتی ما سوار شود غرق خواهد شد.»

4. پیوستن به اهل بیت علیهم السلام: عن امیر المؤمنین أَنَّهُ قالَ: «مَنْ تَمَسَّکَ بِنا لَحِقَ؛(211) کسی که به دامان ما چنگ بزند (به ما) خواهد پیوست.»

5. جامعیت در داشتن نیکیها: عن النبی صلی الله

علیه و آله أَنَّهُ قالَ: «مَنْ مَنَّ اللهُ عَلَیْهِ بِمَعْرِفَهِ أَهْلِ بَیتِی وَ وِلایَتِهِمْ فَقَدْ جَمَعَ اللهُ لَهُ الخَیْرَ کُلَّهُ؛(212) هر کس خدا بر او در شناخت و ولایت خاندان من منت نهاد، پس همانا خداوند تمام خیر و خوبی را در او جمع کرده است.»

نماز بی ولای او عبادتی است بی وضو

به منکر علی بگو نماز خود قضا کند

ملعون است ملعون است کسی که نماز صبح را تا رفتن ستاره‌ها به تأخیر اندازد و ملعون است ملعون است کسی که نماز عشاء را تا پدیدار شدن همگی ستارگان به تأخیر اندازد.

پاورقی

(1). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، 1404 ق، ج96، ص367.

(2). محمد بن یعقوب الکلینی، اصول کافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، 1365 ش، ج4، ص87؛ شیخ طوسی، التهذیب، تهران دار الکتب الاسلامیه، 1365 ش، ج4، ص194.

(3). بحار الانوار، ج96، ص374.

(4). شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، انتشارات اسلامیه، بی تا، ج2، ص174.

(5). علاء الدین متقی بن حسام الدین الهندی، کنز العمّال، بیروت، مؤسسه الرساله، 1409 ق، حدیث 4029.

(6). بحار الانوار، ج92، ص18.

(7). تحف العقول، ص 150.

(8). کنز العمال، ح 2454.

(9). بحار الانوار، ج92، ص 17.

(10). كنز العمال، ح 2768.

(11). اصول كافى، ج4، ص190 (شش جلدى).

(12). همان، ص 180.

(13). همان، ص 194.

(14). همان.

(15). همان، ص 196.

(16). بحار الانوار، ج46، ص 301؛ اصول كافى، ج3، ص14.

(17). بحار الانوار، ج1، ص 218.

(18). حسن بن الحسن ديلمى، ارشاد القلوب، قم، انتشارات شريف رضى، 1412 ق.

(19). بحار الانوار، ج1، ص130.

(20). همان.

(21). ميرزا حسين محدث نورى، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، 1408 ق، ج 5، ص312.

(22). عبد الحميد ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه

آیت الله مرعشی نجفی، 1404 ق، ج20، ص 312.

(23). بحار الانوار، ج17، صص257 و 287.

(24). همان، ج 69، ص 70؛ ورّام بن ابی فراس، مجموعه ورّام، قم انتشارات مکتبه الفقیه، بی تا، ج 2، ص 175.

(25). طه / 124.

(26). زخرف / 36.

(27). همان، ج1، ص 178.

(28). بحار الانوار، ج78، ص 164.

(29). تمیمی الامدی، غرر الحکم و درر الکلم، شرح آقا جمال خوانساری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، 1373 ش، باب غفلت.

(30). همان.

(31). طه / 124.

(32). بحار الانوار، ج75، ص468.

(33). توبه / 67.

(34). یونس / 7 و 8.

(35). کمربند یا گردنبند مخصوص مسیحیان.

(36). مصابیح القلوب، ص 71.

(37). احزاب / 41.

(38). اعراف / 205.

(39). آل عمران / 191.

(40). رعد / 28.

(41). غرر الحکم، ص 690 (یک جلدی).

(42). مستدرک الوسائل، ج5، ص285.

(43). شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، 1409ق، ج7، ص166.

(44). همان.

(45). بحار الانوار، ج18، صص 292 و 409؛ ج73، ص 346.

(46). غرر الحکم، ج5، ص 214.

(47). همان، ج3، ص 162.

(48). مجموعه ورام، ج1، ص7.

(49). غرر الحکم، ج6، ص122.

(50). بحار الانوار، ج22، ص75 و ج68، ص282.

(51). آل عمران / 160.

(52). آل عمران / 159.

(53). مستدرک الوسائل، ج5، ص 357.

(54). طلاق / 3.

(55). مجموعه ورام: ج1، ص222.

(56). ع.ز.گ، فرازهایی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی قدس سره، تهران، انتشارات هادی، 1361 ش، ص 121.

(57). مستدرک الوسائل، ج 7، ص121.

(58). ارشاد القلوب، ج1، ص121.

(59). بقره / 195.

(60). القصص / 77.

(61). نحل/ 90.

(62). آل عمران / 148.

(63). زمر / 10.

(64). عنکبوت / 69.

(65). نساء / 86 .

(66). غرر الحکم، باب صدقه، حدیث 2241.

(67). همان، باب حسن.

(68). ابن شهرآشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب

علیهم السلام، بیروت، دار الاضواء، بی تا، ج4، ص18.

(69). مؤمنون / 5.

(70). نور / 31.

(71). نور / 33.

(72). مستدرک الوسائل، ج8، ص463.

(73). ابوالفضل هادی منش، ضیافت نور، قم، انتشارات مرکز پژوهشهای اسلامی صدا وسیما، 1380 ش، ص143: به نقل از مناقب ابن مغازلی، ص380.

(74). همان، ص 86.

(75). بقره / 45.

(76). حسن ابن شعبه الحرّانی، تحف العقول، قم، انتشارات جامعه مدرسین، 1404 ق، ص 379.

(77). رضا مختاری، سیمای فرزانگان، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ چهاردهم، 1377 ش، ص 381.

(78). بقره / 156.

(79). علل الشرایع، ص 498.

(80). اعراف / 156.

(81). انعام / 54.

(82). مجموعه ورّام، ج1، ص9.

(83). مصابیح القلوب، ص 212.

(84). مستدرک الوسائل، ج11، ص258.

(85). فروع کافی، ج 5، ص82.

(86). مستدرک الوسائل، ج 9، ص5.

(87). حجر / 88.

(88). لقمان / 18.

(89). محمد بن یعقوب کلینی، فروع کافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، 1391 ق، ج2، ص53.

(90). بحار الانوار، ج75، ص94.

(91). مستدرک الوسائل، ج2، ص30.

(92). عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، نور الثقلین، قم، مطبعه العلمیه، بی تا، ج4، ص207.

(93). ملا محمد مهدی نراقی، جامع السعادات، قم، انتشارات اسماعیلیان، بی تا، ج1، ص377.

(94). همان، ج 16 ، ص 361.

(95). همان، ج 27، ص 142، ج 39، ص 229.

(96). همان، ج 27، ص 79.

(97). شیخ صدوق، الخصال، قم ، انتشارات جامعه مدرسین، 1403 ق ، ص 360؛ بحار الانوار، ج7، ص 248.

(98). بحار الانوار، ج 65، ص 156.

(99). سیمای فرزانگان، ص 190.

(100). حدید/20.

(101). آل عمران/ 3

(102). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج18، ص284، اصول کافی، ج2، ص136.

(103). بحار الانوار، ج78، ص4.

(104). فرازهایی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی قدس سره، ص 73.

(105). بحار

الانوار، ج73، ص241.

(106). همان، ج6، ص38.

(107). اسرا / 79.

(108). زمر / 9.

(109). بحار الانوار، ج84، ص153.

(110).همان، ص 68.

(111). ضیات نور، ص 199: به نقل از بلاغه علی بن الحسین علیهما السلام، ص 54.

(112) . قدر/3.

(113) . التهذیب، ج 4، ص 152.

(114) . دخان/3.

(115) . مستدرک الوسائل، ج 5 ، ص 219.

(116) . مستدرک الوسائل، ج 8، ص 20.

(117). میرزا محمد تنکابنی ، قصص العلماء ، تهران، انتشارات اسلامیه، بی تا، ص 73.

(118). مستدرک الوسائل، ج6، ص328.

(119). من لایحضره الفقیه، ج4، ص 358، وسائل الشیعه، ج9، ص 430؛ بحار الانوار، ج74، ص44.

(120). اصول کافی، ج2، ص 241؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 192.

(121). شیخ صدوق، علل الشرایع، قم انتشارات مکتبه الداوری، بی تا، ج1، ص 231.

(122). بحار الانوار، ج6، ص36.

(123). همان، ص 39.

(124). مستدرک الوسائل، ج5، ص 316 و ج12، ص119.

(125). بحار الانوار، ج6، ص36.

(126). واعظ بیهقی، مصابیح القلوب، تلخیص کاظم مقدم، قم، انتشارات لوح دانش، 1377 ش، ص 154.

(127). اصول کافی، ج 4، ص426. (شش جلدی)

(128). مائده / 28.

(129). انبیاء / 9.

(130). اصول کافی، ج4، ص 427.

(131). همان.

(132). همان.

(133). همان.

(134). محمد باقر یعقوب الکلینی، روضه کافی، تهران، بنیاد فرهنگ اسلامی، 1396 ق، ج2، ص322.

(135). توبه/63.

(136). مجموعه ورام، ج 2 ، ص 53.

(137). مستدرک الوسائل ، ج 12، ص 334.

(138). بحار الانوار، ج 70، ص 55.

(139). اصول کافی، ج 2، ص 271.

(140). اصول کافی، ح 3 ، ص 371.

(141). بقره/64.

(142). نساء / 32.

(143). شیخ صدوق، الامالی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1362 ش، ص 205.

(144). کهف/110.

(145). یوسف/87.

(146). بحار الانوار، ج 70، ص 384.

(147). ضیافت نور، ص 161، به نقل از الحیات، ج 1 ، ص 404.

(148). فاطر /

.6

(149). اعراف / 27.

(150). بحار الانوار، ج69، ص290.

(151). انعام / 68.

(152). مائده / 91.

(153). نحل / 63.

(154). نساء / 9.

(155). بقره / 268.

(156). ناس / 4 و 5.

(157). بحار الانوار، ج67، ص49.

(158). عبدالحسین دستغیب، داستانهای شگفت، تهران، انشارات صبا، 1360 ش، ص 195.

(159). مستدرک الوسائل، ج 3، ص 324.

(160). بحار الانوار، ج 70 ، ص 285.

(161). غررالحکم، ص 272 (یک جلدی).

(162). بحار الانوار، ج 6، ص 137.

(163). اعراف/128.

(164). مریم/ 63.

(165). بقره/ 282.

(166) . طلاق/ 4.

(167). طلاق/ 3.

(168). اعراف/ 35.

(169). تحف العقول، ص 480.

(170). بحار الانوار، ج 75، ص 28.

(171) . غرر الحکم، ج 2، ص 450.

(172) . همان، ج 6، ص 459.

(173) . همان، ج 3، ص 315.

(174) . همان، ج 2، ص 381.

(175) . همان،ص 416.

(176) . همان، ص 432.

(177) . همان، ج 5، ص 455.

(178) . بحار الانوار، ج 47، ص 215.

(179). غرر الحکم، ج3، ص79.

(180). همان.

(181). غرر الحکم، ج3، ص357.

(182). همان، ص 356.

(183). همان، ص 357.

(184). همان، ص 372.

(185). همان، ص 206.

(186). همان، ج4، ص204.

(187). اصول کافی، ج2، ص 274.

(188). عنکبوت/45.

(189). طه/24.

(190). التهذیب، ج2، ص 238؛ وسائل الشیعه، ج 4، ص120.

(191) . شیخ صدوق، ثواب الاعمال، قم ، انتشارات شریف رضی، 1364 ش، ص 81.

(192). بحار الانوار، ج 10 ، ص 204؛ج 48، ص 171.

(193). اصول کافی، ج 3، ص 27.

(194). همان، ج 3، ص 10.

(195). بحار الانوار، ج 83، ص 20.

(196). غررالحکم، ج 6، ص 349.

(197). اصول کافی، ج 2، ص 361.

(198). امالی صدوق، ص 28..

(199). بحار الانوار، ج 75، ص 90.

(200). همان.

(201). همان، ص 91.

(202). نساء/ 59.

(203). مائده/55.

(204). نساء/ 59.

(205). سلیمان القندوزی الحنفی، ینابیع المودّه، قم ، مکتبه المحمدی،

1385 ق ، ص 117.

(206) . اصول کافی، ج 2، ص 21؛ وسائل الشیعه ، ج 1، ص 13.

(207) . بحار الانوار، ج 65، ص 387.

(208) . غرر الحکم، ج 5، ص 129.

(209). همان، ج 2، ص 483.

(210). همان، ج 5، ص 184.

(211). همان.

(212). بحار الانوار، ج 27، ص 88.

مقالات در رابطه با رمضان

مقالات در رابطه با ماه رمضان

مقدّمه

از مسائل مورد بحث در عصر حاضر ، اعتبار و یا عدم اعتبار وسائل و آلات جدید در رؤیت هلال است . با پیدایش وسائل جدیدی همچون دوربین و تلسکوپ ، این پرسش نیز مطرح شده که دیدن هلال ماه با ابزار و وسایل پیشرفته مثل تلسکوپ ، آیا همانند دیدن ماه با چشم معمولی که در این بحث از آن به چشم غیر مسلّح یاد می شود است ؟ به عبارت دیگر ، آیا رؤیت با چشم مسلّح کافی است ؟ در تاریخ 24 رمضان 1425 هجری قمری ، استفتایی از محضر حضرت آیه اللّه العظمی فاضل لنکرانی (مدّظله العالی) در مورد استفاده از ابزارهای نجومی (مانند دوربین ، تلسکوپ و . . .) برای رؤیت هلال شد ، معظّم له در پاسخ چنین فرمودند :

در رؤیت هلال ، فرقی بین چشم غیرمسلّح و چشم مسلّح نمی کند؛ و از این جهت ، رؤیت با تلسکوپ هم کافی است؛ همان طوری که با عینک و دوربین شکاری و مانند آنها کافی است . این فتوا انعکاس وسیعی در میان مردم داخل و خارج از کشور ، به خصوص عالمان و بزرگان داشت؛ و شاید بتوان گفت که قبل از آن ، به این صراحت در میان مراجع بزرگ بیان نشده بود

. پس از صدور این فتوا ، جمعی از فضلای محترم توضیحاتی از این جان پیرامون آن خواستار شدند ، بحمداللّه توفیق حاصل شد تا این بحث که از مسائل مستحدثه است را به صورت استدلالی در حدّ امکان و با ضیق وقت و مجال ، به رشته تحریر درآورم . امید است صاحب نظران با دیده انصاف در آن بنگرند .

تحریر محلّ نزاع پیش از بررسی نظریه ها و مستندات آنها ، لازم است محلّ نزاع کاملاً مشخّص گردد . از نظر واقعی و تکوینی دو حالت مهمّ برای ماه وجود دارد :

الف) مقارنه : زمانی است که ماه تحت شعاع خورشید قرار می گیرد و به هیچ وجه با چشم معمولی قابل رؤیت نیست .

ب) ولادت : زمانی است که ماه از محاق و تحت الشعاع خارج می شود و ماه نو و جدید آغاز می گردد؛ و در لغت و عرف از آن به هلال تعبیر می کنند . به عبارت دیگر ، اوّلین زمان ولادت ، همان اوّلین زمان از هلال خواهد بود . آنچه به عنوان ملاک در روایات وارد شده ، عنوان مرکّب «رؤیه الهلال» است . در این عنوان دو کلمه «رؤیت» و «هلال» وجود دارد که لازم است هر دو عنوان توضیح داده شود . در مطالب بعد ، نسبت به تعریف رؤیت و این که آیا دارای طریقیّت است یا موضوعیّت و آیا از نظر سبب ، اطلاق دارد یا خیر ؟ بحث خواهیم کرد . بنابراین ، آنچه در این بخش مورد توجّه قرار می گیرد ، کلمه «هلال» است که به همان معنای «ماه نو و جدید»

ولادت ماه می باشد . گرچه از برخی عبارات استفاده می شود که ممکن است بین زمان ولادت و تحقّق هلال فاصله باشد و از هنگام ولادت در اثر شدّت ضعف نور باید مقداری فاصله شود تا هلال تحقّق پیدا کند ، امّا ظاهراً به مجرّد ولادت ، هلال ماه آغاز می شود .

تعریف هلال

هلال در لغت به معنای ماه نو است؛ هرچند برخی ماه دوشبه تا شب سوّم و برخی تا شب هفتم را نیز هلال نامیده اند . «1» درلسان العرب آمده است : الهلال غرّه القمر حتّی یهلّه الناس فی غرّه الشهر وقیل یسمّی هلالاً للیلتین من الشهر ثمّ لا یسمّی به إلی أن یعود فی الشهر الثانی ، وقیل یسمّی به ثلاث لیال ، ثمّ یسمّی قمراً . «2» از این عبارت روشن می شود که از هنگام ولادت ، یعنی از همان شب اوّل ، عنوان هلال بر ماه صدق می کند؛ زیرا ، عنوان «ابن لیلتین» به معنای فرزند دو شب ، و به عبارت دیگر شب اوّل و دوّم است . در نتیجه ، در شب اوّل که ماه از محاق خارج شده است ، هلال بر آن صدق می کند هرچند که مردم آن را ندیده باشند . تعبیر «حتّی یهلّه الناس» به عنوان مقوّم این معنی نیست؛ بلکه از آثار غالبی آن می باشد . شاهد این مطلب آن است که «القاموس المحیط»«3» هلال را به غرّه القمر معنی کرده و تعبیر «حتّی یهلّه الناس» در آن وجود ندارد . سپس آورده است : قال ابو إسحاق والذی عندی وما علیه الأکثر ، أن یسمّی هلالاً إبن لیلتین ، فإنّه

فی الثالثه یتبیّن ضؤه . بنابراین ، در همان ابتدا که نور ماه بسیار ضعیف بوده و به گونه ای نیست که بر سیاهی آسمان غلبه کند ، هلال صادق است . در «صحاح اللغه» آمده است : «الهلال أوّل لیله والثانیه والثالثه ثمّ هو قمر» . «4» در این عبارت نیز اوّلین شب را از هلال می داند؛ و در واقع ، عنوان هلال دارد . از سوی دیگر عبارت «یهلّه الناس» نیز در آن وجود ندارد . بنابراین ، هلال یک معنای لغوی روشن دارد . این مطلب معروف نیز که هلال را از این جهت هلال می گویند که هرگاه مردم آن را ببینند فریاد می زنند هرچند از ابن الاعرابی در لسان العرب آمده است در هلال محل بحث ، اعتباری ندارد . در «صحاح اللغه» هم چنین آمده است : «ویقال أیضاً استهلّ هو بمعنی تبیّن ولا یقال أهل»؛ در این عبارت استهلال را به تبیّن و ظهور تفسیر نموده است؛ چراکه اگر شخصی استهلال کند ولی هلال را رؤیت ننماید ، استهلال صدق نمی کند . امّا نکته قابل توجّه آن است که در روایات ، استهلال ، ملاک برای حکم نیست و آنچه دخالت دارد هلال و رؤیه الهلال است . نکته دیگری که باید به آن توجّه داشت ، این است که اگر بر فرض بپذیریم در معنای حقیقی هلال ، ظهور و روشنی به حدّی که مردم ببینند و فریاد بزنند ، معتبر باشد ، در جای خود ثابت شده که در تحقّق عنوان ، وجه تسمیه دخالت تامّ ندارد . به این معنی که اگر در موردی وجه تسمیه هم

صدق نکند ، عنوان می تواند محقّق شود .

نتیجه آن که هلال از همان هنگام ولادت آغاز می شود و آیه شریفه «یَسْئَلُونَکَ عَنِ ٱلأَهِلَّهِ . . . » نیز به طور قطع شامل چنین هلالی خواهد بود . همان طوری که منجّمین مقارنه را از طریق محاسبات دقیق تعیین می کنند ، ولادت را نیز می توانند از همان طریق تعیین کنند؛ امّا اوّلاً این گونه محاسبات به خودی خود و با قطع نظر از این که مفید اطمینان است یا نه ؟ حجیّت شرعی ندارد؛ و ثانیاً در ادلّه ، رؤیت ، ملاک قرار داده شده است . بنابراین نمی توان به آن اعتماد کرد و باید گفت که ظاهراً ملاک ، رؤیت و دیدن هلال است . حال ، بحث در این است که اگر همین هلال که زمان ولادت ماه است ، با تلسکوپ دیده شود به طوری که هیچ تغییری در واقع به وجود نیاورد و فقط هلال واقعی را نشان دهد ، آیا چنین دیدنی حجیّت دارد ؟ در کلمات برخی از بزرگان مانند مرحوم محقّق خوئی (ره) نسبت به هلال محلّ بحث چنین آمده است : کون الهلال عباره عن خروجه عن تحت الشعاع بمقدار یکون قابلاً للرّؤیه ولو فی الجمله . در تعریف هلال علاوه بر خروج از تحت الشعاع فرموده اند : باید مقداری هم از خورشید فاصله گرفته و از تحت الشعاع خارج شده باشد به گونه ای که قابل رؤیت هرچند در برخی از مناطق باشد . به نظر ما اضافه کردن چنین قیدی به تعریف هلال دلیلی ندارد؛ و اساساً برای این مقدار ، هیچ ضابطه و معیاری نداریم . و اگر بخواهیم هلال

را این گونه تعریف کنیم ، شاید بتوان گفت که نزاع ، لفظی می شود . توضیح مطلب آن است که اگر بگوییم مراد از هلال ، چنین معنایی است که ماه به اندازه ای از خورشید فاصله گرفته باشد که از جهت شدّت ضعف نور ، بالفعل با چشم معمولی دیده نشود ، ولی قابلیّت رؤیت از نظر علمی منتفی نباشد و با تلسکوپ یا دوربین دیده شود؛ در این صورت ، حتماً همه فقیهان باید قائل به کفایت و صحّت آن شوند . گرچه ظاهر فتاوا آن است که در این فرض نیز چون رؤیت با چشم عادی محقّق نشده است ، کفایت نمی کند؛ امّا حقیقت آن است که اگر اطمینان داشته باشیم که ماه چندین ساعت است که از تحت الشعاع خارج شده و به عبارت دیگر ، چندین ساعت از هلال ماه می گذرد ، آن شب اوّلین شب از ماه قمری خواهد بود و دیگر مجالی برای تأمّل باقی نمی ماند . در صورتی که کسی این ادّعا را نپذیرد و چنین فرضی را هم در محل نزاع داخل بداند ، نتیجه آن می شود که باید بحث را به طور کلّی تر مطرح کنیم ، به گونه ای که دو صورت زیر را نیز شامل شود :

صورت اوّل : ولادت ماه آغاز گردیده است؛ ولی به گونه ای است که طبق محاسبات فلکی ، امکان رؤیت با چشم معمولی در آن وجود ندارد؛ یعنی ماه در همان لحظات اوّلیه خروج از تحت الشعاع باشد .

صورت دوّم : این که مقداری فاصله گرفته باشد؛ به گونه ای که از نظر محاسبات فلکی ، امکان رؤیت با چشم معمولی بسیار ضعیف باشد؛

امّا امکان آن به طور کلّی منتفی نباشد و بالفعل هم رؤیت معمولی حاصل نشود .

در این دو صورت که باید گفت در کلمات دیگران که در این باره بحث نموده اند ، بین آنها هیچ تفکیکی نشده است و حال آن که گفتیم صورت دوّم می تواند از محل نزاع خارج باشد چنانچه با ابزار و تلسکوپ ، هلال رؤیت شود ، آیا چنین رؤیتی اعتبار دارد ؟ در این بحث ، به مشهور فقیهان نسبت داده شده که رؤیت با چشم مسلّح کفایت نمی کند؛ امّا از آنجا که این بحث از مباحث مستحدثه است و سابقه استفاده از چشم مسلّح به زمان نه چندان دور باز می گردد حتّی به صورت دقیق تر ، همان طور که در برخی از نوشته ها آمده است ، باید گفت که استفاده ضابطه دار و روش مند از ابزار برای رؤیت هلال ، عمری بیش از چند دهه ندارد نمی توان شهرت معتبر بین فقیهان را که همان شهرت میان متقدّمین است ادّعا نمود . البته در بین فقیهان معاصر این شهرت وجود دارد ، امّا برای استدلال معتبر نیست . کسانی که رؤیت با چشم مسلّح را کافی می دانند ، به «أصاله الاطلاق» در مورد رؤیت استدلال نموده اند؛ علاوه بر این که در هیچ یک از روایات ، دلیل و قرینه ای بر اعتبار رؤیت با چشم معمولی و عادی وارد نشده است . گرچه اصل رؤیت معتبر است و محاسبات فلکی و امور ظنّی را معتبر نمی دانند ، ولی معتقدند همان طور که رؤیت با ابزاری مانند عینک کفایت می کند ، رؤیت با ابزار قوی تر نیز که در واقع تغییری ایجاد نمی کند کفایت

می کند . آنچه از نظر صناعی لازم است ، صدق و استناد رؤیت به بیننده می باشد؛ و به طور قطع می توان رؤیت را به کسی که با تلسکوپ می بیند ، استناد داد و این استناد حقیقی است . به عبارت دیگر ، صدق رؤیت بر رؤیت با ابزار ، قطعی و مسلّم است . شاهد روشن بر این مطلب آن است که اگر کسی با تلسکوپ مشاهده کند که شخصی به قتل رسید ، می تواند در دادگاه بر آن قتل شهادت دهد و حاکم شرع نیز باید بر این شهادت ترتیب اثر بدهد در حالی که در مسئله شهادت ، شاهد باید مورد شهادت را مانند خورشید (به روشنی) دیده باشد .

شاهد دوّم آن است که شرط حلال بودن گوشت ماهی ، وجود فلس در آن است؛ و بر طبق روایات و فتاوا ، ملاک حلّیت ، وجود فلس است . حال این سخن به میان می آید که اگر فلس یک نوع ماهی با چشم معمولی دیده نشود ، امّا به وسیله دوربین بتوان آن را مشاهده کرد یا این که توده مردم نتوانند فلس آن را تشخیص دهند ، ولی اهل فن بگویند که دارای فلس است ، ظاهراً این مقدار در جواز خوردن آن کفایت می کند و نمی توان گفت که باید فلس آن با چشم معمولی دیده شود . به عبارت دیگر ، جواز خوردن بر وجود واقعی فلس مترتّب است . در این بحث نیز گرچه در روایات کلمه «رؤیت» آمده ، امّا از ادلّه استفاده می شود که ملاک ، وجود واقعی هلال است .

علاوه بر این دو شاهد ، در مجموع

می توان دلایل این گروه را در سه بخش زیر و یک مؤیّد خلاصه کرد :

1 . جریان اصاله الاطلاق نسبت به سبب رؤیت و عدم وجود قرینه بر انصراف .

2 . استناد حقیقی رؤیت به کسی که با ابزار و وسائل آن را انجام می دهد .

3 . شمول اطلاق لفظ اهلّه در آیه شریفه «یَسْئَلُونکَ عَنِ ٱلْأَهِلَّهِ . . . » ، بر هلالی که مردم با چشم معمولی نمی بینند ، امّا ممکن است با وسائل و ابزار ، رؤیت شود .

از شواهد و مؤیّدات این نظریه نیز آن است که اگر هلال در شب اوّل با چشم معمولی قابل رؤیت نباشد ، ولی با تلسکوپ رؤیت شود ، در صورتی که فردای آن شب را اوّل ماه ندانیم و بخواهیم روز بعد را به عنوان اوّل ماه قرار دهیم ، چنانچه این ماه در پایان ، بیست و هشت روز شود طبق برخی از روایات و فتوای همه فقیهان لازم است یک روز روزه بگیریم . این کشف می کند که در آن زمان هرچند هلال با چشم معمولی دیده نشده ، امّا عنوان روز اوّل را داشته است . این مطلب شاهد بسیار خوبی است که دیدن با چشم معمولی ، موضوعیّت ندارد .

اگر اشکال شود که در چنین فرضی ، کشف می کنیم که در همان شب اوّل نیز امکان رؤیت با چشم معمولی بوده ، ولی به سبب برخی از موانع دیده نشده است . و به تعبیر دیگر ، اگر ادّعا شود که بین این دو ، ملازمه وجود دارد؛ یعنی در شب سی ام اگر

ماه با چشم معمولی دیده شد ، حتماً در شب اوّل نیز با چشم معمولی قابل رؤیت بوده است . در جواب می گوییم : از دیدگاه نجومی و سائر روش ها ، هیچ دلیلی ، بر این ملازمه وجود ندارد؛ بلکه اگر موارد و گزارش های رؤیت مورد بررسی قرار گیرد ، به نمونه هایی بر می خوریم که از نظر منجّمین ، در شب اوّل ادّعا شده که ماه با چشم معمولی قابل رؤیت نیست و از طرف دیگر ، بعد از گذشت بیست و نه روز گزارش داده اند که هلال جدید با چشم معمولی قابل رؤیت است و اساساً با قطع نظر از این مطلب ، می توان گفت که هیچ شاهد و دلیلی از علم نجوم بر این امر وجود ندارد . امّا کسانی که رؤیت هلال را با چشم مسلّح کافی نمی دانند ، مجموعاً دو ادّعا را مطرح کرده اند :

ادّعای اوّل : انصراف رؤیت به دیدن با چشم معمولی .

ادّعای دوّم : با توجه به توضیحی که خواهد آمد ، رؤیت در این باب ، طریقیّت دارد نه موضوعیت .

ادّعای انصراف

بسیاری از کسانی که رؤیت با چشم مسلح را کافی ندانسته اند ، مسأله انصراف را مطرح کرده اند .

برخی دیگر از بزرگان گفته اند : رؤیت کسانی که قدرت دید فوق العاده ای دارند کفایت نمی کند؛ همان طوری که رؤیت با ابزار کفایت نمی کند . و این امر به دلیل انصراف رؤیت در نصوص به رؤیت با چشم عادی است«5» . برخی دیگر از بزرگان معتقدند«6» : هنگامی که سخن از رؤیت به میان می آید ، به رؤیت متعارف (با چشم غیرمسلّح) انصراف دارد؛

زيرا فقيهان در همه ابواب فقه ، اطلاقات را به افراد متعارف منصرف می دانند . در اين عبارت چند نكته قابل ملاحظه است :

1 . در اين بحث بايد ديد منشأ انصراف چيست ؟ در علم اصول ثابت شده كه منشأ انصراف چنانچه غلبه استعمال باشد در انصراف كفايت می كند ، امّا غلبه وجود كفايت نمی كند . كلمه رؤيت همان طوری كه در ديدن با چشم معمولی استعمال شده ، در ديدن با ابزاری مانند عينک ، ذرّه بين و دوربين نيز به نحو حقيقی استعمال می شود .

2 . دليل اين مدّعا قابل تأمّل است؛ زيرا بر فرض صحّت اين مطلب كه فقيهان در همه ابواب فقه ، اطلاقات را به افراد متعارف منصرف می دانند ، آيا قابل استدلال است و اين عمل فقيهان می تواند دليل باشد ؟ و اگر تا قبل از زمان مرحوم علاّمه ، همه فقيهان به لزوم منزوحات بئر قائل بودند ، بايد برای ديگران هم حجّت باشد ؟ روشن است همان طور كه در اين موارد ، مراجعه به مدارک اقوال و نظريّات آنان مورد بررسی قرار می گرفت ، در اين بحث نيز بايد مدارک و مبانی مورد ارزيابی قرار گيرد .

3 . اساساً چنين نسبتي صحّت ندارد؛ و نمی توان با بررسی و احصای چند مورد ، چنين مطلب كلّی را به عالمان و فقيهان نسبت داد . در اين مقاله موارد متعددی را بر خلاف اين ادّعا ذكر خواهيم نمود .

امّا قبل از بررسی مواردی كه فقيهان انصراف را پذيرفته اند و مواردی كه نپذيرفته اند ، لازم است نكاتی را از جهت صناعی مورد دقّت قرار دهيم :

نكته

اوّل : روشن است که اصاله الاطلاق یکی از اصول لفظی عقلی است . اصل اوّلی در الفاظ به مقتضای مقدّمات حکمت اطلاق است؛ مگر این که در مقابل آن دلیل یا قرینه ای بر تقیید باشد . به عبارت دیگر ، رفع ید از اطلاق و ادّعای انصراف ، همیشه محتاج قرینه است و بدون قرینه ، هرگز نمی توان ادّعای انصراف کرد . اساساً اگر بخواهیم موارد مطلق را در همه جا بر فرد متعارف حمل نماییم ، پویایی اجتهاد از بین می رود و روشن است که اجتهاد به برکت این اطلاقات و عمومات به حیات خود داده است . به نظر ما در روایات باب رؤیت هلال و یا ادلّه دیگر ، هیچ گونه قرینه ای که دلالت بر انصراف داشته باشد ، نداریم؛ و رؤیت از جهت اسباب آن کاملاً مطلق است : «إذا رأیت الهلال فصم وإذا رأیته فافطر» یا این تعبیر دیگر که می فرماید : «صم للرّؤیه وأفطر للرّؤیه» . در این روایات ، رؤیت یا به صورت خطاب آمده و یا به صورت غیر خطاب . همان گونه که خطاب گاهی به صورت مفرد و گاهی به صورت جمع آمده است؛ امّا در همه 28 روایتی که در باب سوّم از ابواب شهر رمضان در جلد دهم کتاب وسائل الشیعه آمده است ، هیچ قرینه ای بر انصراف وجود ندارد . بنابراین به این نتیجه می رسیم که رؤیت به هر شیوه ای که محقّق شود کفایت می کند؛ یعنی ملاک صدق ، رؤیت است به هر شیوه ای که باشد . از سوی دیگر روشن است که اگر در موارد دیگر حتّی موارد بسیاری

، و بالاتر از آن در همه موارد اطلاق به مورد متعارف آن انصراف داشته باشد ، باید گفت مقتضای قاعده و صناعت آن است که با وجود قرینه ، می توان انصراف را پذیرفت و بدون آن هرگز نمی توان چنین ادّعایی را قبول کرد .

تحلیل روایات

از بررسی روایات موجود استفاده می شود که رؤیت نسبت به هلال ، عنوان طریقی دارد؛ لکن طریق است برای یقین و اطمینان به تحقق هلال ماه در آسمان ، بعد از آن که مقداری از مقارنه خارج شده باشد . این روایات ، رؤیت را مقدّمه ای برای یقین قرار داده و فرموده اند : شهر رمضان با رأی و تظنّی حاصل نمی شود .

1 . محمّد بن الحسن باسناده عن علی بن مهزیار ، عن محمّد بن أبی عمیر ، عن أیّوب وحمّاد ، عن محمّد بن مسلم ، عن أبیجعفر (ع) قال :

إذا رأیتم الهلال فصوموا ، وإذا رأیتموه فافطروا ، ولیس بالرأی ولا بالتّظنّی ولکن بالرّؤیه . «7»

2 . محّمد بن الحسن عن عثمان بن عیسی ، عن سماعه قال :

صیام شهر رمضان بالرّؤیه ولیس بالظّن . «8»

3 . محمّد بن الحسن عن فضاله ، عن سیف بن عمیره ، عن اسحاق بن عمّار ، عن أبیعبداللّه (ع) أنّه قال : فی کتاب علی (ع) :

صم لرؤیته وأفطر لرؤیته وإیّاک والشکّ والظنّ . «9»

4 . محمّد بن الحسن عن العباس بن موسی ، عن یونس بن عبدالرحمن ، عن أبیأیّوب إبراهیم بن عثمان الخزّاز عن أبیعبداللّه (ع) فی حدیث :

انّ شهر رمضان فریضه من فرائض اللّه

فلا تؤدّوا بالتظنّی . «10» از این روایات به خوبی استفاده می شود که اوّلاً : مقصود از رؤیت در روایات ، نفی رأی ، ظنّ و گمان بوده است و برای لزوم و وجوب صوم ، باید نسبت به هلال یقین شود . پر واضح است که این یقین ، مختص به رؤیت با چشم معمولی نیست؛ بلکه اگر هلال ماه به وسیله ابزار نیز دیده شود ، یقین حاصل می شود .

ثانیاً : ملاک در شروع ماه رمضان ، خود هلال است نه اصل وجود ماه . و چنانچه نسبت به هلال یقین شود ، ماه قمری شروع شده و باید روزه گرفت و با نو شدن ماه ، هلال آغاز می شود .

5 . محمّد بن الحسن باسناده عن الحسین بن سعید ، عن محمّد بن الفضیل ، عن أبی الصباح ، عن صفوان ، عن إبن مسکان ، عن الحلبی ، جمیعاً عن أبیعبداللّه (ع) انّه سئل عن الأهلّه ، فقال (ع) :

هی أهلّه الشهور ، فإذا رأیت الهلال فصم وإذا رأیته فأفطر . «11»

از این حدیث روشن می شود که ملاک شروع ماه قمری ، همان هلال است و رؤیت ، طریق برای یقین به هلال است . از طرفی روشن است که هلال مشروط به رؤیت با چشم معمولی نیست؛ چرا که در غیر این صورت لازم می آید نسبت به افراد و شهرهای مختلف هلال های متعدّد داشته باشیم؛ در حالی که بطلان این امر واضح است . یکی از شواهد و مؤیّدات این مطلب که رؤیت طریق است برای یقین به حصول هلال ، آن است که در

برخی از روایات وارد شده که اگر هنگام صبح ، در طرف مشرق استهلال شود و ماه دیده نشود ، شام آن روز هلال جدید است؛ اعمّ از این که دیده شود و یا دیده نشود . محمّد بن الحسن باسناده عن الصفّار ، عن ابراهیم بن هاشم ، عن زکریّا بن یحیی الکندی الرّقی ، عن داود الرّقی عن أبیعبداللّه (ع) قال : إذا طلب الهلال فی المشرق غدوه فلم یر ، فهو ههنا هلال جدید رؤی أم لم یری«12» . گرچه مؤلف کتاب وسائل الشیعه این روایت را بر غالب یا تقیّه حمل نموده است ، امّا به نظر می رسد که چون موافق با برخی از روایات دیگر است ، دلیلی برای حمل آن بر تقیّه وجود ندارد . در مجموع استفاده می شود که رؤیت طریقی است برای یقین به حصول هلال و خود آن موضوعیّت ندارد . این احتمال نیز که بگوییم شارع مقدس خروج از محاق را به مقداری که مردم بتوانند به صورت عادی آن را ببینند ، موضوع برای وجوب صوم قرار داده است ، هیچ دلیل و شاهدی ندارد؛ بلکه رؤیت به هر نحوی که باشد ، چه مسلّح و چه غیر مسلّح ، طریق است برای علم به ثبوت هلال . خلاصه این که تردیدی وجود ندارد که رؤیت در این روایات ، طریقیّت دارد و میان اسباب آن فرقی نیست؛ بلکه ملاک ، یقین به حصول و تحقّق هلال است . حال اگر کسی بگوید رؤیت در این روایات ، موضوعیّت دارد ، خواهیم گفت از این جهت که با چشم معمولی یا مسلّح باشد

، فرقی نمی کند . به عبارت دیگر ، چه رؤیت را طریق قرار دهیم و چه برای آن موضوعیّت قائل شویم ، در این که اطلاق دارد ، فرقی نمی کند . برخی از بزرگان فرموده اند : امکان رؤیت هلال موضوعیّت دارد . به این معنی که برای شروع ماه قمری ، امکان رؤیت باید با چشم معمولی باشد؛ هرچند که بالفعل به سبب وجود مانع ، نتوان آن را با چشم معمولی دید . «13» از مطالب گذشته بطلان این ادّعا نیز روشن می شود؛ زیرا اوّلاً : در روایات هیچ کلمه یا قرینه ای که دلالت بر امکان باشد ، وجود ندارد . البته می توان گفت رؤیت بالفعل به جهت وجود مانع اعتباری ندارد؛ امّا مستلزم این نیست که بگوییم امکان رؤیت با چشم معمولی موضوعیّت دارد؛ بلکه هم چنان که گفتیم از روایات به خوبی معلوم می شود که در شروع هلال ، نباید به شکّ یا ظن و گمان اعتماد کرد؛ بلکه باید یقین حاصل شود و در آن زمان ، تنها راه برای حصول یقین ، رؤیت بوده است . بنابراین ، اصل رؤیت طریقیّت دارد؛ آن هم طریق برای حصول یقین . دیگر آن که در این روایات ، ذکری از امکان و عدم امکان نیست؛ بلکه همان گونه که در محل خود ثابت شده است عناوین ، ظهور در فعلیّت (رؤیت فعلی) دارند .

بعید نیست از مجموع روایات بتوانیم این مطلب را استفاده نماییم که در زمان گذشته ، تنها راه حصول یقین فقط رؤیت بوده ، و محاسبات فلکی حتّی برای خود محاسبه کننده یقین آور نبوده است ، تا چه

رسد به دیگران . در این روایات نیز مسأله ظن و گمان مورد نفی واقع شده است؛ ولی در زمان حاضر که محاسبات دقیق فلکی موجب اطمینان و علم است ، چه بسا بتوان به آن اعتماد نمود . از این رو ، چنانچه بر طبق محاسبات دقیق در غروب یکی از روزها ماه از تحت الشعاع خارج شود ، آن شب می تواند اوّل ماه قمری باشد و از این جهت است که فقیهان قائلند چنانچه از طریق محاسبات ، به شروع ماه جدید اطمینان شود ، همین اطمینان کفایت می کند . به عبارت دیگر ، نکته دقیق و قابل توجّه آن است که شارع در مورد شروع ماه قمری ، هیچ گونه اعمال تعبّدی ننموده است؛ به گونه ای که بین ماه قمری و ماه شرعی فرق وجود داشته باشد . فقط تنها نکته ای را که شرط کرده آن هم برای وجوب روزه نه برای شروع ماه ، اعتماد نکردن بر شکّ ، ظن و رأی و گمان است و به جز آن ، هیچ گونه تعبّدی را اعمال نکرده است .

نکته دوّم : باید از کسانی که ادّعای انصراف به متعارف دارند پرسید : مقصود از متعارف چیست ؟ و متعارف در کدام زمان مقصود است ؟ صاحب جواهر از شیخ بهایی؛ در لوامع نقل می کند : باید کلام را بر متعارف در زمان پیامبر (ص) حمل کرد؛ هرچند در زمان ائمّه (ع) متعارف نبوده باشد . سپس استدلال می کند : «لأنّ أحکامهم متلقّاه منه» . در زمان صدور این احادیث ، اساساً مسأله رؤیت با چشم مسلّح مطرح نبوده تا

بگوییم در آن زمان انصراف به متعارف داشته است؛ و اگر در این زمان عنوان غیرمتعارف دارد ، سبب نمی شود که بگوییم روایات گذشته از این موارد انصراف دارند . از طرفی نمی توان گفت که دیدن با چشم مسلّح از موارد غیرمتعارف است . البتّه صحیح است که این ابزار و وسائل در اختیار همگان نیست و کمتر می توانند از آنها بهره ببرند؛ امّا این امر ، غیرمتعارف بودن آن را نمی رساند . اگر مقصود از غیرمتعارف ، نادر بودن آن است چنانچه در همه زمان ها نادر باشد ممکن است برای آن وجهی باشد؛ امّا اگر مثلاً در زمان ما نادر است ولی در زمان های آینده نادر نباشد دیگر وجهی وجود ندارد و باید گفت ادّعای چنین انصرافی ، مستلزم سدّ باب اطلاق در فقه و سبب از بین رفتن بسیاری از احکام فقهی است .

نکته سوّم : بنابر تحقیق ، حقیقت اطلاق ، رفض القیود است نه جمع القیود . بنابراین ، دیگر مجالی برای این ادّعا باقی نمی ماند . آری ، اگر حقیقت اطلاق را جمع القیود بدانیم ، ثبوتاً برای این ادّعا مجالی وجود خواهد داشت؛ امّا اثباتاً ، دلیل و قرینه ای برای آن نداریم .

توضیح مطلب آن است که بنابر این که اطلاق رفض القیود باشد ، شارع ملاک را خود رؤیت بدون در نظر گرفتن هیچ قیدی قرار داده و اساساً ، هیچ توجّهی به افراد ، مصادیق و قیود آن نشده است ، تا گفته شود نسبت به برخی از آنها انصراف دارد و نسبت به برخی دیگر انصراف ندارد . امّا اگر اطلاق

را جمع القیود بدانیم ، می توان گفت که شارع همه مصادیق ، افراد و قیدهای آن را در نظر گرفته و نسبت به همه آنها معنای مطلق اراده فرموده است . در این فرض می توان گفت که نسبت به برخی از مصادیق انصراف دارد . به عبارت دیگر ، با توجّه به این مبنا اساساً در هیچ موردی نمی توان انصراف را مطرح کرد و خود لفظ مطلق به خودی خود نمی تواند به فرد خاصی انصراف داشته باشد . گرچه با کمک قرینه می توان به آن فرد رسید که این مطلب دیگری است .

نکته چهارم : که بسیار مهمّ است ، آن که الفاظ را باید بر معنای متعارف آن حمل کرد نه معنایی که نادر و غیرمشهور است؛ امّا بین معنای متعارف و مصداق متعارف فرق وجود دارد . در بحث رؤیت هلال ، مسأله استفاده از ابزار و وسائل ، عنوان مصداق غیر متعارف را دارد نه معنای غیرمتعارف . اساساً رابطه بین لفظ و معنا یک امر روشن و صحیحی است ، امّا لغت و وضع نمی تواند رابطه میان لفظ و مصداق یا فرد را تعیین کند؛ چه آن که مصداق و فرد به مقام تطبیق مربوط است؛ و تطبیق امری است عقلی که به واضع یا عرف ارتباطی ندارد . بنابراین ، خلط میان معنای متعارف و مصداق متعارف ، سبب اشتباه برخی گردیده است . در اینجا به برخی از نمونه ها و مثال ها اشاره می نمایم :

نمونه اوّل : در «الطواف بالبیت صلاه» معنای متعارف ، نماز عملی است ، امّا معنای نادر آن دعا می باشد؛ لذا نمی توان گفت منظور

از صلاه دراین حدیث دعا است؛ بلکه تنزیل و تشبیه در همین معنای متعارف است . صاحب جواهر می فرماید : والألفاظ إنّما تحمل علی المعنی المتعارف لا النادر غیر المشهور . «14»

نمونه دوّم : در مورد کسی که صورت بزرگ و کشیده ای دارد و به تعبیر دیگر ، صورت درازی دارد ، صاحب جواهر (ره) می فرماید : ویجب علیه الغسل من القصاص إلی الذقن وإن طال وجهه بحیث خرج عن المتعارف ، لصدق اسم الوجه . «15» معلوم می شود در مواردی که معنای آن روشن است مصداق تأثیری نداشته ومصادیق غیر متعارف ، در معنای لفظ تغییری ایجاد نمی کند . البته در مورد معنای وجه ، ممکن است کسی ادّعا کند که مراد از آن ، وجه متعارف است . به همین جهت صاحب جواهر (ره) فرموده است : «لاعبره بالانزع ولا بالاغم» . «16» در ادامه نیز بیان می کند : «فیرجع کلّ منهما إلی الغالب فی أکثر النّاس» . علّت این امر آن است که مقصود از وجه همان معنای متعارف آن است و تا زمانی که وجه صدق کند ، باید شسته شود؛ هرچند غیر متعارف باشد . کسی که صورت کشیده ای دارد ، چون بر آن ، وجه صدق می کند ، باید آن را بشوید؛ هرچند که از مصادیق غیر متعارف است .

نمونه سوم : دلالت دارد که با وجود عموم لغوی یا اطلاق ، جمیع افراد نسبت به آن مساوی هستند و فرقی بین افراد غالب و غیر غالب نمی کند ، این مطلب است که صاحب جواهر (ره) در بحث شستن صورت در وضو

بعد از آن که می فرماید : در «مسترسل اللحیه» نه شستن خود آن واجب است و نه تخلیل آن ، کلامی را از شهید (قدس سره) در دروس ذکر می کند که فرموده است : «یستحبّ التخلیل وإن کثف الشعر» . در اعتراض به کلام شهید (قدس سره) می فرماید : دلیلی بر این ادّعا پیدا نکردیم و ادّله ، مخالف آن است . وحیث اشتملت الروایه علی العموم اللغوی الّذی یتساوی جمیع الأفراد بالنسبه إلیه لم یختلف الحال فی الموافق للغالب وعدمه ، فالاغم مثلاً إن کان کثیف الشعر اجتزی بغسله . «17» از این بیان او روشن می شود که بین افراد غالب و غیر غالب و متعارف و غیر متعارف فرقی وجود ندارد .

نکته پنجم : اگر انصراف با قرینه نیز همراه باشد ، از روش اجتهادی صاحب جواهر (ره) استفاده می شود که به تنهایی نمی تواند دلیل محکم و قابل اعتمادی برای فقیه باشد؛ بلکه اوّلاً باید با فهم اصحاب معارض نباشد ، ثانیاً مؤیّداتی هم باید به آن اضافه کرد . در این مورد به دو نمونه اشاره می کنیم : نمونه اوّل : در تطهیر با آب قلیل اختلاف است که آیا ورود آب بر نجاست لازم است یاخیر ؟ صاحب جواهر (ره) این مطلب را از راه انصراف به متعارف و معمول در بین مردم که در تطهیر ، ورود آب را محقّق می سازند پذیرفته است؛ ولی قبل و بعد از آن ، اجماع و سیره مستمرّه را نیز به عنوان مؤیّد ذکر کند . نمونه دوّم : در این که مراد از «تکبیره الاحرام» چیست

؟ فرموده اند : «فصورتها أن يقول : اللّه اكبر»؛ و يكی از ادلّه آن را متعارف و معهود از صاحب شرع قرار داده ، امّا شواهد ديگری نيز آورده است . «18»

نتيجه 1

اوّلاً : پس از روشن شدن اين كه ديدن با ابزار ، عرفاً از مصاديق رؤيت است و درصدق رؤيت برآن ترديدی وجود ندارد ، بايد گفت كه در روايات ، كلمه «رؤيت» از جهت سبب اطلاق دارد .

ثانياً : قرينه ای برای انصراف نداريم و در نتيجه ، اين انصراف به تنهايی نمی تواند مستند فقيه قرار گيرد . برخی تناسب حكم و موضوع را قرينه قرار داده اند ، ولی به نظر می رسد به هيچ وجه نمی توان ازراه مناسبت حكم و موضوع وارد شد؛ زيرا همان طور كه هلال با رؤيت با چشم معمولی تناسب دارد ، با رؤيت به وسيله چشم مسلّح نيز متناسب است . مصاديقی وجود دارد كه فقيهان موارد مطلق را بر فرد متعارف حمل نكرده اند . با بررسی موارد متعدّدی كه با وجود فرد متعارف ، فقيهان بر غير آن حمل نموده اند ، به اين نكته می رسيم كه چنين نيست كه در همه موارد ، فقيهان اطلاق را بر فرد متعارف حمل كنند و تا قرينه ای در كار نباشد ، نمی توان چنين كرد .

1 . صاحب جواهر (ره) در اين مسأله كه اگر صورت زنی مو داشته باشد ، تخليل آن واجب نيست ، از برخی عالمان اهل سنت كه معتقدند وجود مو بر شستن با تخليل دلالت دارد ، نقل می كند : شستن با تخليل بايد بر غالب و متعارف (مردها) حمل شود

. بنابراین شامل چنین زن هایی نمی شود . ایشان این قول را تضعیف نموده و فرموده است : «لما عرفت من العموم اللغوی فیه» . «19» از این رو با وجود عموم لغوی ، مجالی برای انصراف باقی نمی ماند .

2 . صاحب جواهر (ره) در این بحث که آیا مسح سر باید با دست راست باشد که متعارف نیز این است یا خیر ؟ فرموده اند : باوجود مطلقات کتاب و سنّت و فتاوا ، نمی توان این مطلب را گفت . گرچه در یک روایت آمده است : «وتمسح ببله یمناک ناصیتک» ، امّا این روایت صلاحیّت تقیید را ندارد؛ هرچند که سندش صحیح باشد . زیرا یک روایت ، در مقابل این همه اطلاقات توانایی تقیید ندارد؛ علاوه بر آن که اعراض اصحاب نیز محتمل است . سپس در ادامه مطلب آورده اند :

فاحتمال صرف إطلاق النّص والفتوی إلی المسح بالید الیمنی لکونه الفرد المتعارف بعید جدّاً«20» .

پس در این مورد نیز با آن که فرد متعارف وجود دارد ، نمی توان اطلاق را مقید کرد .

3 . صاحب جواهر (ره) در بحث عصیر و افراد آن ، گرچه در ابتدا عموم را تنزیل بر متعارف از افراد دانسته و فرموده است : إن لم نقل بتنزیل عموم الصحیح علی المتعارف من أفراد العصیر . «21»

امّا در پایان ، عموم و عمل به آن را ترجیح می دهد و می فرماید : ومع هذا فهو لیس بأولی من حمله علی إراده العموم بالنظر إلی أفراد العنب و أقسامه وإلی ما ظهر إسکاره أو التخذ له وعدمه وإلی ما اتّخذ من

كافر أو مسلم مستحلّ لمادون الثلثين وعدمه . بنابراين ، نتيجه گرفته می شود كه با وجود عموم لغوی ، دليلی برای ادّعای انصراف وجود ندارد .

4 . در بحث محرّمات احرام و آن كه يكی از محرّمات ، حرمه تغطيه است فرموده :

ثمّ لا فرق فی حرمه التغطيه بين جميع أفرادها كالثوب والطين والدؤ والحناء وحمل المتاع أو نحوه ، كما صرّح به غير واحد؛ بل لا أجد فيه خلافاً ، بل عن التذكره نسبته إلى علمائنا؛ نعم ، فی المدارک وهو غير واضح؛ لأنّ المنهیّ عنه فی الروايات المعتبره تحمير الرأس ووضع القناع عليه والستر بالثوب لا مطلق الستر ، مع أنّ النهی لو تعلّق به ، لوجب حمله على المتعارف منه وهو الستر بالمعتاد وتبعه فی الذخيره . سپس صاحب جواهر (ره) اين كلام را ردّ كرده و می فرمايد : مضافاً إلى قوله (ص) إحرام الرجل فی رأسه ، و غيره من الإطلاقات واستثناء عصام القربه وغير ذلک . «22» در نتيجه روشن می شود كه در اين مورد نيز اطلاق را مقدّم داشته و انصراف به مورد متعارف را نپذيرفته اند .

5 . در بحث كسوف ، ترديدی نيست كه يكی از اسباب متعارف و روشن آن ، فاصله شدن ماه بين زمين و خورشيد است؛ و اين سبب وجوب نماز آيات می شود . امّا اختلاف شده كه اگر برخی از كواكب نسبت به برخی ديگر كسوف داشته باشد ، يا خورشيد و يا ماه به سبب فاصله شدن يكی از كواكب نسبت به برخی ديگر كسوف پيدا كنند كه در مجموع به عنوان سبب غير متعارف

از آن یاد می شود آیا در چنین مواردی نماز آیات واجب می شود ؟ صاحب جواهر (ره) در ابتدا فرموده اند : ملاک در وجوب نماز آیات ، تحقّق اصل کسوف است و هیچ گونه سبب خاصّی از قبیل حیلوله ارض در آن دخالت ندارد . وی دلیل آن را اطلاق نصوص و فتاوا دانسته و فرموده است :

فالمدار فی الوجوب تحقّق المصداق المزبور (کسوف) من غیر مدخلیّه لسببه من حیلوله الأرض أو بعض الکواکب و غیرها ، لإطلاق النصوص والفتاوی وعدم مدخلیّه شیء من ذلک فی المفهوم لغه وعرفاً وشرعاً . نعم ، قد یتوقّف فی غیر المنساق منه عرفاً؛ کانکساف الشمس ببعض الکواکب الّذی لم یظهر إلاّ لبعض النّاس ، لضعف الإنطماس فیه ، فالأصول ح بحالها سپس فتوای صاحب کشف اللثام را که موافق با ایشان است ذکر می نماید : «فما فی کشف اللثام من أنّه لا إشکال فی وجوب الصلاه لهما وإن کان لحیلوله بعض الکواکب جید ، إن کان الحاصل والمتعارف ممّا یحقّق به صدق الإنکساف عرفاً . «23» ایشان در ادامه می نویسد : ملاک وجوب نماز آیات ، حس نمودن انطماس است و هر که کسوف را ببیند ، نماز بر او واجب می شود؛ اعم از این که دیگری نیز ببیند یا نبیند؛ و اعمّ از این که انطماس مبتنی بر قول اهل هیئت باشد یا غیر آن . آری ، اگر منجّمین به انطماس به ستاره یا غیر آن حکم نمودند ، امّا شخص خودش احساس نکرد و ندید ، نماز بر او واجب نمی شود؛ چه آن که نمی توان به قول آنان وثوق و اطمینان پیدا کرد

. سپس فتوای شیخ در «نهایه» و علاّ مه در «تذکره» را ذکر می کند که فرموده اند : در چنین موارد غیر متعارفی ، از طرفی اوّلاً نصّی نداریم و اصل ، برائت از وجوب نماز است؛ و ثانیاً این یک امر مخفی است و حسّ دلالتی بر آن ندارد و در این گونه موارد ، فقط به قول کسی که اطمینانی به سخن او نیست مانند منجّم استناد می شود . و از طرف دیگر ، بر اینها آیه مخوفه صدق می کند . صاحب کشف اللثام در اشکال بر اینها فرموده است :

النصوص کلّها تشمله والکلام فی الوجوب لما یحسّ به لا ما یستند فیه إلی قول من لا یوثق به . شهید اول در «ذکری» فرموده اند : منع کونه مخوفاً فإنّ المراد بالمخوف ما خافه العامّه غالباً وهم لا یشعرون به . در کسوف محل نزاع ، مردم هیچ گونه اطّلاع و آگاهی به آن ندارند؛ لذا از مصادیق آیه مخوفه نیست . ایشان می فرمایند : والأقرب الوجوب فیه ایضاً ، لکونه من الأخاویف لمن یحسّ به ، والمخوف ما یخافه معظم من یحسّ به لا معظم الناس مطلقاً . صاحب مدارک بعد از نقل کلام علاّ مه و شهید در ذکری ، بیان می کند : والأجود إناطه الوجوب بما یحصل منه الخوف کما تضمّنته الروایه . صاحب جواهر؛«24» بعد از نقل همه این کلمات ، گرچه در ابتدا اطلاق را می پذیرد ، امّا در کلام کشف اللثام اشکال می کند و می فرماید : «لما عرفت من إنصراف إطلاق أدلّه الکسوف إلی ما هو المتعارف منه کائناً ما کان سببه أمّا غیره فلا یدخل تحت

الإطلاق المزبور ، بل ربّما شکّ فی صدق الإسم علی بعض أفراده فضلاً عن إنصراف الإطلاق إلیه» . از این قسمت نتیجه می گیریم که در باب کسوف ، صاحب جواهر (ره) وجوب نماز آیات را نسبت به سبب خاص که حیلوله ارض باشد ، قائل نشده و دایره را توسعه داده است؛ اسباب دیگری را که سبب کسوف می شود اگر از اسباب و افراد متعارف باشد ، در صورتی که کشف اللثام دایره را بسیار وسیع تر می داند ، به گونه ای که حتّی افراد و اسباب غیر متعارف را نیز از باب اطلاقات ، موجب لزوم نماز آیات می داند؛ البته فقط به احساس و دیدن خود شخص مقیّد است . نکته قابل توجّه آن است که همان گونه که در اصل بحث مورد نزاع (شروع ماه قمری با رؤیت) در روایات و منابع ، ملاک رؤیت است ، در بحث کسوف و لزوم نماز آیات نیز ملاک در غالب روایات و کلمات فقیهان ، رؤیت قرار داده شده است :

روی عن الصادقین (ع) : إنّ اللّه إذا أراد تخویف عباده و تجدید الزجر لخلقه کسف الشمس وخسف القمر ، فإذا رأیتم ذلم فافزعوا إلی اللّه بالصلاه . «25» نیز خبر عمّار عن الصادق عن أبیه (ع) : انّ الزلازل والکسوفین والریاح الهائله من علامات الساعه ، فإذا رأیتم شیئاً من ذلک فتذکروا قیام الساعه وافزعوا إلی مساجدکم . «26» از مورد پنجم ، این نتیجه به دست می آید که چنانچه انصراف به فرد متعارف به عنوان یک امر مسلّمی در بین فقیهان مطرح بود ، چنین اختلاف بزرگی در

میان آنان هیچ دلیلی نداشت و از ابتدا باید آنچه را که سبب متعارف در کسوف است که همان حیلوله ارض باشد برای وجوب نماز آیات ، ملاک قرار می دادند . در حالی که اصل انصراف خصوصاً در این مورد همان گونه که ملاحظه شد ، نه مورد قبول صاحب جواهر (ره) است و نه بزرگان دیگر . البته در دایره دیگر در صدق اسم کسوف تردید وجود دارد .

6 . در بحث لزوم وعدم لزوم نفقه بر زوجه صغیر برخی از بزرگان مانند محقّق خوئی (ره) «27» به اطلاق «وعلی المولود له رزقهنّ وکسوتهنّ بالمعروف» تمسّک کرده و فرموده اند : شامل صغیر هم می شود؛ در حالی که انصراف به زوجه بالغ واضح وروشن است . به عبارت دیگر ، به این انصراف توجّهی نکرده اند .

7 . در عدّه وفات برای زوجه صغیر زمانی که شوهر او فوت کند به آیه «وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْواجاً یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَهَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً» تمسّک شده است ، در حالی که انصراف ازواج به بالغ روشن است .

8 . در استدلال به «أحلّ اللّه البیع» ، بسیار روشن است که فقیهان به اطلاق آن در تمام موارد بیع تمسک می کنند ، حتّی مصادیق و مواردی که در گذشته وجود نداشته است؛ مانند بیع از طریق تلفن یا اینترنت . در این مورد ، تا بحال دیده نشده که فقیهی ادّعا کند کلمه «بیع» ، به بیع متعارف انصراف دارد و آن همان بیعی است که برای بیشتر مردم وجود دارد . حتّی برخی

به اطلاق آن برای بیع زمانی که در صدق بیع نسبت به آن تردید وجود دارد نیز تمسّک کرده اند .

9 . در آیه شریفه ای که بر قصر نماز دلالت می کند : «إِذا ضَرَبْتُمْ فِی ٱلْأَرْضِ» برای همگان روشن است که هیچ گاه ضرب را بر فرد متعارف که راه رفتن پیاده و یا سوار بر حیوانات از قبیل اسب و قاطر است حمل نکرده اند؛ گرچه در این اواخر بعضی از شبهات ایجاد شده است ، امّا فقیهان بزرگ به اطلاق آن تمسّک کرده و هرگونه پیمودن راه را داخل در این آیه قرار داده اند؛ هرچند که عنوان پیمودن متعارف را نداشته باشد .

10 . در آیه شریفه «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ» که مشهور فقیهان از جمله شیخ انصاری معتقدند که منظور از آن باطل عرفی است . مصادیقی از باطل خصوصاً در زمان ما وجود دارد که به دلالت همین آیه شریفه ، مورد تحریم قرار گرفته است؛ معاملاتی از قبیل شرکت گلدکوئیست که از آن به معاملات هرمی یاد می شود ، به حسب ظاهر در نزد عموم مردم باطل نیست ، امّا چون حقیقت آن باطل است از مصادیق باطل به شمار می رود . و اگر عرف ، خوب به حقیقت آن توجّه کند به باطل بودن آن حکم می کند .

11 . هیچ فقیهی حرمت نگاه به نامحرم را به دیدن با چشم معمولی و متعارف اختصاص نداده است؛ بلکه اگر از کیلومترها دورتر نیز با دوربین های قوی ، کسی نامحرمی را ببیند ، مشمول این حرمت خواهد بود .

12 . در بحث هلال ، روایاتی

داریم که اگر هلال در روز قبل از زوال دیده شده باشد ، آن روز ، از ماه شوّال به حساب می آید و اگر بعد از زوال دیده شود ، جزو رمضان است . «28» در حالی که قائلین به انصراف باید ادّعا کنند که رؤیت ، به دیدن در شب انصراف دارد؛ با این حال قسمتی از رؤیت در روز نیز معتبر شده است . از موارد ذکر شده نتیجه می گیریم این که برخی فرموده اند : ما نمی توانیم در همه جای فقه در مطلقات ادلّه سراغ افراد متعارف برویم ولی در رؤیت هلال ، فرد کاملاً غیر متعارفی را ملاک حکم قرار دهیم«29» ، مطلب صحیحی نیست؛ و اگر کسی در فقه بررسی بیشتری کند ، موارد دیگری نیز خواهد یافت که فقیهان در آن ها ، به فرد متعارف نظر نداده اند . در مقاله «چند نکته مهم درباره رؤیت هلال» به مواردی اشاره شده است که در آنها فقیهان موارد مطلق را بر فرد متعارف حمل کرده اند؛ امّا تعجب آن است که در میان موارد ذکر شده در این رساله ، به مواردی برمی خوریم که اساساً هیچ ارتباطی با این مدّعا ندارد . به عنوان مثال ، در مورد چهارم آمده است : در نماز و روزه در مناطق قطبی یا نزدیک به قطب که روزها یا شب ها بسیار کوتاه و غیر متعارف است ، بسیاری از فقیهان معیار را مناطق متعارف می دانند«30» . باید گفت که این فرع چه ارتباطی با مدّعای اصلی دارد ؟ آیا هرجا کلمه «متعارف» مطرح باشد ، به این بحث مرتبط است ؟ آیا دراین بحث اطلاقی

بوده که باید بر فرد متعارف حمل شود ؟ روشن است که ملاک متعارف در این مورد ، از این باب است که مردم در هر نقطه ای ، با بقیه ، در اصل تکلیف اشتراک دارند و باید مانند سایر مردم اعمال عبادی خویش را انجام دهند . لذا مناسب ترین مورد آن است که مانند مناطق متعارف ، در پنج وقت اعمال خودرا انجام دهند والاّ هیچ فقیهی نمی گوید که «أقم الصلاه لدلوک الشمس إلی غسق اللیل» را باید بر طلوع و غروب متعارف حمل کرد . هم چنین در مورد ششم«31» در خصوص منکراتی که حدّ آن شلاّق است می نویسد : باید شلاّ ق متعارف باشد . در حالی که روشن است این را نیز از اطلاق استفاده نمی کنند؛ بلکه با قرائنی که وجود دارد استفاده می شود که ملاک ، شلاّ ق های متعارف است .

نتیجه 2

جمع بندی بحث ادعای انصراف

1 . اصل اوّلی ، اصاله الاطلاق است و باید به آن تمسّک نمود .

2 . انصراف به فرد خاص یا مورد خاص ، حتماً به قرینه نیاز دارد . ملاحظه شد در موارد زیادی از فقه که قرینه ای بر انصراف وجود ندارد ، فقیهان به موارد مطلق تمسّک کرده اند؛ در این بحث نیز قرینه ای برای انصراف نداریم از سوی دیگر ، قرینه مناسبت حکم و موضوع نیز قابل اعتنا نیست .

3 . در مواردی هم که قرینه بر انصراف وجود دارد ، صرف وجود آن نمی تواند مستند فقیه قرار گیرد؛ بلکه باید شواهد و قرائن دیگری نیز وجود داشته باشد .

4 . به نظر می رسد اگر شارع مقدّس در این امر

مهمّ رؤیت غیر مسلّح را معتبر می دانست ، باید با بیانی روشن و صریح ، اعتبار رؤیت با چشم معمولی را ذکر می فرمود . به عبارت دیگر ، نمی توان گفت شارع در امری که مورد ابتلای مسلمانان در هر سال و بلکه در هر ماه است ، به مجرّد انصراف اکتفا کند .

5 . چنانچه انصراف را بپذیریم ، باید قائل شویم که فقط رؤیت معمولی آن هم در سطح زمین اعتبار دارد . بنابراین ، اگر کسی در بالای کوه یا ساختمان بسیار مرتفعی ماه را با چشم معمولی ببیند ، نباید اعتبار داشته باشد؛ در حالی که نمی توان به این مطلب ملتزم شد . البته نسبت به غروب آفتاب ، در برخی از روایات نهی شده که انسان بر بالای کوه برود؛ امّا این مطلب به بحث ما ارتباطی ندارد و بین این دو ، در موضوع اختلاف است . بنابراین ، به خوبی می توان نتیجه گرفت که همان گونه که رؤیت با چشم عادی می تواند کافی باشد ، رؤیت با چشم مسلّح نیز اعتبار و حجیّت شرعی دارد و ادلّه و ضوابط ، با این نظریه کاملاً مساعد است .

ادّعای دوّم : طریقیّت و موضوعیّت

در برخی از نوشته ها مسأله طریقیّت و موضوعیّت مورد اشاره قرار گرفته و آمده است که در مسئله هلال ، رؤیت ، طریقیّت دارد؛ در حالی که مثلاً در مسئله نگاه به نامحرم ، موضوعیّت دارد . از این طریق به دنبال حلّ این مطلب بوده اند که چون رؤیت در مسئله نگاه به نامحرم موضوعیّت دارد ، میان اقسام و اسباب آن فرقی وجود ندارد . این مطلب

کاملاً قابل مناقشه جدّی است؛ زیرا : اوّلا : تردیدی نداریم که رؤیت در مسأله هلال اوّل ماه قمری ، عنوان طریقیّت دارد و امور دیگری از قبیل شهادت دو شاهد عادل یا علم شخصی ، می تواند جایگزین آن شود . امّا بحث در این نیست که آیا رؤیت ، طریقیّت دارد یا موضوعیّت ؟ اساساً نزاع محل بحث ، طبق هر دو قول مطرح می شود؛ یعنی هم طبق نظریه طریقیّت رؤیت و هم طبق این رأی که رؤیت ، موضوعیّت دارد . اختلاف در این است که آیا مطلق رؤیت ، طریق است یا رؤیت از طریق عادی ؟ و آیا مطلق رؤیت ، موضوعیّت دارد یا رؤیت از طریق عادی ؟ به عبارت روشن تر ، با نفی موضوعیّت نمی توان این امر را اثبات کرد که رؤیت از طریق عادی معتبر است . این که در برخی از مقالات«32» آمده است : بر اساس تفکیکی که بین موارد طریقیّت و موضوعیّت قائل شدیم ، می توان نتیجه گرفت که ملاک ، صرفاً رؤیت پذیری ما با چشم غیر مسلّح می باشد . بسیار جای تعجّب است که چگونه تفکیک ما را به این نتیجه می رساند ؟ نفی موضوعیّت ، فقط اصل طریقیّت ، و نفی طریقیّت نیز ، فقط اصل موضوعیّت را اثبات می کند؛ امّا اطلاق و عدم اطلاق هرکدام به دیگری ربطی ندارد . در برخی دیگر از مقالات«33» ، به این نتیجه رسیده اند که در روایاتی که شنیدن یا دیدن ، طریق برای تحدید یا اندازه چیز خاصی باشد ، آن شنیدن و دیدن طریقیّت دارد و چیز دیگری جایگزین آن نمی شود . نه تنها چشم

مسلّح و شنیدن با ابزار ، بلکه حتّی شنیدن و دیدن خارق العاده نیز جایگزین آن نمی گردد . نکته قابل ملاحظه آن است که اوّلاً : معنای طریقیّت این نیست که حتّی دیگری نیز نتواند جایگزین آن شود ، بلکه به عکس ، جایگزینی امور دیگر ، با طریقیّت سازگاری دارد . ثانیاً : با دقّت در بحث روشن می شود که خلطی بین این که عنوانی طریق باشد و یا ملاک و موضوع برای حکم قرار گیرد ، واقع شده است . ممکن است بگوییم در چنین مواردی شنیدن و دیدن ، موضوعِ برای تحدید است و قرینه مناسبت حکم و موضوع ، اقتضا می کند که هر چیزی نتواند جایگزین آن شود؛ بلکه اموری که با تحدید مناسبت دارد می تواند جایگزین آن گردد . ثالثاً : در این مقاله آمده که رؤیت در باب هلال ، مانند مسأله حدّ ترخص است . همان طور که آنجا شارع در مقام تحدید می باشد ، در این بحث نیز چنین است . در حالی که فقط این یک ادّعا است و هیچ دلیلی ندارد؛ زیرا در مسئله حدّ ترخص ، به روشنی می توانیم بگوییم که دیدن با ابزار نمی تواند جایگزین دیدن معمولی شود؛ و قرینه مناسبت حکم و موضوع نیز وجود دارد . چراکه در آنجا ملاک ، دور شدن از شهر به اندازه ای است که صدای اذان شنیده نشود؛ امّا در اینجا اگر بگوییم رؤیت با ابزار هم کفایت می کند ، هیچ گونه منافاتی با شروع ماه قمری و تحدید آن ندارد . بالاخره نکته مهم تر آن که قائلین به عدم کفایت رؤیت با ابزار باید تمام اقوال مقابل را دفع کنند؛ حتّی

نظریه کسانی که شروع ماه را مجرّد خروج از محاق می دانند . اگر کسی خروج ماه از محاق را مبدأ ماه قمری بداند ، آیا در مقابل او می توان گفت که این نظریه با مقام تحدید سازگاری ندارد ؟ اگر بگوید که روایات رؤیت ، برای خروج از محاق ، طریق است نه امکان رؤیت با چشم عادی ، چگونه جواب می دهید ؟ اساساً این نظریه که رؤیت ، همان رؤیت با چشم معمولی است ، یک مصادره روشن است . شما ابتدا مقصد را در ذهن خود معیّن کرده اید و سپس رؤیت را بر رؤیت معمولی حمل کرده اید و چیزی شبیه قضیه ضروری به شرط محمول انجام داده اید . به عبارت روشن تر ، در مسأله حدّ ترخّص این خصوصیّات وجود دارد : 1 . از نظر عرف ، یک حدّ معیّن را حدّ ترخّص می گویند؛ و شاید بتوان گفت که آنچه شارع بیان فرموده ، طریق برای احراز این حدّ عرفی است . 2 . هر چیزی که بخواهد طریق برای آن باشد ، باید با عنوان تحدید سازگاری داشته باشد . ولی در این بحث یک تحدید واقعی وجود دارد؛ یعنی ماه یک شروع و یک پایان در هر 29 روز یا 30 روز دارد که یک امر تکوینی است و عنوان عرفی ندارد . به عبارت دیگر در مسئله ترخّص ، حدّ یک عنوان عرفی دارد ، امّا در مسأله مورد بحث ، ماه و هلال یک عنوان واقعی است . حال که شارع رؤیت را طریق قرار داده ، اختلاف در این است که برای چه چیزی طریق قرار

داده شده است ؟ اگر بگوییم رؤیت طریق است برای ماه در صورتی که از محاق خارج شده و با چشم معمولی امکان رؤیت داشته باشد ، این هم دور است و هم عین مدّعا . پس بحث علمی اقتضا می کند که در خصوص این نزاع ، نسبت به طریقیّت و عدم طریقیّت رؤیت بحث نکنیم؛ بلکه ببینیم آنچه رؤیت موضوع برای آن واقع شده چیست ؟ آیا مجرّد خروج از محاق است ؟ در این صورت می توان گفت که چون مجرّد خروج از محاق امری دقیق ، عقلی و خارج از فهم عرف است ، نمی تواند میزان باشد . احتمال دوّم آن است که از محاق به اندازه ای خارج شود و به مقداری از خورشید فاصله بگیرد که با چشم معمولی نتوان ماه را دید ، امّا با چشم مسلّح می توان آن را دید . احتمال سوّم آن که ماه به اندازه ای از محاق خارج شود که با چشم عادی هم قابل دیدن باشد . بحث این است که کدام یک از دو احتمال دوّم و سوّم صحیح است و چه دلیلی بر آن می توان اقامه نمود ؟ به صرف این که بگوییم رؤیت طریقیّت دارد ، هیچ کدام از این دو احتمال را نمی توان اثبات کرد . به عبارت دیگر ، این طریقیّت با هر دو احتمال سازگاری دارد . البته می توان از راه اطلاق و عدم اطلاق ، هر کدام از آنها را اثبات یا نفی کرد . از مجموع مطالب ذکر شده روشن می شود که هیچ کدام از دو ادّعایی که در این بحث برای عدم اعتبار رؤیت با چشم مسلّح مطرح شده

است ، پذيرفته نيست و كاملاً مخدوش است . در نتيجه چون ملاک ، هلال و رؤيت نسبت به آن طريق است ، ملاک شروع ماه قمری و وجوب روزه ، يقين به هلال است و قبلاً گفتيم هلال يک امر واقعی است كه به همان شب اوّل مربوط می شود . بنابراين ، ديدن با اسباب و آلات نيز كفايت می كند .

اشكالات و توهّمات : در اين بخش لازم است به بعضی از اشكالاتی كه منكرين اعتبار رؤيت با چشم مسلّح مطرح نموده اند ، پرداخته شود : اشكال اوّل : اگر رؤيت با ابزار و وسائل پيشرفته ، اعتبار و حجيّت داشته باشد ، لازم است در باب نجاست و طهارت ، ديدن با ميكروسكوپ نيز كافی باشد . يعنی چنانچه ذرّات نجاست با ميكروسكوپ هم قابل تشخيص باشد ، بايد لباس را شست؛ در حالی كه التزام به اين امر از نظر فقهی مشكل ، بلكه غير صحيح است . «34»

پاسخ : اين مطلب بسيار روشن است كه طبق روايات ، ملاک در باب نجاست و لزوم تطهير آن ، يقين به نجاست است . يعنی در صورتی كه نجاست يقينی باشد ، تطهير لازم است : «إن كان إستبان من أثره شیء فاغسله ، وإلاّ لا بأس»«35» . البته روشن است كه اين روايات در خصوص شکّ است . شارع در هنگام شکّ ، بررسی و تحقيق از واقع درمورد نجاسات را لازم نمی داند ، بلكه اگر به آن يقين پيدا كرد ، لازم است از آن اجتناب كند و آن را بشويد . به عبارت ديگر ، اگر در باب نجاسات

نیز قاعده و اصل ، بررسی و تحقیق بود ، به صورت روشن می گفتیم که یکی از راه های بررسی ، دیدن با میکروسکوپ و یا ذرّه بین است . امّا به جهت توسعه ای که شارع داده ، به این نتیجه می رسیم که شارع چنین بررسی را لازم نمی داند؛ بلکه اگر به صورت عادی برای انسان قطع حاصل شود ، شستن لازم است . حال این پرسش مطرح می شود که گرچه بررسی نجاست با ابزار و آلات لازم نیست ، ولی اگر تصادفاً چنین امری اتّفاق افتد و با ذرّه بین یا تلسکوپ ، ذرّات نجاست در لباس دیده شود ، چه باید گفت ؟ ظاهراً طبق اطلاقات می توانیم بگوییم که این مورد نیز از مصادیق استبانه است و چون به وجود نجاست یقین حاصل شده ، حکم سایر موارد را دارد . البته این احتمال نیز وجود دارد که از مجموع ادلّه موجود در باب طهارت و نجاست استفاده می شود که شارع این مقدار را موضوع حکم قرار نداده و آن را به منزله عدم دانسته است؛ امّا این معنی را نمی توانیم به انصراف مستند کنیم . اشکال دوّم : در حدّ ترخّص گفته شده است : حدّ ترخّص مکانی است که دیوار خانه های شهر از چشم دور باشد و صدای اذان شنیده نشود . اگر بگوییم ملاک مطلق رؤیت و مطلق شنیدن است ، لازم می آید که اگر کسی مثلاً از فاصله بیست کیلومتری با دوربین یا تلسکوپ دیوارها را ببیند ، حدّ ترخّص او همان مکان باشد؛ در حالی که همه فقیهان فتوا داده اند ملاک ، حالت عادی و دیدن و شنیدن طبیعی است .

«36»پاسخ : روشن است که حدّ ترخّص از اموری نیست که به اختلاف افراد و اشخاص مختلف شود ، بلکه یک امر عرفی است؛ و این تحدید شارع نیز به عنوان یک امر تعبّدی محض نیست ، بلکه به یک ضابطه عرفی نظر دارد . عرف در این مورد ، همان دیدن و شنیدن عادی را میزان قرار می دهد و برای ابزار و آلات اعتباری قائل نیست؛ چراکه اگر ابزار و وسائل دخالتی داشت ، دیگر به اختلاف وسائل ، این حدّ متعدّد ، و اساساً از عنوان و حقیقت حدّ خارج می شد . به عبارت دیگر ، ملاک حدّ ترخّص ، دور شدن از شهر به مقداری است که دیوارهای شهر دیده نشود و خود دور شدن ، بهترین قرینه است بر این که یک حدّ معیّن واقعی برای آن وجود دارد . اشکال سوّم : گفته شده که اگر دو نفر استثنایی با قدرت بینایی دو برابر ، شهادت دهند کفایت نمی کند؛ در نتیجه دیدن با وسائل را نیز باید به این موارد ملحق کنیم و بگوییم که هیچ اعتباری ندارد . جواب : اوّلاً ، در این جهت که قدرت دیدن آنها استثنایی است ، احتمال وجود اشتباه و خطا در آن زیاد است؛ در حالی که در دوربین و تلسکوپ این احتمال یا وجود ندارد و یا در حدّ بسیار ضعیف است . ثانیاً ، همه می توانند با دوربین و تلسکوپ ، ببیند؛ امّا در این مورد ، دیدن مختصّ به خود آنان است . بنابراین نمی توانیم از این روایات استفاده کنیم که دیدن با تلسکوپ نیز مانند دیدن با چشم خارق العاده

است . ثالثاً ، این استدلال تنها یک قیاس است و موارد دیگر را نمی توان به آن ملحق کرد مثلاً در باب نجاست نمی توان گفت که اگر قدرت بینایی کسی استثنایی باشد و با چشم خود نجاست را ببیند ، براو اجتناب از آن لازم نیست؛ بلکه چون به حصول نجاست یقین کرده است ، حتماً باید اجتناب کند؛ هرچند برای دیگران اجتناب لازم نیست .

رابعاً ، از این نظریه یا فتوا استفاده می شود که شهادت آنان برای دیگران اعتباری ندارد؛ ولی برای خود آنان که دیده اند ، قطعاً اعتبار دارد و باید به آن ترتیب اثر دهند . اشکال چهارم : لازمه معتبر بودن چشم مسلّح آن است که شارع مقدّس بیش از هزار سال مردم را به اشتباه انداخته باشد . به این معنی که چون در گذشته این وسائل در اختیار مردم نبوده ، همیشه یا غالباً ماه دیرتر در نزد آنان شروع شده است ، درحالی که نمی توان به این امر ملتزم شد . پاسخ : اوّلاً ، این اشکال در صورتی صحیح است که شارع مردم را از استفاده این آلات منع کرده باشد ، در حالی که چنین منعی وجود نداشته است . ثانیاً ، این اشکال در صورتی صحیح است که رؤیت با چشم مسلح تعیُن داشته و ملاک حقیقی باشد ، در حالی که گفتیم قائلین به اعتبار ، به نحو مانعه الخلوّ این نظریه را قبول دارند . ثالثاً ، اگر ماه در منطقه ای با چشم معمولی رؤیت شود ، هیچ گاه دلیل نمی شود که در شب قبل ، امکان رؤیت با چشم معمولی نبوده است . بنابراین نباید

این نظریه را از این راه ابطال کرد . به عبارت دیگر ، این که رؤیت با چشم مسلّح کافی باشد یا نباشد ، تأثیری در واقعیّت و حقیقت ندارد؛ همان طوری که رؤیت با چشم غیر مسلّح نیز این چنین است . اشکال پنجم : قبول حجیّت رؤیت با چشم مسلّح ، موجب مشکلات بسیاری می گردد و با برهان خُلف ، قابل نقض است؛ چه آن که اگر دیدن با ابزار حجّت شرعی داشته باشد ، به آن معنا است که احکام الهی و مفاسد و مصالح اعمال عبادی ، تابع پیشرفت و به کارگیری ابزار و فنّاوری جدید است . یعنی اگر تلسکوپ قوی اختراع شود و مورد استفاده قرار گیرد ، هلالی که با چشم عادی رؤیت پذیر نیست دیده می شود ، مثلاً شب قدر یک شب جلوتر می افتد و ملائکه یک شب زودتر نزول می کنند و مصلحت ملزمه روزه در ماه رمضان و . . . «37» . جواب : اوّلاً ، این مشکلات می تواند مشترک باشد؛ یعنی چنانچه رؤیت با چشم معمولی نیز ملاک باشد ، در شهرهایی که هلال را ندیده اند و قریب الافق هم نیستند ، همه این مشکلات رخ خواهد داد . به عبارت دیگر ، این مشکلات به خاطر استفاده کردن از ابزار و وسائل نیست . ثانیاً ، ادّعای ما آن است که اگر دیدن با وسائل کافی باشد ، بسیاری از این اشکالات روی نمی دهد و اطمینان این روشن از رؤیت با چشم معمولی بیشتر است . ثالثاً ، در اصول ثابت شده که آنچه تابع مصالح و مفاسد است ، احکام واقعی می باشد؛ امّا در احکام فعلی که عنوان

ظاهری دارد ، ملاکات دیگری مطرح است که در جای خودٍ در علم اصول بحث شده است (جواب سوم اهمیت بیشتری دارد) . رابعاً ، در موردی که یک شخص به تنهایی هلال را ببیند و دیگران نبینند ، بر حسب روایات«38» و فتاوا چنان چه آن شخص به دیدن خود اطمینان داشته باشد و شک نکند ، باید به تنهایی روزه بگیرد و اگر شکّ کند ، باید همراه با مردم روزه بگیرد . بنابراین در این فرض ، تکلیف این شخص با بقیه مختلف می شود . آیا در این صورت نیز این اشکالات را قبول دارید ؟ یا باید به شیوه ای که در جمع بین حکم واقعی و ظاهری در محلّ خود در اصول مطرح شده است ، پاسخ بگوییم . از این رو نتیجه می گیریم که استفاده از این آلات ، هیچ کدام از این مفسده ها را به دنبال نخواهد داشت .

واللّه العالم والحمد للّه رب العالمین .

پی نوشتها

1 . منتهی الارب ، اقرب الموارد .

2 . لسان العرب ، ج 15 ، ماده هلل .

3 . ج4 ، ص 93 .

4 . صحاح اللغه ، ج 5 ، ص 1851 .

5 . الصوم فی الشریعه الاسلامیّه الغرّاء ، ص 144 .

6 . چند نکته درباره رؤیت هلال ، فقه اهل بیت (ع) ، ش 43 ، ص 169 .

7 . وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 252 ، ابواب احکام شهر رمضان ، باب 3 ، ح 2 .

8 . همان ، ح 2 .

9 . همان ، ص 255 ، ح 11 .

10 . همان ، ص 256 ، ح 16 .

11 . همان ، ص 254 ، ح 7 .

12 . همان ، کتاب الصوم ، باب 9 ، ص 282 ، ح 4 .

13 . چند نکته درباره رؤیت هلال ، ص 170 در همین شماره فصلنامه .

14 . محمدحسن نجفی ، جواهر الکلام ، ج 1 ، ص 222 .

15 . همان ، ج2 ، ص147 .

16 . همان .

17 . همان ، ص 159 .

1 8 . همان ، ج 9 ، ص 205 .

19 . همان ، ج 2 ، ص 159 .

20 . همان ، ج 2 ، ص 185 .

21 . همان ، ج 6 ، ص 25 .

22 . همان ، ج 18 ، ص 384 .

23 . همان ، ج 11 ، ص 402 .

24 . جواهر الکلام ، ج 11 ، ص402 .

25 . وسائل الشیعه ، ابواب صلاه الکسوف وال آیات ، ح 3 ، 4 و 5 .

26 . همان ، ح 4 .

27 . منهاج الصالحین ، ص 287 .

28 . وسائل الشيعه ، باب 8 (انّه لا عبره برؤيه الهلال قبل الزوال ولا بعده) ، ح 5 .

29 . چند نکته در باره رؤيت هلال ، ص 170 در همين شماره فصلنامه .

30 . همان ، ص 169 .

31 . همان ، ص 170 .

32 . محمّد سميعى ، بررسى

حکم شرعی رؤیت هلال با چشم مسلّح .

33 . رضا مختاری ، رؤیت هلال با چشم مسلّح ، مجله فقه اهل بیت سال دهم شماره 40 39 .

34 . همان .

35 . وسائل الشیعه ، ابواب النجاسات ، باب 37 ، ص 467 .

36 . رضا مختاری ، همان .

37 . محمد سمیعی ، بررسی حکم شرعی رؤیت هلال با چشم مسلّح ، ص 8 .

38 . وسائل الشیعه ، ابواب احکام شهر رمضان ، باب 4 ، ح 1 و2 .

اعتبار ابزار جدید در رؤیت هلال

منبع مقاله

مجله فقه اهل بیت فارسی ، شماره 43 ، فاضل لنکرانی ، محمدجواد؛

راه ثابت شدن اول ماه

1730 اول ماه به پنج چیز ثابت می شود (1) :

اول : آنکه خود انسان ماه را ببیند . دوم : عده ای که از گفته آنان یقین پیدا می شود بگویند ماه را دیده ایم . و همچنین است هر چیزی که به واسطه آن یقین پیدا شود . سوم : دو مرد عادل بگویند که در شب ماه را دیده ایم ، ولی اگر صفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند ، یا شهادتشان خلاف واقع باشد ، مثل این که بگویند داخل دایره ماه طرف افق بود ، اول ماه ثابت نمی شود . اما اگر در تشخیص بعضی خصوصیات اختلاف داشته باشند ، مثل آن که یکی بگوید ماه بلند بود و دیگری بگوید نبود ، به گفته آنان اول ماه ثابت می شود . چهارم : سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که بواسطه آن اول ماه رمضان ثابت می شود ، و سی روز از اول رمضان بگذرد که بواسطه آن اول ماه شوال ثابت می شود . پنجم : حاکم شرع حکم کند که اول ماه است .

1731 اگر حاکم شرع حکم کند که اول ماه است ، کسی هم که تقلید او را نمی کند ، باید به حکم او عمل نماید ، ولی کسی که می داند حاکم شرع اشتباه کرده ، نمی تواند به حکم او عمل نماید .

1732 اول ماه با پیشگویی منجمین ثابت نمی شود ، ولی اگر انسان از گفته آنان یقین پیدا کند ، باید به آن عمل نماید .

1733 بلند بودن ماه یا

دیر غروب کردن آن ، دلیل نمی شود که شب پیش ، شب اول ماه بوده است .

1734 اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد ، چنانچه دو مرد عادل بگویند که شب پیش ماه را دیده ایم ، باید روزه آن روز را قضا نماید .

1735 اگر در شهری اول ماه ثابت شود ، برای مردم شهر دیگر فایده ندارد ، مگر آن دو شهر با هم نزدیک باشند ، یا انسان بداند که افق آنها یکی است .

1736 اول ماه به تلگراف ثابت نمی شود ، مگر دو شهری که از یکی به دیگری تلگراف کرده اند نزدیک یا هم افق باشند و انسان بداند تلگراف از روی حکم حاکم شرع یا شهادت دو مرد عادل بوده است .

1737 روزی را که انسان نمی داند آخر رمضان است یا اول شوال ، باید روزه بگیرد ، ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اول شوال است ، باید افطار کند .

1738 اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند ، باید به گمان عمل نماید ، و اگر آن هم ممکن نباشد ، هر ماهی را که روزه بگیرد صحیح است . و بنابر احتیاط واجب باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته ، دوباره یک ماه روزه بگیرد . ولی اگر بعد گمان پیدا کرد ، باید به آن عمل نماید .

روزه های حرام و مکروه

1739 روزه عید فطر و قربان حرام است ، و نیز روزی را که انسان نمی داند آخر شعبان است یا اول رمضان ، اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد ، حرام می باشد .

1740 اگر زن به واسطه گرفتن روزه مستحبی حق شوهرش از بین برود ، و همچنین اگر شوهر او را از گرفتن روزه مستحبی جلوگیری کند ، بنابر احتیاط واجب باید خودداری کند .

1741 روزه مستحبی اولاد اگر اسباب اذیت پدر و مادر یا جد شود ، جایز نیست ، بلکه اگر اسباب اذیت آنان نشود ، ولی او را از گرفتن روزه مستحبی جلوگیری کنند ، احتیاط واجب آن است که روزه نگیرد .

1742 اگر پسر بدون اجازه پدر روزه مستحبی بگیرد ، و در بین روز پدر او را نهی کند ، باید افطار کند .

1743 کسی که می داند روزه برای او ضرر ندارد ، اگرچه دکتر بگوید ضرر دارد ، باید روزه بگیرد . و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد ، اگرچه دکتر بگوید ضرر ندارد ، باید روزه نگیرد ، و اگر روزه بگیرد ، صحیح نیست ، مگر آن که به قصد قربت بگیرد و بعد معلوم شود ضرر نداشته .

1744 اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر دارد و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود ، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد ، نباید روزه بگیرد ، و اگر روزه بگیرد صحیح نیست ، مگر آن که به قصد قربت گرفته باشد و بعد معلوم شود ضرر نداشته .

1745 کسی که عقیده اش این است که روزه برای او ضرر ندارد ، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر داشته ، باید قضای آن را بجا آورد .

1746

غیر از روزه هایی که گفته شد ، روزه های حرام دیگری هم هست که در کتابهای مفصل گفته شده است .

1747 روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان ، مکروه است .

روزه های مستحب

1748 روزه تمام روزهای سال غیر از روزه های حرام و مکروه که گفته شد مستحب است . و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است ، که از آن جمله است : 1- پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر هر ماه ، و چهارشنبه اولی که بعد از روز دهم ماه است . و اگر کسی اینها را بجا نیاورد مستحب است قضا نماید ، و چنانچه اصلا نتواند روزه بگیرد ، مستحب است برای هر روز یک مد طعام یا 6/12 نخود نقره به فقیر بدهد . 2- سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه . 3- تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه اگر چه یک روز باشد . 4- روز عید نوروز ، روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی قعده ، روز اول تا روز نهم ذی حجه ، روز عرفه ولی اگر بواسطه ضعف روزه ، نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند ، روزه آن روز مکروه است ، عید سعید غدیر 18 ذی حجه روز اول و سوم محرم ، میلاد مسعود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، 17 ربیع الاول روز مبعث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، 27 رجب و اگر کسی روزه مستحبی بگیرد واجب نیست آن را به آخر برساند ، بلکه اگر برادر

مؤمنش او را به غذا دعوت کند ، مستحب است دعوت او را قبول کند ، و در بین روز افطار نماید . مواردی که مستحب است انسان از کارهایی که روزه را باطل می کند خودداری نماید

1749 برای شش نفر مستحب است در ماه رمضان اگر چه روزه نیستند از کارهای که روزه را باطل می کند خوداری نمایند : اول : مسافری که در سفر ، کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد و پیش از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز بماند ، برسد . دوم : مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز در آن جا بماند برسد . سوم : مریضی که پیش از ظهر خوب شود و کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد . چهارم : مریضی که بعد از ظهر خوب شود . پنجم : زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود . ششم : کافری که در روز ماه رمضان مسلمان شود .

1750 مستحب است روزه دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن بخواند ، ولی اگر کسی منتظر اوست یا میل زیادی به غذا دارد که نمی تواند با حضور قلب نماز بخواند ، بهتر است اول افطار کند . ولی به قدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن بجا آورد .

پاورقی

(1) . پایگاه حوزه کتابخانه ، کتاب توضیح المسائل حضرت امام خمینی (ره)

رابطه روزه با سالم سازی نیت

در میان عبادت ها (1) ، هیچ کدام مانند روزه ، آمیخته

با نیت نیست ، نیت در روزه ، همانند رشته تسبیح است ، همان گونه که رشته تسبیح ، دانه های آن را نگه می دارد و با بریدن آن ، دانه ها پراکنده شده و هر کدام به جایی می افتد ، نیت در روزه رشته ارتباطی همه دقایق و لحظه های مدت روزه را به هم وصل می کند ، هر گاه روزه دار لحظه ای را به طور عمد ، نیت خود را بشکند مثلا قصد کند که روزه اش را باطل نماید ، روزه او باطل می شود ، گر چه مفطراتی که روزه را باطل می کنند انجام نداده باشد . حضرت امام خمینی - قدس سره - می فرماید : «اگر در روزه واجب معینی مثل روزه رمضان از نیت روزه گرفتن برگردد ، روزه اش باطل می شود . »و مرحوم آیه الله العظمی خوئی و آیه الله العظمی گلپایگانی - قدس سرهما - می فرمایند : «اگر در روزه واجب معینی مثل روزه ماه رمضان مردد شود که روزه خود را باطل کند یا نه ، یا قصد کند روزه خود را باطل کند ، روزه اش باطل می شود ، اگر چه از قصدی که کرده توبه نماید ، و کاری هم که روزه را باطل می کند انجام ندهد . » (2) به این ترتیب می بینیم نیت همچون روح نسبت به بدن ، در کالبد روزه جریان دارد که حتی یک لحظه تردید در آن در هر وقت از ساعات روزه باشد ، روزه را باطل می نماید . با توجه به این که نیت به معنای قصد روزه گرفتن برای انجام فرمان خدا ، و فقط برای ذات پاک خداست ، و باید از روی

اخلاص کامل باشد ، بنابراین روزه عبادتی است که روح اخلاص و بندگی مخلصانه را در انسان به وجود می آورد . بر همین اساس حضرت زهرا (س) در فرازی از خطبه معروف خود ، در ضمن بیان فلسفه بعضی از احکام می فرماید : «و جعل الله الصیام تثبیتا للاخلاص (3) ; خداوند روزه را وسیله استواری و برقراری اخلاص شما مقرر فرمود . » و امام سجاد (ع) ماه رمضان را «شهر التمحیص ; ماه تصفیه و پاکسازی فکر و روح » دانست . (4) نتیجه این که روزه گرفتن نقش سازنده در سالم سازی کانون نیت و اندیشه داشته ، و موجب دفع و رفع هر گونه آلودگی فکری و بیماری نیت می گردد . شاید راز این که خداوند روزه را مخصوص خود دانسته همین است ، آن جا که رسول اکرم (ص) می فرماید که خداوند فرمود : «کل عمل ابن آدم هو له غیر الصیام هو لی ، و انا اجزی به (5) ; هر کار انسان برای خود او است ، جز روزه گرفتن او که برای من است ، و من (بدون واسطه) پاداش آن را می دهم . »نیز احتمال دارد «انا اجزی به » باشد ، یعنی من خودم پاداش آن هستم . بنابر معنای دوم ، چنین به دست می آید که نتیجه روزه آن است که فکر و روح و همه وجود انسان با خداشناسی و حضور خدا آمیخته می گردد ، و روزه انسان را الهی و خداگونه می نماید . و بنابراین معنای اول نیز چنین استفاده

می شود که در روزه گرفتن رازی مخصوص که همان اخلاص نیت و شست و شوی روح است ، وجود دارد ، که پاداشش از ناحیه ذات پاک خدااست ، که همان رضوان و خشنودی او باشد ، به این ترتیب می بینیم ، روزه نقش مهمی در سالم سازی نیت دارد ، چنان که نیت خالص ، عمل روزه را شکل و جهت الهی می بخشد ، و روزه و نیت صاف ، دو عامل مکمل همدیگر برای ارتقای انسان به قرب مخصوص الهی است . رسول اکرم (ص) در فرازی از خطبه شعبانیه خود در شان رمضان و روزه فرمود : «و هو شهر دعیتم فیه الی ضیافه الله (6) ; ماه رمضان ماهی است که شما در این ماه به مهمانی خدا دعوت شده اید . »حضرت امام خمینی - قدس سره - در این باره می فرماید : «معنای روزه فقط امساک و خود داری از خوردن و آشامیدن نیست ، از گناهان نیز باید خود داری کرد ، این از آداب اولیه روزه است که برای مبتدی ها است ، شما لااقل به آداب اولیه روزه عمل نمایید . . . . اگر توانستید «انقطاع الی الله » (دلبستگی کامل به خدا) حاصل نمایید . . . . روزه ، کنترل خود و مسلط شدن بر نفس و جلوگیری از هر چیز غیر خدایی است ، روزه محرمی است به عنوان یک تکلیف که انسان انجام می دهد ، که عمل غیر خدایی انجام ندهد ، و در مراحل بالاتر به هیچ چیز غیر از خدا فکر نکند . » (7) آری

روزه با شرایط و آدابش ، در حقیقت موانع سر راه تکامل را برمی دارد ، و دست اندازهای حرکت را صاف می کند ، نیت انسان را خالص ، نیرومند و محکم می نماید ، و در نتیجه طاغوت نفس را نابود کرده ، و الله و حکومت الله را بر سراسر وجود انسان مستقر می سازد . در پرتو روزه صحیح ، انسان مظهر خدا می شود ، و عظمت خدا در انسان متجلی می گردد . این است معنای ضیافت و مهمانی خدا ، که ذات پاک او ، چنین انسانی را به مقام قربش می پذیرد ، و از چنین شخصی پذیرایی می کند ، در حدی که به فرموده رسول خدا (ص) در خطبه شعبانیه «و انفاسکم فیه تسبیح و عملکم فیه مقبول; نفس های شما در ماه رمضان ، ذکر خدا است و عمل شما در این ماه ، مورد قبول خداوند است . »به امید آن که روزه داران ، در پرتو ماه رمضان و روزه ، این گونه استفاده کنند ، تا به بهره کافی و وافی و شافی نایل گردند .

(1) . پایگاه حوزه مجله پاسدار اسلام شماره 217 ، نیت سرچشمه ارزش ها ، یا کانون ضد ارزش ها .

(2) . توضیح المسائل مراجع (چاپ انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین) ج 1 ، ص 924 ، مساله 1570 .

(3) . علامه سیدمحسن جبل عاملی ، اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 316 .

(4) . صحیفه سجادیه ، دعای 44 .

(5) . بحارالانوار ، ج 96 ، ص

49 و کنزالعمال ، حدیث 23612 .

(6) . شیخ صدوق ، عیون اخبار الرضا ، ج 1 ، ص 295 .

(7) . امام خمینی ، کتاب الجهاد .

روزه از نگاه دانشمندان

چهارده قرن پیش ، زمانی که جهل سرتاسر حجاز را فرا گرفته بودپیامبر گرامی اسلام فرمود : «صوموا تصحوا . . . روزه بگیرید تا تندرست شوید»و فرمود : معده خانه هر دردی است ، و پرهیز و اجتناب (ازغذاهای نامناسب و زیاده خوری) اساس و راس هر داروی شفابخش است . دانش بشری در این چند سال متوجه نقش مهم روزه در تامین سلامت انسان شده است از این روی در کشورهای مختلف کلینیک هایی تشکیل شده است که مبنای درمان آنهاروزه است و تا کنون از این طریق بیماران زیادی شفا یافته اند . اینک با چند کلام از دانشمندان که عمق کلام پیامبر (ص) را آشکار می کند ، آشنا می شوید .

1 دکتر الکسیس کارل;

«با روزه داری قند خون در کبد می ریزد و چربیهایی که درزیر پوست ذخیره شده اند ، پروتئین های عضلات و غدد ، و سلولهای کبدی آزاد شده به مصرف تغذیه می رسند . »

2 دکتر ژان فروموزان;

«وی معالجه با روزه را به شستشوی احشاء تعبیر می کند که در آغاز روزه داری ، زبان باردار است ... که پس از سه چهارروز بو برطرف می شود ، اسیداوریک ادرار کاهش می یابد ، و شخص احساس سبکی و خوشی خارق العاده می کند . در این حال اعضاء هم استراحتی دارند» .

3 دکتر تومانیانس;

«فایده بزرگ کم خوری و پرهیز از غذاها ، در یک مدت کوتاه ، آن است که ، چون معده

در طول مدت یازده ماه مرتب پر از غذا بوده و در مدت یک ماه روزه داری مواد غذایی شکم خود را دفع کند و همین طور کبد که برای حل و هضم غذا مجبور است دائما صفرای خود را مصرف کند ، در مدت سی روز ترشحات صفراوی راصرف حل کردن باقی مانده غذای جمع آوری شده خواهد کرد . دستگاه هاضمه در نتیجه کم خوردن غذا ، اندکی فراغت حاصل کرده و رفع خستگی می کند ، روزه ، یعنی کم خوردن و کم آشامیدن در مدت معینی از سال و این بهترین راه معالجه و حفظ تندرستی است ، که طب قدیم و جدید را از این حیث متوجه خود ساخته است ، مخصوصا امراضی را که بر دستگاه گوارش به خصوص کلیه و کبد عارض می شود و به توسط دارو نمی توان آنها را علاج کرد ، روزه به خوبی معالجه می کند ، چنانچه بهترین داروها برای برطرف ساختن سوء هاضمه روزه گرفتن است . مرض مخصوص کبد نیز که موجب «یرقان » می گردد بهترین طریق معالجه اش روزه گرفتن است ، چه آنکه ایجاد این مرض اغلب اوقات به واسطه خستگی کبد است که در موقع زیادی عمل و فعالیت ، نمی تواندصفراء را از خون بگیرد . »

4 دکتر گوئل پا;

بیماری هااز تخمیر غذادر روده هاست که همه باروزه اصلاح می گردد .

5 دکتر آلکسی سوفورین;

«جسم به هنگام روزه به جای غذا از مواد داخلی استفاده می کند و آنها را مصرف می کند ، و مواد کثیف و عفونی که در جسم هست و ریشه و خمیره بیماری هاست ، از بین می رود و به این طریق روزه سبب بهبودی همه بیماری هاست . از این رو جسم خود را به وسیله روزه از داخل نظیف و

پاکیزه کنید . »

6 دکتر کارلو;

«هر شخص بیمار باید در هر سال مدتی از غذا پرهیز کند; زیرا مادامی که غذا به تن می رسد میکربها در حال رشداست ، ولی هنگامی که از غذا پرهیز کند ، میکربها روبه ضعف می روند . . . روزه ای که اسلام را واجب کرد ، بزرگترین ضامن سلامتی تن است . »

7 دکتر رو;

«روسیک اسوجی تعداد زیادی از بیماران مبتلا به سفلیس شدیدرا بهبودی بخشید و تنها داروی وی امساک و روزه بود . »

8 «بندیک » دانشمند فیزیولوژیست :

«یک دوره روزه سی و یک روز است ...

در این مدت در ترکیب خون هیچ گونه اختلاطی به هم نرسیده و آن نوری که در بعضی از روزه داران دیده می شود ، یک حالت جوانی و نشاطی است که برای روزه داران رخ می دهد» .

9 «اوتو بوخنگر»;

وی تحقیقات جامعی پیرامون اثرات روزه انجام داد و باتشکیل کنفرانسی در یک کنگره پزشکی نتاج آن را اعلام کرد ، متن این کنفرانس که به صورت کتاب و به شش زبان از طرف کلینیک این دکتر انتشار یافت ، با استقبال فراوانی روبرو شد . وی می گوید : «اکثر بیماری های حاد و مزمن را می توان به وسیله روزه بهبودبخشید ، یا از شدت آنها کاست . » وی می گوید : به هنگام روزه ، بدن بیمار پست ترین مواد را از سراسر بدن جمع آوری کرده و می سوزاند ، نیروهای نوسازی بدن انسان به هنگام روزه فعال می شوند و تصفیه و ترمیم بافتها را شروع می کنند . . . در مدت پنجاه سال که از تاسیس «کلینیک اوتو بوخنگر» می گذرد ، بیش از پنجاه هزار بیمار دراین کلینیک توسط روزه

درمان شده اند .

10 دکتر «عبدالعزیز اسماعیل پاشا»;

برای معالجه در موارد زیر از روزه استفاده می شود :

الف) در مورد اضطراب مزمن امعاء و هنگامی که مقرون با تخمیر مواد زلالیه ومواد نشاسته ای باشد . در این موقع روزه ، مخصوصا از جهت نیاشامیدن آب میان دوخوراک و ایجاد فاصله طولانی نوبت های غذا ، علاج قطعی است و این خصوصیات در موردروزه ماه رمضان کاملا رعایت شده است .

ب) هنگام زیاد شدن وزن که ناشی از کثرت خوراک و کمی حرکت باشد . در این موردروزه با رعایت اعتدال در غذا ، افطار و اکتفاء به آب هنگام سحر از هر قسم معالجه ای مفیدتر است .

ج) زیادی فشار خون .

د) مرض قند .

ه) در مورد التهاب حاد و مزمن کلیه که مقرون با ترشح و تورم باشد .

و) در مورد امراض قلب که توام با تورم باشد .

ز) التهاب مزمن مفاصل ، خصوصا وقتی که توام با امراض چاقی باشد بطوری که غالب زنها پس از سن چهل سالگی به بعد به آن مبتلا می شوند . در این باره دیده شده است که در ماه رمضان این مرض به درجات خفیف تر از موقعی است که برق و خون گرفتن و ادویه و تمام مسائل طب جدید به کار برده می شود .

11 دکتر کارلو;

چون امراض زیاد شده اند ، خود را ناگزیر می بینم که هم وطنان خود را نصیحت کنم و آنها را بوسیله دوایی مؤثر که در دسترس هر فقیر و ثروتمندباشد ، راهنمایی کنم و این همانا روزه ای است که محمد (ص) در جزیره العرب تشریح نمود .

دکتر آندره پاسک;

وی ضمن سودمند شمردن روزه برای بیماریها می گوید : درصورت وجود ناراحتیهای وخیم چشم (ورمها ، ورم شبکیه ، ورم بافت ملتحمه ، آب مرواریدو آب سبز) روزه حتما ضروری است .

13 دکتر «آلن مویل »;

روزه (بهداشتی) چهار فایده عمده زیر را در بر دارد :

1 مانع تجمع مواد سمی می شود .

2 باعث استراحت دستگاههای گوارش می گردد .

3 به وسیله روزه بدن انرژی خود را صرف دفع سموم می کند .

4 نیروی حیات تحریک می شود تا مواد زاید دفع گردد .

14 پروفسور «ولادیمیر نیکی »;

در اثر گرسنگی (روزه داری) غدد فوق کلیوی ترحات نا متعادل تمام غدد را خورده و آنها رابی مدتها متعادل خواهد ساخت

اعتکاف دریچه ای رو به آسمان

انسان به طور فطری درپی دستیابی به کمال و پرورش ابعاد وجودی خویش است و خلوت گزینی در منزل دوست گامی مهم در جهت رسیدن به این مقصد بزرگ انسانی است . دین انسان ساز اسلام ، فکر جدایی از زندگی دنیا ، گوشه نشینی و کناره گیری از مردم و رهبانیت را باطل و ناپسند اعلام کرده است اما اعتکاف را به عنوان فرصتی برای بازگشت به خویش و خدای خویش قرار داده تا کسانی که از هیاهو و جنجال های زندگی مادی خسته می شوند ، بتوانند چند صباحی با خدای خود خلوت کنند و توسط ارتباط جان و روح خود با خالق هستی با ایمان و اعتقادی راسخ به سوی سعادت دنیا و آخرت گام بردارند . مقاله حاضر درباره اهمیت و آثار اعتکاف سخن گفته است که باهم آن را ازنظر می گذرانیم

.

اعتکاف ، فرصتی استثنایی : انسان موجودی است که به سوی معبود خویش در حرکت است و سرانجام نیز به لقای معبود خود می رسد : «ای انسان تو با رنج و تلاش به سوی پروردگارت می روی و او را ملاقات خواهی کرد» (انشقاق . 6) «از این رو باید راه تهذیب نفس و عبادت حقیقی را در پیش بگیرد و از هوای نفس بگریزد اما اشتغالش به کار و زندگی و مسئولیت های اجتماعی ، گاهی موجب غفلت می شود و توجه به کار ، گاه انسان را از توجه به هدف باز می دارد و سبب فراموشی از یاد خدا که منتهای هستی است ، می شود . در این حال اعتکاف آب حیات بخش در کویر غفلت است . اعتکاف ، بستر مناسب اندیشه ، تفکر و خردورزی و فرصتی است برای اینکه انسان های فرو رفته در غرقاب روزمرگی از فضای پرالتهاب روزانه به سوی خویش و خدای خویش بازگردند . اعتکاف فرصت بسیار مناسبی است تا انسانی که در پیچ و خم های زندگی مادی غرق شده ، خود را بازیابد و به قصد بهره بردن از ارزش های معنوی ، از علایق مادی دست بکشد و خود را در اختیار پروردگار بگذارد و تقاضا کند تا او را در راه او ثابت قدم نگه دارد تا بتواند به دریای بیکران انس و مهر خداوند که یکسره مغفرت و رحمت است ، متصل شود . اعتکاف نوعی ریاضت و محدود ساختن خود است . تمرین رها کردن دنیا ، بریدن از خود ، خانواده و خویشان

، دل کندن از علاقه های دنیوی و لذت های نفسانی است . گریزی از غفلت زدگی و خمودی به هوشیاری ، نشاط ، تحرک و امید است؛ گریختن از اندوه گناه و اضطراب نافرمانی و فرار از آتش جهنم و رنج دوزخ است . پناه بردن به حریم امن الهی و سرزمین عفو و رحمت و مهر؛ آنجا که خداوند بنده نواز آغوش گشوده تا گمشده خویش را در آغوش بگیرد و این میهمان بیمناک و خسته را به امنیت و آرامش برساند و برای طاعت و عبادت و استقامت در ادامه زندگی ، جانی تازه بخشد . روح انسان نیازمند نیایش است و مناجات و هم کلامی موجودی ضعیف و با منشأ قدرت ها ، از آغاز خلقت تا صحنه رستاخیز ، زیباترین هنر آدمی بوده و خواهد بود ، از این رو اعتکاف برطرف کننده این نیاز به حق انسان و انتخابی نیکو برای رسیدن به کمال است . اعتکاف زمینه توبه و بازگشت است؛ بازگشت به قرآن و معنویت ، بازگشت به دعا و استمداد از عالم غیب ، بازگشت از خود مداری به خداگرایی و شکی نیست آنها که مسئولیت های حساس تر و بزرگ تری دارند ، بیش از دیگران به خودسازی و اعتکاف نیاز دارند .

اعتکاف در قرآن : اعتکاف مخصوص دین اسلام نیست بلکه در ادیان الهی دیگر نیز وجود داشته و در اسلام استمرار یافته است ، اگرچه در شرع مقدس اسلام پاره ای از خصوصیات و احکام و شرایط آن تغییر کرده است . برخی از آیات قرآن نیز دال بر آن است که

اعتکاف در ادیان الهی گذشته وجود داشته است : «به یاد آر هنگامی که ما خانه کعبه را مقام امن و مرجع امر دین خلق مقرر داشتیم و دستور داده شد که مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خدا قرار دهید ، از ابراهیم و اسماعیل پیمان گرفتیم که حرم خدا را پاکیزه دارید برای اینکه اهل ایمان به طواف و اعتکاف حرم بیایند و در آن نماز به جای آرند . (بقره . 125) » از این آیه استفاده می شود که در زمان حضرت ابراهیم (ع) و حضرت اسماعیل (ع) عبادتی به نام اعتکاف وجود داشته و پیروان دین حنیف گرداگرد کعبه معتکف می شدند . حضرت موسی (ع) نیز با آن که مسئولیت سنگین رهبری و هدایت امت را بر دوش داشت ، برای مدت زمانی آنان را رها کرد و برای خلوت کردن با محبوب خویش به خلوتگاه کوه طور شتافت و در پاسخ به پرسش پروردگارش عرضه داشت : « . . . و عجلت الیک ربی لترضی؛ (طه . 84) ... و من برای خشنودی تو تعجیل کرده و بر آنها تقدم جستم . »قرآن در جایی دیگر از رهبانیت و گوشه گیری پیروان حضرت عیسی (ع) سخن به میان آورده و می فرماید : «و از پی نوح و ابراهیم باز رسولان دیگر و سپس عیسی پسر مریم را فرستادیم و به او کتاب آسمانی انجیل را عطا کردیم و در دل پیروان او رأفت و مهربانی نهادیم و ترک دنیایی که از پیش خود در آوردند

، ما آن را برایشان مقرر نکردیم مگر برای آن که کسب خشنودی خدا کنند؛ با این حال آن را چنان که حق رعایت آن بود ، منظور نداشتند» (حدید . 27) اسلام نیز با پیش بینی عبادتی به نام اعتکاف که در واقع نوعی خلوت و درون گرایی است ، برای ساختن انسان ها و جامعه انسانی و جلوگیری از آفت خدا فراموشی ، چاره اندیشی نموده است . در حقیقت اعتکاف زمینه مناسبی است تا انسان به کاوش درباره انگیزه ها و روحیات خویش بپردازد و برای رفع نقصان و تکامل خود بکوشد .

آثار اعتکاف : رشد ، کمال ، بالندگی روحی ، عقلی و ایمانی انسان و رسیدن به عالم شهود و ملکوت از آثار اعتکاف است . در اعتکاف ، انسان با پی بردن به نکات مثبت و منفی وجودش ، با تقویت نقاط مثبت ، از ضعف های خود می کاهد و فرد علاوه بر حفظ معنویات ، به هم نوعان خویش هم توجه می کند . آثار اعتکاف دو نوع است :

آثار فردی : اولین اثر خلوت گزینی آسمانی اعتکاف ، بهجت و نورانیت قلبی است؛ یعنی هر چه انسان توجه خود را به خدا بیشتر می کند ، فیوضات ربانی بیشتری را کسب می کند و در نتیجه نور خداوند در دلش متجلی می شود . اعتکاف فرصتی کارساز و کارآمد برای اندیشیدن به شیوه رفتاری خود در عرصه های مختلف زندگی و نحوه عبودیت در پیگشاه خداوند است ، چنین تفکری نوعی عبادت است که می تواند انسان را حتی از ملائکه مقرب

خداوند نیز بالاتر ببرد و او را از فرش به عرش برساند . تقویت روحیه بندگی ، دوری از گناهان که موجب پاک سازی روح و آمادگی برای پذیرش حق می شود ، تواضع و فروتنی که ثمره تفکر و پاسخ به ندای درون انسان است ، از جمله آثار فردی اعتکاف می باشد . معتکف که در مدت اعتکاف از بسیاری از امور حلال هم چشم پوشی می کند ، درحقیقت تمرینی برای تقویت اراده خود انجام می دهد . از سوی دیگر اخلاص در عبادت و دوری از ریا که در این عمل عبادی نهفته است ، سبب تواضع و فروتنی وی می شود . اعمالی که آدمی در اعتکاف انجام می دهد ، هر کدام چنان تحولی در وجودش ایجاد می کند که گویی خدا را در قلبش می بیند . اعتکاف بهترین فرصت برای انس با خدا و درک شیرینی و لذت بندگی اوست ، میدانی است برای به زمین زدن وابستگی ها و زدودن عشق به دنیا . اعتکاف انسان ساز و فرصتی است که آدمی در آن با مرور نامه اعمال خود و بررسی گفتار و رفتار گذشته خود ، اعمالش را که تنها یار و همراه مجسم تا روز قیامت اند ، (زلزال . 6) می سنجد و هر آنچه را تاکنون از او سر زده محک می زند و خود را برای روزی که ذره ذره اعمال نیک و بدش را حساب وکتاب می کنند (زلزال . 8) آماده می سازد .

آثار اجتماعی : عمل نمودن به وظایف و فعالیت های اجتماعی

بدون پشتوانه معنوی ، سبب سقوط انسان از جایگاه حقیقی خود و مانع از رسیدن انسان به کمال مطلوب می گردد . این مسئله از دیدگاه خاص اسلام نسبت به انسان کامل سرچشمه می گیرد ، از این رو ادیان آسمانی و به خصوص اسلام با همه دستوراتی که درباره اجتماع دارند ، هیچ گاه از تقویت پشتوانه معنوی انسان فروگذار نکرده اند . کار بدون پشتوانه معنوی در عرصه اجتماعی علاوه بر اینکه عمل گرایی را در انسان تقویت می کند ، ممکن است انسان را از درون تهی کند . اعتکاف که نوعی درون گرایی است انسان را از آفت خدافراموشی و خودفراموشی نجات می دهد . افزایش روحیه تعاون و همکاری و توجه به اجتماع مسلمین از جمله آثار اجتماعی اعتکاف است . در دنیای امروز که بشر با بحران های زیاد مادی و معنوی روبرو است و همه چیز به گونه ای ساخته و کنار هم چیده شده است که بشر را هر چه بیشتر به یک ماشین مکانیکی تبدیل کرده و همه چیز برای او از قبل تعیین شده و این اشتغالات و پیشرفت ها نیز از سویی باعث تشدید بحران معنوی و تنزل کیفی زندگی افراد شده و می شود ، مراسم های دینی از قبیل اعتکاف می تواند جلوی این افراط و تفریط ها را بگیرد . از دیگر آثار مهم اعتکاف در سطح جامعه رویارویی این مراسم عبادی و معنوی با نفوذ فرهنگ بیگانه است . جوانی که در مراسم اعتکاف طعم شیرین ایمان و انس به خداوند را چشیده است ، لذت های مادی و شهوانی

در دیدگاهش حقیر و بی ارزش شده و به آسانی در گرداب فساد و تباهی گرفتار نمی شود . از سوی دیگر چنین مراسمی خود پیامی عملی و درسی عبرت آمیز برای مردم است . حضور جمعی از مومنان در مسجد برای عبادت در حقیقت نوعی الگوسازی و الگودهی برای اقشار جامعه مخصوصا نوجوانان و جوانان می باشد که تشنه این قبیل مراسم های معنوی هستند و همچنین نوعی دعوت به خداپرستی و دین مداری است و آثار سازنده ای بر جامعه خواهد داشت . از همین رو در رویارویی با تهاجم فرهنگی دشمنان اسلام نباید نقش موثر سنت هایی که در باور عموم مردم ریشه های عمیق دارند ، نادیده گرفت . به عقیده جرم شناسان اجتماعی ، بسط و گسترش مسائل معنوی ، باعث کم شدن جرم و فساد در جوامع می گردد . اعتکاف در این میان می تواند نقش مهمی ایفا کند؛ زیرا مشتمل بر چند عبادت است و آثار معنوی ویژه ای حتی بر افراد غیر معتکف برجای می گذارد .

منبع : مرکز فرهنگ و معارف قرآن

اعتبار ابزار جدید در رؤیت هلال

منبع مقاله:مجله فقه اهل بیت فارسی، شماره 43 ، فاضل لنکرانی، محمدجواد؛

مقدّمه

از مسائل مورد بحث در عصر حاضر، اعتبار و یا عدم اعتبار وسائل و آلات جدید در رؤیت هلال است. با پیدایش وسائل جدیدی همچون دوربین و تلسکوپ، این پرسش نیز مطرح شده که دیدن هلال ماه با ابزار و وسایل پیشرفته مثل تلسکوپ، آیا همانند دیدن ماه با چشم معمولی که در این بحث از آن به چشم غیر مسلّح یاد می شود است؟ به عبارت دیگر، آیا رؤیت

با چشم مسلّح کافی است؟

در تاریخ 24 رمضان 1425 هجری قمری، استفتایی از محضر حضرت آیه اللّٰه العظمی فاضل لنکرانی (مدّظله العالی) در مورد استفاده از ابزارهای نجومی (مانند دوربین، تلسکوپ و...) برای رؤیت هلال شد، معظّم له در پاسخ چنین فرمودند:

در رؤیت هلال، فرقی بین چشم غیرمسلّح و چشم مسلّح نمی کند؛ و از این جهت، رؤیت با تلسکوپ هم کافی است؛ همان طوری که با عینک و دوربین شکاری و مانند آنها کافی است.

این فتوا انعکاس وسیعی در میان مردم داخل و خارج از کشور، به خصوص عالمان و بزرگان داشت؛ و شاید بتوان گفت که قبل از آن، به این صراحت در میان مراجع بزرگ بیان نشده بود.

پس از صدور این فتوا، جمعی از فضلای محترم توضیحاتی از این جان پیرامون آن خواستار شدند، بحمداللّٰه توفیق حاصل شد تا این بحث که از مسائل مستحدثه است را به صورت استدلالی در حدّ امکان و با ضیق وقت و مجال، به رشته تحریر درآورم. امید است صاحب نظران با دیده انصاف در آن بنگرند.

تحریر محلّ نزاع

پیش از بررسی نظریه ها و مستندات آنها، لازم است محلّ نزاع کاملاً مشخّص گردد.

از نظر واقعی و تکوینی دو حالت مهمّ برای ماه وجود دارد:

الف) مقارنه: زمانی است که ماه تحت شعاع خورشید قرار می گیرد و به هیچ وجه با چشم معمولی قابل رؤیت نیست.

ب) ولادت: زمانی است که ماه از محاق و تحت الشعاع خارج می شود و ماه نو و جدید آغاز می گردد؛ و در لغت و عرف از آن به هلال تعبیر می کنند. به عبارت دیگر، اوّلین زمان ولادت، همان اوّلین زمان از هلال خواهد بود.

آنچه به عنوان ملاک در

روايات وارد شده، عنوان مركّب «رؤيه الهلال» است. در اين عنوان دو كلمه «رؤيت» و «هلال» وجود دارد كه لازم است هر دو عنوان توضيح داده شود. در مطالب بعد، نسبت به تعريف رؤيت و اين كه آيا داراى طريقيّت است يا موضوعيّت و آيا از نظر سبب، اطلاق دارد يا خير؟ بحث خواهيم كرد. بنابراين، آنچه در اين بخش مورد توجّه قرار مى گيرد، كلمه «هلال» است كه به همان معناى «ماه نو و جديد» ولادت ماه مى باشد.

گرچه از برخى عبارات استفاده مى شود كه ممكن است بين زمان ولادت و تحقّق هلال فاصله باشد و از هنگام ولادت در اثر شدّت ضعف نور بايد مقدارى فاصله شود تا هلال تحقّق پيدا كند، امّا ظاهراً به مجرّد ولادت، هلال ماه آغاز مى شود.

تعريف هلال

هلال در لغت به معناى ماه نو است؛ هرچند برخى ماه دوشبه تا شب سوّم و برخى تا شب هفتم را نيز هلال ناميده اند. «1» درلسان العرب آمده است:

الهلال غرّه القمر حتّى يهلّه الناس فى غرّه الشهر وقيل يسمّى هلالاً لليلتين من الشهر ثمّ لا يسمّى به إلى أن يعود فى الشهر الثانى، وقيل يسمّى به ثلاث ليال، ثمّ يسمّى قمراً.«2»

از اين عبارت روشن مى شود كه از هنگام ولادت، يعنى از همان شب اوّل، عنوان هلال بر ماه صدق مى كند؛ زيرا، عنوان «ابن ليلتين» به معناى فرزند دو شب، و به عبارت ديگر شب اوّل و دوّم است. در نتيجه، در شب اوّل كه ماه از محاق خارج شده است، هلال بر آن صدق مى كند هرچند كه مردم آن را نديده باشند.

تعبير «حتّى يهلّه الناس» به عنوان مقوّم اين معنى نيست؛

بلکه از آثار غالبی آن می باشد. شاهد این مطلب آن است که «القاموس المحیط»«3» هلال را به غرّه القمر معنی کرده و تعبیر «حتّی یهلّه الناس» در آن وجود ندارد. سپس آورده است:

قال ابو إسحاق والذی عندی وما علیه الأکثر، أن یسمّی هلالاً إبن لیلتین، فإنّه فی الثالثه یتبیّن ضؤه.

بنابراین، در همان ابتدا که نور ماه بسیار ضعیف بوده و به گونه ای نیست که بر سیاهی آسمان غلبه کند، هلال صادق است.

در «صحاح اللغه» آمده است: «الهلال أوّل لیله والثانیه والثالثه ثمّ هو قمر».«4» در این عبارت نیز اوّلین شب را از هلال می داند؛ و در واقع، عنوان هلال دارد. از سوی دیگر عبارت «یهلّه الناس» نیز در آن وجود ندارد.

بنابراین، هلال یک معنای لغوی روشن دارد. این مطلب معروف نیز که هلال را از این جهت هلال می گویند که هرگاه مردم آن را ببینند فریاد می زنند هرچند از ابن الاعرابی در لسان العرب آمده است در هلال محل بحث، اعتباری ندارد.

در «صحاح اللغه» هم چنین آمده است: «ویقال أیضاً استهلّ هو بمعنی تبیّن ولا یقال أهل»؛ در این عبارت استهلال را به تبیّن و ظهور تفسیر نموده است؛ چراکه اگر شخصی استهلال کند ولی هلال را رؤیت ننماید، استهلال صدق نمی کند. امّا نکته قابل توجّه آن است که در روایات، استهلال، ملاک برای حکم نیست و آنچه دخالت دارد هلال و رؤیه الهلال است.

نکته دیگری که باید به آن توجّه داشت، این است که اگر بر فرض بپذیریم در معنای حقیقی هلال، ظهور و روشنی به حدّی که مردم ببینند و فریاد بزنند، معتبر باشد، در جای خود ثابت شده که در تحقّق عنوان،

وجه تسمیه دخالت تامّ ندارد. به این معنی که اگر در موردی وجه تسمیه هم صدق نکند، عنوان می تواند محقّق شود.

نتیجه آن که هلال از همان هنگام ولادت آغاز می شود و آیه شریفه «یَسْئَلُونَکَ عَنِ ٱلْأَهِلَّهِ... » نیز به طور قطع شامل چنین هلالی خواهد بود.

همان طوری که منجّمین مقارنه را از طریق محاسبات دقیق تعیین می کنند، ولادت را نیز می توانند از همان طریق تعیین کنند؛ امّا اوّلاً این گونه محاسبات به خودی خود و با قطع نظر از این که مفید اطمینان است یا نه؟ حجیّت شرعی ندارد؛ و ثانیاً در ادلّه، رؤیت، ملاک قرار داده شده است. بنابراین نمی توان به آن اعتماد کرد و باید گفت که ظاهراً ملاک، رؤیت و دیدن هلال است.

حال، بحث در این است که اگر همین هلال که زمان ولادت ماه است، با تلسکوپ دیده شود به طوری که هیچ تغییری در واقع به وجود نیاورد و فقط هلال واقعی را نشان دهد، آیا چنین دیدنی حجیّت دارد؟

در کلمات برخی از بزرگان مانند مرحوم محقّق خوئی(ره) نسبت به هلال محلّ بحث چنین آمده است:

کون الهلال عباره عن خروجه عن تحت الشعاع بمقدار یکون قابلاً للرّؤیه ولو فی الجمله.

در تعریف هلال علاوه بر خروج از تحت الشعاع فرموده اند: باید مقداری هم از خورشید فاصله گرفته و از تحت الشعاع خارج شده باشد به گونه ای که قابل رؤیت هرچند در برخی از مناطق باشد.

به نظر ما اضافه کردن چنین قیدی به تعریف هلال دلیلی ندارد؛ و اساساً برای این مقدار، هیچ ضابطه و معیاری نداریم. و اگر بخواهیم هلال را این گونه تعریف کنیم، شاید بتوان گفت که نزاع، لفظی می شود. توضیح مطلب آن است که اگر بگوییم

مراد از هلال، چنین معنایی است که ماه به اندازه ای از خورشید فاصله گرفته باشد که از جهت شدّت ضعف نور، بالفعل با چشم معمولی دیده نشود، ولی قابلیّت رؤیت از نظر علمی منتفی نباشد و با تلسکوپ یا دوربین دیده شود؛ در این صورت، حتماً همه فقیهان باید قائل به کفایت و صحّت آن شوند.

گرچه ظاهر فتاوا آن است که در این فرض نیز چون رؤیت با چشم عادی محقّق نشده است، کفایت نمی کند؛ امّا حقیقت آن است که اگر اطمینان داشته باشیم که ماه چندین ساعت است که از تحت الشعاع خارج شده و به عبارت دیگر، چندین ساعت از هلال ماه می گذرد، آن شب اوّلین شب از ماه قمری خواهد بود و دیگر مجالی برای تأمّل باقی نمی ماند.

در صورتی که کسی این ادّعا را نپذیرد و چنین فرضی را هم در محل نزاع داخل بداند، نتیجه آن می شود که باید بحث را به طور کلّی تر مطرح کنیم، به گونه ای که دو صورت زیر را نیز شامل شود:

صورت اوّل: ولادت ماه آغاز گردیده است؛ ولی به گونه ای است که طبق محاسبات فلکی، امکان رؤیت با چشم معمولی در آن وجود ندارد؛ یعنی ماه در همان لحظات اوّلیه خروج از تحت الشعاع باشد.

صورت دوّم: این که مقداری فاصله گرفته باشد؛ به گونه ای که از نظر محاسبات فلکی، امکان رؤیت با چشم معمولی بسیار ضعیف باشد؛ امّا امکان آن به طور کلّی منتفی نباشد و بالفعل هم رؤیت معمولی حاصل نشود.

در این دو صورت که باید گفت در کلمات دیگران که در این باره بحث نموده اند، بین آنها هیچ تفکیکی نشده است و حال آن که گفتیم صورت دوّم

می تواند از محل نزاع خارج باشد چنانچه با ابزار و تلسکوپ، هلال رؤیت شود، آیا چنین رؤیتی اعتبار دارد؟

در این بحث، به مشهور فقیهان نسبت داده شده که رؤیت با چشم مسلّح کفایت نمی کند؛ امّا از آنجا که این بحث از مباحث مستحدثه است و سابقه استفاده از چشم مسلّح به زمان نه چندان دور باز می گردد حتّی به صورت دقیق تر، همان طور که در برخی از نوشته ها آمده است، باید گفت که استفاده ضابطه دار و روش مند از ابزار برای رؤیت هلال، عمری بیش از چند دهه ندارد نمی توان شهرت معتبر بین فقیهان را که همان شهرت میان متقدّمین است ادّعا نمود. البته در بین فقیهان معاصر این شهرت وجود دارد، امّا برای استدلال معتبر نیست.

کسانی که رؤیت با چشم مسلّح را کافی می دانند، به «أصاله الاطلاق» در مورد رؤیت استدلال نموده اند؛ علاوه بر این که در هیچ یک از روایات، دلیل و قرینه ای بر اعتبار رؤیت با چشم معمولی و عادی وارد نشده است. گرچه اصل رؤیت معتبر است و محاسبات فلکی و امور ظنّی را معتبر نمی دانند، ولی معتقدند همان طور که رؤیت با ابزاری مانند عینک کفایت می کند، رؤیت با ابزار قوی تر نیز که در واقع تغییری ایجاد نمی کند کفایت می کند. آنچه از نظر صناعی لازم است، صدق و استناد رؤیت به بیننده می باشد؛ و به طور قطع می توان رؤیت را به کسی که با تلسکوپ می بیند، استناد داد و این استناد حقیقی است. به عبارت دیگر، صدق رؤیت بر رؤیت با ابزار، قطعی و مسلّم است. شاهد روشن بر این مطلب آن است که اگر کسی با تلسکوپ مشاهده کند که

شخصی به قتل رسید، می تواند در دادگاه بر آن قتل شهادت دهد و حاکم شرع نیز باید بر این شهادت ترتیب اثر بدهد در حالی که در مسئله شهادت، شاهد باید مورد شهادت را مانند خورشید (به روشنی) دیده باشد.

شاهد دوّم آن است که شرط حلال بودن گوشت ماهی، وجود فلس در آن است؛ و بر طبق روایات و فتاوا، ملاک حلّیت، وجود فلس است. حال این سخن به میان می آید که اگر فلس یک نوع ماهی با چشم معمولی دیده نشود، امّا به وسیله دوربین بتوان آن را مشاهده کرد یا این که توده مردم نتوانند فلس آن را تشخیص دهند، ولی اهل فن بگویند که دارای فلس است، ظاهراً این مقدار در جواز خوردن آن کفایت می کند و نمی توان گفت که باید فلس آن با چشم معمولی دیده شود. به عبارت دیگر، جواز خوردن بر وجود واقعی فلس مترتّب است. در این بحث نیز گرچه در روایات کلمه «رؤیت» آمده، امّا از ادلّه استفاده می شود که ملاک، وجود واقعی هلال است.

علاوه بر این دو شاهد، در مجموع می توان دلایل این گروه را در سه بخش زیر و یک مؤیّد خلاصه کرد:

1. جریان اصاله الاطلاق نسبت به سبب رؤیت و عدم وجود قرینه بر انصراف.

2. استناد حقیقی رؤیت به کسی که با ابزار و وسائل آن را انجام می دهد.

3. شمول اطلاق لفظ اهلّه در آیه شریفه «يَسْئَلُونکَ عَنِ ٱلْأَهِلَّةِ... »، بر هلالی که مردم با چشم معمولی نمی بینند، امّا ممکن است با وسائل و ابزار، رؤیت شود.

از شواهد و مؤیّدات این نظریه نیز آن است که اگر هلال در شب اوّل با چشم معمولی قابل رؤیت نباشد، ولی

با تلسکوپ رؤیت شود، در صورتی که فردای آن شب را اوّل ماه ندانیم و بخواهیم روز بعد را به عنوان اوّل ماه قرار دهیم، چنانچه این ماه در پایان، بیست و هشت روز شود طبق برخی از روایات و فتوای همه فقیهان لازم است یک روز روزه بگیریم. این کشف می کند که در آن زمان هرچند هلال با چشم معمولی دیده نشده، امّا عنوان روز اوّل را داشته است. این مطلب شاهد بسیار خوبی است که دیدن با چشم معمولی، موضوعیّت ندارد.

اگر اشکال شود که در چنین فرضی، کشف می کنیم که در همان شب اوّل نیز امکان رؤیت با چشم معمولی بوده، ولی به سبب برخی از موانع دیده نشده است. و به تعبیر دیگر، اگر ادّعا شود که بین این دو، ملازمه وجود دارد؛ یعنی در شب سی ام اگر ماه با چشم معمولی دیده شد، حتماً در شب اوّل نیز با چشم معمولی قابل رؤیت بوده است.

در جواب می گوییم: از دیدگاه نجومی و سائر روش ها، هیچ دلیلی، بر این ملازمه وجود ندارد؛ بلکه اگر موارد و گزارش های رؤیت مورد بررسی قرار گیرد، به نمونه هایی بر می خوریم که از نظر منجّمین، در شب اوّل ادّعا شده که ماه با چشم معمولی قابل رؤیت نیست و از طرف دیگر، بعد از گذشت بیست و نه روز گزارش داده اند که هلال جدید با چشم معمولی قابل رؤیت است و اساساً با قطع نظر از این مطلب، می توان گفت که هیچ شاهد و دلیلی از علم نجوم بر این امر وجود ندارد.

امّا کسانی که رؤیت هلال را با چشم مسلّح کافی نمی دانند، مجموعاً دو ادّعا

را مطرح کرده اند:

ادّعای اوّل: انصراف رؤیت به دیدن با چشم معمولی.

ادّعای دوّم: با توجه به توضیحی که خواهد آمد، رؤیت در این باب، طریقیّت دارد نه موضوعیت.

ادّعای انصراف

بسیاری از کسانی که رؤیت با چشم مسلح را کافی ندانسته اند، مسأله انصراف را مطرح کرده اند.

برخی دیگر از بزرگان گفته اند: رؤیت کسانی که قدرت دید فوق العاده ای دارند کفایت نمی کند؛ همان طوری که رؤیت با ابزار کفایت نمی کند. و این امر به دلیل انصراف رؤیت در نصوص به رؤیت با چشم عادی است«5».

برخی دیگر از بزرگان معتقدند«6»: هنگامی که سخن از رؤیت به میان می آید، به رؤیت متعارف (با چشم غیرمسلّح) انصراف دارد؛ زیرا فقیهان در همه ابواب فقه، اطلاقات را به افراد متعارف منصرف می دانند.

در این عبارت چند نکته قابل ملاحظه است:

1. در این بحث باید دید منشأ انصراف چیست؟ در علم اصول ثابت شده که منشأ انصراف چنانچه غلبه استعمال باشد در انصراف کفایت می کند، امّا غلبه وجود کفایت نمی کند. کلمه رؤیت همان طوری که در دیدن با چشم معمولی استعمال شده، در دیدن با ابزاری مانند عینک، ذرّه بین و دوربین نیز به نحو حقیقی استعمال می شود.

2. دلیل این مدّعا قابل تأمّل است؛ زیرا بر فرض صحّت این مطلب که فقیهان در همه ابواب فقه، اطلاقات را به افراد متعارف منصرف می دانند، آیا قابل استدلال است و این عمل فقیهان می تواند دلیل باشد؟ و اگر تا قبل از زمان مرحوم علاّمه، همه فقیهان به لزوم منزوحات بئر قائل بودند، باید برای دیگران هم حجّت باشد؟ روشن است همان طور که در این موارد، مراجعه به مدارک اقوال و نظریّات آنان مورد بررسی قرار می گرفت، در این بحث نیز باید

مدارک و مبانی مورد ارزیابی قرار گیرد.

3. اساساً چنین نسبتی صحّت ندارد؛ و نمی توان با بررسی و احصای چند مورد، چنین مطلب کلّی را به عالمان و فقیهان نسبت داد. در این مقاله موارد متعددی را بر خلاف این ادّعا ذکر خواهیم نمود.

امّا قبل از بررسی مواردی که فقیهان انصراف را پذیرفته اند و مواردی که نپذیرفته اند، لازم است نکاتی را از جهت صناعی مورد دقّت قرار دهیم:

نکته اوّل: روشن است که اصاله الاطلاق یکی از اصول لفظی عقلی است. اصل اوّلی در الفاظ به مقتضای مقدّمات حکمت اطلاق است؛ مگر این که در مقابل آن دلیل یا قرینه ای بر تقیید باشد. به عبارت دیگر، رفع ید از اطلاق و ادّعای انصراف، همیشه محتاج قرینه است و بدون قرینه، هرگز نمی توان ادّعای انصراف کرد. اساساً اگر بخواهیم موارد مطلق را در همه جا بر فرد متعارف حمل نماییم، پویایی اجتهاد از بین می رود و روشن است که اجتهاد به برکت این اطلاقات و عمومات به حیات خود داده است.

به نظر ما در روایات باب رؤیت هلال و یا ادلّه دیگر، هیچ گونه قرینه ای که دلالت بر انصراف داشته باشد، نداریم؛ و رؤیت از جهت اسباب آن کاملاً مطلق است: «إذا رأیت الهلال فصم وإذا رأیته فافطر» یا این تعبیر دیگر که می فرماید: «صم للرّؤیه وأفطر للرّؤیه».

در این روایات، رؤیت یا به صورت خطاب آمده و یا به صورت غیر خطاب. همان گونه که خطاب گاهی به صورت مفرد و گاهی به صورت جمع آمده است؛ امّا در همه 28 روایتی که در باب سوّم از ابواب شهر رمضان در جلد دهم کتاب وسائل الشیعه آمده است،

هیچ قرینه ای بر انصراف وجود ندارد. بنابراین به این نتیجه می رسیم که رؤیت به هر شیوه ای که محقّق شود کفایت می کند؛ یعنی ملاک صدق، رؤیت است به هر شیوه ای که باشد.

از سوی دیگر روشن است که اگر در موارد دیگر حتّی موارد بسیاری، و بالاتر از آن در همه موارد اطلاق به مورد متعارف آن انصراف داشته باشد، باید گفت مقتضای قاعده و صناعت آن است که با وجود قرینه، می توان انصراف را پذیرفت و بدون آن هرگز نمی توان چنین ادّعایی را قبول کرد.

تحلیل روایات

از بررسی روایات موجود استفاده می شود که رؤیت نسبت به هلال، عنوان طریقی دارد؛ لکن طریق است برای یقین و اطمینان به تحقق هلال ماه در آسمان، بعد از آن که مقداری از مقارنه خارج شده باشد.

این روایات، رؤیت را مقدّمه ای برای یقین قرار داده و فرموده اند: شهر رمضان با رأی و تظنّی حاصل نمی شود.

1. محمّد بن الحسن باسناده عن علی بن مهزیار، عن محمّد بن أبی عمیر، عن أیّوب وحمّاد، عن محمّد بن مسلم، عن أبیجعفر(ع) قال:

إذا رأیتم الهلال فصوموا، وإذا رأیتموه فافطروا، ولیس بالرأی ولا بالتّظنّی ولکن بالرّؤیه.«7»

2. محّمد بن الحسن عن عثمان بن عیسی، عن سماعه قال:

صیام شهر رمضان بالرّؤیه ولیس بالظّن.«8»

3. محمّد بن الحسن عن فضاله، عن سیف بن عمیره، عن اسحاق بن عمّار، عن أبیعبداللّه(ع) أنّه قال: فی کتاب علی(ع):

صم لرؤیته وأفطر لرؤیته وإیّاک والشکّ والظنّ.«9»

4. محمّد بن الحسن عن العباس بن موسی، عن یونس بن عبدالرحمن، عن أبیأیّوب إبراهیم بن عثمان الخزّاز عن أبیعبداللّه(ع) فی حدیث:

انّ شهر رمضان فریضه من فرائض اللّه فلا تؤدّوا بالتظنّی.«10»

از این روایات به خوبی استفاده می شود که اوّلاً: مقصود

از رؤیت در روایات، نفی رأی، ظنّ و گمان بوده است و برای لزوم و وجوب صوم، باید نسبت به هلال یقین شود. پر واضح است که این یقین، مختص به رؤیت با چشم معمولی نیست؛ بلکه اگر هلال ماه به وسیله ابزار نیز دیده شود، یقین حاصل می شود.

ثانیاً: ملاک در شروع ماه رمضان، خود هلال است نه اصل وجود ماه. و چنانچه نسبت به هلال یقین شود، ماه قمری شروع شده و باید روزه گرفت و با نو شدن ماه، هلال آغاز می شود.

5. محمّد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن الفضيل، عن أبي الصباح، عن صفوان، عن إبن مسكان، عن الحلبى، جميعاً عن أبيعبداللّه(ع) انّه سئل عن الأهلّه، فقال(ع):

هى أهلّه الشهور، فإذا رأيت الهلال فصم وإذا رأيته فأفطر.«11»

از این حدیث روشن می شود که ملاک شروع ماه قمری، همان هلال است و رؤیت، طریق برای یقین به هلال است. از طرفی روشن است که هلال مشروط به رؤیت با چشم معمولی نیست؛ چرا که در غیر این صورت لازم می آید نسبت به افراد و شهرهای مختلف هلال های متعدّد داشته باشیم؛ در حالی که بطلان این امر واضح است.

یکی از شواهد و مؤیّدات این مطلب که رؤیت طریق است برای یقین به حصول هلال، آن است که در برخی از روایات وارد شده که اگر هنگام صبح، در طرف مشرق استهلال شود و ماه دیده نشود، شام آن روز هلال جدید است؛ اعمّ از این که دیده شود و یا دیده نشود.

محمّد بن الحسن باسناده عن الصفّار، عن ابراهيم بن هاشم، عن زكريّا بن يحيى الكندى الرّقى، عن داود الرّقى عن أبيعبداللّه(ع) قال:

إذا طلب

الهلال فی المشرق غدوه فلم یر، فهو ههنا هلال جدید رؤی أم لم یری«12».

گرچه مؤلف کتاب وسائل الشیعه این روایت را بر غالب یا تقیّه حمل نموده است، امّا به نظر می رسد که چون موافق با برخی از روایات دیگر است، دلیلی برای حمل آن بر تقیّه وجود ندارد. در مجموع استفاده می شود که رؤیت طریقی است برای یقین به حصول هلال و خود آن موضوعیّت ندارد.

این احتمال نیز که بگوییم شارع مقدس خروج از محاق را به مقداری که مردم بتوانند به صورت عادی آن را ببینند، موضوع برای وجوب صوم قرار داده است، هیچ دلیل و شاهدی ندارد؛ بلکه رؤیت به هر نحوی که باشد، چه مسلّح و چه غیر مسلّح، طریق است برای علم به ثبوت هلال.

خلاصه این که تردیدی وجود ندارد که رؤیت در این روایات، طریقیّت دارد و میان اسباب آن فرقی نیست؛ بلکه ملاک، یقین به حصول و تحقّق هلال است. حال اگر کسی بگوید رؤیت در این روایات، موضوعیّت دارد، خواهیم گفت از این جهت که با چشم معمولی یا مسلّح باشد، فرقی نمی کند. به عبارت دیگر، چه رؤیت را طریق قرار دهیم و چه برای آن موضوعیّت قائل شویم، در این که اطلاق دارد، فرقی نمی کند.

برخی از بزرگان فرموده اند: امکان رؤیت هلال موضوعیّت دارد. به این معنی که برای شروع ماه قمری، امکان رؤیت باید با چشم معمولی باشد؛ هرچند که بالفعل به سبب وجود مانع، نتوان آن را با چشم معمولی دید. «13» از مطالب گذشته بطلان این ادّعا نیز روشن می شود؛ زیرا اوّلاً: در روایات هیچ کلمه یا قرینه ای که دلالت بر امکان باشد، وجود ندارد. البته

می توان گفت رؤیت بالفعل به جهت وجود مانع اعتباری ندارد؛ امّا مستلزم این نیست که بگوییم امکان رؤیت با چشم معمولی موضوعیّت دارد؛ بلکه هم چنان که گفتیم از روایات به خوبی معلوم می شود که در شروع هلال، نباید به شکّ یا ظن و گمان اعتماد کرد؛ بلکه باید یقین حاصل شود و در آن زمان، تنها راه برای حصول یقین، رؤیت بوده است. بنابراین، اصل رؤیت طریقیّت دارد؛ آن هم طریق برای حصول یقین. دیگر آن که در این روایات، ذکری از امکان و عدم امکان نیست؛ بلکه همان گونه که در محل خود ثابت شده است عناوین، ظهور در فعلیّت (رؤیت فعلی) دارند.

بعید نیست از مجموع روایات بتوانیم این مطلب را استفاده نماییم که در زمان گذشته، تنها راه حصول یقین فقط رؤیت بوده، و محاسبات فلکی حتّی برای خود محاسبه کننده یقین آور نبوده است، تا چه رسد به دیگران. در این روایات نیز مسأله ظن و گمان مورد نفی واقع شده است؛ ولی در زمان حاضر که محاسبات دقیق فلکی موجب اطمینان و علم است، چه بسا بتوان به آن اعتماد نمود. از این رو، چنانچه بر طبق محاسبات دقیق در غروب یکی از روزها ماه از تحت الشعاع خارج شود، آن شب می تواند اوّل ماه قمری باشد و از این جهت است که فقیهان قائلند چنانچه از طریق محاسبات، به شروع ماه جدید اطمینان شود، همین اطمینان کفایت می کند. به عبارت دیگر، نکته دقیق و قابل توجّه آن است که شارع در مورد شروع ماه قمری، هیچ گونه اعمال تعبّدی ننموده است؛ به گونه ای که بین ماه قمری و ماه شرعی فرق وجود داشته باشد.

فقط تنها نکته ای را که شرط کرده آن هم برای وجوب روزه نه برای شروع ماه ، اعتماد نکردن بر شکّ، ظن و رأی و گمان است و به جز آن، هیچ گونه تعبّدی را اعمال نکرده است.

نکته دوّم: باید از کسانی که ادّعای انصراف به متعارف دارند پرسید: مقصود از متعارف چیست؟ و متعارف در کدام زمان مقصود است؟ صاحب جواهر از شیخ بهایی؛ در لوامع نقل می کند: باید کلام را بر متعارف در زمان پیامبر (ص) حمل کرد؛ هرچند در زمان ائمّه(ع) متعارف نبوده باشد. سپس استدلال می کند: «لأنّ أحکامهم متلقّاه منه».

در زمان صدور این احادیث، اساساً مسأله رؤیت با چشم مسلّح مطرح نبوده تا بگوییم در آن زمان انصراف به متعارف داشته است؛ و اگر در این زمان عنوان غیرمتعارف دارد، سبب نمی شود که بگوییم روایات گذشته از این موارد انصراف دارند. از طرفی نمی توان گفت که دیدن با چشم مسلّح از موارد غیرمتعارف است. البتّه صحیح است که این ابزار و وسائل در اختیار همگان نیست و کمتر می توانند از آنها بهره ببرند؛ امّا این امر، غیرمتعارف بودن آن را نمی رساند.

اگر مقصود از غیرمتعارف، نادر بودن آن است چنانچه در همه زمان ها نادر باشد ممکن است برای آن وجهی باشد؛ امّا اگر مثلاً در زمان ما نادر است ولی در زمان های آینده نادر نباشد دیگر وجهی وجود ندارد و باید گفت ادّعای چنین انصرافی، مستلزم سدّ باب اطلاق در فقه و سبب از بین رفتن بسیاری از احکام فقهی است.

نکته سوّم: بنابر تحقیق، حقیقت اطلاق، رفض القیود است نه جمع القیود. بنابراین، دیگر مجالی برای این ادّعا باقی نمی ماند.

آری، اگر حقیقت اطلاق را جمع القیود بدانیم، ثبوتاً برای این ادّعا مجالی وجود خواهد داشت؛ امّا اثباتاً، دلیل و قرینه ای برای آن نداریم.

توضیح مطلب آن است که بنابر این که اطلاق رفض القیود باشد، شارع ملاک را خود رؤیت بدون در نظر گرفتن هیچ قیدی قرار داده و اساساً، هیچ توجّهی به افراد، مصادیق و قیود آن نشده است، تا گفته شود نسبت به برخی از آنها انصراف دارد و نسبت به برخی دیگر انصراف ندارد. امّا اگر اطلاق را جمع القیود بدانیم، می توان گفت که شارع همه مصادیق، افراد و قیدهای آن را در نظر گرفته و نسبت به همه آنها معنای مطلق اراده فرموده است. در این فرض می توان گفت که نسبت به برخی از مصادیق انصراف دارد. به عبارت دیگر، با توجّه به این مبنا اساساً در هیچ موردی نمی توان انصراف را مطرح کرد و خود لفظ مطلق به خودی خود نمی تواند به فرد خاصی انصراف داشته باشد. گرچه با کمک قرینه می توان به آن فرد رسید که این مطلب دیگری است.

نکته چهارم: که بسیار مهمّ است، آن که الفاظ را باید بر معنای متعارف آن حمل کرد نه معنایی که نادر و غیرمشهور است؛ امّا بین معنای متعارف و مصداق متعارف فرق وجود دارد. در بحث رؤیت هلال، مسأله استفاده از ابزار و وسائل، عنوان مصداق غیر متعارف را دارد نه معنای غیرمتعارف. اساساً رابطه بین لفظ و معنا یک امر روشن و صحیحی است، امّا لغت و وضع نمی تواند رابطه میان لفظ و مصداق یا فرد را تعیین کند؛ چه آن که مصداق و فرد به مقام تطبیق

مربوط است؛ و تطبیق امری است عقلی که به واضع یا عرف ارتباطی ندارد. بنابراین، خلط میان معنای متعارف و مصداق متعارف، سبب اشتباه برخی گردیده است. در اینجا به برخی از نمونه ها و مثال ها اشاره می نمایم:

نمونه اوّل: در «الطواف بالبیت صلاه» معنای متعارف، نماز عملی است، امّا معنای نادر آن دعا می باشد؛ لذا نمی توان گفت منظور از صلاه دراین حدیث دعا است؛ بلکه تنزیل و تشبیه در همین معنای متعارف است. صاحب جواهر می فرماید:

والألفاظ إنّما تحمل علی المعنی المتعارف لا النادر غیر المشهور. «14»

نمونه دوّم: در مورد کسی که صورت بزرگ و کشیده ای دارد و به تعبیر دیگر، صورت درازی دارد، صاحب جواهر (ره) می فرماید:

ویجب علیه الغسل من القصاص إلی الذقن وإن طال وجهه بحیث خرج عن المتعارف، لصدق اسم الوجه. «15»

معلوم می شود در مواردی که معنای آن روشن است مصداق تأثیری نداشته ومصادیق غیر متعارف، در معنای لفظ تغییری ایجاد نمی کند. البته در مورد معنای وجه، ممکن است کسی ادّعا کند که مراد از آن، وجه متعارف است. به همین جهت صاحب جواهر(ره) فرموده است: «لاعبره بالانزع ولا بالاغم». «16» در ادامه نیز بیان می کند: «فیرجع کلّ منهما إلی الغالب فی أکثر النّاس». علّت این امر آن است که مقصود از وجه همان معنای متعارف آن است و تا زمانی که وجه صدق کند، باید شسته شود؛ هرچند غیر متعارف باشد. کسی که صورت کشیده ای دارد، چون بر آن، وجه صدق می کند، باید آن را بشوید؛ هرچند که از مصادیق غیر متعارف است.

نمونه سوم: دلالت دارد که با وجود عموم لغوی یا اطلاق، جمیع افراد نسبت به آن مساوی هستند و فرقی بین

افراد غالب و غیر غالب نمی کند، این مطلب است که صاحب جواهر(ره) در بحث شستن صورت در وضو بعد از آن که می فرماید: در «مسترسل اللحیه» نه شستن خود آن واجب است و نه تخلیل آن، کلامی را از شهید(قدس سره) در دروس ذکر می کند که فرموده است: «یستحبّ التخلیل وإن کثف الشعر». در اعتراض به کلام شهید(قدس سره) می فرماید: دلیلی بر این ادّعا پیدا نکردیم و ادّله، مخالف آن است.

وحیث اشتملت الروایه علی العموم اللغوی الّذی یتساوی جمیع الأفراد بالنسبه إلیه لم یختلف الحال فی الموافق للغالب وعدمه، فالاغم مثلاً إن کان کثیف الشعر اجتزی بغسله. «17»

از این بیان او روشن می شود که بین افراد غالب و غیر غالب و متعارف و غیر متعارف فرقی وجود ندارد.

نکته پنجم: اگر انصراف با قرینه نیز همراه باشد، از روش اجتهادی صاحب جواهر(ره) استفاده می شود که به تنهایی نمی تواند دلیل محکم و قابل اعتمادی برای فقیه باشد؛ بلکه اوّلاً باید با فهم اصحاب معارض نباشد، ثانیاً مؤیّداتی هم باید به آن اضافه کرد.

در این مورد به دو نمونه اشاره می کنیم: نمونه اوّل: در تطهیر با آب قلیل اختلاف است که آیا ورود آب بر نجاست لازم است یاخیر؟ صاحب جواهر (ره) این مطلب را از راه انصراف به متعارف و معمول در بین مردم که در تطهیر، ورود آب را محقّق می سازند پذیرفته است؛ ولی قبل و بعد از آن، اجماع و سیره مستمرّه را نیز به عنوان مؤیّد ذکر کند.

نمونه دوّم: در این که مراد از «تکبیره الاحرام» چیست؟ فرموده اند: «فصورتها أن یقول: اللّه اکبر»؛ و یکی از ادلّه آن را متعارف و معهود از صاحب شرع قرار

داده، امّا شواهد دیگری نیز آورده است. «18»

نتیجه

اوّلاً: پس از روشن شدن این که دیدن با ابزار، عرفاً از مصادیق رؤیت است و درصدق رؤیت برآن تردیدی وجود ندارد، باید گفت که در روایات، کلمه «رؤیت» از جهت سبب اطلاق دارد.

ثانیاً: قرینه ای برای انصراف نداریم و در نتیجه، این انصراف به تنهایی نمی تواند مستند فقیه قرار گیرد. برخی تناسب حکم و موضوع را قرینه قرار داده اند، ولی به نظر می رسد به هیچ وجه نمی توان ازراه مناسبت حکم و موضوع وارد شد؛ زیرا همان طور که هلال با رؤیت با چشم معمولی تناسب دارد، با رؤیت به وسیله چشم مسلّح نیز متناسب است.

مصادیقی وجود دارد که فقیهان موارد مطلق را بر فرد متعارف حمل نکرده اند. با بررسی موارد متعدّدی که با وجود فرد متعارف، فقیهان بر غیر آن حمل نموده اند، به این نکته می رسیم که چنین نیست که در همه موارد، فقیهان اطلاق را بر فرد متعارف حمل کنند و تا قرینه ای در کار نباشد، نمی توان چنین کرد.

1. صاحب جواهر(ره) در این مسأله که اگر صورت زنی مو داشته باشد، تخلیل آن واجب نیست، از برخی عالمان اهل سنت که معتقدند وجود مو بر شستن با تخلیل دلالت دارد، نقل می کند: شستن با تخلیل باید بر غالب و متعارف (مردها) حمل شود. بنابراین شامل چنین زن هایی نمی شود. ایشان این قول را تضعیف نموده و فرموده است: «لما عرفت من العموم اللغوی فیه». «19» از این رو با وجود عموم لغوی، مجالی برای انصراف باقی نمی ماند.

2. صاحب جواهر(ره) در این بحث که آیا مسح سر باید با دست راست باشد که متعارف نیز این است یا

خیر؟ فرموده اند: باوجود مطلقات کتاب و سنّت و فتاوا، نمی توان این مطلب را گفت. گرچه در یک روایت آمده است: «وتمسح ببله یمناک ناصیتک»، امّا این روایت صلاحیّت تقیید را ندارد؛ هرچند که سندش صحیح باشد. زیرا یک روایت، در مقابل این همه اطلاقات توانایی تقیید ندارد؛ علاوه بر آن که اعراض اصحاب نیز محتمل است. سپس در ادامه مطلب آورده اند:

فاحتمال صرف إطلاق النّص والفتوی إلی المسح بالید الیمنی لکونه الفرد المتعارف بعید جدّاً«20».

پس در این مورد نیز با آن که فرد متعارف وجود دارد، نمی توان اطلاق را مقید کرد.

3. صاحب جواهر(ره) در بحث عصیر و افراد آن، گرچه در ابتدا عموم را تنزیل بر متعارف از افراد دانسته و فرموده است:

إن لم نقل بتنزیل عموم الصحیح علی المتعارف من أفراد العصیر.«21»

امّا در پایان، عموم و عمل به آن را ترجیح می دهد و می فرماید:

ومع هذا فهو لیس بأولی من حمله علی إراده العموم بالنظر إلی أفراد العنب و أقسامه وإلی ما ظهر إسکاره أو التخذ له وعدمه وإلی ما اتّخذ من کافر أو مسلم مستحلّ لمادون الثلثین وعدمه.

بنابراین، نتیجه گرفته می شود که با وجود عموم لغوی، دلیلی برای ادّعای انصراف وجود ندارد.

4. در بحث محرّمات احرام و آن که یکی از محرّمات، حرمه تغطیه است فرموده:

ثمّ لا فرق فی حرمه التغطیه بین جمیع أفرادها کالثوب والطین والدؤ والحناء وحمل المتاع أو نحوه، کما صرّح به غیر واحد؛ بل لا أجد فیه خلافاً، بل عن التذکره نسبته إلی علمائنا؛ نعم، فی المدارک وهو غیر واضح؛ لأنّ المنهیّ عنه فی الروایات المعتبره تحمیر الرأس ووضع القناع علیه والستر بالثوب لا مطلق الستر، مع أنّ النهی لو تعلّق به،

لوجب حمله علی المتعارف منه وهو الستر بالمعتاد وتبعه فی الذخیره.

سپس صاحب جواهر(ره) این کلام را ردّ کرده و می فرماید:

مضافاً إلی قوله (ص) إحرام الرجل فی رأسه، و غیره من الإطلاقات واستثناء عصام القربه وغیر ذلک.«22»

در نتیجه روشن می شود که در این مورد نیز اطلاق را مقدّم داشته و انصراف به مورد متعارف را نپذیرفته اند.

5. در بحث کسوف، تردیدی نیست که یکی از اسباب متعارف و روشن آن، فاصله شدن ماه بین زمین و خورشید است؛ و این سبب وجوب نماز آیات می شود. امّا اختلاف شده که اگر برخی از کواکب نسبت به برخی دیگر کسوف داشته باشد، یا خورشید و یا ماه به سبب فاصله شدن یکی از کواکب نسبت به برخی دیگر کسوف پیدا کنند که در مجموع به عنوان سبب غیر متعارف از آن یاد می شود آیا در چنین مواردی نماز آیات واجب می شود؟

صاحب جواهر(ره) در ابتدا فرموده اند: ملاک در وجوب نماز آیات، تحقّق اصل کسوف است و هیچ گونه سبب خاصّی از قبیل حیلوله ارض در آن دخالت ندارد. وی دلیل آن را اطلاق نصوص و فتاوا دانسته و فرموده است:

فالمدار فی الوجوب تحقّق المصداق المزبور (کسوف) من غیر مدخلیّه لسببه من حیلوله الأرض أو بعض الکواکب و غیرها، لإطلاق النصوص والفتاوی وعدم مدخلیّه شیء من ذلک فی المفهوم لغه وعرفاً وشرعاً. نعم، قد یتوقّف فی غیر المنساق منه عرفاً؛ کانکساف الشمس ببعض الکواکب الّذی لم یظهر إلاّ لبعض النّاس، لضعف الإنطماس فیه، فالأصول ح بحالها.

سپس فتوای صاحب کشف اللثام را که موافق با ایشان است ذکر می نماید:

«فما فی کشف اللثام من أنّه لا إشکال فی وجوب الصلاه لهما وإن

كان لحيلوله بعض الكواكب جيد، إن كان الحاصل والمتعارف ممّا يحقّق به صدق الإنكساف عرفاً. «23»

ايشان در ادامه مى نويسد: ملاک وجوب نماز آيات، حس نمودن انطماس است و هر كه كسوف را ببيند، نماز بر او واجب مى شود؛ اعم از اين كه ديگرى نيز ببيند يا نبيند؛ و اعمّ از اين كه انطماس مبتنى بر قول اهل هيئت باشد يا غير آن. آرى، اگر منجّمين به انطماس به ستاره يا غير آن حكم نمودند، امّا شخص خودش احساس نكرد و نديد، نماز بر او واجب نمى شود؛ چه آن كه نمى توان به قول آنان وثوق و اطمينان پيدا كرد.

سپس فتواى شيخ در «نهايه» و علاّ مه در «تذكره» را ذكر مى كند كه فرموده اند: در چنين موارد غير متعارفى، از طرفى اوّلاً نصّى نداريم و اصل، برائت از وجوب نماز است؛ و ثانياً اين يک امر مخفى است و حسّ دلالتى بر آن ندارد و در اين گونه موارد، فقط به قول كسى كه اطمينانى به سخن او نيست مانند منجّم استناد مى شود. و از طرف ديگر، بر اينها آيه مخوفه صدق مى كند. صاحب كشف اللثام در اشكال بر اينها فرموده است:

النصوص كلّها تشمله والكلام فى الوجوب لما يحسّ به لا ما يستند فيه إلى قول من لا يوثق به.

شهيد اول در «ذكرى» فرموده اند:

منع كونه مخوفاً فإنّ المراد بالمخوف ما خافه العامّه غالباً وهم لا يشعرون به.

در كسوف محل نزاع، مردم هيچ گونه اطّلاع و آگاهى به آن ندارند؛ لذا از مصاديق آيه مخوفه نيست. ايشان مى فرمايند:

والأقرب الوجوب فيه ايضاً، لكونه من الأخاويف لمن يحسّ به، والمخوف ما يخافه معظم من يحسّ به لا معظم الناس مطلقاً.

صاحب مدارک بعد

از نقل کلام علاّ مه و شهید در ذکری، بیان می کند:

والأجود إناطه الوجوب بما یحصل منه الخوف کما تضمّنته الروایه.

صاحب جواهر؛«24» بعد از نقل همه این کلمات، گرچه در ابتدا اطلاق را می پذیرد، امّا در کلام کشف اللثام اشکال می کند و می فرماید: «لما عرفت من إنصراف إطلاق أدلّه الکسوف إلی ما هو المتعارف منه کائناً ما کان سببه أمّا غیره فلا یدخل تحت الإطلاق المزبور، بل ربّما شکّ فی صدق الإسم علی بعض أفراده فضلاً عن إنصراف الإطلاق إلیه».

از این قسمت نتیجه می گیریم که در باب کسوف، صاحب جواهر(ره) وجوب نماز آیات را نسبت به سبب خاص که حیلوله ارض باشد، قائل نشده و دایره را توسعه داده است؛ اسباب دیگری را که سبب کسوف می شود اگر از اسباب و افراد متعارف باشد، در صورتی که کشف اللثام دایره را بسیار وسیع تر می داند، به گونه ای که حتّی افراد و اسباب غیر متعارف را نیز از باب اطلاقات، موجب لزوم نماز آیات می داند؛ البته فقط به احساس و دیدن خود شخص مقیّد است.

نکته قابل توجّه آن است که همان گونه که در اصل بحث مورد نزاع (شروع ماه قمری با رؤیت) در روایات و منابع، ملاک رؤیت است، در بحث کسوف و لزوم نماز آیات نیز ملاک در غالب روایات و کلمات فقیهان، رؤیت قرار داده شده است:

روی عن الصادقین(ع):

إنّ اللّه إذا أراد تخویف عباده و تجدید الزجر لخلقه کسف الشمس وخسف القمر، فإذا رأیتم ذلم فافزعوا إلی اللّه بالصلاه.«25»

نیز خبر عمّار عن الصادق عن أبیه(ع):

انّ الزلازل والکسوفین والریاح الهائله من علامات الساعه، فإذا رأیتم شیئاً من ذلک فتذکروا قیام الساعه وافزعوا إلی مساجدکم. «26»

از مورد پنجم،

این نتیجه به دست می آید که چنانچه انصراف به فرد متعارف به عنوان یک امر مسلّمی در بین فقیهان مطرح بود، چنین اختلاف بزرگی در میان آنان هیچ دلیلی نداشت و از ابتدا باید آنچه را که سبب متعارف در کسوف است که همان حیلوله ارض باشد برای وجوب نماز آیات، ملاک قرار می دادند. در حالی که اصل انصراف خصوصاً در این مورد همان گونه که ملاحظه شد، نه مورد قبول صاحب جواهر(ره) است و نه بزرگان دیگر. البته در دایره دیگر در صدق اسم کسوف تردید وجود دارد.

6. در بحث لزوم وعدم لزوم نفقه بر زوجه صغیر برخی از بزرگان مانند محقّق خوئی(ره)«27» به اطلاق «وعلی المولود له رزقهنّ وکسوتهنّ بالمعروف» تمسّک کرده و فرموده اند: شامل صغیر هم می شود؛ در حالی که انصراف به زوجه بالغ واضح وروشن است. به عبارت دیگر، به این انصراف توجّهی نکرده اند.

7. در عدّه وفات برای زوجه صغیر زمانی که شوهر او فوت کند به آیه «وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْواجاً یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً» تمسّک شده است، در حالی که انصراف ازواج به بالغ روشن است.

8. در استدلال به «أحلّ اللّه البیع»، بسیار روشن است که فقیهان به اطلاق آن در تمام موارد بیع تمسک می کنند، حتّی مصادیق و مواردی که در گذشته وجود نداشته است؛ مانند بیع از طریق تلفن یا اینترنت. در این مورد، تا بحال دیده نشده که فقیهی ادّعا کند کلمه «بیع»، به بیع متعارف انصراف دارد و آن همان بیعی است که برای بیشتر مردم وجود دارد. حتّی برخی به اطلاق آن برای بیع زمانی

که در صدق بیع نسبت به آن تردید وجود دارد نیز تمسّک کرده اند.

9. در آیه شریفه ای که بر قصر نماز دلالت می کند: «إِذا ضَرَبْتُمْ فِی ٱلْأَرْضِ» برای همگان روشن است که هیچ گاه ضرب را بر فرد متعارف که راه رفتن پیاده و یا سوار بر حیوانات از قبیل اسب و قاطر است حمل نکرده اند؛ گرچه در این اواخر بعضی از شبهات ایجاد شده است، امّا فقیهان بزرگ به اطلاق آن تمسّک کرده و هرگونه پیمودن راه را داخل در این آیه قرار داده اند؛ هرچند که عنوان پیمودن متعارف را نداشته باشد.

10. در آیه شریفه «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ» که مشهور فقیهان از جمله شیخ انصاری معتقدند که منظور از آن باطل عرفی است. مصادیقی از باطل خصوصاً در زمان ما وجود دارد که به دلالت همین آیه شریفه، مورد تحریم قرار گرفته است؛ معاملاتی از قبیل شرکت گلدکوئیست که از آن به معاملات هرمی یاد می شود، به حسب ظاهر در نزد عموم مردم باطل نیست، امّا چون حقیقت آن باطل است از مصادیق باطل به شمار می رود. و اگر عرف، خوب به حقیقت آن توجّه کند به باطل بودن آن حکم می کند.

11. هیچ فقیهی حرمت نگاه به نامحرم را به دیدن با چشم معمولی و متعارف اختصاص نداده است؛ بلکه اگر از کیلومترها دورتر نیز با دوربین های قوی، کسی نامحرمی را ببیند، مشمول این حرمت خواهد بود.

12. در بحث هلال، روایاتی داریم که اگر هلال در روز قبل از زوال دیده شده باشد، آن روز، از ماه شوّال به حساب می آید و اگر بعد از زوال دیده شود، جزو رمضان

است.«28» در حالی که قائلین به انصراف باید ادّعا کنند که رؤیت، به دیدن در شب انصراف دارد؛ با این حال قسمتی از رؤیت در روز نیز معتبر شده است.

از موارد ذکر شده نتیجه می گیریم این که برخی فرموده اند: ما نمی توانیم در همه جای فقه در مطلقات ادلّه سراغ افراد متعارف برویم ولی در رؤیت هلال، فرد کاملاً غیر متعارفی را ملاک حکم قرار دهیم«29»، مطلب صحیحی نیست؛ و اگر کسی در فقه بررسی بیشتری کند، موارد دیگری نیز خواهد یافت که فقیهان در آن ها، به فرد متعارف نظر نداده اند.

در مقاله «چند نکته مهم درباره رؤیت هلال» به مواردی اشاره شده است که در آنها فقیهان موارد مطلق را بر فرد متعارف حمل کرده اند؛ امّا تعجب آن است که در میان موارد ذکر شده در این رساله، به مواردی برمی خوریم که اساساً هیچ ارتباطی با این مدّعا ندارد. به عنوان مثال، در مورد چهارم آمده است: در نماز و روزه در مناطق قطبی یا نزدیک به قطب که روزها یا شب ها بسیار کوتاه و غیر متعارف است، بسیاری از فقیهان معیار را مناطق متعارف می دانند«30».

باید گفت که این فرع چه ارتباطی با مدّعای اصلی دارد؟ آیا هرجا کلمه «متعارف» مطرح باشد، به این بحث مرتبط است؟ آیا دراین بحث اطلاقی بوده که باید بر فرد متعارف حمل شود؟ روشن است که ملاک متعارف در این مورد، از این باب است که مردم در هر نقطه ای، با بقیه، در اصل تکلیف اشتراک دارند و باید مانند سایر مردم اعمال عبادی خویش را انجام دهند. لذا مناسب ترین مورد آن است که مانند مناطق متعارف، در پنج

وقت اعمال خودرا انجام دهند والاّ هيچ فقيهى نمى گويد كه «أقم الصلاه لدلوک الشمس إلى غسق الليل» را بايد بر طلوع و غروب متعارف حمل كرد.

هم چنين در مورد ششم«31» در خصوص منكراتى كه حدّ آن شلاّق است مى نويسد: بايد شلاّ ق متعارف باشد. در حالى كه روشن است اين را نيز از اطلاق استفاده نمى كنند؛ بلكه با قرائنى كه وجود دارد استفاده مى شود كه ملاک، شلاّ ق هاى متعارف است.

جمع بندى بحث ادعاى انصراف

1. اصل اوّلى، اصاله الاطلاق است و بايد به آن تمسّک نمود.

2. انصراف به فرد خاص يا مورد خاص، حتماً به قرينه نياز دارد. ملاحظه شد در موارد زيادى از فقه كه قرينه اى بر انصراف وجود ندارد، فقيهان به موارد مطلق تمسّک كرده اند؛ در اين بحث نيز قرينه اى براى انصراف نداريم از سوى ديگر، قرينه مناسبت حكم و موضوع نيز قابل اعتنا نيست.

3. در مواردى هم كه قرينه بر انصراف وجود دارد، صرف وجود آن نمى تواند مستند فقيه قرار گيرد؛ بلكه بايد شواهد و قرائن ديگرى نيز وجود داشته باشد.

4. به نظر مى رسد اگر شارع مقدّس در اين امر مهمّ رؤيت غير مسلّح را معتبر مى دانست، بايد با بيانى روشن و صريح، اعتبار رؤيت با چشم معمولى را ذكر مى فرمود. به عبارت ديگر، نمى توان گفت شارع در امرى كه مورد ابتلاى مسلمانان در هر سال و بلكه در هر ماه است، به مجرّد انصراف اكتفا كند.

5. چنانچه انصراف را بپذيريم، بايد قائل شويم كه فقط رؤيت معمولى آن هم در سطح زمين اعتبار دارد. بنابراين، اگر كسى در بالاى كوه يا ساختمان بسيار مرتفعى ماه را با چشم معمولى ببيند، نبايد اعتبار

داشته باشد؛ در حالی که نمی توان به این مطلب ملتزم شد. البته نسبت به غروب آفتاب، در برخی از روایات نهی شده که انسان بر بالای کوه برود؛ امّا این مطلب به بحث ما ارتباطی ندارد و بین این دو، در موضوع اختلاف است.

بنابراین، به خوبی می توان نتیجه گرفت که همان گونه که رؤیت با چشم عادی می تواند کافی باشد، رؤیت با چشم مسلّح نیز اعتبار و حجیّت شرعی دارد و ادلّه و ضوابط، با این نظریه کاملاً مساعد است.

ادّعای دوّم: طریقیّت و موضوعیّت

در برخی از نوشته ها مسأله طریقیّت و موضوعیّت مورد اشاره قرار گرفته و آمده است که در مسئله هلال، رؤیت، طریقیّت دارد؛ در حالی که مثلاً در مسئله نگاه به نامحرم، موضوعیّت دارد. از این طریق به دنبال حلّ این مطلب بوده اند که چون رؤیت در مسئله نگاه به نامحرم موضوعیّت دارد، میان اقسام و اسباب آن فرقی وجود ندارد.

این مطلب کاملاً قابل مناقشه جدّی است؛ زیرا:

اوّلا: تردیدی نداریم که رؤیت در مسأله هلال اوّل ماه قمری، عنوان طریقیّت دارد و امور دیگری از قبیل شهادت دو شاهد عادل یا علم شخصی، می تواند جایگزین آن شود. امّا بحث در این نیست که آیا رؤیت، طریقیّت دارد یا موضوعیّت؟ اساساً نزاع محل بحث، طبق هر دو قول مطرح می شود؛ یعنی هم طبق نظریه طریقیّت رؤیت و هم طبق این رأی که رؤیت، موضوعیّت دارد. اختلاف در این است که آیا مطلق رؤیت، طریق است یا رؤیت از طریق عادی؟ و آیا مطلق رؤیت، موضوعیّت دارد یا رؤیت از طریق عادی؟ به عبارت روشن تر، با نفی موضوعیّت نمی توان این امر را اثبات کرد که رؤیت از طریق

عادی معتبر است. این که در برخی از مقالات«32» آمده است: بر اساس تفکیکی که بین موارد طریقیّت و موضوعیّت قائل شدیم، می توان نتیجه گرفت که ملاک، صرفاً رؤیت پذیری ما با چشم غیر مسلّح می باشد. بسیار جای تعجّب است که چگونه تفکیک ما را به این نتیجه می رساند؟ نفی موضوعیّت، فقط اصل طریقیّت، و نفی طریقیّت نیز، فقط اصل موضوعیّت را اثبات می کند؛ امّا اطلاق و عدم اطلاق هرکدام به دیگری ربطی ندارد.

در برخی دیگر از مقالات«33»، به این نتیجه رسیده اند که در روایاتی که شنیدن یا دیدن، طریق برای تحدید یا اندازه چیز خاصی باشد، آن شنیدن و دیدن طریقیّت دارد و چیز دیگری جایگزین آن نمی شود. نه تنها چشم مسلّح و شنیدن با ابزار، بلکه حتّی شنیدن و دیدن خارق العاده نیز جایگزین آن نمی گردد.

نکته قابل ملاحظه آن است که اوّلاً: معنای طریقیّت این نیست که حتّی دیگری نیز نتواند جایگزین آن شود، بلکه به عکس، جایگزینی امور دیگر، با طریقیّت سازگاری دارد.

ثانیاً: با دقّت در بحث روشن می شود که خلطی بین این که عنوانی طریق باشد و یا ملاک و موضوع برای حکم قرار گیرد، واقع شده است. ممکن است بگوییم در چنین مواردی شنیدن و دیدن، موضوعِ برای تحدید است و قرینه مناسبت حکم و موضوع، اقتضا می کند که هر چیزی نتواند جایگزین آن شود؛ بلکه اموری که با تحدید مناسبت دارد می تواند جایگزین آن گردد.

ثالثاً: در این مقاله آمده که رؤیت در باب هلال، مانند مسأله حدّ ترخص است. همان طور که آنجا شارع در مقام تحدید می باشد، در این بحث نیز چنین است. در حالی که فقط این یک ادّعا است و هیچ دلیلی

ندارد؛ زیرا در مسئله حدّ ترخص، به روشنی می توانیم بگوییم که دیدن با ابزار نمی تواند جایگزین دیدن معمولی شود؛ و قرینه مناسبت حکم و موضوع نیز وجود دارد. چراکه در آنجا ملاک، دور شدن از شهر به اندازه ای است که صدای اذان شنیده نشود؛ امّا در اینجا اگر بگوییم رؤیت با ابزار هم کفایت می کند، هیچ گونه منافاتی با شروع ماه قمری و تحدید آن ندارد.

بالاخره نکته مهم تر آن که قائلین به عدم کفایت رؤیت با ابزار باید تمام اقوال مقابل را دفع کنند؛ حتّی نظریه کسانی که شروع ماه را مجرّد خروج از محاق می دانند. اگر کسی خروج ماه از محاق را مبدأ ماه قمری بداند، آیا در مقابل او می توان گفت که این نظریه با مقام تحدید سازگاری ندارد؟ اگر بگوید که روایات رؤیت، برای خروج از محاق، طریق است نه امکان رؤیت با چشم عادی، چگونه جواب می دهید؟

اساساً این نظریه که رؤیت، همان رؤیت با چشم معمولی است، یک مصادره روشن است. شما ابتدا مقصد را در ذهن خود معیّن کرده اید و سپس رؤیت را بر رؤیت معمولی حمل کرده اید و چیزی شبیه قضیه ضروری به شرط محمول انجام داده اید.

به عبارت روشن تر، در مسأله حدّ ترخّص این خصوصیّات وجود دارد:

1. از نظر عرف، یک حدّ معیّن را حدّ ترخّص می گویند؛ و شاید بتوان گفت که آنچه شارع بیان فرموده، طریق برای احراز این حدّ عرفی است.

2. هر چیزی که بخواهد طریق برای آن باشد، باید با عنوان تحدید سازگاری داشته باشد. ولی در این بحث یک تحدید واقعی وجود دارد؛ یعنی ماه یک شروع و یک پایان در هر 29 روز یا 30

روز دارد که یک امر تکوینی است و عنوان عرفی ندارد. به عبارت دیگر در مسئله ترخّص، حدّ یک عنوان عرفی دارد، امّا در مسأله مورد بحث، ماه و هلال یک عنوان واقعی است. حال که شارع رؤیت را طریق قرار داده، اختلاف در این است که برای چه چیزی طریق قرار داده شده است؟ اگر بگوییم رؤیت طریق است برای ماه در صورتی که از محاق خارج شده و با چشم معمولی امکان رؤیت داشته باشد، این هم دور است و هم عین مدّعا.

پس بحث علمی اقتضا می کند که در خصوص این نزاع، نسبت به طریقیّت و عدم طریقیّت رؤیت بحث نکنیم؛ بلکه ببینیم آنچه رؤیت موضوع برای آن واقع شده چیست؟ آیا مجرّد خروج از محاق است؟ در این صورت می توان گفت که چون مجرّد خروج از محاق امری دقیق، عقلی و خارج از فهم عرف است، نمی تواند میزان باشد.

احتمال دوّم آن است که از محاق به اندازه ای خارج شود و به مقداری از خورشید فاصله بگیرد که با چشم معمولی نتوان ماه را دید، امّا با چشم مسلّح می توان آن را دید.

احتمال سوّم آن که ماه به اندازه ای از محاق خارج شود که با چشم عادی هم قابل دیدن باشد.

بحث این است که کدام یک از دو احتمال دوّم و سوّم صحیح است و چه دلیلی بر آن می توان اقامه نمود؟ به صرف این که بگوییم رؤیت طریقیّت دارد، هیچ کدام از این دو احتمال را نمی توان اثبات کرد. به عبارت دیگر، این طریقیّت با هر دو احتمال سازگاری دارد. البته می توان از راه اطلاق و عدم اطلاق، هر کدام از آنها

را اثبات یا نفی کرد.

از مجموع مطالب ذکر شده روشن می شود که هیچ کدام از دو ادّعایی که در این بحث برای عدم اعتبار رؤیت با چشم مسلّح مطرح شده است، پذیرفته نیست و کاملاً مخدوش است. در نتیجه چون ملاک، هلال و رؤیت نسبت به آن طریق است، ملاک شروع ماه قمری و وجوب روزه، یقین به هلال است و قبلاً گفتیم هلال یک امر واقعی است که به همان شب اوّل مربوط می شود. بنابراین، دیدن با اسباب و آلات نیز کفایت می کند.

اشکالات و توهّمات

در این بخش لازم است به بعضی از اشکالاتی که منکرین اعتبار رؤیت با چشم مسلّح مطرح نموده اند، پرداخته شود:

اشکال اوّل: اگر رؤیت با ابزار و وسائل پیشرفته، اعتبار و حجیّت داشته باشد، لازم است در باب نجاست و طهارت، دیدن با میکروسکوپ نیز کافی باشد. یعنی چنانچه ذرّات نجاست با میکروسکوپ هم قابل تشخیص باشد، باید لباس را شست؛ در حالی که التزام به این امر از نظر فقهی مشکل، بلکه غیر صحیح است. «34»

پاسخ: این مطلب بسیار روشن است که طبق روایات، ملاک در باب نجاست و لزوم تطهیر آن، یقین به نجاست است. یعنی در صورتی که نجاست یقینی باشد، تطهیر لازم است: «إن کان إستبان من أثره شیء فاغسله، وإلاّ لا بأس»«35». البته روشن است که این روایات در خصوص شکّ است. شارع در هنگام شکّ، بررسی و تحقیق از واقع درمورد نجاسات را لازŠنمی داند، بلکه اگر به آن یقین پیدا کرد، لازم است از آن اجتناب کند و آن را بشوید. به عبارت دیگر، اگر در باب نجاسات نیز قاعده و اصل، بررسی و تحقیق بود،

به صورت روشن می گفتیم که یکی از راه های بررسی، دیدن با میکروسکوپ و یا ذرّه بین است. امّا به جهت توسعه ای که شارع داده، به این نتیجه می رسیم که شارع چنین بررسی را لازم نمی داند؛ بلکه اگر به صورت عادی برای انسان قطع حاصل شود، شستن لازم است.

حال این پرسش مطرح می شود که گرچه بررسی نجاست با ابزار و آلات لازم نیست، ولی اگر تصادفاً چنین امری اتّفاق افتد و با ذرّه بین یا تلسکوپ، ذرّات نجاست در لباس دیده شود، چه باید گفت؟ ظاهراً طبق اطلاقات می توانیم بگوییم که این مورد نیز از مصادیق استبانه است و چون به وجود نجاست یقین حاصل شده، حکم سایر موارد را دارد. البته این احتمال نیز وجود دارد که از مجموع ادلّه موجود در باب طهارت و نجاست استفاده می شود که شارع این مقدار را موضوع حکم قرار نداده و آن را به منزله عدم دانسته است؛ امّا این معنی را نمی توانیم به انصراف مستند کنیم.

اشکال دوّم: در حدّ ترخّص گفته شده است: حدّ ترخّص مکانی است که دیوار خانه های شهر از چشم دور باشد و صدای اذان شنیده نشود. اگر بگوییم ملاک مطلق رؤیت و مطلق شنیدن است، لازم می آید که اگر کسی مثلاً از فاصله بیست کیلومتری با دوربین یا تلسکوپ دیوارها را ببیند، حدّ ترخّص او همان مکان باشد؛ در حالی که همه فقیهان فتوا داده اند ملاک، حالت عادی و دیدن و شنیدن طبیعی است. «36»

پاسخ: روشن است که حدّ ترخّص از اموری نیست که به اختلاف افراد و اشخاص مختلف شود، بلکه یک امر عرفی است؛ و این تحدید شارع نیز به عنوان یک امر

تعبّدی محض نیست، بلکه به یک ضابطه عرفی نظر دارد. عرف در این مورد، همان دیدن و شنیدن عادی را میزان قرار می دهد و برای ابزار و آلات اعتباری قائل نیست؛ چراکه اگر ابزار و وسائل دخالتی داشت، دیگر به اختلاف وسائل، این حدّ متعدّد، و اساساً از عنوان و حقیقت حدّ خارج می شد. به عبارت دیگر، ملاک حدّ ترخّص، دور شدن از شهر به مقداری است که دیوارهای شهر دیده نشود و خود دور شدن، بهترین قرینه است بر این که یک حدّ معیّن واقعی برای آن وجود دارد.

اشکال سوّم: گفته شده که اگر دو نفر استثنایی با قدرت بینایی دو برابر، شهادت دهند کفایت نمی کند؛ در نتیجه دیدن با وسائل را نیز باید به این موارد ملحق کنیم و بگوییم که هیچ اعتباری ندارد.

جواب: اوّلاً، در این جهت که قدرت دیدن آنها استثنایی است، احتمال وجود اشتباه و خطا در آن زیاد است؛ در حالی که در دوربین و تلسکوپ این احتمال یا وجود ندارد و یا در حدّ بسیار ضعیف است.

ثانیاً، همه می توانند با دوربین و تلسکوپ، ببیند؛ امّا در این مورد، دیدن مختصّ به خود آنان است. بنابراین نمی توانیم از این روایات استفاده کنیم که دیدن با تلسکوپ نیز مانند دیدن با چشم خارق العاده است.

ثالثاً، این استدلال تنها یک قیاس است و موارد دیگر را نمی توان به آن ملحق کرد مثلاً در باب نجاست نمی توان گفت که اگر قدرت بینایی کسی استثنایی باشد و با چشم خود نجاست را ببیند، براو اجتناب از آن لازم نیست؛ بلکه چون به حصول نجاست یقین کرده است، حتماً باید اجتناب کند؛ هرچند برای دیگران اجتناب

لازم نیست.

رابعاً، از این نظریه یا فتوا استفاده می شود که شهادت آنان برای دیگران اعتباری ندارد؛ ولی برای خود آنان که دیده اند، قطعاً اعتبار دارد و باید به آن ترتیب اثر دهند.

اشکال چهارم: لازمه معتبر بودن چشم مسلّح آن است که شارع مقدّس بیش از هزار سال مردم را به اشتباه انداخته باشد. به این معنی که چون در گذشته این وسائل در اختیار مردم نبوده، همیشه یا غالباً ماه دیرتر در نزد آنان شروع شده است، درحالی که نمی توان به این امر ملتزم شد.

پاسخ: اوّلاً، این اشکال در صورتی صحیح است که شارع مردم را از استفاده این آلات منع کرده باشد، در حالی که چنین منعی وجود نداشته است.

ثانیاً، این اشکال در صورتی صحیح است که رؤیت با چشم مسلح تعیُّن داشته و ملاک حقیقی باشد، در حالی که گفتیم قائلین به اعتبار، به نحو مانعه الخلوّ این نظریه را قبول دارند.

ثالثاً، اگر ماه در منطقه ای با چشم معمولی رؤیت شود، هیچ گاه دلیل نمی شود که در شب قبل، امکان رؤیت با چشم معمولی نبوده است. بنابراین نباید این نظریه را از این راه ابطال کرد. به عبارت دیگر، این که رؤیت با چشم مسلّح کافی باشد یا نباشد، تأثیری در واقعیّت و حقیقت ندارد؛ همان طوری که رؤیت با چشم غیر مسلّح نیز این چنین است.

اشکال پنجم: قبول حجیّت رؤیت با چشم مسلّح، موجب مشکلات بسیاری می گردد و با برهان خُلف، قابل نقض است؛ چه آن که اگر دیدن با ابزار حجّت شرعی داشته باشد، به آن معنا است که احکام الهی و مفاسد و مصالح اعمال عبادی، تابع پیشرفت و به کارگیری ابزار و فنّاوری جدید است. یعنی اگر

تلسکوپ قوی اختراع شود و مورد استفاده قرار گیرد، هلالی که با چشم عادی رؤیت پذیر نیست دیده می شود، مثلاً شب قدر یک شب جلوتر می افتد و ملائکه یک شب زودتر نزول می کنند و مصلحت ملزمه روزه در ماه رمضان و... «37».

جواب: اوّلاً، این مشکلات می تواند مشترک باشد؛ یعنی چنانچه رؤیت با چشم معمولی نیز ملاک باشد، در شهرهایی که هلال را ندیده اند و قریب الافق هم نیستند، همه این مشکلات رخ خواهد داد. به عبارت دیگر، این مشکلات به خاطر استفاده کردن از ابزار و وسائل نیست.

ثانیاً، ادّعای ما آن است که اگر دیدن با وسائل کافی باشد، بسیاری از این اشکالات روی نمی دهد و اطمینان این روشن از رؤیت با چشم معمولی بیشتر است.

ثالثاً، در اصول ثابت شده که آنچه تابع مصالح و مفاسد است، احکام واقعی می باشد؛ امّا در احکام فعلی که عنوان ظاهری دارد، ملاکات دیگری مطرح است که در جای خود در علم اصول بحث شده است(جواب سوم اهمیت بیشتری دارد).

رابعاً، در موردی که یک شخص به تنهایی هلال را ببیند و دیگران نبینند، بر حسب روایات«38» و فتاوا چنان چه آن شخص به دیدن خود اطمینان داشته باشد و شک نکند، باید به تنهایی روزه بگیرد و اگر شکّ کند، باید همراه با مردم روزه بگیرد.

بنابراین در این فرض، تکلیف این شخص با بقیه مختلف می شود. آیا در این صورت نیز این اشکالات را قبول دارید؟ یا باید به شیوه ای که در جمع بین حکم واقعی و ظاهری در محلّ خود در اصول مطرح شده است، پاسخ بگوییم.

از این رو نتیجه می گیریم که استفاده از این

آلات، هیچ کدام از این مفسده ها را به دنبال نخواهد داشت.

واللّه العالم والحمد للّه رب العالمین.

---

1. منتهی الارب، اقرب الموارد.

2. لسان العرب، ج 15، ماده هلل.

3. ج4، ص 93.

4. صحاح اللغه، ج 5، ص 1851.

5. الصوم فی الشریعه الاسلامیّه الغرّاء، ص 144.

6. چند نکته درباره رؤیت هلال، فقه اهل بیت(ع)، ش 43، ص 169.

7. وسائل الشیعه، ج 10، ص 252، ابواب احکام شهر رمضان، باب 3، ح 2.

8. همان، ح 2.

9. همان، ص 255، ح 11.

10. همان، ص 256، ح 16.

11. همان، ص 254، ح 7.

12. همان، کتاب الصوم، باب 9، ص 282، ح 4.

13. چند نکته درباره رؤیت هلال، ص 170 در همین شماره فصلنامه.

14. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج 1، ص 222.

15. همان، ج2، ص147.

16. همان.

17. همان، ص 159.

18. همان، ج 9، ص 205.

19. همان، ج 2، ص 159.

20. همان، ج 2، ص 185.

21. همان، ج 6، ص 25.

22. همان، ج 18، ص 384.

23. همان، ج 11، ص 402.

24. جواهر الکلام، ج 11، ص402.

25. وسائل الشیعه، ابواب صلاه الکسوف وال آیات، ح 3، 4 و 5.

26. همان، ح 4.

27. منهاج الصالحین، ص 287.

28. وسائل الشیعه، باب 8 (انّه لا عبره برؤیه الهلال قبل الزوال ولا بعده)، ح 5.

29. چند نکته در باره رؤیت هلال، ص 170 در همین شماره فصلنامه.

30. همان، ص 169.

31. همان، ص 170.

32. محمّد سمیعی، بررسی حکم شرعی رؤیت هلال با چشم مسلّح.

33. رضا مختاری، رؤیت هلال با چشم مسلّح، مجله فقه اهل بیت سال دهم شماره 40 39.

34. همان.

35. وسائل الشیعه، ابواب النجاسات، باب 37، ص 467.

36. رضا مختاری، همان.

37. محمد سمیعی، بررسی حکم شرعی رؤیت هلال با چشم مسلّح، ص

.8

38. وسائل الشيعه، ابواب احكام شهر رمضان، باب 4، ح 1 و2.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109